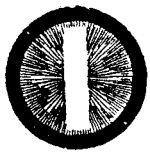

من فاش حقایق کنم ای مرد متین — گویم خبر از سر الهی بیقین
گر پرده ز اسرار جهان پاره کنم — تکفیر نکن موهبت حق ببین

حشمت‌الله دولتشاهی

حکمت نوین

بخش دوم

دینامیسم آفرینش

از تراوشات

حشمت‌الله دولتشاهی

«حشمت‌السلطان»

ناشر : انتشارات وحدت نوین

مرکز پخش : انتشارات نوردانش

صندوق پستی ۱۵۳ — تهران

ما همهٔ روشنفکران جهان را از هر دین وآئین دعوت میکنیم‌که دست اتحاد بیکدیگر دهند و درکلمهٔ مشترك خدا پرستی و آنچه اصول همهٔ ادیان دربارهٔ آنها متفق ومتحداست بکوشند و در سایهٔ بهترین تعلیمات از ادیان الهی با کمك آخرین پدیده‌های علم و دانش خدا پرستی را بنحوی، که قابل فهم و قبول همهٔ افراد جهان مخصوصاً دانشمندان باشد در جهان تبلیغ کنند . ما برای تمام ادیان آسمانی احترام قائلیم وپیروان آنها را خواهران و برادران خود میدانیم و امید ما برآنست که پس از اتحاد و اتفاق وهمکاری و همفکری وهم‌آهنگی در اصول مشترك‌که اهم‌آن خدا پرستی است علماء وبزرگان وروشنفکران ادیان جهان درطی سمینارها وکنفرانسها و جلسات برادرانه بمندرجات کتب آسمانی همهٔ ادیان مراجعه نموده و درنتیجهٔ تتبع و تفحص و تحقیقی که توأم با اصول بیطرفی وتمسك از دستورات عقل ودانش است، خالی از هرگونه شائبه تعصب جاهلانه بهترین راه وروشی را که برای خیر وصلاح افراد بشر مناسب‌تراست بیابند و برگزینند .

چاپ این‌کتاب در سه هزار نسخه در دیماه هزارو سیصد وچهل وشش هجری خورشیدی
درچاپخانهٔ شرکت سهامی پیروز بپایان رسید
حق طبع محفوظ است

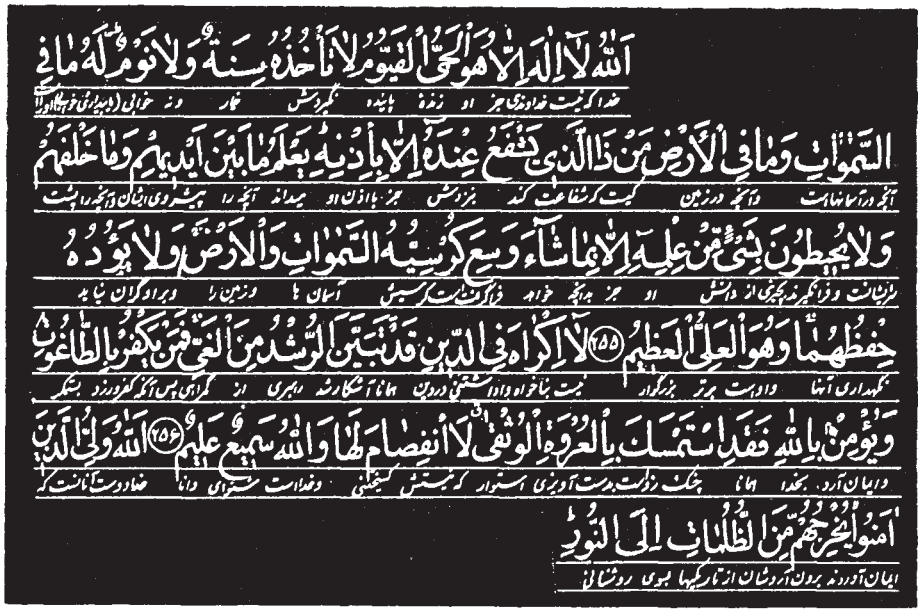

مختصر توضیح - یزدان که پروردگاری جز او در عالم لایتناهی نیست، یزدان زنده و دائماً ایستاده و قائم بعمل و فعالیت است (که او را لحظه‌ای غفلت و سستی و بازماندگی از امر عالم نیست چه اگر لحظه‌ای باز ایستد ارکان عالم هستی از هم بپاشد) هرگز او را خواب و غفلت فرا نمیگیرد مراوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. کیست که نزد او شفاعت کند یا از جانب او سخن گوید مگر با دستوری و فرمان او، چرا که او از آنچه در بین دستها و در پشت آنکسان که مدعی شفاعت یا آوردن دستور از جانب وی هستند آگاهست. کس نتواند که برچیزی از دانش او محیط گردد مگر آنچه را خود او بخواهد.

و کرسی (فرماندهی و تسلط) وی در سراسر آسمانها و زمین توسعه دارد (نه اینکه منحصر بجای معین و محل مخصوصی مثلا بالای آسمانها یا عرش باشد) و نگاهداری این ملکت لایتناهی مراورا دچار رنج و زحمت نمیسازد و بروی آسانست. اوست بلند پایهٔ بس بزرگ.

در دین و قبول عقیدت فشار و تحمیل و اکراه واجبار نیست چرا که بیقین راه راست راهنمائی از راه کج گمراهی روشن و آشکار و متمایز است (و در پیشگاه تفکر سالم خوب تشخیص داده میشود). پس هر آنکس که بگمراهی و کجی پشت پای زند و ایمان بیزدان آورد همانا بریسمان استواری چنگ زده که آنرا گسستن نیست (و بعالم لایتناهی بی‌پایان که همه بهم متصل و پیوسته است در آویخته). بدانکه یزدان شنوای بسیار داناست.

یزدان دوست کسانیست که بحق و راستی گرویدند که چنین کسانیرا از تاریکیها بسوی روشنائی فرا میخواند **(سوره مبارکهٔ بقره)**

فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾

بس بشارت ده بندگان مرا آنانکه میشنوند سخن را پس پیروی میکنند بهترش را آنانند که راهنمائی کرده خدا و آنانند خردمندان

توضیح مختصر – پس بشارت ده بآن بندگان من که هرسخنی را میشنوند و از بهترین سخنانیکه میشنوند پیروی میکنند. آنها کسانی هستندکه خداوند آنها را هدایت فرموده و آنها صاحبدلانند

(سورهٔ زمر)

☆☆☆

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا

بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی سخنی یکسان میان ما و شما که نپرستیم جز خدارا و انباز وی نگردانیم چیزیرا

وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

و نگیرد بعضی از ما بعضی را خدایانی جز خدا پس اگر پشت کردند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانان

توضیح مختصر – بگو ای پیروان کتاب بیائید بسوی کلمهٔ مشترکی که بین ما و شما هست که خدائی جز ایزد یکتا نپرستیم و بعضی ازما برخی دیگررا جز خدا ارباب خود نسازند، پس اگر بعد ازابلاغ شما آنها پشت کردند بگوئید گواه باشید که ما بامر خداوندمطیع وفرمانبرداریم **(سوره آل عمران)**

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ

همانا از اهل کتاب است آنکه ایمان آورد بخدا و بآنچه فرود آورده شد برشما و بآنچه فرود آورده شد براینان فروتنی کنان برای خدا نفروشند

بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾

آیتهای خدارا بهائی کم آنانراست پاداششان نزد پروردگارشان همانا خدا شتابنده درحساب

توضیح مختصر – همانا که دربین پیروان کتاب کسانی هستندکه ایمان بخدا دارند و بآنچه برشما از جانب خدای نازل شده وآنچه برآنها از جانب خدا نازل گردیده باور دارند و در مقابل خداوند فروتن هستند و برای آیات خداوند بهای اندکی قائل نیستند. اینها کسانی هستندکه اجرشان نزد خدای محفوظ است همانا که خداوند حسابش سریع است. **(سوره آل عمران)**

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

همانا آنانکه ایمان آوردند و آنانکه جهودشدند و صابیان و ترسایان هرکس ایمان آرد بخدا

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

و روز بازپسین و کردار شایسته کند نیست برایشان بیمی او و اندوهین شوند

توضیح مختصر – همانا کسانیکه ایمان بخدا آوردند وآنانکه بردین یهود هستند ومسیحیان و صابیان (ستاره‌پرستان) هرکس که ایمان بخدا آرد و بروز پس از مرگ مؤمن باشد وکار نیکو انجام دهد پس بیمی برآنها نخواهد بود و غمی برخویشتن راه ندهند **(سوره مائده)**

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

نخواهم جز کار ساختن (درست کردن) را هرچه توانم نیست موفق داشتنم جز باخدا براو تکیه نمودم وبسوی او زاری کنم

توضیح مختصر- هیچ قصدی بجز اصلاح تا آنجاکه از دستم برآید ندارم و توفیق و پیروزی جز از جانب خدای نیست - خدائی کـه باو تکیه میکنم و بسوی او تمناها و خواستها دارم. (سوره هود) - خدایا ترا گواه میگیرم که هیچ مقصودی جز کمك و راهنمائی مردمان ندارم که همگان ترا بشناسند و بسوی تومتوجه شوند و ترا چنانکه باید شکر گزاری کنند. مؤلف

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

وپیروی مکن آنچه نیست برآن دانش ما را گوش ودیده ودل هرکدام آنهاست ازآن پرسیده

توضیح مختصر- برآنچه ترا علم و دانش نیست مایست و ازآن پیروی منمای که اگرچنین کنی گوش و چشم و دل تو همگی مسئول خواهد بود. (سورهٔ بنی اسرائیل)

خوانندهٔ گرامی

حقیقت چنین حکم میکند که درشنیدن وخواندن و پذیرش سخنان باید عقل و خرد راحکم وگواه قرار داد و اگر کسی چنین نکند مسئولیت وجدانی برخویشتن خریده است. اینست که از شما دعوت میکنم که در سراسر مطالب این کتاب خرد خدا دادهٔ خویش را راهنمای خود قرار دهید و توشه کامل برگیرید، باشد که بخواست خدا درهای سعادت دنیوی و اخروی برشما گشوده گردد.

خوانندهٔ گرامی

هرکس میخواهد این کتاب را بخواند یـا نخواند مختـار است اما اگـر شما قصدخواندن آنرا دارید تمنا میشود از بدوالی الختم آن بدقت مطالعه کنید و درمطالب آن تفکر نمائید و نزد خود بسنجید و بررسی کنید ودرآنها دقت کافی مبذول فرمائید. اگر مطالب راقطعه قطعه و ازوسط بخوانید نتیجهٔ مطلوب نخواهید گرفت . فهرست تفصیلی یا راهنمای کتاب برای کسانیست که کتابـرا خوانده‌اند و میخواهند ببرخی از مطالب آن مراجعهٔ مکرر نمایند.

راهنمای کتاب

فهرست تفصیلی و تحلیلی مطالب متن کتاب

(موضوعات مطرح شده در آراء و عقاید و ضمائم کتاب در این فهرست ذکر نشده است)

(سایر فهرستها را در آخر کتاب ملاحظه فرمائید)

صفحه

خدا و وجود خداوند

منظور از خدا قدرت و انرژی خلاقه و نگاهدارنده عالم است ۹۵

محل خدا در عالم کجاست؟ ۱۱۶

خدا هم مثل دانش والکتریسته قدرت است و باچشم دیده نمیشود ۱۱۹

قدرت تنظیم کننده در همهٔ امور ۱۲۲

دلیل وجود صفات خداوند ۱۲۳

تراوش صفات الهی ۱۲۳

اثبات قدرت در یزدان ۱۲۴

منبع قدرتهای عالم ۱۲۶

معنی محیط برای یزدان ۱۳۱-۲۳۹

خدا مکان ندارد ۱۷۸

صفات خدا عین ذات است ۲۲۷

عمل قدرت یزدان و تراوش آن ۲۳۹

قدرت بالغه یزدان ۳۷۷

صفات عین ذات خداست ۶۰۰

خدا و عالم

همیشه کل به جزء تسلط دارد ۱۲۲

محاسبه قدرت در موجودات ۱۲۹

صفحه

منبع اصلی صفات و قدرتها ۱۳۰

رابطه خدا وطبیعت ۱۶۹

خدا درداخل عالم است ۱۷۸

تفکر در عظمت و نظم عجیب کائنات ۳۳۲

بحثی دربارهٔ قدرت عظیم عالم ۳۵۳

قدرت عالم محدود نیست ۳۵۴

نور و روشنائی گیتی چیست؟ ۳۸۱

فرماندهی عالم ازهمهٔ عالم است نه تنها قلب ومغز آن ۳۸۸

وحدت خدا و عالم و بشر

وحدت عالم و موجودات ۸۰

اتحاد سلولهای بدن و اتحاد عالم در وجود انسان همه اجزاء پیوسته و وابسته بانسان است . ۱۱۰

وظیفه دوگانه سلولها در خدمت بخودشان وبدن انسان ۱۱۱

ماهم چنین وظیفه‌ای نسبت بخود و عالم داریم ۱۱۲

اتصال ما بزمین و همهٔ عالم و سلسله مراتب موجودات تا وصل بحق ۱۱۲

زنجیر اتصال موجودات گسستنی نیست ۱۱۴

نقشه متشابه عالم و موجودات ۱۳۴

صفحه

کلید مسأله آکل و ماکول ۱۴۳
معنی وحدت اینست ۱۴۵
رابطه موجودات و عالم با یکدیگر ۱۵۱-۴۴۴
همه چیز بهم متصل و در حال تحول است ۳۷۹
وحدت عالم ۳۸۸
سلسله مراتب نیروها ـ همه ازیکدیگر میگیرند ۴۴۴
وحدت را از مطالعه در خود عالم میتوان یافت ۴۴۵
ما و زمین و زمین و عالم ۴۹۱
نیروی وحدت فرماندهی ۴۹۳
واحد عالم و وحدت آن ۴۹۳
تشابه عناصر عالمها دلیل وحدت است ۵۰۲-۵۰۵
تغییر دائمی اجسام ۵۶۷
چگونگی اتحاد عالم ۵۶۸
اتحاد همگانی باخدا چیست؟ ۵۶۹
درس اخلاقی از تحولات روحی وجسمی ۵۶۸

سازمان عالم

سلسله مراتب بینهایت ریز و بینهایت بزرگ موجودات ۱۱۲
سلسله مراتب نیروها در عالم ۱۱۳
پیکرهٔ عالم از چه ساخته شده ۱۱۳
عالم در حکم صحنهٔ تآتراست ۱۳۳
عدل در عالم بمعنی چیست ۱۴۷
جاودانی نیرو در عالم ۱۴۸
عالم بیمنتهاست و خودش در خودش واقعست ۱۶۵
نمیتوان خارج از عالم چیزی تصور کرد ۱۶۵
همه چیز هستی است. نیستی وجود ندارد ۱۶۶
آنچه واقع میشود تحول و تغییر شکل است ۱۶۶
جسم در همهٔ عالم ۲۷۵
علت اختلافات اجسام عالم ۲۷۵
محرك و دینام عالم چیست ۲۹۷
دینامیسم عالم ۳۴۵
مغز و قلب عالم کجاست ۳۴۶
قلب و مغز در منظومهٔ شمسی ۳۴۸
قدرت محرکه و دینام عالم ۳۴۸

صفحه

مشکل عالم و حدود آن در نظر اینشتین و سایر علمای امروز ۳۵۰-۳۵۱
قدرت عالم و عظمت آن ۳۵۲
فرماندهی بزرگ عالم چه میکند ۳۵۲
عالم پشت عالم وجود دارد ۳۵۴
کرات وآسمانها چیستند ۳۷۸
عالم چیست ۳۸۲
در نظر قدما بشر ومنظومه شمسی همه‌عالم‌بود ۳۸۹
واقعیت سازمان و تشکیلات عالم ۴۰۲
مثالهائی دربارهٔ سازمان عالم ۴۰۲
شباهت بینهایت بزرگ و بینهایت‌کوچك ۴۴۵
چگونگی فرماندهی در عالم ۴۹۲
اختلاف جو عوالم ۵۰۳-۵۰۵
مخلوقات‌کرات ۵۰۴

مسأله حدود در عالم

هیچ حدی در عالم نمیتوان قائل شد ۱۵۲
بعد جدید روحی چیست ۱۵۳
بعد فکری یا روحی ۱۵۴
عالم بعد ندارد ۱۵۴
ملاك سنجش متغیر است ۱۶۰
عقیدهٔ علما مبنی برتوسعه عالم درست نیست ۱۶۷
چگونه عالم هم محدود است هم نامحدود ۲۰۰
محدودیت نسبی و وابسته بقدرت بشر است ۲۰۲
همهٔ امور عالم نسبی است ۲۰۶
مشاهدات ما در عالم محدود است ۲۲۱
سلسله مراتب بینهایت بزرگ و بینهایت‌کوچك ۳۳۱
بشر خود را مرکز مقایسه قرار میدهد ۳۳۳
چگونه بینهایت از دو طرف ادامه دارد ۳۳۴
چگونه بی‌انتهائی عالم ثابت میشود ۳۵۵
معایب محدود دانستن‌ومبدأ قائل‌شدن برای‌عالم ۳۶۰
استدلال منطقی بی‌آغازبودن خلقت ۳۶۰
دلائل دیگر دربارهٔ محدود نبودن عالم ۳۶۲
دلائل قرآنی درباره نامحدود بودن عالم ۳۶۴
اتمسفر یا جو دلیل محدودیت نیست ۵۰۵

صفحه

مسأله ابتدا و انتها درعالم

چرا عالم ابتدا و انتها ندارد ۱۶۰-۱۶۱
اول وآخر نسبی است ۱۶۰
حادث و قدیم درست است و درست نیست ۱۶۶
کن‌فیکون یعنی چه ۱۶۷
هرابتدائی قراردادی است ۲۶۱-۲۶۲
دلیل‌ابدیت‌عالم ابدیت خداست ۳۸۱
چرا مبدأ گفته‌اند ۳۸۷
فرض آغاز برای آفرینش ۳۸۸
نیرو ابتدا وانتهاندارد ۳۹۳
چرا عالم همیشه بوده وخواهدبود ۵۷۳
ابتدا وانتها برای عالم نباید قائل‌بود ۵۸۴
خلقت بی‌ابتداست ۵۸۴

روح

همهٔ اجزاء بدن از روح کلی انسان استفاده میکنند ۱۱۱
روح چیست وکیفیت‌آن چگونه‌است ۱۳۶
روح بزرگ وکوچك نمی‌شود ۱۳۶
روح است نه‌ارواح ۱۴۷
روح یکپارچهٔ عالم وقدرت‌کامله‌آن ۱۴۸
سیر واقعی روح ۲۲۹
مأموریت‌روح درعالم ۲۳۰
جسم وسیله‌کار روح است ۲۳۰
فرق‌زنده ومرده چیست ۲۵۴
ماده وقوه ۲۵۴
ماهیت روح چیست ۲۶۹
اعتقاد بروح وفوایدآن ۲۷۰
روح درعالم لایتناهی وکارآن با موجودات ۲۷۶
همه‌چیز دارای‌روح است ۲۷۸
روح درنبات ۲۸۰
روح در سنگ ۲۸۰
روح درکرهٔ زمین ۲۸۱
روح وشعور وفهم حقیقت آن ۲۸۱
روح وحرکت ۲۸۱

صفحه

زمین روح دارد ۲۸۸
روح دراتم ۲۹۹
جلوه‌گربهای روح درعالم ۳۰۰
کیفیت عمل‌روح باآلات‌ابدان ۴۷۹
روح درهمه‌چیز هست ۴۹۰
عوداروا‌حی‌که میگویندچیست ۵۶۴
روح وجسم وضع ثابت‌ندارد ودائم درتحول است ۵۶۴
وضع روح لایتغیرعالمی ۵۶۵
عوداروا‌ح چگونه‌هست ونیست ۵۶۵-۵۶۶
مثالهائی‌ازتحولات‌روحی ۵۶۶
وضع روح درحال خواب وبیهوشی ومرگ ۵۷۱
رروح‌راهم مثل‌دانش باید شناخت ۶۰۴
روح عالم وعمل‌آن بااجسام ۶۰۵

مغناطیس،علم‌الروح وامورمربوط بآنها

تمرکز فکر وتمرکز قوا ۵۱۶
قوه و قدرت وآرامش ۵۱۶
علم‌الروح تجربی وجلسات‌روحی ۵۵۰
فایده‌علم روح شناسی ۵۵۱
منشأعلوم مغناطیسی ۵۵۱
تحلیل خواب هیپنوتیکی ۵۵۲
فایده تمرکزقوا وتمرین علمی‌آن ۵۵۵-۵۵۶
مشورت چیست وچه‌فایده دارد ؟ ۵۵۵
فایدهٔ اساسی نماز تمرکز قواست ۵۵۶
اهمیت تمرکزقوا وتمرین‌علمی‌آن ۵۵۷
مبتکر علم‌الروح مسیح (ع) بود ۵۹۰

شعور ودانائی طبیعت وموجودات

قدرت دانائی بشر وحیوانات، نباتات وسایر موجودات ۱۲۱
همه‌چیز دارای‌شعور واراده‌است ۱۷۰
چراقبول‌شعور درموجودات اشکال‌دارد ؟ ۱۷۲
قدرت وشعور درهمه‌جای عالم ۱۸۵
همهٔ موجودات شعور وهوش دارند ۲۷۹

صفحه

مرگ و تحول ودنیای بعد

روح وجسم و پریسپری پس‌از مرگ ۲۶۹
مرگ‌چگونه است ۵۷۱
غم وشادی دردنیای بعد ۵۷۱

عشق‌درعالم

وظیفهٔعشق وجذبه درعالم ۱۳۳
هیاهوی عشق درعالم ۲۶۶
عشق در اتم ۲۱۸-۳۱۱
محرك اتم‌هم عشق است ۳۷۹
وظیفهٔعشق درعالم ۳۸۰
عشق‌نیروی محرك عالم است ۴۳۱
خودآدمی ازعشق خود خبرندارد ۴۳۱
عشق‌جنسی دربشر ۴۳۱
انگیزه‌های ازدواج ورابطهٔآن باتقدیر ۴۳۲
اهمیت‌عشق درتشکیل‌انسان ۴۳۸
دلیل‌بزرگ وجودعشق درانسان ۴۴۰
پیوندهای‌عشق بسیارقویست ۴۴۵
منشاء ومبدأ عشق کجاست ۴۴۶
عشق اجبار است نه‌اختیار ۴۴۶
جذبه‌های‌الهی وعبادت ورهائی ازخرافات ۴۴۷
فایدهٔمداومت عشق معنوی والهی ۵۱۶
دفتر یادبود عشق‌را ورق‌زنیم ۵۸۶

آفرینش

کیفیت آفرینش ۱۵۰
لازمه قدرت تراوش وعمل‌است ۲۲۲
کارخانه بایدکارکند ۲۲۳
شبیه وتمثیلی‌ازقدرت وعمل‌آفرینندهٔ عالم ۲۲۳
تشبیه‌کیفیت‌آفرینش ونظم وتحولات‌آن ۲۲۴
مقصود ازخلقت‌چیست ؟ ۲۳۷
هدف‌خدا وهدف‌بشر ۲۳۸
فلسفهٔ خلقت موجودات ۳۵۳
برای‌خلقت ابتداقائلند ۳۵۹
آفرینش وتحولات درقرآن‌مجید وکتب‌مذهبی ۳۶۳
پرتو قدرت یزدان درعالم وکیفیت‌خلقت ۵۰۶
قوای‌عمل‌کنندهٔ روح خلاقه ۵۰۶

صفحه

خلقت حضرت‌عیسی چگونه‌بوده‌است ۵۷۳
خلقت بدون جفت‌گیری ۵۷۴
جلوهٔیزدان درخلقت‌عالم ۵۸۳
چطورمیشود عالم ازهیچ بوجودآید وهیچ‌شود؟ ۶۰۵

خیر وشر و قوای مخالف یکدیگر

قوای‌ظاهراً مخالف‌عالم هدف‌یگانه دارند ۱۱۵
بدی‌کردن دراثر نادانی است ۱۳۷
هرحیوانی انجام وظیفه میکند ۱۴۰
وضع خلقت‌بشر واختلافات‌آن ۱۴۰
علت اختلاف طبایع موجودات ۱۴۱
بحثی درخوب وبد در حیوانات ودربشر ۱۴۱
تفاوت درموجودات ۱۴۲
علت دسته‌بندی اخلاقی جامعه ۱۴۴
سفاکان وبدان چگونه مردمی هستند ۱۴۴
آیاهمهٔعالم بایدمجازات‌شود ؟ ۱۴۵
گناه ازجسم است یاروح ؟ ۱۴۷
علت‌وجود نیروهای مخالف‌هم درعالم ۴۰۲
چگونه افراط دشمنی تعدیل‌میشود ۴۰۲
عمل‌دارو درتعدیل بدن‌انسان وجامعه ۴۰۳
باوجود قوای‌مختلف، وحدت حکمفرمااست ۴۰۳
چگونه خدای‌نیکی بدی‌میکند؟ ۴۰۴
دسته‌های‌افراطی وتفریطی‌جامعه ۴۶۶
خوبی‌وبدی حقیقی‌نیست نسبی‌است ۴۶۷
بدوخوب مقایسه ورقابت است ۴۷۷
تلقی بدوخوب فرق میکند ۴۷۸
بدحقیقی نیست ۴۷۸

مسأله اختلافات خلقت

علت‌اختلافات خلقت‌چیست ۴۶۰
مسأله‌ای‌که فکر متفکرین را ناراحت‌کرده ۴۶۰
اختلافات جزء عدل‌الهی است ۴۶۱
چرا باید اختلاف باشد ۴۶۱
موضوع ثروت و دولت ومکنت ۴۹۵
استفادهٔ گلبولها وسلولها بتناسب ازخون‌انسان ۴۹۵
حکمت اختلاف طبقات ۴۹۶

صفحه

خدا و بشر

کلیهٔصفات الهی‌را دربشر وصفات‌بشررا درخدا میتوان یافت ۱۱۸
صفات‌بشر پرتو ناچیزی ازصفات خداست ۱۱۸
تجلی‌اخلاق دربشردلیل وجود خداست ۱۲۰
وجودمخلوق لازمهٔ وجود خداست ۲۲۸
رابطهٔخدا و بشر ۴۴۸
خودشناسی خداشناسی‌است ۴۸۹-۴۹۶

انسان و عالم

شباهت انسان وجهان ۱۳۲
چرابشر اشرف‌مخلوقاتست ۱۴۶
فرق‌انسان وحیوان درچیست ۱۴۷
تشبیه روح وجسم بادانش‌وعالم ۲۹۸
شباهت انسان وعالم ۳۴۵
رابطه‌بشر وعالم ۴۲۴-۴۸۹
تشبیه وضع ما نسبت بعالم بوضع هسته نسبت بپروتوپلاسم ۴۳۹
علت زندگی بشر و وظایف او ۴۴۲
رابطهٔ بشر وزمین ۴۴۳
رابطهٔبشر باخورشید وخورشیدبازمین ۴۴۳-۴۴۴
بدن انسان وبدن‌عالم ۴۸۹
فرماندهی‌بدن وفرماندهی‌عالم ۴۹۱
مرمت خرابیها دربدن فرد وعالم ۴۹۴

بدن انسان و سازمان آن

ظروف حواس دربدن ۱۳۶
کالری‌بدن ورؤیت آن ۲۵۴
مصرف‌کالری بدن ۲۵۵
اهمیت‌کالری دربدن ۲۵۶
توصیف جسم انسان ۲۶۶
وضع سه‌نیرو دربدن ۲۷۰
رابطه روح وبدن درانسان ۲۶۸
مغزوقلب دربشر چه‌نقشی دارند ۳۸۷
فرماندهی ازهمه بدن است ۳۸۸
ایجادنطفه ازذره وحقایق آن ۴۳۲

صفحه

پرورش‌نطفه وسازمان‌آن ۴۳۶
سازمان‌خون وتشکیل سلولها ۴۳۸
ترکیبات‌سلولی‌بدن ۴۳۹
یاخته‌ها نروماده هستند ۴۴۰
رابطهٔسلولها باتشکیل بدن ۴۴۱
بافتهای مختلف بدن‌انسان ۴۴۱
نیروی زندگی بشر چیست ۴۴۸
روح وجسم وقالب مثالی دربشر ۴۸۸
تشکیلات‌بدن یك‌انسان‌سالم ۴۹۱
فرماندهی مغز در انسان ۴۹۲
فرماندهی‌قلب درانسان ۴۹۳
اثر خواب دربدن ۵۱۱
مکانیسم مغز و تفکر ۵۵۳
طرز فرماندهی مغز واجزاء بدن ۵۵۴
عامل مثبت ومنفی درمغز وبدن ۵۵۴
جسم درحال تغییردائمی است ۵۶۷

پریسپری یا قالب مثالی

پریسپری یاقالب مثالی چیست ۲۶۶-۲۶۷
عمل بایگانی پریسپری ۲۶۸
پریسپری در همه عالم ۲۷۵
پریسپری‌چیست وچگونه است ۵۷۲

سلامت و کسالت

علل اختلالات بدن ۱۳۴
علت‌کسالتها وامراض ۱۳۵
سردی و گرمی مزاج چیست ؟ ۱۳۶
کسالت وخمودگی بسته‌بمیزان‌عناصراست ۱۳۸
چاره‌خمودگی یاشیطنت طفل ۱۳۸
علت‌منع وتجویز الکل ۱۳۹
تأثیر الکل دربدن ۱۳۹
تأثیرغذای‌سبزی و گوشت‌درانسان ۱۴۵
علت‌جنون چیست ؟ ۲۵۸
فایده‌سلامت‌جسم برای‌روح ۵۱۱
زیان‌الکل ومخدرات‌وقمار ۵۱۲
عقل‌سالم در بدن سالم است ۵۱۲

صفحه

الزام حفظ سلامت ۵۱۲-۵۵۴
چهار مرحله حفظ سلامت ۵۱۳
کارهائیکه بسلامت لطمه میزند ـ عصبانیت ـ بی‌احتیاطی ـ ابتلای بامراض ۵۱۴
اجتناب از امور مضره بسلامت ۵۱۴

اتم واعمال آن در عالم

رادیو آکتیویته چیست؟ ۱۳۸
جدا شدن ذرات اتمی از هم و بمب اتمی ۱۴۸
اتم برحسب علم امروز ۲۴۴
نظرات دانشمندان قدیم در بارهٔ اتم ۲۴۸
اهمیت اتم در عالم ۲۵۱
انرژی اتم از چیست؟ ۲۵۲
محرك و نیروی اتم از چیست ۲۵۳
بحث درباره حرکت اتم ۲۵۹
دانشمندان امروز روح اتم را درك نکرده‌اند ۲۵۹
ارزش واقعی اتم ۲۶۰
علل اشتباه دربارهٔ اتم ۲۶۰
روح وجسم و پریسپری در اتم ۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲
فضا پراز اتم است ۳۰۵
وقتی اعتدال اتم بهم میخورد ۳۰۶
تراکم هوا در طبیعت و در صنعت ۳۰۶-۳۰۷
تراکم و اختلال اتم در طبیعت ۳۰۸
ابر غلیظ و اثر آن ۳۰۸
رعد و صاعقه ۳۰۹
تشریح کامل علت تولید رعد و برق ۳۱۰
رعد و برق خیلی مهم نیست ۳۱۱
سه جنس اتم ۳۱۱
عشق در اتم ۳۱۱
نفخ وگاز زمین ۳۱۲
بخارات داخل زمین ۳۱۲
علت تولید زلزله ۳۱۷
عشقبازی اتمها ۳۱۸
خط سیر زلزله ۳۱۸
پیشنهاد مفید برای تحفیف اثر زلزله ۳۱۸

صفحه

آتشفشان چیست؟ ۳۲۰
انواع آتشفشان ۳۲۱
آتشفشانی‌که نبود و بوجود آمد ۳۲۲
سرپیدایش زلزله وآتشفشان ۳۲۲
وسیلهٔ عذابهای الهی درکتب مذهبی ۳۲۳ تا ۳۲۵
عمومیت و انواع و اقسام اتمها ۳۲۶
بدن انسان ازاتمهای مختلف بوجود آمده ۳۲۶
نیروی بخار از اتم است ۳۲۷
قدرت نیروی بخار ۳۲۸
از اتم بینهایت کوچکتر هم هست ۳۳۱
مرکز اتمها در بدن و روابط آنها باهم ۳۴۵
محرك عمل اتمها عشق است ۳۷۹
راز و نیاز حضرت مسیح (ع) دربارهٔ اتم ۵۹۰

شیطان

بدی از شیطان است ؟ ۴۰۵
توجیه عمل بد ونسبت آن بشیطان ۴۰۶
عیب انتساب عمل بدبشیطان ۴۰۷
فرار بشر از مسئولیت ۴۰۸
پناه بردن بخدا از شیطان ۴۰۸
بررسی اجمالی ماهیت شیطان در قرآن مجید ۴۰۹

عناصر

عالم از عناصر ساخته شده ـ اهمیت عناصر ۱۳۳
پیوستگی عناصر بیکدیگر ۱۳۳
عناصر باهم اتفاق دارند ۱۳۴
عناصر چهارگانه قدما ۱۳۴
مساوات در عناصر بدن ممکن نیست ۱۳۴
حرکت دائم عوامل و عناصر ۱۳۵
تعداد عناصر عالم ۱۳۵
روح با عناصر کار میکند ۱۳۸
اختلاف عناصر بدن دلیل سرنوشت است ۱۴۰
حال مرتاضان چگونه است ۱۴۱-۱۴۳
جبران عناصر و بدل مایتحلل ۱۴۱
عمل تعادل عناصر ۱۴۳
تغییر ماهیت با تغییر عناصر ۱۴۶

صفحه

نقش عناصر در کرات ۱۴۷
علت تفاوت نیروی چشم اشخاص ۲۵۶
زیان کمبود واضافه کالری در بدن ۲۵۷
گنجایش بدن وکالری وارده بر آن ۲۵۸
عناصر درعالمها ۵۰۲
اختلاف میزان ترکیب عناصر عالمها ۵۰۳
اختلاف انرژی آنها ۵۰۳
ترکیبات متشابه عوالم ۵۰۴

حرکت

حرکت چیست ـ رشدهم حرکت است ۱۸۸
هرحرکتی محرکی میخواهد ۲۵۲
شروع وختم حرکت ۲۵۸
سلسله مراتب حرکتها ۲۵۸
روح و حرکت ۲۸۲
حرکت در همه چیز ورفع اشتباه ۲۸۳
حرکت درآب وسنگ ۲۸۴
موشکافی درحرکت اشیاء ۲۸۵
اثبات حرکت اشیاء ۲۸۶
دلایل حرکت همهٔ اشیاء ۲۸۷
تشبیه حرکت زمین وبدن انسان ۲۸۹
محرك ودینام دراتومبیل ودر عالم ۲۹۷

ترقی و تکامل

ترقی وتکامل نسبی است ۲۰۶
هرکاری انجام شود برای مقصودی است ۲۰۷
لازمه مقصود تکامل است ۲۰۷
زندگی درراه تکامل ۲۰۸
معنی تکامل چیست ۲۰۸
نه جسم کامل میشود نه روح ۲۱۷
نمو ورشد چیست ؟ ۲۳۱
معلم طفل را رشد ونمو میدهد ۲۳۱
فایده ورزش وپرورش ۲۳۲
رابطه تکامل وتکمیل ۲۳۲
تکامل یعنی چه ۲۳۵
تکامل بشر ۲۳۵

صفحه

کیفیت تکامل ۲۳۶
اشتباه داروین درتکامل موجودات ۲۳۶
تکامل درحیوان ونبات ۲۳۷

خوشی وغم

خوشی وغم وراحت ورنج چیست ؟ ۱۴۹
غم ورنج درهمهٔ مراتب عالم ۱۴۹
لذت واندوه هردو واجب است ۵۵۲
تفریح ازلوازم زندگی است ۵۵۲

سرنوشت و تقدیر

سرنوشت واخلاق ۲۳۷
سرنوشت وتقدیر ۴۲۴
چگونگی سرنوشت وسرشت درانسان ۴۲۵
ورود بدنیا با اجبار ۴۳۳
دلائل نبودن اختیار ۴۳۳
دلائل قوی بروجود جبر ۴۳۴
اگر اختیار در موجودات باشد عالم اداره نمی‌شود ۴۳۴
دلائل دیگری برجبر ۴۳۵
چرا انسان حقیقت جبررا نمیفهمد ؟ ۴۳۵
مطالعه علمی دروضع انسان برای کشف جبر ۴۳۴
تشکیل بدن بدون اختیار وجبر است ۴۴۱
اعتقاد باختیار جز اوهامی نیست ۴۴۲
عشق اجبار است نه اختیار ۴۴۶
برای فهم حقیقت سرنوشت راه وحدت بگیر ۴۴۹
نکات مهمی درباره سرنوشت وتقدیر ۴۵۰
قوام سرنوشت در اثر بیخبری انسانست ۴۵۰
سرنوشت باکوشش ملازم است ۴۵۱
توضیح درباره سرشت وسرنوشت ۴۵۱
محیط زندگی وایجاد سرنوشت ۴۵۲
تاثیر اعتقاد بسرنوشت ۴۵۲
اعمال بشر ازخوداو نیست ۴۵۳
امور بسیار جزئی که ببندگان محول شده ۴۵۳
امر بین الامرین چیست ؟ ۴۵۴
توضیح بیشتر درباره جبر وتفویض ۴۵۵

صفحه

ذوق وتمایل اشخاص بکارهای تقدیر خود ۴۵۶
نظم جامعه ازاستعدادهای خاص هرفرد تأمین میشود ۴۵۶
بداع یعنی چه ؟ چگونه درزندگی تغییر ناگهانی پیدا میشود ؟ ۴۶۴
بداع هم جزء سرنوشت است ۴۶۶
چرا اشخاص درقبول جبر تردید دارند ؟ ۴۶۹
سرنوشت ورابطهٔ آن باعالم ۴۹۴
ارادهٔ پروردگار و سرنوشت ۴۹۴

دانش ودین

قوام عالم بدانش است ۸۴
اهمیت دانش درتشخیص حقیقت ۸۴
لزوم پرداختن دانشمندان بامور رفاه جامعه ۸۸
بهره برداری غلط از علم ۸۹
سیر تکاملی علم ونامحدود بودن دانش ۱۱۴
علم حد ندارد ۱۳۷
دانش دینامیسم عالم است ۱۴۸
دین ودانش ورابطهٔ آنها ۱۴۹
سیر دانش درعالم ادامه دارد ۲۰۳
دلائل دیگر درسیر دانش ومسأله حدود ۲۰۴
چرا نباید سخنان قدمارا تخطئه کرد ۲۴۸
هرچیزی گفته شود اصلی دارد ۲۴۹
سیر تکاملی علوم ولزوم توجه بگفته قدیم وجدید ۲۵۰
همه چیز مسبوق بسابقه است ۲۵۱
دانش امروز نتیجه زحمات پیشینیان است ۲۵۱
کیفیت آموزش مطالب علمی ۲۶۱
برای فهم حقایق چه باید کرد ۲۶۲
بهترین راه کسب حقیقت ۲۸۸
برای فهم باید تعقل کرد ۲۹۱
وضع حقیقی دانش چیست ؟ ۲۹۸
چگونگی بررسی وتحقیق درعالم وابزار و وسائل آن ۳۴۷
دانش را از چه راه باید کسب کرد ۳۷۷
کوتاهی دامنه علم قدیم ۳۸۹

صفحه

رابطه علم ودین ۵۱۹
بهره برداری ازعلم بکمك دین ۵۲۰
وسائل وراههای ترقی بشر ۵۲۰
دانش ودین توأم بایکدیگر است ۵۴۲
علمی که در زندگی انسانرا موفق میکند ۵۵۸
دین ودانش پرتونور عالمی است ۵۸۴
گردش افلاك از علم خداست ۵۸۴
وحدت دین ودانش ۵۹۷
فایده ترقی دانش ودین برای بشر ۵۹۷
دینامیسم عالم دانش است ۶۰۰
علم بالاترین صفات خداست ۶۰۰
دانش چه کمکی ببشر میکند ۶۰۱
رابطه علم وعالم ۶۰۱
عالم بدون دانش پایدار نیست ۶۰۲
رابطه کشف آتش ودانش ۶۰۳
آتش ودانش در نظر زردشت ۶۰۳
منبع دانش خداست ۶۰۴
دانش ومظاهر آن قابل لمس نیست ۶۰۴

فلسفه و حکمت

تعبیرات قدما وفلسفه حکمت نوین ۱۵۰
بطلان عقاید پیشین دربارهٔ عالم ۱۶۷
نور وسایه معنی ندارد ۱۶۸
ماوراءالطبیعه نیست همه طبیعت است ۱۶۸
آفرینش عالم عبث است ؟ ۲۱۲
کامل تکمیل نمیشود پس عالم قابل ترقی نیست ۲۱۲
همه چیز بی مقصود است ؟ ۲۱۲
بی مقصود بودن زندگی بشر؟ ۲۱۳
عمل خیر یعنی چه ؟ ۲۱۸
عمل دنیائی وعمل اخروی ۲۱۸
عالم بی مقصد است ؟ ۲۱۹
عبث درعالم معنی ندارد ۲۸۸
فرق حکمت نوین باسایر فلسفه ها ۲۷۹
غوغای عجیب زندگی برای چیست ۳۷۹
رابطه علم ودین درنظر حکمت نوین ۵۱۹

صفحه

فکر و تعقل

اهمیت فکر و اندیشه در کشف حقیقت ۹۶

نگارش

طرز مقدمه نویسی و فایده مقدمه ۷۹
منظور از کتاب دینامیسم آفرینش ۹۱

خداشناسی

خداشناسی در ادیان ۹۵
شناختن خدا از نظم و عظمت کائنات و بدن انسان ۹۶
دانشمندان خدا شناسند ۱۰۳
در فلسفه قدیم خدا و روح را از عالم جدا میدانستند ۱۱۵
سلسله مراتب قدرتها انسانرا بقدرت مافوق میرساند ۱۱۹
حساب ریاضی قدرت موجودات انسانرا بمنبع
قدرت عالم میرساند ۱۲۸
جائیکه خدا با چشم دیده میشود ۱۳۰
سیر تکامل یزدان شناسی ۱۷۹
خدا را بشکل خود تصور میکنند ۱۷۹
بطلان عقیدهٔ خدا بشکل انسان ۱۸۰
تجزیه افکار بت‌پرستی و خرافات ۱۸۱
خدائیکه مخلوق فکر بشر است ۱۸۲
قیاس از جزء بکل در مورد خداشناسی ۱۸۸
شناسائی یزدان از عالم ۱۸۹
خداشناسی بچه کار میآید؟ ۱۹۲
امید عظیم در خداشناسی ۱۹۳
فایده توکل و امید خداشناسی ۱۹۵
شرك واقعی یعنی چه ۳۵۳
چرا خدا را مبدأ گفته‌اند ۳۵۹
اشتباه پیشینیان در خداشناسی ۳۸۸
پرستش قوا و مظاهر در قدیم ۳۹۰
چرا خدایان متعدد قائل بودند؟ ۳۹۱
نیروهای مختلفی که بیك نتیجه منجر میشود ۳۹۲
کمك نیروهای مختلف در ایجاد یك محصول ۳۹۲
قائل بودن قدما بقوای مختلف ۳۹۳
بت‌پرستی چگونه بوجود آمد ۳۹۴

صفحه

پیدایش ثنویت و دوگانه‌پرستی در عالم ۴۰۰
فایده اخلاقی خداشناسی ۵۱۹
دلیل روشن و بارزی از خداشناسی ۶۰۴
سیر خداشناسی بشر ۶۰۶

مادیون و مشکوکین

مشکوکین در یزدان همیشه بوده‌اند ۱۰۳
مادی هم متوجه مبدأ است ۱۰۳
انگیزه کوشش یك مادی چیست؟ ۱۰۴-۱۰۵
همهٔ افراد بشر دنبال پرستش بوده‌اند ۱۰۵
مشکوکین در خدا لطمه باصل خداشناسی نمیزنند ۱۰۶
چرا باوجود وضوح خدارا نمیبینند و نمیشناسند؟ ۱۳۱
اصل انکار خدا از کجا پیدا شده؟ ۱۸۲
علت شك در قبول یزدان ۱۸۴
فرار از فهم حقیقت ۱۸۵
انکار پندار بشر است نه انکار خدا ۱۸۵
با نور حقیقت انکار خدا باقی نمیماند ۱۸۶
روح و مادیون ۱۸۶
خاتمهٔ دوران مادیون ۱۸۶
چگونه بجای باطل حق حکومت میکند ۱۸۷
سخنی با مادیون در بارهٔ خدا ۱۸۷
رفع اختلاف خداشناسان با مادیون ۱۸۹
تفاوت خداشناس ومشکوك ۱۹۴
نصیحت بمشکوکین ۱۹۵

اخلاق و اصلاح

محبت و نقش آن در عالم ۸۰-۸۲
وظیفهٔ موجودات نسبت بهم ۸۲
لزوم اتحاد و وحدت نظر درجامعه و زیانهای
دشمنی و نفاق ۸۳
لزوم موزونی کارخانه عالم ۸۵
دعوت جهانیان بمحبت ۸۸
خدمات در راه صلح ۸۹
احتیاج بشریت ببرادری ومحبت ۹۰
اخلاق در اثر توانائی است ۱۳۷
فرق سباع و حیوانات بی‌آزار ۱۳۹

صفحه

رأفت بحیوانات ۱۴۲
گرسنگی را باید رفع کرد ۱۴۲
راه اصلاح جامعه ۱۴۲
اهلی کردن و تربیت حیوانات ۱۴۳
لزوم محیط صلح و صفا برای هرچیز ۳۸۰
پاکیزگی و صلح در عالم ۳۸۰
اگر عالمها باهم مبارزه میکردند ۳۸۱
فایده کار نیکو و عمل خیر ۴۳۱
فایده اعتدال در زندگی فرد و جامعه ۴۶۶
اخلاق قابل تمرین است ۴۷۹
پند و اندرز برای نیکوکاری ۴۸۰
کوتاهی مأمورین دولت در انجام وظایف ۵۱۴
تذکر و اندرز برای زندگی نیکو ۵۱۵
نیکوکاری و تقوی و پاکیزگی ۵۲۰
چارهٔ درد جامعه و توجه جوانان بدین ۵۳۹
اصول سعادت بشر ۵۹۴
نصیحت بشر بخود داری از جنگ و حفظ صلح ۵۹۸

پیامبری تبلیغ و هدایت

دلیل هدایت پیامبران ۱۳۸
اهمیت مقام نصیحت وارشاد پیغمبران ۴۶۷
اهمیت ارشاد و استعداد جبری نفس ۴۶۷
کیفیت هدایت افراد ۴۶۸
پیغمبران الهی و راهنمایان ۴۶۸
باوجود تقدیر ارشاد چه فایده دارد؟ ۴۶۸
امروزه تبلیغ باید کاملا همدوش باعلم باشد ۵۴۱
بایستی تبلیغات دینی مطابق با زمان باشد ۵۴۲
وظیفه و نقش پیامبران و خلقت آنها ۵۸۴
اخلاق پیامبران و تعلیمات آنها ۵۸۵
درخشندگی پیامبران و تعلیمات آنها ۵۸۵
درخشندگی پیامبران در عالم ۵۸۶
عشق در حضرت موسی و عظمت امانتی که باو سپرده شد ۵۸۷
برای انبیاء فرار جایز نیست ۵۸۸
خداوند با پیامبر و باهمه مردم همراه است ۵۸۸
پیامبری سرنوشت پیامبر است ۵۸۸

صفحه

وصف حضرت عیسی(ع) ۵۸۸
نحوه بیان و تبلیغ حضرت مسیح ۵۸۹
نفوذ کلام و نتیجه عمل عیسی ۵۹۰
مبتکر علم‌الروح مسیح بود ۵۹۰
راز و نیاز مسیح درباره اتم ۵۹۰
معجزهٔ حضرت مسیح و شفای مفلوج ۵۹۰
ظهور حضرت محمد(ص) ۵۹۱
ابلاغ پیامبری بحضرت محمد(ص) ۵۹۱
تصمیم حضرت محمد بخدمت در راه خدا ۵۹۲
سخنان ومواعظ محمد(ص) ۵۹۲
کوشش و فعالیت حضرت محمد(ص) ۵۹۳
تبلیغ امر حق ازطرف محمد(ص) ۵۹۳
وظیفه پیشوائی و الزامات آن ۵۹۴
اندرز حضرت محمد(ص) بمردمان ۵۹۴
بیان دین از طرف حضرت محمد(ص) ۵۹۴
آتش و دانش در نظر زردشت ۶۰۳

مجازات و انتقام و سوانح و بلایا

توجیه مجازات اخروی ۴۰۵
حقیقت بهشت وجهنم ۴۴۶
موضوع سوختن درآتش و حقیقت آن ۴۴۷
وظیفه قالب مثالی درپاداش آخرت ۴۴۸-۴۴۹
انتقام در دنیا یا انتقام شخصی ۴۷۹
انتقام دنیای دیگر و نمایش پریسپری ۴۸۰
حکمت حوادث و سوانح عالم ۴۹۵
معاد چیست ۵۶۹

عبادات

جذبه‌های الهی و عبادت و رهائی از خرافات ۴۴۷
فواید نماز و روزه و عبادات ۵۱۱
فایده روزه ۵۱۳
فایده اساسی نماز ۵۵۶
دعا برای پیدایش انقلاب درونی ۵۸۶

وحدت ادیان ووحدت بشر

بزرگترین بهانه اختلافات مذهب بوده است ۵۳۱
رفع اختلافات درادیان ۵۳۲

صفحه

فایده اتحاد ومشترکات ادیان ۵۳۳
استقراردین‌الهی پس ازوحدت ادیان ۵۳۳
رفع بحرانهای‌جهان باوحدت ۵۳۴
دنیا بهم نزدیك شده است ۵۳۴
مطالعه اجمالی‌درمشترکات مذاهب ۵۳۵
منظور ازوحدت ادیان ضعیف کردن عقاید دیگران نیست ۵۳۶
هرامتی راهی داردکه صلاح آنست ۵۳۷
نظراسلام در وحدت ادیان ۵۳۸-۵۲۲
زمان اتحاد فرا رسیده است ۵۹۵
بشرامروزچه وظیفه دارد؟ ۵۹۵

صفحه

وجوه مشترك افرادبشر ۵۹۶
همهٔ ادیان‌بشررا به‌نیکوئی میخوانند ۵۹۶
بشر باید بوسیلهٔ وحدت اصلاح شود ۵۹۶
پیکرواحدبشریت ۵۹۶
وحدت بشرو وحدت دین‌ودانش ۵۹۷
راه‌صحیح بسوی دوست ۵۹۸

وحدت نوین جهانی

عمل‌وحدت نوین‌جهانی ۵۳۹

وضع جامعه

چرا مساوات درجامعه ممکن نیست؟ ۱۳۴
تفاوت طبقات‌جامعه ۱۴۴

نکته مهمی که در تدوین این کتاب بکار رفته است

خوانندگان گرامی ملاحظه میکنند که در تدوین این کتاب روشی بکار رفته که در کتب دیگر سابقه ندارد و کاملا ابتکاری است. این روش همانا درج آراء و عقاید دانشمندان و فلاسفه و علما وصاحبان نظر در فنون مختلف است که **بمنظور مقایسه** با آنچه در متن کتاب ذکر شده بیان گردیده است. مقصود آنست که خوانندهٔ محترم اطلاعی از آنچه تاکنون عقاید ادیان و دانشمندان عالم دربارهٔ آن موضوع ابراز نموده‌اند داشته باشند و آنرا با مطالبی که در کتاب عنوان شده مقایسه و سنجش نمایند.

مطالب منقوله با متن کتاب کاملا از یکدیگر مشخص است باین معنی که متن کتاب عریض‌تر و آراء و عقاید با عرض کمتر چاپ شده و درکنار آن خطی عمودی ترسیم گردیده که کاملا جدا باشد و از خوانندهٔ گرامی توقع داریم در تمیز متن کتاب و آراء منقوله دقت فرمایند.

اینك توضیحاتی دربارهٔ هر دوقسمت باطلاع خوانندگان عزیز میرسد:

قسمت متن کتاب بهیچوجه اقتباس و تقلید و ترجمه و نقل نیست و کاملا ابتکاری است. البته برخی اصول علمی صحیح که قبلا درکتب ذکرگردیده و مورد قبول و تصدیق است در ضمن مطالب ابتکاری ذکرگردیده است که خواننده دانشمند میتواند آنها را از یکدیگر تمیز دهد. قسمت آراء و عقاید دینی یا موافق با مطالبی است که درکتاب ذکر شده و یا مخالف باآنست ـ ذکر هر دو نوع آراء لازم بنظر رسید.

آنهاکه موافق با نظرات ما است دلیل بارزی براین مطلب است که هرفکری دردنیا ابرازشود تا حدودی سابقه دارد ولی سیر تکاملی را طی میکند و در طی گذشت قرون کم کم روبرشد و تکامل میرسد کما اینکه همه اختراعات و اکتشافات قدم بقدم پیش رفته‌اند، این نکته را بتفصیل بیشتر در متن کتاب نوشته‌ایم.

چیزی که هست نظرات موافق هم جامع نیست زیرا اولا هرکسی گوشه‌ای و قسمتی از مطالب را بیان نموده و کامل نیست و اغلب متشتت میباشد زیرا مطالبی هم که گفته‌اند بصورت تردید بوده و گاهی بصورت ضد و نقیض عرضه شده است و در توالی ظهور فلاسفه و نظراتی که با عطف بسوابق خودذکرکرده‌اند نظرات یکدیگر را نقض کرده و مخالف هم گفته‌اند. با این حال ذکر آنها مفید است زیرا روشن کنندهٔ تکامل دانش میباشد.

نظراتی هم که مخالف است بمنظور مقایسه ذکرگردیده است.

در هر حال خواننده گرامی با توجه بآراء و عقاید ادیان و دانشمندان و متن این کتاب بهتر میتواند از آن بهره برداری نماید و امید است این روش که بیسابقه است بعدها مورد استفاده نویسندگان دانشمند واقع شود.

* * *

این نکته نیز لازم بتذکر است که قبل از شروع هر فصل یا موضوع، ابتدا آراء وعقاید ازکتب دینی و سپس نظرات فلاسفه و دانشمندان یا مقالات علمی از آخرین کتابهای جهان (آمریکا ـ انگلستان ـ آلمان ـ شوروی وغیره) ترجمه شده است. قبل از اینکه خواننده متن مطلب آن فصل یا مبحث رابخواند ممکنست از ملاحظه تشتت و اختلاف موضوعاتی که در آراء ذکر شده تعجب کند ولی بعد از خواندن متن متوجه خواهد شد که آنچه در مقدمه آن مبحث ازآراء وعقاید اعم از کتب دینی یا دانشمندان نقل شده کاملا مطابق و متناسب با مطالبی است که در متن آن مبحث بیان گردیده و تا آنجا که ممکن و میسر بوده موضوعاتی که در آراء وعقائد ذکر گردیده در همان حدود متن است و چون موضوعات مذکور در متن آن مبحث مختلف و متنوع است لذا آراء هم متنوع میباشد و تا خواننده متن را نخواند نمیتواند مشابهت آنها را دریابد. بنابراین بهتر است در ابتدا متن خوانده شود و بعداً بآراء و عقاید مراجعه گردد.

قبل از ختم موضوع لازم میدانم بگویم که در ذکر آراء علاوه برکتبی بالسنهٔ مختلفه که نامشان ذکر شده از کتاب دانشمند محترم مرحوم محمد علی فروغی تحت عنوان «سیر حکمت در اروپا» استفاده شایان بعمل آمده است.

مؤلف

بقلم: علی‌اشرف کشاورز

استقبال جهانی بیسابقه

برای اینکه خوانندگان عزیز ، نویسندهٔ محترم و دانشمند و پرمایهٔ این کتاب را بشناسند با اجازهٔ خودشان در مقدمه‌کاماتی بعرض خوانندگان عزیز میرساند . قریب۱۳ سال قبل ایشان مقاله‌مختصری بعنوان «تبریك عید طبیعی جهانی و پیشنهادات سودمند بعالم بشریت» در سالنامه نور دانش ۱۳۳۳منتشر کردند که بعداً بزبان انگلیسی ترجمه و در جهان پخش گردید . این نوشته‌که متن‌آن با عکس درحدود بیست صفحه بیشتر نبود بقدری مورد توجه قرار گرفت که باعث شگفتی است . سیل نامه های تقدیر آمیز از طرف رؤسای دانشگاهها و آکادمی‌ها ، اساتید دانشگاه ، رؤسای‌کلیساهاو معابد ادیان مختلفه، روحانیون عالیقدر ادیان ، دانشمندان و علمای فنون مختلف اجتماعی و دینی و اقتصادی و غیره ، مدیران جراید و مجلات ، نویسندگان‌کتب، شخصیت‌های برجسته علمی و دینی و اجتماعی واصل گردید . بعلاوه چند فقره دیپلم افتخاری علمی بخاطر اقدام بشر دوستانه و علمی که ایشان با نشر این مقاله کوتاه در دنیا بعمل آورده بودند واصل‌گردید که عکس دو تا از آنها با ترجمه متن آن در همین‌مقدمه بنظرتان میرسد . — بمنظور آنکه متن آن جزوه را ملاحظه فرمائید عین آنرا در اینجا چاپ میکنند تا ببینید چگونه این پیام ظاهراً مختصر با استقبال دانشمندان و روشنفکران جهان مواجه‌گردیده است .

از بین صدها نامه که رسیده چند نامه‌ای را که مشخص‌تر است با ذکر نام فرستنده و کشور مربوطه و تاریخ وصول نامه در اینجا چاپ میکنیم و ممکنست بزودی مجموعه مفصلتری از این نامه‌ها بزبان اصلی با ترجمه فارسی آن در دسترس هموطنان عزیز قرار گیرد . علاقمندان میتوانند اصل نامه‌ها را در دفتر (وحدت نوین جهانی) ملاحظه فرمایند .

ناگفته نگذارد که برخی دیگر از آثار جناب آقای دولتشاهی مانند کتاب (مکانیسم آفرینش) که دوبار چاپ شده و بعضی مقالات ایشان در مجلات جلب توجه فوق‌العاده نموده و نامه‌های تقدیر آمیز بسیار برای آن رسیده و ممکن است در ضمن تقدیرهائی‌که دراین‌کتاب چاپ شده نامی‌هم ازبرخی از آثار ایشان ذکر شده باشد .

بیان این مختصر تنها باین خاطر انجام گردیده که خوانندگان این کتاب بیشتر قدر آنرا بدانند و متوجه شوند که این کتاب بقلم یك نویسنده دانشمند ایرانی است که صفحات مختصری از نوشته ساده ایشان اینطور در عالم با شور و استقبال مواجه گردید . بنابر این ضمن قدر دانی از این کتاب امید است با توجه و دقت و موشکافی بیشتر از آنها بهره‌برداری کاملتری بعمل‌آید .

توفیق همه خوانندگان گرامی را از خداوند متعال خواهانم .

نگارش دانشمند محترم جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی

(حشمت‌السلطان) ـ کرمانشاه

تبریك نوروز ۱۳۳۳ بعالمیان وچند پیشنهاد سودمند بنوع بشر

با اجازه مافوق‌ترین نیروی قدرت وعظمت

خوانندگان ارجمند

مقاله زیر راکه بقلم دانشمند معظم جناب آقای حشمت‌السلطان دولتشاهی نگارش یافته چون دارای نکات سودمند بزرك واساسی وچاره نمای دردهای گران امروزگیتی است باتوجه کامل مطالعه فرمائید ویکایك سطور آنرا با تعمق مورد بررسی قراردهید.

اشخاص را معمولا عادت براین جاری است‌که نوشته‌های مجلات وسالنامه وحتی‌کتب را سرسری و شاید بمنظور سرگرمی خوانند ، یکبار مطالعه‌کنند سپس‌بگوشهٔ فراموشی‌افکنند ، اما ازخوانندهٔ گرامی درخواست میشود چون این نوشته شامل‌پیشنهادات مهمی برای نجات‌بشریت ازگرداب کنونی است با کمال دقت و تعقل در آن موشکافی کنند و همگان نظرات خویش را درباره آنها برای ما ارسال فرمایند .

این یك همکاری است‌که امید میرود سود آن عاید جامعه انسانیت‌گردد .

سالنامه نوردانش

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

درود بی‌پایان بر محمد صلی‌الله علیه وآله وپیروان او وآنان‌که گوش بسخنان حقه‌اش فرا دادند و طبق دستورات الهی رفتارکردند ، بی خرافات‌نرفتند و با ایمان راسخ واستوار زیستند .

خدایا مرا ازلغزشها حفظ‌کن وتوفیق عنایت فرما که بنفع بشریت گامی بردارم و خبط و خطائی از من سر نزند . مرا یاری فرما تابسود جهان انسانیت سخنانی نیکو از خامه‌ام تراوش‌کند و ازراه خداپرستی دم زنم . خدایا مرا موفق بدار تا عمل برقراری وحدت ویگانگی و اصلاح نوع بشررا تقویت نمایم .

اینك‌که آغاز بهار یعنی نوشدن زندگانی طبیعت است کدامین سخن خوشتر ازآن‌که از عالم جهان آفرین بگوییم‌که حکمت بالغه‌اش چهار موسم گوناگون برای کرهٔ زمین و جنبندگانیکه در آن بسر میبرند عطا فرمود .

نخستین موسم بهار است‌که سال طبیعت باآن آغاز شود . در این فصل همه چیز جوان وشاداب شده زندگی ازسر میگیرد . برخاك تیره که تا دیروز باگل ولای آغشته و ازبرف ویخ انباشته بود نظری بیفکن و ببین که چگونه از هم شکافته وساقه‌های سبز از آن سر برآورده وآن بساط تیره را چه طراوتی پدید آمده است .

این نشاط چیست که همهٔ عالم را فراگرفته . اینجا خاك را زندگی بخشیده وآن جا تخته سنگ را با قبای مخملین سبزه آراسته . لطافت هوا را دریاب‌که چه سان روح پرورد وحیات مسرت بخش درموجودات دردمد . آسمان آبی رنك وشفاف را بنگرکه ازپاکی وصفا و خلوص نظیر آن نتوان یافتن . برافق ناپیدا نظر کن چه پردهٔ بدیعی درپیشگاه دیدگان زیبا پسند بشرگسترده است . ابرهای سپید را بنگرکه چگونه آبستن شده وبرای‌آب پاشی چمنزار طبیعت درسراسرزمین آماده خدمت وانجام وظیفه است . این‌چه‌جنبشی است‌که هرجا چشم افکنی جزلطف و ملاحت و زیبائی ونشاط نخواهی دیدن .

جنبندگان را تماشا کن‌که از خواب زمستانی سربرداشته واز سوراخهای تنك وتاریك که بدان‌پناه جسته بودند بیرون شده ودر هوای بهاری‌بانجام‌کارهای زندگی پرداخته‌اند . سطح بوستان را ببین‌که‌چگونه بساط شگفت انگیز سبزه باجهانی زیبائی و ملاحت‌که خامه از بیان‌آن ناتوان است فرش شده و نسیم ملایم فرحبخش این فرش لطیف را بلرزه آورده .

تفکر کن که با حرکات هم آهنك و موزون هوا و آب و گیاه چه عالم روحانی نشاط انگیز پدید آمده است .

اکنون بسوی گلها نظرافکن که برگهای رنگارنك دل انگیزشان هزار بار ازحریرلطیفتر است، کدام حریر؟ آنکه هرگز بشرباختن آن قادر نخواهد بودن . عطر آنها را با مشام جان دریاب که چه سان سراسر فضای بوستان را انباشته وروح آدمی راتازه وبراز وجدکرده ونشاطی سالم وبی غل وغش در اوپدیدآورده تا آن جا که آدمی گرفتاریهای گوناگون خودرا از یاد برده و بجای افکار متفرق غرق در شادابی لطف الهی است .

گوش دل بازکن وبشنوکه همگی با زبان بیزبانی حکایت از سروری بیپایان که وابسته بعالم لایتناهی است میکنند وگوئی همه یکباره جشن گرفته‌اند .

مرغان چمن را ببین که با چه مسرت آسمانی از این گل بدان گل در پرواز و لحن سپاسگزاری و مسرت درونی خویش را در قالب چهچه وآوازهای شادی افزای اعلام میدارند . پروانگان را تماشا کن که درپرتو آفتاب ملایم و اشعهٔ زرین بهار از این سوی به‌آن سوی و از این بوته بدان بوته جسته و از سفرهٔ آمادهٔ روزی‌متنعم واززیبائی جهان برخوردارند .

وه چه گویم که چقدر لطف و صنعت در همهٔ اینها نهفته است .

بگوئید : این همه عشق ونغمه سرائی مرغان وحشرات و جنبندگان ازکجا است وبرای‌چیست ؟

اگرگویند تنها بمنظور انجام غریزهٔ جنسی است پرسم که فرجام آن‌کدام است ؟ آیا جز در پی تولید نسل وپرساختن جهان از غوغای حیات است ؟ پس سراسر این نغمات جز آوای شکرگزاری و آوازمسرت از بهره‌مندی ازنعمات یزدانی وآهنك عشق بمبدأ نیست .

این آثار ازکیست و ازکجا پدید آمده ؟ اینهمه لطف وصفا وملاحت را چه‌کسی درصحنهٔ طبیعت آفریده است ؟ آیا فکر نمیکنید ؟

بهار

خوانندگان گرامی ــ اینجا نکته‌ای بیان میدارم . همان طورکه بهار طلیعهٔ تجدید حیات ونیروبخش زندگانی جهان پهناور است این سالنامه که در ایام نوروز ظاهر میشود چون بهاری است که روح بشر را تازگی بخشد .

از این بهار دانش بهره بردارید و صفحات آنرا مطالعه کنید تا روح شماقوی‌گردد وتوشه برگیرید.

شادم از آنکه افتخار این سهم را یافتم که در این بهار شرکت جویم و برگی چند از این دسته‌گل فرح انگیز بخوانندگان گرامی‌تقدیم دارم .

اگر عمری بودو توفیق‌عنایت‌گردید همچنان تصمیم‌دارم که هرسال‌ورقی چند در این‌سالنامه بنگارم.(۱)

بهارکه گذشت و دوران آن با شکوه و جلال سپری گردید فصل نوین دیگری‌که ارزش‌آن‌کم ازبهار نیست ، موسمی که سراپا بسود بشر وبرای او برایگان آماده است بامر و مشیت یزدان مقتدر دانا و توانا آغازمیگردد .

تابستان

در این فصل هوا روبگرمی میگراید . درختان سراسر لباس سبز دربر میکنند ، محصولات زمینی رشد خودرا طی نموده میوه وبار داده وبرای تولید مثل آماده میشوند .

آیا هیچ اندیشیده‌اید که چگونه تمام هستی های جهان وظیفهٔ مأموریت خویش‌را بی‌چون وچرابدون سروصدا وجنجال بجای میآورند ؛ ای‌کاش که بشر نیز پیوسته ازآنها سرمشق میگرفت .

---

(۱) خوشبختانه جناب‌آقای دولتشاهی باین نیت خیرخود موفق شده وازسال ۱۳۳۳ تا امسال که سالنامه۱۳۴۷ منتشر میشود مرتباً مقالات پرارزش خودرا دراین سالنامه نشر داده‌اند .

سخن کوتاه گویم ، تابستان موسم بهره‌برداری آدمی از طبیعت است ، هنگامی است که زارع و باغبان خشنود وهمهٔ عالم از نعمات الهی برخوردار وشکرگزار یزدانند .

پائیز

پس از آن پائیز فرا میرسد . برگ درختان از سبزی کاسته روبزردی میگراید ، بادهای ویژه هریك چونان سربازی در جبهه جنگ کارها ومأموریت‌های معین که برایشان مقررشده انجام داده و بخدمت گزاری میپردازند . هرآنچه سبز وشاداب بود اکنون زردوخشك گردیده وگوئی سراسرزمین از نشاط وحرکت خسته شده و خودرا برای دوران خواب واستراحت مهیا میدارند .

یزدان را بزرگی میستایم که چنین نظم بی چونی در عالم برقرار ساخت و چنین حرکات موزون وهم آهنگ و مرتبی در سراسرگیتی برپای‌داشت ومقرر فرمودکه گردونهٔ طبیعت بامر او بایسته‌های خویشرابدون نافرمانی بجاآورند و اعمال گوناگون بیشمار بانظم‌ازپی‌هم درآید تا از مجموع آنها زندگی عالم برقرارگردد.

این نظم از کیست ! چرا فکر نمیکنید ؟

زمستان

چون فصل پائیز بسررسید نوبت آغاز زمستان است . حیوانات خواب موسمی یعنی دوران استراحت را شروع کرده از سختی هوا و طبیعت میگریزند ودرسوراخها پناه میجویند ، آیا هیچ دربارهٔاین‌حیوانات اندیشیده‌ایدکه چگونه یزدان مهربان برای هریك بفراخور وسیله‌ای انگیخته تا ازسرما و گرسنگی محفوظ ودر دوران خواب ازراحتی برخوردار باشند . جایشان گرم ، از شدت هوا در امان وغذای زمستانیشان قبلا ذخیره‌گردیده . پس چوا شکرگزار الطاف بی‌پایان آفریدگار خود نباشند ؟ در این موسم است که باران و برف میبارد درختان خشك وبرهنه وهوا سرد میشود وزمین خودرا برای پرورش گیاهان آماده میسازد و در نهان خویش آب زندگانی انبارمیکنند .

مقایسه اعیاد

عید نوروز که عید ایرانی و تقریبا اسلامی است (۱) در اولین روز بلکه نخستین ساعت فرا رسیدن بهار طبیعت معین شده و سال ایرانی نیز پا بپای بهار عالم طبیعت آغاز میگردد .

ستاره شناسان میکوشند با حساب‌های دقیق دقیقه و حتی ثانیهٔ تحویل یعنی آغازیدن سال نورایافته و عید را در آن ساعت اعلام دارند پس عید ایرانی و اسلامی همان هنگام است که تمام موجودات عالم دوران تحویل و تحول را بار دیگر از سر میگیرند و اما سایر ملل عید و ابتدای سال خود را با موسم زمستان قرین‌ساخته‌اند . (۲)

شاید تنظیم کنندگان عید و آغاز سال آن ملل این طور در نظر داشته‌اند که عید خویشرا با ابتدای بلند شدن روز توأم سازند لیکن این مطلب چیزی نیست که در جنبندگان و حتی در آدمی‌چندان تأثیری داشته باشد در حالیکه از توضیح بی‌نیازم چرا که خرد و مشاهدات داوری کند بلکه طبیعت با صدای رسا اعلام نماید که عید ایرانی و اسلامی که مصادف با آغاز بهار است با تحول عظیم عالم نیز هم‌آغوش است .

---

(۱) نویسنده محترم در این موضوع مقاله‌ای در شماره ۹ و ۱۰ سال ششم مجله نور دانش نگاشته‌اند به آنجا رجوع فرمائید . همچنین علامهٔ محترم دانشمند عالیقدر حضرت آیة‌الله سیدهبةالدین شهرستانی در در سالنامهٔ نور دانش ۱۳۲۵ مقاله‌ای در باره اهمیت اسلامی نوروز مرقوم فرموده‌اند که شایسته است خوانندگان آنرا مطالعه نمایند (نوردانش)

(۲) عید سالیانه و ابتدای سال نصاری در آغاز دهه دوم ماه دی که مصادف با شروع زمستان است قرارداده شده . (نوردانش)

مارا سرآن نیست که عقیدهٔ خود را تحمیل نمائیم بلکه همه را فرا میخوانیم تا بیایند و با تفکر و تعقل و موازین دانش و بینش بسنجند و هرگاه این سخن یا هر سخنیکه میگوئیم با حق قرین یافتند آن را بپذیرند .

اینك شما و داوری خرد شما : آن بلبلی که در ایام عید آنها از سختی سرما و ناراحتی وفشار نمیدانست بکجا پناه آورد و کدام درخت برهنه و بیبرك را مأمن خویش سازد ، چگونه از شدت سرما و برف و باران محفوظ بماند ، چطور ازگرسنگی رهائی یابد ، بکدام سوراخ رود، آری همان هزار دستان‌در عیدطبیعی ما برروی شاخسار های پراز شکوفه ودرختانیکه با خلعت سبز زینت یافته با آهنگ شادی و عشقبازی و نغمه سرائی در صحنهٔ چمن غوغائی براه انداخته است ؟

آیاکدام بهتر و شایسته‌تر است ؟

آن طفل بینوا که در ماتمکدهٔ کانون خاندان خویش از شدت سرما درگوشه‌ای خزیده ومیلرزید و پدر و مادرش توانائی نداشتند که ویرا از سرمای تن فرسا و هوای بارانی و حزن‌آور در امان‌دارند و حتی آن کودکانی که در پرورشگاهها ، دارالایتامها کودکستان ها بلکه در پناه خانواده‌ها در پای بخاری خزیده و جرأت بیرون شدن از اطاقها نداشتند اینك‌در هوای فرحبخش بهار بجلوه گری وشادی و بازی پرداخته در پرتو آفتاب جست و خیزمیکنند ، سرور و نشاط دیگری دارند و قدرت نوینی‌در خود میبابند به به از این‌جلوهٔ طبیعت الهی . بسنجید تفکرکنید ، بیهوده نمی‌گوئیم .

آیا کدام بهتر و شایسته‌تر است ؟

آن مستمند محرومی که از هوای سخت و بیرحم زمستان تا آستانهٔ مرك رسیده و ازچاره سازی برای رها ساختن خویش ناتوان بود اکنون زنده‌های رقت‌بار وگونی‌ها چرکین و نمدهای پاره‌ای را که با آنها بدن لرزان خود را میفشرد بدور انداخته با لذت و نشاط هوای پاك بهاری را استنشاق کرده و از صفا و نور فراوان لذت برده و از همهٔ مزایای طبیعت بهره‌مند میگردد .

آیا کدام بهتر و شایسته تر است

آن درختانی‌که با ناتوانی خشکی شاخ‌های برهنه و غم‌آلود خود را در دسترس باد سردزمستان یا زیر پوشش برف قرار میدادند اکنون خلعت زیبای نوروزی را بشکل شکوفه‌های لطیف و قشنگ و جوانه‌های پر از امید و زندگی در برکرده‌اند .

آیا کدام بهتر و شایسته تر است ؟

سخن‌کوتاه : در آغاز سال آنها سختی و فشار برای انواع موجودات عالم روز بروز افزون‌میشود و رو بنقصان و تنزل سیر میکنند در حالی‌که در عید نوروز لحظه‌بلحظه عالم شکفته‌تر و بهتر شده و دوران تکامل حیات را با قوس صعودی میپیماید .

آیا کدام بهتر و شایسته تر است ؟

نتیجه مقایسه

از آنچه سخن رفت پدید آمد که عید ایرانی و اسلامی عید طبیعت است . در این موسم است که سراسر موجودات‌گیتی از رستنیها و جنبندگان و حتی جمادات در جنبش و نشاط غرقه‌اند . انسان نیز که شریك در قانون جهانی است روح فعالیت و شادمانی نوینی در این موسم پیدا میکند .

در این هنگام است که موجودات پس از طی دوران خمودگی‌که آنهم لازمهٔ زندگانی است‌فعالیت و نشاط را از سرگرفته عاشقی آغاز و با انجام وظیفه کارگاه جهان را پایدار میسازند . پس عید حقیقی‌همهٔ جهان اینست .

میگوئیم مگر نه اینست که دانشمندان بشر در فکر آنند که آنچه را بهتر است انتخاب‌کرده و از بین راه‌های گوناگون بهترین را برگزینند ؛ پس من پیشنهاد میکنم همگان بیائید ، ببینید و با عقل و دانش و تفکر بسنجید و بررسی کنید ، اگر این بهتر است گفتارم را بپذیرید و اگر پاسخی هم دارید بمن بگوئید .

آیا بهتر نیست همهٔعالم برادروارگرد یکدیگر جمع آمده همه چیز خویش را روی هم بریزند و بهترین راهها را از بین راههای گوناگون اختیار کنند ؟

تبریك

حال که تا حدی روشن کردم که نوروز جشن طبیعی سراسر جهان است نخست این عیدایرانی و اسلامی را بتمام برادران ایرانی و اسلامی خود با صدای رسا تبریك میگویم .

سپس بکلیهٔ برادران خدا پرست خویش در عالم روی نموده عرضه میدارم :

ای برادران عزیز بیائید و شما هم با ما دراین عید سهیم باشید . اگر میخواهید عید ملی‌ودینی خویش را هم حفظ کنید ما مانع نیستیم ولی در این عید طبیعی هم انباز شوید چرا که این عید شما هم هست ، نه تنها شما بلکه تمام جهانیان حتی هر ذیروح و هر جنبنده و هر رستنی در آن سهیم است پس مرا عقیده بر این استوار است که این جشن شما نیز هست از این رو بالحنی برادرانه و آهنگی رسا بهمهٔ شما تبریك گفته دست همگان را صمیمانه میفشارم و برای همه خیر و سعادت و آسایش خواستارم و آرزویم آنست که همهٔ جهان قانون یزدانی را پیروی کنند .

شاد باشید . مبارك باد . بیائید تا همگی از نعمت الهی بهره برگیریم .

اما تأسف بدرماندگی بشر

باوجود این‌آهنك نشاط و سروری که سراسر زمین را فراگرفته بدبختانه بشر لکهٔ سیاهی‌بوجود آورده که زندگانی خویش را با آن تباه ساخته و روزگار باین بهجت و زیبائی را برای خود تیره و تار و بوستان فرح بخش گیتی را چون وحشتکده ساخته است .

یاللاسف

اینك من بتمام برادران خدا پرستی‌که در جهان بنامهای مختلف مسلمان، یهود ، عیسوی و غیره بسرمیبرند روی نموده میگویم : ای برادران گرامی من . آیا از وضع جهان امروز و دردهای گرانی که جامعهٔ بشریت را دچار بدبختی و صدمات کرده با خبرید ؟ باور ندارم که این مطلب از نظر شما مستور باشد چرا که هرکسی از حالت ناگوار دنیای کنونی آگاه است .

این درد جانکاه را همه حس‌کرده و دریافته‌اند . برکسی پوشیده نیست که فشار و ترس‌وناراحتی و آن حالتی که «جنك عصبی» خوانند مردمان را سخت درمانده ساخته و بروزی انداخته که راه گریزی درپیش متصور نیست‌وگوئی همگان در آتشی خاموش در سوز و گدازند . وه که چه گرفتاریهای بیشماری گریبانگیر نوع آدمی گردیده است .

اینك درد ، آن دردی که همه در اخگر آن میسوزند و همه از آن در رنجند . لیکن درمان کجاست ؛ آیا درمان را یافته‌اند ؟

در جستجوی چاره

این جا روی کلام من با روشنفکران و دانشمندان و قائدین و بزرگان بشریت است . می‌گویم همانا که درمان زایل کنندهٔ درد است . هیچ دردی چاره نپذیرد جز آنکه موجبات پیدایش آن برداشته‌شود یعنی باید درد را از آنجا که فساد انگیخته درمان کرد ، جلو خرابی رادرهمانجا گرفت سپس درپی جبران و اصلاح ضایعات بر آمد . باید راه را بر آن عناصری که باعث دردشده یا آنرا شدت بخشیده بست تا رفته رفته سلامتی باز آید .

روش معالجهٔ یك تن بیمار چنین است که میگویم : هنگامیکه انحرافاتی از دستور طبیعی بهداشت بدست بشر صورت پذیرد و موادی بیش از اندازهٔ نیازمندی بکالبد اندر آید یا از انجام برخی امورواجب زندگی خود داری گردد بدن انسانی با درد هم آغوش شود . راه درمان چیست و پزشکان حاذق چه تجویز

میکنند ؛ روش آنها این است که افراط را مانع‌شوند و عوامل مسبب درد را قطع‌کنند سپس در صدد جبران خرابیهای گذشته بر آیند .

مثالی گویم : شخصی در اثر زیاده روی در نوشابه دچار بیماری گوناگون شده . دکتر ابتدا باتجویز دارو و دستورات ویرا از ادامه دادن باین خوی زیان بخش باز داشته و هنگامیکه مطمئن گردید که دیگر بیمار بدنبالهٔ کار ناپسند خود نمیرود بعلاج او میپردازد و تا حدی که مقدور است ضایعاتی را که در بدن بیمار پیدا شده چاره سازی میکند باشد در آن بهبودی بوجود آورد .

جامعه نیز چونان کالبد انسانی است . در پی یکرشته اعمال خارج از رویه و اعتدال انحرافاتی‌در آن پدید میآید که بایستی پزشك حاذقی در صدد علاج آن بر آید تا بتواند درد را ریشه کن سازد .

درد بشریت

پس از بیان مقدمهٔ بالا اینك یکی از دردهای بزرگ جامعهٔ امروز را بیان میسازم . این درد چیزی جز نفاق و پراکندگی نیست‌که دربارهٔ آن سخنها گفته و تذکرها داده‌اند و میدهند ولی مردم وخامت آنرا چنانکه باید درك نکرده و اگر فهمیده باشند در پی چاره جوئی و علاج آن بر نیامده‌اند .

همانا که ناراحتی امروز بشر زائیده پراکندگی ودشمنی است . ترسی‌که از پدید آمدن یك جنگ جهانگیردیگر در مغزهمهٔ افرادانسان رخنه‌کرده‌درحالیکه هنوز خرابیهای‌جنگ گذشته‌جبران نگردیده‌جزآن نیست که‌مولودنفاق وعداوت‌طلبی‌نوع بشراست. همه حس‌میکنندکه با این اختراعات ترس‌آوری که ازدماغ آدمی تراوش شده بسی بر نیایدکه انسان نادان چنان راه کج و غلطی بسپرد که شهرها بلکه کشور ها را نابود سازد و بدست خویش خانه و دودمان خود و بـرادران خویشتن را بر باد دهد . آنهم برای چه ؛ بچه علت ؛ قرآن چه‌خوب فرماید . یخربون بیوتهم بایدیهم وایـدی‌المؤمنین فاعتبروایا اولی الابصار (۱) (۵۹–۲)

چرا افراد بشر که چون برادر باید پی یکدیگر گرد آیند و از مزایای حیات برخوردارشوند امروز تمام فکر وذکر و نیرو و انرژی‌شان صرف تهیهٔ وسائل اضمحلال برادران خود شده است ؛ چرا این اختراعاتی که با زحمات بیشمار از نیروی طبیعت کشف گردیده و باید زندگی بنی آدم را آسانتر و آسوده‌تر سازد برای انهدام و قلع و قمع یکدیگر بکار میرود ؛ چرا نباید افراد بشر چونان خانواده‌ای صمیمی که هر یك از افراد آن گوشه‌ای از بار آسایش زندگی را بدوش میگیرند بجای بهره برداری و بر خورداری همگانی از میوه‌کوششهای خود در فکر جنگ وستیز و ستمکاری و ضرر رساندن و آزارکردن و فریب دادن یکدیگر وانجام اعمال زشت و ناصواب بسر برند ؛

ای گروه بشر . آیا میخواهید اینهمه مخلوقات وموجودات با نشاط و زیبا راکه هرکدام‌انباشته از امید و آرزوی فراوان با کمال آزادی از هوای فرحبخش زندگی برخوردارند با تمام لطافت و قشنگی وبی‌آزاری که هستند با چند بمب اتمی و هیدرژنی یا اشعهٔ مرگ و این قبیل چیزها از بین بردارید و نابود کنید ؛ آیا میخواهید نوع خویشرا بدست مرگ سپارید ؛ آیا میخواهید غلغله پر نشاط طبیعترا بااعمال جنون آمیز خاموش سازید .

بگوئید ـ آیا اینست اجرای دستورات پر از محبت حضرت مسیح (ع) و سایر پیـامبران بزرگ الهی ؛

آفرین بر شما که خوب دستورات را اجر میکنید پس معلوم میشود که حضرت عیسی (ع) هم از شما خوشنود است ! عجبا ! اینطور رضایتش را فراهم ساخته‌اید ؛

ای دانشمندان وای بزرگان و قائدین کشورها . آیا اینست مورد استعمال حقیقی اختراعاتی که باید برای آسایش زندگانی بکار رود ؛

هرگاه یکی از حیوانات درنده فردی از افرادآدمی را مجروح سازد برای این عمل اهمیت‌بسیار

---

(۱) یعنی خانه‌های خود را بدست خودشان و بدست گروندگان خراب میسازند عبرت گیرید ای کسانی که چشم عبرت بین دارید.

قائل شده سر و صداها براه انداخته ودانیائی ر از داد و فریاد پر میکنید و عمل حیوان را وحشیگری و سبعیت می‌نامید . چرا ؟ فقط برای آنکه یکتن انسانی زخمی شده است .

اما اگر خودتان بوسیله اختراعات ویران کننده دنیائی را بخاك و خون کشانیده و صدها هزار افراد بشر و موجودات بدون تقصیر عالم رابرای ترضیهٔ حس شهوانی و جاه طلبی خویش بیهوده نابودسازید آیا کاری صحیح و درست و ملامت ناپذیر بجای آورده‌اید ؟ ای دانشمندان بشر ! آیا نتیجهٔ تفکرات شما و خلاصهٔ حرف حسابتان این است ؟

سود یگانگی

پس ای‌خوانندهٔ ارجمند ــ دریاب‌که پراکندگی علت اصلی بدبختی بشر است وبهمان سبب‌امروزه دنیائی دچار گرفتاری و بلیات شده است .

هرگاه بشر راه عقل و دانش را پیروی کند جز این بر نخواهد گزید که دست اتحاد بیکدیگر دهد و با نیروی باطنی و حواس گوناگون که یزدان مقتدر دانا در او بودیعت نهاده هر کس بفرا خور استعداد و توانائی و قدرت خویش گوشه‌ای از این چرخ بزرگ زندگی را در دست‌گیرد و بـامنتهای علاقه‌و عشق و دلسوزی وظیفهٔ را که باو محول شده بجای آورد تا ضمن خدمت کردن بجامعهٔ دنیوی خود نیز از آسایشی که بدست همهٔ بشر فراهم میشود برخوردارگردد ، یعنی او برای همه‌کارکند و همه برای اوکارکنند تا این کرهٔ زمین که مسکن بنی‌آدم است چون یك خاندان متحد و متشکل و هم آهنگ و موزون با کمال خوشی با یکدیگر بسربرند .

راه علاج

حال میپرسم : آیا این ایده‌آل و آرمان زیبا و مسرت بخش نیست ؟ آیا جز اینست که این دورانهای‌فرح‌بخشی که بیان داشتم آرزوی هرفرد بشری از هر نژاد و رنگ و زبان و طایفه و دودمان‌است؟

لیکن آرزوئی نیست که محال یا عملی شدن‌آن مشکل باشد ، دردی است که درمان آن نیزبیان شده و هرگاه بشر در پی علاج برآید بزودی بیماری او شفا خواهد یافت .

عمل لازم است

شاید بگویند که از خوبی اتحاد بسیار شنیده و خوانده‌ایم ولی اینهمه که از مزایای آن سخن گفته‌اند هنوز آثاری از آن ندیده‌ایم .گویم معالجه با حرف انجام نپذیرد ، هرگاه‌کسی بسر دردمبتلاگردد و طبیب حاذقی درمان آنرا تجویز کند و نسخه بنویسد آیا بیمار با ستودن از نسخه و خواندن آن علاج میپذیرد ؟ البته خیر . آنچه باید عمل است نه حرف . عمل لازم است تا نتیجه معلوم گردد .

بمن بگوئید کدام ملتی است که اتحاد را پیشه ساخته و نتیجهٔ سودمند نگرفته باشد ؟ کدام قومی است که از اتفاق زیان بیند ؟ کدام کشوری در سایهٔ اتحاد راه ترقی نپیموده است ؟ پس نگوئید که سخن بسیار شنیده و درمان نیافته‌ایم بلکه بجوئید کجا دستور پزشك عمل شده تا نتیجهٔ مطلوب را همانجا عیان بینید .

تغییر مفهوم اتحاد

وضع دنیای‌کنونی با سابق تفاوت‌کرده و دگرگونیهای بسیار در جهان پیدا شده که طرز زندگی ملتها را عوض کرده . گو اینکه در همه دورانها تا حدود معینی همین وضع بوده منتها بشر در پی استفاده و بهره برداری از آن چنانکه باید برنیـامده است .

شرح سخن‌آنکه امروز در اثر برخی وسائل و آلتهاکه در اختیار شرقرارگرفته دنیا بهم نزدیك شده و آن حدود ثغور و مرزهائی‌که در روزگار پیشین کشورها را از یکدیگر جدا میساخت وافراد آدمی را بقبائل و تیره‌ها و نژادهای گوناگون مشخص مینمود تا حد زیادی بر طرف گردیده . اختراعاتی مانند رادیو و تلویزیون وتوسعه امور پستی و انواع واقسام تلفونهای جیبی و غیره و طیاره و سایر وسایل‌مسافرت

همچنین تغییرات فکر سیاسی و کشور داری و جهانبانی طوری زمینه را آماده کرده که اکنون هیچ کشوری نمیتواند خود را ازدیگر نقاط جهان جدا بداند و بی‌نیازانگارد ، دورخودحصاربکشد ، خویش را محدود و زندانی سازد و راهرا بر سایر افراد دنیا ببندد . امروز هیچ بشری نمیتواند خود را مستغنی از برادران دنیائی خود بشمارد . بنابراین اتحاد کنونی مفهوم دیگری دارد وغیر از آن اتحادی است که سابق منظور میداشتند . پس همانا که مفهوم اتحاد تکامل و ترقی یافته و مراحل تدریجی پیموده تا باین صورت امروزی در آمده است .

اگر در ابتدای بشریت اتحاد گفته میشد شاید منظور فقط اتحاد خانوادگی بود یعنی چند نفر دور یکدیگر جمع شده و با هم بپیوندند . در اثر این پیوند خانوادگی خاندانها بیکدیگر برتری میفروختندو اختلافات خودشانرا با زور و دشمنی حل میکردند بدون اینکه اینکار را مذموم و ناشایسته بشمارند .

با ترقی بشر اتحاد مفهوم بزرگتری یافت و باتحاد قبیله‌ای رسیدکه عده‌ای چند صد یا چند هزار نفری درمقابل عده‌های دیگر بهمین مقدار بهم بپیوندند وچون آجرهای بنا یکدیگر را خوب بگیرند تاچون سده درمقابل موانعی که پیش میآید استقامت ورزند . هنوزهم درنقاط عقب‌مانده ودوراز تمدن نظیراینگونه اتحادهای قبیله‌ای دیده میشود . سپس پا بپای افزایش تمدن بشروپیدایش قصبات وشهرها مردمان ناچارشدند برای پیشرفت کاروکسب وآسایش ورفع موانع دست اتحاد بیکدیگر دهند . بعد ازطی این مرحله ازمجموع عده‌ای شهروقصبه ودهستان کشورها تشکیل شد و دایرهٔ اتحاد وسعت گرفت وبصورت اتحادکشوری درآمدکه افراد هرخطه با یکدیگر همراه ویگانه باشند وبرای مواجهه با دشمنی‌هائی که ممکنست از ناحیه کشورهای دیگرپدیدآید خود را مجهزسازند .

این وضع مولود نادانی وجهالت آنروزبشربود ولی حالاکه سطح علم‌ودانش ترقی بیشترپیداکرده و متوجه زیان آن پراکندگیها و ستیزه‌جوئیها شده‌اند آیا سزاواراست‌که باز هم از روی بیفکری مرتکب همان اعمال زشت قدیم شوند ؟ پس جزاین نیست‌که بشرامروزنیازمند بیك اتحاد دامنه‌دارجهانی است‌که‌همهٔ افراد را بهم مربوط سازد ، همه خود را برادریکدیگربدانند ودست خویشاوندی بهم دهند وهریك ازافراد از نعمت آسایشی‌که هر بشر بفراخوراستعداد وتوانائی وقدرت جسمانی وروحانی برای جامعهٔ بشریت فراهم میسازد بهره‌مندگردد .

اتحاد دینی

واما بجزآنچه‌گفته شد اتحاد دیگری نیزهست‌که تا آنجاکه ما دانسته وپی برده‌ایم مهمتروبالاتر ازآنست وبیشتردرزندگی بشرمؤثرواقع گرددوآن اتحاد دینی است .

برحسب مشیت الهی ادیان مختلفی در ادوارگوناگون بشریت بوجود آمده‌که هرکدام پیروانی یافته ورفته رفته شمارپیروان آن افزون شده . همچون چراغهای چندی‌که در بیابانی گذارند وگرد هرچراغ گروهی حلقه زنند تا ازروشنائی آن برخوردارشوند ، ادیان مختلف پیدا شدکه تاریکی بشریت رابزداید و نوریزدانی برآنها بتابد . تعداد چراغ دلیل براختلاف نور نیست ، نور یکی است بلکه تعدد بنابرنیازمندی کسانیکه ازچراغ بهره‌مند میشدند پدید آمد .

بهمین طریق امروزه درجهان قریب ۴۴۸ میلیون ازافراد بشردین مقدس اسلام را پیروشده‌اند و نزدیك ۷۲۹ میلیون نفربآئین مسیحیت درآمده وتقریباً ۲۲ میلیون بآئین یهودیت وتعداد زیادی نیزبدین بودائی ، کنفسیوسی وغیره گرویده‌اند .

پیروان هریك ازادیان‌که‌توجه وقبلهٔ آنها مرکزدین‌خویش بود باین ترتیب بهم درپیوستندونوعی یگانگی پدید آوردندکه آنرا اتحاد دینی خوانند . شك نیست‌که اتحاد خوبست ولی تا آنجائی‌که مصادم و مزاحم با هدف مشترکی‌که درآن هدف سایرابناء بشرشریکند نشود بلکه تمام‌کسانیکه دریك مقصود انبازندو مظورشان بیك‌جا منتهی میشود باید با هم یگانگی داشته باشند هرچند تشکیلاتشان ازیکدیگرجدا باشد .

اتحاد خدا پرستان

راستی آنست که ادیانی که خدا پرستند نیز همینگونه‌اند . درعین‌حال که اینها بمرکز خود توجه‌دارند چون همه هدفشان یزدان یگانه و آفرینندهٔ جهانیان است نباید ازهم دور باشند ، نباید ازهم جدائی‌گیرند ، نباید با هم دشمنی ورزند ومبارزه نمایند چراکه مقصودشان ، مقصدشان ، هدفشان یکیست هرچند تشکیلات وراه عملشان جدا باشد .

در آن مثال که در بالا بیان داشتم آیا معقول است کسانیکه گرد چراغی چند در بیان حلقه زده‌اند با یکدیگر از در جدال و مبارزه بر آیند در حالیکه همه مقصودشان کسب روشنائی و نور گرفتن است . آیا بهتر آن نیست که بجای مبارزه کردن واضمحلال یکدیگر با دست یگانگی بکوشند تا نورشان افزون گردد و همهٔ بیابان را روشن نمایند و همگان دوریك چراغ نیرومند مرکزی گرد آمده و تاریکی را بزدانید ؟

آیا قابل ترجیح نیست بجای آنکه نیروی خویشتن را صرف از بین بردن یکدیگر کنند درصدد آن بر آیند که با یاری و تعاون تاریکی را از بین برند ؟

اندرز بجهانیان

پس از ذکر مقدمات بالا اکنون میگویم :

ای برادران خدا پرست جهان . بجای اینکه با یکدیگر ستیزه و دشمنی کنید دست اتحاد و اتفاق و یگانگی بیکدیگر دهید و با تعاون‌مایه نفاق را از بین‌خود بردارید . بکوشید تا با نیروی‌همدستی و معاضدت خارهای سر راه خدا پرستی را برکنده و جاده را برای زندگی پر آسایش و رفاه خودتان و نسلهای آینده آماده و صاف سازید .

البته بعدها ممکنست با یکدیگر نشسته و اختلافات خویش را به طریقه دوستانه و برادرانه حل کرده و راه بهتر و نزدیکتر را از بین راههای مختلفیکه بمقصود رهبری میکند برگزینید اما زودتر و واجبتر از آن اینست که با نیروی اتحاد گرفتاریهای مضمحل کنندهٔ جهان کنونی را ریشه کن سازید . آیا اینطور نیست ؟

راستی اینست که پیامبران خدا همگی بسوی یزدان یکتا فرا خوانده و منظوری جز سوق بشر بخدا پرستی نداشته‌اند . هرگز آنها با یکدیگر جدال نکرده و مردم را دعوت ننمودند باینکه با سایر پیامبران دشمن باشند بلکه همگی برگزیدگان یزدان را راهنمایانی میدانستندکه بشر را از راههای‌مختلف بسوی کعبهٔ مقصود رهبری میکنند . آن پیشوایان هرگز یکدیگر را تخطئه نکردند ، از هم بدگوئی ننمودند ، از پیروی یکدیگر منع نفرمودند و بین پیروان ادیان مختلف جدائی نیفکندند بلکه همه را باتحاد و اتفاق دستور دادند .

هرگاه چنین نبود بر خلاف خواست و امر خدائی قیام میشد زیرا خدای همهٔ یکیست و همگی بندگان یزدان یکتایند و پیمبران بر خلاف امر خدا رفتار نکرده‌اند .

حضرت موسی علیه السلام پیامبر اولوالعزم سخنانی در باره اتحاد فرموده و پیروان خود را بیگانگی تشویق نموده است . حضرت عیسی علیه‌السلام پیامبر محبوب خلیق نیك نفس مهربان فرموده که باید مهربانی شعار تمام بشر باشد و همگان یکدیگر را برادر بخوانند . حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله بزرگ پیامبر اسلامی صاحبان ادیان آسمانی را پاك شمرده و فرموده که اینان با ما نزدیك و یگانه‌اند . آن حضرت همگان را بزیر لوای اتحاد و پرچم وحدت دعوت کرد و پیروان کتب آسمانی را نیکو شمرد .

مگر قرآن نمیفرماید : قل یا اهل الکتاب تعالواالی کلمة سواء بیننا و بینکم الانعبد الاالله

ولانشرك به شيئاً ولايتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون‌الله فان تولوافقولواشهد وابانا مسلمون (۱) (۳ـ۵۷)

آیا معنی این آیه واضح و روشن و بدون ابهام نیست ؟ آیا دلیل آن نیست که بپیامبر امر داده شده که پیروان ادیان آسمانی را باتحاد و اتفاق و یافتن وجه مشترك یعنی خدا پرستی خوانند تابا‌ین ترتیب همهٔ افراد جهان بسوی حقیقت و راه راست سوق داده شوند ؟

آیهٔ بالا و بسیاری مانندهٔ آن چون : ان‌الذین آمنوا والذین هادواوالنصاری و الصابئین من‌آمن بالله‌والیوم‌الآخر و عمل صالحافلهم اجرهم عند ربهم فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون (۲) (۲ـ۵۹)

نشان میدهد که پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله بپیروان ادیان آسمانی نظر لطف و رحمت و برادری داشته و آنها را از خود جدا ندانسته وبا محبت و مهربانی با ایشان رفتار کرده است . شرح سیره زندگانی حضرت محمد معاشرت و نزدیکی آن بزرگوار را با اهل کتاب بخوبی روشن وآشکار میسازد .

پس ما رابا عیسویان و سایر ادیان آسمانی اختلاف اساسی نیست ،همه خدا پرستیم وهمه‌برادران موحد ما هستند زیرا همه بخداوند یکتا قائلند .

پس چرا دشمن با هم باشیم ؟

پس ای صاحبان ادیان آسمانی چرا بگفتهٔ پیغمبران گرامی‌و بزرگان خودتان گوش نمیکنید و فرمایش آنها را بموقع اجرا نمیگذارید ؟ چرا در فکر چارهٔ اینهمه اختلاف و نفاق که در اثرکوتاهی دانش پدید آمده بر نیامده‌اید **اگر راست میگوئید و دوستدار پیامبران خود هستید ؟**

ای بزرگان اسلام . چرا در صدد یگانگی و اتحاد با خدا پرستان نیفتاده و در این راه تبلیغ نکرده و کوشش و جدیت مبذول نمیدارید ؟ مگر نه آنست که دستور و احکام پیمبران که در بارهٔ اتحاد فرموده‌اند برای عالمیان‌گفته شده .

پس با هم بجوشید ، بایکدیگر برادر باشید و دست اتحاد بدست هم دهید .

نزدیکی بمنظور راهنمائی

چرا باید پیروان ادیان بر خلاف دستورات پیشوایان خویش بجان یگدیگر افتند و با هم ستیزه جویند در حالی که همه خدای یکتا را میپرستند ؟

اگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام بتها را شکست نه از آنروی بود که با سنگ و چوبی که از آن بتها ساخته شده دشمنی ورزد . بلکه میخواست با یك عمل نمایان و مثبت و روشن و مؤثر بشر را بسوی‌راه دیگری سوق دهد و آن راه راست و نزدیکتر بسوی خدای بودکه مردمان در اثر غفلت آنرا بکنارافکنده و راههای دیگر برگزیده بودند .

هرگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بتهای کعبه را بر انداخت او هم خصومتی با قطعات گل و سنگ نداشت بلکه میخواست مردمان را متوجه راه نیکوتری که بدستور خدای آورده بود بسازد .

این نکته را بخاطر بسپارید : آنها که بت میپرستند نه آنست که براستی آنقدر نادان و از خرد خالی هستند که قطعه‌ای‌سنگ یا چوب را که بدست خود ساخته و تراشیده‌اند آفریدگار خودشمارند .

---

(۱) یعنی : ای پیروان کتاب آسمانی شما را دعوت میکنم بسوی کلمه‌ای که مشترك بین ما و شما است و همگی بآن عقیده مندیم که خدائی را جز خدای یکتا نپرستیم و چیزی با او انباز نگیریم و برخی از ما بعضی را شریك یزدان نسازند ، پس اگر دعوت را نپذیرفتند بگوئید گواه باشید که ما گردن نهندگانیم .

(۲) یعنی : همانا جز این نیست که آن کسان که گرویدند و آنها که دین یهود دارند وهمچنین پیروان دین عیسی و ستاره پرستان و هر کس که ایمان بخدا و روز جزا بیاورد و کردار شایسته شعار او باشد پس مزدشان با یزدان است و برآنها ترسی نیست و (از فرجام خود) اندیشه ناك نباشند .

خیر بلکه باین وسیله بخدای نادیده که نمیشناختند ولی بوجود او معترف بودند تقرب میجستند . آیات بسیاری برای پشتیبانی این سخن در قرآن توان یافتن که نیازی بذکر آن نیست .

پس آنها هم بکلی از خدای دور نبوده و نیستند لیکن راه دورتری برگزیده‌اند که بسیارپرپیچ و خم بوده و ایشان را ازمقصود دورمیسازد . پس بودائی وحتی بت پرست هم خدا پرست است منتها فکرش تا آن حد رسیده و دانشش تا آن اندازه اجازهٔ فهم داده است . شیخ بهائی در این باره چه خوب فرماید :

رفتم بدر صومعه زاهد و عابد — دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
درمیکده‌رهبانم ودر صومعه زاهد — گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

هردرکه‌زدم‌صاحب‌آن خانه‌توئی‌تو — هر جا که شدم گرمی کاشانه توئی تو
درمیکده وصومعه جانانه توئی تو — مقصود من ازکعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

عاقل بتکاپوی خرد راه تو پوید — دیوانه برون از همه اسرار تو جوید
تا غنچهٔ نشکفتهٔ این باغ که بوید — هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید
بلبل بغزلخوانی و قمری بترانه

بلبل‌بچمن‌آن‌گل رخسارعیان دید — پروانه در آتش شد واسرار نهان دید
عارف‌صفت‌ذات‌تودرپیر وجوان‌دید — یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

تقصیر متوجه کیست

حال میگوییم آنها که بی خبر مانده‌اند تقصیری ندارند زیرا بی خبری خود بهین پوزش است . لیکن تقصیر با کسانیست که اینها را بسوی راستیها نخوانده بلکه از ما جدا ساخته‌اند ، بین ما و آنها حصاری کشیده و نگذاشتند که با آنان تماس گیریم و بآنها نزدیك شویم تا در اثر این نزدیکی و تماس مطالب دانستنی اسلامی را با آنها در میان نهیم ، کتب و قانون را دردسترس دانشمندانشان بگذاریم ،آنها را تشویق‌کنیم‌تا باین ترتیب‌راه راست ، حق وحقیقت‌وکوتاه‌بسوی یزدان را همهٔ جهان‌بیابند وپیروی‌نمایند.

هرگاه کسانی همت بلند دارند و بآنها درست بفهمانند و بکمك کتب و سخنرانی و تبلیغ راه را بر آنها بگشایند از آنجا که آنان مردمانی با هوش و نیك نفسند بیقین زود میگروند و میپذیرند.مگر نه آنست که فرقه‌هائی از این گروه چون خواهانند که با خدای بسیار نزدیك شوند از خوردن هر گونه حیوانی پرهیز می‌کنند و تا این حد حاضر بفدا کاری شده‌اند که در راه مقصود ریاضتهای دشوار بر خود میخرند . اما از اینکه از مهین قانون یزدانی بی‌خبرند و اطلاعی بآنها نداده‌اند چه تقصیری دارند؟ مقصر آنها هستند که میتوانستند بگویند و نگفته‌اند . ایکاش مبلغین بوظیفهٔ خویش قیام و اقدام مینمودندتاجهان بنگرد که این گروه چه نیك از آن استقبال می‌کنند و تا چه حد بسوی حقیقت میشتابند .

حال‌دانستید راهی‌که یزدان پسندد‌کدام است و بچه طریق میباید راه راست را بدنیا عرضه نمود؟

نتیجه

رشتهٔ سخن ما را باینجا آورد که برای هدایت جهان بسوی راه راست باید جمیع خداشناسان از هر دسته ، از هررنگ ونژاد ، ازهرقوم و قبیله، ازهرطایفه و دسته ، ازهررنگ ونژاد ، ازهر دین وعقیده اعم ازعقب مانده وپیشرفته ، اعم ازنادان و دانا همگی بهم نزدیك شوند و دست برادری بیکدیگر دهند تا در پرتو این یگانگی و اتحاد فکر انکار یزدان را از بن براندازند وبوسایل ممکنه باتبلیغ و نوشتن و وراههای‌گوناگون‌خدا ناشناسان را براه راست راهنما شوند. همانا که مردمان خوبی هستندکه درمیانهٔ خرمن آتش گرفتار شده‌اند. باید آنها را نجات بخشید و راه راست را برهمهٔ افراد بشرروشن ساخت.

خلاصه پیشنهاد

پس با صدای رسا بتمام علما و روحانیون و زمامداران امور و مردمان روشنفکر و دانشمندان خصوصاً و تمام افراد جهان عموماً میگویم:

هان ای برادران گرامی، دست اتحاد بیکدیگر دهید و نگذارید فکر انکار یزدان در جهان باقی ماند و آن گروه که خود نمیدانند مرادشان چیست واز دانش وبینش راستین بی‌بهره‌اند ازپراکندگی شما استفاده کرده و قوت گیرند. بیائید وخارهای راه خدا پرستی را از میان بردارید. بیائید وگمراهان را براه راست بخوانید و خرمن حریق زدهٔ جهان را با نیروی اتحاد فرونشانید و برادران خداپرست خود را که در خرمن آتش گرفتارند نجات بخشید.

هنگامیکه بانجام این مقصود کامیاب شده و با نیروی ایمان و عمل آتش را خاموش و میکرب مسری را از بدن جامعه زدودید و فکرتان آسوده شد یعنی در آن روز که زمین تنها مسکن خدا پرستان دانش پژوه گردید خواهید توانست باظاهری آسوده درمحیطی پر از صلح و صفا وبرادری با روشی‌دوستانه و صمیمانه علمای دانشمند و روشنفکر ادیان مختلف را بشرط آنکه خالی از تعصب و بدون نظر باشند در محلی گرد آورید و در واقع آکادمی از مذاهب گوناگون تشکیل دهید، همهٔ ادیان را بررسی‌کنید، کتابها، گفته‌ها، قوانین، دانستنی های آنانرا بدقت موشکافی نمائید، بنگرید قرآن چه فرماید، تورات چه‌گفته وانجیل چه میگوید، انجیل برنابا چیست، تورات بجامعه بشر چه چیزارائه داشت، انجیل برای انسانیت چه آورد، قرآن بنوع بشرچه قوانینی پیشنهاد کرد، کتاب بودا و غیر آن چیست و چه‌گفته بعداً ببینید کدامیك از اینها برای جامعهٔ بشری سازگارتر است وبهترین طریق وکوتاه‌ترین راه بحقیقت‌کدامست.

در پایان از پیشگاه یزدان مقتدر دانا و توانا مسئلت دارم که راه راست برهمه مکشوف وروشن شود و جامعه بشریت از این بلایای گوناگون‌که بدان دست بگریبان است نجات یابد وکسانی را که درصدد خدمت بعالم بشریتند توفیق سعادت فرا راه آید.

از آنجا که با اطمینان میدانم شاه ما مسلمان وخدا پرست وحامی اسلام وکاملا موافق با اینگونه پیشنهادات است از خداوند میخواهم که او را یاری و نگهداری فرماید تا بنوبه خود کسانی را که درفکر نجات ازبدبختی‌های بشریت هستند حامی وپشتیبان باشد.

از یزدان مقتدر دانا و توانا توفیق تمام برادران و خوانندگان را خواستارم.

یزدان مقتدر یار و نگهدار جامعهٔ بشر باد و همه را نجات دهاد.

کرمانشاه - بهمن ۱۳۳۲

بقلم : جناب آقای دکتر عطاءالله شهاب‌پور مدیر مجله وسالنامه نوردانش

درپیرامون اتحاد نوع بشر

آنگاه که گفتار دانشمندانهٔ جناب آقای حشمت‌السلطان دولتشاهی رسید جمعی بودیم که دربارهٔ مقالات سالنامه وراه‌وروش تبلیغ سخن میگفتیم . وقتی نوشتهٔ پرارزش مزبور خوانده‌شد همگان ازآن تحسین وتمجید کردند واین سخنان استواررا بسی‌ستودند . سپس ازمیان آن جمع بمن‌پیشنهاد شدکه دربارهٔ این مقالهٔ پرمغز شرحی‌بیان‌دارم. ازاینرو سخنان‌زیررا درپیرامون سخنان ایشان برشتهٔ نگارش‌درآوردم امیدآنکه‌خوانندگان را سودمند افتد .

همانا که روش فاضلانه‌ای‌که نویسندهٔ مکرم درگفتار خویش‌برگزیده بسی شایان تحسین و تمجید است چه ، بایك نقشهٔ روشن و شیوهٔ پسندیده مقاصد نیکوی خود را باکلماتی شیرین و ساده برشتهٔ نگارش در آورده‌اند .

نخست دربارهٔ چهارموسم طبیعت یزدانی سخن‌رانده وبهار رابتفصیل سپس‌سایر فصول را باختصار ذکرنموده آنگاه رشتهٔ گفتار رابه‌عید نوروزکشانیده وآنرا باعیدهای دیگرمقایسه‌کرده ودانشمندان رابتفکر دعوت نموده‌اند تاخودشان برتری نوروزرا برسایر اعیاد ملل‌ومذاهب جهان بتعقل‌دریابند .

بعدا با نظری وسیع و جهانگیر بتمام افراد گیتی بلکه همه موجودات این عید طبیعی را تبریك گفته‌اند .

پس ازفراغت ازآن ، وضع‌کنونی جامعهٔ بشررا بطرزی مؤثروحقیقی بیان‌داشته ، علت‌دردراچون طبیب‌حاذقی تشخیص داده ودرمان‌را نیزنشان داده‌ودربارهٔ اتحادویگانگی‌که چاره‌ساز بیچارگیهای امروزی است سخن‌گفته وراه علاج‌را باموشکافی نمایانده وعلت‌شکست وناکامی درچاره‌جوئی را شرح‌داده وبعد ازآن باخامه‌ای شیوا مفهوم‌اتحاد وتفسیرمعنای آنرا طی‌ادوار بشریت بیان‌داشته و ثابت‌کرده است‌که امروزه جز اتحاد جهانی یگانگی حقیقی تصورنتوان‌کرد .

بعدا رشتهٔ سخن‌را باتحاددینی‌کشانده وگفتار خودرا دربارهٔ ادیان‌خدا پرستی ادامه‌داده و پس از تشریح این‌مطلب علت‌بوجودآمدن اتحاد دینی‌را نگاشته‌است . سپس ازاتحادخداپرستان دم‌زده و با یك رشته اندرز بجهانیان همه‌موحدین عالم‌را بپیروی ازدستورات پیامبران باتحاد ویکتا پرستی ویگانگی فرا خوانده وازدشمنی نهی‌کرده وثابت نموده‌که تقصیردورافتادگان ازنورحقیقت متوجه‌کسانیست‌که مانع‌تماس‌خداپرستان عالم بایکدیگر شده‌اند .

پس ازپایان دادن‌بذکر این‌نکات پرمعنی دانشمند محترم خلاصهٔ پیشنهادات خودراکه پدید آورندهٔ صلح‌وصفا درگیتی‌است بیان‌نموده وبسخنان نیکوی‌خودرا باتمنای توفیق جهانیان خاتمه داده‌است .

برذمهٔ تمام خوانندگان است‌که دراین باره درست تفکرکنند وچندین بار نوشته را بخوانند تا دریابنداین مطالب چقدر برای‌دنیا مفیدو اندرزهای آن‌قابل اجراوداروی آن‌شفادهندهٔ درد هاست . هرکسی بایدبسهم خودکمك‌کند تااین‌پیشنهاد بموقع‌اجراگذارده شود.

☆*☆

هر چه در مقالهٔ نویسندهٔ محترم موشکافی میکنم عظمت و اهمیت سخنان ارجمندش بیشتر آشکار میشود .

نخست‌گفتار خودرا باعبارانی شیوا ودعائی‌وسیع وجهانگیر شروع میکند وازیزدان خواستاراست که خامه‌اش بسودعالم انسانیت‌بگردد وبشر را برای‌برقراری وحدت‌ویگانگی واصلاح تقویت‌سازد .

بعدأفصل بهاررا بابسی لطف‌وزیبائی وبیانی ابتکاری‌وگفتاری نمکین نگاشته‌که روح‌ازخواندن‌آن دروجدوطرب موج‌میزند . راستی‌خوانندهٔ دقیق ازمطالعه این‌سطور بهاررا باهمه لطف‌وزیبائی پیش‌خود مجسم

میابد وازاین وصف بهرهٔ ازعیش آنرا درك میکند.

این کلك نقاش چون استادماهری تجلیات بهاررا بصفحهٔ کاغذ رسم کرده ،آنجا ازلطافت هواوزیبائی ابروروح انگیزی آسمان گفته واینجا ازسبزیها وگلهای عبیرانگیز نوشته وجای دیگر ازنشاط جنبندگان و طراوت بوستان وآهنك موزون آسمان وچهچههٔ مرغان دادسخن داده‌است .

نویسندهٔ خداپرست پس ازتشریح زیبائیهای بهارروح خوانندهٔ کنجکاو وفکوررا بسوی پدیدآورندهٔ این آثار متوجه کرده میگوید :

« این آثاز ازکیست وازکجاآمده ؛ این‌همه لطف وملاحت را چه‌کسی درصحنه طبیعت آفریده‌است؟ آیا فکر نمیکنید؟ »

پس ازفراغت ازبیان بهاربخصوصیات سایر سایرموسمها اشاره کرده وضمن شرحی که ازهرفصل بیان میدارد فایدهٔ آن موسم رابرای عالم‌طبیعت وبشرعرضه داشته وهمه‌جا از الطاف الهی که بوجود آورندهٔ غلغلهٔ حیات عالم‌است خاطرخوانندگان رازنده کرده ومخاطبین خداپرست را باکلماتی حکمت بار چنان دچار شعف میسازدکه گوئی بهترین درسی‌ازتوحید درمعرض استفادهٔ جویندگان حقیقت قرار داده‌است .

پس‌ازشرح فصول یك‌مبحث ابتکاری پیش کشیده دانشمندان و روشنفکران عالم بشریت را دعوت میکندکه بانیروی‌خرد ودانش وانصاف بیایند وعیدایرانی و اسلامی‌نوروز رابا اعیادسایر ملل مقایسه کنند و اگرآنرا بهتریافتند برای همهٔ عالم برگزینند .

نویسندهٔ باذوق طی‌دلائلی طبیعی ، شیرین ، پسندیده وجامع برهمگان آشکار میکندکه نوروزبهین عید وبرترین جشن عالم است وسال ملی و اسلامی برگزیدهٔ سالهای جهانیان ، چرا که نوروز عید طبیعت و سراسرموجودات گیتی وموقع نشوونما و ترقی‌وتعالی حیوانات ونباتات بلکه‌همه چیز، وزمان‌نکهت بوستان و صفا وسرورآسمان وبهجت زمین‌وطراوت گل وریحان است . همانطورکه نویسنده میگوید این‌عید طبیعی ملی ایرانی بطوریکه ازاخبار واحادیث واطلاعات برمیآید عیداسلامی نیزهست وباید همهٔ مسلمانان آنرا جشن بگیرند وبزرك بشمارند وجهانیان‌نیز بایداین نظریه‌را تأییدکنند تارفته رفته نوروز جشن عالمیان قرارگیرد چنانکه بطورطبیعی نیزچنین است وتمام جنبندگان وموجودات زمین‌دراین عیدسهیم وشریکند .

نویسنده دراینجا بالحنی برادرانه وپاك که حاکی ازایمان باطنی‌است عیدرا بهمهٔ‌مسلمانان وجملهٔ خداپرستان بلکه تمام موجودات زمین‌وآسمان تبریك گفته وپیشنهاد میکندکه نوروز را جشن سراسری عالم اختیارکنند وتمام مردمان خودرا درآن شریك بدانند هر چندکه در واقع همهٔ جنبندگان کرهٔ زمین درآن ذیسهمند .

از اینروست که نویسندهٔ نکته‌سنج میگوید :

«پس مرا عقیده براین استواراست که این‌عید جشن شما نیزهست از اینروی با لحنی برادرانه و آهنگی رسا بهمهٔ شما تبریك گفته دست‌همگان راصمیمانه میفشارم وبرای همه‌خیرو سعادت وآسایش خواستارم وآرزویم آنست که همه‌جهان قانون‌یزدانی را پیروی‌کنند.»

چه سخنان پر مغزی و چه دعای جامعی است . خوانندگان گرامی پس از تعقل مطلب را درخواهند یافت .

و اما نگارندهٔ دانشمند باتوصیف آثارطبیعت یزدانی دراین موقع‌بهارکه عالم‌را وجد و سرور فرا گرفته نیکو درسی ازتوحید آموخته‌است . این‌روش‌آموزش بهترین روشهاست چراکه باخمیره‌وفطرت انسانی همساز است . این‌همان شیوه‌ایست‌که قرآن مجید بموحدین عالم‌آموخت ونشان‌دادکه برای‌پی‌بردن بموثر نه ازآن راهی‌نیست‌که نخست‌آثاررا بشناسیم زیراما بشربسی‌کوچکتر ازآنیم‌که یزدان بزرك آفرینندهٔ‌جهانیانرا بهبینیم وباچشم‌وگوش دریابیم لیکن حواس‌ما وعلم‌ودانش‌ما که روز بروز در ترقی و پیشرفت است گوشه‌ای از صحنهٔ پهناور حیات‌عالم را بمانشان میدهد ومارا ازغوغای زندگی پرجوش‌وخروش جهان‌هستی آگاه میسازد همین‌اطلاع ازآثار درنظرمردمان هوشمند ومنصف باصدای رساآفریننده رامیشناساند .

این قرآن است‌که فرماید : بر زمین و کوهها نظرکن ، بحیوانات بنگر ، شتررا بین‌که چگونه

آفریده‌شد وجبال‌را تماشاکن‌که چسان‌استوارگردیده ، زمین‌را ، آسمان‌را ، درختان را وهمه چیز را مورد مطالعه قرارده ، چشم‌دقیق و تیزبین‌خود راکه بکمك‌دانش بیناترکرده‌ای بسوی‌آسمان بدوزو ببین‌که درآن چیست پس‌بار دیگر بادقت بنگر وبررسی‌کن‌که آیادرآن هیچ‌سستی خواهی‌دید ، خلاصه برآثار رحمت‌الهی نظربدوز وتماشاکن‌که چطورزمین راپس ازآنکه مرده بود زنده میسازد ، اینست زنده‌کردن مرده و اینست تغییروتبدیل عالم‌ونشانه‌های رحمت‌یزدانی .

آری‌این قرآن است‌که عالم‌را درنظرموحد با این‌لطافت وزیبائی‌رژه داده است .

سپس میفرماید : نگریستن وفهمیدن وپی بردن بآثار طبیعت ودانش آموختن ازآن روش‌بندگان نیکوی خداست برعکس بندگان پست و دور از خدا کسانیند که بر آیات و نشانه‌های قدرت الهی میگذرند و از آن روی گردانند و دربارهٔ آنها تفکر نمیکنند.

وکاین من آیة فی السماوات والارض یمرون علیها و هم عنها معرضون (۱۲ـ۱۰۶) چه بسیاری نشانه‌ها در آسمان و زمین است که بر آنها میگذرند و از آنها روی گردانند .

این بود قرآن و روش او که باید پیروان و شاگردان مکتب الهی ازآن تقلید کنند تا این‌بشر سنگین‌گوش کندفهم ناسپاس را از خواب گرانی‌که در آن غرقه است بیدار سازند .

کدام‌خواب ؟ یك دوران آشفتگی شگفت انگیزکه هر چیز خوب بشر را دگرگون ساخته و در این عالم مصفا و پر از لطف بدست خویش این همه بلا و ناراحتی برخود خریده و با پیروی از حس شهوت چنان دایره را بر خویش تنك و زندگی را دشوار ساخته که راه فرار از آن در پندارش نقش نبندد ، هم خود را دچار کابوس وحشت و بیچارگی کرده و هم برادران نوعی خویشتن را در آتش بدبختی سوزانده ، خرمنی افروخته که نه‌تنها بشر بلکه موجودات را هم در تف آن گداخته ، افتخارش آنست که آلاتی پیدا کندکه بهتر جهانرا آشفته سازد و علمش در این متمرکز شده که چگونه نیروی طبیعت را برای اضمحلال عالم که خود او نیز فرد نا چیزی از آنست بکار اندازد ؛ نه رحمی ، نه شفقتی ، نه مهری ، نه انصافی و نه مروتی .

دستور پیامبران را به‌پشت سر انداخته و اینهمه که او را به‌مهر فرا خوانده‌اند اکنون جز قهر و دشمنی شعاری ندارد ، گفتار پیامبر حق مسیح را که از شدت رأفت بپیروانش فرمود : « هرگاه مردی بر گونه‌ات لطمه زند گونهٔ دیگر را هم بسوی وی بچرخان ». اینك خوب بجای آورند که وقتی با چند طیاره برشهرشان از طرف همکیشان آنها حمله میشد سه برابر آن میفرستادند و شهر ها را با آتش و خاك و خون میکشیدند و پیران وزنان و اطفال و بیماران را در التهاب و درماندگی و عجز بدیارمرك میفرستادند.آری اینست بشری که خود را امت پیغمبران الهی میشمرد .

دین اسلام دین محبت است ، دینی‌است که پیامبر آن فرمود : هل الدین الاالحب (آیا دین جز مهربانی چیزی هست) اینك بروزی رسیده که پیروان آن بجان یکدیگر افتاده و نظرشان نسبت بهم جز بغض وکینه و نفع شخصی و... نیست ، مگراندکی، که با آن اندك نیزجهان آباد نخواهد شد .

آقای دولتشاهی نویسندهٔ محترم پس از شرح بهار و زیبائیهای عالم هستی بمیان آشوبی که‌امروز بشر در جهان بوجود آورده میپردازد و مانند نقاش ماهری که زمینهٔ دلانگیزی برای تابلوی خود بکشد و سپس در آن لکه‌های سیاه هولناکی نشان دهد بعد از توصیف طبیعت پر از لطف و نشاط که بی سروصدا با نهایت انقیاد و آرامش بدون سرکشی و نادانی وظایف خود را هر ساله منظماً بجا میآورد آنگاه‌بشیطنت بشر و روزگار تیره‌ای که اکنون برای خود و ابناء نوعش فراهم ساخته میپردازد و چه نیکو آنرا بیان میسازد .

در ابتدا به بیماری‌گران و روح فرسای امروز بشر اشاره میکند و چون میداند که همه را از آن آگاهی‌هست شرح‌آنرا گذارده بذکردرمان مشغول میشود. و امادرمان را چنان خوب بیان کرده که‌گوئی طبیب حاذقی است‌که مریض را درست معاینه نموده وداروی مؤثرتجویز و نسخه‌را دراختیار بیمارگذارده ...

تا او چه اندازه از نسخه استفاده کند .

سپس جامعه را ببدنی شبیه ساخته و انحرافات او را مثل افراط یك انسان در پیروی‌از شهوت قلمداد کرده و راه چاره را جلوگیری از زیاده روی و انجام اعمالی که فروگذار شده دانسته است .

آنگاه بتوصیف درد بشریت پرداخته و این درد را چنانکه باید یافته است .

قرآن راهنمای ما درد جامعه را نفاق معرفی کرده میفرماید : ولاتنازعوا فتفشلوا و تذهب‌ریحکم (۱) (۸ـ۴۸) .

قرآن بشر را زیر لوای اتحاد دعوت میکند و یگانگی را وظیفهٔ همگان دانسته با لفظ «جمیع» کلیه بشر را در زیرآن فرا میخواند و میگوید : واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا (۳ـ۹۸) یعنی‌همگان بریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده مشوید .

چه تشبیه خوبی و چه لسان جامعی و چه بیان نیکوئی . ریسمان که در اینجا بکار رفته شاید منظور همان ارتباطی است که بشر با آفریننده دارد و وسیله‌ایست که‌دستورات یزدان را ازآنراه میفهمد . اما چون خدای همه یکی است تمام ریسمانها بیکجا منتهی میشود و با وجود اینهمه تعدد که در بشر و موجودات هست چون خدایشان یکتا است همه وجه مشترکی دارند که قرآن آنها را بهمان وجه مشترك‌فرا میخواند و میگوید جمیع شما باین ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید .

نویسندهٔ هوشمند نیز به پیروی از قرآن یگانگی را درمان درد جامعهٔ بشریت شمرده وناراحتی امروز بشر را از یك جنگ جهانی دیگر مولود نفاق میداند :

«چرا نباید افراد بشر چونان خانواده‌ای یگانه و صمیمی که هر یك از افراد آن گوشه‌ای از بار آسایش زندگی را بدوش میگیرند بجای بهره برداری و برخورداری همگانی از میوه کوششهای خود در فکر جنگ و ستیز و ستمکاری و ضرر رساندن و آزار کردن و فریب دادن یکدیگر و انجام اعمال‌زشت و ناصواب بسربرند؟»

این عبارت که آرزو و تمنای نویسندهٔ محترم را میرساند درصورتیکه با تفکر دقیق از طرف‌ملل مورد توجه قرار گیرد چقدر مفید و چاره ساز خواهد بود . سپس میگوید :

«ای‌گروه بشر . آیا میخواهید اینهمه مخلوقات و موجودات با نشاط و زیبا را که هرکدام انباشته از امید و آرزوی فراوان باکمال آزادی از هوای فرح بخش زندگی برخوردارند با تمام لطافت و قشنگی وبی‌آزاری که هستند با چند بمب اتمی و هیدرژنی یا اشعه مرگ و این قبیل چیزها از بین بردارید و نابود کنید ؛ آیا میخواهید نوع خویش را بدست مرگ سپارید ؛ آیا میخواهید غلغله پر نشاط طبیعت را با اعمال جنون آمیز خاموش سازید ؟»

پس از یکرشته سؤالات از پیروان ادیان که امروزه راه و روش مهربانی را ترك کرده و چون حیوانات درنده بجان یکدیگر افتاده اند شرح موجزو جامعی در بارهٔ سود یگانگی بیان میسازد سپس راه علاج ووسیلهٔ اتحاد را میگوید و در قبال ایراد کسانیکه ممکنست بپندارند اتحاد برای اصلاح عالم کافی نیست جواب منطقی داده آنگاه تغییر مفهوم اتحاد را شرح میدهد و بیان میداردکه اتحاد امروزه با جلو رفتن مدنیت بشر پیشرفت نموده و از اتحاد خانواده‌ای باتحاد قبیله و از آن باتحاد قصبات و شهرها و سپس باتحاد کشوری ترقی نموده ولی این همه دلیل بر نادانی وکوتاهی دانش بشر در دورانهای گذشته بود و امروز اتحاد مفهوم دیگری داردکه هم آهنگ بالارفتن سطح افکار است . امروز که جهان در اثراینهمه اختراعات ووسایل باین اندازه بهم نزدیك شده که‌هر فردی ناگزیر از ارتباط با عالم است و هر کشوری باید با تمام دنیا مربوط باشد اتحاد امروزی جز اتحاد جهانی نوع بشر نخواهد بود . ملاحظه‌فرمائیدکه‌این گفتار تا چه حد برای دنیای‌کنونی سودمند است .

---

(۱) پس با یکدیگر نزاع نکنید که نتیجه آنست که بدبین و بد دل شوید و قدرت شما از کف برود .

پس از ذکر این مطلب شرحی در موضوع اتحاد دینی بیان میدارد که چگونه پیروان ادیان آسمانی برخلاف دستور پیشوایان خویش مفهوم اتحاد را کوچکتر از آنچه منظور الهی است دانسته وبجای اینکه خدا پرستان با هم یگانه باشند و بر ضد بیدینی در جهان قیام کنند بر سر مسائل فرعی با یکدیگر به نزاع پرداخته و نیروی هم را از بین میبرند .

در اینجا واقعه‌ای بخاطرم آمد که برای شما نقل میکنم : چند سال قبل عده‌ای برای تبلیغ اسلام قیام نموده با فدا کاری و کوشش قابل تحسینی در راه پیشرفت دین کار میکردند . اتفاقاً چند نفر از کسانی که خود مسلمان و دارای همان معتقدات و همان افکار بودند از روی حسادت و نظرات شخصی با موشکافی و ذره‌بین انداختن بخیال خود ایرادهائی در نوشته‌ها یا گفته‌های آنان پیدا کردند که آنرا پیراهن عثمان نموده علم بدگوئی برافراشته و اکتفا بسعایت نکرده میخواستند اصولا چراغ فروزانی راکه آن مجاهدین راه خدابرافراشته بودند خاموش سازند .

آن چند تن حسود بجای اینکه خودشان نیز در همان راه قدمی بردارند و سعی و جدیت خودرا در این طریق مبذول نمایند ، زحمت میکشیدند ، مجامع تشکیل میدادند ، مینوشتند ، تبلیغ میکردند ولی هدف تمام کوششهایشان جز از بین بردن نیروی آن همکیشان و هم مذهبان خود نبود در حالیکه آنها گناهی جز پیشقدمی در راهی که وظیفهٔ هر مسلمانی میباشد نداشتند .

روزی که آن چند تن حسود بهمین منظور مجمعی تشکیل داده بودند مرد وارسته و منصفی که بیطرف بود بر آنها وارد شد و پس از شنیدن سخنانی آنها و دریافتن منظورشان دست در بغل برده کتابی بیرون آورد و بآنها ارائه داد . نام کتاب «کمدی خلقت» بود . این کتاب را بیدینان نوشته و درآن آیات قرآن راکه راجع بآفرینش آدم و شیطان بود بشکل یك کمدی نقل کرده و مورد تمسخر قرار داده بودند.

مرد نامبرده پس از آنکه موضوع کتاب را برایشان شرح داد گفت : «بلی آقایان محترم . این کتاب درکشور شما و در شهر شما که از مراکز اسلامی است منتشر شده و یکی از شماها پیدا نشدکه برعلیه آن ایرادی کند یا مقاله‌ای نویسد یا گفته‌های آنرا رد نماید . نه تنها این کتاب بلکه صدها نوع از این قبیل در کشور شما شایع شده است در صورتیکه تمام نیروی شما صرف اضمحلال و زمین زدن همدین و همکیش و هم عقیدهٔ خودتان میشود . این قدرتی راکه باید صرف مبارزه با دشمن حق کنید درراه خنثی کردن کوشش هم مذهب خود بکار میبرید . حقیقت آنکه وظیفه‌ای که او انجام میدهد وظیفهٔ شما هم هست . آیا عبرت نمیگیرید و از این رویه دست بر نمیدارید ؟ اگر تنی چند در راه انجام وظیفه‌ای که بردوش شما همه نهاده شده اقدام کنندآیا بجای کمك دادن بآنها باید آنرا از بین بردارید ؟ آیا جز کسب منافع شخصی و حسادت و کوتاه نظری علتی برای اینکار توان جست؟»

نمیدانم که گفتار آن راد مرد چه تأثیری در آن جمع بخشید ولی منظور از ذکر این واقعه تأیید سخن نویسندهٔ محترم است که عقیده دارد باید تمام کسانیکه خدای یگانه‌را میپرستند یعنی همهٔ گروه خدا پرستان از هر ملت وکیش وهردین بجای اینکه با هم مبارزه نماینددست اتحاد بیکدیگر دهندو بایك نیروی واحد کسانیراکه مخالف یزدان هستند براه راست هدایت کنند و پس از فراغت از اینکار وقتیکه جهانیان همگی خداپرست شدند آنوقت بنشینند و اختلاف شخصی را حل نمایند .

در اینجا بخاطرم آمد حکایتی بیان کنم . گویند در شهرستانی که اهالی آن با هم اتحاد نداشته ببلای نفاق دچار بودند و خانواده‌هایشان با یکدیگر برای منافع شخصی از در مبارزه و ستیزدرمیآمدندو پیوسته بینشان زد وخورد حکمفرما بود در اثر برف وباران زیادی که در زمستان یکی از سالها باریددر موسم بهار سیل عظیمی شهر را تهدید نمود . همان مردمی که عدوی یکدیگر بودند و هرگز حاضر بهمکاری وهمراهی با هم نمیشدند چون خطر مشترك که زندگی همهٔ آنها را در معرض انهدام قرار میداد حس کردند دست اتحاد بهم دادند و با یك کوشش خارق‌العاده و همکاری صمیمانه وعمل یك آهنگ و موزونی توانستند سده‌هائی در نقاط سیل‌گیر شهر بمندند و مسیر سیل را تغییر دهند. چون سیل آمد نه تنها بشهر

آنها آسیب نزد بلکه زمین‌های اطراف شهر را کاملا مشروب ساخت و همگی از مزایای کشاورزی آن برخوردار شدند .

پس از اینکه خطر از آنها رفع گردید روشنفکران و سالخوردگان و دانشمندان آنشهر دور یکدیگر نشسته و جلساتی تشکیل دادند و مذاکراتی با خود کردند که خلاصه‌اش این بود : «حالا که ماطعم شیرینی اتحاد و همکاری را چشیده و از منافع آن بخوبی برخوردار شده‌ایم چرا همیشه از آن‌بهره‌برداری نکنیم . آیا این عین جنون نیست؟» طبق همین دستور رفتار کردند .

در واقع بیانی که نویسندهٔ محترم آقای دولتشاهی میکند مفهومش همان است که در حکایت بالا شرح داده شد .

هرگاه خداپرستان مانند اهالی آن شهر اختلافات خود را کنار گذارده و بجای از بین بردن نیروی هم با سیل خدا ناشناسی که همه را تهدید میکند مبارزه نمایند نتایج نیکوئی خواهندگرفت که نفع آن عاید همگی خواهد شد .

راستی آنکه این همان دستور اسلامی است که در آیهٔ مبارکه : «قل‌یااهل‌الکتاب‌تعالوا الی‌کلمة سواء بیننا و بینکم» بیان گردید . دانشمند محترم نیز بدان استناد جسته است . اگر بخواهم آیات‌قرآنی واحادیثی را که مؤید این نظریه است بیان سازم کلام بدراز میکشد و ممکن است در آتیه اگر احتیاج بتأیید مطلب بود آنرا باطلاع خوانندگان عزیز برسانم .

نویسندهٔ محترم نزدیکی خدا پرستان را بیکدیگر نه تنهامورث فایدهٔ تمرکز قوا برای‌برقراری خداپرستی در جهان دانسته بلکه میگوید اگر چنین تقرب و تماسی در بین ادیان پدید آید سبب خواهدشد که سخن حق بگوش همهٔ مردم جهان برسد .

آنگاه بمبلغین و کسانی‌که وظیفه ابلاغ سخن حق را دارند ایراد کرده و آنها را مسئول عدم اطلاع ملل دیگر دانسته و تقصیر را مستقیماً متوجه آنان نموده .

در اینجا من بعنوان یکنفر مبلغ‌این تقصیررا بگردن می‌گیرم وکلاه خودرا قاضی کرده‌میگویم: اگر آن آفریقائی از مزایای اسلام آگاه نیست یا اهل امریکا سخن از اسلام چنانکه باید نشنیده یا آنرا بر خلاف و از روی عدم اطلاع بلکه دشمنی باو بد معرفی کرده‌اند چه تقصیری دارد ؟ این وظیفهٔ منست که اسلام را درست باو بشناسانم. پس‌ازاینکه من بتکلیف خود عمل کردم (البته مقصود از من نوعی است که متوجه تمام مسلمین میشود) و آنها هدایت نشدند آنوقت توان‌گفت‌که‌آنها مقصرند ولی هرگز چنین‌چیزی نخواهد شد همانا که تجربه و عمل خلاف آنرا ثابت کرده .

بقول نویسندهٔ محترم آقای دولتشاهی اگر بودائی از اسلام خبر ندارد تقصیر منست . اوکه در راه خدا ریاضتهای دشوار متحمل میشود و زندگی‌را برخود تنگ میگیرد مگر برای آن نیست که تمایل بخدمت در راه خدا دارد ؛ پس‌هرگاه راه راست ونزدیك وصحیح خداپرستی‌راچنانکه باید بر اوارائه‌کردند چه دلیلی هست که آنرا نپذیرد و برخلاف آن اقدام کند ؛

این سخن با عقل و منطق مطابق است و عمل هم نشان داده که غیر از این نیست . درآن‌زمان، که دروازه‌های کشور چین بر تمام جهان مسدود بود معلوم نیست‌که چگونه عده‌ای مسلمان که وظیفهٔ‌تبلیغی خود را بطور طبیعی و بدون تظاهر و ریا عمل میکردند و شاید تعداد آنها بسیار قلیل بود در اثر نشان دادن و معرفی صحیح تعلیمات اسلامی چنان استقبالی از طرف‌اهالی بودائی و کنفوسیوسی و شینتوئی چین‌از آنها بعمل آمد که گروه گروه بدین اسلام گرویدند و تا امروزبین ۵۰ تا ۸۰ میلیون مسلمین در چین زندگی میکنند .

رئیس مسلمین فعلی ژاپون بنام کنتاروامورا که خود ژاپونی جدیدالاسلام است طی نامهٔ پر از صداقتی باینجانب نوشته که پیروان مذاهب مختلف ژاپون اصولا خالی ازتعصب یعنی آماده برای دریافت حقایقی هستند که بر آنها عرضه شود ، حقایقی که از دین خود آنرا بالاتر و بهتر بیابند .

بهمین ترتیب است که اسلام در برمه ، هندوستان ، پاکستان اندونزی که صدها میلیون مسلمان در آنجا زندگی می‌کنند نفوذ کرد و بهمین ترتیب است که امروزه جهان غرب بسوی اسلام متوجه می‌شود و افرادی دانشمند ، پاکدل و روشن ضمیر دین حق را با نهایت انقیاد و تمایل اختیار می‌نمایند .

پس نویسندهٔ گرامی در این گفتار کاملا ذیحق است و بدون هیچ تردید وقتی که مسلمانان تماس خود را با افراد سایر ادیان با حسن سلوك وبرادری، و روح مسالمت برقرار نمایند آنها را بسوی دین حق خواهند آورد .

اصولا راه تبلیغ صحیح جز راه مسالمت آمیز و دوستی نیست . همین روش پسندیدهٔ تبلیغی را قرآن مجید با بهترین عبارات بیان ساخته . از جمله میفرماید : ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن (۱۶–۱۲۶) (۱) ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون (۲۹ – ۴۶) (۲) .

بنابر این روش تبلیغی جز این نخواهد بود که با افراد مختلف بشر تماس گیرند و برادروار با نهایت محبت و رأفت سخن حق را با آنها در میان گذارند و وقتی این کلام بگوش همه رسید و عمل نیکو و مهربانی نیز از مبلغ دیدند و فهمیدند که خود نیز بآن گفتار عمل مینماید چه دلیلی دارد که آنرا نپذیرند ؟

مگر روش پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله غیر از این بود ؟ مگر آنحضرت با تمام طوایف اهل کتاب و حتی بت پرستان عربستان آمد و شد نمیکرد و رأفت و مهربانی نمینمود ؟ مگر از طایفهٔ یهود و نصاری زن اختیار نکرد و با آنها خویشاوند سببی نشد واز این راه ارتباط خود را با آنان استوار ننمود ؟

اگر غیر از این میکرد بچه ترتیب حضرتش میتوانست دین حق را بگوش آنان برساند ؟ مگر با تشدد و بدگوئی و تخطئه و شدت عمل میتوان تبلیغ کرد ؟ مگر با بدگوئی از معتقدات کسی میتوان او را بسود نزدیك ساخت تا سخن حق را بشنود ؟ هرگز هرگز !

جای آن دارد که در این باره بسیار سخن گفته شود تا حق مطلب ادا گردد ولی مقصود من فقط آنست که نوشته‌های دانشمند محترم آقای دولتشاهی را تأیید و تصدیق کنم و نشان دهم که چگونه راه حل نیکو بجامعهٔ بشری نشان داده است .

در پایان گفتار ، دانشمند گرامی پیشنهاد شیوا و متینی میکنند بدین مضمون که پس از آنکه خداپرستان توانستند با نیروی اتحاد جهان را خدا پرست سازند آنوقت دانشمندان و علمای بی‌نظر و بدون تعصب تمام ادیان دور یکدیگر بنشینند و تورات و انجیل و قرآن و تمام قوانین و کتب ادیان مختلف را مورد بررسی و تحقیق و تأمل قرار دهند و بسنجند و موشکافی کنند تا آنکه بهتر است از میان آنها بیرون آورند .

من یقین دارم در صورتیکه چنین مجمعی تشکیل شود نتیجه‌ای جز آن نخواهد داد که دین اسلام خدائی یعنی دین حق و راه راست برگزیده شده و جهانی از پرتو آن بر خوردار خواهد شد .

توفیق تمام خوانندگان را از یزدان مقتدر توانا خواستارم .

---

(۱) – بخوان بسوی راه پروردگارت بوسیله سخنان حکمت آمیز و پندهای نیکو و در گفتگو و تبلیغ آن راهی را که نیکوتر است با آنها اختیار کن .

(۲) – تبلیغ و دعوت نکنید اهل کتاب را مگر با آن روشی که از همه بهتر باشد (باستثنای افرادی از آنها که ستمکاری پیشه نمایند) و بآنها بگوئید که ما بدانچه به پیامبر ما نازل شد و آنچه به پیامبر شما نازل گردید ایمان داریم و خدای ما و خدای شما یکیست و همگی بر آن سر تسلیم فرود آوریم .

بقلم جناب آقای علی اشرف کشاورز

دانش چیست ـ دانشمند کیست

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله واولئك هم اولوالالباب (۳۹ ـ ۱۹)

(پس مژده ده آن بندگان مرا که گفتار را بشنوند و از نیکوترین آن پیروی کنند ، آنها کسانیند که یزدان راهنمائیشان فرموده و آنهایند صاحبدلان)

نخست میخواهم دربارهٔ دانش سخن گویم . علم یعنی‌چه ؟ یعنی آنچه اسرار جهان هستی رابانسان بیاموزد و راه را برای زندگی بهتر آسان سازد و آدمی را از حقایق امور آگاه کند . اگر بشر محروم از دانش بود نمی‌توانست بزندگی خود ادامه دهد و نمیکویم چون حیوانات زندگی میکرد زیرا حیوانات نیز تا حدودی که برای حیاتشان لازم است بمحیط خودآگاه و دانایند . اگر دانش‌نبود اصولا انسان نمیتوانست در این کرهٔ زمین بسربرد .

پس دانش راه زندگی را ببشر میآموزد واسرار گیتی رابراو مکشوف میسازد . هرچه‌دانش بشر بیشتر شود حیات نیز بر او آسانتر خواهد گشت چنانکه در زمان توحش دانش آدمیان بسیارکوتاه ونارسا بود بهمین لحاظ در غارها و روی درختان و خانه‌های لانه مانند بسرمیبردند . روز بروز در اثر پیشرفت تجربیات وورزش‌حواس تمدن بیشترگردید و بعلوم بیشتری آگاه شدند تا امروز باین پایهٔ وسیع‌رسیده‌است.

میدانید چرا درعهد قدیم دانش مثل امروزپیشرفت نداشته ؟ علت تجربیاتی است‌که بشر طی‌عمر دنیا حاصل‌کرده.هرچه تجربیات اربیشترشده دانشش افزون‌گردیده است .. همانطورکه‌طفل هرچه از عمرش میگذرد معلوماتش بیشتروتجربیاتش فزونتروآگاهیش‌نسبت بمحیط‌افزایش میبابد بهمان طریق عالم بشریت ازابتدای طفولیت دانش شروع‌کرده تا برشدودانائی رسیده است . زمان توحش را طفولیت بشریت‌میخوانیم وپس ازآن زمان جوانی وکهولت یعنی دانائی ودانشمندی بشرنامیده میشود .

درادوارگوناگون تمدن مخترعین ودانشمندان و فیلسوفانی از تجربیات و علوم‌گذشتگان استفاده کرده وبادنبال‌نمودن وعشق وفداکاری توانسته‌اندبراختراعات واکتشافات وعلوم بشربیفزایند وهمنوعان‌خود را برخوردارکنند تا آنرا بپایهٔ امروزرسانیده‌اند .

***

حال‌که دانستیم دانش چیست وازچه راه بدست میآید میپرسم‌که خداوند تبارك وتعالی چرا دانش را بمخلوق‌عطاکرد وازچه روکارعالم را براین نظم استوارفرمودکه بشرازخرمن علم خوشه برگیرد ؟

مقصود آن بودکه بوسیلهٔدانش بشرراهنمائی وازراستیهای جهان خبرشود وراه زندگی پاك‌ودرست براوروشن‌گردد وازخطا ولغزش بوسیلهٔ آگاهی صحیح اجتناب کند ، اعمال شایسته‌که لازمه زندگی است بجا آورد وازافراط وسبك سری وپی‌هوس رفتن‌که اووجامعهٔ بشررا زیان بخش است خوبشتن داری‌نماید وآنچه را خوب وصلاح است برگزیندوآنراکه‌ناصواب وزیان‌بخش است بدور اندازد ، با آشنا شدن باسرار طبیعت وسایلی برانگیزد واختراعاتی‌کندکه زندگی خود ونوع خویش را آسوده‌تر سازد ، با نیروی علم ببشرخدمت کند وحتی حیوانات را نیزاز مزایای دانش برخوردارنماید ؟ ازستم وزیاده‌روی وزیانکاری مانع شودورأفت ومحبت‌وبرادری واتحاد را شایع‌کند ، خلاصه بهترین‌راه را برای زندگی‌خود دردنیا تعیین نمایدوببهترین طریقی‌که پسندیدهٔ یزدان باشد بسربرد و نیزخود را برای حیات دیگری‌که در پیش دارد آماده سازد .

اینست منظورحقتعالی ازاعطای دانش ببشر .

حال روی خود را بسوی جهانی‌که خود را متمدن ودانشمند میشمرد نموده میکویم :

آیا دانش برای راهنمائی بشربود یا برای گمراهی بشر؟ آیا برای ترقی زندگی وتسهیل هستی

انسان باوداده شد یا برای نابودی واضمحلال وی؟کدام بود بمن بگوئید .»

ای مردمانیکه نام دانشمند برخود نهاده وبامرومیشت الهی بکمك حواس گوناگونی‌که یزدان در وجود شما قرارداده پس ازرنج ومرارت وفشاروسختی وفداکاری اختراعاتی بوجود آورده‌اید،آیا میبینید که مقتدرین چگونه اززحمات شما سوء استفاده‌کرده ودسترنج شما را برای نیستی بشروایجاد خرابی وفساد و اضمحلال تمدن بکارمیبرند ؟

آیا این خواست خود شما بوده‌که از دانش خدادادی‌که بمنظور صلح وصفا باید بکار رود اینطور نتیجهٔ‌معکوس‌گیرید ووسایلی بسازید که دریك ثانیه صدهاهزارنوع‌آدمی را نابودکند وبجای آبادانی‌وبهبودی خرابی وبدبختی وتباهی درجهان بوجود آورد !

اگرنظرشما این باشد الحق‌که منظوردانش را خوب فهمیده وازانسانیت و تعالیم‌عالی اخلاق خوب بهره‌برداری نموده‌اید ودستورات پیامبران وپیشوایان را خوب عملی ساخته ونتیجه نیکوئی ازآنهمه مجاهدت وجانبازی عاید شما شده است .

اما اگرشما راضی نیستید پس چرا نتیجه‌کوشش شما اینطورحربه دست اشخاصی میشودکه‌بمنظور ارضای حس شهوت جهانگیری خویش باك ندارند ازآنکه نیروی طبیعت را برای ایجاد شروفساد درعالم‌بکار اندازند ونه تنها انسانیت وتمدن را دستخوش بدبختی سازندبلکه همه موجودات را دراین‌کشتاردسته‌جمعی بدست مرگ بسپارند . ای وای‌که تا چه حد بنی‌آدم ازمرحلهٔ حقیقت بدورافتاده است .

آیا اینست آن دانشی‌که بشررا سود میرساند وزندگی‌را براوآسان میسازد واینست بهره‌ای‌که‌باید ازنیروی طبیعت‌که‌بدست‌بشرکشف شده برد ؟ آفرین .

درمقابل این اعمال جنون‌آمیزی‌که اینك دردنیا صورت میگیرد واین نتیجه وازگونی‌که ازدانش حاصل‌میشود ، درمقابل‌این حقیقت تلخی که‌میبینیم دانشمندان ازمنظور انسان دوستی وراه راست‌که موظف بپیروی آنند اینهمه بدورافتاده‌وبزرگترین افرادشان متنبه نشده‌اند که چرا باید اختراعات دراین مقصود هولناك فسادانگیزخونخوارانه بکارافتدیااصلا اجازه چنین‌کاری داده شود...

... در مقابل چنین حال و روزی‌که دانش امروزبشربدان دچار شده چه زیبا وامید بخش است‌که انسان میبیند دانشمندانی نظیرجناب آقای حشمت‌السلطان دولتشاهی باگفتارنغزومحکم و استواروممتین همه را براه راست هدایت میکنند ،همگان را ازگمراهی نجات میبخشد ، پیشنهادات بزرگی‌بجهانیان عرضه‌میدارد که اگردرست‌گوش فرا دارند بسود آنها بوده وبخوشبختی نوع بشرتمام خواهد شد .

***

پس ای نوع بشر، بیائید وبجای دنبال هوای نفس رفتن وتبعیت ازشهوات،ازعقل وخرد خویش پیروی‌کنید وگفته‌های پرمغزاین دانشمند حقیقی وخداپرست را آویزهٔ گوش سازید وپیشنهادات بزرك وبرا بشنوید وبکاربندید ومطمئن باشیدکه نتیجه مطلوب بزودی عاید شما خواهدگردید .

ای مردمان دانشمندوروشنفکربکجامیروید،کجا سیرمیکنید وچگونه بدست خود بنیان خوشبختی خویش را خراب‌کرده جهان را بچاه شقاوت سرنگون میسازید . مگرعقل ندارید؟ مگردانش در شما نیست؟ مگر خدا پرست نیستید . مگر ایمان ندارید که خدائی بزرگ که همهٔ جهانیان را آفریده شما را که ذرهٔ ناچیزی‌ازجهان هستی بشمار میروید بوجودآورده است . آیا اینطور نعمت‌های خدا را شکرگزاری‌میکنید و باینطرین دین هستی خود را در جهان فرحبخشی‌که نعمت‌های آن‌بشما عطا شده ادا میسازید ؟ بارك‌الله‌بحق شناسی شما . آیا اینست معنی خداپرستی واینست شکرنعم حقتعالی‌را ادا نمودن ؟

***

وقتیکه مقالات سالنامه وزین نوردانش را قبل‌ازچاپ دیدم ومقاله دانشمند محترم آقای‌دولتشاهی و سپس مقاله جناب آقای شهاب‌پور بانی انجمن تبلیغات اسلامی را بدقت خواندم چنان در من تأثیرکردکه وظیفهٔ واجب خود دیدم سخنی چند بسهم خود بنگارم وخوانندگان را متوجه این مطلب دلکش بزرك واین

پیشنهادات گران قیمتی‌که برای بشر بسی مهم وارجداراست بنمایم .

حال شما خوانندگان را دعوت بمقایسه ودقت میکنم وفرا میخوانم‌که با تفکروتعمق وموشکافی نه سرسری وبدون فکر، عقل را راهنمای خود قرارداده ببینید آیا این قبیل اشخاص‌که بشریت را براه راست خدائی وطریق صلاح ونجات وخوشبختی میکشانند دانشمندترند یا آنکسانی‌که ازنتیجهٔ زحمات وکوشش‌آنها چیزی بوجود میآیدکه آلت خرابی جهان واضمحلال تمدن ونابودی بشرو موجودات میشود ؛ پس چرا عبرت نمیگیرید ؛

جناب آقای شهاب‌پور دانشمند بزرگوارکه زندگی خود را وقف راه خداکرده و میکنند و تقریباً تمام هم خویش راصرف‌تبلیغ وتشویق مردم بپیروی از راه راست مینمایند آیا شایسته نیست‌که همهٔ جهان از نظرات صائبی که ایشان مردم را بپیروی ازآن توصیه‌کرده‌اند بهره‌برداری نمایند .

آیا اینها دانشمندترند یاکسانی‌که در صدد نابودکردن بشر و سوق جهان بسیاه چال بدبختی بر می‌آیند ؛

پس ای جهانیان ، بیائید وعبرت بگیرید وپند پذیرید وتوبه واستغفارکنید .ازآن اعمال‌ناروائی که تاکنون بعلت عدم اطلاع وغفلت ازشماسرزده پشیمان شویدوازراه‌کجی‌که میرفتید بازگردید ودرراه‌راست خدائی ، راهی‌که پیامبران شما فرموده ویزدان برای شما پسندیده قدم زنید شاید عالم ازاین وضع‌دگرگونی وپریشانی رهائی یابد .

بیائید وازپیشنهاد بزرگ وسودمندی‌که جناب‌آقای دولتشاهی باجتماع عرضه داشته استفاده‌کنید و آنرا مورد مطالعه ودقت قراردهید تا ببینید چه اندازه برای شما وعالم شما نافع است .

اگر چنین‌کنید انشاءالله خداوند تبارك وتعالی هم برشما رحم خواهد فرمود وراه حقیقت یزدانی را برتمام جهان خواهدگشود .

بدانیدکه بطورقطع ویقین وبدون تردید انتقامی در همین جهان هست و هرکسی‌که چاهی در راه مخلوق خدا برکند اول خود درآن چاه فروخواهد افتاد . این‌کلام را بشنویدکه سخن حق است .

سپس یقین داشته باشیدکه نه‌آن دانشمندان رادمردی‌که این پیشنهادات را بشماکرده‌اند مقصود شخصی داشته‌اند ونه من‌که این‌کلمات را عرضه میدارم . هدفی ندارم جزراه حق وخدا وخدمت ببشر وتوفیق ازیزدان میطلبم‌که همهٔ مارابه پیروی‌ازراه راست وازبزرگانی‌که راه حق بما نشان میدهند کرامت فرماید .

خداوند یار و یاور شما باد

ترجمهٔ خلاصه‌ای از برخی نامه‌های واصله از نقاط مختلف جهان

دربارهٔ آثار مؤلف این کتاب

خانم ادیت سورنسن ـ نویسنده و بشردوست ـ کپنهاك ـ دانمارك

۵۴/۸/۲۷ نشریهٔ شما را با خوشوقتی و قدردانی دریافت و باتوجه بسیار خواندم ... مقاله آقای دولتشاهی را کاملا صحیح و خیرخواهانه یافتم و اگر همه مردم از آن پیروی کنند دردنیا وحدت، صلح ، جامعه موافق ، آزادی و رحمت خواهیم‌داشت و برادران وخواهران حقیقی یکدیگر خواهیم شد.

هرگاه مورد علاقهٔ شما باشد ۱۲ نسخه از کتاب شما را لااقل توزیع میکنم . این کتابها را میخواهم بطور مجانی در فنلاند ، سوئد ، دانمارك باعضاء شورای روحی جهانی شعبه دانمارك که من عضو آن هستم توزیع‌کنم . خداوند کار نیکوو بزرگ شما را مشمول رحمت‌خود فرماید. بسیار خوبست که انسان موفق شود این افکار روحی و این آرمانهای عظیم را بنظر اشخاص برساند .

آقای کولین انوین ـ ناشر و مدیر سازمان «اونیسم پلان» تأسیس ۱۹۱۳ ـ پرت ـ استرالیا . ۵۴/۵/۳۰

در اثر چهل‌سال‌تجربهٔ تبلیغ بالاخره براین عقیده شدیم که اتحاد دادن از راه سیاست و اقتصاد با طرحهای ما مکمل کار شما میباشد و بشما کمك خواهد نمود که آنچه را در فکر دارید بمعرض عمل در آورید .

۵۴/۱/۱۰ در روی یك قطعه‌کاغذ اینمطلب را دیدم که نشان میدهد تا چه حد ما عقاید مشترك با شما داریم : «بشریت بایستی برای خود سازمان بدهد ... بایستی کاری کنند که معلوم شود منافع شخصی با منافع عمومی توافق میبابد . در اینصورت عالیترین درجهٔ همکاری امکان پذیر خواهد بود» چنانکه می‌بینیم این قسمت با نظرات جناب آقای حشمت الله دولتشاهی در صفحه ۲۰ کتابچه شما توافق دارد .

آقای محمد مصدرحق لیسانسیه علوم ـ نویسندهٔ پاکستانی ۵۴/۵/۲۵

من کتابچهٔ جناب آقای ح . دولتشاهی را از ابتدا تا انتها خواندم و بمنظور قدر شناسی از معانی باطنی که در آن مندرج است ، بایستی اضافه کنم که این‌کتابچه شامل بیان متفکرانه و منظم‌امور و اشیاء عالمست . راستی این اقدام واقعی و حقیقی برای ایجاد یك برادری جهانی است .

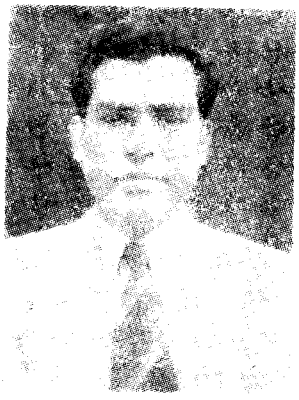

آقای محمد مصدرحق
نویسنده پاکستانی

بوجود آمدن سازمانی‌که نام آن « وحدت نوین جهانی» است بهمین لحاظ‌کاملا بجا و درست‌و بموقع‌است . من درخلال‌آن علائم و آثارامیدبخشی از پیروزی درك میکنم . هدفی که برای خود در نظرگرفته‌و در راه آن میکوشد قابل قدردانی است. هرگاه بتوانید درکارهای تبلیغاتی خود هم از لحاظ وسعت و هم از لحاظ شدت‌ادامه دهید ودر دنیافعالیت کنید یقین دارم بیشتر علل اختلافات از بین خواهد رفت و بزودی یك آتمسفر جدید در سراسر جهان نفوذ خواهد نمود . امیدوارم سازمان شما بزودی جلب توجه جهان را بعنوان یك مرکز بین‌المللی خواهدنمود ، هرگاه شما بتوانید پیام وحدت بین افراد بشر را برمبنای اصول دینی در جهان اشاعه و تبلیغ نمائید .

آقای سان یون رئیس دفتر سلطنتی اعلیحضرت

پادشاه کامبوج ـ پنوم پنه ۵۵/۳/۲۵

اعلیحضرت پادشاه ازدریافت‌مدارکی که شما لطف فرموده بحضورشان تقدیم‌داشته‌اید بسیارخوشوقت شده مراماًمور نمودندکمال تشکراتشان‌رابحضورتان اظهار دارم .

۵۶/۴/۲۶ مفتخرم وصول پیام تبریك شما را بمناسبت عیدبزرگ جهانی‌طبیعت (نوروز) که‌برپا داشته‌اید بیان کنم . مراتب تشکرات بالغه خود را تقدیم داشته اطمینان میدهم که هموطنان من و خود من از لحاظ قلب و روح با شما متحدیم نسبت بهر چیزی که مربوط بعشق بصلح و آرامش جهانی و خوشبختی نوع بشر باشد .

آقای تیبورسیورامیرز ـ رئیس سابق ودبیر کل جمعیت‌اتحاد معنوی عیسویان فیلیپین‌ـ مالابون ـ ریزال‌ـفیلیپین .

باعث کمال افتخار و مزیت برای منست که

آقای تیبورسیو رامیرز فیلیپین

از جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی نشریه‌ای در باره برادری جهانی و صلح عالمی دریافت دارم . تنها مردانی‌که از لحاظ معنویت صلاحیت و پختگی‌دارند قدرت طرح چنین اثری را که نمایندهٔ نیرو وجمال روحست داشته‌اند... بعقیده من‌نشریه آقای‌دولتشاهی نه تنها کاملا متناسب این زمان است بلکه وجودش برای امروز واجب و فرض حتمی است .

پس بیائیم با آقای دولتشاهی همراه شده از خدا بخواهیم که راه راست بر همه آشکار گردد و بشریت از این آشفتگی فعلی آسوده و بکسانیکه برای آیندهٔ بهتر بشریت خدمت میکنند توفیق عطا شود . من کوچکترین شك ندارم که ندای آقای دولتشاهی مورد مخالفت‌نخواهدشدبلکه بر عکس من حتی اکنون احساس میکنم که کلیه نیروهای جهان با یکدیگر همکاری میکنند تا طرح نیکوی وی بصورت عمل در آید ، خداوند همه را یار باشد .

۵۶/۱۰/۲۳ نهضت بمنظور صلح وبرادری جهانی آنطور که وحدت نوین جهانی بطورخستگی ناپذیر رهبری مینماید،هم از لحاظ ماهیت و هم از لحاظ دورنمای عمل،جهانی میباشد چنانکه در اینجا در جزایر فیلیپین بین ما فیلیپینی ها هم اینطور عکس‌العمل قبول و توافق ایجاد نمود .

خانم ویولت راونسلی‌ـ از مؤسسین جمعیت «فدرالیست» آناکاپری‌ـایتالیا . ۵۴/۱۰/۲۵

چندین هفته است آرزو دارم تقاضای شما را پاسخ گویم و از شما تشکر کنم از اینکه جزوهٔ کوچك دوست داشتنی خود را با آرمانهائی که در آن مندرج است برایم ارسال داشته‌اید . شما بایستی با آرامش بزرگ جرأت و شهامت نیکوئی ابراز دارید زیرا بوسیلهٔ شما است که پیشرفت در تحت نیروی اراده عالمی خداوندی تأمین میگردد . آن نیروی الهی حاضر در همه جا که شما و من و کلیه مخلوقات بآن قائم هستیم اکنون بیشتر از هر زمان

علامت جمعیت فدرالیست ایتالیا

دیگر وجود خود را بقوای دراکه ما تجلی ساخته و بهمین علت تمایل بوحدت و کوشش در راه محبت خلاقه که روح‌بشررا باهتزازدرمیآورد شدت‌و،حدت یافته است ... امید چنانست که خداوندگار شما را مشمول رحمت خود فرماید .

آقای و . ب . کارکوك ـ ناشر مجله

«تروث ایناکشن سرویس» لس آنجلس ـ کالیفرنیا ـ آمریکا ۵۴/۴/۳۰

بدینوسیله رسید کتابچهٔ شما را بنام تبریك عید طبیعی جهانی و برخی پیشنهادات سودمند بعالم بشریت که بسیار زیبا است و با شکوه و جلوه کامل تهیه شده اشعار میدارد ـ فوراً این حقیقت بر ما آشکار شد که این کتاب انعکاس ارزش عظیم کوششهای شماست ... ما سراسر آنرا خواندیم همینکه شروع بخواندن آن کردیم دیگر نتوانستیم آنرا زمین گذاریم تا وقتیکه تمام آنرا خواندیم . تاکنون چیزی بدست ما نرسیده که از لحاظ حکمت معنوی و روحی و شکوه بالاتر و یا حتی مساوی با این پیام عظیم شما باشد .

از شما تشکر میکنم . تشکر میکنم بیش از آنچه کلمات قدرت بیان تشکر مرا داشته باشد .

دعای شما بدرگاه خدا بخاطر کلیه کسانیکه با شما همفکرند در اینجا با آغوش باز و مسرت استقبال شد . ما هم مانند شما برای این اقدام پر از موفقیت تشکر میکنیم .

بار دیگر و بار دیگر از شما برای این اقدام خارق‌العاده که باین زیبائی انجام گردیده تشکر میکنیم . در حالیکه امیدواریم اخبار شما را دریافت داریم و چشم براه موفقیت شما در اقدام عظیمتان هستیم همیشه مراتب محبت و احترام عمیق خود را اظهار میداریم .

۵۴/۸/۱۹ ـ این کتاب یا کتابچه و این تقدیم تبریك بکلیه جهان بمنظور حسن تفاهم و دوستی که هدف آن وحدت جهانی توأم با صلح و سعادت است یکی از اقدامات برجسته این **زمانه ودوران** میباشد و هیچ اقدامی از آنچه تاکنون دیده‌ایم بالاتر از آن نمیباشد .

... ارسال یك مقاله برای شما در مقابل شاهکار ادبی بی‌نظیرتان کاری بس دشوار خواهد بود لیکن برتر از همه، عمیقترین مراتب محبت و قدردانی ما را برای آنچه میکنید و اعمالی که در راه صلح سراسر بشریت انجام میدهید بپذیرید .

همچنین در این حقیقت که شما شایسته‌اید که با هماهنگی بکمك عقل و درایت و حکمت فوق‌العاده‌ای که دارید نظرات خود را در کتب و مطبوعاتتان باطلاع جهان برسانید .

۵۴/۹/۱۳ ماکارعظیم شما و مخصوصاً قبول کردن ما را بعنوان اعضاء وحدت نوین جهانی عمیقاً قدرشناسی میکنیم . با اتحادی که شعار اساسی شماست و با محبت و صلح و برادری و هماهنگی و همکاری بین همه افراد بشر ، هدف شما بایستی همانا برقراری پرشکوه اصولیکه اعلام میدارید در روی زمین باشد و تمنای ما آنست که چنین بشود .

از خداوند خواهانیم شما و کلیه مدیران شما را در وظیفه پرعظمتی که شما بعهده گرفته‌اید پیروز بدارد .

عالیجناب اسقف دکتر ویلیام فرانکلن وولسی ـ اسقف اعظم ـ رئیس آکادمی دانشگاه بین‌المللی برنابی کلمبیا انگلیس کانادا ۵۵/۱۰/۸

ما علاقه داریم که بین کلیه مردمان دانشمند و معزز جهان روابط برادری و حسن نیت را استوار گردانیم . ما از عمل نیکوئی که شما برای

INTERNATIONAL ACADEMY
REACHES INTO THE OLDEST ORDERS OF CHIVALRY
FRATERNITY UNITES THE WORLD
EDUCATIONAL FRATERNAL
FOUNDED A.D. 1880
Located In
THE UNIVERSAL LIFE FOUNDATION
BO. BURNABY - BRITISH COLUMBIA
CANADA

نوع بشر انجام میدهید آگاهیم ... بخاطر طرفداری استوار و صادقانهٔ شما از اصول برادری جهانی مراسم احترامات خود را تقدیم میکنیم ... امید است در ایجاد رشته برادری بشر موفق باشید . من علاقه دارم افتخار درجات علمی را بمردمان شایسته جهان اعطا نمایم . مردان و زنان پیشرو دانشمند و محترم رهبران بشریتند ... جوانان جهان برای کسب هدایت بسوی آنها نگرانند .

آیا مایلید عضو آکادمی بین‌المللی و نماینده آن درکشور خودتان باشید ؟ این افتخاری

است که اگر مایل باشید باکمال میل ، تقدیم بشما میکنم ... این آکادمی بزرگ قدیمی از ۷۵سال قبل خدمت مداوم خود را ببشریت ادامه میدهد.

۶۱/۳/۲۴ ـ وضع وشرایط جهان درحال پیشرفت است . در سطح دریای حیات ظاهراً امواج ناراحت کننده‌ای نوسان میکند اما افراد ملل و بشریت بطورکلی ترقیات و پیشرفتهای زیادی در راه توسعه انسانیت نموده است .

عالیجناب اسقف ر . س پیت کتلی ـ نماینده جمعیت اوکئومیك برای اتحاد عیسویان (سویس) جمعیت زندگانی الهی (هندوستان) اتحاد جهانی (الجزایر) ـ اسقف عمومی کلیسای کاتولیکی مجاردر انگلستان ـ نماینده دانشگاه هند و کوبا درلاهاوان برای انگلستان نماینده آکادمی بین‌المللی و سایر جمعیتها و مراکز دینی و اجتماعی ـ وست‌هارو ـ میدل‌سکس انگلستان .

۵۴/۴/۹ ـ از دیدن و خواندن اخبار دربارهٔ نهضت عالی شما بسیار مسرور شدم . اگر بتوانم در اینجا بشما کمك کنم با کمال میل خواهم نمود . سالیانی است که من نظیر این آرمانها را

World Fraternity of Scholars

CHARTERED — INCORPORATED

ACADEMIE ET UNIVERSITE INTERNATIONALE 1880-1947

سرنامه‌های (برادری جهانی دانشمندان)

که شما دارید موردعلاقه‌شدید قرار داده‌ام چنانکه میل دارم که کلیهٔ مردمان دینی در راه ترقی و ارتقاء بشریت کار کنند و هدفشان ساختن دنیای بهتر باشد ... مسرور خواهم شد که در اینجا نمایندهٔ شما در انگلستان و ایرلند شمالی باشم . اگر بااین فکر موافقید لطفاً نظر خود را ابراز دارید واعتبار نامه‌های لازمه رابرای من بفرستید و حکمی دایر باین‌موضوع برایم ارسال دارید.

۵۴/۴/۱۳ این نامه را از طرف پرفسور ه . شلیو رئیس آکادمی بین‌المللی که مراکز آن در لندن ـ پاریس ـ نیویورك ـ ایتالیا و غیره است مینویسم . شما اخیراً محبت کرده و کتابچه عالی خود را برای ایشان فرستادید . پرفسوراز آن بسیار خوشوقت و به آن علاقمند شد . از من خواست تبریکات وی را بشما بگویم و بیان دارم که جمعیت برادری دانشمندان یا آکادمی بین‌المللی او میل دارد یك دیپلم دکترا بمدیر مجله شما اعطا نماید تا بدینوسیله مراتب قدر شناسی و احترامی که پرفسور شلیو و شرکای دانشمندش نسبت بجمعیت شما دارند ابراز گردد .

... بعلاوه این شناسائی امیدوارم نشانهٔ افتخار و قدر دانی نسبت بکلیه سازمان شما در ایران باشد . ما مردم مغرب زمین بسیارخوشحالیم که نیرو و نفوذ شما را برای نجات بشریت از تنگنای نومیدی ناظریم و بهترین آرزوهای خویش را برای موفقیت و مسرت آینده شما میفرستیم . اینطورفکر میکنیم که آغاز کار جمعیت پر ارزش شمادر این زمان فال نیکوئی برای آینده میباشد .

پرفسور شلیو که در لندن ناحیه غربی ۱۴ زندگی میکند از من خواست بشما بگویم که جمعیت دانشمندان او بنام «برادری جهانی دانشمندان» هدفها و نظرات مؤسسه شما را قبول دارند . یعنی تبلیغ وحدت در بین کلیه عقاید وادیان و اشاعه محبت ـ صلح ـ برادری و هم آهنگی بهمه افراد بشر . میخواهیم بدانیم که آیا «وحدت نوین جهانی» میتواند برای او نظرات و پیشنهادات خویش رادایر بهم آهنگ ساختن و نزدیك و متحد کردن کار شما و اوارسال دارد. بسیارممنون میشودهرگاه قبلا دربارهٔ اینموضوع با همکاران خود صحبت بفرمائید .

پرفسوراورلیوپترلن ـ دکتردرحقوق مدنی ـ دکتر درفلسفه ـ رئیس آکادمی (دانشگاه) محبت جهانی ـ تریست ایتالیا

۵۴/۸/۱۰

ازدریافت مطبوعات « وحدت نوین جهانی »

کمال تشکررا دارم . فکرمیکنم وحدتی که شما تبلیغ میکنید اینست که درراه همکاری برای محبت و صلح و برادری وهم آهنگی کارکنیم بدون اینکه کسی نقطه‌ای ازمعتقدات خود را صرف نظر کند .

ما اگردر راه همبستگی و برادری بین کلیه ملل و نژادها اقدام نکنیم مسئول خواهیم بود . پس بیائید با نیروی محبت الهی کارکنیم تا خداوند کوشش

پرفسور
اورلیو پترلن
ایتالیا

های ما را مشمول مرحمت خویش سازد و بما و برادران ما گنج غیرقابل ارزشیابی صلح و خیر خویش را عطا فرماید .

(پرفسورپترلن اکنون یکی از اعضاء وحدت نوین جهانی است)

آقای صبوی کنور ـ ایماسول ـ جزیره قبرس

۵۴/۴/۲۷

درحقیقت این کاری است شایان هرگونه تمجید که میخواهید مردمان هوشمندی را بهم بپیوندید که ازروی خلوص نیت آرزومندند بشر را ازبحران بزرگ فعلی ومصائب آینده وخرابی که درراه کلیه افراد بشر ومظاهر تمدن اوست نجات یافته بینند . امیدوارم کلیه برادرانی که واقعاً صاحب هوش و ادراك ودانشند با کمال جدیت این نداراموردتوجه قراردهندواطاعت این ندای مقدس را وظیفه مقدس خویش بدانند ، جواب گویند ونظرات خود را نسبت باین پیشنهاد درراه حل مسأله اساسی جهانی بدهند . نخست باید جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی را برای پیشنهادات الهام بخش وآقای عطاءالله شهاب‌پوررا برای نظرات مثبتش تبریك گویم .

آقای عبدالرحمن محمد المدنی حسنی مدیر مدرسه تهذیب برای حفظ قرآن مجید واشاعه فرهنگ اسلامی ـ مدینه منوره کشورعربستان سعودی

۱۳۷۳/۱۲/۳

این موضوع بر وحدت جهانی شما و اعضاء عامل آن مخفی نیست که گفتاروقتی ازطرف کردار پشتیبانی نگردد ازآن سود موردنظر بدست نخواهد آمد وخداوند متعال ذم و تقبیح نموده است قومی را با این آیه کریمهٔ : «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چرا میگوئید آنچه را نمیکنید . ؟» عالم اسلام امیدواراست که اعمال شما را واقوال شما راکه بخیروخوشبختی آنست تایید نماید . وشرط اساسی در هر عمل خالص بودن در راه خداوند متعال است .

۷۴/۴/۱۸ ـ کتاب شما شما بنام «مکانیسم آفرینش» عزوصول بخشید واین کتابیست که‌در بارهٔ عالم روح‌وجسم وغیره ودانشهای جدیده‌ایکه‌تاکنون کسی دربارهٔ آن سخنی نگفته بحث میکند وهمانا که این بنده ودوست دانشمندم استاد عبدالوهاب عباسی درآن بررسی کردیم وآنرا مملوازمعلومات مهمه‌ای ازحکمت وفلسفه جدیدنوین یافتیم که‌نشانه دانشمندی وعمق معلومات جناب آقای حشمت‌الله

همبالرحمن محمد المدني الحسني
مدير مدرسة التهذيب الابتدائية ولتحفيظ القرآن الكريم
وناظر أوقاف المغاربة الكبير
ووكيل مجلة التهذيب الاسلامي

«معروف بحشمت‌السلطان» است واین یك هدیهٔ پر قیمتی است که دارای پایه‌های استواراست . لذااز خداوند متعال توفیق نویسنده آنرا درنشراینگونه کتابهای پرقیمت خواهانیم .

آقای ماهندرا چودهری ـ دبیر کل انجمن بهارتی (این انجمن در بیشتر کشورهای جهان شعبه دارد) ـ مدل تاون ـ غازی آباد هندوستان

۵۴/۵/۴ کتابچه شما راکه بقلم جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی کرمانشاه است دریافت داشتیم

وآنرا مملوازمنافع و حقایق‌دیدیم. شرح‌مختصری ازمندرجات آن درمجله سه ماهه‌ما بنام «باماگ» منتشر میشود . این است راهی‌که ما بدانوسیله میتوانیم افکارشمارا اشاعه دهیم.

ما بسی خوشوقتیم از اینکه مؤسسه شما در راه محبت وترقی نوع بشرمیکوشد . عقیده ما بر اینست‌که‌کلیه عقاید و ادیان ما را بسوی سرنوشت واحد ووحدت ادیان سوق میدهد چنانکه درنوشته شما بیان شده و لازم است‌که با مضارتمدن فعلی بشرنیزمبارزه‌کنیم .

لطفاً اطلاع‌دهیدآیاراه دیگری فکرمیکنید که بیاری‌شما بشتابیم. ما آماده‌ایم‌که‌با شماهمکاری کامل داشته باشیم .

آقای تیوت م .حسین-سوماترا-اندونزی

۵۵/۵/۲

من این‌جزوات‌را با علاقه فوق‌العاده‌مطالعه و بررسی‌کردم وکلیه پیشنهاداتیکه درآن داده‌اید مطاع است ومن باآنها موافقم وپشتیبانی خودرا اعلام میدارم .

۵۵/۸/۲۵ - رسیدکتابچه‌پرارزش‌درباره جلسه‌کارمندان محترم وحدت نوین جهانی را در تهران‌درآخرماه‌فوریه اشعارمیدارد. چنین‌پنداشتم که درآن لحظه تاریخی درتهران وباشما هستم‌من آن‌کتابچه را فوراً و باکمال علاقه مورد مطالعه قرار دادم. آنچه برادرما ع.شهاب‌پورگفته درست است‌وبا تمام‌خصوصیات‌وجزئیات‌این نطق موافقم .

۵۷/۲/۳واکنون اطمینان‌دارم‌که«وحدت نوین جهانی» درتحت سرپرستی شما فکر دیگری داردکه بهم‌پیوند دادن بشریت است . من ازخدا خواهانم‌که همه شما را دراین‌هدف‌انسانی‌درخشان توفیق عطا فرماید . اگر ما وظیفه خود را در پیروی ازاین فکر امروز آغازکنیم نتایج نیکوی کوشش خود را خواهیم دید و از آن برخوردار خواهیم شد . من ازتهران خیلی دورم اما نسبت بشخص خود با عدم توانائی نهایت سعی خویش را مبذول میدارم‌که خود را با شما نزدیك نمایم.

آقای ج - لور- ویلوربان - رن - فرانسه

۵۴/۵/۲۳

من باکمال صداقت مقاله آقای دولتشاهی را قبول وتاییدمیکنم وآنرا بسیارپرارزش میدانم چراکه دارای احساسات عالیه وپیشنهادات اساسی بمنظورصلح جهانست . همچنین ازروش زیبائی‌که

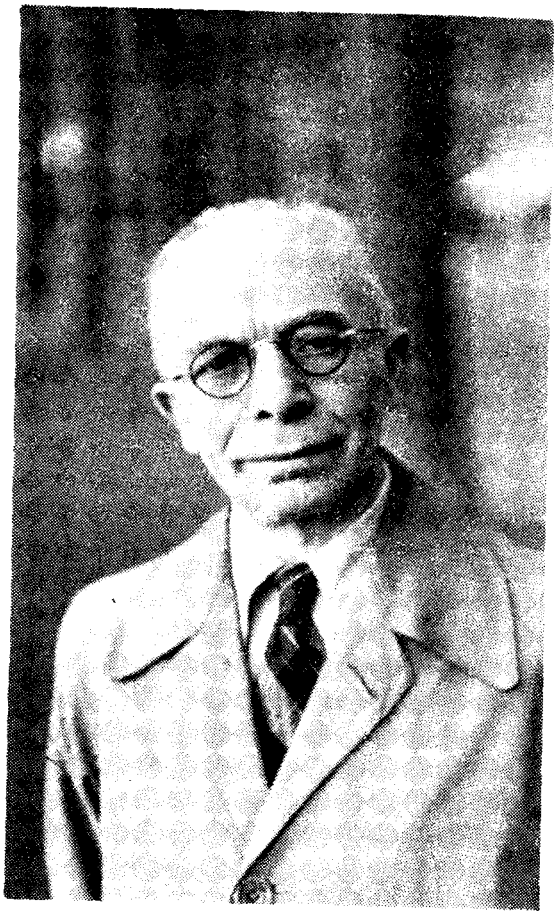

با آن شگفتیهای طبیعت را بیان نموده و بهمه ما زیبائی و نعمتهای زمین راکه ازجانب خالق است معرفی نموده تحت تاثیرقرارگرفتم .

آقای احمدرا بینسون-سنت‌ادموند-انگلستان

۵۴/۵

کلیه مردان و زنان امروزکه درست فکر میکنند وکلیه‌کسانیکه با مشارکت مستقیم ویا غیر مستقیم فشارهای اولیه دو جنگ جهانی را درك نموده‌اندوآثارنکبت‌بارآنرا نسبت‌بسعادت‌سکنهٔاین کره‌دیده‌اند ازروی قلب پیشنهاد آقای دولتشاهی نسبت به برقراری یك دین مشترك برای تمام بشریت‌بمنظورایجادیك‌صلح‌پایداروبادوام درآینده راپشتیبانی مینمایند .

گرفته‌اید مشمول فیض گرداند .

۵۴/۱۰/۱۶ این حقیقت که انسان بداند دوستانی درفاصله بعید دارد موجب نور و آسایش روح است . من میل دارم ازپیشوایانی مانند شما بیاموزم ومرا رهبری کنید وبا شما همکاری نمایم زیرا خود را وقف اصول محبت ـ مساوات ـ بشر دوستی ـ حقیقت وعدالت ساخته‌اید .

۵۵/۳/۶ کارتها ونامه‌های بسیارعزیزشما رسید ، کارتها را بدوستان عیسویم دادم و این علاقه‌ایکه بمذهبی غیرازمذهب خود ابرازمیدارید نشان محبت ومدارای شماست . ما عیسویان همیشه اینطور روش مدارا نداشته‌ایم . درواقع برخی از فرق مهم دین ما فرقه دیگررا قبول ندارند ... من چشم براه پیامهای الهام بخش شما هستم . . . چنین حس میکنم که شما برادرحقیقی من هستید .

آقای چیزمانیشیمورا ـ نماینده مرکز فدراسیون جهانی درژاپن ـ کاناگاواکن ـ ژاپن ۵۴/۶/۱۰

تشکرات فراوان برای جزوه زیبای شما . من آنراوقتی دریافت کردم که مشغول تماشای کوه مقدس فوجی بودم که از پنجره خانه‌ام پیداست . مقاله آقای دولتشاهی بسیار نفیس است مانند

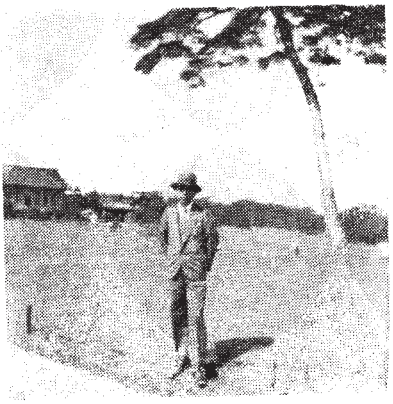

آقای چیزما نیشیمورا ژاپن

مرواریدهای داخل صدف . آقای دولتشاهی از هردوطبع الهی وبدی که دربشروجود دارد سخن گفته‌است . اوتقصیردنیای فعلی راکه موجب گرفتاری بشرازدرد شده نشان داده وراه صحیح معالجه آنرا ارائه نموده است . او روشن ساخته که راه راست وی عبارتست ازمتحدساختن مشترك ونزدیك بشریت درراه تحول وارتقاء .

آقای احمد رابینسون

خانم آرتور کولپ ـ اسپرینگفیلد ـ ایلینویز ـ آمریکا ۵۴/۵/۸

ازدریافت کتابچه مصورزیبا ودوست داشتنی شما تشکرمیکنم . تا وقتی کتابچه شما رسیداطلاعات من در باره محمد و اسلام تقریباً صفربود . وقت خود را برای مطالعه آن صرف نمیکردم . تمام

ادیان دردرجه نخست جستجوی روحی بشرندلذا همگی هدفشان اینست ... امید است خدای محبت و عدالت و رحمت شما را درکارخدائی که پیش

د. وارینتون ـ پاراماتا ـ نیوسوت ویلز ـ استرالیا ۵۴/۵/۱۱

پیام آقای دولتشاهی که چنین فصیح و زیبا در این کتابچهٔ کوچك ارائه شده بود بسیار الهام ـ بخش بود . این در واقع دعوتی‌است‌ازما که باعماق روح خویش توجه‌کرده به‌بینیم هرفرد ما درچه‌حالی هستیم زیرا موفقیت در چنین آرمان عظیمی بایستی از دلهای هریك از ما آغاز گردد . دور نمائی که اکنون در جلو داریم فعلا چندان درخشان نیست . علوم با جهش‌ها و پرشها بجلو پیشرفته اما بشردر در توسعه معنوی راکد مانده و نمیتواند از علوم و دامنه فراخ آن بمنظور خیر بشریت بهره بردارد . ما در زمان حکمفرمائی عدم اطمینان و نفرت بسر میبریم . بگذارید کمی بمحیط نزدیك خـود نظر افکنیم . آیا ما راهنمایان راه صلاح و خیریم یا در طریق عدم اعتماد و خود خواهی‌که ما را بسوی‌راه اکثریت میکشاند قدم میزنیم ؟

در واقع بیائید همگی همچون برادران به ـ یکدیگر دست داده و با کمك هم با کسانیکه منکر راه خدائی‌اند مبارزه کنـیم . بیائید در پی بهـار جاویدان‌باشیم یعنی بهار دلهاوروحها نه بهارطبیعت. در خاتمه از خدا میخواهم شما و ما را در موضوع مورد خواست شما توفیق‌دهد، نهضتهای بزرگ‌گذشته از سرزمین شما بود وامید آینده نیز ازآنجا خواهد بود .

آمرانا تاجها ـ عضو فرهنگستان ایران ـ معاون سابق دانشگاههای‌هندوی‌الله آباد ـ بنارس ـ رئیس انجمن خدمات عمومی‌بهار پتنه ـ هندوستان ۵۴/۴/۱۶

من ازشما بینهایت متشکرم‌که نشریهٔ «وحدت نوین‌جهانی» را بقلم جناب‌آقای حشمت‌الله دولتشاهی کرمانشاه ارسال داشته‌اید ، من آنرا با علاقه و تحسین زیاد خواندم .

بنظرمن این مؤثر ترین راه برای رفع سوء تفاهم و عدم اعتماد بین ملتها میباشد . موفقیت و پیشرفت وحدت نوین جهانی را آرزومندم.

آقای نیکلائی شایرمـان ـ نویسنده و فیلسوف‌و بشر دوست ـ مقیم هوستا ـ سوئد ۵۴/۹/۵

برادران وخواهران عزیزراه خداوندیکتای ابدی ، ما از سالهای ۱۹۰۷ تا۱۹۱۴ برای وحدت جهان که نام مجله ما بود ، کار میکردیم . من در اوکرانی متولد شده‌ام . بوسیله یك روشنائی باطنی روحی توانستم حقیقت وراه زندگی خود را بنگرم لذا زندگی قدیم اربابی خود را بازمین و غلام پشت سرگذاشتم و آزاد شدم و خواستم خانواده هفت‌نفری خویش‌را خودم اداره‌کنم وبا کمك دوست قدیمی‌خود لئون تولستوی و ولادیمیر چرکوف ، جمعیت ها و مراکزی در اوکرانی و قفقاز بعنوان مبنای برادری

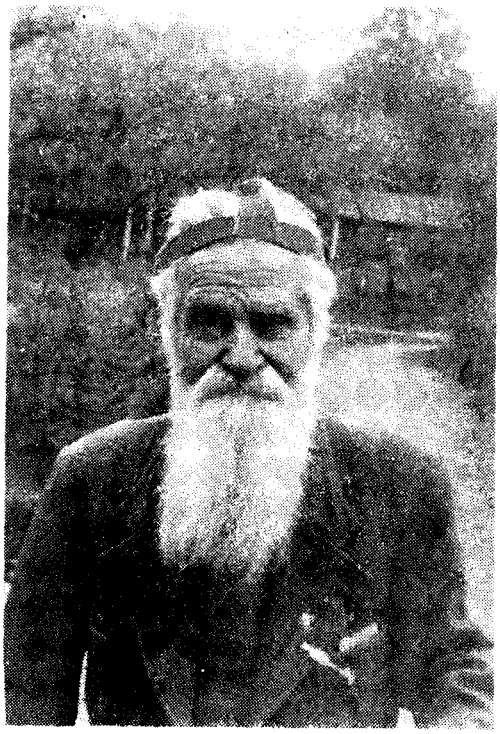

ومحبت و ازادی جهانی خود تأسیس کردیم . این « خانواده بشریت » که سازمانی نداشت متدرجاً در بسیاری کشورها بسط یافت و بسیاری مراکز وابسته درممالك مختلف (آلمان ـ اتریش ـ هلند ـ انگلستان سوئد ـ برزیل ـ آمریکای مرکزی) تشکیل شد که‌در برخی از آنها من شخصاً همکاری داشتم . اکنون با

داشتن۸۵ سال تحرك من كمتر شده و تنها سعی‌دارم روابط و اتحاد خود را با نهضتها و جمعیتهای همفکر در سراسر جهان حفظ نمایم . من در باره نهضت‌شما در مجله جنرال ولفایر که ناشرآن آقای برت‌تایلور دوست مشترك ماست خواندم ومن ایشان را ازهمان اوانی که خدمت ببشریت را آغاز نموده میشناسم . خیلی ممنون خواهم شد هرگاه کلیه اطلاعات درباره فعالیت خود را برای من بفرستید و امیدوارم روابط ما با یکدیگر قطع نخواهد شد و سعی خواهم کرد بهر طریقی که لازم باشد با شما همکاری نمایم . من همیشه در اختیار شما هستم و نهایت سعی خود را بجای میآورم تا آنجا که سنم بمن اجازه میدهد که با شما در کسب هراطلاعی‌که لازم دارید یا هرگونه خدمتی که بخواهید کمك نمایم.

دکترك. نیمو - رئیس فرقه خدمات‌تصوف نماینده‌جمعیت‌وگان‌آمریکا- اشنوکالیفرنیا

۵۴/۵/۷

جناب آقای حشمت الله دولتشاهی -کرمانشاه

وحدت نوین جهانی .

از دریافت نامه و مجله شما تشکر میکنم . تصویر زیبای گل وپرندگان‌که روی جلد بود بسیار جذاب است . در حقیقت من طرفدار صلح وبرادری برای همه منجمله حیوانات هستم . لذا هرکوشش در در راه صلح برای ماجالبست‌وبعنوان قدمی نزدیکتر بسوی آرمانمان برای ما سودمند میباشد .

ما یك مجله سه ماهه گیاهخواری ودو مجله ماهیانه گیاهخواری داریم . از هر کدام نسخه ای برای شما میفرستم . از خداوند خواهانم شما و هم - کاران شما را برای‌کوششی که در راه صلح جهانی میکنید توفیق عنایت فرماید . برای من موجب‌کمال مسرت بود که یك نسخه از تبریك سال نورا دریافت کردم و مفادآنرا با مسرت خواندم.این اثر بزرگی است زیرا کوششی بزرگ درراه صلح بدون در نظر گرفتن طبقات جامعه وعقاید و رنگ و نژاد و غیره میباشد . و هرکوششی‌که در راه صحیح مبذول‌گردد تاحدود خود شاهد موفقیت را درآغوش‌خواهدکشید.

ما همه برادران یکدیگریم و این یك‌حقیقت زندگی است زیرا همگی ما جرقه‌هائی ازنیروی‌الهی هستیم - جرقه‌های الهی و مخلوقات خدا وعالم او. هرگاه کسانی هستند که ما را دوست نمیدارند و نمیخواهند ما را دردایرهٔ محبت خویش منظوردارند ما دایرهٔ خود را بقدری وسیع وبقدری مشمول‌کننده خواهیم ساخت که آنها را نیز دربر بگیریم.

آقای راسل فونك - رئیس مؤسسه وحدت الهی جهانی(ثبت شده)کانزاس سیتی آمریکا

۵۴/۶/۱۷

ما جزوهٔ شما را تحت عنوان « تبریك عید طبیعی جهانی و برخی پیشنهادات سودمندببشریت» دریافت نمودیم . ما از دریافت این نشریه بسی قدردانی میکنیم بطوری که ما هرکلمه را که در آن بود خواندیم . عکسهای زیبا و حقیقی از مخلوقات عالمی وتحلیل واقعی از هریك ازآنها بسیارآموزنده بود . هر گاه آن کسان که « دینداری » را تعلیم میدهند و عمل مینمایند این کتابچهٔ شما را بخوانند بطور مسلم نتیجه آن خواهد بود که درنگ میکنند - فکر میکنند - مینگرند و بوجـدان روحی خود که خداوند و خالق بهمه افراد بشر عنایت فرموده است گوش فرا میدارند .

دکترسلیمان شاهین ودکترلئوچارلزدونلی رئیس انجمن دوستی آمریکا و عرب - دیترویت - آمریکا

۵۴/۴/۲۸

تبریکات دوستانه از طرف رؤسای انجمن دوستی آمریکا و عرب بر شما . ما نشریه شما را با کسب سود و لذت مطالعه کردیم . ما درجستجوی خیر با شما همراهیم . مانند شما معتقدیم که بهترین بعداً خواهد آمد . مانند شما در صدد یافتن خیردر همنوعان بشری هستیم . مانند شما تحت فرمان الهی در صدد ساختن بشریت بهتری هستیم . مانند شما خواهان صلح و محبت برادرانه هستیم . مانند شما بخداوند و بمادری زمین اعتقاد داریم . مانند شما در راهنمائی الهی نیرو میجوئیم . از ارتباطی که با ما حاصل‌کرده‌اید از شما تشکر میکنیم و کمك الهی را برای پرورش حکمت آرزومندیم .

عالیجناب اسری جرج مهاراج - رهبر معبد جاین-دیلوارا - کوه‌آبو - هندوستان

۵۴/۴/۱۲

ضمن تشکر بسیاروصول کتابچه بسیار جالب شما و همچنین نامه محبت آمیزتان را اشعارمیدارد . من بسیار خوشحال شدم از اینکه دیدم که وجود

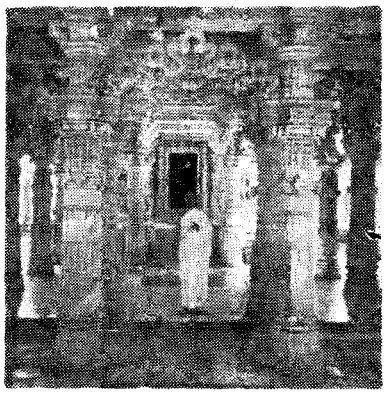

آقای مهاراج در مقابل معبددیلوارا

ذیشرافت شما از هیچ کوشش و رنجی فروگذار نمی‌کنید که درمقابل بشریت بدون درنظر گرفتن طبقات و عقیده و ملیت تعلیمات بسیار اصیل و الهام شدهٔ الهی خود را برای بهبودی نژاد بشر قرار دهید و بدینوسیله حصول عهد صلح وبرادری و آزادی‌جهان راسبب شوید .

دعاهای خیر ما و رحمت الهی بهمراه شما میباشد زیرا این کار شما که جنبهٔ بزرگ الهی دارد موجب ابلاغ اصول عقاید (دکترین) شما در فواصل دور ومناطق وسیع خواهد شد و ترسی نداشته باشید زیرا واحدی که بهمراه حق باشد خود در حکم اکثریت است.

۵۴/۸/۱۵ - ما ازمراکز خود دردیلوارا- کوه آبو بخاطر تعطیلات تابستانی حرکت کرده و بکوههای هیمالایا آمده‌ایم . تا ماه اکتبر در اینجا خواهیم ماند وهنگام بازگشت بکوه‌ابوسری به‌بنارس وکلکته و دهلی خواهیم زد .

اکنون میخواهیم یکی از مشخصات پیامبر بزرگ شما را دراینجا یادآوری کنیم . محمد (ص) نه‌تنها یك مبلغ بزرگ و یك مرد سیاسی و اداره کننده کشوربود بلکه علاوه بر اینها قانونگزاربوده است زیرا قانونی‌که‌پیامبرآورد مناسب با احتیاجات و درخواستهای زمان خودش بوده است.

جناب ارل انجلین جمس - اسقف - دکتردر حقوق - دکتر درطب - دکتر در الهیات . تورنتو - کانادا ۵۴/۱۰/۲

در حقیقت برای من موجب لذت و امتیاز بود که عقاید بزرگ شما را درباره صلح وبرادری جهانی بضمیمه کتابچه ظریف زیبای شما که از آن قدردانی و تمجید میکنم دریافت داشتم.

من اسقف اعظم کانادا واسقف اعظم شیکاگو و دیترویت و بافلوی‌آمریکا هستم وهرگونه‌اطلاعات در بارهٔ مرا از شرح حال من (که چاپی است و بضمیمه ارسال شده) ملاحظه میکنید بسیار عالی و و مناسب و موجب افتخار من خواهد بود اگر مرا بعنوان رئیس نمایندگی وحدت نوین جهانی تهران (ایران) ومدیر کلیه شعباتتان درآمریکا قرار دهید. من ارتباطات وسیعی در آمریکا دارم و فکر میکنم بتوانم خدمات زیادی باین مؤسسه محبوب و عزیز شما انجام دهم .

آقای‌رابرت ارنست‌دیخوف - رئیس انجمن همکاری بودائی آمریکا (ثبت شده) فیلسوف ونویسنده- نیویورك - آمریکا ۵۴/۱۰/۸

من میتوانم بشما اطمینان دهم که مندرجات آنرا از ابتدا تا انتها با نهایت علاقه ومسرت‌قرائت نمودم .

... امیدوارم آن مردانیکه قهرمان واقعی هستند که تعدادشان ممکنست خیلی قلیل باشد بجلو صحنه خواهندآمد تاوسایل وراههائی‌برای راهنمائی مردمان در هرکجا پیدا نمایند تا جهان بهدف عالی خود یعنی تنها هدفی که کوشش در راه آن ارزش دارد نائل آید. این هدف برادری نوع بشراست.

عالیجناب بالتوود - دکتردرالهیات - دکتر درحقوق - اسقف ودبیرکل شورای‌کلیسائی سازمان اکو منیکال کلیسا ها - لندن - انگلستان

۵۴/۹/۱۸

این نامه را با کمال مسرت و خوشوقتی بشما مینویسم و از دریافت کتابچه عالی شما تشکر میکنم . در این‌کتابچه با وصفی که نشان دهندهٔ مآل اندیشی و پیش بینی بنحو احسن است حقایق وضع امروز جهان را تشریح نموده‌اید.

من برخی از خلاصه های مطبوعاتی شما را را چاپ کرده وتوجه‌خوانندگان را بکارشمامعطوف

The Ecumenical Church Foundation

نموده‌ام. این عمل در مجله دوماهه ما که درسراسر جهان پخش میشود انجام خواهدگرفت.

لطفاً باطلاع برسانیدکه آیا ما میتوانیم بهر راهی که صلاح میدانید با شماکمک‌کنیم . ومخصوصاً آیا مایلید شما و دوستان شما را با اعطای کرسی دانشکده‌دانشگاه‌کلیسائی‌خودانتساب‌افتخاری بدهیم ؟

آقای ا. ج. مک‌فارلاین- دبیرمؤسسه«حزب پارلمانی جهانی» داندی - انگلستان

۵۴/۴/۱۸ انتخاب عنوانیکه برای مؤسسه خود بر گزیده‌اید بسیار عالیست و بکار بردن لفظ « یونیورسال » یا جهانی دور نمای نوع وحدتی را که مردمان هوشمند و متفکر سراسر جهان‌کم‌کم‌بدان پی برده‌اند خلاصه میکند،بلی مردمان هوشمند جهان

مردمان ایران همیشه محرك و مشوق من بوده‌اند و وجود آنها برایم تشویقی است . این تنها عقیدهٔ من نیست‌که‌ادیان میتوانند با یکدیگرهمکاری کنند بلکه انجام این کار جنبه فوریت ووجوب دارد و اگرچنین نکنند چیزی نخواهدگذشت که از همه آنها موجودیتی باقی نخواهدبود.

آ. ژ. دوزوارت - ولیسینگن - هلند

۵۴/۴/۲۳

در اینجا ازشماکمال تشکر را ابراز میدارم و از محبت شما قلباً سپاسگذارم که تبریك سال نورا که بقلم جناب‌آقای حشمت الله دولتشاهی است برای من ارسال داشته‌اید .

آقای ژ
دوزوارت
هلند

پی برده‌اند که وحدت برای جهان کاملا واجب‌است اگر نوع بشر بخواهد براختلافات خویش فایق‌گردد و از نتایج نفاق آسوده شود...

ما یگانه مردمانی هستیم که میتوانیم افراد جهان راازنتایج جنون‌آمیزامپریالیسم نجات بخشند زیرا تنها ما هستیم که بآن سطح معنوی رسیده‌ایم که میتوانیم‌ازآن‌سطح‌کلیه افرادجهان رابعنوان نیروهای بشری بالقوه بدون درنظرگرفتن‌رنگ وطبقه وعقیده و ملیت که بعلت متولد شدن دامنگیر آنها شده است به‌بینیم و تلقی‌کنیم.

۵۴/۷/۲۱ خوشحالم ازدانستن این‌مطلب که شما دست بکار تعلیم نوع بشر شده‌اید و به آنها میآموزیدکه ما بایستی جهان‌را مثل خانه مشترك‌خود بنگریم وهمه افراد بشرراخویشاوندان‌خویش بدانیم. پیشرفت منطقی‌این نظرمعنوی درعمل موجب خواهد گردید که احتمالا یك ملت جهانی بوجود آید که در آن همه افراد آزاد خواهند بود که بهر کجای دنیا مایلند بروند وکلیه مسائل خود را با روشهای صلح‌ء سیستم پارلمانی حل نمایند یعنی بجای توسل بزور و جنگ از راه انتخاب و دادن آراء مشکلات را ازبین ببرند.

سرکار خانم او. بالفور ـ مؤسسه تحقیقاتی اکولوژیکال (رابطه عالمی موجودات) لندن ، انگلستان

۵۶/۳/۱۵ درمقابل مؤسسه تحقیقات رابطه جهانی ، وظیفه سنگین قرار دارد و ما درصدد هستیم که با شما در هرراهی که ممکن باشد همکاری کنیم خصوصاً دراموری که مربوط‌بکشورایران میشود.

آقای گلین توماس اخیراً کتابچه شما را که عنوان « تبریك عید طبیعی جهانی » داشت برای من فرستاد ومن آنرا با علاقه فوق العاده زیاد خواندم.

۵۵/۱۰/۲۷ من با مطالبی‌که در بند دوم نامه خود مرقوم داشته‌اید موافقت تامه دادم ودراین باره ممکنست علاقه‌مند بسه نقل قول که از سه نفر ازبزرگترین دانشمندان این‌کشور میباشد باشید .

۵۶/۱۸/۸ از روح وازمندرجات نامه شما تحت تأثیرفوق‌العاده قرارگرفتم . من شخصا بحقیقت بودن آنچه شما نوشته‌اید معتقدم ومیل‌دارم اطلاعات بیشتری در باره وحدت نوین جهانی کسب نمایم . این موضوع تاکنون در جهان دارای چنین اهمیتی نبوده است‌که هرفردی از افراد بشرهرکس وهرکجا باشدبشرط اینکه دارای‌نظرمعنوی‌که شما بیان‌داشته‌اید گردد بهم مربوط ومتصل خواهند شد و رابطهٔ آنها همان حالتی خواهد بودکه شما باکمال درستی و حق آنرا «همکاری معنوی» میخوانید .

سرکار خانم فلورانس لافونتن رندال ـ دکتر درفلسفه ـ دکتر در ادبیات ـ ایندیانا آمریکا

۵۴/۵/۸ بخاطرکتابچه کوچك بسیار زیبا وعالی‌که برایم فرستاده‌اید ازشما تشکر میکنم ومیل دارم باطلاع‌شما برسانم‌که من‌ازکلیه نظرات‌وآرمانهای شما پشتیبانی میکنم . من فوق‌العاده‌گرفتار در امور رادیو وتلویزیون وهزاران سازمانهای صلح‌دوست‌دنیا هستم لذا برای من امکان ندارد که توجه انفرادی نسبت بشما مبذول دارم معذلك‌کشورزیبای شاومردم آنرا دوست میدارم و منتهای کوشش خود را بجا میآورم که کتاب شمارا مشهور سازم . من بسازمان ملل توصیه میکنم سند خاصی بافتخار کتابچه شما صادر نماید وهمچنین برای‌کارها وآرمانها وهدفهای

شما باینطریق. نیزشما کمکی قوی برای کتابچه شیرین خود دریافت خواهید نمود . خداوند همیشه شما را مشمول رحمت سازد. همیشه درهروقت بمن نامه بنویسید وعکس ارسال دارید. من آنها را تا آنجا که بتوانم و هروقت بتوانم برای چاپ خواهم داد .

۵۴/۷/۱۸ اجازه دهیدکه بطور غیر رسمی بشما درپاسخ نامه عالی که فرستاده‌اید نامه بنویسم . من نهایت کوشش خودرامبذول خواهم داشت که تقاضاهای شما را برآورم و مراتب احترام وتشکرات وشناسائی شخصی از طرف سازمان ملل را بشخصیت عظیم آقای دولتشاهی جلب خواهم نمود . همچنین نامهٔ رسمی مبنی بر احترام فوق‌العاده وتشکرات وشناسائی آثار ایشان را بپیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران خواهم نوشت . من نیز دارای خون سلطنتی ونشانها وعلائم سلطنتی ولقب لیدی پرنسس هستم ومنشأ آن اروپاست که درآنجا متولد شده‌ام .

۵۴/۸/۹ لطفاً جناب آقای دولتشاهی نیکو ضمیررا ازعلاقه وتحسین من نسبت بنوشته‌های زیبای ایشان ابلاغ فرمائید . من همیشه وهمیشه خادم آثار کلاسیك ایران بهرصورتیکه‌مطالعه کرده‌ام بوده‌ام لیکن پیوسته تشنه آثار این استاد بزرگ هستم که با این عظمت وتکامل حقایق لایتناهی‌را تشریح نموده است. اگر بتوانید ازآمریکا بازدیدفرمائید من شمارا بتلویزیونها معرفی خواهم نمود . کشور ایران امروز در نظر امریکائیان مقام نیکوئی دارد . من دیدم تسلط شما بزبان انگلیسی خوبست وشما دارای تربیت وتعلیمات نیکوئی هستید برای اینکه نماینده وشاخص کشورخود ومردمان آن باشید. من بکشور ایران وپیشوای بزرك کشور شما تبریکات شخصی خود را تقدیم داشته و آرزوهای نیکو وشناسائی نوشته‌های استاد خودمان‌را دروحدت نوین جهانی بعرض رسانیدم .

آقای کارل د . اورتس . مؤسس و رئیس بنیاد دانشگاه بین‌ملل ـ نیویورك ـ امریکا

۵۴/۷/۱۵ من ازمقاله جناب آقای دولتشاهی لذت بردم .... هر گونه شوق بتبلیغ مذهبی تا سن ۲۲ـ۲۴ داشتم. پس ازمطالعه و تحقیق در تطبیق ادیان آنها را بطورقطع رها کردم .

معنی اتحاد طرفداری از این یا آن عقیده نیست بلکه آنست که بهر فرد بشر آزادی کامل عطا نمایند زیرا مطلب اساسی ومهم عبارتست ازایمان وعمل.

علامت دانشگاه
بین‌المللی
رئیس هیئت مدیره :
پرفسور کارل ج . اورت

Prof. KARL J. EWERTS
President of the Board
467 Central Park West
New York City 25, N. Y.

۵۵/۵/۲۳ ممکنست مرا در ارسال نظرات وافکار خودیاری نمائید ونظر خودرا درباره طرحی بنویسید که بدانوسیله یك کنفرانس جهانی درباره «ارزشهای دائمی بشری» تشکیل گردد . من امکان اینمطلب را در فکر ونقشه دارم که عده‌ای ازبزرگترین شخصیتهای علمی وفلاسفه وپیشوایان زمینه‌های مختلف فکری جهان را دعوت نمایم که مخصوصا در موضوع «وحدت ـ اشتراك مساعی ـ هم آهنگی» مو شکافی کنند ویك زمینهٔ مشترك برای همهٔ بشر بیابند که امکان همکاری جهانی بشرفراهم گردد واین همکاری مبنی بر روشنائی روحی در باره برادری بزرگ نوع بشر باشد .

خواجه صلاح الدین احمد ـ استاد زبان انگلیسی ـ دانشکده دولتی درا قاضی‌خان ـ پنجاب ـ پاکستان

۵۵/۷/۶ من خوشحالم که ملاحظه کردم که شما خدمات نیکوئی بعالم بشریت که تا این اندازه محتاج و تشنه این خدمات است انجام میدهید. فقط وفقط دیانت است که معجون درمان کلیه دردهائیست که عالم بشریت از آن رنج میبرد .

۵۵/۸/۲۱ من نامه شمارا برای پدرم که دارای لیسانس ادبیات‌وهنرونام‌ایشان خ . احمداست خواندم وموجب مسرت شما خواهد بود هرگاه‌بدانید نامه شمادر ایشان تاثیرعظیم بخشیدبطوریکه علاقه‌مند شد بوحدت شمابپیوندد وعضو این جمعیت شود.شاید بدانیدکه نامبرده یکی‌ازاستادان محترم‌زبان‌انگلیسی و دارای افکار معنوی عالی و بسیار بلند است یعنی نظیرهمین‌افکاری‌که شماتبلیغ میکنید . نامبرده بعلاوه مایل است با ارسال مقالات خویش بشماکمك نماید.

آقای‌ماساهاروتانیگوشی . مؤسس جمعیت دینی سیشونویه ومجله دین ـ توکیو.ژاپن

۵۴/۵/۲۱ ازشما امتنان بسیار دارم بخاطر نامه‌محبت‌آمیزوجزوه‌قابل‌احترامیکه برایم‌فرستاده‌اید من‌آنها را باعلاقه عمیق خواندم و چنین دریافتم که

نظرشما درباره دین تقریبا همان نظری است‌که ما داریم .... متأسفانه ما اطلاعات کمی درباره دیانت اسلامی شما داریم لیکن معتقدم‌که درماوراء سرحدات والسنه ما میتوانیم یك وحدت کامل روحی را تحت عنوان پرستندگان خداوند یکتا حاصل نمائیم . من باشما موافقم دربارهٔ احتیاجات فعلی نسبت بهمکاری نزدیك تمام ادیان.تنها همین موضوع است که برای بشریت صلح باطنی وشکوه ورونق خواهدآورد.

آقای ا . ج . ممون ـ کراچی - پاکستان

متشکرم ازنامه شما ویك نسخه از جزوه‌شما که آنرا مطالعه نمودم . من براستی از محبت‌ولطف شما بسی سپاسگزارم . امیدم‌چنانست‌که این‌لطف‌ادامه خواهد یافت. من‌جزوهٔ شما را باعلاقهٔ بزرگ‌خواندم واز فکردعوت جهان وموجودات هوشمند زمین قدر دانی بسیار میکنم . مخصوصا امروزکه دنیا اینطوراز لحاظ جغرافیائی و ملی‌ودینی از هم دور وجدا مانده است این دعوت بسیار بجاست .

من باوضع محقر خود حاضرم هرچه را در قدرتم باشد ودر هرراهی‌که شما صلاح بدانید و مرا راهنمائی‌کنید در این راه بشما کمك‌کنم . روح شما که دارای‌چنین افکاربزرگ‌شرافتمندانه ایست‌میتواند خدمات مهمی انجام‌دهد .

آقای لئوناردبول ـ تورونتو ـ انتاریو ـ کانادا

۵۵/۲/۱۸ میل دارم باطلاع شمابرسانم و بدانیدکه من تا چه اندازه احساسات نجیبانه و عالیه شما را که از خلال مطبوعاتی که برایم فرستاده‌اید روشن است قدرشناسی میکنم . همکاری متفکرانه و صمیمانه ومحبت‌آمیز موجب رهبری بسوی ترقی و پیشرفت خواهد بود ومن بااینکه بطور دقیق وضعیت فاسد بشریت‌کهنه امروز را درك میکنم در عین حال کمال امیدواری‌واطمینان قاطع دارم‌که هدف‌ومنظور شما بصورت یك حقیقت واقع در خواهد آمد زیر این منظور چیزی جز خواست و نظر خالق بزرگ ما نیست .

آقای آندریو-س . هاستینگز.لوس‌کاتوس کالیفرنیا . آمریکا

۵۴/۷/۲۱ تبریك نوین شما (کتابچه) ما فوق آنچه من امسال دریافت نموده‌ام میباشد زیرا

بیان‌کننده یك روح واقعی دینی جهانی و همکاری عمومی‌جهانی‌میباشد ... هیچکس تاکنون بفکر تشکیل یك معبد برای خدای تمام ادیان در این دوران برنیامده است . این معبدی است برای تمام مردمان جهان: یك‌مطالعه دقیق و خالص نسبت بیافتن‌بهترین راه ــ این‌کار موجب اتخاذ یك نظرجهانی عمومی‌در این باره خواهد شدکه بمنظور بقای همهٔ ما در صلح وآرامش‌کاملا مناسب است .

۵۴/۷/۲۲ من‌کتابچه تبریك عیدجهانی‌شما راکه بهترین نامه‌ها ومطبوعاتی بودکه درسال۱۹۵۳ بدست من رسید (باید بدانیدکه مطبوعات بسیاری از نقاط دورونزدیك دریافت‌میدارم) بسیاردوست‌میدارم. این اثریك اقدام واقعی‌ازهنر وذوق طبیعی توام‌بایك تفاهم زیبای بشری میباشد .

آقای ج . س . آکوتی ـ کوتی ـ اکرا ـ غنا ـ آفریقا

۵۴/۵/۲۵ تبریك میگویم‌بنام سرچشمه‌تمام خوبیها وعشقها و زیبائیها . از دریافت جزوه‌ای که فرستاده‌اید تشکر میکنم . من از دوستانی که نشانی

آقای سیواناندا کوتی . اکرا غنا «افریقا»

مرا خدمت‌شما فرستاده‌اند بسی‌سپاسگزارم . من‌نسبت بآرمانها و افکارشما بسیارعلاقه‌مندم و از فعالیتهای شما نسبت بایجاد نظم نوین جهانی سخت تحت تأثیر قرارگرفتم . دنیا بتدریج‌داخل دریك دوران بیداری معنوی وملی‌میشود. خدا راشکرشما اعضاء وهمکاران سازمان سازنده ملتها ومحبت بین‌المللی هستید و هر لحظه وآنی اززندگانی خویش را درهدایت برادران بشری بسوی هم‌آهنگی بین‌المللی‌وایمان وترقی‌بکار میبرید . بشر برای‌این‌متولد شده‌که افتخارات بزرك کسب نماید . زمان‌کوتاه است . بیائید برخیزیم و بکار بپردازیم . بیائید در فعالیتهای‌خود منظم‌باشیم. کار بزرگی درپیش است ...

آقای م . ر . هیل . کورنینگ . کالیفرنیا آمریکا ۵۴ر۴ر۲۸

جزوه بسیار جالب ونامه شما دریافت شد و من آنرا با علاقه زیاد خواندم وکاملا با برنامه شما موافقم زیرا این همان چیزی است که ما با اقدام ناچیز خود تحت عنوان «با ایمانان» و دانشجویان اهپس سعی میکنیم انجام دهیم .کتاب عجیبی است‌بنام آهپس بقلم نیوبروکه بوضعی دقیق اموری را که شما سعی دارید پیشرفت دهید بیان میسازد .

بسیارکمند مردمانی که امروز دنیای ما را میشناسند و از تغییرات بزرگی‌که درحال عملی شدن است وتغییرات بزرگی‌که درست درآینده نزدیك‌پیش خواهد‌آمد اطلاع داشته باشند . کره زمین بصورت دورانهاکار میکند وماا کنون درزمان حاضردرانتهای یکی از دورانها هستیم وشروع‌یك دوران جدیددیگر ودرچنین زمانهائیست‌که تغییرات بزرك و خرابیها صورت میپذیرد .

ما درحقیقت در یك زمان بسیارعجیب‌زندگی میکنیم درعین‌حال که یك زمان بس اضطراب‌آمیزی است،امابرای‌آن‌کسان‌که زندگی روحی ومعنوی‌دارند هیچ جای ترس وحزن نمیباشد . بشرباید بیاموزدکه درصلح زندگی نماید وهم آهنگی وحسن نیت نسبت بهمه ونه تنها بافراد نظیر خودش داشته باشد .

از خداوندخواهانم‌که ببشرکمك‌کندوچشمان ودل وفکر او را بر روی حقایق زندگی بگشاید و باو بیاموزدکه باخدا متحد باشد . امید است‌خداوند شما وکار بزرگ شما را در طول‌جاده زندگانی‌کمك کند وکارشما وهمکاران شما را در نظرتان مطبوع و

سهل جلوه دهد .

آقای مارتین شولز ـ جمعیت فدراسیون جهانی ـ شعبه آلمان ـ هامبورك ـ آلمان

۵۴/۴/۸

من‌ازپیام شما ونشریه بسیارخوشامدومحبوب شما بسی سپاسگزارم . ما بطور کامل با هدفهای شما موافق هستیم وسازمان ما علاقه و محبت کامل با کارعظیم شما وراهی‌که بخیرهمه بشریت‌پیش‌گرفته‌اید مبذول میدارد .

آقای مارتین
شولز
هامبورگ
آلمان

بشریت باید این حقیقت را بشناسدکه ساعتی فرا رسیده‌که‌کلیه ملل جهان باهم دوست شوند،والاما همگی زندگانی خود را ازدست‌خواهیم داد ومحکوم بمرگ خواهیم بود .

آقای ر . ا . برادفیلد ـ ووقان ـ ویکتوریا ـ استرالیا

۵۴/۵/۷

همین اواخر نشریه شما را دریافت داشته خود راموظف دیدم شما را بخاطرآن تبریك‌وتهنیت گویم . هرکوشش بمنظورحفظ صلح وپیشرفت روابط بین ملتها بایستی مورد پشتیبانی‌کلیه مردان وزنانی که درست فکرمیکنند قرارگیرد (مردان و زنان از هرملت ودین) بکارنیکوی خود همچنان‌ادامه دهید . ما میدانیم شما از افرادگروه بزرگی از بشردوستان هستیدکه درطلب حقیقت و نورقدم میزنید .

آقای انی ی . اکپو ـ ابا نیجریه ـ آفریقا

۵۴/۷/۱۵

بدینوسیله باطلاعتان میرسانم‌که مایلم یکی‌از خوانندگان مطبوعات شما باشم . من آن‌جزوه‌ای‌را که برای یکی‌ازدوستانم فرستاده‌ایددوست میدارم ... روزی من بخانه برادرم رفتم وهنگامیکه بکتابهایش چشم انداختم تایك‌کتاب خواندنی پیداکنم این‌جزوهٔ کوچك را یافتم‌که عنوان آن « تبریك عید طبیعی جهانی وبرخی پیشنهادات سودمند بنوع بشر» بود . من آنرا بضمیمه برخی مطبوعات دیگرشما برداشتم وشروع بخواندن‌کردم .

هنگامیکه چند بندی ازآنرا خواندم خود راگوئی درعالم رؤیا دیدم. همین موضوع بودکه مرا وادارکرد این نامه را بشما بنویسم. . . . . از ازخداوند خواهانم رحمت روح مقدس و تسلی دهنده همراه و یار همهٔ افراد شما باشد هم حالا وهم برای همیشه .

آقای بیرسالو ـ منتکلر ـ نیوجرسی ـ آمریکا

۵۴/۵/۲۷

تبریکات و سلامهای ما بشما وتمام‌کسانیکه دراین‌راه میکوشندکه این دنیای ما را جای‌بهتری برای زندگی بسازند. . . . . من ازروی‌قلب کلیه‌اقدامات وافکارشمارا بشرحیکه درمندرجات جزوه‌وحدت‌نوین جهانی نوشته‌شده‌است پشتیبانی میکنم وبا آن موافقم .

میتوانید بهرعملی‌که بتوانم در راه‌کمك به سازمان جهانی شما انجام دهم بمن اعتماد داشته وروی من حساب‌کنید .

پرفسورمهندس‌پیروگاتی‌رئیس‌دانشگاه سنتتیك‌لاتین‌وآمریکا(آمریکای‌لاتین) سان سالوادر ـ آمریکای مرکزی

۵۴/۷/۳

ازدریافت تبریکات شما بمناسبت‌عید طبیعی جهانی وجزوه‌برخی‌پیشنهادات‌سودمندبعالم‌بشریت همچنین‌مطبوعات وحدت نوین جهانی ازشماتشکر میکنم ومندرجات آن درست همان منظورپرارزش مامیباشد . امیدوارم‌که شما ما رافراموش‌نخواهید کرد . زیرا مؤسسه مرکزی ما انتشارات شما را علامت افتخارخود میدانند وماآنهارا قبول داریم وعضویت وحدت نوین جهانی شمارامیپذیریم.

اکنون‌مرکزعالی تعلیماتی ما مشغول‌انجام سه رشته‌کارمیباشد ـ نخست امورآمریکای‌مرکزی دارای یك مرکزابتدائی‌تر ازدانشکده ودانشگاه جهانی مرکزی ـ دوم امورسراسرآمریکا بوسیله همان دانشگاهها و سنترهاکه کارآن عبارتست از

تعمیم علوم و ترکیب کردن علوم در تمام تعلیمات خویش. سوم امور جهانی که عبارتست از ادامه سیزده قرن رسالت ادبی که برقرار دارندهٔ مکاتبات با تعداد بیشماری مردمان ایده آلیست و دانشمند است که سعی آنها مبنی بر سوق همهٔ کارها بسود بشریت میباشد .

کتابخانه کوچك مرکز ما هر گونه از انتشارات ارجمند خود را که برای ما بفرستید خوش آمد میگوید .

آقای ویلیام بشیر پیکارد - نویسنده و فیلسوف جدیدالاسلام - هرتفورد - هرتز - انگلستان ۵۴/۹/۲۰

بایستی تشکر فوق‌العاده زیاد از شما بعمل آورم بخاطر کتاب شایان تمجید و تحسین شما بنام «عید طبیعی جهانی» و همچنین «وحدت نوین جهانی» که من با اصول و هدفهای آن از روی قلب موافقم و

آنها را قبول دارنده‌ام . من بسیار مشغول و گرفتارم لیکن علاقمندم که پیشرفت «وحدت نوین جهانی» را از حالا درراه آینده بشنوم .

دکتر اسکار پفهوس - دکتر در ادبیات - دکتر فلسفه - دکتر روانشناس - نویسنده بین‌المللی - هامبورك - آلمان

۵۴/۴/۷

صادقانه‌ترین تشکرات من برای بخشنامه شما و برای کتابچه عالی شما . من هر دو را

با نهایت علاقمندی خواندم و نویسنده آن جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی کرمانشاه را بخاطر چاپ این طرح حقیقتاً با شکوه و عالی و امیدبخش تبریك میگویم .

دوستان عزیز من - من خوشحال خواهم بود که افکار شما را تبلیغ نمایم و بسیار مسرور میشوم اگر مرا جزء یکی از افراد جمعیت خودتان قبول کنید. اگر مایلید حاضرم بعنوان نماینده شما در اروپا باشم . هرگاه این پیشنهاد از طرف شما بحسن قبول تلقی گردد و هیئت وحدت نوین جهانی آنرا قبول نمایند خوشحال خواهم بود گزارش مرتب و مطبوعات و اطلاعات تفصیلی از طرف شما دریافت دارم. تماس من با مردان ذی‌نفوذ یك تماس جهانی است و خوشحالم باطلاعتان برسانم که رابطه من با مطبوعات بین‌المللی بسیار عالیست .

۵۴/۴/۲۱ لطفاً صمیمانه‌ترین تشکرات را برای جزوه ظریف زیبا بپذیرید . من آنرا با نهایت لذت و مسرت خواندم و خوشحالم که کار نیکوی شما در حال ترقیاتیست که شایسته آنست . همانطور که درگذشته گفتم البته خوشحال خواهم بود در آینده نیز با شما همکاری نمایم . من کارشما را با نظر تمجید و قدرشناسی مینگرم و خوشحالم که تعدادی از مردان نیکو اکنون با شما

درکاروحدت نوین جهانی مربوط شده‌اند .

سرهنك دوم ف . پ گولدنی ـ نویسنده و فیلسوف ـ جزایر فارو ـ دانمارك

۵۴/۶/۹

من ازروی کمال قلب با نظرات شماموافقم آنچه را درقدرت من باشد برای تبلیغ آرمانهای عالیه شما انجام خواهم داد. از جزوه ضمیمه در میابیدکه آرمانهایتان شبیه بجمعیت ازخود بطلب میباشدکه من نماینده منافع آنها در جزایر فارو هستم .

شیخ علی محمد ـ مبلغ و نویسنده گلن فورست ـ مغرب استرالیا

۵۴/۵/۲۳

از اینکه‌کتاب‌کوچك خود را برای من ارسال داشته‌اید بسی متشکرم . احساسات صلح و وحدت‌وحسن نیت که درآنجا بیان گردیده بسیار عالی وقابل تحسین است ونشراین آثارعمل خیرو صلاحیست‌که آرمانهای یك دنیای مقرون بآرامش را فرا راه بشرقرارمیدهد .

۵۵/۵/۱۲ کینه‌ها و عدم سازش و مدارای فرق مذهبی بقدری بیمعنی و خلاف منطق است‌که افراد باهرپایه ازمعلومات‌که هستند بایستی‌بآسانی متقاعد شوندکه این حالت را ازخود دورنمایند .

جاك‌هومان ـ خبرنگارجهانی مطبوعات ـ هورن ـ هلاند ۵۴/۴/۲۲

رهبری بشریت بسوی آزادی مسأله‌ایست که امروزمورد نیازاست . بعلاوه بشرامروزدیگر احتیاج بدوا ندارد بلکه سلامت میخواهد ـ نیاز بمعلومات‌بیشترندارد بلکه حکمت بیشترمیخواهد ـ نیاز بجمعیتهای بیشتر ندارد بلکه وحدت بیشتر میخواهد . نیازبملتهای بیشترندارد بلکه انسانیت بیشترلازم داردونیازبتشریفات مذهبی ندارد بلکه خداپرستی میخواهد .

هرگزچنین نزد خود احساس نکنیدکه شما یك فردعادی بشروفردی‌اربین میلیونهافردهستید. هیچ فکرنکنیدکه تا وقتی همکاری هزاران‌نفراز سراسردنیای حاصل نگردد هیچ‌کار مهمی ازناحیه شما انجام نخواهدگردید . خیرچنین نیست زیرا فراموش‌کرده‌ایدکه هرفکری‌که ازناحیه شما صادر و پخش شود ... بلی شماکه ظاهراً یکفرد عادی بشرید ... هرفکری‌که بطریق شایسته وصحیح با ایمان خالص وکامل بخداوندصادرگردد ومحضاًلله باشد همیشه مورد پشتیبانی‌کلیه خیرخواهان‌سراسر جهان خواهد بود زیرا در هرکجا هستند همیشه آماده‌اندکمکهای نامرئی‌خویش‌رابکاگران‌مخلص بی‌نظرخدائی تقدیم‌کنند .

جاك‌هومان‌روزنامه‌نگار
هلندی
هورن ـ هلند

هرفکری که شما بیرون فرستید تموجی‌است که هرگز ازبین نخواهد رفت . این فکردرحال تموج و اهتزاز پیش رفته و هر ذره از عالم را باهتزاز در میآورد و هر گاه افکار شما عالی و پاك و مقدس و نیرومند باشد هر فکر موافق و مساعدی را باهتزاز و تموج در میآورد . تمام مردمانیکه مانند شما هستند بدون اینکه خود متوجه باشند افکاری راکه شمافرستاده‌اید دریافت نموده ، و بر طبق استعداد و ظرفیتی که دارند نظیر آن افکار را میفرستند. نتیجه آنست‌که‌بدون اینکه شما از نتایج کار خود خبر داشته باشید ، نیروهای عظیمی‌را بحرکت و اهتزاز میآورید که با یکدیگر همکاری خواهند نمود و این نیروی عظیم فکرهای متفرق تنها وخودخواهانه و ناپسند را از قدرت خواهند انداخت . درست همانطور که خورشید دائماً درکار است و هرقطره ازآب‌را که در سطح زمین است مبدل ببخار خواهدنمود و درست همانطورکه تمام این بخارها دربالادست بدست هم داده بصورت ابر در میآید تمام‌افکاری که شما از آن گوشهٔ دور افتاده بیرون میفرستید بالا خواهد رفت وهمچنان سبکبال در فضا شناور خواهد شد و با افکارکسانیکه‌مانند شمافکرمیکنند

متحد خواهد گردید و بالاخره همهٔ این افکار با نیروی عظیم بپائین خواهدآمد .

این برای شما کاریست ساده و در عین حال بسی مهم که باید بکنید . شما میتوانید و مطمئنم که میکنید .

اسقف ن . ا . جوجاه ، رئیس نمایندگی انجمن بهارتی، آبا، نیجریه ۵۵/۶/۱۱

... وظیفهٔ خود میدانم رسید پیام شما را که برای من بسیار مسرت بخش و دلچسب بود اعلام دارم . بسیار خوشحال خواهم شد که جزء یکی از افرادی باشم که در فهرست وحدت شما ذکر شده‌اند و من قبل از هرچیز یکنفر جوینده صلح هستم ... امیدوارم مرا کمك خواهید نمود که برادری وحدت‌نوین‌جهانی را درکشور نیجریه برقرار نمایم . من از روی صداقت ازکمك شما متشکر خواهم بود ، و اگر این کار را در حق من انجام دهید لطفی است‌که درحق‌من‌نموده‌اید.

۵۵/۹/۱۱ در اینجا مردمان از همکاری کردن با شما ابراز مسرت و خوشوقتی کردند . امید من وابسته بدعاهای شماست و منتظرم‌که مرا بعنوان یك برادر خود بپذیرید .

آقای جی‌گورای ، لوس‌آنجلس ، کالیفرنیا آمریکا ۵۴/۴/۳۰

تبریکهای شمادریافت‌شد. جلدی‌بسیارزیبا و رنگین از گلها و پرندگان . پیام آن بنظرمیرسد

ج .گورای
کالیفرنیا
امریکا

که قوانین طبیعت‌یعنی طبیعت الهی است...عبارت اخیر جزئی از قانون کشورهای متحد امریکاست که در اعلامیه استقلال بیان شده . راستی وقتی پیامی ازوحدت نوین جهانی میرسدکه باعث‌خبر همکاری مشترك است امید بسیار ایجاد مینماید . من احساس میکنم‌که افراد شما بحقیقت مردمان با صداقت و پاکی هستند . در دنیا نوشته وسخن بسیار و عمل در زندگی ما کم است . ازخداوند خواهانم نهضت و اقدام پاك شما شاهد پیروزی را در آغوش کشد .

آقای عبدالقادر دیانی - مؤسس ورئیس کل «برادران مسلمان» داکار،سنگال ، افریقا ۵۴/۸/۳

نامه شما وکتابچه جالب توجه ضمیمه آنرا بخوبی دریافت نمودم . مندرجات آن موردکمال توجه من واقع گردید . از شما تشکر میکنم از

عبدالقادر دیانی
داکار
سنگال
(افریقای غربی)

اینکه بفکر من افتاده و آنرا برایم فرستاده‌اید و بشما تبریك میگویم که مشمول الهام الهی پر برکتی شده‌ایدکه منجر بتأسیس‌وحدت نوین‌جهانی گردیده است .

در این زمان که افکار و عقول از لحاظ معنوی بحالت رشد رسیده و این حقیقت در تمام نژادها و ملل جهان صدق مینماید و در این‌زمان که بشر معنوی موظف خواهد بود در آینده جای بشرمادی را اشغال‌نماید باعث‌کمال‌خوشوقتی و امید است که می‌بینم مردمانی عاقل بشر دوست و خیر وصاحب حسن نیت تصمیم گرفته‌اندنخستین پایه‌های دین جهانی را با تأسیس وحدت نوین جهانی بگذارند .

شکی نیست که تأسیس این مرکز بخاطر آن‌صورت گرفته که بشریت را در زمینه روشنائی روحی وبالنتیجه معرفت و حکمت حقیقی نورانی

سازد و این امر عبارتست از اعتقاد بوجود یك خداوند واحد که حاصل آن تفاهم و برادری بشری درزمینه جهانی خواهد بود. عجب تحلیل باطنی با شکوه و عالی و روحی از ادیان مدعی خالقیت خدا و صاحب عالم وجودبعمل آمده‌است.

بنام آن خداوندی که من در اینجا اسم عظیم وبسیار محترمش را ذکرنمودم این روح‌که خود نیروئی از زندگی و حیات ـ بیداری ـ خلاقیت ـ رشد و شکوفائی‌کامل خواهد بود سبب میگردد که بشر بوسیله آن بتواند وطن خود را را در هرگوشه از زمین که باشد بیابد.

من یقین دارم که شیرهٔ نباتی که اولین افاضه آن درعمل «وحدت نوین جهانی» صورت گرفته از خود خداوند نیرو ورشد میگیرد نه‌از بشر خود خواه وفانی.

شما که دوستان عزیز خدائی و برادران الهی هستید در آغاز این نبرد با این عظمت و شکوه بایستی اطمینان داشته باشید که سده‌ها در مقابل امواج رحمت شما مقاومت نخواهد کرد و بخواست خدا این امواج سراسرجهان را خواهد گرفت.

. . . کلیه قدرتهای نیکوکارانه‌ای که یك چنین روش حیاتی‌را بوجود میآورندناچارهمکاری ملاطفت آمیز خود را در عملی‌که «وحدت‌نوین جهانی» انجام میدهد مبذول‌خواهند داشت.

من قبول دارم نماینده مؤسسه شما یعنی در واقع مؤسسه خودمان در این کشور باشم و شما میتوانید هر وقت برایتان میسر گردید مرا رسماً باین عنوان منصوب نمائید ...

آقای ج. ك. بانرجی ـ جرج تاون گویان انگلیس ـ آمریکای جنوبی ـ لیسانس فلسفه ـ دکتر افتخاری فلسفه‌از ایتالیا عضو جمعیت سلطنتی آسیا نویسنده و روزنامه‌نگار ۵۴/۶/۱۴

نشریه وحدت نوین جهانی شما یکی از مهمترین پی‌هائیست که راه راست و واقعی خدا پرستی بر روی‌آن بنا خواهد گردید. این‌سازمان پیش‌آهنگ بسیاری اقدامات بزرگتری است‌که بر حسب‌خواست خداوند ابدی اجرا می‌گردد. باین لحاظ ما بایستی با نهایت فعالیت در کوششهای مختلفه‌ای که ما را بخدمات خدا پرستی واقعی‌و حقیقی و پایدار سوق خواهد داد خود را مستغرق سازیم. این کاری است که ابدی وپایدار است و چیزی نیست‌که زمان یا عوامل دیگرآنراپژمرده سازد بلکه دائماً بپیش خواهد رفت زیرا مانند نوری است که ما را درتاریکی راهنمائی میکند و ما بایستی پهلو بپهلوی آن زندگی نمائیم.

۶۵/۵/۱۹ آنچه شما درجزوه نوشته‌اید حقیقتاً درست و صحیح است و ما بایستگی همگی بکوشیم در راه همین هدف فعالیت و پیشروی نمائیم.

آقای س. ویلیام آلوارد ـ لانسینك میشیگان ـ امریکا ۵۵/۲/۱۵

دریافت مطبوعات شما موجب نهایت‌مسرت من‌گردید و اکنون بشرح زیر پاسخ نامه شما را مینگارم. تنها همین را میتوانم بگویم‌که‌من‌بعنوان یك فرد از بین مردم جهان برای مؤسسه شما بزرگترین توفیقی را که امکان دارد خواستارم. ما در یك زمان بسیار منحطی زندگی میکنیم. من کاملا اعتقاد دارم‌که خدای ما بآن بزرگ‌مردان عهود گذشته یعنی بر هما ـ زرتشت ـ موسی ـ بودا وحضرت محمد کلیه مزایا و سودهای زمان

گذشته و حال و آنچه را در آینده خواهد آمد، عطا فرموده است. هریك ازآنها از نعمت فهم و دانش وحکمتی که متناسب با زمان خودشان بوده برخوردار بوده‌اند. نظری‌که دربارهٔ خداداشته‌اند بوسیله وحی والهام بآنها رسیده است.

شما بهمان ترتیب که آغاز بکار کرده‌اید بکار خود ادامه دهید و باحفظ حقیقت دانش‌الهی وکارهای خداوندی مؤسسه شماآن مرکزی‌خواهد بود که راهی روشن میکند که بسیاری افراد بشر بایداز آن پیروی نمایند.

آقای کورت فردرمایر ـ آسونسیون پاراگوئه ـ آمریکای جنوبی ۵۴/۸/۶

پیام وحدت نوین جهانی مستقیماً از قلب میخیزد و مستقیماً بقلبها فرو میرود . این درست همان چیزی است که برای علاج دنیای خودمان

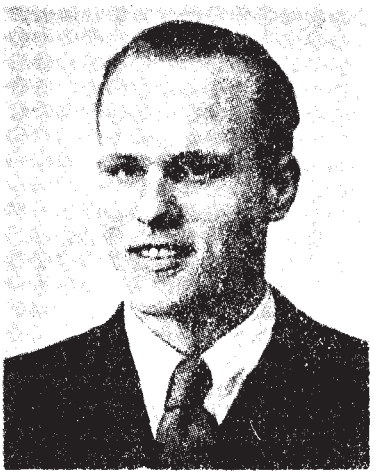

کورت فردرمایر دانشمند و نویسنده آلمانی مقیم پاراگوئه

بدان احتیاج داریم . هر چه زودتر بشود بهتر است . من برای شما موفقیت کامل آرزومندم تا در راه خیربشریت کوشش‌نمائید. من بهمهٔ مردم جهان توصیه‌میکنم که این کتابچه را باکمال‌دقت وعمق مورد موشکافی قراردهند.

آقای تولی‌هارتویك ـ نویسنده ومتفکر بزرك مسائل اقتصادی ـ مالبزسیتی ـ مونتانا . آمریکا : ۵۵/۴/۱۴

چدی است که از طرف شما کتابچه‌ئی را دریافت نمودم...اوراق و تبریك عیدکریسمس که بسیار زیبا چاپ شده و زیبا تدوین گردیده رسید. درهمان موقع سرتا پای‌کلیه این مطبوعات شما را کلمه بکلمه خواندم وآنرا درمحلی قرار دادم که هنگام پاسخ دادن فراموش نشود . اما من همیشه در پاسخ بنامه های واصله بسیار عقب هستم و همیشه سعی میکنم بیشتر از آنچه واقعاً قادرم در این راه انجام دهم معذلك برای من موجب‌کمال لذت وجذبه است‌که با چنین مردمان بشر دوست و صاحب افکار عالیه در سرزمینی که صاحب هزاران سال تاریخ است مربوط باشم. در حالیکه ما در اینجا هنوز سرزمینهای بسیاروسیعی داریم که عملاغیر مکسون مانده و سالهای دراز است‌که‌باهمان صورت‌که داشت باقی‌است‌لذا برای من موجب کمال مسرت خواهد بود که ازکشور شما و شهرشما بازدید نمایم.

اکنون درموضوع طرح شما که در جزوهٔ زیبا و بسیار تزیین شده‌با تصاویر جالب‌استسخن بگویم . مسلم است که : هیچ فردی پیدا نمیشود که باآن موافق نباشد یا با جزء جزءآن موافق و مساعد نگردد ... بقدری پروژه های مختلف هزار هزار در دنیا تبلیغ میشود که اشخاصیکه خود را بدانها علاقمند نشان میدهند بزودی در زیرطوفانی عظیم از مطبوعات ونوشته‌هاکه توسط پست بدستشان میرسد غرق میشوند . درحقیقت‌من وقت آنرا ندارم که ۰/۰۱ از۰/۰۱ (یك در ده هزار) این اوراق چاپی را که بدست من میرسد بخوانم. بااینحال‌من کلمه بکلمه‌ولغت بلغت‌کتابچه‌ها واوراق چاپی که از طرف شما دریافت گردیده است خواندم . بلی از شما که در آنسوی کرهٔ زمین زندگی میکنید و هزاران سال تاریخ پشت سرگذاشته‌اید .

حقیقتاً مایلم شما را در اقدام قابل تحسین و توصیه شما کمك ویاری کنم اما نمیتوانم آنچه را میل دارم بمنصه عمل درآورم . بعلاوه سن من زیاد است و استقامت من مثل سابق نمانده است.

نمیتوانم از ابراز این شگفتی خود داری نمایم که دیدم‌کتابچه شماو اوراق‌شما همه بزبان انگلیسی فصیحی نوشته شده بود . اگر شما در انگلستان یا امریکا زندگی نکرده‌اید معلوم‌است

تحصیلات عالیه‌ای نموده‌اید که توانسته اید چنین تسلطی در زبان انگلیسی پیدا کنید زیرا نمیتوانم فکرکنم که درجامعهٔ اطراف‌شما این زبان‌اینقدرها رواج داشته باشد . شاید همانطورکه هزاران سال طول کشید که بشر صاحب فهم نجوم و رادیو و تلویزیون و انرژی اتمی و غیره گردید وحدت نوین جهانی بالاخره‌پیروز خواهد شد.اگرشما در این‌راه پیروزیهائی بدست‌آوریددنیا ازشماقدردانی خواهد کرد و مسلماً منهم در آن شریك خواهم بود . در آرزوی توفیق شما صادقانه باشما هستم.

جناب سوامی‌سیوانانداـرهبربزرك دینی ـ نویسنده چندین کتاب به زبان انگلیسی وغیره‌ـمدیرمجلات‌وجرایدو معلم روحانی ـ رئیس دانشگاه جنگل یوگا ودانتا ، دهرادون ، هندوستان

۵۵/۱/۱۰

ای ارواح معظم ابدی الهی ـ سلام وتعظیم از جانب ما برشما باد . امید است خداوند شما را مشمول رحمت فرماید . دو جزوهٔ شما بنام‌عید طبیعی جهانی و نوری که تاریکی را بر طرف

میکند رسید . (این دو برگه‌های چاپی میباشند که وحدت صادر نموده است) اینها محتوی‌آرمان خدمت قابل تحسینی است‌که شما با علاقه درراه صلح و رونق جهان کار میکنید . در اثر افکار محدود کوچك و نظرات فرقه‌ای در بین پیروان ادیان مختلفه یك مشت اغتشاشات و مبارزات در دنیای امروزه پدید آمده است . درحقیقت دین نزد خدا یکیست و مردم باید نظرشان را وسیع نمایند . « انجمن زندگانی الهی » برای پخش این دلنائی از راه ۳۰۰ شعبه که در جهان دارد قدمهائی برداشته است و من صمیمانه شما راازاین اقدام تبریك میگویم . خداوند شما را مشمول رحمت خود فرماید . خوشحال خواهم بود اطلاعات بیشتری درباره فعالیتهای شما بشنوم و شما را در این هدف بزرگ یاری نمایم.

خانم آیدا تنیس وود، شفیلد ـ یورکز انگلستان فوریه ۱۹۵۵

برادران وخواهران‌عزیزـاقراربرای‌روح مفید است. تبریکات شما بنشانی من واصل‌گردید ومن آنرا بگیرنده‌اش ، اسقف بورلی در شفیلد بضمیمه سایر مراسلات او فرستادم.

درپاکت بازبود چون نهایت‌علاقه رابمذهب دارم من کتاب شما و جزوه شما را قرائت‌کردم. یك احساس نشاط ومسرت روحی برای خدمت‌شما مرا بسوی جمعیتتان سوق داد.راستی چه مطالب عالی و شیرینی درکتاب شما بود . بدانید که در دنیا **گل** خواهد داد و قرین رونق خواهد شد . این هدف نیکوئی است . لطفاً بنشانیهائی که در انتهای این نامه نوشته‌ام آنرا بفرستید و مرا هم فراموش نفرمائید . بدین وسیله دو باره آنرا میخوانم و در بارهٔ آن تفکر خواهم نمود . اگر بتوانید همه‌رابوسیلهٔمن بفرستیدمن شخصاًدیگران را خواهم دید و سهم آنها را بایشان رد خواهیم نمود.

فکرشمادرباره وحدت جهان بزرگ است. مخصوصاًمشمول‌ساختن حیوانات وگلهاوپرندگان وحشرات وپستانداران بسیار مسرت بخش بود ، من باشما موافقم که‌روز اول‌بهار بطورقاطع‌مناسب است‌که جشن عمومی جهانی اول‌سال تلقی شود و آنرا رعایت کنند .

هردلی درمقابل تجدید حیات باهتزاز در میآید واین درواقع یادآوری‌کنندهٔ ما برای تولد جدید روحی است .

آقای ویلهلم ج . استوبر ـ کلنی ـ ردنکرشن ـ آلمان ۵۴/۵/۲۱

کتاب زیبای شما را که بقلم جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی کرمانشاه است دریافت نمودم .

من هرگزفکر نمیکردم چنین سازمانی در ایران باشد که برای تمام بشریت‌چنین نیکوئیها بارمغان آورد و بآنها درباره سرچشمه توانای نیرو یعنی دعا سخن‌گوید .

من میدانم که‌حتی درنقاط‌دوردست برادرانی زندگی میکنندکه دارای‌حسن نیت هستند وقادرند که بشریت بیمار را کمك نمایند .

من پیشنهادمیکنم که‌یك شعبه‌ای بنام‌شما در آلمان افتتاح نمایم .

آقای‌ویلهم‌ج.استوبر
مقیم‌شهر کلنی‌در آلمان

زیرا دراینجا درشهر کولن «کلنی» ماحتی چاپخانه‌دارای حروف ایرانی‌وعربی وهمهٔ وسایل ولوازم را داریم لذا فکرمیکنم در این راه خیر بسی‌کارها بتوان کرد .

هرفردی ازبشردرهر کشور احتیاج بکمك دارد وبیشتر مردم جهان درصدد گرفتن کمك و یاری هستند .

من بمیان شهر های آلمان خواهم رفت و برای هزاران تن ازمردمان دربارهٔ برنامه شما و نیازمندی‌بدعا سخن خواهم‌گفت واین‌کار رابمحض اینکه قادرشدم انجام خواهم داد .

آقای لزلی و . رالف ـ لندن ـ انگلستان ۵۴/۸/۱۷

ازدریافت نامه‌شما وکتابچه ضمیمه‌آن ازشما تشکرمیکنم و من آنها را بین دوستان خود دست بدست گرداندم .

راستی موجب کمال سپاسگزاری است که می‌بینم مردمان صاحب حسن نیت و پاك نظری دست‌بدست یکدیگر داده برای مغلوب ساختن خودخواهی وطمع وصفات زشت ازمیان آنهائیکه تلاش دیوانه آمیزشان در راه نفع شخصی موجب ریختن‌خون‌عده‌کثیری‌بشرمیشود اقدام مینمایند .

عدم مدارای ادیان با یکدیگر که موجب رکود است و تعصبهای سیاسی بایستی از بین رفته احتمالا جای خودرا به‌یك نظر سالمتربدهد، آنهم

دریك دنیائی‌که همهٔ افراد بشر ازهرنژاد و بدون درنظر داشتن عقاید شخصی فرصت متساوی داشته باشندکه این مقررات‌کامله رابسط‌دهند تا آنجاکه زمین‌که مادر افراد بشراست بتواند باکمال‌غرور باصدای‌بلند بگوید: «این مردمان براستی‌بندگان خدا هستند» .

امیداست شما و دوستان شما صاحب نیروی معنوی زیاد شوید .

دکتر لئونیدس آندرو آلمازان-شهر مکزیکو - کشور مکزیك - آمـریکا

۵۵/۸/۹

خوشوقتم فوراً بعرض جواب نامه شمااقدام نموده و بهترین تشکرات خود را بمناسبت لطف بسیاری که در حق مـن مبذول داشته اید اظهار بدارم .

خواهشمند است‌گرمترین‌تبریکات‌وقدردانی مارا برای مؤسسهٔ وحدت نـوین جهانی قبول کنید زیرا اینمؤسسه جنبه‌انسانی فوق‌العاده داردو تنها نام آن «وحدت نوین جهانی» بسیارجالب و جاذب است‌وهدفهای آن‌بسیارعالی وصاحب‌شرافت وعظمت است .

همین‌اصول‌است‌که دراینجادرکشور مکزیك دکترین‌های مارا تشکیل میدهد .

باین لحاظ امیدوارم‌که ازهم‌اکنون ماکاملا دوش بدوش شما دراین‌خدمت که‌بنفع بشریت‌رنج دیدهٔ امروزاست پیش برویم .

آقای تون هلااونگ-رئیس‌جمعیت مستقل بودائی - کلمبو - سیلان ۵۴/۴/۷

تشکرات‌فراوان برای‌نامه شماوضمائم‌آن .

هرکسی بطورقطع‌بایستی بااصول وهدفهای شما موافق باشد وآنهارا قبول نماید .

تبلیغ وحدت دربین کلیه ادیان و مذاهب درحقیقت عالی و نجیبانه است ودلائلی‌که شما برای اتخاذ این امرضروری بیان داشته‌اید بسیاردرست وصحیح است .

امیدوارم آزاد خواهی ما و زندگی پاك ما وکوشش ما برای‌کسب وحکمت ومعرفت روزبروز زیادتر گردد .

ای برادران‌عـزیز اینست مشارکت مـادر کار شما .

افکارمحبت آمیز مادرراه موفقیت هدفهای عالیه وشرافتمندانه شما همراه شما میباشد .

آقای‌موریس سیلرشتاین -منترآل - کانادا ۵۴/۵/۱۶

ارسال کتابچه از طرف شما مورد قدردانی بسیارمیباشد .

هرچند زبان‌اجدادی ومادری من‌انگلیسی نیست (من یکنفرفرانسوی از ناحیه الزاس هستم که درایالت‌کبك‌که کانادای فرانسوی است‌زندگی میکنم) من‌سعی میکنم‌بهمین زبان بشما بگویم که چقدرمسرورم ازاینکه نعمت خواندن کتاب بسیار جالب شما راپیداکردم .

چون دبیر «نهضت فرانسویان خارج» که اتحاد مشترك المنافع کلیه ملل فرانسه‌زبان‌ومللی است‌که فرانسه زبان دوم آنهاست میباشم وهمچنین «فدراسیون جوانان فرانسه» و«اتحاد دوستان ایالت‌سار» در آمریکا فرانسوی زبان میباشم. میخواهم بشما بگویم که بایستی برادری بین ملل ایجادگردد لیکن برای نزدیك ساختن ملتها با یکدیگر بایستی‌وحدت بین‌کلیه عقاید، ومذاهب برقرار شود وهمگی‌آنهامحبت را بعنوان آرمان مشترك قبول نمایند.

آقای ا. عزیز رئیس انجمن تبلیغاتی مسلمانان در گویان انگلیس - بربایس - گویان‌انگلیس - آمریکای‌جنوبی ۵۴/۷/۱۰

ازخدا خواهانم که صلح و رحمت او شامل حال همه شماگردد.

اینجانب ازطرف اعضاء «انجمن تبلیغاتی مسلمانان» گویان انگلیس ازشما و همکاران شما بمناسبت تبریك بسیار محبت آمیزی که‌فرستاده‌اید وبرای کتابچه بسیارجالبی که‌ارسال داشته‌اید‌ومن‌از خواندن‌مکرر آن‌لذت بسیار بردم‌سپاسگزاری‌میکنم.

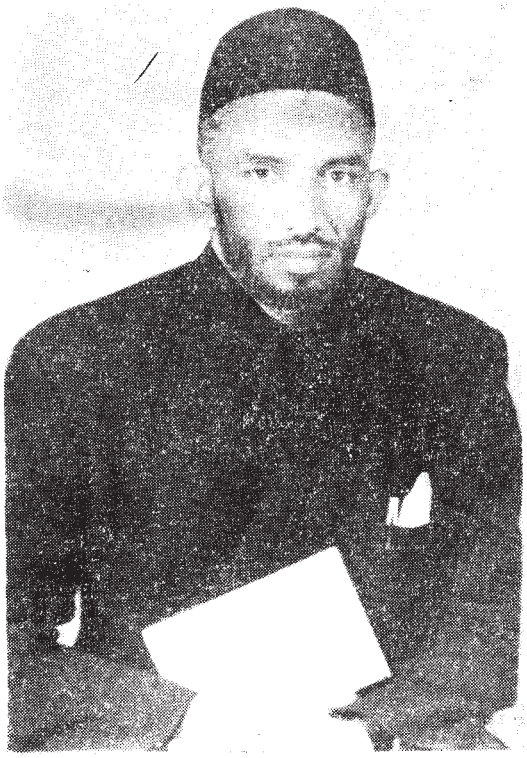

قدم بسوی صلح جهانی بسیارموردلزوم در دنیای امروز است وازخداوند خواهانم‌که باران بهترین لطف ورحمت خودرا برهمهٔ شما فروریزد تا آنجا که‌کوششهای‌شما مقرون‌بتوفیق‌درآینده‌ای که بسیار دورنخواهد بود گردد.

۵۴/۱۱/۱۰ من بعنوان یك بندهٔ ناچیز خدا ازشما بسیارمتشکرم برای این‌نداکه باوسایل محقرخود بآن پاسخ میگویم. من‌بسیار خوشحالم از اینکه دانستم‌که‌مشارکت‌محقرانه من موردقبول شما قرارگرفته است، میل‌باطنی‌وخالص من‌اینست که درراه‌هدفی‌که‌وحدت نوین جهانی برای‌آن‌کار میکند خدمت نمایم.

میتوانم بدرستی‌بگویم‌که‌وحدت‌نوین‌جهانی احتیاج ضروری روزاست ومن با استطاعت ناچیز خودوعده میدهم در راه‌این‌هدف‌ارزنده‌سهم‌خودرا ایفانمایم. ازخداوندخواهانم‌کوششهای شماراقرین توفیق‌فرمایدتا بتوانید قدرشناسی دنیارا درآینده نزدیك بدست آورید. لصفاً خالصترین تشکرات مرا بتمام همکاران خود ابلاغ فرمائید.

خانم آدلائید بردویك - ولزلی - ماساچوستنز - آمریکا ۵۴/۵/۱۲

بتازگی جزوه ایراکه دربارهٔ وحدت‌نوین جهانی برای من فرستاده‌اید دریافت داشته‌ام واز شما صمیمانه وصادقانه تشکر میکنم‌که بمن فرصت دادید افکارخودرا بیان دارم .

من برخی ازآنها را خوانده‌ام وقلباً باآن موافقت دارم ...

سعی میکنم بشما کمك نمایم . تنها آرزویم اینست که بتوانم با شما سخن گویم و بشما نشان دهم که‌چگونه میتوان آنرا انجام داد .

من یقین‌دارم شما همان وحدت‌دینی‌هستید که کلیدی میباشد که صلح دنیارا باضافهٔ رونق و وترقی جهان‌وتکاپوی خوشبختی وبرادری جهانی خواهدگشود .

آقای هکتور استرازارینو - کتابدار و نویسنده تاریخی و بیوگرافی - عضو انجمن نویسندگان‌وناشرین مونتویدئو- اوروگی-آمریکای جنوبی ژوئیه ۱۹۵۴

قرائت مقاله آقای حشمت‌اله دولتشاهی در مابسی از خاطرات و افکار در بارهٔ شعر و ادب آسیائی را بیدار نموده و ما را از رایحهٔ گلها بوسیلهٔ سخنانی که راجع بطبیعت و بهار گفته سرشارنموده است . چون‌این مقاله‌از کشورایران

میآید عکس پشت جلد که گل سرخهای بسیار زیبائی را نشان میدهد در ما یادگار گلسرخهای درخشان اصفهان وشیراز رابیدار نمود درحالیکه مغز ما را اسامی بزرگان گذشته ادبیات وشعرای نامدار آن سر زمین مانند حافظ و فردوسی و عمرخیام بزرگ صاحب رباعیات جاودانی تسخیر کرده بود .

مقالهٔ پر از محبت و برادری که آقای دولتشاهی‌نوشته است ندائی‌است درراه‌تفاهم بشری چنانکه هر ملتی قادر باشد افکار ملت دیگر را بفهمد ودرتحت محبت‌برادرانه و دورنمای‌محبوب وجود یك خالق یکتا و بزرگ و حقیقی متحد گردد .

ما از کتبی که خوانده‌ایم میدانیم‌که‌قرآن مقدس یعنی کتابیکه حضرت محمد برای پیروان خود باقی گذاشت اشاعه‌دهنده دوستی و اتحادبین تمام عقاید و ادیان است و ما هم مانند یکی از کشیشانمان که قرآن را خوانده بود اینطور فکر میکنیم‌که کتاب مقدس مسلمانان هیچ چیز برعلیه دیانت مسیح ندارد .

لذا مجلهٔ «وحدت نوین جهانی» که شامل مقاله آقای دولتشاهی وسایر کسانیست که چنین روح و فکر بشر دوستانه دارند باکمال مسرت و خوشوقتی از طرف‌ما تلقی و دریافت‌شد و ما پس‌از خواندن آن درمیابیم که شامل پیام کسانیست که درآنها پاکترین آرمانهای برادری ومحبت وتفاهم نسبت بهرموجودی‌که در این دنیا زندگی میکند مندرج است .

ما برای آنها بهترین تمنیات را در تحت لوای‌شعارمقدس‌پیامبراسلام« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آرزومندیم .

آقای ادوارد جمس اسمیت - مدیر خدمات خبری پرتستان و شعبه رادیو بین‌المللی پرتستان-واشنگتون - آمریکا
۵۴/۴/۲۳

ازشما بخاطر کتابچه‌کوچك‌شما بسیارتشکر میکنم .

من آنرا بادقت وخوشوقتی ومسرت‌خیلی زیاد خواندم .شما تمرکز فکر خود را بر روی بیماریهای دنیا وعلل ناراحتی آن متوجه‌کرده‌اید

واین کار را بهتر از آنچه من قادر بانجام آن هستم انجام داده‌اید .

سرلشکر ریپلی وب ـ لندن ـ انگلستان

۵۵/۷/۲۰

من علاقه بسیار بمطبوعاتی که برایم فرستاده‌اید پیدا کرده‌ام .

مایه تعجب است چگونه یك دید کاملا جدیدی تقریباً درهمهٔ کشورهای دنیا بوجود آمده‌است.

تنها خداست که یك الهام جدید ازطرف خود ببندگانش درسراسر دنیا فرستاده است .هرچندکه آنها این فکررا هرکدام درروشنائی دیدهای مختلف وعادات مذهبی خویش بیان میسازند اما در زیر آنچه آنها بیان میکنند همان پیام محبت و امید والهام وجود دارد .

من ازکشورایران بازدیدکرده‌ام ودراهواز ودزفول بوده‌ام ولی بجای دیگرآن نرفته‌ام .

شاید روزی باین کارتوفیق یابم. امیداست با مسرت ورونق درکارهایتان موفق شوید .

آقای جومایر ـ دایلایت ـ تنسی ـ آمریکا

۵۴/۴/۱

جناب آقای حشمت‌اله دولتشاهی برادر عزیز . راستی بسی‌مسرورم ازدریافت نامه شما و کتابچه کوچك زیبا باعکس یك دسته گل سرخ و سایرگلهای قشنگ .

هنگام بازکردن این کتابچه نخستین خطی که چشمم را نوازش داد این بود « بنام بزرگترین نیروی قدرت وعظمت» وسپس کتابچه را باین کلمات آغازمینمائید: «بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم ».من بطورقطع باشما موافقم که‌تنهاوتنهااوست که سزوار پرستش است وحمدوافتخار .

تنها دراثرارادهٔ اوست که مخلوقاتیکه او آفریده بایستی بایکدیگر بصلح زندگی‌کنند نه اینکه از هم‌متنفر باشند و همدیگر را بکشند .

مانند شما میل قلبی من و دعای مشتاقانه من اینست که‌سهمی دربرقراری وحدت‌وسعادت‌بین پسران انسان که اکنون دست بگریبان بیچارگی ونفاق هستند داشته‌باشم .

تا وقتی‌کتابچه‌شمارا نخوانده‌بودم نمیدانستم که سال ایرانی دربهارآغازمیشود .

من مخصوصاً ازشروع بند دوم کتابچه شما که باین شرح بود لذت بردم ....

من باهدفهای وحدت نوین‌جهانی‌شماموافقم. خوشحال خواهم بود با سازمان شما دراشاعهٔ هدف های خیر خواهانه‌اش وپخش افکار جدیدش برای معالجه درد های مادی و معنوی بشریت همکاری نمایم .

چنانکه‌یکی ازشعراچنین‌گفته‌است: «شادمان کردن و تسلی دادن روح دیگران و درخشانتر کردن راهی‌که برآن روانند » . اینست‌کاریکه ما باید انجام دهیم ونبایدنسبت بدان غفلت رواداریم. ازهرفرد ما چنین‌انتظارمیرودکه هریك از ساعات گذران خودرا مورد استفاده قراردهیم .زیرادیگر ازاین راه یکمرتبه‌دیگر نخواهیم گذشت .

پس حالا که چنین است با اقدامی بزرگ بیائیم زندگی وخدمات خود را وقف آن خدائی

سازیم که سلطنت او ابدی است .
در اینصورت است که غفلتها و شکستهای گذشته دیگر برای ما حزن ایجاد نخواهد کرد و تبسم موافقت آمیزی قلب مارا بامسرت و خوشحالی سرشار خواهد نمود .

خانم مری کاری متصدی و کتابدار دانشکده سوارتمر - پیس کالکشن - سوارتمر - پنسیلوانیا - آمریکا ۵۵/۳/۱۷

ازدریافت دوفقره اوراق چاپی شما و پیام عید بسیار مسرور شدیم و آنها را در پرونده های «پیس کلکشون» حفظ خواهیم نمود . ما خوشحالیم از اینکه دانستیم که شما در ایران در راه صلح بافعالیت کار میکنید و انتظار داریم گزارش برقراری عید جهانی خود را در نوروز (۲۲ مارچ) برای ما ارسال دارید . روش برادری شما که ببشریت اصرار میکند که اختلافات خود را فراموش کنند و دست از عدم حسن نیت بردارند بسیار امیدبخش و تشویق کننده است .

اسقف اسکاربوش . نویسندهٔ «پول خودکار» - مدیر اعتبار پولی نظم جدید دنیائی - لوس آنجلس - کالیفرنیا - آمریکا ۵۴/۵/۲۵

آقای دولتشاهی عزیز - تشکر میکنم از اینکه برای من کتاب شگفت انگیز و روشن کننده خود را فرستادید . من آنرا چندین بار خواندم همچنین میخواهم از آقایان شهاب پور و کشاورز برای مشارکت

آنها در کتاب تشکر نمایم .
من کاملا و در بست با آنچه در آن گفته شده موافق و قبول دارنده‌ام . دعای شما در صفحه چهارم بایستی راهنمای همهٔ ما باشد . همه ما کسانیکه در راه ساختن یك دنیای بهتر بنفع تمام بشریت کار می کنیم

واکنون اجازه دهید مختصری از شرح حال خود و تاریخچه کوچکی از «پول خودکار» را بشما گویم .... در سال ۱۹۲۰ اولین جزوه خود را دربارهٔ پول نوشتم .... مدت سی سال خداوند بمن افکار جدید و امور تازه و اختراعات و اکتشافات اجتماعی تازه و سیستم پولی تازه الهام فرمود ...

آقای آلفرد های هافندن - منچستر - انگلستان ۵۴/۴/۱۰

برادر معظم بخاطر نامهٔ شما و کتابچه زیبائی

که‌دیروز ازشما دریافت‌شد تشکرمیکنم .درحقیقت بسیاری کسان‌هستند که‌اسماً خدای یکنارامیپرستند اما آنکسان که‌یك نظرزنده‌حقیقی درباره آن یکتا دارند تعدادشان بسی‌کمتراست. ما احتیاج به نظر روشنی دربارهٔ اوداریم تا بتوانیم بتدرکافی ازقدرت ونفوذ عالیه وعظیم اوآگاه‌شویم .

آقای د . ا . میسن منشی و دبیر جمعیت برادری مللل دالینگتون - کریستچارچ - نیوزلند ۵۵/۵/۱۱

ازدریافت نامه‌ها ومطبوعاتیکه باکمال لطف در گذشته برای‌ماارسال داشته‌اید تشکرات بسیار ابرازمیدارد . ما مطبوعات شمارا درنمایشگاه‌خود که از۲۹ اوت تا۳ سپتامبر امسال منعقد است‌قرار دادیم . پس ازنمایشگاه امیدواریم این‌نمایشگاه‌را درمدارس کشور زلند جدید بنوبت منعقد کرده و آنها را تا آنجاکه‌ممکن است بنظر تعدادبیشتری دانش‌آموز برسانیم .

من‌یقین‌دارم که‌کلیه‌کارمندان واعضاءبرادری مللل صددرصد بدنبال و پشتیبان شماهستند،ازآنجا که شما در راه محبت وصلح وبرادری و همکاری بین تمام‌افرادبشرکار میکنید. نخست ما بایدصلح و آرامش وسپس محبت داشته‌باشیم وبعدازآن بطور یقین یك اتحاد جهانی از برادران و خواهران خواهیم داشت .

اگرازمطبوعات شمانسخ‌زیادی دردسترستان باشد مایلم آنهارا بین اشخاص‌درزلند جدیدتوزیع نمایم .

آقای فرن آ . میکر - دبیر قسمت مراسلاتی-مؤسسهٔ جهانی‌علم‌هستی عملی- لاولند - کالیفرنیا - آمریکا ۵۷/۷/۲۵

.... ماتمنیات صادقانه‌ونیکوی‌خودراتقدیم ودعای عملی خویش را درراه‌حقیقت وحیات‌برای «وحدت نوین جهانی» تقدیم‌میداریم .

مامراتب قدردانی خود را برای مطبوعات شما که بزبان انگلیسی است وما آنهارا با علاقه و توجه بسیار خواندیم‌ابرازمیداریم .

ما ازکارنیکو وعالی‌که شما در آنجا انجام میدهید بسی خوشوقتیم‌وازخداوند خواهانیم که‌شما را در کوششهای مشتاقانه‌ان که مبذول میدارید مورد رحمت ولطف قراردهد .

استف دکتراردمك کارتی هیزر- مبلغ درسنگاپور ومالایا از طرف انجمن مبلغین‌مسیحی-کلیسای‌تبشیری ارتدکس سنگاپور - مالایا ۵۵/۱۱/۶

من تنها یك‌کشیش‌نیستم بلکه طبیب هم هستم وخیلی علاقمند به نهضت شما هستم زیرا شما سعی داریدکه دراین مرحلهٔ بزرگ از زندگی بشر که دنیا نام دارد یك اتصال و وحدت جهانی ایجاد نمائید .

آقای هانری براتل-پاریس-فرانسه ۵۴/۴/۷

من باکمال علاقه کتاب شمارا خواندم .این کتاب بسیار خوب تهیه شده وپراز مراتب عقل و حکمت است. بطوریقین‌هدفهای‌شاباهدفهائیکه‌مادر اینجا دراروپا داریم موافق است . ما مؤسسات و جمعیتهای چندی بمنظور تفاهم بیشتر کلیه افراد بشردراختیارداریم .مراتب‌قدرشناسی ناچیزخودرا برای فعالیتها وکارنیکوی شما تقدیم میدارد.ازخدا خواهانیم ما را بسوی یک هدف مشترك رهبری فرماید . محبت نسبت بهم و هم‌آهنگی در افکار و اعمال .

جمعیت اجتماعی برادری روحانی لیو- وکاوز-فرانسه - ناشر مجله «رابطه برادری» ۵۶/۱/۱۹

ازدریافت‌نامه‌هاومطبوعات شمابسی مسروریم بسیار خوشوقتیم که می‌بینیم‌درهمه جای دنیا تعداد زیادی ازمعتقدین سعی دارند برادری حقیقی یعنی محبت‌متقابل بین بندگان خدارا اجرا نمایند هر چندکه معابد آنها مختلف باشد و آنچه مهم است حقایقی است که در تمام تعلیمات روحانی مندرج می‌باشد .

ما میخواهیم در ابتدای‌این‌سال‌جدیدتمنیات خودرا مبنی برحکومت صلح درجهان ابراز داریم تا بالاخره دوران تفاهم متقابل بتواندبهمه‌معتقدین بادیان اجازه دهدکه افکار محبت وبرادری حقیقی را که‌درآنها هست باهم مبادله نمایند .

آقای ل . م . دوکسنه - خدمات بین‌المللی اینترلینگ- پاریس - فرانسه
۵۴/۴/۱۲

بسیاری تشکرات برای جزوه نیکوی شما که چندروزقبل دریافت گردید . تنها دیروز بودکه توانستم بادقت آنرابخوانم و ازمراتب احساسات شرافتمندانه و نجیبانه‌ای‌که شما بیان داشته اید و انشای زیباوشاعرانه‌ای که بکار برده‌اید مسرور گردیدم. ماهمگی‌درعالم‌انسانیت برادران‌یکدیگریم هرچند که عقاید و افکار ما ظاهراً مختلف‌باشد. مهمترین امور همانامحبت‌وروح بردباری ومدارا وسازش باهم میباشد .

ما بانیهای‌زبان‌بین‌المللی‌اینترلینگ هستیم تا آنجاکه‌دریافته‌ایم این‌یك محرك بزرگی‌برای روابط‌بین‌المللی‌است زیرایکی‌ازموانع این‌رابطه اختلافات السفه‌میباشد .

۵۴/۱۱/۱۱-من میتوانم‌متون‌کوتاهی را درباره وحدت نوین‌جهانی‌آنطورکه‌شما میل‌دارید بزبان اینترلینگ ترجمه‌کنم. مسلماً خلاصه ای از افکارشما که باین زبان ترجمه‌گردد بعدهٔ زیادی مردمان که زبان انگلیسی نمیدانند خواهدرسید .

آقای آ . فرانکه- رئیس‌شعبه‌برلین ثبت‌نام‌بین‌المللی افرادتبعه‌جهانی-برلین آلمان
۵۴/۴/۸

بخاطرارسال مطبوعاتیکه دراین ایام‌اخیر ازشما دریافت داشتیم‌کمال تشکر را از شماابراز

آقای الکساندر
فرانکه.برلین

میداریم وما ازاین مطبوعات‌بانهایت علاقه‌دریافتیم که‌هدفها وخدمات واقدامات سازمان شما چیست و کدامست .

کار عمدهٔ شما عبارتست ازایجاد وحدت‌در بین‌ادیان مختلفه‌جهان. ماافراد تبعه‌جهان‌که مسلماً هدفها ومنظور های مارا میدانید کاری شبیه‌بکارشما داریم و آن اینست که میخواهیم افراد بشر و همه هموطنان بشری و مردمان این دنیای درحال‌رنج را بهمدیگرمتصل نمائیم . ماجزوهٔ شما را با کمال دقت مطالعه‌کردیم .

آقای دیویدبدبروك - دبیر کل فدراسیون‌جهانی اسپریتوآلیستها(علمای روحی)مرکز - لندن - انگلستان ۵۴/۴/۹

وظیفه خودمیدانم که بانهایت صداقت ازنامه شماکه بضمیمه کتاب‌کوچکی بنام « تبریکهای عید جهانی طبیعی» رسید تشکرکنم وامیدوارم که بدین وسیله هدفی راکه‌دربسیاری‌کشورها آغاز نموده‌اید بصورت اجرا وانجام درآید .

شاید برای شما جالب باشدکه بدانیدکه این سازمان‌کنگره جهانی خودرا از ۱۱ تا ۱۸ سپتامبر امسال‌درآمستردام هلند منعقدمیکند ودرآن نمایندگان ۵۰کشور جهان شرکت خواهند نمود .

۵۵/۴/۳۰ در اینجا شرح حال مختصری ازخود خدمتتان میفرستم شاید برای شما مفید باشد . من‌پنج‌جلدکتاب دربارهٔ اسپریتوالیسم وفلسفهٔ‌اسپریتوال (روحی علمی) نوشته‌ام . در این‌کشور ودرکشورهای اروپا بیشترازه۷۰۰مرتبه سخنرانی‌کرده ودرانتهای سخنرانیها نمایشهائی از روشن بینی و روشن شنوی داده‌ام زیرا من یکنفر مدیوم (واسطهٔ گفتگوی با ارواح) هستم‌که سی سال سابقه در این کاردارم . من یك مطب وسیع روحی را در مدت شانزده سال اخیر اداره‌کرده‌ام‌که درآنها باهمکاری دستیارانم‌به‌بسیاری بیماران‌که از امراض گوناگون رنج میبردند شفا و بهبودی داده‌ایم . بعلاوه در مطب من معالجات‌روحی زراه دورهم انجام میشود و مردمان بیماری از همه نقاط جهان داریم‌که نسبت بشفای‌آنها اقدام میکنیم.

آقای‌داگلاس‌آ . وبور . پوتنی انگلستان

بتازگی‌کتاب‌بسیارجالب وحدت نوین‌جهانی را دریافت داشته‌ام.

من بسیارعلاقه‌مندببرادری‌مشترك افرادبشر هستم وهدفهای شما خیلی شبیه بآرزوهای من است .

من بعنوان یکنفرعالم روحی (اسپرتیوآلسیت) بوسیله نیروی معالجهٔ روحی ببرادران بشریت خـود کمك کرده‌ام و این وظیفه را با کمال فروتنی و صداقت شکرگزارانه‌ای که‌مبادرت‌در این‌راه‌درمن ایجادنموده انجام میدهم...لطفا محبت‌نموده واطلاعات‌ومطبوعات بیشتری در این باره برای من ارسال دارید تا آنها را بین۲۰ الی ۲۵ نفر از دوستان خودکه آنها نیز باین نهضت علاقه‌مندند تقسیم نمایم .

چنین بنظر میرسدکه اگر ما بتوانیم حقایق شما (وما) را اشاعه دهیم فرق نمیکند از چه راه صورت‌گیرد بشرط آنکه هدف عالی ونهائی بانجام برسد . من دربارهٔ شما و هدف شما در روز سه شنبه ۲۲ مارس‌که مصادف با نوروز وعید جهانی است‌فکر خواهم‌کرد و چون روز تولد من مصادف با شنبه۱۰ مارس میباشد روح من تازه میشود و اراده‌ام آماده خواهد بودکه بهرراهی‌که بتوانم یاری‌کنم . اطمینان داشته باشیدکه درعالم محبت برادری و صداقت باشما هستم .

آقای ویلیام فورد ـ کبك ـ کانادا ۵۵/۲/۱

جزوهٔ جالب شمارا دریافت نمودم . ازمقاله شماکه درآن مندرج بود بشما تبریك میگویم و باز میگویم‌که این جزوه را بسیارجالب ومانند دسته‌گلی از افکارعالیه یافتم که بدرگاه خالق همه عالم تقدیم شده است .

پرفسور ام شرنزریگ لیند ـ اسقف اعظم کلیسای گنوستیك‌جهانی ـ مدیرامرینوس ا (. اس . او) ودادو ـ هاوانا ـ کوبا ـ آمریکای مرکزی ۵۴/۵/۱۱

مـا خوشحالیم از اینکه شما را برادران مشتاقی دیدیم وامیدواریم درآینده با هم کار کنیم . چندان اهمیت ندارد که ما از لحاظ جغرافیائی از یکدیگرآنقدر دورهستیم چرا که از لحاظ معنوی و روحی با هم یکی میباشیم . جوفا مقداری‌ازمطبوعات ما خدمتتان ارسال‌گردیده است . ما در پائیز گذشته سه‌کنگره در شهر پاریس منعقد کردیم و این تقریباً هرساله‌کارماست .

۵۴/۹/۲۹ ما خوشحالیم از اینکه اطلاع یافتیم که شما بسیار فعالید وموفقیت‌های‌غیرمنتظره‌پیداکرده‌اید. سراسر دنیا مشتاق است‌که راه حلهائی درباره مسائل جاریه پیداکند زیرا از جنگ وگرفتاریهای‌اقتصادی بیمار و از فقر امور اخلاقی‌و روحی خود که راه پوسیدگی‌گرفته دچار سخت‌ترین فشار است .

بیست وچهارمین جلسه«پارلمان دائمی‌ادیان جهانی» قرار است از۲۴ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۵۴ در پاریس تشکیل‌گردد وما تاکنون عدهٔ کثیری تقاضای شرکت در آن را ثبت نموده ومقدارزیادی‌درخواست ومدارك ومطبوعات ازهمه جای دنیا دریافت‌داشته‌ایم. هرگاه «وحدت نوین جهانی» پیام مخصوصی برای ارسال داشته باشد ما خوشحال خواهیم بود که علناً آنرا اعلام نمائیم وآنرا دراینجا چاپ‌کنیم . بشریت احتیاج بخدمت‌کنان فعالی مانند شمادارد . امید ما برآنست‌که شما درآینده بزرگترین توفیق را داشته باشید و اگرما بتوانیم درهرراهی بشماکمك‌کنیم‌لطفاً باطلاع ما برسانید .

۵۵/۸/۹ ـ از ه . شیناخا ـ دبیرکل اتحاد دینی‌جهانی‌ـ‌هاوانا‌ـ‌کوبا‌ـ‌امریکای‌مرکزی

آنچه برای رئیس وپیشوای بزرگ‌مشهورما فرستاده‌اید اکنون بدست ماست وخوشحالیم بدینوسیله بشما پاسخ میدهیم .

ماگاهگاه برخی از مطبوعات‌روشن‌کننده‌شما را دریافت داشتیم ومراتب عقل‌وتفکرشما راقدرشناسی میکنیم . ما این نکته را دریافته‌ایم‌که کوششهای شما هم مثبت است وهم درست و بموقع میباشد . هرگاه راهی بنظرتان برسدکه ما بتوانیم شما را در چنین اقدامات بزرگ شرافتمندانه‌کمك‌کنیم لطفاً بماگوشزد نمائید ما همیشه خوشحال خواهیم بود که در خدمت شما بکوشیم . پیشوای مشهور ما اکنون در کشور پاکستان بسر میبرند . شاید درآینده نزدیك‌ازکشور شگفتا انگیز شما دیدن نماید .

خانم مرترود‌ـ‌ف . شلپیه‌ـ‌نویسنده‌وفیلسوف مشهور ـ سالزگیتر رینگلهیم ـ آلمان ۵۶/۱۲/۲۱

از مراتب سلام و تعارف شما تشکر نموده و متقابلا احترامات و سلامهای قلبی و باطنی را تقدیم

میدارد . شاید برای شما افکار این مادر بزرگ که در نوامبر ۱۹۵۵ بیان گردیده کافی وروشن کننده باشد . لطفاً در این گفته بیشتر دقت کنید .

شما میدانید که وجود هر دوست جدیدی در پیشرفت بسوی مقصد مؤثر است و وجود هر دشمن خود «راز و معمای» بزرگی است که بایستی آنرا با صبر و حوصله حل کنیم و ازوجود آن خود را بهتر ببینیم و بشناسیم .

مجلهٔ لیشتهورت- اوبرسولز- نکار-آلمان
۵۶/۲/۲۹

ما معتقدیم که دوستی برادرانه شما در این راه «وحدت نوین» راهنمائی نیکو میباشد. درشروع این راه همه دست بدست هم داده اند تا از گذشته ها پند بیاموزند وراه نوینی بیابند تا بشریت را برای مسائلی که در آینده پیش خواهد آمد رهنمون شوند . در اینطریق می بینیم که شما بطور خستگی ناپذیری فعالیت میکنید وجرات و شهامت ونیروی واقعی بخرج میدهید و ما برای شما در این طریق که درپیش گرفته اید موفقیتهای روزافزون را خواستاریم. در این راه واضح وروشنی که ما پیش گرفته ایم ازشما دوستان عزیز ترقع داریم که باماکمك وهمکاری نمائید .

ما بخوبی درمییابیم که انتشارات برادرانه شما که تحت عنوان «وحدت نوین جهانی» است حاوی همان نکات ومطالبی است که در نشریه ما بنام «لیشتهورت» وجود دارد که نسخه ای از آنرا همراه این نامه تقدیم نموده ام . اقدامات شما بسیار بجا ومناسب و بموقع است وامیدواریم درآینده برای مردمانیکه درطلب و جستجو وکوشش هستند کمك وراهنمای بزرگی باشد .

استدعائی از شما داریم که از قبول آن از طرف شما متشکر خواهیم بود و آن اینست که هر اقدامی انجام میدهید بما اطلاع فرمائید تا از نظر شما آگاه باشیم . لطفا در اینمورد تأمل نموده وبادوستان خود مشورت کنید. بسیار خوشحال خواهیم بود که در اقدامات تیکه ما انجام میدهیم ما را کمك وپشتیبانی کنید تا بتوانیم بدین وسیله خدمات بیشتری بعالم بشریت انجام دهیم. بسیار بجا و مناسب خواهد بود که نشریه « وحدت نوین جهانی» را مرتبا برای ما ارسال دارید تا ما هم بفعالیت وکار شما آشنائی کاملتر حاصل نمائیم .

خلیفه محمد سعید - دارالتصنیف والنشر - جامعه عالیه صدیقیه - آلومهار - ضلع سیالکوت - پنجاب - پاکستان ۵۵/۷/۲۰

این حقیر از طرف خود و از طرف جامعه عالیه صدیقیه (دانشگاه عالی صدیقه) ببرادران دانشمند وحدت نوین جهانی سلام قلبی و خالص و دعاهای نیکوی خودرا تقدیم میداریم .

دکتر لئونید آندرو آلمازان - مکزیکو - آمریکای شمالی ۵۸/۲/۱۲

بتازگی مراسلهٔ بسیار جالب شما را مربوط بماه دسامبر ۱۹۵۷ دریافت داشتم وبخاطر آن صمیمانه ترین تشکراتم را ابراز میدارم . راستی باعث اهتزاز قلب است که در نامه شما چنین میخوانم :

«امیدواریم کلیه خدا پرستان جهان بالاخره تصمیم گیرند که بیکدیگر بپیوندند تا آنکه بتوانیم بیماری این دنیا را علاج نموده وقدمهای مؤثری در راه نجات بشریت برداریم ... پس بیائید و قبل از آنکه فرصت از دست برود قدمهائی در راه نجات بشریت برداریم ... بیائید و در این وحدت جهانی بما بپیوندید تا اینکه همه ما قادر شویم که یك جهان نوی مشحون از خوشبختی وصلح پایدار بناکنیم .»

من باکمال صمیمیت شمارا بخاطر این مبارزهٔ سخاوتمندانه و بشردوستانه قدردانی میکنم وخود را بهمراه تمام دوستانی که اینجا در مکزیك دارم در اختیار فرامین شما قرار میدهم .

آقای عباس افعالی - طرقچیلر - استانبول ترکیه ۸۶/۲/۲۲

از مقالات پر ارزش گلهای راهنمائی استفاده شایان بردم . دوبار مقاله دانشمند وعارف شهیر آقای دولتشاهی را خواندم ولی دربارهٔ سرشت و سرنوشت بفکر واندیشه ژرف فرورفته ام. چند روزی است «خیله ام» مشغول همین موضوع است . سعی میکنم بین فرمایش امام علیه السلام که فرموده اند «لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین » راه حلی در اندیشه خود پیدا کنم . بفرمایشات آقای دولتشاهی کسی را یارای انتقاد نیست. عرفای نامی پیشین نیز همین نظرها را دارند ومیتوان گفت در ساده ترین زبان قابل فهم همگانی بدون استعارات وکلمات مجاز ودور ودراز آقای دولتشاهی

این موضوع بغرنج وعمیق را در معرض استفاده افکار گذاشته‌اند .

آقای اسمعیل ویسلا وجزیرسکی - کراکف لهستان

۵۴/۴/۲۷

از شما بسی متشکرم که جزوه بسیار جالب و مفید خودرا که بقلم جناب آقای حشمت‌اله دولتشاهی است برای من ارسال داشته‌اید . من آنرا با مسرت واقعی خواندم وخوشحالم که بدینوسیله توافق وهمفکری کامل خودرا نسبت بافکاری که توسط مؤلف معظم ابراز شده بیان دارم . میتوانید مرا بعنوان یکی ازاعضاء

آقای پرفسور اسمعیل ویسلاو جزیرسکی کراکف لهستان

وحدت نام نویسی کنید .

۲۷/۴/۸ میتوانم بگویم که برنامه شما بعقیده من یك برنامه بسیار عالیست . هرگاه نام مرا جزء هیئت مؤسسه مفیدهٔ خود قرار دهید باعث امتنان من خواهدگردید .

آقای هانس گنك - لیگونیر - ایندیانا - امریکا

۵۴/۷/۱ - هنگامیکه با دوستم جان لیکرت از قصر (ملروزمینر) بازدید میکردیم جزوه کوچك شما را بعنوان «تبریك عید» دیدم و ازآن بهره عظیم بردیم . من باین قسمت بسیار علاقه‌مندم ودراموری نظیر همین مطلب کار میکنم . شما درنامه خودتذکر داده‌ایدکه اگر انتقادی هست بشما بنویسند . من شخصا اعتقادی بانتقاد ندارم . مابیش از اندازهٔ لازم عادت بانتقادکردن داریم و بیشتر انتقادها منفی هستند.

کارشما بسیارعالی و جالب است . آنچه شما گفته‌اید عین حقیقت و راستی است .

جوزف بوزبی - ناشر روزنامه ویس - سوت ویك - سوسکس - انگلستان

۵۴/۴/۱۲ تشکرات فراوان بخاطر مجله و بخشنامه‌ای که ارسال داشته‌اید . ما از اطلاع باینکه چنین کارمهم روحی انجام میدهد بسی مسرورشدیم و خوشوقت خواهیم بود که بهر راهی بتوانیم شما را یاری دهیم - لطفا ما را ازکارنیکوی خود مطلع نگاه دارید . اگرمایلید یك مقالهٔ سیصدکلمه‌ای برای ما بفرستیدتاآنرا درروزنامه (ویس) چاپ کرده وفعالیتهای شما را باطلاع خوانندگان برسانیم .

۵۴/۱۰/۱۴ - سابقه عادات وآداب ما بر هرپایه‌ای بنا شده باشد مسلم است که زندگی روحی ما متشابه است . این زندگی بایستی برمبنای احترام ومحبت پایه گزاری شود . منظور اینست که بایستی خداوندرادوست داشت ، نسبت بهمسایه محبت کرد ، خدارا در سراسر خلقتش مورد تعظیم وتکریم قرار داد وبا یك روح محبت خدمت عاری ازخودخواهی انجام داد .

این دونکته را در هریك از ادیان میتوان دید و باید آنرا **عامل مشترك** همه آنها دانست .

آقای بیرسالو نیوجرسی امریکا که نظرایشان درصفحه ۵۶ چاپ شده است

استقبال جراید و مجلات جهان ازخدمات

وحدت نوین جهانی

عده‌ای از جراید و مجلات جهان ازقبیل داس گیستیگه رایش(حکومت‌روحانی) چاپ اتریش- مجله ویس چاپ انگلستان ـ مجله باماگ چاپ هندوستان ـ مجله اوب نوول (شفق نوین) چاپ الجزایر مجله جنرال ولفر بولتن چاپ انگلستان ـ مجله‌کاندور ماگازین چاپ امریکا ـ مجله لفور اسپریتوئل (کوشش روحی) پاریس ـ مجله کروزیدر چاپ انگلستان ـ مجله ت س س (تی سی سی) چاپ استرالیا مجله لانوئوا اجوکیشن (تربیت نوین) بزبان اسپانیولی چاپ امریکا ـ مجله دایرکتوری آو انترنشنل کلابز ـ امریکا ـ مجله گرین‌فلاگ بزبان انگلیسی چاپ توکیو ژاپن ـ مجله‌سیکرز گاید چاپ نیویورك امریکا مجله سارنیا چاپ استرالیا ـ مجله دی‌کاراوان اوگریت بریتین چاپ انگلستان ـ مجله یونیورسال کلاب دایرکتوری چاپ انگلستان ـ مجله‌کوسموگلوتا چاپ پاریس فرانسه ـ مجله دی‌کاراوان اوایستاند وست‌چاپ امریکا ـ مجله استپزانتوهیم (قدم بسوی‌خدا) چاپ انگلستان ـ مجله ورلد پیس‌اند جنرال‌ولفر دایرکتوری چاپ امریکا ـ مجله اینترپلا ناتاری نیوز (اخبار فضائی) چاپ امریکا ـ مجله ورلد فوروم چاپ انگلستان...

مطالب وتقریظها وشرح کم و بیش مفصلی دربارهٔ خدمات وهدفها ومقاصد (وحدت نوین جهانی) نگاشته‌اندکه نقل وترجمه همهٔ آنهادراینجا میسر نیست وبرای اینکه خوانندگان محترم ازنوع‌این‌مقالات آگاه شده وبدانند نویسندگان این تقریظها چه نظر وسلیقه‌ای دارند بطور نمونه قسمتی ازاصل مقاله یك روزنامه ایتالیائی وترجمه آنرا بفارسی دراینجا مینگاریم. این مقاله در روزنامه (ایل فوگلیتو) بقلم نویسنده دانشمند ایتالیائی«کارلوجنتیله» چاپ شده است. تاریخ‌این روزنامه ۲۰ژانویه ۱۹۶۶ ودرشماره سوم ازسال پنجاه ونهم آن‌بچاپ رسیده است.

ANNO LIX (nuova serie) - N. 3

il Foglietto

وحدت جهانی ایرانی درد وران ما

هنگامیکه (لیبنیتس) فیلسوف آلمانی با (بوسوئه) نویسنده مشهور فرانسوی در باره امکان یك اتحاد دینی بین ادیان‌که خود نیزشخصاً بدان عقیده داشت سخن میراند بطورقطع دربارهٔ اساسی ازجنبهٔ انسان دوستی ایتالیا صحبت میکرد. کوشش روح جهانی غربی امروزاز اینجا منشاء میگردد و این امردور نمائی ازمنشأ تاریخی اشتیاق شدید بشر برای اتصال بمبدأ نامتناهی است‌که در همهٔ امور فرهنگی مشرق آثارآن دیده میشود. بنظرمن نقاط ونکات‌اساسی در «وحدت نوین‌جهانی» وافکارو عقاید آن‌که مرکزش در تهران قرارگرفته است براین مبنا واقع شده است.

UNIVERSALISMO IRANICO DEI NOSTRI TEMPI

با توجه بـه حوادث تاریخی و اشتیاق‌های مشترك بشریت که امروز نوع بشردیگر نبایستی ازوجودآنها اظهار بی‌اطلاعی نمایند باید گفت که «وحدت‌نوین جهانی» ازلحاظ قیافه و دربرخی نکات شباهت به‌فدراسیون بین‌المللی ادیان درژاپون که توسط یونوسوکه نوکانو درست شده‌دارد. از لحاظ اصطلاحات میتوان آنرا تا حدودی نیز شبیه بـه «جمعیت رفاه جهانی» درکرکلاند تشبیه کـرد. بالاخره این مطلب بسیار قابل قبول است که وحدت نوین‌جهانی روز۲۲ مارس یا اول فروردین (نوروز) یا شروع بهار را بعنوان روز جهانی وحدت (از سال ۱۹۵۴) انتخاب کرده‌چنانکه‌امریکائیان نیزاین‌روزرا بعداً بعنوان‌روزشکرگذاری‌انتخاب نمودند. اصلیت فلسفی این روزدر واقع باین علت است کـه روز را بایستی تصویری از مادر طبیعت دانست.

Quando Leibniz discuteva con Bossuet circa la possibilità di una comunione religiosa interconfessionale, idea della quale era egli personalmente convinto, maturava certo le premesse dell'Umanesimo italiano. Da esso prende l'avvio, lo sforzo di universalizzazione dello spirito occidentale moderno, prospettiva, di storica annotazione, di quella sete del dilatarsi nell'infinito, che distingue le esperienze culturali dell'Oriente. Su tale fondo di positiva equivalenza mi sembra siano stabiliti i punti-base de *La Nuova Unione Universale* dei Credi e delle Dottrine, con sede a Teheran

cordo anche dell'americano Giorno del Ringraziamento. La validità dottrinale di tale giorno è nella immagine della *Maternità della Natura*. Ludmilla L. Holt di Cleveland (Ohio) ha scritto a proposito, che l'inizio della Primavera è *l'effettivo principio dell'anno* nel senso di avviamento realizzativo del nuovo ciclo vivente.

Il criterio della N.U.U. è dunque rousseauano e le note ottimistiche della impostazione programmatica lo confermano. Il problema urgente, essa dichiarava nel suo sorgere, consiste nell'abolire la mentalità dello spiritualismo intolleran te. La esplicazione popolare si

لوردنیلول هولت درکلولند (اوهایو) امریکا در این باره مینویسدکـه روز ابتدای بهارنشان واقعی شروع سال است. ومنظور ازآن آغاز اجرای نسل جدید زنده درطبیعت میباشد.

پس بایددانست که فلسفه (وحدت‌نوین جهانی) معقولانه است‌ویادداشت‌های خوش بینانه‌برنامه‌ای که تهیه‌کرده این موضوع را تأیید مینماید. مسئله فوری آنطورکه وحدت نوین جهانی از همان ابتدای تأسیس بیان داشته عبارتست ازالغای روح دشمنی وانزجار روحی بشرنسبت بیکدیگر. برای استفاده‌وفهم عمومی، اصطلاحات وروش‌های خاصی بکار برده‌که بدان وسیله خطرات کینه وترس را در زمینهٔ روابـط بین‌المللی بشرازبین ببرد ومسلماً دراین زمینه تخمین وضع امور وآثاربسیار مشکل است ولی چیزی که از آن فوری‌تر میباشد لزوم به‌تصدیق محبت‌ومهربانی ومدارا میباشد. دراین باره جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت‌السلطان) مقیم‌کرمانشاه در جزوه‌ای بنام پیشنهادت بعالم بشریت (چاپ چاپخانه بانك ملی ایران تهران) سخن گفته است. این پیشنهاد درواقع خطابی است با ۴۴۸ میلیون مسلمان و ۷۲۳ میلیون عیسوی و۲۲ میلیون‌کلیمی وسایرپیروان زیاد بودا وکنفوسیوس برای اینکه دریك امرمشترك‌روحی

متفق شوند. آنچه درمقاله آقای عطاءالله شهاب‌پور بانی انجمن تبلیغات اسلامی وعلی اشرف کشاورز (معاون کارگزینی بانك ملی) براین مطلب اضافه شده عبارت است ازبحثها وانتقادهای مختلفه دربارهٔ نتایج امور علمی عصر حاضر و بهره نامناسبی که ازصنعت میبرند. چیزی که جلب توجه میکرد پشت جلد زیبای گل این نشریه بود.

ازطرف دیگر کارت‌های تبریك وحدت نوین جهانی باقیافه‌ای لطیف وزیبا (باسبك وروشی اسلامی) ببرادران وخواهران مسیحی تبریك گفته وتصریح داشت : «ماهمه بخداوند وملائك اووکتابهای او وپیامبران او ایمان داریم وبین آنها تفاوتی قائل نیستیم (لانفرق بین احد منهم) چقدراین امرمایه تقویت وامیداست وچقدر تفاوت دارد باآن دشمنی دینی و یاسیاسی که طی آن هرکسی که از دین دیگر باشددرمعرض کینه‌توزی قرارمیگیرد.

دریك جزوه‌دیگر سخنان آقای عطاءالله شهاب‌پور در تالار فرهنگ تهران که بزبانهای فارسی وفرانسه ایراد گردید بزبان انگلیسی چاپ شده است. دراین جلسهٔ سخنرانی آقای دکتر اتوبو خینگر طبیب بسیار مهم ومشهور آلمانی سخنرانی نمود وقبلاآقای احمد فرزین منشی سفارت آلمان اورا معرفی کرد و سخنرانی ایشان توسط آقای دکترصادق پرویزی وعلی اشرف کشاورز ترجمه و قرائت شد.

درجلسه مزبورکه بنام شاهنشاه ایران افتتاح شد شخصیت‌های بزرگ شرکت نمودند (از قبیل تیمسارمزین ، دکتراعلم‌الملك ، دکتر امیراعلم ، دکترشروین، آیت‌الله فیروزآبادی، دکترمتین دفتری و غیره) از متون این صفحات که روح مخصوص معنوی دارد نشانی ازبهارجاویدان بچشم میخورد که گلهای آن عبارتنداز پیامبران الهی که همه ازجانب اومیآیند و همه از جانب او وحی شده‌اند ، این روش معنوی معلمین جهانی است . بالاخره نتیجه نهائی این فکر که پشتیبان او همکاران مهم و زیاد هستند روح واقعی تحولات خلقت است که دردعا و نماز و تعلیمات پیامبران بزرگ حضرت مسیح (ع) و حضرت محمد (ص) نهفته است .

اما چنانکه من میفهمم کسب نیروی معنوی دینی امروزه بعقیدهٔ آنها وابسته برجوع بـه نیروی تقوای باطن است ودر این باره شرحی ازباطن بشربالسان معنی وفلسفه بیان میدارد. وحدت نوین جهانی این مطلب را اظهار میداردکه برای پایان دادن به‌بدبختی‌ها وغرائز منفی بشری لازم است که یك داروی روانی بغیراز داروهای معمولی بکاررود. مقصود اینست که قوا ونیروهای باطنی داخلی بشر در بیرون او مورد استفاده قرارگیرد. درباره عقیده «تشعشع باطنی» که دربالاگفته شده میتوان یك روح شاعرانـه‌ای ازآرم و نشان وحدت نوین جهانی درك کرد. این آرم عبارتست ازنشان قدرت خیره کننده که بطورعمودی دریك دایره از فضای لایتناهی قرار دارد ومتن این پرده بی‌انتها طبیعت درخشان میباشد.

اولین کسانیکه درجهان وحدت نوین را قبول کردند بطوریکه درجزوه مذکور بالادیدم بسیاری نویسندگان، مؤلفین، انسان‌دوستان ـ رؤسای دینی، فدرالیست‌ها، استادان دانشگاه ، هنرمندان، روانشناسان، اعضاء فرهنگستانها وتعداد زیادی جامعه شناسان بسیارمعروف کشورهای مختلف (سوئد ـ ایتالیا، استرالیا ـ امریکا ـ برزیل ـ پرتقال ـ هلند ـ بلژیك ـ کوبا ، کانادا ـ فرانسه ـ سان سالوادر ـ انگلستان ـ آلمان ـ لهستان) میباشند ازقبیل آقایان اورت ـ پترلن ـ مورتری ـ کارلوك ـ نیوا ـ گاریبالدی ـ هومان ـ گالور ـ ایزابلافری ـ پرنسیپ لیند ـ ویولت را ووسلی ـ جمس ریشارد ـ فلورانس لافونتن راندال ـ گـانی ـ بولتوود ـ پیت کتلی ـ شالو ـ بوش ـ پفهاوس ـ جزیرسکی) **کارلوجنتیله**

INTERNATIONAL ACADEMY

Founded 1880, Chartered and Incorporated as a World Fraternity of Scholars Affiliated with Learned Institutions in Europe, America and Asia

SALUTEM PER NOMEN DOMINI

We the Council *acting upon the Authority conferred by our Charters having regard to the qualifications and status of*

H.E. Hesshallah [illegible] Dowlatshahi (Hechmatus Soltaneh)

herewith confer upon him the honorary Distinction of

[illegible]

Signed on behalf of the President and Members of the Council at Paris, Rome, London and New York

Given under our Hand and Seal

[illegible]

Date 17-7-1954

This is our Warrant to confirm your admittance as a Life Member of our Fraternity, and to ratify our conferment upon you of the above distinction as from the date indicated

دیپلم‌هائی که بعنوان مؤلف صادروارسال شده است

ترجمه دیپلم فوق

دانشگاه بین‌المللی

تأسیس ۱۸۸۰ـ اساس قانونی و ثبت‌آن بعنوان برادری جهانی

دانشمندان وابسته بمؤسسات فرهنگی اروپا . امریکا وآسیا انجام شده است

ماشورای اجرائی‌آکادمی برحسب اختیاری‌که ازطرف آئین‌نامه‌های مربوط آکادمی بما داده شده است‌بادرنظر گرفتن مشخصات وشایستگی وبرازندگی‌جناب‌آقای حشمت‌الله‌دولتشامی(حشمت‌السلطان) بدینوسیله عنوان افتخاری دکترای درفلسفه را بایشان اعطا میکنیم .

امضاشده از طرف رئیس و اعضاء هیئت شورای آکادمی در پاریس ، رم ، لندن ونیویورك تاریخ ۲۷ر۷ر۱۹۵۴ (مهرآکادمی)

مهررسمی لاکی آکادمی

با امضاء و مهر اینجانبان صادرشده . رئیس افتخاری آکـادمی عالیجناب پیت ولزلی دکترفلسفه دکترحقوق ، دارای درجات LL.D.Ph.D.K.C.G

بدینوسیله قبول جنابعالی را بعنوان عضو دائمی اتحادیه بـرادری دانشمندان اعلام و درجـه فوق را بتاریخ مذکورتقدیم میداریم .

(این دیپلم **طی نامه مورخ ۱۲ اکتبر۱۹۵۶ ازطرف** آکادمی بین‌المللی‌ارسال شده‌است)

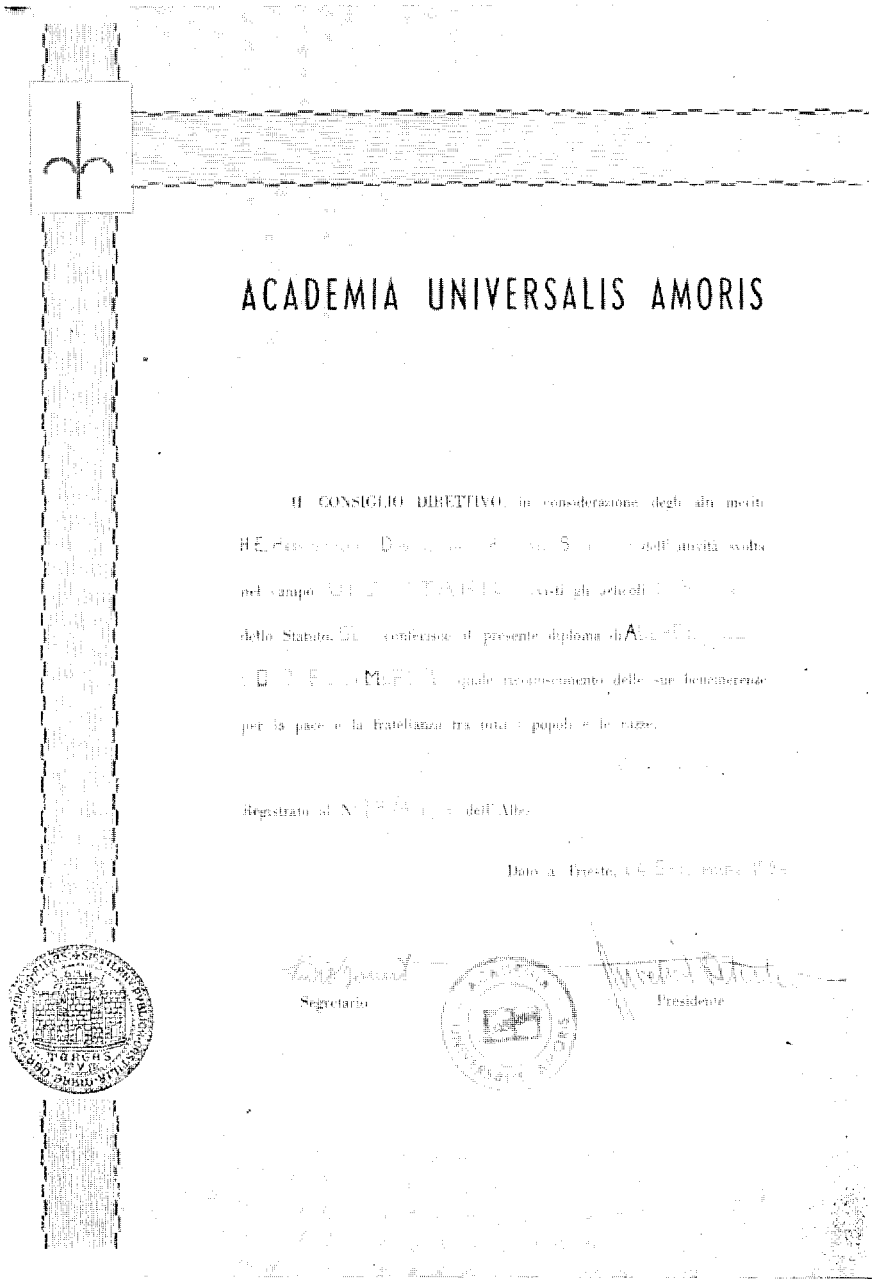

ACADEMIA UNIVERSALIS AMORIS

IL CONSIGLIO DIRETTIVO, in considerazione degli alti meriti

dello Statuto, conferisce il presente diploma di

per la pace e la fratellanza tra tutti i popoli e le razze.

Dato a Trieste,

Segretario

Presidente

ترجمه دیپلم آکادمی بین‌المللی آموریس که اصل آن بزبان ایتالیائی است (دیپلم فوق)

هیئت مدیرهٔ آکادمی بمناسبت شایستگی فوق‌العادهٔ جناب آقای حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت‌السلطان) وفعالیت برازندهٔ ایشان درزمینهٔ بشردوستی برطبق مواد ۲-۳-۷و۵ آئین نامه این دیپلم آکادمیك افتخار وشایستگی را بخاطر قدرشناسی از خدمات ونیکوکاری ایشان درراه صلح وبرادری نسبت بعامهٔ مردم‌وهمه نژادها تقدیم میکند.

ثبت شده تحت شماره ۷۳ (آ.م.) دردفتر

تاریخ : تریست (ایتالیا) ۴ سپتامبر ۱۹۵۴

امضای دبیر آکادمی　　مهر آکادمی　　رئیس آکادمی

دیباچه

سپاس بی‌پایان مربزدان توانا وبیهمتا را سزاست‌که مرا عمری بخشید وتوفیق عنایت‌کردکه مطالب اساسی وآموزنده درمعرض اطلاع همنوعان خویش قراردهم تا هرکس را پسند آید ازآن بهره برگیردو کسانی راکه نسبت بآن نظری باشد مرقوم دارند باعث تشکروامتنان خواهد بود .

درود برپیامبران وراهنمایان الهی‌که راه راست حقیقت را برابناء بشرآشکارفرمودند و هریك در دوران خود بهترین دستورات هدایت را به افراد انسان ابلاغ‌کرده نور راهنمائی را فرا راه بشر قرار دادند .

ای بارپروردگارمقتدر معظم توخود خوب میدانی‌که ازنوشتن این مطالب نظری جزپرورش افکار وخدمت بابناء بشروپیشرفت بندگان خدا ندارم، پس برمن منت‌گذارکه خطا ولغزشی ازقلم من‌سرنزند تا آنچه مینویسم ومیگویم بخیروصلاح جامعه باشد .

پروردگارا مرا یاری فرمای‌که قلم و قلب و قدمم همه بخیرعالم بشریت بکار افتد . اینست آرزوی مشتاقانهٔ من وهدفی‌که زندگی را درراه آن میگذرانم .

من این‌کتاب را بخاطر محبت بخلق خدا مینویسم زیرا همهٔ مخلوقات الهی را دوست میدارم و امیدوارم‌که این سخنان‌درهمه برادران‌وخواهران نوعی تأثیربخشد ، انوارمحبتم را با آغوش‌بازبپذیرند تا ازکارخود سرفرازوخوشحال باشم‌وزحمتی‌که دراین راه‌کشیده شده مقبول ومأجورواقع شود .

***

قبل ازآنکه وارد سخن شوم علت اختیارروبه‌ای راکه درمقدمه‌نویسی بکاربرده‌ام بیان میدارم :

ازآنروی ازدرگاه یزدان شگرکردم‌که اومرا درجهان هستی آورد و قدرت و نیرو داد و مکانیسم مغزم را طوری ساخت‌که بتوانم سخنانی برشته تحریردرآورم .

به پیامبران سلف ازاینروی درود فرستادم‌که آنها پایهٔ الفت وبرادری ومحبت راگذاردند ودین‌و دانش را بهمراه دستورات الهی بجهان ارائه دادند تا همگان ازآن مطالب بهره برند . ما هم امروز به تناسب مغزخود این مطالب راگرفته وازفرآورده‌های دانش آنها استفاده میبریم واین معلومات را باضافه آنچه ازمکانیسم مغزخود دانسته ودرك‌کرده‌ایم بصورت‌کتب ونوشته دردسترس مردمان امروز وجوانان و طبقاتی‌که ازاین پس بدنیا میآیند میگذاریم تا بدینوسیله سطح معلومات آنانرا ارتقاء دهیم وازاین‌سخنان

هرکدام به تناسب مکانیسم مغزی خود استفاده نمایند وسپس مطالبی متناسب با پیشرفت دانش وقدرت مغزی خویش درزمان خود بدان بیفزایند ومورد استفادهٔ اخلاف قراردهند .

ازاینروی ازخدا طلب راهنمائی ومصونیت ازخبط وخطاکردم که مبادا دراثر نقص و نارسائی مطلب منظوروهدف من که هدایت بسوی خیروصلاح است جزئی خدشه پیداکند .

ازآنجهت بمحبت وبرادری اشاره کردم تا همگان بدانندکه این وظیفهٔ هر فرد بشر در انجام هر کاری است که پیش میگیرند . بلی تکلیف ما درهمهٔ اعمالی که انجام میدهیم قبل از هر چیز خدمت محبت ومهرورزی است .

و اصولا مقدمه را از اینروی نوشتم که انجام این کاررا برای هرکتابی لازم میدانم . امروزه در کشورهای دنیا وبین کسانیکه ازروش آنها تقلیدمیکنند رسم براین جاری است که بدون ذکرمقدمه یکباره وارد متن کتاب میشوند درحالیکه هنوزفکر خواننده آمادگی برای درك مطلب کتاب ندارد و ناچاراست دو سه مرتبه کتاب را از ابتدا تا انتها بخواند تا مقصود نویسنده را خوب درك نماید . وقتی قبلا مقدمهٔ کتابی خوانده شود و ذهن خواننده برای مطالب آماده گردد بهترمیتواند مفهوم آنرا درك کند و از آن بهره برداری نماید .

لذا اینطورتشخیص میدهم که این شیوه بهتر ازآن روش است وانتظاردارم وقتی جهانیان این عمل را معقول ومتین یافتندپس ازبررسی وسنجش فایده‌اش، ازآن پیروی کنند وهرگاه دیدند فایده ندارد مختارند .

درهرحال تقلیدکردن ما ازشیوهٔ دیگران بدون سنجش سود وزیان آن معقول نخواهد بود .

خوانندهٔ عزیزموضوعی که دراین کتاب مورد بررسی قرارگرفته چنانکه بعداً خواهید دید دراطراف دینامیسم عالم دور میزند . دراین کتاب سعی بعمل آمده تا آنجا که مقتضی و صلاح باشد نیروی واحدی که سراسرعالم را بجنبش میآورد اثبات گردد ووحدت عالم لایتناهی با همه تنوع و اختلافی که در ظاهر بنظرمیرساند نشان داده شود .

همانطورکه در این کتاب و سایرکتب خویش بیان داشته‌ایم سراسر عالم وجود با همه رنگارنگی و اشکال عجیب ونقوش گوناگون خود در روح مطلب صاحب یك نیرو ، یك هدف ، یك نقشه ویك طرح است . جلوه‌های مختلف ، پرتوهای رنگارنگی است که بمناسبت حیات وگردش چرخ کارخانهٔ جهان هستی لاجرم وجودشان لازم است .

نتیجه‌ای که بشر بایستی ازاین موضوع کسب کند چیست ؟ بشر باید بیاموزد که دراین عالم وحدت که هیچ چیزازدیگری جدانیست و همه بهم پیوند ناگسستنی دارند و همهٔ موجودات عالم اجزاء و وابستگان یکدیگرند برای ادارهٔ نیکوی جهان لازم است که همه بایکدیگرمحبت ، لطف ، مدارا ، مهربانی ،حسن سلوك وبرادری داشته باشند . بایستی این روش را تبلیغ وتزریق کنیم واشاعه دهیم تا ایده آل وشعاروروبهٔ بشرجزمهرومحبت وصفا وصلح وبرادری چیزدیگرنشود واین عطیه بزرگ خداوندی با تمام قدرت تار وپود روابط جامعه بشری را مستحکم سازد .

محبت نزد ادیان وفلاسفه

هل الدین الا الحب (حدیث اسلامی) آیادین غیرازمحبت چیزی است ؟

نهال دوستی بنشان که کام دل ببارآرد درخت دشمنی برکن که رنج بیشمارآرد

حافظ

یك عقل صحیح ودرست خدمتی را خواهدکرد که نه یك پدر و نه یك مادر و نه یك خویش میکنند .

بودائیسم ـ دهاما پادا

یکنفرجوان‌هنگامیکه درخانه است باید نسبت بپدرومادر ودرخارج نسبت‌به‌بزرگتران بامحبت واحترام‌باشد، بایستی مشتاق ودرستکارباشد . بایستی محبت او نسبت بهمه جوشان بوده و دوستی نیکورا درخود پرورش دهد .

کنفوسیوس ـ آنالکت‌ها (۱)

لائوتان ازکنفوسیوس پرسید : منظور شماازنیکوکاری و درستی چیست ؟ کنفوسیوس گفت : « منظوراینست‌که در عمیق‌ترین باطن قلب خود نسبت بهمه چیزمحبت روا داریم، همهٔ مردمان را دوست بداریم‌وسخت ازافکارخودخواهانه بپرهیزیم . اینست ماهیت‌نیکوکاری ودرستی .» درجائیکه محبت باشد جدائی نیست .

دین کنفوسیوس

باهمه بمدارا وحسن سلوك ومحبت رفتارکن

دین تائو (کان‌ینگ‌پین)

خوان بقول درجائیکه محبت باشد بهتراست از گاوپرواری‌که با آن عداوت‌باشد.

(کتاب امثال سلیمان نبی ۱۵)

ای حبیبان یکدیگررا محبت بنمائیم زیراکه محبت ازخداست وهرکه محبت مینماید از خدا مولود شده است وخدارامیشناسد وکسیکه محبت نمینماید خدارا نمیشناسد زیراخدا محبت است .

رساله اول یوحنای‌رسول باب چهارم

فرق است میان‌آن‌کسیکه عملی از روی تمایل طبیعت انجام میدهد وآنکه برای‌ادای تکلیف احترام بقانون میکند، اولی حظ نفس برده ودومی ادای‌وظیفه‌کرده است .

امانوئل کانت

ظهورنیکی دراشخاص تجلی ونمایش ذات حق است وذات حق منشاء درستی اخلاق و کردار است .

یوهان‌گتلیب فیخته

شفقت بسیارخوب وبنیاد اخلاق میباشد ، اما سعادت وآزادی تام درسلب کلی اراده و خواهش است .

شوپنهاور

ترقی نوع انسان بسته بمیزان غلبه جنبهٔ انسانی برجنبهٔ حیوانی است . هنوز حس خودپرستی درمردم غالب است ومدار امر برزدوخورد وجنگ وجدال است .

اگوست‌کنت

بزرگترین‌کمال‌که موجودات جاندار در سیرتحولی و تکاملی بآن رسیده‌اند پدید آمدن عواطف‌واحساسات قلبی‌است‌که درانسان بوجودآمده است وانسان اگرمیخواهدحیوان نباشد باید رحم و مروت وکرم رشجاعت ونوع پرستی وخیرخواهی را درخود بپرورد .

چارلزداروین

چون درتکامل زندگی بایدکثرت بوحدت برسد مردم باید بمعاشرت زندگی‌کنند و تاحدی دست ازخودخواهی بردارند ورعایت حال دیگران راکنند . هرفردی باید خوشی دیگران را هم‌بخواهد .

هربرت اسپنسر

خودپرستی حق‌است وشفقت ضعف نفس وعیب است . حالاکه خوب یا بد بدنیاآمده‌ام باید از دنیا متمتع شوم هرچه بیشتر بهتر . برای حصول این امر اگر هم بیرحمی و مکرو فریب وجدال وجنگ لازم‌آید انجام میدهم . آنچه مزاحم ومخالف این فرض است اگرچه راستی ومهربانی وفضیلت وتقوی باشد بد است .

فردریش نیچه

خودخواهی ازآنجهت بداست‌که غالب مردم برتری که برای خود نسبت بدیگران قائلند درتحصیل مال یاجاه یا لذتها است .

ارسطو

علم انسان را دانشمند میکند ولی‌آدم نمیکند .

ولتر

***

میگویم : محبت یك نیروولطف الهی‌ونعمت عظیمی‌است‌که‌خداوند متعال درنهاد بشربودیعت گذارده است . حال‌که چنین نعمت وعطیهٔ بزرگی در اختیار ما قرارگرفته چرا نبایستی نخست اهمیت و عظمت آنرا درك‌کرده وشعارخود قراردهیم وبا تمام افراد بشردرسراسرجهان محبت وبرادری ورزیم و ازاین عطای الهی بهره‌برداری‌کامل‌کنیم . وظیفهٔ ما ایجاب میکندکه نخست این محبت را در اطراف خود بکار اندازیم وسپس رفته رفته تا آنجاکه بتوانیم وروابط ما ایجاب‌کند نسبت بسایرافراد بشرومخلوقات جهان این موهبت را بکاربریم .

شما وقتی بیك کارخانه بزرگ قدم میگذارید هزاران اجزاء آنرااز میله چرخ، پیچ و قطعات و ساقه‌ها وزبانه‌ها وخلاصه هرچه درماشینها هست همکاروهمراه وموافق یکدیگر میبابید . ممکن نیست یك پیچ یا میله‌ازماشین برخلاف سیاست‌ومصلحت سایرقطعات‌کارکند واگرچنین باشد ماشین لطمه خواهدخورد، چنانکه اگرقطعه‌ای ازآن پولادها را بمیان دندانه‌های چرخ بیندازید ماشین‌را صدمه‌خواهد زد .

ماکه درچنین عالمی زندگی میکنیم چه وظیفه داریم ؟ آیا سزاست‌که با همنوعان خودکه‌هرکدام قطعات واجزائی ازاین دستگاه عظیم‌اند از در مخالفت ودشمنی درآئیم ومانع‌کارآنها شویم وبجای‌همکاری ومودت سدی درراه پیشرفت دیگران بسازیم .

آیا شایسته است بجای همفکری‌ومحبت ازدرعداوت ودشمنی درآئیم وکوس مخالفت وعناد وضدیت را بنوازیم ؟

دوگنجشك برروی درخت برسریك طعمه ویا یك‌عشق با یکدیگرنزاع میکنند وقدری بر سرورویی هم نوك میزنند ولی پس از مدت‌کوتاهی این نزاع برطرف شده و دوباره مانند دو دوست قدیمی پهلوی یکدیگرخزیده وهریك‌خود را با حرارت دیگری گرم‌میسازد واصلا یادی ازآن اختلاف‌کوچك‌درمغزش باقی نمیماند . آیا ما ازیك‌گنجشك ضعیفتریم ؟

آیا صلاح است‌که بین دوستان که مدتها بایکدیگر یارورفیق وهم پیمان وهمراه بوده‌اند چنان اختلافی پدید آیدکه ازیکدیگرجدا شوند و اثری ازآن دوستی و محبت باقی نماند ؟

آیا درست است‌که بین یك خانواده که بایستی مظهرونمونه اتحاد واتفاق ودوستی ومحبت‌باشد کدورت‌ها ونقارهائی پیش‌آیدکه موجب جدائی و بریدگی‌آنها شود ؟

آیا صلاح است‌که بین همسایگان یك محل که منافع مشترك با یکدیگر دارند وصلح و صفا و

همزیستی آنها زندگی را برهمهٔ افرادشان شیرین‌تر میسازد جنگ‌ونزاع ومحیط دشمنی وکینه بوجود آید؟

آیادرست است که بین افرادیك شهر که دریك محل زندگی کرده‌وازمزایای مشترکی بهره‌میبرند واحتیاج بهمکاری درامورخود دارند دودستگی واختلاف ونزاع افتد بطوریکه شیرازهٔ کارها ازهم بپاشد ؟

حاصل این جنگها ونفاقها جز از بین بردن آبادیها وایجاد خرابی و ویرانی وبدبختی چیزدیگرنخواهد بود

آیا معقول است که افراد یك کشورکه یك واحد یگانه و نمایندهٔ وحدت هستند بجای اینکه پیوندهای همفکری وهم‌آهنگی و همکاری را روزبروزبنفع مشترك خود محکم‌تر سازند بدشمنی و کینه و مخالفت و عداوت بایکدیگرپرداخته راه نفاق بپیمایند وبرعلیه یکدیگر دسته‌بندی نموده ، میان طبقات و اصناف و گروههای مختلف دیوار جدائی برکشندوروزبروزاین شکاف راعمیقتر سازند و راه صلح و آشتی وهمکاری را برروی هم ببندند ؟

آیا این بهتراست یاآنکه تمام افرادکشور اعم از هرشغل ومقام و حرفه ووظیفه دست اتحاد وهمکاری باهم داده در راه ترقی وتعالی و عظمت کشورکه هدف‌مشترك همهٔ آنها است بایك محبت ، صمیمیت وبرادری کامل بکوشند و اقدام کنند .

آیا صلاح است که بشر بجای اینکه با اختراعات واکتشافاتی‌که محصول فکر و الهام و تقدیر است در راه توسعهٔ رفاه و آسایش وترقی همنوعان خود بکوشد ازوسائلی که بوجود آمده برای تخریب آبادانیها و کشتن عدهٔ بیشماری از همنوعان سوءاستفاده کند ؟

آیادراین عالم‌وحدت که همهٔ موجودات با یکدیگرهمکاری میکنند و باهم پیوند دارند و کار آنها درهراحوال وابسته بیکدیگراست صلاح‌است بشر بجای اینکه ازاینعالم وحدت بهتراستفاده‌کند باعث پراکندگی شده ووسائلی بکاراندازد که در یك مدت‌کوتاه عدهٔ بیشماری ازموجودات زمینی و هوائی و آبی و نباتات و حیوانات مختلف و

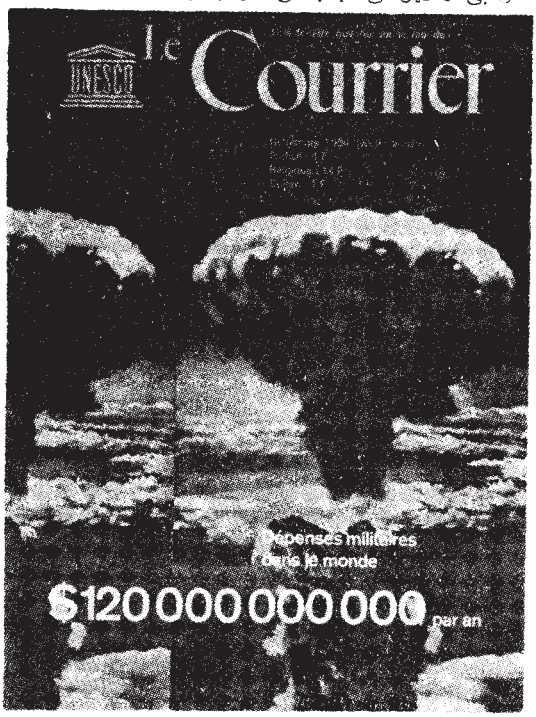

با یك بمب اتمی عدهٔ بیشماری از موجودات‌زمینی، هوائی وآبی‌ونباتات وحیوانات مختلف ازبین‌میرود (کلیشه فوق بشت جلد یك شماره از مجله یونسکو یاسازمان فرهنگی وعلمی ملل متحداست‌که درآنجا آماری منتشر کرده‌مبنی براینکه‌بودجه جنگی دول در سال‌بالغ‌به ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلارمی‌گردد)

جانداران مرئی وغیرمرئی را ازبین ببرد ؟

آیا عقل سلیم حکم میکند که اجزاء یك دستگاه مودون بجای همکاری و کمك بسایر قطعات آن دستگاه بدشمنی ومبارزه باآنها بپردازند ؟

بدن شما مرکب ازمیلیاردها سلول وگلبول ویاخته واجزاء مختلفه استکه دائم در حال فعل و انفعال هستند ولی ماحصل عملآنهاهرچه باشد یك امرواحد است وآن نگاهداری وادامهٔ زندگیوسلامت شمااست . آیانمیخواهید که سلولهای بدن شما همگی بامحبت و اتفاق و اتحاد در راه این هدف مشترك بکوشند ؟ آیا راضی هستید که مبارزه ودشمنی درداخل بدن شماچنان وسعت گیردکه سلامت وتعادل بدن از بین برود وشمارا بدیارمرگ و اضمحلال بکشاند ؟

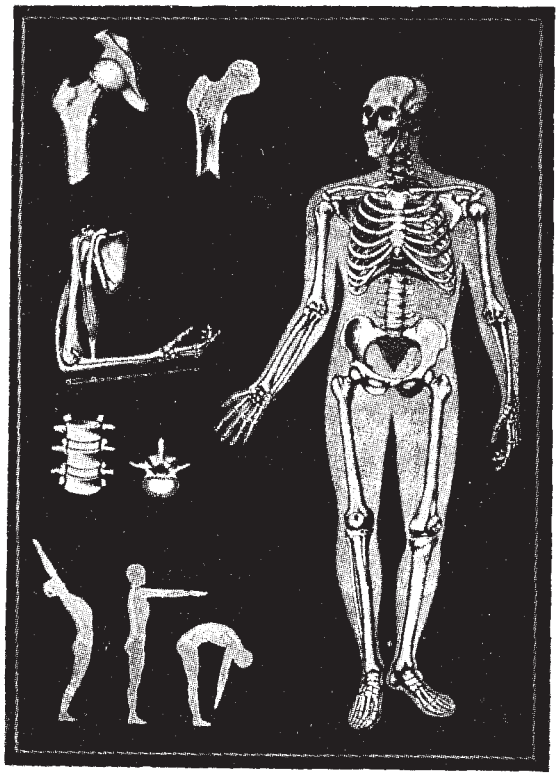

همکاری میلیاردها از سلولها واجزاء بدن شما باعث نگاهداری سلامت وقدرتجسم شما است

این نکته بسی روشن استکههرگاه بین اجزاءسلولهایکالبد ، اختلافی پدید آید سلامت بدن ما دچار اضمحلال خواهد شد وهرگاه صلح وصفا بین آنها جاری بود سلامت وشادابیکالبد تأمیناست . جامعهنیز همین حال را دارد . اگر افراد آن باهم متحد وصمیمی وهمکارباشند وباهمآهنگی و صفا ومهربانجاموظایف خود پردازندپیکرهٔ اجتماع سالماست وهرگاه برخلاف درصدد دشمنی ونزاع واختلاف برآیند جامعه نیز لطمه خواهد دید .

هرگاه دینامبدن انسان یاهرماشینی تعادل و نظم نداشته باشد تمام بدن لطمه خواهددیدوماشین ازکار میافتد واگردینام بدن یاعالم خوبکارکند تمام پیکرآنمنظم وعالی بگردش وحرکت وانجام وظیفهٔخود خواهد پرداخت .

میگویم: دانشودینکه بمنزلهنیروی مثبته دینام عالم است هرگاه با تعادل کار کردند یعنی دانش درست تجلی نمود وتلفیقآن بادین درست انجامگرفت (۱) همه کارها منظم خواهدبود وافکاربشرنیزبخوبی کارخواهدکرد وهرگاه این دینام ازمیان رفت ورخت بربست عالمی دربین نیست . این نکته را درضمنکتاب باتفصیل بیشتری خواهید دید . باید دانست که این نیروووسیلهٔ هم لازم دارد کههمان اتم است وبعداً بیان خواهد شد .

دانش استکه اینمطلب راتشخیص میدهد واگردانش نباشد عالم هم نخواهد بود . از اینروست که میگویم دانش ودین بمنزلهٔ نیروی مثبت دینام عالم اسث وحتی اگر برای حقتعالی دانش قائل نباشیم

(۱) دین ازنژاوشات مختصردانش وجزء دانش بشمارمیرود . (مؤلف)

نمیتوانیم وجود حضرتش را هم قبول کنیم وناچاریم بگوئیم خدای بیدانش خدا نیست .

دریك دستگاه کوچك مثل ساعت هر گاه چرخها ودنده‌های آن با نظم وهمکاری انجام وظیفه کنند ما بخوبی میتوانیم ازاین ساعت استفاده کنیم وهر گاه علتی بوجودآیدکه درهمکاری آنها اختلال تولیدکند نتیجهٔ مطلوب ازکار ساعت بدست نمیآید .

دستگاه جامعه نیزمشمول همین قاعده‌است وهر گاه افرادآن خوب انجام وظیفه نموده وهمکاری را با محبت وبرادری مطابق موازین دین ودانش انجام دادند میگوئیم دینام این جامعه بسیار خوبست وماشین آن کاملا منظم کارمیکند وچون ازروی دانش کارکرده و از روی دانش بوجود آمده محیطی که دراین جامعه حکمفرماشده پاره شدنی نیست .

اکنون که روشن شد دانش دینام عالم است وچون اینموضوع باتفصیل وشرح لازم برای خوانندگان گرامی دراین کتاب بیان میگردد احتیاج به بسط بیشتری در مقدمه نخواهد بود .

دانش و خلقت

قران مجید فرماید . ولاتقف مالیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤادکل اولئك کان عنه مسئولا (الاسری ۳۶) وبرآنچه علم واطمینان نداری دنبال مکن که (درپیشگاه حکم خدا) چشم وگوش ودلها همه مسئولند .

هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انمایتذکراولوالالباب (زمرآیه ۹) آنانکه اهل علم و دانشند بامردم جاهل نادان یکسانند ؟ فقط خردمندان عالم متذکراین مطلبند .

کتاب ایوب باب ۲۸ : پس حکمت ازکجا میآید ومکان فطانت کجا است ؟ ازچشم تمامی زندگان پنهان است و از مرغان هوا مخفی میباشد . خدا راه آنرا درك میکند واو مکانش را میداند زیراکه او تاکرانهای زمین مینگرد و آنچه راکه زیر تمامی آسمان است می‌بیند ... وبآنان گفت اینك ترس خداوند حکمت است و از بدی احتناب نمودن فطانت میباشد .

دین بودا ـ کتاب دهاما پادا ـ هرگاه خطابه‌ای مرکب از هزارکلمه ولی لغاتش خالی از معنی باشدیك کلمه معنی‌دارازآن بهتراست که وقتی کسی آنکلمه‌را بشنودساکت میشود ـ بدون دانش تفکر نیست وبدون تفکر دانش نیست . آنکس که دانش و تفکردارد نزدیك به نیروانا است.

بودا آنالکت ۱ ـ مرد بزرگ و برتر میخواهد که در کلماتش هیچ چیز غلطی نباشد ـ مرد بزرگ و برتردر سخن فروتن وخوددار است ولی در عمل افراطی است .

رزدشت : زنداوستا ـ مانیوگ خرد ۲۴ ـ گفته شدکه اهورا مزدا خلقت را بوسیلهٔ دانش مؤمن خلق‌کرده و اداره دنیای مادی و دنیای روحی بوسیله دانش است .

مذمت دانش

کتاب جامعه ازکتب تورات باب اول ـ ودل خود رابردانستن حکمت‌ودانش حماقت و جهالت مشغول ساختم پس فهمیدم‌که این نیز درپی بادزحمت‌کشیدن است زیراکه

درکثرت حکمت کثرت غم است وهرکه علم را بیفزاید حزنرا میافزاید.

فلسفه عبارتست از جهانشناسی نه خداشناسی ـ جهان را نباید بـه جهان مادی و جهان روحانی تقسیم کرد بایدگفت جهانی هست حقیقی و جهانی هست تصوری و نمایشی .

شوپنهاور

سلطنت حقه‌ای که مردم منتظر آن‌هستند نزدیك میشود وآن سلطنت علم استوبنابراین باید اختیار امور دردست اهل علم باشد. **ارنست رنان**

فلسفه علم به‌کنه اشیاء وادراك حقایق است ولی راهش مستقل نیست و ادراك حقیقی آنست‌که ادراك‌کننده باادراك شونده یکی شود واینکار جز بادرون بینی یاجان بینی و الهام درونی امکان پذیر نیست. **هانری برگسن**

متأخرین، بنده متقدمین‌علما شده‌اند. آزاد نیستند و از خودرأی ندارند. هرچه‌دارند آنست‌که‌درکتابها ودفترها مقیداست ومشغول زیر وروکردن آنها و مجادله و مباحثه درآن نوشته‌ها میباشند وموقع و مجالی برای آنها نمیماندکه بمطالب تازه بپردازند و از رسیدن بکشفیات تازه مأیوسند . اگر بیچاره‌ای هم سخنی بگویدکه تازگی داشته باشد غوغا بلند میکنند ومهابت دین را پیش میکشند ومیترسند اگرعلم ترقی‌کند عقایدی مخالف تفسیرات وتأویلات‌که آنان دردین‌کردیده‌اند ظهورکند و این دلیل برآنست‌کـه ایمان بعقاید دین خویش ندارند (والا ازپیشرفت‌علم وعقاید جدید نمیترسیدند) **فرنسیس بیکن**

دانش وخردمایهٔ همه فضائل است ومردم بدان راه‌توانائی حاصل میکنند وهمه‌مقتضیات طبیعت خودوطبع عالم را درمییابند و از آن پیروی میکنند و باینطریق بشربسوی پرستیدن خدای واحد سوق داده میشود . **اسپینوزا**

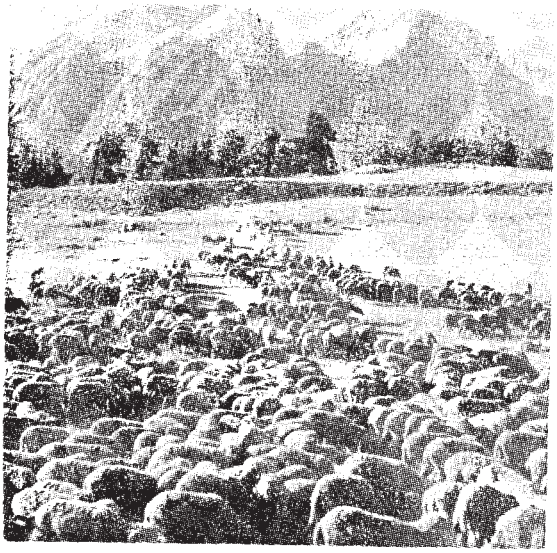

ما با سراسر موجودات عالم رابطهٔ نزدیك داریم . حیوانات، نباتات، آب، هوا وسراسرطبیعت بایکدیگر هماهنگ وصمیمی‌هستند. (گله‌ای گوسفنددردامنه‌کوهسار)

دانش انسان محدود است و بر بسیاری از امور نمیتواند اطلاع یابد. **لاك**

دانش پیوسته‌ازکثرت بوحدت‌میگرود **فونتنل**

در هر موضوع بـاید طوری سخن گفت‌که همه‌کس قدرت فهم آنرا داشته‌باشد. آنچه بیشتر مردم نمی‌فهمند گفتنش چه فایده دارد؟ **ولتر**

بازهم میگویم آیا بهتر نیست‌که‌همگان ازنیروی محبت استفاده‌کرده و زندگی را برخودوسایرموجودات جهان شیرین ترو

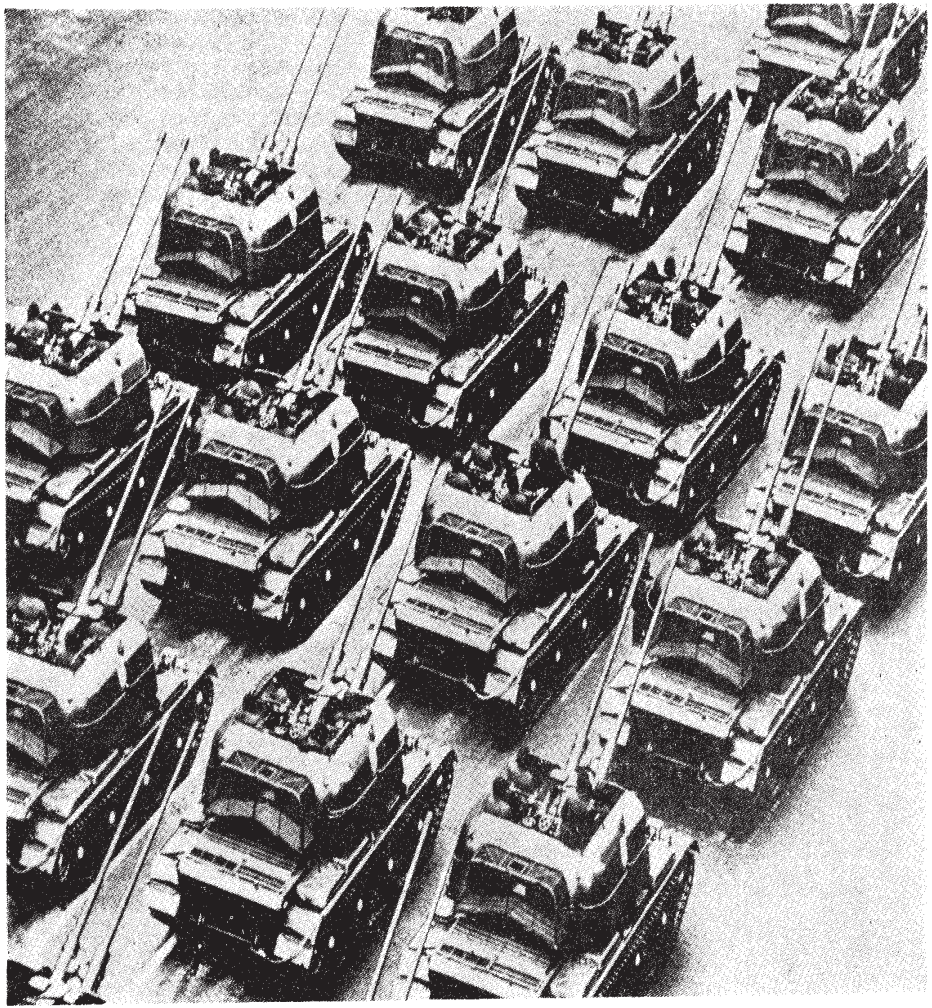

آیا بهتر نیست کوشش بشر بجای ساختن تانك بمنظور تخریب و کشتن، درراه ساختن تراکتور وماشین‌های کشاورزی
برای ازدیاد نعمت همنوعان خود بکاررود ؛ (عکس ازمجلهٔ کوریه یونسکو)

مصفاتر کنند ؟ ما که عضوی از اعضاء عالم هستیم و نه تنها باهمنوعان خود بلکه با سراسر موجودات و ایندستگاه عظیم رابطهٔ نزدیك داریم آیا بهتر نیست درصدد تحکیم این رابطه اتحاد و برادری برآئیم ؟ آیا عقل ومنطق این حکم‌را باصدای رسا ابلاغ نمیکند ؟ آیاوظیفه ما نیست که هرچه بیشتردر راه‌این هدف مقدس بکوشیم وسعی‌کنیم تا آنجا که ممکن است راههای اختلاف و نزاع را کم کرده و بتحکیم مراتب برادری‌و وداد جهانی بکوشیم وتمام همنوعان را اعم از هرنژادوهر رنگ و هرطبقه وملیت وآئین‌بمثابه پدران و مادران و برادران و خواهران وفرزندان خود بشماریم ؟

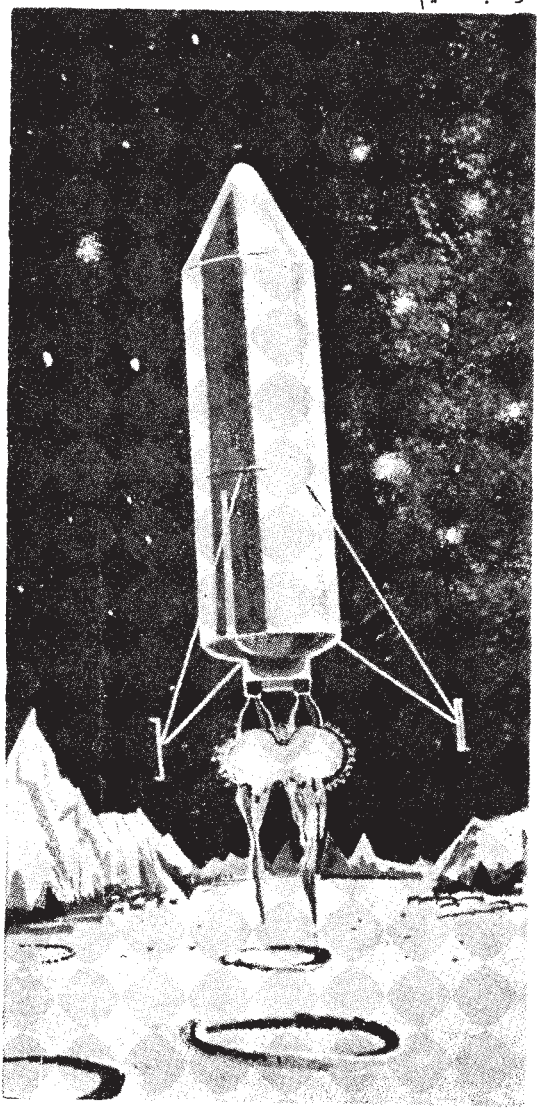

اگرمنظور ازارسال موشك‌بکرهٔ ماه اینست که آنجاراهم آلوده وتخریب‌کنند چه خوبست از این‌کار منصرف شوند

پس ای خواهران و برادران وای‌کسانیکه بعقل وخرد میبالید و مبنای دانش خود را برمنطق و عقل استوار میدانید وخرد را راهنمای خویش میشمارید ، شما را دعوت‌میکنم‌که بندای وجدان و عقل خود گوش فرادهید و نظری عمیق و تفکری موشکاف در حقیقت وحدت بیفکنید . آنگاه که پرتوی از انواروحدت بروجود شما تابید آگاه خواهید شد که مهمترین وظیفه‌ما و هرفرد بشر محبت وبرداری جهانی است‌یعنی برادری بپهنای سراسر جهان بشریت و محبتی بعظمت همه عالم هستی .

عقلا وبزرگان ودانشمندان و نوابغ وآنها که فکرخودرا صرف اختراعاتی‌میکنندکه ازآنها سوءاستفاده‌های‌تخریبی میشودبایستی گرد یکدیگر جمع شده وافکارشان‌را رویهم‌بریزند،وسازمانهائی بدهند وفکرخود رادراموری که‌موجب بسط روابط برادری‌وتوسعه محبت‌باشدبکاراندازند ودرکارهائی کوشش‌کنندکه پیوندهای برادری و مهرانسانی را افزایش دهد. این‌عقلها وافکار بزرگ بایستی در راه صلح وصفای جهان وگسترش‌برادری بکارافتد. خداوندمتعال این‌مغزهای بزرگ را برای‌استفاده رساندن در چنین راههای نیکوئی خلق فرموده و کوشش درقسمتی که‌آنها مبذول میدارندنبایستی از طرف دیگران در راه از بین بردن افراد بشر و موجودات و نباتات و آلودگی محیط هوا و زندگی‌وتخریب‌آبادانیها و بهمریختن خانواده‌ها و پاشیدن اجاقهای‌گرم خانوادگی بکاررود . دانش‌که‌دینامیسم خلقت است بایددرراه اختراع صحیح که بخیر و صلاح‌بشریت‌است بکاربرده‌شود.

دراینجا بکسانیکه از محصولات علم و دانش بهره برداری میکنند روی نموده میگویم : اگر منظور ازتهیه وارسال موشك بکرهٔ ماه ابراز و گسترش مهر و محبت است بدانند که همنوعان کرهٔ زمین واجبتر ونیازمندتر باین محبت هستند وبهتر آنست که اول مخلوق کرهٔ زمین را از محبت سیراب کنند بعد بفکر کرهٔ دیگر بیفتند . واگر قصدشان از ارسال موشك اینست که آن کره را هم آلوده و تخریب کنند بهتر است اصولا بچنین اقدامی دست نزنند و بیش از این خطا و خرابکاری روا ندارند . چه خوبست کسانیکه باین اعمال تخریبی و سوء استفاده ازدانش میپردازند دستور محبت ومهرورزی راکه از انوار تابان الهی است درنظر گیرند و متوجه دیانت شوند تادر نتیجهٔ تعادل دانش و دین انوار فروزان محبت وصفای زندگی درجهان تجلی کند .

رشته سخن مرا دراینجا بذکر نکته‌ای رسانیدکه ناچاربه بیان آن هستیم وامیدوارم آنرا حمل به تملق نکرده ومرا بچاپلوسی منتسب ننمایند زیرا خدای را شاهد و گواه میگیرم که از بیان اینمطلب هیچ نظرشخصی وتوقعات خصوصی ندارم وقصدم نیست که مقام دولتی یاوکالت یا وزارت ومال و مکنت و امثال آن بدست آورم بلکه چون مرام ونظرمن محبت ووحدت است نکته‌ای را دریافته‌ام که تذکر آنرا بنفع هم میهنان وهمهٔ جهان میدانم و آن اینست :

اختلاف بشر کاررا بجاهای ترسناك رسانده‌است
این یك نظره‌ایست که‌مکرراً در جنوب آسیا
در مبارزات کوچه‌ای انجام میشود.

در این دنیای امروز که این چنین درآتش نفاق ودشمنی میسوزد ، دراین دنیائی که شعله‌های کینه وعداوت درهرسوی ملتهب است ، دراین جهان که دربرخی نقاط آن مدتهاست بساط آدم کشی وقتل برادران نوعی بدست یکدیگر بجداعلای قوت خودرسیده واثری از انسانیت و وفادیده نمیشود ، در این دنیاکه اختلافات نژادی در متمدن‌ترین نقاط برادران بشریت را بجان هم انداخته واعمالی مرتکب میشوند که روح آدمیت از آن بیزاراست وچیزی که بچشم نمیخورد محبت و برادری ویکرنگی است ، در این دوران که از مساعی دانشمندان ومخترعین بجای رفاه بشر برای تخریب و اضمحلال و آدم کشی استفاده میکنند ، دراین گیتی که سایهٔ وحشت جنگ برافکارسنگینی کرده وآرامش وآسایش فکری را ازهمه سلب نموده است ، در این جهان که همهٔ افکار بافکران متوجه جنگ وستیزاست وازهرسو بجزفریادهای مستانه وتفوق طلبی و کوبیدن دیگران صدائی بگوش نمیرسد ، در این زمان که همه مغرور و دیوانه وار مانند وحشیان آدم کش یا مریضانی که درحال تب، هذیان میگویندوغوغا براه انداخته ودراثر پیروی از شهوات فردی نقشه‌هائی برای ویرانی عالم کشیده‌اند آری در چنین محیط جهانی **پادشاه ما اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر** با محبت ولطف ومهربانی پدرانه نسبت بفرزندان ایرانی مهر میورزند و درصدد ترقی وتعالی این کشور برآمده و ازهرراه و به هرطریق درصدد توسعهٔ دانش که دینام و مغزز ندگی است وسواد وپرورش افکار ومعلومات ایرانیان که درحقیقت بمثابهٔ زنده کردن آنها است برآمده‌اند ومحیط این

کشوررا هم‌آغوش پیشرفت‌وتعالی،ودانش راکه پایه واساس زندگی است گسترش میدهند وبامرام وحدت‌و محبت هم‌آهنگ میسازند . لذا برمن لازم‌آمد که ازاین مساعی صمیمانه مسرورباشم و ۲۶ میلیون‌جمعیت ایرانی نیز بایستی دراین مسرت شریك باشند کمااینکه هرکس در هرکجا و هر نقطهٔ ازجهان چنین خدمات نوع دوستانه انجام دهد و مرامش ایجاد محبت وبرادری وصفا درجهان باشد بایستی مورد تشکروقدردانی جهان واقع شود .

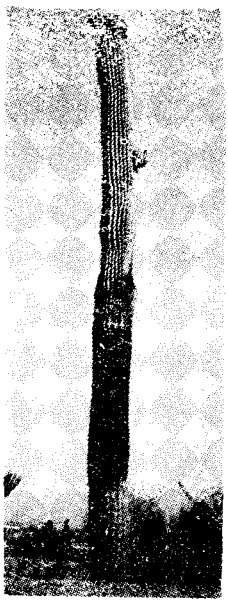

یك منظرهٔ استثنائی از همکاری‌حیوانات‌ونباتات درختان بلند خاردار صحرای کالیفرنیا که حیوانات در بالای آن پناه میجویند .

این بود سپاس بیطرفانه‌ای‌که من ناچار وبخاطرخدا باکمال بی‌نظری وبیطرفی وبدون توقعات شخصی بیان داشتم وهرکس که‌برخلاف حقیقت این کلمات را منسوب باغراض وتملق‌کند حالاکه بیغرضی من براو روشن گردید نزد خدا وپیامبر مسئول است .

بلی امروز بشریت احتیاج بچنین مرام برادری ومحبت دارد . چون وابستگی وپیوند هرفردی‌باسایرموجودات عالم ناگسستنی است بایستی محبت هرچه بیشترعالمگیر ورایج شود ، بایستی همه را دوست بداریم و حتی نسبت بسایرموجودات وحیوانات و نباتات وگلها مهربورزیم .

بایستی همه را باچشم خوبی ونیکی بنگریم وهمهٔ افرادرا خوب بدانیم واگرهرکسی بامادشمنی‌کرد اورا بعکس دوست بداریم وبامحبت با او رفتار کنیم ، یقین بدانید که محبت گم نخواهد شد وهرعملی محبت‌آمیز که انجام دهیم عکس‌العمل متقابل خواهد داشت .

باید همهٔ ما سعی نمائیم‌که انگیزه‌های نزاع وکینه ودشمنی واختلاف‌را هرچه میتوانیم کمترسازیم ووسائل محبت و ودادرا هرچه ممکن است توسعه دهیم ونگذاریم‌مبارزات واختلافات ودشمنی درعالم‌چنان وسعت گیرد که موجب قطع پیوندها و ایجاد محیط نفاق و ناراحتی وجنگ وخونریزی‌گردد.

ما باید حتی نسبت به حیوانات ونباتات مهرومحبت داشته باشیم . اینها سباع باغ وحش توکیو هستند که آزادانه در باغ میگردند ودیدن کنندگان در میان اتوبوس ازآنها بازدید میکنند.

بایستی تاآنجاکه از دستمان برمیآید، هرجاآتشی می‌بینیم فرو- نشانیم و هرجا دشمنی بر میخیزد خاموش کنیم وهرجا به نائره کینه برمیخوریم آب‌محبت و دوستی برآن بپاشیم تاخود بخود ازبین برود .

هراندازه فکر ما وسیع‌تر و دائرهٔ عمل و قدرتمان بیشتر باشد باید دراین وظیفهٔ صلح وبرادری و محبت‌کوشاتر شویم و این محبت و برادری جهانی را وظیفه‌ای مهم

برای خود بشماریم و در راه انجام آن از هیچ چیز فروگزار نکنیم .

اینست راه بشر امروز که بحقایق وحدت واقف میشود .

ازآنجاکه منظور ومقصود من اینست که دیابت دردنیا برقرارشود وازسوی دیگرمیدانم که‌دیانت بدون‌دانش ومعلومات ارزشی‌ندارد یعنی دیانت منهای دانش مساوی است با جهل ونادانی اینست‌که‌بخواست خداوند متعال درصددبرآمدم‌این‌کتاب (دینامیسم‌آفرینش) را که بعقیدهٔ من برای بالا بردن فهم و سطح معلومات همنوعان مفید ودرتحکیم رشته‌های محبت وبرادری بشری سودمند و درآگاهی بشر بلزوم اتحاد واتفاق ووحدت ضروری است برشتهٔ تحریردرآورم وازیزدان دانای توانا خواستارم مرا در ادامهٔ این قبیل خدمات یاری فرماید .

نظراتی از فلاسفه

وقتی میتوانیم فلسفه را کامل بشماریم‌که بتوانیم همهٔ امور جهان را ازیك اصل کلی بیرون آوریم .

هربرت اسپنسر

جسم فانی نمیشود ونیروهم ازبین نمیرود و باقی است چه اگربه یك شکل‌کاسته شود بصورت نیروی دیگری تجلی میکند یعنی نیروها بهم تبدیل میشوند . گرما، به برق ، برق به‌گرما و هر دو به نور تبدیل میگردند . پس شاید همهٔ نیروها در واقع اصول مختلف یك نیروی واحدند . ازهرطرف بچرخیم مشهودات وتجربه‌های مانشان میدهد که هرچه هست نیرواست ونیروهرچند شکل مختلف بخود میگیرد ولی‌اصل‌آن محفوظ است وشکلهاوتجلیات آن باهم نسبت دارند وازامورنسبی هستند ولی حقیقت آن مربوط بامر مطلق است .

هربرت اسپنسر

چون انرژیهای مختلف طبیعت بیکدیگرتبدیل میگردد پس میتوانیم حکم کنیم‌که در جهان انرژی یکی است که صورتهای مختلف میگیرد ومثل بت عیاری هر لحظه بشکلی درمی‌آید .

اسپنسر و علمای قرن ۱۹

انرژی درجهان یکی است وکم وزیاد نمیشود وفقط باشکال مختلفه درمیآید و چون می‌بینیم‌که اعمال روحی وتعقلی هم نحوه‌ای از تجلی انرژی است پس بین انرژی جسمانی وعقلانی رابطه‌ای هست .

فخنر آلمانی

نه موجود معدوم ونه معدوم موجود میگردد وکون وفساد همه تغییر و تبدیل است .

موجود ومعدوم شدن درعالم وجود ندارد .

حکمای هفت‌گانه یونان

به بعضی ازقوانین‌که خداوند درعالم خلقت مقرر فرموده برخوردم که‌آنچه در عالم هست یاروی میدهد قوانین مزبورکاملادرآن مرعی میباشد .

دکارت

نظر ادیان در بارهٔ خلقت

و ماخلقنا السماء والارض ومابینهما لاعبین (قرآن مجید ـ الانبیاء ۱۶) ما آسمان و زمین وآنچه بین زمین وآسمان است بیازیچه نیافریدیم .

قسمتی ازخطبه ۹۰ نهج‌البلاغه دربارهٔ چگونگی آفرینش زمین و گسترانیده شدن بر روی آب است که خلاصه آن اینست : امواج آب دریا مانند حیوان خروشانی متلاطم وکف‌زنان پس ازاینکه سنگینی زمین را دربر گرفت دست از سرکشی برداشته و فروتن شد وذلیل و شکسته شد وفرمانبرداروا سیر گردید ودور زمین را فروگرفت . چون هیجان درزیر نواحی زمین آرام گرفت خداوند کوههای بلند را با صخره‌ها وقطعات عظیم‌سنگ برای ثبات وآرامش حرکات وجنبش زمین قرارداد ودرآن چشمه‌های آب را بازنمود وهوارا برای نفس‌کشیدن ساکنین زمین مهیا فرمود وهرچه را مخلوق نیازمندند در آن قرارداد . ابر را در هوا آماده‌کرد تاجائیکه دسترسی بآب ندارند ازآب برخوردارشده و زنده شود وگیاه بروید و ابرهارا بهم پیوست و رعد وبرق ساخت وقطعات بزرگ آنرا پائین فرستاد و بوسیله بـاد بحرکت‌آورد تابرزمین باران ببارد بدین ترتیب اززمینهای خشك گیاه رویانید و آنهارا توشهٔمردم وچهارپایان قرارداد ودراطراف زمین راه‌ها یاعلامات ونشانه‌هاگذارد .

درابتدا کودك طلائی بود . بمحض اینکه متولد شد اوتنهاصاحب وآقای آنچه‌هست‌بود اوبودکه زمین واین‌آسمان را ساخت .کیست‌آن خدائیکه ما باید باوقربانی تقدیم کنیم ؟آن کسی بودکه‌نفس داد ،کسی بودکه نیرو داد ، کسی است‌که تمام خدایان فرمانش را اطاعت دارند وکسیکه سایه‌اش ابدیت است . کسیکه بوسیله قوت خود یگانه پادشاه دنیای تنفس کننده وسوسوزدن روشنائی است ... کسیکه در سایهٔ قدرت او این کوههای پربرف ایجاد شد ...کسیکه بوسیلهٔ او این‌آسمان وحشتناك وزمین بزودی درست شد . کسیکه بوسیله وی اثیروآسمان پرستاره بوجودآمد . کسیکه اندازهٔ هوارا درآسمان معین کرد ... کسیکه آسمان وزمین دراثرارادهٔ اواستوارایستاده ودرفکرخود (از هیبتش) میلرزند . کسیکه از اوآفتاب تابان میتابد .

کتب هندوان: ریگ‌ودا ـ ماندالا-دهم ـ سرود ۱۲۱

هنگامیکه ازراه خود درآسمانها قدم فرامیگذارد حتی یك روزآرام ندارد . دوست آنها یعنی متولد نخستین و مقدسی است . او در کجا متولد شد ؟ از کجا میجهد ؟ نفس

خدایان نطفهٔ جهان که خداوند درهر کجا میخواهد میراند وفریادهای آن واقعاً شنیده میشود

ریگ ودا ـ ماندالا ۱۰ ـ سرود ۱۶۸

میگویم که آهورامزدا عالم خلقت را ازراه دانش باطنی خلق فرموده است . ادارهٔ زندگانی روحی جهان نیز ازطریق دانش است .

زنداوستا ـ دینائی مایینوك خیراد فصل ۳۴

روز ازآن تست و شب نیزازآن تو . نوروآفتاب را توبرقرار نمودهٔ . تمامی حدود جهان را توپایدار ساخته ـ تابستان وزمستان را توایجاد کردهٔ .

مزامیر ـ مزمور ۷۴

چنانکه تو نمیدانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته میشود همچنین عمل خدارا که صانع کل است نمیفهمی .

کتاب جامعه باب ۱۱

درابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود . همان در ابتدا نزد خدا بود . همه چیز بواسطهٔ اوآفریده شد و بغیرازاو چیزی ازموجودات وجود نیافت . دراوحیات بود وحیات نورانسان بود و نور در تاریکی میدرخشد و تاریکی آنرا درنیافت .

انجیل یوحنا ـ باب اول

نظر فلاسفه در بارهٔ خلقت

در طبیعت قوه‌ای است که اورا بسوی حیات میکشاند و این نشاط حیاتی Elan-Vital است که در ماده تأثیر میکند و میشکافد ومیترکد وپخش میشود و بصورت انواع واصناف درمیآید . برخلاف نظر داروین ولامارك این اثر ناگهانی است نه تدریجی .

هانری برگسن

خلقت عمل مداوم است واگر آنی خداوند ازخلقت باز بماند عالم معدوم می‌شود .

دکارت

نباید در دیانت فکر کنیم که چرا خداوند عالم را خلق فرموده است .

دکارت

بی‌خلاف نظر مالبرانش خدا صانعی نیست عاجزکه هرآن مجبور است در ماشینی‌که ساخته دست ببرد تا راه بیفتد . خداوند ازآغاز که جهان را آفریده این ماشین را چنان کامل ساخته که تا ابد چرخها و اجزاء آن با اتفاق هم بکار مشغولند .

لایب نیتس

آیاآفرینش عالم بوجوب است و اضطرار یا بقدرت و اختیار . دکارت خداوند را آفرینندهٔ زیبائی و زشتی میداند و ارادهٔ او وجهی برای ترجیح ندارد . این اختیاراست. اسپینوزا فعل‌خداوند رامقید به ضروریاتی میداند مثل احکام هندسی که بغیر از آن وجه ممکن نیست . اما هیچیك از این دو نیست زیرا معنی سخن دکارت اینست که در آفرینش

هرج ومرج است و نتیجهٔ سخن اسپینوزا اینست که خدا بی‌اختیار است . اما جمع بین ایندو اینست که ضرورت دو قسم است : یکی هندسی یا منطقی و عقلی ودیگری اخلاقی . ضرورت اخلاقی اینست که بین دو وجه بهترین آن اختیار می‌شود . پس اختیار هست اما بی قید نیست .

لایب نیتس

خدا مختاراست ولی فعل هوسناکانه‌هم ازاوسر نمیزند و ترجیح بلامرجح روانمیدارد زیراکارهایش از روی حکمت است .

لایب نیتس

وجود عالم‌تابع‌وقائم بقدرت الهی است وبدون‌خداوند نمیتوانند یکدم زنده بمانند . فعلی که خداوند اکنون به‌آن فعل عالم را نگاه میدارد درست همان فعلی است که به آن عالم را آفریده است .

دکارت

نتیجه و خلاصهٔ آنچه در کتاب گفته شده بمنظور آشنائی قبلاذکر میگردد

از بحث مفصلی که دربارهٔ خداشناسی در طی صفحات بعد بعمل میآید روشن خواهد شدکه قدرت مافوق ونیروی عظیمی درعالم هست که همهٔ قدرتها ونیروها ومواد ازآنست.

اگر کسی بگوید خدائی نیستازاومیپرسم‌عالم ازچه ساختهشده، جواب میدهد ازماده،میگویم‌بسیار خوب‌امااین ماده که‌میگوئی بدون‌قدرت‌ونیرو است. اگر بگوید بدون قدرت است میگوئیم پس‌این حرکت وفعالیت‌که از ذرات واتمهای‌آن گرفته تاکرات‌آن دیده میشود ازچیست؟ ناچاراست بگوید قدرت‌دارد.

آنوقت میگویم پس‌اذعان‌کردی‌که مادهٔ قدرت‌دار است.

آنوقت‌میگوییم‌این قدرت‌را هرموجود وهرفردی ازافرادصاحب نیروازخود داردیا ازخارج‌وهمیشه داشته یااز جائی‌گرفته. چون می‌بیند هرموجودی روزی باین صورت نبوده وباین صورت درآمده وروز دیگرهم بصورت دیگر درمیآید ناچاراست بگوید قدرت ازخودش نیست وازجای دیگرآورده زیرا اگر ازخودش بود همیشه وجود داشت وهرگزازبین نمیرفت. وقتی قبول‌کردکه قدرت را از جای دیگرگرفته بطور ضمنی قبول نموده‌که منبعی است‌که قدرتهای عالم همه‌ازآنجا ناشی شده است زیرا قدرت یکی است وانواع واقسام ندارد واگرظاهراً انواع واقسام هم داشته باشد باطن‌آن یکی‌است . چنانکه در شیمی و فیزیك می‌بینیم‌که قدرتها قابل تبدیل بهم هستند ، حرارت به نور و نور بحرارت ، حرارت بکار و کار بحرارت تبدیل میشوند و انواع واقسام این‌قبیل تغییرشکل صورت میگیردکه وحدت اصل نیرورا ثابت میکند .

وقتی قبول‌کرد عالم ازماده تشکیل شده وماده دارای قدرت است و قدرت مواد از یك منبعی است واین منبع‌آنقدر بزرگ وعظیم‌است‌که همهٔ قدرتهای عالم‌لایتناهی ازاو است در حقیقت خدارا اثبات‌کرده. من‌نام‌آنرا خدامیگذارم اومیخواهدآنرا طبیعت،قوه، قدرت، انرژی، حرکت‌یاهرچه دلش‌میخواهدبنامد.

اینجا است‌که مادی و معنوی باهم نزدیك شده وبریك نتیجه منتج‌خواهند شد وخداشناسی یك امر عمومی همگانی وعالمگیر وموافق بادانش وعقل میشود.

آیا چنین نیست ؟

* * *

میگوییم: هرموجود بشری‌که گاهی فرصت تفکریافته ویا زحمت اندیشه بخویشتن راه داده باشد از خود پرسیده است‌که خلقت او برای چیست؟ ازکجاآمده وعاقبتش چه خواهد بود؟

ازآنجاکه همهٔ ادیان درباره خدا سخن‌گفته واین لفظ از ابتدای طفولیت تا هنگام مرگ (تحول) درزندگی ما نقش اساسی‌دارد ومرتباً درگوشهای‌ما طنین‌اندازاست هرکسی مایل‌است دراین باره‌اطلاعات بیشتری‌کسب‌کند وخدا را بشناسد. همهٔادیان درباره قدرت وعلم‌وعدل ونیروی‌خداوندی سخن گفته عظمت وتوانائی وحسابگریش رانسبت ببندگان گوشزدکرده‌اند. درعین حال‌اکثراً ازبحث‌وبررسی دربارهٔ ماهیت

ذات خدائی منع نموده‌اند.

در دیانت اسلام بااینکه درباره ذات خدابحثی نکرده ولی تردیدی دروجود او ندارد. وجودخدا را امری‌بدیهی شمرده وفرموده: «افی‌الله شك فاطرالسموات والارض» (سوره ابراهیم‌آیه ۱۰) آیا دروجود خداوندکه پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است شکی‌هست ؟

این نکته روشن است‌که از راه بررسی ومطالعه وتوجه وتفکر درعوالم میتوان خدارا شناخت واز آثار پی بمؤثر برد، همانطورکه الکتریسیته را نمی‌بینیم وباحواس خود درك نمیکنیم ولی وجودآ.ا از آثارش میفهمیم واز اعمالیکه روی اشیاء انجام میدهد پی بماهیت‌آن میبریم بامطالعه در عوالم خلقت اعم از بینهایت بزرگ و بینهایت‌کوچك میتوانیم پی‌باسرار خداشناسی ببریم.

چه‌کسی این‌کرات وعوالم بزرگ رانظم‌بخشیده واین برنامهٔ شگفت‌انگیز تخلف ناپذیرو وسیع‌را برای‌آنها منظم ساخته‌و چه‌کسی دائماً مراقب است‌که این برنامه بخوبی و درستی انجام‌گیرد. چه‌کسی اتم باین ریزی راکه حتی با ابزارو وسائل در معرض رؤیت دانشمندان واقع نشده چنان تشکیلاتی داده که‌مانند منظومه‌شمسی دارای‌اجزاء ومرکز باشند وباسرعت غیرقابل‌تصور اجزاء بدور هسته گردش نماید. مبداء ومنشأ آن اتمهای بزرگ‌که ستاره نام دارد واین اتمهای ریزکه همان نقشه ونحوه عمل صرف نظر ازحجم واندازه درآنها بکار رفته چیست؟ آیاطبیعت‌بیشعورمیتواند چنین‌نظم‌تخلف ناپذیری رابوجودآورد؟

آیا بدن انسان بااین قدرت شگفت‌انگیز وعقل وخردی‌که بما اعطاء شده‌ومعرفت وحکمت‌ومنطق دراو بوجودآمده ازکجااست وچه‌کسی این‌نیروها رابوجودآورده است؟ آیا طبیعت بیشعور است‌که چنین قدرت‌وتوانائی وعقلی را صورت‌بخشیده؟ آیا معقول‌است‌که طبیعت‌بیشعور باشد ولی موجودی چنان‌ذیشعور بوجودآوردکه باقدرت عقل خود قصد تسخیرکرات را داشته باشد؟

آیااین بشری‌که درمقابل‌کره زمین وسایرکرات عالم‌خلقت وکهکشانها وپدیده‌های بیشمارآفرینش آنقدرکوچك وناچیز بنظر میرسد باچه قدرت وشعوری درصدد یافتن اسرار عالم هستی است؟ آیادراین باره فکر نمیکنید؟

تفکر در این امور بطور مسلم انسان را باین حقیقت واقف میسازدکه این آثار شگفت‌انگیزکه در آفاق وانفس وجود دارد یعنی این قدرت ونیروی معنوی عالم و وجود خود ما واین نظم بزرگ منظومه‌ها وکهکشانها واین‌ترتیب شگفت‌انگیز اتمهای بیحساب وبیشمار همگی‌تابع قدرت‌ووابسته بوجوپروردگاری است‌که همهٔ ادیان وجودآنرا تأییدکرده‌اند و همهٔ ملل و اقوام بآن اعتراف دارند و در هر زبانی نامی جداگانه بآن میدهندکه مفهوم این نام نمیتواند جزیك وحدت باشد.

اندیشه‌کردن دردستگاه عظیم‌آفرینش وجود این قدرت عظیم را برشخص عاقل ومتفکر ومنطقی‌کاملا روشن میسازد اما این نیرو چیست، رابطه‌آن باعالم‌کدام است، وضع‌آن از لحاظ زمان و مکان چیست ؟ نسبت بمخلوقات چه‌مقامی دارد و مخلوقات نسبت باو چگونه‌اند وبسیاری مسائل دیگرکه درحول وحوش مسألهٔ عظیم خداشناسی (معرفت‌الله) دور میزند نکاتی است‌که روشن نشده ومجمل مانده و اینك بخواست خداکوشیده‌ام دراین بررسی تاآنجاکه صلاح ومقتضی است سخن گویم.

نظر ادیان دربارهٔ خداوند

ولله مافی‌السموات والارض والی‌الله ترجع‌الامور (قرآن مجید ـ آل‌عمران ۱۰۹) هرچه درآسمانها وهرچه در زمین است همه ملك خداست وبازگشت همه موجودات بسوی اوست .

کائن لاعن حدث موجود لاعن عدم مع کل شیئی لا بمقارنة وغیر کل شیئی لا بمزایله فاعل لا بمعنی الحرکات والاله ... انشاء الخلق انشاء ... بلارویة اجالها .

ترجمه ـ موجود وهستی است که مسبوق بعدم ونیستی نیست. باهرچیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد وغیراز هرچیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد ... مخلوقات را بیافرید بدون بکار بردن فکر واندیشه .

از خطبهٔ اول نهج‌البلاغه

اکنون خدا خود را بقسمتهای پنج‌گانه قسمت کرده در یك جای مخفی پنهان شده و ماهیت جوهر را میسازد. این بدن را عاقل آفرید ورانندهٔ آن اوست . او درواقع آن خودی است که ظاهراً پرازامیال است، دراطراف هربدنی درگردش وحیرت است (درحالیکه خود آزاد است) برای اینکه اوآشکار نیست برای اینکه نمیتوان باوچنگ زد ، برای اینکه او نامرئی است ، برای اینکه او بهیچ بسته است لذا اوکه ظاهراً در حال تغییر بنظر میرسد و نماینده آنچیزی که نیست درواقع خود نماینده نیست وغیرقابل تغییراست . او خالق ثابت، بی‌پیشروی، بی‌حرکت ، آزاد ازامیال است فقط ناظری است که درخود باقی میماند . او خود را در لباس سه صفت محو کرده است . چنین بنظر میرسد که او بهره برنده ازکارهای خوب خویش‌است .

کتب‌هندو: میترایانا برهمانا اوپانیشاد ـ پراپاتاکا۴

من‌همان خودی‌هستم که درقلوب همهٔ موجوداتم .من‌ابتدا و وسط وآخرهمه‌موجوداتم، من اشعهٔ خورشید در اجسام درخشانم . من روح در بین احساساتم . من هوش در میان موجودات زنده‌ام . من اقیانوس درمیان منابع آبم . من کوه هیمالایا دربین کوههای ثابت استوارم. من فرمانده مردمان دربین مردمانم . محبت زاینده‌ام. من باد دربین وزنده‌هایم، دربین حروف من‌حرف‌الفم . من خود زمان بی پایانم وخالق آنهائی هستم که رویشان بهمه حیات است . من شکوه شکوه‌مندانم . من ظفرم ، من صنعتم ، من خوبی‌خوبانم . من همه‌چیزم، هیچ متحرك یا بیحرکتی بدون من نیست. هرچیزی که دارای نیرواست بدانکه سهمی ازنیروی من است. من پشتیبان همه اینها با یك قسمت کوچك ازوجودخود هستم.

کتب هندو : بهاگاواد گیتا

عاقلانی‌که خود را بدست تفکر و تمرکزداده‌اند قدرت خود خداوند را درصفات او دیده‌اند . اوکه فردیکتا است برهمهٔ علت‌ها یعنی زمان وخودی و ماسوی نظارت دارد .

اسو تاسو اتارااو پانیشاد آدهیایا

من حافظم ـ من‌خالق ونگاهدارنده‌ام .من تشخیص دهنده . من نیکوکارترین‌روحم نام من اهورامزدای دانا است . نام من مقدس‌ترین، نام من باشکوه‌ترین ، نام من حافظ وآرزومند نیکو. نام من ایجادکنندهٔ فراوانی. نام من ارباب نیك بختی . نام من عاقلترین عاقلان ، نام من نیکوکار ابدی است .

زنداوستا ـ هرمزدیست ۲۳

آسمان وزمین درتحت راهنمائی تائو بیکدیگر متحد شده وژاله شیرین را میفرستد که‌بدون هدایت‌بشر بهمه‌جا میرسدو گوئی‌خود عمل میکند . بمحض‌اینکه شروع بعمل‌مینماید نامی برآن مینهند .

دین تائوئیسم ـ تائوته کینگ فصل۳۹

آیا خدا مثل‌آسمانها بلند نیست (در ارتفاع آسمانها نیست) و سرستارگان را بنگر چگونه عالم هستند . تومیگوئی خدا چه میداند و آیا از تاریکی غلیظ (ابر) داوری‌تواند نمود . ابرها ستراوست پس‌نمی‌بیند و بردایرهٔ افلاك میخرامد .

کتاب ایوب باب۲۲

و یهوه برتمامی زمین پادشاه خواهد بود . در آن روز یهوه واحد خـواهد بود و اسم او واحد .

کتاب ذکریای نبی باب چهاردهم

مگر هیچ امری‌نزد خداوند مشکل است .

پیدایش باب۱۸

نظر فلسفه دربارهٔ خدا

خلقت ظهور تدریجی تصاعدی ذات حق است درزمان ومکان وهمیشه روبکمال میرود بدون اینکه بکمال برسد . اگرکامل باشد مخلوق نخواهد بود .

لامنه

قوه خلاقیت معنی ندارد و وجود خالق لازم نیست . اگر هم درابتدا خالق بوده‌ولی چون این ماده و قوه را خلق‌کرد امروز که می‌بینیم این ماده وقوه موجود است وکم‌وزیاد نمیشود فرض وجود صانع ضرورت ندارد ومدار امرجهان براصل علیت است نه‌غائیت.

مادیون

راست است‌که درآن‌قسمت‌ازنیروی‌الهی‌که‌جریان یافته قوانینی بوجودآمده‌که عالم را بصورت‌کارخانه درآورده اماچون نیروی خداوند نامحدود است ودراصل مقید بقیودی‌نیست قوهٔ خلاقیت اوازکار نیفتاده جریان‌دارد وابداع وخلق همیشه درکاربوده وهست‌وخواهدبود.

امیل بوترو

همانطور که انسان صاحب قوه عاقله است درعالم نیز چنین قوه‌ای موجوداست . ما می‌بینیم که عالم نظام دارد و بدون قـاعده و ترتیب نیست و هرامری غایتی دارد و ذات خداوند غایت عالم است .

سقراط

خداوند قوه وقدرتی است‌که درعالم عمل میکند .

رواقیان

همه‌چیز ازخداست وغیراز ذات باری‌مؤثری‌درعالم نیست وعلم وادراك انسان‌خداست و اراده و افعال او مبین این حقیقت است . خدا موجب تمام افعال مخلوقات و پـایدارندهٔ

خلقت است . **مالبرانش**

لاحول ولاقوةالاباالله (هیچ تحول وتغییر وهیچ نیروئی جز از خدانیست).

اسلام

خداوند علت وجود است اما عاقلی است که در خود اثر کرده است . هرموجودی‌در عالم‌خود کامل و مانع است چون خداکامل صادر میکند . **اسپینوزا**

برای خدا کمالاتی تصور میکنیم که ناقص‌آنها در وجود خود ما هست . هرچه از جوهرها بیش یاکم باشددر جنب قدرت الهی مانند قطره‌ای درمقابل دریا است پس‌شناختن ذات باری از قوهٔ عقل بشرآنطورکه باید خارج است . **لایب‌نیتس**

غیراز خدا مؤثرهای دیگر هم درعالم وجود هست . **دیدرو**

خداشناسی در ادیان

اللهلاالهالاهوالحی‌القیوملاتأخذهسنة ولانوملهمافی‌السمواتومافی‌الارض من‌ذالذی‌یشفع عنده الا باذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون‌بشییء من‌علمه الا بماشاء وسع‌کرسیه السموات والارض ولایؤده حفظهما وهوالعلی العظیم (قرآن‌مجید بقره۲۵۵)

خدا یکتاست .خدا جزاوخدائی نیست زنده وپاینده است هرگزاورا کسالت خواب فرا نگیرد تاچه رسدکه بخواب رود اوست مالك آنچه درآسمانها و آنچه درزمین است . کرا این جرأت است‌که درپیشگاه او بشفاعت برخیزد مگر بفرمان او ؟ علم اومحیط است بآنچه پیش نظرخلق است وآنچه سپس خواهدآمد وبهیچ مرتبهٔعلم او احاطه نتواندکردمگر بآنچه اوخواهد. قلمرو علمش‌ازآسمانها وزمین فراتراست ونگهبانی زمین و آسمان بر او آسان وبی‌زحمت است چه او دانای بزرگوار وتوانای بزرگ است .

من الف وباء اول وآخر هستم ... من هستم اول‌وآخروزنده .

مکاشفه یوحنای‌رسول‌باب اول

پس بدان‌که یهوه خدای‌تواست خدا. خدای امین‌که عهد ورحمت‌خود را باآنانیکه اورا دوست میدارند واوامر او را بجا میآورند تا هزار پشت نگاه میدارد وآنانی راکه‌اورا دشمن دارند برروی ایشان مکافات رسانیده ایشانراهلاك میسازد وبهرکه او را دشمن دارد تأخیر ننموده او را برویش مکافات خواهد رسانید . **سفر تثنیه‌باب‌هفتم**

وآسمان جلال خدارا بیان میکندوفلك‌ازعمل دستهایش خبرمیدهد . روزسخن‌میراند تا روزو شب‌معرفت را اعلان میکندتا شب . سخن نیست وکلامی‌نی وآوازآنها شنیده‌نمیشود قانون‌آنها درتمام جهان بیرون رفت درمیان‌آنها تااقصای ربع مسکون . خیمه برای‌آفتاب درآنها قرار داد واومثل داماد ازحجلهٔ خود بیرون میآید ومثل پهلوان ازدویدن در میدان شادی میکند. خروجش ازکرانهٔآسمان است ومدارش تا بکرانهٔ دیگروهیچ‌چیز ازحرارتش مستور نیست . **کتاب مزامیرمزمور نوزدهم**

آن شخصیت بزرگ وعظیم‌که درما بیدار است درحالکیه ما خوابیم وهرلحظه‌مظهری زیبا یکی پس از دیگری بوجود میآورد، آن وجودی که درخشندهٔ واقعی‌است یعنی برهمن

همانست که فنا ناپذیر خوانده شده است. کلیهٔ دنیاها در وجود آن موجود است ، وهیچ‌چیز ازآن خارج نیست .

دین‌هندو : اوپانیشاد ـ آدهیایا ۲ والی ۵

اکرام وتکریم وحفظ راهی که خدای آسمان نشان داده تنها راه نگاهداری لطف و حمایت است .

کنفوسیوس ـ شوکینگ

برخی مردمان دانشمند دچار اشتباه شده خلقت را منسوب بدهرودیگران علت اشیاء عالم رازمان میدانند. امافقط بعلت بزرگی خداوندانست که این‌چرخ‌رسائی جهان‌میچرخد.

تنها از فرمان اوکه براین جهان احاطه دارد ، ازفرمان آن عالم دانا، آن زمان زمانها، آنکس که تمام صنات وتمام‌دانشهارا شامل‌است،آری ازفرمان‌اواست که این طومار خلقت باز میگردد یعنی این چیزی‌که ما زمین ، آب ، آتش . هوا واثیر میخوانیم .

بدان‌که بزرگ خدای خدایان ، الهالهان ، ارباب اربابان ، برترین همه یعنی‌خداو آقای دیا وقابل پرستش اوست. کسی ازاوعلت ومعلولی نمیشناسد ، هیچکس مانند اویا بهتر از اودیده نمیشود . قدرت عالیهٔ اوبصورتهای مختلفه دیده میشودکه قدرتی باطنی است که بعنوان نیرو و دانش‌کار میکند .

هیچ اربابی از او در دنیا دیده نمیشود ، هیچ فرمانروائی و حتی هیچ علامتی ازاو در دنیا نیست . اوعلت‌العلل‌است و خدای خدایان است هیچکس‌آقا وخویشاوندوی نیست.

اوست‌آن خدای یکتائی که در همه‌چیز پنهان‌است وبهمه‌جا بخش‌میشود. آن **خودی** است که‌با همه‌چیز است و برهمه‌کارها نظارت میکند ، عین نظارت وشاهد است . یگانه‌کسی است که ازصفت مبری است .

هنگامیکه او میدرخشد همه چیز از اودرخشنده است . از نور اوهمه چیزروشن است . کسیکه او را میشناسد ازمرگ پافرا میگذارد .

اوهمه چیز میسازد، همه‌چیزمیداند،خود ساخته است ، دانا است، زمان زمانها است. همهٔ صفات را میسارد ، و همه چیز را میداند : آقای طبیعت‌ها و انسان‌ها است .

اسوتاسواتارا اوپانیشاد ـ آدهیایا۴

تائو کسیست که‌آسمانهارا نگاهداشته وزمین را پوشانیده . اورا حدود ومرزی‌نیست. ارتفاع اورا نمیتوان‌اندازه‌گرفت‌وعمقش قابل‌سنجش‌نیست . دردوبازوی‌خودسراسرعالم‌رادر برگرفته وایجاد نوربصیرت دربارهٔ چیزی کرده‌که بی‌شکل است . بقدری لطیف و ظریف است‌که برهمه‌چیز نفوذ میکند همانطورکه‌آب برخاك نفوذ میکند.

بوسیلهٔ نیروی تائو است که کوهها بلند و گردابها عمیق است ، که حیوانات راه میروند و پرنده ها میپرند ، که خورشید وماه درخشانند و ستاره‌ها درضمن‌گردش خویش میگردند .

تائوکه بصورت ساده وغیر قابل تشخیص است شکل‌ندارد. با این ناپیدائی منابع آن پایان ندارد درحالی‌که نهان وتاریك است همه‌چیزرا ازحالت بیشکلی بوجود میآورد .در حالیکه درهمه‌چیزداخل میشود هرگزکار بیهوده نمیکند .

بالفور ـ تائوئیسم (هوائی ـ نان ـ تزو)

خدای آسمان میشنود و می بیند همانطور که ما میشنویم و می بینیم . خداوند آسمان بخوبی مردمان نیکوکار را تشخیص میدهد . **کنفوسیوس ـ شو کینگ**

دلایل وجود باریتعالی از فلسفه

۱ـ هرچیزی بهره‌ای از نیکوئی دارد و یك نیکوئی هست که نیکوئی است و همان خداست .

۲ـ وجود بطور کلی یك یا چند علت دارد . اگر یك علت دارد همان خداست . و اگر چند علت دارد همهٔ علتها قوه‌ای مشترك بروجود دارند که همان مبداء وجود و خداست.

۳ـ موجودات در درجات مختلف کمالند ولذا مراتب کمال نامتناهی است پس وجودی هست که کمالش برتر از همه است .

۴ـ هرکسی حتی شخص سفیه وجودی را که از آن بالاتر چیزی نیست در تصور میآورد و همین خداست . **سنت آنسلم ـ فیلسوف عیسوی قرن یازدهم**

کمال علم انسان را بخداوند باز میگرداند . **فرانسیس بیکن**

تصوری که از خداوند در ذهن من هست یك ذات نامتناهی وجاوید و بی‌تغییر و مستقل ودانا وتوانا است . این تصور از وجود من که محدود و متناهی هستم نمیتواند باشد و ناچار باید تصور ذات نامتناهی از یك موجود نامتناهی ایجاد شده باشد . **دکارت**

اینکه ما ادراك امر نامتناهی و بیکران را داریم دلیل بر اینست که اولا امر بیکران وجود دارد دیگر اینکه ما به او پیوستگی داریم زیرا اگر وجود نداشت بعقل ما در نمیآمد و اگر باو پیوسته نبودیم اورا ادراك نمیکردیم . وجود بیکران جز ذات باریتعالی کیست .

دکارت

همه موجودات جهان ممکنند و علت بوجود آورندهٔ آنها در خودشان نیست و خرد حکم مینماید که بالاخره باید وجودی باشد که علت پیدایشش درخودش باشد (یعنی قائم بالذات یا واجب‌الوجود باشد) او البته بیرون ازممکنات و مقدم بروجود آنهاست . (این برهان جهان نام دارد) . **لایب نیتس**

علم بوجود خدا از راه خرد حاصل میشود . چون ما بوجود خود یقین داریم و میدانیم که وجود ما حادث است و همه وقت نبوده وعقل حکم میکند که عدم نمیتواند چیزی را بوجود آورد پس یقین میکنیم که ما را دیگری بوجود آورده که همیشه بوده است و هر چه داریم از اوست و قدرت او کامل است وچون ما عقل داریم البته آن ذات هم عاقلست . چون وجودهای جهان همه حادثند پس وجودی باید باشد که قدیم باشد و دیگری او را بوجوده نیاورده باشد . **جان لاك**

وجود موجودات و احوال آنها را می‌بینیم که لغو نیست و هرچیزی هدفی وغایتی دارد و آثار عقل وحکمت در سراسر عالم خلقت پدیدار است . پس عالم باید درتحت تأثیر ذاتی که حکیم است بوجود آمده باشد. **ولتر**

میتوان بوجود ذات مدرك حکیمی که درعالم متصرف است یقین کرد چون حرکت

درجسم امری ذاتی نیست ومحرك لازم دارد وسلسلهٔ محرکها ناچار بمحرك کل ختم‌میشود ودرحرکات عالم وجریان امورآثار عقل وحکمت پدیدار است . **ژان‌ژاك‌روسو**

در این دنیای مادی همه چیز حکایت از این میکند که یك وجود نـاشناخته حتماً تاروپودشعورش را بوجود آورده است . **ادینگتون‌عالم‌بزرگ‌انگلیسی**

دنیا بیشتر شباهت به‌یك شعور عظیم دارد تا به‌یك ماشین بزرگ.

جانسون فیلسوف انگلیسی

هرشیئی که درعالم دیده میشود به یك طریقی حکم چاشنی واجراء طبیعت را دارد .

وایت‌هد

عقل وقتی بعلت‌می‌سنجد به‌ذات متوقف میشود . اموری که در درون وجود دارد روی میدهد ومنتهی به‌یزادن میشود .اموری که بیرون از وجود اواست آن جهان است.سرانجام هم روان، هم جهان هردومعلول یك حقیقت بی‌علت است که‌آن خداست .

امانوئل کانت

مفهوم وجود و هستی صرف در ذهن ما میآید ولی هیچگونه وصفی برای آن نداریم میدانیم (هست) اما چیست، کجاست وچگونه‌است معلوم نمیکنیم واین نخستین و ساده‌ترین مفهومات است‌که وجود آن بسته بمفهوم دیگر نیست . **ژرژ ویلهم‌فردریش‌هگل**

بیان اول ـ دلایلی چند از خداشناسی

از آنجا که بحث مادر این کتاب مربوط بخداشناسی و روابط خدا وعالم دور میزند مناسب دانستم قبل از شروع مطلب دلایلی عقلانی و روشن از خداشناسی بیان دارم هر چند همانطور که گفته شده وجود یزدان چنان ثابت و روشن است که احتیاج بدلیل ندارد . این دلایل را بچند دسته تقسیم میکنیم :

الف ـ دلیل اکثریت

مطلب تازه نیست

مشکوکین در وجود یزدان همیشه بوده‌اند و یك ادعای امروزی نیست و منحصر به یك نفر یا دستهٔ بخصوص نمیباشد بلکه همیشه نظایر آنها بوده‌اند. چیزی که هست هیچوقت اکثریت نداشته‌اند . برعکس اکثریت همیشه و در همه جا طرفدار وجود خدا بوده‌اند و هستند خواه مسلمان باشند یا عیسوی یا یهودی یا بودائی یا غیر آن، هرکدام خدایرا بنحوی قبول دارند .

انکار چه چیزی را میکنند

این نکته را نیز نمیتوان از نظر دور داشت که آن کسان که در خدا شك میآورند وجود آن خدائیرا که شناخته‌اند و یا از روی مسموعات و معلومات و نوشته‌ها میشناسند قبول ندارند .

دانشمندان خداشناسند

اکثریت قریب باتفاق بزرگان و نوابغ، مخترعین ، مکتشفین، ادبا ، شعرا و سایر افراد برجسته و شخصیتهای بارز عالم در شرق و غرب جهان خداشناس بوده‌اند. اینمطلب رامیتوانید در شرح حال رجال و تاریخ ملل وامم ملاحظه کنید .

اکثریت صد درصد

بنابراین می بینیم که اکثریت مردمان جهان چنانکه در بالا بیان شد معتقد بمبدائی هستند ودر هر کاری هم اکثریت درست است و اکثریت میزان قاطع هر چیزی است. هرگاه مبداء را بمنای مافوق‌ترین نیروی قدرت و عظمت بگیریم خواهیم دید که صددرصد از افراد جهان معتقد بمبدائی هستند منتها مبداء برای آنها فرق میکند .

یکفرد مادی هم متوجه مبدائی است و اگر مبداء و نیروئی مافوق در نظر نگیرد مجاهدت نمیکند و وجود همین توجه است که او را وادار بکوشش و ابراز قدرت مینماید . چیزی که هست در نحوهٔ توجیه این مبداء اختلاف موجود است .

چون حس دینی و وجدانی و ارتباط بعالم‌لایتناهی درهر فردی ازافرادبشروجود داردنمیتوان گفت‌که در عالم هیچ فردی پیدا میشودکه بکلی منکر وجود یك نیروی مافوق باشد . هرگاه فرض‌کنیم یك نفر مادی بهیچ وجه معتقد بوجود خدا نباشد اما می‌بینیم‌که در باطن او انگیزه‌هائی برای کوشش و جدیت‌وجود داردکه بالاتر از ارضاء احتیاجات آنی زندگی مثل معاش روزانه و اینقبیل امور است .

انگیزهٔ کوششها

جدیتی‌که او در عمل مبذول میدارد و نتیجه‌ای‌که از فعالیت‌های خود میگیرد نشان میدهدکه کوششهای وی بالاتر از سطح لازم برای تأمین نان شبانه روزی وی است و در واقع هدفهای عالیتری را در نظر میگیرد . نتایجی که از لحاظ اختراعات و اکتشافات و پیشرفتهای علمی درکشورهای‌ظاهراً مادی‌گرفته شده مؤید اینمطلب است‌که‌دانشمندان و بزرگان و سران ورؤسای‌قسمتهای اقتصادی‌انگیزه‌های بزرگی درسردارندکه منجر باخذ این نتایج شده است .

برای اینکه بتوانیم این انگیزه‌ها را بشناسیم خوبست آنراتجزیه و تحلیل‌کنیم . وجوه‌مختلفی که میتواند سازندهٔ این انگیزه‌ها باشد ذیلا بررسی میشود :

انگیزه آنها ترس و فشار است

بررسی مختصری نشان میدهدکه ترس وفشارنمیتواند نتایج بزرگ و عالی بخشد زیرا بدترین فشارها و مضیقه‌هائی‌که برای انجام تکلیف یا وظیفه اعمال میشود فقط قادر است انجام وظیفه را بمقدار حداقل تأمین نماید و سطح این نتیجه‌گیری بسیار پائین است و نمیتوان موفقیتهای بزرگ و شایان‌علمی و ادبی و اجتماعی را محصول فشار و ارعاب و محیط ترس دانست .

انگیزه زندگی روزمره ومعاش است

البته انگیزهٔ هر فردی از افراد بشر بدون استثنا ، اعم از خداشناس و غیر آن در فعالیتهای شبانه روزی تأمین معاش میباشد ولی تأمین معاش یکی از انگیزه‌هاست وکوشش افراد فقط بخاطر آن انجام نمیگیرد و اگر دنیا طوری بودکه افرادبشرفقط برای تأمین معاش‌میکوشیدند اینهمه‌مظاهرجمال‌و کمال‌وعلم ، اینهمه‌کتب ، اشعار ، آثار ، ابنیهٔ عظیم، موسیقیها، هنرها، نقاشیها ، مجسمه‌ها و سایر آثار ذوقی و علمی و ادبی و هنری و اجتماعی و مذهبی بوجود نمیآمد . پس در هیچ ملت و قوم و مرامی انگیزهٔ بشر نمیتواند منحصر بتأمین معاش باشد . در میان همین‌ملتهای مادی هم اینهمه‌آثار علمی وهنری و ادبی‌که بوجود میآید دلیل بر اینست‌که هدفها و ذوقهای‌دیگری وجود دارد .

انگیزه شهرت طلبی است .

البته انگیزهٔ هربشری در انجام‌کار میتواند قسمتی مربوط بشهرت‌طلبی باشد ولی‌اینهم‌انحصاری نیست زیراعده‌ای هستندکه بدون علاقه بذکر نام و باقیماندن اسم کار میکنند . وقتی شهرت از یکسوی تأمین‌شد شخص تا حدی با آن خو میگیرد و دیگرانگیزهٔ او شهرت طلبی نیست چنانکه دردنیای امروز هنرپیشگان سینما و رهبران سیاست‌که در همهٔ عالم شناخته‌شده‌اند و همیشه هجوم‌روزنامه‌نگاران‌ومخبرین بسوی آنها است از شهرت فرار میکنند وسعی دارند همه‌جاناشناس وارد شوند زیرا شهرت اسباب‌زحمت و ناراحتی آنها شده است (در شرح حال هنرپیشگان این مطلب زیاد دیده میشود) بعلاوه در همه‌جاوسیلهٔ این عمل فراهم نیست و مخصوصاً درکشورهای‌مادی امروز چندان نامی‌ازکسانیکه در راه‌های‌علمی‌وهنری کار میکنند باقی نمی‌ماند .

در هر رشته از علوم و هنرها و کارهای اجتماعی و اقتصادی و سایر فعالیتها هزاران هزار افراد وجود داردکه نه تنها در خارج ازکشور بلکه در داخل کشور و حتی در همان محیطی که بفعالیت مشغولند کسی آنها را نمیشناسد و چندان اسمی ندارند واین موضوع مانع از آن نیست که کوشش و فعالیت آنها چنان دامنه‌دار است که باخذ نتایج بزرگ نایل میشوند .

پس شهرت طلبی هم نمیتواند انگیزه انحصاری باشد .

انگیزه علاقه بزمامداران است

ممکنست در برخی اوقات و یا برخی مواقع از تاریخ هنگام ظهور برخی مردان بزرگ در بعضی اشخاص چنان علاقه‌ای نسبت باین بزرگان پیدا شودکه در راه آنها فداکاری کنند ولی هرگاه این موضوع را تجزیه وتحلیل کنیم می‌بینیم که علاقه بشخص یك انگیزه قطعی نمیتواند باشد . بهترین مثال و نمونهٔ تقدس وجود انبیاء است که مردم بشخص آنها با نظر تقدیس مینگرند معذلك همیشه دستورات وتعلیمات دین را بر آنها مقدم میدارند . یك شخص هرچقدر بزرگ باشد نمیتواندمنظور و هدف کوششها قرار گیرد. در عمل هم می‌بینیم که در کشورهای مادی اشخاصی که بمقامات بسیار عالی نائل میشوند و بصورت یك «بت» عمومی در می‌آیند پس از مدتی در اثر عواملی سقوط میکنند ولی سقوط آنها مانع فعالیتهای افراد آن کشور نمیشود .

انگیزه میهن پرستی است

البته انگیزهٔ میهن‌پرستی مهم است ولی انحصاری نیست وکوششها و فعالیتهای یك فرد نمیتواند تنها بخاطر آب و خاکی که در آن متولد شده صورت گیرد . بعلاوه در مرام کشورهای مادی می‌بینیم که جنبهٔ انترناسیونالیسم یعنی بین‌المللی برای خودقائلند و این امر نشان میدهدکه آب وخاك محدود هدف کوششهایشان نمیباشد .

انگیزه مرام وایده‌ئولوژی است

بهترین توجیهی که برای انگیزه‌ها میتوان کرد همین‌اعتقاد بمرام وایده‌ئولوژی است که‌درواقع فعالیتهای اشخاص بیشتر متوجه ترقی وتوسعه و عملی شدن آن میباشد، هرگاه ماهیت مرام را بطورکلی تجزیه و تحلیل کنیم درمییابیم که یك امر مشخصی نیست بلکه یك قدرت فکری وغیرمادی میباشدکه‌شخص متوجه آنست، نه قابل لمس است و نه قابل رؤیت بلکه اصل و مجموعه یك رشته افکارو اعتقادات میباشد.

بنابرآنچه گفته شد ملاحظه میکنیدکه من حق دارم اعتقاد این قبیل مردمان رانیز اعتقادبیك قدرت و مبداء معنوی بدانم و قائل شوم که صددرصد از افراد جهان معتقد بمبدائی هستند .

گواهی تاریخ

از ابتدای تاریخ مدون بشر دیده‌ایم که افراد انسان هرکدام دنبال چیزی بوده و چیزی را پرستیده‌اند مثل سنگ ، مجسمه ، آفتاب و غیره ، اینها هرکدام دنبال گمشده‌ای بوده‌اندکه شتابان بدنبال آن روان گشته‌اند . سراسر تاریخ بشر را مملو از علاقه و توجه و اعتقاد افراد بشر بیك مبداء معنوی می‌بینیم که بصورتهای گوناگون تجلی کرده است . اعتقاد به بت و مظاهر طبیعت مثل آفتاب و ماه وغیره خود نماینده و علامت اعتقاد بخداست یعنی هرگز بشر آنقدر نادان نبوده که خودش از چوب و سنگ و حصیر و فلز وگل بتی بسازد و معتقد باشد خدای وی همانست بلکه آنرا علامت و نشانه و مظهری نسبت به یك قوه مافوق که در قلب خود بدان اعتقاد داشته و تصور مبهمی از آن میکرده دانسته‌است .

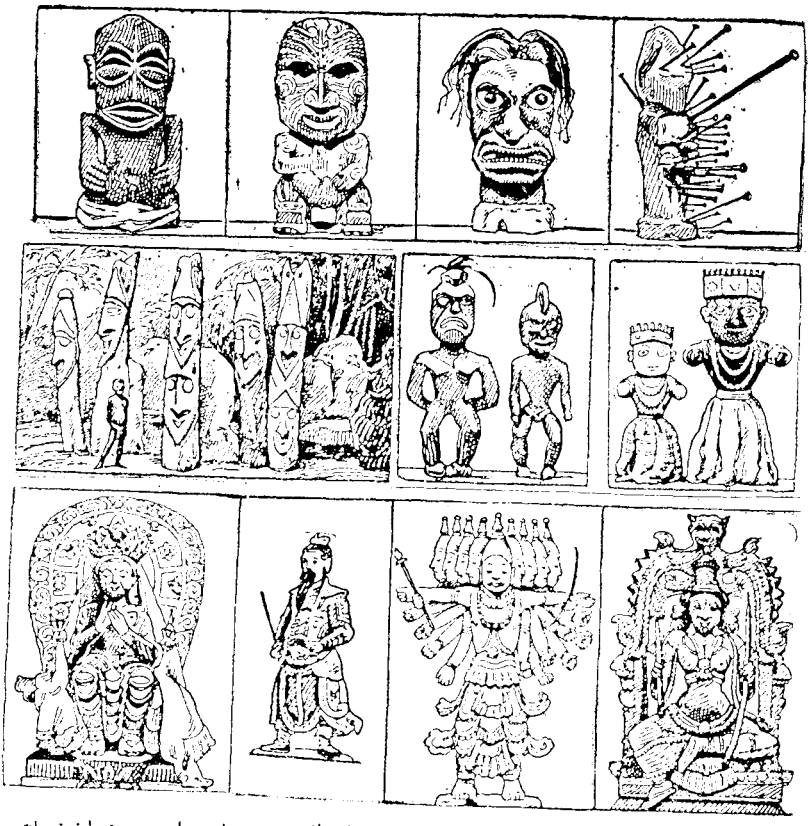

آیا بشر آنقدر نادان است که این بتها را که خود ساخته است بعنوان خدای خویش بپرستد ـ ردیف بالا رب‌النوع‌های افریقائیان و قرمز پوستان ـ ردیف دوم از راست بچپ ـ دو بت هندی ـ دو بت از جزایر پولینزی ـ توتم‌های کالدونی جدید ـ ردیف سوم از راست بچپ ویشنو یاراما چاندرا بت هندی ـ راباما رب‌النوع سیلانی ـ یك بت چینی ـ رب‌النوع تبتی تجلی لامای بزرگ .

پرستش حیوانات مثل گاو آپیس در مصر یا مار و عقاب و و اینقبیل چیزها یا مظاهر طبیعت مثل آفتاب و ماه و یا ارباب انواع یونانی مثل ژوپیتر و مارس وغیره باز هم به اعتقاد اصالت موضوع صورت نگرفته بلکه آنها را هم مظهر و نمایندهٔ قدرت مافوق که در قلب خود تصور میکرده‌اند دانسته‌اند.

هرگاه حوصلهٔ اینرا داشته باشیم که تاریخ تمام اقوام و ملل را بدقت بررسی و مطالعه کنیم خواهیم دید که اکثریت قریب باتفاق آنها چنین اعتقاداتی که نتیجه و مرکز آن همان اعتقاد قلبی به‌قدرت مافوق است داشته‌اند وامروز هم اکثریت جهان اعم از هر دین و آئین صاحب کتاب یا غیر آن چنین اعتقادی دارند و چنانکه در بالا بتفصیل گفته شد ماتریالستها (مادیون) نیز دارای چنین اعتقاد بقدرت مافوق (بصورتی که بیان گردید) هستند.

تفاوت در اینست که برخی راه کوتاهتر اختیار میکنند و بعضی دورتر ولی همهٔ آنها بدنبال یك خدا روانند وگوئی با زبان دل میگویند : «مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو »

یك دلیل ساده

این نکتهٔ ساده را نیز نمیتوان از نظر داشت که آنهائیکه در وجود خداشك میکنند یا آنهائیکه قدم بالاتر گذارده و آنرا انکار مینمایند لطمه‌ای بعقیدهٔ خداشناسی نمیزنند کما اینکه وجود هزاران دسته مختلف از اینقبیل اشخاص در طول تاریخ بشریت لطمه بخداشناسی نزده است بلکه میتوان گفت **که همین انکار، دلیل وجود خداست زیرا تا چیزی نباشد کسی در بارهٔ آن بحث نمیکند و وجود آنرا منکر نمیشود.** اگر چیزی نبود اصولا بحثی در بارهٔ آن پیش نمیآمد . همینکه بحث شده دلیل وجود آنست .

وللهالمشرق والمغرب فاینما تولوافثم وجهالله‌ان‌الله واسع‌علیم (قرآن‌مجید بقره ۱۱۵)
مشرق و مغرب هردو ملك خداست پس بهرطرف روی‌کنید بسوی خدا روی آورده‌اید خدا بهمه‌جا و بهرچیز دانا است .

درکتاب نهج‌البلاغه‌که از مقدس‌ترین‌کتب‌مسلمانان ومنسوب بحضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام پیشوای مسلمین است سخنان بسیاری در بارهٔ معرفی حقیقت الهی بیان میفرماید که قسمتهای پراکنده‌ای از آنرا بطور نمونه دراینجا ذکرمیکنیم : (ترجمهٔ سخنان‌ازترجمه دانشمند محترم آقای فیض‌الاسلام گرفته شده است) :

از خطبهٔ ۶۴ فیکون اولاقبل انیکون آخراًویکون ظاهراً قبلان یکون باطناً ... وکل ظاهر غیره غیرباطن وکل‌باطن غیره غیر ظاهر ... لم‌یحلل فی‌الاشیاء فیقال : هوفیها کائن ولم‌یناعنها فیقال هومنها بائن.

ترجمه‌ـپس پیش‌ازآنکه‌آخراست اول‌میباشد وپیش ازآنکه پنهان باشد هویداست ... و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست ... در چیزها حلول نکرده تاگفته شود در آنهاست و از هیچ چیز دور نگشته تاگفته شود ازآنها جداست .

از خطبهٔ ۸۴ الاول‌لاشیئی قبله وآلاخر لاغایةله ـ اول است‌که پیش از او چیزی نبوده و آخر است‌که برای او حد و انتهائی نیست .

خدا خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است **انجیل متی باب ۲۲**

خداوند خدا پس آدم را از خاك زمین بسرشت و دربینی وی روح حیات‌دمید و آدم نفس زنده شد . **سفر پیدایش‌باب‌دوم**

ملکوت خدا با مراقبت نمیآید و نخواهندگفت‌که در فلان یافلانجا است زیرا اینك ملکوت خدا درمیان شما است . **لوقا باب ۱۷**

لکن مارا یك خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم .

رساله اول‌پولس رسول بقرنتیان باب ۸

خدا روح است و هرکه اورا پرستش‌کند میباید بروح و راستی بپرستد .

انجیل یوحنا باب ۴

زیرا همهٔ‌کسانیکه از روح خدا هدایت میشوند ایشان پسران خدایند .

رساله پولس‌رسول برومیان باب ۸

همان روح بر روحهای ما شهادت میدهدکه فرزندان خدا هستیم .

اما خداوند روح است و جائیکه روح خداوند است آنجا آزادی است .

رساله دوم پولس رسول بقرنتیان باب ۳

روح موفق پیروان راستی در ابدیت استواری خواهند ماند درحالیکه پیروان دروغ دچار حزن خواهند شد . **زند اوستا ـ گاتها (سرودهای زرتشت)**

زردشت از اهورامزدا پرسید : ای اهورا مزدا وقتیکه یك مؤمن از این دنیا میرود

در آن شب روحش کجا اقامت میکند . اهورامزدا جواب داد : او نزدیك سراوستا وایتا گاتها خواهد نشست و مسرت خودرا اعلام خواهدکرد . او مسروراست ، بشر مسرور است، هر کس باشد اهورامزدا وسائل انجام کامل آرزوهایش را باو خواهد داد . درآن شب روح او بقدری لذت خواهد داشت که سراسر این دنیا با آن قابل مقایسه نیست (بعداً جریان شب دوم و سوم را بیان میسازد و عاقبت سرنوشت روح رامیگوید) . **زند اوستا ـ سرودیست**

کلیه عالم در اثر نفوذ و تداخل من بصورتی غیر قابل رؤیت بوجود آمده است. آنچه هست درمن زندگی میکند ولی من درآنها زندگی نمیکنم.. درحالیکه همه‌چیز راپشتیبانی میکنم و همه چیز را بوجود میآورم . من خود در آن چیزها زندگی نمیکنم همانطورکه جو بزرگ و همه‌جائی در فضا میماند بدان که همه‌چیز هم باین ترتیب درمن زندگی میکند.

طبیعت از راه من که ناظرم ایجاد متحرك و غیر متحرك میسازد . من پدر و مادر و خالق و فرمانروای این عالمم، چیزی که باید شناخته شود، یعنی هدف نگاهدارنده، آقا، ناظر ، مقیم ، پناهگاه دوست و سرچشمه آنچیزی که بوجود میآورد ، پناه، ظرف بذرهای تمام نشدنی . منم که ایجاد حرارت میکنم و باران‌میفرستم و بند میآورم. من ابدیت ومرگ هستم . من آن‌هستم که هست و آنم که نیست . من آنچه را بوده و آنچه خواهد بود میدانم اما هیچکس مرا نمیشناسد .

من ایجادکننده و از بین برندهٔ سراسر عالم هستم . هیچ چیزی بالاتر از من وجود ندارد . همه اینها بر من پیچیده مانند اعداد مروارید برای یك نخ . من مزهٔ آب و نور خورشیدم . من صدای فضا و انسانیت افراد انسانم . من بوهای خوش زمین و درخشندگی آتش هستم .

من زندگانی همهٔ موجوداتم .

بدان که من دانه ابدی همه چیزم: من تشخیص تشخیص‌دهندگانم وشکوه شکوه مندان. من نیروی نیرومندانم ، من محبت بین همه موجوداتم . هر شیئی که دارای حسن است بدان که همه در واقع از من است . من در آنها نیستم ولی آنها در منند .

من در طی زمانها پشت سرهم بوجود میآیم برای اینکه خوبی را حفظ و بدکاران‌را خراب کنم و سلطنت ایمان‌را برقرار دارم .

بدانکه شکوه از منست وقتی که در خورشید اقامت دارم و خورشید جهان را روشن میسازد ، وقتی داخل زمین میشوم با قدرت خویش همه چیز را تحمل میکنم . من در قلب همه چیزجای دارم . از منست که حافظه ودانش بوجود میآید.

طبیعت بزرگ برای من چون رحمی است که در آن دانه میافکنم . از اینجاست که همه چیزمتولد میشود.

در صدها وهزاران اشکال مختلف الهی مراکه رنگها واشکال مختلف دارد بنگر. در بدن من امروزسراسرعالم را بنگر. نه‌خدایان بیشمارونه عقلای بزرگ منابع مرانمیدانند. زیرا من از هرراه سرچشمهٔ خدایان و عقلای بزرگم . از بین همه مخلوقات آنکس که مرا میشناسدمیداندکه بدون آغازم و پادشاه بزرگ جهان‌وآزاداز اشتباه وخطایم‌وازهرگناه مبرایم.

شعور، دانش ، بخشش، راستی، آرامش، اطمینان، بی‌آزاری، عدالت، کف نفس همگی تنها ازمنست.

دین‌هندو: بهاگاوادگیتا

سخنانی از فلاسفه ودانشمندان

بشر هرچند در عالم خودمستقل است اماهرفردی ازبشردر عین حال‌جزئی ازاجتماع وسلولی از بدن جامعه بشمار میرود ، مانند سلولهائی‌که مجموعه بدن را میسازند و سلول نمیتواند بتنهائی زیست‌کند. پس رعایت قواعد اجتماع برای او واجب است .

هانری برگسن

فضیلت همانا عقل ودانش است وعقل وفهم درست بوجودنمیآید مگر بمعرفت خداوندکه هرچه هست در اوست و علم منحصر است بمعرفت ذات واجب الوجود .

اسپینوزا

آنچه در انسان جان یا روح یا نفس مینامند در همه موجودات بدرجات مختلف وجود دارد وحقیقت همان است‌که آن جوهرفردنام دارد ونیرو است . نیرو چیزی است‌که خودش مشهود نیست ولی آثارش پیداست.

لایب نیتس

هرنفسی همه آنچه را در جهان ادراك‌کردنی است در بردارد .

لایب نیتس

ما جزبوجود خود بچیزی پی‌نمیبریم واگربآسمان‌بالارویم یا باعماق زمین‌اندرشویم از خود بیرون نخواهیم شد.

کند یاك

آنچه در وجودما حقیقت وواقعیت دارد ناشی ازوجودی‌کامل وبی‌پایان است‌که‌همان وجود باریتعالی است .

رنه‌دکارت

جهان طبیعت در واقع همان مسیری است‌که روح برای پرورش یافتن میکند پس‌باید در طبیعت قوای دیگری غیرازقوای ظاهری و محسوس باشد

شلینگ آلمانی

نه روح معنی دارد ونه ماده، روح‌بی‌ماده‌کجااست وماده بیروح‌کدام است. پس‌نباید جهان را به‌مادی وروحی تقسیم‌کرد و بایدگفت جهانی است واقعی وحقیقی .

شوپنهاور

همهٔ موجودات دارای روحند وارواح جزئی اجزاء یك روح‌کلی هستند .کرهٔ زمین وکرات دیکر صاحب روحند وشاید همان فرشتگان آسمان‌کرات باشند. روح وجسم‌دوجنبه از یك حقیقت واحدند.روح‌جنبه‌باطنی‌آن وجسم‌جنبه‌خارجی‌آنست‌مثل‌تحدب‌وتقعریك‌دایره.

فخنر آلمانی

روح از تن مستقل است وحیات مستقل دارد وپس از تن باقی‌است .

هانری برگسن

جسم راه فساد پیدا میکند ومیمیرد و روح نیزفانی و از بین میرود. منظور روحی است‌که مقرون بمادهٔ جسم است وقابل انفکاك از آن نیست . این روح بمرگ فانی میشود و از شخصیت انسان چیزی باقی نمیماند.

ارسطو

جزجسم وجودی نیست وآن وجود یافاعل است یا منفعل. فاعل قوه و قدرت آن است که درانسان روح یا نفس ودرکلیه عالم‌پروردگار خوانده میشود، منفعل آنست که درانسان جسم ودر عالم ماده نامیده میشود **رواقیان**

پیوستگی واتصالی که در امور جهان بنظر ما میرسد نتیجهٔ خطای ذهنی است والا در حقیقت همه اشیاء از هم منفصلند وافراد اصلند نه هیئت اجتماع. **رنوویه**

دیانت رابطه بشربکل جهان ومبداء حقیقت‌است. **گویو**

افراد باکل عالم رابطه دارند و اگر زندگانی صاحب معنائی باشد معنیش آنست که بزودی خود را جزءکل بداند. **مارکوس اورلیوس**

کرهٔ زمین جزئی ازاین جهان است ومسکن افراد بشرمیباشد و بشر از راه این‌کره بتمام عالم اتصال دارد. **رنه‌دکارت**

روح وجسم هردومظهر یك ذاتند وباید آنها را بلاواسطه بذات واجب الوجود تعلق دهیم وموجودات دیگررا بواسطه آنها باو متصل بدانیم. **اسپینوزا**

آتش اصل ومبدأ است ومظهرکامل بیقراری وتحول است. وجود پابرجا نیست وعالم مثل رودی روان است و هر چه را بنگری بیك اعتبار هست و باعتبار دیگر نیست. **هرقلیطوس**

محسوسات ظواهرند نه‌حقایق وعوارضند وگذرنده نه‌باقی وپایدار. هرامری از امور عالم چه مادی‌باشد مثل حیوان ونبات وجماد وچه معنوی باشد مانند شجاعت وعدل‌وبزرگی وکوچکی اصلی داردکه سرمشق ونمونهٔ‌کامل است‌که تنها بوسیله عقل درك میشود و آن مثل وجمع آنهامثل‌است. افراد فانی هستند وپرتوی ازمثال خود میباشند ونسبت آنها مثل سایه است نسبت بصاحب سایه (ظل وذی ظل وعکس وعاکس). **افلاطون**

از مواد همه چیزدرهمه‌چیزموجود است وتخمه‌همه‌اشیاء درهمه اشیاء موجود است فقط در هرجنسی تخمه مخصوص آن جنس غلبه‌دارد. باین جهت است‌که ازیك چیزچیز دیگر تولید میشود. **آنکسا غورس**

انواع واجناس این عالم دارای مثل هستند بلکه هرفردی ازافراد محسوس در عالم معقولات مثالی دارد. نخستین آئینهٔ احدیت عقل است ومعقولات نخستین مظهرخداست. از عقل نفس صادر میشودکه مثل ماه است نسبت بخورشید. عقل واسطهٔ بین ذات احدیت‌ونفس است. جسم ضعیف‌ترین پرتوذات احدیت است. **فلوطین**

روح یانفس انسان ازعالم ملکوت بعالم ناسوت آمده‌گرفتار ماده و آلایشهای آن شده وآلوده‌گردیده است. **فلوطین**

ب- جزء و کل

اتصال وارتباط جسمی

چون بهترین وساده‌ترین‌آزمایشی‌که دردسترس انسان است وجود خود او میباشد خوبست نظری ببدن خود بیندازد وبدان توجه‌کند. دربدن میلیاردها سلول ویاخته‌وجود داردکه‌اعضاء مختلف و متنوع

بدن را تشکیل داده‌اند وهردسته‌ازآنها بصورتی ورنگی وشکلی بانجام‌وظیفهٔ جداگانه‌ای مشغولند. عده‌ای ازآنها نسوج گوشت، عده‌ای استخوان، برخی خون، بعضی غضروف، برخی رگ، عده‌ای‌اعصاب، عده‌ای مایعات، غده‌ها، اجزاءچشم، گوش، موی، ترشحات وسایر قسمتهای بدن‌را تشکیل داده‌اند.

اما این اجزاء باوجودجدائی ظاهری همه بهم اتصال نزدیك دارند تا یك بشر واحد ازوجودآنها ساخته میشود. بهمین‌ترتیب تمام‌افرادبشر وحیوانات ونباتات وجمادات، سنگ وآب وخاك‌وغیره دست‌بهم داده‌کرهٔ زمین راساخته وپرداخته‌اند. زمین‌نیز بنوبهٔ خودبافضائی‌که دراطراف‌آنست ومداری‌که‌طی‌میکند ورشته‌هائی‌که اورا بمنظومه‌اش می‌پیوندد اتصال دارد. منظومه‌هانیز بافضائی‌که بین‌آنهااست و موادی‌که سراسر فضارا انباشته وسایراتصالهائی‌که بهم‌دارند بکهکشانها وکهکشانها هم بعوالم مافوق‌تراتصال‌دارند. بنابراین سلسله اتصال را ازکوچکترین واحد مثلا اتم‌یاکوچکتراز‌آن میگیریم وهمینطوربسلسله مراتب بزرگ میکنیم تا بعالم‌میرسیم. همین اتصال دلیل وحدت عالم و وحدت عالم دلیل خداشناسی‌است .

اتصال‌روحی

همانطورکه درکتاب مکانیسم آفرینش شرح داده شد بدن‌انسان مانند یك‌آلتی‌که بابرق‌کار میکند بانیروی روح بکار وحرکت میافتد واگربدن‌سالم وتمام دستگاههای‌آن درست‌باشد مثل‌یك‌آلت‌برقی صحیح بکمك نیروی روح بکار وزندگی میپردازد.

اینك سلسله مراتب استفاده روحی‌را بیان میداریم : سلولهای بدن‌شما ازچه‌روحی استفاده میکنند؟ ازروح‌بدن شما استفاده میبرند وزندگی‌آنهادوجنبه دارد یکی گذراندن حیات‌خودشان‌ودیگرحیات شخص شما. برای این دو وظیفه جسم‌آنها از نیروی روحی شما استفاده میبرند.

شمااز چه روحی استفاده میکنید؟ ازروح‌کرهٔ زمین، همان هوائی‌که استنشاق میکنید و موجوداتی که همراه هوا می‌بلعید و با چشم غیر مسلح نمیتوانید ببینید و نیروهای دیگری‌که درمیان سیاله‌آنهاغرق هستید قدرتی است‌که اطراف‌کرهٔ زمین‌را احاطه‌کرده ویکوجب‌جا درسراسر زمین نیست‌که‌این‌نیروها در آن نباشد. زمین از این‌قدرت روح استفاده میکند وشماهم باتنفس وسایر اعمال حیاتی خودازهمین روح زمینی‌بهره میبریدکما اینکه سلولهای شما هم ازروح شما استفاده‌میکنند.

اکنون‌که سخن باینجا رسید لازم است این مطلب را بطور مختصر وفشرده تذکر بدهیم: همانطور که سلولهای بدن ما دو وظیفه دارند یکی ادامه‌زندگانی خودشان‌ودیگرادامه‌زندگی‌بدن، ماهم دراین‌عالم دونوع وظیفه داریم یکی‌ادامه زندگی خودمان‌ودیگرانجام وظیفه‌برای دنیا. این دونوع وظیفه را میتوان بنام مادی و معنوی تقسیم‌کرد یعنی وظیفه‌ای راکه سلولها نسبت بخودشان انجام میدهند تکلیف مادی‌آنها دانست وفعالیتی‌که‌نسبت ببدن ما انجام‌میدهندفعالیت معنوی نام داد. اینك‌میگویم: خداشناسی‌واقعی همین است. چه‌کسی آنهاراوادار باین فعالیت‌کرده‌است. چه‌کسی این غوغای شگفت‌انگیزکار وکوشش‌را درآنها بوجودآورده‌که قسمت مهم‌آن‌صرف بدن‌ماشود؟ چه‌کسی‌سبب‌شده‌که دراین راه‌آنقدر مجاهدت‌کندکه حتی تلفات‌دهند، زحمتها کشندومرارتها برند ؟ چه‌کسی‌این نظم‌را برای‌آنها قرار داده‌که علاوه‌برقسمت مادی‌که گذراندن‌حیات خودشان باشد قسمت مهمی‌ازنتیجهٔ‌کارآنها که درحقیقت جنبهٔ‌معنوی‌زندگی‌آنهااست در راه حیات‌ما مصرف شود؟ فکرکنید تا ازآن‌درس خداشناسی برگیرید. اگر میگویند طبیعت‌این‌کار را میکند این اسمی است‌که میگذارند و در واقع طبیعت بسیار باقدرت و قوی است‌که همان خداست.

همانطورکه سلولها نسبت ببدن ما اینطورند ماهم نسبت‌بعالم چنین هستیم. قسمتی ازکوشش‌ما صرف

امور زندگی اجتماع یا زمین یاعالم میشود که آنرا قسمت معنوی یاکوششها وفعالیتهای دنیای دیگر میگویند و بهمین علت است که مطابق تمام اموردیگر دنیا زندگانی بشررا دوقسمت کرده و گفته اند که انسان موظف است هم برای خود بکوشد وهم برای دنیای دیگر یعنی برای اجتماع، برای خدمت بخلق، برای برپاداشتن نظم این زمین، برای محبت و برادری ویگانگی وصلح وصفا. بهمین دلیل است که پیامبران عظام و پیشوایان بزرگ جهان دستورات عبادات وتقوی وتکالیف دینی واجتماعی را برای بشر بیان کرده اند و بهمین علت است که پیروی ازاین دستورات برای بشر لازم و واجب است.

هرگاه توجهی بحقیقت مطالب کنیم نکات بزرگتری از توحید و اتصال بمبداء در نظر ماروشن میگردد. زندگانی سلولهای بدن ما و روزی آنها را چه کسی تأمین میکند؟ این مائیم که با خوردن غذا های مناسب و اجتناب از صرف مواد مضره و زیان رساننده ببدن و رعایت دستورات بهداشتی سبب میشویم که غذای مفید به سلولهای بدن ما برسد وآنها بتوانند با تغذیه مناسب هم سلامت و زندگی خودرا تأمین کنند وهم وظیفه خویش را نسبت بما بهتر بانجام رسانند.

بهمین ترتیب ما هم روزی و تغذیه مناسب از کره زمین دریافت میداریم و زمین انواع غذاها را از نباتات و حیوانات دراختیار ما میگذارد و انواع وسایل تغذیه و بهداشت و سلامت را فراهم کرده که ما بتوانیم با مصرف آن هم سلامت خود را تأمین کنیم وهم خدمت باجتماع و پدیده های بزرگتری که مجموع افراد ما وسایر موجودات تشکیل دهندهٔ آن هستیم انجام دهیم. همینطور که توقع داریم آن سلولها بما خوب خدمت کنند و وظیفهٔ خود را خوب بمنصهٔ عمل در آورند زمین و آتمسفر و سایرعوالم هم که همهٔ وسائل را در اختیار ما قرار داده اند منتظرند که ما وظیفه خود را نسبت باجتماع بخوبی صورت دهیم.

این سلسله مراتب در اینجا متوقف نمیشود و همینطور ادامه دارد زیرا زمین هم نسبت بعوامل بزرگتر همین دو وظیفه را دارد یکی زندگی خود و دیگر خدمت بدستگاه بزرگتری که او جزء آنست و آنهم بنوبه خود ایندو وظیفه را انجام میدهد و این عمل انجام وظیفهٔ معنوی نسبت ببزرگتریا عالم دیگر همینطور بسلسله مراتب ادامه دارد تا ببزرگترین نیروی قدرت و عظمت میرسد و یکی از معانی «اناالله وانا الیه راجعون» اینست و همین امر در عین حال درس وحدت است زیرا انجام وظیفه و زندگی را از کوچکترین واحد که سلول است گرفته تا بزرگترین واحد رسانید و باین ترتیب اتصال عالم وحدت برقرار شد. واز طرف دیگر درس خداشناسی است زیرا نشان میدهد که یك نیروی مافوق در عالم وجود دارد که این وظیفهٔ اجتماعی و معنوی را برای همه عالم از کوچك ترین واحد ممکنه تا بزرگترین پدیده های خلقت معین فرموده و وسایل انجام آنرا در اختیارشان قرار داده است.

پس دانستیم زمین نیز جزء منظومه ایست که آن منظومه دارای ستارگان خاصی است و زمین هم از روح آن منظومه بهره میبرد و آن منظومه هم ازروح کهکشان و این سلسله مراتب همچنان ادامه دارد.

بنابراین هرگاه از کوچکترین واحد بگیریم در مییابیم که (از سلول کوچکتر هم هست که همین قاعده برآنها جاریست منتها بررسی آن برای ما با دانش امروز مشکل است) سلسله مراتب استفاده های روحی کوچکتر از بزرگتر همچنان ادامه پیدا می کند تا بروح کلی عالم میرسد و اینجا است که متوجه قاعدهٔ کلی: «قل الروح من امر ربی» می شویم و می بینیم این روح کلی الهی چطوردر همهٔ عالم پروملواست و تمام اجزاء عالم از ذره تاکره از آن با یك نظم و ترتیب عالی بهره برداری می کنند.

سلسله مراتب نیروها

هرگاه با نظر دقیق بنگریم خواهیم دید که در عالم هر نیروئی وابسته به نیروی دیگر است . مثلا نیروی بشر و حیوانات از نباتات تأمین میشود ونیروی نباتات از زمین و عناصر آن و آب و نیروی‌زمین از تابش آفتاب‌است. آیاسلسله مراتب بهمین جاپایان میپابد؟ خیر. خورشید نیز نیروی خود

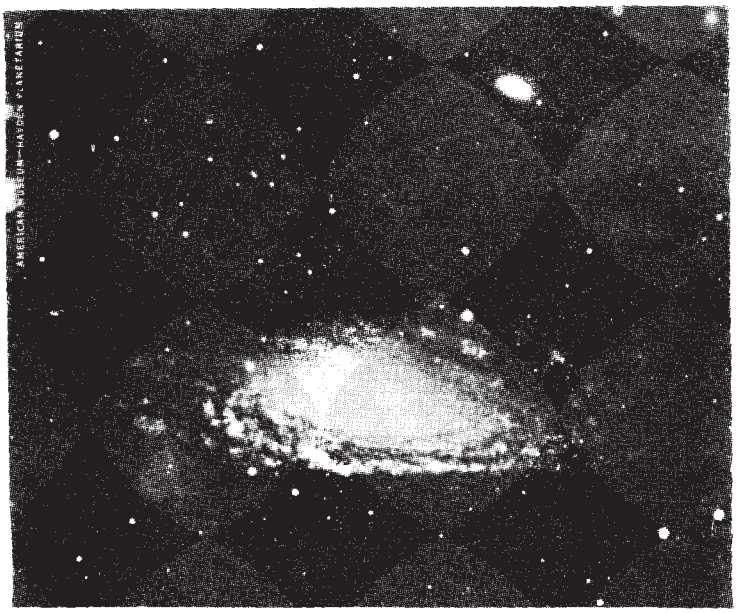

زندگی درعالم از کوچکترین واحد اتم و سلول واز آن کوچکترشروع شده و ببزرگترین واحد سحابی‌ها واز آن بزرگتر میرسد. (اینجا یکی‌ازسحابی ها یا واحدهای عظیم راکه میلیارد هاکره در آن وجود دارد ملاحظه میکنند)

را از جای دیگر دریافت میدارد و نیرو از خودش نیست و همان منبعی‌که بخورشید نیرو میدهد خودآنرا از جای دیگر میگیرد و اگر بتوانیم سلسله مراتب این نیروها را بگیریم بالاخره از بحر بی پایانی‌واقف میشویم‌که جامع همهٔ نیروها است . در اینجا است که دست نومیدی بسینه و انگشت تحیر بدندان گرفته و اذعان میکنیم که چون هر نیروئی قائم بالذات نیست و ازنیروی بالاتر سرچشمه میگیرد لذا نیروئی مافوق وجود دارد که جامع همه نیروهای عالم بشمار میرود . اگر توانستید غیراز اینکه من میگویم نیروئی دیگر در عالم پیدا کنید که منبعی داشته باشد و سلسله مراتب نیرو ها در آنجا متوقف شود بما نشان دهید یا بگوئید .

پیکرهٔ عالم

گفتیم که پیکر ما مرکب از میلیاردها سلول و یاختهٔ ظاهراً متنوع است که مجموع آنها یك واحد را تشکیل میدهد . ما و تمام افراد بشر باضافهٔ همه حیوانات و نباتات و سنگها و خاکها و آبها و عناصر مختلفی که در کرهٔ زمین هست با وجود همه تنوع و اختلاف ظاهری یك واحد را که کرهٔ زمین نام دارد بوجود میآورند . کرهٔ زمین با عده‌ای‌کرات دیگر یك منظومه شمسی میسازند . مجموعه‌میلیونها خورشید و کرات کهکشانرا تشکیل می‌دهد و مجموعه کهکشانها نیز واحد های دیگری را می‌سازد و همینطور باکمك گرفتن از پدیده های علم جلو میرویم تا باین حقیقت متوجه میشویم‌که‌کلیه این عواملی که‌در طبیعت وجود دارد روبهمرفته عالم لایتناهی را میسازند .

باین‌ترتیب از بررسی در بدن خود (شناختن‌نفس) شروع کرده قدم قدم پیش رفتیم تا توانستیم عالم بزرگ را بشناسیم و بوحدت مجموعه عالم پی بریم .

زنجیر پاره نشدنی

وقتی ببدن خود نگاه کنیم از همان آبی که در کرهٔ زمین وجود دارد در بدن ما هم‌هست. از همان آهن ، گوگرد ، کلسیم و آنچه عناصر در زمین هست در بدن ما هم نمونهٔ آن وجود دارد. بنا ـ براین آنچه در زمین هست در بدن ما هست وآنچه در بدن ما هست درزمین هست . همین قاعده نسبت بسلولهای ما هم جاری است وآنچه ما در بدن داریم آنها هم دارند وآنچه آنها دارند ما هم داریم . در سلسله مراتب بالا نیز همین ترتیب جریان دارد . عناصری‌که در کرهٔ زمین و محیط هست در خورشید هم هست و همهٔ آن عناصر درکهکشانها و عوالم نیز وجود دارد منتها با کم و زیاد بودن نسبت موادآن. پس با داشتن این مواد سلول بما و ما بزمین و زمین بعالم اتصال داریم و این اتصال مانند زنجیر بهم پیوسته است ولی پیوندی استکه قابل گسستن نیست و اگر زنجیر را می‌توان قطعه قطعه کرد و متلاشی نمود این زنجیر قابل گسستن نمی‌باشد و مسلم است که وقتی چنین اتصالی در تمام مواد و مظاهر عالم خلقت باشد بشر تابع آنست و نمیتواند خود را از این اتصال خارج نماید و همین امر درسی ارزنده از وحدت و خداشناسی است .

نامحدود بودن دانش

هرگاه بپیشرفت علوم و تاریخچهٔ فکری بشر مراجعه کنیم می‌بینیم علم هر گز حدودی نداشته است و هر چه را بشر زمانی حدود می‌پنداشت بعداً متوجه شده‌که حدود نیست یعنی حدود فرضی او پاره‌و وسیع شده است .

مثلا زمانیکه آتش را شناخت قدرت آنرا محدود به گرم کردن او و پختن غذا هایش میدانست و هیچ فکر نمیکرد روزی برسد که آتش با آب دست همکاری دهد و بخاری تولید کند که از قدرت آن هزار هاتن‌در روی ریلها حرکت نماید و یا کارخانه های عظیم از آن بگردش افتد . برق آسمان را میدید و پی‌برده بود که برقی هست ولی نمیدانست روزی باسرار این برق‌متوجه شده‌خواهد دانست‌نیروی آنرا قدرت نا محدودی است .

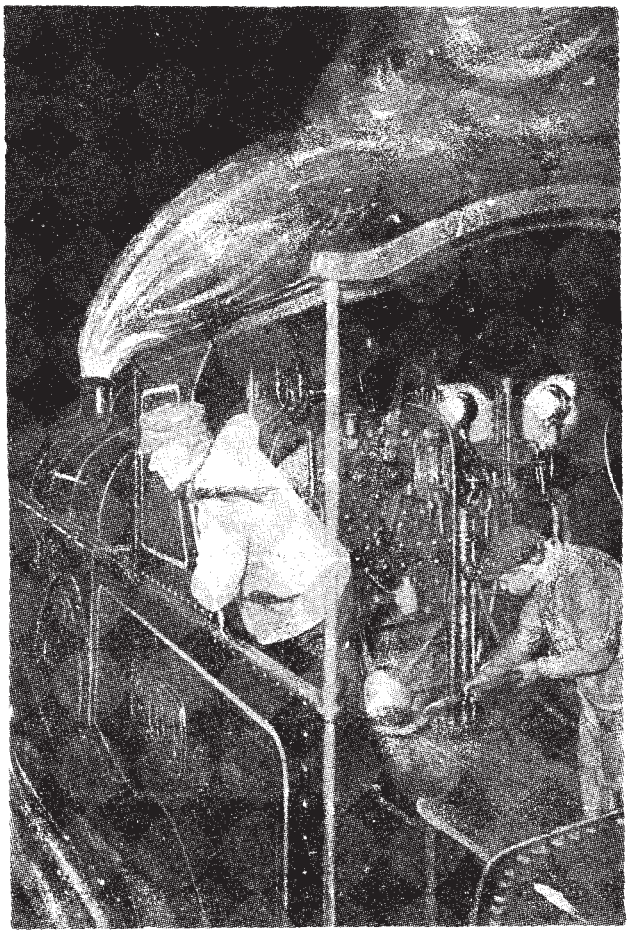

قدرت بخارهزارهاتن واگون رادر روی ریلها بحرکت‌درمی‌آورد.

همینطور است سایر قوا و نیرو ها که روز بروز فکر بشر دربارهٔ آنها تغییر کرده وشکافته ووسیع شده است .

چون درجای دیگر کتاب دربارهٔ جریان بی‌ابتدا و انتهای دانش سخن گفته شده در اینجا فقط میگویم که همین محدود نبودن دامنهٔ دانش و پیشرفت علم دلیل بر نامحدود بودن عالم است و نشان میدهد که یك قدرت علمی بی پایان در عالم وجود دارد که جریان دانش در عالم وابسته بآن است.

این سیر وترقی فکری بشر متدرج است ولی امری قطعی است چنانکه درباره همین موشکها که بکرهٔ ماه ارسال می‌شود در حدود ۱۵ سال قبل نشریه‌ای از طـرف مجله (سیانس) اوی در فرانسه بنام آسترونوتیك(۱) منتشرشده بود که درآن عده‌ای دانشمندان در باره مسافرت فضائی مقاله نوشته و همگی با دلائل علمی محکم زمان استدلال کرده بودند که مسافرت بماه وسایر کرات ازلحاظ علمی امکان ندارد و اکنون می بینند که حدود پاره شده وهمان غیرممکن تصوری صورت ممکن بخودگرفته است.

حدود خداشناسی نیزمشمول همین قاعده بوده و بصورت ابتدائی وساده جلوه گرشده واکنون بکمك علم وسعت گرفته ودامنهٔ وسیع آن آشکار شده ومسئله نامحدود پیش‌آمده است.

یك نکته آموزنده

دربالا ضمن صحبت در موضوع دانش گفتم که وقتی آب وآتش دست اتحاد بهم دهند تولیدقدرت بزرگی میکنند. در اینموضوع نکته‌ای هست که لازم شد مختصراً بگویم: میگویند آب وآتش باهم مخالف هستند بطوریکه اگر آب راروی آتش بریزند آتش خاموش میگردد. امامی بینیم که بااتحاد این دوقدرت یك قوه مافوق وخیلی عالیتر یعنی نیروی عظیم بخار بوجود آمد. این امردرسهای بسیار بزرگی از وحدت عالم بامیدهد که فقط به دوتا ازآنها اشاره میکنم :

اول ـ آنکه برخلاف آنچه تصورمیکنند قوای مخالفی در عالم نیست وهرقوه‌ای که در ظاهر مخالف بنظرمیرسد فقط ظاهراً چنین است ودر باطن عین اتحاد ویگانگی است وهمین مخالف بودن تولید قوه وقدرتی میکند که ازآن نتیجه بهتری بدست میآید چنانکه آتش وآب باشرایطی که پیش آمد اتحاد ووحدت خود را درانجام یك نتیجهٔ عالی که تولید بخارونیرو است ثابت نمودند .

دوم ـ آنکه تافشاروزحمتی نباشد نتیجهٔ نمایان وقابل ملاحظه‌ای بوجود نمیآید وهرچه فشار بیشتر باشد قدرت حاصله بیشتراست. می بینیدکه آتش میسوزد و تمام میشود و چه زحمت و فشاری برآن وارد میآید وآب درتلاطم والتهاب عجیب میافتد بطوریکه ازشدت فشار تبدیل به بخار میگردد اما نتیجهٔ این فشارها آنست که یك قدرت برجسته تروعظیم‌تری بصورت نیروی بخاربظهور پیوست . آیا این درس آموزنده وحدت نیست؟

فلسفهٔ قدیم

درفلسفهٔ قدیم خداوروح را (که امرخداست) ازعالم جدامیدانستند وبرای آن محل قائل بودند واجسام را مانند آئینه‌ای میپنداشتندکه از نورخـورشید استفاده نماید . بهمین لحاظ بـرای فهم مطلب گرفتاریها واشکالات وپیچیدگی‌هائی درفکر تولیدمیشد یعنی تفکیك بین خداوعالم وجدا دانستن خداازعالم هزاران مسئله غیرقابل حل پیش میآورد .

درخلاصه‌ای که ازمکانیسم آفرینش درابتدای این کتاب بیان شدثابت کردیم که عالم خودش درخودش

۱ـ Science et Vie : Astronautique

است وهمانست که هست. کسانیکه مخالف این حقیقتند و عالم را از خدا جدا میدانند بایستی محلی برای خدا پیدا کنند. اگرمحلی برای خدا قائل شوند (درصورتیکه مکان معین کردن خلاف است)چه دلیلی در دست دارند که آن محل فرضی جزء عالم نیست . اگر محلی برای خدا قائل شوند ومرزی بین خدا و عالم تصورنمایند ناچارند عالم را محدود بدانند زیرا دوچیز که مجاورهم باشد هردومحدود خواهند بود ودر صورت قبول فرض آنها هم خدا محدود است وهم عالم. هرکوششی دراین راه کنند و هرچه فکر را باینقسمت معطوف سازند نتیجهٔ مطلوبه نخواهند گرفت.

اما اگردر اینباره ساکت مانده وبگویند که فهم آن ازقوه ما خارج است بهتراست بمطالبی که در این کتاب ارائه شده وموافق باعقل وفهم بشراست توجه ودربارهٔ آن تفکر نمایند.

نظری به کتابهای دینی

خدا انسان نیست که دروغ بگوید وازبنی آدم نیست که بارادهٔ خود تغییر بدهد. آیا اوسخنی گفته باشد ونکند. وچیزی فرموده باشد واستوار ننماید.

سفر اعداد باب ۲۳

وکسیکه محبت نمینماید خدا را نمیشناسد زیرا خدا محبت است.

رساله اول یوحنای رسول باب چهارم

او چنگ میزند بدون داشتن دست . بسرعت میرود بدون داشتن پاومی بیند بدون داشتن چشم ومیشنود بدون داشتن گوش ـ میداند آنچه را باید دانست اما هیچکس اورا نمیشناسد. اورا نخستین وبزرگترین وجود میخوانند.

هیچکس دربالا ووسط ومیان باوچنگ نینداخته و هیچکس بوی شبیه نیست . نامش شکوه بزرگ است ، شکل اورا نمیتوان دید وهیچکس باچشم اورا نمی بیند. آنکسانیکه از راه قلب وعقل اورا میشناسند واو را درقلب دارندفنا ناپذیرمیشوند.

از کتب هندو ـ اسوتاسواتارا ـ اوپانیشاد ـ آدهیایا ۴

خداچون ارباب همه است برآنچه روی زمین متولد میشود ناظراست وچون فرمانروای جهانی است برآنچه درآسمان متولد میگردد ناظراست.

هندو ـ ریگ ودا ـ ماندالا ۷ سرود ۴۶

آسمان وزمین ومن با هم ساخته شده‌ایم وکلیهٔ چیزها یکی هستند.

عاقل روابط بین خود ودیگران رامیفهمد ومیداندکه چگونه همه چیزطوری است که بااو یك بدن تشکیل میدهند اما نمیداند چطوراست؟ بطور طبیعی چنین است.

درزمین یك نفس زندگی هست وعاقل این وحدت را میستاید.

دین تائوئیسم ـ کوانگ تسو ـ ۳۹ ـ ۴۰

نظراتی از فلاسفه و دانشمندان

زیبائی حقیقی ظهورحق است در طبیعت و صفت بشر در مورد زیبائی تنها تقلیدی از

صنع الهی است. **لامنه**

موجودات در ابتدا فقط درعلم خدا بوده‌اند تاوقتی مشیت خداوند تعلق‌گرفت بآنها وجود خارجی بدهد. صفات خداوندعین ذات اومیباشد ونبایدگفت خدا کامل است بلکه‌باید گفت عین‌کمال است، عین عدل‌است،عین‌حکمت، عین محبت‌وعین وجود است وصفات اویکی است ومتعدد نیست. **سنت آنسلم**

علم خدا برموجودات‌بمعنی علت پدیدآورندهٔ آنهااست، درحالیکه ذات‌الهی برحقیقت وهرموجودی مقدم وعلت آنها است ـ علم وارادهٔ خداوند امرواحد است. علم انسان مانند علم خداوندنیست زیرا مانند وجود خود انسان معلول‌علم خداوند است ومعلول نمیتواندعین علت باشد. **اسپینوزا**

مبنای اخلاق‌مصلحت زندگانی وکسب آن باحس‌وتجربه است ونیکوکاری امری‌فطری وجبلی نیست بلکه‌کسبی وتجربی است. **استوارت میل**

ظهور اخلاق نیك‌ودرستی وپاکی‌درانسان نمایش ذات حق است وهرکسیکه عمل‌خوب بعنوان وظیفه انجام دهد دیندار است وهرکسی بمنظور پاداش نیکوئی‌کند بی‌خبر ازخداو بیدین است. پس دیانت‌کمال اخلاق است **فیخته**

کلیهٔ عالم مانند دستگاه‌کارخانه وماشینی است‌که چرخهای آن بحرکتی‌که خداوند بآنها داده درجنبش اندو ازخود قوه وتصرفی ندارند **دکارت**

برخلاف نظردکارت هریك ازاجزاء جهان نیروئی‌است‌ومنشاءآثار میباشد وجان‌دارد ومثل‌جسمی‌که دکارت بیجان‌میانگاشت‌نیست پس دنیای ماشینی بیجانی‌که دکارت تصورمیکرد واقعاً تکمیل وتبدیل میشود بجهانی جاندار که نیرو وقدرت فعلش از خود اوست .

لایب نیتس

درجات شعور حیوانات ازاسفنج تا انسان بستگی بتکامل اعضاء دارد. جان وروان‌یا قوه حیاتی انسان از یك چشمه است و شعور باسیر بطرف‌کمال افزایش میابد .

هربرت اسپنسر

اگرجانوران تا حدی صنعت دارند صنعت آنها فطری وغریزی است و ازخود تصرفی نمیکنند. اما انسان صنعت فراوان وگوناگون دارد. **هانری برگسن**

انسان غرایزحیوانات را ندارد ولی درعوض عقل او احتیاجاتش را رفع میکند .

برگسن

جانوران دارای روان هستند ولی شعوروعقل ندارند. **رنه دکارت**

انسان ازتمام جهان شریفتر است زیرامیداندکه میمیرد ولی‌جهانی‌که برانسان‌چیره میشود قدرت درك توانائی خود را ندارد. **پاسکال**

خداهمان نظام معنوی و اخلاقی است‌که درجهان جریان دارد و می‌بینیم که در عالم عدالت حکمفرما است. **شارل رنوویه**

مفهوم ازراه شش قوه وارد عقل میشود: ادراك ـ حفظ ـ تمیز ـ سنجش ـ ترکیب ـ

تجرید ـ پنج قوهٔ اول مشترك بین انسان وحیوان و قوهٔ ششمی مخصوص انسان است .

جان لاك

لغو نبودن وغایت داشتن خلقت واحتیاج آن بیك سرپرست حکیم دلیل وجود خداست .

ولتر

ج- پی بردن ازصفات

منبع صفات

این نکته را متفکرین پیروان ادیان الهی میدانندکه هرصفتی در بشروجود دارد پرتوی ازصفات الهی است‌که دروجود اوقرارگرفته زیرا اوجزئی است‌که این صفات را از منبع و منشاء اصلی دریافت داشته است . اگر بشر عالم‌است ، توانا است ، قادر است، حلیم است ، رحیم وعادل وبصیر است‌این‌صفات از خود اونیست.

اینك سؤال و جوابی در این باره بعنوان‌مثل میآوریم‌که حقیقت موضوع راروشن میکند .

سؤال ـ آیا قبول داری‌که صفات علم ، قدرت ، حلم ، رحم ، عدل ، بصیرت و غیره‌دروجود شما هست ؟

جواب ـ بلی قبول دارم .

سؤال ـ آیا این‌صفات قائم با لذات است یعنی اصولا جزو وجود تو بوده‌است ؟

ج ـ نمیدانم .

سؤال ـ از چه وقت این صفات را دارا شده‌ای ؟

جواب ـ از زمان طفولیت این صفات در من بوده منتها کم‌کم رشدکرده است .

سؤال ـ بسیار خوب . معلوم می‌شود همانطورکه ظروف حواس و قوای بدنیت رشد پیدا کرده و ترقی نموده‌گنجایش آن برای قبول صفات مزبور بیشتر شده و همین امر نشان میدهدکه بدن توکه در حال رشداست ظرف است، و مظروف آن‌که قوا و صفات می‌باشد از جای دیگر است. این مظروف همان قدرت روحی است‌که درکتاب مکانیسم آفرینش آنرا بقدرت برق تشبیه کردیم . بنابراین کلیهٔ این صفات از روح است .

حال میگوییم‌که چون روح یك‌امرکلی است ودرسراسر عالم یك پارچه است(دلیل‌این‌موضوع‌در جاهای دیگرکتاب‌های‌مکانیسم ودینامیسم آفرینش مذکوراست)لذا باید اذعان‌کرد‌که این‌روح‌کلی ازهمهٔ صفات مزبور دارد منتها هرفرد بشر یاسایر موجودات بقدرگنجایش ظروف ومکانیسم مغزی خود از آن استفاده میکنند.

لذا خوب روشن شدکه صفات موجود در هرفرد بشر ذره‌ها وقسمتهای ناچیزی، است‌که ازمنابع این صفات که در روح عالمی موجود است دریافت میدارد .

این همان مطلبی است‌که درادیان‌هم گفته‌اندصفات یزدان عین‌ذات اوست وقابل‌تفکیك، اراونیست وروح‌که امرالهی است ازخدا جدانیست وصفات روح هم باو پیوسته است . بنابراین صفات و نیروها و قدرتهائی که موجودات دارند ذرات بسیار ناچیزی از صفات وقدرتها و نیروهای یزدان است که درروح عالم وجود دارد .

وجود همین صفات در افراد بشر وموجودات دلیل برآنست که منبع بزرگی هست که این صفات از آنجا ناشی میگردد کما اینکه وجود یك جوی آب باریك دلیل برآنست که منبعی هست کـه این آب از آنجا میآید . در بشر، حیوانات ،نباتات

وجود یك لیوان آب دلیل براینست که منابع عظیمی از آب وجود دارد که لیوان از آنجا گرفته شده است .

وهمهٔ موجودات هرکدام بقدر خود ذره ناچیزی از پرتوصفات الهی موجود است ولی منبع اصلی آن بینهایت است .

قدرت مافوق

این نکته بسی روشن است که در همهٔ مراتب عالم قدرت مافوق مادون را اداره میکند کما اینکه یك مهندس میتواند یك ماشین را اداره کند ولی ماشین قادر باداره کردن کلیه زندگی مهندس نیست. یك بشر که قدرت بیشتر دارد میتواند یك گوسفند را اداره کند و روزی او را تأمین نماید ولی گوسفند قادر باداره کرد کلیه زندگی بشر نیست .

اینك بسلسلهٔ مراتب قدرتهای عالم توجه کنیم: مثلا یك انسان سلولهای بدن خود را باعمل تغذیه و تنفس و سایر اعمالیکه بطور خودکار انجام میدهد اداره مینماید وکرهٔ زمین با وسائلی که

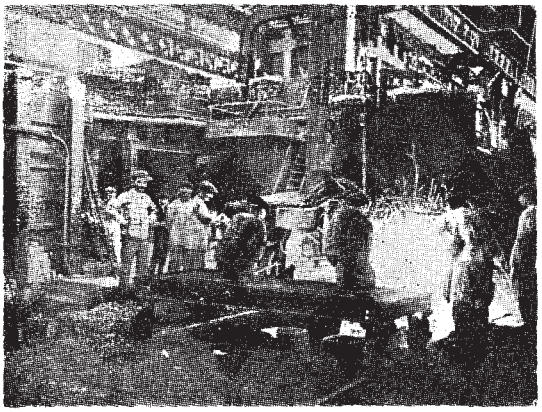

یك نفر مهندس میتواند زندگی یك کارخانه را اداره کند .

در اختیار گذارده زندگانی انسانها و حیوات ونباتات وسایرموجودات را بطور طبیعی اداره مینماید . آفتاب با نور بخشی واشعه ونیروهائی که میفرستد زمین را اداره مینماید واین سلسله مراتب همینطور ادامه مییابد . آن قدرتی که مافوق همهٔ قدرتها است و همه عالم را اداره میکند قدرتی است که ما آنرا (مافوق ترین نیروی قدرت وعظمت) مینامیم وهمهٔ ادیان وهمهٔ ملل هرکدام نامی برای آن قائلند .

اعلام قدرت

همین بررسی ساده بازبان رسا بما اعلام میکند که قدرتی مافوق هست که سلسله مراتب قدرتها بآنجا متوجه میشود . بدینوسیله میتوانیم وجود قدرت را به بینیم وخدا را برأی العین بنگریم زیرامیتوانیم مظاهر قدرت را باچشم خود تماشا کنیم. همانطورکه رؤیت آثارالکتریسیته بهترین دلیل وجود الکتریسیته است ودیدن یك لامپ روشن یایك ماشین درحال کاردرحکم دیدن الکتریسیته بشمار میرود دیدن این قدرتها درحکم دیدن منبع قدرت یعنی خداست.

مگر خود دانش با چشم دیده میشود ؟ البته خیر . ولی آثار آن برروی اشیاء وموجودات عالم بخوبی پیداست ودیدن این آثار درحکم دیدخود دانش است . بهمین لحاظ بمحض دیدن آثار دانش بطور قطع میگوئید که دانش وجود دارد .

خداهم باین ترتیب دیده میشود . آیا شکی دراین هست ؟

تجلی اخلاق

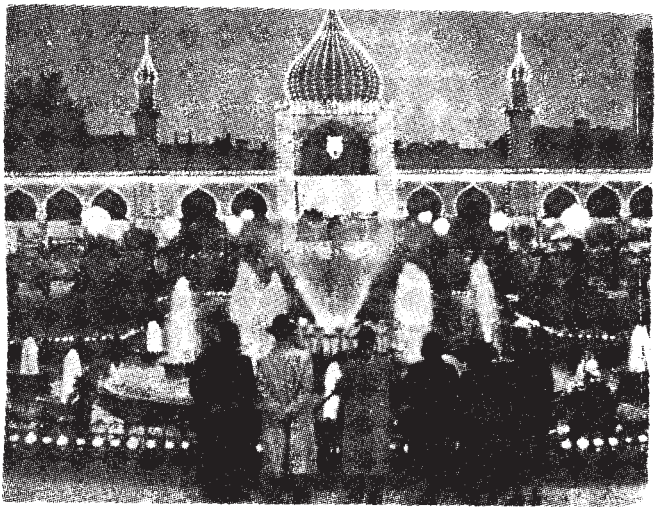

وجود لامپ‌های روشن دلیل وجود الکتریسیته میباسد و همینکه لامپ روشن‌را میبینیم مثل اینست‌که برق را دیده‌ایم (منظره‌ای ازباغهای زمستانی تیولی دردانمارك)

وجـود اخلاق در بشر دلیل وجودخداوند است. بوسیله‌اخلاقی‌که دربشر وجود داردمیتوانیم‌خدارا هم بشناسیم‌بهمان دلیل‌که درباره‌صفات در صفحه قبل گفته شد اگر اخلاق نبود خدا هم شناخته‌نمیشد . تجلی و تظاهراخلاق درهرکجای عالم دلیل وجود خداست زیرا منبع واصل در خداوند است . اشعهٔ نوری‌که روز باطاق میتابد دلیل براینست که از یك منبع‌اصلی‌که قدرت‌است بوجود آمده. نمیتوانیم‌بگوئیم‌که‌خورشیدی وجود ندارد و نور منحصر بهمین اشعهٔ مختصری است‌کـه در اطـاق تـابیده. پس معلوم میشود خورشیدی بوده که نورش بآنجا تابیده است .

مثلا صفت نظم را میگیریم . این صفت دریك فرد بشرکم وبیش وجود دارد وهرکس بیشترازآن بهره داشته باشد زندگانیش منظم‌تروبهتراست . اما وقتی بعالم نظرکنیم می‌بینیم همین صفت بادرجه خیلی بزرگتری درعالم وجود دارد . اگر نظم درعالم نبود اینهمه ستارگان وکرات‌که درحال کار وگردش‌اند بهم تصادم میکردند ودردنیا یك صحنه هرج ومرج غیرقابل تصوری بوجود میآمد . پس همین نظم‌که در بشر هست درتمام شئون عالم ودر دستگاه عظیم عالم لایتناهی هم‌وجود داردزیرا اگرنبودهرچیزی‌سرجای خود و درموقعیت خود وکارخود چنانکه هست استوارنمیماند .

وجود نظم درشئون عالم ودرکل عالم لایتناهی دلیل برآنست‌که نظم منبعی‌دارد که‌هردستگاه وهر فرد وهرگروه‌ازاین‌عالم لایتناهی سهم ناچیزی ازآنرا بتناسب خود دریافت داشته است .

همینطور صفت عدل را میگیریم‌که دربشروجود دارد . همین صفت در تمام شئون عالم نیز دیده میشود . اگر عدالت نبود هیچ موجودی نمیتوانست زندگی کند . عدالت بتناسب دستگاه جسمی ومکانیسم مغزی است‌که به هر فرد داده شده که درعالم خود زندگی معتدلی را میگذراند .همین صفت‌درسراسرعالم هم وجود دارد واگرعدل‌نبودقوای‌عالم وعشق‌وجذبه وکشش کرات‌وگردش وسیرونظم‌آنها برمیزان‌اعتدال استوار نمیشد و نمیتوانستند بکار خود ادامه دهند . این عدل ازمنبعی عظیم گرفته شده ووجود عدل در مخلوقات دلیل وجود عدل‌درمنبع اصلی قدرت است .

همینطور است علم، قدرت، حلم، صبر وحتی غضب وسایرصفات که در قرآن مجید خداوند را بآنها موصوف فرموده است .

مثلاً دانائی دریك فرد بشر وجود دارد ، در یك حیوان هم هست . همین الاغ که آنرا مظهر

خریت‌ونادانی موصوف میکنندا گرپایش بچاله‌ای برودد‌فعهٔ‌دیگر که از آنجا بگذرد پای‌خودرا آنجا نمیگذارد درحالیکه یك بشردانا ممکنست چندین بارازیك سوراخ گزیده شود . الاغ باچند مرتبه آمدن، از راهی معین آنرا بخوبی یادمیگیرد وتمام موانع واشکالات آنرا درنظر میسپارد. آیا این دلیل دانائی نیست؟ یك‌کلاغ وقتی صدای تیراز تفنگی شنید وآنرا خطرناك‌یافت ازیك چوب‌که بشکل تفنگ‌نشانه‌روندمیترسد.

یك الاغ هروقت پایش بچاله‌ای برود دیگر از آن مکان عبور نخواهدکرداما یك بشردانا ممکنست چندین‌بارازیك سوراخ گزیده شود .

دانائی در همهٔ موجودات هست حتی حشرات هم از آن برخوردارنـد . مگر نشنیده‌اید‌که بعد از چند بار استعمال گرد (د . د. ت) که دفعه اول حشرات رامیکشد حشرات مصونیت درمقابل آن پیدا میکنند یعنی دانائی آنها سبب‌میشود‌که وسیله‌دفاعی وحفاظی برای‌خودتهیه‌نمایند. حتی‌میکرب هم ازآن بی‌بهره نیست . پنی‌سیلین بعد از چندین بار که به‌یك مریض‌تزریق‌شددیگراثر خودرااز دست‌میدهدیعنی میکربها درمقابل آن خودرا مجهز‌میکنند ومصونیت‌مییابند. آیا این دلیل دانائی نیست؟

میگویند شیررا باید دو مرتبه جوشانید زیرا دفعه اول‌که میجوشانند میکربهای آن درمقابل حرارت غلافی‌برای خود تهیه‌میکنند تاازآزار جوشیدن‌مصون مانند وبعدکه سردشد ازغلاف بیرون میآیند . بشربآنها حقه میزند و چند دقیقه بعداز اینکه ازغلاف خارج شدند دوباره‌آنها را میجوشاندو چون دیگر مواد تشکیل دهندهٔ غلاف ندارند نمیتوانند دوباره خود را حفظ‌کنند و ازبین میروند. آیا این عمل دلیل هوش آنها نیست؟

نبات هم دارای دانائی است. مگر نمیدانیدکه وقتی ریشه رشد میکند و بسنگ برمیخورد آنقدر میکوشدکه یاسنگ را بترکاند و راه برای خود بازکندویا اینکه راه‌خود راکج‌کرده تغییرمسیرمیدهد، آیا این دلیل هوش نسبی نیست ؟

بنابراین دانائی نسبی درتمام موجودات ومظاهرخلقت هرکدام باندازهٔ‌خودشان وجوددارد. وهرچه مخلوق ازلحاظ درجه‌بزرگتر باشد دانائی‌آن بیشتراست‌کما اینکه سلولهای ماهرکدام بنسبت خود دانائی دارندولی ماکه مجموعهٔ‌آنها هستیم‌بیش‌ازمجموعه همهٔ‌آنهادانائی داریم . همینطورکرهٔ زمین‌که از مجموع مخلوقات وعناصر وعوامل تشکیل شده دارای دانائی برای اعمال وگردش وکارهای خود میباشد ولی مامتوجه دانائی آن نیستیم همانطورکه سلولهای بدن ما متوجه دانائی بدن ما نیستند ولی مامیتوانیم تاحدی متوجه آنها باشیم.

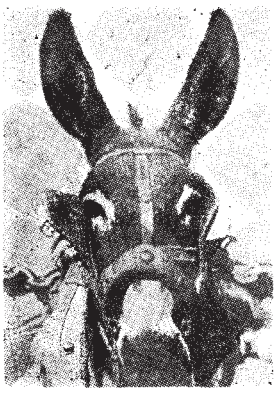

الاغ که مظهر خـریت(بمعنی نادانی) مشهور شده در عالم خودشعورکافی‌داردوراه‌خویش رابآسانی‌یاد میگیردودومرتبه پایش بیك چاله نمیرود، آب وغذای تمیز را تشخیص‌میدهد و صاحبش را میشناسد و در جاده‌ها میآموزد که رفتن از وسط جاده خطرناك است لذا ازکنار میرود.

بهمین ترتیب بسلسله مراتب بالاروید وفکر خودرا درکرات ومنظومه‌ها وکهکشانها گردش دهید تا متوجه دانائی عظیم موجود درعالم لایتناهی و منبعی که همهٔ این دانائیها ازآن بوجود میآید بشوید. منبع بقدری بزرگ است که حد ندارد ولی به هر مخلوق ذراتی ناچیز داده شده که بتناسب زندگی واحتیاج آنها است.

ازاینراه نیزمیتوان ازجزء بکل واز مخلوق بخالق رسید.

بطور خلاصه باید گفت که هرصفتی وخاصیتی که درمخلوقات عالم هست چون این مخلوقات جزء وذره‌ای ازعالمند همان خواص وصفات درعالم لایتناهی ومنبع قدرت لایزال خداوندی وجود دارد. یکی ازمعانی وحدت نیزهمین است که هرچه درعالم وجود دارد اصل آن دریك منبع کل وحدت است.

تسلط جزء بر کل

قدرت کل برجزء همیشه تسلط دارد. اینمطلب درزندگی دنیائی ماهم بخوبی روشن است. یك فرمانده ارتش برهمهٔ افراد نظامی وقوای مختلف آن مسلط است. درست است که هر فرد نظامی درعالم خود استقلال دارد ولی اگر یك فرمانده ورئیس نباشد یك ارتش منظم بوجود نمیآید. قوای بدن ما هرکدام درعالم خود استقلال نسبی دارند ولی اگر مغز انسان که فرمانده است نباشد نمیتوانند وظیفه خودرا درست انجام دهند ودرکار آنها هرج ومرج پیش میآید.

قوای یك کشور هرکدام بالاستقلال کارمیکنند ولی تارأس وزمامدار نباشد نمیتوانند بطورمنظم و درست کارخودرا انجام دهند وعمل آنها دچار اختلال وآنارشی میشود. تمام مظاهر خلقت اینطوراست.

ما میتوانیم ازوجود بدن خودمان که فرمانده آن سراست (سر بمعنی رئیس چنانکه رئیس هم ازکلمه رأس عربی که بمعنی سراست مشتق شده) همچنین همانطورکه می بینیم یك اداره بدون مدیر ورئیس منظم نمیشود و یك مدرسه بدون مدیر منظم نخواهد بود وهمانطورکه دیده ایم یك ارتش بدون فرمانده مفهومی ندارد و همانطورهم که کشور بدون رئیس پایدار نخواهد ماند پس بطورحتم میتوانیم دریابیم که با همین سلسله مراتب که درعالم هست یك قدرت مافوق است که تمام قدرتهای عالم تابع آن هستند.

درست است که درظاهر درعمل اجزاء عالم استقلال می بینیم ولی مسلماً اگر قدرت تنظیم کننده واداره کننده نباشد درمدت کوتاهی عالم دچار هرج ومرج وآنارشی و بینظمی خواهد شد واصلا قادر به نظم یافتن وهم آهنگ کردن کارهای خود نخواهد بود.

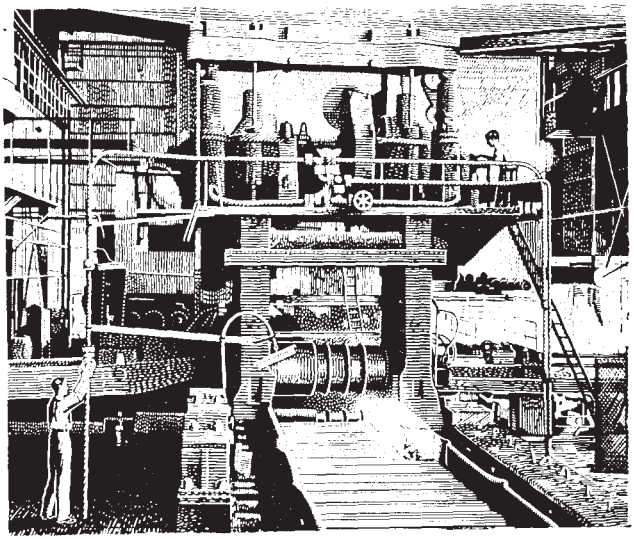

یك کارخانه باید کاملا دارای نظم و ترتیب باشد تا بتواند درست وظیفهٔ خود را انجام دهد.

کارهای یك دستگاه کوچك مثل ساعت بایستی روی نظم انجام گیرد تا ساعت را نشان دهد. چطورممکنست که عالم باین عظمت نظم دقیق ونقشه مرتب نداشته باشد. هیچ عقلی این حقیقت را انکار نمیکند. حالا که نظم ونقشه هست وجود نقشه دلیل برآنست که منظم کننده ومراقب وناظری دارد کما اینکه نقشهٔ یك کارخانه راصانع و مهندسی دقیق طرح کرده اند و

رئیس دلسوز دقیقی مراقب حفظ نظم کارخانه است والا بزودی هرج ومرج در آن پدید میآید.

پس مسلم است که در دستگاه عظیم و لایتناهی آفرینش هم مثل یك کارخانه نظم دقیق وجود دارد منتها تفاوتی بین یك کارخانه یا یك اداره یا یك کشور و رؤسا و مدیران آن از یکطرف و کارخانهٔ آفرینش وگردانندهٔ آن از طرف دیگر وجود دارد و آن اینست که در یك کشور یا ارتش یا کارخانه کسیکه نظم را برقرار میدارد فردی است مانند همان زیردستان وسلطهٔ او یك سلطهٔ معنوی است درحالیکه در عالم آفرینش یزدان علاوه برسلطهٔ معنوی که دارد اصولا باروح (قوه محرکه) که امر اووقدرت اوست همهٔ دستگاههای آفرینش را از میکرب گرفته تا کرات و کهکشانها بگردش درمیآورد ومسلم است که باین ترتیب سلطه او بر آفرینش بیشتر است چنانکه یك کارخانه برق میلیونها چراغ ودستگاه وآلات الکتریکی را میگرداند، برهمه آنها سلطه دارد و میتواند دریك لحظه همه را ازکار بیندازد.

نکته دیگر آنست که درعالم آفرینش همه چیز بر طبق نقشهٔ دقیق سرنوشت انجام میشود و تصویر ناقص اینوضع درکارخانه‌های دنیائی دیده میشود ولی مثل اعلای آن درعالم وجود حکمفرما است.

دلیلی بروجودصفات

هرگاه کسی دراین مطلب تردید کند که چگونه همهٔ صفات درخداوند وجود دارد میگویم لازمه وجود قدرت وسازندگی آنست که همهٔ صفات راداشته باشد. اگر خدا فاقد قدرت باشد پس چگونه این قدرتها را که می‌بینیم بوجود میآورد. اگر اراده نداشته باشد چگونه براین تحولات دائمی ولایتناهی و بیشمارعالم تصمیم میگیرد؟ اگرصبر نداشته باشد چگونه برانجام نقشه‌ها موفق میشود (بدون صبر بهیچ کارمثبتی نتوان رسید) خلق شدن تنها یك ستاره ازبین میلیاردها ستاره که درعالم وجود دارد دلیل بودن همهٔ این صفات درتحول دهنده وپدیدآورندهٔ آنست. این ستاره بدون قدرت، بدون علم ، بدون اراده، بدون صبر و بدون حلم خلق نمیشود. این قدرتها که آنرا بوجودآورد و دربوجودآوردن آن مؤثرشد وجزئی ازوجودآنرا نیز تشکیل داد ازکجا است؟ آیا ازخودآن مخلوق است؟ اگرازخوداوبود چرا زودتر بوجود نیامد؟ ازکجا آورده؟ پیداشدن این صفات دلیل بروجودمنبعی است که این صفات ازآن تراوش کرده . ازهرطرف که بگیریم وجود یزدان ثابت میشود.

تراوش صفات

برای خاتمه دادن باین بحث تکرار میکنیم که علم وقدرت وتفکروالهامی که دربشروجود دارد ذرهٔ ناچیزی تراوش ازقدرت منبع عظیم عالمی است که یك حساب ریاضی اجمالی دراین بحث ازآن بعمل آمده و میتوانید آنرا تصور کنید.

واما آن ذرهٔ بسیارناچیزی که شاید اصلا بحساب نمیآید یعنی یك ذره ازمیلیاردها میلیارد بیحساب ولایتناهی ازعلم وقدرت یزدان که دربشر بودیعت نهاده شده چنانکه می‌بینیم قدرتی دربشر بوجودآورده که توانسته امروز بانیروی فکری خود موشکی بسازد وبطرف ماه وزهره بفرستد، کرات رادور بزند و در نظر دارد در کرات دیگر عالم پیاده شود .

حالا فکر کنید آن منبع عظیم لایتناهی قدرت وعلم که این ذرهٔ ناچیز یك جرقه بیمقدار ازعظمت آنست چقدر بزرگ وعظیم وغیرقابل تصوراست وچه غوغائی است، چه عالمی است، چه عظمتی است، چه قدرتی است که یك ذرهٔ ناچیز آن این چنین کارها میکند.

العظمةلله . درعین حال فکر کنید بشر درقبال این قدرت عظیم چقدر ناچیز وبیمقداراست.

اینست درس واقعی خداشناسی.

نظری از ادیان

ازروح توکجا بروم واز حضورتوکجا بگریزم؟ اگربآسمان صعودکنم توآنجاهستی واگر درهاویه بستربگسترانم اینك توآنجاهستی. اگربالهای سحررا بگیرم ودر اقصای‌دریا ساکن شوم درآنجا نیزدست تومرارهبری خواهد نمود ودست راست تومرا خواهدگرفت... تاریکی نیزنزد توتاریك نیست وشب مثل‌روزروشن است وتاریکی وروشنائی یکیست‌زیراکه تو بردل من مالك هستی.

کتاب مزامیر ـ مزمار ۱۳۹

و از مشرق و مغرب وشمال وجنوب آمده در ملکوت خواهند نشست.

لوقا باب ۱۳

زیراکه چیزهای نادیده اولین قوت سرمدی والوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیلهٔ کارهای اوفهمیده ودیده میشود. **رساله پولس رسول برومیان باب اول**

باکمال فروتنی تراکه پادشاه شایان پرستش‌هستی میستایم ومیپرستم. پس همیشه ما را حفظ‌کن توکه یك زندگانی‌کامل داری ما را حفظ‌کن از مردمان فانی دوریا نزدیك‌که درصددآزار ماهستند. ای‌خدای باشکوه توئی مقسم خیرات. توئی‌که‌برای معطیان‌آزادمنش بسرعت بصورت امواج رودخانه‌ای نزدیك جاری میشوی.

آیا ممکنست‌ای بزرگ وای‌کسیکه عظمتت قابل سنجش نیست و شکوهت مثال ندارد ما را درافکارمقدس ودر نیرویارو یاورباشی.

احترام ما به‌نیروهای‌کوچکتر واحترام بجوان واحترام به‌پیر.

ریگ ودا ـ کاندالا ۱ سرود ۲۷

نظراتی از فلاسفه

ذات الهی موضع نفوس است همانطورکه فضامکان اجسام است **مالبرانش**

چون سلسله معلول‌ها را دنبال‌کنیم ناچار به‌علت اصلی وفردقائم بذات میرسیم‌که‌خود علت خوداست ووجودش واجب است. **اسپینوزا**

اگر درعالم اجسامی یاعقولی‌یاذوات‌دیگری‌نیست‌که‌کامل نباشند وجود آنهاالبته‌تابع وقائم بقدرت الهی استوبدون اویك‌دم قدرت زندگی‌کردن ندارند. **رنه‌دکارت**

د ـ راهنمائی حس قدرت

حس قدرت یکی ازحواس آدمی است‌که‌کارهای زندگانی در پرتو آن انجام میگردد. دنباله همین حس‌راگرفته وبصورت سؤال وجواب مطالبی میگویم تاخداشناسی بالعیان ثابت شود:

سؤال ـ آیا حس قدرت دربدن شما وجوددارد؟

جواب ـ نه، وجودندارد.

سؤال ـ اگروجود ندارد پس‌چطور راه میروی، حرف میزنی، فکرمیکنی وسایرکاری‌زندگانی

را انجام میدهی ؟ آیا این اعمال ازقدرت ناشی میشود یا ازبی قدرتی؟

جواب ـ ناچارم بگویم ازقدرت است.

سؤال ـ بسیارخوب . این قدرت که بوجود آن درخود اذعان کردی آیا فقط منحصر بتواست یا درجای دیگرهم دیده میشود ؟

جواب ـ منحصر بمن است.

سؤال ـ اگرمنحصر بتواست پس این نیروهائی که درعالم وجود دارد مانند رعد، برق، زندگی حیوانات ، نباتات، هوا، الکتریسیته و غیره چیست ؟ اگر کرهٔ زمین قدرت نداشته باشد چگونه گردش میکند. اگرآفتاب قدرت نداشته باشد چگونه نورمیدهد. اگرعالم قدرت نداشته باشد چگونه پدیدمیآید. اینهمه ستارگان ازکجا نیرودارند؟

جواب ـ بسیار خوب. قدرت دارند.

یك جوی آب که ازکوهی جاری است دلیل برآنست که مبنعی داردکه آب از آنجا میآید.

سؤال ـ حالاکه بوجود قدرت درعالم اذعان کردی میگویم وجود قدرتها در همهٔ مظاهر عالم خلقت دلیل براینست که منبعی هست که این قدرتها ازآنجا ناشی میشود. بهیك جوی آب که از زیر کوهی مرتباً جاری است نگاه کنید: آیا این آب منبعی دارد یانه ؟ اگر منبع نداشته باشد بزودی تمام میشود. پس منبعی هست که آب ازآنجا میآید.

وقتی باران میبارددلیل براینست که منبعی هست بنام ابر که پروآبستن ازآب است وقطرات باران ازآنجا ناشی میشود . منبع این قطرات از آنجا است کما اینکه منبع همان ابر نیز از بخار و منبع بخار اقیانوسها است . پس هرچیزی منبعی دارد وقدرتی هست که آبرا بخار میکند وبصورت ابردر میآورد. منابع نیزسلسله مراتب دارند همانطورکه آب منبع دارد، قدرت هم دارد وهمانطورکه منبع آب را می بینید منبع قدرت راهم می بینید.

جواب ـ بلی، منبع آب دیده میشود ولی منبع قدرت را ازکجا می بینم ؟

سؤالـ منابع قدرتی درجهان هست که بوجودآن اذعان داری ولی آنرا نمی بینی. مثلاالکتریسیته قدرتی است که دیده نمیشود ولی آثار آن بخوبی هویدا است . چراغ را روشن میکند ، بخاری راگرم میکند واینرا بخوبی می بینی، آیا میتوانی بگوئی الکتریسیته نیست یاقدرت ندارد ؟

جوابـ خیر، دارد.

سؤال ـ پس قدرت الکتریسیته همین روشنائی است که آنرا باچشم می بینی . قدرت مافوق هم همین است وبطورمسلم وجود قدرتهائی که درزمین وموجودات وهمهٔ عالم برأی العین می بینیم نشان میدهد که منبعی در عالم هست که اینقدرت ازآنجا است. اگراین منبع نباشد قدرتهائی که درهمهٔ موجودات عالم

ازمورچه گرفته تافیل، ازنبات گرفته تاهوا ، اززمین گرفته تاسایر کرات وکهکشانهاوجود دارند نمیتوانند وجود داشته باشند.

همانطورکه رودخانه اگرمنبع نداشته باشد خشك میشود قدرتهای عالم هم اگر منبعی نداشته باشند، نمیتوانند وجود پیدا کنند.

حالا اسم این منبع را چه میگذارید؟

جواب ـ اسم آنرا طبیعت میگذاریم.

سؤال ـ بسیارخوب، دوست عزیز هرچه میخواهی اسم بگذار ـ برسراسم اختلافی نیست . وقتی طبیعت باقدرت را قبول کردی منظورهمان است. من اسم اینرا خدا میگذارم . هرملتی نامی برآن مینهد . عرب آنراالله انگلیسی گادGodوفرانسوی دیوDieu میگوید. توهم میخواهی نام آنرا طبیعت گذار . دیدی که بهم رسیدیم وتوافق کردیم. حالا خدای را باچشم دیدی و فهمیدی ؟

جواب فهمیدم ولی باچشم ندیدم .

سؤال ـ چطور باچشم ندیدی؟ مگرمنابع قدرت را باچشم ندیدی. مگرمنبع آن آبها وآثارآن برق وهمهٔ نیروهای عالم را درخودت ودرکرهٔ زمین باچشم ندیدی؟ مگراین نیروها ازآن سرچشمه نیست؟ پس وقتی نمونهٔ آنرا دیده‌ای درحکم اینست که آنرا برأی‌العین مشاهده کرده‌ای. این کاملا واضح و روشن است ومانند دو دوتا چهارتا میباشد. حالهم وجود خودت وقدرت خودراشناختی وهم بوجود قدرت درعالم ومنبع قدرتهای جهان لایتناهی واقف شدی. خداشناسی همین است. هرچه میخواهی اسم بگذار.

اما اگر میخواهی خدائی‌را مزین به ابرو وچشم وبینی واین قدوبالا و هیکل که خودت داری به‌بینی مطلب دیگری است زیرا این خود تواست یاکسی‌مثل تو وچنین خدائی ارزش خدائی نخواهد داشت بلکه موجود ضعیف وبیچاره‌ای است.

اگربخواهی خدایرا آنطور فرض کنی درحکم بازگشت بعالم بربریت است ومثل آنست که‌ازسنگ وچوب بتی برای خود تراشیده ودر طاقچه گذارده‌ای ومیخواهی بپرستی . این عمل رجعت بطرف توحش نام‌داردنه‌خداشناسی باعلم‌ودانش ـ چنین خدائی‌را نمیخواهیم‌وخدای باقدرتی که‌میپرستیم‌همان‌است که گفتیم.

نظراتی از ادیان

ازخطبهٔ۱۶۲ نهج‌البلاغه ـ لیس‌لاولیته‌ابتداولالازلیته انقضاءوهوالا ول‌لم‌یزل والباقی بلااجل....الظاهرلایقال مماوالباطن‌لایقال فیمالا شبح فیقتضی ولا محجوب فنحوی لم‌یقرب من‌الاشیاء بالتصاق ولی یبعد عنها بافتراق.

ترجمه ـ اول بودن اورا ابتدا وهمیشگی اورا انتها وبسر رسیدن نیست ، اوست اول که‌همیشه‌بوده وپایندهٔ که انتهاندارد،هویدا است که‌نمیتوان گفت‌ازچه‌آشکار شده ومخفی است که‌گفته نمیشود درچه‌چیز پنهان‌گردیده جسمی نیست که‌ازدورجلوه گری‌کرده بعدازبین‌برود وزیرپرده نیست تاچیزی براو احاطه داشته باشد، نزدیك بودن او باشیاء به چسپیدن نیست و دوری او ازآنها بجدائی نمیباشد.

ازخطبهٔ۲۲۷ ـ واحدلابعدودائم‌لابامد... یکی‌است نه ازروی عدد وشماره و همیشه بوده وهست نه‌بحساب مدت و زمان.

اوکسی‌است‌که یگانه‌است و برهمه علت‌ها و برهمه عرض‌ها و برهمه نطفه‌ها حکومت‌دارد اوست‌کسیکه درابتدا درافکار خودآن پسرعاقل وآتشین‌خوکه خدای میخواهد درهنگام‌تولد براو ناظر وشاهد ونگاهدارباشد. خداکه فوق همه است برهمه چیز وهمه‌کس‌فرمانرواست چنانکه نطفه جهانی درطبیعت بثمر میرسد وهمه طبیعتهائی‌راکه میتواند به‌ثمربرسند تنوع میدهد وهمهٔ صفات را ایجاد میکند.

این خدای بزرگ باطنی برحسب صفات خودبسیاری صورتهای خشن یالطیف بخود میگیرد وچون خود وحدت خویش راباآنها بوجودآورده‌است اورابشکل دیگری و دیگری برحسب‌کیفیات وعوارض جسمی می‌بینند.

آنکسی‌که او را میشناسد اوراکه نه‌آغاز وانجامی دارد درمیان‌آشفتگی‌ها وشلوغی‌ها اوراکه همه‌چیزرا خلق‌کرده وبسیاری صورتها دارد وبرهمه‌چیز محیط است از هر زنجیر آزاد خواهد بود. **دین هندو آسواسواتارا او پانیشاد- آدهیایا۵**

خدای عاقل رابطه بین‌خود ودیگران‌رامیفهمد ومیداندکه چگونه همه‌آنها دراین‌راه قدم میزنندکه باآن نیروی بزرگ یك بدن تشکیل دهند و هر فردی این‌حقیقت را متوجه نیست امابطور طبیعی دراینوحدت شریك‌است.

درزیرآسمان‌یك‌موج ویك نفس زندگی وجود دارد و لذا بزرگان و عقلا این وحدت را ستودند . **دین تائوئیسم: کوانگ تسو -۳۹-۴۰**

اوست درواقع درخشنده یعنی براهمان تنهااوست پایدار وباقی.همهٔدنیا در اومحتوی است وهیچکس از او خارج نیست.**دین هندو: کانها او پانیشاد-آدهیایا ۲ والی ۵**

نظراتی از دانشمندان و فلاسفه

وجود مطلق سه‌جنبهٔ اصلی‌دارد: اول‌قدرت، دوم عقل،سوم‌عشق. وجود مطلق‌مخلوقات را دربردارد وخلقت هما ناظهور مخلوقات میباشد. **لامنه**

حقیقت زندگی افزایش وبسط وتوانا شدن وتجاوزکردن‌است. این افزایش از خود اوست نه‌آنکه ازدیگری بگیرد. **ژان ماری‌گویو**

خداوندجوهرهای فردراکه تجلیات ذات اویند ایجادوسپس ابقاء میکند ودائماًدرکار خلق است واگر دست ازخلق بردارد همه معدوم میشوند. **لایب نیتس**

اراده الهی اصل وحقیقت جهان‌است ونمیتوان‌آنرا منتسب بعلت وحقیقت دیگر نمود و وجودمستقل‌است وخودهستی دارد ووجود وقتی ابراز میشودکه اراده‌کند. **شوپنهاور**

هـ - یك حساب ریاضی

در موضوع منابع قدرتها و نیروها لازم است سخنان بیشتر و دقیقتری بگوییم حساب‌کنیم

هر بشر دارای صفاتی‌است‌که مقدارآن معین‌است. هرفردی ازافراد دارای عقل، علم ، عدل ،

محبت، قدرت بینائی وسایرصفات وخواصی‌است که‌میدانید. مثلا همه‌افراد بشر بنسبت کم‌و بیش دارای علم، قدرت، بینائی وچیزهای دیگرهستند. حال‌فرض‌کنیم علم‌فرد فرد بشررا گرفته روی‌هم جمع‌کنیم. بمقدار عظیمی‌خواهد رسید. بعد علمی‌راکه به‌نسبت درحیوانات وموجودات روی‌زمین‌است باضافه‌آنچه‌علم‌در روی کره وجود دارد برآن بیفزائیم، مقدار عظیمی تشکیل خواهد داد. سپس علمی راکه در سایرکرات و کهکشانهاوعالمها هست‌بگیریم‌وبرآن اضافه‌کنیم. چنان‌عظمتی‌ازعلم‌بوجود خواهدآورد که قابل‌تصور نیست.

یك حساب ساده

بگذارید یك حساب سادهٔ ریاضی‌کنیم: این حساب را دربارهٔ قدرت انجام دهیم. فرض‌میکنیم‌در روی‌کرهٔ زمین سه‌میلیارد افراد بشر وجود دارد، همچنین فرض‌میکنیم درهرفردی ازاین‌بشر بطورمتوسط یك واحد قدرت هست- نتیجه چنین است:

واحد قدرت ۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ = واحدقدرت × ۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ فرد بشر

اکنون فرض کنیم‌که در روی زمین یك میلیارد میلیارد حیوانات مختلف اعم از پستانداران، پرندگان، ماهیان، حشرات وغیره وجود دارد (تعداد حقیقی خیلی‌بیشتراست بعنوان‌فرض چنین گفته‌شد) فرض‌کنیم هریك ازآنها $\frac{۱}{۱۰۰}$ واحدقدرت دارند. نتیجه چنین میشود:

۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ × $\frac{۱}{۱۰}$ = ۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تعداد

حال‌فرض کنیم‌که سایر عوامل زمین‌اعم ازنباتات، آب‌ها، برق، بادها(که‌هرکدام عوامل‌قدرت هستند ودراصطلاح علمی‌آنهارا ذغال سنگ سفید، آبی، بیرنگ وغیرمینامند) درحدود یك‌میلیارد میلیارد میلیاردواحدند و هرکدام $\frac{۱}{۱۰۰}$ واحد قدرت دارند: نتیجه حساب:

۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ×

۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ = $\frac{۱}{۱۰}$ ×

اینك فرض‌کنیم تعداد اتمهای موجود در زمین عدد یك است‌که‌یکصد صفر دنبال‌آن باشدوفرض کنیم‌که هراتم $\frac{۱}{۱۰۰۰}$ واحد قدرت دارد در نتیجه عدد زیر بدست میآید.

صفر(۹۵)۱

چون پوستهٔ خارجی زمین بنسبت حجم‌آن درحدود ضخامت یك‌پوست تخم‌مرغ‌است‌بخودتخم‌مرغ وعظمت‌واقعی‌زمین در نیروها و حرارت وآتش داخل آنست‌فرض‌کنیم‌که قدرت داخلی زمین نیز عدد یك و دنبال آن هزار صفر باشد.

حال‌اگر توانائی دارید این ارقام را روی‌کاغذآورده‌رویهم جمع‌کنید؛ نتیجه‌ای‌که بدست میآید یکعدد سرسام آور است. تازه تمام این قدرت متعلق بکرهٔ زمین است‌که یك واحد بسیارکوچك و حکم ذره‌ای درفضا میباشد. بهمین‌ترتیب‌قدرت‌ونیروی‌کرهٔ آفتاب‌راکه ۱۰۹/۵ برابر مساحت‌زمین‌است حساب کنید، سپس سایرکرات منظومهٔ شمسی‌را برآن بیفزائید.

دانشمندان هیئت میگویند منظومهٔ‌شمسی یکی از میلیونها کرات‌کهکشان (راه شیری یاراه مکه) میباشد ومیلیونها آفتاب وکره درآن وجود دارد. قدرتهای‌آنهارا هم باینعدد بیفزائید. آنطورکه‌دانشمندان

دریافته اند کهکشان‌ما یکی ازمیلیونها کهکشان‌موجود درعالم‌است. اینعددرادرچندمیلیون ضرب کنیم(فراموش نشود که خورشیدهائی درعالم‌هست مثل بتلژوز(۱) یا بطل‌الجوزاکه پانصدوچهل برابر خورشید،حجم دارد)- همچنین کشف شده که کهکشانها گروهها و گله‌هائی تشکیل میدهند. اینهارا هم حساب نمائید.

تازه این مقداری است که بشر امروز توانسته با این مکانیسم مغزی وآلاتی که اختراع نموده از عالم پی برد وحقیقت عالم غیر قابل درك است.

این قدرت عالم است که حساب آن از دست انسان خارج است . اینحساب بی‌مرمیباشد . از آنجائیکه دیگر نمیتوانیم صفر بر آن بیفزائیم ومغزما قدرت حساب ندارد، وکاغذی‌برای صفراضافه کردن باقی نمیماند ناچاریم بگوئیم:

مجموعه قدرتهای عالم = ... عدد بی‌انتها وبی‌حساب قدرت .

این قدرت بی‌انتها وبیحساب‌که در عالم لایتناهی جمع است بشکل ذرات درعالم پراکنده شده وهربشر، هرموجود وهرپدیده‌ای ازآفرینش بقدرذره‌ای ازآن استفاده‌میکند. حالا ببینید قدرت‌کل‌چطور است وچه عظمتی دارد.

قدرت موتور

یك موتور را میگویند ۲۰ قوه اسب دارد یعنی نیروی آن باندازه بیست اسب است . با اینحال چه‌کارهای عجیبی میکند. درحساب بالا دیدیم‌که‌قوهٔ سه‌میلیاردآدم باضافه میلیونها اسب ومیلیاردهاحیوانات وبقدر بینهایت موجودات دیگرکه رویهم جمع شود باضافه قدرت‌کـرات وکهکشانها چه مجموعه‌ای را تشکیل میدهدکه بشرحتی ازحساب‌کردن آن دچار تحیرفکری میگردد.

همه را حساب کنید

بهمین ترتیب‌که قدرت را حساب‌کردید علم راهم حساب‌کنید، بنیائی وعدل را هم حساب‌کنید. بازچنان نتایج شگفتی بدست خواهید آورد.

ما نمیتوانیم بافکر ومغزمحدود خود چنان اعداد عظیم را در نظر مجسم‌کنیم و نمیتوانیم فرض بزرگی‌چنان قدرتی را بنمائیم اماوجودآنرا می‌بینیم، حس میکنیم وتصدیق مینمائیم. مغزاز دوقسمت‌تشکیل شده: یکی مکانیسم وجسمیت آن‌که محدود است ودیگرقدرت روحی و فکری وعقلی‌که نامحدوداست و با همین قدرت است‌که میتوانیم عظمت عالم راکه نامحدود است احساس نمائیم.

مغزقدرت ندارد دنبالهٔ اینحساب را بگیرد اما توانست باحسابیکه‌گفته شد تصور عظمت آنـرا بکند. هم تصورکل را میکند وهم جزء جزء این قدرتها را درموجودات مجسم می‌بیند.

منابع آنها

اگربخواهید بهترمطلب را درك‌کنید نظری بمنبع آبهای زمین‌اندازید. دراقیانوسها و دریاهای عالم آب بمقدار بسیار وجود داردکه منبع آبهای زمین است وکاملا در نظربشر روشن است وآشکار.اگر این منابع نباشد آبی هم درزمین پیدانمیکنند. هرجا آب دیده شود دلیل بروجود آب درمنبع است وهر مختصرآبی بزبان حال بمامیگویدکه منابع بزرگی ازآب هست‌که این آب از آنجا آمده است . وجود هرچیزی دلیل برآنست‌که از منبع ومنشأئی ناشی شده است.

جزء دلیل کل

همین‌مقدار ناچیزومختصری‌که بشراز هریك ازاین‌صفات بهره دارد دلیل برآنست‌که‌منبعی‌هست

(1) Bételgeuse

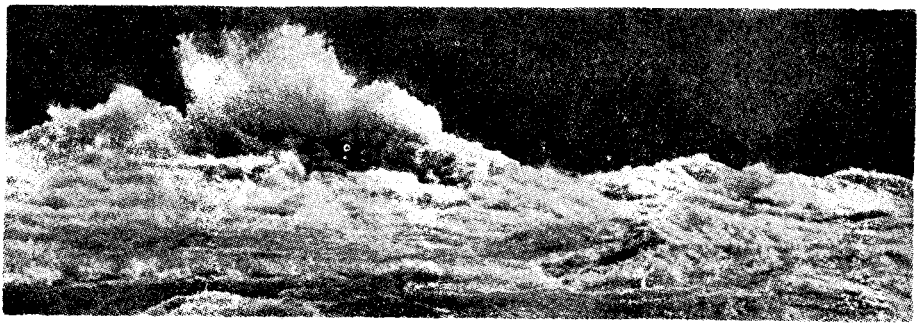

دراقیانوسها ودریاهای عالم آب بمقدار بسیار وجود دارد

که این قدرتها از آنجا است و آن قدرتی است که مافوق همه قدرتهای عالم و سرچشمه و منشاء همه آنها است. تاچنین منبعی عظیم درعالم نباشد قدرتی وجود پیدانمیکندکما اینکه اگر برقی نباشد لامپی روشن نخواهد شد.

منبع اصلی وصفات

صفاتیکه درما افراد بشروجود دارد ازمنبع اصلی آمده که مقدارآن بیحدوحصرو لایتناهی است وماذرهٔ ناچیزی ازآن نیروعلم وقوه وفکرو عقل وقدرت ورحم‌وغیره‌را داریم و بهرموجودی مقدارناچیزی بتناسب احتیاج ومکانیسم مغزی وبدنی از این نیروها داده شده ولی منبع آن بی‌انتها است و مانند منبع برق تمام شدنی نیست.

اسم تفاوت ندارد

این بود قدرتی‌که هم مجموع عظیم آنرا حس‌کردیدوهم واحدهای آنرا درافراد درك‌نمودید. حالا منبع بزرگ این نیروی عظیم راکه‌تمام‌صفات بمقدار بینهایت در آن وجوددارد‌هرچه میخواهید اسم بگذارید. میخواهید آنرا قدرت عظیم، منبع عظیم، منشاء عظیم ، ــ طبیعت ــ خدایا هرچه دلتان خـواست بنامید . میتوانید آنرا بزرگترین نیروی قدرت و عظمت بخوانید ومیتوانیدآنرا یزدان بدانید . اختلاف برسراسم نیست .

خداشناسی واقعی

این یك خداشناسی واقعی است. هم دیدنی است هم حس‌کردنی. چگونه ممکن است باینترتیب کسی خدا را حس نکند و نبیند . با شرحی کـه داده شدهم خدا را تصدیق کردیدو هم دیدید . مگرنه اینست که حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام فرمود : **افاعبدمالاری ؟** آیا من خدائی را که نمی‌بینم بپرستم : (۱)

آیا بهتر نیست همه تسلیم شده وازروی عقل وخرد خدا پرست‌گردند ؟

خرسندم‌که خدارا دیدیم و توانستیم طوری ساده آنرا بیان‌کنیم که شما هم آنرا ببینید وحس کنید وبدانید. آیا این قابل شك وانکاراست؟ آیا خدا را عالیتر ازاین برای بشرامروز بامکانیسم مغزی که دارد میتوان روشن وواضح کرد؟

خیرگی چشم

اینجا است‌که متوجه این حقیقت میشویم‌که شك‌کردن در وجود خدا از شدت وضوح و روشنی

۱ــ ازخطبه۱۷۸ نهج‌البلاغه.

آنست. مثل اینکه وقتی یك منبع نورخیره‌کننده جلوچشم باشد چشم را از دیدن بازمیدارد . شما در روز نمیتوانید بقرص خورشید نگاه کنیدزیرا نورآن بقدری‌تنداست‌که چشم را ازکارمیاندازداما برخی‌اشخاص که دیدشان قوی است یاباوسائلی‌مانندعینك سیاه مجهزشوند میتوانندآنرا بنگرند . وجود خداهم‌در عالم بقدری روشن و واضح است‌که جلوعقل برخی مردمان سطحی رامسدود میکند و مانع از آنست‌که حقیقت روشن و بی‌پرده‌ای راکه مقابل دیدگانشان گسترده است نظاره نمایند .

خروج از بهت

اغلب دیده شده است‌که شخص در حال استغراق فکری چشمش بریك شیئی بطور ثابت میماند و خیره‌میشود.درآن حالت چون فکرش متوجه چیزدیگری است شیئی راکه جلواواست وبدان مینگردمی‌بیند ولی درك نمیکند . هرگاه اورا متوجه سازند و از استغراق فکری‌کـه هست بیرون آورند یکباره متوجه شیئی جلوخود میشود وتعجب میکند چرا چندین ثانیه برآن نگریسته بدون اینکه آنرا ببیند .

اشخاص مشکوك ومادی هم چنین هستند. چون اشتغال فکری آنها متوجه جای دیگرومستغرق درافکاری است‌که خودشان ساخته وپرداخته‌اند نمیتوانند حقیقتی راکه‌آشکار باچشم مینگرند متوجه شوند وبایستی آنهارا هشدار داد وبیدارکرد تامتوجه آن چیزی‌که بالعیان میدیدند بشوند وامیداستاینسخنان که دراینجا بیان شد همان هشدارمطلوب باشد.

آیا خوشحال نیستید ازاین موهبتی‌که خدارا اینطور بسهولت میتوانید بشناسید؟

معنی محیط

حالاکه خدارا شناختیم و قبول‌کردیم در بارهٔ معنی محیط بودن یزدان میگویم تا حدی بمعنی محیط‌که یکی ازبزرگترین اوصاف‌یزدان است آشنا شوید.گفتیم نیروی الهی با قدرت روحی‌که امراواست وباسلطه‌ای‌که درتمام جزئیات‌کائنات دارد برهمه چیزمحیط است. یعنی ذرهٔ ناچیزی از سـراسـرکائنات لایتناهی‌وجود ندارد جزاینکه وجود یزدان برآن محیط است. یعنی‌باسیالهٔروحی عالمگیروعالم‌پوش وقوه محرکه خود درآن‌حاضروناظر است وبرآن احاطه دارد وذره ناچیزی ازعالم لایتناهی‌نیست‌که بتواندخود را اززیراین سلطه ونفوذ خارج‌کند. دلیلی هم براین امرنیست. مگرنه اینست‌که همه چیزاز اواست.پس بیرون معنی نخواهد داشت. اینست معنی محیط.

بیان دوم ـ نظری اجمالی بمطالب این کتاب

شنو تا بگویم بپاکی بیانی — جهان آدمی باشد آدم جهانی
بپا هست عالم بعشق و محبت — بشر مجمل عالم (از هرزمانی)
تطابق دهد نقش دنیای عنصر — بمقیاس تشکیل این زندگانی
بشر را عناصر دهد اتفاقی — ملاك است آرامش جسم و جانی
که آفاق و افلاك وخلقت تمامی — بود جسمش از عنصر کاروانی
پدیدار روشن شده در زمانه — صد و پنج عنصر (بغیر از نهانی)
مواج است ارواح در کل عالم — مدیر است و ناصر بود جاودانی
دینامیسم خلقت بلطف و صفائی — اتم باشد وجنبش آن تودانی
بتخریب و غوغا و آتش کشاند — بیك لحظه در هر زمین و مکانی
جدائی بود علت خشم عاشق — براه وصال حزین عاشقانی
زسوز و سرور و غم زندگانی — دمی غم برآید ، دمی شادمانی
همه‌هستی‌ازدانش است ای‌برادر — گراقلیم ارضی وگر آسمانی
اگر دین و دانش نباشد بعالم — نی‌اقلیم ونی زندگانی روانی
چه مافوق‌وبرتر بود نوردانش — چو خورشید تابان بهرسو عیانی
صفاتی‌است‌مخلوط‌وجذب‌هیولا — تو گوحشمتا این کنایه زبانی
که‌صلح وصفاومودت‌صفیراست — تجلی کند وحدت از هادیانی

شباهت انسان وجهان

خوانندهٔ ارجمند ودوست عزیزگرامی‌ـانسان بااین وجود محدودوظاهراً کوچك‌خویش نمونه‌ای ازعالم بزرگ، وجهان عظیم‌مدل بزرگی از انسان است و شاید اینمطلب یکی از شگفت آورترین امور دانستنی باشد. سازمان وعناصری‌که در آدمی بکاررفته چنانکه بتفصیل بیشتر بیان خواهد شد شباهت تام بساز،ان عالم دارد وآنچه درجهان هست از نمونهٔ آن درهمین آدمی موجود است . درحقیقت‌میتوان‌بشر را مجمل و خلاصه‌ای از عالم لایتناهی دانست که باآن همبستگی وپیوند بسیار نزدیك دارد واین مطلب منحصر ببشر امروز نیست بلکه در هرزمانی نسبت بین بشرو عالم چنان بوده وآنهاکه در زمانهای پیشین غیراز این دیده وفهمیده‌اند باید بدانندکه این حقیقت استثنا ندارد و در هرزمان صادق بوده است .

همهٔ عالم ازعناصر تشکیل شده

کلیه عناصری‌که عالم وجود ازآن ترکیب شده با نسبتها ومیزانهای متناسب ومعین درهمه‌چیز عالم ازبزرگترین کهکشانهاوکرات تاکوچکترین موجودات وذرات بکاررفته‌است. آیااین‌امر ازعجایب قابل تفکر نیست ؟

پیوستگی همه عناصر و همه اجسام

آنچه گفته‌شد درباره‌خمیره ومایه ترکیبی عالم وموجودات‌آن‌بود باینمعنی‌که سازمان‌عالم‌براین مبنا است‌که نقشهای مختلفی‌که بشر و موجودات و اشیاء با صورتها و تحولات گوناگون خویش در صحنهٔ رنگارنگ جهان هستی بازی میکنند همگی دراثر بهم‌پیوستن عناصر با یکدیگر بمقدار معین و مشخص و دقیقی است‌که تمام اجزاء عالم اعم از موجودات‌که‌آنرازنده میگویند یااشیاءکه‌آنرا جماد میخوانند (که درحقیقت زنده و ازروح بتناسب خویش‌برخوردارند) مشمول این موهبتند.

ترکیبات عناصر و نقش موجودات

مقدار ترکیب این عناصر بایکدیگر متناسب باموجودی‌است‌که ازآن عناصرتشکیل شده ومطابق باوظیفه ونقشی است‌که‌باید درزندگانی انجام دهد. درهمهٔ‌افراد همه‌عناصر وجود دارد منتهامیزان‌ترکیب آنها کم‌وبیش‌است مثلا دربرخی ازآنها مقدارکلسیم بیشتر وسدیم‌کمتر ودربرخی منیزیوم بیشتر واکسیژن کمتراست‌هینطورسایر عناصرکه‌اختلاف درمقیاس ومیزان آنهااست‌که تنوع‌موجودات جهان‌راتشکیل‌میدهد.

وظیفه عشق وجذبه درعالم

آنچه گفته شد دربارهٔ خمیرهٔعالم بود اما تاروپود عالم‌وچیزی‌که این‌ترکیبات رابوجودآورده وآنهارا تاموعد معین ولازم باهم پیوسته نگاهمیدارد وازپراکندگی وبهم‌پاشیدگی ودوری‌آنها جلوگیری مینماید عشق وکشش وجذبه ومحبت‌است‌که میتوان عناصررا به‌آجر وسنگ ومصالح‌تشکیل‌دهنده‌خانه،وعشق را برملاط و وسائل بهم‌پیوستن مصالح تشبیه نمود.

تاروپود جهان عشق است

گردش وبرقراری‌واستقامت این‌کرات وافلاك وهیاهووزندگی وغوغای‌اینهمه موجودات بیشمار درعالم لایتناهی بخاطرعشق ومحبت وجذبه‌ایست‌که نسبت بیکدیگردارند. همه‌عاشقند وهمه معشوق وجهان صحنهٔ محبت وعشق است. اگرجذبه وعشقی نباشدگردشی‌هم برقرارنخواهد بود وحرکت وفعالیت‌وزندگی تعطیل میشود وبهم‌پیوستگی وترکیب عناصر ازبین خواهدرفت. البته عشق‌هم مثل هرچیز دیگری محتاج تعادل است‌که هرگاه‌افراطی‌درآن شودخرابی بارمیآورد وهمینطوراست نداشتن‌عشق‌وغفلت وبیمیلی ازآن که‌موجب دنبال‌کار نرفتن ورهاکردن‌کار وتعطیل شدن حیات آفرینش خواهد بود.

صحنه‌های تآترعالم

بنابرآنچه‌گفته شد در دنیائی که می‌بینیم و دنیائی که بوجودآن بوسیله آلات و وسائل ویاعقل وفهم پی‌میبریم همه‌جا صحنه‌هائی ازنمایش مانند صحنهٔ تآتر برپاست است‌که‌کرات وموجودات بزرگ و کوچك بازیگران‌آن هستند و تطبیق نقشها و رلهای این بازیگران دراثر میزان نمودن مقدار و مقیاس عناصرتشکیل دهندهٔ آنهااست‌که عقل‌کلی عالم ناظم‌آنست وبرطبق همین‌مقیاسها زندگانی موجودات واشیاء پدید میآید وعناصر باندازه‌ای‌که لازم ومورد احتیاج‌آنهاست درآنها بکار رفته‌است. تطابق این‌عناصربسته بشرایط ومحیطو وضع خاص‌آن شیئی یاموجود ونقشی‌است‌که باید درصحنهٔ گیتی ایفا نماید.

اتحاد واتفاق و دوستی عناصر

تشکیل وجود انسان یاموجودات دیگر دراثر اتفاق واتحاد وهم‌آهنگی وپیوستگی‌عناصرمختلف بمیزان لازمه‌است که‌اینها بایك‌روح وحدت دست بدست‌هم‌داده وجسم‌را تشکیل میدهند ونشانهٔ اتفاق‌واتحاد آنها آرامشی‌است که بشر درجسم خود می‌بیند ودرتن خویشتن‌مییابد. هرگاه‌جزئی اختلاف‌درترکیب‌عناصر بدن پدیدآید وتعادل‌آنها بهم خورد وترکیب لازم هرعنصرازحدمعین متجاوزشود آرامش‌انسان بهم‌خواهد خورد وتعادل‌سلامت جسم وجان‌اومختل خواهد گردید (البته‌باید درنظرداشت که‌بغیراز عناصرعوامل مرئی و غیرمرئی دیگری هم درجسم بشردخالت مینماید مانندتنفس هوا وسایرقسمتها وموجودات نامرئی که‌فعلا مجال بیان‌آن‌نیست.)

عناصرچهارگانه قدما

این همان مطلبی است که قدما تاحدی متوجه شده وفکر میکردندکه دراثردست بهم‌دادن چهار عنصرمخالف سرکش خاك وبادوآب وآتش سازگاری وانسجام وجود پدیدمیآید وتاچند روزکه باهم خوش هستند واتحاد دارند برقرار وپایداراست وهروقت یکی ازآنها غالب‌گردد جان‌شیرین ازقالب بدر میآید. آنها تا حدودی پی بترکیب موزون‌عناصر برده‌بودند ولی‌عناصررا چهارچیزنامبرده میدانستند درحالیکه نه تنها عناصر منحصر بآنها نیست بلکه اصولا خاك‌خود ترکیبی ازهمهٔ عناصر موجود وهوا(باد) هم‌ترکیبی از عناصر وآب نیزترکیب عناصر وآتش نیزبهم پیوستن برخی عناصر بایکدیگراست. منظور این بودکه قدما نیزتاحدی متوجه اتحادعناصر باندازهٔ معلومات زمان خود شده بودند.

اختلالات بدن‌به چه علت است؟

اختلالاتیکه در جسم‌انسان پدید میآید اکثراً بعلت بهم‌خوردن‌میزان ترکیب عناصراست مثلااگر بنااست دربدن‌کسی۵۰۰گرم‌کلسیم باشد هرگاه این مقداربالا یاپائین‌رود دراوبیماری واختلال وناراحتی ایجاد میگردد.

مساوات باین معنی ممکن نیست

دراینخصوص خوب‌تفکرکنید: تعداد عناصر داخل بدن انسان بایکدیگر متساوی‌نیست. هرعنصر بمقداری‌است که بایستی باشد. مثلا مقدارکربن‌ازآهن‌وفسفر وگوگرد بیشتراست ومقداراینها ازطلاخیلی بیشتر میباشد. هرگاه این‌میزان وترکیب بمقدارکمی تغییریابد ومثلاطلا تکبرروادارد وبگوید: «منکه قیمتی‌تر ونفیس‌تر وشریفتر ودارای صفات عالیترم چرامقدارم کمتر باشد. منهم‌باید باندازه‌کلسیم شوم.» آنوقت دراثر این ادعای باطل اختلال در ترکیب جسم پدید میآید و بعلت این‌اختلال سلامت وجودآدمی ازبین خواهد رفت بلکه این جسم بااینصورت وشکل دیگر باقی نخواهدماند.

درس عبرتی برای علمای سوسیولوژی (علم‌الاجتماع)

این یکی ازدروس عبرت‌آمیزاست‌برای‌کسانیکه‌فکرمیکنندچرا اختلاف در جامعه وجود دارد و چراکسی بالاترو دیگری پائین تروکسی ثروتمندتر ودیگری فقیرتراست. آنهاکه فکرمیکنند ازراه‌رفع اختلاف خلقت جامعه را تعدیل نمایند مانند فکرباطل‌کسی است که مقدارعناصر را در جسم انسان به یك میزان متساوی قراردهد. آیا چنین‌کسی مجنون نیست؟ حال دیدید تاچه اندازه انسان با جامعه و عالم شبیه است؟

نقشه‌های مشابه درعالم خلقت

آری درسراسر عالم وحدت نقشه‌های متشابهی‌بکاررفته است. نه‌تنها بشربلکه تمام مخلوقات‌عالم ازکهکشانها وسحابیها وافلاك وستارگان خلاصه آنچه درعالم آفرینش وجود دارد مشمول قاعده‌ایست که‌در

بارهٔ بشر گفته شد یعنی جسم آنها از ترکیب عناصر است که درهریك بمیزان معینی است که درست بقدرلازم وواجب میباشد وجزئی تخلفی که درمیزان آن پدیدآید اختلال بوجود خواهد آمد واختلال وضع آن جسم رادگرگون خواهد ساخت .

عناصر کاروانی

واما عواملی که جسم مخلوقات واشیاء عالم را ایجاد مینمایند ازعناصر کاروانی تشکیل شده است. منظور ازکاروانی «شبیه بکاروان» است. میدانید که کاروان دائم درحرکت است واز این منزل بمنزل دیگر میرودو لختی در این منزل درنگ میکند وکاری انجام میدهد و بعد بمنزل دیگرقدم مینهد و این سفر از منزل بمنزل دیگرهمیشه ادامه دارد بدون اینکه انسان بداندکه کاروان بکجا میرود و سر منزل دیگر او کجا است ودرکجا بارخواهد انداخت وچه وقت ازآنجاکوچ خواهدکرد و بعد از آن قصدکجا دارد و بکدام سرزمین خواهد رفت.

حرکت دائم و انجام وظیفه

بلی دائم درحرکت است وعناصرعالم نیزچنین است وافرادی از آنها مانند اعضاء یك کاروان از جاهای مختلف بهم‌میپیوندند وتشکیل کاروانی میدهند ، وظیفه‌ای بانجام میرسانند . بعدکه جسم پیرشد و تحول یافت، پوسید وتغییرشکل پیدا کرد ونقش خودرا بآنصورت معین‌ایفانمودد‌سته‌های عناصر بجای‌دیگر میروند ووظیفهٔ دیگرانجام میدهند واین کاروان‌همچنان درحرکت است منتها حرکتی است که پایان‌ندارد. اگرکاروان بشرمقصدی معین داردکاروان عناصر پایان مقصدشان الی غیرالنهایه است .

تعداد عناصر عالم

عناصری که تاکنون بیان گردید عواملی هستندکه علم امروز تاکنون یکصدوپنج تا از آنها را کشف کرده است والبته این تعداد حقیقی نیست و مقدار واقعی بیشتراست که برخی از آنهاکشف و روشن گردیده وبعضی دیگر هنوز نهان وپنهان مانده است وبعدهاعلم بمرور آنها راکشف خواهد نمود .

* * *

سخنانیکه برای نخستین باردرجهان گفته میشود

اینك که سخن باینجا رسید لازم است حقایق مهم وبیسابقه وگفته نشده‌ای ازاسرار جسم آدمی و عالم خلقت بیان دارم وامیداست خوانندگان قدرآنرا بدانند ودانشمندان‌آنرا مبناومنشاء اکتشافات‌آیندهٔ طبی وعلمی قراردهند :

علت کسالت‌ها وامراض

کسالت وسرماخوردگی وسایر امراض علل مختلفی داردکه یکی از مهمترین آنها اینست که عناصر موجود دربدن‌کم یا زیاد میگردد. در اثرسرماخوردگی وسایر اختلالات اینقبیل عناصر بدن‌کم یا زیاد میشود. فرض‌کنیم برای بدن یك انسان۲۵ درصد عنصرکلسیم لازم است. اگر۲۴درصد یا ۲۷ درصد شود اختلال پدید میآید ومرض تولید میشود. هرگونه اختلالی‌که در این باره پیدا شود موجب‌کسالت و ناخوشی و ناراحتی میگردد . البته منظور عناصر مختلف است واینکه‌کلسیم را میگوئیم بعنوان مثال است والازیادوکم شدن‌آلبومین، نمك، سودها وغیره‌که ازعناصرمختلف است برحسب نوع واثروخاصیت عناصر آثارمختلفه دارند.

تعداد مختلف عناصر

مثلا دربدن یك‌گنجشك اگر یك‌گرم‌کلسیم لازم است و در بدن یك انسان فی‌المثل ۵۰۰ گرم

هر کدام ازاینها بالاوپائین رودکسالت تولید میشود. اگرعناصر مفید ازمقدار لازم کمتر شود ضعف میآورد واگر بیشتر شود حرارت تولید میکند؟

سردی وگرمی مزاج چیست ؟

اطبای قدیم تاحدی متوجه این موضوع شده بودند و آنرا سردی وگرمی مینامیدند در حالیکه سردی وگرمی دربین نیست وهمین کسرو اضافه شدن عناصر است . اگر عناصر اضافه شود مثلاکلسیم زیاد گردد چون کلسیم وآهك آبهای بدن را بخود جذب مینماید بدن خشك و دهان خشك میگردد و ایجاد حرارت دربدن میشود ومیگویند گرمی شده وهرگاه آن عنصر کسر گردد آب بدن زیاد میشود ورطوبت در بدن غلبه میکند، آب از دهان میریزد و میگویندسردی شده و اصل مطلب اینست که گفته شد که باین ترتیب توجیه وتعبیر شده بود.

* * *

این درست است که میگویند روح فلان بزرگ است؟

گاهی که یك طفل بیش از حد فعالیت وجست وخیزو شیطنت میکند میگویند روحش بزرگست، روح وی ازقالب اوبزرگتراست. دوطفل دریك محل هستند یکی ازآنها مغموم وافسرده ومتین است واز بازی وفعالیت خودداری میکند برعکس دیگری دائماً در حال شیطنت وجهیدن وفعالیت است . میگویند این یکی روحش بزرگ است بطوریکه بدنش گنجایش آنرا ندارد وباین لحاظ آرام نمیگیرد ودائم درتاب وتقلاست. آیا فکر میکنید اینموضوع درست است؟

روح چیست؟

خیر. اینطور نیست زیرا روح واحد معینی که مختص به یك بدن بخصوص باشد نیست بلکه یك نیروی کلی است که سراسر عالم وجود راپر کرده ومانند نیروی برق که باآلات برقی کارمیکند باموجودات واشیاء عالم عمل مینماید. بنابراین روح کوچك وبزرگ وکم وزیاد نمیشود بلکه هر اندازه که بدن استعداد دارد درست بهمان اندازه باآن کارمیکند. این موضوع دراین کتاب ودرمکانیسم آفرینش بطور تفصیل شکافته شده واحتیاج به تکرار نیست. البته کم وبیشی سلولها وظروف مغز که معین کنندهٔ میزان استعداد بشر در کارها است نیز در این وضع دخالت دارد و آنهم وابسته به کم و زیادی عناصری است که آن ظروف را تشکیل داده است .

ظروف حواس

ظروف برخی حواس که درفردی بزرگتر وجادارتر ودرفرد دیگر کوچکتراست موجب آن میشود که استعدادهای کمتر یا بیشتر درحواس مخصوص بوجود بیاورد وروی این اصل است که افراد ازلحاظ استعداد در کارها باهم متفاوت هستند وباید دانست که هرعمل وحسی ظرف مخصوص درمغزدارد .

اما این ظرف ازچه ساخته شده ؟ ازهمان عناصر که اگرعناصر که درواقع مصالح بناهستند بیشتر بکاررفته باشد ظرف بزرگتراست واگر کمتر باشد کوچکتر . آنگاه روح باظرف بزرگ بیشتر کار می کند وبا ظرف کوچك کمتر چنانکه یك لیوان بزرگ بیشتر ازیك استکان کوچك چای میگیرد درحالیکه چای یکی است و اختلاف در ظرف است . روح یکی است اختلاف در ظرف حواس است . دانشمندان ، عقلا ، بزرگان ، نوابغ وپروفسورها ساختمان مغزیشان چنین است .

پس دوعامل در تفاوت استعداد افراد مؤثر میگردد یکی زیاد و کمی عناصر درمکانیسم حواس و دیگر عمل روح با آن ظروف .

اینست که اشخاص بدون دانستن اصل مطلب میگویند فلان کس ظرفیت دارد و آن دیگری ندارد .

بدی در اثر نادانی

این نکته روشن است که مسئولیت شخص در وقتی است که مطلبی را بداند و بفهمد و اگر ندانست و عقل او آنرا تشخیص نداد جاهل است و مسئولیتی ندارد کما اینکه تمام بزرگان دیوانه را مجازات نمیکنند و یك طفل نادان را که معصوم مینامند از مجازات عمل زشت معاف می‌دارند و می گویند عقلش نرسیده است . در حقیقت نادان هم حکم دیوانه و طفل را دارد زیرا سلامت عقل ندارد. این سخنی است که در قرآن مجید با آیهٔ «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» بآن اشاره گردیده است . (آیا آنها که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند مساوی هستند ؟) و اما تعیین حدی برای نادانی که آنرا بلوغ مینامند چندان رافع مصونیت نیست زیرا ممکنست نادانی بعد از سن بلوغ هم ادامه یابد وحتی تا ۷۰ و ۸۰ سال و تا لب گور شخص نادان باشد. در اینصورت چه مسئولیتی دارد ؟

علم حد ندارد

عقل و علم بشر هرگز بحد تکامل نمیرسد ، وغلط است اگر کسی ادعا کند که عقل کل و تمام دارد چنانکه قرآن فرمود: وفوق کل ذی علم علیم (سوره یوسف - آیه ۷۶) بالاتر از هر صاحب دانش دانشمند دیگری هست. بنابراین چه کسی می‌تواند ادعای عقل و علم کامل کند وروی همین اصل مسئولیت عمل آنطور که تصور می‌کردند نیست . حدود فهم و درك اشخاص مطابق باسرنوشتی است که دارند یعنی مطابق باظروف مغزی آنها و عناصری است که در بدنشان بکار رفته است .

یك مثال روشن

اگر کسی بداند بد نمی کند . آنکه میداند نمی‌تواند وجدان خود را راضی بارتکاب عمل زشت نماید واگر وجدان را فریب دهد این خود دلیل نادانی وی است .دانش بمعنی آن است که اشتباه نکند وعمل خلاف مرتکب نشود . آنکه بد می کند نادان است وقادر بفهم نیست .

یك مثال روشن میزنم : ادارهٔ راهنمائی قدغن میکند که شخص پیاده ازوسط خیابان ومحل سواره عبور نکند . چون این دستور برای حفظ جان است یك شخص عاقل آنرا اطاعت میکند وعمل مینماید اما یك فرد نادان با تصورات مختلف ازقبیل اطمینان بیجهت بخود وشجاعت بیمورد ولجبازی یا انتقام از دارندگان اتومبیل یا نشان دادن رشادت و بی باکی خود و این قبیل افکار که تماماً از سرچشمه نادانی آب میخورد بوسط خیابان میرود وتصادف میکند . آیا این عمل جز جهالت چیزی هست ؟ آیا میتوان چنین نادانی را مسئول عمل خود دانست ؟

اخلاق نیز از توانائی است

یك مرد خدائی وصاحب اخلاق که از دروغ اجتناب کند واز تجاوز بمال مردم بپرهیزد واز آزار احتراز نماید انجام این اعمال دلیل بردانائی وفهم اواست وبرعکس اگر تسلیم نادانی شده واینکارها را بجا آورد نشان نادانی وی است . آنگاه که چنان کرد آنرا بشیطان نسبت میدهند و باو لعنت میفرستند . کیست جز آن نادان که چنین کاری کرد ؟ شیطان در این میان چه نقشی دارد ؟ کمی فکر کنید .

اگر کسی تشخیص نداد که رفتن بوسط خیابان بد است ورفت وزیر اتومبیل خرد شد، مغزش خرابی دارد

ونادان است .

هدایت راهنما

دراینجا مختصرمیگویم که هدایت پیامبران وراهنمایان باوجودسرنوشت بخاطرهمین موضوع است که مردم دانا شوند ودراثر دانائی وفهم ازانجام اعمال بد خودداری کنند والبته کسانی باین سعادت میرسند که مغز وظروف مغزی آنها استعداد چنین دانائی را داشته باشد .

پیروی کردن ازاین اعمال وگوش دادن واطاعت ازسخن پیامبران وقانون برای خودافراد خوبست وسرکشی برای خودآنها زیان دارد .

شیطنت وخمودگی بسته بعناصر است

بنابراین شیطنت وفعالیت فوق العادهٔ طفل یافعالیت هرفرد بشر مربوط ببزرگی روح وخمودگی او مربوط بکوچکی روح نیست بلکه این فعالیت دراثر کم وزیادبودن عناصر بدن است. بطورمثال هرگاه مقدارکلسیم بدن ازحد معینه تجاوز کند چون بیش از حد عادی است روح باآن بیشتر کارمیکند کما اینکه اگریك لامپ برادیو اضافه کنند برق بااین رادیو بیشتر وقویتر کارمیکند واگراز آن کم نمایند ضعیفتر خواهد شد. شمعهای اتومبیل هم همین حال را دارد.

روح با عناصر کارمیکند

پس بعلت اضافه بودن مقدارعنصر است که روح با آن بیشتر کار میکند و طفل شروع بفعالیت و شیطنت مینماید. برعکس طفلی که عناصر بخصوص معینی که خواص آن شرارت ویا برعکس مظلومیت وابسته بکمی آن است در اوکمتر باشد روح نمیتواند باآن درست کار کند. درنتیجه ضعیف ومغموم وپژمرده است .

در واقع میتوان گفت که آن کلسیم تشکیل محلها یا ظروف یاکارگاههائی در بدن میدهد مثلا اسنخوان را قوی میکند و در نتیجه روح بهتر باآن عمل مینماید.

برای معالجه چه باید کرد؟

چارهٔ اینموضوع چیست؟ علم باید تشخیص دهدکه چه عناصری کم یازیاد شده واگر تشخیص داد باید ازهمان عناصر معینه که آن طفل فوق العاده ویاشرور اضافه دارد قدری کم کنند ودر آن طفلی که ازآن کم دارد و در نتیجه مغموم وپژمرده و خموده است آن عنصررا زیاد نمایند تا تقریباً تعادل پیدا شود و این کاهش وافزایش بوسیله دارو وتجویز مواد و وسائلی انجام پذیر خواهد بود بشرط آنکه اطباء بتوانند میزان عناصر را پیدا کنند ودرست تشخیص دهند. البته اکنون نیز علماء وپزشکان مطلب را تاحدی فهمیده ودانسته اندکه اطفال یامردان ویا زنان بیحال و ضعیف فاقدکلسیم وبرخی مواد هستند اینست که داروهای دارای کلسیم و ویتامین بآنها میدهند وبرخی اوقات مشاهده میشود که آنها دراثراین تجویز بهبودی میبابند. علت اینست که آن عنصردربدن آنها کمتر بوده و درآنها اثر کرده است و هرگاه آن عناصرشان که کمبوددارد تعدیل شود بهبودی حاصل خواهند نمود. علم بشرتا امروز قدمهائی دراینباره برداشته ولی هنوزنتوانسته بطور تکمیل کمبود یا زیادی همهٔ عناصررا پیداکرده تعدیل کنند . اینموضوع بایستی در سایهٔ تحقیقات و آزمایشهای علمی تقویت شود ولی مبنا وپایه و بنای آن حقیقت همینست که گفته شد.

رادیو آکتیویته

دراینجا نکته‌ای درحاشیه میگویم که رادیو آکتیویته که تشعشع برخی اتمهای معین اجسام مخصوص میباشد ومیگویند شیوع آن درفضا خطرایجاد میکند وبشررا ازبین میبردمشمول همین قاعده است باینمعنی که از همین عناصر رادیو آکتیو درخود بشرهم هست منتها بمقدار معین ولازم وهرگاه در هوا شیوع یابد

مقداری‌که برای بشرلازم است بیشتر ازحد و اندازه میشود ودر واقع عناصر اضافه میگردد وبرای‌انسان مضر وگاه خطرناك میشود.

روح باهمان عناصر اضافی کار میکند

نکتهٔ مهم دیگری‌که بایستی بدانید اینست‌که هریك از عناصر معینه در بدن زیادتر شود روح باهمان عنصر اضافی کار میکند وآن جنبه‌از شخص قویتر میشود. مثلا هرگاه عناصر تولیدکنندهٔ حرارت درشخص افزایش پذیرد آنشخص شرور وحمله‌کننده وناراحت میگردد و هرگاه عناصر تقویت فکر مانند فسفر قوی شود فکراو تقویت می‌پذیرد وقس علیهذا.

علت منع و تجویز الکل

الکل و مشروبات الکلی بعناصرکمك میدهد و عناصر بخصوصی را تقویت مینماید اینست‌که در افواه میگویند:«آنچنان راآنچنان‌تر میکند .» اینکه در دین مقدس اسلام مشروبات بطورعموم نهی شده اینست‌که‌آنکس‌که عناصرش بطور طبیعی زیاد است ازآن نخوردکه زیادترشود و در نتیجه‌کارهای خلاف انسانیت واعمالیکه زشت و ناپسند خوانده میشود مانند قتل و مردم‌آزاری و خودآزاری واین قبیل امور مرتکب گردد. اینکه‌گفته‌اند هرگاه طبیب‌حاذق مسلمان بعنوان دارو ازآن تجویز کند مانعی‌نداردااینست که اگر طبیب تشخیص دهد عناصر معینه درشخص‌کم است وبایستی تقویت شود مانعی نداردکه مقدارمعین از آن بخورد بلکه مفید است و تعادل را برقرار میکند و اینست‌که اینگونه مشروب راکه‌حفظ‌الصحه در مواقع عادی محکوم میکند بعنوان‌تقویت‌کننده‌که بزبان‌خارجی تونیك tonique یا Fortifiant نامیده میشود تجویز مینمایند.

الکل در بدن چه میکند

مشروبات الکلی درسلولهای بدن ایجاد اختلال میکند و دراثر افزایش عناصر حالاتی خارج از عادی در انسان ایجادمینماید. ابتداکه مصرف شود رخوت وسستی مخصوص بوجود میآورد زیرا قدرت آن طوری است‌که بسلولهای بدن حالت رخوت دست میدهد وبعداً گلبولها، تشکیلات خون، مغز شروع بفعالیت افراطی وزیاده ازحدکرده وانسان را بکارهای خلاف وغیرعادی‌که درواقع نظیرهمان سبعیت‌است وادار میسازد ، گاهی حرارتهائی‌که خوی درندگی ازآن میزاید بوجود میآورد . بهمین‌علت است‌که‌مغز اشخاصیکه مشروب الکلی مصرف‌کرده‌اند درست‌کار نمیکند. مصرف وادامهٔ زیادآن حالتی‌بوجود میآورد که‌آنرا جنون خمری میگویند زیرا در هرحال این عدم تعادل درحکم جنون است.

تریاك و مخدرات وسیگار نیز همین اثر را به نسبت‌ها وطرز دیگری درانسان ایجاد میکند و مصرف‌آنها جز به تجویز طبیب حاذق مسلمان‌که برای جبران‌کمبود مواد بدن باشد جایز نیست.

* * *

فرق سباع وحیوانات بی‌آزار

اکنون مطلب مهمتری بشنوید : گفتیم‌که همه موجودات عالم ازهمین عناصر موجود ترکیب‌شده منتها نسبت ترکیب آن تفاوت دارد . حیوانات سبع ودرندگان ووحوش مانند گرگ ، شیر، ببر، پلنگ‌از عناصری‌که ایجاد حرارت وسبعیت میکند بحکم طبیعت وضرورت وجودی خویش بیشتردارند . لذا روح باآنها همان نقش سبعیت را بازی میکند وبرعکس حیوانات بی‌زبان ومظلوم مانند گوسفند، بز، شترازاین عناصرکمتر دارند اینست‌که‌دررفتارشان مظلومیت ورضا وتسلیم دیده میشود واینهم بخاطر ضرورت‌وجودی آنها ونقشی است‌که باید درعالم خلقت ایفا نمایند.

شتر و گرگ

شما به یك شتر وحتی یك فیل که در هندوستان مانند بره تسلیم یك طفل کوچك است و انواع کارهای سخت را از باربری وحمل مسافر و کجاوه انجام میدهد نگاه کنید. این شتر یا فیل چندین بلکه چندین ده برابر یك گرگ هستند درحالیکه گرگ خاصیت سبعیت دارد وشتر یا فیل مظلوم و ذلیل‌اند . (اگر اتفاقاً شتری یا فیلی ازطبیعت خود تجاوز کرده طغیان کند وزیانی رساند باز در اثر زیاد شدن برخی از عناصر موجودهٔ بدن آنها به‌نسبت معین است ولی بااینحال نمیتوانند مثل گرگ انسان را پاره کرده و بخورند در حالیکه گرگ با آن جثهٔ محدود چون عناصر معینش زیادتر است خاصیت سبعیت دارد.) حال میپرسم: از این مطلب چه درسی فرامیگیریم؟

هر کسی انجام وظیفه میکند

درسهای بسیاری از آن گرفته میشود که کوچکترین آن اینست که گرگ وظیفهٔ خویش را که عالم خلقت برای او معین کرده بعلت همین ترکیب عناصر که دارد انجام میدهد و نمیتوان او را بد ومردود وخطا کار دانست . چه کسی عناصر را در بدن او اضافه کرده؟ فکر کنید و بگوئید.

دلیل دیگری از تقدیر و سرنوشت

این امر خود دلیل دیگری برای اثبات تقدیر وسرنوشت است زیرا هر فردی از افراد مخلوقات مطابق باوضع جسمی که باو داده شده وظیفه‌اش را انجام میدهد. یك گرگ باید گرگ باشد وخوی درندگی را ابراز کند وگوسفند را بدرد وجز این کاری از او ساخته نیست . یك گوسفند بایستی ذلیل وناتوان باشد وطعمه گردد واگر قوی ومبارز بود کار خلقت انجام نمیشد. یك شیر باید خوی سبعیت را بهمراه متانت داشته باشد ویك عقاب بایستی قدرت پرواز بر فراز آسمان وتیزی چشم برای شکار را داشود. یك سگ باید خوی فرمانبری واهلی شدن و وفاداری را برای خدمت به بشر دارا گردد و یك یوزپلنگ بایستی با پاهای قوی مجهز باشد که بسرعت یك اتومبیل بدود . اینها همه عناصر و موادی دارند که آنها را برای زندگی خاص خودشان آماده ساخته وهمین امر دلیل برسرنوشت است وچاره‌ای جز آن ندارند . چرا یك گوسفند هرچه بکوشد مثل گرگ نمیشود وچرا یك شتر نمیتواند تیزی وسرکشی یك روباه را داشته باشد یا مثل یوزپلنگ چابك باشد؟ آیا دلیلی روشن بر تقدیر نیست؟

وضع بشر

بشر هم همین حال را دارد وخوی‌های مختلفی که درافراد بشر گذارده شده دلیل براینست که هر کس دارای عناصری است وبعلت آن عناصر یکرشته خوبهای خاص خود دارد که آن تقدیر اوست. همانطور که دیدیم حیوانات هرکدام وظایفی دارند وبرای انجام کارهای بخصوصی خلق شده‌اند وهمان کار را انجام میدهند واگر غیر از این خلقت را داشته باشند برخلاف است، همین حقیقت در بشر نیز صادق است باینمعنی که هر فرد بشر مکانیسم مغزیش برای انجام کار معینی ساخته شده که همان کار را باید انجام دهد واگر غیر این باشد برخلاف است. آنکسیکه باید قائد بشود مغزو خلقت او مخصوص همین کار ساخته شده و آنکس که باید مثلا عمله باشد برای همان عمل آفریده شده همینطور است مخترعین، مکتشفین، صنعتگران، اصناف مختلف، متفکرین، فلاسفه وراهنمایان.

علت اختلاف طبقاتی در بین جامعهٔ بشری که اینهمه متفکرین را دچار حیرت وسؤال نموده است همین است که گفته شد واگر غیر این باشد گردش عالم منظم نخواهد بود و جامعهٔ بشریت متزلزل خواهد شد ورشتهٔ امور ازهم میگسلد.

عناصر متعلق بکیست؟

وامادرس بزرگتری‌که میگیریم اینست‌که این عناصر که سراسر عالم وجود را پرکرده مگرنه آنست‌که متعلق بخداوند یعنی صاحب ومایه ومنبع عالم هستی است؟ این عناصر در تمام جهان هستی هست منتها بهرموجودی بقدری‌که لازم ومقدر بوده اعطاشده است.

علت شکارکردن وطعمه شدن

اگرآن‌گرگ بره را میدردکار مهمی نکرده همان ترکیب اضافی عناصراست‌که در او این اثر را بوجود آورده است.

چراگرگ بره راپاره میکند؟ علت اینست‌که بدنش احتیاج مبرم‌باین‌گوسفند دارد یعنی‌عناصر اوکم شده واقدام بپاره‌کردن‌گوسفند میکندکه عناصر معینهٔ بدن اوبمقدار لازم تعدیل شود.

چراسباع علف نمیخورند ؟

بهمین دلیل است‌که اگرکاه وعلف جلوگرگ بریزند ازآن نمیخورد چون علف ازآن‌عناصری که بدن‌گرگ محتاج آنست بمقدار بسیارکمی داراست درحالیکه یك اسب همان علف را بامیل‌میخورد چون نیازمندی عناصر بدنش درآن یافته میشود. یك‌گرگ برای اینکه بدنش خاموش نگردد و عناصرش کم نشود اقدام بخوردن موادی‌که دربدن شکارهست میکند. اگراز این مواد باوندهند رفته رفته‌ازقدرت اوکاسته میشود وکم میگردد وبقدری ضعیف میشودکه اگرگوسفندی هم جلواو بگذرد حال پاره‌کردن او را ندارد. نتیجهٔ‌کسرآنست‌که از وظیفه آفرینشی خود بازمیماند.

حال مرتاضان

مرتاضی هم‌که‌دراثرکم خوردن واستفاده نکردن‌ازمواد قدرت فعالیت ازوی سلب شده‌ونمیتواند حرارت وحیات وفعالیت عادی‌زیاد ازخودنشان دهد بهمین علت است. پس ملاحظه‌کردیدکه همان‌عناصر درهمهٔ عالم وجود دارد وعالم عالم وحدت است.

* * *

جبران کمبود عناصر

همین عمل نسبت بافراد بشرنیز صدق میکند. شخصی مریض میگردد و طبیب تجویز میکندکه بایستی تامدتی روزی یك جوجه بخورد. منظوراز خوردن جوجه استفاده ازعناصر بدن آن حیوان است که‌کمبود عناصر بدن بیماررا جبران‌کند.

بدل ما یتحلل اینست

پس بیمار این‌کاررا میکندورفتار اودرست مثل همان‌گرگی است‌که بره را بخاطرتقویت بدن خود میدرد بلکه از اوهم بدتراست زیرا روزی یك جوجه یعنی یك حیوان بیزبان مظلوم را بیجان‌کرده نوش جان مینماید.

برای بشرخوب وبرای حیوانات بد!

واما افراد بشرنسبت باینشخص میگویند: عجب خوب‌کاری‌کرد. تقویت شد و از بیماری نجات یافت. هزار جان فدای سلامت اوباد. اما آن‌گرگ مادرمرده بدبخت راکه‌کاری جز انجام نقش طبیعی آفرینشی خود انجام نداده موجودی پلید، تبهکار، سبع، ازبین رفتنی‌وکشتنی میدانند. اورا دشنام‌میدهند ومحکوم میکنند واگرباودسترس یابند از بین میبرند.

مگر گرگ چه کرده ؟

فکر نمیکنند که آن گرگ کارمهمی نکرده زیرا ظرفی‌را شکسته‌است تاازعناصر آن استفاده کند واین‌ظرف یاوجودآن طعمه بازهم تشکیل خواهدشد وعالم ازتولید این‌قبیل ظروف بخیل‌نیست . مگرآن ظرف مال‌کیست ، گرگ‌ازکجا است ؟ هم‌بره وهم گرگ متعلق بهمین‌عالم وازیك‌قماش وتاروپودند ودربدن هردوهمان‌عناصرمنتها باترکیبات‌مختلف بکاررفته‌است . گرگ که نمی‌تواند روح‌را ازبین‌ببرد . روح‌ازبین رفتنی‌نیست. ظرفی‌را شکسته‌است همین‌وبس.

سیری حیوانات

اگربشرادعامیکند که «من‌اشرف‌مخلوقاتم» بایستی‌حیوانات‌را اداره کند وآنهارا سیرنماید . در اینصورت‌است‌که اورا اشرف مخلوقات بایدنامید . اینست‌رسم انسانیت‌نه‌آنکه حیوانات‌را باتیربزنند وهر حیوانی‌را باسم اینکه موذی‌است قبل‌ازاینکه آزاری‌رساند ازبین‌بردارند . خداوندهیچ موجودی‌را بیهوده نیافریده‌است .

پس‌بجای‌اینکه‌آنهارا ازبین‌ببرند بایدسیرشان‌کنند زیراوقتی‌حیوانات سیرشدند دیگر بابشرکاری ندارندواورا آزارنمیرسانند وباوحمله‌نمیکنند . درحال‌سیری‌بیکدیگرهم چندان‌آزاری نخواهندرساند . یك بشرنیزهمین‌حکم‌رادارد ووقتی‌سیرشد دیگر ببهترین‌غذاها توجهی‌ندارد .

اینست‌روش‌انسانیت نه‌اینکه‌حیوانات‌را بیازارند وآنهارا بقدری بارکنند وشلاق‌زنند وزخمی‌سازندکه روح ووجدان وشرافت‌انسانیت ازآن‌مشمئزشود .

رافت بحیوانات

نزاع حیوانات وسبعیت‌آنها دراثرگرسنگی یعنی‌درواقع جدال‌حیاتی‌است. وقتی‌سیرشدنددیگرکاری ندارند . هنگامیکه‌بشرکاملا بافکروحدت‌خوگرفت بطورمسلم میداندکه درخمیرهٔ‌خلقت، حیوانات‌ازاوجدا نیستند.اینست‌که‌درصددمحبت واصلاح‌آنها برمیآید وهمانطورکه خودرا سیرنگاهمیدارد درصدد برمیآیدکه آنهاراهم سیرنماید، چون‌بشرقادراست‌آنهارا سیرکند ولی‌آنهاقادرنیستند چنین‌کاری درحق‌بشر انجام‌دهند. دراینصورت‌است‌که اشرف‌بودن‌انسان ثابت‌میگردد نه‌اینکه‌تنها به‌لفظ دل‌خوش‌باشد .

گرسنگی و شرارت

اگرحیوان‌راگرسنه ومحروم نگاهداشتند دیگرازاوانتظار نداشته‌باشندکه ازسبعیت وآزاردست بردارد . بشرهم‌همین‌حکم‌رادارد . اگراوراگرسنه‌نگاهدارید انتظارنداشته‌باشید ازدزدی وغارت‌وشرارت خودداری‌نمایدزیرا اینها بیشتر بخاطررفع احتیاج وجبران‌نیازمندی‌است .

برای اصلاح جامعه

برای‌اصلاح جامعهٔ‌بشری دوعامل لازم است . یکی‌دین ودیگری‌تأمین احتیاج وسیرکردن . دین عهده دار تصفیهٔ اخلاق انسان‌است. دیـن وجدان اورا هوشیار میکند و ویرا پند و اندرز میدهد و تبلیغ میکندکه ازکاربد اجتناب نماید وگردبدی وبدکاری نگردد وسیرکردن ورفع احتیاج مانع از سرکشی و تمایل بشر بارضاء امیال خود از راه خلاف میگردد . با انجام این دوروش جامعه ببهترین نحو اداره خواهدشد .

دین‌تنها نمی‌تواند این‌منظوررا انجام‌دهد زیرا چنانکه گفته‌اند: « شکم‌گرسنه ایمان‌ندارد » ورفع احتیاج‌هم بدون‌تبلیغ قادربه‌تجهیزمغزها باافکارصالح نیست . هردو لازم وملزوم یکدیگرندودرواقع‌اقدام

بجبران نیازمندیهای بشر راهی ازراههای دانش است : اینست راه درست وصحیح وحدت.

کلید مسئله آکل وماکول

امیداست این مطالب که باختصار وایجاز بیان شد تاحدزیادی مسأله آکل ومأکول وبسیاری موضوعات دیگر را که آنقدر دردنیا مشکل ولاینحل بنظر میرسند حل نماید .

ازگرگ گوسفند بسازید

هرگاه دانشمندان بتوانند روزی مقدار عناصر راکم وزیادکنند تعدیل درموجودات معینی بوجود میآورند . مثلا هرگاه عناصری راکه دربدن گرگ ایجاد سبعیت میکند به نسبت معین کاهش دهند همان گرگ اخلاقش تبدیل ببره میگردد وقابل تربیت میشود . اگرهمان عناصر را به نسبت معینه دربدن بره افزایش دهند قوای مغزی اومختل ودیوانه شده حرکات یك حیوان سبع ازاوسرمیزند وشبیه بیك گرگ میشود (البته این فرض است والامعده ودندانها وساختمان بدنی اومتناسب باهمان خوراکی است که میخورد) پس متوجه شدید که موجودات همه یکی هستند واختلافی دربین نیست وعالم عالم وحدت است . اینست نشانی از آن وحدت که در بارهٔ آن سخن میگوئیم .

اهلی کردن حیوانات

اینکه برخی حیوانات وحشی را اهلی میسازند وخوی درندگی آنهارا کم وبیش تغییر میدهند تاکنون تصور میشد فقط درنتیجهٔ تربیت است امامیگویم چنین نیست . البته تربیت اثردارد ومامنکر نیستیم ولی اثر تنها از آن نیست بلکه چون بشر باین حیوانات از غذاهائیکه خود دردسترس دارد میخوراند وآنهارا باغذیهٔ شهری عادت میدهد و از غذاهای اصلی بیابانی وطبیعی دور میمانند اخلاقشان نیز کم کم تعدیل میگردد و دیگر آن خوی وحشی و درندگی اصلی را ندارند زیرا عناصری که برای آن لازم است از غذایشان کسر شده است .

راهی ازراههای تربیت

در بشر نیز همین حکم جاری است . اگر بتوانند دریك انسان مقدار عناصری راکه ایجاد سبعیت میکند تقلیل دهند انسان تربیت و تعدیل میشود یـا برعکس هرگاه در یك بشر آن مـواد اضافـه شود همان حالت سبعیت بوجود میآید مثل اینکه استعمال مشروب که موقتاً عناصر را اضافه میکند بطور موقت ایجاد سبعیت مینماید .

ریاضت هم چارهٔ طبیعی است

اینست راهی برای تربیت وتأدیب نفوس . دانشمندان سابق بفکر تربیت افتاده راه چارهٔ آنرا ریاضت دانسته بودند وفکر میکردند باریاضت کاردرست میشود . چون سابقاً به تجربه فهمیده بودند اشخاصیکه ریاضت میکشند در صدد قتل وغارت وسبعیت واینقبیل حرکات نمیافتند وبرعکس کسانیکه انواع غذاهای مقوی در دسترشان است بیشتر مایل به سبعیت وحرکات تند وآزارهستند ریاضت را تنها چاره دانستند . البته ریاضت چون ضعیف میکند وعناصر را میکاهد تاحدی ازآن تعدیل ایجادمیشود وکسیکه ریاضت کشیده بالطبع وازروی ضرورت دنبال کارهای تند نمیرود .

عمل بزرگ تعدیل عناصر

حقیقت آنست که بایستی عناصر تعدیل شود . افرادی ازهمین جنس بشر ازقبیل آتیلا یاچنگیز یاتیمور وسایرجباران عالم عناصر بدنشان به نسبت زیادی بیش از دیگران بوده ودراثر استعمال برخی نوشابه ها ومواد

واغذیه برمقدار آنهم افزوده‌میشد ، لذا رفتار آن‌ها طوری بوده که در نظرشان کشته‌شدن هزاران نفوس چیز مهمی نبوده و مانند آتش بجان دیگران میافتاده‌اند درحالیکه فرد دیگری ازهمین بشر طاقت تماشای کشتن یك جوجه‌را ندارد .

البته بایددانست که نه ریاضت‌شدید خوبست و نه آن سبعیت وافراط وتندی وشدت . نه این بایستی باشد ونه آن وحدوسطرا بایداتخاذنمود . دراین کارهاهم مثل هرکار دیگری تعادل لازم است .

تفاوت طبقات

طبقات مرفه واعیان بشر که دسترسی باغذیه مقوی وخوب ومواد بیشتردارند درآنها خوی حیوانی ، بیرحمی وسبعیت بیشتر ازفقرامیباشد که اغذیه کافی دردسترسشان نیست . روی همین اصل است که ملل جنگ طلب هم آنهائی بوده‌اند که بیشتر باخوراك حیوانی وگوشت تغذیه میکرده‌اند وخوی جنگجوئی ومبارزه‌طلبی آن‌ها تقویت می‌شده .

این نکته درجباران سابق تاریخ بخوبی دیده‌میشود زیرا آنها بعلت نبودن نظم درجامعه اختیار تام داشته وانواع اغذیهٔ مقوی که ازعناصرمهم ترکیب‌شده بود دردسترشان بود وبهمراه شراب ازآنها بمقدارزیاد میخوردند ودائماً بدن خودرا بااین عناصر پرمیکردند اینست که دیده‌ایم چه اعمال وحشیانه‌ای ازآنها سرزده چنانکه چنگیز بهرشهری میرسیده هزارهزارمی کشته وتیمورازکله‌های مردم مناردرست میکرده وهزارها چشم‌را بیرون می‌آورده بدون اینکه ازانجام این اعمال ناراحت‌شودوپشیمان گردد ونادردستورقتل عام میداده ودرجلو اوبشررا ازدم تیغ میگذراندند و نا پلئون هزاران سربازرا درمقابل خوددرحال کشتن میدیده ودست ازجنگ برنمیداشته همینطور بسیاری ازامثال آنها .

آیا این عمل خوبست واین روش ستوده‌است یا این که انسان معتدل وطرفدار صلح ومحبت ومدارا ودوستی باشد ؟ خودتان بگوئید .

چرا دسته‌بندی ؟

اینست علت تفاوت افرادبشر بایکدیگر که مردم آنهارا دودسته میکنند . دسته‌ای راکه عناصرکمتر دارند خوب وپاك میدانند وآندسته‌راکه عناصرشان بیشتراست بدمیشمارند درحالی که هریك ازدودسته وسایر افرادی که اعمالشان بدرجات مختلف بین این دودسته‌است کاری جز پیروی ازضرورت خلقت وطبع خودنمیکنند ورفتارشان محرك ودلیل وعلتی جززیادبودن برخی عناصر که بطورطبیعی وخلقتی درآنهازیاداست ندارند و وجودهردودسته برای ادارهٔ عالم لازم است وعالم عالم وحدت‌است وفرقی دربین نیست وتفاوت درنسبت عناصر برای انجام وظایف ونقش آفرینشی افراداست .

کلید نیك و بد

این بود سخنی که باختصار و اشاره در بارهٔ امور نیك و بد جهان بیان گردید وبعداً تفصیل آن اشاعه خواهدشد .

***

عمل روح باآلات

این موضوع ثابت و روشن کرد که همانطورکه درکتاب (مکانیسم آفرینش) گفته شده روح با هرآلتی مطابق باوضع واستعداد وظرف آن آلت کارمیکند نه بیش ونه کم وهرآلتی دراختیارش گذارند باآن همان‌طور عمل مینماید .

روح چه میکند

موضوع روح برای قدما قابل حل نبود ومیگفتند گناه.را جسم میکند وعذاب را روح میکشد . ازطرفی معتقد بودند که روح پاك است ولی بازاشکال حل نمیشد. اگرهم روح را ناپاك میدانستند اشکال باقی بود. بعلاوه مگر روح از جسم آنقدر جداست که دوچیز کاملا مختلف را تشکیل دهد ؟ چون نتوانستند مطلب راحل کنند اینهمه بیانات سردرگم بنام فلسفه درتاریخ بشریت بوجود آمد که هزاران تن کاغذ را سیاه کرده وجزابهامی برابهامات نیفزوده است. به‌بینید این بیان چقدرروشن وساده وزیبا است که اگر تردیدی هم دردرك مطلب دست دهد بعلت سادگی وروشنی ووضوح آنست. آیا بیانی روشنتر ازاینهادارند. اگرهست بیاورند وبگویند.

آدمیزاد وشیر

مطالبی که درباره عناصر گفته شد ضمناً روشن‌کننده بیت ماقبل آخر غزل بالا که راجع بهیولا صحبت میکند میباشد. موضوع اینست که انسان وحیوان ازلحاظ عناصر و روح همگی وجه مشترك دارند چون خمیره تشکیل دهندهٔ موجودات واحد است و از جمیع عناصر باتناسب خود در جسم همه بکار رفته است. هرگاه توانستند شیری درست کنند که عناصرو مکانیسم مغزی اوبوضع یك آدمیزاد باشد شکل شیر است ولی فکرآدمیزاد دارد وروح با اومثل یك آدمیزادکار میکند . این خود نشانی ا زوحدت خمیره واصل است.

کرات هم چنین هستند

مطلبی که در اینخصوص بیان گردید درکرات هم صدق میکند . علت اینکه آفتاب این قدرت و نور و حرارت را دارد وکرهٔ زمین ندارد نه آنست که اختلاف اساسی درآنها باشد و موضوع همانطور است که دربارهٔ بشروحیوانات گفته شد. ازهمهٔ عناصر درهمه کرات هست ودرخورشید و در زمین هم وجود دارد منتها نسبت آنها فرق میکند. ازآن عناصری که نوروحرارت ایجاد میکند درآفتاب خیلی بیشتراست ودر زمین هم هست منتها بمقدارکمتر. این اختلاف در توزیع عناصر ظلم نیست بلکه عین عدل استوبرای اینست که آفتاب بزمین نور بدهدومین نور بگیردو باینوسیله بهم اتصال داشته‌ولازم وملزوم یکدیگر باشند . پس در اینجا هم معلوم شد که عالم وحدت است . هرطرفش را بنگرید وحدت است و از وحدت گریزگاهی وجود ندارد .

عدل عالم یعنی چه

بدینترتیب مسئله عدل عالم خلقت و پیوستگی و وابستگی موجودات بیکدیگر و علاقه آنها بهم نیز ثابت شد .

* * *

روح است نه ارواح

روح و انرژی و نیرو و قدرت عالم که باهمهٔ ماشینها واجسام جهان هستی کار میکند وبعلت تنوع نقشها و وظایف آنرا بجای روح (ارواح) نامیدیم در سراسر عالم ساکن و بیحرکت نیست بلکه دائماً در حال تموج و حرکت و فعالیت و هیجان و اهتزاز است و همین حرکات اوست که غوغای حیات عالم را بوجود آورده است. روح نقطهٔ معین ندارد و در جائی توقف نمیکند و مختص بمحل معینی نیست.

هیچکس روح اختصاصی ندارد

هیچ فردی درعالم وهیچ بشری یا حیوانی روح بخصوص ندارد که بگویند اینقسمت از روح مال من است و در تمام زندگی با منست بلکه همانطورکه ماازهوا استفاده مینمائیم تقریباً ازروح هم همینطور استفاده میکنیم. شما که هوا تنفس میکنید هوای بخصوصی مورد بهره برداری شما نیست بلکه درهرکجا باشید از هوای آنجا استنشاق مینمائید و این هوا دائم در تغییر و تحول است. هوائی که الان استفاده میکنید باهوائی که ده دقیقه پیش استفاده میکردید تفاوت دارد. روح هم تقریبی اینطوراست (فراموش نشود تقریبی اینطوراست) اینست که باصطلاح بشر بجای روح ارواح گفته شده یعنی یك روح بخصوصی برای یك فرد بخصوص اختصاص داده نشده درحالیکه سراسر روح در عالم یکی و یك پارچه است.

روح و ارادهٔ عالم

روح مدیر عالم وجود یعنی اداره کنندهٔ زندگانی هائیست که مجموع آنها عالم وجود را تشکیل میدهد. در این مدیریت همیشه تفوق با او است و هیچ نیروئی نیست که مانع ورادع او گردد و بر خلاف پندار آنها که قائل بخدای خیرو شر ونیکی و بدی و یزدان واهریمن هستند وآنها که می پندارند درمقابل نیات مدیریت عالم نیروی دیگری هم هست که آنرا خنثی میکند میگوییم این نیرو فاعل مختار بلامنازع و فاتح وناصر است و هیچ قدرتی در سراسر عالم وجود نیست که بقدر بال مگسی بتواند جلو فعالیت او را بگیرد . میدانید چرا ؟ برای اینکه همهٔ نیروها از خود او است و هیچ حول و قوه یعنی نیروی ایجاد تحولات جز او وجود ندارد.

جاودانی نیرو

برای این نیرو پایانی نیست و همیشگی وجاودانی است. تصورپایان وعمرمعین وفنا وختم زندگی تنها درمورد تحولات و تغییر شکلها است که هرکدام دوره‌ای طی میکنند وتغییرشکل میابند. نیروی اصلی عالم که موجد همهٔ زندگیها و تغییرات است چگونه میتواند پایان داشته باشد؟

دانش دینامیسم است

و اما دینامیسم عالم خلقت که در این کتاب بیان گردیده نیروی اتم و عناصرمختلف و دانش است و تظاهر آن همین اتم میباشد که تاروپود عالم ازآن تشکیل شده ولی درصورتی اتم در نظم و سازمان عالم کمك میکند که درآن صلح وصفا برقرارباشد وهرگاه وحدت اتمها را برهم زنند وازیکدیگرجداسازند ازنظم طبیعی خارج میشود ولی پس ازکشمکش وغوغاوسروصداوتخریب بازدوباره بحال آرامش اولیه بازمیگردد منتها بهمان وضع اولیه نخواهد بودزیرادراثرآن عمل تحولاتی درگروههای آنها بوجودآمده است.

زمینهٔ لازم : صفای ذرات

نیروی محرکه عالم همین اتمها وذرات ریزعناصر است که بانظم وترتیب بهم پیوسته شده وباوجود اختلاف درمیزان عناصرکه ماهیت آنهارا ظاهراً مختلف نشان میدهد بین آنها صلح وصفا ولطف برقرار شده و زجنبش عظیم آنها که اسرارعظمت آن تاحدودی برای بشرمشهود است این غوغای حیات عالمی ایجاد گردیده است .

نتیجهٔ جدائی و فراق

هرگاه این اتمهارا بترتیبی ازهم دوروجداسازند باغوغای عظیمی که بمب اتمی وهیدرژنی وغیره

نمونه‌هائی از آنست جنجال و تخریب فوق العاده بوجود می آورد که جهانی را به یك لحظه در آتش می کشد و برای او فرق نمی کند که در روی زمین باشد یا زیر زمین یا روی آب یا زیر آب یا در روی هوا ـ هر کجا باشد این فریاد سهمگین را برمی آورد .

خشم عظیم

علت این خشم عظیم که چنین غوغائی برپا میکند همان جدائی است زیرا اینها عاشقانی هستند که از معشوق جدا افتاده‌اند . این عشاق زار پریشان درمانده و دردمند حالت روحی فراق، و مهجوری خود را بلااراده و از روی اجبار بصورت این فریادهای جهان برهم زن درمی آورند . آری. هنگامیکه میلیاردها از این فریادها بهم پیوست آن غوغای شگفت را که میدانید بوجود می آورد .

خوشی و راحت و غم و رنج چیست ؟

اتم که هسته اصلی و مایه حیات است گاه در حال وصل و اتصال و گاه بحالت فراق و هجر بسر میبرد، گاه در خوشی و راحت است و گاه حزن و بی تابی ، گاهی نزدیکی و پیوند است و گاه دوری و جدائی . زمانی با خوشی و محبت و سرور دور یکدیگر میگردند و خوشحالند (پشه‌های ریز تابستانی را که درهنگام سحر یا غروب میلیونها از آن در روی مردابها و رودخانه‌ها دور یکدیگر میگردند و فعالیت و شادابی حیات را نشان میدهند نمونهٔ آنها بدان) و گاه که ازهم جدا میشوند فریاد نالهٔ آنها بآسمان میرسد .

قاعدهٔ عمومی جهان

اینحالت خوشی و ناخوشی قاعدهٔ عمومی جهان است و در همهٔ مخلوقات صدق میکند و بشر نیز مشمول آنست . دمی خوشی آید و دیگردم ناخوشی زاید اما همه اینها رونده و گذران است . فراق معشوق بسی سخت و دردناك است ولی چون هنگام وصل فرا رسید آنچه غم بود در بوتهٔ فراموشی خواهد رفت و آرامش برقرار میشود و از آنهمه رنجها جز خاطرهٔ مبهمی در ذهن باقی نمیماند . همینطور است سختیهائیکه پس از خوشی فرا میرسد که خاطرهٔ مهمی از آن خوشی در ذهن انسان باقی نمیماند .

یك امر کلی است

کلیهٔ مظاهر هستی عالم آفرینش خواه در این زمین و خواه در سایر نقاط جهان ، همه نیروها و همه مخلوقات و همه عوامل مرئی و نامرئی آن در اقالیم و افلاك و کرات و سحابیها و کهکشانها هرچه هست از دانش نیرو میگیرند کـه دینامیسم واقعی عالـم از آنست و عالم باتکاء همین نـیرو در حرکت و گردش است .

دین و دانش

میدانید معنی دین و دانش چیست ؟

بگذارید با بیان بسیار ساده این مطلب را بگویم : دانش بمعنی دانستن و فهمیدن است . معلوماتیکه برفهم انسان افزوده میشود دانش نام دارد . دین بمعنی قبول داشتن و پذیرفتن از روی دل است و ایمان نیز همین معنی را میدهد. وقتی میگویند فلان شخص متدیـن بدین اسلام است یعنی دیـن اسلام را قبول دارنده است .

نه تنها در امور دین بلکه در امور عادی نیز این مطلب صدق میکند. شما بایستی قبول داشته باشید که مدرسه برای تعلیم و تربیت مفید است آنوقت طفل خود را آنجا بگذارید. بایستی سودمندی آنرا مؤمن و مقر باشید که راضی بگذاردن کودك خود در آنجا شوید.

معنی دین

اگر کسی متدین وقبول دارندهٔ دانش نباشد هرچه دانش درمقابل او بیاورند چون بدان مؤمن نیست وآنرا قبول ندارد دنبال آن نمیرود وآنرا نخواهد فهمید. اگرهزارها دانش در مقابل او بریزند نتیجه ندارد چون دنبال نمیکند وازفهم محروم میماند . اماهروقت کسی متدین بدین توأم بادانش گردید وقبول دارندهٔ شد آنوقت دانشی راکه باوارائه دهند دنبال آن خواهد رفت وآنرا خواهد فهمید.

تلفیق دین ودانش

اینست تلفیق دین ودانش دردیانت حقیقی توام بادانش. باین لحاظ است که دین راجلوانداخته (دین ودانش) میگویند. زیرا اول قبول است وبعد دانش بدنبال آن میآید. اما این دودرواقع یکی هستند وهرکدام بدون وجود دیگری ناقص است. هرگاه دیانت بهمراه دانش درعالم وجود نداشته باشد نه‌ملك باقی میماند نه‌زندگی نه‌روح ونه عالم زیرا وجود سازمان واقعی ودرست درجامعه وابسته بوجود دانش و دین است.

«نوردانش»

حالاکه دانش چنین مقام عظیمی در عالم دارد یعنی نیروی گردانندهٔ جهان هستی ودینامیسم و محرك واقعی است پس **نوردانش** که ازپرتو آن اینهمه تحولات بی‌پایان ونامتناهی بظهور میرسد برتراز نورهای دیگر است. این **نوردانش** است که همه‌جا در حال تجلی وپرتوافکنی است وسایرانواردرمقابل آن روشنائی‌های کم وبیش ضعیفی هستندکه تحت الشعاع قرارمیگیرند زیرا این نورمانند خورشیدتابانی درهرکوی پرتوافشانی میکند.

چراغ وبرق وشمع

هنگامیکه چراغ برق قوی هزارشمعی دراطاقی روشن شود مسلماً نورشمعها وچراغهای پیه‌سوز وچراغهای نفتی وحتی گردسوزهائی هم که تا چندی پیش آنهمه درخشندگی بنظرمیرساند جلوه‌ای نخواهد داشت. آیا چنین نیست ؟

دراین باره تفکر کنید.

هیولاوصورت

درازمنه قبل هیولا وصورت را ازهم جدا دانسته وآنها را دو چیزمجزا و دوراز هم میپنداشتند درصورتیکه صفات (یعنی تحولات واشکال وصورتها ورنگها) ازهیولا (یعنی خمیره‌وماده) جدا نیست و در واقع صفات مجذوب هیولا ومخلوط باآنست. آنها را ازهم جدا تصورمیکردند درحالیکه همه‌یکیست و از هم جدانیست نه‌از لحاظ ظاهرونه از لحاظ باطن.

خمیروشیرینی‌ها

شیرینی سازخمیری تهیه میکندکه ازآن خمیره شیرینیهای مختلف وگوناگون چه ازلحاظ شکل وچه ازلحاظ طعم میسازد. یکی را بیشترشکرمیزند وشیرینتر میشود ودیگری راکمترشکرمیریزد وکمی نمك بآن اضافه میکند، دیگری را وانیل میزند ومعطرمیشود ودیگری را بامواد تندیامقوی آغشته‌میسازد. درحقیقت عناصر آنها راکم‌وزیاد میکند ویا اشکالشان را تغییرمیدهد در حالیکه درواقع همان خمیره‌است وچیزدیگر نیست. پس هم باطن آن وهم ظاهرآن یکیست.

موم و آدمك

یك موم نرم را بشكل آدم میسازند و بعد همانرا خراب‌كرده بصورت حیوان درمیآورند. مگر شكلی‌كه باین موم داده میشود كه آنرا صورت مینامند از باطن آن‌كه خودموم است جداست؟ خیرهمان است ووصل بدان است و ازآن جدا نیست، این اختلافات فقط پندارها و تصورات و نامگذاریها است. اتجادلو ننی فی‌اسماءسمیتموها انتم‌وآباؤكم(سورهٔ اعراف آیه ۷۱) آیا بامن‌میستیزیددرنامهائی كه‌شماوپدرانتان برای نام‌گذاری درست‌كرده‌اید؟

رابطه‌كرات

كره زمین درظاهر ازآفتاب‌جدا بنظرمیرسدولی بوسیله همین نوروتابش وعلاقه وجذبه‌وگردش باهم وصلندواین جدائی ظاهری بیش نیست. افلاك هم درفضا همگی باوسائلی‌بهم وصل و پیوسته‌اند و هیچ چیزازهیچ‌چیزجدا نیست منتها متقضای زندگانی آنها راكم‌وبیش ونزدیك‌ودوراز هم نشان میدهد. بشرنیز بوسیله هوا وموجودات هوائی وسایر عوالمی‌كه او را احاطه نموده باسایر افراد بشروباموجودات زمینی وبافضا وآسمان وهمه چیزعالم مربوط است.

صلح وصفا ومحبت

این سخن بسیار عمیق ومطلب مبسوطی است‌كه اگرده‌كتاب بقطرهمین‌كتاب برآن نوشته شود حق مطلب ادا نخواهد شد. لذا بناچار بااجمال وكنایه این سخن راگفتم و گذشتم. سخن‌كوتاه‌كنم، صلح وصفا ومودت‌كه‌كنایاتی ازآن دراین اشعاربیان‌گردید نظم عالم است وگردش وزندگانی جهان بستگی بصفا ومحبت بین اتمها وعناصر وسایر عوالم دارد واین دوستی ومحبت لازمهٔ وجود یك دنیای موزون و منظم است. بنابراین درجامعهٔ بشری نیزكه تصویرونمونه‌ای ازعالم هستی است بایستی محبت وصفا ووداد وهمكاری وهم آهنگی ودوستی حكمفرما باشد تا بتوان آنرا یك محیط سعادت درخشندهٔ وحدت نامید. اینست ندای وحدت‌كه ازدهان راهنمایان ومبلغان راه حق خارج شده تجلی میكند.

***

خوانندگان گرامی. مطالبی‌كه درتفسیراین اشعاربیان شد مجملی بیش نبود و شرح مفصلتری‌از آنرا درضمن صفحات‌كتاب خواهید دید.

بیان‌سوم ـ خلاصه‌ای از کتاب مکانیسم آفرینش

درجلداول کتاب حکمت‌نوین که عنوان (مکانیسم آفرینش) داشت ضمن موضوعات مختلفی که بیان گردید قسمتی‌نیز درپیرامون‌عالم لایتناهی گفته‌شد . چون‌قسمت مزبور مقدمهٔ کتاب حاضر واین‌کتاب‌دنبالهٔ آنقسمت‌است‌کسانیکه میخواهند بخواندن‌این‌رساله اقدام نموده وازآن‌بهره‌برداری‌کنند ناچاربایدتاحدی آشنا بآن‌باشند . وضمناً برای‌کسانی‌هم‌که تازه‌آنراخوانده‌اند این‌یادآوری بسیارمفید خواهدبود . اینست که رؤس‌مطالب مزبوررا بطورخلاصه وموجزدرمقدمهٔ این‌کتاب بهمراه امثلهٔ جدیدی‌بمنظور درك‌بهتر بیان میدارم . کسانیکه‌بخواهند بیشتراستفاده‌کنند بایدبخودکتاب(مکانیسم‌آفرینش) رجوع نمایند . مفادومفهوم قسمتی‌که بآن اشاره‌شد بطورخلاصه تحت‌سه‌عنوان شرح داده‌میشود :

۱ـ عالم لایتناهی‌است ۲ـ عالم بی‌ابتدا و بی‌انتهاست ۳ـ عالم خودش‌درخودش واقع است .

اول ـ عالم لایتناهی است

عالم لایتناهی‌است یعنی دارای حدود وسرحدی نیست . آنچه در دنیای ما بعنوان حدود ونظایر آن نامیده‌میشود نسبی و قراردادی برای بشر است وحقیقتی برآن متصور نیست و عالم نمیتواند حدودی داشته باشد .

شماحدودرا هرکجا پندازید ، هراندازه‌که می‌اندیشیدبازورای‌آنهم هست ، بازهم هست وآن‌را درهیچ حدی‌متوقف نمیتوان نمود . هرکجاحدرا میانگاریدعقل‌حکم میکندکه‌عالم درپشت آن ادامه‌دارد. مگرآن‌که حدبرای‌چشم خود معین‌کرده وبگوئیم چشم تافلان‌میزان می‌بیند واین‌مقداررا حد تصورکنیم ویا آنکه باآخرین‌وسایل وآلاتی‌که‌اختراع شده ومیشود چشم‌را مسلح نموده بگوئیم حد دیدآنجاست وچون بیشتر نمی‌بیند حدهمانست . امااین وسعت‌دید دراینجا متوقف نمیشود وبازهم ادامه‌دارد ، آنقدرکه دیگر این چشم واینوسائل قابل استفاده نخواهد بود . دراینصورت چون‌فکر وعقل‌ودید ما نمیتوانند حدود تعیین کنند قضیهٔ بی‌انتها پیش‌می‌آید وچون‌بشرقادر به‌تعیین‌حدنمی‌باشد ناچاراست به‌بی‌حدی اذعان‌داشته باشد . ازآنهاکه قائل به‌حدود هستند میپرسم حدکجاست ؟ چه‌جائی‌را می‌توان حدشمرد ؟ سرحدات عالم درکجا واقع است ؟

واحد ومقیاس سنجش واندازه نزدبشرمیزانهائی است‌که ساختهٔ‌خوداوست مانندمتر، کیلو، لیتر

و نظایر آنها که هیچیك را نمیتوان ثابت دانست زیرا دستخوش تغییر و تبدیل است . قبلا گفته‌ام مترچوبی یا پارچه‌ای در اثر تغییرات جوی بمرور ایام کم و بیش می گردد . چیزیکه خود متغیر است چگونه می‌تواند میزان سنجش باشد .

بعد اشیاء نیز دائماً متغیر است و هیچگاه اندازهٔ چیزی ثابت نمیماند و لاینقطع دستخوش دگرگونی است. مراد از تغییر فقط تغییرات کلی نیست، جزئی هم که باشد باز نامش تغییر است. همچنین لازم نیست که تغییر سریع باشد اگر مدت دارهم باشد نمیتوان آنرا ثابت ولایتغیر دانست. در پیشگاه عالم ابدی اشیاء دائماً در حول وتحویل و تغییرند. چیزیکه ثابت نباشد نمیتوان برای آن حدود قائل شد . پس نه تنها عالم لایتناهی حدود ندارد بلکه چون حدود و سرحدات قراردادی این دنیا نیز ثابت نیست نتیجه آن میشود که هیچ چیز را حدود معین و ثابت نیست واصلا حدود بآن معنی که میپندارند مفهوم واقعی ندارد.

طرفداران فرضیهٔ نسبی را عقیده بر این استوار است که بعد چهارمی بنام زمان مشخص کننده و ثابت دارندهٔ سه بعد دیگر(عرض، طول، ارتفاع) قرارمیگیرد(۱). درکتاب مزبور گفته شده که هرگاه در صدد محاسبهٔ ابعاد برآیند پس از فراغت از محاسبه در همان مدت زمانی که محاسبه انجام گرفته ابعاد تغییر کرده‌است وبازهم اگر بخواهند بامحاسبهٔ دیگری آنرا تصحیح نمایند باز وقت میگذرد وحدود تغییر میکند، پس چگونه بعد میتواند ثابت باشد؟

بعد جدید = بعد روحی یا بعد پنجم

علاوه برابعاد معمولهٔ عرض وطول وارتفاع و بعد زمان که درمکانیسم آفرینش صفحه ۴۹ چاپ دوم بیان گردیدو روشن شد که این ابعاد حقیقی نیستند اینك بعد دیگری را ارائه میدهم که میتوان آنرا بعد پنجم یا بعد فکری یا بعد روحی نامید. این بعد را باینطریق برای فهم مطلب عرضه میدارم:

شما میخواهید چیزی را اندازه بگیرید و آلتی در دسترس شما نیست، وقت هم بقدر کافی ندارید که دنبال اندازه گیری بروید و زحمت رفتن بمحل را نیز بخود نمیدهید. دراینصورت چه خواهید کرد؟ ازفکر استمداد میجوئید و قدرت فکری شما کارهرسه عامل (وسیله ـ زمان ـ مکان) را بسرعتی بیشتر از برق انجام میدهد. مثلا میخواهید ارتفاع ساختمانی را اندازه بگیرید. نظراً میگوئید بلندی این دیوار چهارمتر است . در این عمل از متر استفاده نکرده‌اید بلکه ازچشم خود بضمیمهٔ فکر استفاده نموده‌اید . چشم وتفکر شما بعد را بسرعت معین کردند . (فراموش نشود صحبت درصحت کامل ودقت بعد نیست بلکه اصل عمل مورد نظراست).

گاهی با همان فکر سریع محاسبات دیگر میکنید . مثلا ساختمان ده طبقه‌ای را باضرب کردن طول تقریبی هرطبقه در تعداد

برای اندازه‌گیری ارتفاع درخت نخست سایه عصایی را که عمودی روی زمین قرار میدهیم میگیریم و بعدسایه درخت را اندازه گرفته بترتیب زیر حساب میکنیم:

طول سایه درخت مثلا = ۱۲ متر

نصف ضخامت تنه درخت = ۰/۱۰ متر

ارتفاع عصا = ۰/۹۰ متر

طول سایه عصا = ۱/۸۰ متر

$$\text{ارتفاع درخت به متر } ۶/۰۵ = \frac{۱۲/۱۰ \times ۰/۹۰}{۱/۸۰}$$

(۱) دانشمندان خود تاحدی توجه دارند که مترویارد ثابت نیستند بهمین لحاظ متر ویارد استاندارد را که موجب سنجش اصلی است باشرایط سختی محصور کرده‌اند که حتی المقدور از تصرفات جوی محفوظ بماند. **مؤلف**

طبقات معین مینمائید. برخی اوقات نیز برای تعیین بعد احتیاج بچشم هم نیست. مثلا در فکر خود اینطور میسنجید که از اینجا تاکرج فلانقدر کیلومتر است . کلیه این مسافت طولانی باضافه خود شهر کرج که قبلا دیده اید بسرعت فوق‌العاده در نظر شما مجسم میگردد.

موضوع تعیین بعد بوسیلهٔ فکر و تجسم نقاطی که در مقابل چشم شما نیست ودسترسی به بررسی آن توسط آلات و ادوات ندارید شاید درنظر شما مسئله‌ای عادی جلوه کند اما تاکنون در بارهٔ آن تفکر نکرده و موشکافی ننموده اید که چه قوهٔ عجیبی‌است. عادی بودن آن اهمیتش‌را ازنظر شما دورداشته‌است. چه‌عاملی این تفکررا درشما بوجود میآوردکه بسرعت برق بعدرا میسنجید و یك محل دور دست بدون اینکه عامل مکان و زمان و سنجش درآن دخالت داشته باشد در نظرتان مجسم میگردد؟

بلی بوسیله فکر میتوان بعد را سنجید و بعد بمعنی دوری واندازه‌است وشما بوسیله‌همین نیرو هردو قسمت را در مغز خود بررسی میکنید. مثلا مسافت ازتهران تاتجریش‌رابافکر اندازه‌گرفته میگوئیدفاصلهٔ آنها دو فرسنگ است بعداً دربند را در نظر مجسم‌کرده میگوئید بنظرم فاصلهٔ آن یك برابر ونیم است . این اعمال بمنظور تعیین اندازه انجام میشود.

برای اینکه ثابت شود چطور درفکر انسان بعدبسرعت مجسم‌میشود میگویم: هرگاه اندازه‌ای راکه درفکر خود راجع بمساحت خانه یا محل یا شهری مجسم‌کرده‌اید روی‌کاغذ منتقل‌نمائید وهمانطور که مهندسین نقشه‌را روی زمین پیاده میکنند شما نقشهٔ فکرخود را روی‌کاغذ پیاده‌کنید خواهید دید که آن فکر بسیط و سریع شما تبدیل به بعد مفصلی گردیدکه تمام ابعاد ووسایل‌وزمان‌و مکان در آن گنجیده است. عجب در همین است‌که دریك امر بسیط‌آنی، اینهمه تفصیل نهفته است.

مثلا رفتن ازتهران تا شیراز را در یك لحظه در مغز خود مجسم میکنید ولی وقتی آنرا روی کاغذ میآورید یا میخواهید درعمل‌آزمایش‌نمائید تجزیه میشود. عین همان‌فکرساده درعمل احتاج‌محاسبه و تعیین متراژمنازل راه‌وفواصل وشهرهای بین‌راه و یا وسائل نقلیه و سایرنیازمندیهای مربوطه میگردد.

مثال دیگر : موضوعی بطور بسیط و مجمل در مغز شما پدید میآیدکه بعداً تصمیم میگیرید در آن‌باره‌کتابی تألیف‌کنید. برای این‌کار ناچاریدآن موضوع مجمل‌را روی‌کاغذ پیاده‌کرده وبرنامه وفصول کتاب ونظم مطالب‌آنرا تعیین نمائید. بعداً نیز هریك از فصول یا قسمتها را به‌تقسیم‌بندی‌های فرعی دیگر قسمت میکنید و درآخرآن قسمتهارا باشرح و تفصیل لازم مینویسید. نکته مهمی‌که بایستی در نظرگرفت اینست‌که‌کتاب شما پس از نوشتن فرضاً هم‌که یکهزار صفحه باشد، مجموع‌آن خارج ازهمان فکر بسیط اولیه نیست وکلیه اینشرح و تفصیل در داخل همان فکرمجمل مضمراست، همین‌امر دلیل برآنست‌که فکر بسیط در عالم بسیطی و بی‌بعدی خود بعدی تشکیل داده‌که‌آنرا بعد فکری یا بعد پنجم مینامیم.

اگر این بعد فکری نبودکار بشر بسیار مشکل‌میشد زیرا برای‌کوچکترین‌کارها محتاج‌استفاده از متر واندازه و امثال‌آن میبود. هرگاه بزندگی خود دقیق شوید خواهید دیدکه اینگونه اندازه‌گیری فکری در زندگی شما زیاد اتفاق میافتد وباآن سروکار بسیار دارید.

حدس و پیش بینی هم‌که قسمتی از امور زندگی ماراتشکیل میدهد ازاین سرچشمه‌آب‌میخورد.

نتیجهٔ سخنانیکه در بالاگفته شد چیست؟ نتیجه آنست‌که بعد بآنصورت‌که‌بشر میپنداردحقیقی نیست. بعد حقیقی (اگربتوان‌آنرا بعد نامید) بعدی است‌که لفظ « بعد بی‌بعدی » برای‌آن رساتر تواند بود. همانطورکه‌ابعاد نسبی را باچشم میتوان تمیز داد (بعد بی‌بعدی) را با حس روشن‌بینی میتوان درك

کرد و شناخت. در مقابل حس روشن بینی نه دیوار ونه سقف و نه هیچ سرحد وحدودی وجود نداردچرا که این حسی است که دربشر قرار داده شده تا بتواند بانیروی آن عالم لایتناهی را تاحدودی بشناسد و تمیز دهد. خلاصه آنکه عقل حکم میکندکه‌عالم لایتناهی حدود ندارد ونمیتواند داشته باشد. پس‌حدودی که در دنیا وجود دارد قراردادی ونسبی برای پیشرفت زندگی بشراست. نه‌عالم‌را حدودی‌است ونه حدود مشهود بشر ثابت است(۱).

نظری بادیان

اولم یروا الی‌ماخلق‌الله‌من‌شیئی یتفیؤاظلاله عن‌الیمین والشمائل سجدالله وهم‌داخرون (قرآن مجید- نحل۴۸). آیا چشم نگشوده که‌آثار قدرت‌خدارا مشاهده‌کنند تا به بینندکه هرموجودی چگونه‌آثار و اطعمه خود را بهر جانب میفرستد و از راست و چپ هم بسجده خدا باکمال فروتنی مشغولند.

وقتیکه زمین را بنیاد نهادم‌کجابودی. بیان‌کن‌اگرفهم داری. کیست‌که‌آنرا پیمایش نمود اگرمیدانی وکیست‌که ریسمانکار رابرآن‌کشید؟ پایه‌هایش برچه‌گذاشته شد. وکیست که سنگ زاویه‌اشرا نهاد. هنگامیکه ستارگان صبح باهم‌ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آوازشادی دادند وکیست‌که دریاهارا بدرهامسدود ساخت. وقتیکه بدرجست وازرحم بیرون آمد. وقتیکه ابرها را لباس‌آن‌گردانیدم‌وتاریکی غلیظ را قنداقه‌آن ساختم و حدی بر آن قرار دادم وپشت بندها و درها تعیین نمودم . . . **کتاب ایوب - باب سی و هشتم**

واقعاً در ابتدا بر همان بود یکی و تنها . چون تنها بود بقدرکافی توانا نبود . او عالیترین نیروها را خلق فرمود.

بقدرکافی توانا نبود. اوعالیترین قوانین را خلق فرمود. هیچ چیز بالاتر از قانون نیست . بهمین لحاظ است‌که‌یك‌مرد ضعیف باقدرت قانون جامعه را اداره میکند . پس‌قانون آن چیزی‌است‌که‌راست است .

بر یها دارایان‌یاکااوپانیشاد آدهیایا I براهمانا ۴

دریك امر محدود خوشبختی وجود ندارد. تنها نامحدودیت است‌که درآن‌خوشبختی است. نامحدود ابدی است. نامحدود دربزرگی خودش باقی میماند.

هندو: خانداگا اوپانیشاد - پراپاتهاکا۷ - خواندا ۲۳

در حقیقت این خودی ارباب همهٔ موجودات، پادشاه پادشاهان‌است. همانطورکه‌تمام شعاع‌های یك چرخ در محور یك چرخ قرار داردکلیه موجودات وهمهٔ‌آن خودی‌ها در آن خودی‌بزرگ‌وجود دارد. **هندو: بریهادارانیاکا-اوپانیشاد-آدهیایا۲-براهمانا۵**

این‌آسمان است‌که‌آنقدر بلنداست. این ستارگانندکه‌آنقدر دورند . اگرما در بارهٔ پدیده‌های‌آنها دقت‌کنیم میتوانیم درحالیکه در جای خود نشسته‌ایم بدوران گردش آنها در هزار سال قبل بازگردیم . **کنفوسیوس- منسیوس۲**

(۱) قدماوعرفانیز تا حدودی پی باینمطلب برده و عقیده داشتندکه‌بوسیله مجاهدت روحی‌وریاضت میتواند بمقاماتی‌نائل شود که نیازمندی او ازبعد ظاهری قطع‌گردد یعنی مثلابوسیله طی‌الارض روحی مسافات بعیده را در مدتی‌کوتاه بپیماید، حوادث دور از خود را برأی‌العین مشاهده نماید و شاید هم هنوز عده‌ای معتقد باین امر هستند .

تاروپود تورآسمان خیلی وسیع است. خیلی ازهم دور است. اما نمیگذارد چیزی از آن بدر رود . **تائوئیسم: تائوته‌گینگ فصل ۳۹**

ظرفیت اشیاء حد و حدودی ندارد. زمان هرگز توقف نمیکند. بلکه دائماً روبجلودر حال پیشروی است. نصیب بشر همیشه درتغییراست. پایان‌وآغازاشیاء هرگز دوباربیك شکل صورت‌نمیگیرد . لذا مردمانی که‌دانش بسیار دارند وقتی باشیاء دور ونزدیك مینگرند فکر نمیکنند که چون کوچکند بی‌ارزشند یا چون بزرگند ارزششان زیاداست چون میدانندکه ظرفیت‌ها بطور بی‌پایان تفاوت دارند. **تائوئیسم کوانگ‌تسو ۳۹_۴۰**

سخنانی از فلاسفه و دانشمندان

وجود یکی‌است وپیوسته ونامحدود و یك پارچه و بدون‌اجزاء اگر اجزا داشته باشد بین‌آنها خلاء میافتد و خلاء وجوداست یاعدم. اگر وجود است پس اجزاء ازهم جدانیستند و اگرعدم است عدم چگونه میتواند بین وجود جدائی اندازد پس وجود یکی‌است وپیوسته ونامحدود وازلی‌وابدی و بی‌تغییروساکن وپایداروقائم بخود. **برمانیداس‌یونانی**

جهان محدود ومتناهی‌است زیرا آنچه بالفعل‌است بالضرورمتناهی‌است ونامتناهی‌بودن فقط دربارهٔ قوه‌است پس فلك اول پایان جهان‌است وچون‌چیزی براو احاطه ندارد مظروف نیست و ورای‌آن مکان نیست وچون مکان نیست نه خلاءاست نه ملاء. **ارسطو**

مسأله نامحدود بودن عالم و قوه نشوء و ارتقاء وبسیاری مسائل دیگر موردتحقیق و جستجوی علماوحکمااست. **محمدعلی‌فروغی درکتاب سیرحکمت دراروپا**

عالم‌بیکران ونامتناهی‌است ودرواقع جهان کره‌ایست‌که مرکزش همه‌جااست‌ومحیطش هیچ جانیست، بیکرانی تنها ازلحاظ بزرگی نیست بلکه ازلحاظ خردی وکوچکی‌هم جهان بیکران است ولی انسان نمیتواند نه‌ازحیث بزرگی و نه خردی بیکرانی رابفهمد . وجود انسان بین این دو است. نسبت به بینهایت خردکل و نسبت به بینهایت بزرگ هیچ‌است.

بلز پاسکال

انسان معدوم را نمیتواند درفکر خود تعقل کند وهرچه‌تعقل میکند وجود دارد ولی همین انسان قوه ادراك امر نامتناهی را دارد پس امر نامتناهی وجود دارد و ما هم به آن پیوستگی داریم که‌بعقلمان فهمیده میشود. **رنه دکارت**

بعدهم که حقیقت جسم است نامحدود است وناشایسته نیست که‌آنرا از صفات یا حالات واجب‌الوجود بدانیم وحکما وفلاسفه‌ای‌که جسم‌را محدود دانسته اند راه اشتباه رفته اند . البته حقیقت جسم نامحدود است نه یك فرد ظاهری‌آن مثلاآب ازلحاظ ظاهرمحدود وقابل تقسیم‌است ولی حقیقت‌آب نامحدود و غیرقابل تقسیم میباشد. **اسپینوزا**

موجودات محدود ازهمان‌حرکت وحالات نامحدود ونامتعین وازعلم مطلق وبی‌حدود الهی بوجود میآیند . **اسپینوزا**

تصورات‌نامتناهی وجاویدکه درذهن‌ما پیدامیشود معانی منفی‌میباشد چه‌تصورات مثبت ذهن همه محدودند و تصور نامتناهی ازنفی‌حد حاصل‌می‌گردد زیرا ذهن توانائی داردکه بر هرمقدار مقداری‌تازه‌بیفزاید ولازم نیست بینهایت‌رابطورمثبت درك کند . البته بینهایت‌بودن مقدارراميتوان‌پذیرفت زیراهمیشه می‌توانیم برآن بیفزائیم . امامقدار بی‌نهایت‌را نمی‌توان تصورکرد وذهن‌ما گنجایش تصورآنرا ندارد . **جان‌لاك**

امر واحد نامتناهی را مفهوم نمی‌توان خواند. جهان متناهی است یا نامتناهی ـ هریك از این دو صورت را عده‌ای مدعی شده و برای آن دلیل آورده‌اند . هیچیك از این دو صورت تاکنون اثبات نشده و بر له و علیه آنها میتوان دلیل آورد ـ اگر بگویند ابعادش محدود است چون در او حد فضا هست با آن فضا چه نسبتی دارد . آیا عدم است؟ میان وجود و عدم چه قسم اضافه ممکن است .

کانت

راست است که من افق ذهن خود را محدود می بینم اما تنها حد ذهن خود را می‌توانم دریابم و نمی‌توانم حد ذهن بشر را تعیین نمایم . **هیپولیت تن**

طبع جهان تنها مایل به بقا نیست بلکه مایل به افزایش است بنا بر این شاید بتوان ترقی و تکامل جهان را بی‌پایان دانست . **هربرت اسپنسر**

از اینکه فکری هست چطور میتوان یقین کرد که جوهر مجردی است که فکر متعلق به اوست زیرا فکر یا علم امور وجدانی حسی نیستند که تحت مقوله در آیند و اینکه فکر بسیط است چه دلیل میشود که منشاء آنهم بسیط باشد . **امانوئل کانت**

فکر و عقل انسان را میتوان مانند اعداد و مقادیر بمبادی بسیط تجزیه کرد چنانکه کلمات را باصوات و حروف میتوان تجزیه نمود . **لایب نیتس**

با الهام و روشن بینی معنوی و مراقبه و مکاشفه بهتر می‌توان حقیقت را فهمید تا استدلال و احتجاج. **هانری برگسن**

نظر ادیان در بارهٔ بعد و مساحت عالم و آفریننده عالم

قبل از اینکه آسمان و زمین بوجود آید یك چیز غیر مشخص و کامل بوجود آمد. او ساکن بود و بیشکل، تنها بود و بی‌تحولات بهر چیز میرسید و خطر پایانیش نبود . میتوان اورا در همه چیز دانست ، من اسم اورا نمیدانم ولی نام **تائو** را بر آن مینهم برای اینکه اورا بهتر بنامم اورا **بزرك** میخوانم .

این بزرگ با یك حرکت دائمی جریان دارد و در حال جریان دور میشود و چون دور شد برمیگردد پس **تائو** بزرگست **آسمان** بزرگست **زمین** بزرگست **دانا** بزرگست. در عالم چهار چیز است که بزرگست (که برشمرده شد)

انسان قانون خود را از زمین میگیرد و زمین قانون خود را از آسمان می گیرد و آسمان قانون خود را از تائو میگیرد و قانون تائو همانست که هست .

تائو مانند جای خالی یك ظرف است و هنگامیکه میخواهیم از آن استفاده کنیم بایداز اشباعش بپرهیزیم .

آیا این تائو تا چه اندازه خالص و ساکن است چنانکه گوئی همیشه چنان خواهد بود . من نمیدانم پسر کیست و چنین بنظر میرسد که قبل از خدا بوده است . تائو **یك** را بوجود آورد. یك دورا بوجود آورد ـ دو سه را بوجود آورد ، و سه همه چیز را ایجاد کرد .

دین تائو ـ تائو ته کینگ ۳۹

سلطنت کامل مخلوقات اهورامزدا در دنیای بعد است و این زندگی غیر محدود است و ابدی خواهد بود . **زنداوستا ـ بندا هیس**

سپس من اهورمزدا اینطور باو گفتم : «ای زردشت دنیای مرا توسعه بخش و آنرا زیادکن. پس عهده بگیر که آنرا روزی دهی و بر آن حکمرانی و بر دنیای من نظارت کنی.»

«بسیار خوب من دنیای تو را توسعه میدهم و میافزایم سپس آنرا تغذیه می کنم و بر آن حکومت مینمایم و بر دنیای تو نظارت میکنم ، هنگامیکه من پادشاه باشم نه بادسرد و نه باد گرم و نه ناخوشی و نه مرگ خواهد بود.»

زنداوستا ـ وندیداد

در ابتدا براهمن همه اینها بود . او یکی ولایتناهی بود . لایتناهی درشرق، لایتناهی در جنوب ، لایتناهی درغرب ، لایتناهی درشمال ، بالاوپائین وهمه جالایتناهی.

مشرق وسایر جهان برای او وجود ندارد نه دربیان نه پائین نه بالا . آن خودی عالی ثابت نمیماند او بی حدوداست ، متولد نشده ، نمیتوان در باره اش استدلال نمود یا تصورش را کرد . او مانند اثیراست وهنگام فنای عالم تنها او بیداراست . پس از آن اثیر تمام جهان را بیدار میکند . جهانی که فقط ازفکر تشکیل شده. همه ازفکر او ایجاد وازفکر او محو میشود . اوهمان صورت درخشنده ایست که در آفتاب میدرخشد و نوره تغیری است که آتش بیدود دارد او کسی است که در آتش است ، دردل است ، درخورشیداست .

همه اینها یکی وهمان است . آنکس که اینرا بداند بااو یکی میشود .

میترایانا براهمانا او پانیشاد پراپاتاکاما (دین هندو)

آنکسی که بفکر پایان است بایستی بآغاز نیز توجه کند . ازابتدا درفکر پایان باش ....

اگر چنین کنی پایان بدون ناراحتی پیش میآید .

کنفوسیوس ـ شوکینگ ۳

نظری بعقاید دانشمندان و فلاسفه

وجود یکی است وازلی وابدی و بی تغییر وساکن وپایدار وهرچه غیرازاین پنداری گمان وعاری ازحقیقت است .

برمانیداس

آغازوجود درناقص ترین مراتب مادة المواد است یعنی هیولای اولی که فقط قوه صرف بود مراتبی را برای رسیدن بغایت کمال وانجام وجود که آخرین درجه کمال است طی میکند . عالم وجود حادث ومخلوق نیست قدیم وازلی وابدی است وحرکات موجودات لابزال است .

ارسطو

خداوند بدون ضرورت واجبار ازراه محبت وازروی اختیار عالم را ازعدم بوجود آورده است .

حکمای ابتدای مسیحیت

هرامری که درجوهرفرد واقع میشود نتیجهٔ امری است که بلافاصله پیش ازآن درآن جوهر واقع شده بود واین رشته همچنان بقهقرا میرود تا بروزاول خلقت برسد .

لایب نیتس

زایش ازعدم بوجود آمدن نیست بلکه روئیدن ونمو وگرایش وجودی است که از پیش موجود بود ومرگ هم ازوجود بعدم رفتن نیست بلکه ریختن شاخ وبرگ وکاسته شدن ودرهم رفتن وجوداست پس زایش ومرگ وجود وعدم نیست بلکه تبدیل وتحول تن واعضاء واجزاء آن بآهنگی سریعتر وشدیدتر ازحال عادی زندگانی است .

لایب نیتس

آیا جهان ابتدا دارد یا نه . اگر بگویند دارد میگوئیم بیش‌ازآن‌آغاز معدوم بوده و چگونه‌ازمعدوم بوجودآمده، اگر بگویندآغازنداشته‌میگوئیم چون‌جهان یك‌رشته امورمحقق وبوقوع پیوسته ومتحقق‌شده‌است چطورامور متحقق‌را نامتناهی‌توان‌فرض کرد؟پس‌هیچکدام‌را نمیتوان قبول کرد .

امانوئل کانت

جهان‌متصل ومتکثر ومحدود ومتناهی است وابتدا وآخردارد . بی‌پایانی متصور نیست ونمیتواند متحقق شود .

شارل رونویه

زمان‌امری‌است‌ذهنی واگرذهنی‌نباشد شماره‌ای‌نتوان کردوزمان‌هم نخواهدبودومنظور ازاجزای عنصری اجرای‌عمل حیات‌است یعنی رسیدن بصورت اجسام نامیه .

ارسطو

عالم موجودات وزمان لایتناهی‌است وابتدا وآخرندارد .

اتین‌دوله

آنهاکه برای‌زمان یامکان‌یافضا یابعدحقیقت‌قائلند دراشتباهند وتوجه‌نکرده‌اندکه زمان ومکان‌مخلوق ذهن‌آدمی‌هستند وجزء اموراننزاعی بشمار میروند . زمان ترتیب موجود شدن است پی‌درپی . زمان‌امری‌است‌اعتباری که‌منشاء انتزاع آن درفکرموجود ومعدوم شدن‌اجسام واحوال است .

لایب‌نیتس

زمان ومکان معلومات بعدی وکسبی‌نیستند . معلومات ریاضی بدون‌تصور زمان ومکان معنی‌ندارد واگر این ابزاررا ازدست‌حکیم بگیریم موضوع برای‌علم ریاضی‌نمیماند . برای زمان ومکان‌اجزاء میتوان‌تصور کردنه‌انواع‌واصناف‌مثلاساعت وروز وماه سال اجزاءزمانند . و تصور زمان وجدانی است وبرای وجدان همهٔ امور شرط است‌خواه‌بیرونی خواه درونی .

امانوئل کانت

همانطورکه بایدظرف‌باشد تاآب‌درآن‌جای‌گیرد حوادث‌هم درظرف‌زمان ومکان واقع میشود بااین‌تفاوت که‌ظرف چیزی‌است خارج ازآب ولی‌ظرف‌زمان‌ومکان وجودخارجی‌نیست وذهنی‌است .

امانوئل کانت

زمان‌بردوقسم است‌وقتی منطبق بابعد شود بصورت‌کمیت است ووقتی ادراك بنفس‌شود بصورت‌کیفیت‌است مثل تصور روزکه تصورحرکت خورشیداست یاحرکت‌عقربه‌ساعت. زمانی که‌درعلوم بکارمیرود زمان بعدی است وزمان‌کیفیتی‌آنست‌که‌بانفس‌ادراك میشود. این‌جریان درونی‌خودآگاهی‌شماهم حقیقت‌زمان‌است وهم‌حقیقت نفس‌شما .

هانری برگسن

خلاصه نظر مردمان قرون وسطی تارنسانس درباره علوم : علم وحکمت محدود است بآنچه قائدان قدیم‌آموخته‌اند وغیرازآن مجهولی نیست‌که معلوم گردد یااگر هست نمیتوان معلوم‌کرد . عقل‌انسان هرچه دریافتنی‌بوده دریافته‌است واستادان سابق درکتب‌خود برای‌ما گذارده‌اند . مافقط حق‌شرح وتفسیر آنهارا داریم وهرکجا بمشکلی برخوریم باید به‌آنها رجوع کنیم .

درمیان‌دانشمندان‌گذشته ارسطو وسن تماس‌بیشترازدیگران مطاع‌بودند وهروقت‌حجت قاطع میخواستند میگفتند : «استاد چنین گفته‌است»

محمدعلی فروغی

دوم ـ عالم بی‌ابتدا و بی‌انتها است

عالم‌را نه‌ابتدا واولی‌بوده ونه‌انتها وپایانی‌برآن متصوراست . اینکه‌لغات‌ابتدا وانتها درزبانهای ما پیداشده‌گفتیم نسبی وقراردادی‌است وعلت‌اینست که‌انسان درموقعی‌مشخص‌بدنیامیآمدودرموقعی‌مشخص‌ازدنیا میرود وچون‌یکی‌ازتحولات‌بیشمارعالم بی‌انتهارا باین‌ترتیب‌طی‌میکندبرای همین تحول‌که نام آنرا «عمر» میگذارد ابتداوانتهائی‌قائل‌است. تحولات‌دیگری‌که‌بشردردنیاشاهد وناظرآنست نیز بهمین‌نحواست . عالم لایتناهی‌راکه‌تحولات‌لایتناهی‌داردآغاز وانجامی متصورنیست بهمین دلیل است‌که اصولامفهوم ابتدا وانتها درذهن افراد بشرپدیدآمده‌است . غافل‌ازاینکه بدن‌انسانی ازعناصر بیشمار همین کرهٔ زمین وهوا وروح تشکیل شده‌که همه‌اینهاهمیشه‌بوده وهست وخواهدبود منتهادستخوش‌تغییرشکل وحول وتحویل‌است . خود کرهٔ زمین‌هم ازعناصری پدیدآمده‌که ازعالم لایتناهی گرفته شده و بعد تشکیل‌کره میدهد وحول وتحویل پیدامیکند.

چیزی‌را که اول وآخری باشد باملاك ومیزان «زمان» میسنجند لیکن خودزمان‌را درواقع حقیقتی نیست . هرگروه وقومی ازبشر زمان‌را طوری میسنجدکه بادیگران تفاوت‌دارد . جائیکه دریك‌نقطه از جهان‌اول ماه‌است درنقطه‌دیگرمثلا بیستم‌ماه محسوب‌میشود . هرملتی‌سال‌خودرا طوری‌آغازمینمایند. ملاك زمان برای‌بشرگردش‌کرهٔ زمین ونمایش‌شب وروزاست درحالیکه این‌مسئله‌رادرعالم لایتناهی‌چندان‌ارزشی نتواندبود چراکه خودکرهٔ زمین‌که‌آنهم آغاز وانجام نسبی‌دارد جزاین‌نیست‌که تحولی از تحولات عالم لایتناهی‌را میپیماید بعلاوه‌معمول چنین‌شده‌که‌احتیاجات‌روزمره مثل‌گرسنگی ونیازمندی‌بخواب ، آدمی‌را مجبورمیسازدکه توجه‌بزمان وساعت‌پیداکند .

شما اول وآخررا هرموقع بپندارید باز می‌بینیدکه قبل‌از آنهم بوده وپس‌از آن نیز خواهد بود . هرگاه‌کسی پرسش‌کندکه‌عالم ابتدا وانتهادارد آیامیتواند بگوید ابتدای‌آن‌کجاست ؟ اگرگفت صدهزار سال ، یکمیلیون‌سال ، یك‌میلیارد سال میپرسم قبل‌از آن چه‌بوده ؟ هرآینه اظهارداشت عالم قبل‌ازآن نیز وجود داشته‌است میپرسم ازآن‌بیشترچه‌بوده‌است ! هرگاه‌همینطور ادامه‌داد وگفت قبل‌ازآن‌هم بوده مراد حاصل‌است ومنهم همین‌را میگویم‌که عالم همیشه بوده است .

اگرگفت‌نمیدانم ، میپرسم چه‌کسی‌میداند ؟ هرکه میداند بیاید وبگوید . هرگاه‌گفت من نمیدانم لیکن ممکن است دیگری بداند میگویم اگر دیگری میتواند بگوید چرا نمیگوید ودلیل اینکه میداند و نمیگوید چیست ؟

اگرمیدانند چرادرتواریخ ننوشته‌اند . چراهیچکس تاحال‌خبری ازآن‌نیافته ودرهیچ‌کتابی مطالعه نکرده وهیچ دانشمندی‌طی‌هزاران سال‌آنرا کشف واعلام ننموده وتاریخ وزمینهٔ صحیحی برای‌آن معین نشده‌است ؟ واماهرگاه باحتمال‌چیزی‌را درخیال مجسم‌کنیم‌که شایدکسی پیداشودبداند اول‌عالم چه‌بوده آیامعقول‌است امری‌راکه‌خردمیپذیرد رهاساخته واحتمال‌رابرگزینیم ؟

سخن اینجاست‌که هرگاه‌بخواهیم عالم‌را بحدودی محدود سازیم گوئی چنانست‌که جلوگامهای بلند وانتها ناپذیر وجولان‌لایتناهی‌اندیشه‌را (که‌مخصوصاً برای درك عالم لایتناهی درطبیعت بشروجود دارد و متناسب‌باآن‌ساخته‌شده) دیواری‌کشیده‌وخودرا محدودساخته‌ایم درحالیکه این محدودیت حقیقتی ندارد و تحمیلی‌است برعکس‌بطوربدیهی درمییابیم‌که حقیقت‌فکر ، لایتناهی‌بودن‌است .

کسانیکه عالم‌را محدودمیپندارند برای‌میدان وسیع ولایتناهی اندیشهٔ خودکه (لایتناهی بودن آنرا

هر کسی میتواند در خویشتن درك نماید) دیواری کشیده وآنرا بجبر وفشار محدود ومحصور ساخته اند . آیا این خلاف طبیعت وفطرت بشر نیست؟ آیا این خلاف خداشناسی که مستلزم شناسائی عظمت بی پایان و لایتناهی قدرت یزدانی است نمیباشد؟ آیا نباید پرده‌ها راشکافت وحدود فکررا بالا برد؟ زمان را با عدد میسنجند غافل از اینکه خود عدد ساختگی است. اینکه چیزی‌را «یك» مینامند قراردادی است و نمیتوان گفت که قبل از یك چیزی نیست بلکه میتوان پیش ازآن الی غیرالنهایه اعداد را ادامه‌داد (منهای یك منهای دو، منهای سه الی آخر) «۱» همچنین هرچه روببالا برونداعدادرا انتهائی وپایانی متصور نخواهد بود.

اینك که بیقین ثابت شد عالم‌را ابتدائی نیست بحکم اجبار میگوییم که انتهائی نیز ندارد زیرا چیزی را انتها متصور است که ابتدائی داشته باشد. ازاینها گذشته فکرانسانی که باآن‌زمان سنجیده‌میشود مثل همه چیز دیگر میزان ثابت وپایداری ندارد و دراثر عواملی که در زندگی مؤثر است پیوسته تغییر میکند پس چیزی که میزان سنجش و فهم آن متغیر باشد چگونه ممکن است ثابت بماند و اگر در اثر نیروی فکری موفق بانجام امری شوند این امر پایدار نخواهد بود. نقشه هائی که متفکرین و بزرگان و سیاستمداران دنیا و نوابغ کشیده اند همگی تغییر کرده و هیچیك ثابت ولایتغیر نمانده است . همه چیز در تغییر است و هیچ نقشه‌ای ثابت نخواهد بود.

اینجا درمیبابیم که واژه های اول وآخر و ابتدا و انتها و آغاز و انجام و دقیقه و ساعت و شب وروز و ماه و سال و غیره همگی الفاظ یعنی قراردادهائی است که بشر برای رفع نیازمندی خوددردنیاساخته و حقیقت عالم لایتناهی آنست که آغاز و انجام ندارد.

انتها ندارد

دراین چند هزار سال که بشر امروز بخاطر دارد هرچه علم پیشرفته دیده‌اند که بانتها نرسیده. ترقی دانش البته برمعلومات سابق اضافه کرده ولی کاررا بانتهاوپایان نرسانده و نتوانسته‌اند انتهائی برای آن بیابند. پس میتوانیم بگوئیم که تا امروزآنچه میفهمیم اینست که انتهائی ندارد. اگرایرادکردندکه شاید بعداً انتهائی کشف شد میگوییم، واضح است و تردیدی نیست که تا اینجاکه کشف و معین شده پایان کارنیست و میدانندکه بیشتر از اینهم هست پس آن حساب سابق بهم خورد و علم اذعان کردکه انتهائی ندارد. اگر روزی توانستند انتهائی کشف کنند و بگویند آنروز قبول خواهیم کرد ولی حقیقت مسلم اینست که تا امروز انتهائی نیافته اند ومنهم همین حرف را میگوییم که عالم لایتناهی است، پس ای عزیز این حساب دو دوتا چهارتاست. آیا معقول است اینراکه می‌بینی و میدانی قبول نداشته باشی ولی آنراکه نمی‌بینی و در عالم فرض و خیال پیش خود مجسم مینمائی متوجه آن خیال نا صحیح شوی؟ آیا این حرف حسابی است؟

نظری بعقاید و ادیان

هنگامیکه دو روح از ابتدا بهم نزدیك شدند تا هستی و نیستی را بسازند ونظم‌جهان را بر قرار دارند برای بدان جهنم که بدترین زندگی است و برای مقدسان آسمان راکه بهترین مقام است تعیین کردند. **زندآوستا ـ گاتها ۴۱**

درآسمان عبارت از نیستی است. همه‌چیز از نیستی میآید. فشارهای هوس‌را ازخود بران و اشتباهات فکر را دورکن وآنچه سد راه خصال نیك است ازخود دورکن و راههای سیرآزادانهٔ بطرف تائورا برای خود صاف گردان. **دین‌تائو ـ کوانك‌نزو ـ فصل۳۹ـ۴۰**

«۱» مانندرجات میزان‌الحراره واعداد زیرصفرآن **مؤلف**

در ابتدا پراژاپاتی (پادشاه مخلوقات) تنها بود ـ وقتی تنها بود خوشحال نبود. دربارهٔ خود فکر میکرد لذا بسیاری مخلوقات خلق کرد. بآنها نگاه کرد و دید که مانند سنگ یا مانند تیرهای بیجان هستند. **دین هندو ـ ماتیرایانا برا همانا ـ اوپانیشاد ـ پراپاتاکا ۲**

قدرت مافوق : سراسر عالم در اثر نفوذ من بوجود آمده که بیك صورت و شکل نامشهودیست کلیه جواهر وجود درمن زندگی میکند امادرآنها زندگی نمیکنم ... من همهٔ جوهرها را حاملم و همه‌را تولیدمیکنم درحالیکه خود درآن جوهرها زندگی نمیکنم‌هما نطور که فضائی بزرگ و همه جائی در همه جای عالم هست بدان که کلیه جواهر وجود بهمان ترتیب درمن وجود دارد.

منم پدر عالم، مادر وخالق وآقای عالم آن چیزی که باید شناخته شود، آن هدف و آن نگاهدارنده، ارباب، ناظر، اقامتگاه، پناهگاه، دوست وسرچشمهٔ هر چیزی که پدیدمیآید، پشتیبان، دایه‌ای که ظرف پایان ناپذیراست. منم که ایجاد گرمی میکنم وباران رامیفرستم و قطع میکنم. من بقا هستم و من مرگ هستم ـ من آن کسی هستم که هست و نیست.

هندو : بهاگاواد ـ گیتا

اوکه فوق همه است بر همه چیز و همه‌کس حکومت میکند چنانکه نطفهٔ جهانی در طبیعت خود بثمر میرسد وکلیه طبایعی راکه میتواند بثمر آید متنوع میسازد و همهٔ صفات را بر قرار میکند.

این **خود** جلوه کننده بر حسب صفات خویش بسیاری اشکال خشن و لطیف میگیردو چون خود اتحاد خویش را با آنها معین ساخته‌است اورا بشکل دیگری و دیگری بوسیلهٔ صفات جسمانی مینگرند.

آنکسیکه اورا میشناسد یعنی آنکسیکه نه ابتدا و نه انتها دارد در میان شلوغی عظیم همه اشیاء را خلق کرده صورتهای بسیار میگیرد و بتنهائی برهمه چیز احاطه دارد ولی خود ازهر قید و زنجیری آزاد است. **هندو ـ اسوتاسوا تارا ـ اوپانیشاد آدهیایا ۵**

نظری بعقاید فلاسفه و دانشمندان

هرجانوری و هرگیاهی بلکه هر قطره‌ای از خون حیوان یاشیرهٔ گیاه مثل باغی است پردرخت یا دریاچه‌ای پرماهی. همه جانیرو وهمه جاروح است وهریك ازآنهاجهانی است.

لایب نیتس

جز جسم چیزی وجود ندارد و جنبهٔ فاعلی و مفعولی دارد. فاعلی بمعنی قوه است که در انسان روح و نفس و در عالم پروردگار خوانده میشود. این دو امر که قوه و ماده یا روح و بدن یا خدا وما سوی است درحقیقت واحدند.

رواقیان

چون وجودهای جهان همه حادثند بایستی وجودی باشدکه قدیم باشد و دیگری او را بوجود نیاورده باشد.

جان لاك

چیز با ناچیز جمع نمیشودیعنی‌هستی‌هست‌ونیستی نیست. هستی نیست نمیشود ونیستی هست نمیشود و هستی با نیستی جمع نمیگردد. اما عقل بجائی میرسدکه درمییابدکه درهستی

نیستی است و در نیستی هستی است و در اینصورت ضدین باهم جمع میشوند، **هگل**

باید عقل و ادراك را باراده بجنگ انداخت تا منتهی به نیستی و فنا یعنی آرامش شود و حالت بیخودی اصلی باز گردد. **ادوارد فون هارتمان**

زمین در میان عالم جا دارد و مرکز جهان‌است وعالم بردو قسم‌است: علوی و سفلی. علوی اجرام آسمانی است که در افلاك است و عالم سفلی عناصر چهارگانه یعنی کره خاك و آب و هوا وآتش دورآنست. املاك متعدد ومنتهی بفلك اعظم میشوند که بر کل جهان‌احاطه دارد و پس ازآن دیگر چیزی نیست و عدم مطلق است. **ارسطو**

عالم ظاهری و پیدا عالم مجاز است و حقیقت عالم معقول است که‌همانا «مثل» میباشد. عالم ظاهر حقیقت ندارد اما عدم هم نیست. نه بود است و نه نبود بلکه نمود است.

افلاطون

خداوند آفریننده است و عالم را از نیستی بهستی‌آورده . موجودات نخست صورتند در علم‌خداوند سپس موجود میشوند و افرادرا تشکیل میدهند. **سن تماس داکن**

جسم جوهری نیست که ذاتی مستقل از واجب الوجـود داشته‌باشد، مخلوق هم نیست باین معنی که صانعی او را از عدم بوجود آورده باشد زیرا هیچ جوهری جوهر دیگر را ایجاد نمیکند. **اسپینوزا**

جوهر فرد چون بسیط نیست وجـودش اصیل است و فقط ابـداعی است یعنی وجودش علتی ندارد مگر ذات مبدع و بمشیت خالق قابل‌اعدام نیست. **لایب نیتس**

ماده نخستین که جنبه فعلی ندارد درواقع‌امری عدمی‌است وچون جنبه فعلی که امری وجودی‌است بآن منضم شود جوهر تمام میشود . (همان بیان‌هیولا وصورت افلاطونی‌است .)

لایب نیتس

اشیاء جهان درظاهر متکثراست ولی می‌بینیم بریکدیگر تأثیر و فعل‌وانفعال دارند و همین نشان میدهدکه‌ازهم‌مستقل‌نیستند زیرا تأثیرفرد مستقل‌درفردمستقل‌دیگر معنی‌ندارد . پس‌اشیاءهمه باهم رابطه معنوی دارند وآنچه می‌بینیم‌احوال مختلف یك وجود اصیل است که برهمهٔ‌اشیاء محیط ومبداءکل است . **هرمان لتسه**

بلی جهان حقیقت واحدی است وموجودات همه بهم مرتبط و پیوسته‌اند ولی نمیتوان اطمینان کرد که‌آنچه بعضی ازحکمای روحی معتقدندکه یك حقیقت واحد وجود داردوسایر موجودات عاری ازحقیقتند صحیح‌باشد . نمیتوانیم کثرت رایکسره منکر شویم.

ویلیام جمز

موجودات باهم متفاوتند وهرکدام حکمی دارند وانسان هم خصائصی دارد وهریك‌از این مراحل وجود قوانینشان باهم فرق دارد چنانکه معرفت‌الحیات را نمیتوان از قوانین فیزیکی وشیمیائی درآورد و روانشناسی هم بازیست‌شناسی فرق دارد .

امیل بوترو

راست‌است که ما غیرازتصویرچیزی درك نمیکنیم اما ناچار اصلی هست که‌این‌تصاویر عکس‌آنها است واین تصاویر موهوم وبی حقیقت نیست . جهان جسمانی امری است متصل

و واحد وتکثرواختلافی که درآن می‌بینیم بمقتضای عملی‌است که انسان‌مجبوراست درمحیط خود بکند وکل را برای فهم وتصرف باجزاء تقسیم کند . **هانری برگسن**

چیزهائی‌که ازپرتـو خورشید برما ظاهر میشود مانند سایه‌هـای بی‌حقیقت هستند و حقیقت مثل است که انسان تنها بقوه عقل‌و سلوك آنها را ادراك میکند . **افلاطون**

نخستین آئینه احدیت عقل است ومعقولات نخستین مظهرآن هستند. **فلوطین**

آیا وجود واجب هست یانیست . اگربگویند نیست تسلسل میشود زیرا باید وجودها بواجب منتهی شود . اگر بگویند هست باید یا مجموع جهان باشد یا جزء و درون آن‌یا بیرون جهان ومجموع جهان نمیتواند باشد چون مجموع ممکنات واجب نمیتواند بشود . بیرون از جهان هم نیست چون علت شدنش ابتدائی دارد و امری مربوط بزمان است وامر زمانی بیرون ازجهان نیست . جزء جهان هم نیست چون‌اگر جزئی ازجهان غیرمعلول باشد رشته علت ومعلول بهم میخورد . **امانوئل کانت**

هیچ چیزازنیستی بوجود نمیآید وهیچ‌چیز نیست نمیشود بلکه هرچه هست تغییروتبدیل است . درترکیب وتجزیه شیمیائی این امر باثبات میرسد . **لاوازیه**

اصل محفوظ بودن نیروازاصول‌کلی است وبهرطرف میچرخیم مشهود است وتجارب ما دلالت میکند باینکه هرچه هست نیرواست وهمهٔ نیروها بهم تبدیل میشوند .

هربرت اسپنسر

قاعدهٔ بقای‌ماده: هیچ‌موجودی معدوم‌نمیشود وهیچ‌چیزاز معدوم‌بوجود نمیآیدبنابراین تعداد موجودات‌کم وزیاد نمیشود .

موجود ومعدوم شدن درکارنیست‌نه‌معدوم موجود ونه‌موجودمعدوم میگردد وکون‌وفساد همه تغییروتبدیل است . **حکمای یونان**

چندتن ازعلمای طبیعی جدید قائل بکم وزیاد شدن (مخصوصاً افزایش) ماده هستند وبرخی دیگر اصل را افزایش میدانند یعنی‌آنچه حقیقت است خاصیت وجودیش آنست که همواره افزایش یابد .

سراسرجهان صاحب روح ومتشکل‌وجانداراست وحتی جمادات که ما آنها را بیجان میدانیم دارای روح هستند . چه اگر جان نداشته باشند روح‌وجان ازکجا بوجود میآید.

فردریش ویلهم شلینگ آلمانی

سراسرعالم پراز روح ونیرواست وهمه‌جا روح است و همه‌جا نیرو **لایب‌نیتس**

هیچ حیوانی ولو هرقدرکامل ودارای خلقت نیکو باشد نمیتواند الفاظ را بهم‌ترکیب کرده حرف بزند . پس حیوانات‌هیچ عقل ندارند ویقیناً روح حیوانات بکلی با روح‌انسان متفاوت است **رنه‌دکارت**

نه‌اینست که جانوران سخن میگویند ومازبانشان نمی‌فهمیم بلکه‌آنها هیچ عقل‌ندارند ومحرك‌کارشان طبیعت است مثل‌عمل یك ماشین یا ساعت . **دکارت**

هرچه درعالم هست‌درخود اوست. نه‌ازبیرون چیزی باو داخل میشود ونـه ازچیزی بیرون میرود یعنی جوهردر وپنجره‌ای ندارد وهرچه درمییابد خودرا دریافته است واگر

ازماسوای خویش چیزی ادراك میکند ازآنست که ماسوای اوهرچه‌هست درخوداوست.

لایب نیتس

سوم ـ عالم خودش درخودش واقع است .

حال که فهمیدیم عالم‌را حدود ومرزوابتداوانتهائی نیست واول وآخری برآن تصورنتوان کردن ناچاریم بگوئیم که عالم خودش درخودش واقع‌است وخارجی وجود ندارد . وهرگاه خواستیم‌طوردیگری فرض کنیم‌وباین حقیقت‌که عالم خودش درخودش‌واقع‌است اذعان ننمائیم از روی اجبار بایستی دوچیز پیش خودفرض کنیم‌وعالم راکه واحد ویگانه ویك است دوبینگاریم .هنگامیکه دوچیزفرض کردیم‌ناچاریم‌سرحدی برای هردو قائل‌شویم‌که جایگاه تماس‌ورابطهٔ بین‌آن دو باشد . واما قبلاً بیقین ثابت شدکه عالم راحدود وسرحدی نیست‌لذا ناچاریم بگوئیم‌که هرچه هست همان عالم واحد یگانه است .

درواقع لفظ یگانه هم‌که برای ما بشر ممکن است ایجاد فکر عدد وتعداد نماید نسبی است .عالم هرچه هست‌همانست‌که هست همانا که مراد ازلفظ (عالم) چیزی است‌که بدون‌عددباشد کما اینکه درمحاوره وقتی نتوانیم چیزی را احصا کنیم (به‌یك‌عالم) تعبیر مینمائیم . مثلاً یك عالم درخت ، یك عالم افراد ، یك عالم پول وغیره .واینکه چنین لغتی را برای جهان لایتناهی اختیار کرده‌اندعلت‌آنست که‌نتوانسته‌اند عددی برای‌آن معین کنند از اینروآنرا (عالم) گفته‌اند . اینجا میتوانیم نکته قابل دقتی را بدست‌آوریم که برای عالم لایتناهی وبدون عدد لغت مناسبی‌وضع شده‌که همان عالم (یعنی بی‌عدد بی‌انتها) باشد. منتها کسی توجه بآن نکرده است دراینصورت نمیتوان‌چیزی خارج ازآن پنداشت وباید اعتراف نمودکه‌خودش درخودش واقع‌است .

برای روشن ساختن حقیقت‌گویم هرگاه چیزی را در خارج از عالم یگانه تصورکنیم لازمهٔ آن پنداشتن ابتدای زمانی است زیرا دوچیز بودن مستلزم‌آنست‌که دریك موقع یا یك لمحه از زمان این‌دو ازهم جدا و یایکی سبب ایجاد دیگری شده باشد . اماقبلاً ثابت‌کردیم‌که عالم را ابتدا واولی نیست.پس نمیتواند دوباشد وناچار خودش‌درخودش واقع میشود .

هرگاه‌عالم راطوری پندارندکه درچیزدیگری واقع است یاچیزی جدا ازآن‌وجود داردناچار باید ظرف‌آنرا درظرف‌دیگری تصورکنند وآن‌ظرف راهم بحکم اجبار درظرف دیگرانگارند وآنظرف‌هم درظرف‌دیگر وآنهم درجای دیگر وبالاخره این ظرفهای تودرتو بی‌انتها خواهدبود یعنی در واقع تصور غلطی‌که کردند عاقبت‌کار را بجائی میرساندکه ناچارند به‌لایتناهی بودن عالم اذعان نمایند .

همچنانکه درمورد بی‌ابتدا وبی‌انتها بودن بیان شداینجاهم میگویم‌که فکربشرکه برای‌درك‌عالم لایتناهی ساخته شده نمیتواند درمقابل فهم بی‌انتها حدودی برای عالم بتراشد چراکه اندیشه وخردانسان که عالم لایتناهی را درك مینماید متناسب باجهان لایتناهی ساخته شده است .

حال که بحق ویقین معلوم شدعالم خودش درخودش واقع شده وابتدا وانتهائی ندارد ناچاریم آنرا هستی مطلق بدانیم واعتراف‌کنیم که نیستی‌دربین نیست . هرچه هست اوست وبغیراز اوچیزی‌وجود

ندارد . اگر استفسارکنند چرالفظ نیستی وعدم درقاموس بشروجود دارد درجواب گویم این نیستی‌وعدم لفظ پوچ وبدون معنی است وبشر آنرا در مورد چیزی استعمال میکندکه در واقع وحقیقت نیست‌نشده‌بلکه از نظر او غایب‌گردیده .مثلاً چیزی راگم میکندومیگوید نیست . هست ولی او نمیداند کجاست.چیزی را میسوزاند و دودوخاکستر میشود ومیگوید نیست . هست ولی از دست وچشم اوخارج شده یااو نمیداند بکجا رفت وچه شد وحقیقت‌آنست‌که درعالم وجود دارد .

پیغمبران ، فلاسفه، حکما وبزرگان ، دانشمندان ، فیلسوفان وعقلا درهر بحث وکتابی عالم را «عالم هستی»خطاب‌کرده‌اند. ای خوانندهٔ عزیز حتی خود شما هم‌که صحبت میکنید ومینویسید عالم را «عالم هستی» نام میبرید ونمیگوئید عالم نیستی . تا بحال نه‌خوانده ونه‌دیده وشنیده شده که عالم‌راعالم نیستی خطاب‌کرده باشند . چیزی که باتفاق‌آراءوبالاجماع هستی خطاب شده چگونه میتوانید لفظ نیستی بآن قائل شوید . عالم بوده وهست وخواهدبود، نه‌اولی داشته ونه‌آخری دارد .

اینك‌که ازیکسوی ثابت شد عدمی دربین‌نیست ومعلوم‌گردید عالم‌خودش درخودش‌واقع است و ابتدا وانتهای زمانی ومکانی ندارد میتوانیم این حقیقت را بفهمیم‌که درعالم لایتناهی‌هیچ‌چیزازبین‌نمیرود وازهیچ‌نیزچیزی‌بوجودنمیآید. نه‌بشرونه حیوانات نه‌نباتات نه‌خاك‌نه‌کرات ، اصل هیچکدام ازبین رفتنی نیست یعنی‌موادتشکیل‌دهندهٔ‌عالم هرگز نیست نخواهد شدچراکه نیستی دربین‌نیست . اگر سابقامیپنداشتند فقط روح است که ازبین نمیرود من میگویم ماده‌هم ازبین رفتنی نیست . کجا برودکه نیست شود ، آنرا کجاگذارند که نباشد ، بکجا ببرند ، چطور میتوان آنرا نیست کرد . چه مکانی بغیرازعالم‌بی‌انتها پیدا میکنیدکه آنراجابدهید. چون‌چنین محل ومکانی موجود نیست ناچار در خود عالم بی‌انتها قرار خواهد گرفت . لذا ازبین‌نرفته وهرچه هست موجود میباشد ولی تغییر شکل میدهد .

آنچه واقع میشود تغییرشکل است وهرگونه تغییرات وحادثات و تولد ومرگ واین قبیل امور که می‌بینیم همگی‌تحولات‌گوناگون ماده‌است یعنی‌مواد تشکیل‌دهندهٔ عالم درمدتی لایتناهی پیوسته‌دستخوش اینقبیل تحولات بوده‌است‌وخواهد بود وآنچه بشرنیستی ومرگ‌وتولد واین قبیل‌چیزها مینامد جزمشاهدهٔ بخشی ازاین تحولات نیست . اینهم ناگفته نماندکه الفاظ حادث و نظایرآن جزالفاظ ساختگی و قرار دادی نیست . حادث‌آنرا گویندکه قبلاً نبوده وبعد بوجودآمده . عالمی‌که ابتدا وانتها ندارد و خودش در خودش واقع است چگونه میتواند حادث باشد ؛ قدیم هم اگر به نسبت زمان وضد حادث گرفته شود برای عالم برازنده نیست وحقیقت همانست‌که عالم همیشه بوده وخواهد بود .

حادث درلغت‌بمعنی‌تازه ونواست‌که جمع‌آن‌حوادث میشود . مراد چیزی است‌که احداث‌نمائیم وتازه بوجودآوریم . مثلاً اگر بخواهیم یك خانه احداث‌کنیم وبوجود بیاوریم مواد مصالح این خانه از جزء تاکل قبلاً بوده است واشخاص هم برای ساختمان‌آن وجود داشته‌اندتاآنجاکه‌خانه‌درست‌شده‌است . بعبارت‌اخری این خانه از هستی‌که‌آجر وسنگ وآهك وکار بنا وعمله و غیره بوده است بوجود آمده و احداث شده نه از نیستی . همینطور است اگر تشکیلات جدیدی داده شود . تشکیل هر موجود جدیدی وابسته بموجودات قبلی است نه‌ایجاد ازنیستی که غلط محض است واگر این عمارت با تشکیلات جدید ایجاد شده‌سپس‌بعدازمدتی‌خراب شوداز‌بین‌رفتنی نیست بلکه تکه‌تکه‌شده وبشکل دیگری درآمده ودر دنیا موجوداست. گفته‌شدکه‌هلاك‌ومرگ‌واینقبیل‌چیزها واژه‌های اصطلاحی بشر است . پس‌اینکه درقرآن‌فرموده (کل‌شیئی هالك‌الاوجهه) همه‌چیز هلاك شونده است مگروجه او، مراد از هلاك همین تغییر شکلها است .

بلی (وجه‌او) ثابت است وکل شیئی (هرچیزی) درمعرض تحولات گوناگون میباشد .

همچین درآیات ۲۶ و ۲۷ ازسوره مبارکه الرحمن میفرماید : کل من علیهافان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام ـ یعنی آنچه براو وارد میشود (مراد عوارض وتحولات وتغییراتی است که دائماً در مواد عالم پدید میآید)همهٔ اینها فانی است وچیزیکه باقی میماندوجهٔ پروردگار بیهمتااست که‌هم‌صاحب جلال وهم بزرگوار است .

لفظ (کن‌فیکون) درقرآن بمعنی (بشوپس‌شد) نیزمرادش همین تحولات ومقصود ازآن تغییر شکل مواد لایزال‌عالم‌هستی‌است‌که یزدان امر فرموده‌نه‌اینکه چیزی ازنیستی بوجودآمده وهست شده.ای عجب‌نیستی کجا بود؟ آن آفرینش‌ازکجاآمده وچطور ازنیستی هست گردید؟ عدم بمعنی نیستی‌است .چون نیستی وجود ندارد و آنچه در عالم هست همیشه هست بنا براین لغت عدم را باید تغییر شکل دانست نه‌نیستی .

اکنون‌که برما روشن‌گردیده‌که عالم خودش‌درخودش‌واقع‌است لفظ انبساط نیز موردی‌نخواهد داشت . علمای سابق عالم را منبسط شده میدانستند وعلمای امروز نیزمیپندارندکه عـالم درحال‌توسعه و انبساط Expension میباشد . تصور انبساط مستلزم تصور دو چیز است که یکی‌دردیگری توسعه‌یابد درحالیکه میدانیم عالم یك است ودونیست پس انبساط موردی نخواهد داشت.

واما اگر با مشاهده وتجربه انبساطی دیده‌اند مربوط به‌یك‌گوشهٔ ناچیز ازعالم است که بشر امروز تا حدود پیشرفت علم و بینائی فهمیده نه‌اینکه عالم لایتناهی را انبساط باشد . حقیقت مطلب اینست که چون عالم بی‌انتها است وبشرکم‌کم با قدرت علمی موفق بدیدن فضاهاوستارگان جدیدی میشود اینطور تصور میکند که عالم درحال انبساط است درصورتیکه معلومات او درحال پیشرفت و انبساط است نه‌عالم.

برای‌روشن‌کردن مطلب بالا مثالی میآوریم : یك فرد بشرکه‌صاحب اولاد متعدد میشود واولادان اونیز صاحب‌اولاد میشوند وهمچنین روزبروز تعداد اولادان بطور تصاعدی‌بالامیرود درظاهرانبساط‌یافته. همه چیز دیگر نیزهمین‌حکم‌را دارد . اما وقتی درباطن بنگریم خواهیم دیدکه ترکیب اجزاء واضعاف تصاعدی آن از مواد این عالم بیرون نیست و چیز جدیدی نخواهد بود بلکه از موادی بوجود میآید که همیشه بوده وهست وخواهد بود مانند خاك، آب ، آهن ، فسفر وسایر چیزهائی‌که اجسام وعناصر عالم ازآن ترکیب یافته است .

باز از این مقوله است کثرت ووحدت‌که علمای سابق وفلاسفهٔ‌قدیم فرض کرده وبرسرآن‌اینهمه بحث نموده‌اند . اینها را نیز حقیقتی نیست زیراعالم واحد راکثرتی نمیتواند باشد مگر تحولات‌که‌آنهم چون در داخل عالم است ودرخودش واقع میشود نامگذاری لفظ کثرت برآن جایز نیست وچاره نداریم جزآنکه بوحدت عالم اعتراف‌کنیم.

همچنین علت ومعلول نیز جزالفاظ ساختگی نتواند بود وتقسیم بندی ظاهری تحولات و درجهٔ مشاهدات انسان است که علت ومعلول را از یکدیگر جدا می‌بیند والا علت ومعلول همیشه یکی است‌ودر پیشگاه سیروجریان لایتناهی عالم یکی جلوتر واقع میشود یکی عقب‌تر (پس وپیش نسبی و قراردادی نه حقیقی) هرچیزیکه علت شود خـود معلول چیز دیگری است چنانکه هربشری اولاد ومعلول پدرخودوعلت وبوجود آورندهٔ اولادان خود میباشد الی غیرالنهایه و همینطور تمام علت و معلول‌ها بهم پیوسته چنانکه رشتهٔ‌آنرا انتهائی نیست ودر واقع یکی است ودونتواند بودن .

از این قبیل است الفاظ ظل وذی‌ظل وعکس وعاکس که فلاسفهٔ قدیم آنرا رابطهٔ خالق ومخلوق میدانستند واینها را نیز مانند آنچه پیشتر بیان شد حقیقت واقعی نیست .تصور وجود این امور دوگانه مستلزم تصور دوچیز درعالم است که یکی بردیگری سایه اندازد و یایکی ازآنها عکس وسایهٔ دیگری باشد . به‌کی سایه اندازد ؟ عکس چه باشد ؟ چطور میتوان آنرا تصور کرد ؟

هر چیزی بخواهد برچیز دیگر سایه افکند باید نور قویتر برآن بتابد. این منظره درزیر خط استوادیده میشود که آفتاب درست در نقطهٔ عمود خط الرأس واقع شده و سایه را درپای درخت میاندازد. درسایر نقاط چنین چیزی دیده نمیشود.

باز برای روشن شدن ذهن میگویم: هرگاه چیزی بخواهدسایه افکند لازم است نوری قویتر ازخود او براو بتابد که شیئی برچیز ثالثی سایه اندازد . آفتاب وقتی براشیاء میتابد نور برآنها پخش میکند واین نور میلیاردها مرتبه قویتر از اشیاء است که سبب سایه انداختن آنها میشود. آیا چه نوری قویتر ازوجود یزدان میتوان یافت که سبب سایه انداختن او برموجودات شود؟ پس ملاحظه کنید چقدر اشتباه است که مخلوقات عالم را سایه یزدان تعبیر کنید. این قبیل تقسیمات لفظی وقراردادی مراحلی از تحولات گوناگون عالم است که بشر برای فهم مطلب تقسیم بندی کرده و اصولاً هرعلمی برروی تقسیم‌بندی بنا شده چنانکه برای درك هریك از اتفاقات ناچار بایدآنراتجزیه ومرحله‌بندی کرد تا قابل فهم بشر گردد.

بادلایل محکم وقوی که بیان شدروشن گردیدکه ماوراءالطبیعه نیز وجود ندارد هرچه هست عالم است وطبیعت ازیزدان جدانیست. لفظ ماوراءالطبیعه یعنی پشت طبیعت . پشت طبیعت کجاست؟ حدود ومرز طبیعت (عالم) کجا واقع است که پشتی و ماورائی داشته باشد ؟ این طبیعتی را که یك پیکروبهم متصل است بدوقسمت تجزیه‌وآنرا نامگذاری کرده‌اند : آنچه را با حس ظاهری درك مینمایند طبیعت وآنچه را نمیتوانند با این حواس معمولاً ادراك کنند ماوراءالطبیعه نامیده‌اند در صورتیکه این مطلب روشن شده که برخی ازنامحسوسهای سابق که ماوراءالطبیعه بوده امروز دراثر پیشرفت دانش در زمرهٔ محسوسات درآمده مانند اینکه هواکه آنرا بهیچوجه نمیتوانستند رؤیت کنند امروز بصورت مایع وقابل رؤیت درمیآید

یا برق که آثار آنرا بچشم می‌بینند ویا اتر که اعمال آن واضح وروشن گردیده . بهمین طریق باید دانست که تمام اموری که مادی ومعنوی مینامند همگی جزء طبیعت است وازآن خارج نیست زیرا خارجی وجود ندارد . هرچه هست همانست وآنچه را جزء محسوسات نمیدانند اگروسایلی پیداکنند قابل حس خواهد شد . پس مسلم است که این لفظ نیز حقیقتی ندارد وساختگی بشراست. ماوراءالطبیعه نسبی باین معنی است که در پشت طبیعتی که بشر میتواند ببیند بازهم طبیعتی است که او نمیتواند ببیند که آنرا ماوراءالطبیعه نامگذاری کرده است . واما اگر قدرت دید و مشاهدات بشر افزون شود (چنانکه اختراع آلاتی مثل دوربین کوه پالومار قدرت دید بشر را مختصری پیش برده است) طبیعت مشهود او بیشتر میشود و روز بروز باتوسعه وقدرت دانش ماوراءالطبیعه نسبی و قرار دادیش عقب نشینی میکند .

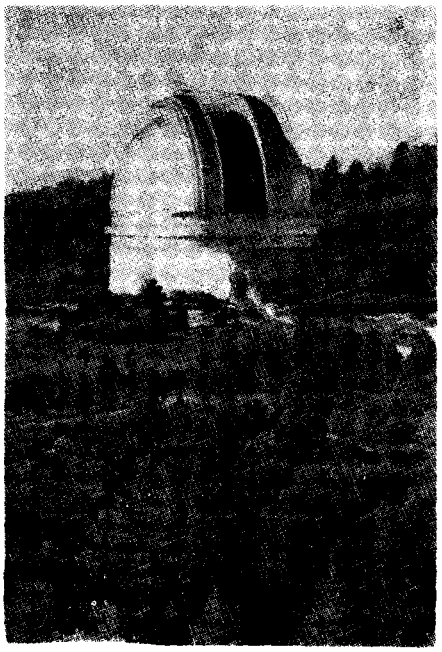

دوربین پالومار در روی کوه پالوما در امریکا

خاك همزنده است. هیچ‌چیزی‌را در عالم نمیتوان بی حیات دانست وهمه چیز در حد خود دارای شعور و نیروی زندگی وجلب خیر و دفع موانع است .

خدا و طبیعت

چون از طبیعت سخن گفته شد ممکنست بپرسند حال که آنچه هست طبیعت است پس خدا کجا است . میگویم : خدا از طبیعت جدا نیست وازطبیعت نمیتواند جدا باشد چنانکه ازقدیم هم گفته‌اند: خدا همه جا هست وهیچ‌جا نیست واینموضوع ناظر بهمین مطلب است(۱) اگر پرسش کنید که دراینصورت فرق مادیون که عالم را طبیعت مینامند با ما موحدین چیست میگویم اگر آنها هم طبیعت را صاحب شعور و عقل واراده میدانند باهم دعوائی نداریم زیرا هزاران اسم برای خدا دربین اقوام مختلف بشر گذارده شده. آیا وجود اینهمه اسامی دلیل بودن خدایان متعدد است ؟ استغفرالله ربی واتوب الیه .

(۱) این مطلب درکتاب مکانیسم آفرینش کاملا روشن وشکافته شده است .

شعور واراده در همه چیز

پس صحبت برسر آنست که طبیعت دارای شعور واراده‌است وقبلاً باید گفته شود که معنی شعور مجموعهٔ نیروی عاقلهٔ زندگی وادامهٔ حیات است . عقیدهٔ موحدین آنست که طبیعت صاحب شعور است و حقیقت حکم میکند که باید همینطور باشد . چطور ممکن است طبیعت بدون شعور باشد وبزندگانی خود ادامه دهد . چطور طبیعت بدون شعور وقدرت میتواند ازمصالح خودآگاه باشدونظم‌کامل وتخلف ناپذیری را پیروی نماید ؟

نبات هم از شعور برخورداراست . دراینجا یك نبات حساس بنام (میموزا اسپگازینی) را درحالت بیداری و خواب ملاحظه میکنید .

طبیعت سراسر انباشته ازعقل وشعور وروح‌است وهیچ‌چیزی نیست‌که از روح یعنی امرپروردگار خالی‌باشد . همانطورکه انسان‌صاحب‌شعور است حیوانات وحتی‌میکرب نیز ازشعوربهره‌مندند. اگر شعور نباشد چطور زندگی می‌کنند وبه‌چه ترتیب منافع را جلب وضرر را دفع مینمایند ؟ نباتات هم ازشعور بی‌نصیب نیستند چه‌هرگاه شعور وروح نداشته باشند قدرت روئیدن ندارند . جمادات ومایعات و بخارات هم دارای شعورند . کرهٔ زمین هم صاحب شعور است . خلاصه‌آنکه همه‌چیزشعور دارد .

خرد حکم میکندکه چون سراسر عالم یك‌نیروی واحد است(۱) اینهمه مظاهرگوناگون تجلیات و اجزاءآن‌بشمارمیرود . بدیهی است‌که هریك از این اجزاء ازشعور و روح‌کلی عالم‌بهره‌مند است چنانکه بدن انسان‌که آنرا مجموعهٔ واحدی میگویند مرکب از میلیارد ها سلول و اتم و اجزاء مختلف است‌که هرکدام باستقلال دارای حرکت و زندگی و روح هستند و مجموع آنها انسان را تشکیل میدهد و روح انسانی در تمام اجزاء و ذرات بدن وجود دارد . عالم هم در مثال همانگونه است و روح کـه امر پروردگاراست درهمه اجزاءآن اعم از انسان وحیوانات ونباتات و جمادات وغیره وغیره جاری و ساری است و هیچ چیز نیست‌که ازآن خالی باشد.

علت اشکال در مطلب

علت اینکه بشر نمیتواند وجود شعور رادر اشیاء بآسانی تصدیق‌کند وفقط خودرا صاحب شعور میپندارد اینست‌که شعور دیگران را باخود قیاس نموده وانتظار دارد وقتی شعورگفته شد عین‌همان شعوری

(۱) حقیقت اینست که بعالم اطلاق واحد ویك هم نمیتوان‌کردزیرانظیر وشبیهی ندارد . اگربماشین وامثال‌آن اطلاق یك میشود باینجهت است که تعدادی ماشین مشابه به‌آن وجود دارد ولی در عالم‌که نظیر ندارد اطلاق یك نمیتوان‌کردن .

مؤلف

درقیافهٔ این گوسفند دقت کنید . علاوه برآرامش وسادگی آیا هوش وفهم را درآن نمیخوانید ؟

باشدکه در خود او قرار داده شده است. گربه و سگ هم شعور دارند اما نه باندازهٔ بشر بلکه بقدری که برای زندگی آنها لازم است. نبات هم شعور دارد اما باندازه‌ای که در حیات خود بآن نیازمند است. جمادات و خاك و غیره هم دارای شعورند ولـی همان اندازه‌که برای آنها ضروری است. همه صاحب شعورند اما نه بمیزان شعور بشر. معقول نیست‌که گربه باگیاه یا خاك باندازهٔ بشرشعور داشته باشند. اگر شعور بشر را داشتند بشر بودند، بشری میشدند مثل اینهمه افراد بشرکه هست. پس مقایسه نمودن شعور موجودات و اشیاء عالم باشعور بشری عاقلانه نیست. باقرائن و امارات‌که گفته‌شد و باحتمال قوی‌میتوان گفت‌که یکقطعه خاك از شعور بی بهره نیست ولی‌بقدری شعورآن‌کم است‌که بشر نمیتواند آنرا درك‌کند و بیابد زیرا آلات و طریق مشاهدات او ناقص است و هنوز دانش و فهم بشر در این مرحله از مراحل تحول‌که‌کرهٔ زمین طی میکند بقدر لازم برای اینگونه تجربیات تکمیل نشده است.

نظری بادیان

زیرا خدا را روبرو دیدم وجانم رستگار شد. **(سفر پیدایش باب۳۲)**

و خداوند باموسی روبرو سخن میگفت مثل شخصیکه با دوست‌خود سخن‌گوید....

و رأفت میکنم برهرکه رؤف هستم و رحمت خواهم‌کرد برهرکه رحیم هستم و گفت روی مرا نمیتوانی دید زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد ترا در شکاف صخره می‌گذارم و ترابدست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من‌دیده‌نمی‌شود **(سفر پیدایش باب۳۳)**

و خدا گفت آدم رابصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم ... پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خـدا آفرید ایشانرا نر وماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت بـارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.

سفر پیدایش ـ فصل اول

او گفت بیرون آی و بحضور خداوند در کوه بایست و اینك خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت‌کوهها را منشق ساخت و صخره هارا بحضور خداوند خورد کرد اماخداوند در باد نبود. و بعد از باد زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود و بعد از زلزله آتشی اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش آوازی ملایم وآهسته.

کتاب‌اول‌پادشاهان ـ باب‌نوزدهم‌آیات ۱۱ تا ۱۳

چشمان خداوند در همه جا است و بر بدان و نیکان می‌نگرد.

کتاب‌امثال‌سلیمان نبی‌باب پانزدهم

و جلال خـدای غیر فـانی را بشبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند. **رساله‌پولس‌رسول برومیان باب‌اول۲۳**

خداوند برابرام ظاهر شده گفت من هستم خدای قادر مطلق پیش روی من بخرام

وکامل شو

سفر پیدایش ـ باب ۱۷

ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد . صورتی تراشیده وهیچ تمثالی از آنچه بالادر آسمانست و از آنچه پائین درزمین است و ازآنچه درآب زیر زمین‌است برای خودمساز. نزد آنهاسجده‌مکن وآنها را عبادت منما زیرا من‌که یهوه‌خدای تو میباشم‌خدای‌غیورهستم.

سفرخروج باب ۲۰

و گفت‌ای یهوه خدای اسرائیل خدائی مثل تو نه بالا درآسمان و نه پائین درزمین هست که بابندگان خودکه بحضور تو بتمامی دل خویش سلوك می‌نمایند عهد و رحمت را نگاه می‌داری .

اول پادشاهان باب‌هشتم

و از این می‌شناسیم‌که در ما ساکن است یعنی از آن روح که بماداده است .

رساله اول‌یوحنارسول باب‌سوم

چون بآسمان تو نگاه‌کنم که صنعت انگشتهای تست وبماه وستارگانیکه تو آفریدهٔ پس انسان چیست که او را بیاد آوری و بنی آدم‌که ازاو تفقد نمائی. او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی‌او را بر کار های دست خودت مسلط نمودی وهمه چیز را زیرپای وی نهادی . گوسفندان وگاوان جمیعاً و بهایم صحرا را نیز مرغان هوا و ماهیان دریا را وهرچه برراههای آبهاسیرمی‌کند .

(مزامیرداود ـ مزمارهشتم ۳ تا ۸)

خداوند مرا مبدای طریق خود داشت قبل از اعمال خویش از ازل ـ من از ازل بر قرار بودم از ابتدا پیش از بودن جهان ـ هنگامیکه لجه ها نبود من مولود شدم‌وقتیکه چشمه های پراز آب وجود نداشت . قبل از آنکه کوهها بر پا شود پیش از تلها مولود گردیدم . چون زمین و صحرا را هنوز نساخته بودند اول غبار ربع مسکون را وقتیکه‌او آسمانرا مستحکم ساخت من آنجا بودم و هنگامیکه دایره رابر سطح لجه قرار داد وقتیکه افلاك را بالا استوار کرد و چشمه های لجه را استوار گردانید چون بدریا حد قرارداد تا آبها از فرمان او تجاوز نکند و زمانیکه بنیاد زمینرا نهاد آنگاه نزد او معمار بودم و روز بروز شادی‌مینمودم و همیشه بحضور او اهتزاز می‌کردم و اهتزاز من در آبادی‌زمین وی و شادی من با بنی‌آدم میبود .

(امثال سلیمان نبی باب هشتم آیات ۲۲ الی ۳۱)

آن هوشمندی که جسم او روحست و شکل او نور است و افکارش درست و ماهیتش چون اثیر است و از اوهمهٔ کارها همه خواستها همه بو های خوش و مزه ها بوجودمیآید، اوکسی است‌که برهمهٔ اینها محیطاست. هرگز سخن‌نمی‌گویدوچیزی اورا متعجب‌نمیسازد.

دین‌هندو: خانداگا اوپانیشاد ـ پراپاتهاگا۳ ـ خاندا ۱۴

آن تائوکه امکان زیر پاگذاردنش هست تائوی ابدی و غیرقابل تغییر نیست. اسمی که برآن می‌توان نهاد اسم ثابت و غیرقابل تغییر نیست. باین اعتبار که او را نامی نیست

او را پـدید آورندهٔ آسمان و زمین بدان و باین اعتبار که او را نامی هست مادر همه چیز است .

تائو با این دو جنبه که دارد در واقع یکی است ولی چون کثرت از او بوجودمی‌آید نامهای مختلف بخود می‌گیرد. روی‌هم ماآنرا اسرار مینامیم .

تائوکسی است که همه چیز را ایجاد می‌کند و همه را روزی می‌دهد . همهٔ آنها را بوجود می‌آورد و ادعائی برآنها ندارد . همه کار میکند و از آن غروری ندارد ، بر همه ریاست دارد ولی‌آنها رانظارت نمی‌کند. اینست صفات اسرار آمیزتائو.

دین تائوئیسم-تائوته‌کینگ۳۹

نظری بفلاسفه ودانشمندان

ذات باری یا جوهر مادی یا مجرد و نفس را نمیتوان منکرشد منتها چون‌نمی‌توانم آنها را محقق کنم مورد بحث قرار نمی‌دهم . **اگوست کونت**

انسان آنچه را ادراك می‌کند مشروط و محدود است و اگر چنین نکند قابل فهم او نیست. پس ذات مطلق را که‌مشروط و محدود نمی‌تواند شود ادراك نمی‌کنم وذات‌غیرمعلول بفهم و ادراك ما درنمی‌آید . **ویلیام هامیلتون**

از ذات باری جزاینکه وجودش راتصدیق کنیم سخنی نباید گفت **ارنست‌رنان**

گردش چرخهای ماشینی طبیعت بنابراصل علیت است پس لزومی ندارد در کارجهان حکمتی قائل باشیم ؟ **مادیون**

وصول بمرتبه علم بواجب‌الوجود بورزیدن قوه تعقل و تفکر است و هرچه قوه عقلی را بهترورزش دهد ملکه‌کشف وشهود راسخ‌ترمی‌گردد . **اسپینوزا**

همانطور که حیوان از دریافت حقیقت عالم انسانی و گیاه از دریافت حقیقت عالم حیوانی عاجز است انسان‌هم از شناختن ذات باری عاجز است . **لایب‌نیتس**

روح نیزمانند جسم از ذرات ترکیب شده وپس از مرگ فانی می‌شود . **اپیکور**

فکر وتعقل نتیجه عمل مغز است و دماغ انسان فکررا می‌سازد همانطورکه کبدصفرا را میپرورد . پس نیروی مادی بجای روح است . **برخی‌فلاسفه‌وحدتی‌مادی**

در هیچ امری نباید رأی قطعی داد و حکم بجزم کرد همه چیز را باید بشبهه تلقی نمود . **پیرهون**

جانوران دارای «روان» هستند واز شعور وعقل بی‌بهره‌اند . **دکارت**

انسان و حیوان را از یك جنس دانستن منشا همه اشتباهات است . **دکارت**

وجود جسمانی درجهت وجود روحانی‌بسیار ناچیز است و جهان قوه ادراك توانائی خود را ندارد . **بلزپاسکال**

حرکت بمعنی تغییر حالت و کیفیت است و تنها تغییر مکان نیست و حرکت از هر قسم باشد از جهت نقص‌است زیرا بخاطر رسیدن بکمال و در آمدن از قوه به فعل صورت

ارسطو

می‌گیرد .

حرکت بمعنی اینست که جسمی جای جسم دیگررا می‌گیرد وچون عالم پراست پس حرکات آن هم ناچاد دوری ومنحنی است

رنه دکارت

ماده نخستین جنبه فعلی ندارد و امری عدمی است چون جنبه فعل وحرکت که‌امری وجودی است بآن ضمیمه شد جوهرتمام می‌شود .

افلاطون- ارسطو- لایب‌نیتس

حرکت هم مانند زمان و مکان بی حقیقت و مخلوق ذهن انسان است . حقیقت همان نیرو است که مظهر دوامش حرکت می‌باشد .

لایب‌نیتس

ذات مطلق شخصیت ندارد چون چیزی که شخصیت دارد محدود است . هردینی که بخدا شخصیت بدهد لایق مردم دانا نیست ومن از آن بیزارم . خدا همانا نظام کرداری جهان است .

فیخته

بایستی ارباب ادیان از این ادعا دست‌بردارند که نشان از خدای بی‌نشان بدهند و خدا را همانند فردی از بشر معرفی‌کنند که توانائی زیاد و هوا و هوس فراوان‌دارد،مهر می‌ورزد، کینه می‌جوید و بانتظار نشسته که از او تمجید کنند و باو هدیه دهند .

اسپنسر

در اثر کوتاهی فهم عامه است که مردم معبود جنس خودرا می‌پرستند و اگر چنین چیزی تصور نکنند آنرا قابل پرستش نمیدانند و این عیب بزودی رفع نمی‌شود و تا عامه عقلشان رشد نکرده هر صورتی را از ذهنشان رفع کنید صورتی دیگر جلو می‌آید .

اسپنسر

خدا محدود است و وجود نا متناهی نیست و هیچ مانعی ندارد خدا شبیه بانسان‌باشد و اگر انسان خداوند را قیاس بنفس کندمانعی ندارد . با این حال نسبت بخدا جهل‌دارم و همین اندازه می‌دانم که خیرکل است .

شارل رنوویه

خدا ازلی و ابدی وبی تغییر است وهمه بینش و دانش ساکن می‌باشد ونیازبحرکت ندارد . آنچه بشردربارهٔ آن می‌پندارد قیاس بنفس است و اگر اسب و گوسفند هم چنین استدلال می‌نمودند خداوند را بشکل خود فرض می‌کردند . هیچکس بشناختن خدا نائل نمی‌شود زیرا این موجود ضعیف که انسان نام دارد ازخاك بیرون آمده و دوباره بخاك می‌رود .

کسینوفانوس فیلسوف یونانی

وجود ذات باری کامل نامتناهی ثابت است وهرچند ذهن انسان بعلت نارسائی‌برآن محیط نمی‌شود اما مانعی نیست منکه بریك کوه محیط نیستم اماآنرا لمس می‌کنم .

رنه دکارت

تصورانسان از ذات باری توجه ذهن او باحوال خود و فضائلی است که در خویش می‌بیند مثل دانش ومحبت وغیره کههمان را در مرتبهٔ اعلی و بی‌پایان برای خداتصورمیکند

برکلی

مذاهب بدوی وصفات مشترك آنها

تلخیص از کتاب Man's Religions بقلم John B. Noss ترجمه جناب آقای علی اصغر حکمت .

۱ـ یکی از حالات مذاهب بدوی احترام و عقیده بیك شیئی یا شخص معینی است که قوای مافوق و احیاء یا اعدام بآن نسبت می‌دهند و از آن رعب و هراس دارند و از آن برکت می‌جویند (مثل پارو ـ بیل وغیره)

۲ـ اعتقاد به مانا یا نیروی حیاتی یـا نیروی روحـانی غیبی نزد همه اقوام بدوی عمومیت دارد ولی در هر قبیله و قومی آداب آن تفاوت مـی‌کند . این قدرت غیبی را در همه اشیاء قائلند که از اشیاء جامد بـافراد ذیحیات منتقل می‌شود واز شخصی به شخص و دوباره بشیئی جامد انتقال می‌یابد . این مانا موجب قوهٔ قهریه یـا برکت و تقویت نیروی حیاتی یا دفاع است .

۳ـ سحرـ در اثر تکرار و نفوذ برخی کلمات و انجام برخی کارها قوای عظیم را بنفع خود قبضه می‌کند . این سحر بوسیله سه عمل انجام می‌شود : ـ الف بت یا فتیشیسم Fetishism بوسیله استمداد از قوای مستور در اشیاء بی‌جانـ فتیش بابت بصورت و شکلهای مختلف است مثل سنگریزه و احجارآسمانی (شهابها) استخوان، چوب وغیره که‌از آنها قوائی نافع برای دوستان ومضر برای دشمنان ساطع‌می‌شود .

فتیش‌را دارای قوای غیبی می‌دانند و نزد آن زانو می‌زنند و تضرع می‌کنند وگاهی نیز با امر و خشونت و استهزا ، از قوای غیبی او استفاده می‌کنند و اگر دید فایده‌ندارد به بت دیگر متوسل می‌شود .

ب ـ طریقه‌شمنی Shamanism تأثیر قوه‌کسی که خود مدعی است قوای‌مخفی را دارد در دیگران . می‌گوید روحی را از بدنی خارج وبیدن دیگروارد می‌کند .

ج ـ وسائل ساده‌ای‌که منحصر بکاهن نیست و همه مردم عمل می‌کنند مثل انتقال گناه بیك حیوان وکشتن یا غرق‌کردن او وانواع و اقسام اعمال مختلف سحری ملل مختلف .

۴ـ تابو Tabu ـ درهمه جهان عمومیت‌دارد. تقدسی است‌که برای‌رئیس قبیله‌قائلند ودر اثر این تقدس همه اشیاء او را مقدس و دست زدن به آنراخطرناك می‌دانند . برخی افراد مثل سربازان ، شکارچیان و ماهیگیران نزد برخی طوایف قـوهٔ تابوئی دارند . رفته رفته حریم تابو وسعت گرفته وحتی برخی کلمات و اعمال را مخصوص تابو دانسته ازبیان و انجام آن احتراز می‌کنند . در مقابل گناهی‌کـه نسبت بشکستن حریم تابو انجام شده برخی ریاضات مثل روزه، تراشیدن مو و گرفتن ناخن و غیره انجام می‌شود .

۵ـ آنی‌میزم Animism معتقدند تمام انسانها وموجودات و اشیاء دارای روحی هستندکه هنگام خواب موقتاً وهنگام مرگ بطور قطع از آنها جدا می‌شود ـ ارواح دارای احساسات وخشمند و می‌توان آنها را اداره کرد و برخی اعمال سبب خشنودی آنهاست و

بعضی اعمال وغضب موذیگری آنهارا تحریك می کند .

۶ـ پرستش مظاهر طبیعت ـ نه تنها از لحاظ روحی بلکـه از لحاظ جسمی هم برخی اشیاء را پرستش‌می کنند . گاهی این پرستش بخاطر آنست کـه مظهر یکی از قوا است . مذهب بت پرستی هند اینطور است و اشیاء را دارای روح و روانی نهفته می‌دانند و طبقه دانشمند بت‌را مظهررمزی عالی ونهفته می‌شمارند.

پرستش مظاهرطبیعت مختلف است ـ پرستیدن سنگها خواه سنگ طبیعی یاساخته‌بدست انسان (امروز هم در طوایف وحشی آفریقا ـ اقیانوسیه ـ هند ـ ژاپن و سرخ پوستان آمریکا آلات و ادوات سنگی محترم و مورد پرستش است) گیاه پرستی و پرستش اشجار که‌درخت عید نوئل عیسویان یادگار آنست . درخت در اغـلب مذاهب واقوام هریك بصورتی مورد احترام است . جانور پرستی و عقیده به تناسخ یعنی انتقال روح‌انسان‌پس از مرگ‌بحیوان، پرستش ببر ـ گرگ ـ شیر ـ عقاب ـ خرس ـ گاونر ـ گاو ماده ـ کانگورو در بین ملل واقوام مختلف‌حتی مقدس دانستن‌کبوتر و قومار هنوز هم در نقاط مختلف‌دنیا معمول است. پرستش عناصر مثل خاك وباد وآتش وآب ـ آسمان ـ ستارگان وغیره.

۷ـ قربانی. منظور تقدیم هدایا و تحف بخدایان است. قربانی‌خواه حیوان و خواه انسان وگاهی‌هم بصورت ایثار نفس وخودکشی انجام می‌شود .

۸ـ احترام اموات و پرستش اجداد ـ بسیار مهم و در نزد اقوام مختلف معمول‌است شبح اقوام و بزرگان و ... خاص مورد احترام را نزد خود حاضر و ناظر می‌دانند . ترس بازگشت مرده بصورت میخکوب کردن او ویا قرار دادن سنگهای زیاد بر روی او و یـا کج و معوج کردن راه هنگام تشییع‌وی صورت می گرفته (این‌کاربرای ارواح مضر است‌وبا ارواح دوست چنین نمی‌کنند) تقدیم هدایا و تحف بمردگان ناشی‌از این عقیده است. زنده بگورکردن زنها و خدم میت که در برخی اقوام و تا این اواخر در هند معمول بوده از همین عقیده سرچشمه می‌گیرد .

معتقدند که ارواح پس از مرگ بصورت شیاطین و عفریتها و ارواح موذیه درمی‌آیند.

۹ـ اساطیر (میتولوژی) **Mithology** اساطیر در اثراهمیت دادن و پرورش بیان خوابها ویا پاسخ‌مجهولات آفرینش‌بوجود آمده (عالم راکی ساخت ـ 'ول‌انسان کی بود ؟) این اساطیرو حکایات کم‌کم‌توسعه گرفته است .گاهی افسانه های پهلوانی ملل بصورت‌داستان یااسطوره‌مذهبی درآمده وجنبه‌رب‌النوعی‌والوهیت گرفته‌است (مثل برخی‌اساطیر یونان) .

۱۰ـ توتمیزم ـ **Totemism** ـ توجه بحیوانات اهلی اطراف بعنوان فردی از خانواده و اهل خود. هر طایفه‌ای‌تصور می‌کند با یکی از حیوانات (مثلا خرس)رابطه‌دارد واین حیوان توتم او شده وباید او را حفظ کند . از اینرو در حفظ آن حیوان (یانبات) می‌کوشند ، آنرا مقدس ومحترم میشمارند . مظهراعلای‌آن در قرمزپوستان‌آمریکا است‌که هرطایفه توتم مقدسی دارندکه آنرا رمزوعلامت مقدس خانواده خود می‌شمرند وبا چوب و یاسنگ مجسمه‌ای‌ازآن میسازند که نماینده ونشان طایفه‌آنهاست .

بیان چهارم- خدا را چگونه میتوان شناخت

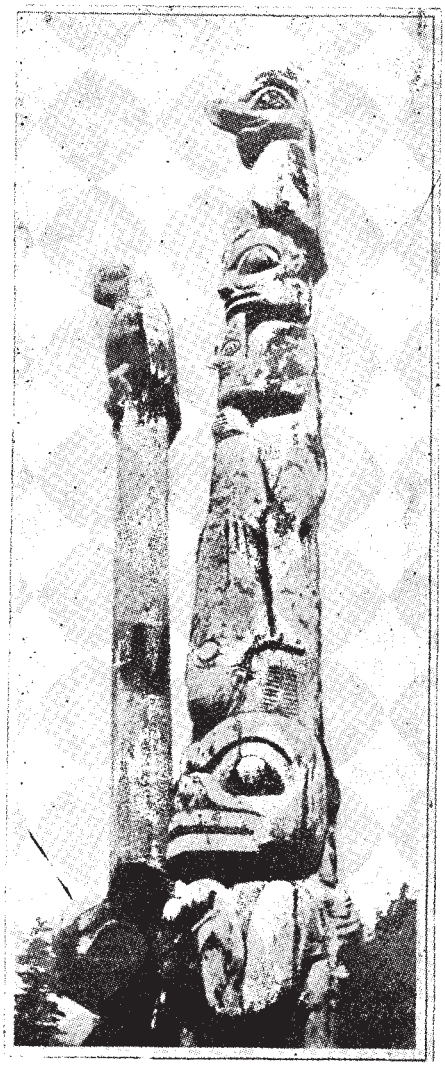

دوتوتم ازطوایف قرمز پوستان امریکا

ای عزیز درکتاب مکانیسم آفرینش که امیداست قبل از خواندن این کتاب مورد مطالعه شما قرار گیرد در موضوع بی انتهائی ویگانگی عالم سخنانی بیان گردید وخلاصهٔ آن نیز قبلاً گذشت . با اینکه باتفصیل لازم از خدا شناسی سخن نگفتم خود بخود خدا هم ثابت شد وروشن گردید که این عالم عظیم بی انتها را قدرتی اداره میکند که درخوداواست واز آن خارج نیست . چون معلوم گردید اصولاً خارج وجود ندارد نه اینکه یك موجود خارجی که بتوان با میکرسکوپ یا تلسکوپ درصدد یافتن آن برآئیم یا آنکه برای آن پیش خود شکلی مطابق آنچه در زمین ما سابقه دارد فرض کنیم.

مکان یزدان .

اکثریت مردم یزدان را موجودی جدا از عالم پندارند که با قدرت وقوهٔ قاهری جهان را از خارج اداره میفرماید .

چون بشر بالا (بالای مکانی) راعالیترین مقام میداند خدای خویش را دربالاتصورکرده مکان اوراروی آسمانها قرار می‌دهد ودرهنگام دعا دست بسوی آسمان برمیدارد وسر بسوی بالاکج میکند واز آنجا انتظار اجابت میبرد غافل ازآنکه بالا وپائین نسبی است نه حقیقی وزمین طی گردش بیست وچهارساعت خود بالا وپائین می‌شودونسبت به یك نقطه فرضی درفضا آنجاکه شب بالااست، روزهمانجا پائین است . یااگر شب طرف راست باشد روزطرف چپ خواهد بودوزیر وبالاوراست وچپ ندارد. (این الفاظ همه نسبی وقراردادی است نه حقیقی). اشتباه نشودمقصودمن انتقادکردن از دعا نیست . دعا بسیار خوبست .مقصود

آنست که یزدان مکان معینی ندارد وجایگاه او در نقطهٔ مشخص نیست .

سیر تکامل یزدان‌شناسی

خداشناسی از آغاز کودکی بشر بطرزی بس ساده شروع گردیده است . اینجا نمیخواهم تاریخ تکامل خداشناسی وچیزی را که دیگران کم و بیش گفته‌اند منهم بگویم . خلاصه آنکه بشر خدای بیهمتا را بصورت یك بشر قادر قاهر میپنداشت واین فکر تا قرنهای چندی بین مردم حکمفرما بود تا آنکه ادیان آسمانی تا حدی مطلب را روشن کردند . با اینحال اندیشهٔ غلط ازمیان مردم رخت بر نبست و نه تنها عقب‌ماندگان کاروان تفکر هنوز دچار چنین افکاری هستند بلکه بین پیروان ادیان آسمانی نیز این تصورات مبهم حکومت میکند ودر صورتیکه مفهوم سخنان پیغمبران را درك نکنند بهمان منوال باقی خواهند بود .

خدای بشکل خود

ساده‌ترین طریق خداشناسی که درمغز بشر خطور میکند آنست که خدا را بصورت خود میپندارد بدون اینکه دراین اندیشه عمیق شود که به‌چه‌دلیل خالق زمین و آسمانها بشکل یکی ازمخلوقات ناچیز یکی ازکرات

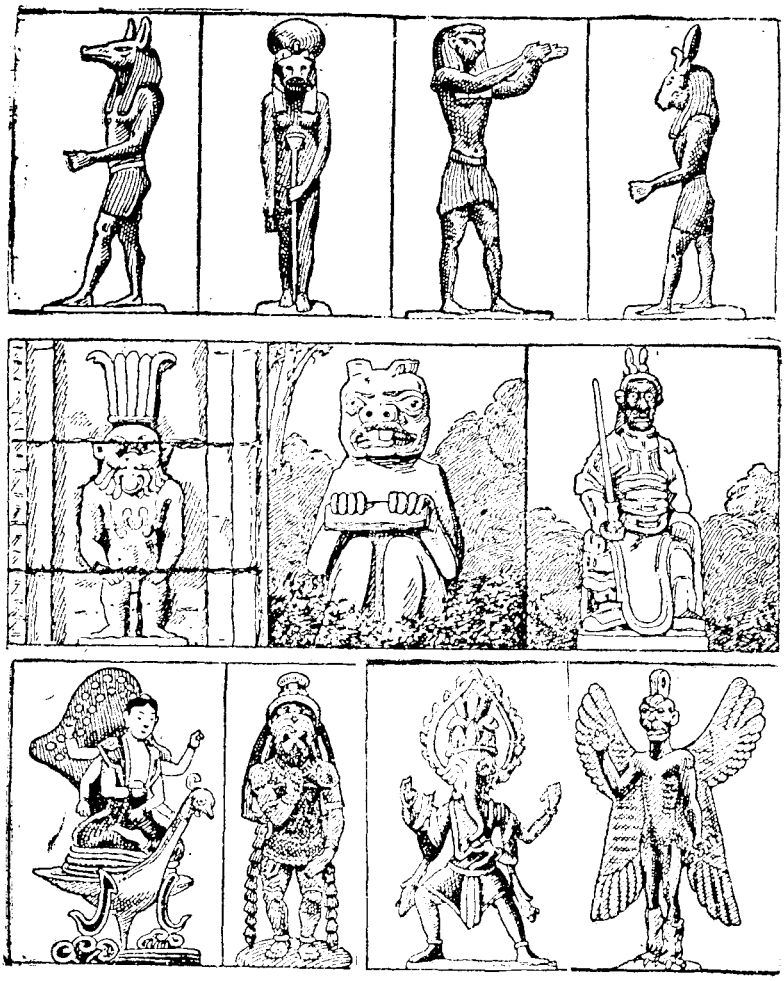

خدایانی که بصورت حیوانات مجسم شده اند : از بالا بپائین وراست بچپ ردیف اول: بتهای مصری آنوبیس با سر سگ ـ ساخیت باسرشیر ـ هوروس باسر قرقی ـ آپیس باسر گاو ـ ردیف دوم سمت راست بت آتش چین غربی ـ وسط بتی از قرمز پوستان امریکای شمالی ـ سمت چپ بتی از نوبی علیا رمصر وحبشه در پائین سمت راست رب النوع باد جنوبی (ایران قدیم) دوم گانش رب النوع هندی باسر فیل ـ سیوا ازخدایان هندی ـ ویشنو بت هندو ـ چینی

عالم لایتناهی باشد . با این روش وفرضیه هر گاه طایفه‌شتران شعوری بمیزان شعور بشر داشته باشند حق آنست که آنها هم خدا را بصورت خود پندارند . همچنین مورچگان خدائی بصورت یك مورچه درشت وقوی نزد خود

فرض کنند ومرغان نیز خدارا بهیبت مرغان مجسم نمایند .

فرض کنیم هرگاه به یکی از سلولهای بدن انسان بگویند که شکل آدمی که تو جزء آن هستی چیست چه فرض میکند ؟ اونمی‌تواند قیافه وکالبد بدن انسان را نزد خود مجسم نماید . ناچار است اگرهم چیزی فرض میکند شکلی مطابق شکل خود یا درحدود آنچه در اطراف او است مانند میکربهای مختلف ویا خون و امثال آن بپندارد در صورتیکه هیچکدام صحیح نیست . اوکوچکتر ازآنست که آدمی‌را که میلیاردها برابر او است و انواع و اقسام ترکیبات و اشکال گوناگون بدن او را تشکیل داده نزد خود مجسم نماید .

همینطور است وضع انسان نسبت بخدای خود . اوچگونه می‌تواند خدائی‌راکه صاحب وحاکم و محیط برعالم لایتناهی است نزدخود مجسم‌کند و شکل آنرا ببیند یا توقع داشته‌باشد این خدارا به یك‌شکلی‌درنظراومجسم کنند واگرهم چنین‌خیالی داشته‌باشد مانند همان‌میکرب وگلبول‌راه اشتباهی میرود وخدارا بصورت خودش خیال‌میکند یاآنرا بصورت‌حیوانات و موجودات‌واشکال اطراف خود میپندارد .

چگونه ممکنست خدای‌خالق زمین وآسمان بشکل یکی‌ازمخلوقات خودباشد؛ عکس‌بالاتصویری است‌که عیسویان ازخدا دربالای‌آسمان تصورمیکنند و خلقت عالم را باین شکل‌نزد خود مجسم مینمایند.

حالا ملاحظه کردید آن مادیونی که توقع دارند شکل‌خدارا بهمین‌پنداری‌که درحدود قیافهٔ بشر باشد بچشم‌به بینند تاآنرا قبول داشته باشند ، چقدر دراشتباهند . چرا بشرناچیز بایستی توقع داشته‌باشدکه خدای عالم لایتناهی‌را بااین‌چشم و بصیرت‌محدود خود درجلوخویشتن ببیند ؟

سالیان‌دراز بشربی‌بهره‌ازدانش دچارچنین اشتباهی‌بوده منتهابا جزرومد وپیشرفت‌تمدن همین فکر تغییرات وتحولاتی پذیرفته‌گاهی برای چنین خدائی مظهریامظاهر وقوای‌گوناگون‌اندیشیده و زمانی‌ازسنگ وچوب وفلزخدایانی ساخته‌که‌آنرا نمایندهٔ خدا دانسته ودرپیشگاه‌آن عبادت‌کرده و وقتی هم برای آن رب‌الانواع و خدایان افسانه آمیز قائل شده وگاه‌اورا چون پیرمردی‌که بالای ابرها نشسته مجسم نموده‌است .

بت‌پرست ومجسم کننده

هرچندکه پرستندهٔ بت‌سنگی یاچوبی یاگلی‌را دارای‌فکری بس‌کوتاه وعقب‌مانده میدانندلیکن نتوان گفت‌که آنکس‌که خدارا بشکل بشر پندارد وبرای‌او قدرتی همطراز قدرت بشری قائل‌است ازکوتاه فکری نجات‌یافته زیرایك‌حالت‌روانشناسی واحداست‌که سبب‌شده هردوآنها دستخوش چنین اشتباهی‌باشند

وآن‌حالت‌همانا «تجسم» یعنی خدارا بصورت بشر پنداشتن است که‌آنرا درلغت اروپائی آنتروپومورفیسم (Antropomorphisme) گفته‌اند .

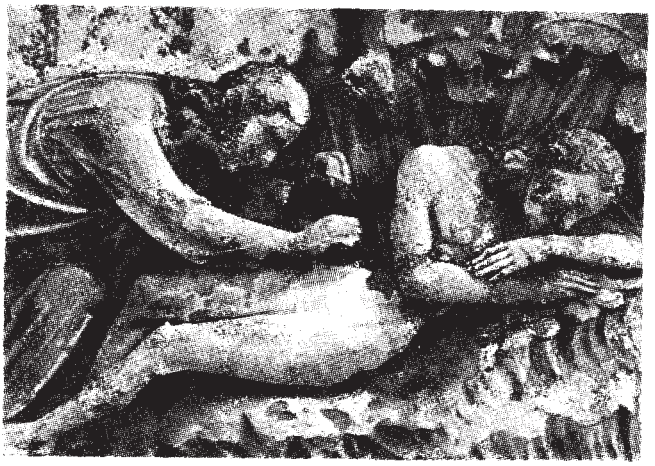

خلقت حضرت آدم توسط خداوند آنطور که عیسویون تصار کرده ومجسمه‌ها ونقاشی‌های بسیار ازآن تهیه نموده‌اند .

در هردو اینحالات اندیشه در محیطی بسیار محدود سیرمیکند خواه در مرتبهٔ پائین آن باشد وخدارا از دریچهٔ بت چوبی خودبنگرد ویااینکه در مرتبهٔ بالای‌آن بوده و خدارا به هیئت‌پیرمردی‌که جهانیان‌را از بالای آسمانها اداره‌میکند بپندارد .

تجزیه افکارغلط

اینکه گویم خدا را بصورت مردی مقتدر جلوه دهند افسانه نیست بلکه‌پنداری‌است که اکثرپیروان‌ادیان امروزنزد خود مجسم میکنند . فرضاً بعضی ازآنکسان که درست حقیقت ادیان را درك نکرده‌اند درظاهرادعاکنندکه اندیشهٔ آنها این نیست‌که خدای‌را تجسم دهند لیکن‌گویم همین‌طرزتفکر که یزدان‌را در بالای‌سر (یعنی‌مکانی‌معین) بپندارند وبسوی جایگاه فرضی‌او دست‌بردارند وچهره‌بجانب نقطه‌ای‌معین متوجه سازند درواقع مثل‌آنست‌که‌برای‌او حالت بشری منتهابشری توانا وقوی پنداشته‌اند . زیراداشتن‌مکانی معین واداره‌کردن ازمقر فرماندهی خاص ، ویژه بشراست‌که محدود میباشد (۱)

ای عاشقان وحدت هرکیش‌وهرچه هستی — جانی وجسم ممزوج بی شك خدا پرستی
نه اولی نه آخر نه غائبی نه ظاهر — در پیش چشم یاران هم نیستی و هستی
در پرتو تشعشع از نور کامیابی — ظلمت‌خلاف محض است اینك زدام جستی
کشتی ز موج دریا با صبر و بردباری — ما برده‌ایم ساحل از روزگار پستی
اندیشه کن بعشقی کز صیت **وحدت** آید — امر نهان یزدان روشن شود به دستی
اطوار سیر صوفی هم عیسوی ، کلیمی — زنار گیر بر دست وز عشق یار مستی
بر رونقش بیفزا در محفل و مجالس — اذکارحی سبحان با فکر و تندرستی
دردرس عشقبازی «حشمت» چو ماهرستی — زنجیر عقل بگسل از بند جهل رستی

موضوع‌را بشکافیم

تجزیه وتحلیل‌روانشناسی اینموضوع روشن‌میکندکه بشربرای‌مفهوم قدرت وقوت وفرماندهی و

---

(۱) اشخاصیکه دست‌دعابسوی نقطه‌معینی یعنی‌بالا درازمیکنند مانندآنست‌که مکانی‌برای خدامعین شده‌است زیرا اگرمکانی فرض‌نشده‌باشد بسوی‌راست چپ ، روبرو ، عقب ، پائین‌به‌هرطرف‌دست‌درازمیکردند یا اصلادست‌درازنمیکردند ومانعی‌هم‌نداردزیرا خدا مکانی ندارد وهمه‌جا هست وهیچ‌جای معینی‌هم نیست پس تعیین نقطه معین برخلاف قوانین اسلامی است . میخواهیم بگوئیم کسیکه برای خدا صورت قائل است باآنکه خدارا ازسنك‌میتراشد باآنکه‌مکان‌برای‌خدا قائل‌میشود چه‌فرقی‌دارد؛

تسلط چیزی نزد خود تصور میکند که موافق تشکیلات بشری باشد و اینوسائل همانست که برای یك سلطان قاهر یا پادشاه قدرتمند میپندارند . بنا براین مفهوم و چکیدهٔ قدرت در نظر وی تجسم نمودن یك امپراطور توانا است .

هنگامیکه بشر خدارا بعنوان قدرت وسلطنت مجسم نمود آیا جز اینست که مفهومی ازقدرت یك سلطان عظیم وقادر که هرچه بخواهد میکند پنداشته است ؟ این تصور که شاید آخرین حد ترقی فکر بشر امروزی باشد ازتجسم وشکل پنداشتن برای خدا خارج نیست . ازشما میپرسم : آیا آن خدای تصوری که در بالای آسمانها میجویند جزموجود محدودی است که مخلوق فکر بشر میباشد وحدود قدرتش را نظیر قدرت یك سلطان بسیار توانا میپندارند ؟

مخلوق فکر بشر

تصویری ازخدایان ورب النوعهای هندو که بشکل انسان یا حیوانات یا انسانهای چندسر وچند دست مجسم شده است .

پس اینگونه خدا مخلوق و ساختهٔ اندیشهٔ بشر میباشد . اگر بنا شود بشر خدارا بصورت خود پندارد تکلیف سایر موجودات عالم و سایر کرات و اینهمه مخلوقات گوناگون عالم لایتناهی چیست و خدای آنها چگونه است ؟ اصلا بشر چه امتیازی بر این همه مخلوقات عالم بی پایان دارد که آفرینندهٔ عالمها بشکل او باشد ؟

نه عزیزم، حقیقت این نیست، باید حقیقت را یافت .

اصل انکار از کجا پیدا شده ؟

ازتفکر وتدبر دراین مطلب میتوان دریافت که موضوع انکار الوهیت وردکردن خدا نه آنست که در حقیقت امر، خدا را منکر شود بلکه انکار تصورات وخیالاتی است که بشر باآن خدا را مجسم کرده یعنی همینگونه تصورات غلط که دربارهٔ خدا میکنند انکار شده است . انکار خدا ازروی نارسائی قدرت فکری است چنانکه بعداً موشکافی میشود . هنگامیکه بشر ازقید تعصبات وافکارمنجمد قدمی فراترنهاد ودرورای آنچه ازپندار باطل مغز او را تسخیر کرده چشم انداخت خواهد دانست که عقل او که قدرت درك نامحدود را دارد نمیتواند باتجسماتی که ازخدا پندارد

قانع شود . درآن هنگام توسن تیزپای خرد در عالم لایتناهی جولان کرده وازحدودی که برای آفرینندهٔ محدودساخته‌اند میگذرد ، نمیتواند او را بشکل خود یا بالاتر ازخود قبول کند ونمیتواند ویرا بصورت موجودی‌معین‌هرچند توانا وقاهر وبدون‌شکل‌باشدتجسم نماید، نمی‌تواند برای اومکان‌خاص‌ومقرفرماندهی معین بپندارد .

پس از این سرگردانی چون‌حقیقت نیز بر وی‌کشف نشده ومتحیر است‌که چگونه‌حقیقت‌رادرك نماید ازروی الجاء واجباروناچاری منکر آن خداهای ساختگی میشود . علت دیگر انکار آنست‌که وقتی اشخاص دیدند ازبت‌ها وخدایانی‌که معتقدین بخدایان‌و ارباب انواع قائلند و یا خدائی‌که موحدین‌بدان اتکاء دارند ظاهراًعملی‌که آن‌ها توقع دارند بظهور نمیرسد منکرآن میشوند . اما حقیقت‌آنست‌که توقع آن‌ها نسبت بقدرت خدای بیهمتا بیجا است زیرا آنها انتظار دارند ، یزدان هر خواهشی دارند انجام دهد واگر خواهش وتقاضای آنهارا فوراً اجابت نکرد منکر آن‌میشوند . آنهاغافلندکه‌عالم برمبنای‌نقشه وبرنامه وتقدیری بزرگ استوار است‌که تمام موجودات فروع واجزاء ایندستگاه‌وزندگی‌آنها فرع این برنامهٔ عظیم عالمی‌است وخداوند، مبنای عالم‌را براین قرار نداده‌که‌تمناهای هرموجودی‌را برآورد . اگر بناشود هرکس هرچه خواست فوراً اجرا کند هرج ومرجی‌عظیم درعالم پدید خواهدآمد .

اما خداشناس واقعی‌آن کسی‌است‌که ازهمین‌نظم بیچون وچرای‌خلقت ونقشه وبرنامهٔوسیع‌این‌عالم لایتناهی‌که بدون‌آنی‌غفلت وتعطیل‌اجرامیگردد درس‌خداشناسی بیاموزد .

بیان پنجم ـ علت شك در قبول یزدان

اینك مطلب دیگری بیان میکنم: بسیاری از مردمان سابق ظاهراً منکر وجود یزدان شدند ولی در باطن انکار قطعی وجود ندارد و بشر نمیتواند منکر باشد بلکه شکهائی درافکار پیدا میشود . امروز هم از اینقبیل اشخاص در عالم هستند. میدانید علت واقعی آن چیست؟

این اشخاص دنباله رشته تفکرات یاالهامات، مشاهدات و تجربیات خود راگرفته وباین نتیجه رسیده‌اند که قدرتهای مختلف وگوناگونی درعالم وجود داردکه‌امور عالم‌را اداره میکند. توسن‌فکرشان تا این حدود توانسته پیشروی کندکه ببرخی از این قوا آگاهی پیدا کنند. اما مجموع تمام این قوا و کلیهٔ این نیروی عظیم و بس بزرگی که عالم لایتناهی را اداره میکند بقدری بزرگ و مهیب و وسیع است که قدرت فکری آنها طاقت و توانائی و حوصلهٔ درك آنرا ندارد. مغز کوچك و فکر محدود نمیتواندابن همه وسعت و عظمت را بفهمد و تصورکند. اینست‌که برای فرار از زیر بار اینهمه فشار فکری واین‌عظمت که‌مانند پتك آهنی شگفت انگیز بر مغز فرود میآید خود را راحت‌کرده و شك در وجود یزدان میکنند یعنی نمیتوانند وحدتی راکه جامع این قوای مختلفه است درك کنند . از یك طرف زبان آنها در ظاهر بنغمهٔ انکار یا شك دم میزند ولی باطنشان فریاد برمیآوردکه حقیقتی هست‌که آنها نمیفهمند

در واقع مردمان در درك حقایق آفرینش دو دسته شده اند: دسته‌ای‌که تاب و قدرت و توانائی داشتندکه تا حدودی وحدت را درك کنند یاآنرا قبول نمایند. عده دیگرخواستند بفهمد ولی درك نکردند وتاب‌نیاوردند و اینها چاره ای ندارند مگر اینکه ورزش فکری زیادکنند و مبلغ بآنها بگوید ونصیحت نماید تا حقیقت را دریابند.

چرا این دو دسته باهم فرق دارند : برای اینکه ظرف عقل و فکر یك دسته بزرگتر است‌که توانسته‌اند بفهمد. مثل‌یك طفل‌که‌ظرف فکرش‌کوچکتر از یك شخص بزرگ‌است. اما بمرور ایام‌که مربی و نصیحت‌کننده مطالب را روشن نمود و راهنمائی کـرد کم‌کم مردم مطالب را میفهمند و فکرشان ورزش پیدا میکند و قدرت درکشان بیشتر میشود و فایدهٔ وجود ناصح ومبلغ و راهنما اینست.

انکار و شك در وجود یزدان علت عدم درك و نارسائی فکر است واین نکته برعقل سلیم‌روشن و مبرهن است‌که حتماً قدرت بیمنتهائی وجود داردکه این همه قوا از پرتو وجود اوست و تـا در جهان وحدتی نباشدکار درست نمیشود. تا بدن سر و فرمانده نداشته باشد هزاران قوای او هم آهنگی و وحدت عمل ندارند. تا اداره مدیر نداشته باشدکارآن موزون و درست نخواهد بود وتاکشور رئیس نداشته‌باشد قوای بیشمار او بدون وحدت‌نظر کار مفید و درست انجام نمیدهند.

این نکات ممکنست در فکر هر شخص شکاك و منکری هم خطور بکند ولی هر بارکه میخواهد حقیقت را درك کند چون وسعت اندیشه و قدرت فکری او برای درك وحدت و یـزدان مقتدر بیهمتاکافی نیست باز راهی برای شك پیدا میکند و با وجود اینکه باطنش هنوز از قائل بودن به یك نیروی واحد خاموش نشده بزبان و قلم انکار میکند در حالیکه سراسر وجودش پراز شك و ظن است ونمیتواند هرگز با انکار آرام گیرد .

پس انکار دلیل فرار و عـدم تحمل از درك قدرت عظیمه و وسیعه ایست کـه همـهٔ قوای عالم پرتو وجود اوست .

برای اینکه مطلب را روشنترکنم میگویم: کسیکه با دیگری مبارزه میکند وقتی قوای طرف را بیشتر می‌بیند و فشار زیادی روی خود حس میکند چون قدرت فشار طرفرا ندارد و برای‌او قابل‌تحمل نیست الجائاً فرار میکند. این امر طبیعی و جزء قوه دفاعی هر موجود است. شخصی هم‌که در عالم‌فکر در مصاف با اندیشه های قوی درگیر میشود چون قدرت فکری اوکوچك است و تحمل فشار این افکار بزرگ را ندارد ناچار شانه خالی‌کرده از میـدان بدر میرود و ضمناً نمیخواهد زیر بار شکست برود و ناچار است دلائل بی سر و تهی برای اقناع خود و اغفال دیگران بهم ببافدکه بهیچوجه شایستهٔ افکاری که درك حقیقت راکرده اند نیست و اگـر درست دقت‌کنید کسانی هم‌که از جنگ میگریزند بـرای خود دلائل بی سر و تهی میتراشند.

مشکوك در وجود یزدان نیز وقتی‌که فشار زیاد شود از روی الجاء و اجبار میگوید: نمیدانم. نه میگویم خدائی‌هست و نه میگویم نیست زیرانمیدانم. حالاکه چنین است میگویم بفرمائید: دلائلی‌که در اینجاآماده شده شما را بهترین وجه از روی علم وعقل روشن خواهدکرد.

انکار پندار بشر نه انکار خدا

از اینروست‌که میگویم اینگونه انکار در واقع انکار تصورات و خیالاتی است‌که بشر خدا را بآن صورت پندارد وانکار خدای‌نیست. کدام‌عقلی میتواند منکرخداشود: افی‌الله‌شك فاطرالسموات‌والارض؟ (آیا در خداوند پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین میتوان شکی داشت ؟) بلی‌آن خدائی‌که مخلوق فکر بشر است دیر یا زود محکوم به‌آن است‌که منکر وجودآن شوند. اما خدای عالمیان انکار ناپذیر است. مگر میتوان منکر خدا شد؟ مگر میشود منکر قوه و قدرت و شعور در عالم گردید؟ این قوه و شعور وقدرتی‌که در تمام ارکان هستی و سراسر موجودات جهان خود نمائی میکند چیست ؟ مگر میتوان در وجود قوه و قدرت شك‌کرد؟ قوه و قدرت مثل‌آفتاب خود نمائی میکند و قابل حس است ، از در و دیوار ، از چپ و راست و بالا و پائین (این الفاظ ساختگی و برای فهم بشر است) خلاصه همه‌جا و همه‌جا میتوان آنرا دید و دریافت .

وجود همین قوه و قدرت و شعور عالم است‌که از خـلال موجودات می بینیم و وجود خدا را ثابت میکند زیرا قوه و قدرت و شعور وگرمی و حرارت وموجودیت‌آن هست‌که درهمه‌جا احساس‌میشود. روح و نیروئی که سراسر جهان هستی را بگردش انداخته مگر جزآنست‌که امر اوست ؟

قوه و قدرت و شعور در همه‌جا

نیك‌چشم بگشائید و حس تفکر را بکار اندازید، از قوه خرد استمداد جوئید و باطراف خود

نظر افکنید تا مظاهرشعور را در همه چیز بنگرید. از انسان گرفته تا حیوان ونبات وآنچه جمادنامیده میشود حتی در میکربهای یك سلولی و حتی در اتم و اجزاءآن، درآب و بخار وگاز واثیر (اتر) همه جا و همه جاآثار قوه و قدرت و شعور پدیدار است. کسی نمیتواند منکر قوه و قدرت وشعور بشود وقدرت در عالم لایتناهی ساری و جاری است و این قوه و قدرت از امر پروردگار و امر اوهم خوداوست. پس وقتی قائل بقدرت و شعور شدیم بالطبیعه قائل بخدا هم هستیم.

کیست که بتواند منکر قوه و قدرت و شعورگردد ؟ هرکجا قوه و قدرت و شعور تصدیق شد خدایرا هم تصدیق کرده اند . زیرا همه یکی است ومارا برسراسم دعوائی نیست . هرگاه کسی منکر قوه گردد درواقع منکر خود نیز شده است زیرا بر موجود بدون قوت و قدرت و حرکت اطلاق بشر نمیتوان کرد .

انکار نمیتوان کرد

حال دانستیم که خدا را همه جا میتوان یافت و درك کرد . پس دیگر انکار مورد ندارد مگر آنکه راه خرد را برخود مسدود سازد . دراینحال است که مادیون رخت سفر را بربسته و بار و بنه را جمع کرده و از میدان بدر میروند تا از دست خداپرستان آسوده شوند زیرا دیگر نمیتوانند حرفی داشته باشند.

تکرار میکنم: اگر تا امروز انکاری باقی است مربوط به انکار اشکال تصوری بشر برای یزدان است نه انکار قوه و قدرت و شعور. حالاکه اختلاف اسمی و لفظی برطرف گردید ومعلوم شدکه قوه وقدرت و شعور چیزی نیست مگر همان قدرت روح که امر پروردگار است، دیگر چه انکاری باقی میماند؟ کدام مادی است که منکر این حقیقت واضح گردد؟ آیا مادیون منکر قوه وقدرت و انرژی و منکر شعور وعقل و تفکر و اراده در موجودات عالم هستند؟

روح و مادیون

طرفداران ماده وکسانیکه منکر روح هستند اینطور معتقدند که چون فکر وابسته بوجود مغز است هنگامیکه مغز انسان ازبین میرود فکرهم از بین خواهد رفت. این اشخاص در عین حال که منکر روح اند ضمناً باین حقیقت اعتراف کرده اندکه قوهٔ فکر در اثر توأم شدن نیروی زندگی بامادهٔ مغزی بوجودمیآید. مفهوم این نیروی زندگی که نه میتوانند منکرآن شوند و نه میتوانندآنرا توجیه کنندودر حقیقت مادیون را به بن بست رسانده است، راهی است که بالاخره آنها را باروحیون نزدیك میکند زیراهمین نیروی مرموزی که توأم شدن با قدرت مغز و اجزاء جسم باعث پیدایش فکر میگردد روحی است که ما معتقدیم و شرح داده ایم و دیگر اختلافی باقی نخواهد ماند.

خاتمهٔ دوران مادیون

پس میتوان انکار خدا را انکار تصورات موهوم وجود خدای مخلوق فکر بشر دانست . اماحالا که اصل آن تصورات باطل میگردد دیگر نباید انکاری باقی بماند و خود بخود تصدیق میشود.

از اینرو باید گفت که مکتب «شك در خدا» که قیام فکر کنجکاو بشر برای رد کردن مطلبی است که عقل قبول نمیکرده است دیگر وظیفه اش تمام شده و چون مأموریتش بآخررسیده ناچار است هزیمت یابد .

چه چیزی جای آنرا میگیرد

وقتی ازیکطرف افکار واوهام ساختگی باطل شدورفت واز جانب دیگر افکاری که زائیدهٔ آن اوهام بود و مادیت نام داشت رخت بربست طبعاً حقیقت که زیر پردهٔ استتار بودظاهر میشود و همین حقیقت است که باظهورخود باطل را از بین میبرد چنانکه قرآن فرمود:

جاءالحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا (راستی آمد و باطل رفت همانا که باطل رونده است) (سورهٔ بنی اسرائیل آیه ۸۳)

هرچند تاریکی حقیقی در عالم نیست لیکن برای مثال میتوان افکار نادرست راکه بشردرطی عمرکودکی خود داشته مانند تاریکی پنداشت که متأسفانه از چراغ حقیقتی که پیامبران آورده‌اند درست نتوانستند بهره برداری نمایند و همچنان کم وبیش در تاریکی باقی مانده‌اند .

اما چهرهٔ زیبای حقیقت مانند نوری توانا خود بخود باتجلی خویش تاریکی را برطرف میکند.

تاریکی زدوده میشود

دیده‌ایدکه وقتی شب هنگام در اطاقی تاریك چراغی ازدورآورند فضای تیر وتاراطاق رفته رفته جای خود را بنور میدهد ودر پرتوآن نوراشیاء نمایان میگردد.

چراغ در هنگام شب تاریکی را از بین میبرد (منظره‌ای ازشهر کلنی آلمان در هنگام تاریکی در زیر روشنائی چراغ ونورافکن)

نور حقیقت نیز چنین است و باظهور خود افکار باطل را محو کرده وجانشین آن خواهدشد . هرگاه پس ازآمدن نور در زوایا وپستوها وکناره‌های اطاق آثاری ازتاریکی باقی ماند بالاخره نور با تجلی وپرتوافکنی خودآنجا را نیز خواه‌ناخواه فرا خواهد گرفت و از نعمت روشنائی برخوردارشان خواهد نمود .

موشکافی وتوضیح واضح

اینك سخن متوجه کسانیست که منکرقوه وقدرت وشعور در ماده هستند .

برای اینکه مطلب خوب روشن گردد وهیچ اشکال وابهامی باقی نماند و حقیقت عریان نمایان شود روی خود را بجانب افراد دانشمند طبقهٔ مادیون کرده میگویم : آنطورکه شما استدلال کرده و طبق بررسیهائی که از راه حواس ظاهری و وسایل مادی درجهان مشهود بعمل آورده‌اید باین نتیجه رسیده‌اید که دنیا را ماده برنگ وشکل واندازه و هیئت مختلف فراگرفته است . این حقیقتی است که نمی‌توان منکر شد .

اما از شما میپرسم . آیا با قائل شدن به مادهٔ تنها می‌توانیم فکر خود را قانع کنیم که حقیقت جهان را دریافته‌ایم ؟ ما می‌بینیم که ماده مرده نیست ومتحرك است ، زندگی میکند ، قدرت دارد، شعور

دارد . هرکجاکه بماده دقیق شویم فعالیت ونشاط وحرکت درآن می بینیم . اتم که بنظرامروز ساده‌ترین موجودات ابتدائی است باقدرتی شگفت‌انگیز درحرکت‌وجولان است .

این تحرك وقدرت‌عظیم درهرگوشه ، هرسانتیمتر بلکه هرمیلیمتر وهرمیکرون یا بهتربگویم‌در هرذره واتمی ازاین جهان لایتناهی مشهود است وجائی وجود ندارد که ازآن خالی باشد .

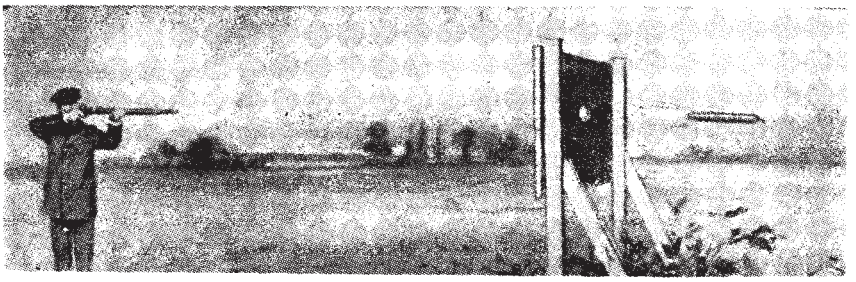

حرکت بخودی‌خود نیروایجاد میکند چنانکه اگر یك شمع را که جسم نرمی است درمیان‌یك‌تفنگ‌گذارند و با قدرت رها کنند همین جسم نرم میتواند تخته‌ای را سوراخ‌کند .

حرکت چیست ؟

ماده را بدون شك وتردید قبول دارید . صحبت‌برسرحرکت وقدرت وانرژی و شعوراست‌که‌آنرا می بینیم ونمی‌توانیم منکر آن شویم . مثالی میزنم :

پرتقال‌کوچکی دردرخت‌پرتقال پیداشده. این‌پرتقال‌رفته‌رفته‌بزرگ میشود ومیرسد . بهمین دلیل که‌رشد می‌کند ناچاریم بگوئیم که قدرت دارد وصاحب‌قوه است. وقتی‌صحبت از قوه وقدرت بمیان آمد ناچاریم اورا قادر بنامیم .

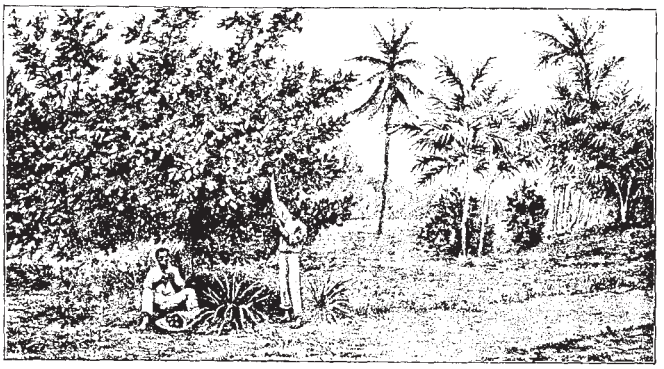

درخت رفته رفته بزرگ میشود . این درخت با عظمت پرتقال که ملاحظه میکنید روزی جزیك هستهٔ ناچیز کوچك نبود .

بهمین قیاس تمام موجودات متحرك وفعال عالم را از کرهٔ زمین و سایرکرات‌گردنده و تمام موجودات حرکت کننده درنظرگیرید . همهٔ‌آنها دارای‌قوه وقدرت یعنی قادر هستند .

ازجزء بکل

وقتی جزء جزء اجزاء عالم را درنظرگیریم بهمین ترتیب‌آنها را دارای قدرت وقوت‌مییابیم.از جزء بگذریم‌وکل عالم را که مجموعهٔ قوه وقدرت است پیش خود فرض کنیم .

این کل چیست ؟ شما میگوئید مجموع ماده است‌که عالم‌را تشکیل میدهد . کدام ماده ؟ همان ماده‌که‌دارای‌قوه‌وقدرت‌یعنی قادروتوانا است . مطلب روشن گردید وحل‌شد.ما را برسراسم دعوائی‌نیست. شما بگوئید مادهٔ قادر توانا ما میگوئیم یزدان قادر توانا . مگر تغییر اسم ماهیت را عوض میکند ؟

صفات یزدان

پس اگر گفتند مادهٔ بی‌وزن مقتدر میگوئیم داناهم دنبالش بگذار، تواناهم بگذار می‌شودیزدان مقتدر دانا وتوانا . آیا چنین نیست ؟

واما اگر گفتند قوه وقدرت وشعور ندارد گویم‌بعقل خودتان رجوع‌کنید . آیا اگرماده‌بیوزن وبی‌شعور وقدرت باشدکاری از او ساخته است ؟ بطور تحقیق نمی‌تواند کاری انجام دهد . پس چگونه می‌توان منکر شعوروانرژی شد ؟

وقتی شعوروقدرت را قبول‌کردید یزدان راهم پذیرفته‌اید . شما منکرقوه وقدرت نیستید منتها میگوئید قدرت وزن ندارد ودیده هم‌نمی‌شود منهم میگویم یزدان دیده نمی‌شود وقابل توزین هم نیست‌منتها اثر وقوه وقدرت اورا بچشم می‌بینیم وباعقل می‌سنجیم وازآن بهره‌برداری میکنیم .

شناسائی یزدان

حال دانستیدکه «یزدان قادر توانا ودانا» که ما میگوئیم یعنی چه . پس خدای‌خودراشناختید.

آیا شاد نیستید ؟ خوشحال نیستید ؟

اینجاست‌که مشکوکین ناچارند بلاقید وشرط تسلیم شوند .

یك قدم بسوی ترقی

اکنون روی خود را بسوی خداپرستان کرده میگویم : دیدیدکه یك قدم بسوی خدا شناسی برداشته شد واختلاف لفظی با مادیون منتفی‌گردید وآنها هم ناچارند بحکم عقل خدا را بشناسند .

حقیقت اینست که مادیون خود تا حدی قائل بقوه ومادهٔ قـوه‌دار هستند ولی حیران شده‌اند ، موضوع برایشان شلوغ شده ونمیتوانندرست درك‌کنند .کسی برایشان واضح وروشن وآشکار وبرملامطلب را تجزیه نکرده است .

اینجاست‌که چراغ حقیقت تاریکی را زائل می‌سازد . اینجاست که میفهمیم پرورگاربخشایندهٔ مهربان وعادل ونظم دهنده وقاضی‌اعمال بندگان برسراسر عالم نظارت دارد واراده وقدرت عظیم وی در تمام ذرات کائنات مؤثرودرحیات وحرکت همهٔ موجودات واشیاء تأثیر دارد وتار وپود عالم هستی برزمینهٔ قدرت وروح او درحال‌کار وعمل‌است.

خدا را شناختیم

پس خدا را شناختیم . این قدرت بی‌پایان توانا را که دائماً ولاینقطع درعالم لایتناهی درکارو تحول وتغییر وعمل‌کردن است دریافتیم . بلی این قوه وقدرت برعالم محیط است . همه از امر اوست و برهمه‌چیز احاطه دارد وهمه را میگرداند و بکارمیاندازد، باکمال سرعت و بدون تعطیل بفعالیت مشغول است . چون قدرت دارد نمیتواند متوقف شود وپیوسته درابتکار وفعالیت است .

اینست یزدان مقتدر دانا و توانای محیط و اینست همان خدائی‌که در وجودش مشکوك‌بودید.

درفصول بعد علت افکار غلط نسبت بخدا شناسی وحقیقت عالم موردگفتگو قرار خواهدگرفت .

نظری بادیان

زیرا ملکوت خدا بزبان نیست بلکه در قوتست

رساله‌اول پولس رسول بقرنتیان۴

آنکسی که هیچگونه تفاوت دراینجا (بین برهمان ودنیا) ببیند ازمرگ بسوی مرگ خواهدرفت . **دین‌هندو : کاتها اوپانیشاد آدهیای۲ والی۴**

ثروت وافتخار وابسته بآسمانست . **کنفوسیوس: آنالکت فصل۱**

هنگامیکه توانگ تسو دربستر مرگ بود شاگردانش آرزوی خود را ابراز داشتند که مراسم عظیمی در دفن او بجاآورند او گفت : اما تابوت من ودرپوش تابوت من زمین وآسمان خواهد بود وخورشید و ماه جواهرات آنند و ستارگان وصور فلکی مرواریدها و زینت‌های آن‌هستند وهمه اینهادرمراسم تشییع‌حضور دارند .آیاباین ترتیب مراسم وتشریفات مرگ من‌کامل‌نخواهد بود ؟ شما چه چیز میتوانیدبآنها بیفزائید ؟ شاگردان پاسخ دادند: میترسیم کلاغان وکرکسها بدن‌شما را بخورند ای‌آقاوای بزرگ .

توانگ‌تسو پاسخ داد ؛ در بالاکلاغان وکرکسهامرا می‌خورند ودرپائین موروملر ومورچه مرا خواهند خورد . اگر شما بخواهید مرا از ماروموروموروچه بگیرید وبه‌کلاغان وکرکسها بدهید تبعیض قائل شده‌اید .

... مرگ و زندگی یك تحولی است . با تحولی زندگی میکنند و با تحول دیگر می‌میرند.

موجودات‌زنده بامرگ حالت حزن پیدا میکنند ومردمان ازآن‌اندوهگین میشوند . اماجز بیرون آمدن‌کمان ازغلاف نیست وخالی‌شدن‌کیف‌از محتویات‌آن نمیباشد . ممکنست‌درهنگام تسلیم بتحول‌اوضاع کمی‌آشفته شود . اما باید دانست‌که **این بازگشت بزرك بسرمنزل واقعی است.** **تائوئیسم ـ کوانگ‌تسو۳۹ـ۴۰**

نظری بفلاسفه ودانشمندان

چه لزومی دار درکارجهان حکمت قائل باشیم . ماشین طبیعت میگردد ومدارآن برعلیت است . **فلاسفهٔ مادی**

چون تکامل وسعادت مطلق و خیرکامل در این دنیا نصیب انسان نمیشود بایستی معتقد باشیم نفس پس ازمرگ باقی است تا بتواند دروصول‌بکمال سیرکند وبخیر کل برسد . این عمل از خود انسان که ناقص است ساخته نیست ولاجرم یك وجودکاملی باید بشر را باین راه سوق دهد وآن پرورگار است . **اما نوئل‌کانت**

مکلف بودن انسان بتکالیف اخلاقی مستلزم وجودکامل مطلق و پروردگاراست. این امر مطلق عقل‌به‌نیکوئی ارادهٔ خداست‌که بردل انسان وارد میشود . **اما نوئل‌کانت**

علمای اخلاقی که بخدا اعتقاد ندارندگوئی کاخ بسیار بلندی ساخته‌اند که پایه‌هایش برآب باشد زیرا فضائل را بسیار بالا می‌برند رآنرا برتر از هرچیز میشمارند ولی وسیلهٔ شناختن آنها را بدست نمیدهند . و غالباً آنچه باین اسم میخوانند جز سنگدلی و نخوت و

نومیدی نیست

رنه دکارت

وجود همه مخلوقات تابع و قائم بصورت خداست و بدون اویکدم قدرت زنده ماندن ندارند .

دکارت

آنچه خداوند مقدرکرده حتمی است وازطرف دیگر چون خداوند وجود کامل است البته کاملاً مهربان‌است وآنچه بما میرسد بخیرو صلاح ما استهرچند ظاهراً با درد ورنج همراه باشد . پس نخستین دستور تسلیم در مقابل خواست او است . چون روان برتن‌امتیاز دارد وروحانی است برترواشرف است ودرآن فنا راه ندارد و خوشی‌آن بهتر از خوشی‌تن است . پس‌آخرت که سیرروان است از دنیا بهتراست .

رنه رکارت

بیان ششم ـ فایدهٔ خداشناسی[1]

خداشناسی به‌چه‌کارمیآید ؟

اینهمه‌فشار وزدوخورد وغوغاهائی‌که دردنیا درازمنهٔ مختلفه برای‌خداشناسی بوجودآمده برای چیست ؟ خداشناسی‌بشررا به‌چه‌کارمیآید ؟ اگرانسان‌خدارانشناسد چه‌عیبی‌پیدامیشود ؟ اگردراینباره‌نفهمد چه‌ضرری‌دارد ؟ اثرعملی‌خداشناسی چیست ؟

بشرحال پارچه‌ای‌را داردکه‌ازکارخانه‌ای‌بیرون‌میآید وپارچه‌پس‌ازاینکه ازکارخانه بیرون‌آمد وظیفهٔ خودرا انجام میدهد وبالاخره بعدازآنکه کارخودرا انجام داد میپوسد وازبین میرود .

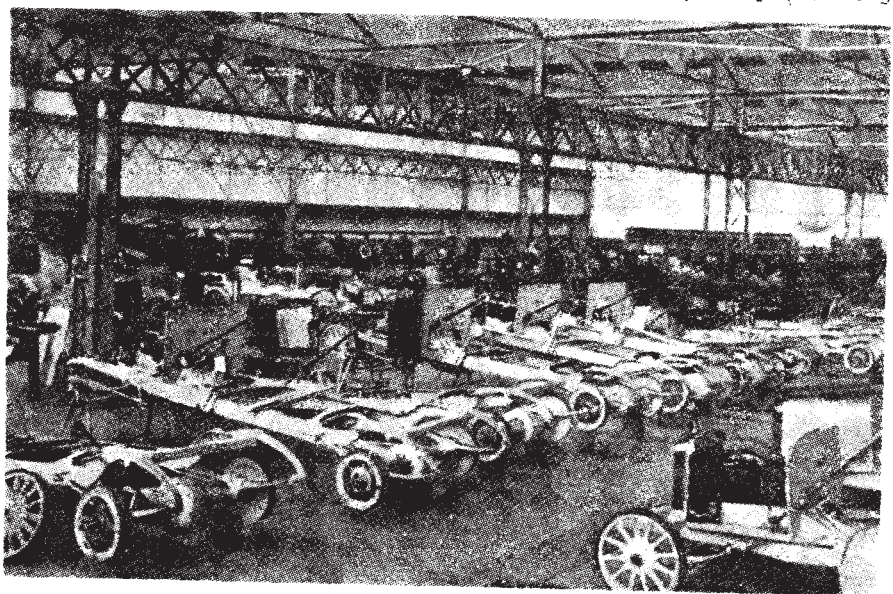

اتومبیلی که از یك‌کارخانه بیرون میآید وظیفهٔ خودرا انجام خواهدداد . چه‌لزومی داردکه صاحب و سازندهٔ کارخانه‌را بشناسد؟

برای‌او چه‌تأثیری داردکه بداند چه‌کسی اورا ساخته وصاحب کارخانه‌را بشناسد ؟ پارچه اصلا شعور اینرا نداردکه چنین فهمی پیداکند . فرضاًهم بفهمد چه‌نتیجه‌ای خواهد داشت . وبازهم همان حال

(۱) توجه‌خوانندگان‌را بشرحی‌که دراواخرکتاب تحت عنوان «فایدهٔ اخلاقی شناسائی بخداوعالم بی‌انتها»چاپ‌شده جلب‌میکنم.

اول‌را دارد .

اگر بشر خدارا نشناسد چه‌میشود ؟ سالیان‌دراز است که وظیفه‌خودرا انجام داده واموردنیا گذشته است و بعدازاین‌هم‌میگذرد. چه‌سودی‌دارد خدارا بشناسد ؟

آیا اگر پارچه صاحب‌کارخانه‌را شناخت هدفش‌فرق‌میکند ومقامش‌بالامیرود واگر نشناخت منزل پیدامیکند ؟ خودصاحب‌کارخانه مخمل‌رامخمل وکرباس‌راکرباس‌کرده . آیا ازشناختن‌صاحب‌خودماهیت‌او تغییرپیدامیکند ؟ بلی اگرازحالت‌کرباسی بیرون‌آید وتبدیل بمخمل‌شودمیتوان گفت بحالش‌فایده خواهد داشت . اما بااین‌شناسائی ماهیتش‌تغییر نمییابد . بشرهم‌چنین‌است یکی‌مخمل‌است دیگری‌کرباس . باخدا شناسی وضع‌آنها عوض‌نخواهدشد .

راستی فایده کدام است ؟

ممکن‌است بگوئیدکه فایدهٔ‌آن ترقی روحی ونزدیک‌کردن راه‌حقیقت وکم‌کردن زحمت وفشار برای وصول بحقیقت وآماده شدن برای مقامات پس‌از تحول (مرگ) است . بلی این درست ولی برای این زندگی نیست . فایدهٔ خدا شناسی برای این دنیا کدام است ؟ کسی کـه خداشناس نیست قائل بآن دنیا نیست .

فایدهٔ واقعی‌آن، دریک‌کلام است : امید . کسیکه درخدا مشکوك است امید بجای دیگر ندارد . امید ببعد نداردکه دنبال وظیفهٔ‌صحیح خلقت خود برود . امیدرفتن بکجادارد ؟ اوکه مافوقی قائل‌نیست و امیدوار برفتن بدنیای‌دیگر نیست تا بمقامی برسد . اوتنها درفکرمادیات است . اماکسیکه خداشناس است هم‌مادیات‌رادارد وهم‌صاحب‌امید بمراحل‌تحول‌بعدازاین حیات‌است .

ایده‌آل وآرمان‌بشر امیداست . اگرامیدنباشد و چشم براه ترقی بعدی نباشد کاری نمیکند . وقتی‌شخص بخدا شناسائی‌پیداکردامیدهم دارد . همه‌چیز برروی‌امید بناشده‌است . پایهٔ هرکاربرروی امید است وتاشخص‌امیدوارنباشدکاری‌انجام نمیدهد .

یك‌امید عظیم

امید بآخرت همانست‌که میلیونها خدا پرستان عالم دارند . آیامیتوان‌آنراکوچك‌گرفت؟ ما با مشکوکین درخداشناسی درزندگی‌دنیائی‌باهم همراهیم . تادراین‌دنیاهستیم باهم بسرمیبریم اماامیدبزرگ واتکاء به‌نیروی‌الهی‌فقط درماست . آنهاچون‌بعدازاین زندگی‌رانیست میدانندلذا امیدی‌ندارند زیراامید به‌نیست معنی ندارد . امیدبه‌نیست مسخره‌است .

ما بمبدائی عالی وبزرگ امیدواریم واین‌امید همچنان درما وجود دارد تابحقیقت متصل شویم .

فایده امید

اگر بطورکلی‌امیدنباشد فوراً تمام فعالیتهای‌عالم قطع میشود . هرکاری‌دردنیا انجام گردد روی امیداست . آیا این‌امید بیفایده‌است ؟ آیا این‌مطلب‌قابل‌فهم نیست ؟

کسی‌ازاینجا تااصفهان‌مسافرت‌میکند . قدرت‌فکری واستطاعت‌اواینست‌که فقط تااصفهان‌برود . اماشماکه امیدواریدتاشیرازبروید آیا بهترازاونیستید ؟ اومیماند وشماپیش‌میروید . پس‌امید درکوچکترین قدمها مؤثراست .

ببین چقدر فرق بین خدا پرست و مادی موجود است . این کسل است و آن امیدوار بالطاف بی‌پایان الهی .

امید بمثابهٔ دریائی لایتناهی است که جلو دید انسان‌را بازمیکند . آنکه دروجود خدا شك‌دارد قدرت‌تحمل سختی‌هارا آنطور که درخداشناس باایمان‌هست نخواهدداشت .

تفاوت بارز

فرق خداشناس وغیر آن‌رامیتوان‌دراین‌مثل مجسم کرد . مثل‌اینست که هردو دراطاقی نشسته باشند. برای‌دستهٔ اخیراطاق مسدوداست وهیچ راهی بخارج ندارد اما خداشناس پنجره‌هائی‌را بازمیکند ودرهائی میگشاید که منظره‌اش بهتراست وامید بنجات‌هم دارد . آن دیگری خودرا دراین اطاق خفه محبوس کرده است ولی این‌یکی سرپوش‌را بازکرده واز آن‌نفسی ازهوای‌آزادخارج میکشد .

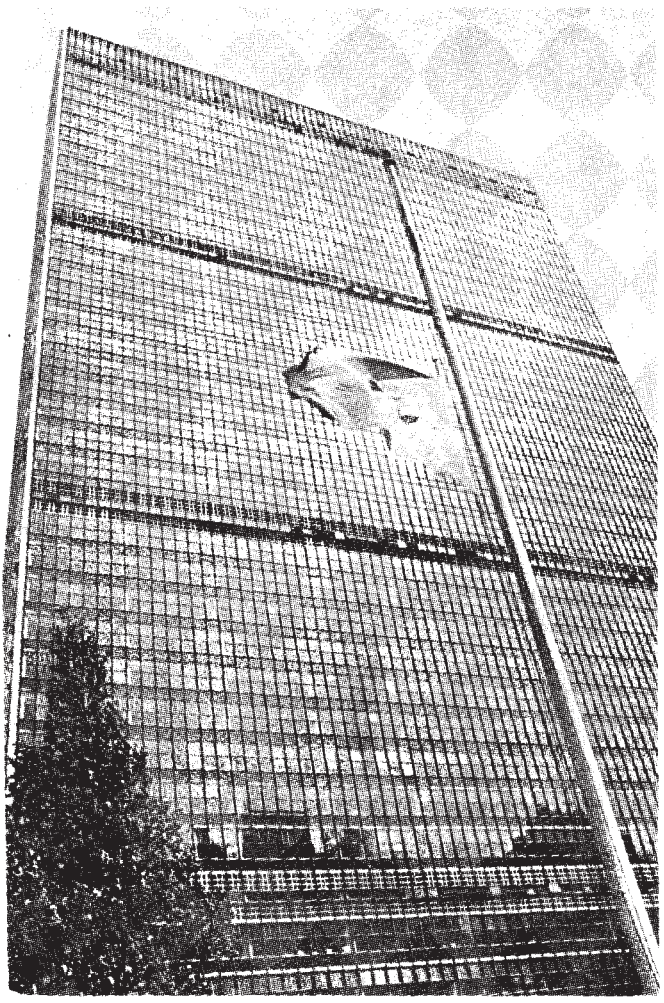

هرچه‌ساختمان پنجره‌اش به‌بیرون بیشترباشد منظره‌اش بهتر است (نمائی ازسازمان ملل متحد درنیویورك که سراسر آن‌شیشه ونور است)

مطلب‌را درنظرشما روشنتر میکنم : نمیگویم‌که درمشکوکین‌بخدا اصلا امید وجودندارد زیرابنای عالم بر امید و بیم ساخته شده وتا این دو انگیزه در بشر نباشد نمیتواند کاری انجام دهد . پس‌امید درهمهٔ افرادبشر اعم از خداشناس وغیرآن هست منتها دو فرق با هم دارند: اول‌اینکه مانند حال دومسافر اصفهان وشیرازکه در بالابیان‌شد وسعت‌امیداین‌دو بایکدیگر متفاوت است . امید مشکوکین وادی خداشناسی بیشترمصروف مادیات‌است و هرکوششی‌که میکنند بیشتر برای کسب لذات وانجام زندگی واموری که شبانه روزرا به هرترتیب طی‌کند دورمیزند . اما کسیکه‌دارای ایده‌آل وآرمان بزرگتری‌باشد باین تکرار مکررات ولذات مکرر ومتشابه قانع نیست و میخواهد هدفها و آرمانهای بزرگتری داشته باشد . از آنجا که بشرجزء عالم لایتناهی است وجولانگاه اندیشهٔ اونیزحدود و ثغوری ندارد بهیچ‌چیز متوقف‌نمیشود وبهیچ حدی‌قانع نیست . امید وآرمان وی‌نیزعالی است . وآنکس که‌بیشترهمت‌خودرا صرف‌درامور لذات‌حیوانی وزندگی خوروخواب‌کند باآنکسی که‌هدف‌عالی درزندگی برگزیند وخداشناسی‌واقعی اختیارنمایدوخودرا جزئی ازعالم لایتناهی‌بداند وسعی‌نماید وحدت واتصال خویشتن‌را باعالم محکم واستوار سازد واز اسرار

کائنات آگاه شود و سهمی در این کارخانه لایتناهی داشته باشد و با دیدهٔ چرخی که مؤثر در گردش گیتی عظیم است بخود بنگرد مسلماً وسعت دید و فسحت میدان نظرش بسی عالیتر خواهد بود. آیا چنین نیست؟ و اما تفاوت دوم در اینست که شخص مشکوك در وادی خداشناسی یك نقطهٔ اتکاء و پناهگاه محکم که لااقل بتواند فکر خود را در پرداختن به آن آسوده سازد ندارد.

هر بشری بخوبی این نکته را آزموده که قدرت عمل و فکری او قادر برفع تمام مشکلات زندگانیش نیست و انسان به اشکالات وسختیهائی برمیخورد که عرصه را براو تنگ میسازد، به بن بست هائی میرسد که راه پیشروی بر او مسدود میشود و مسائلی در زندگی او پیش میآید که از حل آن عاجز است. این نکته را همهٔ مردم اعم از مادی و معنوی دریافته اند که قدرت و اختیار واراده شخص انسان تنها کافی نیست که درهنگام برخورد باین گرفتاریها اورامدد دهد. همچنین بر آنها ثابت گردیده که هیچ خویشاوندی حتی پدر و مادر و فرزند و برادر و خواهر در همهٔ موارد سختی ها قدرت کمك به او را ندارند و یا نمیخواهند درست این عمل را بخرج دهند و یا خودخواهی آنها اجازه نمیدهد که در همهٔ موارد ومراحل او را یاری کنند. بارها شده که انسان ازشدت درماندگی مشتهای خودرا گره کرده ودندانها را بهم فشرده و مانند غریق که در دریا در حال غرق است درجستجوی گیاهی برمیآید که چنك به آن زند وخودرا نجات دهد. در اینحال کوچکترین ساقهٔ لرزانی که بدست انسان افتد نعمتی عظیم بشمار میرود ومانند منادی بزرگ نجات بداد او میرسد وروح اورا بقدری خوشحال میکند که گوئی بزرگترین مزیت را دراختیار او گذارده اند.

بر هیچکس پوشیده نیست که هر انسانی ممکنست مکرراً در زندگی بچنین حالات سخت برخورد کند. در این حالت آنکس که بخدا ایمان دارد مانند کسیکه چنگکی برای بیرون کشیدن او از منجلاب در دسرش گذارده شده یا مانند روزنه ای که در محبس تاریك هوای پاك را بسوی او میآورد ویا مانند ریسمانی که او را از سقوط بگرداب نومیدی نجات میدهد بایمان و خداشناسی خود متوسل میشود و این همان حالت است که آنرا توکل و توسل میگویند و فکر او را از سختی و نومیدی نجات میدهد.

اما شخص مشکوك که او هم مانند دیگران بارها دچار این گرفتاریها میگردد محکوم به شکست و نومیدی است. در اینحالت است که خودکشی ها و تسلیم به نومیدی ها و پریشانی ها و گریه ها و انواع این بیچارگیها پیش میآید.

دراین وضع اورا بایستی مانند کسی دانست که از کنار پرتگاه وی را یکباره بدرون وادی تار و ظلمت و بدبختی ساقط نمایند.

سخنی با مشکوکین

میگویم: ای مردمان چرا عمداً خود را ناامید میکنید؟ چرا تفکر را سد کرده و در صدد تحقیق و تفکر برنمیائید؟ چرا نمیگذارید فکر محتویات آن ازماده ونیرواست. یده‌های مشهود نزد خود مجسم نماید. خدا شناسی واقف شوید؟

سیارات درآسمان برطبق اطلاعات خود د پوسته‌های پیاز میدانستند که زمین در

دعا و تمنا

بار خدایا بتو پناه میبرم و از تو میخواهم همه را بر پدیده‌های شب و روز وسایر حوادثی بود بر قلب همگان بگشائی تا از معرفت دانش عالمی آگاه شده چشمگان ثابت قرار داشتند. پائین‌تر از آن اول درك واقعیات عمیق‌تر گردد و مرا و یارانم را پیروز فرمای تا الم را از آن میدانستند. این فکر با برخی است توفیق بیشتر یابیم. طلمیوس اتخاذ گردید و تا زمان رنسانس

نظری بادیان

سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی‌انفسهم حتی‌یتبین لهم انه‌الحق‌اولم یکف بربك انه علی‌کل شیئی شهید- ما آیات قدرت و حکمت خود را درآفاق جهان و نفوس بندگان‌کاملا هویدا و روشن میگردانیم تا درخلقت شگفت انگیز آفاق وانفس نظرکنند وخدا شناس شوند وظاهر شودکه خدا و آیات و حکمت و قیامت و رسالتش همه‌برحق است‌آیا خدا(همین حقیقت‌که) برهمه‌موجودات عالم‌پیدا وگواهست‌برهان نیست؟ **(قرآن مجید- سوره فصلت -۵۳)**

یك طبقه میروند و طبقه دیگر میآیند وزمین تا بابد پایدارمیماند. آفتاب‌طلوع میکند وآفتاب غروب میکند و بجائی‌که از آن طلوع نمود میشتابد . باد بطرف جنوب میرود و و بطرف‌شمال دور میزند، دور زنان دور زنان میرود و بادبمدارهای خود برمیگردد. جمیع نهرها بدریا جاری میشود اما دریا پرنمیگردد بمکانیکه نهرها ازآن‌جاری شد بهمانجا باز میگردد. **کتاب جامعه باب اول**

وقتی بخواهند در افکار خویش پاك باشند نخست دانش خود را بحداعلا بالامیبرند. این توسعه دانش در تحقیق، و تجربه نسبت‌باشیاء انجام میگیرد.

وقتی تحقیق و تجربه شد دانش‌کامل میگردد. دانش‌آنها که‌کامل‌شد وافکارآنهاکه پاك شد قلبشان اصلاح میگردد. قلبشان‌که اصلاح شد شخص‌آنها ترقی‌معنوی خواهدکرد. وقتی شخص‌آنها ترقی‌کرد خانواده‌آنها منظم خواهد شد. وقتی‌خانواده منظم شدکشورآنها خوب اداره خواهدشد وسراسر قلمرو زندگی‌آنها آرام و خوشبخت خواهدگردید .

کنفوسیوس:دانش بزرگ I

نظری بآراء فلاسفه و دانشمندان

برای حل معمای جهان دنبال علت فاعلی و اصلی رفتن خطاست زیرا اگر هم بآن برسیم تازه میپرسیم چرا علت نخستین علت نخستین شده است؟ برای حل مطلب باید علت و ذات وجود را ببینیم. **هگل**

دنبال کردن‌اینکه جهان ازکجاآمده وبکجا میرود وچراآمده‌ایم ومیرویم‌کار بیهوده‌ای آن دسترس نیست. باید بدانیم جهان چیست و چیستیم. **شوپنهاور**

نامحدود است زیرا برای ابعاد نمیتوان حدی تعیین‌کرد بنابراین‌عالم جسم بعد است و فضا ومکان بی‌بعد معقول‌نیست پس‌هیچ مکانی بی‌جسم رد. **رنه دکارت**

رودولی هیچوقت بکمال‌نمیرسد زیرا اگر بکمال‌رسد دیگرمخلوق **لامنه**

در جمیع متعلقات مدنیت‌از دیانت و سیاست وعلم وصنعت درهمه **هربرت اسپنسر**

سیر میکند و این تکامل درامرنیروی معنوی‌استکه برای‌انسان

و سراسر جهان راه کمال مطلوب و ایده‌آل را درپیش میگذارد. **آلفرد فویه**

نیروی جوهر مشتاق کمال و مایل بوسعت دادن خود میباشد و با اینکه همیشه بکمال نمیرسد همیشه ادراکاتش تبدیل پیدا میکند ازادراك بادراك دیگر میرود وتغییر حالت میدهد.

لایب نیتس

معلومات عالم همه جزئیات است واگرهم کلیت داشته باشد بسیار اجمالی است مثل اینکه آسمان آبی است یا شب تاریك است. چون کلیت پیدا میکند و تحت قاعده درآید تبدیل بعلم میشود. فلسفه عبارتست از بدست آوردن اصولی کلی. یك فلسفه کلی هرچه بیشتر بجزئیات صدق کند کاملتر است. کاملترین فلسفه آنست که بتوانیم همهٔامور جهان را ازیك اصل کلی بیرون آوریم.

اسپنسر

ممکن نیست آنچه دانشمندان پیش گفته‌اند درست و تمام باشد و برای آیندگان جای تفحص و تحقیق و تکمیل باقی نمانده باشد. تکمیل دانش کار یکنفر نیست وهمچنان بوسیله کتاب و تصانیف تکمیل شده و دانش طلبان جهان از زمانهای سابق تاکنون دراین خط کار میکنند و قرنها بایدکار کنند و معلوم نیست بکمال برسد یاخیر و معلوم نیست درك تمام علم برای بشر میسر باشد یا نه. **فرنسیس بیکن**

گروهی از قدما را عقیده براین بودکه باب علم وحکمت محدود و محصور است و بیرون از آنچه قائدان قوم میآموزند مجهولی نیست که معلوم شود. البته مقام قدما بلنداست و قدر و منزلت آنها نزد ارباب بصیرت بسیار است ولی علم تمام شده نیست و تمام علم نصیب هیچکس نمیشود و علم انسان در مقابل عالم مثل قطره در قبال دریاست. هرچه بیناتر شویم بیشتر پی بنادانی خود میبریم. علم تمام نمیشود و همیشه راه علم بازاست. **رنه دکارت**

بهترین راه رسیدن بعلم مرکب ازاستنتاج است که ازامور بسیط بتدریج و ترتیب قضایای مرکب رااستخراج کنند و بایستی تمام حلقه‌های زنجیر استنتاج روشن ومعلوم باشد. **رنه دکارت**

حدود عالم

ترجمه از کتاب اطلس عالم Atlas of the Universe تالیف برارنست وش دووری ـ ترجمه ازهلندی بانگلیسی دکتر ولش ـ چاپ توسط آقای باتلر رئیس رصد خانه سلطنتی ادینبورك ـ مطبوعاتی نلسون ۱۹۶۱

عالم یا Universe در هیئت بمعنی فضا با تمام محتویات آن ازماده ونیرواست. بشردرطی قرون سعی کرده تصویری ازعالم مطابق باپدیده‌های مشهودنزد خود مجسم نماید. یونانیان قدیم عالم را برحسب گردش خورشید وماه وسیارات درآسمان برطبق اطلاعات خود تعبیر میکردند. عالم را ازیك عده دوایر تودر مانند پوسته‌های پیاز میدانستند که زمین در مرکز آنها است. حرکات این دوایر موجب بروزپدیده‌های شب و روز وسایر حوادثی بود که درآسمان دیده میشود. در دیراه آخرین ستارگان ثابت قرار داشتند. پائین‌ترازآن اول فلك گردان یعنی منبع نیرو بودکه حرکت همه عالم را ازآن میدانستند. این فکربا برخی تغییرات توسط ارسطو، ابرخس (هیپارکوس) و بطلمیوس اتخاذ گردید و تا زمان رنسانس

دردنیا معتبربود . بااینکه برخی ازمنجمین خصوصاً بطلمیوس مایل بود این طرح را تنها دارای جنبه ریاضی وبمنظور حساب اجرام سماوی تلقی کنند بسیاری متفکرین همین وضع را صورت واقعی عالم پنداشتند. تازمانی که دوربینهای نجومی اختراع نگردید امکان نداشت سیستم بطلمیوس کنار رفته ونظر کپرنیك دربارهٔ خورشید وافکار (دیگز) و(برونو) در باره ستارگان اتخاذ شود.

درسالیان اخیراطلاعات ما درباره عالم بی‌اندازه توسعه‌گرفته است. بجای اینکه عالم را تنها مسکن کهکشان خودمان بدانیم (که بعقیده علمای قرن نوزده قطرآن ۱۰هزار سال نوری بود) امروزه دانشمندان معتقدندکه عالم هزارها میلیون کهکشان وسحابی‌داردو این مقدار تنها درناحیه‌ایست‌که در میدان دید دوربینهای موجود است که این میدان را تقریباً بالغ بر ۵۰۰ میلیون سال نوری میدانند. اقدامات زیادی بعمل آمده‌که یك نمونه فرضی ازعالم درست‌کنندکه باارقام واطلاعات مشهوده تطبیق نماید.

اینطور بنظرمیرسدکه خطوط طیفی نورکه توسط عوالم ماوراء سحابیها صادر میشود بطرف قرمز متمایل است واین تغییر محل بامسافت افزوده میشود . این تمایل طیف بطرف قرمز بعلت (اثردوپلر) توجیه میشود یعنی بعلت حرکت اجرام بطرف خارج است. با این توضیح تمام سحابیهای خارج با سرعتهائی‌که متناسب بامسافت آنها است ازما دورمیشوند . دروهلهٔ نخست اینطور بنظرمیرسدکه کهکشان مامقام مخصوصی درعالم اشغال نموده لیکن‌با تشبیه زیراین تصور ازذهن دورمیگردد : بیائیم و فضای سه بعدی را بـا سطح دوبعدی یك بادکنك مقایسه‌کنیم. روی این بادکنك نقطه‌هائی میگذاریم‌که‌هر نقطه علامت‌یك سحابی‌ویکی ازآنها علامت‌کهکشان خودما است. وقتی بادکنك را بادکنیم این نقطه‌ها نه تنها نسبت بـه نقطه‌ای‌که نشان‌کهکشان ماست دورمیشوند بلکه ازیکدیگر نیز دور میگردند . در واقع هر نقطه ازبادکنك‌را بگیریم‌بطرزی‌متساوی ازیکدیگردورمیشوند. لذا اینطور فکرمیکنندکه عالم را میتوان داخل درفضائی دانست‌که خود آن فضا درحال توسعه است. میزان توسعه را میتوان بوسیلهٔ قانون مربوط به رنگ قرمزو فاصله حساب‌کرد . اگر فرض‌کنیم که خطوط قرمزکم وبیش ثابت میماند میتوانیم تقریباً زمانیراکه سحابیها درفضا خیلی نزدیك‌بهم‌بودند حساب‌کنیم. پس عالم لااقل بصورتی‌که آنرا میشناسیم میتوان‌گفت از همان زمانی‌که حساب میشود وجود داشته است.

نظریهٔ مربوط به (عالم درحال توسعه) نخست درسال ۱۹۲۷ توسط.ج. لومتر بیان گردید هرچندکه درسال ۱۹۱۷ و . دوسیتر و درسال ۱۹۲۲ فریدمان آنرا تاحدی‌گفته بودند. لومترعقیده داشت‌که‌کلیه مواد درابتدادریك سوپراتم بسیارنا ثابت وجودداشته‌کـه بسختی ترکید وتولید سحابیها وسایرمواد عالم را نمود . مدلی‌که لومتر برای دنیا درنظر گرفت‌ساخته های مفصلی است‌که برحسب نظریه نسبیت انشتین درست شده بود. دربین‌این مدلها یك مدلی است‌که مثل نبض‌ضربان دارد وانقباض وانبساط پیدا میکند . درسال۱۹۳۲ ا. آ.میلن یك عالم درحال توسعهٔ منظم‌فکرکردکه‌آنهم‌با نظریه مخصوص نسبیت ساخته شده

بود که در آن سحابیها نسبت بیك مبداء مشترك حرکت نسبی یکنواختی دارند .

یك نظریهٔ دیگر از طرف بوندی ـ وت گولد ـ وف هویل (۱۹۴۸) بیان گردید و این نظر مربوط است بخلقت دائمی مواد. برحسب این نظر وضع عمومی عالم همیشه بهمان حال باقی است و موادی که جدیداً خلق میشوند خلاءهائی را پرمیکنند که اگر آن مواد جدید نمیبود همینطور خلاء میماند زیرا سحابیها از یکدیگر دورشده فضا را خالی میگذارند. برای اینکه وزن مخصوص ماده در عالم ثابت بماند فقط یك اتم جدید هیدرژن بـرای یك لیتر حجم در هر چند هزار میلیون سال لازم است. در این مدل عالم که آنرا بنام « مدل حالت آمـاده » مینامند هم فضا و هم زمان لایتناهی فرض شده است .

در کلیه مدلهای فعلی عالم تا حدود زیادی تقارن فضائی رعایت شده و در مدل اخیر الذکر بهمان اندازه تقارن زمانی هم منظور گردیده است . مشاهدات دیگری که توسط رادیو تلسکوپ بعمل آید و همچنین پیشرفتهای نظری دیگری لازم است تا بتوانیم بفهمیم واقعاً عالم وجود چه شکلی دارد.

بیـان هفتم ـ محدود است یانامحدود

قدمی فراتر

هرگاه کتاب (مکانیسم آفرینش) ومقدمهٔ این کتاب را بدقت مطالعه فرمائید برشما روشن میگردد که عالم نامحدود است وآنرا سرحدومرزی نیست .

پس از اینمطلب بدیهی، دامنهٔ فکررا میشکافیم وحالاکه اندیشهٔ ما به نامحدودبودن عالم آشناشد میگوئیم عالم هم محدود است وهم نامحدود . چگونه چنین چیزی میشود ؟ مگرجمع اضداد ممکن است ؟ برای موشکافی ودرك حقیقت به‌بیان شرح مزبور میپردازم:

آیا عالم محدود است ؟

محدود به‌چیزی‌گویندکه دارای حد باشد. حدود اشیاء عالم‌که مامشاهده میکنیم چیست ؟ آیا میتوان برای آنها حدود ثابتی قائل شد؟ خیر . طبق دلایلی‌که درکتاب (مکانیسم آفرینش) بیان گردید این‌کار ممکن نیست. هرحدی‌که بشرقائل میشود ثابت وتغییرناپذیر نیست . هرحدی‌کـه تعیین‌کنند قابل کشش وادامه یافتن است واین‌کشش وتوسعهٔ حدود بطورلایتناهی ادامه مییابد .

جزئی ازکل

هرگاه بگوئید فلان شیئی جزئی از عالم لایتناهی است آنرا محدودتر ساخته‌اید . بدیهی است که نمیتوان اشیاء عالم را مستقل دانست چه هرچیز بچیز دیگری مربوط است و آنهم با دیگری ارتباط دارد. خلاصه اجزاء عالم لایتناهی بیکدیگر متصل‌هستندودر واقع‌همگی‌اجزاء وفروع‌کل میباشندکه (عالم لایتناهی) نام دارد. هرگاه یك شیئی معین را جزئی ازکل بدانید آنرا شریك عالم لایتناهی و ازفروع آن دانسته‌اید. دراینصورت نمیتواند حدودی داشته باشد.

پس چگونه محدود است

اما درابتدای این فصل گفته شدکه عالم هم محدود است وهم نامحدود. چطور محدود است؟ برای مشاهدات بشر ووسیله‌ای‌که دراختیار دارد وبرای مخلوقاتی‌که درمنطقهٔ معین بسرمیبرند ، محدود است در صورتیکه همان بشریا همان موجود معین وسیلهٔ جدیدی پیداکندکه میدان دیداورا وسیعتر سـازد در اینصورت خواهد دید که منطقه مشاهداتش خیلی بیشتر شده و بازهم اگر وسیلهٔ قویتری بیابد مشاهداتش اضافه خواهد شد واین‌کار پایان ندارد ونامحدود است . دلیل اینمطلب درزیر گفته میشود:

مثالی میزنم : یك سالن تآترکه طول آن فی‌المثل سی‌متر است تماشا چیانی که در صف عقب نشسته‌اند تآتر را می‌بینند. اما اگرسالن تآتر را طولانی ترمثلا یکصد مترساختیم آنهائیکه دراین سالن

یك سالون تآتر یا سینما یا اپرا محدود است ولی اگر تعداد کسانیرا که بتوالی از آن استفاده میکنند حساب کنیم حدود ندارد. (بالا: سالن اپرای سان کارلو در کارو ـ ایتالیا)

جدید درعقب می‌نشینند دیگر نمیتوانند صحنه تآتر را بخوبی تماشا کنند زیرا ازدید چشم آنها دورتر است. بنابراین میگوئیم که طول این تآتر از لحاظ قدرت دید کامل تماشاچی مثلا به سی‌متر محدود میباشد. امادر آن سالن صدمتری اگر تماشاچیان ازدوربین استفاده کنند بازهم همان تآتر را خواهند دید. لذا معلوم شد که محدود نیست ونامحدود است ومحدود بودن آن نسبی‌است وبستگی بقدرت دید تماشاچی دارد، واگر وسایل دیگری درست شودکه ازصدمتر دورتر هم بتوان صحنه را دید باز گنجایش زیادتر خواهد شد.

فرض کنیم این سالن سینما باشد وبرای اینکه سالن بزرگتروقدرت‌دید تماشاچی بیشترشودپردهٔ فیلم را بزرگتر وبزرگتر سازند. همین عمل نامحدود بودن را میرساند.

مثال دیگر: در یك سالن که گنجایش آن فی‌المثل محدد به یکهزار نفر است فیلم نمایش داده میشود. میگوئیم تماشاچیان این نمایش محدودند . اما آیا میتوان گفت تعداد تماشاچی همین یکهزارنفر است ؟ البته خیر، زیرا نمایش فیلم منحصر به یك سآنس نیست. سآنسهای دیگرهم خواهد بود ،که در هر کدام تعداد تماشاچی میآیند ومیروند واین عمل شبهای متعدداادامه داردواصولا امکان آن هست که بمقدار نامحدود تماشاچی این فیلم را ملاحظه نمایند، پس محدود نیست ونامحدود است.

کرهٔ زمین هم اینطور است . در عین حال که درهرمدت معین تعداد معینی در آن بسرمیبرند چون دائماً بمدت نامحدودی عوض شده وتحول پیدا میکنند تعداد نـامحدودی در آن زندگی میکنند و میآیند ومیروند.

عالم لایتناهی نیزچنین است. نسبت بمشهودات بشرووسایلی‌که دراختیار دارد محدود است اما هرگاه وسیله‌ای پیداکرد واختراع نمودکه بتواند بیشتر ببیند خواهند دیدکه بازهم هست وحدودی‌برآن متصور نیست.

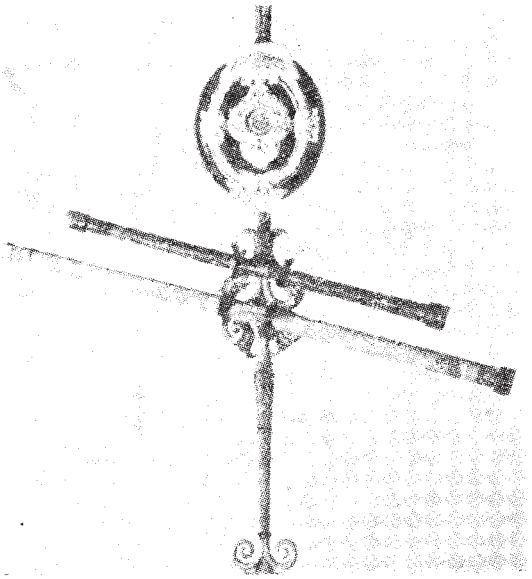

دوربین نجومی گالیله ایتالیائی

سابق‌که قدرت‌دیدکرات برای‌منجمین منحصر به چشم آنها بود عالم را طوری‌میدیدندو اززمانیکه گالیلهٔ ایتالیائی موفق به‌کشف دوربین نجومی‌کوچکی‌گردید عالم در نظر آنها وسیعتر شد وبعداً باتکمیل اختراع دوربین‌روزبروزوسعت گرفت تا اینکه فی‌المثل پس ازاختراع تلسکوپ پنج متری‌کوه پالوماراعلام داشتندکه حدودمرئی عالم ۵۰۰۰ میلیون سال نوری است. اما خود آنها متوجه شدندکه بوسیلهٔ رادیو تلسکوپ‌که امواج‌رادارا میفرستد وبرمیگرداند عالم‌منحصر باین مقدار نیست بلکه بمراتب وسیعتر است. یا اینکه تلسکوپهای نجومی را چنانکه خیال آنرا درسردارند دراقمارمصنوعی گردنده درفضا ویادرکرات دیگرقراردهند.

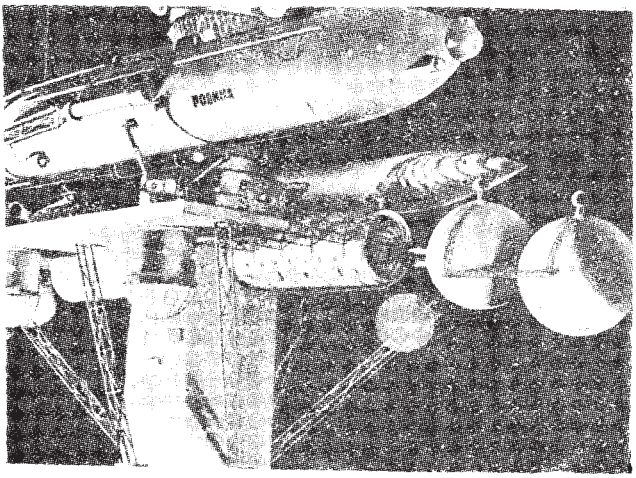

طرح ایستگاه‌های فضائی که در آن دوربین‌های نجومی بمنظور اکتشاف بهترفضا نصب خواهد شد.

حال میگوییم اگر تلسکوپهای دیگری‌اختراع گردد یاوسائل‌کشف دیگری ازقبیل‌رادیو تلسکوپ‌ایجاد کنند آیا اطلاع آنها برحدود عالم وسعت نخواهدگرفت؟ آیا میتوان گفت‌که حدود علم واکتشاف‌همینست که تا امروز بدان رسیده‌اندو بهمین پایه متوقف وراکد شده است؟ البته میگوئید: خیر: زیرا بتجربه دریافته‌اندکه‌روزبروزدایرهٔ‌معلومات بشری (برحسب مقدرو سرنوشت) روبتوسعه میباشد. پس واضح است‌که هرچند وسایل دید بیشترشود حدود عالم را نامحدودتر خواهند دید. بنابراین معلوم شدکه دید عالم برای آنزمان وافکار مردمان آن دوران محدود بود بوسائلی که داشتند وبرای زمان ماهم محدود است به وسائلی‌که اکنون دردست دارند، ودرآتیه نیزدر هردوره وابسته بابزارهائی است‌که اختراع نمایند. اما حقیقت‌حکم‌میکندکه چون پایانی برای فکربشرو توسعه‌معلومات

او و پیدایش وسیله‌های جدید نیست لذا قدرت دید انسان هم نسبت بعالم نامحدود خواهد بود و این خود بهترین دلیل است براینکه درواقع عالم نامحدود میباشد نه‌محدود.

نکته بالاکه حقیقتی را از نامحدودی عالم بماآموخت‌این مطلب‌را نیز بطور مسلم روشن ساخت که همه چیز دنیا مشمول همین قاعده است.

گفته شدکه افکار روز بروز پیشرفت‌وتوسعه‌گرفته وخواهد گرفت. معنی آن اینست‌که درحقیقت‌فکر نامحدود است ولی برای یکزمان معین، ومکان ولحظهٔ معین همین فکر نامحدود حدودی داشت. لذا باید گفت محدود است برای زمان ومکان معین ولی درحقیقت نامحدود است. آلات و ابزار ووسائل نیز مشمول همین قانون است. برای زمان و مکان معین محدود ولی در واقع دامنهٔ پیشرفت و توسعهٔ آن نامحدود میباشد.

حال‌که توجه پیداکردید وحاضر و آماده برای فهم مطلب شدید میگویم تمام امور عالم مشمول همین مقررات میباشد وهیچ چیز نیست‌که ازآن استثناء داشته باشد یعنی برای زمان و مکان خود و فکر مردم آن روز محدود اما درطول لایتناهی‌گذشت عالم نامحدود میباشد. لذا روشن‌گردید که مـواد عالم دائماً بمقدار بینهایت درتحول است.

روزگاری بودکه سریعترین وسیله نقلیه شتروالاغ بود. امروزهم ممکنست بطور ندرت‌ازآن استفاده‌کنندولی آیا مقام سابق را دارد؟

روزگاری بودکه سریعترین وسیلهٔ حرکت محدود بود به الاغ مصری وشتر جمازه و قاطرهای تندرو واسبهای بادپیماکه منتهای قدرت حرکت‌آنها فی‌المثل ساعتی چهارفرسنگ بودوکسی نمیتوانست‌در یك روز حتی باتعویض وسیله بیشتراز بیست فرسنگ راه طی‌کند ومیتوان گفت‌که‌درآن ایام نه‌افکارمردم میتوانست این حدود را پاره‌کند ونه وسایل بیش از این قدرت داشت و حدود منحصر بهمین بود. آیـا میتوان گفت‌که امروز هم همین حدود برقرار است؟ خیر، زیرا خودتان می‌بینید و میشنویدکه موشکهای عظیم باسرعت چندین هزارکیلومتر درساعت تنها محدود بقاره های زمین نیستند بلکه فضا را درنوردیده وبسوی‌کرهٔ ماه رهسپارند وسعی دانشمندان فن شبانه روزمعطوف‌برآنست‌که وسایل‌جدیدی اختراع‌نمایند که این محدودیت را هم بهمزنند و بکرات منظومهٔ شمسی بلکه ما وراء آنها دست یـابند. آیاهمین‌امر دلیل بارزوروشنی‌برای محدودیت ونامحدودیت‌بطرزی‌که گفته شد نیست؟

این مطالب که گفته شد فرضیه و نظریه مانندسایرفرضیات و نظرات پروفسورها و دانشمندان نیست واز سرچشمهٔ تخیل آب نخورده بلکه حقیقتی است ساده وروشن وعریان مانند دودوتا چهار تا که درمعرض افکار کلیهٔ علماء و روشنفکران جهان قرارداده میشود. لذا روشن گردید که مواد عالم دائماً بمقدار بینهایت درتحول است.

امروز درهمه جای دنیا جت وسیله مسافرت عادی شده است (یك جت ازهواپیمائی ایران)

مثال دیگر

مثال دیگری برای روشن شدن مطلب میگویم که در بالا بطور اشاره بیان شد . دربیابانی واقع شده‌اید، کسی درمقابل شما حرکت میکند. آنقدر میرود که ازدیدهٔ شما ناپدید میگرددیعنی چشم شماقدرت

دید انسان دربیابان محدود است اما اگر وسائلی داشته باشد دید اوبیشتر میگردد (عده‌ای مسافر عرب دربیابان ازدور منظرهٔ سراب می‌بینند)

مشاهدهٔ اورا ندارد. آیا توان گفتن که این شخص نیست شده؟ خیر. هرگاه دوربینی بدست گیریدو بسوی اوبنگرید او را خواهد دید. بازکه مقداری دورتر شود ازدید دوربین هم ناپدید میگردد. اگر دوربین قویتری بدست آورید ودرمکان بلندتری قرار گیریدکه خمیدگی زمین یاموانع دیگری جلوگیری ازدیدن آن شخص نکند بازاورا خواهید دید.

چرا اینطور شد؟ آیا میتوانیم بگوئیم وقتی از چشم غایب شد دیگر وجود ندارد ؟ پس نقص و حدودمربوط به‌دید بشراست. درابتداکه قدرت دید شما کمتر بود بقدری‌که چشمتان یارائی داشت‌توانستید آنشخص‌را ببینید . حدود شما همان ومیدان دید شما بآن اندازه محدود بود ، بعداً که دیدگانتان مسلح شد حدود و قدرت آن افزوده و وسیعتر گردید.

اینرا حدود دید شما وحدودقدرت شما گویند ولی بخوبی میدانیدکه درعالم واقع حدودی نیست. پس نتیجه گرفته شدکه دید بشرمحدوداست ولی عالم نامحدود، چراکه‌هرچه آلت دید تکمیل شودمقدار بیشتری می‌بینیم واین خود دلیل براینست که عالم بی‌انتهااست.

بازهم مثال

کوهی می‌بینیم که بسوی آن پیش میرویم وهدف ما است، ابتداد رنظر ما بسیار دوراست وکم کم نزدیك میشود تاآنجاکه بدامنهٔ آن میرسیم وبه هدفی که داشتیم نائل میشویم. این حدود دید ما ومقصود ما است. اما آیا میتوان گفت که پشت کوه چیزی نیست؟ وقتی ازآن بالارویم واز قله صعودکنیم و از جانب دیگر سرازیر شویم راه جدیدی پیش پای ما باز میشود. محدود بود بادرنظر گرفتن هدفی که داشتیم و در واقع نامحدود است.

درپانصد سال قبل مردم متمدن ازوجود قارهٔ آمریکاآگاه نبودند ولی رفته رفته بدان پی‌بردند. حدود مردم آنزمان تاهمان اندازه بودکه دنیا را منحصر بقارهٔ آسیا واروپا وافریقا میدانستند، سپس‌این حددو تغییر کردوکرهٔ زمین تاحدودی‌که امروز میشناسندکشف شد. آیا میتوان گفت که قبل ازآنکه آمریکا توسط کاشفینی چندکشف گردد این قاره وجود خارجی نداشته است؟

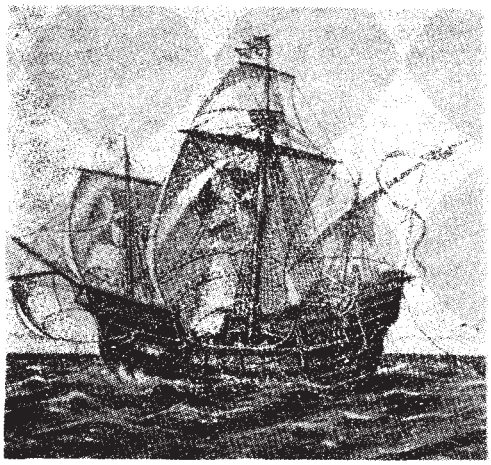

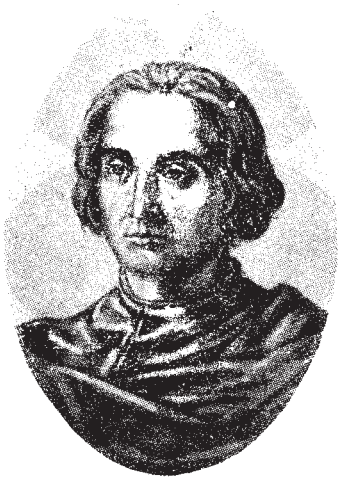

سمت راست کریستف کلمب وسمت چپ کشتی اوسانتاماریا

هم محدود هم نامحدود

محدود است برای بشر و موجودی‌که در منطقهٔ معین زیست میکند . محدود است باینطریق‌که هرکره نسبت بفضای خود حدودی دارد اما در عین محدودیت نـامحدود است . نکات زیر باید مورد توجه قرارگیرد :

۱ـ بشر هرچه پیش رود، قدم جلوگذارد، حدود را بشکافد، از موانع ودیوارها بجهد وخودرا آزاد سازد و به بررسی عالم پردازد ، آلات و ادوات جدید اختراع کند که حدود مشاهداتش را بیشتر نماید نمیتواند بسرحد و مرزی در عالم برسد یا حدودی برای مخلوقات عالم لایتناهی بیابد . تاکنون چنین چیزی عملی نشده دلیلی هم در دست‌نیست‌که از این پس عملی گردد.

۲ـ وقتیکه عالم را بی‌پایان یافتیم ناچاریم قدرت راهم بی‌پایان بدانیم زیراقدرت بی‌پایانی‌لازم بوده‌که عالم بی‌پایان را بگردش درآورد. از قدرت محدودگردش عالم لایتناهی امکان ندارد.

۳ـ هرگاه عالم را محدود بشماریم باید مخلوقات و مصنوعات را هم محدود بدانیم مثلابگوئیم دو، سه، صد، هزار یا میلیون یا میلیارد و ... تعداد مخلوقات موجود است.

در اینصورت عالم محدود میشود و قدرت‌هم محدوداست یعنی قدرت‌را پایانی است‌که چون‌انجام

کاررا باتمام رسانید وبآن حدزدکه باید برسد رسید متوقف می‌شود ، ازکار می‌افتد وبیکار ومعطل میماند. اگرماند ودیگرعالمی وجود نداشت ، چه‌کاری بکند ؟ این نکته روشن است کـه قوه و قدرت نمی‌تواند بیکار بماند زیرا خواص قوه حرکت و فعالیت است . عالم بی قوه و قدرت و بی‌فعالیت عالم نیست . عالم وقتی اطلاق‌عالم می‌شود که باقوه‌وقدرت وفعالیت توأم باشد. لیکن‌محدودنمیتواندباشد. نه‌عالم محدود است‌و نه قدرت‌محدود وتعطیل بردار . این قدرت بی‌پایان لاینقطع بمدتی بی‌پایان درحال عمل و فعالیت است.

این بود یکقدم بسوی ترقی که ضمن‌آن حقیقت را درك کردیم .

ترقی و تکامل

معنی ترقی و تکامل و مفهوم آن روشن است و احتیاج بتوضیح مفصل ندارد ولی اشارهٔ مختصری را مناسب میدانم :

درنظر بشر ترقی عبارتست ازرشد جسمانی یامادی یامقامی ورفتن چیزی از نقص بسوی کمال . تکامل هم همین معنی را میدهد ومراد ازآن سیر ازپستی بسوی تعالی وازنقص بسوی کمال و از کوچکی بسوی بزرگی واینقبیل امور است .

اینها نسبی است

چنانکه در مورد سایر امور مشابه درصفحات پیش‌بیان شد ترقی وتکامل نیز نسبی است وحقیقی نیست مثلاطفل ده ساله‌ای‌که بسنین بالاتر میرسد رو بتکامل است. همین طفل دهساله از لحاظ سن نسبت بطفل پنجساله جلوتراست وطفل پنجساله ازاو عقبتر، بعبارت دیگردهسالگی کـه نسبت به پانزده سالگی نقص بشمار میرود نسبت به پنج سالگی تکامل است .

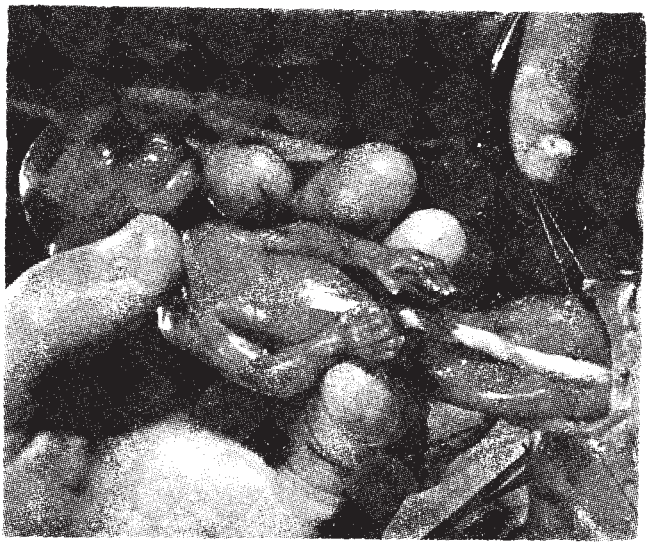

رشد و ترقی بچه ازهمان زمان رحم آغاز میشود . در عکس بالا جنین یك میمون را که ۸۸ روزازعمرنطفه‌ای‌آن‌گذشته می‌بینید .

همچنین یك مستخدم جزء اداره تکامل خود را دراین میداند که درزمرهٔ کارمندان اداری درآید ولی همان‌کارمند اداری نسبت بمعاون یارئیس اداره پائین‌تر است .

همه چیز اینطور است

بهرکجا بنگریم ومفهوم ترقی وتکامل را در هر موضوع مورد توجه سازیم می‌بینیم که چیزی نیست مگر نسبی وقراردادی ومنطبق بامقرراتی است‌که قبلاگفته شد .

هرفرد انسانی بازماندهٔ اشخاصی است (پدرومادر) وپس ازاو طفلش رشتهٔ زندگی را از نو طی

میکند و دامنهٔ این سیر از دو طرف همچنان ادامه دارد . یك حیوان یا یك نبات نیزهمین حال را دارد . ازابتدا تخم باور شده رشد میکند، بزرگ میشود ، دوران حیوانی یا نباتی را طی مینماید و بالاخره پس از اینکه دوران معین را تمام کرد تحول می‌یابد وهمان تخم است که حیوان یاگیاه دیگری را تشکیل داده وزندگی جدیدی ازسر میگیرد وسیرتمام ناشدنی تکامل‌های نسبی‌را همچنان ادامه می‌دهد .

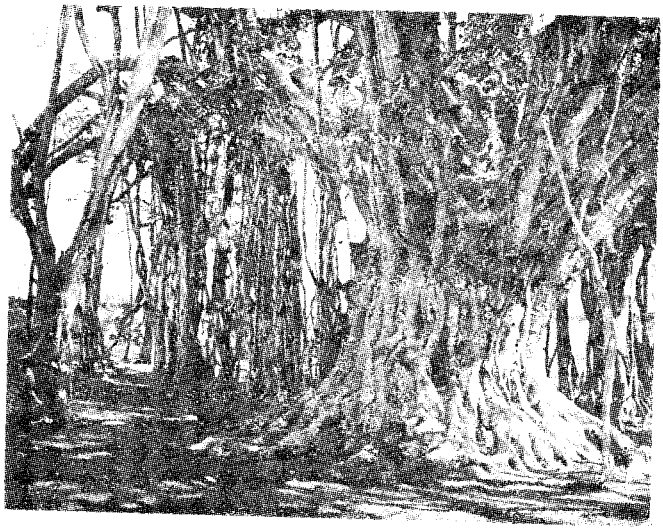

نبات نیز ازیك دانهٔ کوچك شروع کرده و برشد و عظمت میرسد (عکس درختان انجیر بانیان وریشه‌های‌آن درسیلان)

نتیجه و مقصود

هرکاری که انجام گردد مقدمات ووسایل و مراحلی دارد وهمهٔ اینها برای‌گرفتن نتیجه ومقصودی معین بعمل میآید . مثلا یکنفر نقاش ببازارمیرود ، خرج میکند رنگ ووسایل میخرد، سپس‌وقت خودرا مصرف میکند ، زحمت میکشد، تحمل مرارت مینماید تاپس از اینهمه کار، یك تابلو بکشد . بعدازآن این تابلورا می‌فروشد وپول‌آنرا برای‌گذراندن امورزندگانی صرف می‌کند و اگر تابلو خوب باشد ضمناً شهرتی حاصل نموده معروف و محترم میشود .

نقاشی‌که بر سر یك تابلو کار میکند. (تابلو از کونیه وموضوع آن تنتوره نقاش را درحال کشیدن تصویر دختر مرده‌اش‌نشان میدهد.)

پس‌آنهمه مقدمات‌که تهیه‌کرد وبه‌کارانداخت بمنظور زندگی‌کردن وکسب شهرت وافتخار بوده است و این امر را میتوان نتایج‌آن اعمال دانست .

همه چیز ظاهراً منظور و نتیجه دارد

ظاهر امر اینست‌که هیچ کاری درجهان بدون منظور نیست وهرگاه کسی‌کاری را بدون مقصود انجام دهد اورادیوانه می‌خوانند . اینهمه افراد بشری که در زمین پراکنده‌اند و همهٔ حیوانات و نباتات بدون مقصود و منظور نیستند و مقدمات را ظاهراً برای‌بدست‌آوردن‌نتایج‌بجا میآورند. درپیشگاه‌بشرهرگاه کاری دارای مقصود و منظور و نتیجه باشد آنرا کار صحیح می‌دانند و اگر مقصود و منظوری دربین نباشدکارعبث‌است.

لازمه داشتن مقصود تکامل است

هرکاری‌که مقصود و نتیجه درآن منظور باشد تکامل هم درآن هست زیرا هیچکس سیرقهقرائی را طالب نیست وهمه میل دارند ترقی کرده بسوی جلو پیش روند. بنابراین‌هرکاری‌که انجام شودمقصودی ازآن درنظروحتماً ترقی هم درآن مستتراست . کوچکترین یابزرگترین کارها ازاین حیث تفاوتی ندارد وهمهٔ آنها راهشان ازنقص بسوی کمال است .

مثلا یك شاگرد بنا می‌کوشد تااستاد شود ولی‌یکنفر بنا محال است درراه شاگرد شدن بکوشد. یکنفر دانش‌آموز می‌خواهد ازکلاس دوم بکلاس سوم رود . آیا تصور توان کرد که محصلی بکوشد که از کلاس سوم بکلاس دوم تنزل کند ؟

زندگی در راه تکامل

اصولا نتیجه ومقصود را درموردی گویندکه شخص تکامل وپیشرفت وسیر روبجلو را درنظرداشته باشد. دانش‌آموزی‌که زحمت رفتن‌بدبستان ودرس خواندن وطی‌کلاسها رابرخود هموارمی‌سازد منظورش کسب علم یاکسب دیپلم است که باآن وارد نبرد زندگی شود. سپس دنبال کارمیرود . زن‌می‌گیرد، در پی ترقی می‌افتد ، و وسائل زندگی را برای خود تاحد توانائی مهیا می‌سازد ، همهٔ این کارها درراه مقصودومنظوری‌است ونمی‌تواند عبث باشد. خوردن ، لباس پوشیدن وکلیهٔ این قبیل امور در راه مقصود ومراد ازآن ترقی وتکامل است .

دانش‌آموزی که بمدرسه میرود منظورش کسب علم یا دیپلم است

معنی تکامل چیست ؟

بیائیم ودرمعنی‌تکامل‌دقت وبررسی‌کنیم. تکامل بمعنی رفتن ازنقص بسوی کمال است و در واقع بمعنی چیزی است که بقدری ترقی‌کندکه دیگرنقصی درآن باقی نماند . وقتی چیزی بحد تکامل رسیدیعنی تمام‌نقصهای‌آن رفع شد دیگرانتظاردیگری برای تکمیل‌آن نبایدداشت ومتوقف می‌شود. اگر اینمطلب را دربارهٔ عالم صادق بدانیم و بگوئیم عالم بتکامل میرود معنی‌آن اینست که وقتی بحد کمال رسید دیگرکارتمام است . لذا درآن حدبایستی عالم تعطیل شود چون دیگرپرشده وجائی برای پیشرفت ندارد . این تصوری است که اشخاص نسبت به‌تکامل عالم ممکنست درفکرخود بنمایند وشاید برای عالم پایانی تصورکنند .

دراینصورت می‌پرسم بعدازاینکه عالم باین صورت رسید دیگرچه بکند ؟ بعدازآن چه می‌شود؟ چگونه ممکنست متوقف شود . چطور اینهمه انرژیها که خاصیت آنها حرکت وفعالیت است متوقف وتعطیل شوند ؟ پس حقیقت اینست که تکامل بآن معنی که تصور می‌کنند نیست .

ازطرف دیگر وقتی تکامل را نسبی بدانیم می‌بینیم تکامل نسبی بهمراه نقص‌نسبی است . مثلایك طفل تکامل پیدا میکند تابه‌چهل سالگی می‌رسد . بعد تکامل اوراه نقص وقوس نزولی می‌پیماید وضعیف و پیر می‌شود . اگراز لحاظ سن هم حساب کنیم سن او تمام خواهد شد ومتوقف می‌گردد. پس این‌تکامل نبود زیرا هم آغوش نقص انجام‌گرفت .

می‌گویم : تکامل واقعی‌دردانش است‌که نیروی مثبت دینامیسم عالم می‌باشد (چنانکه بعداًتوضیح بیشتر داده خواهد شد) و این تکامل هم نسبی است نـه قطعی . دانش امروز نسبت بدانش پنجاه سال قبل کاملتر است ولی نسبت بدانش پنجاه سال بعد ناقص است . رشته دانش همینطور مانند رودخانهٔ بی پایانی

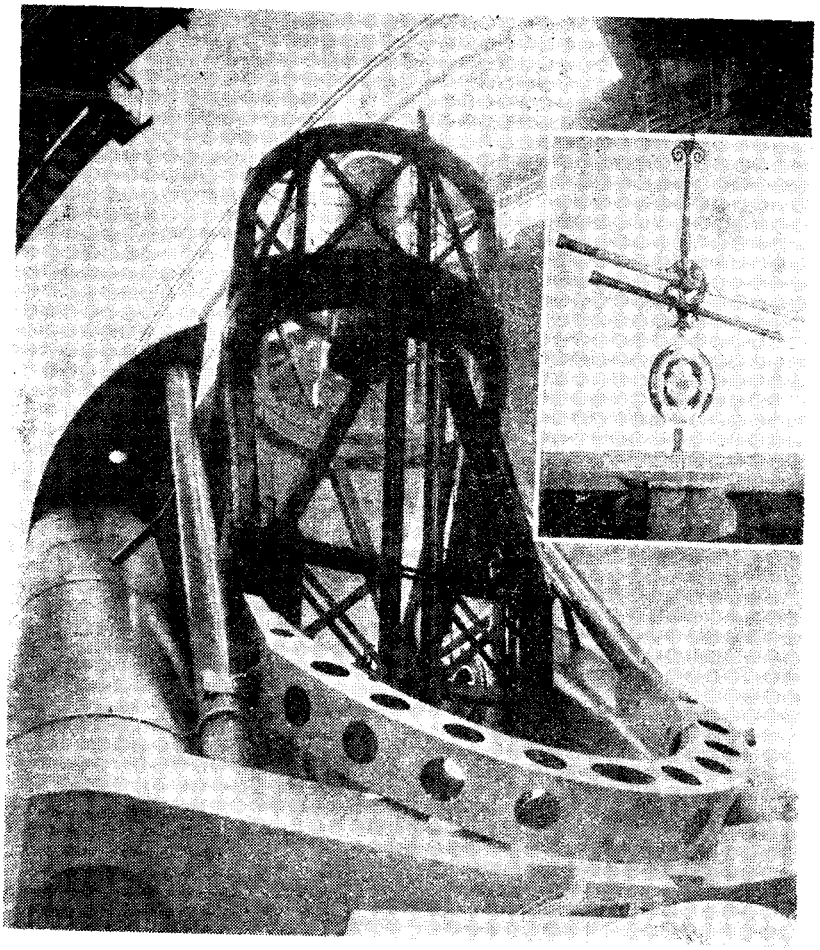

درگوشهٔ عکس اولین تلسکوپ یا دوربین نجومی دنیا که توسط گالیله اختراع شد ودر متن عکس آئینه تلسکوپ کوه پالومار که ۲۰۰ اینچ یا ۵ متر قطر دارد وقدرت دید آن ۴۰۰۰۰ برابر دوربین گالیله است دیده میشود. این نموداری از تکامل علم است که بشر درراه اکتشافات و دانستنیها قدم بقدم و روز بروز پیش میرود.

جریان دارد ودراین دنیا هیچوقت به‌حد تکامل که ممکنست تصور شود نمی‌رسد و نقص هم پیدا نمی‌کند. کاملتر میشود ولی بحدتکامل بمعنی پایان نمی‌رسد زیرا آن را پایانی نیست. هرچه‌پیش‌رود، هرچه ترقی کند، هرچه وسعت گیرد بازهم بالاتر ازآن هست واین سیر انتها ناپذیر است.

بنابراین تکامل بآن معنی که تصور میکنند نیست وحد توقعی ندارد ودرعالم بی‌پایان همانطور که همه چیز بی‌پایان است تکامل هم بی‌پایان است. یعنی این تکامل هرچه بالاترروودوکاملتر شود باز هم توقف نداردکه بگویند دراینجا تکمیل است. بازهم تکامل ادامه خواهدداشت تاآنجاکه دیگرفکر بشر بدان نمی‌رسد واین امر نیزخود ازدلایل نامحدود بودن عالم است.

نظری به‌ادیان

روح خدا مراآفریده و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است

کتاب ایوب ۳۳-۴

ای سازنده دنیای مادی و ای مقدس یگانه کدامست آن غذائی که زمین مزدا را

پرمیسازد. آهورامزدا باسخ داد: «آن کاشتن گندم ودوباره ودوباره کاشتن آنستای زردشت آنکس که گندم میکارد امرمقدسی کاشته. او قانون مزدا را رشد بیشتروبیشتر میدهد وقانون مزدا را تاآنجاکه میتواند قوی میکندکه معادل صدعمل پرستش است.»

زندآوستا ـ «وندیداد» ۱۷

آیا نمیدانیدکه هیکل خدا هستید وروح خدادرشماساکنست.

رساله اول پولس رسول بقرنتیان ـ باب ۳

او (آن خودی عظیم) برهمه چیزاحاطه دارد درحالیکه فاقد جسم، بی‌عیب، بدون عضله، خالص ومبرا از هرگونه فساد وعیب است. اوست آگاه، دانا، حاضر، ناظر، وقائم بخود وهمه چیزرا بطرز صحیح برای زندگانی ابددارد.

دین هندو: واگاسنی سامهیتا ـ اوپانیشاد

هنگامیکه اشیاء بسرحدکمال رسند پیرمیشوند. ممکنست بگویند این مطابق باتائو نیست وآنچه مطابق تائونیست بزودی پایان مییابد. **تائوته کینگ ۳۹**

مرگ نسبت بزندگی مثل رفتن است نسبت به‌آمدن. ازکجا میتوانیم بدانیم‌که مردن دراینجاتولد درجای دیگرنیست؟ چطورمیتوانیم بگوئیم‌که بشردر اشتیاقی‌که بهجوم‌بزندگی داردتحت تاثیریك رؤیای واهی نیست؟چطورمن‌میتوانم بگویم‌که اگرامروز بمیرم سرنوشت من خیلی بهتراز آن زمانی‌که متولد شدم نخواهد بود.

آه. بشردربارهٔ وحشت مرگ خبردارد اما ازراحت آن بی‌خبراست.

چقدر جالب است‌که اززمان‌های گذشته تاکنون مرگ سرنوشت مشترك همهٔ افرادبشر بوده است. اوراحت‌گاه مردنیك وپنهان‌کنندهٔ مرد بداست ـ مرگ در واقع‌رفتن مرددوباره بخانه خویش‌است. مردگان آنها هستندکه بخانهٔ خود رفته‌اند درحالیکه ماکه هنوززنده‌ایم سرگردانیم. **بالفور: دین تائوئیسم ـ لائوتسه**

نظری بعقاید فلاسفه ودانشمندان

اگرهم عالم درابتدا صانعی داشته است وقتی ماده و قوه را خلق و قوانین را مقرر داشت دیگرکم وزیادنمیشود وبرطبق قوانین مزبورکارمیکند پس‌احتیاجی‌بوجودخالق‌نیست.

مادیون

جریان عالم برطبق قوانین معین مشخصی کارمیکندکه تخلف ندارد پس این قوانین واجبه وضروری ودر نتیجه میتوان عالم را بیك‌کارخانه مثل پارچه بافی تشبیه‌کردکه‌برای آن مقدارمعینی پنبه وپشم تهیه میشود واینها خوراك ماشین‌ها میگردد و بصورت مصنوعات درمیآید بعددوباره فرسوده میشود و رشته‌ها پینه میشود و بازخوراك ماشین میگردد این کیفیت‌مرتباً دور میزندنه‌چیزی افزوده ونه‌چیزی کسرمیگردد.

کتاب نتیجه ترکیب اصول علمیت وبقای ماده وانرژی

مدارعالم برادوار است وعاقبت متلاشی میشود ورجوع باصل یعنی آتش بدوی میکند

بازدوردیگر آغاز شده ومثل دورسابق جریان پیدامیکند وبازمتلاشی میشود وهمینطور بینهایت ادامه دارد. **رواقیان**

جهان مثل کارخانه‌است واجزاء آنهم‌مثل چرخهای کارخانه میباشد وحرکات آن‌دارای قوانین معین است. **رنه‌دکارت**

زندگانی‌که مورد مطالعه و آزمایش قرارنگیرد لایق زندگانی نیست .

سقراط

همانطورکه درحال خواب اموری می‌بینیم‌که در آن حال آنرا راست میپنداریم چه مانعی داردکه دربیداری هم ممکن است نسبت بمشاهدهٔ امورخطاکنیم . **دکارت**

نفس‌کل دراجسام و بدنها حلول میکند وهریك ازآنها بقدراستعداد و بهره‌ای که‌دارند ازآن استفاده میکنند ونفوس جزئی باین طریق صورت میپذیرد. **فلوطین**

تفکردر اینکه زندگی‌دنیا خوبست‌یا بد وحقیقتش‌چیست؟ چه فایده‌دارد. کسی‌نمیتواند آنرا بداند. میگویند شایدبهترآن بودکه بدنیا نیایم. نمیدانم. خوب یا بدبدنیاآمده‌ام. حالاکه آمده‌ام خوب یا بد باید ازآن متمتع شوم . نیکی چه سودی دارد؟ احسان فایده‌اش چیست؟ کمك بفقیر برای اینکه زندگی نکبت‌بار خود را ادامه دهد چه سود دارد ؟

فریدریش نیچه

چیزی باشدکه مرحلهٔ ثانوی نداشتهودوران کاملتر برای اوتصور نشود این شیئی قابل تکامل نخواهدبود. در اینصورت کار شیئی مزبور نیز بی‌نتیجه وعبث است زیرا طبق قاعدهٔ امور دنیوی که بیان شد نتایج دنیا برای آنست که ناقص کامل شود یا ازمرحلهٔ پستی بمرحلهٔ عالیتر برسد یا ازکوچکی ببزرگی وازکوتاهی ببلندی واینقبیل ترقیات نائل گردد. اما وقتی شیئی خود بخود کامل باشد نتیجه ومنظوری برای آن نیست.

عالم قابل ترقی نیست

قبلا گفته شد (صفحه ۱۶۵) که عالم هرچه هست در خودش است و خارجی برای آن متصور نیست. بهمین دلیل عالم کامل است ووقتی کامل باشد عقل حکم میکند که اولا قابل تکامل وترقی نیست وثانیاً منظور ونتیجه‌ای برای آن نتوان پنداشت. زیراکه اینهادرمورد چیزی که ناقص است صدق میکند. بنابراین باید گفت که عالم بی‌مقصود وعبث است.

همه چیز بی‌مقصود است

طبق دلایلی که دربالاگفته شد عالم لایتناهی عبث است وبدون مقصود . حال میخواهم بگویم که این موضوع مخصوص بعالم نیست بلکه همه چیز عبث وبدون مقصود است . برای اثبات مطلب درزندگی بشر ودنیای فعلی بررسی کنیم تا بدانید همه چیز بدون مقصود ونتیجه است واینکه مقصود یا نتیجه پیش خود فرض میکنیم جز لمعهٔ سراب وفریب وسرگرمی چیزی نیست.

زندگی بشر

یك فرد بشررا مورد دقت قراردهیم . آن مرد سی‌ساله که او را دارای شخصیت مستقل ووجود مثبت وکامل میدانید درسی ودوسال قبل کجا بود؟

این طفل دوساله که آنقدرباو علاقه مندیم که حاضر نیستیم فرض نبودن اورادر مغز بپرورانیم سه سال پیش چه بود؟ فکر کنید وبگوئید.

پیدایش طفل

آن مرد سی‌ساله وآن طفل دوساله درابتدا چه بوده‌اند؟ این کودك که امروز می‌بینیم سابقاً کجا بود؟ میگوئیم دررحم مادر. پیش ازآن چه بود؟ میگوئیم علقهٔ، مضغهٔ، نطفه وقبل ازاینها درخون و وجود پدرومادر. اما پیش‌ازآن چه بود؟ درنباتات، درحیوانات ومواد زمینی. پیش از آن چه .....

چون بشر تاکنون نتوانسته نشانی از آن گمگشته باز یابد ناچار است سکوت کند زیرا اثری ازآن براو ظاهر نیست . سکوت بمثابهٔ آنست که نمیتوان برای آن مبدائی جستجوکرد بلکه میتوان تقریباً آنرا هیچ دانست. آری آن ظاهراً «هیچ» سابق مرد قدرتمند سی‌سالهٔ امروزشده است.

دوران حیات

پس ازآنکه کودك پا باین جهان نهاد تحت توجهات پدرومادر و وسائلی که در اختیارش قرار دارند کم کم رشدکرد وبزرگ شد وبسن هفت رسید واورا بمدرسه گذاردند.

چرا پدرومادر ویرا بزرگ کرده وانقدر درباره‌اش کوشش مبذول داشتند ؟ چرا آنقدر در حق اوفداکاری کردند که حتی ازلقمهٔ گلوی خودگرفته وباو دادند؟ چرا آنقدر زحمت کشیده و جان کندند تا وسایل راحتش را فراهم کنند؟

برای اینکه میخواستند طفل بزرگ شود، ترقی کند وبعدها مرد یا زنی گردد ، باعث افتخار و باقیماندن نسلشان‌شود یادر موقع پیری کمکی بآنها کند. خلاصه این عمل وظیفهٔ طبیعی آنها بود. پس اینهمه

کودك کم کم بزرگ شد واورا بمدرسه گذاردند

زحمت که کشیدند برای آن بود که طفل ترقی کند وپرورش یابد .

تحصیل و تربیت

چرا وی را بمدرسه سپردند؟ برای اینکه دانش بیاموزد، داناشود ، از سایر کـودکان عقب نماند، در جامعه کلاهش پس معرکه نیفتد، بالاخره مدرکی بدست آورد وشغلی بیابد و زندگی خود را اداره کند. بازحمات ومخارج بسیار اوراپرورش کردندوتربیت آموختند تادر مدت زندگانی مرد اجتماعی ومحترمی گرددومورد قدردانی واحترام همکان باشد.

این کارها را از آنروی بجای آوردند که تکامل پیدا کند. مگرمیشد نکنند؟

ورود در جامعه

اکنون تحصیل را تمام کرده ومردکاملی شده که برای مبارزهٔ زندگی آماده است. اینك در پی یافتن پیشه‌ای برمیآید، کاری پیدامیکند، زندگانی برای خود تشکیل میدهد، بعدزن میگیردوعائله بهم میزند.

شبانه روززحمت میکشد، رنج میبرد، هزار نقشه میکشد ومنظورش از همه کوششها آنست که بقدر کافی پول تحصیل کند تامگر خود وزن واطفالش دررفاه باشند، ضمناً آتیهٔ آنها را تامین سازد. میخواهد باهمگنان بیامیزد وازآنها عقب نماند ودرجامعه‌ای که هست ترقی نماید...

منتهای ترقی

ـ ترقی بیشترکند، بازهم پیش برود.

بجامه نظر افکنید: سراسر آن چون میدان مسابقهٔ دواست که هر کس سعی میکند خود راجلو بزند ومیکوشد که ازدیگران عقب نماند. ببینید چگونه هرکسی درفکر خود وتلاش معاش خویشتن است . بآن کسانیکه عقب مانده‌اند نمیپردازیم. نظر باشخاصیکه در مسابقهٔ زندگی پیروز شده‌اند میاندازیم. بآنهائیکه دراثر کوششهای خود یا پیش آمدهای موافق (درحقیقت تقدیر) درصفهای اولیه هستند (باصطلاح بشر) نگاه کنیم وتوجه نمائیم.

سراسر جامعه را بنگرید مانند میدان مسابقه دومیباشد

بلی، چنین فرض کنیم که درمسابقهٔ تلاش زندگانی شخصی فرداول یك کشور شد، ازهمه بالاتر رفت مثلا رئیس مملکتی شد، ازآن بالاتر هم میتوان فرض نمودکه کسی آمد وتمام کرهٔ زمین را مسخرکرد وبقدری اقتداریافت که بمحض ارادهٔ اوهردشمنی را نابودکردند وهرمانعی رابرداشتند وهمه جارا برای اوگشودند. فرض کنیم شکوه وحشمت اوهزاران بار برتراز صاحب حشمتان جهان بوده است.

ازاین بالاتر: فرض کنیم که اقتداروی باندازه‌ایست که سلطنت کرهٔ زمین را مدت چند قـرن در خاندان واولادان خود باقی گذارد. ملاحظه کردید که دست بالارا گرفتیم و منتهای ترقی ظاهری یك بشر را دراجتماع دنیوی مورد توجه قراردادیم.

عاقبت امر

پس ازاینکه آن بشر باین مرتبه ازترقی وقدرت نائل آمد آخرش بکجا میرسد وچه میشود ؟ آن فردی که پادشاه کرهٔ زمین ومقتدرترین مقتدران بشر گردید پایانش بکجا میانجامد ؟

بقول شما میمیرد ... آیا چنین نیست؟ مگرنه آنست که سرنوشت همهٔ اجسام بشربگور تاریك و مرطوب منتهی میگردد ؟ گیرم که درمرگ او دنیائی بجنبش در آمد. مدت چند روز یا چند ماه عالمی درماتمش نوحه‌کردند وتشریفات بیسابقه‌ای در عزایش برپا داشتندواورا درمیان کفن حریر زربفت پنهان ساختند. بالاخره چه میشود؟ آیا میل دارید پس ازچند سال یا چند قرن خاك قبرش را بسوئی کنارزنیدو آن سلطان مقتدر را ببینید؟ آری ازگوشت وپوست وحتی استخوان او اثری نمانده وجزمشتی خاك ازوی چیزی بجای نیست.

ای شگفت. آن سلطان مقتدر چه شد؟ آنهمه زحمات کجا رفت ؟ آن همه علم بکجا انجامید ؟ آن شجاعت ودلاوری عجیب به‌چه صورت درآمد؟ هیچ!

معادلهٔ عجیب

گفته شدکه‌درابتدای امرظاهراً هیچ بود وبعداً نیزهمانقسم هیچ‌شد. پس خوب‌معادله‌ای‌بدست‌آمد: هیچ منهای هیچ مساوی است باهیچ !

میدانیدیعنی‌چه؟یعنی‌آنهمه زحمت وبیاوبرو وکشمکش وکاروکوشش‌و فعالیت ومرارت و..... که در دنیا کرد همه‌وهمه عبث ومهمل بودچرا که‌آخرآن‌بهیچ انجامید همانگونه که‌ابتدای آن هیچ بود .

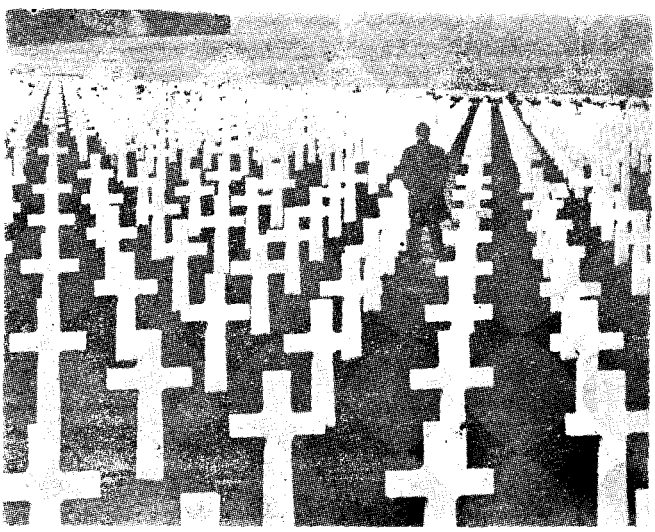

آنهمه زحمات که کشید مبدل به هیچ گردید.(منظره‌ای‌ازیك‌قبرستان عیسوی)

کوشش برباد رفته

این همه زحمات که بشر درمدت عمر خودمیکشدازپی آنست که به نتیجه برسد. پول، مادیات، خوراك ، شهرت ، ریاست ، اشیاء لوکس، احترام عزت ، و هرگونه مقاصدی‌که آدمی در راه آن تلاش

قوس صعودی و نزولی ترقی بشر - جوانی و پیری بزرگان

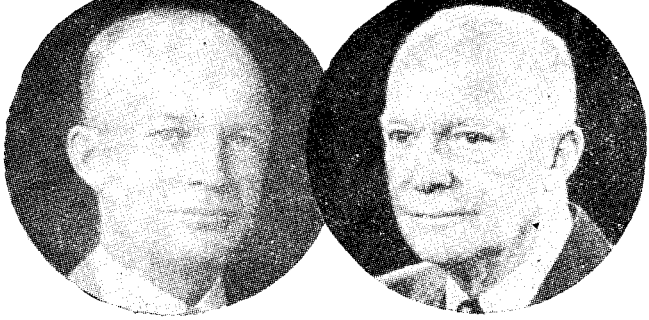

آیزنهاور رئیس جمهور اسبق امریکا

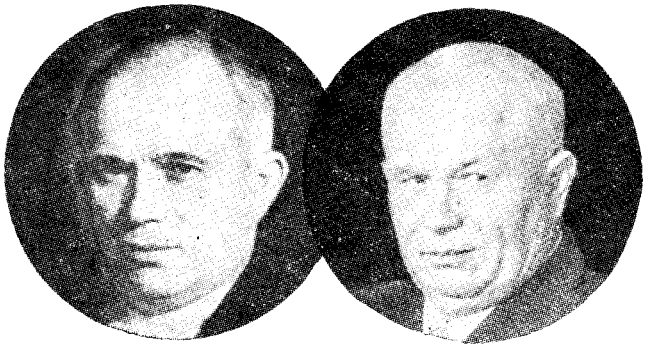

خروشچف نخست‌وزیر اسبق شوروی

نهرو نخست وزیرفقید هندوستان

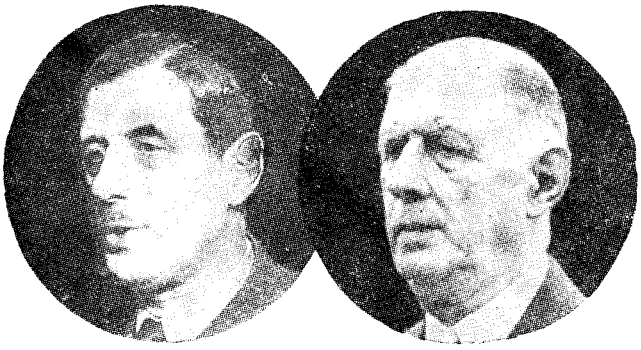

ژنرال دوگل‌رئیس جمهور فرانسه

ژنرال چان‌کای‌چك رئیس جمهور چین ملی

میکند نائل‌شود. وقتیکه همهٔ کوشش‌ها راکرد وتمام‌زحمات راکشید هنوز برمرکب مراد سوار نشده او را پیاده میکنند و بدست خاك میسپارند. پس در واقع همهٔ زحماتش نتیجهٔ پوچ داشت و بهیچ منجر گردید.

آیا چنین نیست؟ فکر کنید و بگوئید. سرسری نپذیرید.

جواب ایراد

آنچه تاکنون بیان شد موضوع را از جنبهٔ مادی مورد توجه قرار داد . اینك پاسخ معتقدین بمعاد را میگویم .

اگر بگویند: «قبول داریم‌که ازلحاظ جسمانی بشر هیچ‌بود ولی‌اینهمه زحمات‌که دردنیا کشیده برای‌گرفتن نتایج روحانی بوده است‌یعنی مدت‌کوتاه عمرفانی راطی‌کرد تاروح‌او پاك گرددوتکامل‌یابد.»

در جواب میگویم: « درکتاب مکانیسم‌آفرینش» ثابت و روشن شدکه روح امر پروردگاراست. امرپروردگار که ازخود پروردگار است‌کامل است وهیچ نقصی‌ندارد و امکان‌عقلی نداردکه امرپروردگار نقص داشته باشد. چیزی‌که‌کامل باشد نیازمند بتکامل‌نیست.

کدام تکامل

چیزی‌که کامل است چگونه تـواندکاملتر شود ؟ امـر پروردگار احتیاج بآن نداردکه بدنیا آید وکامل‌گردد .

هرگاه‌گویند روح‌کثیف بوده بدنیاآمده تـا پاك شود در جواب‌گویم مگـر ممکن است‌که امر پروردگارکثیف‌باشد؟ چیزی‌که‌کثیف باشد ناقص است وباید بسوی‌پاکیزگی‌که تکامل‌آنست برود. اماروح که خودکامل است چطور میتواندکثیف باشد ؟

پس چگونه ممکن است روح‌کثیف باشد و در دنیا پاك شود ؟ آیا عقل سالم‌حکم میکندکه روح پاك و بی نقص بدنیا بیاید وکثیف بشود و برود (۱) یعنی در دنیاآلوده بمادیات وکثافات شده و با این وضع دنیا را ترك‌کند؟ این چه تکاملی است؟ به خرد خویشتن رجوع‌کنید. آیا چنین چیزی ممکن‌است؟

روح غیر قابل تغییر است

درکتاب (مکانیسم‌آفرینش) گفته شدکه روح چون امر پروردگار است قابل تکامل نیست، کوچك و بزرگ وکم وزیاد نمیشود. آنچه بزرگ وکوچك‌گردد وتکامل یابدآلت او یعنی جسم‌است. جسم‌ظرفی است‌که برای روح آماده میشود، هرچه این ظرف رشدکند روح بهمان اندازه باآن عمل مینماید.

پس وقتی روح قابل رشد وکوچك و بزرگ شدن و تکامل نباشد، وقتیکه نه‌پاك‌گردد ونه ترقی پیداکند و نه تغییر نماید مسلم‌است‌که زندگی بشر برای تکامل روح‌نیست واینهم نتیجه ومقصد درستی‌برای خلقت بشر نخواهد بود پس ناچار باید زندگی اورا عبث دانست.

پاسخ ایراد دیگر

ممکن است باز هم ایرادگرفته و بگویند انسان بدنیا میآید تاکارخیر انجام دهد وترقی‌نماید. زندگی دنیا مزرعه ایست‌که در آن تخم میپاشند تا بعد درو نمایند. بنابراین نتیجه در دنیابدست‌نمیآید

---

(۱) معتقدین به تناسخ می پندارندکه روح در دنیاآلوده میشود و برای پاك شدن و تصفیه ناچاراست مکرر در مکرر بدنیا باز گشته و متدرجاً پاك شود . آنها میگویند که روح مانند فلزاتی کـه از معادن استخراج میشود وآلوده به سنگ و خاك است هرقدر بیشتر بآتش‌گداخته شود وچکش بخوردبیشترتصفیه و صیقلی میگردد.

مؤلف

و مقصود از زندگی این سرا اعمال خیری است که برای سرای دیگر ما ذخیره میشود.

در جواب میگویم: مگر گفته نشد که روح پاك است و احتیاج بپاك شدن ندارد . پس چرا یك عنصر پاك بباید و کثافت پذیرد تا نیازمند آن شود که بوسیلهٔ اعمال خیر پاك گردد؟ آیا خرد درمقابل این منطق چه میگوید ؟

آیا عاقلانه است که یك پارچهٔ سفید تابناك را با لکه های چندی آلوده کنیم و بعد وقت گرانبها و انرژی و قدرت خود را صرف زدودن آنها نمائیم تازه آیا پارچه بصورت اول درآید یا خیر؟ آیا این عمل جنون آمیز نیست ؟

پس تصدیق فرمائید که هیچیك از این هدفها منظور حقیقی زندگی دنیا نمیتواند باشد.

عمل خیر یعنی چه

عمل خیر که در بالا از آن سخن بمیان آمد چیست و کدام است؟ آیا جز اینست که مثلا پولی یا جنسی بمستمندی دهند تا زندگی دنیائی او اداره شود و تازه او هم یك زندگی بی هدف و بی مقصد مثل بانی آن خیر بکند ؟

هر عمل خیری که تصور کنید هدفی جز آنکه وسایل رفاه و تسهیل حیات اشخاص را فراهم سازد ندارد. وقتیکه اصل زندگی و فروع آن بی‌هدف و بدون نتیجه شد پس این چه عملی است که انسان محض آنکه حیات چند نفر دیگر را تسهیل کند بدنیا بیاید در صورتیکه زندگی خود او ودیگران وهرزندگی که تصورشود بدون هدف و مقصد خواهد بود؟

توضیح میدهم: خودش بدون مقصد وهدف زندگی میکند و هدف زندگی او دراینست که زندگی چند نفر بی مقصد و هدف را تسهیل نماید؟ آیا این معقول است؟ آیا میتوان چنین چیزی‌را هدف‌ومقصد اصلی زندگی بشمار آورد؟ آیا هیچ منطقی این مطلب را قبول میکند؟

این وضع دنیائی است

پس نه از لحاظ جسم و نه از حیث روح، بشر دارای هدفی نیست و اعمال خیر را نیز نمیتوان هدف زندگی بشمار آورد.

این وضع دنیائی است که ما می‌بینیم و مشاهدات ما حکم میکند وطبق آن استدلال مینمائیم.اگر سخن آخرت را پیش آریدگویم سخن درآخرت نیست، گفتگو دردنیا است نه آخرت. چیزیکه حالا میدانیم آنست که هیچکدام ازآنچه معین شد نمیتواند مقصود برای زندگی باشد، پس زندگی عبث است.

قیاس بسایر موجودات

حال که معلوم شد زندگانی بشر عبث است بهمین قیاس نظر بسایر موجودات جهان افکنیم . جائیکه بشر با اینهمه عقل و دانش ومآل اندیشی و تشکیلات مدنی اینطور بی منظور باشد بطریق اولی حیوانات نیزکه ظاهراً جز گذراندن زندگی مقصودی برایشان متصور نیست حیات‌عبث وبی‌هدفی دارند.

برتر از بشر

حال از بشر قدمی فراتر گذاریم. نظری بچیزهای بزرگتر از خود اندازیم. مثلاکرهٔ زمین را در نظر گیریم. این کره هم روزی نبوده و تشکیل‌شده، رفته رفته رشدیافته و روزی هم‌بسوی مرگ میرود و بقول بشر نابود میشود.

پس زندگانی او هم عبث است و فایدهٔ اساسی برآن متصور نخواهد بود. بهمین‌قیاس تمام‌کرات

و دنیاهای پهناور آفرینش را از کوچك و بزرگ در نظر آورید. جز این قاعده ای در آن نتوان یافتن. هرچه موجود است همینطور است و هیچیك در آخر به نتیجه و مقصود نخواهند رسید وهمه‌ازبین میروند.

عالم بی مقصد

گفته شدکه وقتی بزندگی هرموجودی دقیق‌شویم‌فایده‌و نتیجه‌ای‌درآن‌نمییابیم. قبلا نیز بیان گردیدکه عالم لایتناهی چون‌کم و بیشی نمیپذیرد وتکامل‌نمییابد پس مقصود و مقصدی ندارد. نتیجهٔ این سخنان آنست‌که‌درجهان‌هستی هیچگونه مقصد و هدفی دربین نیست و اینهمه حرکات وغوغاها تمام بدون نتیجه‌وعبث است. آیاکسی میتواندخلاف‌این‌استدلال کند ؟

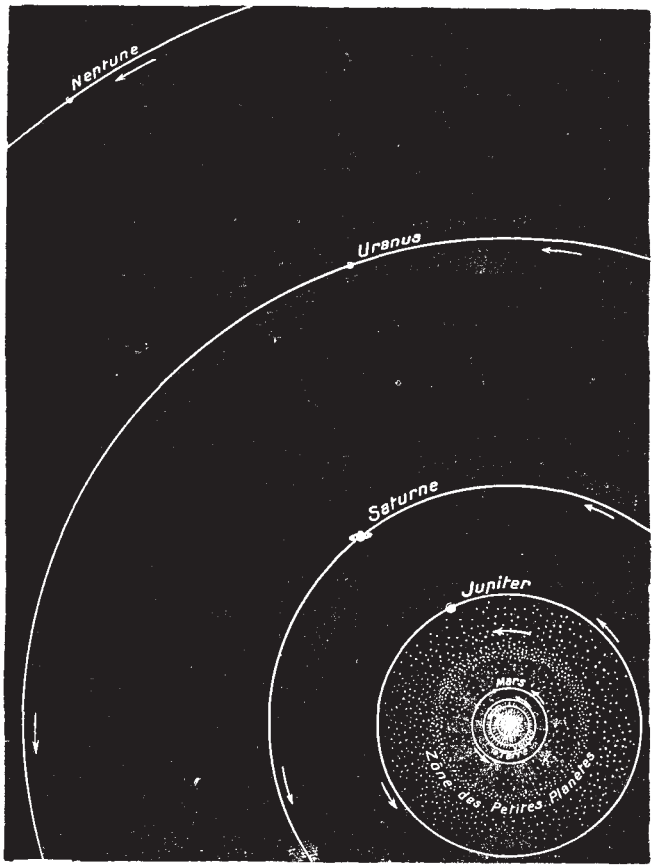

آیا کرات هم باگردش خودبدوریکدیگرعمل‌عبثی‌را انجام‌نمیدهند؟
(مدار منظومهٔ شمسی بدور خورشید)

نظری بادیان

ومن‌آیاته ان‌خلقکم من تراب ثم اذا انتم‌بشر تنتشرون ـ ویکی ازقدرتهای خدا اینست‌که شما آدمیان را ازخاك خلق‌کرد سپس‌که بشری شدید در همهٔ روی زمین منتشر گشتید.

قرآن مجید ـ سوره‌روم ۲۰

وکوههـا را بقوت خود مستحکم ساختهٔ وکمر خـود را بقدرت بستهٔ و تلاطم دریـا را ساکن میگردانی تلاطم امواج‌آن‌وشورش امتهارا ... مطلع‌های صبح وشامرا شادمان میسازی ـ از زمین‌تفقدنموده‌آنرا سیراب میکنی‌وآنرا بسیارتوانگر میگردانی . نهرخدا ازآب پراست. غله ایشانراآماده میکنی زیراکه بدینطور تهیه‌کردهٔ . پشته‌هایشانراسیراب‌میکنی ومرزهایش‌را پست‌میسازی. ببارشهاآنرا شاداب مینمائی . نباتاتش را برکت‌میدهی.

مزامیر داود ـ باب شصت و پنجم

هرچیزرا باهم‌روزی‌میدهد بدون‌اینکه هیچکدام بدیگری زیان‌رسانند. دوران‌موسمها وگردش‌خورشید و ماه ادامه مییابد بدون‌اینکه‌بهم‌برخوردکنند. نیروهای‌کوچکترین مانند امواج‌رودخانه هستند. نیروهای بزرگترین بصورت تغییرات‌نیرومنددیده‌میشود. همین‌اموراست که‌آسمان وزمین‌راآنقدربزرگ‌ساخته است.

کنفوسیوس ـ دستورات‌مین ۱

همانطورکه زرگر قطعه ای طلا راگرفته و آنرا بصورتهای گوناگون واشکال‌زیباترو

جدیدتر میآورد این خود **بزرگ** پس از اینکه این جسم را دور انداخت و همه نادانیها را رفع کرد برای خود اشکال جدیدتر وزیباتر میسازد .

این خودی در حقیقت براهمان است که عبارتست از دانش، روح ، زندگی ، جلوه ، شنوائی، زمین، آب. اثیر، نور و بی نوری، خواست و بی خواستی، خشم و بی خشمی، درست و غلط.

همانطور که یك انسان برحسب اعمال و رفتار خود چنین و چنان خواهد بود او هم چنان است. و در آنجا میگویند که یك شخص مرکب از امیال است و همانطور که امیال اوست خواست وی خواهد بود و همانطور که خواست اوست رفتارش خواهد بود و عمل او هرطور باشد همان را خواهد درو کرد .

دین هندو: بریها دارانیاکا او پانیشاد ـ آدهیایا ۴ ـ براهمانا ۴

نظری بگفته‌های فلاسفه و دانشمندان

علت غائی عالم برای بشر قابل فهم نیست و بشر نباید مدعی باشد که درمشورت خانه خداراه یابد پس نباید بدنبال علت غائی رفت. فقط اسباب وعلل فاعلی و محدثه را باید جست.

رنه دکارت

از صفات بیشمار جوهر تنها دو صفت را دریافته‌ایم: یکی بعد که مبدأ جسمانیت است ودیگر علم که مبدأ روحانیت است ولی نه بعدی که دراجسام می بینیم و نه علمی که در نفوس میبابیم زیرا آنچه می بینیم محدوداست و بعد و علم مطلق ازصفات ذات واجب و نامحدود است.

اسپینوزا

دکارت کار آفرینش را بی قیدوشرط تصورمی کرد وحتی خلقت خدارا مقید به نیکی و بدی نمیدانست. نتیجهٔ این رأی آنست که اراده الهیه دارای آزادی وعدم تفاوت (جزافیه) است . اسپینوزا میگفت : فعل پروردگار ایجابی ومقید بضروریاتی است مانند وجود احکام هندسی که حتماً باید بآن ترتیب ولاغیرصورت گیرد. اما هیچکدام نیست زیرا نتیجه سخن دکارت آنست که عالم هرج ومرج است و نتیجه سخن اسپینوزا اینست که خداوند اختیار ندارد . جمع بین این دو آنست که درصورت وجود دووجه بهتررا اختیار می کند . خلقت تابع ضرورت اخلاقی واصل موجبه است یعنی اگر خیر وصلاح باشد ایجاد میشود .

لایب نیتس

وجود بودن نیست بلکه بایست بودن و گرائیدن بطرف کمال است . وجود حقیقت ندارد و آنچه حقیقت دارد بایست بودن و تکلیف است . **فیخته**

هرموجودی وجودش وابستگی بتصور وعلمی که ما از اودرذهن خوددار یم دارد. **هگل**

اصل اراده است وهرفعلی ازتن سرزند دراثر اراده است وتأثرات خارجی هم اراده را متأثر می کند وبحرکت میاندازد والم وشادی نتیجهٔ همین آثار است پس تن همان اراده واصل در تن اراده است . **شوپنهاور**

دکارت نفس را جوهر میدانست ولی نفس همان اراده است **مندوبیران**

شوپنهاور اراده را اصل میدانست وعلم را خادم اراده میپنداشت ولی علم واراده درعرض

یکدیگرند ووجوداز هردواینها باهم مرکب شده‌است . **ادوارد فون‌هارتمان**

نیروی‌اراده وعلم یك‌قوهٔ‌لازم وملزوم یکدیگرند . تصور ازآن‌دو درست میشود که با اراده‌وعمل همراه است. **آلفردفویه**

اراده‌خدا محدود بهیچ حدی‌نیست‌حتی‌آنچه عقل‌محال‌میداند زیراضروریات‌عقل‌راهم خوداوخلق کرده‌است . درعین‌حال حقایق ثابت وقواعدعقلی درست است زیرا اینهارا مشیت الهی مقررنموده وتغییرپذیرنیست . **رنه‌دکارت**

درجهان‌کلیه انرژیها بیکدیگرتبدیل میشوندمثل‌الکتریسیته بحرارت وکاروبرعکس. نتیجه‌ای‌که‌میگیریم اینست‌که درجهان‌انرژی یکی‌است‌که صورتهای‌مختلف میگیرد .

فلاسفه قرن نوزدهم

اجتماع جوهرهای‌فرد وذواتی‌رامی‌سازندکه همین موجودات طبیعی‌است‌که‌اعراض‌آن جوهرهاهستند . جوهرهای‌سازندهٔ جمادات‌بسیار ضعیف‌است‌که گوئی تقریباً هیچ‌است، گیاهها شعورشان‌بیشتر وجانورها ازآنها بیشتر وانسان ازهمه برتراست ، انتقال‌ازجماد بگیاه واز گیاه بجانور وانسان تدریجی‌است وگوئی‌همه‌بهم پیوسته وکل‌عالم وجود واحداست .

لایب نیتس

«من» اصل‌وجود و«جزمن» مخلوق‌است ، (من) شخص‌است و(جزمن) شیئی‌ـحقیقت (من) کردار وعمل‌است نه‌وجود زیراوجود بمعنی‌سکون وبیحرکتی‌است . سکون‌بمعنی‌مرگ است پس‌اصل وجودحرکت وعمل‌است . **فیخته**

«من» تاوقتی‌متحقق وشناخته شود باقی‌است . **فیخته**

تصور یاصورت‌یعنی امرمعقول مراحلی‌رامیپیماید تاازمرحلهٔ‌وجود بحت‌بزندگی‌میرسد یعنی‌باطن بظاهرترقی می‌کند واین‌سیرهمچنان ادامه‌دارد تابمرحلهٔ آخربرسد وظاهرباطن خودرا دریابد . **هگل**

جهان چیزی‌نیست جزمعلومی (یاعلمی) درنزدعالمی چنان‌که اگرعالمی‌نباشد معلومی نخواهدبود . فلسفه هندیهاهم این‌موضوع‌را تأییدمی‌کند . **شوپنهاور**

۲ـ آفرینش‌عالم عبث‌نیست. کامل، درست ومنظم است.

بلی عبث نیست

با اینکه استدلال‌سخنان‌پیش بقدری‌قوی‌بودکه برهمه معلوم‌شدکه‌عالم بی‌مقصود وعبث‌است میگویم حقیقت‌امرچنین‌نیست. راستی‌حکم می‌کندکه عالم عبث‌نیست وفایده ومنظوری‌ازآن درنظراست .

اینکه با استدلالهای مذکوره ماعالم‌را عبث خواندیم برای‌دنیای‌ما وبتناسب فکرمحدود ونسبی ماست والاعالم نمیتواندد‌راصل عبث‌باشد .

مشاهدات‌ما محدود است

چون‌خودمامحدودیم ومشاهداتمان نیز محدوداست قدرت‌درك واقعیات جهان‌را بدون‌استمداد از نیروی‌یزدانی تفکر والهام نداریم . هنگامی‌که می‌بینیم‌کودکی بامقوا وگل عمارتی‌ساخت وپس‌ازدوروز صرف‌وقت وزحمت وگریه وناراحتی‌کارش‌را بپایان‌رسانید تازه پس‌ازگرفتن نتیجه ازآن‌سیر شده وبادست

خود محصول کوشش خویش را از بین برد ناچار اورا بدون مقصد ومنظور میشماریم .

افعال بشر که بی شباهت بعمل آن طفل نیست بهمین ترتیب بدون مقصد و نتیجه جلوه گر میشود در حالی که حقیقت چنین نیست . عالم لایتناهی بدون مقصود وهدف نتواند بودن . اینمطلب را طی بیان بعدی بر شما روشن می کنم . دقت کنید .

مثالی میزنم

فرض کنیم شما زبان فرانسوی بخوبی بلدید ویك نفر فرانسوی که زبانی جز لسان مادری خود نمیداند چندروزی مهمان شما ودائماً معاشر باشماست. بیکارهم هستید . سالم هستید وحوصله هم دارید ووسایل برای شما فراهم است .

از شما میپرسم : آیامیتوانید بااوسخن نگوئید ؟ خیر . هرچند یك ساعت ، دو ساعت ، یك روز خودداری کردید وبزور وفشار جلو سخن خویش را گرفتید بالاخره ناچار باید با او گفتگو کنید وتماس بگیرید. چطور ممکن است ساکت بمانید ؟ تاچه اندازه میتوانید ساکت باشید ؟ برای چه از معلومات خود استفاده نکنید وباآن شخص تماس نگیرید؟ کدام نیروئی است که شما را مانع از انجام این عمل گردد؟

جنبهٔ طبیعی وعادی وفطری امر آنست که بحکم الجاء واجبار باید بااو سخن بگوئید وتماس گیرید واحتیاجات وضروریات خود واورا برآورید مگر این که یك محرك دیگری پیدا شود ومانع انجام آن عمل طبیعی گردد (۱)

مثلا گندم که درزیر خاك گذارده شود طبیعتش آنست که سبز شود، بروید وبار دهد. نمیتواند چنین نباشد ، نمیتواند سبز نشود . خاصیت فطری او اینست که بروید مگر این که مانعی پیداشود و او را از انجام کار طبیعی خود بازدارد .

کودکی دو روز زحمت میکشد وبامقوا وگل خانه‌ای میسازد وبمد خودش آنرا خراب میکند .

گندم که سر از خاك بیرون میآورد طبیعتش اینست که سبز شود

۱ــ اگر کسی گفت که لجاج میکنم واصلا حرف نمیزنم میگویم همین لجاجت محرکی است که مانع امر طبیعی وفطری میشود. یا اینکه در اثر بیماری وسانحه قدرت تکلم از شما سلب گردد که این امر استثنائی است. **مؤلف**

طبیعت وظیفه خودرا انجام میدهد

وقتی مانع در کار نباشد طبیعت وظیفه‌اش را انجام میدهد و نمیتواند نکند . خوی او چنین واقتضای وی اینست (مقتضی موجود ومانع مفقود است) شما هم که زبان میدانید و یك نفر اهل زبان باشما معاشرت می‌کند اقتضای طبیعی امر آنست که باوی تماس گیرید و نمیتوانید نگیرید. چرا نگیرید. به‌چه‌دلیل ؟ مطالبی که گفته شد بخاطر بسپارید .

کارخانهٔ بزرگ

یك کارخانهٔ بزرگ در نظر گیرید که دارای تمام لوازم ووسایل کار باشد؛ همهٔ ماشینها وچرخهای آن مراتب و منظم است. تعداد زیاد و کافی کارگر در اختیار دارد. ادارهٔ کارخانه ببهترین طریق صورت می گیرد، مواد خام باندازهٔ کافی موجود است، قدرت کار از هرحیث برقرار و کارخانه کاملا مجهز و آماده بکار است . انواع محصولات مختلف را می‌توان ازاین کارخانه بدست آورد واحتیاج فوق‌العاده زیاد بمحصولات کارخانه موجود است .

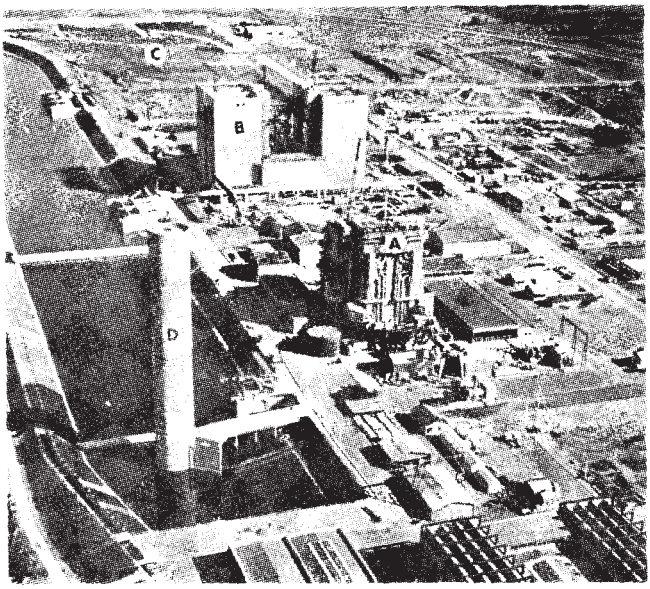

کارخانه‌ای بسیار بزرگ درنظر مجسم کنید . دراینجا مرکز کارخانه اتمی شیکون درناحیهٔ اندرولوارفرانسه را می‌بینید که ۶۰۰۰۰ وات الکتریسیته تولید میکند .

آیا می‌توان فرض کرد که چنین کارخانه‌ای که تمام وسایلش فراهم ، تشکیلاتش منظم ووضعیتش برقرار باشد و سرمایه‌هم باندازهٔ کافی دارد کار نکند ؟ به‌چه‌دلیل ؟ چرا بیکار باشد و به‌چه‌علت مورد استفاده قرار نگیرد ؟

آیا می‌توان فرض کرد که کارخانه‌ای چنین مجهز و آماده بکار درحالی که احتیاج فوق‌العاده‌هم بمحصولاتش موجود باشد همچنان بیکار و بلااستفاده بماند ؟

کارخانهٔ عالم که از هر حیث منظم و مرتب و تمام وسایلش آماده برای کار و دارای انواع مواد خام و اقسام محصولات است و احتیاج‌هم برای مصرف محصولاتش موجود است علت بیکار ماندن آن چه تواند بود ؟

داستان قدرت اسرارآمیز

مثال دیگر

کسی را فرض کنیم که صنعت نجاری و آهنگری را بخوبی میداند وقدرت عظیم و بی‌پایانی دراین کار دارد . انواع چوب و آهن ومواداولیه دراختیار اوست ونیرویش طوری است که بمحض اراده اقسام آلات و ادوات وماشینهای چوبی و آهنی می‌سازد وهرچه میخواهد درست می‌کند .

نیروی او پایان ناپذیر است ووسایل وادوات کار برایش فراهم، بیکارهم هست وقت کافی وفرصت بسیار درمقابل دارد ومشتری وخریدار کالای اوهم بسیار است وخودش هم محتاج انجام کار . با این شرایط آیا میتواند بساختن مشغول نباشد ؟

خیر نمی‌تواند بیکار بماند . همان وجودقدرت اورا وادار بکار می‌کند ، اصلاازاو تراوش میکند و ئمی‌تواند خودرا نگاهدارد . چرا نکند ؟ کدام نیرو مانع انجام کار اومی‌شود ؟ برای چه ازانجام کارطبیعی خودداری کند ؟ بلااختیار وبطورطبیعی مشغول خواهدشد .

قدرت نمائی

پس از آن که ازقدرت خویش بهره برداری نموده ومثلا انواع واقسام آلات چوبی وآهنی و فلزی موزون ومناسبی که هرکدام برای انجام عمل معینی ساخته است حاضر شد ملاحظه می‌کند که ماشینهائی که ساخته حرکت وحیات لازم دارند .

فرض می کنیم که اوقدرت دارد که همه‌را بحرکت اندازد، ازهمان قدرتی که در وجودخودش هست بمقدار کافی ذخیره دارد و می تواند ازآن برداشته باین اسبابها منتقل ساخته و آنها را براه اندازد و زندگی بخشد .

در عالم مثال فرض کنیم کاسه‌ای از آن مادهٔ قدرت بخش پرکرده وبا قاشقی که در دست دارد بقدر ذره‌ای از این کاسه برمی‌دارد و یکی یکی برتمام ماشینها می‌زندوآنهارا باقدرت اسرارآمیز خویش بحرکت می‌اندازد .

همه بحرکت می‌افتند

ای‌عجب ، بهرکدام ازمصنوعات خود ازمادهٔ مزبور تزریق کندآن شیئی شروع بحرکت می‌کند وبفعالیت وکارمی‌افتد . تمام ماشینهائی که ساخته شده‌اند وازمادهٔ اسرارآمیز قدرت وحیات بهره‌مند شده همه‌درحرکت وتکاپوافتاده‌اند . بدیهی‌است که بهریك‌ازآنها یك‌یادو یاچندقطره بقدرنیازمندی وتوانائی و ظرفیت اعطاکرده وبااین نیرو است که بجنبش وزندگی‌افتاده‌اند .

اینك از شما می‌پرسم : در صورتی که چنین نیروئی‌درکسی باشدآیا می‌تواند ازبکار انداختن آن خودداری کند ؟ نمی‌تواند . طبعاً خواهد کرد و این نیرو بخودی خود ازاو تراوش می‌کند . شیخ اجل سعدی میفرماید :

طبع سعدی‌است نصیحت، چه کند گر نکند　　مشك دارد نتواند که کند پنهانش

نظم آفرینش

پس‌ازاین که ماشینها ساخته وبحرکت انداخته‌شد غوغائی ازحیات در پیشگاه او براه می‌افتد : ماشینهای مختلف‌الشکل که ازانواع موادساخته‌شده هریك به‌هیئتی‌خاص وطریقی‌معین درجنبش‌اند . دنیائی شگفت‌انگیز بجنب‌وجوش می‌افتدکه درآن هرکدام ازاشیاء به‌انجام وظیفه‌ای که برایشان‌معین‌شده وحدود عملی که ماشینشان قدرت‌دارد می‌پردازند . اما درضمن آمدوشد وجنبش داخل‌یکدیگرشده به‌هم تنه‌میزنند ومزاحم یکدیگرند . برای آنها نظم برقرارمی‌کند چنانچه بیان خواهد گردید .

چون‌این‌ماشینها ضمن‌عمل فرسوده‌شده ازکارمی‌ایستند وسایلی‌دراختیارشان قرارمی‌دهدکه بنزین یاخوراك‌خودرا بطورخودکار (اتوماتیك) بگیرند ونیروی خویش‌را تجدیدنمایند .

اکنون دیگرنگرانی دربین‌نیست وماشینهامی‌توانند وظایف‌زندگانی‌روزمرهٔ خودرا انجام دهند.

اما پس‌ازمدتی ماشینها خراب وفرسوده‌شده ازکارمی‌افتند زیراقدرت‌جسمانی آنها تمام شده ودیگر نمی‌توانند بحرکت‌خویش ادامه‌دهند . چون‌سازنده قدرت بی‌پایان‌دارد درهرکدام ازآنها وسایلی‌قرارمیدهد تاتولید مثل کنندکه پس‌ازفرسودگی‌اشباه ونظایرآنها جایشان‌را بگیرندکه پست‌انجام وظیفه خالی نماند (اگرمیل دارید این‌اشباه ونظایررا اولادیافرزندبخوانید) باین‌طریق‌آن‌صحنهٔ پرفعالیت‌هرگزازجنب‌وجوش‌نمی‌افتد وپیوسته‌ازحیات وجنبش‌برخوردار است .

اینست‌دنیای‌منظمی ازموجودات‌خودکارکه‌بزندگی مشغولند.

تکمیل نظم

این‌صحنه‌بایدپیوسته پرازماشین واین‌دنیاکه‌توصیف‌شد پرازغوغا وفعالیت‌باشد (۱) مواد بی‌پایانی که اینهمه‌آثار ازآن‌پیداشده درعین‌بی‌پایانی‌نیست نمیشود وچیزی‌هم‌ازهیچ بوجودنمی‌آید . همیشه‌همانست که‌بود . پس‌باید از همان مواد استفاده شود و از آن موجودات بوجودآید . ناچار برای اینکه دنیای مزبور ادامه پیدا کند عده‌ای از ماشینهارا که دورانشان سپری شده از بین می‌برد و مواد آنهارا بمواد خام قابل مصرف تبدیل وبموادخام دیگر می‌افزاید وازآنها موجودات دیگری خواه ازهمان‌نوع یاانواع دیگر بوجودمی‌آورد .

بمنظوراینکه زندگی‌جریان خودرا طی‌کند عده‌ای‌ازاینهارا خوراك‌عدهٔ دیگرمی‌سازد (باصطلاح آکل ومأکول‌می‌شوند) ونوعی‌همکاری بین‌آنها برقرارمی‌دارد تابتوانند دنیاراهمیشه‌پرنگاهدارند.

نظم دهنده‌ها

دراین ماشینها هزاران رموز قرارداده شده تا منافع شخصی ونسلی‌آنهارا تأمین سازد بطوریکه اینها بتوانند خودبخودبزندگی وانجام وظیفه مشغول‌باشند . امابعداً ممکنست سود فردی‌آنها طوری‌باشد که بایکدیگرتصادم یابد ونفعشان بانفع اجتماع مصادم گردد . لذا ازمیان‌خودآنها افرادی‌برمیگزینندکه قوه‌شان بیشتر وماشینشان کاملتر است . این برگزیدگان‌را ازبرخی حقایق آگاه میسازد تا نظم‌وقانون زندگی‌را بسایرهمنوعان‌خودبگویند وآنهارا بپیروی ازرفتار وکردارمنظم ومعتدل دعوت‌نمایند .

سپس‌دسته‌های‌انتظامی بالاتر وعالیتری برقرارمی‌دارد تاطبقات‌مختلف‌رانظارت ورهبری واداره کنند وبرای‌نظم خودآنهاهم نظم‌دهندگان دیگر می‌سازد . خلاصه طوری جریان‌را برقرار می‌داردکه در دنیای‌آنها انتظام وقانون‌تخلف‌ناپذیرمحکم حکمفرما باشد .

البته‌درخودماشینها قدرت‌تفکر وعمل‌می‌گذاردکه‌امورزندگی‌را درحدودنقشه و نظم‌صحیحی‌که خود معین‌نموده اداره نمایند .

خرابی وآبادی پشت سرهم

پس‌از مدتی معین‌که موعد خرابی عده‌ای از این ماشینها فرامیرسد یااینکه سازنده بعلتی اراده میکندآنهارا مضمحل‌سازداین کاربرای‌او خیلی‌آسان‌خواهدبود . زلزله‌ای بوجود میآورد یاوسیلهٔ دیگری برمیانگیزدکه دریك‌آن‌عدهٔ زیادی ازآنها ازکار میافتد یاخودشان وسائلی ازقبیل بمب اتم و غیره برطبق سرنوشتی‌که هست میسازند وعدهٔ کثیری ازافراد خودرا بدست تحول میسپارند وفوراً بامواد آنها چیزهای دیگرمیسازد . مانندقطعه‌مومی‌که از آن چندین مجسمه بسازند بعداً همه‌را برهم زنند ویکی‌کنند و باهمان موم مجسمه‌های دیگری بپردازند .

(۱) لفظ پرکه دراینجا ذکرشده وهمچنین نظایرآن الفاظ قراردادی است نه‌حقیقی .
مؤلف

باوسائلی که خودشان میسازند آبادیهارا ازبین‌میبرند (آزمایش بمب‌اتمی که دراثرانفجار قارچی بارتفاع ۶میل تشکیل‌میدهد)

قدرت‌لایزال

سخن‌کوتاه‌کنم . کاراو همینست. قدرت فوق‌العاده درتمام رشته‌ها دارد . ابزار ومواد اولیه در اختیاراو ، متعلق‌باو بلکه‌ازخوداوست . قدرت‌دادن وحیات‌بخشیدن وزندگانیهای گوناگون براه‌انداختن کار وعمل‌اواست وخود بخود ازاو تراوش میکند . دائماً درکاراست ، قسمتی‌را ویران ساخته چیزهای نو میسازد . بازخراب‌کرده وبازآبادمینماید ودنیای‌او پیوسته پرازفعالیت وغوغا وقدرت وحرکت‌است واین عمل بطورلایزال ادامه‌مییابد .

اینها همه تشبیه برای فهم مطلب‌بود

عزیزان داستانی‌که در بالا بیان گردید بعنوان مثال وتشبیه بود تاشما ازآن حقیقت مطلب را درك کنید .

عمل‌یزدان مقتدردانا وتوانا تقریباً اینطوراست . یزدان‌صاحب قدرت‌بی‌پایان ، دانش‌بی‌پایان ، توانائی بی‌پایان ، ارادهٔ بی‌پایان ، عشق بی‌پایان و وسایل بی‌پایان است . هوالله لااله‌الا هوالحی‌القیوم ـ لاتأخذه سنة ولانوم لهمافی‌السموات ومافی‌الارض(۱)

نمیشوداینهارا بکارنیندازد ، وازآنها مصرف نفرماید زیرا خودبخود ازاو تراوش‌میکند . این قدرت‌نامحدود دائماً بطورلایتناهی وبی‌پایان‌درعمل‌است . چطورممکنست لامپی‌باشد سالم وقوی وکامل‌وبدون نقص وجریان‌برق‌بآن متصل‌باشد وبااین‌حال نوردهد؟آیاچنین‌چیزی معقول‌است ؟ خیر . بلکه‌بناچارهمیشه درکاردرخشندگی ونورفشانی وتجلی وفعالیت است .

ازشمامیپرسم . فکرکنیدوپاسخ دهید . این علم وقدرت‌بی‌پایان‌را خداچه‌کند ؟ کجاببرد ؟ کجا بگذاردکه‌خارج ازعالم باشد ؟ چون این‌قدرت خود چیزی‌است ومحلی‌میخواهد وبایدحتماً جلوه‌کند مثل تمام انرژی‌های دنیاکه دائماً درحال‌تجلی وتبدیل وفعل وانفعال‌اند ونمیتوانند بیکارومهمل ومعطل‌بمانند . پس‌چگونه ممکنست‌که آنرا ازکاربیندازد وچطورآن‌راساکت وبیکار نماید ؟

لامپ‌قوی پرنور درخشنده‌ای‌که قدرت وقوهٔ عظیم دارد ونورافشانی میکند لاجرم مخلوق کثیری

(۱) برای‌ترجمه ابتدای‌کتاب رجوع فرمائید .

ازنورش برخوردارند و بهره‌ها میبرند. مگر نه اینست ؟ پس چگونه عبث تواند بود ؟ جز فایده و بهره و نتیجه بخشیدن چیزی از آن نتوان درك کرد . حقیقت چنین حکم میکند.

همهٔ نیروهای عالم وهمین نیروهائی که مادر زمین می بینیم نیز چنین خاصیتی دارند یعنی بمحض این که نیرو بوجود آمد نمیتواند اثر نداشته باشد . مثلا بخاری را وقتی روشن کردید خود بخود حرارت میدهد و نمیتواند حرارت ندهد . وظیفهٔ آتش حرارت است .

صفات عین ذات

خاصیت وصفت یزدان قدرت دادن وعلم داشتن است. چطور خاصیت از او سلب میگردد ؟ چگونه میتوان این خواص را از او دور ساخت و آن را کجا میتوان برد ؟

میلیاردها موجودات میسازد وازکارخانهٔ عظیم خود بیرون میدهد (اینجا تنها گوشه‌ای ازموجودات متنوع دریارا می بینید)

پس چون صاحب قدرت و دانش بی پایان است و خاصیت آن قدرت ودانش عمل کردن و ایجاد میباشد (چون خودش هستی است، ازهستی عوامل ایجاد می کند نه از نیستی) عالم عظیم و دستگاه لایتناهی آفرینش را بگردش در می آورد واین دستگاه دائماً مشغول کار وعمل و در حرکت و تحول است و آنی وقفه در آن پدید نمیآید .

ازیکسوی صاحب قدرت بی پایان است وازجانب دیگر وسایل بی پایان دراختیاراوست . ازاینرو است که این همه میلیارد میلیارد بی حساب و خارج از حد شمارش ماشینهای بزرگ وکوچك وقوی و ضعیف (نسبی) وخلاصه انواع واقسام که بفکر هیچ موجودی نمیرسد میسازد .

اینها بطور دائم درحرکتند . همدیگر را میخورند، بهم تبدیل میشوند، زیرورو میگردد «کن فیکون» میشود، بازمیسازد، بازدرست میکند وکارخانهٔ عظیم آفرینش بدون لحظه‌ای تعطیل همچنان در گردش است .

پادشاه بی رعیت ـ خدای بی عالم

یك پادشاه را وقتی توان شاه نامید که دارای نخست وزیرووزراء، تشکیلات ، دربار، ارتش ،

خزانه، کشور، سرزمین ، ملت ،رعایا، سازمان مختلف کشوری ولشکری، خلاصه هرچیزی که دریك مملکت لازم است باشد واگرچنین نباشد نتوان اورا پادشاه خواند وهرگاه فاقدبخشی ازاین تشکیلات شود اورا ناقص دانند. پس در واقع پادشاه نیازمند تمام تشکیلات کشور خویش است و چنانچه فاقدآنها باشد او را پادشاه نتوان دانست.

دربارهٔ مقام الوهیت نیزباید چنین اندیشید. درصورتیکه مخلوق نباشد، عالمی درکار نباشد ، تشکیلات جهان وخلاصه تمام اجزاء عالم هستی ازکوچك وبزرگ، ازکرات عظیم تاذرات نادیدنی موجود نباشد نام یزدان برآن اطلاق نتوان کرد.

خدای بی‌مخلوق وبدون تشکیلات عالم خدای کیست ؟ چه‌کسی اوراخدا بخواند ،چه‌کسی اورا بعنوان خدائی بشناسد وبربودن او پی‌ببرد، چگونه اورا خدا میدانند؟

پس ما خدا را اینطور میشناسیم که دارای نیروی قدرت کامله و بالغه وصاحب عالمهای بی‌پایان، موجودات لایتناهی وتشکیلات شگفت‌انگیز جهان هستی است.

نیازمندی

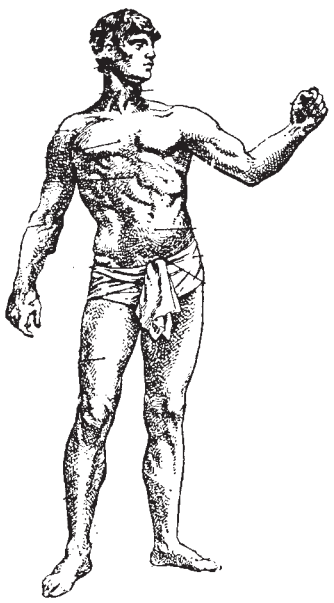

انسان از اجزائی ترکیب یافته که اگر یکی ازآن کسرباشد باواطلاق آدمی نمیشود.

آنچه قبلا بیان گردیدما را آگاه ساخت که‌خالقیت مستلزم خلقت است زیرا تاخلقی نکند ومخلوقی نباشد چه‌کسی او را بعنوان خالقیت وخدائی خواهد شناخت . چرا ؟ چنانکه قرآن درسوره الذاریات‌آیه ۵۶ فرمود وماخلقت‌الجن والانس الالیعبدون ـ من جن‌وانس را خلق نکردم جزبرای اینکه‌مرا بپرستند ومعنی پرستش را شناسائی‌دانسته‌اند (ای‌لیعرفون)معنی را هرچه بدانید مفهوم بالا ازآن مستفاد میشود.

خوشوقتم که بازفرصتی دست داد تا ازجزء پی‌بکل ببریم. اینجاست‌که بـارد یگرکلام شیوای «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (هرکه خود را شناخت همانا که خدای را شناخته است) صدق پیدا میکند.

می‌بینیم انسان ازاجزائی ترکیب یافته‌که اگر یکی از آنها کسر باشد اطلاق آدمی باونمیشود، پس لازم است تمام تشکیلات دراو موجود باشدکه اورا آدم‌کامل بخوانند.

خدا را نیز باین دلیل خدا میدانیم‌کـه خلقت عالم عظیم لایتناهی ازقدرت‌کاملهٔ اوست.

عبث معنی ندارد

حال‌که ازیکسوی معلوم شدکه لازمهٔ قدرت و توانائی یزدان آفرینش با تمام تشکیلات وسیع آنست واز جانب‌دیگرمدلل گردیدکه وجود عالم لازمهٔ‌وجود خداوندوجودیزدان‌نیازمند وجود خلقت عالم است‌روشن‌میشودکه عالم‌بایستی باشدونمیتواند نباشد. پس لفظ عبث‌معنی‌ندارد واصلامفهومی برای‌آن نیست وآنچه درفصل «عبث بودن» گفته شد نسبی وازروی‌تفکرمحدودبشراست وحقیقت عالم آنست‌که جائی برای

عبث بودن باقی نمیماند. حقیقت است ولازم وبایستی باشد ونمیتواند نباشد. اینست نتیجهٔ شکافته شدن فکر بشردر راه توسعهٔ دانش وترقی اندیشه ودرك حقیقت.

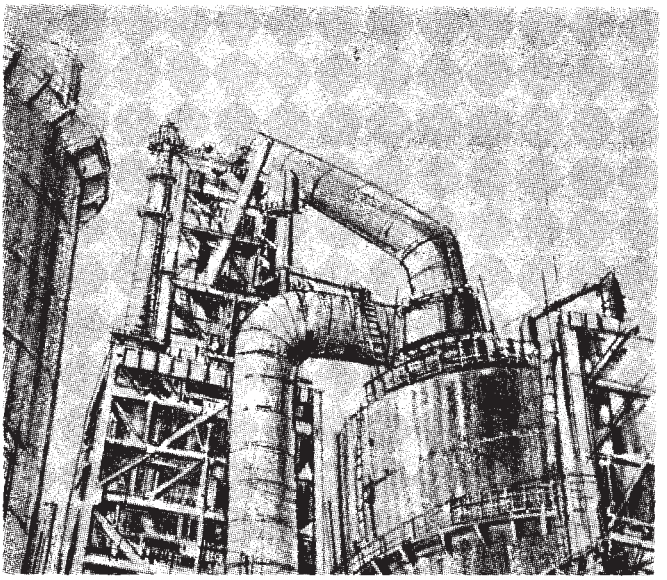

آیا ممکنست صاحب یك کارخانهٔ ذوب آهن این تاسیس را بدون مقصد وبدون منظور انجام دهد؟

هیچ معقول است صاحب کارخانهٔ بزرگی، تاسیساتی مانند کارخانه عظیم ذوب آهن یا پارچه بافی یا اتومبیل سازی و انواع واقسام آن برقرار کندولی ازاین کار هیچ مقصودی نداشته باشدوعمل اوعبث باشد؟ آیا خرد وآخرین علم امروز قبول میکند که نتیجهٔ اقدام صاحب این کارخانه بیحاصل و بی‌هدف بماند؟

جهان هستی بحق و حقیقت بطورطبیعی وخودکار از جانب یزدان مقتدر بر قرار گردیده است.

لفظ عبث برای عالم فاقد معنی است

برای اینکه مطلب بهترروشن و بذهن آشنا ترگردد میگویم که لغات هدف، غایت، نتیجه واین قبیل کلمات مثل سایر الفاظی که درمکانیسم آفرینش گفته شد ساختگی بشرونسبی وقراردادی است نه حقیقی زیرا ازآنچه دراینجا بیان شد معلوم میگردد اینقبیل چیزها مخصوص اموری است که رشد و نمو میکند و منحصر بمشاهدات جزئی وفرعی، محدود وموقتی ما بشراست که دستخوش تغییرات هستیم وهمهٔ محتاج کمال ودراثر ورزش حواس وتمرینات روزبروز قواومعلومات وقدرتمان بیشترمیشود تادورهٔ انجام وظایف ما در این دنیا بسرآید وتحولی دروجود ما پدیدگردد (باصطلاح مردم: مرگ) بعبارت دیگرآنجا که ما هدف ونتیجه ومنظور را درعالم منکرشدیم ونتیجهٔ عبث بودن ازاین انکارگرفتیم برای گرفتن نتیجه، این نکته را عمداً ازنظرپنهان داشتیم که کلیهٔ الفاظ هدف، منظور ونظایرآنها قراردادی بشرومتناسب بازندگانی و تحول محدود اواست وقابل انطباق باعالم لایتناهی نیست.

سیرواقعی روح

درجلد نخستین حکمت نوین (مکانیسم آفرینش) گفته شدکه روح از امرپروردگار است و قابل تجزیه نیست وبزرگ وکوچك نگردد ورشدنیابد وترقی وتکامل برای اومفهوم ندارد واین جسم است که رشد پیدا میکند وروح باندازهٔ استعدادی که جسم دارد باآن عمل مینماید.

اینمطلب نیزاشاره شدکه روح هرموجوی جزئی ازروح کلی است وجزء بودن دلالت برآن میکند که سیری داردکه بطرف کل رجعت میکند(اناالله وانا الیه راجعون) ماازخدائیم وبسوی خدا بازگشت میکنیم سورهٔ بقره آیه ۱۵۱.

پس روح مشتاقانه وبیتاب درفضای لایتناهی درتکاپوی علم کل وحقیقت کل میشتابد وهرکاری که

بوسیله جسم انجام‌میدهد، هرعلمی که کسب مینماید وهرعشقی که دارد همگی افعالی است که در راه رسیدن بآن مقصود بجای میآورد.

مأموریت روح

روح در عین حال که از منبع اصلی جدانیست مأمورانجام‌کاری درعالم‌پهناور میشود. درضمن انجام‌کار هم ازمنبع جدانیست ولی مایل است هرچه زودتر خود را بعین قدرت برساند و بهمین لحاظ سعی میکند که کارهای خویش را بجاآورده و بمبدأ یعنی قدرت کل بازگردد. مانند آنست که آب دریادراثر قدرت خورشید تبخیرشده بصورت ابردرمیآید و این ابر بوسیلهٔ جریان هوابنقاط مختلف‌زمین‌حرکت کرده وآنجا بصورت باران وبرف‌حتی‌شبنم برخاك می‌نشیند ودردل خاك فرومیرود وظاهراً درزمین‌پنهان‌میگردد. لیکن این غیبت ظاهری و موقتی است وپس از انجام مأموریت باردیگر بصورت چشمه سارها وجویها و نهرها و شطها و رودخانه‌ها همچنان درزمین جاری و بعد ازاینکه بازهم مأموریتهای مختلفی بامرومشیت

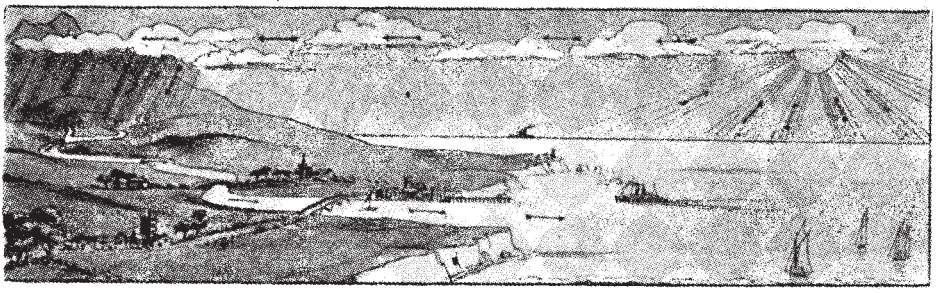

منظره ای ازگردش آب در طبیعت. این عمل توسط خورشید انجام میشود

پروردگار انجام‌داد باردیگر بازگشته و داخل همان دریا میشود. این نکته‌را فراموش نکنید که قطرات آب در هرکجاکه باشد خواه درابریاروی زمین یازیرزمین یادر دل نباتات یادرجسم‌حیوانات وهرکجا که مأموریت او ایجاب‌کند بازهمان آب دریا است و محال است که هرگز خاصیت‌اصلی ازاوسلب گردد. اینست مثلی از جدائی ظاهری و مأموریت و حرکت روح ازمنبع اصلی وبرگشت بسوی همان.

آیا این بیان برای دانشمندان وعقلا و روشنفکران آشکار و روشن کننده وقاطع نیست؟

مثال دیگر

میتوانیدیك کارخانه چراغ برق را درنظرمجسم کنید. سیمی ازاین کارخانه درفاصله دورچراغی را روشن میکند. درعین حال که ازکارخانه دور شده ولی از اوجدا نیست . اگر جدا باشد دیگر قدرت ندارد، ازکار میافتد. او میل دارد هرچه زودترکار خود را انجام داده بمرکز قدرت که کارخانه است‌باز گردد. روح هم در عین اینکه مأموریتی درعالم گرفته و از قدرت کامله دور شده ازآن جدا نیست ومیل داردکار خویش را باتمام رسانیده بعین قدرت بازگردد .

حال میگویم مثال کارخانهٔ چراغ برق بمنزلهٔ کارخانهٔ عظیم روحی است. اینکه در افـراد بشر ملاحظه میکنیم که اینهمه اشتیاق و تلاش بـرای نزدیك شدن بمنابع قدرت‌دیده میشود بواسطهٔ همین میل طبیعی روح و خاصیت فطری آن میباشدکه در هرجا بصورتی بروز میکند. کل‌شیئی یرجع الی‌اصله (همه چیز باصل خویش باز میگردد) .

جسم وسیله است

روح برای طی این سیر نیازمند وسیله ایست. اینوسیله همان‌جسم است که باوسپرده شده‌وموظف است آنرا تکمیل نماید. پس روح برای‌سیر خویش‌بامنتهای قدرت آلتی‌راکه دراختیاردارد تکامل‌مینماید،

رشد و نمو می‌بخشد تا چند قدم بیشتر بمقصود و اصل خودش نزدیك شود یعنی مانند آن برقی که از کارخانه انشعاب یافت ولامپی را روشن کرد و بکارخانه بازگشت روح هم جسم را روشن میکند و بعد بمحل اصلی انشعاب رجعت مینماید.

اینست تکامل جسم و سیر روح.

نمو و رشد چیست؟

درکتاب مکانیسم آفرینش اینطور گفته شد که روح رشد ندارد و این جسم است که رشد پیدا میکند و روح به هر اندازه که جسم رشد و استعداد یافت با آن عمل مینماید. از طرف دیگر دانسته‌ایم که تمام موجودات جهان اعم از گیاه و حیوان و جماد روح دارند. اینك میپرسم چه چیزی باعث رشد و نمو گیاه و حیوان و غیره میشود؟ از کجا رشد میابد، چه کسی آنهارا نمو میدهد؟ کدام قدرتی است که برحجم و رشدشان میافزاید تا بزرگ و رشید میشوند، کدام نیروئی است که بقول علمای طبیعی برسلولها وذرات اجسام اضافه میکند؟ کی است که این سلولها را باو میافزاید، چه عاملی است که چنین رشدی در آنها پدید میآورد؟ همانا روح است که این کار را انجام میدهد و این عمل بعلت هدفی است که روح برای طی سیر خود سعی دارد آلت و وسیلهٔ کار خودش را توسعه دهد. پس بطرف خود فشار وارد میآورد، آنرا رشد و نمو میدهد. برای فهمیدن اینمطلب به یك بوته گندم یا یك بچه حیوان یا نطفه انسان که کم کم بزرگ و رشید میشوند دقت کنید تا سر آن برشما واضحتر شود. هرگاه دانشمندان در اینموضوع دقت کنند کلید حقیقتی را که قرنها آنان را دچار حیرت کرده بود خواهند یافت و برمز نمو موجودات جهان پی خواهند برد. موضوع قوهٔ جاذبه نیز همین است. روحی است که ازقدرت منشعب شده میخواهد به هرقیمت شده بسوی همان منبع قدرت بازگردد. اصل جاذبه‌ای که درعالم حکمفرماست منشأش همین مطلب است.

اینجا برای توضیح مطلب میگویم که روح در عین اینکه مشتاق بازگشت بمنبع اصلی است چون وظیفه‌ای باو سپرده شده که ناچار بانجام آنست نمیتواند آنرا ناقص و مهمل گذارده وباوجود تمام عشقی که بسیر بسوی منظور دارد از انجام این تکلیف سر باززند. بنابراین دو نیرو که ظاهراً متضاداست در او حکمفرماست یکی نیروی انجام وظیفه و دیگر عشق شدید بازگشت بمبدأ ـ و روح هردو را انجام میدهد.

مثال توسعه و تکامل

برای اینکه متوجه شوید چطور روح برای رسیدن بهدف خود سعی دارد جسم را تکامل بخشد میگویم: معلمی پیش خود تصور نمائید که طفل کوچکی را برای تعلیم بوی سپرده‌اند. این معلم همه‌چیز را میداند و برای اینکه آن کودك رااز معلومات خود برخوردار سازد و او را بپایهٔ خود برساند سعی و کوشش فوق‌العاده مبذول میدارد تا طفل را تکامل بخشد بمنظور اینکه شاگرد ترقی نماید و قابل اخذ معلومات او شود. روح هم طبق همین قانون میکوشد تا آنجاکه مقدور است با تمرین و ورزش، آن جسمی‌را که در اختیار اوست رشد و تکامل بخشد.

معلم درراه تعلیم اطفال کوشش فوق‌العاده مبذول میدارد (نمونه‌ای از تعلیمات سمعی و بصری جدید)

نباید فراموش کرد بهمان نحوکه

جسم تکامل میبابد پریسپری یا قالب مثالی نیز بهمان ترتیب بدون‌کم و زیاد تکامل پیدا میکنند زیرا جسم و پریسپری توأم اند .

ورزش و پرورش

برای تأیید مطالب بالا شعری راکه در وصف ورزش و تمرین‌گفته‌ام و قبلا در سالنامه ۱۳۳۳ نور دانش چاپ شده شاهد میاورم:

تو ای نور چشمم اگر هوشیاری — وگر با سعادت سر و کار داری
سلامت اگر خواهی و عقل سالم — ز ورزش مکن غفلت ار مرد کاری
صفا ده حواس و تن خویشتن را — بتمرین و ورزش بهین یادگاری

تکامل و تکمیل

در موضوع خدا و عالم برطبق معلوماتی‌که تاکنون‌درطی این‌رشته سخن روشن‌گردید دومطلب پیش میآید: اگر عالم‌را تکمیل بدانیم این شبهه بنظر خطور میکندکه چیزی که کامل است دیگر قابل تکمیل بیشتر نیست یعنی ظروف پرشده و جائی برای تکمیل ندارد . بنا براین وقتی تکمیل شد چه کند و وظیفه‌اش چیست و چگونه بکار خود ادامه دهد؟

اگر این فرض را قبول نکرده و عالم را ناقص بدانیم مثل اینست‌که خدا را ناقص دانسته ایم زیرا اگر عالم لایتناهی ناقص باشد دلیل برنقص‌آفریننده‌است. بین این‌دو مطلب‌چگونه میتوان‌آشتی‌داد؟

حقیقت اینست‌که عالم لایتناهی را بایستی مثل اقیانوس بی‌پایان و بی‌کرانه وبی‌حدود دانست . آب این اقیانوس‌کامل است‌زیرا آب همانست‌که بود وهست وخواهد بودوقابل تکامل نیست. اقیانوس‌کرانه وحدود ندارد بنابراین‌کامل ودرعین حال بدون حدود ومرزیعنی لایتناهی‌است.

پس تکمیل چیست؟ تکمیل بمعنی آنست‌که از آب این اقیانوس تراوش میکند و بطور مثال در دریاچه‌هائی قطره قطره میریزد بدون اینکه ازخودش چیزی‌کم شود (چون پایان ندارد) آبی‌کـه باین ترتیب دردریاچه ریخت چون‌کم‌کم بدریاچه اضافه میشود وکم‌کم سطح دریاچه بالا میآید در نظر یکنفر مشاهده‌کننده، دریاچه در حال تکامل است و رفته رفته تکمیل میشود ولی اینراهم باید در نظرگرفت‌کـه دریاچه هم هرگز پرنخواهد شد یعنی تکمیل آن بآخر نمیرسد وهمیشه در حال تکمیل خواهد ماند زیـرا اگرپرشوددیگراقیانوس وظیفه‌ای‌نخواهدداشت‌که‌به‌آن تراوش‌کند وفیض‌دهد وکاراقیانوس تمام‌خواهدشد .

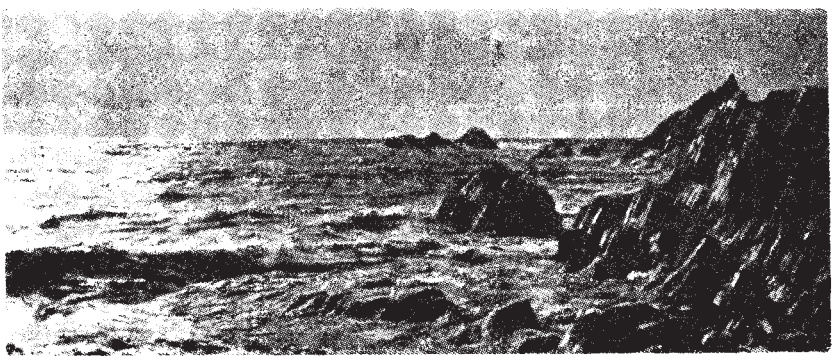

اگر دریاچه پرشود دیگر اقیانوس وظیفه ندارد به آن تراوش‌کند و فیض دهد و کار اقیانوس تمام خواهد شد.

نتیجه این شدکه منبع اصلی‌کهٔ اقیانوس است‌کامل میباشد وتراوشات آن همیشه درحال تکمیل

است . منبع اصل: وجود یزدان، عالم لایتناهی و تراوشات: حالات وحرکات عالم وتحولات آنست . اینست معنی تکامل موجودات وکامل بودن یزدان.

نظری به ادیان

قل ماکنت بدعا من الرسل و ماادری مایفعل بی‌ولابکم ان‌اتبع الامایوحی الی و ما انا‌الانذیرمبین ـ ای رسول ماامت را بگومن ازبین رسولان اولین پیغمبری نیستم‌که تازه درجهان آوازهٔ رسالت بلندکرده باشم ونمیدانم‌که بامن و شما عاقبت چه میکنند. من جز آنچه بمن وحی میشود پیروی نمیکنم و جز آنکه بابیان روشن خلق را آگاه و از خدا بترسانم وظیفه‌ای ندارم. **(قرآن مجید ـ سوره الاحقاف ۹)**

وکذلك انزلناه آیات بینات وان‌الله یهدی من یرید ـ و ما همچنین‌آیات روشن‌فرو فرستادیم وخدا هرکه را بخواهد هدایت میکند. **(قرآن مجید ـ سوره حج ۱۶)**

نظری بفلاسفه ودانشمندان

کرهٔ زمین درابتدا اینوضع را نداشته وگیاه وجانور درروی آن نمیتوانستندزندگی کنند. وقتی برای حیات مساعد شد ابتداگیاه ودرخت روئید وبعدمتدرجاً جانوران‌بعرصهٔ وجود آمدند وابتدا حیات دردریابطورساده پیداشد بعدکم‌کم تکامل یافت وعده‌ای بخشکی آمدند و بعضی در هوا پریدن‌گرفتند وکم‌کم بصورت تکامل امروزی رسید . علت تغییرات محیط زندگی وکوشش درراه زندگی وبقای اصلح است .

خلاصه نظردارویین

موجودات جاندار درابتدا بسیار ساده وپست بوده‌کم‌کم‌متحول شده طول وتفصیل‌پیدا کردند وعلت این تغییرات محیط زندگی است‌که در اثر تغییر شرایط کم‌کم سازمان بدنی تغییروتحول پیدا میکند. **لامارك**

هرموجودی‌که روابط باطن‌اوازروابط‌ظاهریش‌متابعت‌میکندجانداراست وهرچه روابط کاملتر باشد وجود اوکاملتر است. در ابتدا وقتی کرهٔ زمین برای حیات مساعد شد موجود بسیار ساده پدیدگردید بعددر اثرعوامل ترقی نمود. **هربرت اسپنسر**

قاعدهٔ تکامل درهمه‌چیزحتی مدنیت ودیانت وعلم‌وصنعت جاری‌است. هرتکامل‌بغتی‌که بدون رعایت شرایط آن برای اجتماعی آورده شود فایده ندارد . بایستی تکامل بمرور زمان وتحول تدریجی وطبیعی انجام گردد. **هربرت اسپنسر**

اخلاق نیزمشمول تکامل است واخلاق وآداب نیك آنست‌که باتکامل زندگانی‌سازگار باشد. درامراخلاق نیز مثل‌کلیه امور جهان باید معتقد بتکامل باشیم. **هربرت اسپنسر**

حیوانات فقط قوه وتدبیرفطری یاغریزه دارندنه‌عقل، این‌حالت درحشرات‌اجتماعی

مثل زنبور و مورچه بیشرفته‌تر است ـ درحیوانات‌غریزه کمتر وقوه عقل قویتراست اماعقل وغریزه ازآثار نیروی حیاتی ومنشاء آنها یکی یعنی ماده است.

هانری برگسن

جانوران دارای روان هستند وشعورو عقل ندارند. **رنه کارت**

ناظم امورعالم عقل است که اشیاء را ازتخمه‌های گوناگون نامتناهی خلق میکند.

آنکسار غورس

بیان نهم ـ تکامل یعنی چه

آیا تکامل معنی دارد ؟

حالاکه دانسته شد خداوندکامل است وروح کامل است، تکامل چه‌معنی دارد؟ تکامل را در مورد چیزی گویندکه ناقص باشد وبطرف کمال سیر کند. اما چیزی‌که خودکامل باشدچه احتیاجی به‌کمال‌دارد. کاسه‌ای‌که لبریز باشد مگرمیتوان برآن چیزی افزود؟ بنابراین تکامل دردنیامعنی‌ندارد، آیاچنین‌نیست؟

تکامل وجود دارد

بلی اگر در بارهٔ خدا و روح‌که امر خداست بیندیشیم تکامل معنی ندارد . اما تکامل در جسم و مکانیسم‌اجسام‌است نه‌درروح . مثالی میگویم : نیروی برق درعالم خود کامل است‌وقابلیت‌تکامل ندارد. برق در هرکجاهست همان نیروی برق است. همین برقی‌که امروز وجود دارد ازبینهایت سال قبل درفضا ودر عالم وجود داشت. پس قابل تکامل نیست اما نحوهٔ استفاده از آن و

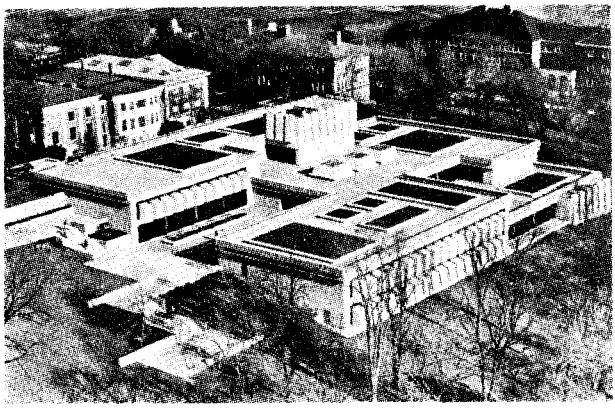

امروز وضع خانه سازی بشرنسبت بسابق ترقی بسیار نموده است (دانشگاه توفتس در امریکا)

ظروفی‌که ازآن استفاده میکند تکمیل میشودکه امروز برق تااین حد کـه می‌بینیم تجلی‌کـرده است . آلاتیکه به‌برق متصل میکنند قابل تکامل است و روزبروز تکمیل میشود چنانکه اگر بتاریخچهٔ اختراع وسائل برقی توجه‌کنید خواهید دیدکه متدرجاً تکمیل شده وهنوز روبتکامل است.

تکامل بشر

جسم بشرنیز چنین است. هرگاه بتاریخ بشریت بنگریدخواهید دیدکه برحسب مقدروسرنوشت روزبروز مغزومکانیسم مغزی انسان ترقی نموده، زمانی درروی درختان وغارها زندگی میکرد وامروز خانه‌های دارای دهها طبقه بنامیکند واین رشته همچنان ادامه دارد. روزی باحیوانات مسافرت میکرد و امروز باجت وموشك سفرمیکند. یك‌کوزه گربا مواد معینی‌که دردست دارد روزبروز مصنوعات‌ومحصولات خود راکاملتر وبهتر میسازد واگر بآنچه امروز ساخته باآنچه سی‌سال قبل درست‌کرده دقت‌کنید تفاوت

وسیلهٔ سفراز الاغ واسب به طیاره‌های‌سریع تبدیل شده است

آنرا درمییابیددرحالیکه‌موادآنها یکیست،(۱) همینطوراست‌درشئون دیگر که ما باکمال‌روشنی ووضوح شاهد آن هستیم و از بررسی‌در تاریخ تمدن بشر میفهمیم .

اینست رمز تکامل مکانیسم مغز . بشر روح همان روح است که تکمیل بوده‌وهست وخواهد بود و قدرت و کالری بدن همانست که بود و تغییری‌ندارد ولی مکانیسم و دینامیسم کالبدو مغزدائم درحال‌تکامل است. ظرف بزرگتر و قویترشدوبیشترازروح وکالری‌استفاده‌مینماید .

کیفیت تکامل

طرز تکامل اینست که برحسب مشیت الهی هرچه نسل انسان به‌پیش میآید وافراد تحول یافته و اولادان آنها پابعرصهٔ وجود میگذارند توأم با تکامل‌های دیگری که در سایر امور طبیعت پیش میآید مغز آنها پیشرفته‌تر میشود ودر ضمن ازتجربیات گذشته استفاده نموده معلومات و الهامات‌آنها وسیعترمیگردد بطوریکه موفق باختراعات جدید میشوند وهرروز بردامنهٔ اکتشافات خود میافزایند.

اشتباه ازکجاست

برخی ازمتفکرین ودانشمندان متوجه اینموضوع نشده و چون فکرکردندکـه مغز بشر درطی گذشت قرون راه تکامل رفته است لذا این سیر را بطرف عقب برده واز انسان هم‌گذشته آنرا بمیمون و حیوانات دیگر تا زندگی بسیط یك سلولی رساندند در حالیکه حقیقت چنین نیست و موضوع تکامل‌جنس است. اگر نظریهٔتکامل آنها درست باشد باید همه نسلشان منقرض شده وهمه بموجودات عالی مثل بشرتبدیل شده باشند و وجود انواع حیوانات نشان میدهدکه شبکهٔ عظیم عالم طبیعت مستلزم وجود انواع مختلف است منتها تکامل هم بآن ترتیب‌که‌گفته شد درنوع انسان وجود دارد واین امرهمچنان ادامه‌خواهدداشت.

منظره‌ای ازاهرام مصرکه میگویند باحساب دقیق ریاضی و نجومی‌ساخته شده است.

تکامل حیوانات

حیوانات هم در عالم خود منتها خیلی‌کم و نامحسوس تکامل دارند، چنانکه اگر بتوانند خانه‌های زنبور هزاران سال پیش وعمل او را باامروزمقایسه‌کنندوبدقت بسنجند تفاوت آنرادرمییابند . اما اشتباه

(۱) زمانی بودکه دانشمندان ومهندسین و معمارانی درچند هزارسال قبل اهرام مصررا ساختند واین کارنوابغ آنزمان بودکه میگویند حساب ابعاد آنرا مطابق حساب‌کرات آسمانی انجام داده بودند اماامروز همین بشرفکرش طوری تکامل یافته‌که بوسیلهٔ محاسبه موشك بکرات میفرستد. **مؤلف**

در اینجا است که میخواهند حیوانات را با انسان مقایسه کنند و از زنبور همان توقعی را دارند که از انسان انتظار میرود و مسلم است که زنبور بکره ماه موشك نخواهد فرستاد . هر چیزی تناسب خود را دارد و باید حساب تناسب را در همه چیز نگاه داشت.

بشر تاریخ و حساب تکامل خود را تا حدودی در دست دارد ولی حساب تکامل حیوانات را در دست ندارد .

تکامل نباتات

نباتات هم تکامل دارند. در زمانهای سابق که هنوز بشر اسرار باغبانی را نیاموخته بود بهمان میوه‌های جنگلی درختان اکتفا میکردکه ریزتر و کم آبتر و کم شهدتر بود ولی در اثر وسائل و پرورش و نگاهداری و تکمیل فنون باغبانی و کود رفته رفته بشر توانسته میوه ها را تکمیل نماید تا آنرا بصورت امروزی درآورده است. در اثر پیوند و کود و تربیت میوه های بسیار درشت آبدار و خوش‌مزه که بمراتب بهتر از میوه‌های جنگلی است بوجود آمده. اینهم رشته تکامل نبات میباشد. منتها هر چیزی وسیله لازم دارد. همانطور که وسیله تکامل بشر خدا و روح است، وسیلهٔ تکامل نباتات نیز عمل انسان میباشد که در بالا گفته شد.

اگر آفتاب را بمنزلهٔ روح درخت بگیریم و خود درخت را که از موادکرهٔ زمین تشکیل شده جسم بدانیم در مییابیم که تابش آفتاب فرقی نکرده وهمان آفتابی که سابقاً بر درختان جنگلی میتابید بر درختان امروزی هم میتابد و در آفتاب تغییر و تکاملی پیدا نشده کما اینکه در روح تکامل پیدا نمیشود ولی جسم درخت است که تکمیل میگردد. آیا این دلیلی دیگر بر کامل بودن روح و احتیاج جسم بتکامل نیست؟

تفکیک چیست

همانطور که همه چیز عالم دو جنبه دارد (در این باره بعدها در کتب دیگر مطالب مهمی گفته خواهد شد) حقیقت تکامل نیز که در بالا بیان گردید مشمول همین اصل است.

امور اساسی عالم تکمیل است و قابلیت تکمیل ندارد. خدا و روح چون اصل عالم است مشمول این حقیقت اند. اما امور فرعی که همانا جسم و مکانیسم جزء آندسته است قابلیت تکامل دارد.

سرنوشت و اخلاق

سرنوشت و اخلاق نیز مشمول همین اصل است. سرنوشت و تقدیر امری مسلم و تغییرناپذیر است و همانطور که باید باشد هست و قابلیت تکامل ندارد. تقدیر بمنزلهٔ روح است و اخلاق بمنزلهٔ جسم . بایستی روز بروز اخلاق تکامل پیداکند و در قاب تغییر ناپذیر تقدیر و سرنوشت راه تکامل راطی نماید و مطمئن شویدکه این عکس و قاب کاملا در یکدیگر تطبیق شود.

مقصود از خلقت چیست

علت اینکه ابتدا مقصد و غایت را درآفرینش نفی و پس از آن اثبات کردم برای آن بود که بخوبی متوجه حقیقت شوید و بدانیدکه چرا یزدان اینهمه موجودات جهان را آفریده و برای چه مقصودی این غوغای عظیم عالم را بوجود آورده و همچنان ادامه میدهد.

میخواهم توجه خواهران و برادران روشنفکر ودانشمندم را بمنظور خلقت معطوف سازم. همانطور که از کیفیت وچگونگی آن نیز در این کتاب آگاه خواهند گردید.

چون ضمن خواندن (دینامیسم آفرینش) ممکن بود این پرسش از اندیشهٔ شما بگذرد که هدف از آفرینش جهان لایتناهی چیست ناچار قبل از ورود در اصل مطلب حقیقت را روشن کردم.

اینهم فراموش نشود که اگر تکامل نسبی در بین نباشد شما ازدرك مطالب جدید عاجز خواهید بود . همین چیزها که من میگویم ومجهولات را روشن میکنم خود تکامل است.

پس آن شبهاتی را که بمنظور فهم مطلب وارد اندیشهٔ شما کردم از سرخارج سازید و بدانید که یزدان مقتدردانا وتوانای محیط ، جهان هستی را بیهوده نیافریده وعبث نتواند بودن.

بهمین‌طریق باید دانست‌که آفرینش فرد فردموجودات بیهوده نیست و هرکدام از آنها در این ماشین بزرگ عالم حکم پیچ ومهره دارندکه وجودشان لازم وضروری‌است وماشین سازدانا وتوانای‌مقتدر خود میداند چه‌بسازد، کدام‌را درست‌کند، کدام را ویران سازدوچه چیزی جانشین‌آنها نماید وچه‌مراحلی بر آنها بگذراند.

هدف وغایت بشر

همانطورکه همهٔ مخلوقات دارای هدف وغایت نسبی هستند بشر نیز بدون مقصود نتواند بودن وزندگیش بیهوده وعبث نیست بلکه ترقی وتکامل وسیرمعین نسبی رامیپیمایدکه بانظم کامل همچنان ادامه دارد، ذره‌ای ازاعمال‌وی ضایع‌نمیشود وتمام‌کارهایش بقصدنیل بمراحل بعدی و تکامل نسبی خود میباشد. نه‌تنها بشر بلکه هیچ موجود ، هیچ ماده وهیچ حرکت وعملی‌درجهان بدون مقصد نتواند بودن. اگرقائل شویم دراصل نقصی وجود دارد چنین معنی میدهدکه بگوئیم استغفرالله خدا ناقص است و نقصی برای او قائل شده‌ایم‌که باید بعداً تکمیل شود. درصورتیکه خدا راکامل میدانیم وناقص نیست. واما نقص‌که بیان میکنیم برای‌کالبد بشراست‌که جسم مرتباً رشد ونمومیکند وظروف حواس‌که محل تجلی روح است هرچه روبه نمومیرود ازروح بیشتر استفاده میکند.

دستور و نتیجه عملی ازمطالب فوق

وظیفهٔ مانگاهداری جسم سالم است‌که روح بتواند بطور خوبی وتکمیل در آن حلول و از آن بهره برداری‌کند. تکامل مخصوص جسم است. هرگاه نیازمندی حاصل شدکه‌اینمطلب بیشترشکافته شوددر کتابهای دیگرحکمت نوین دراین موضوع بحث خواهیم‌کرد.

نتیجه این فصل

درفصلی‌که راجع بعبث بودن عالم صحبت بمیان آمد اینطورگفته شد که چون عالم خودش در خودش است قابل تکامل نیست و از آنجاکه تکامل ندارد فایده وغایتی بر آن‌تصور نتوان کرد. ازاینرو باید آنرا عبث دانست. لیکن‌حقیقت‌اینطور نیست و آنچه درباره عبث‌بودن گفته شد چنانکه‌گذشت بمنظور روشن‌شدن ذهن وجلب توجه بوده است و ذکر این مبحث از آن لحاظ بود که هرگاه شبهاتی درفکر اشخاص‌پیدا شود ونتوانند حل‌کنند بوسیله‌عرضه داشتن آنها و جوابی‌که داده شده

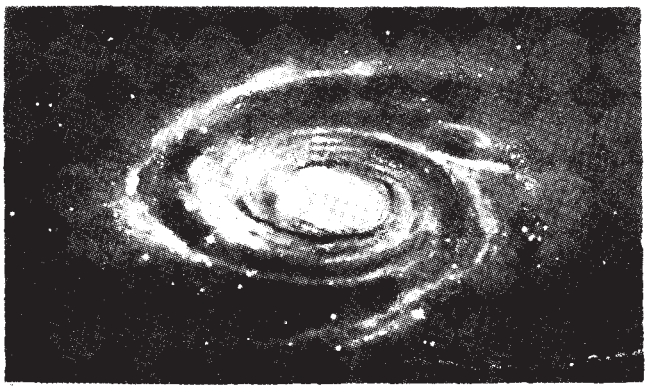

لازمهٔ وجود خداوند وجود عالم است . عکس فوق سحابی بزرگ مارپیچ راکه دردب اکبراست‌نشان میدهد.

رفع گردد.

حقیقت اینست که قدرت یزدان که توانا وقادر وفعال وقیوم است اصولا نمیتواند متوقف بماند و دائماً بدون لحظه وآنی درنگ درحال فعالیت است. ازطرف دیگر قدرتی که تراوش نداشته باشد و عالمی بوجود نیاورد نتوان آنرا قدرت مطلق نامید. لازمه وجود خدا وجود عالم است. اگر این تشکیلات که موجود است نباشد نه قدرتی خواهد بود و نـه تجلی و تراوش و نه کسی است کـه او را بشناسد و نام گذارد.

پس دیدید که موضوع فایده وغایت بآن معنی که در امور دینوی و نسبی میپندارند نبود. فایده همینست وغایت آنهم چنین است که باید اینطور که هست باشد چون نمیتواند غیراز این باشد. اینطور است وغیراز این نیست. یك چنین فعالیت تعطیل ناپذیری که آنی توقف برای آن تصور نتوان کـرد چگونه عبث تواندبود؟ آیا فکر نمیکنید؟

قدرت اینست

اکنون گویم مادیون وکسانیکه درقدرت موجد عالم بحث میکنند به تشبیهی که دربالا ذکر شد توجه نمایند تا روشن شود قدرت وشعور عالم کدامست وچگونه عمل میکند.

دراین کتاب سرچشمه قدرت ودینامیسم عالم بیان خواهد شد وازاتم و عناصر وترکیبات آن که بنظر بشر امروز کوچکترین ذرات عالم شناخته شده ودرهمه جای دنیای ماپراکنده است شروع میکنیم. درذرهٔ آتم ظاهراً ناچیز قدرت عظیم وفوق العاده نهفته شده که درصفحات بعد ذکر آن خواهدآمد ولی باید دانست که اتم آنقدر مهم نیست که مستلزم اینهمه غوغا باشد ویك گوشهٔ ازبساط خلقت است که بشرامروز تا حدی آنرا شناخته. قدرت بی‌پایان عظیم غیراز اینهاست. بسیاری چیزهاست که اتم بخش مختصری از آنست.

همانطور که ضمن مثال وتشبیه مربوط بآفرینش (صفحه ۲۲۵) گفته شد «نیروی عالم» اگر بخواهد همهٔ آتمها را دریك لحظه روی هم میریزد، بهم مخلوط میکندو باصطلاح «کن فیکون» میشود وازآن دنیا یامخلوق دیگری بناخواهد شد.

خدای محیط

بعد ازآنکه باین نیروی عظیم فراگیرنده که عالم وجود را انباشته آشنا شدیم میفهمیم که آن توانائی، قوه‌وقدرت برهمه چیزعالم ازکوچك وبزرگ ساری و جاری است. پس نام محیط بآن میدهیم یعنی بهمه چیزاحاطه دارد. خود ونیرویش یکی است وبرعالم وجود محیط است. لفظ محیط که در بارهٔ یزدان گفته میشود بهمین علت است.

البته الفاظی که بشربا فکرخود میسازد برای معرفی وجودکامل قادرلایتناهی رسا نیست ولی فعلا لغتی بهتراز محیط برای شناسانیدن آن قدرت فراگیرنده دردست نیست.

شکروسپاس یزدان مقتدر محیط راکه باب علم وآگاهی ودانائی بربشر گشوده شد.

نظری بعقاید دانشمندان و فلاسفه

فیزیك به‌نیروی روشهای تئوری و علمی آن ما رابواقعیت واحدی نـزدیکترمیکند. واقعیت ازحدود وثغوز چیزهای درك کردنی بسیاردور است. مایکبار دیگربزرگی و بلندی

حقیقتی را که وصول بآن ممکن نیست شناختیم .

(ازسخنرانی اومو در ۱۹۰۵ بمناسبت جشن دانشگاه مسکو ـ ازکتاب لنین وفیزیك نو ـ تحول وواژگونی درفیزیك ـ صفحه ۱۷)

ماوراءالطبیعه ابیغوری (اپیکوری) ـ کاملا برخلاف نظریه ارسطو ازعالم که بصورت اعمال صاحب شعور وقصد بیان شده بود بصورت مادی ابیغوری بیان شد . این نظریه را قبلا فیلسوف یونانی دمکریت بیان داشته و شاعر مشهور رومی لوکرتیوس در اشعاری بعنوان De Rerum Natura عالمی را نشان میدهد که محتوی آن فقط اتمهای باشکال مختلف است که درمیان فضاهای خلاء درحرکتند . فرضیه جزء لایتجزی بیان اساسی عالم است که هیچ قصدی وهیچ کیفیتی جز اندازه وشکل (واحتمالا وزن) ندارد واپیکوریها قوانین عالم را با همین نظریه میخواستند حل کنند .

اپیکوریها اتم را غیرقابل تجزیه و باشکال مختلف مکعب ، دایره ، هرم شکل ، لوله‌ای وغیره تصور می کردند . همه اشیاء عالم چیزی جز ترکیب اتم که درفضاهای خلاء تقسیم شده نیست. اشیاء زنده وحتی فکر بشر واشیاء غیرزنده مثل سنگ ازهمین قبیلند . اشیاء تغییر میکنند ولی اتم بشکل خود باقی است ودائماً بهم ترکیب شده اشیاء جدید می سازند .

حرکت خاصیت اصلی اتم است که ابتدا وپایان ندارد . درنظریه اصلی دموکریت چنین بود که اتمها باسرعتهای مختلف بپائین افتادند . بعلت اختلاف سرعت اتمهای سریعتر برکندتر پیشی میجویند وتصادم اتفاق میافتد . بعلت اختلاف شکل پس از تصادم اتمها بجهات مختلف رانده میشوند وبازهم تصادفات دیگر پیش میآید وقس علیهذا . درنتیجه انواع واقسام ترکیبات اتمی پیش میآید وبالاخره شکسته میشود . باینطریق اشکال وجهات اتم کاملا جبری وقابل پیش بینی است وباید دانست که هر اتفاقی دردنیا فقط دراثر تغییر محل وحرکت ذرات اصلی لایتجزا (اتم) بوجود میآید .

موضوع جبر و اختیار ـ ابیغور بعلت الزامات اخلاقی تغییراتی دروضع دنیای جبری اتمی دموکریت داد واظهارداشت که علاوه برحرکات جبری تصادفی اتمها یك حرکت «انحرافی نرم» دارند که مسیر آنهارا تغییر میدهد . علت اینحرکت انحرافی معلوم نیست ولی هرجا اتفاق افتد حرکات را ازحالت جبری خارج میکند ودیگر قابل پیش بینی دقیق نخواهد بود .

این بیان اتمی هم بصورت جبری وهم بصورت اختیاری بیانی ازیك ماوراءالطبیعه کاملا مادی است . بعقیده دموکریت واپیکور سراسر عالم را میتوان فقط باصول ماده وحرکت تعبیر نمود . کلیه اعمال فیزیکی ومادی دراثر سابقهٔ نیرومند اتمها است . میتوان پدیده‌های فکری را نیز نتیجه برخوردهای یك نوع مخصوص ازاتم مدور دانست که آنرا اتم روحی مینامند . اشیاء غیر زنده آن را ندارند . هنگامیکه اشیاء زنده میمیرند اتمهای روحی از ترکیبات آنها خارج میشود .

بی قصد و بی شعور ـ برخلاف نظر ارسطو متافیزیك اپیکوری دنیائی را کاملا بی قصد وشعور مجسم می کند . تعبیر حوادث جهان را بایستی دروقایع قبلی دنیای اتمی جستجو کرد . هم در

زندگی بشر وهم عالم هیچ چیزی اتفاق نمیافتد که هدف ومنظوری داشته باشد بلکه فقط بعلت اینست که برخی تصادمهای اتمی اتفاق افتاده است . عادت بشر باینکه فکر کند عالم برای او ساخته شده ودروقایع عالم یك نقش مرکزی بازی می کند اشتباه است . آرزوها ومیلها وامیدهای ما تناسبی با گردش واقعی حوادث ندارد . قضایا فقط بعلت نقشه موجوده در دنیای اتم اتفاق میافتد نه در اثر میل بشر ونه بخاطر مزیت وفایده ای که ازشدن آنها منظور باشد .

با این فرضیه کاملا مادی آرمانها وافکار بشریت هم در اثر اتفاقات اتمی اطراف آنست و بجای این که نشانهٔ تعلیل اتفاقات بوابستگی باهم باشد ویا بتوان آنرا برمبنای فهم عالم قرارداد حاصل برخی علل مادی است . بعقیده آنها دنیای افکار افلاطونی وارسطوئی جز تصوراتی درمغز بشری نیست ونمیتوان آنهارا مبنای امیدهای عالیه قرارداد .

نظریه اتمی ابیغوری ازلحاظ توجه بجنبه مادی اتم برای علم مفید قرار گرفته واین فرضیه که درقرون وسطی کاملا در بوتهٔ فراموشی افتاده بود ازقرن شانزده وهفده باز مورد توجه قرار گرفت .

نقطه مقابل فرضیه ماوراءالطبیعه اتمی ابیغوری فلسفه رواقیان است که در آن وجود خداوند وشعور ومنظور خلقت نکتهٔ اساسی است .

ترجمه ازکتاب فلسفه بزبان ساده بقلم دکتر ریچارد پاپکین و دکتر آوروم استرال

Philosophy made Simple, by Richard H. Popkin, Ph. D. and Avrum Stroll, Ph. D. Doubleday and Co. New York, 1956

چاپ دابلدی نیویورك صفحات ۸۴ تا ۸۶

بایستی ازدانشمندان قدیم تقدیر کرد ولی بگفته ایشان اکتفا ننموده ودنباله علم را گرفت

رنه دکارت

هیچ چیز درزیر آفتاب تازه نیست .

مثل فرانسوی

جسم همان بعداست وخاصیت آن حرکت میباشد بعدوحرکت را بمن بدهید جهان را میسازم

رنه دکارت

مایه حرکت اعضا وتن حرارتی است که در آن موجود است که حدوث وزوال آن حرارت مثل حدوث وزوال گرمی آتش میباشد وهواهم برای نگاهداری آن ضرورت دارد لذا موجود تنفس می کند

رنه دکارت

کلیه نیروهای عالم بیکدیگر تبدیل میشود . همه نیروی واحداست وحرکت هم وجهی از نیرواست وشاید جسم هم نوعی نیرواست . پس بهرطرف میچرخیم نیرومی بینیم واصل عالم محفوظ بودن نیرو است .

اسپنسر

جسم ماده ازذرات ساخته شده که سابقاً آنرا لایتجزی میدانستند ولی حالا معلوم شده چنین نیستند . عوارض ماده که ظاهراً گوناگون است چون درست بنگریم همه حرکاتی است که در ماده واقع میشود .

فلاسفه قرن نوزدهم

اصل درجهان حرکت است . حرکت جمادی بسیار ضعیف است، چون به نبات میرسد تندتر میشود وچون بحیوان وانسان میرسد بازهم شدیدتر میگردد . بایدعلوم خودرامبتنی براحوال حرکت کنیم .

امیل بوترو

حرکت مجموعه‌ای ازسکونهای متوالی (مثل تصویرمشاهده حرکت یك اتومبیل) نیست بلکه جریان دائمی وپیوسته ومتصل است . استمراراست وکیفیت نه کمیت .

هانری برگسن

حرکت حقیقت است وعمومی ودائمی ولی انتقال مکانی نیست بلکه انتقال حال است .

هانری برگسن

درجوهرها دونیرو وجود دارد : ۱ـ نیروی فعل وتأثیر ۲ـ نیروی مقاومت نسبت بفعل دیگری . چون ناقص است این جنبه مقاومت برای عدم تداخل زندگی افراد بایکدیگر لازم میباشد .

لایب نیتس

حرارت با کار مکانیکی یکی ازمهمترین صورتهای انرژی درموجود زنده است . همه میدانند که بدن انسان یك حرارت طبیعی دارد که تاهنگام مرگ هست . آنرا حرارت حیوانی مینامند ـ حرارت ازشرایط حتمی زندگی است ونسبت بحیوانات تفاوت دارد . هر بدنی میتواند که حرارت زیادی را از بیرون تحمل کند ولی نمیتواند چنددرجه کسر حرارت داخلیش را تحمل نماید . برخی حیوانات درمقابل انجماد مقاومت میکنند ولی فعالیت آنها متوقف میشود. حیوانات دونوع هستند : خون گرم وخون سرد. اما بهتراست نوع اول را حیوانات دارای حرارت پایدار ونوع دوم را حیوانات دارای حرارت متغیر بنامیم . درجه حرارت بین حیوانات فرق میکند. مثلا انسان ۳۷ـ خرگوش ۳۹/۵۰ـ گرگ ۴۰/۵۰ـ کبوتر ۴۴ است . حرارت بستگی به فعالیت تنفسی دارد . منبع حرارت حیوانی ازعکس العملهای شیمیائی (اکسیداسیون وهیدراتاسیون) است که درنسوج انجام میشود . بنابراین منبع حرارت بدن تغذیه است. لاوازیه اول بار نشان داد که حرارت حیوانی نتیجه احتراقی است که دربدن ایجاد وتولید گاز کربنیك و اوره و غیره میکند . گاز کربنیك منبع اساسی حرارت است . حرارت درهمه بدن تقسیم میشود ولی درعضلات وغده ومراکز عصبی احتراق باشدت بیشتر انجام میگیرد .

عضلات درحال فعالیت مرکز احتراق فعاله است . خون درآنها سریعتر اززمان استراحت گردش میکند درنتیجه اکسیداسیون فعالتر ومقدار گاز کربنیك ایجاد شده بیشتر وحرارت متصاعده بالاتر است . گاهی دراثر فعالیت عضلانی ممکنست حرارت به ۳۸ و بیشتر برسد . در فیزیك ثابت شده که برای تولید کار حرارت لازم است . پس چرا عضله که کار می کند بجای مصرف حرارت حرارت ایجاد مینماید ؟ علت اینست که حرارت خیلی بیشتری دراثر اکسیداسیون ایجاد مینماید وقسمتی ازآن مصرف کار و بقیه صرف بالارفتن حرارت خودش میشود .

غدد درحال فعالیت مخصوصاً کبد حرارتشان بالا است (درحدود ۴۰ درجه) . فعالیت عصبی نیز مختصری حرارت را بالا میبرد .

ترجمه و تلخیص ازکتاب علوم طبیعی بزبان فرانسه Sciences Naturelles بقلم ا . کوستیه E. Caustier چاپ کتابخانه ویبر Vuibert صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۸

دکارت فقط علت فاعلی را منظور میداشت وبحث درعلت غائی را لازم نمیدانست و بلکه آنرا ممکن نمیشمرد . اما برای این که بتوانیم امورجهان را بیان کنیم بایستی علت غائی راهم درنظر گیریم . چرا اینطورواقع شد وطوردیگر نشد ؟ علت برای رسیدن بکمال وجوداست.

لایب نیتس

درتحصیل‌علم وکشف‌حقایق باید تنها به‌مشاهده وتجربه توسل‌یافت .

ویلیام جمز

حق‌وباطل بردایرمدارسود ومصلحت‌بناشده‌است. این‌سود ومصلحت شخصی‌نیست بلکه سود ومصلحت‌کلی است ومنتهی به‌خودخواهی نمیشود .

ویلیام جمز واصحاب اصالت عمل (پراگماتیسم)

دانش یاوجدانی وحضوری است مثل‌علم نفس‌بوجودخود ویااین‌که دوباضافه‌دو چهار میشود . وگاه‌کسبی‌است‌که برای‌فهمیدن‌احتیاج‌بتصورمعانی دیگرداریم ـ سوم دانشی‌است‌که بوسیله‌حواس حاصل میشودکه بآنهم نمیتوان یقین‌کرد . **جان‌لاک**

روش‌کسب علم سه‌چیزاست : مشاهده ـ تعقل ـ تجربه ـ بمشاهده باید موادرا فراهم نمود وباتعقل‌باید آنهارا بهم جمع‌کرد و مرتبط ساخت وآنگاه نتیجهٔ حاصل‌را برای کسب اطمینان‌باید بمعرض آزمایش درآورد . **دیدرو**

بیان دهم - اتم

تاریخچه و بیان علمی اتم باختصار برطبق علم امروز

اتم یك لغت یونانی است که معنی آن (غیرقابل شکستن) میباشد وعلمای اسلامی که فلسفهٔ یونان را ترجمه کردند آنرا جزء لایتجزی یعنی ذره‌ای که قابل تجزیه نیست نام گذاردند. آنها را عقیده براین بود که هرگاه قطعه‌ای از اجسام را دونیم کنند و آن نیم راهم نصف نمایند و باز آنرا نصف کنند واین کاررا همچنان ادامه دهند بالاخره جزئی باقی میماند که قابل تجزیه و تقسیم نیست: آنرا جزء لایتجزا یعنی غیرقابل تقسیم مینامند. دموکریت که اعراب او را ذیمقراطیس مینامند در حدود ۲۵۰۰ سال قبل میزیست و در همان موقع بدون داشتن ابزار ووسایلی این نظررا ابرازداشت که سراسر عالم ازذرات اتم تشکیل شده است. درسال ۱۹۱۹ میلادی روترفوردانگلیسی وپس ازاوچندتن دانشمندان دیگردر این باره تحقیقاتی نموده و دانستند که اتم آنطور که میپنداشتند غیرقابل تجزیه نیست بلکه ازاجزائی مرکب شده وقابل شکستن است. دنبالهٔ تحقیقات دانشمندان منجربه پیدایش وسائلی برای شکستن اتم گردید که بمب اتمی هم نتیجه آنست. معذلك هنوزهمان اسم اتم براین ذرهٔ ریز باقی مانده است.

آنچه اجسام ومواد درعالم دیده میشود هرچند ظاهری خشن دارد ولی در باطن بسیار لطیف وازلطیف هم لطیفتراست. اتم خود از سه

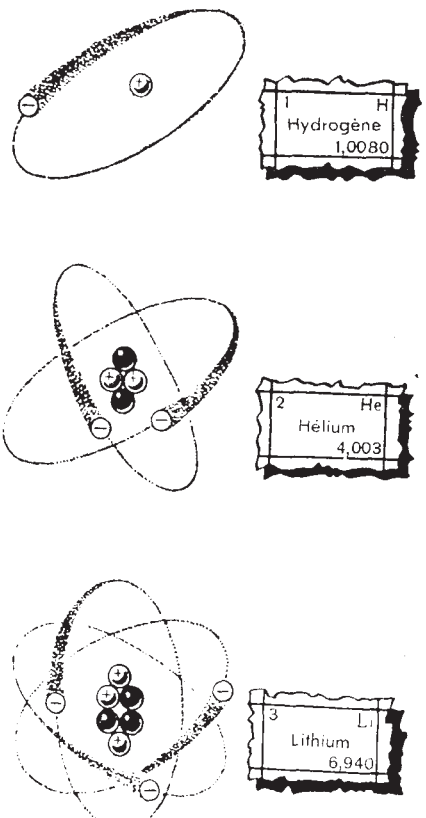

تصوری که از گردش الکترون بدور هسته در سال ۱۹۳۲ توسط دو دانشمند شوروی بنام گاپون و ایوانکو بعمل آمد - ازبالابپائین اتم هیدرژن - هلیوم - لیتیوم

قسمت مرکب‌شده که آنرا پروتون ـ نوترون والکترون گویند . پروتون ها عبارتند از دانه‌های مواد. جرم آنها را بدقت سنجیده وحدس میزنند که جرم یك پروتون معادل ۱/۶۶ میلیونیم یك میلیاردیم یك میلیاردیم گرم است یعنی اگر یك گـرم را یکهزار میلیون قسمت کنند و آن قسمت را هم یك هزار میلیون قسمت نمایند وآن قسمت‌راهم یك میلیون قسمت نمایند معادل ۱/۶۶ یك پروتون میباشد. تصور چنین چیزی امکان ندارد. برای اینکه یك گرم پروتون‌درست کنیم بایستی ۶۰۲/۰۰۰ میلیارد میلیاردپروتون روی هم جمع نمائیم.

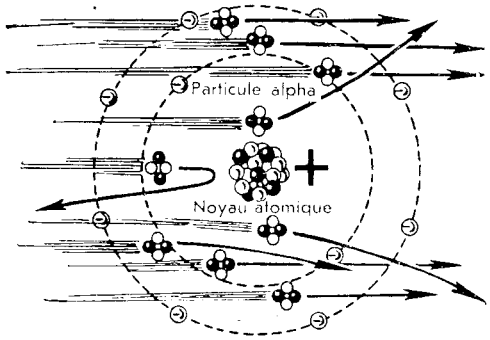

نمایش گردش ذرات اتمی بدورهستهٔ خود . ذراتی که‌ازسمت چپ براست نمایش‌داده‌شده ذرات آلفااست که درعمل گردش اتمها وارد شده دخالت میکند .

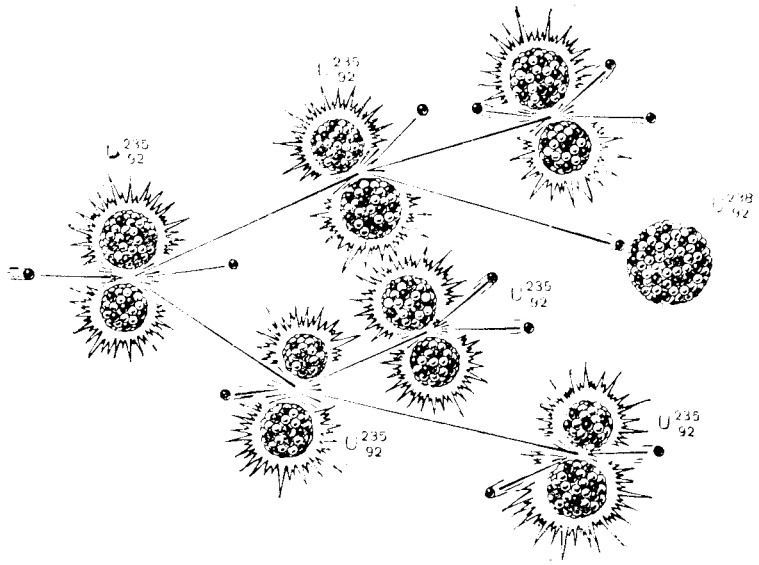

نمایش زنجیری شکستن ذرات اتم اورا نیوم

برای اینکه عظمت اینعدد را درك کنیدکافیست بدانیدکـه هرگاه یك بشر بخواهد تمام اوقات زندگانی‌حتی‌ساعات‌خوراك وخواب خودرا صرف شمردن کند فقط تا آخر عمرمیتواندتامیلیارد بشمرد . اگرتمام سکنهٔ کره زمین تمام ایام ولیالی عمرخود را صرف شمارش کنند فقط موفق بشمارش تا۳میلیارد میلیارد خواهند شد . حالا تکلیف ۶۰۲/۰۰۰ میلیارد میلیارد پروتون را که در یك گرم وجـود دارد دریابید.

برای اینکه بهترمتوجه شویدکافی است بگوئیم که بایستی سیصد هزارنسل بشردرروی زمین تمام اوقات‌شبانه روز خود را صرف شمارش کنند تا بتوانند پروتونهای یك گرم ماده را بشمارند .

پروتون دارای الکتریسیته مثبت است. نوترون‌ها هم دانه‌هائی از مواد عالم است و جـرمشان

بمقدار خیلی‌کمی ازپروتون بیشتر است ولی‌ازلحاظ برق نه‌مثبت هستند نه‌منفی بلکه خنثی‌میباشند.

الکترونها بی‌اندازه کوچکترند (۱۸۴۰ بارکوچکتراز پروتون) جرم آنها ۰/۱۹ میلیاردیم میلیاردیم گرم است. هرعدد الکترون دارای برقی معادل با برق پروتون است منتها برقشان منفی است. (نامگذاری مثبت ومنفی قراردادی است).

پس معلوم‌شد که پروتونها باضافهٔ الکترونها آجرهائی هستند که اشیاء عالم با آن بنا گردیده. چنانکه‌گفته شدپروتونها ونوترونها از لحاظ جرم مساویند وپروتونها والکترونها از لحاظ مقدار برق با هم مساوی ولی در نقطه متقابل یکدیگرند.

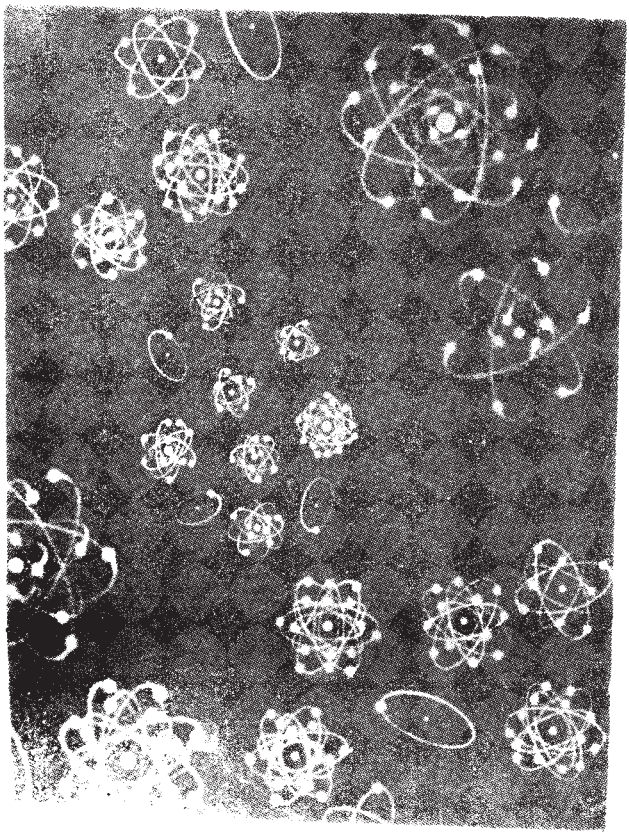

انواع مختلف گردش اجزاء اتم بدور یکدیگر

هیدرژن که ساده ترین اجسام است دارای یك پروتون میباشد. دراجسام سنگین‌تعداد نوترون زیاد است. بایستی تعداد نوترونها وپروتونها بایکدیگر متعادل باشد والاهسته‌اتم ثبات ندارد.

درطبیعت قریب ۳۰۰ نوع ساختمان مختلف اتم وجود داردکه بزرگترین آنها اورانیوم است که ۹۲ پروتون و ۱۴۶ نوترون دارد.

یك قدرت قوی که آنرا قدرت اتصال مینامند اجزاء هسته را بهم وصل میکند و هنگامیکه بنای هسته ازهم میگسلد این قدرت موقتاً آزاد شده در صدداتصال مجدداست. تشعشع قدرت آتمی ازاین‌قدرت ظاهرمیشود.

اجسام عالم ازلحاظ قدرت اتصال باهم تفاوت دارند. بعضی‌ها بقدری مستحکم هستندکه باهیچ قدرتی (که بشرتا امروزدر اختیار دارد) ازهم نمیگسلد وبرخی سست هستند که خود بخود تشعشع آن خارج میشود واینقبیل اجسام‌را رادیوآکتیو میگویندزیراتشعشع آنها فعال است. البته این تشعشع‌همیشه تخریبی نیست وبرخی قطعات آن میلیاردها سال باین‌کارمشغولند (زیرا ریزترین قطعاتی‌که باچشم‌ساده دیده میشود میلیاردها اتم دارد) و همیشه اتمهائی در میان اتمهای آنهاهست‌که در حال تخریب و آزاد شدنند.

امروزه بوسیله آلت تشعشع سنج که آنراکنتورگایگر میگویند میزان تشعشع اجسام را معین میکنند وکنتور باصدای متقاطعی مثل مخابرهٔ تلگراف این موضوع را نشان میدهد. برخی اجسام عالم

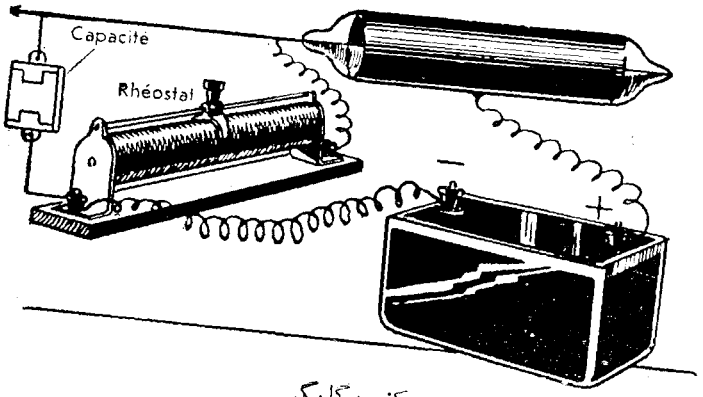

کنتور گایگر

هر هزارم گرمشان در هر دقیقه ۱۰۰۰ تشعشع صادر میکند و برخی فقط ۲۰ تشعشع در اینمدت دارد.

بواسطهٔ تعداد پروتون است که شناسنامه اتمی اشیاء را معین میکنند. مثلا میگویند اکسیژن ۸ هیدرژن ۱ طلا ۷۹ واورانیوم ۹۲ است یعنی باین تعداد پروتون دارند.

برخی اجسام هستند که باوجود اینکه مادهٔ آنها تغییر نمیکند ولی تعداد نوترونهایشان فرق دارد. اینقبیل اجسام را ایزوتوپ میگویند. مثلا در مورد هیدرژن سه نوع ایزوتوپ داریم. یکی از آن بجای هسته فقط یك پروتون دارد ـ دیگری بجای هسته یك پروتون و یك نوترون دارد و آنرا دوتریوم میگویند که از آن آب سنگین میسازند ـ ماده سوم تریتیوم است که یك پروتون ودو نوترون دارد.

امروزه علما معتقدند که اتم از سه جزء اصلی الکترن **Electron** پروتون **Proton** و نوترون **Neutron** ترکیب یافته. این سه جزء در تمام اتمهای عالم وجود دارد و نوع و جنسشان در اجسام مختلف بیکدیگر شبیه است. ولی تعداد پروتونها والکترونها وسایر اجزاء در اجسام مختلف با یکدیگر تفاوت دارد و بواسطه اختلاف تعداد است که اجسام عالم بایکدیگر تفاوت دارند ولی ترکیب همهٔ اجسام جهان از اتم وعناصر است. واتم هم از سه جزء اصلی مذکور ترکیب شده.

اگر تفاوتی در هیدرژن و اورانیوم هست آنست که گفته‌اند هیدرژن یك پروتون دارد واورانیوم ۹۲. همچنین تفاوت طلا، نقرهٔ سرب وسایر اجسام مختلفی که تاکنون نزدیك به یکصد عنصر فلزوشبه فلز در جهان شناخته شده در اثر تفاوت ترکیب اتمهای آنهاست و اصل ترکیب اتم از عناصر تقریباً مشابه است.

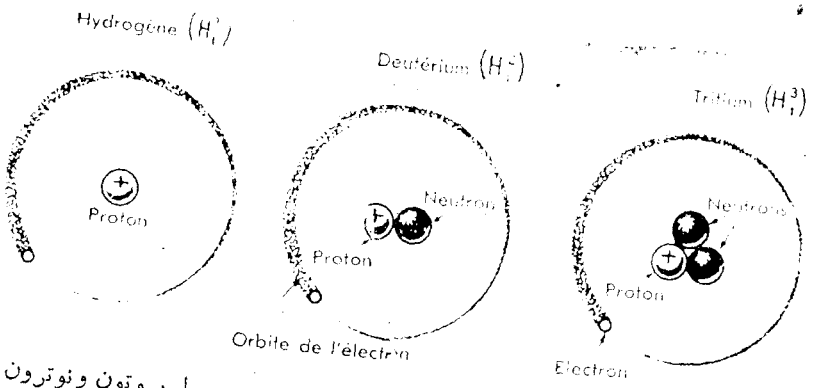

گردش اتمهای مختلف ـ دایرهٔ اطراف مدار از ترون میباشد و در وسط پروتون ونوترون است ـ از راست بچپ اتم تریتیوم (سه هسته‌ای) دوتریوم (دوهسته‌ای) و هیدرژن (یك هسته‌ای)

هرچه درجهان وجود دارد اعم ازجامد ومایع وبخار ونباتات وانسان و حیوان وغیره همگی تقریباً ازاتم وعناصر مرکب شده است. هراتم مرکب است ازیك مرکز یا هسته‌که عده‌ای پروتون و نوترون در آنجا جمع شده و در اطراف آن تعدادی اجزاء که بالکترون موسوم است بـه سرعت خیلی زیاد بگردش مشغولند. بنابراین هراتمی شباهت بهیك منظومه شمسی کوچك داردکـه الکترونها مانندکرات در اطراف هسته که بمثابهٔ آفتاب است بسرعت چرخ میزنند و فضای بین این کرات و آفتاب کوچك بنسبت حجم آنها بقدری زیاد است که میتوان آنها را بافضای بین زمین و آفتاب و سایر کرات منظومه شمسی مقایسه نمود. دراثر قدرتی فوق‌العاده زیاد میتوان نظم آنها را بهم زدو گردش الکترونها را ازکارانداخت واین نیروی عجیب را ازسیرطبیعی خود منحرف ساخت. مثلا در اورانیوم ۲۳۵که۹۲ پروتون و۱۴۳ نوترن دارد وقتی نظم‌الکترونها را با داخل‌کردن نوترونهای اتمهای مجاور بهم بزنیم منفجرمیشود وخود این انفجار قدرتی بوجود میآوردکه اتمهای مجاوررا ازحالت عادی خارج میسازد و آنها را هم منفجرمیکند واین اتمها نیزبنوبهٔ خود عدهٔ دیگررا منفجرمیکنند واینعمل بطور «زنجیری» ادامه مییابد ویك قدرت انفجاری بزرگ وقوی تولید میکند. بهمین ترتیب است کـه بمب اتمی ساخته شده‌است.

درصورتیکه بشربتواند تعداد الکترونها وترکیبات اتم راکم‌وزیاد سازد اجسام بیکدیگر تبدیل خواهند شد. مثلا سرب طلامیشود وآرزوی کیمیاگران سابق بعمل میآید. شاید اینعمل امروزه هم برای شیمی دانها میسرباشد ولی هزینهٔ‌آن بقدری زیاد است‌که صرفهٔ اقتصادی برآن مترتب نیست.

اتم بقدری ریزاست‌که بامیکروسکوپ قابل رؤیت نیست. بامیکروسکوپ الکترونی هم‌جزسایه وشبحی ازآن نمیتوان دید، بااینکه میکروسکوپ مزبور اجسام را تا یکصد وپنجاه هزار مرتبه بزرگ مینماید. بیشتراطلاعاتی که‌ازاتم بدست آمده ازروی محاسبه ومطالعه درخواص وآثارآن بوده‌است.

نظرات دانشمندان قدیم

دانشمندان قدیم بدون داشتن وسائل نظرات‌کم وبیش صحیحی دربارهٔ اتم ابراز داشته‌اند وحتی دربین گویندگان وشعرای مانیز دراین باره مطالب عجیبی گفته شده است.

عارف ربانی وبلندپایه مولانا جلال‌الدین رومی میگوید:

ذره ذره کاندرین ارض وسماست　　جنس‌خودراهمچوکاه وکهرباست

هاتف اصفهانی طی ترجیع بندمعروف دریکی‌ازابیات همان‌ترجیع بند میگوید:

دل هرذره را که بکافی　　آفتابیش در میان بینی

یك بحث جالب درحاشیهٔ این موضوع

دراینجا نکته‌ای‌مهم بنظررسیدکه درحاشیه‌مطلب‌فوق بیان‌میگردد: گفتیم درقرون‌قبل‌دانشمندانی نظیرذیمقراطیس یامولوی نظرهائی دربارهٔ‌اتم ابرازداشتندکه هرچند درآنزمان ممکن‌بودآن‌را غیرعلمی تلقی‌کنند لیکن بعدازترقی علم وپیشرفتهائی‌که امروز حاصل‌شده صحت‌آنها مدلل‌گردیده‌است. این‌مطلب حقیقتی‌است‌که‌بشررا هشدار میدهدکه اگرکسی دربارهٔ مطلبی‌نظری ابراز نمود نبایستی اورا تخطئه کنند وبعنوان‌غیرعلمی‌آن‌را مردودنمایند بلکه‌بایستی د..ل‌آن‌را بگیرند تانتیجه‌ای ازآن حاصل‌آید زیرا هیچ سخنی بیهوده‌نیست وتامبنا ومنشائی‌نباشدکسی چیزی‌نمی‌گوید.

میکوبم هرگاه شخصی مبادرت بحفر قناتی نماید واز نتیجهٔ زحمات خود آب باریك و ناچیزی بیرون آورد آیا بایستی جلو کار اورا گرفت و باسنگ و خاك راه قناتش را مسدود کرد ؟ آیا این بهتر است یا اینکه باوی همکاری کنند ، بکارش توجه نمایند و دنبال کار اورا بگیرند و دامنهٔ کار را وسعت دهند تا نتیجهٔ بهتر بدست آید و آب بیشتری جاری گردد . در اثر این نوع پی گیریها و همکاریها است که آبها و رودخانه ها جاری میگردد .

رشتهٔ دانش هم همین حکم را دارد و همین جویهای باریك و پراکندهٔ دانش است که بهم پیوسته میشود و تبدیل به نهر عظیمی میگردد واقیانوس دانش امروز بشر از رشته های باریك دانش هائی که طی قرون بوجود آمده تشکیل گردیده و وسعت آن همچنان ادامه دارد درحالی که اگر با تخطئه و جلوگیری و مسدود کردن فکر جلو نظرها و عقایدی را که ابراز میشود بگیرند این عمل درحکم مسدود کردن راه دانش است همانطور که اگر جلو چشمه را خاك و سنگ بریزند مسدود میگردد .

همانطور که اشخاص در کندن یك جوی آب با یکدیگر همکاری میکنند دانشمندان درطی قرون درحفر جوی دانش همکاری مینمایند و این جویها کم کم بهم پیوسته تبدیل بنهر عظیمی میشود .

کسیکه قارهٔ جدیدرا کشف نمود یکباره مبادرت باین کار نکرد بلکه درزمانهای قبل از آن اشخاص بسیاری بودند که نظرها دادند مثلا کسی گفت که بعقیدهٔ من درپشت این دریاها وماوراء بحار زمینهائی است ودیگری بمنظور آزمایش گفتهٔ وی سفر نمود وبعدازمرارتها مطالبی درك کرد وبصحت گفته او پی برد و بعدها دیگران دنبال کار اورا گرفتند تا بالاخره شخصی کشف قاره جدیدرا اعلام نمود واورا کاشف حقیقی دانسته وبعدهم آن را بنام کریستف کلمب خواندند درصورتیکه کاشف اصلی کسی دیگر بود .

امامعمولا بشر کوشش پیشقدمان و آنها که برای نخستین بار حقیقتی را ابراز داشته اند در نظر نمیگیرد و کار بنام آخرین شخصی که کشف را عرضه نموده تمام میشود درحالی که فضل از متقدم است (الفضل للمتقدم) . آن شخص اول علم واقعی داشته که بدون دیدن و بدون وسائل مطلبی را بیان کرد که دیگران آن را گرفتند و به نتیجه رسیدند . اگر آن شخص چنین نمیگفت زمینه برای کشف فراهم نمیشد . عمل او مانند کلاسهای اولیه مدارس است که تاوقتی کلاس اول طی نشود کلاسهای بعد میسر نخواهد بود و بایستی پایه وپله ها طی گردد تا به نتیجه برسد . متأسفانه بشر این پایه ها را فراموش می کند وتنها عمل آن دکتری که ازاین مراحل استفاده کرده وکشفی را بکرسی رسانده ملاك قرار میدهند .

هرگاه تجزیه کنیم خواهیم دید کار آن متقدمان درواقع علم حقیقی وواقعی است زیرا علم بمعنی دانستن است و آنها مطلب را دانسته و گفتند و بعداً کسانی که دنبال آن را گرفته و بکشف وعمل رساندند عملشان توانستن نام دارد زیرا توانستند آن علم را بمرحلهٔ اجرا وثبوت بنشانند. اینست که میگویند دانستن توانستن

است ودانستن مقدم میباشد وتوانستن دنبال آن میآمد وپایه وبنای کارهما نا دانستن است .

برای روشن شدن مطلب میگویم ساختمانی را در نظر بگیرید . مهندسی که نقشهٔ ساختمان را میکشد بدون اینکه آن را ساخته باشد استخوان بندی و میزان مصالح ونقشه وترکیب آن را در نظر مجسم کرده وروی کاغذ میآورد و محاسبه می کند و بعداً کارگران و بناها آن را اجرا مینمایند یا کسی که سرمایه و وسیله دارد نقشهٔ او را بصورت عمل در میآورد .

بعداز اینکه مهندس نقشه ساختمان را تهیه کرد کارگران برطبق آن نقشه ساختمان را بنا مینمایند .

اجرای ساختمان نتیجهٔ فکر چه کسی است ؟ درحقیقت همان مهندسی که آن را طرح کرده وروی مغز ومخیله آورده بعدبزبان جاری نموده وبروی کاغذ آورده آن را ایجاد نموده هرچند که خود آن را نساخته وسرمایه آن را نداده است . کسانیکه آن را اجرا نمودند در اثر توانائی علم مهندس را اجرا کردند .

امروز دنیای علم است . علم بمعنی دانستن است . وقتی چیزی دانسته شد اصل همانست . پس تفکیک کردن این که فلان نظریه یا فلان نوشته علمی نیست وآن یکی علمی است چه معنی دارد درحالی که مطلبی که معلوم وروشن ودانسته شد علم همانست. همان سخنانی که مولوی وهاتف یا علمای یونان دربارهٔ اتم گفتند واشخاص آن را علمی نمیدانستند معلوم شد علمی است زیرا پایه علم را تشکیل داده است. چنان که می بینید قدما بدون این که آلات وادوات امروزی را داشته باشند نظرات صحیحی دربارهٔ اتم ابراز داشتند که تا آن حد که در آن زمان مقدور ومیسور ووسیلهٔ عمل دردست بود عرضه کردند وبعداً علم درنتیجه پی گیری صحت نظرهای آنها را اثبات نمود .

باید دانست که ما نند همه چیز عالم که درحال پیشرفت وتکامل نسبی است علم نیز مسیری دارد که بتدریج پیش میرود ودرحال تکامل است وهرچه بگذرد برذخیرهٔ معلومات سابق افزوده میشود وهر نظری ابراز گردد نظرات قبل را تکمیل می کند بدون این که آن نظرات سابق را ازریشه واساس زیرورو نماید . این سلسله مراتب وپله هائیست که بایستی درجهان طی گردد .

حالا که بنای کار عالم براین حقیقت استوار است باید دانست که هرگاه کسی نظری دربارهٔ یک سطر ابراز نمود که درحقیقت نظر علمی است ولی اشخاص آن را بعلت این که ظاهراً وسیله تجزیه وابزار کار برا اثبات نظر خود نداشته باشد علمی ندانند نباید نظرش را تخطئه کنند بلکه بایستی درصدد کشف ارزش حقی آن برآیند وآن را مرحله وپله ای از پیشرفت دانش تلقی کنند . قرآن کریم در اینباره خوب میفرما فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (بشارت ده آن بندگانی که چون سخن را بشنوند نیکوتر آ عمل کنند) (سوره الزمر ۱۷و۱۸)

همانطورکه دربالاگفته شد نظر و سخن هرچه باشد اثری است مثبت و نمیتواند مهمل باشد و اگرهم امروزآنرا بانظر حقارت و ناچیزی بنگرند روزی اثر آن روشن خواهد شد و خواهند دیدکه بیهوده نبوده و تا چیزکی نباشد چیزها نخواهند گفت. در اینجا میگویم یك‌شخص در باغی‌هسته‌ای‌میکارد. این هسته را از خود نیاورده بلکه مسبوق بسابقه است و در عالم وجود داشته و سابقه داشته‌که بدست‌این شخص افتاده است. ممکن است این هسته را ناچیزانگارند ولی وقتی در زمین‌کاشته شد و بثمر رسید و درخت‌شد و میوه داد وازآن‌درختان بسیاری بوجودآمد ممکن است درآنزمان دیگر باغ متعلق باو نباشدو باولاد وی یا بکسان دیگر منتقل‌شده باشد. درآنموقع‌که باغ بزرگ و وسیع و پرباری تشکیل شده‌شاید اصلا اسم آن‌کسیکه هسته راگذاشت ندانند و یاد او از خاطرها برود زیراباغ دردست‌کسان دیگری‌است و عملی‌که درآن انجام میشود بنام‌آنان تمام میشود در حالیکه فضل حقیقی‌ازآن‌کسی است‌که هسته‌راکاشت و نبایستی زحمات او فراموش شود .

کسیکه اولادی بوجود میآورد این اولاد در اثر نطفهٔ ناچیز وکوچکی‌که از او بوده پیدا شده و آنهم بیسابقهٔ نبوده و دنباله این نطفه راا گر بگیرید سابقه‌آنرا همچنان در عالم خواهید یافت هرچند بصورت دانه، میکرب، گاز، عناصر و غیره باشد. محال است بیسابقه چیزی در عالم بوجودآید . بعد از اینکه اولاد بوجودآمد بزرگ میشود و رشد میکند و دارای شخصیت میشود، نام مهمی پیدا میکند، شغل و عنوان در جامعه مییابد و بقدری شخصیت او قوی میشودکه نام پدر و مادرش تقریباً در بوته اجمال و فراموشی میماند در حالیکه اگر دقت‌کنند تمام قدرت وابراز وجود وتجلی این‌شخص دراثر نطفه‌ایست که پدرگذاشت و این رشته همچنان از دو طرف ادامه دارد و بی‌انتها است.

دانش نیز چنین است ونظری‌که ابراز میشود بیسابقه و مهمل نیست. این نظرحکم هسته‌ای را داردکه‌کاشته میشود. آیا وقتی هسته بثمر رسید وبصورت درخت درآمد ومیوه داد و بارور شد بایستی‌آن کسیکه هسته راکاشت فراموش‌کرد؟

آیا نبایدقبول‌کردکه همین‌آثار فوق‌العاده و زیاد وعجیبی‌که‌در درخت وجود دارد و در میوه ها وبرگها وگلها و شاخه‌های‌آن می‌بینیم همهٔ‌این مظاهر بالقوه در همان هسته و دانـه ناچیزی‌که‌کاشته شد وجود داشت . پس دانشی نیز که امروز ثمر میدهد و بارور میشودوشاخ وبرگها وگلها ومظاهر وتجلی آن چشمهای ما را خیره مینماید باید بدانیم‌که بالقوه در همان دانه ها و هسته‌هائی‌که پیشینیان‌کاشته اند وجود داشته. آیا سزاست زحمات و خدمات‌آنهارا ناچیزشماریم وبرای‌آن ارزشی قائل‌نباشیم.اگربگوئیم دانش امروز نظرها وآراء قبل را ازبین میبرد و زیرورو و نابود میکند مثل اینست‌که‌قائل باشیم درخت و میوه‌های امروزی‌آن هسته را نابود میکند و از بین میبرد. این حرفی ناروا و پنداری غلط است.

همچنین‌امروزکه درختهای بارور موجوداست‌اگرهسته‌ناچیزی‌بدست‌کسی کاشته‌شود نباید آن هسته را تخطئه‌کنیم وناچیز بشماریم زیرا همین هسته‌ها بصورت‌درخت درمیآید . چه بسا درختانی‌بهتر وزیباتر وبارورتر بوجودآورد .

اهمیت اتم در عالم

دانش‌امروزی بامطالبی‌که‌راجع باتم‌میگویدکه قسمتی‌ازآنراتجربیات علمی تأیید نموده‌عقیده‌مند است‌که‌جهان هستی از اتم بوجودآمده و مبنا و اصل عالم‌مادهٔ اتمی است. این‌نظریه‌تاحد مختصری‌صحیح است ولی اشتباهات بسیاری درآن شده‌که دراین‌کتاب حقیقت مطلب بیان میگردد.

اساس این اشتباه در بارهٔ اصل و ماهیت اتم است. اتم را مادهٔ صاحب اجزاء میدانند وخودبه تجربه و عمل دریافته‌اند که الکترونهای اتم بسرعت فوق‌العاده دراطراف هسته بگردش مشغولند وغوغای شگفت‌انگیزی در دل ذرهٔ ناچیز موجود است. این حرکت و قوه از چیست وکجاست؟

چیزیکه‌کمتر در بارهٔ آن تفکر کرده‌اند همین مطلب است . نظر و توجهشان بیشتر به ماده و ترکیب مادی اجسام است. حرکت را هم درك کرده اند ولی‌آنرا از خواص ماده میشمرند.

میپرسم: این حرکت شگفت‌آور ازکجاست، و محرك‌آن‌کدام است ؟ چه نیروئی‌آنرا بجنبش افکنده و قدرت بدان بخشیده؟چرا ازحرکت نمیایستد؟ **انرژی آن‌ازکجاست؟** چطور این‌انرژی‌بوجود آمد و چگونه در اتم دخالت نمود؟

هر حرکتی محرکی میخواهد

هرگاه بدنیای اطراف خود نظرافکنیم وقوانین طبیعت راکه‌تحت عنوانهای علم‌مکانیك‌ودینامیك و ترمو دینامیك و فیزیك مطالعه میگردد مورد توجه قرار دهیم نکات زیر روشن میشود و این قوانین از اصول مسلم علم امروز است:

۱ـ هرحرکتی محرکی لازم دارد و هیچ چیز بدون محرك بحرکت در نمیآید . مثلا هرگاه اتومبیلی را به‌بینیم‌که حرکت میکند سوخت و بنزین و ماشین و راننده موجب حرکت اوست.

۲ـ هر چیزی‌که بحرکت انداخته شوداز حرکت بازنمیایستد مگراینکه مانعی‌آنرا ازحرکت بیندازد. مثلا هرگاه اتومبیل ایستاد دلیل براینست‌که بنزینش تمام یا موتورآن خراب‌شده یاعمداً آنرا نگاه داشته اند یا مانعی بر سر راهش پیدا شده و از این قبیل . اگرگلوله ای را روی زمین بغلطانیم بالاخره میایستد زیرا اصطکاك و مالش‌آن با هوا و زمینی‌که روی‌آن میغلطد مانع حرکت آن خواهدشد.

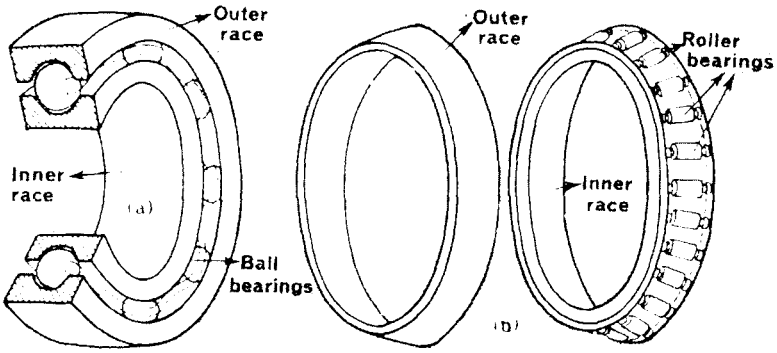

انواع بالبرینگ و داخل‌آن ـ گردش‌گلوله ها در داخل مخفظه حرکت را بسیار روان و سهل میسازد.

بالبرینگ **Ball Bearing** (باصطلاح مشهور بولبرینگ) که امروزه لغزنده‌ترین‌آلات مکانیکی‌است بالاخره در اثر اصطکاك و تماس میایستد. علت‌آنکه تفنك تا حدود معین پیش میرود ممانعت‌هوا وبقول دانشمندان قوهٔ جاذبهٔ زمین است.

۳ـ هر حرکتی از محرکی بوجودآمده و خود آن محرك راهم محرك دیگر بحرکت انداخته وآنهم باز توسط محـرك دیگر بحرکت وادار شده و بهمین ترتیب سلسله محرکین ادامه مییابد . مثلا

گردوئی که در جوی آب میغلطد محرك اولیهٔ آن دست طفلی بوده که آنرا در آب رها کرده و محرك دست طفل نیروی زندگی او بوده. پس از اینکه گردو در آب افتاد محرك آن آب است و محرك آب بعقیدهٔ امروز سرازیری و قوهٔ جاذبه است .

ناگفته نماند که بواسطهٔ کمی دانش کمیت بشر از فهمیدن کنه و اصل لنگ است و نمیتواند آنطور که باید سلسلهٔ محرکین را دنبال نماید چنانکه در موضوع بالا وقتی بآنجا رسید که محرك آب را قوهٔ جاذبه زمین دانست دیگر نمیتواند فکر کند و بفهمد که قوهٔ جاذبه از کجاست و کدام نیرواست که باین نام و عنوان نامیده شده. اینست که بعلت عدم فهم حقیقت در نیمه راه و وسط کار میماند و بجای اینکه سلسلهٔ محرکین را تعقیب کند تا بحقیقت برسد مطلب را تمام شده تلقی کرده و پرونده را بطور ناقص می‌بندد و ضبط میکند در حالیکه خودش حس میکند که از آن چیزی پی نبرده است .

۴ـ آنچه حرکت و انرژی توسط بشر کشف و مورد استفادهٔ او در ماشینها ولوازم صنعتی واقع شده بهره برداری از نیروهای طبیعی است مثل الکتریسیته، حرارت، نور وغیره. چیزهائی که تولید نیرو میکنند متداولا عبارتست از ذغال سنگ، نفت، برق، باد، آب، مغناطیس که در اصطلاح علمی هر کدام را به یك ذغال سنگ مینامند. مثلا قوه آبشار را ذغال سنگ سفید و قدرت رودخانه‌ها را ذغال سنگ سبز قدرت امواج و جزر و مد را ذغال سنگ آبی و باد را ذغال سنگ بیرنگ نام نهاده اند.

این محرکها هیچکدام برای بشر قابل استفاده نیست مگر اینکه محرکی از جنس بشر یا حیوان یا موجود زندهٔ دیگر آنرا بحرکت اندازد و یا از آن استفاده نماید. تا یك انسان ماشین را روشن نکند یا پرهٔ گردان زیر آبشار قرار ندهد یا آسیاب بادی نسازد یا بار روی الاغ نگذارد و او را بجهتی معین نراند از آنها نتیجهٔ مطلوب بدست نمیآورد. ادامهٔ کار آنها نیز باید بوسیله محرك کنترل گردد.

۵ـ با در نظر گرفتن مطالب بند ۴ اگر درست درحرکتها وقوای عالم دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هر حرکت بالاخره بمحرك ذیشعور منتهی میشود.

این مطالب را در اتم بررسی کنیم

هر گاه با نظر سطحی با تم نگاه کنیم با مطالعهٔ ساده و بدون عمق دو چیز مختلف مشخص در آن خواهیم یافت:

۱ـ جسم یعنی مادهٔ اتم که عبارتست از هسته (پروتون و نوترون)

۲ـ قوه و قدرت که اجزاء جسم اتم را بگردش افکنده است.

حالا با جزئی تفکر می فهمیم که این دو از هم جداست و با هم یکی نیست. این تجزیه بمنظور فهم مطلب است. لازمهٔ ماده آن نیست که حرکت کند. مادهٔ جامد و راکد آنقدر شعور ندارد که حرکت کند و باید قدرتی باشد که آنرا بحرکت اندازد و مثل یك اتومبیل که هر گاه بنزین را از آن بگیرند از حرکت میایستد. بامقایسهٔ یك اتومبیل بی بنزین با یك اتومبیل متحرك میتوانیم فرق آنها را دریابیم . همچنین یکنفر بشر وقتی نیروی روح با او کار نمیکند میمیرد. بامقایسهٔ یکنفر مردهٔ ظاهری با یك زنده میتوانیم فرق آنها را بدانیم و وظیفهٔ روح را در آن متوجه شویم.

آیا قوای ماده از کجا میآید؟ میگویند حرکت از خواص ماده است. از دو حال خارج نیست . یا قوه وشعوری آنرا بحرکت آورده است یا خودش حرکت دارد که آنهم دارای شعوراست. خوب، اینحرکت بدون قوه نمیتواند باشد . اگر حرکتش منظم است و مدار صحیحی طی میکند که دارای شعور است از نظم و ترتیب خارج نمیشود و اگر قوهٔ محرکهٔ ماده بیشعور باشد نمیتواند بطور منظم گردش کند . اگر

میگویند این خاصیت درخود ماده است وماده بقدر ظرفیت خود شعور دارد ومنظم میچرخد ماهم همین‌را میگوئیم وباماهم عقیده‌اند وصحیح است یعنی‌شد مادهٔ باشعورکه چرخاننده‌ای داردکه منظم اورا بحرکت درمیآورد واز نظم خارج نمیشود .

اتم نیز چنین‌است . متاسفانه علمای مادی جزبجنبهٔ مادی وجسمانیت اتم توجه نکرده وحرکت آن‌راهم از خواص ماده میدانند درصورتیکه وقتی قدم بالاتر نهاده واجسام بزرگتر عالم را در نظرگیرند ماده‌ای‌که بدون قوه حرکت‌کند نمیبایدااگرادعای وجودآن‌راکنندبه‌زور وفشاربرخلاف‌خردومشاهدات خود سخن‌گفته‌اند .

درباره‌ماده وجسم اتم‌که همه‌درآن‌متفقند سخن‌نمیگویم . مطلب‌برسرحرکت‌آن‌است . میپرسم : حرکت‌اتم ازچیست ؟ چه‌کسی‌این‌حرکت‌را دراوبوجودآورده ؟ محرك‌اصلی‌اوکدامست ؟ آیامحرك‌درخود اوست‌یاغیراو؟ حرکت‌ازچه وقت‌شروع شده؟ اگرحرکت‌لازمهٔ ماده‌است پس‌چراجسم باصطلاح مرده‌که‌خود ماده‌است حرکت‌جسم زنده‌راندارد ؟

منظور ازمرده چیست ؟

درلغت‌جسمی‌را مرده‌نام میگذارند ، مثلابه‌یك‌انسان یاحیوانی‌که تحول‌یافته‌میگویند «مرده‌است» یابخاك‌مرده میگویند . منظورچیست ؟ آیا مقصودآن اینست‌که قدرت وقوه وانرژی وخلاصه نیروی حیات ازآن سلب‌شده ؟ یعنی‌درواقع حال‌اوباآن‌زمان که‌اورا «زنده» مینامیدند فرق‌دارد . درآنوقت‌قوهٔ‌دیگری وجودداشت‌که دراونیروی‌زندگی بوجودمیآورد . آهکی‌رازنده‌میگویند وهمان‌را پس‌ازفعل‌وانفعال‌وتحول مرده‌میخوانند . چرادونوع اسم برای‌آن گذارده‌اند ؟

درمثالهای‌فوق منظورازلفظ مرده‌آنست‌که‌اجسام مزبورقبل ازتحول یاباصطلاح (مردن) دارای قوه وقدرت وانرژی دیگری بودندکه اینك ازآنهاسلب‌شده‌است . آهك همان‌آهك‌است . چه‌ازاو سلب‌شده که‌این‌رامرده میخوانند وآن‌را زنده‌میدانستند؟ پس‌معلوم‌شد دوعامل‌اصلی‌دراین‌اجسام بکاررفته‌است . یکی خودآهك یاشکل‌آهك‌که مامی‌بینیم‌که همین‌آهك‌است ودیگرقوا وانرژی‌که‌درآن‌بوده‌است . یکی‌را میتوان بمنزله‌جسم ودیگری‌را بمنزله‌انرژی وقدرت یاروح‌آن‌دانست .

باین ترتیب تفاوت بین جسم و روح کاملا روشن و مسلم میشود و تردیدی در وجود روح نمی‌توان داشت .

ماده وقوه

معلوم شدکه دوچیز موجوداست ومطلب دوتا وازهم جداست : یکی ماده است و دیگری قوه‌که آن‌را بحرکت‌میاندازد . روح‌که‌بمثابهٔ قوه‌است وقتی‌ازبدن جداشدکالری‌بدن خاموش‌شده ودیگر روح با بدن‌کارنمی‌کند . بطورتحقیق دربدن کالری (حرارت) موجود است‌که این‌کالری دربدن یك‌انسان مرده وجود ندارد .

کالری وحرارت بدن

این‌کالری‌را کلیه دانشمندان اعم ازمادی و غیره وعموم مردم بالاجماع قبول دارند . همانطور که شعلهٔ آتش سیلان و تشعشع دارد کالری هم در بدن بهمین نحوه است که دائماً از بدن خارج شده و تشعشع میکند .

کالری بدن و رؤیت‌آن

درحاشیهٔ‌اینمطلب‌حقیقتی‌میگویم : شماوقتی‌آتشی‌برافروزید وشعله‌ای‌بوجودآورید نورهائی‌ازآن

ساطع میگردد . در بدن انسان نیز کالری درحال سوختن وتصاعد وجهش وتشعشع است که دائماً از بدن بیرون میآید . تولیدحرارت گاهی دراشخاص بنحوی است که دریك فضای تاریك بشکل یك هاله نیمرنگ پیداست مخصوصاً درمواقعیکه این اشخاص مبتلا به تب میشوند حرارت ساطعه ازبدنشان بیشتر نمایان است . این همان کالری است که درواقع تجلی روحی است .

عکسبرداری

اینمطلب راعلمای روانشناسی عملی تاحدی دریافته اند و بوسائلی ازاشعه ساطعهٔ دست و بدن ما نیتیزورها عکسبرداری نموده اند ولی متوجه نشده اند که این اشعه همان کالری و حرارت است .

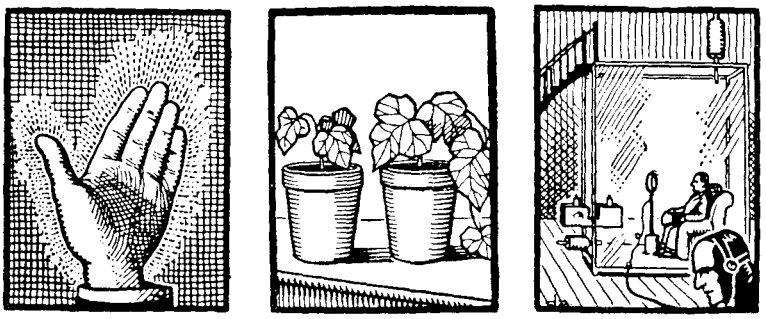

سمت چپ : دست یك مانیتیزور . سیاله ای که از آن خارج میشود باوسائلی عکسبرداری شده است. عکس وسط: دو بوته کدو را باهم در دو گلدان کاشته و ببوتهٔ سمت راست امواج مغناطیسی بدن دادند . تفاوت رشد را ملاحظه کنید. سمت راست : اطاق آزمایش پروفسور کازاما لی که در آن عکس العمل شخصی خفته درخواب مغناطیسی را بررسی میکند .

در برخی قبرستانها روی قبرها شب هنگام اشعه ای ظاهر میشود که در اثر تبدیل اجسام به ذغالها و بخاراتی است که می سوزد و شعله ور میشود واز آن نوری مانند نور برق ساطع میگردد. درواقع قسمتی ازهمان روح وعناصر غیرقابل لمس مثل ابخره و گازها وچیزهای رقیق است که با این چشم مرئی نیست ولی اثرات آن برهمه کاملا روشن و آشکاراست .

تقسیمات بدن

بدن را ازاین لحاظ بسه قسمت باید کرد : یکی جسم است . دیگری کالری است ویکی گازهای بالاتر وما فوق آن که به چشم انسان مرئی نیست ولی نه اینست که آنهم بکلی نامرئی باشد . آن روح است که بعداً در باره اش صحبت میکنیم .

سمت راست دستگاه بواراك : گذاردن دست روی سرپوش بلوری موجب گردش یك پرکاه که داخل سرپوش است میشود . سمت چپ دستگاه پریش: گذاردن دست روی دستگاه موجب حرکت آونك میگردد . این حرکت بوسیله قوهٔ مغناطیسی سیالهٔ دست انجام میشود.

مصرف کالری بدن

گفته شد که کالری و حرارت دائماً ازبدن خارج شده و تشعشع میکند ولی این تشعشع برای بدن بدون مصرف است . اما وقتی آن را بطرف مقصدی متوجه کردیم این حرکتها رو بآن مقصد میرود . مگر نه اینست که قوهٔ بینائی چشم ازهمان کالری است واگر کالری نباشد جسم قادر بدیدن نیست ؟ همان حرارت که قوی گردید وتوجه بمقصد معینی داده شد باعث بینائی چشم میگردد (بشرط

سلامت جسم و آلت مربوطه یعنی دیدگان) همین قدرت هنگامی که بحدمعینی قوی شد همان حس روشن بینی است که تجلی میکند .

اگر این حرارت کم شود جسم هم کم نور میگردد وگاه نیز بنا بینائی منتهی میشود .

رفع ناتوانی

چشم که ضعیف شد فی المثل ویتامین A مصرف میکنند که باعث تقویت آن میگردد . میدانید علت آن چیست . علت آنست که ویتامین مزبور از چربی گرفته میشود و این چربی میسوزد ووقتی سوخت زیاد گردید نور چشم هم افزایش مییابد مثل چراغی که نفت میکنند .

تشریح مطلب

زیادو کم بودن قوه چشم مطلبی ساده است. دوعامل باعث سلامت یاضعف چشم است : یکی اینکه دستگاه چشم سالم وصحیح ودیگر آنکه قوهٔ آن کافی باشد واگر چشم سالم ولی قوه ضعیف باشد مثل اینست که یك لامپ سالم را بقوه‌ای که ازشدت کار ضعیف شده باشد وصل کنند. نتیجه آن نور بسیار کمی است . بمحض اینکه همان لامپ را بقوهٔ سالمی وصل نمایند نورقوی میدهد .اگرقوه خوب باشد ولی لامپ سوخته یا ضعیف یا خراب ویا مدتها کار کرده باشد نتیجه مطلوب نمیدهد و نـور آن کمتر است . چنانکه اگر دستگاه چشم خراب ولی قوه بدن خوب باشد بازهم دید مطلوب حاصل نمیشود. هرگاه هم چشم وهم نیروی بدن هردوضعیف باشند مسلماً نتیجه مطلوب نیست. مثل اینکه هم لامپ ضعیف و کار کرده وفرسوده وهم قوهٔ ناتوان و بی نیرو باشد چنانکه معمولا درحالت پیری زیاد هم دستگاه چشم وهم قوای بدن دچارضعف میشوند.

یك مثال روشن ازروشنائی

حال میگویم برق درسیم وجوددارد وبه لامپ صدشمعی متصل است. بمحض اینکه سویچ را بپیچانیم روشن میشود واطراف خود نورمیدهد. اگر لامپ تمیز وعاری ازگردوغبار باشد نورش بیشتر و وسعت بیشتری را روشن میکند درصورتیکه اگرهمان لامپ آلوده به گردوخاك باشد یاعلتی داشته باشد نورکمتر ازآن باطراف میرسد وبمحوطهٔ کمتری نورمیرساند.

بدن هم همانطور است. یعنی وقتی جسم سالم بود وکالری بمیزان کافی واعتدال وجود داشت و توجه پیداشد کالری ازتمام بدن بطرف مغزمیرود واز مغزوچشم ودست بسوی مقصد حرکت میکند و اورا درك مینماید. این همان حس روشن بینی است که نقاط بسیار دوررا میتواند حس کند (۱) . برای مثال میگویم وقتی درآسمان طیاره‌ای پرواز میکند بمحض نگاه کردن او را نمی‌بینیم ولی پس از اینکه توجه پیداکردیم یکنفر زودتر ودیگری دیرتراورا می‌بینند . علت اینست که هرکدام سالم تریم وکـالری بدن زیادتر و دید چشم قویتراست بهتر و زودتر توجه میکنیم .زودتر تشعشع کالریها بهدف میرسد و طیاره دیده میشود.

درزندگی برای همهٔ مردم مشکلاتی پدیدآمده که بنظرغیر قابل حل بوده است. در ابتدا چون تفکر وتوجه نکرده مشکل بهمان حال باقیمانده ولی بمحض اینکه جسم سالم بمقصد توجه کـرد همان تشعشع کالریها بمقصد رسیده وراه حل را باروشن بینی درمییابند وهمینطورکه درحس باصره خطاهائی واقع میشود اگردرست توجه نکنند یاسالم نباشد خطاهائی هم درحس روشن بینی پیدامیشود . پس نتیجه گرفتیم که در امور باید تفکر کرد و متوجه شد . همانطورکه در دین اسلام میفرماید : تفکر ساعة خیرمن عبادة سبعین سنة ـ تفکر یکساعت بهتراست ازعبادت هفتاد سال.

(۱) به کتاب مکانیسم آفرینش صفحه ۲۷ چاپ دوم مراجعه فرمائید.

زیان کالری بیش ازحد

کالری وچربی زیاده‌ازحدکه ببدن وارد میشود قلب راناراحت میکند. ازیکطرف دربدن‌چربی جمع‌میشود وهمان حالتی‌است‌که امروز آنرا ازدیادکلسترول Chlostérol مینامند. ازسوی دیگرابخرهٔ معدی در اثر افراط و عدم رعایت نظم غذا افزایش می‌پذیرد و حالت احتراقی در چربیها تولید کرده یکباره‌فشاربقلب‌وارد میآوردوسوزش بسیار شدیدی‌که بی‌شباهت به اثر گلوله نیست در قلب پیدا شده رگی باره میشود و خون از مسیر طبیعی خود خارج شده شخص سکته ناقص میکند یا میمیرد. باصطلاح امروز این حالات راآنژین دوپواترین قلبی مینامند.

دراین حالت بدن مثل یك بخاری نفتی است‌که درآن نفت جمع شده وحرارت زیاد میشودو بخاری گنجایش وقدرت عمل احتراق را ندارد و میترکد. درزملن سابق اینرا دست اندازی اهـریمن میدانستند وبرای آنزمان دلیلی بود. منظورهمان عمل افراطی است‌که باین بیان مینامیدند.

گاهی اینحالت درمغز پیدا میشود وسکته مغزی تولید میکند. پیدایش این حالت منحصربانسان نیست ودر حیوانات هم اتفاق میافتد چنانکه گوسفند وگاو دراثرتغذیه‌ازمواد پرچربی وویتامینی قوی‌مثل شبدر بحالت احتراق شرائینی دچارمیشوند.

دقت وتوجه

وقتی معدهٔ انسان دراثرحرارتی‌که بعلت اغذیه‌بوجود آمده وآبی‌که بالای آن مصرف میشودگار تولید میکند و این گاز ازحداعتدال ولازم برای بدن بیشتر میگردد علائم‌وآثاری در بدن انسان بوجود میآورد مثل ایجاد درد در پهلو و قلب و جاهای دیگر . اینها هشداری است‌که بایستی متوجه سلامت و تعادل دادن بچربی بدن خود باشیم زیرا همین ازدیاد ابخره ممکنست باعث احتراق چربیها وسکته‌گردد .

روزه دراینقسمت‌کمك میکند وبانظم صحیحی چربیها (کلسترول Chlostérol) راکم مینماید . البته‌بایدشخص مراقب باشدکه اگرچربی زیاد دارد درکم‌کردن‌آن اقدام‌نماید وکسیکه‌ازکالری وچربی‌کمبود دارد برعکس درصدد تأمین آن برآید. در موقع افطار نباید غذائی خوردکه یکباره‌کالری را بالا برد.

کسانیکه مبتلای‌باین حالات‌قلبی میشوند باید خـود مراقب سلامت خویش بوده اززیاده روی در چربی و شیرینی و آب خودداری کنند واز میزان برخی ازاین موادکم سازند و طوری بااین روش‌مدارا وعمل‌نمایند تاکم‌کم حالت تعادل‌عادی درآنها پدید آید.

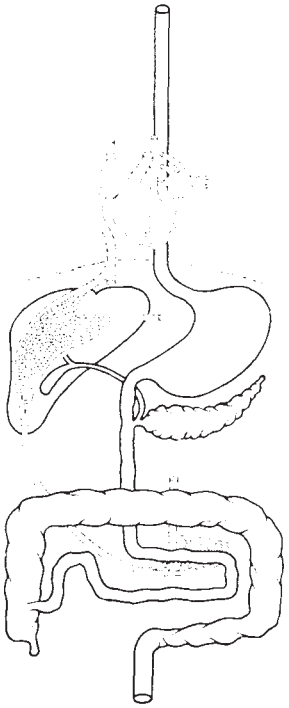

دستگاه هاضمهٔ بدن انسان و رابطهٔ آن باقلب وسایر اعضاء داخلی

یك وسیلهٔ تسکین موقتی برای‌کسانیکه مبتلامیشوند اینست‌که بادست یا پارچه‌گرم و داغ روی قلب ومحل درد بگذارند تاحرارت داخل بطرف بیرون فشار نیاورد ومنفجرنکند. البته‌اینعمل موقت‌است

وباید بمعالجهٔ صحیح اقدام‌کرد. روش دیگر استراحت است زیـرا حرکت خود تولید حرارت میکند در حالیکه استراحت‌کالری بدن را تعادل می‌بخشد.

علت جنون

یکی ازعلل‌مهم جنون همین ازدیادکالری است زیراحرارت وچربی ببدن فشارمیآوردواشخاصی هستندکه سرشتشان طوری ساخته شده‌که رگهاشان محکم وقوی است ودراثر فشار منفجر وپاره نمیشود . درنتیجهٔ فشار این حرارت بمغزمیزند ورگهای مغزی آنهاهم چون محکم است پاره نمیشود ولی انرژی زیاده ازحد درمغزآنها حالت اختلال بوجود میآورد. اینست‌که حرکات خارج از رویه میکنند . بعضی اعمال انجام میدهندکه حاکی ازقدرت وقوت فوق‌العادهٔ آنها است زیراکالری زیاد شده ولی چون قوه زیاد است ادارهٔ‌کنترل آن ازدست میرود. چشمشان نافذ و قوی میشود ولی قدرت تمرکز وکنترل آنرا ندارند خلاصه اعمالی انجام میدهندکه درظاهر باعث تعجب است ودرباطن بعلت اختلالی‌است‌که در اثر فشارکالری بمغزآنها بوجودآمده است .

برای معالجه آنها باید بوسیله داروهای مخدرو خواب واستراحت وکـم‌کردن چربی و دادن غذاهای خشك اقدام‌کرد. وقتی باینوسیله رگهاکمی آرامش یافت حالت آرامش نسبی پیدا میشود و بعداً بایستی بامراجعه بدکترحاذق بمعالجات بهترکه ازحدود مقال ماخارج است بپردازند . اما باید دانست مثل دستگاهی‌که سیم‌هایش مختل شده معالجه وبازگشت بسلامت‌کامل خیلی‌مشکل است.

گنجـایش ولامپ

علت انفجار وزیانی‌که در اثر چربی افراطی پیدا میشودآنست‌که بدن‌گنجایش تحمل آنـرا ندارد مثل لامپ شش ولتی‌که به‌برق ۲۲۰ ولت وصل‌کنند. مسلماً منفجرمیشود. استعداد افراد مختلف نیز نسبت باینکار باهم تفاوت دارد چنانکه شخصی ممکنست از ۱۰۰۰ گـرم چربی ناراحت نشود در حالیکه دیگری از ۱۰۰ گرم ناراحت میگردد .

شروع وختم حرکت

در اجسام این جهان واشیاء عالم‌که همگی درحال تحول وفعل وانفعال هستند حرکاتـی وجود داردکه‌بدون محرك نمیشود . اتومبیلی‌که درجاده حرکت میکند راننده آنرابراه انداخته وراننده آنرا متوقف میکند وخلاف‌آن قابل‌قبول‌نیست. ماوقتی می‌بینیم نیروئی مانند راننده یایك قوهٔ دیگر اتومبیل را متوقف ساخت ناچاریم بگوئیم‌که‌حرکت اوهم بتوسط نیروئی انجام یافته است.

مادیدیم‌که باوسایلی که بشراخیراً اختراع‌کرده حرکت اتم را ازجادهٔ اصلی منحرف ساخته و نیرویش را بجای دیگری متوجه نموده است. میگوییم: حالاکه نیروئی سبب توقف و انحراف حرکت اتم شده باید قبول‌کردکه محرکی هم هست‌که او را بحرکت میاندازد. آن محرك‌که اتم را بحرکت‌انداخت چیست وکدام است؟

هرچه پاسخ دهند نتیجه یکی است

هرگاه طبق استدلال بالاقبول شدکه حرکت اتم محرك داردمراد حاصل است زیرا قائل‌میشوید که نیروی ذی شعوری وجود داردکه اتم را بحرکت افکنده وحرکت اتم‌نیزپرتو وشمهٔ جزئی ازحرکت کلی عالم است لاغیر.

اما هرگاه قائل بمحرك نشده وگفتیدکه حرکت در خودش وجود دارد باز ناچارید قائل باشید که قدرت ذیشعوری در خود اوهست‌که حرکت را بوجود آورده زیرا حرکت بدون شعور ممکن نیست و

نتیجهٔ این هم مثل همانست . یعنی هرگاه گفتیم محرك خودش خود اوست و محرك دیگر ندارد ناچاریم برای محرك شعورقائل شویم بدلیل اینکه:

۱ ـ باید بداندکه حرکت بمنظور چیست. عمل کورکورانه وبی‌هدف نمیتواند منظم وصاحب مقصود باشد. مگرنه اینکه وجود قانون ونظم درحرکت دلیل وجود ذیشعوری است‌که حرکت را اداره میکند. پس هرگاه این خصوصیات را درحرکتی دیدیم ناچاریم آنرا ذیشعوربدانیم.

(اینکه می‌بینیم ماشین حرکت منظم دارد وبقول شما شعورندارد نباید فراموش‌کردکه ذیشعوری آنرا اختراع‌کرده بحرکت انداخته وحرکت آنرا منظم نموده است‌و ذیشعور نیز آنرا رهبری میکند وهرگاه به‌هرحرکتی دقیق شویم وبه‌بینیم‌که ازروی نظم وترتیب ونقشه وبرنامهٔ صحیح بطورمنظم بحرکت خود ادامه میدهدو حرکت آن دارای هدف ومقصودمعینی است مسلم خواهد شدکه خود متحرك دارای شعور است ویاذیشعوری آنرا بحرکت درآورده است. اگردیدیم حرکت نامنظم، بدون برنامه، شلوغ، درهم وپراز تصادف و تصادم وازبین برندهٔ یکدیگراست میتوانیم نتیجه بگیریم‌که شعوری در آن دخالت نکرده.)

اکنون آیا حرکات عالم و پدیده‌های آنرا از کدام دسته تشخیص میدهید؟ این را بعقل‌سلیم و دانش شما واگذار میکنم.

۲ ـ البته میدانیدکه درتمام اجسام عالم قوهٔ دفاع موجود است واین مطلب از توضیح مستغنی است. وجود قوهٔ دفاع دلیل براینست‌که ازوجود موانع احتمالی آگاه است واین آگاهی خـود حاکی ازشعور است.

تطبیق این خصوصیات بااتم

خصوصیات بالارا میتوان درحرکت اتم بررسی‌کرده ونتیجه‌گرفت:

۱ـ اگرحرکت‌اتم‌کورکورانه باشد چگونه انتظام و مقصود دارد ؟ حرکت اتـم دارای قانون حدود، نظم وترتیب تخلف ناپذیر است . اگرآنرا مثل ماشین دارای محرك دیگری بدانیم خود بخود قائل بشعور موجد اصلی شده‌ایم. اگر محرك اصلی فرض نکنیم همین انتظام دلیل برشعور خود اوست . بدیهی‌است‌ازحرکت‌اتم‌نتیجه ومقصودحاصل میشودکه همانا تشکیل اجسام وقوای عالم است‌که دراین‌کتاب شمهٔ ناچیزی ازآن بیان گردیده‌است .

۲ ـ اتمها دارای قوه دفاعی هستندباین لحاظ است‌که نمیتوان مانع حرکتشان شد مگرباقدرت وقوائی بیشتراز خود آنها (اینجا باید دانست‌که قدرتی‌که علماء ودانشمندان بامساعی شایان توجه‌خود اخیراً بدست آورده وبوسیلهٔ آن نیروی اتم را منفجرمیسازند از خود اتـم بدست میاید . یعنی انفجار ذرات اتم است‌که سبب منفجرشدن باقی اتمهای موجوده دربمب‌میشود . پس همین قوهٔ ذیشعور است‌که با افراد دیگر مبـارزه میکند مثل دو فرد بشری که ظاهراً بهم ضرر میرسانند .)

عدم تفکر

دانشمندان امروزکه البته موردکمال احترم وتعظیم وتکریم ماهستند در بارهٔ قوه و حرکت اتم هنوز تفکرکامل نفرموده وآنرا سرسری نگریسته وجزدر بارهٔ مادهٔ آن مطالعه نکرده‌اند . هرگاه درست اندیشه را بکارانداخته و ازحس تفکروالهام‌کمك میگرفتند میتوانستند روح وشعور اتم را درك کرده و از فهم آن به‌بسیاری ازدانشهای دنیا پی‌برند .

ارزش اتم

شاید علمای امروز پیندارند که اتم بوجودآورندهٔ ماده های جهان و اصل و مبنای عالم است. گویم حقیقت همانست که در حکمت نوین شرح داده میشود ونباید اتمرا خیلی‌مهم دانست. اتم مهم‌نیست، بخش ناچیزی از نیروی عظیم عالمی است ودر پیشگاه قدرت بی پایان عالم لایتناهی بی مقدار وکوچك است. قدرت اتم ازکجاست و شعور و قدرتی که قبلا گفتیم از چه چیز در او پیدا میشود ؟ این حرکت و قدرت از روح اتم است. روح او کدام است؟ درکتاب مکانیسم‌آفرینش ثابت شدکه روح‌امر پروردگاراست و قابل تفکیك و جدائی وکوچك و بزرگی نیست. بنابـراین روح‌اتـم مانند تمام موجودات جهان ذرهٔ ناچیز و پرتو ریزی از امر پروردگار میباشد. اصل همان قدرت و عظمت و نیروی روحی است که در عالم لایتناهی حکمفرماست .

پس نباید چنین پنداشت که اتم مبنای قدرت عالم است. قدرت عالم همانا روح نیرو بخش یعنی امر پروردگار است که از اجسام عالم خواه اتم خواه انسان یاحیوان یا نبات یا جماد وغیره بقدرظرفیتی که دارند استفاده میکنند .

علت اشتباه

هرگاه اشخاصی اتم رابتنهائی تاروپود جهان گویند علت آنست که نخواسته یانتوانسته‌اند بیشتر ازآن بررسی کنند و در همانجا متوقف شده‌اند. مثل آنکه‌عده‌ای سیاح ازبیابان ودشت وجنگل عبورکرده و همه جا راکاوش نمایند ولی بکوهی بلندکه قدرت صعود ازآنرا ندارند برسند وخیال کنند زمین خاتمه یافته و پشت‌کوه دیگر چیزی نیست (۱) غافل ازآنکه بعد از پشت‌کوه نیز زمین ادامه دارد . این آقایان عزیز توجه خود را معطوف نمیکنندکه تنها اتم تاروپود جهان‌نیست. مطالعه وبررسی یامسافرت وسیاحتی که برای درك قدرت در عالم کرده‌اند باتم خاتمه پیدا نمیکند و بازپشت این‌کوه‌چیزهای دیگرهم‌هست. این مثال مادی را با یك مثال معنوی تکمیل میکنم.

در یکی از صفحات پیشین بیان شدکه وقتی بشر سلسله محرکها را دنبال نمود بجائی میرسد که دیگر فکرش‌کار نمیکند. مثلا به قوه جاذبه میرسد و نمیفهمدکه این قوه ازکجا پیدا شده و چیست . با اینکه حس میکند حتماً باید محرکی باشدکه این قوه را بوجود آورد چون دستگاه فکریش نمیتواند بیش از این جلو برود همانجا میماند، محل‌توقف را مقصد میپندارد درحالیکه چنین‌نیست. اینگونه موانع و سدها راکه بعلت توجه نداشتن پیدا میشود باید (دیوارهٔ محدود بودن دانش) نامید.

دربررسی‌که دانشمندان دربارهٔ‌جهان کرده‌اند به چنین‌دیواری برخورد نموده و به‌اتم‌محدودشده‌اند.

اینك بخواست یزدان مقتدر دانا پرده‌ها شکافته ودیواره‌ها برداشته و حقایق بیان میشود، باشد که روزگاری به حقیقت اینمطالب‌که تا حدی‌گفته میشود دست یابند.

علت دیگر اشتباه

یکی از علل اشتباه اشخاص در فهم حقایق‌آنست‌که میخواهند جهان‌را ازنظر نفع شخصی‌خویش بسنجند یا هر چه را در نظرشان خوب و سودمند آید مفید بدانند و هرچه‌که احتمال نفعی برای آنها دارد بدان توجه‌کنند و از هر چه نفع ندارد صرف نظر نمایند.

اما مرد خردمندکسی است‌که خود را از نظر جهان میسنجد یعنی باین حقیقت واقف است‌که

---

(۱) مانند عقیدهٔ قدما بوجودکوه قاف خیالی‌که‌آنرا آخر دنیا میدانسته‌اند . **مؤلف**

خود جزء کوچکی از عالم عظیم لایتناهی است و ذره ناچیزی از این کارخانه بی‌پایان است و بایستی خود را آنطور بنگرد و خود را برای جهان بخواهد نـه اینکه جهان را از روزنهٔ منافع خویش ببیند و همهٔ کارخانه را در عالم خیال فدای یك جزء ناچیز که خود اوست بپندارد.

کیفیت آموزش مطالب علمی

برای اینکه بتوان یك مطلب علمی را چنان شرح داد که مخاطب بفهمد لازم است که از ابتدا و آغاز نسبی کار شروع کنند سپس مراحل و تغییرات حاصله را یك یك بیان ساخته و بالاخره نتیجه را شرح دهند. مثلا هرگاه بخواهند ساختمان کاغذ را به شخص بی‌اطلاعی بفهمانند باید از مادهٔ خام آن که چوب یا درخت یا کهنه یا کاه است آغاز کرده تغییرات و تبدیلات آنرا یکان یکان شرح داده و عمل ماشینها را بیان ساخته و بالاخره سخن را بکاغذ ساخته شده پایان دهند.

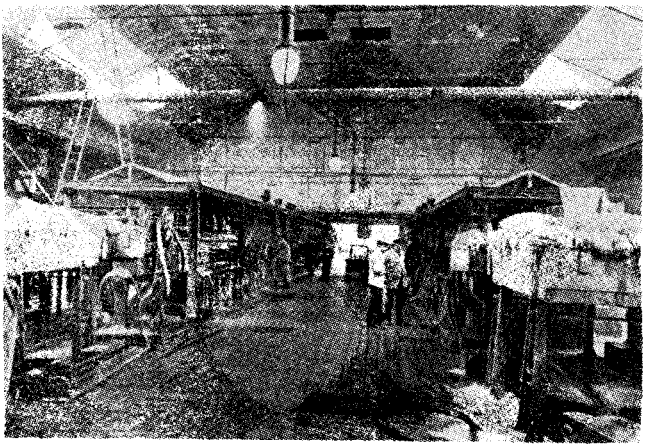

مواد اولیه یك کارخانه کاغذ سازی کهنه یا چوب یا کاه است که در اینجا طشتك‌های پراز خمیر آنها را ملاحظه میکنید.

هر عملی چنین است و بـرای فهم چاره نیست جز آنکه از کوچك آغـاز گـردد، از ابتدای نسبی بیان شود تـا رفته رفته مراحل را فهمانده به نتیجه مورد نظر خاتمه بدهند.

ابتدای قراردادی ابتدا نیست

اگر درست دقت کنیم در واقع هیچ عملی از ابتدا آغاز نمیشود و ناچارند از وسط مطلب و جائیکه خـواننده یا شنونده سابقـهٔ ذهنی دارد شروع کنند. در مورد مثالیکه در بالا گفته شد هرگاه بخواهند ساختمان کاغذ را شرح دهند اول قدم را از درخت که در ساختمان کاغذ بکار میرود آغاز مینمایند درحالیکه درخت ابتدای کار نیست. باید بگویند درخت از کجا آمده و مادهٔ آن چیست و همینطور سیر قهقرائی کرده ماشینها و فلزات و مواد خامی که کارخانه کاغذ سازی را ساخته شرح دهند. اما این رشته سر دراز دارد و هرچه بیان کنند بابتدای آن نمیرسند زیرا هرچه بعقب سیر نمایند باز رشته ادامه دارد و برای هیچ چیز نمیتوان ابتدا معین نمود. همانطور که ابتدای حقیقی را نمیتوان تعیین کرد بطوریکه گفته شد نتیجه و پایان و انتهائی نیز برای هیچ چیز نمیتوان معین نمود. در مثل مورد بحث فرض کنیم که پیدایش کاغذ را از ابتدای نسبی شروع کرده و کم کم جلو آمده آنرا تا ساختمان همین کاغذی که می‌بینیم رساندیم. آیا میتوان گفت که کاغذ پایان رشته محسوب میشود؟ بدیهی است که چنین نیست. زیرا خود این کاغذ بعد از آنکه وظایف خود را بصورت نوشته و کتاب یا هرصورت دیگر انجام داد تحولاتی طی میکند و مواد آن درعالم تبدیل بچیزهای دیگر شده وظایف نوینی انجام خواهد داد که هیچگونه پایانی برای سیر آن نمیتوان پیش بینی کرد و در حقیقت هم پایان ندارد.

اینهم یکی از دلایل بی‌ابتدا و بی‌انتها بودن عالم لایتناهی است(۱).

برای رسیدن بحقیقت

بشری که خواهان کشف حقایق است در امور عالم بررسی میکند وسلسله مراتب را دنبال مینماید.

(۱) کتاب مکانیسم آفرینش رجوع فرمائید.

امروز پس از اینگونه بررسی بمرحلهٔ اتم رسیده اند ولی درآنجا متوقف شده و بکنه‌آن پی نبرده اند . حکمت‌نوین برای فهماندن حقیقت عالم ودینامیسم‌آفرینش ببشر ناچار از اتم‌که درنظر انسان‌کوچکترین ذرات است آغازکرده و اساس قدرت و خواص و اعمال آنرا بیان ساخته و بطرزی روشن چگونگی‌کار عالم را شرح میدهد .

حدود فهم حقایق

البته این نکته از نظر پوشیده نیست‌که بشر فرد بسیارکوچکی از عالم لایتناهی است وهمانطور که یك سلول ناچیز نمیتواند بوجود انسان پی ببرد و همانگونه‌که یك‌کرم درون سیب نمیتواند از عظمت باغ اطلاع یابد انسان نیز با حواس ظاهری قدرت درك بزرگی عالم را نخواهد داشت. اما قوه فکرو نیروی اندیشه وکمك روح‌که پرتوی از وجود یزدان است باوکمك میکندکه حقایق‌را بفهمد و چون‌عالم بر روی نقشه و طـرح معین ومتشابهی ساختـه شده پی بردن‌به‌الگوها و نمونه های اصلی درهای‌دانش را بروی بشر میگشاید .

موضوع ابتدا چیست

همانطورکه گفته شد عالم ابتدا و انتها ندارد. قوه هم دارای ابتدا و انتهانیست زیرا همیشه‌بوده و خواهد بود. قوای عالم دائماً بیکدیگرتبدیل میشود وهرقوه تغییر شکل‌داده بصورت قوهٔ دیگر درمیآید. حرارت تبدیل بکار وکارتبدیل ببرق وبرق‌تبدیل به‌حرارت میشود. و این‌سلسله زنجیرها تاالی‌غیرالنهایه ادامه دارد. چون قوه و ماده هیچکدام در جهان ازبین نمیروند و بوجود نمیآینـد (این مطالب را قبلا باثبات رسانده‌ایم) (۱). پس اگـرکاوش و تفحص در حقیقت ما را باتم برساند و مرکز قدرت را آنجا جستجوکنیم و دینامیسم عالم را ازآنجا شرح بدهیم نه‌آنست‌که ابتداآنجاست بلکه یك دوره یا مرحله یا سلسله مراتبی‌است‌که سر رشتهٔ ظاهری آنرا گرفته وشرح‌میدهیم‌تافهم‌مطلب میسرشود نه‌اینکه واقعاً ابتدائی داشته باشد .

نظری بادیان

کیست‌که ازجمیع این‌چیزها نمیفهمدکه دست‌خداوندآنهارا بجا آورده‌است‌که جان جمیع زندگان دردست‌وی‌است وروح‌جمیع‌افرادبشر. **کتاب ایوب باب ۱۲**

لیکن‌درانسان روحی‌هست ونفحهٔ قادرمطلق‌ایشان‌را فطانت‌میبخشد.

کتاب ایوب باب۳۲

روح خدا مرا آفریده ونفحهٔ قادرمرا زنده ساخته است.

کتاب ایوب باب ۳۳

زیراکه‌جانم‌را ازموت رهانده آیا پایهایمرا نیز ازلغزیدن نگاه‌نخواهی داشت تادر نور زندگان بحضورخدا سالك باشم . **کتاب‌مزامیر باب ۵۶**

ودر پاسهای‌شب درتوتفکرمیکنم زیرا توه‌مددکارمن‌بوده ودرزیرسایه‌بالهای تو شادی

(۱) بکتاب مکانیسم‌آفرینش رجوع‌فرمائید.

خواهم کرد . جان‌من بتوچسپیده‌است ودست‌راست‌تو مرا تأییدکرده‌است .

کتاب مزامیر ـ مزمار ۶۳

زیراهرکه‌بخواهد جان‌خودرا برهاندآن‌راهلاك‌سازداماهرکه جان‌خودرا بخاطرمن هلاك‌کندآنرا دریابد . زیرا شخص چه‌سود داردکه‌تمام دنیارابرد وجان خودرا ببازد یا اینکه‌آدمی چه‌چیزرا فدای‌جان‌خود خواهدساخت؟ **انجیل متی ۱۶**

زندگی‌درپس‌مرگ ومرگ‌پیشقراول زندگی‌است . اماکی میداندکه ناظم رابطهٔ بین آندوکیست ؟ زندگی‌دراثرجمع‌شدن نفس‌است ، وقتی‌نفس جمع میشود زندگی بوجودمیآید وقتی پراکنده‌میشود مرگ پدید خواهدآمد . چون‌مرگ وزندگی درپی‌درآیندهٔ همند چرا من‌آنهارا بد بدانم .

زندگی ومرگ‌ازهم جدانیستند اماچرا بوجودمیآیند پیدانیست. ماگوئی ازیك‌خواب آرام متولدمیشویم وبیك‌بیداری آرام میمیریم .

قدیمیان‌مرگ‌را بعنوان سست‌شدن طنابی‌که خداوندزندگی‌را بآن‌بسته‌است دانستند . آنچه‌راامامیتوانیم اشاره‌کنیم هیزمهائیست‌که درزندگی تمام شده اما آتش‌بجای دیگر منتقل میشود ومانمیدانیم که‌آیاتمام شده وپایان‌یافته‌است .

ازبین‌تمام پریشانیها مرگ فکروروح خیلی بزرگست ومرگ بدن‌تنها همراه‌آنست . زندگی یك‌امانت‌موقت‌است واین‌امانت بصورت خاك است ـ زندگی ومرگ چون‌شب وروز است ومن‌وشما بقبورگذشتگان‌مینگریم یعنی‌آنهاکه تحول‌یافته‌اند.چون‌هنگام‌تحول‌من‌فرارسد چرا آن‌را دوست‌نداشته‌باشم .

یك‌بیداری‌بزرگ وجود داردکه پس‌ازآن‌خواهیم دانست‌که این‌زندگی‌یك‌خواب بزرگ بوده‌است. دراین‌میان‌آن‌نادانانی‌که‌میپندارند بیدارند وباتمیزی روشن‌اصراربدانش خود دارند ونقش‌فرمانروا وفرمانبررابازی‌میکنند . عزیزبادآن‌خیو.هم اووهم شما درحال خوابید ومنهم‌که بشما میگویم خوابید خودم‌خوابم .

این‌کلمات بنظرعجیب میآید اما بعداز ده‌هزارسال وقتی یك**دانای‌بزرك** بسوی شما میآیدکه تفسیرآنرا بداندکلمات چنان خواهد بودکه گوئی بطور غیره منتظره یك‌صبح یاشام مارا دیده است . **تائوئیسم کوانگ‌تسه ۳۹-۴۰**

آه ! بشر وحشت مرك‌را میداند اما از راحت‌آن خبر ندارد . چقدر خوبست‌که از زمانهای‌باستان مرك‌نصیب‌مشترك همه‌مردمان‌است . مرك‌راحت برای‌مردمان نیك‌وبریده‌شدن دست مردمان بد ازجهان‌است . مرك درست مثل‌اینست‌که باردیگربخانه رفته‌ای . مردگان آنهایندکه بخانه‌رفته‌اند درحالیکه ماکه‌زنده‌ایم هنوزسرگردانیم .

بالفور ـ تائوئیسم (لائوتسه)

بایك‌تحول زنده‌میشوند وباتحول‌دیگرمیمیرند. چیزهای‌زنده ازمرك‌حزن‌آورمیشود ومردمان ازآن‌نالانند . اما این‌مثل برطرف‌کردن کمان ازغلاف و یا خالی کردن کیسه‌از محتویات آنست . ممکنست درضمن این تحویل وتحول وضع قدری آشفته شود اما این‌در

واقع مثل عمل بزرك بازگشت بخانه است .

تائوئیسم کوانگ تسه فصل ۳۹- ۴۰

نظری بآراء فلاسفه ودانشمندان

فلسفهٔروح درواقع تاریخ انسانیت است یعنی‌سرگذشت سیری‌است که نفس انسان برای شناختن کل‌حقیقت وجود ورسیدن‌بعالم اختیار واستقلال‌طی‌مینماید .

هگل

بالاترازمرحله برون‌ذاتی‌مرحله‌روح مطلق‌است که‌درآن‌مرحله روح محکوم روح‌است وامرخارجی باو فرمان میدهد . مرحله‌روح مطلق مرحلهٔعلم به‌ذات مطلق‌است .

هگل

حقیقت وجود روح است بلکه آنچه ازجسم حقیقت‌دارد آنهم روح است‌که ماده حد آنست چون‌هرچه‌مخلوق‌است محدوداست پس‌هرمخلوقی مادی‌است اگرچه روح انسان‌باشد وروح مجردمطلق فقط روح خداست .

لامنه

نفس یا روح نباتی فقط تغذیه و نمو دارد. نفس‌حیوانی علاوه‌برآن ادراك‌حس ادراك جزئیات است وپنج حس‌دارد . نفس‌انسانی علاوه براینها دارای قوه ادراك کلیات و تفکر وتعقل‌نیزهست . نسبت‌روح بجسم مانندتیزی‌باتبراست‌که اگرتیزی‌نباشد تبربی‌مصرف‌است .

ارسطو

روح انسان قبل‌ازولادت موجودنیست درحین‌ولادت موجودمیشود اما پس‌ازمرك باقی میماند .

سن‌تماس

تن‌وروان دوچیزهستند ولی‌بهم ارتباط دارند ودرعین‌حال‌که‌آنهارا دوچیزمیدانم مثل ناخدا وکشتی‌نیست بلکه‌نوعی یگانگی باهم دارند .

رنه‌دکارت

در موجودات خلقت جسم وروح باهم متلازمند وتشکیل یك وجود میدهند که دارای دوجنبه‌است (مثل‌دریا وامواج‌آن) روح صورت‌است وجسم شیئی آنست .

اسپینوزا

درحقیقت‌جهان پرازروح است وغیراز روح وجودی درعالم نیست وهرروحی وجود بسیط اصیلی‌است‌که همانا وجود هرفرداست . هرفردی روحی دارد وادراکی . همه‌جا نیرو وهمه‌جا روح است .

لایب‌نیتس

مرحله‌ملکوتی‌زندگانی عشق‌است ومقامی است‌که انسان از شخصیت ومنی‌خود گذشته جویای‌اتصال بحق‌میشود . زیرا انسان حدوسط‌طبیعت وخداست‌وبهرطرف‌متمایل‌شود بآنطرف میرود . اگربطبیعت متمایل‌شود به‌پست‌ترین‌احوال میرسد واگرقوه روحانی‌خودرا پرورش دهد بخدا نزدیك میشود .

مندوبیران

مدیر ومدبرجهان عشق‌است . خواه‌ناخواه همین‌امور است‌که جهان‌را میگرداند ولی اشخاص‌خودخواه منکراین‌عوالمند . افراد میروند وآنچه میماند خیری است‌که صورت پذیر میشود . جای‌نفوس‌دردامن‌خدا وبقا وابدیت‌است .

ارنست‌رنان

عشقی که آتش آن بجان عابدان دین وریاضت افتاده تنها عشق مخلوق بخالق نیست بلکه مبدأ آن عشق خالق بکل مخلوقات است یعنی از راه خدا بکل نوع بشر عشق میورزد .

هانری برگسن

همانطور که عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی میشود عشق حقیقی روح و عقل را از عقیمی نجات داده مایهٔ اشراق و دریافتن زندگی جاودانی میشود .

افلاطون

عشق بذات حق عشق عقلانی است نه نفسانی ودر آن بخل راه ندارد وعاشق حق همه را عاشق حق میخواهد وهمه را دوست میدارد چون همه مظهر حقند .

اسپینوزا

بیان یازدهم - روح وجسم وقالب مثالی (پریسپری)

روح وجسم وقالب مثالی درانسان

برای‌فهم مطلب‌بدن‌انسان به‌سه‌قسمت تقسیم بندی وبطور اختصار دراین‌کتاب شرح داده میشود و تفصیل‌آنرادرکتابهای دیگرحکمت نوین خواهددید :

جسم- لازم بتوضیح وشرح مفصل‌نیست . باچشم دیده‌میشود وهمه‌تاحدودی ازآن‌اطلاع دارند . جسم ازکلیه‌عناصر ومواد‌زمینی ترکیب‌یافته وبصورتی‌درست‌شده‌که احتیاجات‌زندگانی انسان‌را برمیآورد . ماشین ودستگاه‌بسیارعجیب وشگفت‌آور ومعجزه‌آسائی است‌که دارای میلیاردها پیچ ومهره وآلات مختلف میباشدکه‌هرکدام برای‌کاری ساخته‌شده‌اند . موادی‌که جسم انسانرا ساخته بصورتهای گوناگون‌گوشت ، پوست ، استخوان ، غضروف ، ناخن ، مو ، خون وغیره درآمده وهرکدام‌را اعمالی‌است‌که علم بشرهنوز نتوانسته جزمختصرناچیزی ازآن‌را درك نماید .

برای‌ساختمان ماشین‌جسم ، ازکلیه‌عناصره‌وجود درزمین بقدرکافی ولازم بکاررفته . تعدادعناصر آنطور که تاکنون دانشمندان‌کشف‌کرده‌اند درحدود یکصد عنصر میباشدکه درقدیم آنرا چهارعنصر اصلی آتش ، آب ، باد ، خاك دانسته بودند .

شیخ اجل‌سعدی دراین‌باره میفرماید :

چار طبع مخالف و سرکش — چند روزی شوند با هم خوش
گر یکی زین چهار شد غالب — جان شیرین برآید از قالب

درکتاب‌اول حکمت نوین‌گفته‌شدکه‌جسم‌حکم ماشینی‌دارد واگرمحرکی نداشته‌باشد بیحرکت و بدون زندگی‌است . چنانکه‌هرگاه جلوی‌دهان وبینی‌کسی‌را بگیرندکه هوا داخل‌بدنش‌نشود میمیرد وبدون اینکه اعضاءجسم فاسدشده‌باشدرشتهٔ‌زندگانی‌وی‌قطع میگردد . دراین‌حال‌روح‌که قوه وکالری‌کالبدبود دیگر نمیتواند باجسم‌کاربکند . پس‌روح باطن وکنه ومحرك وانرژی وقدرت جسم است وباخودجسم فرق‌دارد .

پریسپری Périsprit- پریسپری‌که‌آنرا قالب مثالی‌یاجسم قلیائی یاجسم‌مثلی واین‌قبیل نامها نامیده‌اند واسطه بین روح و جسم است . مادهٔ بسیار لطیفی است که با این چشم دیدن آن برای همه میسر نیست مگراینکه باداشتن‌استعداد ذاتی ازتمرینات‌شایسته وعلم مخصوص‌آن استمدادجویند . این‌ماده درست قالب‌جسم است .

چون‌اصطلاحات مامناسب باوضع زندگی درآین‌دنیاست نمیشود پریسپری‌را بطورکامل شرح‌داد

لیکن برای روشن شدن ذهن میتوان آنرا بقالب مجسمه‌سازی تشبیه کرد . قالب درست بشکل مجسمه است و تفاوتی با آن ندارد . درعین حال که قالب غیرازمجسمه است ولی داخل آن که بقواره مجسمه ساخته شده با آن یکی است . قالب مثالی هم با بدن تقریباً همین حالرا دارد وشاید بهمین لحاظ آنرا قالب مثالی نام نهاده‌اند .

گفته‌شد جسم ازمواد زمینی وروح از امر پروردگار یامادهٔ عالی قدرت بخش تشکیل شده‌اند و پریسپری بین ایندوتاست وازهوا وعناصری که درفضا موجوداست درست شده (بادرنظر گرفتن اینکه مواد زمینی وهرچه‌درعالم هست مانندروح وهرچیزدیگر ازامر پروردگار میباشد) . همانطورکه میتوان هوارا مایع ومنجمد کرد ورؤیت نمود پریسپری‌هم قابل‌رؤیت‌است . عکسی که علمای‌روحی‌ازروح برمیدارند شاید چنین‌حالات پریسپری‌است که درتماس وتجلی پیدامیشود .

پس‌ازتحولی که‌آنرا مرگ‌مینامند روح ازجسم جدا شده وپریسپری که علاوه برترکیبات هوائی ازاتم تشکیل‌یافته روی‌همان عشقی که برای‌رسیدن بمعشوق‌بیهمتادارد باسرعتی‌عجیب بیشتراز هرسرعتی که تصورشودشروع بگردش میکند . اتم‌های پریسپری دوریکدیگر باعشق چرخ‌زده ومثل فرفره‌آنرا «باقوای مافوق» گردش میدهند . سپس بمثابهٔ هسته‌ای که درخاك بگذارند بایدمدتی دربین‌فضاها بماند تاکم‌کم نمو ورشدکند ومناسب‌فضای‌آنجاشود (مثل‌نمو ورشدجسم درزمین) رشد ونمو وترقی همین است . همینطورکه دراین‌دنیا ملاحظه‌فرمودید چطورانسان ازطفولیت رشد ونموکرد وچه‌اعمالی‌را انجام‌داد پریسپری‌هم در عالم خودهمینطور رشدمیکند ومقام مافوق‌ترنسبی بدست‌میآورد سپس‌حول وتحویلهای‌دیگری پیدامیکندکه بی‌انتهاست وفعلا موقع بحث‌آن نیست (۱)

چون‌پریسپری توقف‌ندارد دوران‌تکامل‌نسبی بشرخاتمه‌پذیرنیست . اگرتوقف میداشت این عشق سوزانی که برای‌وصل‌بمعشوق‌دارد تمام میشد وازبین‌میرفت بدون‌اینکه بمرادرسیده‌باشد .

هیاهوی عشق

تمام هیاهو وغوغای‌عشقی که درجهان می‌بینیم ، کلیه‌ادبیاتی که ازناحیه‌شعرا ونویسندگان تمام ملل‌درازمنهٔ مختلف‌دربارهٔ عشق وفداکاری درراه معشوق وشوق ووصل پدیدآمده ، کلیه‌اعمال وحرکات و ووسائلی که دردنیا درراه‌عشق تجهیزشده ومیشود واین‌فعالیت‌عظیم جهانی‌راکه بیشترآن رنگ عشق‌دارد و بخوبی می‌بینیم همه‌باید ازپرتوعلاقه ، عشق‌آتشین پریسپری وروح دانست‌که دیوانه‌وار بدون اینکه سراز پای‌شناسند درراه معشوق حقیقی درکارند واین‌فعالیت‌راچنانکه گفتیم پس‌ازتحول (مرگ)هم‌ادامه‌میدهند . اصل‌همان عشق‌ورزی ومعشوق طلبی‌است ورنگهای مختلفی که عشق دردنیا دارد وسائل ومقدمات وتمرین و آمادگی وبهانه‌درراه آن‌عشق‌حقیقی ورسیدن‌بمعبوداست .

عشق‌پریسپری هرگزمحو نمیشود وهمیشه‌هست وهمین‌عشق‌است‌که محرك‌او برای ادامهٔ‌زندگیهای گوناگون ومراحل‌مختلف سیر در عالم است وهمین عشق است‌که محرك تمام اجزاء عالم میگردد .

توصیفی از پریسپری

واماشکل‌پریسپری : بشکل‌همین‌قالب بدن‌است بااین‌تفاوت‌که مانند مه یادود خیلی‌رقیق است ، مثل هواست ، کمی‌ازهوا غلیظ‌تراست . دراین‌ماده اتمهای‌فوق‌العاده‌کوچك ونورانی وجود داردکه مانند فلسهای‌ماهی بسیار ریز روی‌هم قرارگرفته ودرگردش‌اند . گوئی‌همان‌ماده‌رقیق بیوزنی‌است‌که علمای‌مادی

(۱) دراینخصوص مطالبی‌درجلداول‌گلهای راهنمائی صفحه ۲۰ تا ۲۳ گفته‌شده رجوع فرمائید .

قائلند. مانند یك بادکنك شفافی است که آنرا بشکل قالب بدن ساخته‌اند، مثلاگوئی ازدودسیگار تشکیل یافته است ودرمیانه آن اتمهای بسیار وانواع واقسام مواد (اتم و غیر اتم که فعلا قابل شرح نیست) مملو و پراست.

یکی ازدلایل وجود پریسپری همانا خواب دیدن است چنانکه دربند ۴۵ وبندهای ۶۴تا ۶۷ کتاب (مکانیسم آفرینش) شرح‌داده شده است ولذا احتیاج بتوضیح مجدد نیست .

پریسپری رابط بین روح وجسم استوپس ازخرابی جسم بهمراه‌روح باقی‌است وروح‌زندگانی تازه‌ای را باقالب مثالی ادامه میدهد.

عقیده‌های مختلف دربارهٔ پریسپری

بعضی‌کسان پریسپری راهمان شعورباطنی میدانند وبعضی نام وجدان مغفوله یا نیمه وجدان (دمی‌کنسیانس یاسوب‌کنسیانس(Demi-Conscience-Subconscience برآن میگذارندکه هوش وحافظه وشعور آن صدها وهزاران برابرهوش انسان معمولی‌است ومیتواند بدون داشتن وسیله ظاهری درتمام عالم سیرکند وازاخبارگذشته وآینده بگوید . قدرتیکه هیپنوتیزرها درشخص معمول برای وادارکردن اوباین اعمال ایجاد میکنندبعقیدهٔ آنها ناشی ازهمین شعوراست . روحیون معتقدندکه این شعورخودبخودکامل (کامل بالذات) است وقابل تکامل نمیباشد ودرهمه هست وکامل بودن آن در یك شخص دانشمند عالی مقام بایك مردعامی نادان تفاوت ندارد. امااین اموررا باهم مخلوط میکنند. عقیده مابراینست که آن چیزیکه‌کامل بالذات است روح است‌که دربارهٔ آن شرح خواهیم داد.

هندیان نیزهمین ضمیر باطن‌یاپریسپری را بصورتی قبول دارندوآنرابالفظ‌کارما نام میگذارندکه‌با ترکیب‌شدن بابرخی ازاصول زندگانی ازقبیل قانون تکامل موجب‌وجود شخصیت افراد میگردد.

مادیون نیزوجود این نیرورا معترفند وعقیده دارند همان قدرتی‌که هیپنوتیزرها درخوابانیدن شخص معمول مورد استفاده قرار میدهند شعورباطنی اوست.

درهرحال چیزیکه درنظرهمهٔ روحیون و علمای معنوی مسلم است آنست‌که قوای انسانی محدود باین‌نیروی‌ظاهری وحواس‌معمولی نیست وسیرهای‌دیگرهم‌درباطن‌داردکه در توجیه آن اختلاف داشته‌اند ودر این‌کتاب سعی بعمل آمده‌که این مطلب روشن شود و اختلاف رفع گردد وامید است توفیق به آن یافته باشم.

دربارهٔ عمل بایگانی پریسپری وضبط‌کلیه اعمال و افعال انسان‌در مدت حیات جسمانی مطالب گفتنی‌بسیاری هست‌که مختصری ازآن درگلهای راهنمائی جلد اول صفحات ۲۰و۲۱ بیان‌گردیده و باز درموقع مقتضی دراینخصوص صحبت خواهد شد. این وظیفهٔ پریسپری مانند فیلمبرداری سینمائی ویا ضبط اصوات برنامه‌های تلویزیونی درنوار مخصوص آن میباشدکه ذره‌ای ازآن فروگزار نمیشود .

روح

روح جوهرهٔ عالی است از امر پروردگار. همان جوهرهٔ عالی‌که عالم لایتناهی از آن تشکیل

یافته ومافوق تمام قدرتهاست وقدرت همه‌چیز ازاوست، قابل تجزیه و پاره پاره شدن‌نیست . سیاله‌ای است Fluide که درعالم جاری است ومانند عالم خودش درخودش واقع است وازهم جدانیست «امرپروردگار ازخود اوجدائی ندارد». روح قدرت وانرژی ومحرکی است‌که تمام ماشینهای عالم را بکارمیاندازد. در همه جای عالم ماشینهای مختلفی وجود دارد. خواص وعمل هرکدام بنحوی‌است وهریك بمنظورکارمعینی ساخته شده ولی درعین حال بهم پیوسته است.مااین ماشینها راباسامی‌مختلف انسان،حیوان، گیاه، نبات، جماد وغیره مینامیم. روح محرك تمام این ماشینهاست وباهریك طبق استعداد وظرفیت وقدرت و عملی‌که دارندکارمیکند.

برخلاف آنچه‌که برخی تصور میکنند چیزیکه درموقع مرگ اصطلاحی از انسان باقی میماند روح تنهانیست بلکه پریسپری است‌که‌روح از آنهم مثل ماشینی‌استفاده‌کرده وزنـگی‌جدیدی باآن آغاز میکندکه آنرا دراصطلاح شرعی‌عالم برزخ مینامند.

پس از تحول یا مرگ

پس ازمرگ جسم، روح‌که بدون کالبد وتنها باپریسپری باقی میماند چون مانع ورادعی برای انجام خواسته‌ها وتخفیف احساسات شدید اونیست‌هریك‌ازاحساسات وی هزار بارشدیدتراز همان احساس‌درحیات‌مادی است‌خواه‌آن احساس مطلوب باشدیانامطلوب.

با در نظرگرفتن این مراتب احتیاج باثبات نداردکه روح قبل از وجود جسم وجـود داشته وبعد ازاوهم خواهد بودزیرا روح انفرادی نیست بلکه یك نیروی‌کلی همگانی میباشد.

در بارهٔ روح درکتاب مکانیسم آفرینش بقدر کافی سخن‌گفته وآنرا تشبیه به الکتریسیته کردیم‌که هرآلتی باندازهٔاستعداد وماهیت‌وظرفیت وقدرت خود باآن‌کار میکند . در اینجا میافزایم که همانطورکه الکتریسیته را نمیتوان با حواس ظاهری تشخیص داد یعنی دیده شنیده ، بوئیده ، چشیده ولمس‌کرده نمیشود بلکه ازآثارآن‌میتوان پی بوجودش برد روح نیزچنین‌است وازآثار آن بوجودش واقف میتوان‌گردید.

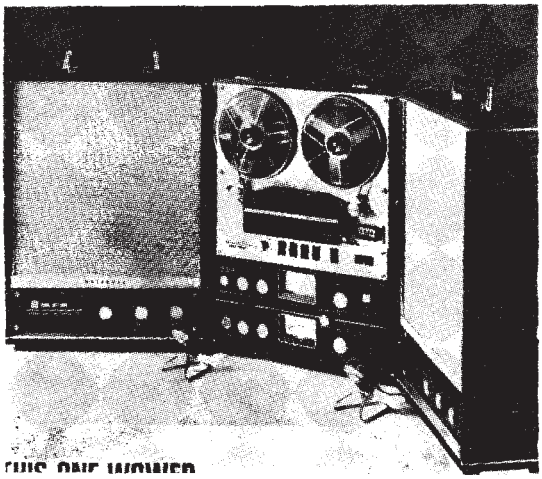

یك دستگاه ضبط صوت کامل

دستگاه ویدئو Video یا ضبط برنامه‌های‌تلویزیونی

تشبیه وضع سه نیرو در بدن

از طرف دیگر میتوان بدن را به یك اتومبیل با تمام لوازم وآلات کامله‌اش تشبیه نمود و روح رانندهٔ آنست. اتومبیل بدون راننده حرکت نمیکند امااگر اتومبیل مرتب وجاده صاف و شوسه یاآسفالت باشد راننده میتواند اتومبیل را بخوبی بمقصد برساند. وقتی‌اتومبیل عیبی پیدا کند راننده قادر بکارکردن باآن نیست و اصولا حواس جمعی برای استفاده از اتومبیل ندارد و این حالت مانند حال روح است در موقع بیماری و نقص بدن ــ بعداً اگر در اثر فرسودگی یا پیری ویا بی احتیاطی وعیوب دیگر اتومبیل ازکار بیفتد راننده مدتی میکوشد آنرا مرتب و نگاهداری کند و چون مأیوس شود اتومبیل را میگذارد و اتومبیل بهمان حال مانده‌کم‌کم در اثر تصرف عوامل دیگر از بین‌میرود ویافلزآنرا ذوب‌کرده‌اتومبیل یاآلت دیگری ازآن‌میسازند. وراننده‌که همان روح‌کلی‌است بااتومبیلهای بهتر وسالمتر بکارمشغول‌میشود. در حال خواب هم روح مانند راننده ای‌که نمیتواند دائماً پشت رل‌خود بنشیند برای‌استراحت ازاتومبیل کمی دورمیشود. روح ازبدن‌کمی دورمیگردد واینموضوع بتفصیل درکتاب مکانیسم‌آفرینش بیان شده‌است.

اعتقاد بروح

اعتقاد بروح از زمان قدیم بوده و درآثار بزرگان و فلاسفه و شعرای شرق و غرب در این بارهٔ سخنان بسیار میتوان یافت ولی حقیقت روح چیست و چگونه است مورد اختلاف بوده ودراینخصوص مطلب بروشنی بیان نگردیده ودراین‌کتاب وکتابهای قبل‌کوشش بعمل‌آمده حقیقت موضوع با زبانی‌روشن که قابل فهم همگان باشد در معرض قضاوت افکارگذارده شود. مسلم است‌که امروز بیش از هر روزگار دیگر بشر تشنهٔ فهم و درك این مطلب مهم و اساسی میباشد و روشن‌کردن اینموضوع و گذاردن آن در دسترس فهم انسان یکی از بهترین و یکی از مهمترین خدماتی است‌که میتوان دردنیای جدیدانجام‌داد.

آیا برای بشر امروزکه دسترس بوسائل وقوائی‌مانند الکتریسیته وامواج هرتزی(۱) ورادیوئی و الکترومغناطیسی پیدا کرده و بسیاری از قوا را شناخته‌که با حواس عادی ادراك نمیشود ولی‌آثارآنها کاملا روشن و واضح است شکست و نادانی نیست‌که از بزرگترین نیرو و قدرت و انرژی عالم‌که موجب حرکت انداختن تمام اجسام و قوای جهان است بی خبر بماند؟

از فواید اعتقاد بروح

اطلاع از حقیقت روح‌سبب میشودکه‌وقتی‌انسان بداندکه ازیك نیروی‌عظیم‌که همان‌نیروی پروردگاری است برخوردارمیباشد درکارها تکیه بخود میکند و با توجه به‌نیروی عظیم باطنی خویش ازیأس وناتوانی رها شده و میتواند امکانات‌وجودی خود را بنحو مؤثری بکار اندازد.

علاوه برآن‌چون میداندکه این نیرو اتصال بتمام نیروهای عالم‌دارد یعنی‌این قطره‌آب بدریا متصل است ناچار در همهٔ‌کارها بخداوند متعال نیز تکیه و توکل مینماید و با این توکل هم قدرت عمل وکلامش بیشتر وهم خیالش راحت تر و هم زندگیش مرفه‌تر و هم‌زندگانیش بیشتر مقرون‌باسکون‌وثبات و هم موفقیتش بیشتر خواهد بود. اینها در واقع ازآثار و نتایج معرفت روحی میباشد.

همهٔ ادیان و فلسفه های معنوی بروح اعتقاد داشته اند و دارند منتها در بارهٔ کیفیت روح بین‌آنها اختلاف نظر هست و ازآنجاکه فهم این مسئله معنوی باوضعی‌که تاکنون در اختیار بوده محتاج استدلالهای فلسفی و براهین منطقی است و این نحوه سخن‌گفتن قابل فهم همگان نیست عامه مردم نتوانسته اند عقیدهٔ ثابتی در بارهٔ روح پیداکنند و یاآنرا منکر

(۱) واسطه ای است‌که امواج رادیورامنتقل میکند وبنام‌کاشف‌آن‌هرتز Hertz نامیده شده. **مؤلف**

شده و یا از روی تعبد و بدون دلیل پذیرفته اند.

در اینکه علاوه بر این جسم مادی نیروی دیگری هم هست تقریباً همه‌ادیان وفلاسفه متفقند ولی در ماهیت‌آن و طرز عمل‌آن اختلاف نظر بسیار است.

برخی از مذاهب اولیه این عامل یا عنصررا مادی میدانندکه‌در هنگام تولد واردبدن میشود و در حال خواب موقتاً دور شده و پس از مـرگ جسم را رهاکـرده بعوالم‌کیفری خود سفر مینماید.

دین زردشت ارواح پاك را فروهران میداندکه وجودشان قبل از وجودآدمی است و درجسم انسان حلول میکنند. زردشتیان وجدان را هم عنصر مجرد از جسم میدانندکه عامل پاکیزه است‌که از بدن اطاعت نمیکند وپس ازمرگ جسم وجدان‌قابل عبور ازپل(جنوات) وبا روح همراه‌است واگر روح‌نیکوکار باشدوجدان بصورت پری زیباروی واگر گناهکار باشد هیولائی مهیب با اوهمراه میشود.

عقیدهٔ بقای روح پس از جسم را مصریهای قدیم ویهودیان ومسیحیان و حتی‌مسلمانان با مختصر اختلافاتی قبول دارند.

افلاطون روح را جاودانی و فنـاناپذیر میداند و علوم بشر را ناشی از تجربیـات ممتد روح میشمارد و روح را در زمان حیات دنیائی در زندان جسم میانگارد.

ارسطو با اینکه‌مثل افلاطون‌روح‌را مستقل میداند اماآنرا مثل‌جسم فناناپذیرمیشمارد که با جسم‌آفریده شده و با بدن نابود میگردد.

برخی علمای مادی و شیمیست‌ها معتقدندکه روح امر مستقلی‌نیست بلکه خاصیتی‌است که در اثر ترکیب خاص عناصر و عوامل بدنی بوجود میآید.

هندیان قدیم عقید داشتند انسان از یك جسم مادی مرکب شده‌که هنگام مرگ‌ازبین خواهد رفت و یك همراه روحانی هم داردکه بعد از مرگ باقی‌میماند ولی‌آنهم‌عمری دارد که بعد از مدتی از بین میرود (شاید منظور پریسپری بوده است) و روحی هم داردکه از بین رفتنی نیست و پس از طی مراحل مختلف باصل خود یعنی خدا می پیوندد.

مصریها بحلول‌روح معتقد بودند و عقیده‌داشتندکه بعد از سه هزارسال روح بجسم جدیدی حلول میکند.

نظری بادیان

لیس‌البران تولوا وجوهکم‌قبل‌المشرق‌والمغرب ولکن البرمن‌آمن‌بالله‌والیوم‌الاخروالملائکته والکتاب‌والنبیین واتی‌المال علی حبه ذوی‌القربی والیتامی والمساکین‌وابن‌السبیل‌والسائلین وفی‌الرقاب واقام‌الصلوه وآتی‌الزکوة والموفـون بعهدهم اذا عاهدوا والصابـرین فی‌الباساء والضراء وحین‌البأس اولئك‌الذین صدقوا واولئك هم‌المتقون ـ نیکوکاری‌بدان نیست‌که‌روی بجانب مشرق و مغرب‌کنید لیکن نیکوکارکسی است‌که بخدای عالم وروزقیامت وفرشتگان وکتاب‌آسمانی و پیغمبران ایمان‌آرد و دارائی خود را در راه دوستی‌خدا بخویشاوندان و

یتیمان و فقیران و رهگذران و گدایان بدهد و هم خود در آزادکردن بندگان صرف کند و نماز بپا دارد وزکوة مال بمستحق برساند و با هرکه عهـد بسته بموقع خـود وفاکند و در کارزار و سختیها صبور وشکیبا باشد وبوقت رنج وتعب صبر پیشه‌کند. کسانیکه بدین‌اوصاف آراسته‌اندآنها راستگویان وآنهاپرهیزکارانند. **(سوره بقره آیه۱۷۷)**

خدا روح است و هرکه او را پرستش کند میباید بروح و راستی بپرستد.

(انجیل یوحنا ـ باب چهارم)

و سعی‌کنید یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید ـ یك جسد هست ویك‌روح چنانکه نیز دعوت شده اید در یك امید دعوت خویش ـ یك خداوند یك ایمان یك تعمید .

رساله پولس رسول به افسیسان باب چهارم

آیا قانونهای‌آسمان را میدانی یاآنرا بر زمین مسلط میگردانی .آیا آواز خود را به ابرها میرسانی. **(کتاب ایوب باب ۳۸)**

نظری بآراء دانشمندان و فلاسفه

امروز معتقدندکه بین موجودات جاندار و بیجان وگیاهها و جانوران حدود فاصل قطعی نمیتوان یافت و میدانیم‌که‌قوة الکتریك ونور وحرارت همه‌یك‌منشأ دارند درصورتیکه اگوست‌کنت در نظرات خود این مطلب را رعایت نکرده است.

محمد علی فروغی در سیر حکمت از قول مخـالفـان اگوست‌کنت

رأی داروین چگونگی تبدل و تحول موجودات جاندار رابخوبی مینماید اما معلوم نمیکندکه جسم بیجان چرا جاندار شده است.

پس علاوه براینکه خود جسم بیجان‌که دائماً درحال تغییراست در نظرمحقق محتاج بموجداست ظهورجان وقوه‌حیات هم درجسم‌بیجان مبدأ لازم دارد و آن مبداء هنوز برعلم مکشوف نشده است . **محمد علی فروغی درسیر حکمت دراروپا**

جان وروان یعنی قوه حیاتی حیوانی وقوه عقلی انسانی ازیك سرچشمه‌اندکه‌برحسب قانون تحول وتکامل سیرمینمایند. **هربرت اسپنسر**

همه موجودات دارای روح هستند وارواح جزئی اجزاء یك روح‌کلی میباشند .کره زمین وسایرکرات دارای روح هستند و ازکجاکه فرشتگان آسمان همین‌کرات نباشند.

فخنر آلمانی

اشیاء عالم درظاهرمتکثرند ولی همه برهم تأثیردارند وتاثیردوفرد مستقل درهم معنی ندارد. پس مستقل نیستند وباهم رابطه معنوی دارند . عالم حقیقی موارد معنوی‌ومعقول‌است که‌همه برای اوست وازپی‌آن حقیقت باید رفت اما باطن رادرامورظاهر باید جستجوکرد .

هرمان لتسه

کلیه عالم را جاندارمی‌بینم ووجود بیجان معنی ندارد منتها جانداری موجودات در مراتب ودرجات مختلف است ویك حقیقت ووجود اصلی برهمهٔ موجودات احاطه داردکـه مبدأ فعل وانفعال اجزاء بریکدیگر است وبوسیله اوکثرت بوحدت منتهی میشود.

هرمان لتسه

درجهان اصل وحقیقت همان زندگی وحیات است وحیات درهمه جهان پراکنده‌است وحتی جمادات جان دارند ولی جانشان بسیارضعیف است یعنی جانی است رشد نکرده یا جانی است‌که پیرونا توان وفرتوت شده است **ژان ماری‌گویو**

همه موجودات دارای حیات هستند .

جیوردانو برونو ایتالیائی

همهٔ موجودات جان دارند وچون مخلوق خدای توانا هستند هرکدام بفراخورحال خود ازتوانائی ودانش واراده بهره مندند. **کامپانلا ایتالیائی**

نه‌جسم درجسم تاثیردارد نه روح درتن مؤثراست وهرعملی واقع شود ازخداونداست وجز خدا هیچ چیزعلت حقیقی معلومات نیست. **رنه‌دکارت**

آنچه دربارهٔ روح وتن وجسم صدق میکند مخصوص بانسان نیست و همهٔ موجودات این دوجنبه را دارند منتها مراتب نفوس آنها مختلف وپست وبلند است.

اسپینوزا

روح جوهری است مخصوص انسان وحس وشعورواراده‌که خاصیت روح است منحصر بانسان است وباقی موجودات ازجماد وحیوان ونبات همه مثل ماشین هستند.

رنه‌دکارت

چون درست بنگریم روح وجسم درحقیقت نیست یك حقیقت است زیرا حقیقت چیزی است‌که فعل واثرداشته باشد وآنچه فعل واثردارد نیرووکوشش است.

لایب نیتس

ادراك وشعور درجات بیشماردارد هریك ازجوهرها آئینه تمام نمای‌کلیهٔ جهان‌است اما هرجوهری یك اندازه ازخود حقیقت بالقوه دربردارد ویك اندازه بالفعل درواقع همه دارای شعورو ادراکند منتها شعورمراتب دارد.

لایب نیتس

هریك ازموجودات مرکب یك هسته وتخمهٔ اصلی دارند که میتواند بنهایت خردی‌برسد و بااینکه تمام اعضاء پراکنده میشوند وازمیان‌میروند اوبحال خود باقی است وروح‌آن بدن را دربردارد. **لایب نیتس**

دستگاه بدن انسان (صرف نظر از نفس ناطقه) مثل دستگاه ساعت است بهمین جهت حیوانات‌که دارای نفس ناطقه نیستند حساس نیستند و در حکم ماشین میباشند . حیوانات ماشینهائی هستند بسیارکامل. حیوانات اصلاعقل ندارند وروح‌انسان‌باروح‌حیوان بکلی فرق دارد. **رنه‌دکارت**

بعدهندسی حقیقت جسم است وجسم همان بعد وبعدهمان جسم است واحوال جسم تنها حرکات آنها است. اجسام مختلف اجزاء یك‌کل هستند و هرجسمی قسمتی است محدود از فضای نامحدود وامتیاز اجسام از یکدیگر تنها بشکل و وضع آنها است .

رنه‌دکارت

«محدود» یعنی چیزی که چیزدیگرازجنس خودش بتواند اورا محصورکند و محصور شدن باید حتماً ازناحیه همجنس باشد چنانکه نمیتوان فرض کرد که عقل جسم را یاجسم عقل رامحصورکنند .

اسپینوزا

حقیقت جسم بعد نمیتواند باشد چه اگر بعد باشد جوهر نخواهد بود چون جوهر باید بسیط باشد و بعد بسیط نیست زیرا قابل قسمت است.

لایب نیتس

وجود عبارتست ازماده یاهیولاوصورت . ماده همان وجود بالقوه است و چون صورت گرفت فعلیت پیدا میکند . مثلا گل و خاك ماده است و کوزه صورت اوست و تخم ماده است و گیاه صورت اوست. ماده یاقوه نقص است وصورت یافعل کمال است. در انسان جسم ماده و روح صورت اواست. ماده وصورت جوهرند.

ارسطو درفلسفه اولی

قوه وماده یاروح وبدن یاخدا وماسوی حقیقتشان واحد است و با یکدیگر فرق کلی دارند. آتش بدوی بهوا وآب وخاك تبدیل شده و دمی الهی در آن دمیده پس هرفردی از موجودات ازدم الهی بهره‌ای دارد.

رواقیان

ماده وجود بالقوه است وصورت وجود بالفعل است وجمع وتفریق صورت وماده عالم کون وفساد را تشکیل میدهدوجمع شدن صورت باماده انواع افراد واجناس را بوجود میآورد.

سن تماس

مواد عالم جسمانی درابتدا همه متشابه و برابر بوده ولی براثر حرکاتی که برآنها عارض شده و بسبب تصادم باهم، تشابه و برابری مقدار بهم خورده، واختلافات امروزی درآنها پیداشده است.

رنه دکارت

ازطبع وفطرت یعنی ازآن امر بیخود آثاری بروزمیکندکه عقل و ادراك از آوردن مثل آن عاجزاست مانندبرخی صنایع و هنرهای شگفت آورانسان وحیوانات که منشاء آنها عقل و شعور نیست.

ادواردفن هارتمان آلمانی

اجزاء عالم ازجوهرووجود بسیط که بایدآنرا (موناد) یعنی واحد نامیدتشکیل شده است.

حرکت مانند زمان ومکان بی‌حقیقت ومخلوق ذهن انسان است . حقیقت همان نیرو است که دوام ومظهرش حرکت است وسکون مطلق هم درکارنیست ومحال است . سکون امری ظاهری یعنی حرکتی بینهایت خرد و نامحسوس است.

لایب نیتس

دین که متکی برفلسفه ربانی و مابعدالطبیعه باشد امروزدیگر پیشرفت ندارد وبرای جامعه درهرحال دیانت لازم است وازآن گزیر نیست ولی امروز بابت دیانت برفلسفه تحقیقی متینی باشد زیرا هیچ دینی مقبول ومتبع نمیشودمگراینکه دانشمندان زمان آنرا پذیرفته‌اند وعامه برحسن ظنی که بدانشمندان داشته‌اند به‌آنان تأسی کرده‌اند . امروز باید دیانت باعلم تحققی سازگار باشد.

اگوست کنت

یونانیان روح را قاضی خود میدانستند. اعتقاد به بهشت ودوزخ نداشتند و وصول روح را به مبداء منوط به نیکوکاری و اعمال خیر او تصور میکردند.

جسم وروح وپریسپری درهمهٔعالم

اکنون که جسم وپریسپری وروح را درانسان باختصار بیان داشتم میگویم که این سه منحصر بنوع بشر نیست بلکه تمام موجودات عالم ازاین سه قسمت ترکیب شده اند که باختصار به شرح آن میپردازم :

اول جسم ـ آنچه درطبیعت بنظر میرسد دارای جسم است واینمطلب را منکری نیست چه مشهود همگان است . جسم درظاهر باشکال مختلفه است لیکن درباطن همهٔ اجسام دارای ترکیبات متشابهند واتم وعناصر تشکیل دهنده قسمت مهم آنهاست . حتی اجسام درترکیب باهم شباهت دارند . آنچه درترکیبات جسمی کرات عالم عناصر و مواد گوناگون وجود دارد میتوان گفت تاحدی درکرهٔ زمین هم هست . دانشمندان تاحدودی باین مطلب پی برده اند (۱)

دیگر اینکه آنچه درکرهٔ زمین وجود دارد دربدن انسان وحیوانات نیز هست وهیچ چیزی درزمین نتوان یافتن که نمونهٔ آن درانسان نباشد ولو بمقدار ناچیز ، بنابراین ازفلز وشبه فلز و گاز وغیره همه چیز وهمه چیز دربدن انسان وحیوانات وجود دارد .

دوم پریسپری ـ همانطور که اشیاء عالم ازهردسته وطبقه که تصور کنید دارای جسم هستند قالب مثالی یا پریسپری هم دارند . پریسپری منحصر بجسم بشر نیست بلکه همه موجودات نیز ازآن دارا هستند . بهمین دلیل پس ازتغییر شکل جسم پریسپری آن درعالم باقی میماند که بمحض ارادهٔ روح اشکال مختلفی را که جسم دردوران زندگی داشته است پریسپری قادراست بسازد .

دلیل وجود پریسپری دراشیاء آنست که درخواب میتوان آنهارا دید ، آنچه در خواب می بینی و

---

(۱) هرچند مطلب تفصیل بسیاردارد لیکن برای روشن شدن ذهن دراینجا توضیح مختصری درحاشیه ذکر میکند :

کرات عالم ازمواد وعناصری که درزمین موجوداست ممکنست داشته باشند وشاید عناصر دیگری هم دارند لیکن ترکیب عناصر باهم فرق دارد . مثلا اگردرکرهٔ زمین چهارقسمت آب است ویك قسمت خشکی درکرهٔ دیگر شاید سه قسمت آب است و دو قسمت خشکی ودرکرهٔ دیگری یك قسمت آب است وسه قسمت خشکی بااین ترتیب درهمه کروات موجوداتی هستند که ازعناصر همان کره درست شده ودرکرهٔ دیگر نمیتوانند زندگی کنند ولی اگرازلحاظ مواد وعناصر نزدیك بهم باشند میتوانند بطورموقت درآن کره بروند .

مثال : هرگاه بدن آدمی وماهی رادرنظر بگیریم آدم نصف بیشتر بدنش آب است وماهی چهارپنجمش ازآب تشکیل شده بهمین جهت ماهی درآب زندگی میکند ولی آدم نمیتواند درآب زندگی کند ولی موقتاً ممکن است در آب برود . همچنین موجودات کرهٔ خورشید اکثریت بدنشان از عنصر کالری است و بدینجهت بشر نمیتواند درآن کره زیست نماید ولی خود موجودات آن کره درآن زندگی میکنند . روی همین اصل در قرآن مجید میفرماید: خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار (آفریدخدا آدم را ازگل خشك مانند گل پخته وآفرید جن را ازآتش بهوا آمیخته شده) مقصود ازبهوا آمیخته شده اینست که کرهٔ خورشید وامثال آن و مخلوقاتشان درجو معلق است و موجودات آن کره شاید بتوانند بکرهٔ زمین بیایند بطور موقت وخیلی مختصر همانطور که ماموقتاً میتوانیم درآب زندگی کنیم ولی بشر فعلا قادرنیست بکرهٔ خورشید رفته ودرآنجا زندگی نماید مگر باوسائلی که بعدها پیدا کند .

مؤلف

مناظری که از بشر و حیوانات و نباتات و ساختمانها و اشیاء مینگری پریسپری اشیائی است که قبلا دیده‌ای یا ترکیب اشیاء دیده شده قبلی است که روح آنرا برایت مجسم میکند و می‌سازد .

سوم روح ـ روح قدرت و انرژی یا امر پروردگار است و تمام اجسام عالم دارای روح میباشد و برخلاف پندار برخی روح منحصر ببشر نیست . با اینکه قبلا نیز دربارهٔ روح سخن گفته‌ام ناچارم برای روشن شدن موضوع و توضیح واضحتر سخنی بعنوان تذکر و توضیح بیان دارم :

روح است که شخصیت انسانی از ابتدای تولد تا روز مرگ حفظ مینماید و فرضاً که درمدت زندگانی تغییراتی در بدن داده شود ، برخی از اعضا از بین برود ، برخی اعضاء شخص دیگری با نسان پیوند گردد و یا خون او را عوض کنند و خون دیگری را وارد بدن او نمایند تغییری در شخصیت وی داده نخواهد شد و این تغییرات مانند آنست که قفس حیوان یا پرنده‌ای را عوض نمایند و یا لباس کسی را تغییر دهند . بعلاوه آنطور که علمای زیست‌شناسی میگویند سلولهای انسان دائماً درحال تحول و تغییر است و بعد از مدت کوتاهی همهٔ سلولها عوض میشود و اثری از سلولهای قبلی نیست . در اینصورت چه عاملی است که شخصیت و قیافه و موجودیت فردی یك انسان را حفظ مینماید . همان روح است .

روح در بدن و بدن در روح تأثیرات متقابل زیادی دارند که حتی در روانشناسی عملی که بحث آن دربارهٔ بقای روح به آن ترتیب که الهیون معتقدند نیست وارد شده است . این حالات و تأثیرات بتفصیل شرح داده است .

پس از اینکه جسم از حیز استفاده باین صورت که در دنیا داشت افتاد روح دیگر نمیتواند با آن کار کند و با اینکه روح سراسر عالم را فرا گرفته و جائی نیست که از آن خالی باشد از این جسم ضایع شده آن استفاده‌ای که در حالات حیات دنیائی داشت دیگر بدست نمیآید و باصطلاح میگویند مرده است .

روح در عالم لایتناهی

امر پروردگار

روح امر پروردگار است که همه‌جای عالم وجود را پر کرده و هیچ جائی در عالم نیست که از آن خالی باشد . همه‌جا نفوذ دارد در همه‌جا هست و قدرت او در همه‌جا ساری و جاری است . برای تشبیه گویم : اقیانوسی را در نظر مجسم کن که همه‌جای آن را آب فرا گرفته ، در تمام گودالها ، همهٔ سوراخها ، خلل و فرج سنگها ، در بدن تمام نباتات و حیوانات دریا موجود است ، همه‌جا رخنه دارد ، همه را پوشانده و هرچه در دریاست در آن شنا میکند و از آن مملو است . یا میتوان آنرا بکرهٔ زمین که در هوا محصور است و هوا بهمه جای سطح آن نفوذ دارد تشبیه نمود .

روح هم بهمین نحو همه‌جای عالم را مملو ساخته و این نیرو که امر پروردگار نام دارد و میتوان آنرا قدرت و انرژی و محرك و نیرو بخش جهان نامید با کلیهٔ ماشینهای آفرینش که در جهان وجود دارد کار میکند . با انسان ، با حیوان ، با نبات ، با جماد ، با مایعات ، با اتم خلاصه با همه‌چیز بقدر استعداد و ظرفیت و توانائی و حدود نسبی که هر شیئی دارد عمل مینماید .

مانند برق که اگر ماشین کوچکی را به آن متصل کنند باندازهٔ استعداد آن ماشین عمل مینماید و هرگاه ماشین عظیمی را بدان وصل نمایند بهمان مقدار کار خواهد نمود یا مانند لامپ چراغ برق که هر لامپی

بقدر ظرفیت خود از برق استفاده میکند . ده شمعی بقدر ده‌شمعی‌صدشمعی، بقدر صد شمعی وقس علیهذا . برق درکارخانه بمیزان خیلی‌زیاد موجوداست ولی‌هرلامپی‌که بآن وصل‌کنید بمیزان‌شمع همان‌لامپ ازآن استفاده میشود .

پس‌دقت وتفکر کنید که چگونه‌ماشینهای کوچك وبزرگی‌درجهان بکارمشغول‌است وروح مانندیك کارخانه‌عظیم برق‌که هزاران‌هزار ماشین‌مختلف‌را بکارمیاندازد ، همهٔ‌مخلوقات‌را بزندگی‌واداشته وغوغائی ازفعالیت وحیات‌درجهان برپاساخته‌است . هرگاه‌ماشین‌جسم بشری دراختیارش‌باشد بشری زنده میشودکه اینهمه مظاهرحیات ازاوبظهورمیرسد. همهٔ‌این‌استعدادها در ماشین‌بشربوده‌که روح توانسته‌آنرا بکاراندازد درهمین بشرهم استعدادبدنی تفاوت‌دارد . روح همان جوهرهٔ کلی است لیکن‌وسیلهٔ وماشین تفاوت‌کرده .

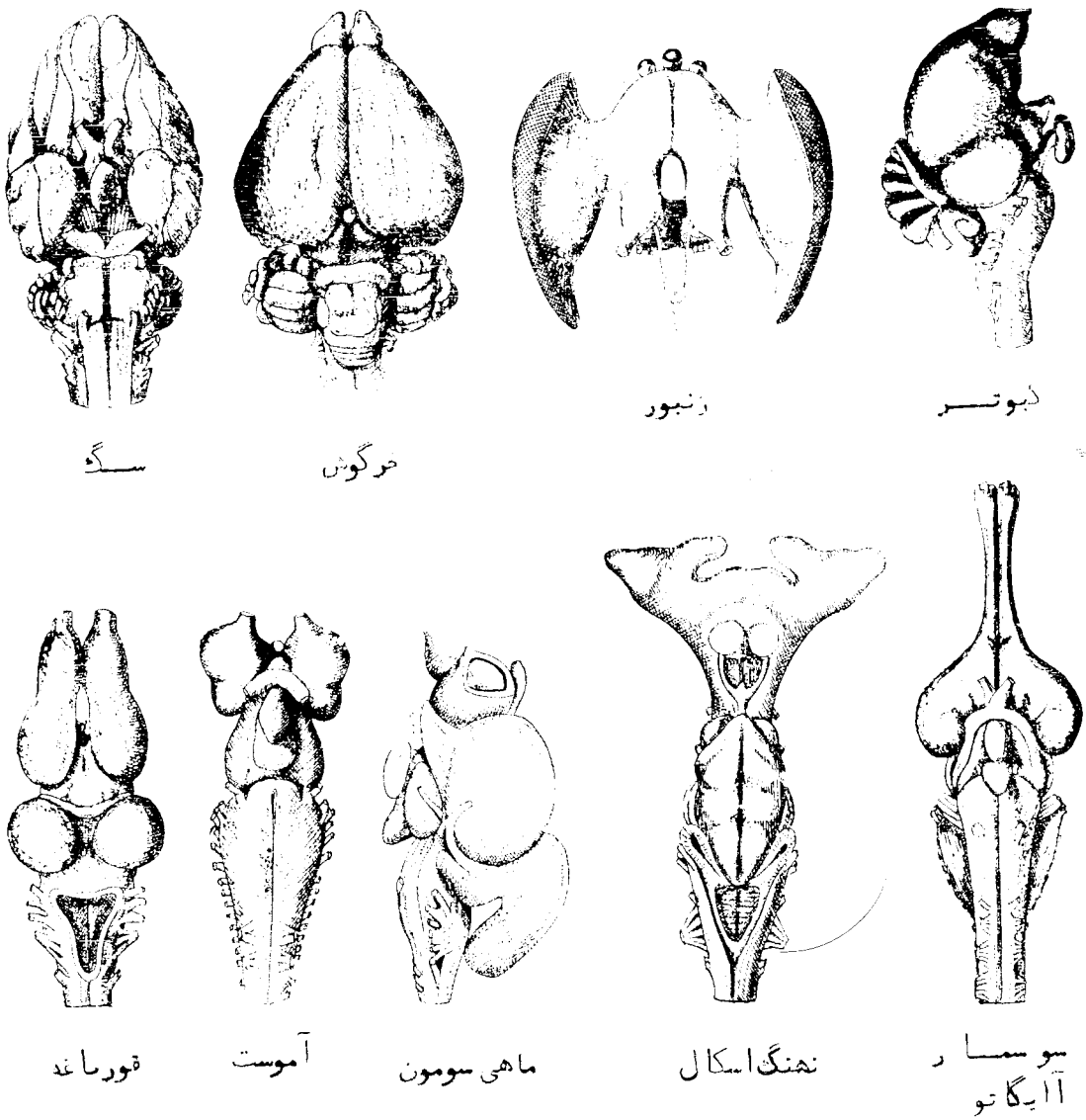

مقایسه مغز حیوانات مختلف

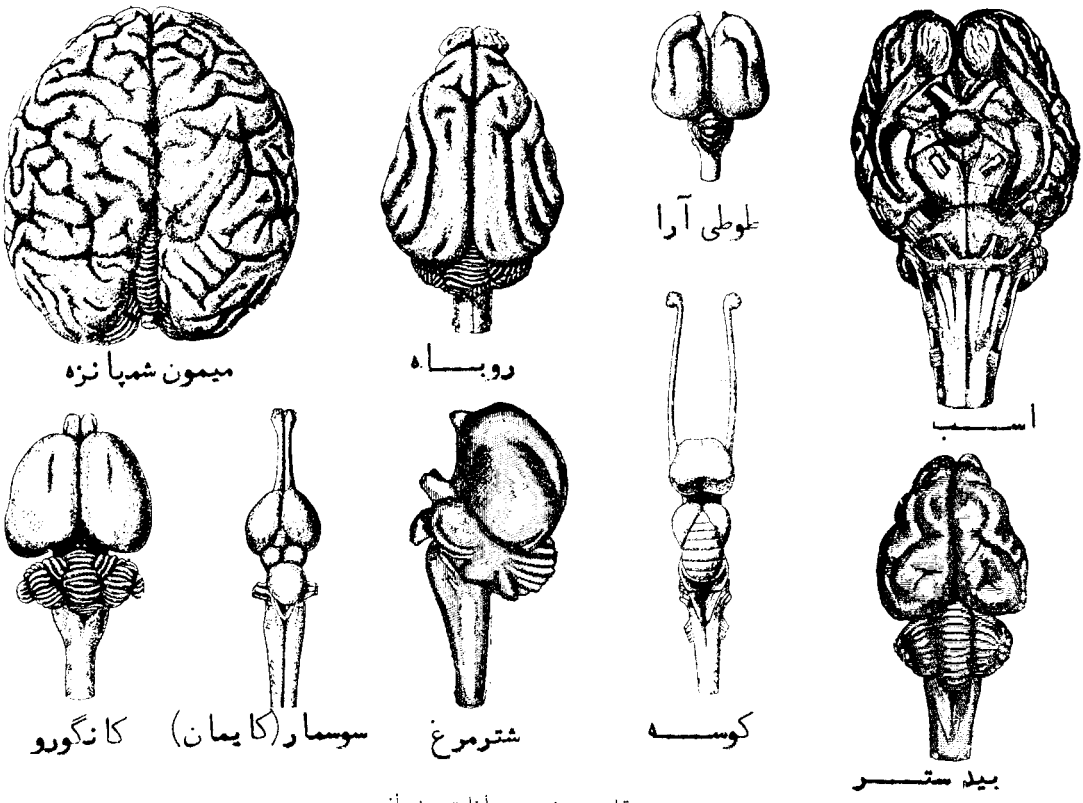

مقایسه مغز حیوانات مختلف

این طفل ده‌ساله‌است که روح باندازهٔ ظرف بدنش با او کار میکند و این کودك یکروزه‌است که بقدر ظرف خود جلوه گری مینماید و این مرد چهل‌ساله‌است که روح طبق استعدادی که دارد با او عمل میکند .

این جسم گربه‌است و برای کار معینی ساخته‌شده و باید وظایف مشخصی انجام دهد و استعداد و ظرفیت و ساختمان عناصری ویژه‌ای دارد . روح باوی بقدر همان استعدادی که دارد کار میکند . تفاوت یك انسان با یك گربه در ماشین است نه در روح .

باهمین نظر بتمام عالم بنگر : این فیل‌است ، پرنده‌است ، ماهی‌است ، سگ است ، حشره است ، کیك‌است ، میکرب است آمیب یا موجود یك سلولی است ، اتم است . اینها همه ماشینهای مختلفی است که در اختیار روح و امر پروردگار قرارداده شده‌اند .

همه‌چیز دارای روح است

حال که معلوم شد روح چیست و روح شناخته‌شد باید افکار غلط را دربارهٔ آن از سر بدر کرد . همانطور که در ابتدای کتاب تذکر داده‌شد اینجا هم برای تأیید و تذکر و یادآوری میگوییم که در تمام اجسام عالم اعم از آنچه حیوان و نبات و جماد و مایع و بخار وغیره مینامند امر پروردگار وجود دارد . بشری که هنوز فکرش با حکمت نوین روشن نشده تصور میکند که روح منحصر ببشر یا حیوان است چرا که لازمهٔ وجود روح را حرکت آنهم حرکتی شبیه بحرکات بشر یا حیوانات میداند . بهمین لحاظ مثلا سنگ را که فاقد آن نوع حرکت که در حیوان است میباشد خالی از روح می‌پندارد در صورتیکه سنگ و آب و همه چیز دارای روح هستند (چنانکه گفتیم اصراری باینکه حتماً آنرا روح بنامیم نداریم بلکه میتوان آنرا انرژی و قدرت نیز نامید .)

شکافتن مطلب

قبلا گفته‌شد که اجسام واشیاء مختلف‌عالم که ما آنهارا باصطلاح ماشین نامیدیم بایکدیگر اختلاف ظاهری‌دارند . یکی‌بشرمیشود که دراو استعدادهای‌زیاد نهفته‌شده وازجمله خواصش اینست که راه برود ، حرکت‌کند ، فکرکند ، اختراعات و اکتشافات عجیب کند و آلات و ادوات شگفت انگیز بسازد واین قبیل‌اعمال .

پس‌اینکه می‌بینی روح باآن این کارهارا انجام میدهد علت آنست‌که جسم او چنین استعدادی دارد . حیوان‌هم ازاستعداد مزبور منتها بمقدارکمتری برخوردار است . بهمین جهت روح بااوهم اعمال مزبوررا بجا میآورد .

در اینجا نکته‌ای‌را یادآور میشوم که علمای فلسفه وحکمت ودانشمندان طبیعی از قبیل آنهاکه عقایدشان درسر این‌فصل ذکر گردید عقیده‌مندندکه حیوانات وانسان ازلحاظ شعور بایکدیگر فرق دارند ودونیروی‌مختلف درآنهاحکمفرماست‌که درموردحیوان‌آن‌را غریزه (انستن Instinct) ودرموردانسان هوش (انتلیژانس Intelligeance) مینامند . لیکن‌حکمت‌نوین‌که مطالب این‌کتاب بخشی‌ازآنست اینطور بیان میکند :

نوع هوش درانسان وحیوان وگیاه وجماد هیچ تفاوتی بایکدیگرندارد و منشاء این‌هوش عمل روح است‌که گفته شد در تمام موجودات ساری وجاری‌است . تفاوت درمکانیسم ظرف یاساختمان مغزی و بدنی‌آنهاست . چه‌آنکه یك‌سگ مکانیسم وحفره‌های مغزش‌آن استعداد ترقی وتعالی‌که درمکانیسم مغز بشر ساخته‌شده ندارد . لذا بهمین‌دلیل است‌که باوجود دخالت روح درآن نتوانسته‌است ترقی‌کند زیرا برای همان‌کار ساخته‌شده ولی‌درمغز ومکانیسم مغز بشر محلی برای ترقی ، تفکر ، کشفیات ، اختراعات تعبیه شده‌که می‌بینیم باین‌نتایج ترقی‌رسیده‌است وآن‌حیوان نتوانسته‌است برسد . پس‌هویداشدکه دراصل ، روح وقوه یکی‌است منتهافرق درساختمان‌کالبد ومکانیسم‌آنست . ساختمان‌کالبدی سایرحیوانات ونباتات وغیره بهمین‌نحوه‌است . بطورخلاصه می‌توان‌گفت‌که‌هوش درهمه‌موجودات‌هست منتها بقدرلزوم واستعداد ومکانیسم بدنی هرنوع .

دراینجاست‌که‌تفاوت نظرات‌حکمت‌نوین باسایرعلمای‌حکمت شرق‌وغرب نسبت‌بموضوعی‌که فوقاً موردبحث قرارگرفت روشن‌میشود . چه‌آنکه حکمت‌نوین بااعتقاد باینکه‌روح یاانرژی وقدرت‌وهوش از یك‌منبع ، یك‌اصل ویك‌نیرو تراوش‌میکند اصل‌وحدت‌راکه‌بزرگترین اصل عالم است باثبات رسانیده‌وبا صدای رسا اعلام میدارد که قدرت و نیروی موجود درعالم لایتناهی یکی است ولی چون سازنده و خالق موجودات آلات ومکانیسم بدن هرنوع‌را بشکلی معین ومکانیسم مشخص برای منظوری خاص تعبیه فرموده است این‌اجسام باهمان‌نیروی‌واحد یگانه بانجام وظایف‌مختلف خود می‌پردازندکه باز این‌مثال‌را تکرار می‌کنم : مانند نیروی‌کارخانه‌ای است‌که ماشینها و مصنوعات مختلف برقی‌را برحسب نوع ساختمان آنها (بادبزن ، چراغ ، رادیو ، تلویزیون وغیره) ومطابق با مکانیسمی‌که آن‌آلات برای آن ساخته شده بکار میاندازد وهمان برق واحداست‌که ازهریك ازآلات مزبور مطابق‌مکانیسم وساختمان‌آن‌نوع بنحوی تجلی می‌کند . پس‌معلوم‌شدکه قوه‌یکی‌است ومصنوعات عالم برای‌کارهای مختلف وانجام تکالیف‌گوناگون توسط آفریننده ساخته‌شده‌اند وروح که‌قوهٔ خدائی‌است بامحبت‌خاص وعدالت‌کامل‌برهمه یکنواخت ازنوروانرژی خودمیتابد منتهی هریك‌ازمخلوقات طبق‌مکانیسم واستعدادخود تجلی‌روح‌را منعکس‌مینمایند.

عدالت وتقدیروسرنوشت‌مشمول‌همین امراست که‌هیچکس نمیتواندسرنوشت‌خودراتغییردهد. یك سنگ نمیتواندتقدیر خود را عوض کندومثل آدم یایك‌اسب‌شود. هر کسی‌تقدیری‌داردکه طبق‌همان‌زندگی میکند.

روح در نبات

نبات استعداد داردکه نموکند و زنده باشد واستعدادش درهمین حدود است‌که می‌بینید . اما از حرکت هم بی‌بهره نیست وبطور عمودی وافقی راه میرود. چنانکه اگر بیوتهٔ‌کدووخیار وهندوانه وگندم یا درختان بنگری حرکت آنها را تمیزخواهی داد.

درفیلمهای دکومانتر Documetaire یعنی فیلمهائی‌که بمنظور آموزش علمی برمیدارند باوسائلی‌رشدگیاههارا درطول‌مدت زیاد باحوصله بوسیله فیلم ثبت میکنند و وقتی این فیلم بطور عادی وپشت سرهم نمایش داده میشود حرکت‌کامل آنگیاه‌اعم ازرشدکردن‌وگل دادن و میوه دادن و انواع‌کارهای دیگر آن بخوبی نمایان وروشن میشود. اگراینها حرکت نیست پس چیست؟

اما آنچه استعداد درنبات وجود دارد ازقبیل برگ وگل ومیوه وتخم ونموهمه را روح‌با جسم‌نباتی‌بجامیآورد. پس‌آیا میتوان‌گفت‌که نبات فاقدروح است (۱)

روح درسنگ

حال میگویم سنگ هم‌ازروح برخوردار است وسنگ هم حرکت میکند. همان ریزشی که ازکوه میشود حرکت اواست. اما بسیار بطیئی‌است همانطورکه‌کوههای عظیمی وجود داشته‌که بمرور حرکت‌کرده‌وامروز جزئی اثری‌ازآنها باقیمانده است.

هرگاه‌بکتب تاریخ طبیعی‌کلاسیك که‌در مدارس‌تدریس میشود مراجعه‌کنید شرح‌کم وبیش مبسوطی دراین باره‌داده وطرز ازبین رفتن‌کوهها وتبدیل آن بخاك وصاف شدن بلندیها ونرم شدن تیزی‌های‌آن‌را بوسیله‌نیروهای‌مختلف طبیعی‌ازقبیل

دریك تحقیق مفصل علمی‌که از طرف یونسکو بعمل آمده معلوم شده‌که سنگها نیز مانند سایرموجودات زندگی و عمر دارند و سازمان یونسکو قسمتی از یك شماره ازمجله خود را اختصاص باین امرداده و درطی مقاله‌ای تحت عنوان (سنگها میمیرند) این نکته را مفصلاشرح‌داده است. عکس بالاکه‌مجسمه‌ای ازحضرت مریم(ع)مربوط‌بقرن ۱۶ در بیمارستان‌سن ژان شهر بروژ (بلژیك) میباشد ازهمان شماره‌مجله و از همان مقاله اقتباس شده است .

۱ــ فلاسفه ودانشمندان قدیم روح را منحصر بروح حیوانی میدانستند درصورتیکه‌بیشترویتامین‌ها درنباتات است وانسان وحیوان ازنباتات استفاده میکنند وانسان باخوردن نبات یاحیوان بطورمستقیم یاغیر مستقیم ازاین نیرو برخوردار میشود . پس نمیتوان نبات را بدون روح دانست. کلمه ویتامین Vitamine ازلغت وی Vie بمعنی زندگانی مشتق شده ومعنی‌آن در واقع زندگی بخش است . چطور میشود چیزی فاقد روح ولی زندگی بخش باشد ؟

مؤلف

شعور نداشتند نمیتوانستند خطررا تشخیص دهند، ازخود دفاع نمایند، بزندگی خویش ادامه داده و آنرا اداره کنند.

همانطورکه سگ وگربه وسوسك ومیکرب وگیاه شعور دارند، سنگ وخاك هم که بعقیدهٔ مردم اشیاء مرده اند ازشعور بی‌بهره نیستند ولی شعورشان بقدری‌کم است که بازحمت‌فوق‌العاده میتوان آنراتا حدی تشخیص داد.

آنجاکه از برخورد باآب وبرخی مواد شیمیائی جامد و بقول مردم بیروح تخم‌گیاه پرورش مییابد میتوانیم شعورخاك وموادی‌که نبات را پرورش داد وروح بخشید درك‌کنیم. همچنین باید از آثار طبیعی ومعرفت الارضی‌گوناگونی‌که باعث تحولات سنگ وخاك عالم میشود روح آنها را بشناسیم. اگر شعور وانرژی نداشت قادر به‌نگهداری وپرورش‌گیاه نبود. چیزی‌که خود قدرت‌نداشته باشد چگونه‌قادر است‌گیاهی را پرورش دهدکه موجد قدرت وانرژی است. فعل وانفعالات شیمیائی مواد و عناصر در اثر نیروووقدرت آنها است.

روح وحرکت

برای توضیح ناچارم مطلبی راکه دربالاگفته‌ام بیشتر بشکافم: علت اینکه بشر سنگ را بیروح میداند وروح‌را بانسان یاموجودات جاندارمنحصرمیکندآنست‌که لازمهٔوجود روح را حرکت میپنداردد.(۱)

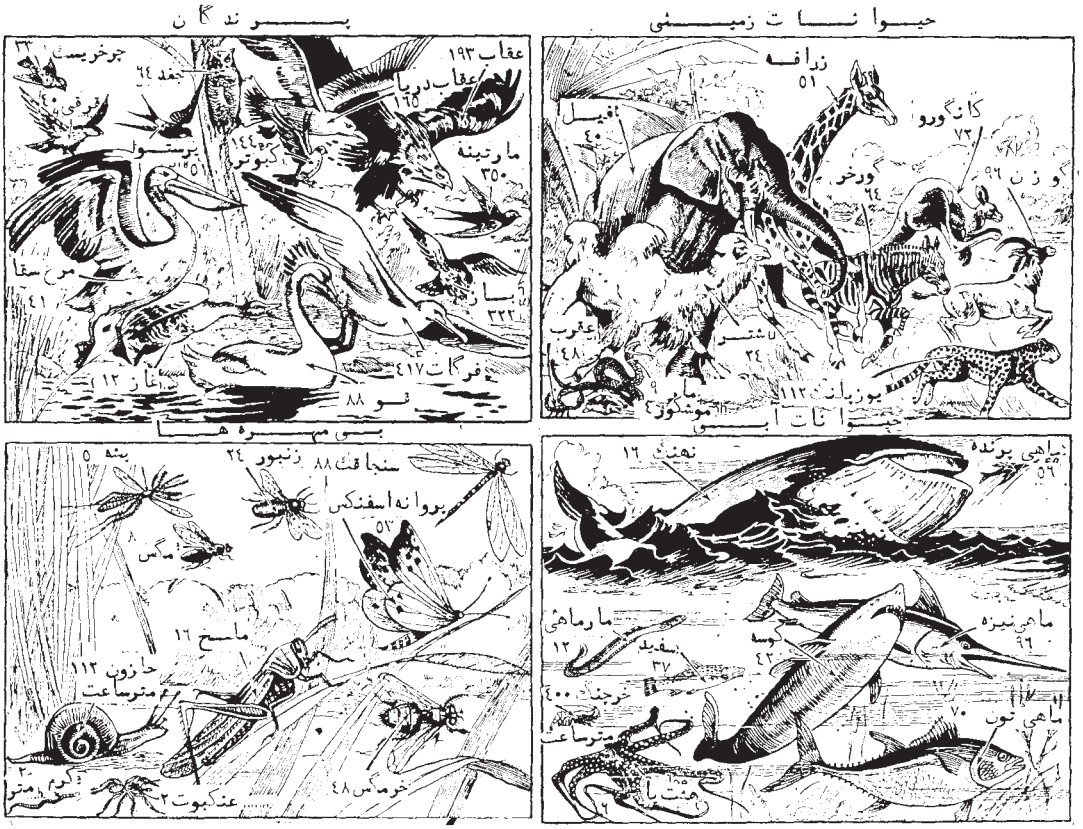

حدنصاب سرعت سیرحیوانات‌مختلفه‌که پس ازمشاهدات دقیق بدست آمده است. (اعدادی‌که دنبال نام حیوان گذارده‌شده میزان سرعت‌را برحسب کیلومترنشان‌میدهد. برخی‌مواردآن‌که برحسب‌متراست‌صریحاً ذکرگردیده)

(۱) فراموش نکنید که قبلاگفته‌ایم روح باهرجسمی باندازهٔ استعدادهمان جسم‌کارمیکند. **مؤلف**

میگویم فرضاً که حرکت نشانه وجود روح باشد همه چیز جهان دارای حرکت است و هیچ چیز نیست که فاقد حرکت باشد منتها حرکتها باهم تفاوت دارند.

حرکت یك پرندهٔ سریع‌السیر با یك انسان یا یك لاك پشت یامورچه تفاوت بسیار دارد اماهمه را حرکت نام مینهند. نبات هم نمو ورشد دارد. بقدر خود رو ببالا و پائین و اطراف حرکت میکند و دائماً شاخه هایش درگردش است تا برگهای آن از آفتاب بهره برداری نمایند. هوا و بخار هم‌حرکت دارد. نور و برق و صوت هم بنحوی حرکت دارند. آب هم صاحب حرکت است منتها هر یك از این حرکات نوع مخصوصی است.

سنگ هم حرکت دارد. مگر خرد نمیشود؟ قطعه قطعه و لاشه لاشه سپس‌خاك نمیگردد؟ آهن‌هم حرکت دارد. اگر آنرا مدتی بگذارند کم‌کم ریزش میکند وآن ریزش‌که بنام زنگ خوردگی موسوم است‌حرکت‌آنست. بعلاوه‌در گرما وسرما منبسط‌ومنقبض‌میگردد. مگرانبساط‌وانقباض‌حرکت‌محسوب‌نمیشود؟ پس محرکی در این حرکت وجود داشت‌که همانا حرارت و برودت است.

کرهٔ زمین و تمام‌کرات دیگر همه‌حرکت دارند. درصورتیکه حرکت‌را ملاك وجود روح‌بدانیم نباید فراموش‌کنیم‌که هرچیز صاحب روح است.

حرکت شگفت انگیز در همه چیز

آنچه در بالا بیان‌شدصورت ظاهراجسام بودکه حرکت را درهمه چیز نشان دادیم.

اگر بباطن بنگریم همه چیز را صاحب حرکت میبابیم آنهم چه‌حرکتی، حرکتی عجیب شگفت آوروگیج‌کننده. مگرقسمتی از همهٔ اجسام عالم ازجامد ومایع وبخار وزنده وباصطلاح مرده از آتم ترکیب نشده؟ اتم در همه جای عالم وجود دارد و هرکجاکه اتم هست حرکت هست زیرا الکترونهای‌اتم بسرعتی غیرقابل تصورمشغول چرخیدن هستند و هرذره‌ای مانند منظومهٔ شمسی صاحب‌گردش حیرت انگیزاست.

اینست‌که درداخل‌ساکت وساکن ترین اجسام عالم غوغائی‌ازمیلیاردهااتم‌که‌همگی‌بسرعت درگردشند برپااست. پس سکون درعالم‌کجااست؟ بمن نشان دهید.

رفع اشتباه

این بود وضع باطنی اجسام‌که بطور مختصر بیان‌گردید وشاید بعداً بتفصیل آنرابرای شما بگویم. اما صحبت مادرظاهر و خارج است و میخواهم اشتباهی راکه ممکن است در فکر

ژیزریا آبفشان ـ این آبفشان در پارك ملی‌یلوستون امریکا واقع است وچنانکه می‌بینید آب باقوت زیاد از زمین میجهد ـ اینهم نمونه‌ای از حرکت آب بسوی بالا

خوانندگان پیدا شود رفع نمایم.

درموضوع وجود روح دراجسام، آب را مثل میزنم: گفته شدکه آب صاحب روح است وحرکت میکند. شاید فکرشما متوجه این ایراد گرددکه بگوئیدحرکت آب بعلت سرازیری است وبقول‌دانشمندان وجود قوهٔ جاذبه است‌که باعث جریان آب میشود نه‌روح آن.

ای برادر، درپاسخ میگویم: فرض‌کنیم چنین باشد و آب بواسطهٔ سرازیری و وجود قوهٔ جاذبه حرکت‌کند. ازشما میپرسم آدمی باچه قوه‌ای حرکت میکند؟

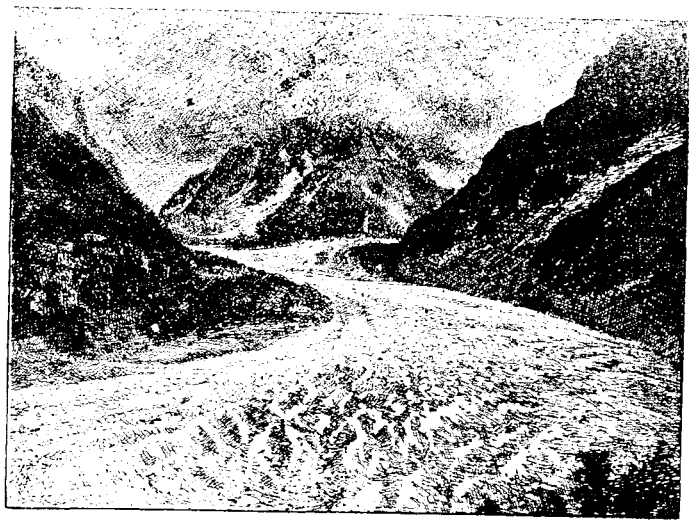

علمای طبیعی این نکته را کشف کرده‌اند کـه یخچالهای عظیم کوهستانی آهسته حرکت میکنند واین موضوع باگذاردن نشانه‌هائی در مسیر یخچال روشن شده است . عکس بالا دریای یخ در شامونیکس فرانسه

اگر بگوئید حرکت او با نیروی روح است میگویم آب هم با نیروی‌روح حرکت‌مینماید. هرگاه بگوئید باقوت خون وغذا وعضله و غیره حرکت‌میکند میگویم تمام‌اینها وسایل ولوازم است . آیـا غیر از اینست ؟ آن سرازیری وقوهٔ جاذبه که شما میگوئید وسایل و لوازمی است‌که دراختیار آب‌گذارده شده‌تا حرکت‌کند همچنانکه دراختیار بشر وسایل ولوازم دیگری برای اینکار گذارده‌اند.

اگر سنگی از کوه بغلطد سنگ در واقع حرکت کرده منتها باوسایلی‌که مربوط‌باوست. آدمی‌هم چنین است. باوسایلی‌که به اوداده شده ودراختیار جسمش‌گذارده‌اند ازقبیل دوپا، خون ، انرژی و غیره حرکت مینماید. آیا جزاینست؟ آب هم همینطور. آن سرازیری‌وقوه جاذبه‌که شما میگوئید وسایلی است مانند وسایلی‌که‌دراختیار بشرگذارده‌شده . بشرهم اگروسایل نداشته باشد مثلا دوپای او قطع‌شود یا اینکه روح دارد چون وسیله قطع شده است قادر بحرکت‌نیست. پس روح وسیله‌لازم داردکه‌بتواند باهرشیئی بتناسب آن شیئی‌کار کند.

اتومبیل باچه حرکت میکند ؟ مـوتور مناسب ومعینی ساخته وبنزین درآن ریخته وآنرا آتش‌کـرده‌اند و راننده‌ای همهٔ اینها را هدایت میکند .

جسم بشر بمثابهٔ‌همان‌اتومبیل‌است؛وسائلی

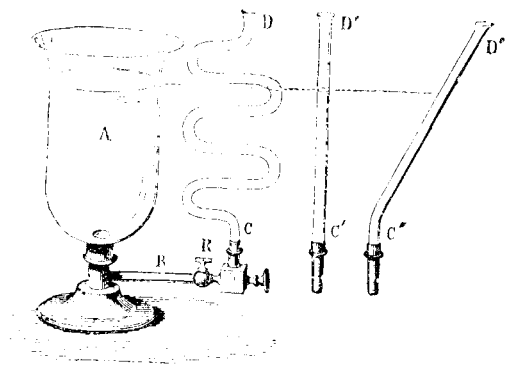

نمایش‌حرکت آب درظروف مرتبطه

درآن تعبیه شده که میتواند باآنها حرکت کند وروح مانند راننده آنها را بکارمیاندازد. اتومبیل هم اگر چرخش جداشود باداشتن تمام وسایل وراننده، قادر بحرکت نخواهدبود.

آب هم اینطور است. جسمی دارد ووسایلی برای حرکت در ساختمان و هیئت ترکیبی او پیش بینی شده که بتواند درسرازیری حرکت نماید. روح مانند راننده ازآن استعداد استفاده کرده آنرا راه میبرد.

آیا ممکن نبود وضع آب طور دیگری باشد و باوجود سرازیری وقوهٔ جاذبه جاری نشود و حرکت نکند؟ آیا ممکن نبود ذراتش طوری ساخته‌شودکه این ترکیب واتصالی که باهم دارد واین‌حرکتی که درکمترین سرازیری میکند درآن نباشد؟ حرکت آب منحصر بسرازیری نیست. یکی ازانواع حرکت آن خاصیتی است که درعلم فیزیك قانون ظروف مرتبطه میخوانندکه هرگاه‌دویاچندظرف را بوسیلهٔلوله بیکدیگر متصل نمایند و دریکی ازآنها آب بریزند فوراً آب به‌تمام ظرفها رخنه‌کرده وسطح آب‌درهمهٔ ظرفها یکسان خواهد شد. البته اینکار فوری انجام‌نمیشود بلکه پس ازقدری نوسان بحالت تعادلی‌که گفته شد درمیآید.

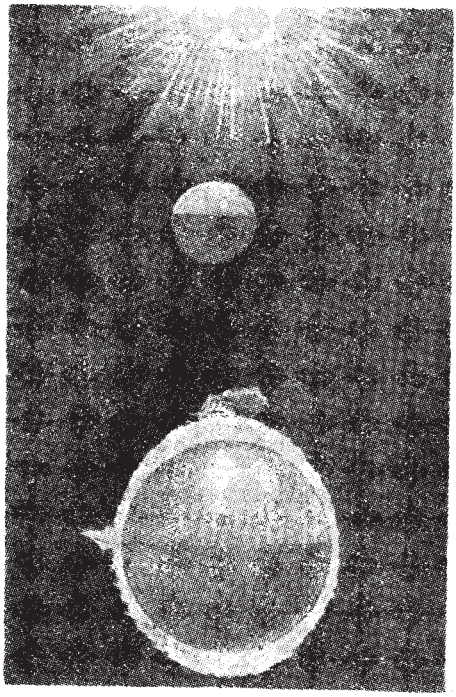

دراین تصویر نشان داده شده‌که توسط قوه‌کشش خورشید وماه آبهای دریا بحالت جزرومد درمیآید

نوع دیگرحرکت جزرومددریاست‌که آنطورکه دانشمندان میگویند دراثرکشش قوهٔ ماه آب دریا بالاوپائین میرود و بانظم وترتیب خاص درساحل پیشروی و از آن عقب نشینی مینماید. اینجادیگر مسئله حرکت آب در سراشیبی نیست بلکه همان نیروئی است‌که درعلم امروز آنرا قوه جاذبهٔ ماه مینامند.

پس معلوم شدکه آب دارای حرکت و روح است ولی انگیزهٔ حرکت او فرق میکند.

برای روشنائی ذهن

برای موشکافی در مطلب بالا میگوییم: هنگامیکه گفته شود همه چیزروح دارد چون‌افکار ودانسته‌های‌قبلی اکثراشخاص اینطور بوده که‌روح منحصر ببشر یا حیوان است باورکردن حقیقت‌در نظر برخی کسانی شاید ثقیل آید. مثلا وقتی‌میگوییم آب‌روح‌داردوباروح‌حرکت‌میکند کسیکه‌میخواهد ایرادکند متوجه این میشودکه حرکت آب بعلت سرازیری وقوهٔ جاذبهٔ زمین است وبرای آنکه سخن مرا قبول نکند بخیال خود دلیل محکمی آورده و میگوید: «علت حرکت آب سرازیری است، اگراینطور نیست چراسربالا حرکت نمیکند؟».

برادرعزیز، جواب خود را دریاب:

هرگاه بااین حقیقت‌که بشرروح دارد موافق شده‌ای میپرسم چرابشرکه صاحب روح و حرکت است نمیتواند درهوا پروازکند؟

مگرروح ندارد. مگر نیروندارد؟

اگردر جواب گوئی : « برای اینست که وسیلهٔ انجام پرواز در هوا را ندارد ولی وسیلهٔ راه رفتن درزمین را دارد.» منهم همین را میگویم. آب هم روح دارد ولی درحال میعان وسیله رفتن از سر بالائی را ندارد بلکه وسیلهٔ جاری شدن درسراشیبی را دارد. وسیلههم که پیداشد (مثل لوله کشی وامثال آن) ازسربالا هم میرود.

هرگاه بگوئی اینوسیله ازخودش نیست ونیروئی است که سرازیری زمین وقوه جاذبه قهراً باو داده است. منهم میگویم: نیروی راه رفتن بشرهم ازخودش نیست، نیروئی است که وجود عضلات ودوپای متناسب واستخوانهای معین بهآن شکل مخصوص وقدرت وانرژی حاصله ازآب وهوا وغذا و غیره در او قرارداده است.

این سخن را هم بشنوید : همان آبی که میفرمائیدسربالائی نمیرود عرض میکنم که چراسربالائی هم میرود وآن درموقعی است که بخارشده بصورت ابر بآسمان صعود میکند. وهمان آبی کـه میگفتید روح ندارد وروبهبالا حرکت نمیکند اکنون می بینید که دربالا قرارگرفته وبصورت باران نزول اجلال میکند . پس مشاهده کردیدکه قدرت وروح وانرژی درهمه چیزهست.

حالاکه صحبت صعود شد میگویم بشرهم باوسیله مانندطیاره وموشك میتواند درهوا پروازکند. پس هردودارای روح وانرژی وقدرت هستند ولی هردوبرای حرکت احتیاج بوسیله واسباب دارند. آیا این بیان آشکارورشن نیست که همه برأی العین مشاهده میکنید؟

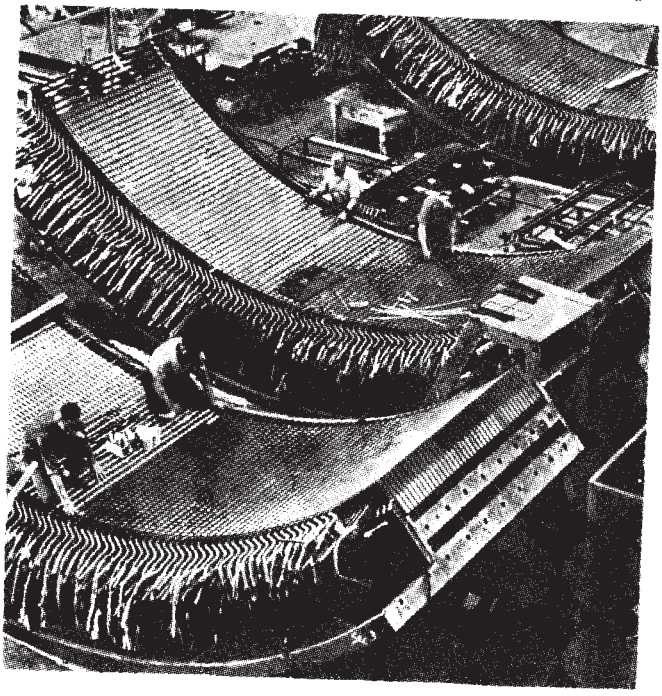

توربین‌های آلترناتور آبشار عظـیم نیاگارا در امریکا که مجموع ۱۳ عدد آنها ۱۱۱۵ تن وزن دارند و ۱۵۰،۰۰۰ کیلوات برق تـولید مینمایند . اینها فعلا بزرگترین توربین‌های امریکااست . بزرگی آنها را از افرادی که روی آن مشغول کار هستند متوجه میشوید.

توضیح واضح

برای روشن شدن موضوع میگویم که در یك سرازیری ملایم که آب حرکت میکند یك سنگ نمیتواند بغلطد. چرا ؟ درجواب شاید بگوئید که جسم سنگ متناسب با اینگونه حرکت نیست . منهم قبول دارم و

درمکانیسم آفرینش بیان گردید که هرجسمی برای کارمعینی ساخته‌شده وصاحب استعدادهای مخصوصی‌است. برای اینکه قدرت حرکت آب را درنظر شما ثابت نمایم میگویم اگرسنگ بزرگی درمقابل آن‌گذارند آب سنگ را بتناسب باقدرت وشدت خود میغلطاند وهرچه را درمسیرش واقع شود حرکت میدهد . آیا این نشانی ازقدرت نیست ؟ پس چون قدرت دارد روح دارد. مگرنگفتیم‌که روح همانا قدرت و انـرژی است. بعلاوه مگرنمیدانیدکه قوهٔ آب ایجاد نیروی عظیم برق وگردش آسیاها و توربین‌ها وانواع اعمال مکانیکی دیگر را انجام میدهد؟ امروزه درصنعت یکی ازمهمترین منابع انرژی و قدرت آبشار وقوه آب است‌که درپشت سدهای عظیم جمع‌کرده وبوسیله نیروی آب توربینهای برق‌را بکارمیاندازند وازاین نیرو کارخانه‌های عظیم بحرکت میافتد و سرتاسر شهرها روشن میگردد وانواع عملیات صنعتی انجام میشود . مگرجز اینست‌که همهٔ این اعمال دراثر قدرت آب بوجود آمده ؟ اگراین روح ونیرو وانرژی نیست‌پس اینهمه تجلی‌که درنورو برق وکاروفعالیتهای مختلف نشان میدهد ازکجا میآید؟

آبیکه فرض میکردید دارای روح وانرژی نیست اینك ملاحظه میکنیدکه چه نیرووقدرت‌عجیبی درآن نهفته است. آیا بیشتراز این میخواهید روح درآب تجلی‌کند؟ مگر این نیست‌که همین آب هرگاه تبدیل به بخار گردد هزارها تن واگون را بحرکت درمیآورد ؟ آیا قدرت بیشترازاین میخواهید ؟ آیا بازهم قائل به‌روح داشتن آب نیستید ؟

بااین قاعده‌که بدست دادم علت حرکت تمام اشیاء عالم فهمیده خواهد شد. هرچیزی در جهان وسائل وزمینه‌ها ومحیط مساعدی داردکه برطبق آن عمل میکند .

حرکت انسان، حیوان، نبات، اتومبیل، خاك،کرهٔ زمین و غیره و غیره هـرکدام بعلت وسایل مخصوصی است‌که در نهاد آنها تعبیه یا در اختیارشان قرار داده شده است.

سخنانیکه در بارهٔ حرکت بیان شد از باب رفع شبهه و ابهام و بطور نمونه بود مبادا در فکر خوانندگان گرامی مطلب حل نشده‌ای باقی بماند.

اسباب ووسایل

هرچیزی در دنیا اسباب و وسیله میخواهد تاانجام گیرد و هیچ چیز بدون‌اسباب درست‌نمیشود. این اسباب بمنزله‌کالبد هرشیئی‌است. هرچه در عالم لایتناهی بوقوع میپیوندد بوسیلهٔ اسباب است و امور استثنائی هم‌که معمولا بدون اسباب میپندارندآنهم اسبابی دارد و بدون وسیله نیست. نظم وگردش جهان هستی بوسیلهٔ سلسلهٔ منظم اسباب انجام پذیراست. ابی‌الله‌ان یجری‌الامورالاسبابها(خداوند متعال ابا دارد از اینکه امور جهان راگردش دهد جز بوسیلهٔ اسباب)

اسبابی‌که در هر چیز قرار داده شده طبق استعداد و حدود عمل ونیازمندی ووظیفهٔاوست. نوع اسباب فرق دارد هرچندکه نتیجه باهم مشابه باشد. باین لحاظ حـرکت انسان، حیوان ، نبات،آب و کرهٔ زمین هرکدام بوسیلهٔ نوعی اسباب و علل انجام میشود ولی نتیجهٔ همه را حرکت مینامند.

از دانشمندان و روشنفکران بغور و موشکافی دراین مطلب اساسی دعوت میکنم.

بهترین راه‌کسب حقیقت

از آنجاکه مردم‌باوضع فعلی و معلوماتی‌که‌قبلا درمغزهاپرشده وچیزهائی‌که ازکودکی‌درمحیط خانه‌و مدرسه و ازکتب فراگرفته‌اند معتادگردیده ونمیتوانند خود را از تحت حکومت مطلقه این‌افکار

پیشین(۱) خلاص نمایند مشکل است حقیقتی راکه با معلومات سابقه دار متباین‌است بآسانی بپذیرند مگر اینکه قوه تفکر را بکار انداخته و دانسته‌های قبلی راکنارگذارده و این فکر نوین را وارد مغز سازند. اینست قاعدهٔ کلی برای دریافت حقایق نوین و در هر علمی نیز راه صحیح فهمیدن اینطور است .

در واقع باید مثل یك طفل که تازه بخواهد در دبستان چیزی بیاموزد ذهن و هوش و ذوق و میل خود را تمرکز دهند تا بتوانند از حقایق نوین توشه گیری نمایند.

چون درك اغلب حقایق این کتاب باآن مطالبی که درطی قرون ممتد از تعلیمات فلاسفه وکتب مختلف در مغزها جا بازکرده قدری ثقیل‌است برای‌فهم صحیح‌آنها بایدافکار خرافی وکهنه را فروریخت تا حقیقت نوین جایگزین‌آن شود.

مطلب بالاکه در بارهٔ امورآفرینش و دانستنیهای علمی بود نسبت بعقایدی‌که مردم بآن‌نام‌عقاید دینی مینهند نیز جاری است. حقیقت دین بااضافه‌ها وپوسته‌هائی‌که درقرون بعنوان خرافات وآلودگیها بآنها اضافه‌گردیده پوشیده مانده و برای بهره برداری‌از آن ناچار باید پوسته ها و خرافات را شناخت تا چهرهٔ زیبای حقیقت تجلی‌کند. پس هرگاه درست بیندیشی خواهی دیدکه راه رفتن بشر باآب چندان تفاوتی با هم نداشتند زیرا هر دو بکمك وسایل‌انجام گرفته. تفاوت‌درآنست‌که بشرچون موجودکاملتری است وسائلی پیچیده‌تر وکاملتردارد کما اینکه درعالم موجودات مختلف ازحیث سادگی و تفصیل‌وتکمیل درجات مختلفی دارند ولی محرك همه روح است‌که در سراسر عالم بکارکردن با مخلوقات مشغول‌است.

روح زمین

گفته شدکرهٔ زمین و سایرکرات روح دارند. اگر ندارند پس اینهمه حرکات‌وضعی و انتقالی و غیره‌که میکنند چیست؟

میپرسم: زمین با چه نیروئی حرکت میکند؟ گفته اند با نیروی جاذبه. میپرسم حرکت‌وضعی آن چیست؟ در این حرکت جاذبه دخالتی ندارد. اصلا جاذبه یعنی چه؟

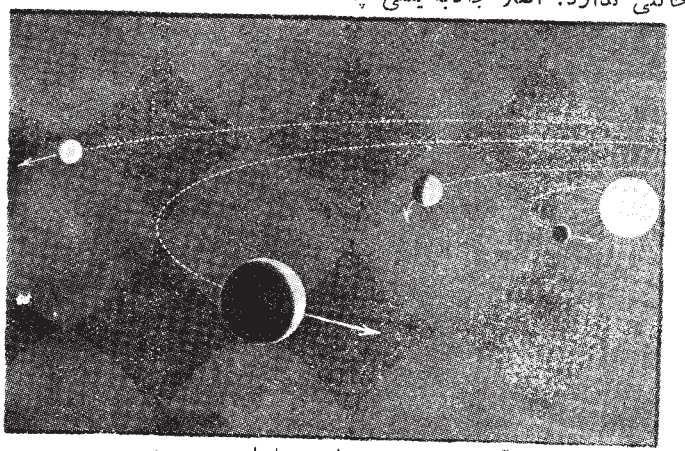

نمایش‌گردش زمین و سایر سیارات بدور خورشید

خوانندهٔ گرامی اینهاکه‌گفته اند فرضیاتی است‌که بعلت ندانستن حقیقت مطلب بیان شده . هرگاه کپلر(۱) وکپرنیك(۲) ولاپلاس (۳) و نیوتن(۴)سخنانی‌در بارهٔ‌حرکتهای زمین‌وکرات گفته‌اند جزفرض نیست و بهمین دلیل پیشرفت دانش سبب میشودکه‌فرضیات‌تازه‌ای‌روی‌کار بیاید و فرضیات‌تکمیل شود. چنانکه‌کتب هیئت‌که اخیراً چاپ شده دارای فرضیه هائی‌کاملا جدید نسبت به نظرات سابق است.

(۱) اینگونه افکار پیشین را در زبان فرانسه پرژوژه **Préjugé** میگویندکه معنی‌آن «قضاوت شدهٔ قبلی» است. **مؤلف**

(۱) یوهان‌کپلر **Yohann Kepler** (۱۵۷۱-۱۶۳۰) منجم آلمانی که‌درشهرویل‌ایالت‌وورتمبرگ

بقیه درصفحه بعد

زمین و خون

میپرسم زمین با چه نیروئی حرکت میکند. هرگاه با فکر عمیق ودانشمندانه مطلب را بررسی نمائی جواب جز این نیست که نمیدانم . بدانکه حرکت زمین با روح انجام میشود که همهٔ حرکات عالم بوسیلهٔ آنست و البته همانطورکه هر موجـودی وسائلی برای حرکت میخواهد زمین هـم برای حرکت کردن وسائلی دارد.

هرگاه از یکنفر عادی بپرسند انسان با چه حرکت میکند در جواب شاید بگوید : «با نیروی خون که در گردش است.» پس میپرسم: فرض کنیم چنین باشد. زمین که خون ندارد. او با چه حرکت میکند؟

دلیل روشن

حالا که سخن بدینجا رسید گفتگوی باما دیون را دنبال کرده و با اجازهٔ خوانندگان از آنها سؤال میکنم:

انسان با چه نیروئی حرکت میکند؟

هرگاه جواب بدهند با نیروی گردش خون. میپرسم: خون با چه حرکت میکند ؟ اگر بگویند با قوت قلب که دائماً چون تلمبهٔ خستگی ناپذیری کار کرده و خون را میگیرد و میفرستد.

میپرسم: قلب با چه حرکت میکند و چه عاملی آنرا بکار انداخته است؟

اینجاست که بفکر اندر شده زیر و روی مطلب را بررسی کرده پس از چند دقیقه ممکنست بگویند: قلب هم مثل تمام اعضاء بدن از خون و غذا انرژی میگیرد .

بقیه ازصفحهٔ قبل

متولد شده و در سال ۱۵۹۴ در دارالعلم گـرانس استاد شد. معروفیت ادبی او بخاطر چـاپ اسرار عالم **Mysterium Cosmographicum** میباشد که در سال ۱۵۹۶ چاپ کرد و در آن خواست هندسه ای از آسمان تنظیم کند ـ در اکتبر ۱۶۰۰ بپراك رفته دستیار تیکوبواهه شد وبعدازیکسال بجای او منجم دربار گردید. قوانین سه گانه او در هیئت معروف است و یکی از مبانی هیئت جدید را تشکیل میدهد.

(۲) نیکلاکپرنیك **Nicolas Copernicus** (۱۴۷۳ـ۱۵۴۳) اورا پدر هیئت فعلی میخوانند. در شهر **Thorn** تورن پروس غربی متولد شد. ازایتالیا بازدید و درآنجا تحصیل کرد - هم شغل دولتی داشت و هم وظایف علمی منجم و فیزیکدان را ایفا میکرد ـ در سال ۱۵۳۰ کتاب خود را تحت عنوان (انقلاب در گردش آسمانی) نوشت ولی سی سال بعدآنها راچاپ نمود. اواول کسی بود که علناً اظهار کرد خورشید مرکز است و زمین وسیارات بدورآن گردش میکنند. کتاب نامبرده شش جلدبود که بپاپ پل سوم تقدیم نمود. مدتی کلیسا کتاب او را ممنوعه قلمداد کـرد. چندکتاب دیگر در باره مثلثات و ترجمه یکی ازکتب رسولان بیزانس و غیره نوشته است.

(۳) پیرسیمون مارکی دولاپلاس **Pierre Simon Marquis de Laplace** بزرگترین ریاضی دانان فرانسوی مصنف کتاب مکانیك آسمانی در شهر بومون آن اوژ درفرانسه متولد شد در سال ۱۷۶۷ بپاریس رفته و پس ازآشنائی با دالامبر با نفوذ او استاد دانشکده نظام شد، در بیست و چهار سالگی قانون عدم تغییر فواصل میانه سیارگان را از خورشید یافت. فرهنگستان علوم او را بعنوان عضو پذیرفت و سپس در بـارهٔ قوانین منظومه شمسی مشغول تحقیقات شد و در این بـاره کشفیاتی نمود. در سال ۱۷۹۶ کتاب «بیان سیستم دنیا» رانوشت. چندکتاب دیگر هم نوشت . فرهنگستان علوم جمع آثارش را درسه جلد چاپ کرد.

(۴) اسحق نیوتون **Isaac Newton** «۱۶۴۲ ـ ۱۷۲۷» ریاضی دان ، فیزیکدان ، منجم و فیلسوف انگلیسی متولد در شهر وولستورپ متوفی در لندن- بواسطه کشف قوانین جاذبه و توضیحاتش دربارهٔ تجزیه نور وآثار نیکوئی که در بارهٔ هندسه و محاسبه دیفرانسیل (که با توارد بالایب نیتس **Leibnitz** انجام داد) نامش در جهان جاوید مانده است.

مؤلف

نیکلاکپرنیك «۱۴۷۳ ـ ۱۵۴۳»

یوهان کپلر «۱۶۳۰ـ۱۶۷۱»

در جواب میگویم، پس میگوئید قلب باخون حرکت میکند. بسیارخوب. قبلا هم گفتید، خون باقلب حرکت میکند. نتیجه این میشود که قلب باخون و خون باقلب متحرك است. این مطلب باطل است بدلائل زیر :

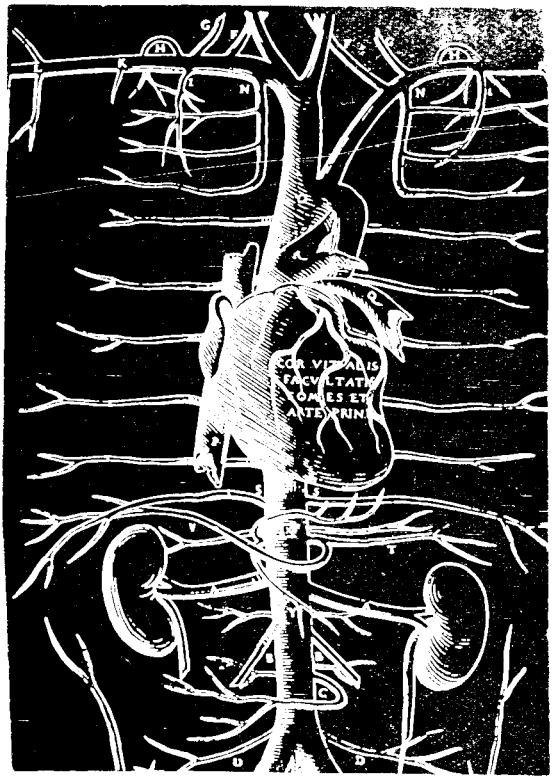

گردش خون و حرکت قلب باعث زندگانی انسان است

اولا: دوروتسلسل (۱) میشود و در عالم هردوروتسلسلی باطل است. دوروتسلسل یك اصطلاح فلسفی است باین معنی که چیزی علتش چیز دیگر باشد وآن چیز دوم هم علتش چیز اول باشد. چنین چیزی در عالم ممکن نیست انجام شود.

ثانیاً هرگاه بخواهیم این مطلب را در اصطلاح مکانیکی بیان کنیم مانند آنست که مثلا ماشینی بسازیم که نیروی الکتریسیته تولید کند وبا آن نیروی تولیدشده بتواند خود آن ماشین را بحرکت درآورد. چنین چیزی درعالم ممکن نیست. هرگاه ممکن بود که بشر بتواند ماشینی بسازد که باقدرت مولدهٔ خودش کار کند کار و زحمتی در دنیا لازم نبود و بسیاری امور خود بخود انجام میشد.

ماشین باید مثلا از بنزین نیرو بگیرد و نیروئی بوجود آورد که آن نیرو هم در جای دیگر مورد استفاده قرار گیرد. باین دلیل میگویم: نمیشود علت گردش خون نیروی قلب باشد و نیرو دهندهٔ قلب گردش خون زیرا گفتم که دوروتسلل میشود

(۱) اروپائیان دوروتسلسل را سرکل ویسیو Circle Vicieux یا Vicious Circle مینامند **مؤلف**

اسحق نیوتون «۱۶۴۲ـ۱۷۲۷» مارکس دولاپلاس «۱۷۹۴ـ۱۸۲۶»

و با قاعدهٔ منطق و مشاهدات و تجربیاتی که تا امروز شده دوروتسلسل محال است. درستاستکه وسائلی در بدن قرار داده شدهکه بکمك آنها بدن حرکت میکند ولی اصل محرك و قدرتی که از این ماشیندقیق وکامل استفاده میکند روح است چنانکه اگر ماشین بسیاردقیق مجهزی باشد ولییك انسان ذیروح آنرا بکار نیندازد ابداً ارزشی نخواهد داشت.

دعوت به تعقل میکنم

پس ای برادر چطور در مورد ماشین قبول داریکـه ممکن نیست ماشینی پیدا شودکه خودش بخودش نیرو بدهد و حتماً باید نیروی یکنفر عامل یا رانندهآنرا بگرداند اما در مورد انسان برخلاف حس منطقی و طبیعی وعقلانی خود حکمکرده و میگوئی انسان خود بخود متحرك است . یعنی همین جسم اوستکه وی را بحرکت میاندازد. مگر چنین چیزی ممکن است؟ مگر عقل سلیمآنرا قبول دارد؟

کمی بدست خودت که این کتاب را جلو چشمت نگاهداشته وببدن خودتکه زندگی ازتمام سلولهای آن تراوش میکند دقیق شو و حرکاتت را تحت مطالعه و دقت قرار ده تـا روح را بالعیان و روشن بنگری .

منکهنگفتم روح دیواست ، دوشاخ دارد یاموجودعجیبیاست یاجسم هیولائیاست . روحهمینست که حسمیکنی ، همانچیزیاستکه ترابحرکت وزندگیواداشته . حقیقت اینست .

نظری به ادیان

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم‌الله واولئك‌هم اولوالالباب ـ بلطف ورحمتمن بشارتده آنبندگانیکه چونسخنرا بشنوند نیکوترآنرا عمل کنند . آنانهستندکهخدا آنهارا هدایتفرموده وهمآنانخردمندان عالمند .

(قرآن مجید ـ الزمر ـ ۱۷ و ۱۸)

الذی خلق سبع سموات طباقا ماتری فی‌خلق‌الرحمن من‌تفاوت فارجع‌البصرهل‌تری

من فطور ـ ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئاً وهو حسیر ـ آن خدائیکه هفت آسمان بلندرا بطبقاتی منظم بیافرید ودرنظم مستحکم آفرینش بنگر که هیچ سستی وخلل درآن توانی یافت باز دوباره بچشم بصیرت دقت کن تا (دیده خرد زبون وخسته وحیران ونقص نیافته) بسوی تو بازگردد . **(سوره ملك آیات ۳و۴)**

مرد عاقل ازروح دانائی پرسید : آیا دانش بهتر است یا هنر نیکوکاری ؟ روح دانا جواب داد : دانش که با آن نیکوکاری نباشد دانش نیست وهنری که با آن دانش نباشد هنر نخواهد بود .

دانش بهتر است ازهر گونه ثروتی که درجهان است .

دانش ابتدا بامغز استخوان انگشتان دست مردمخلوط میشود وسپس درقلب او می نشیند وجای میگیرد وقرار گرفتن آن درسراسر بدن مانند شکل پا است در میان کفشهای مختلف . برخی تفاهم وهوش ومعرفت هست که خریدن آنها بهیچ قیمت ممکن نیست .

زنداوستا ـ دینائی مانیوگی خیراد

(هنگام بردن بسوی دار) عیسی گفت ای پدر اینهارا بیامرز زیرا که نمیدانند چه میکنند

انجیل لوقا باب۲۳

کیست درمیان شما که حکیم وعالم باشد پس اعمال خودرا ازسیرت نیکو بتواضع حکمت ظاهر بسازد . **رساله یعقوب باب۳۳**

نظری بعقاید فلاسفه ودانشمندان

موضوعات سیرعلم دوجنبه دارد : سکونی وحرکتی ـ سکونی اموری است که لازمه وجود هیئت است ، انتظام هیئت بسته بآنست وحرکتی اموری است که لازمه تحولات هیئت است مثلا علم بدن دوقسم است تشریح ووظایف الاعضاء. **اگوست کنت**

ادعای اهل علم درمباحثی نظیر حقیقت زمان ومکان وحرکت ونیرو وقوه مدرکه ومانند آن بیجا وبی مورد است . **اسپنسر**

ماحکم مطلق نمیکنیم و مدعی نیستیم که بکلیه قوه خلاقیت خدا پی برده ایم ونمیگوئیم اینست وجز این نیست . **هربرت اسپنسر**

اراده حقیقت است وذات مطلق وچیزهای جهانی همه نمایشهای او بدرجات مختلف میباشد. میتوان گفت : حقیقت وذات مطلق که امر واحداست درمراتب مختلف حالات برون ذاتی پیدا میکند وجهان نمایش وتصورات را میسازد وجلوه ها میکند . این نمایشات هرکدام مثل یك رب النوع وهمان نمونه هائی است که افلاطون ودانشمندان مثل گفته اند . پس هریك از انواع نیروهای طبیعت خواه جمادی یا نباتی یا حیوانی مرتبه ای مخصوص از تجسم اراده مطلق است که بعالم نمایش وتصویر درآمده است . **شوپنهاور**

ارادهٔ مطلق چیست ؟ نمیدانیم وعقلمان به آن نمیرسد . **شوپنهاور**

اراده باید باعلم وادراك مقرون ولازم وملزوم باشد، ومنظور از تصور معنی وعلمی است که

با اراده‌وعمل همراه‌است. شوپنهاور اراده‌را حقیقت میدانست واشتباهش دراین بود که علم‌را عارضی‌میپنداشت غافل‌ازاینکه اراده بی‌علم نمیشود وحقیقت‌امری‌است واحد که‌علم واراده‌هردو ازخواص‌اویند ولی‌این‌خواص بیك‌میزان نیستند .

آلفرد فویه

رابطه‌نزدیکی بین‌دو بینهایت کوچك برقرارشده‌است . متناوباً گاهی درمقابل سحابیها اجسام خردو درمقابل فوتونها موجودات عظیمی هستیم. افکارما ازاتم به‌ستاره پروازکرده و دوباره باتم بازمیگردد . دراین‌رقابت بین‌بینهایت‌بزرگ وکوچکی‌اتم‌پیشی‌گرفته زیرا بااین کوچك‌است که بزرگها وهمهٔ‌موجودات درست شده‌است .

مارسل‌بول درمقدمه‌کتاب «بینهایت» Les deux Infinis

بشر درمقابل‌بینهایت چیست ؟ مانندیك‌سیرون (مگس پنیرکه کوچکترین موجودات مرئی‌است) باوجودکوچکی‌بدن‌اجزاءبسی‌خردتری بمعرض‌دیدماقرارمیدهد . وقتی‌آنهاراهم قسمت‌کند بشرفکرمیکندکوچکترین افرادرا بدست‌آورده امامن‌تنها عالم مرئی‌را نمیگویم لیکن عظمت‌عالم‌را درهمین اتم‌کوچك می‌بینم که‌خوددارای‌کرات وزمین ومنظومه‌ای به‌تناسب خویش‌است . شایدهمه‌آنها مخلوقاتی وشاید درآن‌مخلوقات سیرونهائی‌هم‌باشد واینکارآنقدر ادامه‌داردکه انسان‌بدون‌استراحت درمقابل این‌عجایب وشگفتی‌ها وآن عظمت‌کرات حیران میشود .

پاسکال

نمیدانم چرامردمانی‌که به‌الکترون اعتقاد دارند خودرادیرباورترازکسانیکه بملائکه عقیده‌دارند میدانند .

برنارد شاو

در علم یك‌مطلب اساسی وجود دارد : آن‌چیزیکه پیدا میکنند تقریباً همیشه بهتر از آن چیزی است‌که دانشمندان در جستجوی آنند .

مارسل‌بول : دوبینهایت صفحه ۲۳۰

دنیای‌خارجی ازکوچکترین هسته ئیدرژن گرفته تابزرگترین سحابیها از مواد زیر تشکیل‌شده‌است : فوتون ـ الکترون ـ پوزیترون ـ نوترون‌که درهمه‌چیز دیده‌میشود وهیچ چیزی غیرازاین دوعالم نیست .

اتم چیست : یك‌هستهٔ مرکزی است‌که یك‌ابرالکترون‌اطراف‌آنست . (عکس‌صفحه ۲۴۷)حدودی‌ازآن‌نشان میدهد. هسته‌سیاه نشان داده شده‌ولی‌اندازه‌آن‌بزرگترازواقعی است زیرا به‌نسبت واقعی ازیك‌نقطه ذرهٔ‌بینی‌هم بایستی‌کوچکترکشیده شود . ابرالکترون توسط نقطه‌چین نشان‌داده‌شده‌است. تفاوت بین‌اتم‌ومحیط اطراف‌آنرا درسال ۱۹۱۱ارنست روترفورد معین‌نمود . بعداً اطلاعات خیلی‌زیادی برآن‌افزوده‌شد .

مارسل بول درکتاب : دوبینهایت صفحه ۱۰۶

هنگامیکه صحبت ازهسته یك‌اتم‌میشودمیتوانیم درباره‌قوانین‌اداره‌کنندهٔ‌آن صحبت‌کنیم زیرا همان مکانیك مقداری وجود دارد اما درباره این قدرتهای بین‌اتمها وعاملی‌که موجب

رابطه آنها است بشر هیچ نمیداند .

ترجمه ازکتاب‌فرانسه انرژی‌اتم بقلم گلادکوف نویسنده روس ، چاپ مسکو صفحه ۱۷۰

کلیه تجربیات فیزیك فضائی‌جدید ونجوم جدید بااطمینان نسبتاً کافی نشان میدهدکه عالمی‌که تاکنون‌موردمشاهده قرارگرفته مرکب ازیك‌نوع مواداست وتنها شکل‌حرکات‌باهم فرق‌دارد .

گلادکوف : انرژی‌اتم صفحه ۳۱۲

بدبختانه دراینجا نمیتوانیم استدلالات ومحاسبات‌دقیق وبغرنج وصحیحی‌راکه‌منجرشد باینکه‌دانشمندان بوجود حقیقت وجود یك ذره خنثای اسرارآمیز پی‌برند بیان کنیم . این ذره‌سری (نوترینو) میباشدکه نه‌دارای باربرق ونه جرم (درحال سکون) میباشد . بلکه ذره‌ایست‌که فقط درحال‌حرکت میتواند وجود داشته باشد وسرعت‌آن‌تقریباً مطابق باسرعت نوراست ومانندفوتون مقداری انرژی الکترومغناطیسی‌دارد .

گلادکوف : انرژی‌اتم صفحه ۳۱۷

درچندین‌جای این گفتارگفتیم‌که دنیای‌ذرات بقدری ریزاست‌که کمتر احتمال میرود بشردرآینده یا لااقل بزودی بتواند اتمها یاذرات تشکیل دهندهٔ آنرا بنگرد وفقط بایستی از مشاهدات غیرمستقیم وجودآنهارا بفهمد (مانندروشن‌شدن یك‌صفحه‌دراسپینیاریسکوپ ـ آثار مه‌آلود دراطاق ویلسن ـ ستاره‌ها وآثار درصفحات حساس‌عکاسی وغیره)

دانش اخیر وسائلی مثل میکرسکپ الکترونی درست کرده‌که اجسام‌را ۲۵۰/۰۰۰ مرتبه بزرگ‌میکند . باین‌ترتیب ویروسهای‌امراض‌راکه چندین‌صدبارکوچکتراز باکتریهای معمولی‌استدیدند . معذلك‌بهترین میکرسکوپهای الکترونی نمیتوانند جزئیاتی‌کوچکتر از ۱۰ آنگستروم (یعنی۱۰ بقوه منهای ۸سانت) ببینند .

چندی‌قبل دکتراروین‌مولر استاددانشگاه پنسیلوانیا برای‌اولین‌بار اتمهای‌جداگانه‌را باکمك‌میکروسکوبهای صدوریون‌که ۵میلیون بار اشیاءرا بزرگ میکنند و۲۰ تا ۴۰ برابر میکروسکوپهای الکترونی است دید .

دستگاهی‌که پروفسورمولرساخته باین‌ترتیب‌است : ظرفی‌است‌دارای دویاسه جدارکه بین‌آنها هیدرژن مایع‌است. درداخل ظرف خلاء نسبتاً کامل ایجاد میکنند . ظرف ازبیرون بشکل یك‌لامپ تلویزیون‌است . ته‌آن ازیك‌ترکیب‌درخشان ساخته‌شده ووسط‌آن یك‌الکترود است‌که به‌یك‌سوزن بسیارظریف ازفلزتنگستن خاتمه‌پیدامیکندکه نوك‌آن بطرف‌پائین‌صفحه میباشد . بین‌سوزن وصفحه یك‌مقدار عظیم نیروی‌برق بمقدار۳۰هزار ولت داخل‌میکنندکه بعلت‌کوچکی سرسوزن (قریب۱۰۰۰ آنگستروم) درسطح‌آن‌شدت‌برقی‌معادل ۵۰۰میلیون‌ولت درسانتیمترمربع ایجاد مینماید .

درظرف‌داخلی پس‌ازخروج هوا مقدارکمی‌هلیوم داخل‌میکنند .

وقتیکه‌یك‌اتم هلیوم گازی نزدیك بنوك‌سوزن شده وبآن برمیخورد بارعظیم برق‌مثبت یك‌الکترون ازآنرا خارج میکند ـ یون‌هلیوم‌که دراین نقطه ازسطح سوزن ایجاد می‌شود بوسیله بارمنفی صفحه‌کشیده‌می‌شود وباردیگر با بار مثبت سوزن دفع گردیده وسرعت‌عظیمی

پیدا میکند و وقتی بصفحه میرسد نور بزرگی ایجاد مینماید . باین ترتیب صد ها هزار اتم‌هلیوم بصورت دسته بطرف صفحه رفته ویك عکس دقیق از وضعیت سطح نوك سوزن که ۲ میلیون مرتبه بزرگ شده است مجسم مینمایند و این تعداد متناسب با نسبت بین سطح نوك‌سوزن وصفحه است . هر نقطه روشن ازعکس مطابق وضع یك‌اتم درشبکه بلوری شکل تنگستن‌است .

گلادکوف ـ انرژی‌اتم ـ صفحه ـ ۲۹۸ تا ۳۰۱

هسته‌اتم والکترونها جزو چیزهائیست‌که ماآنرا ذرات ابتدائی میخوانیم . هنگامیکه من‌درحدود سی‌سال‌قبل شروع به‌مطالعه‌موضوع کردم تنها پروتون والکترون‌منفی کشف‌شده بود واینطور تصورمیکردندکه‌کلیه موادعالم ازاین‌دوذره‌ساخته‌شده‌است درنتیجه آنهاراواحدهای کاملا ابتدائی‌میدانستند و(ذرات‌ابتدائی) دراین‌موردمعنی‌کامل بنظرمیرسانید . امادرسالهای اخیر ذرات بسیار دیگری کشف‌شد که ما آنهارا مزون Meson وهیپرون Hyperon می‌خوانیم وآنهاراهم جزء ذرات ابتدائی‌میدانیم . پس‌آن‌نظراول قسمتی‌ازمعنی خودرا از دست‌داده ونمی‌توان تاآنجاکه تاامروزفهمیده‌اند هیچیك ازاین‌ذرات‌را ترکیب‌تشکیل‌دهندهٔ هسته‌اتمی‌دانست . معذلك ذرات ابتدائی ترکیبات‌ساده‌نیستند . آنهادارای‌قدرت ودینامیسم عجیبی‌می‌باشند وکشف‌خاصیت اصلی‌آنها مشکل وفهم آن مشکلتراست . برخلاف‌نظریه‌اتمی دموکریت‌آنها ثابت‌نیستند . بلکه بسیار ناپایدارند . تقریباً همه آنها در مدت بسیارکوتاه یك‌میلیونیم ثانیه شروع بتجزیه‌می‌کنند واین‌مقدار برای‌آنها عمری‌طولانی بشمارمیرود ودر نتیجه ایجاد پروتون والکترون ونوترون وتشعشع الکترو مغناطیس محصول آنست . مقدار زیادی ازمواداصلی اینك‌تبدیل بانرژی‌می‌گردد بطوریکه این عملیات مخصوصاً برای‌نشان دادن تشابه‌ماده وانرژی‌که یکی‌ازقوانین اصلی طبیعت‌است‌کاملا مناسب‌است .

با اینکه زندگی این ذرات چنانکه دیدیم بسیار ناپایدار وموقت است اما از لحاظ تشکیل اصل‌ماده بسیارمهم می‌باشد مثلا میدانیم‌که‌مزون‌ها یکی ازعوامل اساسی بهم نزدیك نگاه داشتن هسته‌در اتم است ...

امروزدانشی‌که نسبت‌به‌اتم داریم بادانش قبل تفاوت بسیاردارد . اتم تبدیل به ذرات ابتدائی‌شده وآنهاهم ناپایدار وغیرثابت هستند . درست است‌که معلوم شده برخی‌از عوامل مانندانرژی وموماننتوم وبارالکتریکی باقی میماند اما این عوامل دارای چنان ماهیت کلی هستندکه‌نظریه‌ای‌که درباره‌آنهاداریم هرگزقادرنیست‌بمااطلاع صحیحی‌درباره عالم وطبیعت بدست دهد .

ما برخی قوانین در باره تولید وتحزیه ذرات‌را میدانیم اما فعلااین‌قوانین را درست نمی‌فهمند واطلاع درباره‌آنها ناقص‌است . قوانین ناشناخته‌ای درباره محافظت درتولید این ذرات وجود دارد ولی‌درهنگام تجزیهٔ ذرات قوانین نقص‌می‌شود ومعلوم است قوانین‌دیگری درمورد‌آنهاهست . باین‌ترتیب بایستی‌ازخود بپرسیم‌که‌آیا «قانون‌محافظت»را می‌توان‌قانون اساسی واصلی‌دانست ـ تمام این‌امور نشان می‌دهدکه ماالکنون درآستانه یك‌دنیای ناشناخته

هستیم یعنی **بیك انتهائی رسیده‌ایم که در عین حال ابتدا بشمار میرود** . معذلك اینطور بنظرمیرسد که براستی با نتهای دوران اتمیسم رسیده‌ایم وشاید باکمك ریاضیات دقیق بتوانیم بطورناقص آنچه‌را اکنون شروع می‌شود بیان سازیم .

ترجمه از مجله اونیورسیتاس **Universitas** ناشره از محافل علمی‌آلمان شماره ۵ سالهای ۶۳-۱۹۶۲مقاله « ذرات ابتدائی و پایان دوره اتمیسم » **بقلم پروفسور دکترمارکوس فیرز Dr. Marcus Fierz ـ زوریخ صفحات ۴۰۵ و ۴۰۸**

بیان دوازدهم ـ محرك ودینام عالم چیست

هرگاه پرسیده شود دینامیسم یعنی قوه محرکهٔ عالم ازچه چیزی بوجود آمده میگویم‌دینامیسم عالم یکی دانش است که‌نیروی مثبت بشمارمیرود ودیگری اتم‌که نیروی منفی‌است . و این دونیروی مثبت و منفی یك واحدو یاوحدت را تشکیل میدهدکه روی هم دینامیسم عالم‌است.

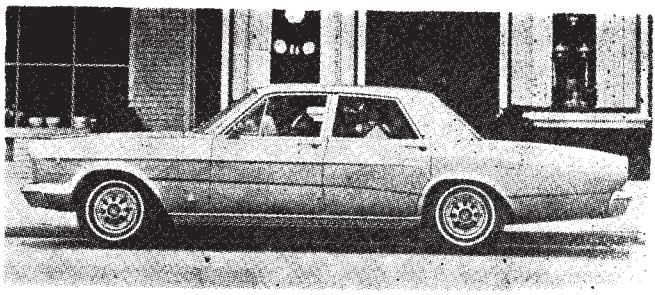

دانشی‌که اتومبیل را ساخته قابل‌رؤیت نیست ولی اثرآن که اتومبیل‌است دیده‌میشود .

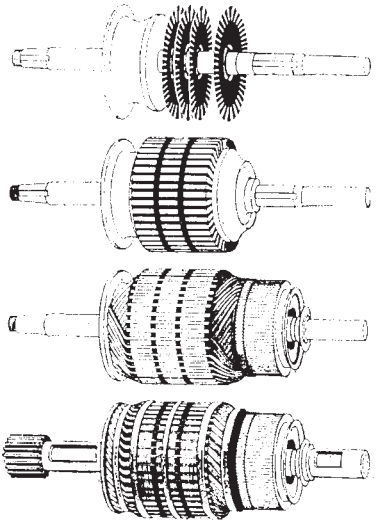

تشریح دینام یك اتومبیل و آرماتور (آرمیچر) آن

برای روشن شدن مطلب بدینام یك اتومبیل توجه‌کنید: دینام ازچه تشکیل شده ؟ از مقداری فلزومواد دیگر. اما این مواد بتنهائی نمیتواند تشکیل دینام دهد وعلمی لازم است‌تاآنها را باین صورت درآورد. پس هم علم میخواهد وهم مواد. واین دورویهم تشکیل دینام را میدهند.

ایندوعامل مثبت ومنفی لازم وملزوم یکدیگراست. یکنفرمجسمه ساز صاحب دانش این فن‌است که میتواند مجسمه بسازد واگرچنین نبود هرکسی میتوانست این عمل را انجام دهد . اما باوجود تمام دانش خود اگرابزاری نداشته باشد وسنگ یا چوب یا مواد دراختیارش نباشد نمیتواند دانش خـود را بمعرض عمل در آورد . پس‌درهرکاری هم دانش لازم است وهم مواد واین قاعده درتمام عالم جاری‌است.

این همان قوای مثبت ومنفی است وبمنزله جسم وروح است. دانش قابل رؤیت نیست ولی اثر آن نمایان وروشن است. وقتی اتومبیل ساخته شدکاملا روشن است‌که دانش آنرا بوجود آورده ولی این

دانش قابل رؤیت ولمس نیست اما اثر آن که اتومبیل باشد قابل رؤیت است. آیا میتوان گفت که اتومبیل خود بخود بوجود آمده ودانش سبب ساختن آن نبوده؟ پس عامل مثبت آن که دانش است با اینکه قابل لمس و رؤیت اندازه گیری نیست کاملا روشن وواضح است .

یك گراور ازنقاط بسیار ریز تشکیل میشود. با گرفتن یك ذره بین میتوانید این نقاط را تشخیص دهید. مجموعهٔ بیشماری ازاین نقاط ریز یك واحد یگانه را که گراور است تشکیل میدهد

دانش قابل لمس نیست ولی وقتی روی کاغذ آید تظاهر و تجلی میکند. دانش ایجاد کنندهٔ همه کارها است. اگر دانش نباشد چیزی درست نمیشود. برای درست شدن هر چیزی دانش لازمست. یك توپ لاستیکی را بدون دانش نمیتوان ساخت. همانطور یك کره بدون دانش ساخته نمیشود وکرات بدون دانش بوجود نمیآیند. فضای بین کرات و نظمی که آنها را استوار ساخته بدون دانش پدید نیامده وبدون دانش پایدار نخواهد بود. اگر کرهٔ زمین ومخلوقات آن نباشد دانش به چه کار میآید و اگر اینها باشند ولی دانشی در دسترسشان نباشد چگونه میتوانند زندگی کنند. پس درهمهٔ مراحل و درهمه مواقع و در هر چیز دانش و ماده لازم وملزوم یکدیگرند .

روح وجسم نیز چنین است. جسم قابل رؤیت است وروح قابل رؤیت نیست. ولی وجود آن مسلم وغیر قابل انفکاك ازجسم است کما اینکه دانش غیر قابل انفکاك از مصنوع میباشد . پس وجود روح کاملا روشن وآشکار گردید واحتیاجی بگذاردن زیر چاقوی تشریح یا میکرسکوپ نیست همانطور که دانش را نیز با این وسائل مادی نمیتوان دید .

گفتیم دانش واتم دینامیسم عالم است. این دو قابل تفکیك نیست ودر عالم هر دو باهم لازم و ملزوم است همانطور که دریك مصنوع کوچك مثل دینام اتومبیل لازم وملزوم بودند. دانش همان علم نیروی بزرگ موجد عالم است که جهان را ساخته وخمیره ومواد عالم همانا اتم است. منظور از اتم کوچکترین اجزاء عالم وجود است که از آنچه دانشمندان بنام اتم فعلی میشناسند واز آنچه تصور میکنند و ازهرچه بفکر و تصور میگنجد بسیار ریزتر وکوچکتر است. تمام عالم وجود از این مواد بسیار بسیار ریز و خرد تشکیل شده که همه بهم پیوسته و تشکیل یك وحدت کلی را میدهد و نیروئی که این وحدت را تحول می بخشد، زندگی میدهد بفعالیت وامیدارد، بحیات در میآورد همان نیروی دانش وعلم است که مجموع اینها واحدی را تشکیل داده که دینامیسم عالم از آنست.

و اما در مقدمه گفته شد که دانش و دین دینامیسم عالم میباشد. دین منفك از دانش نیست منتها جزء بسیار کوچك و بعبارت دیگر قطره‌ای ازاقیانوس دانش است. زیرا دانش در عالم عمومیت دارد وهمه

چیز بوسیلهٔ دانش بحرکت و فعالیت میافتد ولی دین که پرتوی از دانش است برای ادارهٔ جامعه بشری و زندگی اوست و جز بخشی کوچك از آن نیست.

بنابراین بایستی دانش را نیروی مثبت ومحرك حقیقی ومسبب اصلی دینامیسم دانست واتم را نیز خمیرهٔ دینامیسم عالم شمرد واین دولازم وملزوم یکدیگرند وبدون هم نمیتوانند کار کنند کما اینکه بدون علم مجسمه سازمجسمه ساخته نمیشود وبدون مادهٔ لازم نیزمجسمه ساز باتمام علم خود نمیتواند مجسمه‌ای بوجود آورد. مجموع این دوتشکیل وحدتی میدهدکه دینام عالم بشمارمیرود.

روح، جسم وپریسپری دراتم

باتوجه بمطالبیکه قبلا بیان گردید میتوان گفت که دینامیسم عالم بانیروی الهی است که وسیله آن آنطورکه امروز میدانند دانش واتم است. باین لحاظ درکتاب (دینامیسم آفرینش) بشرح اعمال اتم میپردازم وقبلا میگویم که اتم نیزمانند همه چیز عالم دارای جسم وروح وپریسپری است. چون عالم پرازاتمهای مختلف است وآنچه درجهان هستی است میتوان گفت که قسمتی ازآن ازاتم تشکیل یافته بادرنظرگرفتن اینکه تمام اتمهادارای روح هستند دانسته میشودکه چگونه روح یعنی امر پروردگار عالم هستی رافراگرفته است.

ضمناً خوانندهٔ عزیز تا حدی متوجه میشودکه روح چیست وبرخلاف تصور اشخاص منحصر بانسان یا حیوان نیست بلکه اصلی است که تاروپود عالم وجود با آن امیخته است. بعلاوه درمییابدکه قدرت وامرپروردگار درهمه چیزاز آنجمله درتمام اتمهای جهان لایتناهی ساری وجاری است.

این کتاب و هر کتاب دیگری از عدهٔ کثیری حروف مقطع چاپی تشکیل شده که مجموع آنها تشکیل یك وحدت را بنام (کتاب) میدهد. (در بالا یك ماشین جدید حروف چینی را میبینید)

اثبات روح دراتم

پس ازدانستن این حقیقت بااستمداد از نیروی تفکر وعقل سالم هرگز نمیتوان منکر روح در اتم شد. چرا؟ زیرا هیچکس نمیتواند منکرانرژی وقدرت وحرکت دراتم شود وهنگامیکه حرکت وانرژی آنرا قبول کرد طبعاً باماهمعقیده است. هنگامیکه فهمیده شد روح امرپروردگار است وهمان قدرت وانرژی وحیاتی که دربشر موجود است دراتم هم هست مطلب روشن میگردد. زیرا بارها گفته شده وبازهم تکرار میکنم که دعوای مابرسراسم نیست خواه اسم اورا روح بگذاریم خواه دانش خواه قدرت خواه انرژی خواه حرکت منظورهمان نیروی عظیمی است که اتم را حیات میبخشد.

وقتی روح راکه درواقع همان نیروی دانش است دراتم پذیرفته ومتوجه شدیدکه فعالیت عجیب اتم بواسطه قدرت روحی است که اورا نیرومیدهد طبعاً وجودآن درانسان وحیوانات ونباتات وجمادات و همه چیزعالم وجود قابل قبول خواهد بود.

بزرگترین نیروهائی که بحرکت درمیآید دراثردانش است واگر دانش نباشد حرکتی وجود

ندارد کما اینکه در همین دنیای خود می‌بینیم که نیروی دانش است که موشکهای عظیم را بطرف کرات بحرکت درمیآورد.

جلوه‌گری روح

اکنون که سخن بدینجا رسید برای فهم مطلب عالم را به یك تابلوی بزرگ ورنگارنگ تشبیه میکنم که موجودات گوناگون بصورتهای مختلف هرکدام درجای خود قرار گرفته و یك مجموعهٔ نفیس منظم هم آهنگ زیبارا تشکیل داده‌اند. دریك جا بصورت انسان، جائی بشکل حیوان، در مکانی بهیئت گیاه و گوشه‌ای بصورت جماد، دربخشی برنگ آب ودر مکانی بصورت هوا و بخار، یکطرف باقیافهٔ کرات و کهکشان وسحابیها وسوی دیگر با چهرهٔ تیرشهاب، درمتن تابلو بصورت مادهٔ بسیار رقیق که اثرمینامند ، خلاصه درهرکجا به‌یك‌شکل جلوه‌گری میکند . این همان اجسام و ماشینهائی است که گفته شد قسمت مهمی از آن از اتم تشکیل یافته و نیروی دانش هریك را طبق حدود نسبی و استعداد و قدرتی که دارند بحرکت انداخته است. هیچ جای آن نیست که از این نیرو خالی باشد.

ای یزدان مقتدر دانا وتوانا این امرتو (روح) چه نیروی عجیب وشگفت انگیزی است. چگونه مانند خون ارکان عالم هستی را بگردش وجنبش درآورده وهمهٔ ذرات عالم را از زندگی وحیات ونشاط برخوردار میکند . چگونه مثل آب اتمهای جهان لایتناهی را شاداب و سیراب ساخته وچگونه مانند هوا همهٔ خلل وفرج جهان آفرینش را ازانرژی فناناپذیر خود سرشارنموده است.

بوسیله نیروی دانش است که بشرقمرمصنوعی بمنظور اکتشاف فضا بدور زمین گسیل میدارد

چقدر این تشبیهات درمقام عظمت تونارسا است زیراآنچه بعنوان مثل ذکرکردم خود جزئی ناچیز ازامرتست. چگونه شکروسپاس ترا بجای آورم که شایستهٔ بزرگی وقدرت بی‌پایان تو باشد و قبول درگاهت واقع گردد؟

نیروی دانش است که ببشر اجازه داد در فضا ازقمر مصنوعی خارج شده وبگردش در فضا بپردازد.

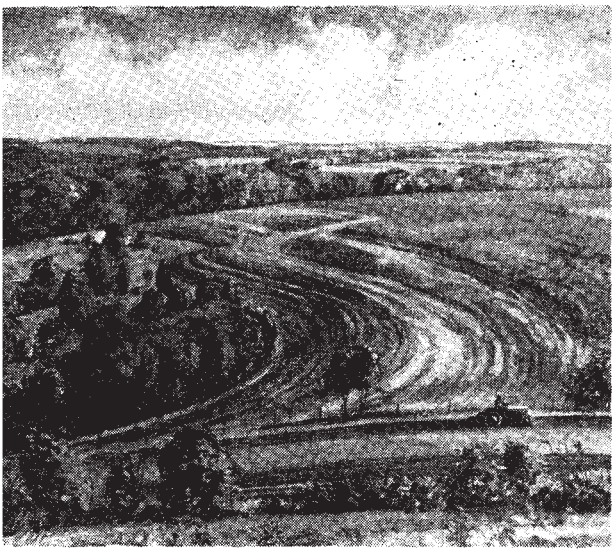

مجموعه عالم مانند یك تابلوی زیبای رنگارنگ از عوامل مختلفه‌ای تشکیل شده که روی هم یك وحدت است

بررسی سه قسمت دراتم

اینك به بررسی سه قسمت جسم، پریسپری وروح دراتم میپردازیم وتقاضادارم دقت کافی باینمطالب مبذول دارید.

اول جسم اتم

جسم اتم مجموعهٔ هسته‌اتم است که بوجود آن پی برده‌اند هرچندکه بامیکرسکوپهای قوی الکترونی هم نتوانسته‌اند آنرا به‌بینند. اما میگویم باچشم عادی وغیرمسلح نیز میتوان اتم رادید(۱)

(۱) میگویم مجموعه اتمها را میتوان باچشم غیرمسلح دید. وقتی شما رنگ یك دیواررامی‌بینید همان‌مجموعه‌ای‌که رنگ را تشکیل داده مقصود شماراحاصل میکندواحتیاجی‌ندارید که ذربین ومیکروسکوپ بگیرید وذرات ریزی‌که رنگ را تشکیل داده یکایك‌بنگرید. وقتی مجموع‌رنگ دیده شد مثل‌اینست‌که تمام ذرات تشکیل دهندهٔ آن نیزدیده شده است.

اتم نیزهمین حال را دارد. چون تمام اجسام عالم ازاتم تشکیل شده و هرچیزی عبارتست از مجموعه اتمها هنگامیکه مایك جسم را دیدیم درواقع مثل اینست‌که اتم را دیده‌ایم و لزومی نداردکه وسیله‌هائی برانگیزیم ویك دانه مغزوذرهٔ‌ریز اتمی رابه‌بینیم. دیدن‌مجموع ما رااز دیدن‌ذرات مستغنی‌میسازد.

بعلاوه موضوع نسبت است چنانکه آن عالمی‌که مثلا بامیکروسکوپ الکترونی دنبال یك اتم میگردد با درنظرگرفتن اینکه همه چیزازاتم ترکیب یافته درواقع‌آن ذره ناچیز را با مقایسه با جسم خود ریزومیکرسکوپی میبابد در حالیکه اگرنسبت رابزرگترکنیم ومثلا یك‌گاورا باکرهٔ زمین‌مقایسه‌نمائیم‌می‌بینیم که این‌گاو درمقابل‌کرهٔ حکم همان ذره اتمی را دارد نسبت ببدن ما درحالیکه ما این‌گاو را بخوبی‌باچشم می‌بینیم واین‌گاو وکرهٔ زمین وهرچه هست ازمجموعه‌های اتم تشکیل‌گردید است.

بنابراین باچشم غیرمسلح نیزمیتوان مجموعه اتمها راکه تکرار وانبوه همان اتمهای منفرد است بخوبی دید.

مؤلف

جسم اتم عبارتست ازیك هسته سنگین دروسط که تمام ذرات ثقیل اتم در آنجا جمع شده که باصطلاح امروز از پروتون و نوترون ترکیب یافته است. تعداد این ذرات در اتمهای مختلف بایکدیگر تفاوت دارد (بصفحات ۲۴۴ تا ۲۴۸ این کتاب مراجعه فرمائید).

دوم پریسپری اتم

چیزی است مانند قاب شیشه‌ای عکس که روی هسته اتم را گرفته و بوسیله تشعشعات آنرا روشنی میبخشد.

سوم روح اتم

روح اتم که همان دانش است بوسیله الکترونهائی که بسرعت زیاد در اطراف هسته گردش میکنند فعالیت میکند. دیدن این الکترونها میسر نیست فقط چون حرکت اتمها را میفهمند وجود آنرا حدس میزنند.

پس اتمها هم مانند بشر و همه اجسام عالم مشمول همان قاعده وقانون است که قبلا ذکری از آن رفته یعنی عالم ازسه قسمت عمده جسم، پریسپری وروح تشکیل شده والبته مواد دیگری هم در آن وجود دارد که ذکر جزئیات آن در کتاب دیگری خواهد آمد.

چگونه ابر ایجاد میشود

درهوا بصورت نامرئی همیشه مقداری بخار آب که از تبخیر سطوح آبها ومناطق مرطوبی بوجود میآید وجود دارد. مقدار این بخار آب به نسبت معینی از جو وابسته بدرجه حرارت است. هنگامیکه درجه حرارت بقدری کم شود که پائینتر از نقطه اشباع بیاید معمولا تراکمی پیدا میشود که گاه بصورت بلورهای ریزیخ ویا بصورت قطرات ظریفی است که درروی عناصر ثابت موجود مانند گردوخاکهای ریزیا ذرات الکتریزه (یونها) تشکیل میگردد. همین بلورها و یاقطرات است که ایجاد ابرها ومه‌ها رامیدهد. ابرها باوجود اشکال مختلف که گاهی پراکنده وسبك وگاه سنگین ومتراکم بنظرمیرسد دراثر تصادف واتفاق بوجود نمیآید. بادقت کافی میتوان انواع آنها را شناخت ورابطهٔ تشکیل آنرا دانست.

پدیده‌های الکتریکی رعد مربوط بایجاد ابرهای بزرگی است که آنها را (کومولو نیمبوس) مینامند که دردل آنها جریانهای برقی تصاعدی ایجاد میشود. قسمت فوقانی آنها گاه تا ۵ الی ۶ کیلومتر ارتفاع دارد و قسمت پائین آنها در حدود یك الی ۲ کیلومتری زمین قراردارد. میتوان این توده‌های عظیم را شبیه ماشینهای الکترواستاتیك (تولید برق ساکن) دانست حتی درآنموقعیکه ماتظاهر ایجاد برق آنها یعنی همان خطوط برق را نبینیم.

آیا باید علت تولید برق آنها را شبیه بیك ماشین برق ولتائی یا یك ماشین برق مالشی دانست. علت هرچه باشد شارژهای الکتریکی ازدل ابرجدا شده بطرف قله یاپایه ابرمیآید ودرآن تولید برق قوی مثبت یامنفی میکند. باین ترتیب یك میدان مغناطیسی قوه درداخل ابر بین ابروزمین یا بین ابرها نسبت بهم تشکیل میشود. دراین شرایط میدان مغناطیسی نزدیك زمین ممکنست قدرت منفی یا مثبت خیلی زیاد پیدا کند که مقدار آن تاده‌ها هزار ولت درهرمتر برسد وگاهی نیز جریانهای روشنی ازآن ساطع میگردد.

هنگامیکه میدانهای الکتریکی که باینترتیب ایجاد شده بشدت کافی رسید تخلیه‌های منقطع در آن انجام میگیرد واین همانست که در نظر ما بصورت برق جلوه میشود . این برق که می بینیم جرقه‌های عظیم برق است که درداخل یك ابر و یا بین ابر و زمین یا بین ابرهای مختلف انجام میشود. دراین موارد طول این برق خیلی مختلف است. از ابر بزمین گاهی تا ۲ کیلومتر طول دارد ولی بین دو ابر ۱۰ الی ۱۵ کیلومتر طول پیدا میکند. واما نسبت بتوالی آنها گاهی بقدری زیاد است که در برخی طوفانها هرچند ثانیه یکبار ودر برخی مواقع فوق‌العاده هر ثانیه تـا کمتر از ثانیه یك بار اتفاق میافتد.

دربارهٔ شکل برق وفرم نامنظم آن که درواقع از خطوط منقطع چندکه پشت سرهم بنظر میرسد تشکیل شده اینطور فکر میکنند که یونیزاسیون قوی هوا که در اثر تخلیه نخستین ایجاد شده مسیر برقهای بعدی را معین میکند.

طول مدت برق فرق میکند واز یك ده هزارم تا یك هزارم ثانیه طول میکشد ودرچشم ما بین یکهزارم تا یکصدم ثانیه بنظر میآید(چون در اثر اشتباه بصر طولانی‌تر از واقع بنظر میرسد).

رعد عبارتست ازصدای تخلیه واین صدائی است خشك وشلاقی (وقتی برق نزدیك ما است) وصدائی است غلطنده‌وقوی با انعکاسهای متوالی (وقتی برق دورتر است). اما اگر خیلی دور باشد صدا دیگر بانسان نمیرسد درحالیکه برق بخوبی پیداست.

درکلیهٔ موارد مختلفه رعد وبرق مقدار انرژی برقی خیلی زیاد است واینموضوع از آثاری که گاهی برق زدگی ایجاد مینماید پیداست. برحسب محاسباتی که شده شدت جریانات مزبور درحدود ده هزار آمپر وشاید چندین ده هزار آمپر است .

اینمطالب دربارهٔ قسمت پائین جواست. درقسمت بالا نیز گاهی برقهای هوائی صورت میگیرد که هنوز اطلاعات دقیقی دربارهٔ آن نداریم.

ترجمه و تلخیص از کتاب نجوم وستارگان و عالم بقلم **لوسین رودو و ژراردو ووکولور** چاپ کتابخانه لاروس

نظر دانشمندان

ایجاد ابر و رعد و برق

در فصول گـرم سال طبقاتی ازهوا کـه نزدیك سطح زمین است ممکنست خیلی گرم‌تر از هوای بالاتر از خود شود و این اختلاف ممکن است بقدری زیاد گردد که طبقه پائین‌تر خیلی سبکتر از طبقات بالاتر شود. در اینصورت هوای پائین‌تر شروع ببالا رفتن ازمیان طبقه بالاتر میکند و این بصورت جریانات بالا رونده است تقریباً مثل هوای گرمی که روی اجاق و بخاری بالا میرود. در ارتفاع چندین هزار پا ممکن است هوائی که بالا میرود بقدر کافی سرد شود و موجب تراکم برخی از آبهای محتوی آن گردد. در اینصورت ابرهای سفید گنبدی شکل تشکیل میگردد که درآسمانهای تابستانی زیاددیده میشود. این ابرها را ابرهای کومولوس Cumulus میگویند.

اگـر شرایط طوری باشد کـه موجب حرکات تند هوا گردد واگرمقدار زیادی آب

در هوای پائینی باشد ممکن است ابرها رفته رفته زیاد شود و سنگین و تیره رنگ گردد و باران شروع شود. آمدن باران همراه با رعد و برق همچنین بادهای زیاد خواهد بود. پس از اینکه طوفان رد شود هوا سردتر میگردد زیرا هوای گرم دور شده وهوای سردتر جای آنرا گرفته است.

رعد و برق معمولا در قسمت جنوبی یك طوفان در هوای گرم و در گرمترین قسمت روز اتفاق میافتد اما ممکنست حتی در زمستان‌هم اتفاق‌افتد. بطرف مشرق با سرعتی‌معادل ۲۰ الی ۵۰ میل در ساعت حرکت کرده و ممکنست بـر منطقه‌ای بوسعت چندین میل اثر کند یا فقط در محیط کوچکی‌کمتر از یك میل اثر نماید. ازلحاظ شدت هم بایکدیگر تفاوت دارد و معمولا ایجاد خرابی نمینماید .

ترجمه ازکتاب علوم‌عمومی General Science بقلم‌کالدول Caldwell وایکنبری Eikenberry ـ صفحه ۴۹ و ۵۰

اصول‌کلی فیزیك‌جوی اکنون فهمیده شده ولی قسمت مهمی از نظرات بشر هنوز فاقد اطلاعات دقیق و تشریحی است.

جو زمین مثل یك موتور حرارتی است. هرگاه یك‌سیاله در یك محل گرم ودرجای دیگر سرد شود جریان بین‌آنها برقرار میشود . هوا در پائین و سطح زمین گرم میشود . منبع مهم هوای گرم در مناطق قاره و معتدله در تابستان‌ها و یا بر فوق جریانات آب گرم در زمستان روی دریا است. منبع هوای سرد در مناطق قطبی‌نیست بلکه‌در فوق جومیباشد. برای فهمیدن این مطلب بایستی اصول تراز تشعشع هوائی را شرح دهیم. کلیه‌مواد دائماً انرژی حرارتی بهمه طرف میفرستند . شدت این تشعشع و فرکانس نوسانات‌آن باگرمی هوا زیاد میشود. خورشیدکه منبع بسیار گرمی است اشعه‌نوری دارای فرکانس بلندبزمین میفرستد. هنگامیکه این اشعه به ابرها برخورد بفضا برمیگردد. آنهائیکه از ابر نمیگذرد سطح زمین راگرم میکند. سطح زمین قسمتی از این انرژی را دوباره‌ببالا میفرستد. البته این اشعهٔ منعکسه‌که سردتر از اشعه اصلی خورشید است فرکانسشان‌کمتر است.

کلیه بادها و حرکت ابرها و عبور طوفانها و ضد طوفانها در اثر گرم شدن هوادر برخی نقاط و خنك شدن در بعضی نقاط دیگر انجام میگیرد.

ترجمه‌ازمقاله فیزیك‌جوبقلم اریك‌کراوس Eric Kraus ازکتاب اخبـار علمـی Scienee News چـاپ پنگـوئن ـ انگلستان

میدانیم‌که هوا هرچقدرخشك وشفاف باشد همیشه ازمقداری آب‌کـه توسط دریاها ، دریاچه‌ها ، رودخانه‌ها ، نباتات وزمین‌تبخیرمیشوداشباع‌است. بخارآب‌بعلت اینکه‌ملکولهایش بطوریکنواخت در هوا پخش شده نامرئی است همانطورکه ملکولهای نمك محلول در آب نامرئی‌است .

معذلك وقتیکه هوا ازرطوبت اشباع شده وفشارجو بطورناگهانی پائین میآید مقداری اضافی ازبخار آب تولید میشودو آنوقت است‌که دیده‌میشود ملکولهای منفردکم‌کم‌بیکدیگر پیوسته ابتدا بصورت قطراتی درآمده تشکیل ابرمیدهند و بعداً قطرات درشت ترشده چون

نمیتوانند درهوا باقی بمانند بصورت باران فرومیریزند. این پدیده مربوط به یك عمل بسیار جالب ومهمی در تحقیقات اتمی است. بخار اضافی بصورت قطرات بسیار ریز در اطراف گردهای ظریف وذراتی که همیشه درهوا وجود دارد جمع میشود باین لحاظ است که برای تولید باران مصنوعی بالای ابرها ماسه نرم و یا مواد شیمیائی که بصورت پودر های خیلی لطیف در آمده میریزند.

درسال ۱۹۱۱ فیزیك دان انگلیسی چارلز ویلسون که مقدار زیادی روی مسئله ایجاد باران کار کرده بود یك وسیلهٔ خیلی ساده وآسان برای مشاهدهٔ مستقیم خط سیر ذرات باردار پیشنهاد کرد. دریك اطاق اشباع شده ازرطوبت نوعی مه مصنوعی درست میکرد باین وسیله که ذرات باردار راکه ازاطاق عبورمیکرد برای ایجاد مراکز تراکم بکارمیبرد.

ترجمه از «انرژی اتم» بقلم کلاد کف صفحه ۵۵

دربارهٔ وجود مقدارالکتریسیته درجوتا بیست سال قبل مهمترین مسأله این بود که چطور الکتریسیته جوباقی میماند درحالیکه دائماً ازلابلای جوبفضا میرود. اما بعداً دراثر سنجش معلوم شدکه رعد وبرق درهواست ودراین مورد تولید برق درنتیجه جدا شدن بار الکتریسیته داخل ابرها بعلت حرکات آتمسفر میباشدومقدارکمی ازاین انرژی (درحدود ۱۰ بقوهٔ منهای پنج) تبدیل بانرژی برق میگردد.

مجلهUniversitas او نیورسیتاس ناشره از طرف هیئت‌های علم و هنر آلمان بزبان انگلیسی شماره ۲ سال ۶۰-۱۹۵۹ - مقاله فیزیك زمین - مسائل وکشفیات جدیدصفحات۱۷۴-۱۷۵

بیان‌سیزدهم ـ اعمال اتم در این جهان

فضا پر از اتم است

درصفحات قبل گفته‌شدکه قسمتی ازهمهٔ اجسام عالم تقریباً ازاتم تشکیل شده است . در هوا نیز مقدارمعینی‌اتم وجود دارد . درفضای متعادل بمقدارکافی‌اتم یافت‌میشود . این‌مقدار بهمان اندازه است‌که برای‌زندگی انسان وموجودات‌زمین واعمالی‌که درنزدیکی‌زمین انجام میگردد لازم است .

هرگاه مقدار اتم‌کم یا بیش‌از حدمعمولی گردد بعلت عدم تعادلی‌که بوجود میآورد محیط زمین قابل‌زندگی‌نخواهدبود (مثل‌محیطی‌که ازانفجارات‌شدید بوجودمیآیدوقابل‌تنفس‌نیست .)

بهم خوردن اعتدال

اطاقی‌را مثال‌زنیم دربسته‌که درآن‌مقدار معین معتدلی اتم وجود دارد . سپس فرض کنیم بوسایلی مقدار اتمهای داخل اطاق‌را بیشترازحدنصاب نمائیم . عدهٔ اتم زیادی‌که وارد اطاق کرده‌ایم بعلت‌فشاری‌که باتمهای داخل اطاق واردمیآورند صف بهم پیوسته ومنظم آنهارا شکافته دراثر اختلاط شورش وغوغائی بوجودآورده ونظم داخلی‌را بهم میزنند . آنگاه اتمهای مثبت ومنفی یا مذکر ومؤنث بواسطهٔ این اختلال بهمدیگر تماس پیدا میکنند وبعلت تماس‌آنها نیروی‌عظیم برق متصاعد ومنجر بتخریب اطاق میگردد .

بطور مثال دوسیم برق‌را تصورکنیدکه هرگاه مثبت و منفی‌آنها بطورعادی بیکدیگرمتصل باشد نیروی‌معتدلی از آن بوجود می‌آید مانند روشن کردن چراغ یا گرم‌کردن سیمهای بخاری . حال اگر همین سیم‌هارا ازیکدیگر جداکرده وباتکان دادن‌آنهارا بهم تماس دهیم خواهیم دیدکه جرقه‌هائی‌برقی بین آن بوجودمی‌آیدکه‌همانا دراثرنزدیکی قوای‌مثبت‌ومنفی(مذکر ومؤنث) آنها است . چنانچه مقدار این الکتریسیته خیلی زیاد باشد مسلم است‌که جرقه‌های حاصله بمیزان خیلی شدید بوجود می‌آید . از آنجا که نیروی برق حاصلهٔ اتمی بسیارقوی است تماس مزبورباعث تخریب‌میگردد .

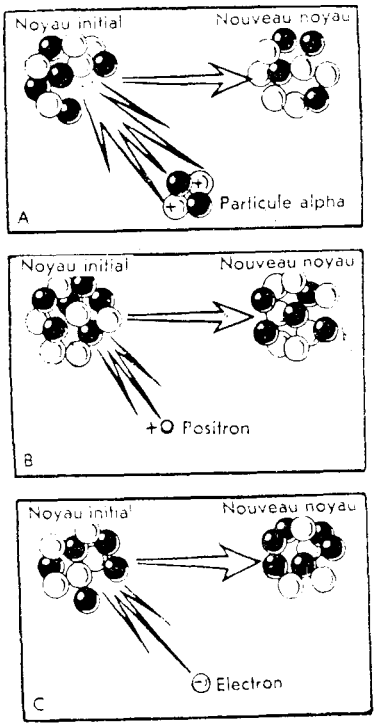

سه‌نوع تجزیه رادیوآکتیو هستهٔ اتمی A ـ تجزیه‌باصدور ذرات‌آلفا . B ـ تجزیهٔ‌مصنوعی بدست‌بشر. C ـ تجزیه باصدور الکترون .

بمب اتمی نیز در اثر بهم خوردن نظم و تعادل قوای مثبت و منفی اتمها یعنی کم و زیاد شدن اجزاء اتم منفجر میشود .

قدرتی که اخیراً بشر برحسب سرنوشت بر آن دست یافته و آن را انفجار هسته یا اتم مینامند از همین قاعده سرچشمه میگیرد و اختلالی هم که در اثر انفجار بمب اتمی در هوا پدید می آید که آنرا در اصطلاح علمی رادیو اکتیویته مینامند بعلت همین تراکم و انقباضی است که در بالا گفته شد .

اما علت واقعی انفجار اتمها آنست که اتم برطبق قاعدهٔ وحدت نمیخواهد اتصال و پیوستگی خود را بهم زده و از یاران خود جدا گردد و هنگامی که آنرا بزور جدا سازند چنین غوغای عظیمی برپا میکند که منظور از آن اتصال مجدد بیاران است . درواقع کسی هم قادر باین نیست که اتم را زیاد از یکدیگر دور سازد بلکه مانند دو شیئی است که بوسیله کش بافتر بشدت از هم دور میشوند و بعداً متصل خواهند شد . با این تفاوت که در وضع جدید تحولی در آنها حاصل میشود . عشق هم بهرصورت باشد همین است .

هوای متراکم یا کمپرس

هوای متراکم که صاحب نیروی شگرفی است و اینهمه در صنایع از آن استفاده میکنند همین است . هوائی را که مخصوص فضای معینی است بوسیلهٔ ارسال هوای بیشتر فشرده و متراکم می سازند، بهم میفشارند ، فضا را تنگ میکنند در نتیجه هوای مزبور که از تراکم اتمها حاصل شده قوت و نیرو مییابد و دارای فشار و قدرت میشود . این فشار و قدرت همانا قدرت روحی و الکتریکی اتمهاست .

این همان هوائی است که در پیستون اتومبیل فشرده شده و با یك جرقه الکتریکی مشتعل گردیده پیستون را بافشار عقب میزند . در موتورهای دیزلی شمع که موجد جرقه است وجود ندارد و همان حرارت فوق العاده ناشی از تراکم هوا که به ۱۲۰۰ درجه فارنهایت میرسد باعث مشتعل نمودن سوختی است که بشکل

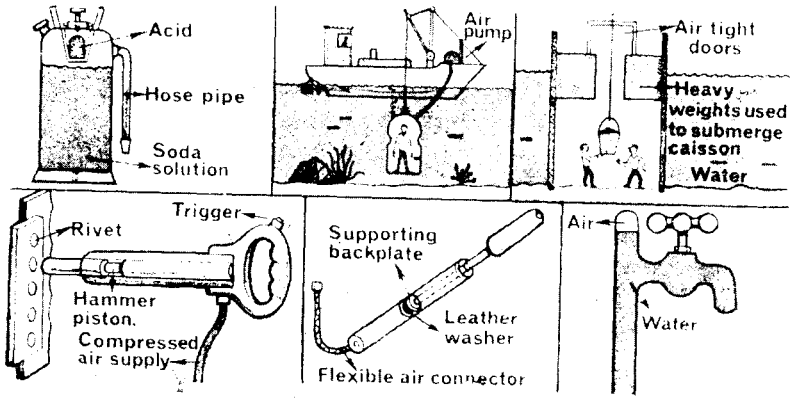

وسائلی که بوسیله هوای متراکم کار میکنند از راست بچپ و بالا بپائین —
۱ — صندوقچه هوا برای کار در زیر آب — ۲ — زنگ غواصی برای عمل درزیر دریا — ۳ — آتش خاموش کن — ۴ — هوای متراکم درشیر برای جلوگیری از فشار ناگهانی آب — ۵ — تلمبه دوچرخه — ۶ — دستگاه زمین سوراخ کن.

مه لطیفی ببالای پیستون وارد شده و پیستون را بشدت عقب میزند (۱۲۰۰ درجه فارنهایت معادل است با ۶۵۰ درجه سانتیگراد)

این همان نیروئی است که در تفنگهای بادی متراکم شده گلوله را پرتاب میسازد . همان قدرتی است

که در کمپر سورهای تولید باد جمع شده ادوات بزرگ صنعتی را بکار انداخته کوهها را سوراخ میکنند وسنگهارا میترکانند، چکشها وپرسهای‌سنگین‌را فرودمی‌آورد . همان‌قوه‌ایست‌که دراغلب‌اسلحه جنگی‌بکار میبرند . خلاصه قسمتی ازنیروی‌هوای متراکم همان نیروی اتم است وبرای‌امتحان می‌توانیدچوب پنبه‌ای به‌درتلمبه‌ای گذارید وتلمبه‌را بکاراندازید تا به‌بینید چوب‌پنبه باچه‌قدرتی پرتاب‌می‌شود .

تراکم و اختلال اتم در طبیعت

مثالی‌که دربالا راجع بتراکم واختلال اتمها دراطاق گفته‌شد درمقابل‌عمل طبیعت بسیارکوچك

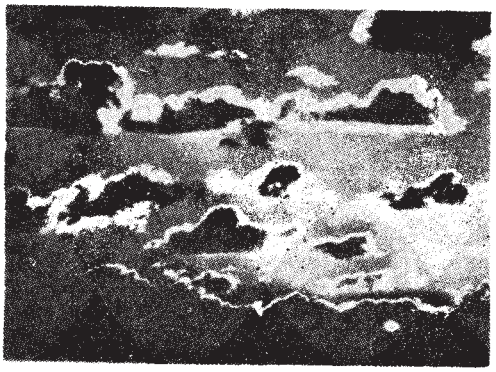

ابرهای‌نوع‌کومولوس

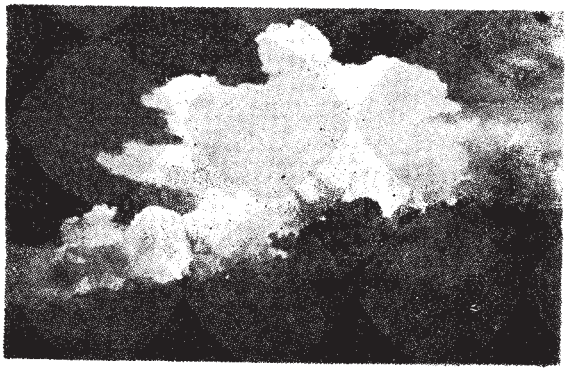

ابرهای مرکب ازکومولوس ونیمبوس

وناچیزاست چراکه‌درپیشگاه‌فضای بزرگ‌اینقبیل‌آثارمحلی چندان‌ارزشی‌ندارد .

اکنون میگوییم‌که عمل تراکم هوا بصورت بزرگ درطبیعت انجام میشود واینکاررا ابرها بعمل میآورند : وقتی هوا صاف وسالم است وابر درآسمان نیست اتم بنسبت معین ومعتدلی درفضا پخش است و اعمال غیرعادی ازقبیل‌رعد وبرق وجودندارد مگردربعضی‌موارد خاص‌که‌خارج ازبحث فعلی‌است. هرگاه ابرباشد ولی‌رقیق وسبك‌باشد چون‌قدرت ونیروئی برای فشردن ومحاصره وراندن اتمها ندارد رعد وبرق

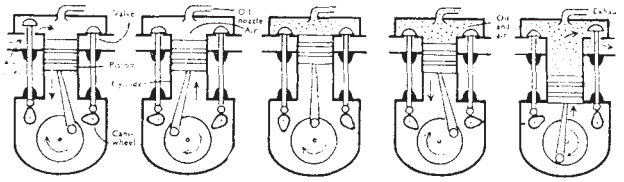

حالات و زمانهای مختلف حرکت پیستون دراتومبیل‌های دیزلی

دیده‌نمی‌شود واگربوجودآید قابل‌ملاحظه‌نیست ودربعضی موارد آنرا صاعقه‌مینامند .

ابرغلیظ

هرگاه‌درهوا ابرغلیظ بوجودآید درصورتیکه یك‌قطعه باشد چندان‌تأثیری درفشردن اتمهای‌فضا ندارد زیرا فشاری‌که واردمی‌آورد ناچیزاست واتمهارا بفضاهای‌آزاد میراند . اما اگرابرغلیظ وضخیم از اطراف‌برخیزد وبهم جمع شود مقداری ازاتمهای‌فضارا درمیان خود محبوس میسازد . حال دراین موقع که ابرهست اگرهواگرم شود وشدت‌گرما زیاد گردد وسطح ابرپائین باشد فشارهوا اززیر وفشارگرما ازبالا وقوهٔ‌الکتریکی مثبت ومنفی‌اتمها واغتشاشی‌که درصفوف‌آنها پیدامی‌شود وتماسی‌که‌بین اتمهای مثبت و منفی یا مذکر ومؤنث بوجود می‌آمد همهٔ اینها داخل‌هم شده دست بهم داده وجریان الکتریسیته صادر میشودکه همان برق است وهوارا میشکافد وصداهای‌بزرگ‌میکندکه همان رعد است (البته هواهم درایجاد صدا دخالت‌دارد) .

رعد وصاعقه

برای توضیح مطلب میگویم که رعد باصاعقه این تفاوت را دارد که در مورد رعد ابرهای غلیظ و ضخیمی از هرطرف هوارا محاصره میکند و چون فضا محدوداست وقتی منفجر میشود صدای مهیبی از آن خارج میگردد. اما درمورد صاعقه ابرهای سبك وجود دارد وفضای زیادی هم در اختیار اتمها است . باین لحاظ انفجار آنها درفضای محدودی نیست که صدای مهیب از آن خارج شود .

یك برق معمولی

برای مثال میگویم هر گاه دومثقال باروت را درفضای کوچك ومحدود لوله تفنگ منفجر سازند صدای مهیبی از آن خارج میشود که مربوط بکوچکی فضا وکمی جا است . واگرهزار برابرهمان مقدار باروت درفضای آزاد منفجر گردد

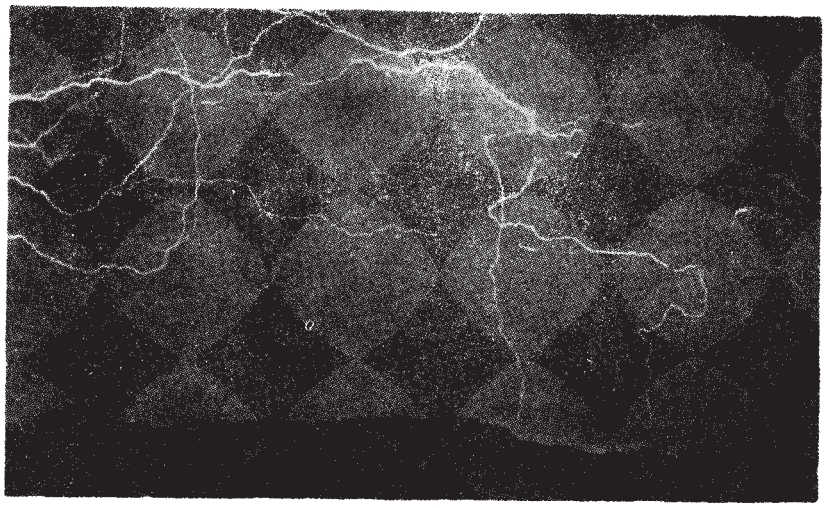

برقهای عادی که مابین ابرها ایجاد میگردد .

چنین صدائی از آن خارج نمیشود . یا اگر انبار باروتی منفجر شود چون درفضای محدودی منفجر شده صدای مهیب میکند اما اگر درفضای آزاد بسوزد به آن اندازه از آن صدا خارج نمی شود .

این نکته راهم ناگفته نگذارم که صدامربوط بشکافته شدن هوا وپاره شدن فضا است نه خود اتمها زیرا اگر صدامربوط به اتم بود چرا قبل از انفجار بیرون نیامد .

آزمایش خیلی ساده آن اینست که ترکه ای را درهوا بسرعت حرکت دهید، صدائی از آن شنیده میشود که مربوط بشکافتن هواست . نوع صدا همین است منتها باشدت خیلی بیشتر.

این دو نکته راهم درنظر داشته باشیم : ابرها اغلب طبقه طبقه روی هم قراردارند . ابرهای غلیظی که تولید رعد وبرق میکنند بیشتر درطبقات پائین واز آنها که نزدیکتر بسطح زمین است رعد وبرق بوجود

برق‌های عمودی که تخلیه برق درزمین انجام میگیرد

میآید . نکته دوم اینست که رعد و برق در موقع گرمی هوا تولید میشود . در بهار و پائیز که هوا نسبتاً گرمتر است بیشتر و در زمستان کمتر است مگر اینکه هوا در زمستان گرم باشد .

خلاصه و توضیح مطلب

برای اینکه مطلب بهترمفهوم شود و ابهامی باقی نماند خلاصهٔ مطالبی‌راکه در بالاگفتم ذیلا بیان میکنم :

۱ـ درفضا بطور معتدل اتم موجود است. مثلا در یك مترمکعب باید یك‌میلیارداتم باشد. اگر مثلا دومیلیارد جمع شود طبعاً جا وفضای حیاتی‌ندارند وسعی میکنند فشار بیاورند و بشکافند خصوصاً اینکه بین‌مثبت ومنفی یانروماده آنها جدائی افتاده‌باشد .

۲ـ اگرابرهائی درهوا پیداشود نه‌ابرهای عادی بلکه ابرهای‌غلیظ وسنگین‌اتمهای فوق‌العاده و اضافه برمیزان عادی وارد فضا میشوند . اما اگر قطعه ابری تنها باشد چون اتمها جابرای عبور پیدا میکنند اثری‌نخواهد داشت .

منظره ای از خرابی های یك طوفان سخت در ایـالت اینديانا (امریکا). در دهکده ای‌که ۳۵۰ نفر زندگی‌میکردند تمام‌خانه‌ها از بین رفت و ۵۵ نفر مردند و ۲۰۰ نفر زخمی شدند.

۳ـ اگر ابرغلیظ وشدید وقوی وزیاد باشد واز اطراف بیاید و دوروبرابـر قطعه اولی رابگیرد یاچندین‌ابردوریکدیگر را بگیرند و با هم تصادم‌کنند دراثر فشاراینها مقداری اتم‌گیرمیافتدو بین مثبت و منفی آنها جدائی پیدا میشود . در این‌حال ابرها بمقداری از اتمهای فضاکه دربین‌آنهادرگیرشده‌اند فشار وارد میآورند و تعادل اتمهای مثبت ومنفی‌فضاونظم‌آنها بهم‌میخورد. زیرو زبرآنها ابر است وراه فرارندارند اینست‌که هوا و ابررامیشکافند ورعد وبرق‌صادره‌میشودونیروی‌الکتریسیته تولید میگردد.

مثبت و منفی هم‌که ازهم جداشده‌اندراینعمل‌تأثیرفوق‌العاده میکنند. وقتی‌بهم رسیدندالکتریسیته ازآنها برمیخیزد واین قوه ازآنهامتصاعدمیشود. دارای‌قوهٔ‌الکتریسیته میشودکه ابر را میشکافد، باصطلاح‌آتش‌میگیرد وقوه‌ازآن برمیخیزد.

۴- وقتیکه‌هواسرد است ابرهای‌درفضا(روی‌کرهٔ‌زمین)آنطور متراکم‌نمیشوندکه اتمهارابهم‌بفشرد و بهمین جهت‌صدای رعد وبرق‌هم‌نیست‌واگرهم باشد بسیارکم‌خواهد بود ولی موقعیکه هوا قدری‌گرم است بخارات متصاعده از زمین بابرها میپیوندد و دیواره راضخیم میکند واتمها نمیتوانند فرارکنند. بیکدیگر فشار میآورند ودر نتیجه منفجر میشوند و صدای رعد و برق تولید میشود.

چندان مهم نیست

صدای رعد و نیروی برق فضائی که در نظر بشرآنقدر مهم است برای طبیعت‌امر کوچك وغیر قابل توجهی است. زیرا وقتی خود زمین را یك‌گوی‌کوچکی درفضابدانیم فعل‌وانفعالاتی‌که ازآن‌بوجود میآید دارای اهمیت نیست . لیکن چـون بشر موجود کوچك ناچیزی است این عمل طبیعی در نظرش بزرگ جلوه میکند وگاه باعث‌ترس او میشود .

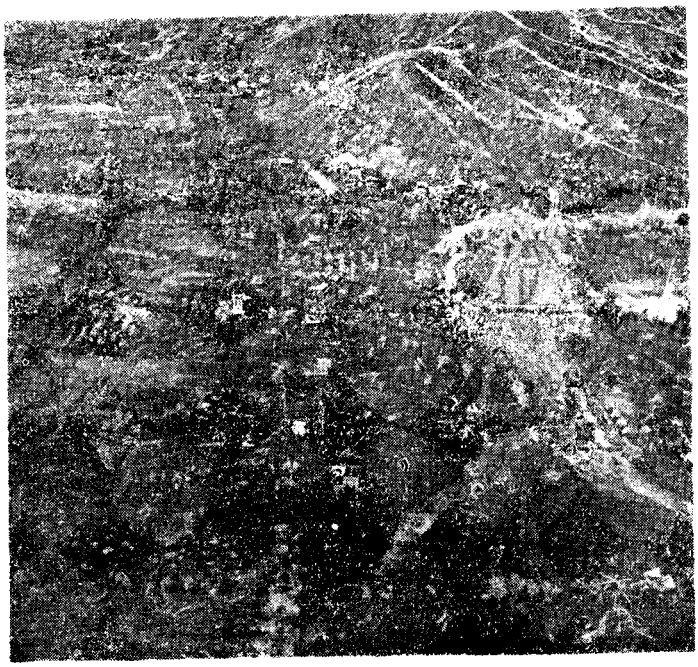

طغیان‌آب و طوفان باد در سال ۱۹۶۵ در سواحل میدوست‌امریکا خرابی بزرگ بوجودآورد

انواع‌اتم

سه جنس اتم

اتم سه نوع یا جنس‌است: مذکر،مؤنث، طفیلی.

بایددانست‌که اصل‌حقیقت غیرازاین وتقسیم بندی‌مذکوربرای فهم چگونگی مطلب است. بعد هاکه افکارآماده‌تر گردیدحقیقت وواقعیت آن بتفصیل گفته خواهد شد.

پس ازتوجه و ترقی‌افکار بعدها دانستنیهای‌عالیتری راجع‌باتم و رعد وبرق وزلزله وآتشفشان(که همگی‌باختصاردراین‌کتاب‌بیان‌شده) بطور مفصل بیان خواهدگردید.

عشق در اتم

نیروی عشق در همهٔ اتمهای عالم موجود است‌اعم ازمذکر ، مؤنث وطفیلی(انگل).همگی‌ازاین نیرو برخوردارند. میتوانیم اینطور تعبیرکنیم که اینها بایکدیگر عشقبازی میکنند، اتم مذکر بدنبال‌اتم مؤنث و اتم مؤنث دنبال اتم مذکر میرود واتمهای طفیلی‌نیز بدنبال اینهادر تکاپوهستند. اینهاهمه باعلاقه و باعشقی بزرگ و خارج از حد توصیف یکدیگر را دنبال نمـوده و در تعقیب هم میافتند . دسته دسته هستندکه هردسته با دسته خود عشقبازی میکنند و جمعاً تشکیلات منظمی دارند .

برای تمثیل و فهم مطلب میتوان آنها را بگروه عظیم پرندگان مانند سار یاکلاغ یا غاز وحشی که هزاران هزار از افرادآنها با سرعت در دنبال هم پرواز میکنند تشبیه نمود یا بپشه‌های‌تابستانی‌که روی مردابها میلیونها ازآنها در اطراف هم هستند مثال زد و البته این تشبیهات نارسا است زیراهم‌تعداد

پرندگان اغلب بطوردسته جمعی پرواز میکنند. حشرات هم اینطورند و تعدادشان خیلی بیشتر است. اتمها نیز باین ترتیب دسته جمعی حرکت میکنند ومقدار آنها قابل مقایسه با پرندگان وحشرات نیست.

اتمهای مزبور خیلی بیشتر و خارج از شمار است وهم عشق وعلاقهٔ آنها بشی‌فزونتر وهم سرعت سیروگردش و قدرت آنها خیلی بیشتر است.

نفخ وگاز زمین

حال که نیروی عشق اتم و اعمال آنها در تعقیب یکدیگر دانسته شد میخواهم از علت تولید زلزله و آتشفشان بگویم . چون این امور بستگی بهمین مطلب دارد.

اذازلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها (سورهٔ زلزله آیهٔ ۱ و ۲)

هنگامیکه زمین بسخت‌ترین زلزلهٔ خود بلرزه درآید و بارهای سنگین اسرار درون خویش را از دل خاك بیرون افکند . (توجه خوانندگان را باین نکته جلب میکند که کلمهٔ اثقال جمع ثقل وبمعنی سنگینی است و بطوریکه دانشمندان جدید کشف کرده اند وزن مخصوص مواد درون زمین چندین برابر بیشتر از مواد روی زمین است).

منظره‌ای از خرابی زلزله دراول مارس ۱۹۶۰ در شهراقادیر- مراکش که ۱۲۰۰۰ نفر درآن جان دادند.

هرگاه بطورساده بخواهیم بدانیم، زلزله برای کرهٔ زمین حکم دل درد برای بشر داردکه پس از رفع گازونفخ معده درداز بین میرود. زمین هم تقریباً و بطور تشبیه چنین حالتی پیدامیکند ودراثر پدیدآمدن بخاراتی درداخل آن حال گاز ودل درد پیدا میکند، صداهائی ازآن بیرون میآید ، تکانهائی میخورد تا وقتیکه این گاز وسنگینی رفع گردد. بدیهی است که این نفخ که بشر آنرا زلزله وآتشفشان مینامد در برابر زمین بسیارکوچك و ناچیز است وصداها وآثار آن چندان ارزشی ندارد اما در مقابل بشر که موجودکوچکی از ساکنان این زمین است بسیار مهم وترسناك بلکه موجبات زیان و نابودی است.

بخارات داخل زمین

اینك علت تولید زلزله را بیان میکنم: زلزله تقریباً حال رعد را داردکه سبب پیدایش آن قبلا

بیان شد. در اثر بارندگیهای زیاد و نفوذ آب بدرون زمین و حول و تحـویلهائی کـه صورت میگیرد در داخل و مرکز زمین مثل فضای خارج بخاراتی بوجود میآید. این بخارات در اثر وجود آب و حرارت مرکزی زمین و عوامل دیگری پیدا میشود. با اینکه بخارات داخل زمین و بخارات خارج هردو از اتم تشکیل شده‌اند لیکن اتمهایشان با یکدیگر تفاوت دارد و نوع دیگری است.

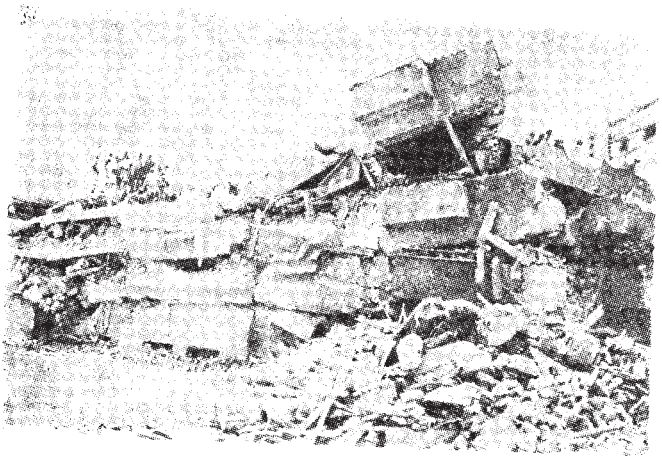

منظره‌ای از خرابی زلزله که در ماه ژوئیه ۱۹۶۳ در شهر اسکوپلج یوگسلاوی ۸۵ درصد از ساختمانهای شهر را از بین برد.

زلزله چیست

اصل علت زلزله در اثر ضعیف بودن قسمتی از پوسته و داخل زمین است. پوستهٔ زمین عبارتست از یك طبقه فوقانی گرافیت که در زیر آن طبقه نازکتری از بازالت قرار دارد. عمق آنها بترتیب بین ۱۰ و ۳۳ کیلومتر است. در پائین بازالت طبقه باریسفر قرار دارد که میتوان آنهارا بسه طبقه تقسیم نمود: پوسته یا طبقه بیرونی، طبقه میانی و طبقه قرمز و مذاب یا ماگما ـ پوسته زمین تا حدود ۱۲۰۰ کیلومتر ضخامت دارد درحالیکه قطر ماگما در حدود ۲۹۰۰ کیلومتر حدس زده می‌شود.

زلزله وقتی اتفاق میافتد که فشار داخل زمین بطور ناگهانی آزاد میشود. مثلا یکی از نمایان‌ترین علل آن جهشهای آتشفشان است. انفجارات گازی داخل ماگما یا در داخل خود آتشفشان زیاد است و هرچه دورتر میشود کمتر میگردد. اما آمار نشان میدهد که تعداد زلزله‌های آتشفشانی خیلی کم است و در حدود ۷ درصد کل حوادث زلزله میباشد و هیچ یك از زلزله‌های سختی که اخیراً اتفاق افتاده و حتی هیچیك از زلزله‌های متوسط اصل آتشفشانی ندارند.

تقریباً ۳ درصد از زلزله‌ها در اثر اینست که بعلت نفوذ آب در زمینهای گچی یا نمکی قسمتی از آن شسته می‌شود بطوریکه دیگر وزن بالای آن را نمی‌تواند تحمل کند و میریزد و در این مورد زلزله‌های ضعیف و خیلی بندرت زلزله‌های با شدت متوسط ایجاد مینماید. ایجاد انفجار داخل معدن و سقوط سنگهای آسمانی مثل سنگ ساقطه در ۳۰ ژون ۱۹۰۸ در سیبری ایجاد زلزله‌هائی میکنند.

اختلالات آتشفشانی و ریختن داخل جمعاً ۱۰ درصد زلزله‌هارا تشکیل میدهد. بقیه ۹۰ درصد زلزله‌هائیکه دارای شدت متوسط هستند و زلزله‌های جهانی تکتونیك میباشند. این زلزله‌ها که شدتشان ممکنست هزار برابر زلزله‌های آتشفشانی باشد وقتی اتفاق میافتد که

پوسته زمین تحت فشار فوق‌العاده یا کشش یـا قوای فشاری و انفجاری مهم قرار گیرد . وقتی چنین چیزی اتفاق افتد پوستهٔ زمین در آن قسمت تجزیه شده و بصورت تعادل دیگری در میآید .

قوائی که موجب زلزله‌های تکتونیك میگردد معمولا در عمق زیاد عمل میکنند . هنگامیکه این قوای داخلی یك حالت فشار ایجاد مینماید وقوع یك زلزله حتمی میگردد یعنی لازمست این حالت فشار با یك تخلیه شدید از بین برود . هرگاه اتفاقی برای تسریع این امر پیش نیاید زلزله اتفاق نمیافتد مگر قوای داخلی مزبور از قدرت استقامت پوستهٔ زمینی که آن را احاطه کرده بیشتر باشد . معذلك اغلب اتفاق میافتد که برخی اتفاقات خارجی مانند انفجار آتشفشان در فاصلهٔ دور این حدوث را تسریع نماید . برخی عوامل دیگر میتواند وقوع زلزله تکتونیك را تسریع کند مانند حوادث جوی مثل حرکت توده‌های وسیع هوا ، بارانهای سنگین ، امواج خیلی بلند وتغییرات مهم درفشار هوا .

زلزله‌های تکتونیك تنها در برخی نواحی اتفاق میافتد که وضع معرفت‌الارض پوستهٔ زمین زمینه تجمع قوای شدید وزیر زمینی را اجازه دهد . یعنی مثلا درجائی که صخره‌های پوسته زمین بقدر کافی قوی باشد که بتواند قوای درحال افزایش زیر خود را باوجود فشاری که ناچار بتدریج دارد تحمل وتجمع نماید . وقتی وضع چنین باشد قوای داخلی که بخارج فشار میآورد مدت طولانی آزاد نمیشود ولی احتمالا پوستهٔ زمین تسلیم شده و در نتیجه یك زلزله تکتونیك اتفاق میافتد .

این عملی است که معمولا در اقیانوس آرام که مرکز اینهمه زلزله‌های تکتونیك بوده اتفاق میافتد. با یك استثنای مهم تمام اختلالات شدید زلزله در منطقه‌ای که دور اقیانوس کمر بند زده اتفاق میافتد. استثنای یگانه آن زلزله کانسو است که در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۰ در چین اتفاق افتاد که شدت آن استثنائی و معادل ۸/۶ بود. زلزله ۲۲ مه ۱۹۶۰ شیلی بشدت ۸/۷ قوی‌ترین زلزله ثبت شده جهانی بشمار میرود.

تفاوت بین این دو زلزلهٔ بسیار شدید اینست که برخلاف زلزلهٔ شیلی مرکز زلزله کانسوی چین در زیر یك ناحیه بسیار پرجمعیت بود و در نتیجه خرابی عظیمی اتفاق افتاد که تا ۵۰۰ کیلومتری مرکز زلزله ادامه یافت و تعداد زیادی شکافها وترکها ناگهان پیدا شد وکوهها ودره‌های جدید ایجاد گردید و در حدود ۲۰۰ هزار تلفات داشت. اما زلزله شیلی فقط ۵۰۰۰ تلفات داد و علت این بود که مرکز آن زیر اقیانوس آرام قرار داشت.

زلزله اقادیر با اینکه شدتش کم بود چون در محل جمعیت اتفاق افتاد اینهمه تلفات نفوس و ابنیه بوجود آورد. چون مرکز زلزله زیر شهر بود شهر را بوضع مخوفی خراب کرد در حالیکه در ۵ یا ۶ کیلومتری مرکز زلزله خرابی بوجود نیامد.

درجدول زیر تعداد زلزله‌های بشدت مختلف را در هر سال نشان میدهد:

نوع زلزله	شدت	تعداد متوسط دفعات در هر سال
شدت خیلی زیاد	۸	۱
زلزله شدید	۷ تا ۷/۹	۱۸

تکانهای بسیار مخرب	۶ تا ۶/۹	۱۲۰
تکانهائیکه خرابیهای سنگین میرساند	۵ تا ۵/۹	۸۰۰
تکانهائیکه خرابیهای سبك میرساند	۴ تا ۴/۹	۶۲۰۰
تکانهای قابل‌ملاحظه	۳ تا ۳/۹	۴۹/۰۰۰
تکانهائی که خیلی کم‌قابل ملاحظه‌است	۲ تا ۲/۹	۳۰۰/۰۰۰

هرسال چندین صد هزار زلزله بسیار ضعیف از مشاهده وآزمایش بشر ازدست‌میرود. معمولا کمتر از یك میلیون تکان به شدتهای مختلف در یك سال اتفاق نمیافتد. این امر نشان میدهد که همین زمین‌که آنرا یك«جسدمرده» میخوانند در حالت دائمی کم‌وبیش شدیدتکان و تشنج است. هیچ دلیلی در دست نیست‌که در سالیان اخیر تعداد زلزله زیادشده فقط آزمایش و سنجش آنها بهتر شده است.

در اثر آزمایشها و مطالعاتی‌که دانشمندان اخیر بعمل‌آورده‌اند اینطور تصور میکنند که‌کرهٔ ماه در ناحیه اقیانوس‌آرام، از زمین جدا شده واین‌جدائی موجب ایجادحفره‌هائی در پوست زمین شده و بهمین علت زلزله در این ناحیه بیشتراست. بطورکلی نواحی‌زلزله خیز به چهار قسمت تقسیم میشود:

۱ـ ناحیه اقیانوس اطلس‌که بطورکمربندی دور اقیانوس‌را احاطه‌کرده و ۴۰ درصد از تمام زلزله‌های سطحی و ۹۰ درصد از زلزله‌های متوسطوکلیه زلزله‌های‌عمیق‌ازآنجاست.

۲ـ منطقهٔ مدیترانه ومرکز آسیاکه ازناحیه شرقی جزایرآزور)درمدیترانه وکوههای آسیای مرکزی تا سوماترا شروع شده و درآنجا به یك ناحیه ازاقیانوس‌آرام میرسد. این ناحیه مرکز تقریباً کلیه زلزله‌هائی است‌که در منطقه اقیانوس‌آرام اتفاق میافتد.

۳ـ منطقه باریك زیـر دریائی اقیانـوس اطلس و اقیانوس هند و اقیانوسهای منجمد

خرابی زلزله درشهر کیتاکا (ژاپن)

شمالی و جنوبی گاهی ایجاد تکانهای سطحی میکند.

۴ـ مناطق شرق افریقا و هاوائی که در آنجا تکانهای معتدل و کم اتفاق میافتد. این مناطق معمولا ایجاد مسیرهای هلالی شکلی میدهدکه آنرا کمانهای زلزله میخوانند . اغلب هلالهای زلزله در مسیر آتشفشانهای روشن و خاموش قرارگرفته است.

چنانکه قبلا گفته شد زلزلههای شدید معمولا در یکی از مناطق زلزله اتفاق میافتد و مربوط بوقایعی است که بعلت عمق زیاد مرکز زلزله نمیتوان اصل آنها را فهمید . اما زلزلههای کوچك و متوسط ممکنست در هرکجا از پوستهٔ زمین که شکسته شود و یا قطعات بنسبت یکدیگر حرکت کنند اتفاق افتد .

ترجمه از مجله اونیورسیتاس Universitas ناشره از طرف مرکز علمی آلمان در اشتوتگارت شماره ۴ سال ۱۹۶۱ مقالهٔ : مبدأ زلزله چیست بقلم دکتر لئوپولد کلتر (وین) Dr. Leopold Kletter رئیس مؤسسه مرکزی هواشناسی و دینامیکهای زمین صفحات ۴۰۶ تا ۴۱۰

آخرین نظریه دانشمندان در باره زلزله

دو نوع مکانیسم برای حرکات زلزله در نظر گرفته شده که توضیح حرکات زلزله میدانند . حرکات اصلی زلزله دور از هسته آن در برخی نواحی است که آنرا تراکم Compression میدانند و درجای دیگر بطرف آنست که آنرا تورم Dilatation میخوانند. میتوان این دو ناحیه را بوسیله دو زاویه ازهم جدا کرد . درمدل اول زلزله را در اثر حرکاتی در طول یك نقص یا حفره Fault میدانند مثل اینکه تحت تأثیر دو نیرو واقع میشود بطوریکه نقاطی که در جهت دیگر است تورم پیدا میکند . نیروئی که سبب شکستن نقص یا حفره میشود تنها ممکن است دراثر اصول معرفت‌الارضی باشد .

در مدل دوم که هیچ ربطی به روش شکست داده نشده مدل طوری گرفته شده که فشار اصلی را بدو قسمت کرده و جهت فشار را مستقیم میدانند . در مدل مرکز زلزله را برای آسانی نمایش بالا قرار داده اند ولی ممکنست در عمقهای مختلفه باشد. طرح اشعهٔ فرضی در قسمت راست هر مدل نشان داده شده است. اینها شبیه امواج بشکل P است ولی با امواج S شکل تفاوت دارد. ماشینهای محاسبه نشان میدهدکه مدل ۲ را میتوان صحیح دانست مگر در مورد زلزله های تو خالی.

توضیحات: دردومنطقه اساسی زلزله جهان مرکز زلزله اغلب تا ۲۰۰ میل عمق دارد. چه نیروئی موجب امواج زلزله میشود؟ این یکی از مهمترین مسائل فیزیوگرافی زمین است ویکی از مباحث اساسی زمین شناسی است . این همان نیروی ایجادکننده زلزله میباشد.

زلزله دو نوع امواج از طریق بدنه زمین میفرستد: امواج طولی که زلزله شناسان آنرا P میخوانند ، که ذرات انفرادی در جهت پخش حرکت میکنند . دیگر امواج قیچی یا S که امواج با زاویه قائمه و عمود نسبت بجهت پخش حرکت مینمایند. ازلحاظ تاریخ امواج P مهمتراست و زلزله مهم سانفرانسیسکو در ۱۹۰۶ از این قبیل بوده‌است. بیشتر زلزلهها رادر اثر حرکات روی حفره های زمین میدانند .

سه متد برای توجیه زلزله بیان شده‌که قسمتی ازآن مدیون هوندای ژاپـونی است و دانشمندان امیدوارند اسرار حل نشده زلزله را از بررسی این سه متد و مطالعه زلزله‌هائی که اتفاق میافتد بفهمند .

تلخیص ازمقاله‌جان هادگسون John H. Hodgson رئیس انجمن بین‌المللی زلزله‌شناسی و فیزیك داخل زمین از مجله ساینس‌جورنال Science Journal لندن‌آوریل ۱۹۶۶

عمل بخارات

بخارات داخل زمین دراثر فشار ومحرکهای دیگری‌که بیان خواهد شد در حرکتند و مسیر حرکت آنها درداخل زمین شکافها وسوراخهائی است‌که‌بین مرکز وقسمت فوقانی داخل زمین وجوددارد. اتمهای موجود در بخارات دائماً درشکافها ومسیرهای زمین درآمد وشد وتکاپویند .

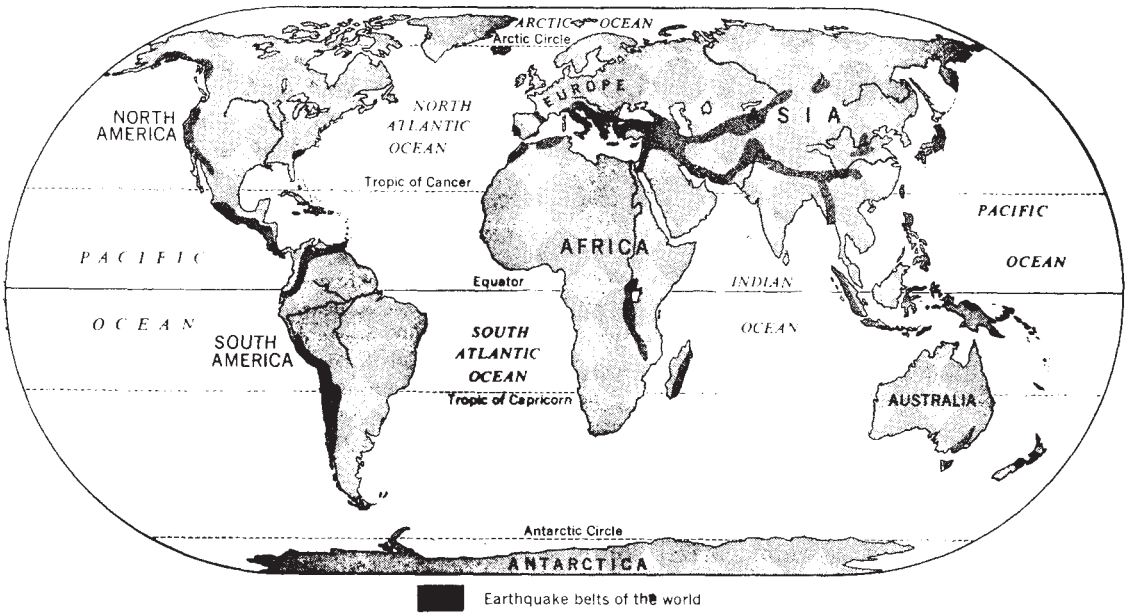

خط کمربندی زلزله دراطراف زمین بصورت لکه‌های سیاه نشان داده شده است

علت تولید زلزله

بخارات مزبور ضمن حرکت وعبور خود دراین شکافها ومسیرها درصورتیکه‌محل مناسبی برای عبور آزادانه نیابند جمع ومتراکم میشوند. هرگاه شکافهای مزبور نزدیك سطح‌زمین بوده وپوستهٔ زمین درآن‌محل نازك‌باشد بخارات‌که بعلت تراکم‌قدرت‌زیاددارند بشکافها فشارروارد میآورندومیخواهند ازجائی خارج شوند. چون قدرت‌شکافتن را ندارند بواسطهٔ فشاروتکانهائی که‌میدهند حرکتی درپوسته زمین‌بوجود میآیدکه بشرآنرا زلزله مینامد. هرگاه پوستهٔ زمین درآن قسمت ضخیم باشد زلزلهٔ مختصرپیدا میشودو اگرپوسته نازك‌باشد زلزله‌های سخت بوجود میآید .

ضعف وشدت زلزله یکی بسته بقدرت آن بخارات است‌که تاچه اندازه جمع ومتراکم وانباشته شده ودارای چه نیروئی هستند وثانیاً بسته بضخامت پوستهٔ زمین است‌که بالای آنها واقع‌گردیده . گاهی

که پوسته نازکتر وراههای دیگرمسدود باشد وبه بن بست بربخورند زمین شکافته میشود و شکافهای عمیق بازشده اتمها وبخارات مزبوراز آنها خارج میگردد چنانکه درزلزله‌های سخت دیده‌شده است و این درست بمثابهٔ انفجارماده ودملهائی است که دربدن انسان میترکد.

در کنار دریاها که پوسته زمین بعلت سراشیبی و گودی نازکتر وبعلاوه نفوذ آب درزمین بیشتر است زلزله بیشتراتفاق میافتد. گاهی هم ضمن زلزله سرو صداهائی از زیر زمین و شکافها شنیده میشود. گاهی نیز بخارات متصاعد ازشکاف زلزله دارای بوهائی است که مربوط بهمان بخارات است که موقع عبور ازرگه‌های برخی مواد زمین آغشته ببوهای آن میشود.(۱)

عشقبازی اتمها

برای توضیح بیشتر تکرار میکنم که گاز اتمها بین مرکز زمین وقسمت فوقانی درشکافها ومسیرهائی بدنبال یکدیگر مشغول عشقبازی میشوند وهمدیگر را دنبال میکنند. ازیك طرف گاز مواد مذاب مرکز زمین واز طرفی دیگر بخاری که از ریزش آبهای سطح زمین بداخل آن تولید میشود گازاتمها را تشدید مینماید. اتمها بالاخره در مسیر خود بجاهای بن بست میرسند وعدهٔ دیگری بآنها مزید میشود.

خط سیرزلزله

علت اینکه زلزله بیشتردر خط سیرهای معین ونواحی مشخصی اززمین بوجود میآید همین است که زیرپوسته وداخل زمین شکافهائی وجوددارد وبیشتر بخارات اتمی ازآن مسیرعبورمیکنند وراه گذار-شان کانالهای مزبوراست.

دانشمندان دراثر مشاهده وتجربه فهمیده‌اندکه زلزله وآتشفشان بیشتر در مسیرمعین از زمین بوجود میآید. بهمین لحاظ نقشه‌هائی‌ازکرهٔ زمین ترتیب داده‌خط زنجیرهای عبورزلزله راتعیین نموده‌اند (بصفحه قبل مراجعه شود)ولی علت حقیقی آن تاحال کشف نشده بود. رمزآن درشرح بالامکشوف است.

فرضیات بسیاری درسالیان اخیرراجع به پیدایش زلزله وآتشفشان ابرازشده است که اغلب بر خلاف وباطل‌کنندهٔ یکدیگرند. اکنون‌که حکمت نوین حقیقت مطلب‌راآشکارکرد بردانشمندان ومتفکرین وروشن فکران است‌که دراین راه تفحص کنند شاید راه‌چاره‌ای برای‌پیش‌بینی یاجلوگیری اززلزله‌بیابند.

یك پیشنهاد مفید برای تخفیف اثرزلزله

بعقیدهٔ حکمت نوین راه چاره آنست‌که محققین، استادان ودانشمندان دراین فکرباشندکه اولا شیارهای مسیراتم را درزیرزمین پیداکنند وثانیاً در صورت توانائی سوراخهائی در زمین حفرنمایندکه بآن شیارها متصل گردد تاقسمتی ازگازهای اتمی موقع عبور ازآن سوراخها خارج شود. هرگاه اینعمل انجام پذیرد فشارگازها برپوسته زمین‌کم شده ودراین حال اگرهم زلزله بوجود آید نسبتاً ضعیف وکم زیانترخواهد بود.

---

(۱) دربرخی نقاطاین بخارات درهنگام عبور ازبعضی مواد معدنی مانند نفت وگوگردبآنهافشار آورده آنها را ذوب‌میکنند وباذرات واتمهای آن آغشته میشوند وبوئی‌که متصاعد میشودباین علت است. گاز برخی چاه‌ها که‌موجب‌ایذاء ومرگ‌مقنی‌ها میشود ازهمین‌قبیل است واگر وسایل سنجشی باشد تشعشعات وآثار آن معلوم میگردد منتهامیلیاردها باراضعیف تراز بخارات اتمی ایجادکنندهٔ زلزله‌است. **مؤلف**

آخرین اطلاعات علم امروز در بارهٔ آتشفشان

۱ ـ دهانه برخی آتشفشانها تا ۱۰ میل مربع وسعت دارد (دهانه کـراترلیك در ارگون آمریکا)

۲ ـ دوسوم ازآتشفشانهای فعال دنیا در«حلقه آتش» قراردارندکـه اقیانوس اطلس آنرا احاطه کرده است.

۳ ـ بیشتر آتشفشانهای‌جدید نزدیك آتشفشانهای قدیم طغیان میکنند.

۴ـیك آتشفشان که‌درجوارآن آتشفشانی‌دیگر نیست‌در ۲۰فوریه ۱۹۴۳ در(میشوآکان) درمکزیك بوجودآمدکه آنراپاریکوتن نامیدند. دریك‌مزرعه‌هموارگندم یك روز بعدازظهر گازهاوخاکسترهای‌داغ ازلای شکافهای باریکی از زمین بیرون آمد و فردا صبح مخروطی بارتفاع ۳۰فوت‌جای‌آن شکافهاازمواد خارج شده تشکیل‌شد ویك هفته بعدارتفاع‌آن به۴۵۰ فوت رسیدوصدای غرش آن تا ۲۰۰ میل شنیده میشد . این آتشفشان تانه سال تمام فعالیت کرد وبعدخاموش شد واکنون ارتفاع آن ۱۳۰۰ متراست ومواد مذاب‌خارج شده ازآن دو شهررازیر گرفته است .

۵ ـ مواد خارج شده ازآتشفشان‌گاز، سنگ مذاب وقطعات جامد است. گازهای‌آن بیشترمرکب ازبخار آب، هیدرژن،کلرورهیدروژن، سولفورهیدرژن ، مونوکسید دوکاربن ودیوکسید دوکاربن است. مواد مذاب آنرا بزبان خارجی Lava یاLave میگویند.

۶ ـ قطعات جامد خارج شده ممکنست‌گاهی چند فوت قطرداشته باشند وآنهارابمب آتشفشانی مینامند ولی اکثراً ازدانه‌های‌کوچك باندازهٔ دانه شن تشکیل شده است . از آن کوچکترخاکسترآتشفشانی است‌که تاچند میل درهوا حرکت میکند .

۷ ـ مواد مذاب ازداخل زمین میآیدوتا این اواخرتصور میکردندکه تمام‌زیرپوسته وقشرزمین مذاب است اما حالا فهمیده‌اندکه داخل زمین هم جامد وفقط قسمت مرکزی آن مذاب است.

۸ ـ بیشتر مواد آتشفشان از پوسته فوقانی زیر قشر خارجی است و مواد آتشفشانی هاوائی ازعمقی درحدود چهل میل بالاآمده است .

۹ ـ آتشفشانها را ازلحاظ طبقه بندی شدت طغیان مواد مذاب آنها تقسیم میکنندو فهرستهائی دراین باره تنظیم شده‌است.

۱۰ ـ بزرگترین آتشفشانی‌که درتاریخ ضبط شده مربوط بدکوه پله در جـزیره مارتینیك درهندغربی (اقیانوسیه) است.

یکروز صبح ۸ کوه آتشفشان کرده ۲۶ هزار سکنه‌را تلف نمود . در طغیان سال ۱۸۱۵کوه تامبورا درهند شرقی (اقیانوسیه) وضعی پیش آمدکه در اثرقحطی حاصله ۸۰ هزارنفرمردند.

۱۱ ـ آخرین فرض ایجاد آتشفشان اینست‌که مواد مذاب یا مواد آماده طغیان‌که آنرا magmaما گما میگویندازشکاف‌یاسوراخ یامحل نازکی‌که‌پیدامیکندبه‌بیرون‌میجهد و

علت اینکه آتشفشان خاموش میشود اینست که سوراخ یا دهانه مزبور بوسیله مواد محکم و جامدی بتدریج بسته میشود که آنرا میخ یا Plug میگویند.

در برخی نقاط مثل آریزونا و نیومکزیکو در آمریکا آب بتدریج کوهی را که دهانه آتشفشان در آن بوده شسته ولی آن میخ که دهانه آتشفشان را مسدود کرده بود چون از مواد محکمی است بصورت یك ستون بلند باقیمانده است.

ترجمه و تلخیص شده از کتاب دائرة المعارف علوم ـ ضمیمه سال ۱۹۶۶ چاپ گرولیر Encyclopaedia: Science Supplement, 1966 Grolier از مقاله آتشفشانها یا Volcanoes ـ طغیانهائی که چهرهٔ زمین را تغییر میدهد ـ بقلم جان و ترایل کیل John V Thrailkill .

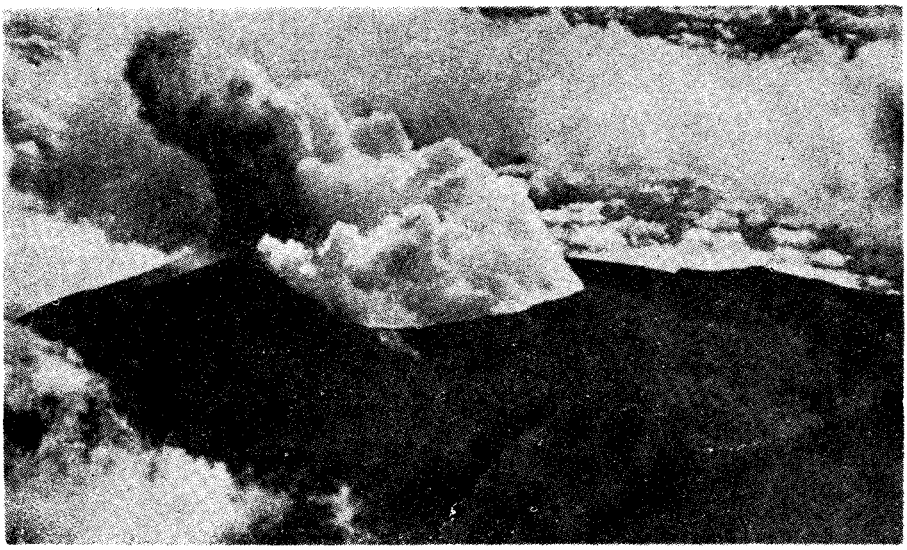

طغیان کوه آتشفشان آساما در ژاپن

آتشفشان چیست

در زمین سوراخهائی مانند آتشفشانهای قدیمی و این قبیل حفره‌ها وجود دارد. هر گاه سوراخهای مزبور در مسیر و محل عبور بخارات اتمی واقع باشد و بخارات مزبور در آنجا جمع و متراکم شود مانند سوراخ دودکش بخاری از آنجا خارج میشود. در این حالت هر گاه مدخل سوراخ بوسیله خاك و سنگ مسدود باشد بافشار و قدرت عظیمی که از اجتماع تعداد بیشمار اتمها پدید میآید بخارات سوراخ را شکافته و بیرون میریزند. این حالت را طغیان آتشفشان میگویند.

پس از آنکه بخارات اتمی راه به بیرون باز کرد باقدرت عظیمی خارج میشود و در اثر حرارت فوق‌العاده‌ای که دارد مواد داخل زمین را ذوب کرده بصورت مواد مذاب و خاکستر و گاز و غیره خارج میگردد. گاز آن همانا گاز اتمی است و مواد مذاب و خاکستر آن مواد زمینی است که در اثر فشار و قدرت اتمها باینصورت درآمده است.

ممکنست مواد مذاب داخلی زمین هم‌ازسوراخهای مزبور بیرون بریزد. بسته باینست که بخارات اتمی درچه عمقی شروع بانفجار کرده‌اند.

چون راه عبورمعین برای اتمها بازوپشت سرهم بخاراتمهائی که حریق تولیدکـرده‌اند خارج میشود ازکناره‌های قله مواد مذاب سرازیرشده بطرف دامنهٔ کوه جاری میگردد.

انواع آتشفشان

اگر تراکم اتمهائی که درآن سوراخ یاشکاف جمع شده بود خیلی زیاد باشد مدت مدیدی ازاین بخارات ازدهانهٔ کوه خارج میشود ولی رفته‌رفته شدت آتشفشان کم شده ابتدا مواد مذاب که دراثر قدرت وفشاراولیهٔ آنها بیرون آمده بود قطع میگردد وسپس خاکستر و بعد بخارات اتمی رفته‌رفته تقلیل یافته‌از بین میرود.

این درصورتی است که راه‌عبور بخارات اتمی درزیرزمین مسدودشده یامقدارمعین بخارات درجائی به بن بست گیر کرده وراه‌فرار نداشته ضمناً مقدار وقوه آنها زیادبوده وپوستهٔ زمین نازك باشد که قادر بانفجار باشند که وقتی خارج شوند عمل آنها تمام میشود. دراینصورت آن‌را آتشفشان خاموش شده مینامند مثل ده‌هاقلهٔ آتشفشانی خاموش که اکنون درجهان وجود دارد.

واما اگر بازبخاراتی درزمین تولیدشده وموانع عبوری‌راکه در سرراه شکافهای قدیمی بمرور زمان حاصل‌شده بشکافد ودوباره‌خودرا بآن قله قدیمی آتشفشان برساند ودر آنجا متمرکز شود بار دیگر عمل آتشفشانی را شروع میکند. در اینصورت میگویند آتشفشان از نو طغیان کرده است مانندآتشفشان وزوو Vesuve درایتالیا که تاکنون‌چندین بارآتشفشانی کرده‌است. حال هرگاه شکافهای تولیدشده بهمان‌صورت بماند و دائماً بخارات اتمی از آنجا عبور کرده و از دودکش آتشفشان همیشه خارج گردد اینرا آتشفشان فعال میخوانند چنانکه نظایرآن درزمین بسیاراست. بعضی ازآتشفشانهای‌فعال قدرتشان خیلی‌کم است یعنی بخارات واتمهای‌متصاعده چندان نیست بطوریکه در کنار آنها سکنه ودهات زندگی میکنند.

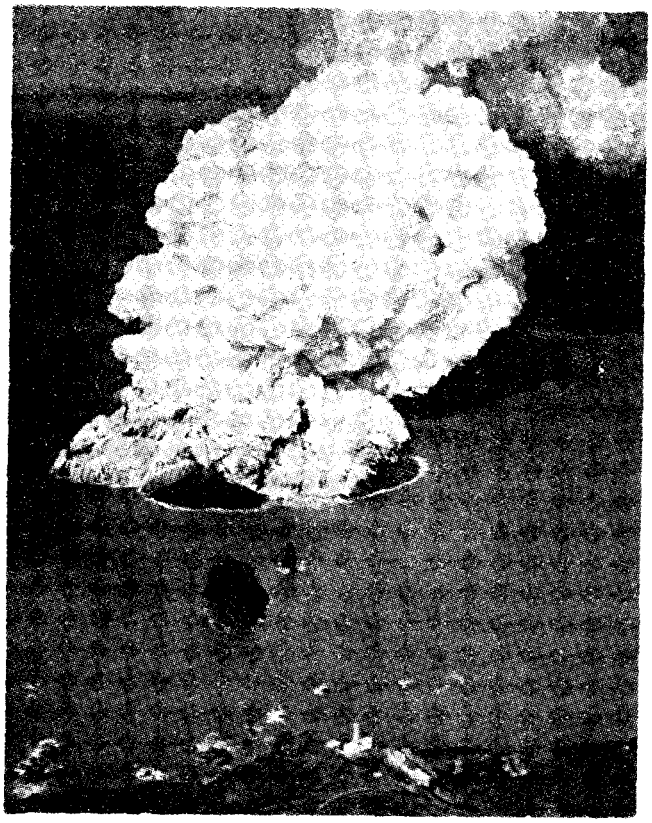

شدیدترین طغیان آتشفشانی سالیان اخیر در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۷ درمجمع‌الجزایرآزور صورت گرفت. پس‌ازچندروز دراثر مواد آتشفشانی‌که بیرون آمد جزیره‌ای بارتفاع ۵۰متر از سطح اقیانوس تشکیل‌شدکه دهانهٔ آتشفشان درآن‌قرارگرفت.

نوع دیگر آتشفشان که گاهی

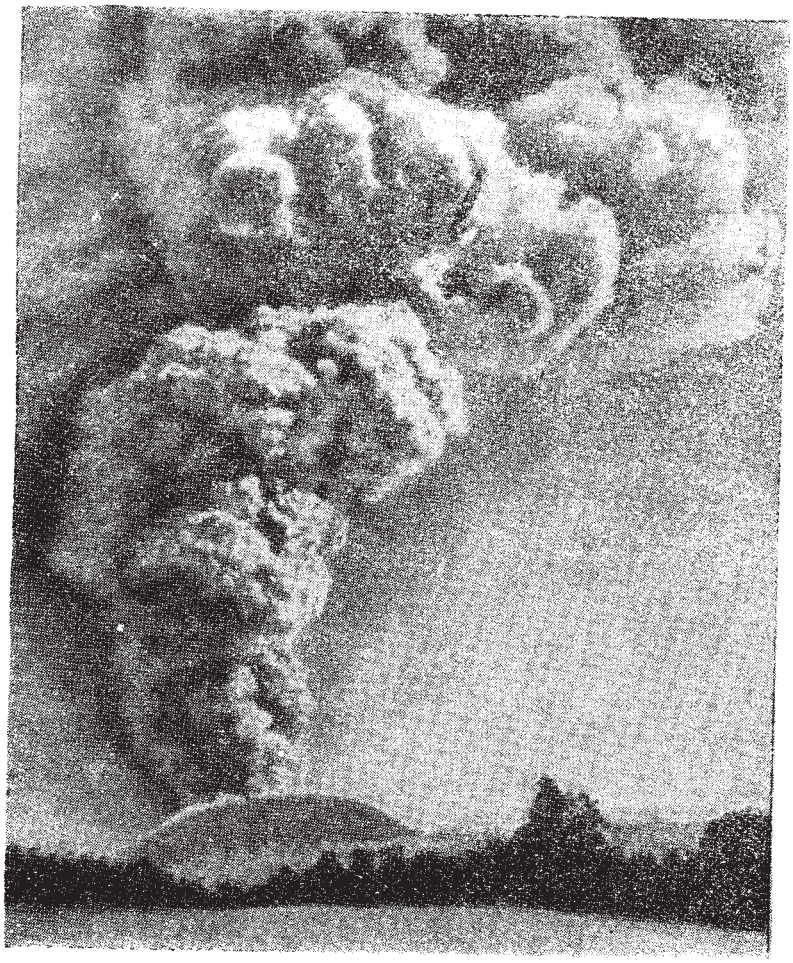

درسال ۱۹۴۳ درمیان یك مزرعهٔ آرام در ناحیه پاریکوتن درمکزیك آتشفشانی
بوجود آمد که بسرعت عظیمی وسعت گرفت ودرمدت ۲۴ ساعت بارتفاع ۵۰۰ متر
ودرمدت ۶ ماه بارتفاع ۱۳۰۰ متر رسید .

درزمین پیدامیشود آتشفشانی است که درمیان زمینهای هموار وجلگه‌ها پدید میآید باینطریق که بخارات آتمی یك‌محل اززمین‌را شکافته ومواد آتشفشانی بشدت ازآنجا خارج میگردند وکم کم آن‌محل تبدیل به تنوره کوه واطراف آن دراثر ریزش وجریان مواد مذاب بشکل کوه درمیآید وهرچه آتشفشانی بیشترشود کوه بزرگتر خواهد گردید و باینطریق یك کوه تازه‌ای بآتشفشانهای جهان افزوده میشود . بهترین‌مثال این‌موردکوه پاریکوتن است که درجلگه‌میشوآکان درمکزیك پدیدآمد .

این بود بیان علت آتشفشان وانواع آن . چنانکه ملاحظه‌شد آتشفشان وزلزله علت واحدی دارند ومسبب آنها نیروی بخارات اتمی است . بخاراتی که از شکافهای زلزله بیرون‌میآید ، همانست که از قلل آتشفشان خارج میشود وتفاوتی باآن ندارد و اینکه درشدت وقدرت عمل آنها تفاوت‌هست بعلت آنست که درشکافهای‌زلزله بخارات‌متراکم شده بایك نیروی واحد ازسوراخ نسبتاً کوچکی بیرون میریزند . مثل اینست که لاستیك‌پر باد اتومبیلی‌را اگر بایك‌میخ سوراخ کنند بادبسرعت وقوت‌ازآن خارج میشود . امااگر

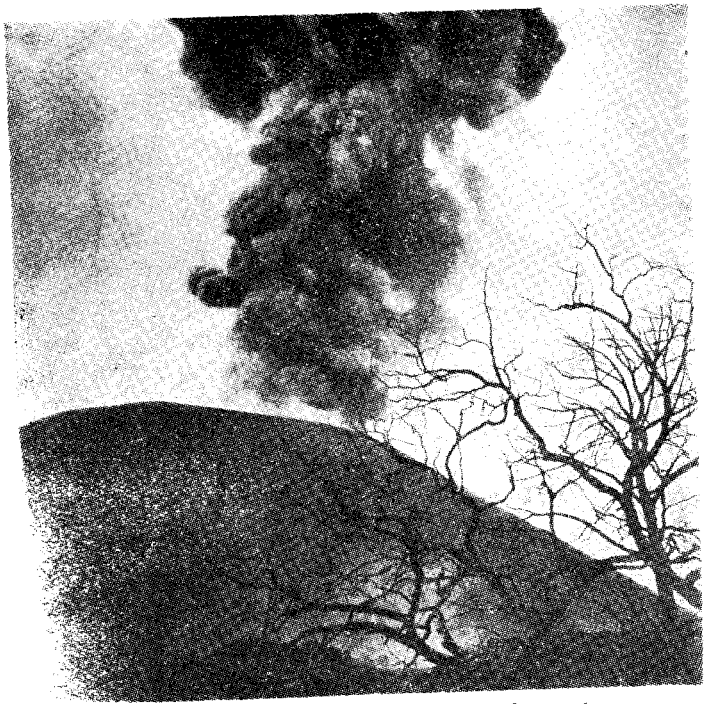

عکس دیگری از کوه آتشفشان پارکوتن که بعداز چند مدت گرفته شده‌است .

باچاقو آن‌را بدرند بادبدون‌فشار زیاد ازآن پراکنده میگردد .

چگونگی مطلب

حال علت وچگونگی جمع شدن اتمهارا درسوراخها وشکافها بیان میدارم .

آنجاکه در بارهٔ عشق اتم وتعقیب کردن یکدیگر سخن گفتم بخاطر آورید . ضمن این تعقیب دستجمعی که بسرعت دنبال‌هم میروند از این شکاف بشکاف دیگر وازآنجا بجای‌دیگرحرکت میکنندمانندعده‌ای ماهیهای کوچك که درپیچ وخم صخره های‌دریاچه یکدیگررادنبال نمایند . ضمن این تعقیب درمحلی بدام و تله میافتند ودر بن‌بست واقع می‌شوندکه راه‌فرار از آنجا ندارند . اتمها در همان‌محل‌کوچك‌اجتماع‌میکنند واتمهای دیگری بآنها میپیوندند ودنبال‌آنها میآیند وچون‌راه فرارنیست همه‌درآن‌محل متمرکزمی‌شوند. وضع آتمهادرآن‌محل عادی‌نیست‌بلکه‌درفضائی محدود چندین‌برابرتعداد معمولی جمع میشود بطوریکه فشارعظیمی بوجود میآید . اینها میخواهند ازبن‌بست خارج شوند ولی راه فرارندارند . اتمهای‌مثبت ومنفی‌که‌نظم آنهادچاراختلال‌شده باهم‌تماس پیدانموده‌و تولیدنیروی فوق‌العادهٔ الکتریسیته میکنند که‌باکمال قدرت بدیواره‌های شکاف بن‌بست فشار وارد میآورند . هرکجافشار بیشتر وپوستهٔ زمین نازکتراست آنجا شکافته می‌شود .

اینست سرپیدایش‌زلزله وآتشفشان‌که میتوان‌آنرا مین‌گزاری‌اتمی‌زمین‌نام نهادکه اززیرزمین بسطح زمین‌میآید . خرابی وآتش‌گرفتن شهرلوط وسودوم وگمور ونظایرآنها که‌درکتب مذهبی مذکور می‌باشدبامرومشیت الهی‌بوسیله‌همین‌اتمها انجام گردیده است .

قرآن‌فرماید : قل‌هوالقادر علی ان‌یبعث‌علیکم عذاباً من‌فوقکم اومن تحت ارجلکم (انعام ۶۵) بگواوست توانا ازاینکه‌برانگیزد برشماشکنجه ازبالای‌شما واززیر پایتان .

درسورهٔ عنکبوت آیه۳۹فرماید : فکلا اخذنا بذنبه‌فمنهم من ارسلناعلیه حاصبا ومنهم من‌اخذته الصیحة ومنهم من‌خسفنا به‌الارض ومنهم من اغرقنا وماکان‌الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون . یعنی پس‌همه‌را بگناهانی‌که‌کردند بعذاب‌برگرفتیم پس‌برخی ازآنها بودکه برایشان تندباد سنگریزه فرستادیم وبعضی‌را بوسیله صدائی‌مهیب هلاك‌کردیم وبعضی‌را درزمین‌فروبردیم وبعضی‌رادردریا غرق‌ساختیم . خداوند بآنهاظلم روانمیدارد بلکه‌خودشان‌بخودظلم میکنند .

دربارهٔ قوم‌لوط درسوره‌اعراف آیه۸۲ـ سوره‌حجرآیه۷۴ سوره‌شعرا آیه۱۷۳سوره‌نمل‌آیه۶۰

سورهٔقمر آیه۳۳ بیان‌میفرماید که‌خلاصه‌آن دو آیهٔ زیراست :

فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من‌سجیل‌منضود- مسومة عندربك وماهی من‌الظالمین ببعید (هود۸۴) پس‌چون امرما فرارسید آنرا زیروزبرساختیم و برآنها ازسنگ گل برهم‌فشرده بارانی باریدیم نشان‌کرده شده که ازستمکاران دورنبود .

انامنزلون علی هذه‌القریة رجزاً من‌السماء بماکانوا یفسقون (عنکبوت۳۳) برافراد این قریه عذابی ازآسمان برای‌اعمالی‌که میکردند فروفرستادیم .

دربارهٔ قوم شعیب، درسوره اعراف آیه ۹۰ سوره شعرا آیه ۱۸۹ وسوره عنکبوت‌آیه ۳۶مطالبی بیان میفرماید که خلاصه‌آن اینست :

واخذت‌الذین‌ظلموا الصیحة فاصبحوا فی‌دیارهم جاثمین (هود۹۷) پس گرفت‌آنهارا آوازی مهیب ودرخانه‌های خودکشته‌شدند .

دربارهٔ قوم صالح درسوره قمر آیه۳۱شرحی میفرماید . همچنین‌درسورهٔ اعراف‌آیه۷۶ عذاب آنهارا شبیه‌بعذابی‌که برای‌قوم شعیب بیان‌شده خبرمیدهد .

دربارهٔ اصحاب‌حجر سوره‌حجرآیه ۸۳ نیزعذابشان‌را صدای‌مهیب بیان میفرماید .

نظری بکتب دینی سایر ادیان

سفر خروج ۷ - ۱۸ - پس خداوند چنین می‌گوید از این خواهی دانست که من یهوه هستم هماناً من بعصائی که در دست دارم آب نهر را میزنم و بخون مبدل خواهد شد و ماهیانیکه در شهرند خواهند مرد و شهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت. و خداوند بموسی گفت بهارون بگو عصای خود را بگیر و دست‌خود را بر آبهای مصر درازکن و بر نهرهای ایشان و جویهای ایشان و دریاچه های ایشان‌و همه‌حوضهای آب ایشان تاخون شود و در تمام زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف‌سنگی خون خواهد بود و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود کردند و عصا را بلند کرده آب نهر را بحضور فرعون و بحضور ملازمانش بزد و تمامی آب نهر بخون مبدل شد و ماهیانیکه درشهر بودند مردند ونهر بگندید و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید و در تمامی مصر خون بود .

در باب هشتم‌ایات راجع به پیدایش وزغ و از بین رفتن آن توسط موسی‌و همچنین پیدایش پشه و از بین بردن آن و درباب نهم در باره مردن مواشی و باریدن تگرگ و باریدن آتش سخن گفته است . و درباب دهم درباره ظهور ملخ و خوردن همهٔ نباتات و ظهور تاریکی بیان شده و درباب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مردن تمام نخست زادگان انسان وحیوانات‌و درباب چهاردهم آیات (۳۱تا۳۶) در بارهٔ مردن لشکر فرعون درآبهای دریا سخن می گوید .

سفر پیدایش ۱۹:۲۴- آن‌گاه خداوند برسدوم و عموره گوگرد وآتش از حضور

خداوند از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت- ۲۸ : و چون بسوی سدوم و عموره و تمام وادی نظر انداخت دید که اینک دود آن زمین چون دود کوره بالا می‌رود .

سفر پیدایش هفتم ۱۰- وواقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان برزمین آمد و در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزنهای آسمان گشوده و باران چهل‌روز و چهل شب برروی‌زمین بارید ۱۷- و طوفان چهل روز بر زمین‌میآمد وآب همی افزود وکشتی را برداشت که از زمین بلند شد وآب غلبه یافته برزمین همی افزود ۲۱ و هر ذی‌جسدی که برزمین‌حرکت می‌کرد از پرندگان‌و بهائم و حیوانات وکل‌حشرات خزنده برزمین و جمیع آدمیان‌مردند هرکه دم روح حیات در بینی او بود از هرکه در خشکی بود مرد و خدا محوکرد و هر موجودی را که بروی زمین بود از آدمیان و بهائم و حشرات و پرندگان آسمان پس‌از زمین محو شدند و نوح باآنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی‌ماند .

در انجیل متی فصل ۲۴ آیات ۱۵ تا ۲۲ درباره عذابهائی که در اورشلیم‌نازل خواهد شد از طرف حضرت مسیح (ع) سخن می‌گوید : در آیه ۲۹ میفرماید : و فورا بعداز مصیبت آن ایام‌آفتاب تاریك گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان‌فرو ریزندو قوتهای افلاك متزلزل گردد .

بیان‌چهاردهم ـ عمومیت اتمها

انواع و اقسام

مجدداً متذکر میشویم . اتم یکنوع نیست ، انواع و اقسام است . هرکدام دارای خواص ویژه و قدرت و قوت مختلفند و اشکال آنها نیز با یکدیگر تفاوت دارد . اتم در همه جای عالم وجود دارد در فضا و هوا و زمین ، در آب ، در اجسام ، در کرات ، در بخارات ، در بدن انسان موجود است و تقریباً هیچ چیزی در عالم نیست که اتم‌در آن نباشد . عالم وجود را اتم فرا گرفته و انواع اتمهادرعالم لایتناهی‌با نجام وظایف مخصوص خود مشغولند .

بدن انسان

بدن انسان نیز از اتم تشکیل یافته و تا اتم نباشد اصولا جسمی بوجود نمی‌آید . تا اتم نباشد حواس انسان کار نمی‌کند ، تااتم نباشد قوت و قدرت و عشق و این قبیل چیز ها در بین نیست ، هر گاه اتم بدن‌کسر شود ویاکمتر وارد بدن انسان شود عمل بدن مختل خواهد شد . اتمهائی که در بدن انسان است از نوع مخصوصی است که از سایر اتمها ضعیف‌تر است . همین اتمهاست کـه بانسان قوت و عشق بخشیده ومنبع قدرت انسان می‌شود .

حواس انسان که فعلا بیست ویك‌حس درکتاب (مکانیسم افرینش) بیان شده با نیروی اتمها و عناصر مختلفه کار می‌کنند چنانکه در همان کتاب گفته شد حواس ما منحصر به بیست ویـك نیست بلکه خیلی بیشتر است و نکاتی دارد که پی‌بردن بآن بآسانی میسرنیست .

مثلا میگویم که قدرت بینائی انسان از اتمهائی است‌که قبلا شرح آن داده شده است . یکی‌از علل ضعیف شدن چشم در اثر نقصان نیروی اتمی درآن است . همچنین ضعیف شدن دست یا پا وغیره همگی بواسطهٔ‌کم شدن قدرت اتمی می‌بـاشد و اینموضوع نسبت بتمام کالبد انسان صـادق است . هر گاه بخواهم تفصیل چگونگی عمل اتم را در بدن انسان وعشق و قدرت نیرو بخش حیـات را شرح دهم سخن بـدرازا می‌کشد واز حوصلهٔ این‌کتاب خارج است . انشاءالله درکتابهای دیگر بیان خواهد شد .

توضیح مختصر

فقط برای روشن شدن اذهان مختصراً مثالی چند از نیروی شگرف اتم ذکر می‌کنم تا بدانید چگونه اتم ظاهراً کوچك تشکیلات نسبتاً مهمی دربدن داده وقدرت عظیم بوجود می‌آورد .

وقتیکه آب روی آتش گذارده شود کم‌کم گرم شده سپس بجوش می‌آید یعنی انرژی آتش ذره ذره باو منتقل می‌شود ولی همین ذره‌های جمع شده قدرتی بوجود می‌آورند که می‌بینید .

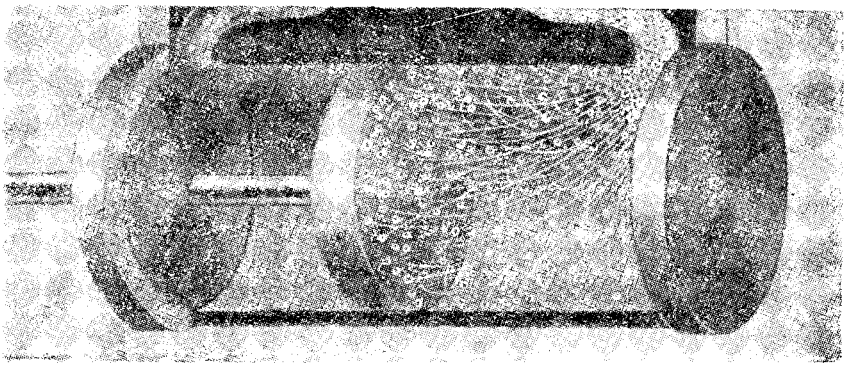

اجتماع عظیم ذرات بسیار ریز بخار سبب می‌شود پیستون بسیار سنگین لکوموتیو بحرکت در می‌آید .

تشبیه دیگر : میدانید که قدرت بخار لکوموتیو های عظیم راکه صدها تن واگـون دنبال آن بسته شده بحرکت می‌اندازد . آیا پیستون لکوموتیو را دیده‌اید که در یك فضای کوچك بقدر حجم یك متکای متوسط نیروئی تولید می‌کند که با آن این‌همه قدرت بوجود می‌آید . این نیرو از چیست و کجاست ؟

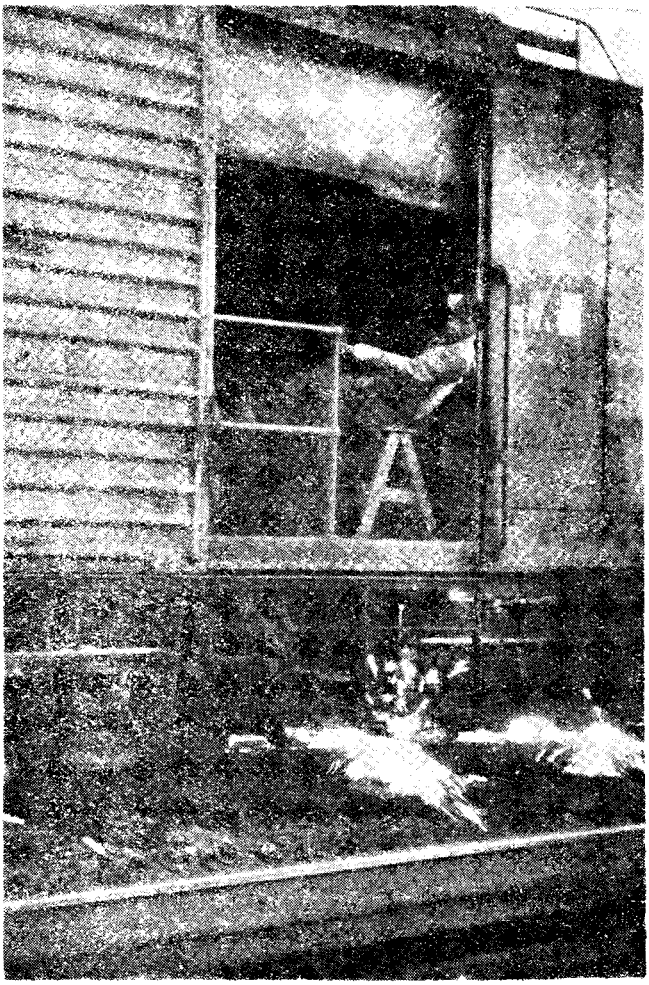

نیروی بخار واگونهائی بوزن صدها تن را بحرکت در میآورد

نیروی بخار است .

همان بخاری است که از روی قوری چائی بر میخیزد . اگر یك برگ کاغذ نازك روی قوری قرار دهند بخار آن قادر نیست که کاغذ را ردکند در حالیکه همان بخار کـه از لولهٔ قوری برمی‌خیزد از میلیارد ها ذرات اتم بخار تشکیل‌شده است. حال حساب کنید که یك اتم آن چقدر نیروتولید می‌کند. تقریباً هیچ .

اما وقتی اینهـا جمع می‌شوند ، دست بهـم میدهند ، متراکم میگردند ، میلیارد هـا میلیارد از آنهـا اجتماع نموده پیستون لکوموتیو را بحـرکت انداخته و صد ها خروار را از جای خود تکان می‌دهند . اگر نیروی مزبور را بتوانیم تجزیه کنیم می‌بینیم جز اجتماع همان

اتمهای کوچك نبوده که دراثر بهم گردآمدن چنین عظمتی بوجودآورند .

مثال دیگر اجتماع اتمهای هوا درمیان لاستیك اتومبیل سبب می‌شود که خروارها وزن را تحمل نماید . پس تعجبی نیست که نیرو وقدرت وعشقی که دراتم‌هاست چگونه دست بهم داده اجتماع می کنندو نیرو وقدرت وعشق وعلاقه را دربشر بود میآورند .

بینهایت بزرگ وبینهایت کوچك

معمولا چشم انسان درحدود یك دهم میلیمتر کوچکی را تشخیص میدهد یعنی‌دو نقطه راکه کمتر از یك‌دهم‌میلیمتر فاصله دارند می‌بیند . ازآنطرف‌میتواند فواصل تاحدودپنجاه کیلومتر ببیند . البته میتواند ستارگان راکه فواصل‌آنها خیلی بیشتر است ببیند ولی منظور دید انسان معمولی است که هیچ اطلاع علمی ندارد واطلاعی از فواصل ستاره‌ها ندارد.

حال اگر نسبت بین یك دهم میلیمتر و ۵۰ کیلومتر را درنظر بگیریم می بینیم که دومی پانصد میلون برابر اولی است . این رقم نشانهٔ ظرافت دید بشراست .

۲ـ درك مدت ـ بطورکلی آستانه درك مدت درحدود یك‌دهم ثانیه‌است‌مثلاً یك‌صدای خیلی زیر بیست سیکلی (۲۰ نوسان درثانیه) بصورت یك‌خرخر متصل بگوش میرسد .

ازآنسوی نردبان زندگانی متوسط بشر تقریباً شامل سی‌سال بیداری یعنی درحدود یك میلیارد ثانیه است . درتمام زندگانی بشر امکان درك بیش ازده میلیارد نیست . پس‌رقم ده میلیارد نشانه ظرافت و حدود درکهای ما از وقت است باین‌ترتیب بدون کمك علم دو بینهایت بزرگ وکوچك برای بشر این است که گفته شد .

پاسکال دانشمند وفیلسوف فرانسوی (۱۶۲۳ـ۱۵۶۲) سعی‌کرده است بشر رادربین این حالت‌که خود آنرا (بین دو بینهایت) مینامد قرار دهد . پاسکال دارای فکری عاقل، روحی مشوش وتحقیق‌کننده‌ای ماهربود . اما نظراتی‌که اودرباره بینهایت دارد (که قسمتی ازآنرا در حواشی‌این‌کتاب ترجمه‌کردیم) دراین مدت سه‌قرن که از علوم تجربی گذشته بسیار فرق‌کرده است .

فیزیکدان مشهور پول‌لانژون **Langevin** میگوید : «ما درمقابل‌دنیائی‌هستیم‌خیلی غنی‌ترازآنچه پاسکال درباره سازمان بینهایت بزرگ و بینهایت کوچك فکر میکرد . از این نقطه نظر ماهمان مناظر را درتمام طبقات بزرگی وکوچکی می‌بینیم ودرهمه‌جا همان اصول را صادق میبابیم . دنیا دراینصورت شباهت به‌آن عروسکهای ژاپونی داردکه درمیان دلهای همدیگر قرار داده شده وهمه شبیه بهم هستند منتها مرتباً کوچك وکوچکترمیشوند. خوشبختانه حقیقت بغرنج‌تر ودرنتیجه جالبتر ازاینست.

منجم انگلیسی آرتورادینگتون چنین اظهارعقیده نموده‌که **نسل فعلی ناظر تولد یک عهد جدید از بشریت است** . این رای‌کاملاً قابل قبول است مخصوصاً با درنظر گرفتن اینکه ادینگتون نتایج کاملاً قابل آزمایش گرفته است . نوشته پاسکال مؤید این‌فرض

است زیرا اگر رؤیا را کنار گذاریم عباراتی که اینجا بیان شد ممکن است عیناً ۲۰۰۰ سال قبل توسط افلاطون گفته شده باشد و احتمال زیاد میرود که عهد جدید روشهای عقلانی و وسائل پیشرفته‌ای در اختیار داشته باشد که قابل مقایسه با عهود گذشته نباشند.

دو بینهایت در فکر امروز ـ نظرات فرضی و اصول تجربی که موجب شناسائی دو بینهایت میباشد بر اصول ظریف و بغرنجی تکیه دارد که معمولا بازندگانی عادی تفاوت دارد. اگر بخواهیم در چند کلمه بینهایت کوچك را بیان کنیم باید بگوئیم کشور کانتا میباشد (منظور از کانتا مقدار غیرقابل تقسیم است) مقادیر این سرزمین با تصاویر عادی غیرقابل تجسم است. بیان آنها بصورت شکل و حرکت که دکارت گفته غیرعملی است و تنها با بازی ارقام و بازیهای احتمالات بآن میپردازند. در آنطرف بینهایت عالم واقع است که عبارتست از ستارگان که اغلب دور آنها سیاراتی مثل زمین هست و سحابی‌ها (مثل کهکشان) که تشکیل شده از ستاره و عالم هم خود از مجموعهٔ سحابیها بوجود آمده است. در عالم بینهایت بزرگ قوانین نسبیت عمومی حکمفرما است. هندسه قدیم اقلیدس اینجا بکار نمیخورد و رابطهٔ نزدیکی بین ماده و فضا وجود دارد.

مقیاس بینهایت‌ها ـ برای مقیاس بینهایت‌ها احتیاج بوسائل سنجش مختلف داریم. فواصل بینهایت کوچك و فواصل عظیم بی‌پایان، جرمهای ناچیز و توده‌های عظیم ماده، قدرتهای بسیار ریز و طوفانهای عظیم انرژی.

سال نوری عبارتست از فاصله‌ای که نور در یکسال با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه طی میکند و این عبارت است از ۹/۴۶۰/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر یعنی تقریباً ده هزار میلیارد کیلومتر ـ مثلا کهکشان که منظومهٔ شمسی جزء ناچیزی از آنست قطرش در حدود یك میلیارد میلیارد کیلومتر است.

ترجمه و تلخیص از کتاب دو بینهایت Les deux infinis بقلم مارسل بول Marcel Boll چاپ کتابخانه لاروس صفحات ۸ الی ۱۵

بـرای نشان دادن بینهایت کوچك این قطعه را از صفحه ۹۴ کتاب تغییر افق Changing Horizons بقلم ج. س تورنلی G.C.Thornley ترجمه می‌کنیم: هرگاه یك لیوان آب را بدست بگیرید چقدر اتم در آن می‌توانید یافت؟ جواب آن یك عدد ۱ میباشد که ۲۵ صفر دنبال آن باشد. شاید این عدد برای هیچکس معنی نداشته باشد. پس طور دیگر میگوئیم. در حدود چند صد میلیون از اتمهای داخل لیوان را بردارید (نمی‌توانید. فرض کنیم می‌توانید) این چند صد میلیون اتم را روی یك اینچ مربع زمین قرار دهید. بار دیگر چند صد میلیون بردارید و در روی یك اینچ مربع دیگر بگذارید و همینطور این عمل را انجام دهید تا لیوان خالی شود. باین ترتیب شما می‌توانید تمام سطح کرهٔ زمین را با اتمهای داخل لیوان بپوشانید.

درمقابل قسمت زیر از صفحه ۹۰ کتاب اطلس عالم Atlas of the Universe که در صفحه ۱۹۷ معرفی شده ترجمه میشود: هابل Hubble با روش شجاعانه‌ای که پیشنهاد کرد

نخستین کسی بود که یك تخمین معقول ازحجم عالم نشان داد . مجموعه‌ای از سحابیها در ستارگان (کورونا بوآلیس) وجود دارد که فاصله آنها باما ۷۰۰ میلیون سال نوری است . تلسکوپ هیل **Halc** سحابیهائی را عکسبرداری کرده که فاصله آن دوبرابراین مقدار است .

خلاصه‌ای ازمساحتها

که ازکتاب اطلس عالم ترجمه شده است(صفحات ۱۰۰و۱۰۱ کتاب مزبور)
فراموش نشود که هررقمی که درهرخط ذکر می‌شود یکصد برابر رقم قبلی است.
مساحت ۱ـ هسته آتم یك میلیونیم یك میکرون است ـ هر میکرونی یك میلیونیم یك میلی متر است .

× ۱۰۰ — ۲ـ قطرهسته دیگر اتم یك‌ده‌هزارم میلی‌میکرون .
× ۱۰۰ — ۳ـ قطرمنظومه‌اتم — یکصدم‌میلی‌میکرون
× ۱۰۰ — ۴ـ قطرملکول‌متان : یك‌میلی‌میکرون
× ۱۰۰ — ۵ـ میکربهای‌میکرب خوار یا باکتریوفاژ — یك‌دهم میکرون — هرمیکرون یك‌هزارم‌میلیمتر .
× ۱۰۰ — ۶ گلبول قرمز خون = ۱۰ میکرون
× ۱۰۰ — ۷ـ اسکلت رادیولرها — یك‌میلی‌متر
× ۱۰۰ — ۸ـ سوسمارهای کوچك — ۱۰ سانتی‌متر
× ۱۰۰ — ۹ـ معبدچاندی پاوان درجاوه : ده‌متر
۱۰۰ — ۱۰ـ پل کبك‌درکانادا ـ یك کیلومتر
۱۰۰ـ۱۱ـ عرض یلوپونزیونان ـ ۱۰۰ کیلومتر
× ۰۰ — ۱۲ـ قطر کرهٔ زمین . ۱۰هزار کیلومتر
× ۰۰ — ۱۳ـ قطرخورشید : یك میلیون کیلومتر ۳ویك‌سوم ثانیه نوری
× ۱۰۰ — ۱۴ـ قطرستاره فرس اعظم پاپگاز ۶دقیقه نوری
× ۱۰۰ — ۱۵ـ قطر ستاره تاریك اوریگه : ۱۰ ساعت نوری
× ۱۰۰ — ۱۶ـ مساحت قنطورس نزدیك (پروکسیماسانتوری) ۱/۰ سال نوری (گردش آن‌در حدودیك میلیون سال طول‌می‌کشد) .
× ۱۰۰ — ۱۷ـ قطردایرهٔ‌ستارگان اطراف خورشید : ۱۰ سال نوری
× ۱۰۰ — ۱۸ـ ستارهٔ گلبولی یا ابری M ۹۲ — : یکهزارسال‌نوری
× ۱۰۰ — ۱۹ـ کهکشان ماکه منظومهٔ شمسی‌جزوآن است : ۱۰هزار سال نوری
× ۱۰۰ — ۲۰ـ گروهی‌ازسحابیهای‌خارجی‌مجموعه **Pisces** پیس: ۱۰میلیون سال‌نوری.
× ۱۰۰ — ۲۱ـ شعاع عالم که توسط بزرگترین تلسکوپها دیده می‌شود : ۱۰۰۰ میلیون سال نوری
× ۱۰۰ — ۲۲ـ قسمتی ازعالم که‌قابل مشاهدهٔ وسائل امروز بشراست ۱۰۰/۰۰۰ میلیون سال نوری

علم بشر درپنجاه سال گذشته مساحت عالم شناخته شده را خیلی کمتر دانسته‌است .

در ۵۰ سال قبل اگر میخواستند نسبت بینهایت کوچك به‌بینهایت بزرگ‌را بسنجند بجای ۲۲ قلم مذکور بالا فقط ۱۵ قلم ذکر میشد. اطلاع نسبت بقدرت عظیم داخل اتم درهمین چنده‌سال اخیر توسعه یافته است. استخوان بندی سحابیهاکه نخست توسط شاپل معین گردید (بین ۱۹۱۵ و ۱۹۲۰) زمانی بودکه هنوزفکروجود سحابیهای خارج مبهم بنظرمیرسید ـ محیطی که دراطراف خود بشروجود دارد تنها مربوط به‌شش شماره‌از ۲۲ شماره فوق‌است . هرگاه مشاهدات معمولی را درنظر بگیریم دانش بشراز عالم منحصر بهمین شش قسمت در زمان ابتدای رنسانس بوده است. البته سایرکرات آسمانی را هم میشناختند ولی فکرمیکردند در همسایگی زمین هستند. افکاری درباره مسافت حقیقی آنها خیلی جسورانه بنظر میرسید . شاید باپیشرفت علم جدولی‌که دربالا معین شده‌است‌ازدوطرف‌باز ادامه داده شود. هرکدام ازشماره‌های بالاراکه با شماره بعدی مقایسه‌کنیم هیچ بنظرمیرسد.

در این باره‌که آیا میتوان فضا را مجسم‌کرد یانه ما نمیدانیم زیرا عالم بصورتهای مختلف درنظرما درحال توسعه است.اگرعالم‌اینطور بی‌پایان بهمه‌طرف توسعه مییابدبایستی یك فضای بی‌پایان برای معرفی آن بکشیم. برخی ازدانشمندان فرضیه‌ای ابراز داشته‌اند که عالم محدود است وشاید یك حجم معین قابل سنجش دارد . با فرض آنها عالم بصورت دایره‌ایست‌که حدودی ندارد! فکراینکه فضای منحنی ومحدود است در سال ۱۹۱۷ توسط اینشتین بیان گردید. یکی‌ازمهمترین مدافعان آن منجم مشهورانگلیسی سرآرتورادینگتون بود. این نوع فضا فقط یك فرض ریاضی است وتصور تصویرآن درفکر امکان ندارد. دراین صورت امکان این پیش میآیدکه عالمهای دیگردر پشت عالمهای ماوجود داشته باشد.

سلسله مراتب بی‌انتها

بینهایت بزرگ و بینهایت کوچك

اتم‌که بشربکمك نیروی علم تاحدی آنرا شناخته است بنظر اوامروزه کـوچکترین ذرات عالم وجود است‌که میپندارد از آن کـوچکتر چیزی نیست . بعلاوه ذرات ترکیبی آن یعنی آنچه الکترون وپروتون ونوترون مینامد بقدری ریزوساده و بسیط است که امروزه قابل تجزیه نیست. یعنی در واقع از نظرعلم امروز جسم لایتجزا وکوچکترین و ساده ترین اجسام عالم ترکیبات اتم است .

یکی ازبزرگترین‌رادیوتلسکوپهای جهان‌که بمنظور بررسی فضای لایتناهی ساخته شده است

این نظریهٔ علمی امروز است ولی باید دانست‌که اجزاء اتم‌کوچکترین نیست . همانطور که‌علم‌امروز نظرات‌علمای‌سابق‌راکه‌اتم رالایتجزی میدانستند تکمیل‌کرده ونشان‌داده‌که دراتم‌اجزائی وجود دارد رأی امروز هم راجع باتم بترتیبی‌که دربالا گفته شد قابل تکمیل است.

حال میخواهم بگویم‌که هراتم خـود دنیای مستقلی است ودر آن انواع واقسام ذرات وموجودات زندگی میکند و همین یك اتم بقدری در عالم خود بزرگ است‌که تقریباً میتوان آنرا بامنظومه شمسی‌که صاحب زمین واقمار وغیره است مقایسه نمود.

ملاحظه‌کردیدکه درذرهٔ باین‌کوچکی که

بشراز دیدنش عاجزاست چه عظمتی نهفته شده. تازه‌کار باینجا خاتمه نمییابد. هرگاه درروی آن دنیائی که ازیك اتم بوجود آمده بهمان نسبتی‌که دارد اتمی موجود باشد آن اتم‌هم‌بنسبت خودش دنیائی است‌که دارای اتمهائی‌بنسبت‌خودش‌میباشد وآن اتم‌هم همینطوراست. خلاصه این سلسله مراتب روبکوچکی‌آنقدر ادامه داردکه انتهائی برآن متصورنیست وبجائی محدود ومتوقف نمیشود تا آن حدکه از فهم بشر امروز خارج است.

همین قاعده دربارهٔ اجسام بزرگ نیزجاریست. مثلاکرات منظومه شمسی‌ماو آفتاب باین عظمت وزمین باین وسعت وکرات دیگرآن خود حکم اتم و منظومهٔ اتمی دارندکـه اینهمه موجودات اجزاء و اضعاف اتمهای‌آنست . این اتمهاکه بنظرما آنقدر عظیم‌است خود جزء وفرع یك جسم بسیارعظیم دیگری است‌که دارای تعداد بیشماراز این اتمها است. تازه مجموع آن جسم خـود یك اتمی است نسبت بجسم بزرگتر درعالم وآن جسم‌هم حکم اتمی را دارد نسبت بجسم بزرگتر و این سلسله مراتب در عالـم پایان ندارد وبی‌انتهاست وهرچه روبیالا رویم بازهست تاآن حدکه ازفهم بشرامروز خارج میباشد .

نبودن حدود وحد توقف دربزرگ وکوچك وبی‌پایان بودن این سیرخودنشانه ودلیلی ازبی‌انتها بودن عالم لایتناهی ووحدت‌کامل جهان است.

تفکر درعظمت‌کائنات

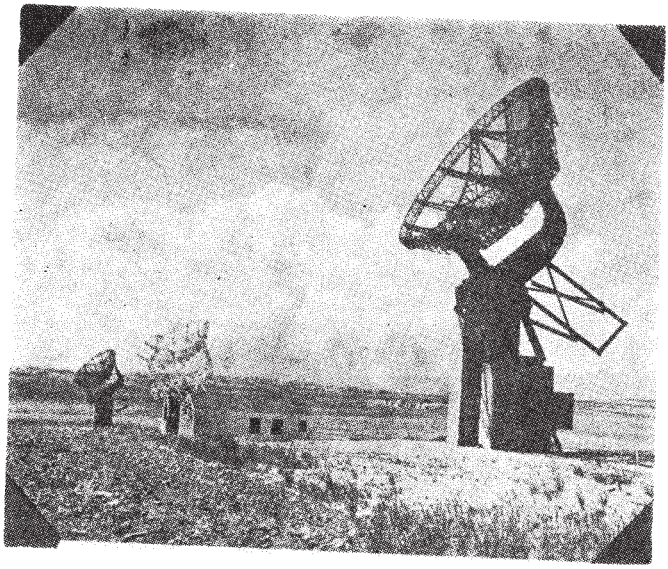

چند رادیوتلسکوپ عظیم‌که آنتن‌های آن بمنظور دریافت امواج رادیوئی بطرف فضا متوجه شده است.

آنهائیکه منکر وجـود شعور درعالم‌باین عظمت هستندکافی است‌که درنقشهٔ واحد ومنظمی‌که‌در منظومهٔ شمسی‌وسایرمنظومه‌های عالم ودرکهکشانها وجود دارد ونقشه‌ای که درگردش اتم بکاررفته ومشابهت آنها بایکدیگر وپیروی‌ازاصول‌کلی متحدالشکل، و دقیق بودن‌وتخلف ناپذیر بودن نظام آن تفکرنمایند وگردش‌کرات را بدورخود یابدور مرکز منظومه‌که‌باوجود عظمت‌مدار بادقیقه وثانیه حساب میشودوبواسطهٔ همین انتظام‌منجمین میتوانند خسوف وکسوف راپیش بینی نمایندوحرکات سریع وتخلف ناپذیر تمام ذرات بیشمار عالم ووجود مخلوقات ذیشعوروصاحب فکروارادہ ومصلحت‌اندیش را درزمین وسایرکراتی‌که مناسب برای این قبیل موجودات است درنظرگرفته وآنوقت انصاف دهندکـه آیا یك طبیعت بیشعورمیتواند چنین انتظامی را برقرارکند؟

هرچندکه وجود مخلوقات مدرك وصاحب عقل وشعور در همین‌کرهٔ خاکی ما برای اثبات شعور طبیعت‌کافیست اما خوشبختانه علم دراین باره هم ببشرکمك‌کرده واخیراً دانشمندان‌بوسیلهٔ رادیوتلسکوپ‌ها و دستگاههای نیرومندفرستنده وگیرنده توانسته‌اند علامات ومخابرات منظمی را بکرات بفرستندوبگیرند

که طرز منظم آن خود حاکی از شعور کسانی است که در آن نقاط عالم بزندگی مشغولند.

مرکز مقایسه

از آنچه در بالا گفته شد پس از تفکر این نتیجه بدست میآید که اصولا کوچك و بزرگ در عالم مفهومی را که ما میشناسیم ندارد. وقتی ما کوچك میگوئیم مرادمان اینست که وسایل ما قدرت تشخیص آنرا ندارد. مثلا هرگاه بنا باشد یك بادام را با یك کارد تیز دو نیم کنیم و آن نیمه را هم بدو قسمت نمائیم و همچنین قطعات آنرا هر مرتبه نصف سازیم بالاخره بجائی میرسد که دیگر کارد ما قدرت خورد کردن قطعهٔ ریز بادام را ندارد. آیا معنی آن اینست که دیگر آن ذره قابل تقسیم نیست؟ خیر چنین نیست بلکه معنی اینست که ضخامت و بزرگی کارد ما متناسب آن عمل نمیباشد والا هر چه کارد نازکتر و وسایل عمل ریزتر شود آن ذرات قابل تقسیم است.

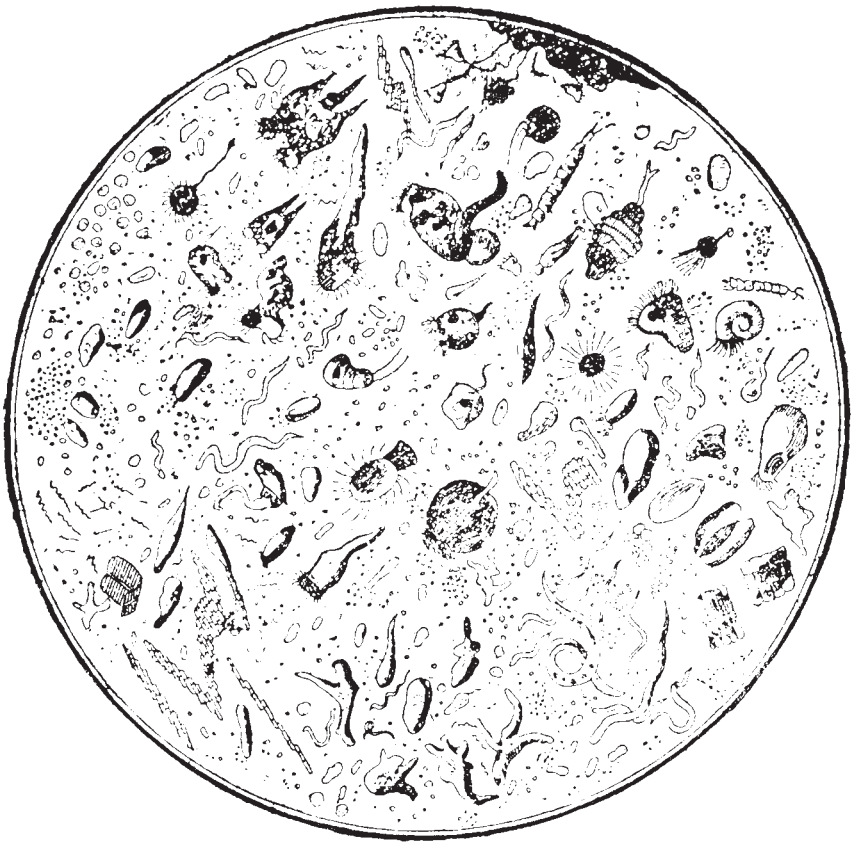

عکس بالا موجوداتی را که در یك قطره آب وجود دارد نشان میدهد. این منظره بوسیله میکرسکوپهای معمولی تهیه شده در حالیکه آلات قویتر مانند میکرسکوپهای الکترونی و وسایل بالاتری که هنوز اختراع نشده عجایب شگفت انگیزی در یك قطره آب نشان خواهد داد.

اگر شما میکرب را نمی بینید دلیل بر آنست که چشم شما قدرت ندارد. بهمین لحاظ وقتی با میکرسکوپ مجهز شوید یك دنیای جدید در یك قطره آب ملاحظه خواهید کرد.

بهمین ترتیب است عالم بزرگتر ازما. مثلا علت اینکه ماکرهٔ زمین را یکجا نمی‌بینیم نقص محدود بودن قدرت ماست واگر موجودی باشد بزرگتر ازکرهٔ زمین یا اینکه خود ما درکرهٔ ماه قرار گیریم کرهٔ زمین را خواهیم دید.

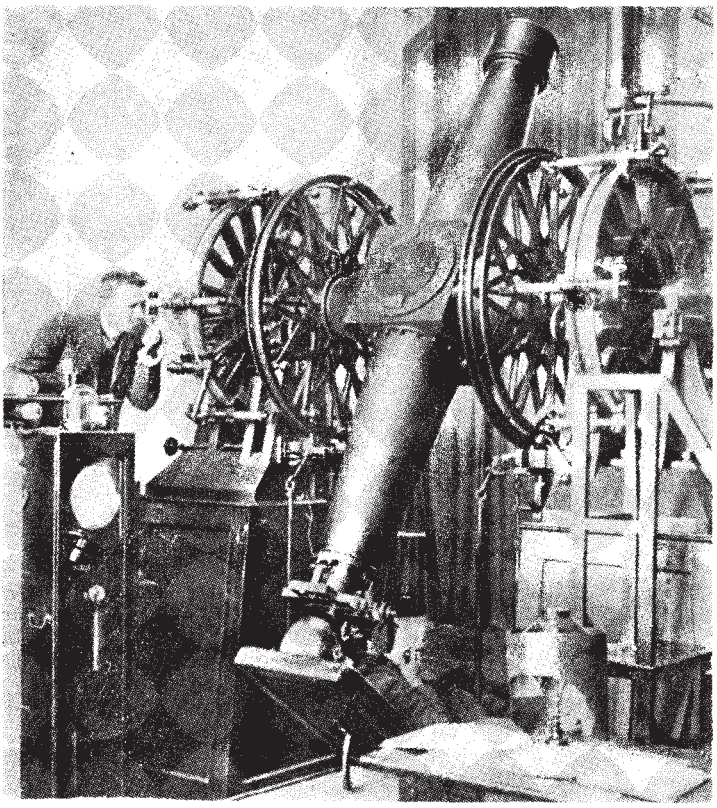

دوربین نجومی برای کنترل ساعت صحیح در شهر بزانسون فرانسه

نتیجه این سخنان آنست که بشر خود رامرکز مقایسه موجودات عالم قرار میدهد و آنچه را از جسم خودش کوچکتر است کوچك وهرچه‌را بزرگتر است بزرگ میشمارد درحالیکه‌این مقایسه غلط است. اندازه وحجم یك بشر میزان وشاخص برای عالم لایتناهی نیست. نه بشر بلکه هیچ موجودی شاخص سنجش و مقایسه نمیباشد. خلاصهٔ مطلب آنکه اصلا میزان و مقایسه‌ای در عالم لایتناهی دربین نیست وهمین امر نیز خود دلیلی برای لایتناهی بودن عالم است.

آن موجود بسیار خردکه در نظر ما ناچیز و غیر قابل ملاحظه است در محیط خود دنیائی است مستقل و عظیم که همهٔ آنها برای عالم لایتناهی لازم وملزوم میباشد.

توضیح مطلب

اکنون تا حدی فهمیده شدکه حدود عالم به اتم خاتمه نمیابد وهرچه بطرف کوچکتر برویم باز کوچکتر ازآن هم هست و لایتجزائی دربین نیست و هرچه بسوی بزرگتر رویم باز هم هست . در واقع کرات حال هسته یك هندوانه راکه بمثابه‌کرهٔ بزرگتری است دارند.

اگر کوچك وبزرك وحد توقف برای آن قائل شویم مثل اینستکه اول و آخررا تصدیق کرده‌ایم.

هسته‌ای‌که دریك هندوانه هست ازخود هندوانه خبر ندارد ودرمحفظه‌ای پوشیده است. اما خود آن هسته هم تشکیلات مخصوص بخود دارد ودرمیان آنهم بازمغزهسته وتشکیلات جدیدی هست‌که بمنزلهٔ خود هسته در مقابل هندوانه است. ازطرف دیگرخود هندوانه دارای تشکیلاتی است ازآنجمله چندطبقه پوست روی آنرا فراگرفته تاپوست سبزمیرسد. بشر خیال میکندکه پوست سبز حدود هندوانه است در حالیکه پس ازپوست سبزهندوانه هوای زمین آنرا احاطه‌کرده وتازه خود هندوانه درکرهٔ زمین وکرهٔ

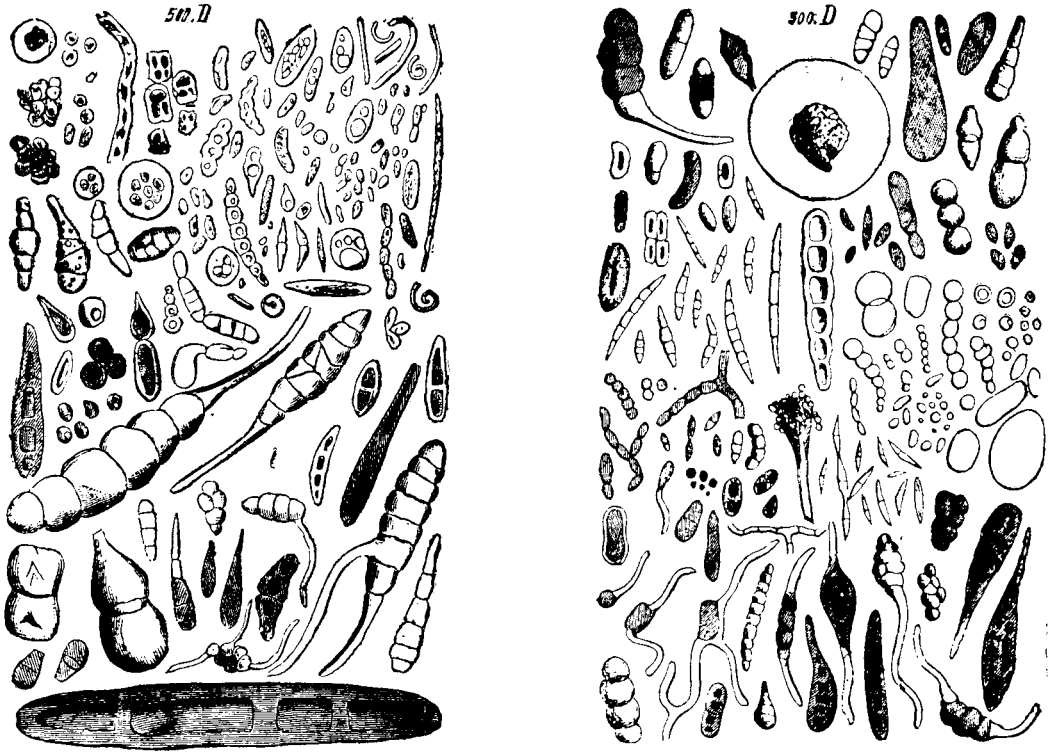

عکس ذرات وموجودات هوائی که بوسیله میکرسکوپ بزرگ شده است . هنگام تابش آفتاب ازروزنه‌ای دریك محل تاریك برخی از آنها با چشم‌دیده میشود.

زمین درفضا قراردارد . این امرخود دلیل دیگری برای لایتناهی بودن عالم است.

دلیل آنکه هرچه بکوچك وبزرگ رویم بازکوچکتر وبزرگترهم هست آنست‌که بشر بااختراع آلات جدید مرتباً عظمت‌های تازه‌ای ازعالم لایتناهی یا اتم‌کشف میکند. پیدایش دوربینهای نجومی که‌هر مرتبه بزرگتراز سابق ساخته میشود مثل دوربین پالومار(۱) نسبت بدوربین کوه‌ویلسون(۲) ودوربین کوه ویلسون نسبت به‌یرك(۳) ولیك(۴) نشان دادکه هرچه ازکرانه‌های آسمان بیشترکشف شودبازدیده‌اندکه دوربینهای بعدی حدود جدیدی‌کشف مینماید یعنی حدودی‌راکه قبلا دیده‌بودند وسعت میبخشد.

آخرین نتیجه‌ای که ازمطالعه در دوربین‌کوه پالومار بدست‌آمده نشان‌داده‌که مجموع‌کرات تشکیل کهکشانهارامیدهد ومجموع کهکشانها تشکیل‌یك‌عالم‌را میدهد وتعدادکثیری ازاین‌عالمها وگلهٔعالم بوجود میآوردکه طبق‌آخرین‌حدود دانش چندمیلیون‌میلیون ازاین‌قبیل‌عالمهاکشف کرده‌اند .

این‌حدی‌است‌که تاامروز دانسته‌اند . درواقع این‌سلسله‌مراتب انتها ندارد وحقیقت‌آن همانست که گفته‌شد .

درعالم بینهایت‌ریزهم مسئله همینطور است .

Lick (4) Yerkes (X) Wilson (2) Palomar (1)

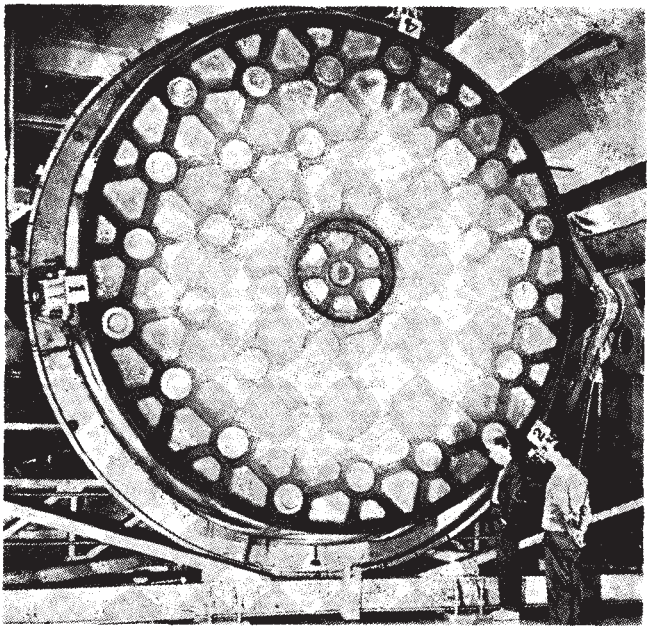

عکس آئینه دوربین کوه پالومار که ۵ متر قطر دایره آنست. حفره‌هائی که در آن دیده میشود بخاطر کم کردن وزن بلور است که داخل آن حفره‌ها خالی گذارده شده ولی با این احوال وزن آئینه ۵ تن میباشد.

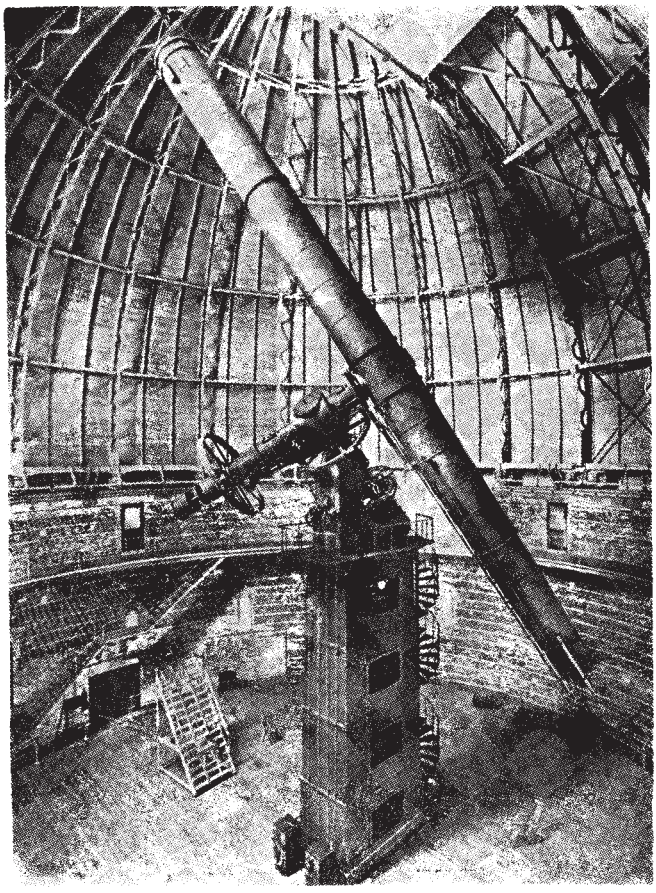

دوربین بزرگ رصدخانه «یرکز» در دانشگاه شیکاگو در خلیج ویلیام در ایالت ویسکونسین. قطر دهانه دوربین یک متر و طول آن ۱۹ متر است.

فهرست بزرگترین تلسکوپهای دنیا

رصد خانه و محل آن	دهانهٔ دوربین به متر	طول دوربین به متر	تاریخ شروع باستفاده
کوه پالومار (آمریکا)	۵/۰۸	۱۶/۸	۱۹۴۸
لیك ـ کوه هامیلتون (آمریکا)	۳/۰۵	۱۶ /	ـ
کوه ویلسون (آمریکا)	۲/۵۴	۱۲/۹	۱۹۱۷
میشیگان آن آربر (آمریکا)	۲/۴۴	ـ	پروژه
مك دونالد کوه لوك (آمریکا)	۲/۰۸	۸/۲	۱۹۳۹
رادکلیف پرتوریا (جنوب آفریقا)	۱/۹۳	ـ	ـ
هوت پرووانس (فرانسه)	۱/۹۳	ـ	ـ
دونلاپ ـ تورنتو (کانادا)	۱/۸۸	۹/۱	۱۹۳۳
دومینیون ـ ویکتوریا (کانادا)	۱/۸۳	۹/۱	۱۹۱۹
نیوتون ـ هرست مونسو (انگلستان)	۱/۸۳	ـ	ـ
پرکین ـ دلاوار (آمریکا)	۱/۷۵	۷/۶	۱۹۳۲
هاروارد ـ اکریج (آمریکا)	۱/۵۵	۷/۹	۱۹۳۷
هاروارد ـ بلوم فونتین (آمریکا)	۱/۵۲	۸/ـ	۱۹۳۳
مونت ویلسون (آمریکا)	۱/۵۲	۷/۶	۱۹۰۸
کوردوبا (آرژانتین)	۱/۵۲	۷/۶	۱۹۴۲
برلین بابلسبرگ (آلمان)	۱/۲۵	۸/۴	۱۹۲۶
هوت پرووانس (فرانسه)	۱/۲۰	۷/۲	۱۹۴۲
لاول فلاگستاف (امریکا)	۱/۱۱	۵/۶	۱۹۱۰
برر امرات (ایتالیا)	۱/۰۲	۵/۱	۱۹۲۶
سالت شومادن (استکهلم) سوئد	۱/۰۲	۵/۱	۱۹۳۱

ترجمه از کتاب هیئت، ستارگان و عالم بقلم لوسین رودو و ژراردو **ووکو** لور چاپ کتابخانه لاروس پاریس

Astronomie, Les Astres, L'univers–par L. Rudaux et G. de Vaucouleurs Librairie Larousse – Paris

ومن الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا ویشهدالله علی مافی قبله ـ بعضی مردم از گفتار دلفریب خود تورا بشگفت آرند که ازچرب زبانی ودروغ بمتاع دنیارسند واز نادرستی ونفاق خدارا براستی خود گواه گیرند وچنین کسی بدترین دشمن اسلام است .

سوره بقره آیه ۲۰۴

واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه وانه الیه یحشرون ـ و بدانید که خدا در میان شخص وقلب او حایل است وبسوی او محشور خواهیدشد .

سوره انفال آیه ۲۴

وایشانرا یکدل خواهم داد ودراندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد ودل سنگین را از جسدایشان دورکرده دل گوشتی بایشان خواهم بخشید تادرفرایض من سلوك نمایند واحکام مرا نگاه داشته آنهارا بجاآورند وایشان قوم من خواهندبود ومن خدای ایشان خواهم بود .

کتاب حزقیال نبی باب یازدهم

مردنیکو از خزانه نیکوی دل خود چیزهای خوب برمیآورد ومردبد ازخزانه بد چیزهای بد بیرون میآورد .

انجیل متی باب دوازدهم

تنها دروقتی غیرممکن ممکن شود چنانکه طومار آسمان بدست بشر پیچیده گردد بدبختی ازبین خواهدرفت مگر اینکه خدارا درقلب کشف کنند .

هندو : اسوتاسواتارا اوپانیشاد آدهیایا ۴

آنکسیکه براهمان را بشناسد برهمان هوشمند وبرهمان بی پایان را در عین (قلب) خویش بیابد ، آنرا درعالیترین اثر دریابد، ازهمهٔ رحمتها برخوردار شده وبابرهمان توانا متصل خواهدگردید .

هندو : تایتیریاکا اوپانیشاد والی ۲ آنوواکا ۱

خداوند در محل قلب تمام مخلوقات قرار گرفته است .

بهاگاوادگیتا

آنکسیکه دیگری را بازور منقادسازد قلب اورا تسخیر نکرده . علت اطاعت آن افراد اینست که قدرتشان برای مقاومت کافی نیست . اما آنکس که مردمان را با خلق نیکو واخلاق مطیع سازد قلبشان را تسخیرساخته وبامسرت وصداقت منقاد خواهندشد .

کنفوسیوس: منسیوس ۲

آنچه جزء طبیعت مرد عالی است عبارتست ازنیکوکاری ، درستکاری ، خویشتن داری ودانش . اینها در قلب جای وریشه دارند وتوسعه وجلوهٔ آنها بایك هم آهنگی ملایم دررفتار ظاهرمیشود.

کنفوسیوس : منسیوس ۲

موضع عقل سر و موضع نفس دل است وهمه آدمیان ومخلوقات تابع عشقند . عقل حاکم بر نفس نیست بلکه آلت اواست ومهر وعشق اعتنا بعقل وعلم ندارد بلکه آنهارا بخدمت خود میگیرد . پس عشق ودل که مرکز آنست اصل است وعشق از تجلیات اراده است .

شوپنهاور

مدیر ومدبر جهان عشق است . این حقیقتی است خواه قبول کنند یا نکنند.

ارنست رنان

مرد آزاده بزرگوار از عشق خدائی برخوردار است . بکلیهٔ موجودات عشق دارد اگرچه موضوع خاص یعنی معشوق مخصوص هم نداشته باشد .

هانری برگسن

مبداء عشق عارف نشاط حیات است که مبداء کل موجودات میباشد .

هانری برگسن

خدا عشق است وعشق خداست . عشق خلاق است وخالق همانا عشق است . عشق موجب خلاقیت است ، خلقت نتیجه عشق است. خدای عاشق است ومخلوق معشوق اوست . چون مخلوق هم نتیجه خالق است پس هم عاشق وهم معشوق خود اوست. **هانری برگسن**

عشق بذات حق نتیجه عشقی است که ذات حق بخود دارد واز همین رو است که میگویند خداوند مردم را دوست میدارد درواقع عشق حق بحق وعشق حق بخلق وعشق خلق بحق همه یك عشق است . **اسپینوزا**

عشق عقلانی بذات حق موجب زندگانی جاویدان است . **اسپینوزا**

خداوند درقلب انسان قسمتی از حرارتهای بی روشنی را برانگیخته واعمالی که از نفس و قلب سرمیزند بدون فکر ومانند اعمال جانوران است . **رنه دکارت**

حرارت بدن از خون وحرارت خون از قلب پس حرارت بدن از قلب است . پخته شدن غذا درمعده بوسیله حرارت قلب میباشد . **رنه دکارت**

هرفردی از عالم برای خود جهانی است وآنچه درهمه جوهرهای جهان هست درهرجوهری هم هست وهرجوهری آئینه تمام نمای جهان است منتها هرجوهری مقداری از حقیقت را بالقوه و مقداری را بالفعل دارد . **لایب نیتس**

هرجوهرفردی عالم صغیری است که هرچه درعالم کبیر هست دربردارد بعضی را بالقوه و بطور مبهم وبعضی را بالفعل وبطور صریح وروشن لیکن هرچه هست درخود اواست . نه از بیرون چیزی باو داخل میشود ونه از او چیزی بیرون میرود یعنی دروپنجره ندارد وهرچه درمیبابد خود را دریافته است . **لایب نیتس**

بیرون ز تو نیست آنچه درعالم هست　　از خود بطلب هرآنچه خواهی که توئی

***

انسان عالم صغیراست وجهان عالم کبیر. فاعل قوه‌ایست که درانسان روح و نفس ودرعالم پروردگار خوانده میشود ومنفعل قوه‌ایست که‌درانسان بدن ودرعالم ماده نامیده‌میشود. انسان که‌عالم صغیراست وجسماً وروحاً پاره‌ای‌از عالم کبیر میباشد ناچاراست که ازقوانین طبیعت پیروی‌کند وچون درعالم کبیر طبیعت محکوم عقل کلی‌است که داخل وجوداوست انسان‌هم‌باید عقل‌راحاکم براعمال‌خود بداند .

رواقیان

روح مثل صورت است و جسم مثل شیئی اوست وصورت همان وصفی است که ازخلقت موجودات درعلم خدا موجوداست وتعینی‌ازصفات علم واجب‌الوجود میباشد ومنظور ازشیئی تجسم تصور یامتصورمیباشد . بعداز روح حقیقت علم‌خدا ومبدأجسم صفت‌بعد داشتن جوهر واجب است .

اسپینوزا

روح ذاتی است بسیط وغیر منقسم وفعال وفعلش دوجنبه دارد : ادراك وایجاد ــ جنبهٔ ادراك‌آن علم وعقل وجنبه ایجادش اراده‌است .

جرج برکلی

جهان‌معلوم است ووجودمعلوم بدون‌وجودعالم متصورنیست . جهان‌بیرونی بدون‌وجود من قابل درك نیست .

شلینك آلمانی

مابایدخودرا باجهان‌بسنجیم نه‌جهان‌را باخود .

شوپنهاور

بنای‌تحقیق‌سیر درنفس‌است تابرانسان معلوم شود علم بنفس‌خود ازکجا میآید .

مندوبیران فرانسوی

اعمال‌ذهن‌هم مثل‌اعمال بیرون‌بوسیله مشاهده بدست‌میآید اما این‌مشاهده‌رابایدمشاهدهٔ درون فکری نامید .

ویلیام جمز

بی‌کرانی‌تنها ازسوی‌بزرگی‌نیست ازسوی‌خردی نیز بیکران‌است . انسان قادربدرك بیکرانی نیست خواه ازسوی بزرگی‌باشد یاخردی . انسان‌تنهامیتواند میانه‌این‌دورا ادراك کند زیرا وجودوی نیزمیانه آن‌دو است .

بلز پاسکال

خدا وجودی‌را میگوئیم‌که نامحدود مطلق از هرجهت وهرلحاظ باشد. ذاتی‌است‌که صفاتش بیشماراست وهرصفتش حقیقی‌است . ابدی‌است ونامحدود والبته چنین ذاتی وجودش واجب است .

اسپینوزا

من درکتاب جهان یعنی آثار طبیعت وچگونگی خلقت مطالعه میکنم .

رنه دکارت

حدود جهان

نتیجهٔ آخرین تحقیقات علمی نجومی

درانتهای قرن۱۸سرویلیام هرشل نخستین‌قدم موفقیت‌آمیزرا دربارهٔ مطالعه عمق‌فضا بعمل‌آورد باین‌ترتیب‌که‌آئینه‌های بزرگتری‌برای دورنین نجومی خودتهیه‌نمود ، باشماره کردن ستارگان دارای درجات درخشندگی‌مختلف حدود سیستم سحابی خودمان‌را تعیین

نمود واین اولین قدم درباره مساحی جهان بود . دومین قدم کشف این حقیقت بود که سحابیهای مارپیچ که درورای کهکشان ما قراردارد خودشان نیز کهکشان ودنیائی هستند وجزایری در اقیانوس ظاهراً بی‌پایان عالم میباشند که تعدادشان میلیونها میباشد .

اینشتین نظری درباره فضا وزمان ابرازداشت که منیکوسکی درسخنرانی تاریخی خود درمقابل دانشمندان علوم طبیعی درسال ۱۹۰۸ باین کلمات بیان کرد : «ازهم اکنون فضا بخودی خود وزمان بخودی خود بایستی فقط بعنوان سایه تلقی شوند وتنها رابطهٔ این دو واتحادشان باهم میتواند یك واحد مستقل بشمار رود . »

ازاین تاریخ دنیا را یك فضای چهار بعدی تلقی کردند که درآن تئوری عمومی نسبیت بوسیله علامات ریاضی عمل شد . طبق این تئوری مدلی ازعالم درنظر گرفته شد که مطابق معلومات بشر اززمان وفضا بود . بااینحال نتوانستند هیچ نظری درباره شکل هندسی جهان بدست آورند.

درحدود نیمه قرن گذشته گوس Gauss ریاضی‌دان اینطور اظهار کرد که دنیا نبایستی صورت هندسه اقلیدسی داشته باشد در حالیکه قبل از او چنین میپنداشتند.

در ابتدای این قرن کارل شوارزچایلد بفکر افتاد از مشاهدات نجومی انحناء عالم را پیدا کند ولی جز بدیدن ستاره‌های نزدیك موفق نشد. پس امکان نشد که از هندسه اقلیدسی انحرافی بیابند. بعداً دراثر عملیات فوتومتری که اشیاء خارج ازکهکشان را اندازه میگرفت و مطالعه نور قرمز طیف آن اشیاء وسایلی بدست آمد .

اینشتین ازمعادلات اصلی، نظریه خود را اینطور فکر کرده که عالم یك واحد ساکن بصورت کره ایست ومنجم هلندی سیتر Sitter در مطالعات خود ابراز داشت که امکان دارد شکل عالم هذلولی یا هیپربولیك Hyperbolic باشد وباین ترتیب اطراف آن باز و لایتناهی است. نکته اصلی فرضیه سیتر اینست که ابراز داشت. دنیا یك حرکت خارجی دارد که در سراسر آن ادامه مییابد. شعاع انحناء دنیا که در مدل اینشتین ارزش ثابت دارد درمدل سیتر متغیراست و با زمان رو بافزایش میرود .

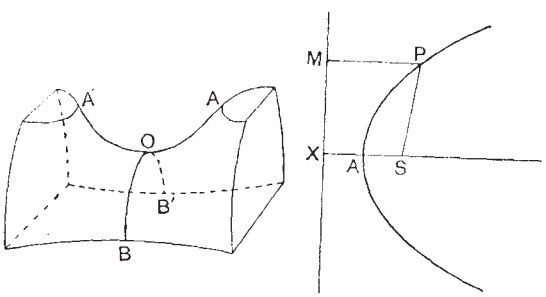

هذلولی(پارابول) هذلولی شکل (پارابولیك)

نکته‌ای که ناچار بایستی روشن شود فرارسحابیها بود که بوسیله مطالعه طیف قرمز معلوم میشود و نشان میدهد دنیائی که درآن زندگی میکنیم دنیای معین و بستهٔ اینشتین نیست بلکه دنیائی است بی پایان از نوع آنکه سیتر فرض کرده بود. باین ترتیب فکر دنیای در حال توسعه بوجود آمد.

نکته‌ای که از این توسعه بدست آمد این بود که اگر بتوان با حسابهای ریاضی توسعه دنیا را معلوم کرد پس مبدأ و مبنا و شروع زمانی این توسعه هم بدست میآمد . در واقع

توقع داشتند باین ترتیب تاریخ شروع خلقت بدست آید و از اینرو صحبت سن در عالم وجود مطرح شد .

تا این تاریخ ممکن بود سن زمین را از روی تجزیهٔ رادیو آکتیو مواد و سن سنگها وشهب آسمانی راکه از کرات دیگر آمده بود معین کنند . بوسیله عمل هسته‌ای آفتاب تاحدودی توانستند سن خورشید را حدس بزنند. اکنون صحبت این بود که بامطالعهٔ اشعه قرمز طیف وارد از نقاط دور دست عالم شاید بتوان سن دنیای در حال توسعه را معین نمود . تعیین دقیق این رقم فوریترین کارها بنظر میرسید.

عمل فوق را هابل کنستانت یا عامل ثابت هابل Hubble نامیدند و وقتیکه نتیجه محاسبات مزبور بدست آمد آنرا با سن شهابهای آسمانی که توسط رادیو آکتیویته معین شده بود مقایسه کردند و دیدند اختلافات فاحشی دارد. حساب عمر دنیا را ۲/۵ میلیون سال کرده بودند در حالیکه برخی از سنگهای آسمانی در زمین ۷۰۰۰ میلیون سال عمر نشان میداد. این خیلی مسخره بود که اجزاء عالم از خود عالم پیرتر باشد . مگر اینکه قسمتهای معمر مزبور را باقیمانده هائی از عالم دیگری که از بین رفته باشد بدانند مثل اینکه در یك ساختمان زمینی از سنگهای ساختمان خیلی قدیمتر استفاده کنند.

شروع به تحقیق کردند وانواع و اقسام زیر و روی مطلب را خواه از لحاظ اشعهٔ وارده از سحابیها و یا حساب رادیو آکتیویته سنگهای آسمانی بررسی نمودند. در حدود سال ۱۹۵۰ نتیجهٔ محاسبه هر دو حساب تغییر کرد و تقریباً بهم نزدیك شد و در ۵۰۰۰ میلیون سال متوقف گردید که آنرا سن عالم تصور کردند . هنگامیکه والتر باد Water Baade نتایج پرسر وصدای محاسبات خود را انتشار داد اینطور اعلام نمود که بایستی این رقم دو برابر شود وکسان دیگری استدلالهائی کردند که یکبار دیگر باید رقم را دوبرابر نمود . امروزه رقم ۱۳ هزار میلیون سال قابل قبول ترین رقم سن دنیای درحال توسعه بنظر دانشمندان است . چون نتایج مطلوبه چنین تغییراتی کرد و عامه هم ازطرز محاسبات سردر نمیآوردند اختلافات زیادی در بارهٔ نحوه محاسبه و عدم اطمینان به نور قرمز طیف مورد آزمایش برخاست.

موضوع توسعه عالم که بشکل یك بمب در حال انفجار که هسته آن (که ماودنیای اطرافیان باشد) ثابت است ولی قطعاتش آن بآن بیشتر دور میشود برلب برخی کسان تبسم ایجاد میکرد. اما چون فرضیه دنیای ساکن اینشتین از بین رفته وفرضیه دنیای درحال توسعه باشعاع خمیدگیش جلوآمد انواع واقسام شکل برای عالم فرض کردند که بستگی بتغییرات انحناء آن با زمان داشت. برای اینکه دانشمندان بین این مدلها یکی را بعنوان حقیقی انتخاب کنند میبایستی روشن شود که نسبت بین مسافت و شتاب چنانکه (هابل) گفته بود آیا امکان دارد بصورت نموداری باخطوط مستقیم تعیین گردد و این نمودار خط راستی بموازات سرعت دائم توسعه باید باشد یا انحرافی است از خط مستقیم که تسریع یا کند شدن توسعه رانشان میدهد.

برای این محاسبات سرعت خط قرمز را که یك بیستم سرعت نور است در دست داشتند ولی چون نتیجه رضایت بخش نبود بالاخره سرعت را ثلث سرعت نور در نظر گرفتند

(قبل از اینکه انحرافی از طرح خطوط ارتباطی انتظار رود).
هابل درکتاب خودبنام (کشورسحابی‌ها) (۱۹۳۵)میگویدکه «اکتشاف فضا عمل بسیارمشکل و سختی است. ما میتوانیم اطراف خود را بررسی‌کنیم اما وقتی فاصله زیاد میشود دانش ما کم‌رنگ شده با سرعت زیاد محومیگردد. دراین‌حال بسرحدات‌مبهم میرسیم‌که حدودقدرت دوربین های نجومی ما است.درآنجاناچاریم سایه‌ها را اندازه گیری‌کنیم و دست بگریبان اشتباهات شبح‌آمیزاندازه گیری میشویم زیرا سرزمین موردانداز‌ه گیری ما شاید اصلا جنبهٔ مادی ندارد . »

والترباد درکتاب «مسائل امروزی مادرباره سحابی‌ها» (۱۹۵۰)میگوید: «اشکالاتی که‌در راه فهم و محاسبه امور نجومی امروز وجود داردخیلی بیشترازآنست‌که۱۵ سال پیش تصور میکردند و شاید از حدود قدرت وسائل سنجش امروز ما خارج است.»

امروز تقریباً مسلم بنظر رسیده‌که دنیای علم خیلی دورتر از حل حقیقی این مسأله نسبت بسال۱۹۵۰ است.

علل این امر روشن است: یکی انواع و اقسام مدلهای دنیاکه فرض‌کنندگان فرض کرده اند و معلوم نیست‌کدام را بگیرند. دیگر اینکه اکتشافات جدید بقدری چهرهٔ عالم را بغرنج نشان میدهدکه درست‌کردن یك مدل با تمام‌جزئیات عملی‌نیست. ازهمه بدتراینکه نتیجهٔ مشاهدات و مطالعات یك قیافه متقارن متشابه از عالم نشان نمیدهد. مادنیارا بصورتی که امروز هست نمی‌بینیم بلکه مجموعی از مراحل مختلف‌آن در ازمنهٔ مختلفه است‌که نور آنها که بسرعتهای مختلف میرسدبما نشان میدهد. نوری‌که ازستارگان میرسد نورحالا نیست بلکه مربوط بمیلیونها سال قبل است و این زمان به نسبت مسافت‌آنها فرق میکند.

پس نکته دیگر روشن میشودکه این نورقرمزی‌که مامبنای‌محاسبه سن‌عالم‌قراردادیم نوری‌است‌که مثلا ۱۳ هزار میلیون سال قبل‌صادر شده در حالیکه همان سحابی خودش سنی داردکه باید بدان افزوده شود.

در اثر تحقیقات هسته ای دائمی امروزه بهتر میتوان انفجارهای هسته‌ای ستارگان و در نتیجه سن‌آنها را حدس زد.معلوم شده‌که ستارگان‌تشکیل‌دهندهٔ کهکشان سنهای‌بسیار بسیار مختلفی نسبت بیکدیگر دارند. برخی ستارگان سنشان در حدود چند صد هزار سال و برخی دیگر چندین هزار میلیون سال است. وجود اینها در مواقع مختلف عمرکهکشان‌ما پیدا شده است و هنوز هم **در جلو چشم ما ستارگان جدیدی متولد** میشود. پس در همین‌کهکشان همه نوع سن دیده میشود ازستارگانیکه چندی قبل‌بدنیاآمده‌اند تاآن‌پیرانی که چند هزار میلیون سال دارند. باوجود اختلاف سن ستارگان تا دور ترین نقطهٔ کهکشان که در حدود ۷۵۰۰۰ سال نوری است تقریباً یکنواخت بنظر میرسد واختلاف سن ستارگان و نورآنها تأثیری در این وضع ندارد در حالیکه درسحابیهای دوردست رابطهٔ نزدیکی بین سن جرم‌آسمانی و خودآن جرم‌هست.

مطالعات مختلف در فواصل و اشکال و ایجاد جدید و انفجار و تداخل سحابی‌ها باین

نتیجه منجر شدکه ستارگانی وجود داردکه جرم آنها درحدود ۱۰۰ هزار الی ۱۰۰ میلیون برابر خورشید ما است. در این اجرام انرژی هسته ای بـاسرعت و شدتی خیلی بیشتر از ستارگان معمولی صورت میگیرد. عملیات انفجاری بوقوع میپیوندد که لااقل صد هزار برابر خورشید ما است.

اینمطلب را بوسیله مشاهدات رادیو تلسکوپی فهمیده‌اند. همین امر فرضیات سابق را نسبت بسن سحابی‌ها و عالم بطورکلی عوض کرده و بایستی فکر دیگری بعمل آید.

بعلاوه معلوم شده که محاسبه رادیو آکتیویته که درزمین بعمل میآید مشابه اجرام آسمانی نیست زیرا ترکیبات هیدرژن و هلیوم و مخصوصاً تناسب ایزوتوپهای آنها که در تعیین سن دخالت زیاد دارد بسیار متفاوت است.

* * *

علاوه برعملیات انفجار اتمی که داخل ستارگان اتفاق میافتد دانشمندان بایستی اعمال فیزیکی دیگری را برای توضیح تشعشع و انرژیهای فوق‌العادهٔ ذرات اشعـه کیهانی درنظر گیرند. عالم نه تنها بصورت یك رآکتور اتمی فوق‌العاده عظیم است بلکه یك سینکروتـرون یا ماشین خوردکننده اتمی است که درآن پروتونها و الکترونها بانهایت سرعت وشتاب رها شده از میدانهای مغناطیسی عبور میکنند. لذا تشعشع حرارتی که توزیع طیفی آنرا اول بار در تئوری جزء لایتجزای پلانك نشان دادند یك عامل دیگرهم پیدا کرد که تشعشع سنکرو ـ ترونی است که نسبت مستقیم طول موج را خیلی بالا میبرد.

پس دراین دنیائی که ما بوسیله محاسبه تشعشع فکر میکنیم چندهزار میلیون سال پیش بوجود آمده ما چندهزار میلیون سال دیرتر بنقطه‌ای از آن مینگریم که تازه بایدسن آن از آنجا معلوم شود.

وسائل مشاهدات کافی در اختیار نیست که از بین نظریه‌های پیشنهاد شده بتوانیم یکی را انتخاب نمائیم. در هرحال این مسافرت خیالی بسی مبانی اشتباه دارد وهر لحظه درمقابل مشکلاتی قرار میگیریم که مارا از فهم سن و شکل دنیای در حال توسعه بازمیدارد ومحتاج تفسیرها و توضیحات جدیدی است.

ترجمه وتلخیص ازمقالهٔ «انتهای دنیا ـ نتایج آخرین تحقیقات نجومی» بقلم **پروفسور دکتر هانس کینله** (Prof. Dr. Hans Kienle) **استاد دانشگاه هایدلبرگ آلمان** درصفحات ۲۴۷ الی ۲۵۵ سه ماهه سوم سال ۱۹۶۷ مجله او نیورسیتاس Universitas که از طـرف محافل علمی آلمـان در اشتوتکارت منتشر میشود.

بیان پانزدهم - دینامیسم عالم

مرکز اتمها در انسان

قبلا گفته شد که بدن انسان از اتم تشکیل یافته و تا اتم نباشد اصولا جسمی بوجود نمیآید. حال باید دانست که مرکز اتم در بدن انسان کجا است؟

مرکز آن در دو جا است: یکی قلب که بدون متوجه بودن بحقیقت مطلب آنرا منبع عشق میدانند و دیگر مغز که منبع قدرت خرد است. قدرت و دینامیسم بدن انسان با اتم و عناصر انجام میشود.

گفته شد که اتم دارای روح و زنده است و روح از امر پروردگار است. پس عشق وقدرت و روح اتم و امثال آن که همگی ازامر پروردگارند در بدن انسان بصورتهای گوناگون جلوه گری میکنند.

مرکز دینامیسم بدن و عشق و قدرت اوقلب و مغز است که اتمها درآنجا گرد میآیند زیرا قدرت بشر از مغز او سرچشمه میگیرد و عشق و ذوق او از قلب وی پدید میآیدواین مراکز باهم مربوط هستند.

روابط اینها

اتمهای این دو مرکز که بمنزله دینام گفته شده است بوسیله روح یا امر پروردگارکه دانش و قدرت آن بشمار میرود بکار و انجام وظایف مربوط اشتغال دارند. برای روشن شدن رابطهٔ بین روح و عقل ودانش و عملهائیکه ازآنها ناشی میشود یك دو بیتی که در کتاب مکانیسم آفرینش ذکر شده در اینجا تکرار میکنم و تقاضا دارم در معنی آن دقت بفرمائید:

روح امری است پرتوش عقل است　　عقل فکر است و قدرتش علم است
عقل با فکر و علم با اعمال　　جلوه از روح میکند الحال

دینام یك اتومبیل بوسیله نیرو و قدرت کار میکند وآن قدرت نیز زائیدهٔ علم و دانش است و خمیر آن عناصری است که آنرا ترکیب کرده است.

دینامیسم عالم

دینامیسم عالم هم با اتم است ودانش چنانکه قبلا گفته شد. اتم وعناصر همه جای عالم را فرا گرفته و عشق و قدرت و حرکت و فعالیت و همه چیز جهان وابسته بآنها است.

شباهت انسان با عالم

چنانکه قبلا بیان گردید اتم سراسر بدن انسان را فرا گرفته ومراکز اتمهای مزبور درقلب ومغز اوست. این مطلب را توسعه داده باصل عالم تطبیق کنیم.

همچنانکه بشر صاحب قلب و مغزی است که مرکز فرماندهی و اداره کنندهٔ امور اوست عالم لایتناهی هم با این نظم وترتیب و کارهای منظم لایزالی که دارد حساً وعقلا روشن است که بنا بمشیت الهی دارای نیروی فرماندهی و اداری است و نمیتواند فاقد آن باشد همانا که خرد خلاف آنرا نخواهد پذیرفت. این مطلب از بدیهیات است که بدن آدمی از لحاظ تشکیلات شباهت زیادی بعالم لایتناهی دارد. همانطور که در بدن انسان اتم، سلول، عشق، عقل،

بدن آدمی از لحاظ سازمان شباهت بعالم لایتناهی دارد. این مطلب در این کتاب ثابت شده است.

نیرو، حرکت ،مغناطیس وسایرقوا وعوامل وجود دارد شبیه آن در سایر مخلوقات جهان مثل کـروات و ذرات و همچنین در عالم‌لایتناهی موجود است.

علما وفلاسفهٔ قدیم‌را دراین‌باره سخنانی است که‌هر گاه بذکر آنهامبادرت‌شود بدرازامیکشد و بـرای نمـونه حدیثی راکـه منسوب بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پیشوای اسلامی است بیان میکنم: اتزعم انك‌جرم صغیروفیك انطوی‌العالم الاکبر. یعنی تو پنداری‌که جـرم‌کوچکی هستی در حالیکه عالم بزرگترین (عالم‌لایتناهی) درتو پوشیده و ملفوف است.

پس‌آدمی جـزئی است ازکل بی‌انتهاو جزء مطیع و تابع‌کل است.

ازآنجاکه عالـم از حیث اداره شباهت ببدن انسان دارد ناچار برای‌انجام امور محتاج

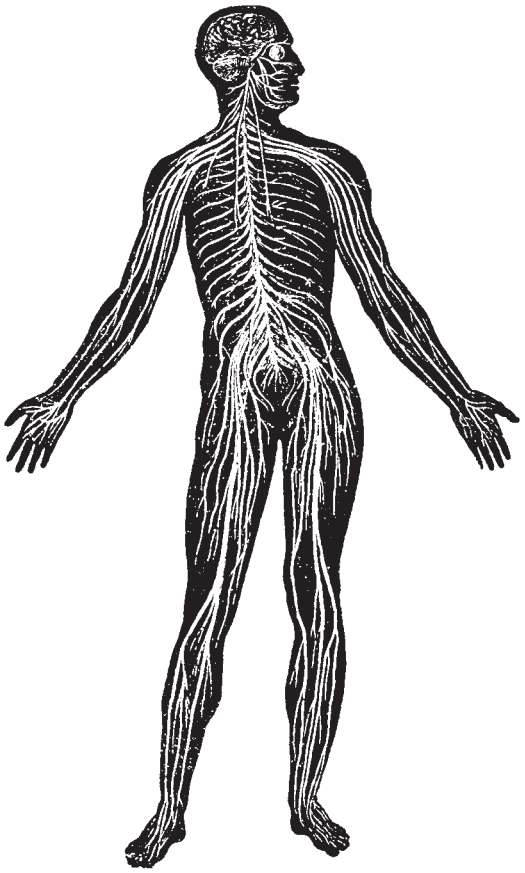

فرماندهی قلب و مغز در بدن بوسیله اعصاب فرمان خود را بتمام اعضاء و اجزاء میرسانند

قلب و مغزی است‌که نیروی‌فرماندهی هما نجاست.

این قدرت چیست و کدامست؟

قبلا گفته شدکه در عالم اتمهای زنده با عشق و قدرت در حال فعالیتند. نیروی فرماندهی اینها درکجاست؟

این‌نیروی فرماندهی در قلب و معزعالم است‌که‌دینامیسم‌عالم‌ازآنجاست‌وقدرت‌عالم ازآنجا اداره میشود. همانطورکه قدرت وعشق انسان در قلب و مغز اوست عالم لایتناهی هم قلب و مغـزی داردکه عشق و قدرت ازآنجا است‌که‌آن از امـر

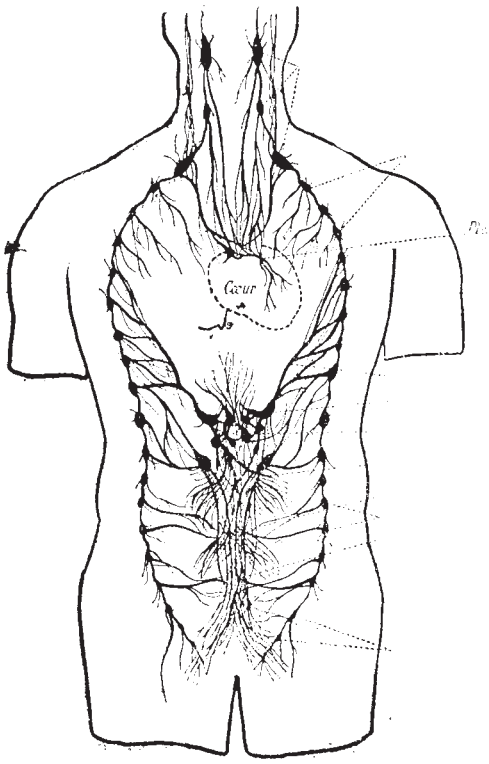

نیروی فرماندهی‌انسان از قلب و مغزاست وبوسیله اعصاب انجام میشود .

پروردگار است و امر پروردگار نیز از خود او جدانیست. زیراعشق بی‌پایان، قدرت بی‌پایان وهمه چیز بی‌پایان در اوست.

اتمهائی‌که درعالم پخش میشود ودر اشیاء واجسام جهان وجود پراکنده گردیده وروح وجسم و پریسپری‌عالم‌وابسته‌به‌آن هستند ازاین فرماندهی صادر شده، ازآنجا آمده وبسوی‌اوبازمیگردد(۱) این حرکت درداخله عالم انجام می‌شود زیرا خارج وجود ندارد، ازاینروست‌که قرآن‌فرموده، اناالله وانااليه راجعون : ازیزدان هستیم، ازاوآمده‌ایم وبسوی او باز میگردیم .

چگونگی معرفت‌یافتن بعالم لایتناهی

همانطورکه دربحث عبث‌نبودن آفرینش عالم بیان‌گردید (درصفحه۲۲۱) لفظ انسان وقتی‌بیك فرد بشر اطلاق میشودکه دارای تمام عناصر واجزاء لازم‌باشد واگر نباشد نمیتوان اورا انسان دانست . بهمین‌ترتیب تمام‌چیزهائیکه دراین‌دنیا می‌بینیم وقتی نام‌آن شیئی‌معین باواطلاق میگرددکه اجزاء مربوط را داشته باشد .

نظری از اشیاء اطراف خودمان برداشته یکقدم پیش رویم و بکرهٔ زمین‌که مسکن ماست نظر افکنیم. اینجا می‌بینیم‌که‌وقتی نام‌کرهٔ زمین به‌آن اطلاق می‌شودکه دارای تمام‌اجزاء خودباشد.

این‌قبیل بررسیهاکه دردنیا بعمل‌میآید برای‌بشر تاحدی باوسایلی‌که دراختیار دارد میسر است ومیتواند آنرا بجای‌آورد اما نسبت بعالم لایتناهی چنین‌نیست وشناختن وبررسی‌کامل‌آن برای بشر عادتاً مقدور نمی‌باشد .

حال‌باید دیدآیا این‌امر بطورکلی محال‌است یااینکه راهی برای شناختن‌آن پیدا می‌شود. میدانیم وقتی شیئی دوری را بعلت بعد مسافت نتوانیم ببینیم چاره‌ای برای جبران ناتوانی ما هست باین‌ترتیب‌که دوربین بچشم میگذاریم تاقوهٔ دیدمان قوی‌شود، درنتیجه موفق بدیدن‌آن شیئی خواهیم‌شد.

یك اختراع بشر بنام دوربین قدرت دید انسان‌را تقویت میکند

حال‌میگویم: جائیکه یك‌اختراع بسیار کوچك وناچیز ساختهٔ بشربتواند یکی‌از قوای ما (حس باصره) را تقویت بخشد مسلم است که اگر وسائلی باشدکه روح و دانش انسان‌را قدرت دهد وقوی‌نماید و قوای روحی‌را افزایش بخشد البته میتواند از حقایقی آگاه شودکه سایرین را بدان دسترس نیست .

بااستمداد از این نیروی یزدانی یعنی روح بطرزی شایسته و استمداد ازحواس الهام و روشن‌بینی وسایرورزشهای معنوی‌که‌نتیجهٔ همه‌آنها قدرت‌بخشیدن بروح است میتوان تاحدودی بعالم لایتناهی آشنائی پیدا کرد که ازدسترس کسانیکه

(۱)- میتوان‌آنرابهوا تشبیه‌کردکه بوسیله تنفس داخل‌بدن فرو میرودو بهمان مرکز بازگردانده میشود. ماهنگام‌تنفس ذرات‌هوارا ازفضابداخل‌بدن خود فرومیبریم وپس‌ازاینکه واردشدوازآن استفاده‌کردیم وسیکل عمل مربوطه خودرا انجام دادآنوقت دوباره‌آنرا بسوی مبدأکه همان فضاباشد بازمیگردانیم واینکار مرتباً انجام‌میشود. این‌نموداری است‌ازروح وآمدن بکالبد ورجعت‌آن. آیااین‌عمل‌که شبانه‌روز مرتباً ازطرف مخلوقات انجام‌می‌شود دلیلی‌روشن نیست‌که تاکنون بدان توجه نشده است ؟ **مؤلف**

دارای این قدرت نیستند دوراست.

قلب ومغز درمنظومهٔ شمسی

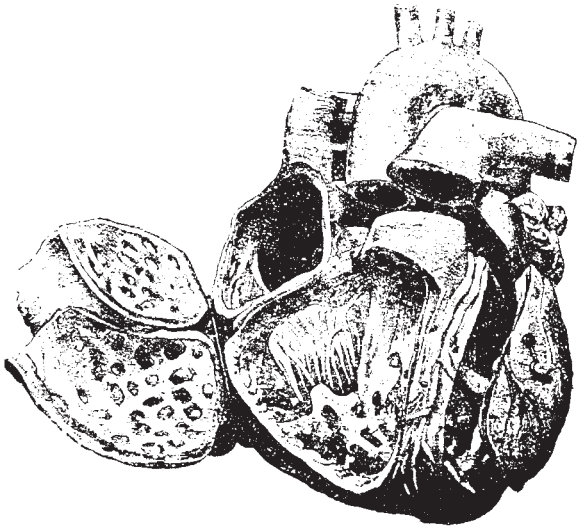

یك قلب بازشده برای نشان‌دادن درون آن

بااستفاده ازاین نیرو وتجربهٔ حسی ومشاهده وپی‌بردن از جزء به کل درك میشود: همانطور که دربدن انسان مراکزی بنام قلب ومغزهست که امور آدمی از آنجا اداره میشود و همانطور که عالم نیز دارای مراکزی است که دینامیسم آن از آنجا است ، منظومهٔ شمسی نیزدارای قلب و مغزی است که دینامیسم آن بشمار میرود . دینامیسم منظومهٔ شمسی کجا است؟

میتوان در ظاهر امر دینامیسم عالم شمسی را آفتاب دانست ولی در حقیقت آفتاب نیست بلکه نیروی نور-دهندهٔ باطنی آفتاب است مانندا ینکه چراغ قوه که نوره یدهد بخودی خود نور ندارد بلکه نورمربوط بقوهٔ درونی است که ازنظر پنهان است . نوردادن آفتاب هم مربوط بظاهر آن نیست بلکه مربوط به نیروئی است که در درون او درحال فعالیت است.

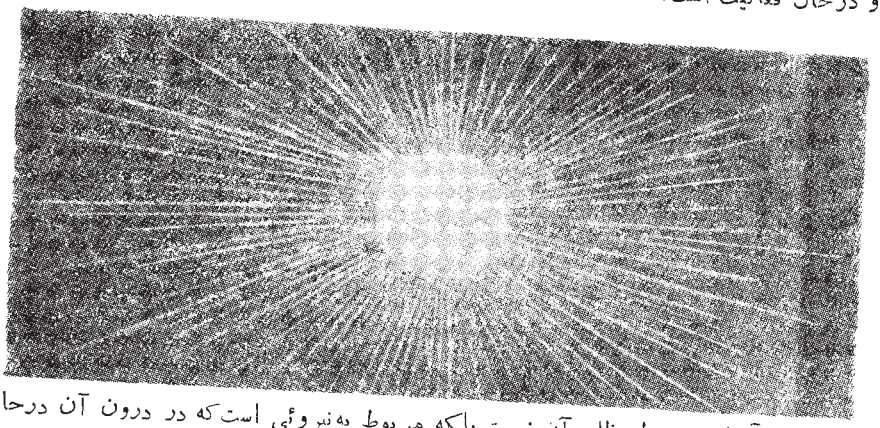

نوردادن آفتاب مربوط بظاهر آن نیست بلکه مربوط به نیروئی است که در درون آن درحال فعالیت است

این قدرت و نور باطنی آفتاب ازچه ترکیب شده: ازذرات بقدری ریز که بایدآنرا تقریباً ذرات اتمی خواند زیرا فعلااسم دیگری نداریم برآن بگذاریم وناچاریم آنرا قدرت اتمی بخوانیم.

قدرت محرکه و دینامیسم درعالم

همانطورکه درقلب ومغز انسان اتم ازاجزاء مؤثر وقوی است قلب ومغزمنظومهٔ شمسی هم همینطور است. بهمین ترتیب است سلسله مراتب بزرگتر ازمنظومهٔ شمسی تاآنجاکه بعالم میرسد. درقلب ومغز عالم

نیزاتم عضومؤثر وقوی است. چنانکه قلب انسان باقدرت ونیروی‌کامل لاینقطع ببدن‌انسان‌خون باانرژی اتم میدهد وبااین خون‌بدن را اداره میکند از قلب منظومهٔ شمسی نیز بوسیلهٔ‌آفتاب دائماً نیروی نور و حرارت در جریان است. درواقع درمنظومه شمسی مثل بدن انسان جریان قدرت ونیرو باسلسله مراتب بزرگتری برقرار میگردد. ازقلب عالم نیزدائماً قدرت قوی واداره‌کننده بعالم فرستاده میشود و عالم را بدون‌درنگ وتعطیل باانرژی فوق‌العاده وسستی‌ناپذیر اداره میکند. همانطورکه خون پس‌ازانجام وظایف بدنی‌خود دوباره بقلب باز میگردد این‌قدرت (یانیرو یانور یاهرچه میخواهید نام‌گذارید) دوباره بقلب عالم باز میکردد .

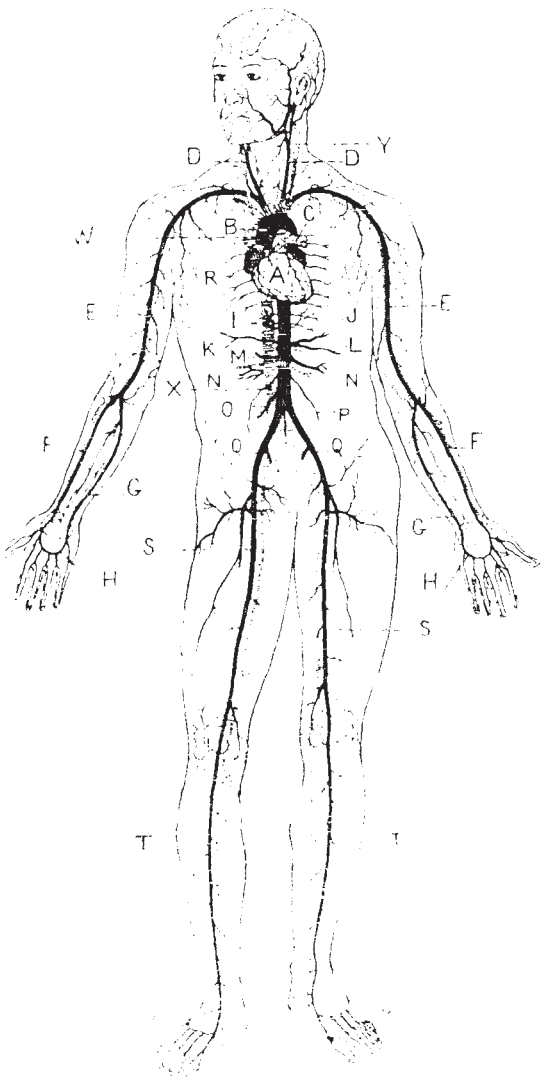

دوران خون‌دربدن ازقلب بهمهٔ‌اعضاء وبرگشت آن مجدداً بقلب ازعجیب‌ترین نظم‌های عالم بشمار میرود.

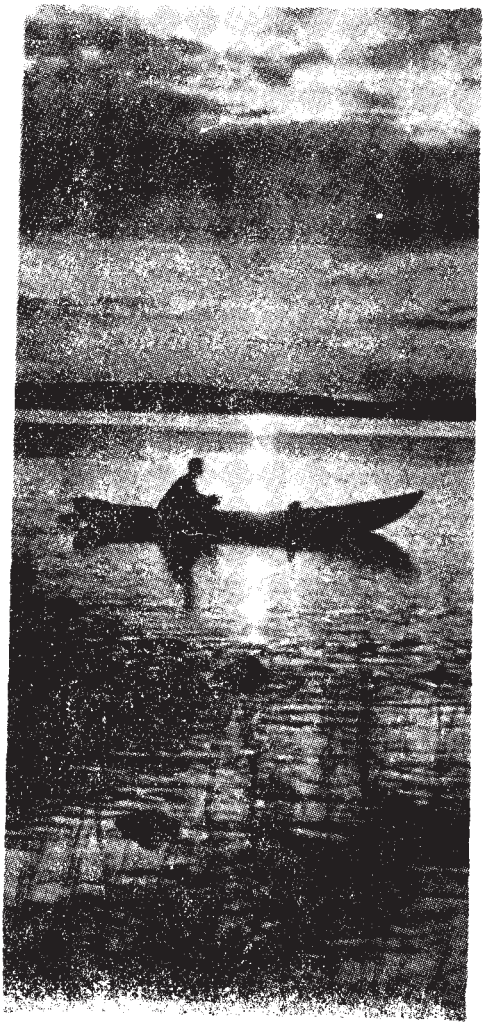

از قلب منظومهٔ شمسی بوسیلهٔ آفتاب دائماً نیروی نور و حرارت درجریان است

همین تشکیلات کلی عالم درمنظومهٔ شمسی وسایر منظومه ها وسازمانهای جهانی کرات بنسبتهای کوچك و بزرگ متناسب باحجم وگنجایش واستعداد آنها برقرار است.

اینشتین آن عالم شهیر و بزرگ آلمانی که از مغزهای متفکر وعالیقدر قرن حاضراست تاحدودی باینمطلب برخورده بود وعقیده داشت که شکل عالم کروی است و دلیل آنرا چنین میدانست که نورپس از طی عالم کروی بمحل اولیهٔ خود بازمیگردد. این نظریه تاحدودی که دراینجا بیان شده صحیح است.

خورشید باوجود ابر وموانعی که درجلو او قرارمیگیرد ازدادن نور بزمین مضایقه ندارد

اما باید پرسید که درماوراء این عالم کروی (بقول اینشتین) و در پشت این نوری کـه بمحل اولیه خود باز می‌گرددچیست؟ مسلم است که نمیتواند درپشت آن خلاء وهیچ باشد زیراهیچ معنی نداردکه عالم لایتناهی درآنجا پایان یابد. بالاخره در وراءآن چیزی هست. آن چیز کدامست؟

آنجاهم جزء عالم لایتناهی است منتها عالمی است ماوراءاین عالم، قدرتی است مافوق (نسبی) این **قدرت**. قدرت مزبور بعلت توانائی خودکه بیشتر ازتوانائی اینعالم است مانع عبور نورمی‌شود وبعلت همین ممانعت نوررا مجبور میکندکه برگردد ومنحرف شود. بعبارت دیگرجلو پیشرفت نوررا می‌گیرد و نورفقط تاآنجا میتواند بشکافد وبرود. برای روشن شدن ذهن نور اینعالم‌را مثل گلولهٔ تفنگ فرض کنید که وقتی رها می‌شود نمیتواند بطورلایتناهی پیش برود. فشار هوا و سایر موانع جلو پیشرفت دائمی اورا میگیرد وبالاخره خط سیرآن منحنی شده و بزمین فرود میآید.

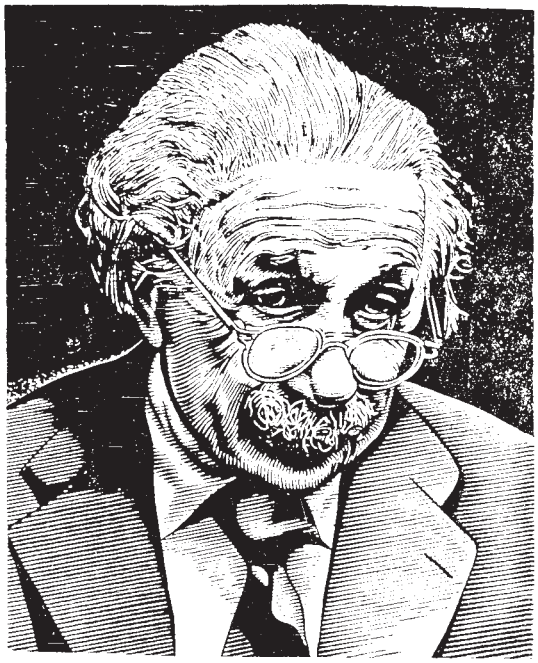

اینشتین عالم بزرگ آلمانی

اینشتین بوسیله قوانین و قواعدی که بوجود برخی ازآنها پی برده وتفکراتی که نموده که اهم آنها قانون نسبیت و بعد چهارم (زمان) وسرعت سیر نوراست جهان‌را مورد مطالعه قرارداده وسعی کرده بودحدودوسرحدات آنرا بفهمد. عقیدهٔ او برآنست که در عالم لایتناهی واحدزمان معینی نیست واین واحد زمان که ماداریم وابسته بگردش زمین به‌دور خورشیداست ودرهرکره بطرزدیگری زمان مفهوم می‌شود و هرچه سرعت کره بیشتر باشد زمان آن کندتر است تاوقتیکه بسرعت سیصدهزار کیلومتر

درثانیه میرسدکه بکلی زمان متوقف است .

(دراینجابعنوان حاشیه‌میگویم که محدودکردن این مطلب صحیح نیست زیرا همینکه برای نور سرعت معین کرده‌اند دلیل برآنست که زمان در آن اثر دارد وتوقف زمان دراین سرعت‌معینه هرچند هم‌که سریع باشد معنی ندارد .)

اینشتین‌را عقیده براینست که هرگاه هواپیمائی درساعت معینی وباسرعت معینی در جهت عکس حرکت زمین بپروازدرآید همیشه برای‌او اگرفی‌المثل‌ساعت۲ صبح‌حرکت‌کرده باشد بهرجاکه فرود آید همان‌ساعت ۲ صبح است. اینمطلب درظاهرصحیح است ولی‌نبایدفراموش‌کردکه‌درهرحال‌زمان‌گذشته واین ۲ صبح درهرکجاکه فرود آیند با ۲ صبح پیشین فرق دارد . زیراهواپیمافقط درمرزحرکت خورشید عبورنموده و چنین میپنداردکه ساعت متوقف شده درحالیکه‌ساعت بجلورفته ولی او با حرکت خورشید باهم حرکت کرده‌اند . چنانکه

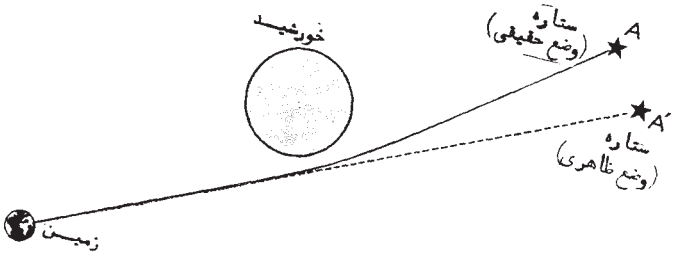

بر طبق فرضیه نسبی اینشتین شعاع نوردر اثر قوه جاذبه‌خورشید ازسیر مستقیم منحرف میشود .

امروز مسافرانی که باهواپیما بنقاط دور میروند مرتباً ناچارند ساعتهای خودرا بجلو یا عقب ببرند که مطابق محل فرود آنها باشد وحال آنکه زمان سیر عادی خودرا کرده است .

درحقیقت فرضیه‌نسبی اینشتین بعدهای معین ومحدود هندسه اقلیدسی را شکست وبی‌بنیادی آن را اثبات نمود واین موضوع تابآن حدکه‌درکتاب مکانیسم آفرینش‌نوشته‌ام‌صحیح‌استولی برخی‌متفکرین چنین عقیده دارندکه هرنقطه ازعالم مرکز جهانی محدود نسبت بآن نقطه است ودرواقع جهان را باین ترتیب محدود میدانند ونامحدودی آنرا به حواس ماکه قادر بدرك سه‌بعد است پنداری میشمارند .

اینشتین‌ومکتب‌پیروان وی چون‌معتقدبه‌انحنای خط سیرنور هستند (چنانکه‌شرح داده شد) زمان را بعدچهارم میدانند و برخی‌جاذبه را بعدچهارم میشمارند وزمان وحرکت را توأم تصورمیکنند .

نتیجهٔ اینگونه سخنان هرچه باشد میرساند که زمان مطلق درعالم وجود نیست وزمان بآن معنی که ما تصور میکنیم مفهوم ندارد و اصولا درعالم لایتناهی زمانی دربین نیست .

امید است باتوجه بمطالب بالاکه بمنظورمقایسهٔ افکار متفکرین قرن اخیر با موضوعات ارائه‌شده بیان‌گردید حقیقت درذهن خوانندهٔ گرام منعکس شده باشد .

یقین‌است‌که آن قدرت‌ماورای عالم در جای خود مشغول اعمالی است ووظایفی دارد نظیرهمان عالم منتها باسلسله‌مراتب قویتر یاضعیف‌ترومشغول

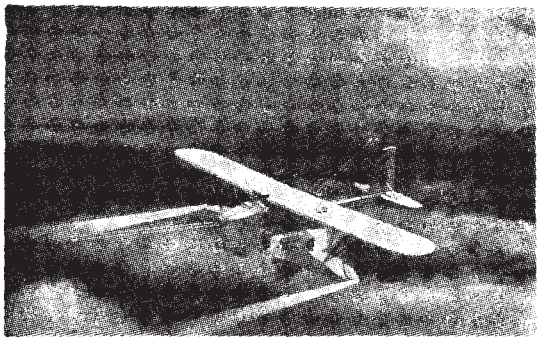

یکی ازفرضیات‌نسبی‌اینشتین اینست‌که‌هرگاه دوهواپیمایکی درجهت حرکت ودیگرمخالف جهت حرکت تیربیك سرعت‌مساوی‌تیر خالی‌کنند تیرهای اولی سربه‌ترودومی‌کندتراست‌ولی‌اگردرجهت‌موافق یا مخالف نور ساطع نمایند سرعت هر دو یکی است .

فعالیت است ودرماوراء آن عالم هم بهمین ترتیب عالم دیگری است وبازهم عالم دیگر بحدیکه این‌عالمها پایان ندارد وهیچ قدرتی نمیتواند آنرا درك کند زیرا نامحدود است .

فرماندهی بزرك عالم چه میکند

فرماندهی بزرگ عالم که قدرت بی‌پایان وعشق بی‌پایان دارد دائماً مشغول کار و عمل است و لاینقطع موجودات گوناگون درعرصهٔ عالم وجود ساخته و بکار انداخته و آنها را بیکدیگر تبدیل وتحول نموده بازدرست میکند، بازبر قرار میدارد و خلاصه این کارخانه عظیم که هیچ موجودی قادر بدرك عظمتش نخواهد بود دائماً و بدون تعطیل مشغول بکار است .

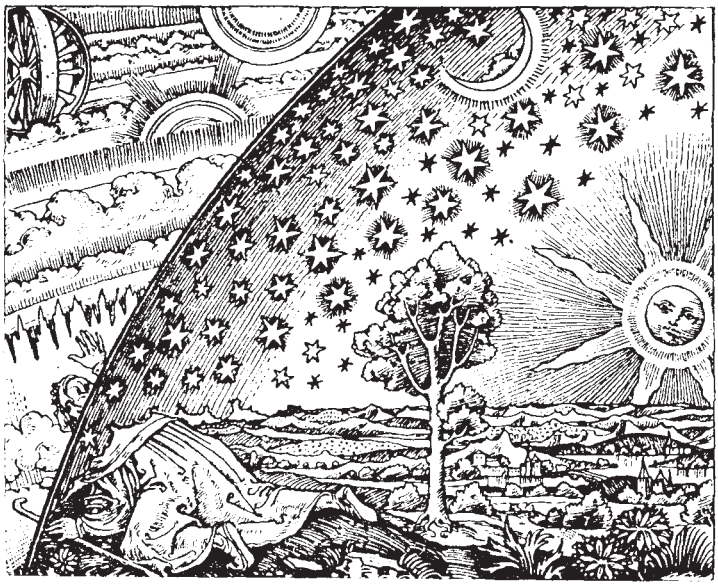

بشر مایل دارد پردهٔ مجهولات عالم را بشکافد و بحقیقت پی برد .قدماافکر میکردندکه درورای پرده آخرافلاك یعنی درپشت عالم‌هستی‌چه چیزی وجود دارد . بهمین منظورشکل بالا را کهازنقاشی های‌معروف است تهیه‌کردند .

ازیکسوی علم بی‌پایان اوست‌که بهمه چیز احاطه دارد و هرچه میخواهد میکند ، علومی که ببشر داده شده جزیك‌ذرهٔ ناچیز بسیارکوچکی ازاقیانوس بی‌انتهای دانش او نیست . قرآن‌کریم فرماید: وماأوتیتم‌من‌العلم‌الاقلیلا (سورهٔ‌الاسری آیه ۸۴)یعنی‌جزاندکی ازدانش‌بشما داده نشده است‌وحقیقت‌چیزی را بعلوم‌جزئی خود درنمییابید. ملاحظه‌کنید چگونه با این‌علم بی‌پایان همهٔ عالم وجود را حیات و عشق و حرکت وزینت‌بخشیده است .

اریکسو قدرت بی‌پایان اوست‌که همه جارا پرازقدرت وحرکت‌ونشاط کرده . این‌قدرت تقسیم وپخش‌میشووهرذرهٔ‌کوچك آن‌درعالم مأمورقسمتی میگردد ، موجودی را بحرکت میآورد ، شیئی راجان میبخشد، اتمی‌را بکارمیاندازد، نیروئی‌را بعمل وامیدارد ،روح‌رامأموریت‌میدهد ،بدون اینکه ازقدرت‌اصلی‌او چیزی‌کم‌شود . مگرقدرت بی‌پایان نیست . اگرپایان میداشت هراندازه عظیم میبود بالاخره تمام میشد .

نیروی‌عشق‌اواست که باذوق وشورومیلی بی‌پایان این دستگاه را بکار وگردش انداخته‌است .

اگرعشق به‌کار وذوق نباشد هرکاری تعطیل میشود ، پایان می‌پذیرد ، فاعل‌کارخسته ومنصرف میگردد . هرگاه عشق بکار وذوق دریزدان مقتدر مهربان نبودکارخانهٔ جهان تعطیل میگردید . اما عشق بی‌پایان در او وجود دارد ، همان عشقی است که در هر اتم بمقدار زیاد گذارده شده ،همان‌عشقی‌است‌که‌پرتو آنرا در وجود بشر ملاحظه میکنیم .

اگر قدرت بی‌عشق یا عشق بی‌قدرت باشد کار انجام نمیشود . اینها همه بهم نزدیك، بلکه بهم متصل ولازم ملزوم یکدیگرند . اینست معنی وحدت عالم .

تعلیمات دینی کابال یاکیبال که‌درکلده وآشور پیدا شد فلسفه خلقت موجودات را بررسی‌کرده ومعتقد است که جهان ازابتدا آب بوده وبعداً اولین موجود دردریا بشکل حیوانات دریائی وبعد ماهی بوجود آمده و بعد بخشکی رسیده است . در اثر تنازع بقا و تحولات گوناگون باشکال‌گوناگونی که امروز درزمین دیده میشود در آمده . نظرات داروین دربارهٔ قانون نشو وارتقاء وتنازع بقانیز بر پایه این پندار است . پیدایش جهان ازآب در تعلیمات دینی تورات که مورد قبول یهود ونصارا است و همچنین در تفسیر های اسلامی ونهج‌البلاغه بیان گردیده وبدون اینکه فعلا دربارهٔ این موضوع اظهارنظرکنیم‌این نکته را میگوئیم که آنچه در این باره گفته شده مربوط بخلقت کرهٔ زمین است نه تمام عالم .

فلسفه خلقت موجودات

خوب حالا سؤال میکنم : کسیکه اینهمه قدرت عظیم داردکه هیچ بشر وبالاترازبشر عظمتش را بطورشایسته نمیتواند دریابد ،آن قدرت لایزالی‌که‌آنهمه عشق وذوق‌بکار دارد،همه چیزدارد ، همهٔ وسایل کاربرای اوفراهم است ،لبریز است ، بی‌پایان است ، در او جمع‌است ، خودبخود تراوش میکند ، آیا چنین نیروئی میتواند بیکار وبدون فعل باشد ؟

آیا فرض توان کردن که اینهمه قدرت وعشق بدون اثروبدون‌کار راکد بماند ؟

اینست فلسفهٔ خلقت موجودات که ازجوهر وعناصر عالم دائماً بدون انقطاع باقدرتی‌عظیم صادر میگردد . انواع خارج از تعداد مخلوق درعالم میسازد که هیچ موجودی را یارای شمارش آن نیست .

قدرت عظیم

آیا میتوانید عظمت این قدرت رادرنظر خودتان مجسم‌کنید ؟ این همان قدرتی‌است‌که‌اگر بشر بطورکامل ازآن اطلاع یابد دیوانه میشود ونمیتواند تعادل فکرش را نگاه دارد . پس باو اطلاع داده نمیشود مگر باندازهٔ معینی که‌متناسب با ظرفیت فکر بشر میباشد .

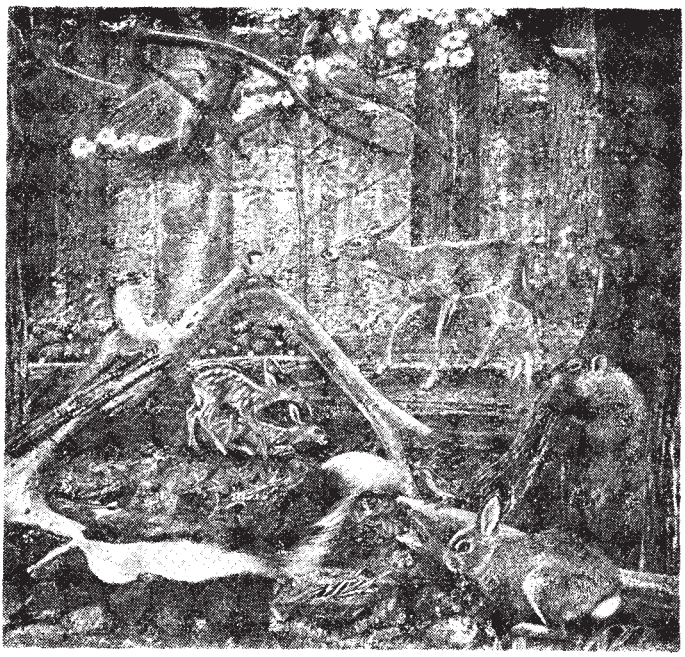

تمام موجودات عالم درراه برپاداشتن نظم جهان آفرینش با یکدیگر همکاری میکنند

آیاکسی هست که بتواند حدودی برای این قدرت پیدا کند ؟ همین اندازه که هم آهنگی و شباهت و قواعد وقوانین متحدالشکل درمظاهر مختلف خلقت می‌بینیم و درمییابیم که منظومه‌های عظیم از لحاظ قواعد گردش ورفتار خود از همان قانونی پیروی میکنند که اتم بسیار ریز هم تابع آنست وهمینکه وجود همکاری و همبستگی را درتمام افراد عالم‌میفهمیم ودرك میکنیم برای قبول‌شعور عالم و عظمت وقدرت وتسلط آفرینندهٔ بزرك کافیست وحقیقتی را درفکر ما وارد میکند که مجالی برای شك و تردید

باقی نمیگذارد .

این قدرت محدود نیست

اگرفرض‌کنیم حدود دارد وبجائی منتهی میشود ناچاریم بگوئیم که اداره کنندهٔ حدود مزبور خدای دیگراست که اطلاق دوخدا بآن شود . اما بحکم اجبار فکر ما متوجه میشود که از آن حدود بالاترهم هست . چرا ؟ برای اینکه درپشت دیوار های آن قدرت محدود طبعاً باید چیز دیگری وجود داشته باشد ، ظرف اینعالم محدود درمظروفی واقع‌شود .همچنین وقتی قدرت رامحدود بدانیم بایدبرای آن حدود وثغوروقلمروفرض‌کرده بحکم قاعدهٔ طبیعی که‌دست بالای‌دست بسیار است ناچار قدرت دیگری بالاتر ازقدرت‌او قائل شویم چون‌هرمرزی ، هر سرحدی ، هرکرانه‌ای چیزی درورای خود دارد خواه درامور مادی وخواه معنوی . و فـوق کل ذی‌علم‌علیم (سورهٔ‌یوسف۷۶) بالای‌هرصاحب‌دانشی دانشمندی است .

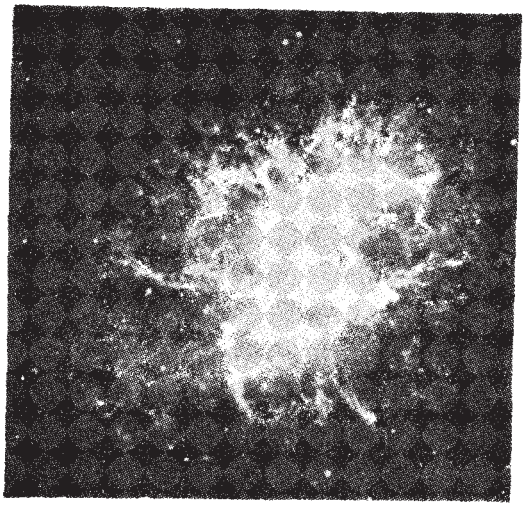

منظره‌ای ازسحابی‌خرچنگی شکل‌که عالم بسیار بزرگی را تشکیل میدهد که میلیارد ها کره درآن وجود دارد . ازاین سحابی‌امواج مغناطیسی درفضا پراکنده میشودوبزمین هم میرسد .

نکتهٔ‌دیگری میگویم‌که خوددلیلی‌بر بی‌انتهائی عالم است :

اگر بناباشد همهٔ‌مردم بمقام عالـی برسند و ارتقا یافته تکمیل شوند دیگرکاردنیا راکد میشود وهمه دریك سطح قرار میگیرند و وظیفه و عملی باقی نمیماند . چون بنای دنیا برگردش و فعالیت وکاراست‌اگرهمهٔ افراددنیا دریك سطح‌قرارگیرند درچنین دنیائی گردش فلج شده و قـابـل دوام نخواهد بود .

بسیار خوب .آن چیز دیگر،قدرت دیگر ، عالم دیگر ،که درآنطرف مرز این عالم محدود ما قراردارد چیست ؟

شرك اینجاست

مجبوریم بگوئیم که آنجاهم خود عالمی‌است وچون خدای عالم اول قدرتش منحصر بعالم محدود خود است پس ناچاربايد قائل بشویم که خدای دیگری هم هست که آن عالم بالاتر را آن خدای اداره میکند .

بلی چنین است . هرگاه عالم را محدود بدانیم بحکم اجبار بدلیل فوق‌ناچاریم خدای‌دیگری برای عالم دیگر که پشت عالم مـحدود است فـرض نمـائیم و شرك بتمام معنی و حقیقت معنی شرك اینست (۱) .

عالم پشت عالم

اماقضیه باینجاخاتمه پیدانمیکند.آن عالم دومی راهم اگرمحدودبدانیم درورای آن عالم‌دیگری

(۱)اگردرست‌دقت‌کنیم شرك ازریشه‌لغت شرکت گرفته شده وبمعنی‌آنست‌که‌خدایانی با شرکت‌یکدیگرعالم را اداره میکنند . **مؤلف**

است با خدای دیگروبازهم در ورای عالم چهارمی وپنجمی‌وششمی‌وهزارمی ومیلیونمی ومیلیاردیمی‌و... هست . آنقدر فرض‌میکنیم ومیشمریم و آنقدر از این عالمها ردیف میکنیم‌که ناچار از شدت بیعددی ساکت میمانیم .

نتیجه چه میشود

درنتیجهٔ عدم توانائی دربن‌بست لایتناهی درمانده میمانیم یعنی ناچاریم اقرارکنیم‌که تعدادعالم هائی که محدود فرض‌کردیم لایتناهی است وپایان ندارد .

ایعجب! فکر ماکه ازراه غلط سیرکرده بود درنتیجهٔ تاختن بسوی جلو بالاخره‌بجائی رسیدکه لایتناهی بودن عالمهارا تصدیق‌کرد .

مگرما چه‌گفتیم ؟ ماهم میگوئیم‌که عالم‌محدودنیست ولایتناهی است وآنچه عالم محدودپنداشتی جزئی ازعالم لایتناهی بود وهمه اینهارا که فرض میکنی یکی است وازیکی خارج نیست . خدابیهمتاست و قدرتش بی‌پایان ،علمش بی‌پایان وهمه چیزش بی‌پایان است .

سیر تکاملی یک فکرخام

پس یك مغزخام‌که بدون تفکر وغورو بررسی عالم راقیاس باطراف خود کرده محدود پنداشت دراثرپیشرفت درتفکربجائی رسید که لایتناهی بودن آنرا اتوماتیك وخود بخود تصدیق نمود واین عمل نیست مگرپرتوی ازحس «خداشناسی» که نام واقعی آن «حس‌شناسائی بعالم لایتناهی» است .

نظری بادیان

الم تران‌الله انزل من‌السماء ماءفتصبح الارض مخضرة ان‌الله لطیف خبیر ـ ندیدی‌که خدا از آسمان‌آبی فروباریدکه زمین‌را سبزوخرم‌کردهمانا خدارا باخلق عنایت‌ولطف‌است و بدقیق‌ترین امور عالم‌آگاهست .

قرآن مجید ـ سورهٔ حج ـ ۶۳

نهج‌البلاغه و خلقت : ترجمهٔ قسمتی از خطبه اول نهج‌البلاغه : مخلوقا ترا بیافرید بدون بکاربردن فکر و اندیشه وبی‌تجربه وآزمایشی‌که از آن استفاده‌کندوبی‌آنکه جنبشی در خود پدید آرد وبی اهتمام نفسی‌که درآن اضطراب‌و نگرانی داشته باشد اشیاء را در وقت خود احاله کرد (حول و تحویل‌داد) و میان‌گوناگون بودن آنها را موافقت‌و سازگاری داد و طبایع آن اشیاء را ثابت و جاگیرکرد و آن طبایع رالازمهٔ آن اشیاء گردانیددر حالیکه دانا بود بآنها پیش ازآغاز (تحولشان) و احاطه داشت بحدود واطراف و انتهاء آنهاو آشنا بود بچیزهائی‌که پیوسته‌اند بآن اشیاء و بنواحی وگوشه‌های آنها . پس شکافت جوهای لایتناهی را و اطراف وگوشه‌های آنرا باز نموده بالای فضای هوا را بیافرید پس در آن‌آب‌که موجهایش متلاطم و پی‌درپی بود و از بسیاری روی هم میغلطید جاری‌کرد ، آن آب‌را برپشت باد تندی‌که قوی وبا صدای‌بلندبودبرنشاند پس بباد فرمان داد تا آن آبرا بازگرداند ومحکم نگاهدارد و باد را تا سرحد آب نگاه‌داشت‌ودرجایگاه آن آب قرار داد.هوا درزیر آن باد بازوگشاده و از بالایش آب ریخته شده آنگاه باد

دیگری راآفرید وجای وزیدن آنرا عقیم گردانید وقرارداد آنراکه‌همیشه ملازم تحریك آب باشد و وزیدن آنرا تندکرد و مبداء تکوینش را دور دست‌گردانید پس آنرا بحرکت دادن و برهم زدن آن‌آب فراوان و برانگیختن و بلندکردن موج دریاها فرمان داد پس آن بادهم آن‌آب‌را مانند مشك جنبانید و بهم‌زد و بآن‌تند وزید مانند وزیدنش‌درجای‌خالی و وسیع . اول آنرا بآخرش باز میگرداند و ساکنش را بمتحرك آن تا آنکه‌انبوهی ازآن آب بالا آمد و آن قسمتی‌که تراکم و برروی‌هم جمع شده بودکف‌کرد پس خداوند متعال آن‌کف‌هارا در جای خالی و وسیع وفضای‌گشاده بالا بردوهفت آسمان را پدید آورد زیر آن آسمانها موجی را قرارداد تا از سیلان وریزش ممنوع باشدو بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلندبودن ستونهائی‌که نگاه دارد وبی‌میخ‌که آنهارا منظم داشته باشد. آنگاه آن آسمانها را بزینت ستاره‌ها و روشنی نورافکنها آرایش داد و درآنها چراغ نورافشان خورشید و ماه درخشانرا بجریان انداخت در حالیکه درفلکی است دور زننده وسقفی‌سیر کننده و لوحی متحرك .

سفرپیدایش باب‌اول‌آیه ۱ تا ۳۱- جریان عالم خلقت را درمدت شش‌روزازروز اول الی روز ششم بیان میدارد .۱ــ در ابتدا خدا آسمانهاو زمین‌راآفرید ۲ ــوزمین‌تهی وبائربود و تاریکی برروی لجه دریا خدا سطح آبهارا فروگرفت ۳ــ و خداگفت‌روشنائی بشود و روشنائی شد ۴ ـ و خدا روشنائی را دیدکه‌نیکوست وخدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت ۵ ــ وخدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و شام‌بود و صبح‌بود روز اول ۶ ــ و خداگفت ملکی باشد درمیان آبها و آبهارا از آبها جداکند ۷ــ و خدا فلك را ساخت و آبهای زیر فلك را ازآبهای بالای فلك جداکرد و چنین‌شد ۸ ــ و خدا فلك راآسمان‌نامید و شام بود و صبح بود روزدوم ــ تاآیه ۳۱ که‌جریان ۶ روز خلقت را بیان میکند .

در روز هفتم خدا از همه‌کار خودکه ساخته بود آرامی‌گرفت....درآن آرام‌گرفت از همه‌کار خودکه خدا آفرید و ساخت . اینست پیدایش آسمانها و زمین درحین آفرینش آنها در روزیکه یهوه خدا زمین‌وآسمانهارابساخت . پس ازآن آفرینش‌باران ومه‌وگیاهان را بیان میفرماید .

دین‌هندو ــ ماتیرایانا براهمانا اوپانیشاد پروپاتهاکا ۲ ــ در آغاز پراژاپاتی (صاحب‌مخلوقات) تنها بود.درهنگام‌تنهائی هیچ مسرت و شادمانی‌نداشت‌که‌تنهادر بارهٔشخص‌خود بیندیشدلذابخلق‌کردن‌مخلوقات‌بسیاری‌پرداخت .برآنها نظری‌افکند ودیدکه آنها مانند سنگی هستند یا مانند تیرهای چوبی بی‌جان ایستاده‌اند . مسرتی باودست‌نداد. با خود اندیشیدکه من باید دراینها داخل شوم تا اینها بیدار شوند. پس خودرا بشکل‌هوا ساخت و داخل آنها شد . چون یکی و واحد بود نمیتوانست اینکار را بکند . پس خود را به پنج قسمت تقسیم نمودکه اورا هرانا ـ آپانا ــ سامانا ــ اودانا ــ ویانا میخوانند.

اکنون‌که او خودرا به پنج بخش تقسیم نمود در یك محل اسرار آمیز مخفی است و ماهیت روح و معنی را ساخته است . این بدن با شعور ساخته شده است و اورانندهٔ آنست

این در واقع همان خوداست که ظاهراً آنچه امیال و تمایل بجهات در هر بدنی است باو نسبت میدهند (در حالیکه او آزاد است) برای اینکه او ظاهر نیست و برای اینکه نمیتوان باو چنگ انداخت و برای اینکه او نامرئی است و برای اینکه او بهیچ چیز متصل نیست لذا بنظر میرسد که او متغیر و عامل در آن چیزی است که نیست یعنی در حقیقت او عامل نیست چراکه او تغییر ناپذیر است . او خالص است ، ثابت است ، نا محدود است، بیحرکت است، از میل آزاد است ، مانند یك ناظر مشغول تماشا است و در خود وجود دارد . چون خودرا در لباس سه صفت محوکرده بنظرمیرسد که بهره برنده ازاعمال نیك خویش است .

نظری بآراء فلاسفه و دانشمندان

صادر اول عقل است و عالم معقول و عاقل ومعقول متحدند واو وجود است زیرامبداء و مصدر برتر ازوجود است وصورکلیه در این عالمند و نه تنها کلیات یعنی اجناس و انواع دارای مثل هستند بلکه هرفردی از افراد محسوس در عالم معقولات مثالی دارد . نخستین آینه احدیت عقل است و معقولات نخستین مظهر اویند . این صادراول خود نیز مصدر نفس می‌باشد و در جنب عقل ، نفس مثل ماه است بخورشید که از اوکسب نور میکند . پس صادر دوم نفس است . احدیت و عقل و نفس اقانیم سه‌گانه می‌باشند . عقل واسطهٔ ذات احدیت و نفس، و نفس واسطه مجردات و محسوسات است .

فلوطین

چون دور محال است در سلسلهٔ علل باید علتی جست که بتوانیم در آنجا متوقف شویم. این علت اولی یا محرك نخستین است که خود ساکن مطلق است و علت محرکه‌ای ندارد . علم او فقط بذات خود است نه به ماسوی زیرا ماسوا ناقص است و اگر خدا بآن علم میداشت ناقص میشد و استقلال خودرا از دست میداد .

ارسطو

محسوسات ظواهرند نه حقایق و عوارض وگذرنده‌اند نه باقی وهر جسمی اعم ازمادی یا معنوی مثالی دارد که نسبت جسم به حقیقت مثل سایه است بصاحب سایه (ظل وذی‌ظل) حقیقت امور مثل است که انسان آنها را تنها بقوهٔ عقل و سلوك مخصوص میتواند ادراك کند و بقیه سایه‌اند .

افلاطون

دیانت ازپرستش موهومات مانند دیو وپری آغاز شده بعدکم کم بپرستش ارواح مردگان و جانوران حتی چیزهای بیجان مثل بت و امثال آن رسیده وسپس مردم به‌پرستش اشخاص زنده که در نظرشان مهم بوده‌اند مثل سلاطین وبزرگان و پهلوانان پرداختند و بعد ازترقی فکر فهمیدند که اشیاء یا اشخاص موهوم قابل پرستش نیست و باید پی حقیقت رفت .

هربرت اسپنسر

جهان محدود است و متناهی زیرا آنچه بالفعل است بالضروره باید متناهی باشد و نامتناهی بودن راجع بقوه است . پس فلك نخستین پایان جهان است و چون چیزی بر او احاطه ندارد مظروف نیست و در ورأی آن مکان نیست و چون مکان نیست نه خلاء است و نه ملا.

ارسطو

زمان و مکان حقیقت ندارد و مخلوق ذهن انسان است . فضا ترتیب موجود بودن اشیاء با یکدیگر و زمان ترتیب بوجودآمدن آنها پی‌درپی‌است .

لایب‌نیتس

عالم موجودات و زمان لایتناهی است .

اتین‌دوله فرانسوی

وجودهای جهان همه حادثند و وجودی هم باید باشدکه قدیم باشد و دیگری او را بوجود نیاورده باشد و آن وجود باریتعالی است .

جان لاك

وجود در عین‌اینکه وجود و هستی است عدم و نیستی است زیرانه اینست ونه‌آن پس هیچ نیست چنانکه اگر روشنائی مطلق باشد چیزی پیدا نیست ودرحکم تاریکی مطلق است .

گئورك ویلهم فردریش هگل

تصور هستی صرف فقط در ذهن است و مصداق خارجی ندارد یعنی هیچ چیز نیست پس میشود آنرا عدم دانست پس باین بیان وجود و عدم عین بکدیگرند .

هگل

رابطهٔ هرچیز با چیز دیگر نسبت وجود وعدم است زیرا یکی ازآن دووجوش‌عدم‌و نفی دیگری است .

هگل

عالم ظاهر حقیقت نیست اما عدم هم نیست . نه‌بوداست و نه نبود بلکه نمود است .

افلاطون

وجود علامت قدرت و نبودن علامت عجز و نقص است و هنگامیکه وجودهای ناقص را می‌بینیم اگر منکر وجودکامل شویم معنیش اینست‌که ناقص قادر و کامل عاجزاست‌واین سخن باطل است .

اسپینوزا

خداوند آفریننده است و مایهٔ خیر بلکه عین خیراست و بدی دراوراه نداردزیرا بدی عدم است نه وجود . خداوند عالم را از نیستی بهستی آورده است.

سن تماس داکن فیلسوف عیسوی

بیان شانزدهم- سیر خداشناسی درعالم

خدا در عالم

در فصلی از این‌کتاب راجع بعقاید غلطی‌که در بارهٔ خدا پیدا شده سخن بمیان آمد و دانسته شد که در سیر تاریخ بشریت پیوسته افرادی از انسان‌که در بین آنها بزرگان و فلاسفه نیز بوده‌اندمحل و مکان حتی جسمیت برای خدا قائل شده و مبدائی پنداشته‌اندکه از آن مبداء عالم وجود خلق و اداره می‌شود .

مبداء یعنی چه

عالی‌ترین نسبتی‌که به پروردگار داده‌اند لفظ مبداء است و در عین‌حال‌که مراد از این لفظ نه جسم باشد و نه مکان و نه زمان ولی چون لفظ مبداء بمعنی شروع و ابتداست ناچار بلاشك قائلین به‌آن برای عالم ابتدا قائل شده وعمل خدائی را دارای مراحل ابتدا و انتها دانسته و عمر عالم را بدرجاتی تقسیم‌کرده‌اندکه مبداء آن آفرینش پروردگار است .

وقتی لفظ مبداء درکار آمد طبعاً مفهوم آن نیز بفکر میرسد . مبداء جز این نیست‌که‌مرکزی‌است که‌کاری را درموقع معینی شروع‌کرده ،کاری‌که سابقاً نبوده آغاز نموده . مسلم است چیزی‌که‌آغازداشته باشد انجام و پایان هم خواهد داشت .

یا اینکه مبداء بمعنی نقطهٔ شروع چیزی است‌که مثلا فلان خط فرضی و قراردادی از فلان نقطه قراردادی آغاز میگردد و آن نقطه مبداء آن خط است . پس پروردگار را هم اگر باین معنی‌بگیریم نقطه مبداء موجودات میشود (که برخی آنرا نقطهٔ اولی‌گفته‌اند) .

یا اینکه مبداء را بزمان تعبیر کرده بگوئیم زمان شروع امری است‌که قبل از آن نبوده و در لحظهٔ معینی وقوع یافته‌است .

تمام این فرضیات طبق دلایل مثبته که قبلاگفته شد و ثابت‌گردید معهذا در زیر توضیح بیشتر داده میشود باطل‌است زیرا عالم را ابتدا و انتهائی نیست و مکان وزمانی برای آن تصور نمیتوان‌کردن .

اول خلقت

اینك برای روشن شدن ذهن آقایان و موشکافی و حل مسئله بطرزی راقع بین‌تر مطلب رابتفصیل بیشتر بیان میکنم : ازآن آقایان عزیزی‌که این ایرادراکرده‌اند باید پرسید : این‌اولی‌که شما میگوئید آغازو شروع آفرینش بود . آیا خداقبل از آن هم بوده است یا خیر ؟

اگر جواب میدهند ؟ بلی البته‌بوده است زیرا خدا ازلی است .

میپرسم : آیا خدائی‌که قبلا بوده آیا قبلا قادر و توانا بوده یا نبوده ؟

اگر پاسخ میدهند : بلی قادر و توانا بوده است .

میگویم : لازمهٔ قدرت و توانائی اینست‌که خلق بکند . اصولا تراوش قدرت و توانائی‌خلق‌کردن است . لفظ خالق‌که نام میگذارند یعنی چه ؟ یعنی خلق‌کننده.پس خلق‌کردن بستگی بوجوداودارد .

اما اگر ابتدا برای خدا قائل شوند و بگویند نبوده و بعد هست‌شده امری است علیحده . معلوم میشود که زمانی بوده که (نعوذبالله) خدا در عالم نبوده . اگر بگوئیم نبود و بعد شد معلوم میشود خالق دیگری اورا درست کرده و آن خالق را هم خالق دیگر وهمینطورادامه دارد . پس میگوئیم خالق بیهمتا است و دو نیست و خالق هم همیشه بوده و خالق خلق‌کننده بوده نه اینکه بعد خالق شده . در اینصورت مخلوق میشود نه خالق چون باید صفت خالق بودن را از دیگری کسب کند . هرگاه قبول کردیم که خالق بیهمتاست و دو نیست و همیشه بوده پس همیشه هم خالق بوده چون وظیفهٔ او همیشه خلق‌کردن است . عالم‌هم که مخلوق اوست همیشه بوده است . همان لحظه‌که‌اوبوده عالم راهم خلق‌کرده . البته لحظه هم نمیتوانیم بگوئیم چون لحظه هم درکار نیست و امر او از او جدا نیست . او بوده و امر اوهم‌درآفرینش بوده است .

اگر بگویند عالم‌که مخلوق اوست محدود است مانند اینست‌که بگویندخدا بیشتر از این‌نمیتوانسته درست‌کند . تا این حدود توانائی داشته . پس قدرت‌کامل در حق اونمیتوانیم قائل شویم . چرا میگوئیم قدرت‌کاملهٔ الهی . باید بگوئیم(استغفرالله) قدرت محدوده و ناقصه. بگوئیم خداوند در این حدود قدرت دارد . برای عالم لایتناهی هم حدود و ثغور قائل‌گردیم . و اگر معتقد شویم‌که قدرت‌کامله است و حدود و ثغور ندارد و تاهرکجاکه بشر فکرکند قدرت دارد و محدودیتی برای قدرت اونیست در اینصورت‌عالم هم‌که آفرینش اوست بدون حدود و ثغور خواهد بود و **حق اینست .**

باز روی خودرا بسوی آن‌کسان‌که‌برای خلقت ابتدا قائلند نموده میپرسم: آیا خداوند قبل‌ازآغاز خلقت بیکار بوده یا مشغول‌کار ؟ اگر پاسخ دهند مشغول‌کار بوده‌گویم مشغول چه‌کار بوده ؟ مگرکاری‌جز آفرینش دارد ؟ یا در عالم لایتناهی جز این‌کار هست ؟ و اگرگویند نمیدانم‌گویم بخوانید تا بدانید و اگر میگویند میدانم میگویم پس‌بگوئید معطلی ندارد .

اما هرگاه بگوئیم بیکار بوده معلوم میشود (نستجیربالله) بخدای بیکارهٔ بیچاره‌ای معتقد هستند ، خدائی‌که دست روی دست نشسته و نمیدانسته چه بکند و بچه‌کاری بپردازد ، از شدت بیکاری وکسالت و تنبلی بجان آمده یکمرتبه تصمیم‌گرفت‌که خلقت را آغاز نماید . یا اینکه در اثر بیکاری و از شدت خستگی و فشارکسالت شدید در فکر انتحار افتاده لیکن‌دیده‌که انتحارعمل‌ناصوابی‌است پس آنگاه‌کم‌کم فکرکرده‌که راهی برای رفع بیکاری بیندیشد و دستها را بالازده و شروع بآفرینش نموده است. واشهدوا انی‌بری ٔ مماتشرکون ـ گواه‌باشیدکه ازآنچه شرك میورزیدبیزارم (سوره هودآیه ۵۴) وای ازاین‌نادانی، العیاذبالله . حال از شما می‌پرسم چنین خدای موهومی آیا قابل پرستش است ؟

هرگاه بگوئید مثلا در چند میلیون سال پیش تصمیم بخلقت زمین و آسمان‌گرفت می‌گویم‌اولا تمام آفرینش خدائی را در عالمهای بی‌پایان منحصر بزمین ناچیز و آسمان اطراف آن‌کردن خلاف عقل و دانش است و ثانیاً میدانید تکلیف این خدا قبل از آن چند میلیون سال چه بوده ؟

این خدائی‌که خلقت را از چند میلیون سال قبل‌آغازکرده ومی‌گوئید خود او قبل از خلقت‌وجود داشته میرسم چند سال ازخلقت بوده‌است ؟ اگر می‌گویند همیشه بوده میپرسم این مدت همیشه‌که بوده و هنوزبخلقت شروع نکرده بودمشغول‌به‌چه‌کاری بوده است ؟

شاید اینطور پندارندکه طفل بوده و قبل ازبلوغ‌نمیتوانسته کاری کند و چون صغیربوده‌نمی‌توانسته خلق‌کند. بعداً کم‌کم بزرگ شده،کبیرگردیده ، بحد بلوغ رسیده و باو اجازه داده شده‌که پس از بلوغ

خلقت را آغاز نماید . استغفرالله ربی‌واتوب الیه. البته ازخواندن اینها برخود میلرزی و نمی‌توانی‌این مطالب غلط را فرض کنی ولی کن فکر که وقتی برای خلقت آغاد تصور شود آیا نتیجه جز اینست‌که من میگویم؟

لم‌یلد ولم‌یولد ولم‌یکن‌له‌کفواً احد(نه‌زائید ونه‌زاده شد ونه‌اوراشریکی هست). شایدمی‌پندارند قدرت نداشته وقدرت را بعداً باو داده‌اند که از آن تاریخ شروع بخلقت‌کرده .گویم چه‌کسی باو قدرت بخشیده. خدائی‌که دیگری قدرت باوبدهد خدای بیچاره‌است. خدای توانانیست .

هرگاه بگویند خیرقدرت داشته،همیشه قدرت داشته می‌پرسم این‌قدرت بچه درد میخورده ؟ آیا هیچ بهره‌ای ازوجودآن ساخته می‌شده؟ یادرطی عمرابدیت قبل‌ازخلقت طبق اعتقادآنها همچنان عاطل و بیکاربوده؟مگر لازمهٔ قدرت تراوش وانجام عمل‌نیست؟ اگرعمل نمیکرد مگر ممکن‌است قدرت بدون‌عمل باشدواگر عمل‌میکردعمل‌اوچه‌بود؟کارش‌چه‌بود؟آیاکاری جزخلق کردن داشته؟ پس‌بدان‌که قبل‌ازآن‌آغاز که بغلط می‌پندارند بازهم خلقت بوده‌است .

خوب فکرکنید : اگرخلقت‌آغاز داشته باشد دلیل براینست‌که قبل ازآن قادر وبفکر خلقت‌نبوده اگر بفکربود دلیلی نیست‌که زودتر ازآن خلق نکند یعنی اگر زودتر بفکر خلقت میافتاد همان زودتر میکرد. هرگاه بگویند فکرخلقت بعداً پیداشده میگویم پیدایش وبوجودآمدن فکردلیل عجز وناتوانی و نقص است. زیرا خدائی‌که عین‌علم، عین‌قدرت وعین‌توانائی،عین‌فکر وعین خرد است نمیتوان قبول‌کردکه بعداً فکر دراو ایجادشده واین‌بشر ناقص است‌که بامرتب‌کردن عوامل واسباب وعللی‌که ازوجود اومستقل وجداست فکرهای‌جدید میکند ولی خدا چنین‌نیست. وای ازاین‌گمراهی فسبحان‌الله رب‌العرش عمایصفون پس بدانیدکه‌پادشاه‌ملک‌وجودیعنی‌خدای یکتا ازاو صاف و اوهام مشرکان جاهل پاك ومنزه است .(سوره **انبیاآیه۲۲**)

پس این سخن بسیار سبك و کودکانه بوده معقول نیست یزدان قبل از آغاز خلقت بی‌کار و بی‌فکر باشد .

واما اگرعقیدهٔ آنان این‌باشدکه مثلاقبل‌از یك‌میلیون سال آغاز این‌خلقت‌آفرینش دیگری‌هم داشته میگویم قبول، فرض‌کنیم‌آفرینش دیگری‌هم قبلا داشته.پیش‌ازآن چه بوده؟ آیا قبل ازآن بیکار و بی‌قدرت بوده؟ اگرمیگویند بازهم مشغول آفرینش بوده پس‌قائل شده‌اندکه رشتهٔ‌آفرینش پایان‌نداشته ودر زمانی‌که آغاز برای‌آن نبوده همیشه دستگاه عالم برقرار بوده است وخواهد بود. وچون آفرینش بی‌پایان بوده است عالم لایتناهی هم بی‌پایان است واول وآخری ندارد وماهم همین‌را میگوئیم.

خلاصه بگویم:

دلیل بی‌انتهابودن عالم اینست‌که عالم ازقدرت وارادهٔ یزدان مقتدر دانا وتوانا بوجودآمده. اگر بگوئیم یزدان دارای قدرت وارادهٔ محدودی است میتوان‌گفت‌که عالم هم‌محدود ودارای حدود وثغوراست اما اگربگوئیم اراده وقدرت یزدان مقتدر توانا نامحدود است عالم‌هم نامحدود میشود.

پس ای گروه خداپرستان ـ شما میگوئید خداوند قادر متعال دارای قدرت بالغه وکامله است. آیا معنی قدرت کامله و بالغه آنست که محدود باشد یا نامحدود ـ کدام صحیح است ؟ قضاوت کنید . اگر بگوئید اراده و قدرت یزدان مقتدر محدود است عالم هم محدود است ولی چه کسی را یارای چنین ادعائی است .

یزدان همه‌را براه راست هدایت فرماید .

جوابهای دیگری نسبت بایرادات دربارهٔ محدودبودن عالم

از آنجاکه برخی اعتراضات دربارهٔ محدودبودن عالم وآغاز داشتن خلقت (که پس از انتشار کتاب مکانیسم آفرینش) رسیده احتیاج به‌آن داشت که بیشتر مورد بحث وگفتگو ورفع شبهه قرار گیرد ذیلا جوابهائی برای تکمیل وروشن‌شدن حقیقت بنظرخوانندگان گرامی میرساند. تقریباً همهٔ این‌پرسشها دراین مطلب خلاصه میشودکه برای خلقت آغازی هست وخداوند متعال عالم‌را دریك زمان معین و مقرر آفریدکه‌آن ابتدای‌آفرینش است.

اینك خلاصه جوابها :

۱ـ اگرشما مبنای عالم‌را اراده الهی میدانید میگوئید قبل‌ازآن چه‌بوده؟ آیانیست بوده؟کلمهٔ نیست‌که چیزی نیست. اصلا قابل تفکر وصحبت و بحث نیست ووجود خارجی ندارد . خودتان میگوئید «نیست» اسمش باخودش است. هیچ عقل سلیمی برای نیستی هستی قائل‌نیست. اما اگرگفتیدکه اراده و قدرت خداوند متعال مبنای‌آن بوده پس چیزی بوده‌است ومسبوق بسابقه است. همین‌اراده وقدرت مایه و خمیرهٔ‌آن بوده و چنانکه میدانید هیچ چیز بدون مایه وخمیره نتواند بود . اگرشما فرضاً مبنای عالم را اراده الهی‌بدانید پس‌آنرا مسبوق بسابقه‌ای‌کرده‌اید واین‌سابقه را نیز نمیتوانید محدودسازید. پس‌لایتناهی وبدون حدودشد چنانکه درتصویر ذیل مجسم شده‌است:

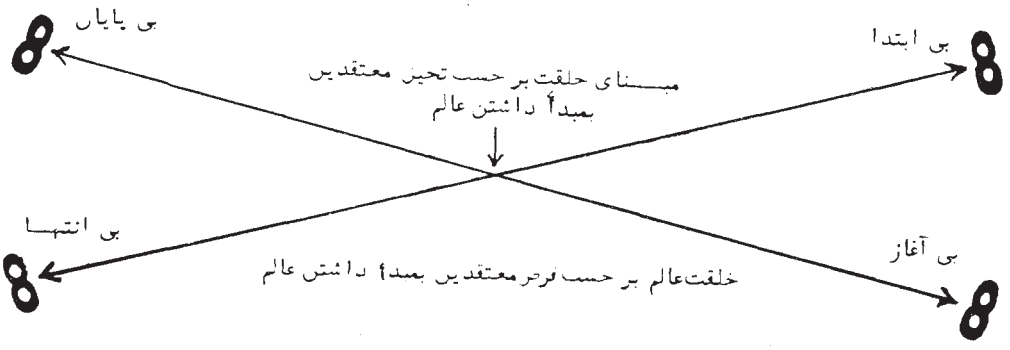

(علاماتی که در انتهای خطوط بصورت ∞ می‌بینید نشانه‌ای است که برای الی غیرالنهایه درعلم ریاضی معین شده است .)

چنانکه درشرح فوق ملاحظه میشود برفرض‌که نظر معتقدین بابتدا داشتن خلقت را هم قبول کنیم ناچاریم ارادهٔ الهی‌را درآن ذیمدخل بدانیم وچون اراده وقدرت الهی مسبوق بسابقه است بازهم‌از

جانب دیگر بی‌ابتدائی عالم باثبات میرسد چنانکه درجهت مقابل نیز بطرف بی‌انتها میرود.

۲ـ قضیهٔ منطقی: (العالم متغیر ـ کل متغیر حادث فالعالم حادث) که منسوب بعالم شهیر و فیلسوف بزرگوار اسلامی ملاصدرا است صغری و کبرای آن درجای خود صحیح است ولی نتیجهٔ ناصحیح از آن گرفته شده. مراد از متغیر حول و تحویلهائیست که درعالم اتفاق میافتد و این مطلب را منکری نیست. قضیه ناظر باینست که عالم دستخوش حول و تحویل است (العالم متغیر) وهرچیزی که دستخوش حول و تحویل باشد حادث است. یعنی تازه اتفاق افتاده است اما اینرا نباید از نظر دور داشت که هر تغییر و حول و تحویلی مسبوق بسابقه ایست، صورتی داشته و بصورت دیگر درآمده. ازهیچ شروع نشده تاچیزی بشود زیرا عقل سلیم آنرا نمی‌پذیرد. صورتی داشته و بصورت دیگر درآمده.

شما هرچه سابقه این تغییرات را عقب ببرید و بازهم عقب‌تر آنرا جستجو کنید و باز رو بطرف سابقه سیر کنید خواهید دید که هر تغییری مسبوق به‌یك تغییر دیگر بوده‌است. لذا صغرای قضیه درست است که عالم متغیر یعنی دستخوش حول و تحویل است و کبرای قضیه‌هم درست است که هرحول و تحویلی حادث است اما نتیجه درست نیست زیرا در اخذ نتیجه مجموع تغییرات راکه نامحدود است درنظر نگرفته است. بایستی نتیجه اینطور گرفته شود که چون دامنهٔ این تغییرات لایتناهی وقدیم و بی‌انتها است عالم هم بی‌انتها است. مقصود از بیان مطلب ردیف کردن ومسجع نمودن الفاظ نیست. فکر کنید تصدیق خواهید نمود.

آفرینش و تحولات در قرآن مجید و کتب مذهبی

واما اینکه قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین وسایر کتابهای دیگر ادیان بشرحیکه بعداً نمونه های آنها ذکر خواهد شد آفرینش زمین وآسمان را درمدت دوروز یا شش روز ویا ایام واوقاتی معین ذکر کرده مقصود حول وتحویل وتغییرشکل همین کرهٔ زمین و آسمانهای اطراف آن وقسمتی از مخلوقاتی است که بشر با آن تماس دارد واین حول وتحویل را بشر خلقت مینامد وبدیهی است که چنین تغییر شکل وتحویلی دروقتی از اوقات انجام شده همانطورکه نطفهٔ یك بشر دروقتی ازاوقات بسته میشود. و اما خلقت یزدانی (خلقت بمعنی اعم) آغازوانجام ندارد وهمیشه بوده وخواهد بود.

مسلم است که گفتارما هیچگاه ازمفهوم وحقیقت قرآن کریم وسایر کتب آسمانی خارج نبوده و برخلاف حقیقت سخنی نخواهیم گفت. هرچه میگوئیم درست وصحیح است وخدارا برای این روشنی که بما عطا فرموده سپاسگزاریم.

قبل ازذکر دلایل قرآنی بطورکلی میگوئیم اینکه قرآن مجید خداوند متعال را اول وآخر میخواند (هوالاول و الاخر والظاهر والباطن) خوددلیل بر اینست که اول وآخر قرآن اصطلاحی است نه حقیقی. تردیدی نیست که قرآن مجید ودین مقدس اسلام برای خداوند اولی قائل نیست وآخری هم معین نمیکند زیرا درعالم خداوندی اول وآخر مفهوم ندارد.

همین امر دلیل برآنست که اگر اول وآخرولودرلسان شرع نسبت بخداوند وقدرت واراده الهی که ازآن عالم بوجود آمده وخود عالم که محصول اراده الهی است گفته شود نسبی و اصطلاحی است نه حقیقی.

عالم را اگرمحصول علم خدابدانید نبایدفراموش کنیدکه حاصل ومحصول وعلت ومعلول بیکدیگر مربوطند وازهم جدائی ندارند، چون علم خدا ازذات خدا منفك نیست (صفات ثبوتیه) لذا عالم نیز مطابق با صفات الهی نامحدود میباشد.

اینك بمنظور آشکارشدن مطلب ابتدا دلایلی چنداز قرآن مجید و سپس از سایر کتب آسمانی نقل میشود .

دلائل قرآنی

با توجه وتدبردرقرآن مجید نکات زیررا کهتأییدکنندهٔ مطالب پیش‌گفته وپشتیبان نظرات کتابهای مکانیسم آفرینش و دینامیسم آفرینش راجع بعالم لایتناهی است درمییابیم :

۱ ـ توضیح ـ پس ازذکر آیات قرآنی وتفسیر آنها آیاتی ازتورات ، انجیل و صحف انبیاء بنی اسرائیل وسایرکتابهای مذهبی نقل خواهیم نمود وچون مضامین آنها از لحاظ تعیین مدت تا حدودی مطابق با آیات قرآنی است لذاشرح وتفسیری‌که دربارهٔ آیات قرآنی نوشته شده شامل آنهانیز میگردد واز این رو فقط بذکر آن آیات‌اکتفا خواهدشد .

مراد ازآیاتی که‌برای خلقت زمین وآسمان مدت معین میکند وبتفاوت دوروز و شش روز میفرماید همانا خلقت منظومهٔ شمسی‌یعنی زمین و آفتاب و سیارگان اطراف آفتاب میباشد که اینها جزء بسیارناچیزی ازعالم لایتناهی بلکه فردی ازمیلیاردها ستارهٔ کهکشان میباشند . این تحولات بخواست ونیروی یزدانی همیشه درمواد دائمی ولایزال و فنا ناپذیر عالم هستی انجام میشود .این مطلب ازآیات دیگری که بعداً بیان میشود کاملا ثابت‌میگردد وآیهٔ زیرنیز دلیل بارزی است :

(ترجمه هائی که‌ذکر شده از دانشمند محترم آقای الهی قمشه‌ای است) .

اللهالذی رفع‌السموات بغیر عمد ترونهائم استوی‌علی‌العرش وسخرالشمس‌والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبرالامر ... هوالذی مدالارض و جعل فیها رواسی و انهاراً الخ (سوره رعد آیات ۲و۳) خداست آن ذات پاکی که آسمانها را چنانکه مینگرید بی‌ستون بر افراشت آنگاه بقدرت عرش را درخلقت بیاراست وخورشید وماه‌را را مسخر اراده خودساخت که هرکدام دروقت خاص (مدارمعین) بگردش آیند . امرعالمرابانظامی محکم منظم ساخت . و اوست خدائیکه بساط زمین را بگسترد و در آن کوهها بسر افراشت و نهر ها جاری ساخت الخ .

باتدبردر این آیات بخوبی معلوم میشود که : الف ـ عرشی قبلا بوده است که میفرماید خداوند به آن پرداخت ب ـ پس ازپرداختن وآراستن‌عرش آفتاب وماه‌راتسخیر کرد وساخت یعنی مادهٔ ابدی را باینصورت درآورد وسپس زمین را وسعت بخشید و در آن تشکیلات برقرارفرمود . ج ـ بطورواضح بیان میفرمایدکه آفتاب وماه هرکدام‌برای مدت معین درگردش وزندگی است . یعنی این صورت وتحول از (مادهٔ لایزال) برای مدت معلومی است نه برای ابد ـ میفرماید خداوند امررا تدبیرمیکندیعنی تحولات این ماده در دست اوست وبهرترتیب بخواهد امرخودرا مجری میسازد .

۲ ـ درباره کن‌فیکون درکتاب مکانیسم آفرینش واین کتاب‌باشاره مطالبی‌بیان گردید واینك دلایلی از قرآن مجید ذکر میشود . مقصود اینست‌که ثابت‌کنیم«کن‌فیکون»

(بشوپس شد) برخلاف آنچه تصورمیکنند مرادش بوجود آوردن عالم از نیستی بهستی نیست زیرا اصلا نیستی وجود ندارد وآنچه همیشه بوده وهست و خواهد بود هستی است لاغیر . مقصود ازکن‌فیکون تغییرشکل وتحول مادهٔ موجود است که بامر ومشیت الهی هر وقت خدا بخواهد بهر صورت‌که بخواهد مادهٔ مزبوررا در میآورد نه اینکه از هیچ آنرا هست کرده باشد . اینکه بآن خطاب میکند دلیل براینست که سابقه‌ای وچیزی بوده‌که باو امر شده : بشوپس شد . هیچ‌که مورد خطاب نمیتواندقرارگیرد . درآیات ذیل تفکر وتدبرکنید :

هوالذی خلق‌السموات والارض بالحق ویوم‌یقول‌له‌کن‌فیکون.قوله‌الحق وله‌الملك (انعام ۷۲و۷۳) اوست خدائیکه آسمانها و زمین را بحق آفرید وروزیکه گوید موجود باش بی‌درنگ موجود خواهدشد سخن اوحق است وپادشاهی اوراست .

باکمال روشنی مطالب زیررا ازآیات پالامیفهمیم : الف ـ خداوندآسمانها وزمین را بحق آفرید وگفتار اوراست وملك عالم لایتناهی ازآن اوست . مراد از ذکر خلقت در اینجا گوشزد کردن این صفات الهی است ومسلم است که عالم لایتناهی را یزدان خلق فرموده‌وازخودوامراو وجزءاواست وهمانطور که خودش آغازندارد خلقتش نیزکه ازصفات او وجزء وجدانشدنی است مثل خود او بدون آغاز است .ب ـ پس ازاینکه خلقت آسمان ها وزمین‌را بیان فرمود میگوید روزیکه بگوید به این خلقت بشوپس میشود . خلقتی که موجود است و موجودیت آن قبلا بیان شده چه بشود ؟ مقصود واقعی اینست که تحولات گوناگون و اشکال مختلفی‌راکه برای عالم لازمست ولاینقطع درعالم درجریان است بپذیرد نه اینکه ازنیستی هست شود . برخلاف نظر آنها که میگویند مراد ازکن فیکون آوردن‌از نیستی بهستی است . خوب دقت‌کنید : خلقت موجودراکه‌وجود آنرا قبلابیان میکندمیگوید بشوپس میشود یعنی تحولهای گوناگون بپذیرد . به‌چه دلیل کن‌فیکون را ازنیستی به‌هستی آمدن میدانند ؟

آیهٔ دیگر: هوالـذی یحیی ویمیت فاذاقضی امراً فانمایقول‌له کن‌فیکون (مؤمن ۷۰) اوست خدائیکه (خلایق را) زنده میکند ومیمیراند و چون بخلقت چیزی حکم نافذ و مشیت کاملش تعلق‌گیرد بمحض اینکه گوید موجود باش بی درنگ موجودمیشود .

این آیه بطور روشن نشان میدهدکه کن‌فیکون تحولات مادهٔ ابدی است چراکه اولا میفرماید : خداکسی است که‌زنده‌میکند ومیمیراند ، وباین طریق درابتدای آیه‌تحولات زندگی ومرگ راکه خداوند دائماً درماده موجود عالم میدهد وما بالعیان بچشم می‌بینیم و زنده شدن ومردن خاك وگیاه وحیوان وانسان‌را مشاهده میکنیم بیان میدارد . دردنبال آن مسئله کن فیکون یعنی تحولات ماده را که در ردیف همان زنده کردن و میراندن است گوشزد میفرماید . ثانیاً اینکه فرموده فاذاقضی‌امراً یعنی(پس وقتی امری را مقرر میدارد میگوید بشوپس شد) بخوبی میرساند که‌درعالم موجود وهستی موجود وقتی امری را مقرر داشت میگوید بشوپس میشود نه‌اینکه‌درعالمی‌که اصلا نباشد . چطورمیشودهیچ نباشد وامری ازنیستی بهستی بیاید . نیستی یعنی‌چه ؟ اصلابه چه‌چیز میگوید بشو ؟

بازآیهٔ دیگر : بدیع السموات والارض اذاقضی امراًفانمایقول‌له‌کن‌فیکون(بقره‌ـ

۱۱۶) اوآفرینندهٔ آسمانها وزمین است . وچون ارادهٔ آفرینش چیزی کند بمحض آنکه گوید موجودباش فوراً موجود میشود . (لفظله یاامر: «باو میگوید بشو» اوچیست وبه‌چه چیزی خطاب میشود ؟ آیا بهیچ میگوید ؟ـ پس چیزی وجـود داشته که بـاو خطاب می‌کند .

دراینجاتوجه خوانندگان را باین نکته معطوف می‌داردکه‌آنچه‌آسمانها وزمین ها بشر می‌تواند به‌بیند وبفهمد یا بیان دارد همگی تحولات وحالات وحوادث مادهٔ ابدی‌و همیشگی است‌که خداوند آفریننده وبدیع وپدید آورندهٔاین قبیل تحولات ماده خواهدبود. مراد از ابدیت خلقت همان‌مادهٔ ابدی‌است‌که همه چیز ازتحولات آن بوجود میآید .اینست که قرآن خداوند را پدید آورندهٔ آسمانها وزمین یعنی صورتها واشکـال و تحـولات فرموده است .

۳ ـ مطلب دیگری‌که ممکنست‌فکر آقایان راباشتباه‌اندازد ترکیبات کلمهٔ (بداء) است‌که بمعنی شروع وابتدا است ودربعضی ازآیات قرآن استعمال شده و شاید بپندارند که مراد ازآن اینست که خلقت ازنیستی به‌هستی آمده وآغازگردیده. خیر ـ مقصود از این (بدأ) یا شروع نیز شروع تحولات مختلف ماده اصلی خلقت است از شکلی بشکل دیگر نه اصل‌حقیقت عالم لایتناهی. اینك دلایل ازقرآن :

اولم‌یرواکیف یبدی‌الله‌الخلق‌ثیم‌یعیده‌ان‌ذالك علی‌الله‌یسیر. قل‌سیروافی‌الارض‌فانظروا کیف بدء الخلق ثم‌الیه ینشئی النشأة الاخرة ان‌الله علی‌کل شیئی قدیر (عنکبوت ۱۸ و ۱۹) آیا مردم (بارها بچشم خود) ندیدند که خدا چگونه ابتداء خلقی را ایجاد میکند و باز باصل خودبرمیگرداند (خلق میکند ونابود میسازدوحیوة میدهد ومیمیراند، روزمیآورد وشب میگرداند) این‌کار برخدا بسیار آسانست .

منظور باکمال وضوح وروشنی ازآیه مفهوم میشود معذلك برای اینکه خوب‌واضح گردد توضیح میدهم: الف‌ـ مقصودازپدید آوردن وآغازکردن خلق مسلماً تحولات مختلف ماده است مثلا خاکی بصورت‌گیاه وسپس جسم‌انسان میشود ودوباره‌بحالت خاکی برمیگردد. برای اینکه دلیل‌بیاورد وباشخاص بفهاند میفرمایدکه در زمین سیرکنیدو ببینیدچطورخداوند خلق را شروع کرده وپس ازآن آنرا بصورتهای دیگر درمیآورد . توضیحی‌که آیه ۱۹ نسبت به‌آیه ۱۸ میدهد کاملا روشن‌کنندهٔ موضوع (بدأ) و آغازاست که مراد از آن‌نشاء ها وتحولات میباشد . ب ـ ثم یعیده پس آنرا برمی‌گرداند .این فعل با این‌زمان که‌مورد استعمال است نشان می‌دهد که آغازو برگشت عملی دائمی‌است ویك‌امر عادی‌است‌نه اینکه‌عالم لایتناهی فرجامی داشته باشد .

برای اینکه مطالب بالا خوب واضح شود آیهٔ دیگر دلیل میآورم : کما بدأکم تعودون (اعراف ۲۸) چنانکه شمارادراول بیافریدباردیگر بسویش‌بازآئید . اینجاکلمهٔ «بدا» مقصودش آغازخلقت هرانسان است ومسلم‌است که این‌خلقت ربطی به خلقت عالم‌لایتناهی ندارد ومعنی کلمه بدأ را روشن کرده است .

واما درآیهٔ دیگر بیان می‌فرمایدکه آفرینش مردم (نه عالم لایتناهی) را آغاز

مینماید سپس آنهارا بازگشت میدهد تا پاداش بدهد کسانی‌راکه عمل نیکو و درست انجام دادند: انه‌یبدؤالخلق‌ثم‌یعیده لیجزی‌الذین‌آمنواوعملوالصالحات بالقسط(یونس۴) اودرازل خلق را بیآفرید وآنگاه بسوی خودبرمیگرداند تا آنانکه ایمان آورده وعمل صالح‌کردند بعدل وصواب جزای خیردهد .

دراینجاکه بیان علت ابتدا وبازگشت خلق را میفرمایدروشن ساخته که مراد ازابتدا وانتها نسبت به یك قسمت ازموجودات عالم بی‌پایان یعنی تحولی از حالات مادهٔ لایتناهی و ابدی است .

۴ـ برای اینکه تحولات‌گوناگون‌عالم‌خلقت که‌درسخنان بالامحوراستدلال مابوده بهتر روشن شود آیاتی نقل میکنم ! در آیهٔ ۱۰ و ۱۱ سورهٔ فصلت یا سجده میفرماید : ثم‌استوی الـی‌السماء وهی دخـان فقال‌لها واللارض ائتیا طوعاً اوکرهاً قالتا اتیناطائعین ـ فقضیهن سبع‌سموات فی‌یومین واوحی فی‌کل سماء امرها . الخ ـ و آنگاه بخلقت آسمانها توجه کامل فرمودکه آسمانها دودی بود او (بامر نافذ تکوینی فرمود) که ای‌آسمان وزمین (وای قوای عالم عهد وشهود) همه بسوی خدا و (اطاعت فرمان حق) بشوق ورغبت‌یا بجبرو کراهت بشتابید . آنها عرضه داشتند بـاکمال شوق ومیل بسوی تـو میشتابیم . آنگاه نظم هفت آسمان را دردو روز استوار فرمود ودرهر آسمانی بنظم امرش وحی فرمود.الخ .

ازتدبردر این آیه نکات زیر روشن میگردد :الف ـ اینکه‌میفرماید پس‌پرداخت به آسمان درحالیکه دود بود نشان میدهد که آسمانی وجود داشت که خدا بآن پرداخت تا ازآن زمین وآسمان هفتگانه منظومهٔ شمسی را بسازد . دیگراینکه ، میفرماید آسمان دود بود ومراد مواد رقیق گاز مانندی است که مادهٔ اصلی کرات پراکنده در فضا است . پس از ساختن زمین های منظومهٔ شمسی وجو آنها (آسمانهاشان) بآنها گفت :خواه ناخواه بیائید گفتند ازروی اطاعت آمدیم . مسلم است که چنین صحبتی بازبان وگوش‌گفته وشنیده نشده بلکه مراد اینست که نظام نیکوئی راکه برای آن مقرر فرموده قبول کرده وبا اطاعت انجام دادند . ج ـ اینکه میفرماید پس قراردادیم یا مقررداشتیم یا اینطورمقدر کردیم (فقضیهن) که هفت آسمان باشد ، یعنی ازآن مادهٔ اصلی دود مانند که قبلا بیان شد هفت‌کرهٔ منظومهٔ شمسی را ساختیم . د ـ اینکه میفرماید بهر آسمان امرش را وحی‌کردیم یعنی درهرکجا قواعد ومقررات آنرا برقرار نمودیم .

ملاحظه میکنید که همین یك‌آیه بقدری‌واضح‌کننده است که اگر شبهه‌ای از لفظ خلقت نسبت به آسمان وزمین ولغات مشابه آن درفکرکسی ایجاد شود بطور قطعی آن‌را رد مینماید .

درسورهٔ حجر آیه ۲۱ میفرماید: وان من‌شیئی الاعندناخزائنه و مـاننزله‌الابقدر معلوم ـ وهیچ چیز درعالم نیست جزآنکه منبع‌وخزینهٔ آن نزد ما موجود است‌ولی ما ازآن برخلق عالم بقدر معین که مصلحت وحکمت است میفرستیم .

این آیه بخوبی میرساند که مادهٔ اصلی‌که عالم از آن خلق میشود همه موجود است ونزد خدا هست و هروقت بخواهد چیزی از این ماده بوجود آورد و تحولی پدید نماید

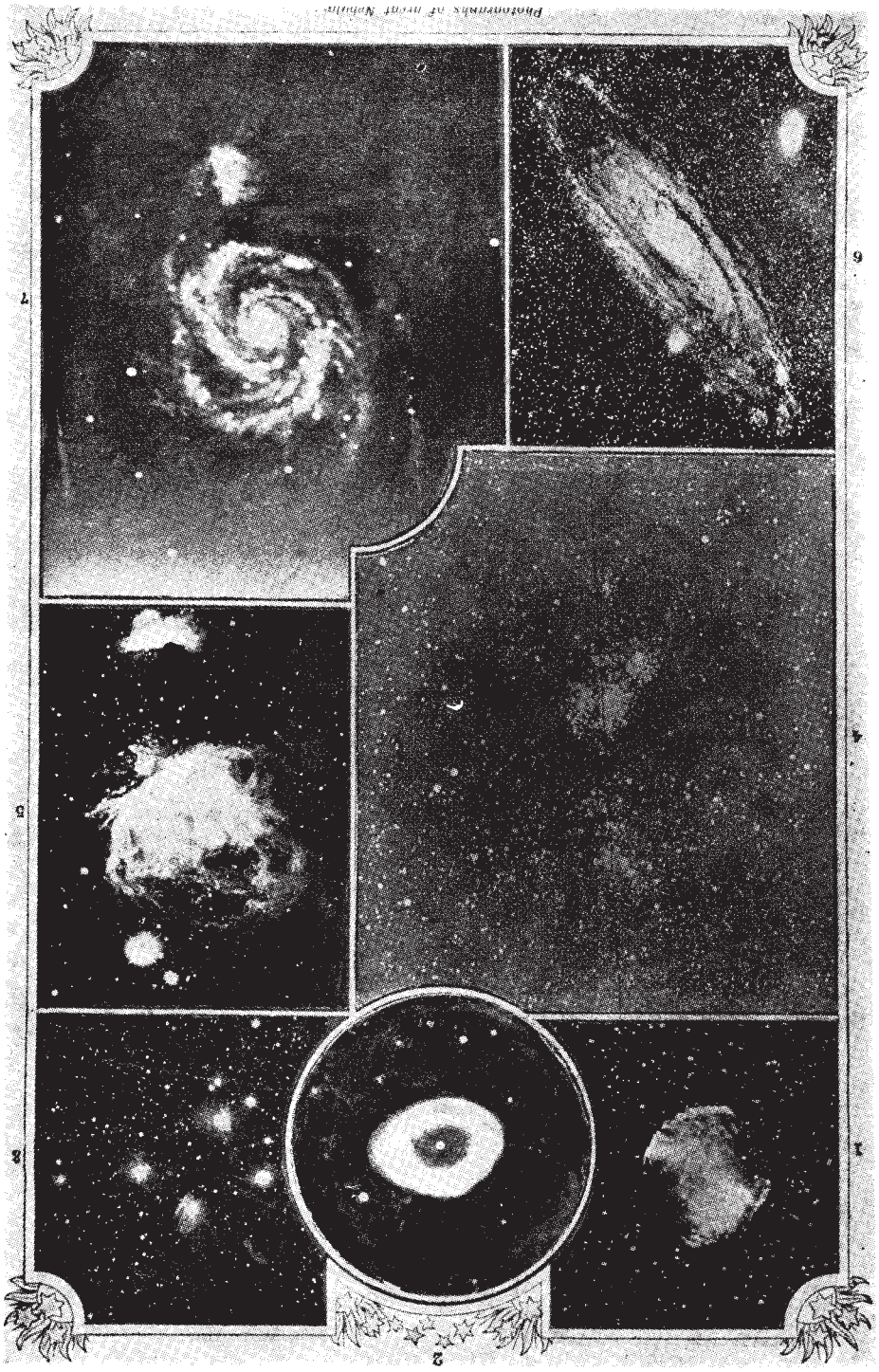

عکسهائی ازسحابی های بزرگ که توسط دوربین های نجومی مهم عکسبرداری شده است .ازچپ براست وبالا بپائین - ۱ - سحابی‌زنگ درمجموعه ولپکولا «رصد خانه لیك» - ۲ - سحابی حلقه درمجموعه شلیاق(لیر) «رصد خانه‌لیك» - ۳ - سحابی‌درمجموعه پروین (پلیاد)«عکس‌توسط‌دکتراسحق‌ربرت» ۴ -سحابی درمجموعهٔ ارگوس «رصدخانه سیدنی» - ۵ - سحابی بزرك‌درجبار (اریون) «رصدخانه یرکز» - ۶ -سحابی بزرك دراهراة‌السلسلة(آندرومد)«رصد خانهٔ‌یرکز»۷- سحابی مارپیچی بزرك‌درکانس وناتیسی «رصدخانه‌لیك»

بقدر لازم ومعین ازآن بکارمیبرد .

درسوره الرحمن آیه ۲۹ میفرماید : یسئله‌من‌فی‌السموات والارض کل‌یوم‌هوفی‌شان ـ هرکه درآسمانها وزمین است ، همه از او حوائج خود را میطلبند و هر روز بشان کار پردازد .

ازاین آیه روشن میشودکه مأدهٔ خلقت‌وکار خدائی که آفرینش باشد همیشه بوده وهست وخواهد بود وخداوند هرروزی درامروانجام یکی از تحولات ابدی و پایان ناپذیر خلقت لایزال است . بدیهی است که برای خدا اصلا شب و روزی وجود ندارد و مقصود فهم بشراست .

درسورهٔ روم آیهٔ ۲٤ میفرماید : ومن‌آیاته‌ان‌تقوم‌السماء والارض‌بامره‌الخ ـ ازآیات یزدانی اینست‌که آسمان وزمین بامراو برپا میباشد ـ آری آسمانها وزمینها وهرچیزی که درعالم هست وتمام تحولاتی که ماده لایزال طی میکند بامر اوقائم‌وبرپای است.

روم آیهٔ۲۵) : وله من فی‌السموات‌والارض‌کل‌له‌قانتون ـ و هرکس در آسمانها و زمین است همه بندهٔ اوباکمال خضوع وخشوع مطیع فرمان اوست .

سبح‌اسم ربك‌الاعلی‌ـ‌الذی‌خلق‌فسوی والذی‌قدر فهدی (اعلی ۱تا۳) ـ برای‌خدای خودکه برتر وبالاتر از همه موجودات است بتسبیح وستایش مشغول باش،آن خدائی‌که هر چیزرا قدر واندازه داد وبراه‌کمالش هدایت نمود.

۵ـ دربارهٔ وجود هفت آسمان وهفت زمین‌که در قرآن ازآن نام میبرد مفسرین روشن‌فکر جدید ازقبیل مرحوم علامه شهیر سیدهبةالدین شهرستانی درکتاب الهیئة والاسلام اظهارعقیده میکنندکه این‌کرات همان‌منظومه شمسی است‌که درآنزمان هفت ستارهٔ‌آن شناخته شده بوده ومقصود ازهفت‌آسمان جو مربوط بآنهاست بنابراین واضح‌است‌که‌وقتی در قرآن صحبت ازخلقت این‌زمینها وآسمانها میشود منظور تحول وتغییرشکل جزئی ناچیز از عالم لایتناهی است نه‌خود خلقت.

برخی ازعلمای‌دیگر اسلامی نظیراین‌بیان راکه‌مراد اززمینها وآسمانهای هفتگانه منظومه شمسی است بیان داشته‌اند. چون‌کرات این منظومه نیزمانند بشر موجودی هستندکه حول وتحویل میشوند، متولدشده ومیمیرند واول‌وآخرنسبی دارند هیچ‌مانعی نداردکه‌آغاز و انجام نسبت به‌آنها جاری‌شود ولفظ کن‌فیکون وامثال‌آن دربارهٔ‌آنها بیان‌گردد . مقصود قرآن عالم لایتناهی‌نیست بلکه دنیاهائی است‌که بشر باآن سروکار دارد.

الله‌الذی خلق سبع‌سموات والارض مثلهن یتنزل‌الامر بینهن لتعلموا ان‌الله علی‌کل شیئی قدیر و ان‌الله قداحاط بکل شیئی علما (طلاق۱۲) خداآنکسی است‌که هفت آسمان را آفرید ومانندآن آسمانها از(هفت طبقه) زمین خلق‌فرمود وامرنافذ خودرا دربین آسمان‌و زمین نازل‌کند تابدانید خدا برهرچیزتوانا وباحاطه علمی برهمه امورعالم آگاهست. توجه شمارا بلفظ بینهن‌که حاکی‌از وجود چیزی دربین این‌کرات است جلب میکنم و همچنین «احاطه یزدانی»،که درعین‌حال‌که خلقت موجود وبرقرار است یزدان برهمه احاطه دارد . همانطورکه امروز برهمه چیز احاطه دارد برای همیشه وابد همین احاطه‌را داشته است و

خواهد داشت . برای اثبات قدر احاطهٔ یزدانی محتاج این نیستیم که برای عالم خلقت ابتدا قائل شویم.

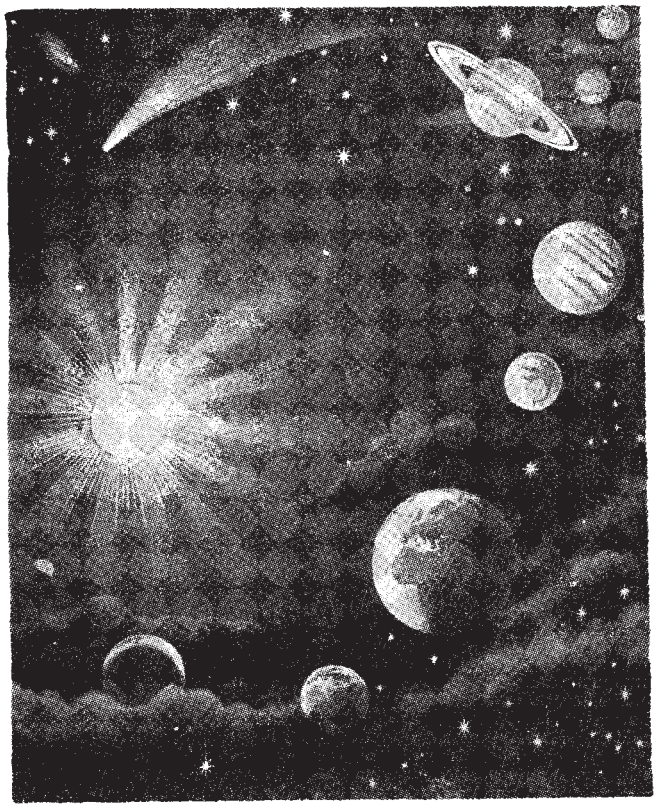

یك تصویر مجسم کننده از آفتاب وستارگان منظومهٔ شمسی

هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش (حدید ۴) اوست خدائیکه آسمانها وزمین را درشش روز بیافرید آنگاه بتدبیر عرش پرداخت .

این آیه نشان میدهدکه عرشی بوده که بعداز خلقت زمین و آسمان خداوند بآن پرداخته تاازآن چیزهای دیگر بسازد نه اینکه همه‌چیز مبدأش خلقت زمین وآسمان باشد.

الذی خلق سبع سموات طباقاماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ـ ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئاً وهو حسیر (ملك ۳و۴)ـ آنخدائی که هفت آسمان بلندرا بطبقاتی منظم بیافرید ودر نظم مستحکم آفرینش بنگر هیچ سستی و خلل درآن توانی یافت؟ ـ باز دوباره بچشم بصیرت دقت کن تادیده خرد زبون وخسته وحیران بسوی تو بازگردد .

مقصود آنکه در این آفرینش عظیم که طبقه‌طبقه یازمین وآسمانهای بی‌شماربشکل یکدیگر ساخته‌شده هیچ‌نقص وسستی نخواهی‌دید و هرچند بیشتر بنگری و مشاهده کنی و دانشت افزوده وقوهٔ دیدت بوسیله دوربینهای نجومی وامثال آن تقویت‌گردد بازنمیتوانی در آنها سستی ونقصی پیدا کنی.

تدبر در این آیه می‌فهماند که مقصود گوشه‌ای از خلقت است که هفت آسمان را که شبیه آسمانهای دیگر است و با آنها تفاوتی ندارد بیان میدارد نه تمام عالم لایتناهی و حالا که گوشه‌ای از خلقت را بیان میفرماید مانعی ندارد که خلقت آنها یعنی تحول و تغییر شکلشان بصورت کرات آغاز و انجامی نسبی داشته باشد.

۶ـ اکنون که سخن بدینجا رسید چند آیه دربارهٔ محیط بودن یزدان نقل می‌کنیم تا معلوم شود که قرآن یزدانی را بمامعرفی میکند که برعالم لایتناهی خلقت احاطه دارد نه اینکه منحصر به یك گوشهٔ ناچیز آن مثلا منظومه شمسی باشد.

ولله مافی‌السموات والارض وکان‌الله بکل‌شیئی‌محیط (نساء ۱۲۵) هرچه در آسمانها وزمین است ملك خداست واو بهمه چیز احاطه وآگاهی دارد.

رب‌السموات والارض وما بینهما فاعبده واصطبر لعبادته هل‌تعلم‌له سمیا (مریم ۶۶) تنها اوست آفرینندهٔ آسمانها وزمین و هرچه بین آنها است. پس باید همان خدای یکتارا پرستش کنی والبته درراه بندگی او صبر وتحمل کن ، آیا دیگری را مانند او بنام خدا لایق پرستش خواهی یافت؟

دراین آیه دو نکتهٔ مهم جلب توجه میکند. نخست لفظ مابینهما است که نشان میدهد دربین زمین وآسمانها چیزهائی است واین مطلب درسیزده قرن پیش که وسایلی برای فهم علم نبوده گفته شده ودرقرآن چندبار تکرارگردیده ونشان میدهدکه قرآن باصدای رسا ابلاغ فرموده که خلقت منحصر باین زمین و آسمانهائی که می‌بینیم نیست . نکتهٔ دیگر اینست که می‌فرماید آیا برای خدائی که صاحب این عالمهاست می‌توانی نظیر وهمتائی بیابی. نزدمرد روشندل صاحبنظر بخوبی واضح است که آفریننده وصاحب تمام عالمها نمی‌شود جز یزدان بیهمتا باشد زیرا اصولا درهمه چیز آثار او و وجوداو پیداست.

الا له‌الخلق والامر تبارك‌الله رب‌العالمین (اعراف ۵۴) آگاه باشیدکه همهٔ ملك آفرینش خدا راست وفرمان نافذهم فرمان اوست منزه وبلندمرتبه است پروردگار وآفرینندهٔ عالمیان .

در این آیه دو نکته جلب توجه میکند، یکی اینکه خلق وامررا باهم ذکرفرموده و مقصود ازامر دراینجا بوجودآوردن وتحولات بیشمار وپی‌درپی دنیاست که قرین خلق است. ودیگر اینکه کلمه رب‌را ذکرکرده که معنی پرورش‌دهنده میدهد (الفاظ مربی و تربیت ازهمین رب گرفته شده) پرورش‌دهنده آسمانها وزمین کسی است که تمام تحولات عالم وجود لایتناهی وابدی ولایزال‌را برقرار میدارد. اینجا بخوبی معلوم میشود که مراد ازخلقت ازنیستی بهستی نیست بلکه پرورش وتحول وتغییراست. لفظ رب یکی‌از اسامی بزرگی است که قرآن واسلام برای یزدان معین کرده ودرقرآن بسیار تکرارگردیده وفارسی آن پروردگار یعنی پرورش دهنده است. واین خود یکی‌ازتأییدات بزرگ مطالب پیش گفته‌است.

الله خالق کل‌شیئی و له‌مقالیدالسموات والارض ـ الخ (زمر ۶۳) خداآفرینندهٔ هرچیز است وبر هرچیز نگهبان است وکلیدهای خزاین آسمانها وزمین اورا است .

خلاصه ـ ازآنچه دراین فصل دلایل ومدارك ازقرآن برای اثبات سخنان خود بیان کردم برمی‌آیدکه :

الف ـ عالم لایتناهی همیشه بوده وهست وخواهد بود.

ب ـ نمی‌شودکه عالم ازنیستی به هستی‌آمده باشد زیرا نیستی معنی‌ندارد. نیستی اصلانیست وهرچه هست هستی‌است‌که همیشه بوده است‌وخواهدبود .

ج ـ مراد ازآفرینش وآغاز وغیره‌که درقرآن بیان‌شده تحولات قسمت ناچیزی از مادهٔ لایزال عالم آفرینش است‌که بابشر سروکار دارد از قبیل پیدایش منظومهٔ شمسی وکره زمین وبشر وحیوانات ونباتات وسایر قسمتهای‌آن واین‌نوع چیزها.

د ـ کن‌فیکون وامر الهی‌مربوط بتحولات ماده وتغییر شکلهائیست‌که یزدان درعالم خلقت پدید می‌آورد. شکل دیگر بماده سابق میدهد واین شکل‌را عوض‌میکند وبصورت نو درمیآورد واین‌عمل بطور ابد ادامه دارد.

ه ـ عالم لایتناهی‌که همیشه‌بوده وهست ازیزدان جدانیست بلکه تحت‌امر وفرمان او وجزء امر اوبلکه جزءاوست ونمی‌تواند از او جداباشد همانطورکه صفات الهی‌نمیتواند ازیزدان جدا باشند. اگرصفات الهی ازیزدان جداباشد بنابراعتقاد اسلامی شرك پیدامی‌شود واگر مصنوعات اوراکه آثارصفات وقدرت اوست بلکه تراوشی‌ازوجود وی می‌باشد ازاوجدا بدانیم نمیتوانیم‌قائل‌به‌وحدت‌قدرت‌وهستی درعالم‌شویم چه‌دراینصورت‌نیزشرك بوجود می‌آید .

سبحانه بل له ما فی‌السموات والارض کل له قانتون (بقره۱۱) پاك و منزه است یزدان بلکه مراوراست آنچه درآسمانها وزمین است وهمه اورا فرمانبردارانند .

نظری به ادیان

یؤتی‌الحکمة من‌یشاء ومن‌یؤت‌الحکمةفقداوتی خیراًکثیراًومایذکرالا اولوالالباب.

خدا فیض حکمت ودانش بهرکه خواهد عطاکند وهرکه را بحکمت‌ودانش رساند درباره او مرحمت بسیار فرموده واین حقیقت‌را جزخردمندان متذکر نشوند.

سورهٔ بقره آیه ۲۶۹

طلب‌العلم‌فریضة علی‌کل مسلم (ومسلمه)ـ جستجوی‌دانش‌برای هرمردوزن مسلمان واجب است .

حدیث متواترهٔ اسلامی

خوشا بحال‌کسیکه حکمت را پیداکند وشخصیکه حضانت را تحصیل نماید .... جمیع نفایس بآن برابری نتواندکرد . **امثال سلیمان نبی باب سوم**

ای اسرائیل بشنویهوه‌خدای مایهوه واحداست پس‌یهوه خدای خودرا بتمامی‌جان وتمامی قوت خود محبت‌نما. **سفرتثنیه باب ششم**

در مرقس ۱۲ ـ ۲۸ الی ۳۲ ومتی ۲۲:۳۴ تا۴۰ و لوقا ۱۰:۲۵ تا۲۷ درباره وحدانیت الهی و دوست‌داشتن او وانحصار عبادت باوسخن‌گفته شده‌است.

درجواب ایشان‌گفت ملکوت خدا بامراقبت نمی‌آید ونخواهندگفت که‌درفلانجا یا

فلان‌جا است زیرا اینك ملکوت خدا درمیان شما است .

انجیل لوقا باب ۱۷ آیه ۲۰

مرد داناکه حقیقت‌را دریافت دانش‌را بشما می‌آموزد. من‌نسبت بمرد داناعزیزم واوهم نسبت‌بمن عزیزاست. یك‌حالت فکری وجود داردکه درآن فهم استوار حاصل است لیکن حالت فکری‌کسانیکه فهم‌استوار ندارند شاخه شاخه و بی‌پایان است.

دین‌هندو- بهاگاواد گیتا

همه پندارهای نیك وگفتارهای نیك وکردارهای نیك توسط عقل انجام می‌شود و همه پندارها وگفتارها وکردارهای بد بانادانی وحماقت انجام می‌گردد .

زند اوستا - دینای مانیوگی خیراد۲۴

خودی رب‌کوچکتر ازکوچك وبزرگتر ازبزرگ درقلب مخلوقات نهفته است. عاقلی که **خودی** را بصورت بی‌جسمی در میان اجسام و بصورت لایتغیر در میان متغیران وبزرگ وتوانا می‌بیند هرگز محزون نخواهد بود.

هندو:گاتها اوپانیشاد-آدهیایا۱ والی۲

برخیز راست ای‌آگنی - توصاحب هر اندیشه‌ای هستی .

هندو:ریگ‌ودا - ماندالا ۴ سرود۶

چهرهٔ باشکوه توای‌آگنی درهمسایگی خورشید میدرخشد . آنقدر درخشانست که حتی در شب هم دیده میشود.از تست که نبوغ بوجود میآید ، ازتست افکارعاقلانه واز تست سرودهای نیکو.

هندو : ریگ‌ودا ماندالا۴ سرود۱۱

مرام من یك‌وحدت است‌که درهمه چیزنفوذ دارد وبهمه‌جا رخنه میکند .

کنفوسیوس:آنالکت۱

اگرمردی دانشهای گذشته خودرا محترم‌بدارد ومرتباً درصددکسب دانشهای‌نوین برآید اومیتواند معلم دیگران باشد. ممکنست‌کسانی باشند اعمالی‌کنند بدون اینکه بدانند چرا . من چنین نمیکنم . شنیدن سخن بسیار وانتخاب‌آنچه خوبست و پیروی ازآن ودیدن زیاد و بخاطر داشتن آنها: اینست راه دوم دانش .

کنفوسیوس آنالکت I

احساس تصدیق یا تکذیب اصول دانش است .

کنفوسیوس منسیوس II

از هرآسمان تاتودهٔ مردم همه چیز بایستی درراه پرورش شخص قرارگیرد وریشه هر چیزی در اطراف آن مورد نظر باشد .

کنفوسیوس I دانش‌بزرگ The great learning

نظری بفلاسفه و دانشمندان

تنهاعلل‌مادی درجهان مؤثرنیست بلکه‌مؤثرحقیقی علل‌معنوی است وبرای‌معنویات حد و انتهائی متصور نیست باین لحاظ طبع جهان مایل به افزایش است .

آلفرد فویه

انسان زبدهٔ وجود و نخبه عالم امکان است وخود او عالم صغیر می‌باشد .

افلاطون

خداوند قوه وقدرتی است‌که درعالم عمل‌میکند . **رواقیان**

خداوند وجودی است یگانه ، واجب، قائم بذات ولایتغیر و جاویدان ونامحدود مطلق ـ موجودات دیگر، همه اعراض وقائم بوجود او هستند واو به‌تنهائی فاعل مختاراست اما ازهوس‌کردن بری است . **اسپینوزا**

ذهن‌انسان بعدازآنکه ازعوارض وحوادث خارجی متأثرشدآن تأثیرات‌را درقالب زمان و مکان (که درسرنوشت خودش نهاده شده) ودر معلومات قبلی‌خود ریخت‌آنرا توأم باوجدان وتجربه میکند واینها مواردی برای‌فهم انسان میشود وموضوع احکام میگردد.

امانوئل کانت

ما حقیقت راکه جامع جمیع احوال وتعینات‌است بقوه انتزاع وتجرید ذهنی‌خود تحلیل میکنیم وازآن اصل وفروع‌را بیرون میآوریم. **هگل**

درفهم عالم روحیون دستگاه طبیعت‌را ازنظر دور داشته‌اند و مادیون فقط قشر را دیده‌اند . باید بین‌آندو بود.عالم هم باطن دارد هم ظاهر، هم روح ، هم‌جسم .

هرمان لتسه

جهان مادی وعلم ما برآن تنها علم بروابط ونسبت اجزاء بایکدیگر است و فقط صورت ظاهررا بما نشان میدهد . اگربخواهیم بباطن پی‌بریم چاره نداریم که بدرون خود بازگردیم . **هرمان لتسه**

فلسفه را از راهش باید جست. ازفرضیات باید صرف‌نظرکرد وبه‌تجربه ومشاهده بنیادی محکم برای معرفت نفس پایه‌گذاشت . **دیوید هیوم**

برای‌فهم حقیقت آزمایش بسیار لازم‌است‌که ازعهده من‌بتنهائی ساخته نیست.

رنه‌دکارت

عشق‌کدام است. عشق وعاشقی‌کاری لغو وبیهوده‌است ونباید مبنای ازدواج باشد . باید ازدواج بین نیرومندان صورت گیرد تا فرزندان نیرومند بار آیند.

فردریش نیچه

چون عشق ناشی ازهستی خواهی است پنجه‌اش ازعقل قویتر است. در واقع عشق فریبی است که طبیعت بافراد میدهد وآنها را بهلاکت میاندازد تا نوع باقی بماند .

شوپنهاور

دین وعرفان بیکدیگرکمك میدهند واین‌مقدمهٔ ورود بعرفان است و عرفان عقاید عامهٔ مردم را صفا می‌بخشد و اگر این معرفت عمومیت یابد بشر بطور کلی بخدا نزدیکتر میگردد . معرفت حقیقی عرفان اینست که خدا عشق است و عشق خداست .

هانری برگسن

مهار انسان دردست نفس است‌که موضع‌آن دل‌است. پس‌اصل دروجود نفس است.

شوپنهاور

اصل وحقیقت جهان قوه‌ایست درحال بیخودی. البته بیشعور نیست بلکه فوق این قسم ادراك وشعوری‌که ماميشناسیم میباشد. **ادوارد فون‌هارتمان**

عالم‌پراست وفضا همه‌جا راگرفته وخلاء موجود نیست چون محال‌است وموجودات بیکدیگر متصلند، به‌یکدیگر احاطه دارند وظروف ومظروفند ومکان‌سطح درونی جسم محیط یاحدبین محیط ومحاط وظرف ومظروف است. **ارسطو**

رأی دکارت‌که دنیارا ماشینی بیجان تصورکرده‌بود صحیح نیست بلکه دنیاواحدی جاندار است‌که نیرو وقوهٔ فعلش ازخودش میباشد واین دینامیسم جهان است .

لایب نیتس

آیاوجود واجبی هست یانیست؟ اگربگویندهست باید یامجموع جهان‌باشد یاجزء ودرون‌آن‌یابیرون جهان‌ـ نمیتواند مجموع جهان‌باشدچون‌مجموع ممکنات نمیتواند واجب بشود .ازجهان بیرون‌هم‌نیست چون‌علت شدنش‌ناچارآغاززمانی‌داردوامرزمانی‌بیرون‌ازجهان نمیشود . جزء جهان‌هم نیست چون اگر جزئی ازجهان غیرمعلول باشد رشته علت و معلول مختل میشود. **امانوئل کانت**

موجودات همه روبسوی خدا میروند مانند معشوق‌که عشاق‌را بسوی‌خود میخواند و محرك آنها است . پس همانطور که علت غائی است علت فاعلهٔ موجودات نیز هست .

ارسطو

عالم وجود حادث ومخلوق نیست بلکه‌قدیم وازلی وابدی‌است وحرکت موجودات نیز لایزال است . تنها نقطه توقف علت‌العلل یا علت اولی یا محرك اول است .

ارسطو

وحدت‌وطن حقیقی همهٔ ما است وآرزوی همه بازگشت به‌آن وطن می‌باشد وسیر سوی آن بادل میسر است نه‌اسباب ظاهری. آنچه میجوئیم ازما دور نیست بلکه درخود ما است. وصول بحق حالتی است‌که دراثر (بیخودی) بانسان دست میدهد . **فلوطین**

ازاحکام بدیهی واصول متعارفه آنست‌که موجود یابخود موجود است (یعنی‌جوهر است) یادر چیز دیگری است (یعنی حالت است) جوهرهم منحصر بذات واجب است. پس میتوانیم حکم‌کنیم‌هرچه هست درخداست وبی‌او هیچ‌چیز نمیتواند باشد ونمیتواند تعقل‌شود. یعنی هرچه وجود دارد حالتی است ازحالات واجب‌الوجود . **اسپینوزا**

خدارا میتوان تشبیه‌بدریا نمود وموجودات‌را باامواج.آب‌دریابذات خود دارای تعین هست ولی چون بحرکت‌آمد تشکیل امواج میدهد . صفات‌آب با اینکه امری جداگانه بنظر میرسد جزء خودآب است (مثل سردی و رطوبت) تعینات یعنی امواج دریاهم از همین صفت برخوردارند . **عرفای شرق**

ذرات‌خدا مرکب‌نیست اما اگر درعالم اجسام یاعقول یاذرات دیگری هست‌که‌کامل نباشد وجودآنها تابع وقائم بقدرت حق‌است وبدون او لحظه‌ای نمیتوانند باقی مانند .

رنه دکارت

درآستانه‌های لایتناهی

عالم بزرگ موحد ومنجم دانشمندکامیل فلاماریون درآخرکتاب‌هیئت خود (صفحه

۸۴۹ و ۸۵۰) آسترونومی پوپولر Astronomie Populaire یا «هیئت برای عامه» شرح ادبی زیبائی دربارهٔ بی‌پایان بودن عالم مینویسد که چند عبارت آنرا ترجمه میکنیم:

«بالهٔ فرض یك مسافرت بطرف عالم بی‌پایان میگوید ... بازهم هزارسال، بازده هزارسال و باز صدهزارسال بهمین سرعت و بدون کندکردن وسیله و بدون سرگیجه همیشه بخط راست باسرعت ۳۰۰هزارکیلومتر درثانیه پیش‌رویم. فکرکنیم که بهمین سرعت مدت یك‌میلیون سال طی طریق کرده‌ایم.... آیا بسرحدات دنیای مرئی رسیده‌ایم، خیر. فضاهای عظیم تاریك دیگری‌هست که بایدعبورکرد. امادرآنجا هم ستارگان جدیدی‌درانتهای آسمان‌روشن‌میشود. بطرف آنها برویم . آیا بآنها میرسیم؟ بازهم چندمیلیون سال، باز اکتشافات تازه، شکوه و عظمت جدید، عالم‌تازه، دنیاهای‌تازه، زمینهای تازه، موجودات وچیزهای تازه. خوب آخر کجااست. هرگز افق‌بسته نمیشود، هرگز آسمانی نیست که جلو مارا بگیرد. همیشه‌فضا، همیشه خلاء ـ کجا هستیم؟ چه‌راهی طی‌کرده‌ایم؟ ما درآستانه‌های **عالم‌لایتناهی** هستیم. این‌همه راه که آمده‌ایم تازه **یك‌قدم** طی‌کرده‌ایم. هنوز درهمان نقطه هستیم. همه‌جا مرکز است . هیچ‌جا محیط دایره نیست، بلی‌اینست عالم لایتناهی که جلو ما بازشده ولی مطالعهٔ آن هنوز شروع نگردیده. هیچ‌ندیده‌ایم، ازترس عقب‌میرویم وازاین‌مسافرت بی‌نتیجه خسته‌شده میافتیم. کجا بیفتیم . میتوانیم مدت یك‌ابدیت در گردابهای بی‌پایان بیفتیم بدون اینکه به قعر آن برسیم، همانطورکه بقلهٔ آن نرسیدیم. شمال جنوب میشود، آسمان کدام است؟ نه‌مشرق است ، نه‌مغرب نه‌بالا نه‌پائین نه‌چپ نه‌راست. از هر طرف که بعالم بنگریم ازهرجهت لایتناهی‌است. در این بینهایت مجموع دنیای ما مثل یك‌جزیره دریك مجمع الجزایر بزرگ دراقیانوس بی‌پایان است وعمر سراسر بشریت باتمام غروری‌که ازتاریخ دینی وسیاسی خود دارد وحتی عمرزمین ما باتمام عظمتش مطابق رؤیای یك‌لحظهٔ زودگذر است.

بیان هفدهم ـ قدرت بالغهٔ یزدان

برای روشن شد ذهن خوانندگان گرامی شعری را که سروده‌ام با تفسیر آن در اینجا مینگارم. امید است مورد توجه قرار گیرد :

مگر قدرتی آفریده بنائی — که عالم ز نظمش بگیرد بقائی
کرات و سموات و هم کهکشانها — ز نیروی واحد ندارد رهائی
محرک انرژی بود این جهان را — نه ایجاد و نی نیستی نی جدائی

چو زنجیر پیچیده در چرخ چنبر
اتمها دهند اتصال و بهائی
بگردش درآیند واز روی عشقی
بمهر و محبت بصلح وصفائی
سپهر یست بامهر و تابان ورنگین
خرد عاجز از وصف آن روشنائی
سرشت دم نور او گیتی افروز
که وصف وصفاتش چو ذکر خدائی
که حشمت دهد با بیان جلالی
بعز و شرف ـ امتحان نهائی

۱ ـ فهم و دانش راههائی دارد که اولین و بهترین راه آن مشاهده میباشد و بوسیله دیدن است که انسان میتواند باسرار عالم پی برد . این مشاهده از دیدن ساده که همان سیر در آفاق و انفس است شروع میشود . اگر انسان ببیند و فکر خود را بکار اندازد چه بسا درسها از عالم طبیعت فرا میگیرد . گردش سیاحت ، مسافرت ، دیدن صحراها برای آگاه شدن از سر عوامل طبیعی، دیدن شهرها و کشور ها برای آشنا شدن از آداب و رسوم مردمان همهٔ اینها درهای دانش است .

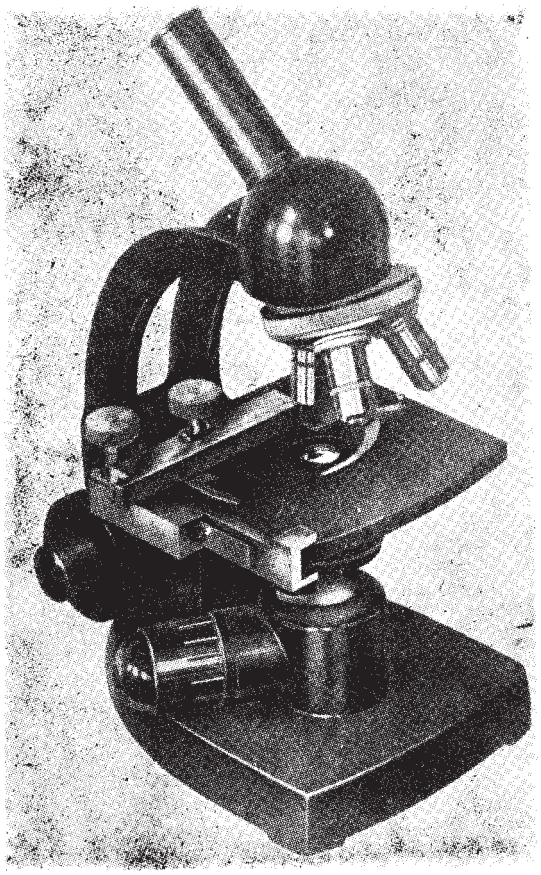

یك میکرسکوپ عادی دقیق

آنجا که دید تنها نمیتواند انسان را در وادی دانش پیش برد و قوهٔ تفکر نیز با چشم برهنه قادر بفهم بیشتر نیست از وسائل استفاده میکند . در اینموقع است که میکرسکوپ برای دیدن جرثومه‌ها و میکربها و میکرسکوپ الکترونی برای کشف اسرار ویروس و تلسکوپ برای دیدن کرات ، بکمك انسان میآید و یا آزمایشهای لابراتواری در قسمت شیمی و فیزیك و علوم طبیعی و تشریح برای کمك بعلم طب و دامپزشکی بانسان یاری میدهد .

بنا براین برای رهبری بشر بفهم ودرك حقایق تشویقی بهتر از این نیست که اورا بمشاهده دعوت کنیم. چنانکه قرآن هم فرمود : فارجع البصر ـ ثم ارجع البصر هل تری من فطور ، پس با چشم خود توجه کن و بار دیگر چشم خویش را دقیق نما که آیا هیچ سستی در این دستگاه می‌بینی .

اینك میگویم هـرگاه با چنین دقت و توجهی بعالم بنگری خواهی دید که بنائی است عظیم و منظم که انجام و نظم و بقای آن در اثر قدرت بزرگی بوجود آمده است که در هر گوشه آن بنگری آثار این قدرت را خواهی دید .

۲ ـ کرات و آسمانها ، کهکشانها ، سحابیها ، گله‌های سحابی و عوالم بزرگی که بشر امروز با کمك آلات و ابزار نجومی خود شناخته و آنها کـه بوسیله رادیو تلسکوپ وجود آنها را متوجه شده و آن قسمتهائیکه هنوز بااین وسائل قدرت درك وفهم آنها برای بشر پیدا نشده است بااینکه هر کدام ظاهراً جدا ودارای سازمان مخصوص بخود بنظر میرسند و با اینکه در هر یك مظاهر گوناگون و مختلف می‌بینیم اما همه آنها در تحت یك قدرت یگانه و واحد که همان وحدت است بحرکت میپردازند و چنان مقهور و منکوب و مجبور این قدرتند کـه گـوئی از آن رهـائی ندارند .

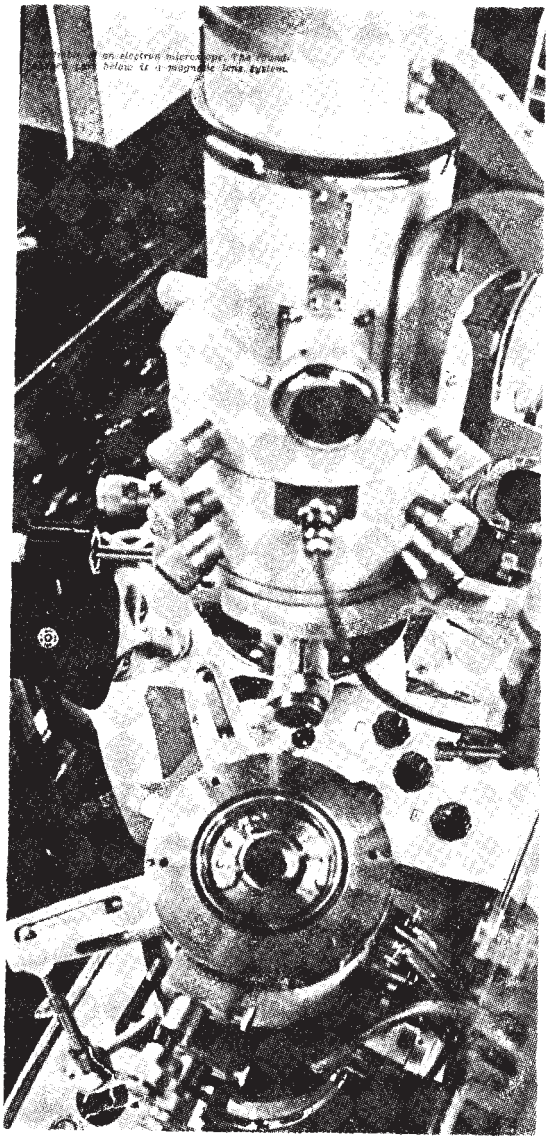

یك میکرسکوپ قـوی الکترونیکی که اشیاء را تا سیصدهزار مرتبه بزرك میکند

یامعشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان ای گروه آدمیان و پریان اگر شمارا قدرتی است که از کرانه های آسمانها و زمین بگریزید پس بکنید ـ چنین کاری برای شما میسر نیست مگر اینکه توانائی داشته باشید .

البته معلوم است مراد از کرانه‌ها واقطار حدود بی حدودی (اصطلاحی) است والا آسمانها را حدودی نیست و این خطاب تنها به جن و انس نیست بلکه به همهٔ عالمیان و کرات است .

۳ ـ چه چیزی سبب شده که این غوغای عجیب زندگی و حرکت در همه عالم‌لایتناهی پدید آید ؟ محرك آنها چیست ؟ محرك همان قدرت و انرژی است‌که ازدانش پدیدمیآید و چنانکه‌گفتیم دانش هم عین ذات الهی است . پس نیروی حرکت و دینامیسم این عالم از انرژی الهی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود . اینطور نیست که حرکت و نیروی عالم در اثر ایجاد از نیستی بهستی باشد زیرا چنانکه مفصلا در این کتاب استدلال شد نیستی اصلا نیست و آنچه هست هستی است و هر چه شده مواد آن بوده است و تغییرات و تحولات‌همان‌مواد میباشد. بعلاوه این نیرو از اتحاد و اتصال بوجود میـآید نه از جدائی زیرا جدائی در بین نیست بلکه عین وحدت و اتحاد است .

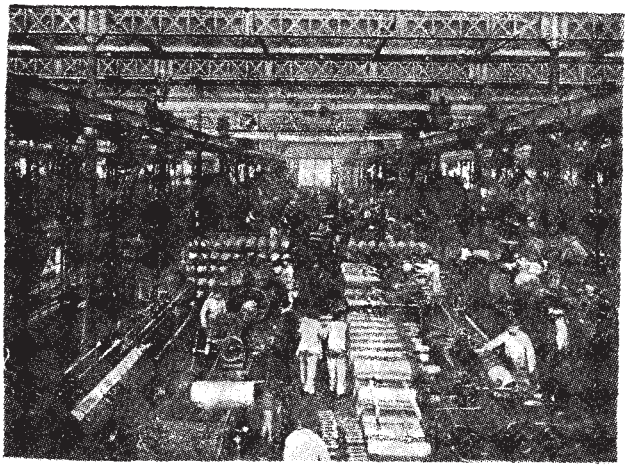

درکارخانه‌ها سکوی متحرکی وجود دارد‌که قطعات ساخته شده را در خود کارخانه گردش داده نزد کارگران میبرد. آنرا (زنجیر بی پایان) مینامند . این کارخانهٔ کروزو درفرانسه است‌که در آن موادسنگین ساخته‌میشود.

۴ ـ اگر دیده باشید در برخی کارخانه‌هـا زنجیرها و یـا نوارهای چرمی مخصوصی است که دراطراف‌چرخی می‌پیچندوقسمتهای مختلف کـارخانه را بهـم اتصال میدهند و هرچه چـرخ میگردد رشته‌ها بهـم متصل زنجیر وار بهـم نـزدیك شده و ایجاد وحدتی در قسمتهای پراکنده میکنند .

اتمها نیز در عین حال‌که ماده‌های اصلی مواد جهانند وظیفهٔ اتصال دهنده را نیز ایفا مینمایند .

۵ ـ عمل اتمها و گردش آنها محرکی میخواهد و انگیزه‌ای باید آنها را وادار به این وظیفه کند . میدانید انگیزه آنها چیست ؟ عشق است . همان عشقی که در تمام پدیده‌های عالم وجود دارد و تا عشق نباشد هیچ چیز بحرکت وکار نمیافتد . اتمها نیز بانیروی عشق و تمایل و محبتی که در آنها وجود دارد در دنبال همنوعان خویش روانند و دراثر حرکات آنها است که این نظم بوجود میآید کما اینکه در اثر عشق موجودات صحنه پر فعالیت گیتی بجنبش و شور است . مهمترین انگیزهٔ بشر در حیات همانا نیروی عشق است ، عشق به همسر ، عشق بفرزند ، عشق بدوست و بیشتر فعالیتهای او در راه عشق انجام میشود و خیال میکندآنچه در دنیا هست عشق اوست ، اماهمین اشتغال او باین هدف فکری که عالم تقدیر در مغزش انداخته است موجب انجام وظیفه دنیائی میشود و مجموع عشقهای همهٔ افراد بشر، همه حیوانات و همهٔ موجودات و اشیاء روی هم موجبات گردش عالم را پدید میآورد .

نکته‌ای که باید در نظر گرفت اینست که هریك از موجودات از اتم‌گرفته تاکرات وازمیکرب

تا حیوانات بزرگ و انسان برای انجام وظیفه‌ای که در آفرینش برای آنها معین شده احتیاج به یك محیط مهر و محبت و صلح و صفا دارند و اگر چنین نباشد نمیتوانند وظیفهٔ خود را انجام دهند . حتی انفجار اتم که در بمب اتمی بوجود میآید در اثر آنست که بین اتمها موقتاً جدائی افتاده و آنها سعی دارند به هر قیمت شده دوباره وحدت و اتصال و هم آهنگی خود را باز یابند .گردش اتمها درعالم‌که بخاطر عشق و محبت است احتیاج بمحیط صفا و محبت نیز دارد و همهٔ موجودات چنین‌اند .

در یك چمنزار زیبا و لطیف که همه نوع وسائل نعمت از قبیل هوای خوب خوراك خوب و آب پاکیزه موجود است در صورتی آهوان و پرندگان میتوانند بچرا و بهره‌برداری مشغول باشند که محیط آرام باشد .

بشر نیز برای بثمر رساندن فعالیتهـا و نشان دادن قدرتهـا و استعدادهای وجودی خویش احتیاج به یك محیط آرام پاکیزه دارد ، اگر صلح و صفا و برادری ومحبت در محیط بشر باشد میتواند تمـام مساعی و کوششهای خود را در راه ایجاد وسائل رفاه و پاکیزگی و راحت وخوشبختی خود وهمنوعانش مصروف نماید . بر عکس در یك محیط جنگ وکینه توزی همهٔمنابع او و جدیت هـا و وقت و نیرویش صرف‌تهیه وسائل اضمحلال‌وتخریب و آدم‌کشی‌میگردد . همه حیوانات وهمه موجودات نیز تابع این‌قاعده هستند .

محیط صفا و مهر و محبت حتی حیوانات گریز پا را نیز با انسان دوست صمیمی میکند ـ عده‌ای از آهوان آزاد در پارك‌های تفریحی (نارا) در ژاپن

۶ ـ اکنون نظری باین جهان هستی و آنچـه در اطـراف خویش می بینید بیفکنید تا به‌بینید در چه دنیائی زندگی‌میکنید.دنیائی که همهٔ عـوامل آن دست اتحاد و دوستی با یکدیگر داده وظیفهٔ خود را انجام میدهند . اگر این‌کرات که بانظم‌کامل در صحنه پهناورگیتی در حال گردشند آنی راه دشمنی و مبارزه با یکدیگر بگیرند درکوتاه مدت جهـان را تبدیـل به یك صحنهٔوحشتناك از انفجار و تخریب خواهند نمود . در عالم تصور جهانی‌را نزد خودمجسم کنید که همه

کرات بمبارزه با هم بر خیزند، با هم تصادف کنند، تصادم نمایند مقابل یکدیگر روند ، برهم اصابت کنند، این چه جهانی خواهد بود . اما حقیقت اینست که چنان نیست بلکه صلح و صفا در همه جا برقرار است .

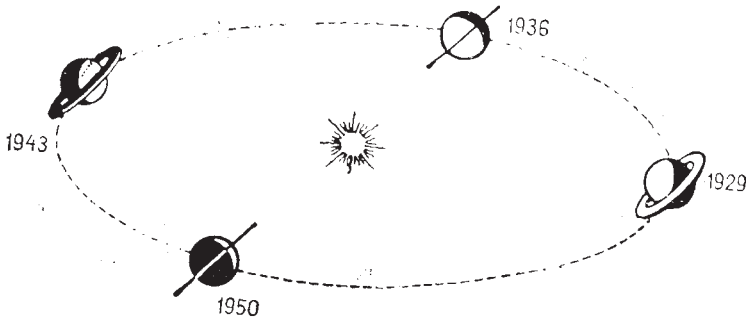

کرات با نظم معین و تخلف ناپذیری در حال گردش هستند . در بالا حالاتی از گردش زحل را بدور آفتاب می‌بینید.

نه تنها کرات بلکه اتمها و موجودات نیز چنین‌اند و اگر غوغای حیات تبدیل به صحنهٔ جنگ و مبارزه شود معلوم نیست دنیای ما چه دنیائی خواهد بود .

در اثر این فعالیت و حرکت شگفت انگیز که توأم با صفا است نور تابان جهان در حال درخشندگی است و به هر طرف نگاه کنید نور و زیبائی و جلوه می بینید و با اینکه در روح و باطن عالم وحدت است اما بقدری در ظاهر پر جلوه و رنگین است که انسان دچار تعجب میگردد و دانشمندان و متفکرین از اینهمه پرده‌های رنگارنگ که بر در ودیوار وجود می بینند انگشت تحیر بر دهان میگیرند .

این منظره بقدری حیرت آور است که راستی خرد از بیان و وصفش عاجز است ـ چنانکه هنوز هیچ متفکری در عالم پیدا نشده که بتواند وصف درست و مناسبی از جهان بیان نماید .

۷ ـ آخر این چه نیروئی است که روشنائی گیتی از آن بوجود آمده و از آن پر تو میگیرد؟ این چه قدرتی است که عالم را بحرکت و حیات میآورد . آیا جز قدرت دانش الهی که دینا میسم عالم است چیزی تصور میکنید ؟ این همان قدرتی است که ذکر او صاف آن مانند ذکر او صاف الهی امکان پذیر نیست .

۸ ـ این بود سخنانی که با استناد بعلوم الهی درمعرض افکار دانشمندان و روشنفکران و علما و مخترعین و بزرگان جهان قرار گرفت وامید است مورد قبول افتد .

خلاصه مطالبی که گفته شد

پس بدانکه خلقت از امر پروردگار انجام شده و امر پرورگار از خود او جدا نیست. همیشه یزدان وجود داشته وامر او هم بوده است . میگوئی خدا همیشه بوده . چگونه بوجود ابدی خدا معتقدی ولی میگوئی که امر او بعداً پیدا شده‌است . مگراز وقتی خدا بوده امراونبوده ؟ مگرامرش ازاوجداست ؟

ای عزیز اگر عقیده‌مندی که خدا همیشگی است بدان که امر خدا و خلقت خدائی هم که از او جدا شدنی نیست همیشگی است . پیوسته بوده و خواهد بود. اینست خلاصهٔ حرف محکم واستوارما .

اینست آنچه من از جهان وجود میدانم که آغاز و انجامی برای آن نمیشناسم و میگویم که همیشه بوده و هست و خواهد بود. نه بشر و نه هیچ موجودی قادرنخواهد بود که ابتدا و فرجامی برای

آن بیـابد یاقائل شود .

اگرعقیدهٔ شما ای برادر عزیز ومحترم غیراز اینست نظرخود را بیان‌کنید . اگر بهتر میزنی بستان بزن وروشن‌کن. اگردلیل بهتر وسخن نیکوتری داری بیان نمای وهرگاه آغازی برای آفرینش میشناسی بمن هم بگوی زیرامن هرچه فکرمیکنم بادلایل صادقه وصحیحه که‌دربالاگفتم نمیتوانم اولی‌برای آن بیابم وحق اینست‌که توهم نخواهی توانست زیرا حقیقت همین است‌که گفته شد.

پس عالم چیست ؟

عالم هرچه هست همانست‌که بوده وهست وخواهد بود، نه ازهیچ بوجود آمده و نه هیچ میشود ولی دائماً درتغییر وتبدیل است‌واین تغییرات ازبینهایت پیش بوده وهمیشه خواهد بود.

پروردگار ازعالم خارج نیست بلکه عالم هستی پرتوی ، شمه‌ای، بخشی ازامراوست چنانکه در این باره بازهم بیان‌گردیده است.

درقرآن مجید فرماید ولله‌المشرق‌والمغرب فاینما تولوافثم وجه‌الله(بقره ۱۱۴) ـ مشرق ومغرب هردو ملك خداست پس به هرطرف روی‌کنید بسوی خدا روی آورده‌اید‌خدا به همه جا محیط وبه‌هرچیز دانا است.

نظری بادیان

آنچه بوده است همانست‌که خواهد شد وزیرآفتاب هیچ‌چیز تازه نیست.

کتاب‌جامعه باب‌اول

البته روشنائی شیرین است و دیدن آفتاب برای‌چشمان نیکو است.

کتاب جامعه باب یازدهم

روز از آن تست وشب نیزاز آن تو ونور آفتابراتو برقرار نموده .

کتاب‌مزامیر-مزمار۷۴

وبار دیگرآفتاب درروز نور تونخواهد بود وماه توزوال نخواهد پذیرفت زیراکـه یهوه برای تونور جاودانی خواهد بود.

کتاب اشعیاء نبی باب ۶۰

آفتاب خودرا بربدان ونیکان طالع میسازدوباران برعادلان‌وظالمان‌میبارانند.

انجیل‌متی باب پنجم

چند خدا وجود دارد؟ سیصد وسه ـ سه‌هزار و سه ـ راستی چند خدا وجود دارد : سه وسی. راستی‌چند خداهست؟ شش‌ـ راستی چند خداهست ؟ سه.راستی چندخدا هست؟دوـ راستی چند خداهست؟ یك و نیم ـ راستی چند خدا هست یك ـ بسیارخوب پس این سیصد و سه و سه هـزار و سه‌کیست ؟

اینها نیروهای مختلف آن خدای یگانه‌اند.

دین‌هندو: بریهادارانیاکا اوپانیشاد آدهیایا ۳ ـ براهمانا ۹

نظری به فلاسفه

زمین درمیان عالم جادارد ومرکز آن مرکزجهان است وکلیه عالم دوقسمت است .

عالم علوی وعالم سفلی ـ عالم علوی اجرام آسمانی است که درافلاك قراردارند وعالم سفلی عناصر چهارگانهٔخاك وآب وباد (هوا)وآتش‌است. کلیه جهان برگرد مرکز زمین‌میچرخد وجهات ازاین رواست . فلك‌الافلاك جهت بالاومخالف آن‌که بطرف مرکززمین است زیر میباشد . نهایت زیرین مرکززمین است ونهایت بالا فلك است وافلاك متعددند.

ارسطو

عالم‌کروی است ومرکب ازکرات وافلاك که دردرون هم‌مثل پوست پیازجاگرفته‌اند. فلك اول‌که برکرات دیگرمحیط است‌گرد محورعالم میچرخد وجزاین حرکت دایره‌شکل که‌کاملترین حرکات است حرکت دیگر ندارد. ستارگان ثابت دراین فلك جادارند.درون این فلك افلاك چندی هست‌که‌کواکب درآن نصب شده وبنفع فلك خود دورمرکز عالم‌یعنی کرهٔ زمین میچرخد.

آخرین افلاك فلك ماه است‌که عالم علوی بآن ختم میشود و بقیه عالم سفلی است‌که (تحت‌القمر) نیزخوانده شده وآن‌کرهٔ خاك وسکنه آنست‌باآب‌وکرهٔهواکرهٔ آتش‌که مرکز عالمند.

ارسطو

نظریه بطلمیوس تقریباً شبیه نظرارسطو ومبنی برمرکزیت زمین وحرکات افلاك‌بوده که تاقرن شانزدهم رواج‌کامل داشته است. هیئت ارسطودر ترکیب باهیئت قدیم یکی است‌و درتعداد افلاك واسامی آنها جزئی اختلافی دارد. در نقاط مختلف جهان مراکزی درست شده‌که مقداری مواد جسمانی گرد هر یك از آنها بگردش در آمده و حالتی مثل‌گرد باد تشکیل داده‌اند و بمرکز هر گردباد ستاره‌ای است و زمین هم جزءگرد بادی است کـه خورشید مرکزآنست.

رنه‌دکارت

بشرچقدر حقیر، بیچاره و عالم خلقت چقدر بزرگ و عظیم است. اینکه قدما اجرام سماوی را ازکون و فساددانسته‌بودندمثل نظریك‌گل درباغی نسبت بباغبان است.چقدرخود پسندی است‌که بشرفکرکندکه‌کلیهٔ طبیعت برای اوخلق شده و خورشید و ماه برای روشنی چشم ماوستارگان برای حظ بصرمادرست‌شده‌اند.

برناردفونتنل

ابرو بادومه وخورشید وفلك در کارند — تا تونانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار — شرط انصاف نباشدکـه تو فرمان نبری

سعدی علیه‌الرحمه

میل اجسام بمرکزنتیجه ثقل‌آنها وثقل آنها نتیجه طبیعت اجسام است.

حکمای اسکولاستیك

حقیقت نیروگوئی بستگی بامرمطلق دارد و این همان امرندانستنی است‌که ارباب ادیان بنام آن سخن میگویندوازاونشان بدست میدهند واهل علم او را میجویند وگاهی هم منکرش میشوند.

اسپنسر

جهان واجزای آن منفعل ومتکثر ومحدود است ومتناهی وهریك از امورآن آغاز و

انجام دارد و نامحدودی و بیکرانی و بی‌آغازی و بی‌پایانی قابل تصور نیست.

شارل رونوویه

اینکه کمال موجودات را دلیل وجود خدا میدانیم ازخود پسندی است. یعنی همینکه خودرا درامری عاجزدیدیم‌فوراً آنرا بخدانسبت میدهیم وراضی نیستیم جز خدا بالای‌سرخود مؤثری قائل شویم. **دیدرو**

جهان مادی ومحسوس نمودی است عارضی وصوری واین نمود را معنائی است نهانی که محسوس نیست بلکه معقول است وجزئی نیست‌کلی است وبحس درنمیآید بلکه بایدبعقل درآید. معانی این صورت‌ها را افلاطون به‌لفظی معادل مثل (مثالها) نامیده وارسطوشاگرد افلاطون هم همین عقیده راداشت. افلاطون مثل را دارای وجود مستقل و جدا میدانست و اصل وحقیقت میانگاشت وافراد را پرتوآن میخواند ولی ارسطو برای‌کلیات وجود جـدا قائل‌نبود.

یونیان مانند سابرملل باستان نسبت بزمین وآسمان وماه وخورشید وستارگان بنظر پرستش مینگریستندوبمروز زمان جنبهٔ الوهیت‌را ازآنها برداشته برای هرکدام‌رب‌النوعی فرض‌کردندکه صفات بشری را خیلی قویتر دارا بود واساطیر از آنجا بوجود آمدکـه تا زمان شیوع دین مسیح دراروپا شیوع داشت.

***

نتیجهٔ اجتماع غنای خداوندبافقرماسوای‌اوکه‌نیستی‌استازپرتوخیراوهستی‌نامیشود.

افلاطون

باید ذات را از صفات تمیز گذاشت وجو هررا که وجود حقیقی مستقل قائم بالذات است ازعرض‌که وجود مستقل ندارد تشخیص‌داد. عرض نه‌قسم است و بضمیمه جوهرروی هم معقولات ده‌گانه است.

ماده صرف‌که هیولای اولی باشد ماده بی‌تعین وبی صورت وفقط درذهن است و وجود خارجی ندارد. افلاطون‌آنها را مثل خوانده ولی‌اشتباه‌کرده‌که وجود آنها را مستقل‌دانسته وهمین صورموجودات است‌که درذهن انسان نقش میبابد.

چهار علت در وجودکار میکند : علت مادی مثل خاك وگل برای‌کوزه و علت صوری که حقیقت‌کوزه است وعلت فاعله‌که‌کوزه‌گراست و علت غائی‌که‌کوزه برای آن ساخته شده است . اما درحقیقت چهار علت بدوعلت برمیگردد. **ارسطو**

مبداء نخستین موجدکل موجودات است وصورت مطلق وفعل تمام میباشدوقوه فعاله است‌ـکل اشیاء است اما هیچ یك ازاشیاء نیست.

این مبداءکل احد وخیروفکر مجرد وفعل تام است و برتراز وجود ومنشاء وجـود میباشد . مبدانخست چون‌کامل است بخل‌ودریغ ندارد وفیاض‌وزاینده است وپدر موجودات ومصدرآنها است. مثل خورشید تراوش ونورپاشی وزایش میکند. فرزند بلاوسطهٔ اوکه‌همپایه اونیست عقل یعنی صادر اول است. نه‌تنها اجناس دارای مثل هستند بلکه هرفردی از افراد

محسوس درعالم معقولات هم مثالی دارد. نخستین آئینه احدیت عقل است ومعقولات نخستین مظهر اویند. **فلوطین**

قوائی که درادارهٔ عالم مؤثر است

اهورامزدا ارادهٔ قدوسی علوی خود را بوسیله روحی مقدس و نیکو نهاد از قوه بفعل میآورد که آنرا سپنتامین‌یو نامیده و اعمال الهی او بوسیلهٔ ارواح مقدسه که امشاسپنتا گفته میشود اجرا میگردد. این فرشتگان که بعداً در زبان فارسی آنها را امشاسپندان نامیده‌اند هریك باحالات و صور فعالیت ذات الوهی نام و معنائی جدا دارند چنانکه یکی وهومند یا بهمن بمعنی فرشته پندار نیك و نهاد خوبست ودیگر آشا یا اردیبهشت فرشته راستی وعدالت وغیره...

هریك از این فرشتگان قوه مستقلی میباشد. روانهای جاویدی وفرشتگان آسمانی دارای صفات الوهیت میباشند.

بعضی حالات و اراده‌های الهی دیگر نیز ازاهورامزدا ناشی و صدور گشته که غیراز امشاسپندان است مثل سروش (فرشته اطاعت) یافرشته (گوادروا) نگهبان گاو وغیره که هرکدام عنوانی جدا دارند ولی همه تابع و ابزار وآلت کار و افعال اهورامزدا هستند و برحسب مشیت نفس او بوجود آمده‌اند. پس دین زردشت نوعی یگانه پرستی وتوحید است که متضمن اعتقاد بارواح متعدد غیبی ازلی است.

تلخیص ازصفحه ۳۰۷ کتاب تاریخ جامع ادیان تألیف جان ناس ترجمه حکمت

پرستش زمین و آسمان

چینی های قدیم بعلت خاصیت و عامل کشاورزی تپه‌ای از گل و خاك برافراشته و برقله‌ای تك درختی میکاشتند و اطراف آنرا نهالهای مقدسی غرس مینمودند وآن خاکریز مقدس را «شی» میگفتند. شی مرکز مذهبی و عبادت روستائی و تشریفات خاص و سرود و نغمات بمناسبت فصول بذرافشانی یا درو وغیره بوده است. بعد ازترقی کشور چین دراطراف آن شی‌های فراوان برپا شد و در مرکزکه نشیمن شخص خاقان بود شی بزرگ کوه مانندی از پنج طبقه خاك برنگهای مختلف برافراشتند.

پس از گذشت روزگاری عبادت زمین بتدریج کاسته شد وبجای آن عبادت آسمان فروغی گرفت. درایام سلطنت شانگها معبودی بنام شانگ‌تی مورد توجه شد واین معبود راخاقان آسمانها میدانستند و در هنگام رزم باوتوسل میجستند. بعداً درزمان سلطنت سلسله چو، نام تی را به تین Tien یعنی آسمان عوض کردند. برای این پادشاه تشریفات خاصی قائل بودند و در شهر پکن چون آفتاب در مدار خودبآخرین نقطهٔ حضیض زمستانی میرسید خاقانها مراسمی بمنظوراهداء قربانی ونیاز بدرگاه خدای آسمان بجامیآوردند. خاقان درمقابل سطح بزرگی که بنام پادشاه آسمان ساخته بودند پیشانی بزمین میزد و التماس میکرد وهمه ایمان داشتند که بدون این عبادات بین زمین وآسمان توافقی نخواهد بود.

تلخیص ازصفحات ۲۲۶ و۲۲۷ کتاب تاریخ جامع ادیان تألیف جان‌ناس ترجمه حکمت

بطلمیوس یکنفر نویسنده و منجم مصری بودکه در قرن دوم میلاد میزیست. او آثار منجم مشهور ابرخس (هیپارکوس) را که نسخه منحصر بفردی ازآن داشت مطالعه کـرد . اشتباهی که نمود این بودکه گفت زمین مرکز عالم و ثابت است و عالم در مدت ۲۴ ساعت دورآن میچرخد. مدت سیزده قرن دنیای متمدن این حرف را قبول کردوفکر کردند آسمان یك سقف جامدی است که اطراف محوری توانا میچرخد وستارگان بسقف آسمان چسپیده‌اند.

ترجمه ازدایرةالمعارف کودکان جلد پنجم ـ صفحه ۳۴۸۸

خورشیدکه آنرا Sol و Helios سل و هلیوس میگفتند دردنیای قدیم موردپرستش بسیار بود. مصریان یك شهر بزرگ خود را بنام هلیوپولیس (بمعنی شهرخورشید) باواختصاص دادند. مردم معمولا بنام خورشید قسم میخوردند . خورشید را بصورت کسیکه ارابه‌ای میراند و اسبهای آن از نفسشان آتش بیرون میآید یا بصورت مرد جوانی باتاج درخشان نشان میدادند مردمان قدیم او را بعنوان یك چشم گشوده وبازی که مراقب دنیا بود دیده و ازاومیترسیدند.

دائرةالمعارف کودکان جلد پنجم صفحه۳۵۱۸

در زمانهای سابق مردم چیزی شگفت‌تر و زیباتـر و مفیدتـر از خورشید نمیدیدند باین لحاظ حس دینی پرستش درآنها ظهورکرد وآنرا بعنوان مظهر خدا پرستیدند. بعداً بااینکه بشر عاقلتر شد و خدا را شناخت هنوزآن فکر سابق را حفظ کـرده و روز یکشنبه راروزخورشید Sunday خوانند. **دائرةالمعارف کودکان جلد هشتم صفحه ۵۲۲۰**

هوروس تنها مظهر آفتاب در قدیم نیست بلکه درمظاهردیگر نیز جلوه کرده درسراسر مصر بعلت تأثیری که خورشید درنموغله داردآنرا پرستیده‌اند. خورشید بصورت Ra یا Re بشل یك انسان و خورشید صبح را بنام خپرر در زورقی نشان میدادند و خورشید شام را بنام آتوم در زورق دیگر در حال افول بافق مجسم میکردند .

آفتاب را بصورت جعل (سـوسك) نشان میدادند . در شهر هلیوپولیس معبدی بـرای خورشید ساختند و در تمام ساعت روز خدایان متعددکه مظاهر گوناگون (رع) هستند بعنوان رب‌النوع معین شد .

در شهر تب در مصرعلیا خدایان آفتاب را بلقب آمون خواندند و خدای مؤنثی بنام موت که سرکرکس داشت زن او بود و دو فرزند ازآنها بوجودآمد.

تلخیص از صفحه۳۸ و۳۹ تاریخ جامع ادیان تألیف جان ناس ترجمه آقای حکمت

اشعیاء نبی فکری شاعرانه در بارهٔ خدا داشت که با خدایانیکه روحانیون میپرستیدند تفاوت بسیار داشت. روحانیون آنوقت خدا را مثل یك پادشاه بزرگ تصور میکردندکه روی تختی نشسته و تقاضای بخور وقربانی وادعیه‌طولانی وگریه وتمنادارد. اشعیا خدا رابعنوان خدائی بزرگ و عظیم ساکن ابدیت میدانست و فکر میکردآن قدرتی که زمین وآسمانهارا خلق کرده و اینهمه بدایع بوجودآورده چقدرعظیم است. در مقابل چنین خدائی باچنین قدرت عظیم غرور وتکبر بشرچقدر احمقانه است. اشعیاء مردم رادعوت میکردکه گوش بروحانیون زمان نداده و در بارهٔ قدرت عظیم خدا فکرکنند. این بود مبارزهٔ بزرگ آنساعت وکشمکش بین تشریفات و حقیقت. **ترجمه از دایرةالمعارف کودکان جلد چهارم صفحه۲۹۷۸** Cbildren's Encyclopaedia

پس مبداء کدامست وچیست ؟

واما چرا لفظ مبداء درکارآمده وچرا این نسبت‌را بیزدان داده‌اند اینست‌که ازقدیم بزرگاون فلاسفه‌مرکز ومحلی برای‌خدا فرض‌میکردند .

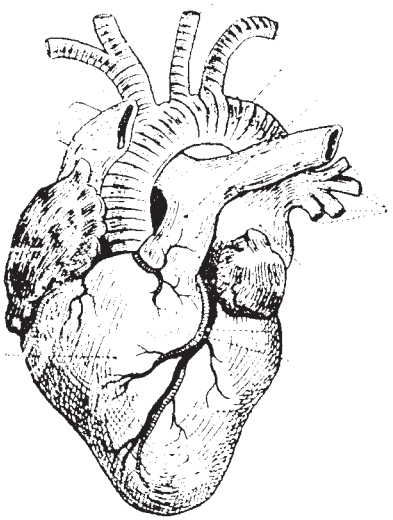

منظرهٔعمومی قلب انسان

علت‌این بود که‌آنها نیز بوسیله تفکر وهوش ودرایت و حواس والهام وروشن بینی وتوجه وغیره‌تاحدی‌بدینامیسم ومرکز وقلب‌عالم پی‌برده بودند ولی‌حقیقت‌را نمیدانستند که چیست .

بهمین دلیل قلب ومغز یعنی‌دینام وقوهٔمرکزی عالم‌را مبداء میدانستند . اول و آخری درست‌کرده وبرای موجودات قائل می‌شدند که ازآنجا عالم وجودسرچشمه گرفته وشروع‌شده است .

توضیح لازم

برای اینکه مبادا سوء تفاهم تولید شود که دینامیسم عالم بشرحی‌که دراین‌کتاب بیان‌گردید درباطن امر مثل‌آنست که‌مبدائی برای‌عالم قائل‌شوند وبگویندکه اینهم مثل اشتباهات قدما است توضیح زیر داده می‌شود :

گفته‌شدکه دینامیسم یك‌بشر درقلب ومغز اوست . آیا موادی‌که‌قلب ومغزاورا تشکیل‌داده سابقه‌ای‌نداشته وبدون‌پیشینه یکباره‌قلب ومغز یك‌بشر شده‌است ؟ خیر.

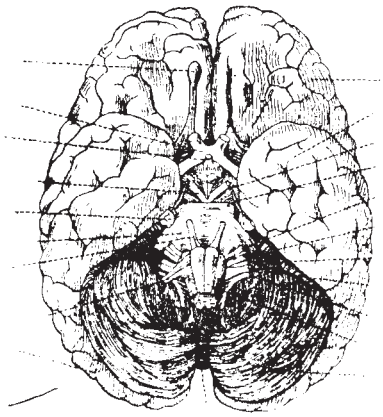

مغزانسان باتقسیم‌بندی‌های‌آن

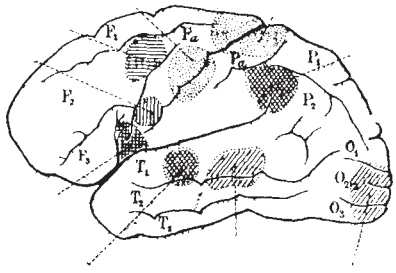

مغزومراکزمهمهٔ آن برطبق‌نظردانشمندان

جزء مواداین‌عالم بوده‌که مبدائی برای‌آن‌قائل نمیتوان‌شدوازابد همیشه وجودداشته وتحولاتی‌راطی‌نموده تااینکه امروز بصورت‌قلب ومغز بشردرآمده وپس‌ازاینکه انسان تحول‌یافت (مرد) بازهم بصورتهای دیگر درمیآید وتاابد این‌مواد باقی‌است وهرگز ازبین‌نخواهدرفت ولی‌تغییرشکل میدهد .

همینطوراست دینامیسم منظومهٔ شمسی . آفتاب قبل‌از اینکه باین‌صورت‌که می‌شناسیم باشد وضع دیگری‌داشته ومواد آن باشکال‌دیگری‌بوده وبتعدادی‌لایتناهی صورتهای‌گوناگون‌داشته وپس‌ازآنهم باشکال دیگردرمیآید ، تحول‌پیدامیکند وهرگز ازبین‌رفتنی‌نیست .

واضح‌شد که دراین‌امورجزئی ومحسوس نمیتوانیم مبداء قائل شویم یعنی بگوئیم این قلب ومغز ابتدایش بهمین صورت بوده است . مسلم‌است‌که مبدأ آنها این‌صورتها نیست‌بلکه بصورتهای‌دیگر بوده‌اند ومواد اصلی‌آنها هرگز مبدائی نداشته‌وانتهائی نیز نخواهد داشت.عالم‌هم همینطور است.دینام‌عالم‌که قدرت ونور میدهد مبدأ زمانی ندارد و همیشه بوده است منتها بصورتهای دیگر وهمیشه نیز خواهدبود بصورتهای دیگر وهیچ مبدائی برای‌آن نمیتوان‌یافت . حال‌که‌میدانیم درمدت عمرلایتناهی ، عالم تغییر شکل داده و خواهدداد مسلم است‌که بهمین‌علت مبداء مکانی وزمانی ندارد وهردفعه‌که تغییرشکل میدهد درحدودمعینی انجام وظیفه‌میکند وبعدتغییرمینماید حتی‌اگر به‌یك صورت هم بماند ثابت‌نیست‌کما اینکه خورشید درجای خودثابت‌نمیماند وبلکه‌دائم درگردش است .

مبداء عالم نیزچنین‌است. نمیتوان‌جای معینی برای‌آن قائل‌شد بلکه‌مانند همان خورشید یاقلب انسان‌که مثال‌زده‌شد درتغییراست ودرهمین دوران موقتی وتحول گذران‌نیز که طی‌میکند جای معین ثابت لایتغیری ندارد .

حقیقت امر

اکنون‌این‌منبع ومنشأ ومرکزقدرت روشن‌شد تاهمه‌بدانندکه عالم لایتناهی به‌امر وقدرت وعشق یزدان‌برپاست ویزدان ازعالم جدانیست ومحل‌بخصوصی ندارد ونمیتوان محل بخصوصی برای‌او معین‌کرد روی‌همین‌اصل‌است‌که گفته‌اند: خدا درهمه‌جاحاضر وناظراست ولی‌هیچ‌جا نیست یعنی نمیتوان محل معینی برای‌او قائل‌شد . آنچه‌قدرت وعشق‌درعالم وجود دارد، تمام قدرت وعشقی‌که درمخلوقات گوناگون هست پرتوی‌ازعشق وقدرت‌اوست وازاوبیرون‌نیست . چنانکه‌اگرسلول‌بدن شماغذابخورد درعین‌حال‌که‌اوخورده شماخورده‌اید و وارد بدن شما شده است .

اتم‌هم‌که دارای‌روح وقدرت وعشق‌است ذرهٔ ناچیزی‌ازعشق وقدرت‌پروردگاررا درخود دارد‌واز یزدان‌جدانیست وجزء دینام عالم است . همانطورکه دربدن‌انسان مرکزی بنام قلب ومغز وجود دارد در عالم نیزدینامی‌هست‌که دربالاشرح‌آن بیان‌گردیده‌است(۱)

وحدت‌عالم

اتمهائی‌که اشیاء واجسام عالم وتمام مظاهر حیات‌را بوجود آورده ازجانب فرماندهی قدرت و عشق‌عالم‌که پروردگاراست صادرشده.آنها ذراتی‌هستندکه برای‌مأموریت معین مشخصی بوسیله فرماندهی روح‌که همراه‌اتم است پراکنده‌شده ووظیفهٔ خودرا انجام داده سپس‌بسوی‌همان فرماندهی بازمیگردند، با آن جدائی‌ندارند ، امراوهستند وامراو ازاو جدا نیست .

اینك‌معنی‌اینکه گفتیم عالم هرچه‌هست‌خودش درخودش میباشد واضح‌گردید .

اشتباه پیشینیان در موضوع خداشناسی

فرض‌آغاز برای آفرینش

قدما ازروی‌اجبار والجاء بمنظورحل‌مسئلهٔ بغرنج‌آفرینش مبدائی برای‌عالم فرض‌کردند وگفتند که عالم ازآن‌مبداء آغازشده‌است . بعداً چون مبداءرا آغاز وابتدا میدانستند‌گفتند‌که قدرت‌آفرینش و خلاقیت ازاین‌مبداء مبناگرفته وعالم وقوای‌آنرا بوجودآورده ودرجائی‌که هستی‌نبوده پراکنده ساخته و هستی‌را ایجاد وعالم‌را برقرارنموده‌است .

---

(۱) برای درك بهتر این معنی بیان‌بیست‌وچهارم« فرماندهی بدن وفرماندهی عالم» را دراواخر کتاب مطالعه فرمائید. **مؤلف**

آن مبداءرا عامل وجهان را معمول میدانستند . سپس باخودفکر کردند که چگونه آفرینش صورت‌پذیرفته، چطور مبدأ اعلی در موجودات قوه ایجاد نموده وآنهارا بزندگی وفعالیت واداشته است .

کوتاهی دامنهٔ علم

فکروعلم آنها محدود بود ونمیتوانستند بغیراز بسیط خاك (کرهٔ زمین) که مسکن آنها بود چیزی فرض کنند و زمین را مرکز عالم میدانستند و خیال میکردند عالم همینست و جزاین نیست وهرچه درجهان هستی وجوددارد برای همین کرهٔ خاك وساکنین آن ساخته شده واگر خورشید وماه وستارگان وجود دارد تمام وسایلی است که موجودات زمینرا بپرورانند وراهنمای زندگانی ومایهٔ حیات آنها باشد.

درنظر آنها بین مخلوقات عالم ، بشر افضل موجودات بلکه خلقت زمین وآسمان بخاطر وجوداو بوده است ، همه‌چیز برای‌او وبخاطر او ساخته‌شده وحتی آفتاب و ماه وسیارگان و ستارگان برای زمین وبالاخره برای خاطر اشرف‌مخلوقات یعنی بشراست .

چون درنظر آنها بشر مرکز ومقصد موجودات بشمارمیرفت طبیعی است که منظورخلقت را فقط آفرینش بشرمیدانستند . آنها متوجه‌نبودند که اینهمه‌مخلوق درعالم وجود دارد که بشراصلا ازکار آنها بی‌خبراست مانند اتم ومیکرب‌وانواع مخلوقات بینهایت کوچك‌و همچنین کرات و کهکشانها‌و سحابیها‌وموجودات بینهایت بزرگی که دوربینهای‌عظیم‌نجومی‌امروزتوانسته‌اند ذره‌ای ازآنرا کشف کنند وبسیاری چیزهای‌عظیم‌تر وعظیم‌ترکه‌هنوزبدان

بشرخودرا مرکزی برای‌مقایسه‌عالم قرارمیداده وهمیشه علاقه به‌فهمیدن‌اسرارنجوم‌داشته‌است. این‌عکس‌سمبل‌نجوم‌را نشان‌میدهد .

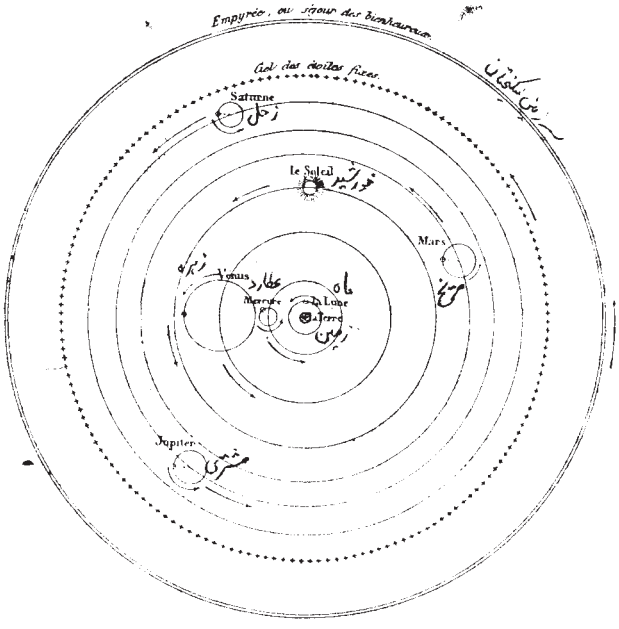

فرضیه‌عالم برطبق نظریهٔ بطلمیوس که تاقرن هفدهم میلادی یگانه‌فرضیه قابل‌قبول شناخته‌میشد .

پی نبرده‌اند .

بدیهی‌است که بشر از کرهٔ زمین استفاده میبرد وموجودات این زمین برای بشر نیز هست ولی تمام عالم لایتناهی تنها برای بشر نیست ونکته‌ای که قدما درآن اشتباه میکردند همین بود که زمین وعالم زمینی را با عالم لایتناهی اشتباه میکردند .

متأسفانه هنوز هم نظیر این اشتباه در برخی افراد بشر وجود دارد که عالم لایتناهی‌را باکرهٔ زمین یا منظومه‌شمسی‌اشتباه‌میکنند . بنظر آنها آن‌مبدائی‌که فرض‌نموده‌بودند شروع بخلقت‌عالم نمود (مقصود آنها ازعالم فقط زمین وآسمانهای اطراف آن بود) وآفرینش وفیض وافاضهٔ آن از اینجا شروع گردید .

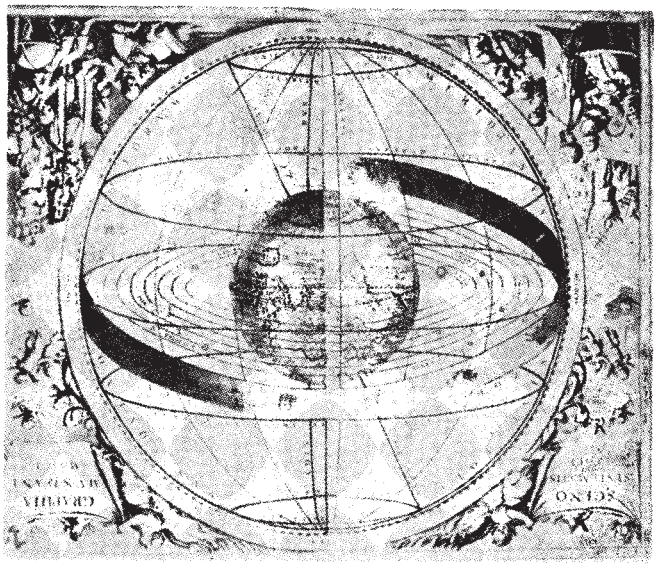

زمین درمرکزعالم واقع شده است . این نظر قدما است که توسط هیئت بطلمیوس تا سیصد سال پیش اصل تخلف ناپذیر تلقی میگردید وهرکس باآن مخالفت‌میکرد تکفیر میشد . گراور بالا ازکتاب **Harmonica Macrocosmica** یعنی‌هم‌آهنگی عالم بزرگ‌بقلم ا.سلاریوس **A. Cellarius** که در سال ۱۶۶۰ میلادی درآمستردام چاپ شده‌گرفته شده وسیستم بطلمیوس (قرن دوم میلادی)را مجسم میکند.

پرستش‌قوا ومظاهر

سپس‌فلاسفه ومتفکرین در صدد افتادند بفهمند که نیروی زندگی‌بشر ازکجا تأمین‌می‌شود . در اثر تفکر وبررسی ومطالعه دسته‌ای‌ازآنها آفتاب‌را مبنای‌حیات‌دانسته وگفتندمایهٔ زندگی‌ما ازآفتاب است چون‌او نورمیدهد وتاریکی‌راکه بسیار بداست برطرف‌میسازد . سپس‌خود تاریکی‌راکه ازآن وحشت داشته خدای‌ظلمت‌نامیدند که بعداً باهریمن‌مبدل‌شد وآفتاب‌را خدای روشنائی‌دانستند وآفتاب‌پرست شدند . دستهٔ دیگراینطور تشخیص دادندکه زندگی‌آنها بوسیلهٔ گاو وگوساله واینطور چیزها تأمین میشود . پس گاورا مقدس ورب‌النوع دانستند وبه‌او کرنش‌کردند . عدهٔ دیگرحیوانات موذیراکه موجب هراس ووحشت‌آنها بود ازترس پرستیدند وهمچنین الی‌آخر.

البته‌درمیان‌آنها فردی‌که قوای‌فکری‌او برسایرین غلبه داشت پیدامی‌شد واین مطالب‌را خودش باتفکرحل‌میکرد وبسایرافراد قوم خود پیشنهادمینمود وآنهامیپذیرفتند .

این‌بود جریان ابتدائی پرستش .

بیان هیجدهم ـ علت قائل شدن بخدایان متعدد

درطی ادوار عمر بشریت اشخاصی در تحت تاثیرالهام‌وتفکرمطالبی در باره الوهیت بر مغزشان تافته بود واینطور میپنداشتندکه اعمال مختلفی‌که درعالم انجام میشود وقدرتهائی‌که در قسمتهای مختلف این کره یاکرات یاعوامل دیگرجهانی بوقوع‌میپیوندداز ناحیه منابع گوناگون ومراکز قدرتهای‌جداگانه است‌که هرکدام ازآنها قادر بانجام‌کار معین هستند مانند ارباب انواع ومیتولوژیها (۱) وبت‌ها ومظاهر الوهیتی‌که ملل مختلفه یونان،مصر،کلده وآشور وسایر اقوام قائل بودند. ازاینرومعتقد بوجود خدایان ورب النوعهای مختلف شده وبه هرکدام ازآنها کاری را نسبت دادند.

وقتیکه درست دقت کنیم اینها در توجیه فکری خود زیادهم اشتباه نکرده وتا حدودی‌مطالبی‌را درك نموده‌اند ولی قدرت فکری آنها نمیتوانسته جلوتر ازاین‌برود ومنبع‌کلی تمام نیروها راکه یزدان مقتدر بیهمتا است‌کشف نماید. اینها تاحدی دانسته بودند که قوائی در عالم لایتناهی‌موجوداست‌که‌هرکدام ازآنها کاری معین انجام میدهد ولی این‌قوا رامستقل فرض‌کرده وبرای آنها الوهیت قائل شدند . غافل از اینکه مجموع‌این قوا وتشکیلاتیکه عالم لایتناهی را اداره مینمایدهمان یزدانی است‌که مامیگوئیم.

برای روشن شدن مطلب مثالی میزنم : ساختمان یك اتومبیل را درنظرگیریم . دراتومبیل انواع

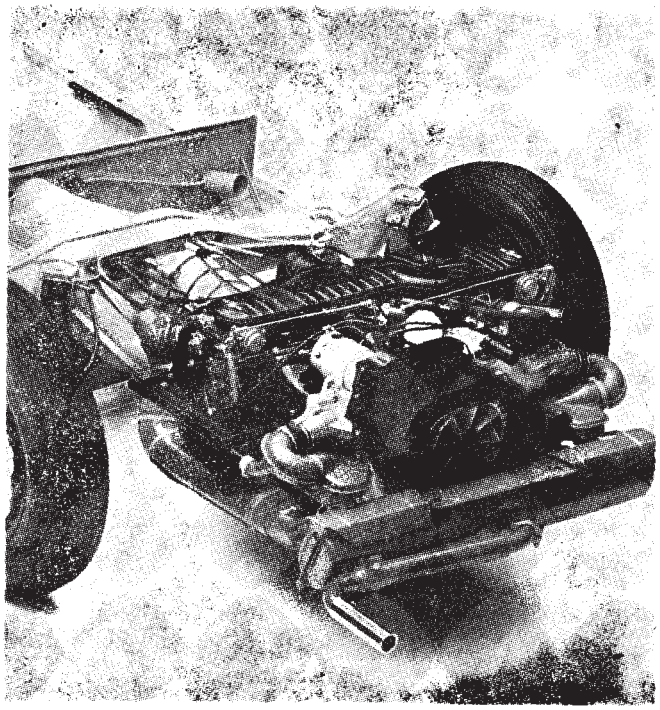

تشریح موتور اتومبیل فولکس‌واگن‌که درعقب اتومبیل قراردارد

(۱) Mythologie دربارهٔ اینموضوع وسایر ادیان ابتدائی در حاشیه صفحه۱۷۶ بتفصیل بیان شده است . مؤلف

مواد ازقبیل آهن، شیشه، پارچه فلزات مختلف، کائوچوك واقسام اجزاء گوناگون بکاررفته است . اغلب قسمتهای آن در کارخانه های مختلف ساخته میشود . مثلا شیشهٔ اتومبیل یا پارچه‌هائی که با آن صندلی ماشین راميپوشانند یاطایر ماشین یارادیوئی که‌دراتومبیل کارمیگذارند هرکدام دریك کارخانهٔ علیحده‌ساخته شده است. ازمجموع این قسمتهای مختلف یك اتومبیل بوجود میآید. اگریك ناظرسطحی بدین موضوع بنگرد اینطور درمییابدکه هریك ازاجزاء اتومبیل را صانع وخالق جداگانه‌ایست . اماکسی‌که فکرش بالاتر است و میتواند با وسعت و فراگیرندگی بیشتری بر آن بنگرد میفهمد که مجموع این اتومبیل هرچندکه درکارخانه‌های مختلف ساخته شده و از منابع گوناگون بوجود آمده مثلا قسمتی در یك کارخانه آمریکا وقسمتی دیگردر انگلستان وقسمتی در فرانسه یا در آلمان یا بوسیله شرکتهای مختلف یك کشور بوجود آمده اما به‌یك واحدکه اتومبیل باشد منتهی گردیده است.

نکتهٔ دیگر اینست‌که باوجود تعددشرکتها ومنابعی‌که اجزاء ماشین درآن ساخته شده‌یك‌وحدت درآن میبابیم باین معنی‌که روح دولتی‌که تمام مؤسسات تابع آنند برهمهٔ اینها حکمفرمائی میکند. اگر آسایش وراحت ونظم عمومی توسط آن دولت بوجود نمیآمد مخترعین و مهندسین و مدیـران و متصدیان کارخانه وکارگران نمیتوانستندکار خود را انجام دهند. همهٔ کارهای آنها دراثر وسایلی‌که درسایه‌وحدت کشوراست دراختیار آنها قرارگرفته. پس دراینجا هم وحدت نمایان است.

توضیح میدهم : متعارفاً کارخانه‌ای‌که برق درست میکند نمیتواند پارچه ببافد ،کارخانه‌ای‌کـه شیشه‌میسازد ازساختن آلات فلزی‌عاجزاست. پس‌خالق‌این مواد مختلف‌است ولی همهٔ اینهاازپرتویك نیرو وجودوقدرت گرفته‌اندکه‌اگرآن‌نیرونبود این‌اشیاءبوجود نمیآمدندوقادربانجام‌کار نبودند. بالاخره پس‌از اینکه همهٔ این‌اجزاء ازکارخانه‌های مختلف و دست سازندگان مختلف بیرون آمد همه ازیك‌کارخانه‌سردر آوردند یعنی بصورت یك اتومبیل ساخته شده‌ازکارخانهٔ اتومبیل‌سازی خارج شدند . جالب توجه اینست که مثلاکارخانهٔ پارچه بافی پارچه مخصوص اتومبیل را میسازد ولی نمیتواند مستقیماً تحویل‌جامعه بدهد. کارخانه سازندهٔ لوازم برقی اتومبیل وسایل مربوطه را حاضر میکند ولی مستقیماً دردسترس مردم نمیگذارد. اماکارخانه اتومبیل همهٔ این‌قدرتها را جمع میکند ومحصول را بیرون میدهد واین‌کار از یك واحد صادر میشود نه از واحدهای متفرقی‌کـه آنها را ساخت .

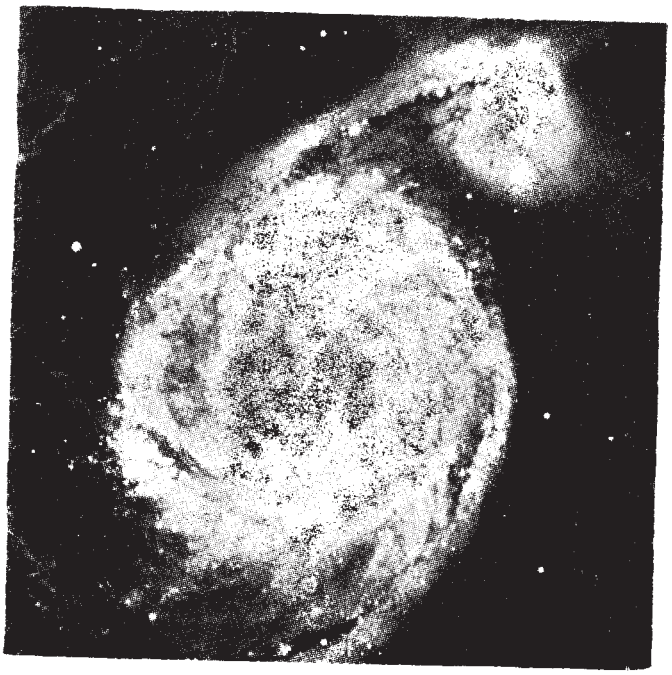

سحابی بزرگ مارپیچی (وناتیس) که باآخرین دوربین‌های نجومی دیده شده است . این عوالم دارای نظم عجیب تخلف ناپذیری هستند.

همین امردلیل برآنست که ابتدا وانتهائی مشخص نیست. ابتدای محصول کارخانه پارچه بافی که پارچه اتومبیل را ساخت کجا است؟ ازپشم یاپنبه شروع میشود. قبل ازپشم و پنبه چیست؟ ختم آن کجا است. پس ازتحویل اتومبیل بمصرف کننده آیاکار تمام میشود؟ سرنوشت این اتومبیل چیست؟و بالاخره به چه‌صورت درمیآید واجزاء فرسودهٔ آن چه میشود؟فکر کنید. آیا پس‌ازمصرف پارچهٔ معینی دریك‌اتومبیل، دیگر پارچه لازم نیست یارشتهٔ آن همچنان ادامه خواهد داشت.

ازهمین نمونهٔ کوچك میفهمیم که ابتدا وانتهائی دربین نیست. میفهمیم که برای انجام هرکاری وسیله لازم است. بازاز همین نمونهٔ میفهمیم که هرکس درحدود خود قدرتی دارد وجزئی ازاین‌عالم بشمار میرود ولی مجموع قدرتها نیست.

پس درعین حال که قائل بمنابع مختلف تولید هستیم وحدتی را نیزمییابیم که این منابع همه از پرتو آن قادر بانجام وظیفه هستند. بهمین ترتیب هرچه بالاترمیرویم درورای مشاهدهٔ قدرتهای مختلفی که قابل انکار وردکردن نیست یك وحدت و قدر جامعی که این قدرتها وابسته باوست‌مینگریم‌واین وسعت نظر وفراگیرندگی اندیشه آنقدر بسط مییابد تا آنجاکه قائل بوحدت تمام نیروهای عالم میگردیم.

پس خوانندهٔ فکوربخوبی دریافت که درعین خداپرستی وبیهمتا پرستی باید قبول کردکه عوامل مختلف نیرو درجهان وجود دارد که اداره‌کنندگان عالم لایتناهی هستند ودرعین قائل بودن باین‌عوامل بیشمار نیزباید بوحدت عالم اذعان کرد. حالا شما نام این عوامل را رب‌النوع، ملائکه، نیرو، قدرت، انرژی وهرچه دلتان میخواهد بگذارید ولی باید بدانیدکه یگانه منبع نیروی مؤثر جهان که همهٔ نیروها عامل وفرع وتحت فرماندهی اوهستند انرژی لایزال وبیهمتای یزدانی است.

درصدد راه‌حل وچاره مطلب

مدتها مردم دچارچنان افکار موهومی‌بودند ومیپنداشتند جواب مشکلات علمی‌خداشناسی‌همینست و جز این نیست اما بعداً دیدندکه قوای مافوقتری در عالم هست که مربوط باین موضوع نیست. مثلا حرکات ستارگان وخسوف وکسوف، گردش آفتاب و ماه ووزش بادهاوابروغیره چیزهائی است که مطابق با آن فرض حل نخواهد شد.

پیش خود اینطور فهمیده بودندکه حقیقت راکشف نموده ویافته‌اند ولی وجود این قوای‌اضافی حساب آنها را بهم میزد وفکرایشان را به بن‌بست میانداخت زیرا میدیدند که قوای دیگری غیر ازآنچه فهمیده بودند وجوددارد که معلوم نیست ازکجاست ولی‌حس میکردندکه اینها مطلب دیگری است‌واموری است که خارج ازحساب آنهاست.

اینها دیگر چیست، این قواکدامست، چگونه مطلب را میتوان حل‌کرد؟

راه‌حل آنها

دراین باره بسیار تفکرکردند، بررسی بعمل آوردند تا اینکه بالاخره برای حل موضوع‌وبهم پیوستن مطالب ناچار برای قوای مختلف وجود خدایان مختلفی را قائل شدند.

خدائی راکه بااین عالم‌وبرخی امور بشری سروکارداشت یزدان نامیدند و برای قوای دیگر خدایان دیگری ساختند وباین ترتیب تعدد خدایان ورب النوعها دربین ملل پیداشد.

شرك وبت‌پرستی

بت‌پرستی وشرك ازاین‌مطلبی‌که بتفصیل بیان گردید شروع شد . رب‌النوع‌هائی‌که دربین ملل مختلف مانندمصریان ، بابلیها ، فنیقیها . آشوریها، آزتکها ، یونانیان ، سامیان واعراب‌جاهلیت‌پیداشد ازقبیل‌ازیریس ، هوروس، بعل، لات ، عزی ، وخدایان میتولوژی(۱) همه‌روی این‌اصل بود .

همین‌فکر تفکیك‌قوا وانتساب‌قوا بارباب انواع بودکه‌بعداً وسعت وعمومیت‌یافت وبت‌پرستی ازآن سرچشمه‌گرفت . ازچوب وسنگ وفلزقیمتی بتهائی بشکل‌بشریاحیوانات (چون‌چیزدیگر فرض‌نمیتوانستند بکنند) می‌تراشیدند وانجام یکی‌ازاعمال‌عالم مثل‌باد ، باران ، خورشید وغیره رابه‌اونسبت‌داده واورا در معبدگذارده پرستش میکردند .

ملاحظه‌کنید حس‌خداشناسی‌که طبعاً درهر بشری‌هست چگونه دچاراشتباه می‌شود وبکجامیرسد. ازاینهم بدتر زیراوقتی بشر به‌بت‌پرستی خوگرفت‌کم‌کم قدرت‌را بیشتر تفکیك میکند ، کوچکتر میسازد وخداهای بیشتری فرض‌مینماید ، به‌هرکدام‌کارکوچکتری نسبت‌میدهد وبالاخره به‌توتم **Totem** پرستی میرسدکه قرمزپوستان وبرخی ازطوایف وحشی وجاهلیت برای هرقبیله بت یارب‌النوع جداگانه‌ای فرض کرده همانرا میپرستیدندکه هنوزهم آثارآن دردنیا باقی‌است .

این‌بود موضوع شرك وبت‌پرستی‌که درنهایت‌اختصار طی‌چند جمله بیان گردید .

بایددانست‌که پیدایش‌افکار ونظریه‌هائی‌مبنی برتکثیراصول‌که برخی فلاسفه‌گفته‌اند مانند عقول ده‌گانه واین‌قبیل‌شبهات روی‌چنین‌اشتباهی‌بوده وبرهمین‌پایه‌که‌گفته‌شد بناگردیده است .

نظری بادیان

الله ولی‌الذین آمنوا یخرجهم من‌الظلمات الی‌النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من‌النور الی‌الظلمات اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون ـ خداست یار اهل ایمان‌آنانرا ازتاریکی‌ها بیرون‌آورد وبعالم نوربرد آنانکه‌راه‌کفرگزیدند یارایشان‌شیطان

(۱) تاریخ افسانه‌آمیز خدایان وهم‌خدایان و قهرمانان افسانه‌ای قدیم وعلم مربوط به آن. کلمه میتولوژی‌به‌دومطلب‌کاملا مشخص ولی خیلی‌نزدیك‌بهم اطلاق‌میشود : ۱ـ مجموع رب‌النوع‌هاوافسانه‌های‌مربوط به‌آنها ۲ـ علم مربوط باین‌کار یعنی تحقیقات مربوط به‌یافتن اصل رب‌النوع‌ها ومعنی آنها ووضعشان درطی پیشرفت قرون ـ درقرن نوزدهم میلادی ماکس مولر در انگلستان وکوهن **Kohn** درآلمان ومیشل بره‌آل **Bréal** درفرانسه‌کوشیدند که‌نشان‌دهندکه این‌رب‌النوع‌ها دربشریت سابقه‌زیاد دارد ، ماکس‌مولر عقیده داشت که‌وجود رب‌النوع‌هارا درفکربشر نباید جستجوکرد بلکه‌بایدآنرا درطرزبیان‌فکر بوسیله‌کلمات‌یافت . بعقیدهٔ کلرمون‌گانو یونانیها مجسمه‌هائی راکه ازملل‌دیگر مثل‌فنیقی‌ها ومصری‌ها وغیره دریافت‌کرده بودند سعی کردند بوسیله افسانه‌ها واساطیرتوضیح دهند . بعقیده ویکتور برار رب‌النوع‌ها ازطرز بیان ادعیه وآداب و شعارهای‌دینی بوجودآمده . آندریولانگ اصل‌آنهارا درتخیل‌بشر جستجوکرد . چون‌تخیل‌بشر درابتدا خشن ومحدودبود رب‌النوع‌های‌مادی وخشن‌ساخت . نبایدازتوجیهات‌را اینطورکه‌مدعی‌هستند قطعی دانست . بابکار بردن‌هریك ازآن‌بموقع ودرمقام خودش‌شاید بتوان‌دریك‌مسئله‌ای‌که خیلی‌تاریك‌است بحقیقت‌نزدیك‌شد(ترجمه وتلخیص ازمعنی‌لغت‌میتولوژی ازدائرةالمعارف‌فرانسوی لاروس‌اونیورسل)،

آیا این‌عقاید قابل‌پذیرش‌است ؟**(مؤلف)**

و دیورهزن است آنهارا ازعالم نور بتاریکی‌های گمراهی‌درافکند این گروه‌اهل‌دوزخ ودرآن‌مخلد خواهندبود . **(سوره‌بقره آیه۲۵۷)**

زیرامیدانیم که‌شریعت‌روحانی‌است لکن من جسمانی وزیر گناه فروخته‌شده هستم‌که آنچه میکنم نمیدانم زیرا آنچه میخواهم نمیکنم بلکه کاریراکه ازآن نفرت دارم بجامیآورم پس‌هرگاه کاریراکه نمیخواهم بجامیآورم شریعت را تصدیق میکنم‌که نیکواست والحال‌من دیگرفاعل‌آن‌نیستم بلکه آن گناهیکه درمن‌ساکن‌است زیرامیدانم‌که درمن‌یعنی‌درجسدم هیچ نیکوئی ساکن‌نیست زیرا که اراده‌درمن‌حاضراست اماصورت‌نیکوکردن‌من زیراآن نیکوئیراکه نمیخواهم نمیکنم بلکه بدیرا که نمیخواهم میکنم پس‌چون آنچه را نمی‌خواهم میکنم من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که درمن ساکن است لهذا این شریعت را مییابم که وقتیکه می‌خواهم نیکوئی‌کنم بدی نزدمن حاضر است زیرا برحسب انسانیت باطنی بشریعت خدا خوشنودم لکن‌شریعتی دیگردراعضای‌خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه میکند ومرا اسیر میسازد وبآن‌شریعت گناه‌که دراعضای‌من‌است.

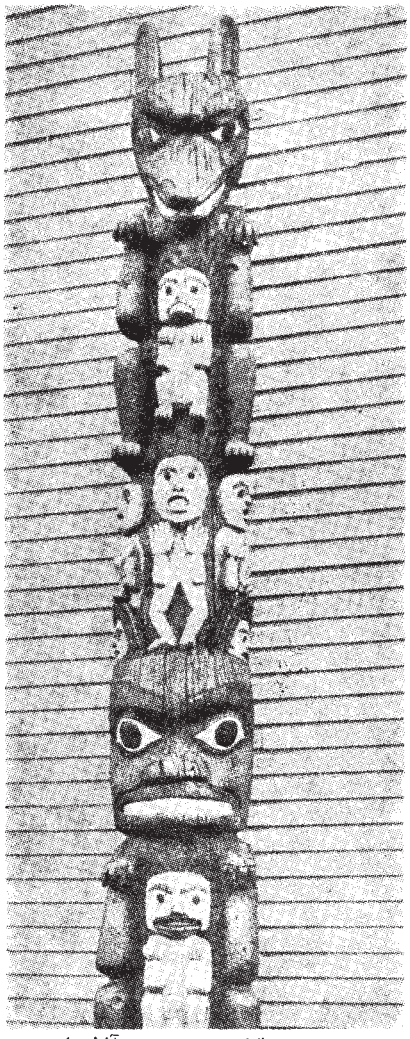

توتم شیلکات در جنوب آلاسکا

از رساله پولس برومیان باب هفتم آیات ۱۴ تا ۲۵

دربارهٔ نیروی‌نیك‌وبد درانجیل :

ومیدانیم که‌هرکه ازخدا مولودشده‌است گناه‌نمیکند بلکه‌کسی‌که ازخدا تولدیافت خودرانگاه‌میدارد وآن‌شریر اورا لمس‌نمیکند ومیدانیم‌که ازخدا هستیم وتمام دنیا درشریر خوابیده‌است . اما آگاه‌هستیم‌که پسرخدا آمده‌است وبما بصیرت‌داده‌است تاحق‌را بشناسیم و درحق یعنی درپسراو عیسی‌مسیح می‌بینیم اوست‌خدای‌حق وحیات جاودانی.

رساله‌اول‌یوحنا باب‌پنجم ۱۸ تا ۲۱

نیروی دوگانهٔ‌عالم

دراینجا راجع به‌دو **روح** اولیه سخن میگویم‌که ازآنهاروح نیکوکار بروح بدکار چنین‌گفت : «نه افکارما ونه فرمانهای‌ما ونه تفاهم‌های ما ونه عقایدما ونه‌کردارهای‌ما ونه وجدانهای‌ما ونه‌ارواح‌ما یکی‌نیستند .

هنگامیکه دوروح درابتدابهم نزدیك شدند تاحیات ونیستی‌را بسازند وتصمیم بگیرند که بالاخره چگونه بایدجهانرا اداره‌نمود برای بدان جهنم یعنی بدترین زندگیها وبرای نیکوان بهشت یعنی بهترین‌زندگی روحی‌را مقررداشتند .

پس‌همانطورکه‌ابتدا دربارهٔ تو دانستم ای‌اهورامزدا ای‌تنهاکسیکه بایستی باروح در عالم خلقت‌ستایش‌شوی وای‌کسیکه‌ترا روح مردم نیکوکار اطراف خود میدانم ترا باچشمان روشن‌شده‌خود بعنوان‌سازندهٔ واقعی‌کردارنیك‌خود وبعنوان‌پادشاه اعمال‌زندگانی‌نگریستم .

زنداوستا ـ گاتها س ب ا. ۳۱

درابتدای‌جهان هردو این‌شعورها واقف بیکدیگرشدند ویکی‌از شعورهای مزبور از لحاظ پندار وگفتار وکردار بهتراز آن شعوردیگر بدبود .

اکنون برمرد عادل است‌که بین این‌دورا تمیزدهد وآنکه خوب‌است اختیار نماید نه آنکه‌را بد است .

اکنون بشمامیگویم : درابتدای زندگانی آن‌شعورمقدس‌تر بشعور مقابل‌خودکه‌دشمن‌تر بود فرمود : هیچیك ازافکار ، احکام ، طرحها ، پندارها و عقاید وگفتارها وکردارها و شخصیتها و ارواح ما با یکدیگر توافق ندارند .

زنداوستا ـ گاتها (سرود زرتشت)

دوطبقه‌ازمخلوقات درجهان‌وجوددارد : طبقه‌خدایان وطبقه‌اهریمنها . طبقه‌خدایان‌را شرح دادم اکنون‌سخن دربارهٔ اهریمنها:عمل وسکون‌را نمیشناسند . صفا ونیك‌کرداری و راستی درآنها نیست . آنهامیگویندکه‌عالم خالی‌ازحقیقت وخالی‌ازنظم معین وخالی‌از اداره کننده‌است . یعنی ازاتحاد مردوزن تشکیل‌شده ومحرك آن شهوت‌است وچیزدیگرنیست . با این‌وضع این‌دشمنان دنیا وخرابکاران وجودکه دانشان‌کم واعمالشان بیرحمانه‌است برای خراب‌کردن دنیا بوجودآمده‌اند .

باپیروی ازهوسهای قانع‌نشدنی‌باغرورتمام‌باتکبروباشادی غرورآمیز اصول‌دروغین‌را برمبنای‌فریب اتخاذکرده واعمال نامقدسی انجام میدهند . خودرا تسلیم افکار بسیاری که بمرگ منتهی میشودکرده ودست‌بسته غلام امیال‌جسمانی‌شده ومی‌پندارند همه‌چیزهمین‌است. صدها آرزوهای واهی باخشم وهوس آنهارا فرامیگیرد ومایل‌بکسب‌توده‌های ثروت بمنظور نیل‌بمقاصد وهوسهای‌نفسانی‌خویشند . (بعداً بطورتفصیل‌حال پیروان‌شیطانرا بیان‌میکند)

دین هندو : بهاگاوادگیتا

راه‌حقیقت مانند یك‌جادهٔ بزرگ‌است وشناختن‌آن مشکل نیست . راه‌بد تنها آنست‌که مردان نیکودرجستجوی‌آن نخواهندبود . **کنفوسیوس ـ منسیوس ـ ۶۲**

سخنی دربارهٔ ثنویت یادوگانگی یادوالیزم

قسمتهای زیر ازصفحات ۱۰۱ـ۱۸۳ـ۳۰۷ـ۴۲۰ و۴۷۲ کتاب تاریخ جامع ادیان تالیف جان‌ناس‌ترجمه‌جناب‌آقای علی‌اصغرحکمت استفاده شده‌است:

۱ــ در برخی ازفصول کتاب اوپانیشادها که ازتألیفات مهم دین‌هندو بصورت سؤال و جواب است که بزبان سانسکریت تدوین شده و معنی آن (حضور در مجلس معلم) است در برخی‌قسمت‌ها مخصوصاً در جائیکه فلسفه سنکاهایا Sankahaya را شرح‌میدهددوالیزم وثنویت کاملا بچشم میخورد .

۲ــ مذهب سانکهایا درحقیقت واکنشی است که دربرابر مذهب توحیدی (مونیسم) که دراوپانیشادها مسطوراست بوجودآمده وبطوریکه‌ازتاریخ پیدایش آن معلوم‌میگردد فیلسوفی بنام کاهیلاکه یکقرن‌قبل‌ازبودا بجهان‌آمد وروش‌او بعداً درمذاهب(جای‌نیزم) وبودائی تأثیر فراوان‌کرده مکتب‌خودرا بطوروضوح براساس ثنویت ودوالیزم قرارداده واز پرستش واحد جداشد . اومعتقداست‌که‌دوعالم درحقیقت‌ازلی وقدیم وجود دارد یکی ماده باصورت ودیگر عالم محسوس طبیعت که آنرا پراکریتی نامیده دوم روح یامعنی‌که نامرئی ونامحسوس است وآنرا پوروشا نامید . سپس میگویدکه اولی یعنی‌جهان ازبیست وسه عنصرجداگانه (تاتوا) ترکیب شده ازعالی‌ترین مراتب عقل ودماغ وقوای نفسانی تاجسم منتهی‌میشود وهریك از بیست و سه عنصر را سه‌حالت است که آنرا (گونا) مینامد : اول حالت سبکی و سعادت وراحتی(ساتوا) دوم‌حالت‌میل‌فعال یاشوق وحرکت (راجا) سوم حالت رکود وجمودکه‌باعث تاریکی است (تاما).

عقیده باین حالات سه‌گانه درفکر هندوان تأثیر عمیق بخشیده است.

حقیقت دوم یعنی روح و معنی(پوروشا) برخلاف عقیده برهمائی‌هااست‌که قائل بنفس کلی و جان جهان هستند. فلسفه سنکاهایا معتقد است‌که عالم‌ارواح ازتعداد لایتناهی‌روحهای منفرد ترکیب شده‌که هرکدام بخودی خود استقلال و ابدیت دارند و همه در عالم طبیعت گرفتار آلام و بدبختیهائی هستندکه ناشی از جهل و عدم معرفت است. و چون بین جسم و و روح تمیز نمیدهد روح در قید تن گرفتار شده ناچار است مرتباً بدنیا بازگردد(تناسخ)و نجات از این وضع تنها در اثر معرفت‌کامل بوجود و معنی روح و تمیز آن از ماده انجام میشودکه شخص عارف‌عالم را بحالت‌سکون واستقرار جاوید رهبری‌میکند و هویت انفرادی محو شده صفا و طهارت محض برای روح حاصل میشود . وصول باین حالت جز از راه علم ممکن نیست.

۳ــ با اینکه زردشت معتقد است‌آهورامزدا در عرش جلال خود هیچ ضدوندی‌ندارد معذلك در برابر هر نیکی یك بدی وجود دارد و دربرابر راستی وحقیقت (آشا) (دروغ) و باطل جای‌گرفته و در برابر حیات و زندگی موت و مرگ قرار دارد . بهمین ترتیب در مقابل روح مقدس پاك (سپنتامئینو) روح شریر وناپاك (انگرمئینو) قرار داردکه بمعنی روان پلید است. چنانکه ازکتاب گاتها معلوم میشود زردشت دائماً مردم رابه تطهیر وتنزیه طبیعت از وجودهای ناپاك دعوت میکند وانسانرا براستی و نیکی‌وپرهیز از دروغ‌میخواند و عقیده‌اش برآنست‌که این ضدیت و دوئی بین دو عنصر بدی ونیکی ازابتدای خلقت‌وجود داشته است: «اینك در روان نخستین در عالم شهود مانند توأمان جلوه‌گر شدند یکی نیك

و یکی بد در پندار و گفتار و کردار ـ دانایان از این دو نیکی‌را برگزیدند و ابلهان بدی را اختیار کردند. روزاول که این دو روان بایکدیگر توأم پدیدآمدند یکی حیات وهستی را برقرار کرد و دیگر فنا و نابودی و بالاخره جایگاه جاویدی بدان (دوزخ) بهرهٔ پیروان دروغ و جایگاه جاویدی نیکان یعنی بهشت نصیب پیروان راستی خواهد شد . از اینروست که بدان همیشه چیزهای بدونیکان چیزهای پاك وعلوی را بر میگزینند. »

از دو روان توأمان درآغاز جهان آن یك که پاك‌و نیکوکاراست بدیگری که دشمن‌او بود چنین گفت: « تاآخرین روز نه‌درجهان کنش‌و گویش ومنش و نه در عالم ارواح و اجسام ما دو روان بایکدیگر هم‌آهنگ نخواهیم شد.»

باین‌قرار ازروزآغاز جهان که دوران نیك‌وطاهر ازآهورامزدا تراوش‌کرد بامعاندت وتبانی روح‌ناپاك پلید روبروگردیدواین‌روان پلید همانست که‌درازمنهٔ بعد بنام‌شیطان‌ملقب‌شد.

نصوص‌کتاب زردشتی دربارهٔ حد مسئولیت‌اهورامزدادرمسأله ایجاد روح شریر بسیار مبهم و غیر مشخص‌است ومعلوم نیست‌که «انگرامئینیو» یعنی روان‌پلید ازروز ازل باآهورا‌ـ مزدا باهم بوجودآمدند یا اینکه اهورامزدا اوراآفریده یعنی اهـورامزدا اهریمن را خلق کرد یا اینکه اهریمنی موجود بود و او راکشف‌نمود. ازاینرو هرجا خوبی‌بودبدی‌درمقابلش ظاهر شد و هرجا روشنائی بود تاریکی پدیدارگردید. سرودهای‌گاتها مؤید نظـریه دوم است و در سایرکتب معلوم نیست‌چطور روح پلید انگرمئینیوهمواره با اهورامزداکه‌احتمالا جاعل و خالق اوست از در ستیزه درآمده است.

نقطه اصلی و پایه اخلاقی دین زردشت براین قاعده است‌که ضمیرانسان میدان دائمی نبردبین خیر وشراست. با اینکه اهورامزدا بشر را براستی میکشاند ولی نیروی زشتی‌وبدی انگرامئینیو نیزدائماً او را وسوسه میکند از اینرو بشر بایستی یکی از ایـن دو را اختیار کند و البته نیکان بدی را نمی‌پسندند.

اما از مطالعه درکتب زردشتی وگاتها و سایرکتب دین‌زردشت‌انتظار روشنی نسبت به تعریف‌خیر و شر نباید داشت و چنین تعریفی بعمل نیامده است. دیوها درصف‌پیروان‌انگرا‌ـ مئینیو قراردارند وهرکس‌ازآنها تبعیت‌کند جزء بدکاران و شریران‌است. اینگونه بدکاران را نباید رهاکرد بلکه با اسلحهٔ قتال وآلات رزم باید باآنها پیکار نمود.

زردشتیان قدیم درمناجات خود میگفتند؛ « من‌دیورادشمن‌میدارم و مزدارا میپرستم. من پیروز زردشت هستم که‌دشمن‌دیوان وپیامبریزدان بود. روانهای‌مقدس جاوید امشاسپندان را میستایم ... »

سرانجام نبرد بین اهورا ودیو شر بکجاخواهد رسید؟ زردشتیان درادوار بعد تفاسیری در این باره نوشته‌اند و مسلم است‌که زردشت معتقد بوده‌که چون دور زمـان تکمیل شود اهورا مزدا برخصم ناپاك و زشت‌کار خود چیره خواهدگردید .

۳ـ در قرن دوم میلاد بعد از حضرت مسیح دو فرقهٔ مهم بظهور رسیدندکه بعداًمورد تکفیر قرارگرفتند. یکی ازآنهاگنوستها Gnost و دیگری مرصونیه است.

گنوستها که‌دارای جنبه‌عرفانی بودندفلسفه یونان راحفظ‌کرده وجود مسیح را مظهر

ترکیب فلسفه شرق و غرب معرفی کردند. از نوعی ثنویت و دوالیزم آغاز سخن کرده روح را از جسم جدا دانستند و گفتند عالم ماده بقدری پلید و ناپاك است که شأن خداوند عالم نیست چنین مخلوق ناپسندی بوجود آورد. عیسی که موجود الهی وجاویدی بود قبل از پیدایش جهان در میان گروهی از مجردات اولیه مرکب از دو جنس اناث و ذکور زندگی میکرد. در آنموقع ذات مقدس باریتعالی از دنیای مادهٔ پراز شرور بکلی دور بود ولی در درجه پائین‌تر قوای روحانی ازلیه قرار داشت از آنجمله قوه خالقه زمین که باصطلاح یهود در تورات (یهوه) نامیده شده و او روح سفلی بود که توده عالم ماده را خلق کرد . ماری که در بهشت آدم وحوا را بشجره معرفت یعنی «گنوس» رهبری کرد وجود خیری بوده نه شریر زیرا سعی کرد تا والدین بنی آدم را از ضلالتی که یهوه نصیب آنها کرده بود نجات بخشد. عاقبت حضرت مسیح که بشریت مجازی یعنی بصورت بشر بود برای نجات دنیا از شر ماده ظهور کرد و بصورت انسان آمد که بوسیله تعلیم ریاضت و زهد مردمان بتوانند بدن را مهار کرده فکر و ضمیر حکمت و خرد جاویدی حاصل کنند و خود را از زنجیر و قید ماده رها نمایند و موجود علوی شوند.

یکی از اهالی رم بنام مارسیون **Marcion** با اینکه پیر و فرقه گنوست‌ها نبود ادعا کرد که کتب عهد عتیق گمراه کننده است زیرا از خالق سفلی تبلیغ کرده وکسیکه آن خدای نیکوکار را ببشریت معرفی کرد مسیح بود . برای تأیید نظر خود انجیل خاص مرکب از اناجیل پولس و لوقا با حذف روابط عیسی باخدای عهد عتیق تألیف نمود و رابطه خود را باکلیسای رم منقطع کرد وکلیسای جدید برای خود ساخت.

۴ـ جنگ جهانی اول فکر لیبرالیسم یا آزادفکری را که اعتقاد خود را بر پایه امید مطلق و نیك بینی استوار کرده بودند از بین برد و نظریه جدیدی بوجود آورد که آنرا ارتدکس جدید **Neo Orthodoxy** نام گذاردند. اینها معتقدند که خدا مبدع ومخترع طبیعت وتاریخ آنطور که لیبرال‌ها میگویند نیست. خداوند متعال ذاتی است مافوق جهان مادی و ازطبیعت و انسان بکلی جدا و دور است و از حدود و ثغور خطاها و اشتباهات بشر عبور کرده در سراسر تاریخ نمایان میشود و بدون نفوذ او بشر دروادی ضلالت میافتد. دانشمندانی مثل کارل بارث **K. Barth** وامیل برونر **E. Brunner** آنقدر دراین فرضیه پیش رفتند که ازمراحل اصلیون قدم فراتر نهاده یك مبدء تازه وضع نمودند که نوعی ثنویت و دوگانگی بین خالق و مخلوق است و این مشاجره و جدال همینطور باقی است.

از کتاب بیان ادیان تألیف **ابوالمعالی محمدبن الحسین العلوی سال ۴۸۵ هجری نقل شده است:**

درباب مذهب مغان: مذهب ایشان آنست که گویند همه خیرها ازخدا است و همه شرها از شیطان است و ایزد تعالی را یزدان خوانند و شیطان را اهریمن . وگویند یزدان قدیم است و اهرمن محدث ... و گویند صانع چون بینا بود درآن بینائی خویش تفکر کرد از تفکر او اهرمن پدید آمد.

مذهب ثنویت: ایشان همه گویند که زردشت گفته است که صانع دو است . یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هرچه درعالم هست از راحت و روشنائی

اطاعت وخیر بصانع خیر بازپذیرد وهرچه از شرافتد و بیماری وتاریکی است بصانع شر . لیکن هردوصانع را قدیم گویند.

ازجلداول سیرحکمت در اروپا ـ محمد علی فروغی :

مذهب مانی ایرانی که تلفیقی از کیش زردشتی و مسیحیت بود وزردشت و بودا و مسیح را فرستندگان خدا میدانست و هورمزد و اهریمن را قرین یکدیگر قرار میداد برخلاف تعلیمات زردشت ترك دنیا وقطع علائق وپرهیزاز تأهل وتناسل را سفارش میکرد .

این دومذهب سالها بلکه قرنها درمشرق و مغرب معتقدانی داشته و در افکار مردم تاثیرات مهم بخشیده است ولیکن عاقبت پیروان آنها بسبب تعقیب عیسویان و زردشتیان و مسلمانان قلع وقمع شدند وباقی نماندند.

نظری باراء فلاسفه ودانشمندان

بخداوند افعال وارادت وغایاتی نسبت میدهیم که سزاوار بشر است و در واقع شرك است ومتوجه نیستیم که نیکی وبدی وزشتی وزیبائی و پسندو ناپسند ورغبت ونفرت هرحقیقتی داشته باشد نسبت به بشر وسود وزیان او است وذات خداوند از این عوالم برتراست .

اسپینوزا

دنیای خلقت بهترین دنیا است و خیرآن بیش از شراست وبدی غلبه ندارد. بدی‌از مخلوق وعمل اوست نه خدا . وجود شربرای دنیا ناگزیر است ازکجا سودمند نیست و از کجاکه لطف الهی اقتضای آنرا ندارد. اگرکل عالم را بنگریم نظرما نسبت ببدی عوض میشود چون خیررا غالب می‌بینیم .

لایب نیتس

تصدیق حکمت بالغهٔ یزدان مستلزم انکار وجود شر وبدی نیست و لازم نمیآید مانند لایب نیتس معتقد شویم این عالم بهترین عوالم است ولیکن‌وجود شردلیل انکار صانع نیست.

ولتر

پیدایش دوگانگی یا ثنویت

تا مدتها فکرغلط فرض رب‌النوع‌های مختلف برای قوای مختلفه برقرار بود و هنوز هم نزد بسیاری ازاقوام عقب افتاده‌که ازتعلیمات انبیاء الهی مهجورمانده‌اند نظایرآن وجود دارد.

اما روشنفکران آنزمان پس ازمدتی تفکروتدبر وبررسی جوانب‌کار متوجه شدندکه این‌موضوع صحیح نیست ونمیشودکه خدا متعدد باشد . وجود رب‌النوع‌هامستلزم وجود چندین خداست وچنین‌چیزی باعث فساد خواهد بود . همانطورکه بدن باید یك سرداشته باشد تا اداره شود و هرتشکیلاتی در عالم نیازمند وجود یکنفر رئیس اداره‌کننده میباشد عالم هم نمیتواند بیشتر از یك اداره‌کننده داشته باشد .

سپس متفکرین نشسته بایکدیگر مشورت کردند وبکمك حس تفکروالهام وسایرحواس دریافتند

که اگرخدا بیشتراز یکی باشد نزاع وفساد تولید مینماید زیرا ممکن است برخی از آنها راه مخالفت پیش گیرند، طغیان کنند وعالم را خراب وفاسد نمایند وبالاخره سرانجام کار بتباهی وفساد کشد . ولوکان فیهما آلهةالاالله لفسدتا(سوره انبیا آیه۲۲) (اگردر آسمانها وزمین بجزخدای یکتا خدایانی وجودمیداشت هما ناخلل یافساد درآنها راه مییافت) بعلاوه فکرکردند که وقتی مبداء قائل میشوند مبداء بمعنی شروع وآغاز است که ابتدای آفرینش ازاوست وچنین مبدائی باید یکی باشد. یعنی از یك آغاز شود و نمیشود بمنابع ومبادی متعدد قائل شد.

اما ازطرف دیگر باخود اندیشیدندکه نمیشود یك خدا باشد زیرا درعالم وجود هرکاری انجام شود ازدوحال خارج نیست: یا خوب است یابد. آنها باخود میگفتند : خدا باید حتماًکارخوب ازدستش صادرشود وهرگزکار بدنمیکند زیرا درشأن اوکار بدکردن نیست اما از سوی دیگر نمیتوان منکر شدکه درعالم کار بدهم انجام میشود.

چه بایدکرد؟ حالاکه کار بدصورت میگیرد وخدا هم کار بدنمیکند پس این کارهای بد را چه کسی انجام میدهد؟

ناچار این فکردر آنهاتقویت شدکه باید دوخدا وجود داشته باشد : یکی خدای بزرگ وخوب که کارهای خوب همگی ازطرف او صادر میشود وازاعمال بدبری وازهمه منزه ومبرا است. دیگر خدائی که افعال بداز او صادر میشود وکار اوانجام افعال زشت وبد است. پیش خود تصور میکردندکه با پیدا کردن این مطلب راه حل قضیه راکاملا بطور قطعی یافته اند ومطلب درست وصحیح است .

پیدایش چنین حالتی را دربشر ثنویت یادوگانه پرستی یادوآلیزم Dualism نام میگذارندکه مظهر آن دردین زردشت است که دوخدای روشنائی وتاریکی ونیکی وبدی بنام اهورامزدا واهریمن فرض کرده است.

وقتیکه چنین فکری مبنا و پایه قرارگرفت بسیاری فرضیه‌ها دربارهٔ خلقت عالم، عمل جهان ، کارهای روزمرهٔ دنیا وافعال واعمال خالق پیداشدکه همگی براصل غلط استواربود.

دراینجا نکته دیگری نیزکه مسبب بسیاری گمراهیها وابهام وانجماد فکری ادوارگذشته بود روشن میگردد وآن اینست که الهیون پافشاری میکردندکه ازیزدان جزنیکوئی صادر نگردد وآنچه بقول آنها بدی است ازیزدان نیست واشخاص دیگرکه توسن اندیشه را آزادانه تر در میدان فسحت جهان میتاختندنمیتوانستند منکراین مطلب شوندکه بدیهائی (البته نسبی وقراردادی) وجود دارد واینها نیز از منابع قدرتی سرچشمه میگیرد. آیا اینها را چگونه باید تعبیرنمود. اگر ازجانب یزدان است چگونه توان بدی را به آن بزرگ نسبت دادوهرگاه از اونیست پس قدرت دیگری غیراز قدرت او وخارج از خواست اووجوددارد. مگرمنبع قدرت دیگری هم در عالم هست ؟ آن قدرت کجاست ، اینست که ابهام و تشتت و گمراهی وگیجی درافکار پیداشده وقادربیافتن راه حلی نبودند.

حقیقت اینست که در تشکیلات عالم لایتناهی هر قدرتی مأمور انجام کاری است و نیروهای بیشمار درجهان پهناور هستی بانجام وظایف خویش مشغولندکه ممکن است در ضمن انجام کار خود اعمالی صورت دهندکه درنظر یکی یاعده‌ای یا دسته‌ای ازمخلوقات بدنسبی و قرار دادی جلوه کند . اما این عمل ارتباط وبستگی بهمان نیروی مربوطه داردکه درحدود خود وظیفه‌ای انجام میدهد. اودر ضمن تشکیلات سلسله مراتبی عالم بکارخود مشغول است وناظرمتفکری که بکار اودقیق میشده درقضاوت فکری خودمجبور گردیده قدرتی غیراز یزدان مثلا اهریمن یاشیطان قائل شود و از این روبخدای خوبی وبدی در عالم

قائل شود. در واقع آن گروه متوجه سلسله مراتب نبوده‌اند .

بازهم بامثال مطلب را روشن میکنم: درسازمان‌یك‌کشور برای انجام امورسلسله مراتبی‌وجود دارد. مثلا شاه وزرائی دارد. وزرا وزارتخانه‌هائی دراختیار دارند و هروزارتخانه ادارات مختلف و هراداره مأموریتی‌داردکه هریك ازآنها مکلف بانجام‌کار معینی است.ممکن‌است ازناحیهٔ یکی ازمأمورین مزبور درضمن وظیفه مختصی‌که محول باوست‌کارهائی انجام شودکه درنظر یکنفر بدجلوه‌کند. مثلامأمور وصول مالیات را معمولا باناراحتی تلقی میکنند. یاپلیسی‌که مأمورجلب یکنفر خطاکار است و یامأمور مجازات درنظرکسیکه دچار چنین اشخاصی‌شده دشمن وبد جلوه‌گرمیشود. آیا صحیح است‌که آن مأمور انجام دهندهٔ وظیفه را بددانست واین بدی را هم بمافوقترین قدرت‌کشور نسبت داد؟ خیر اینطور نیست. اوباید متوجه سلسله مراتب‌که بدون آن هیچ‌کاری انجام پذیر نیست بشود وانجام وظیفه‌را ولواینکه‌درنظر اوبدی جلوه‌کند تشخیص دهد وبا نظری پاك و بیطرف قضاوت‌کنـد و باوسعت فکر نیروی‌یگانه‌ای‌رابنگرد که همه‌چیز باورجوع میشود و از جانب اوست.

بشر باموشکافی ودقت وبررسی علمی توانسته برخی ازاعضاء بدن را بطور مصنوعی بسازد. دربالا قطعاتی‌که مصنوعی ساخته میشود وقابل ترمیم است دیده‌میشود

سازمان بـدن انسان و وظیفهٔ مغز نسبت ببدن نیز چنین‌است. دربدن شما بعضی قواهستندکه‌دوست جلوه‌گرمیشوند وبعضی قوای دیگر هستندکه با آن قوا در مبارزه‌اند و این جنگ دائمی‌که بین سلولها و یاخته‌هاومیکربهای بدن است لازمهٔ زندگی است و اگر خوب بنگرید خواهید دید نتیجهٔ تمام‌این فعالیتها که درنظر شما مثبت ومنفی ، دوست ودشمن ، موافق و مخالف جلوه‌گر میشود اینست‌که شما زندگی‌میکنید وسالم میمانید. مثلا اگرصفرای شما زیاد شود قوای دیگری پدید میآید که باآن مبارزه میکند واگر اسید معده زیاد شود نیروی دیگری آنرا تعدیل مینماید و اگر سموم بـدن افزایش پذیردکبد آنها را جبران میکند ، نتیجهٔ همهٔ این فعل وانفعالات ومبارزات ایجاد تعادل دربدن انسان است .

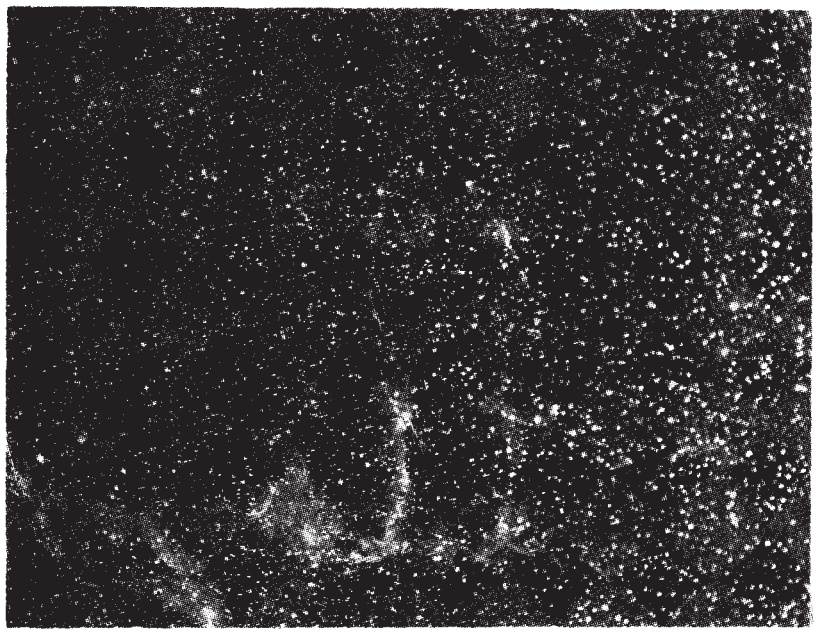

درتشکیلات عظیم عالم لایتناهی هرذره‌ای مأموریت خاص خود را دارد وبنظم عالم در سهم خود کمك میکند. منظرهٔ بالا برسیله‌قویترین دوربین‌نجومی ازعالم گرفته شده‌است.

وقتی برخی ازعوامل بدن ویا سموم آن زیادتر ازحد معمول بشود بطوریکه‌کبد و قوای دفاعی بدن نتواند ازعهدهٔ دفع آنها برآید چاره آنست که ازخارج داروهائی تجویز شودکه شخص مصرف کند. این داروها به‌کبد و بدن انسان‌کمك میکنند و او را تقویت مینمایند تا سالم شود و قادر بانجام وظیفهٔ خودگردد.

جامعه بشری‌وکرهٔ زمین‌وعالم لایتناهی نیزچنین است و چون وحدت در عالم حکمفرماست نقشهٔ واحدی در همه بکار رفته است.

اینجا درحاشیه میگویم که درجامعهٔ انسانی وقتی مبارزات واختلافات وتشنجات وسموم طوری شدت‌گیردکه خود بدن جامعه باوضع عادی خویش قادربدفع آن نباشد آنوقت لازم است داروی ایمان و ووحدت باوتجویز شود و این دارو جامعه راکمك‌کند تا سلامت‌ونظم وترتیب خود را باز یابد . اینست فایدهٔ ایمان ووحدت وخداشناسی برای جامعه.

این بود مطلب مهمی‌که بطور مختصر واشاره روشن وآشکارگردیدکه چگونه درعین قائل‌بودن بقدرت‌ها ومنابع مختلف (که درقدیم آنرا رب‌الانواع وخدایان والهه‌های متعدد میپنداشتند) ناچار باید بوجود ونیروی وحدت یزدان درعالم لایتناهی اذعان‌داشت . اینست راه‌حل ابهامی که قرنها موجب اشتغال فکرو ناراحتی افکار متفکرین میگردید وجواب صحیح وروشنی برای آن نبود. باین ترتیب‌بین عقاید بیشماری‌که درقدیم یاامروز قائل بتعددالوهیت بوده و هستندوعده‌کثیری‌که عقیده بوحدت یزدان دارند ودرعین حال بدرك‌بسیاری‌حقایق روشن موفق نشده بودند آشتی واتصال پیداشد وباچراغی‌فروزان اینهمه تیرگیها ومجهولات برطرف گردید.

قبل از اسلام

ظهور و پیدایش یگانگی

پس از آنکه قرنها بشر دستخوش چنین افکاربود پیامبران بزرگ‌الهی هرکدام در زمان خود ظهورکردند .

پیامبران الهی از جانب یزدان بمردم پیام داده واولین سخنی‌که ازطریق‌وحی والهام دریافتند آن‌بودکه بگویند خدایکی‌است ودوتا نیست .

اگربگویند خدا دوتاست این‌شرك وخلاف‌دستورالهی‌است‌که بوحی دریافته و دانسته‌اند وچنین سخنی درحکم‌کفر وگناه‌است . پس‌بااطمینان‌کامل وبصدای رسا بجهانیان ابلاغ‌کردندکه خدا دوتا نیست ویکی است .

شك در فکر مردم

این‌حرف خوب وخرد پسندی‌بودکه متفکرین ودانشمندان آنروز بشر قبول‌کردند . اما مردم میدیدند که اعمال بدنسبی نیز دردنیا انجام می‌شود . قتل ، دزدی ، مردم آزاری ، مال مردم خوری ، زنا ، فحشا ، دروغ ، تهمت ، ناسزا وانواع کارهای بد دیگر و اینهمه ظلم در جهان بوقوع می‌پیوندد و نمی‌توان وجودبدی وستم‌را انکارکرد زیرامشهود وروشن‌است .

پیغمبران‌بآنها تعلیم داده‌بودندکه خدایك‌است وتمام اعمال‌عالم منسوب‌به‌خداست وازجانب‌اوست واگرچه‌کار ازدست مخلوقات صادرشود چون‌آنها مخلوق‌خدایند درواقع خدا آن‌اعمال‌را بجای‌آورده . و مارمیت اذرمیت ولکن‌الله رمی ـ چون تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند .

(قرآن مجید سورهٔ ۸ ـ آیه ۱۷)

ازیکسو نمی‌توان اعمال‌عالم‌رابخدا منسوب‌نکرد وازسوی‌دیگر نمی‌توان قبول‌کردکه خدا کار بد بکند . ازطرف‌دیگرفکرمیکردندکه چرابابد اصلابدی‌درعالم باشد ، چراظلم باشد ، چرا خرابی‌باشد ، چراکاربد وجودخارجی پیداکند ؟

آیا این‌خدائی‌که مظهرخوبی ونیکوئی است نمی‌توانست دنیائی بسازدکه درآن‌ستم وبدبختی و کفر وهزاران‌آلودگی وفسادکه‌می‌بینیم وجود پیدانکند ؟

چطورممکنست خدای قادرتوانا خالق ومحیط برعالم باشد ولی‌قدرت اضمحلال بدیهارا نداشته باشد ؟ مگرما اورامحیط ، خبیر ، آگاه وقادرنمیدانیم ؟ پس‌چرا بایدکارهای‌بد درجهان انجام شود در حالیکه‌خداوند ناظرآنها وبردفعشان تواناست .

این‌افکار ونظایرآنها و شبهات‌دیگر ازاین‌قبیل درمغزمردم پدیدآمد .

«مترلینگ متفکربزرگ بلژیکی‌که بانوشته‌های بسیاری‌خودمطالبی مطرح‌کرده ولی‌بحل آنها اقدام ننموده‌وخواننده‌رادرحیرت‌وشك‌میگذارد دراین‌موضوع‌مینویسدکه‌اگرخداوند پیامبرانی‌را مأمورساخت‌که جامعهٔ بشریت‌را هدایت‌نمایند چون‌خداوند توانا است وباید بطورقطع خواست اوانجام پذیرد اینکه‌می‌بینیم دردنیاظلم وتعدی وجوددارد ودربین‌افراد بشر شایع است این‌گفته مورد تأمل‌است. »

مجازات اخروی

آنها فکر میکردند : اینکه مسلم است که خدا غافل از عالم نیست وهمهٔ بدیها وستمها را می بیند واز آن آگاه است . این امر جزء بدیهیات تعالیم انبیاء است . پس چرا خدا آنقدر درمقابل اینهمه ظلم و بدی تحمل میکند واز آنها جلوگیری نمینماید . اگر هم گفته شود که خدا اینها را می بیند، وصبر میکند تا روز قیامت پاداش آنرا بدهد اینهم بعقیدهٔ آنها درست عقل را قانع نمیکند زیرا یك موجود توانای مسلطی که میخواهد عالمش را با نظم اداره کند چگونه اجازه میدهد که عده ای بی نظمی و خرابکاری و طغیان نمایند وجلو دستشانرا باز میگذارد تا بعداً آنها را تنبیه کند یا ببخشد .

اگر شما مدیر یك کارخانه باشید آیا ممکنست اجازه دهید که برخی ازکارگران یکدیگر را فلج نمایند ، ماشین‌ها را ازبین ببرند وشما ساکت باشید ، هیچ نگوئید و صبر کنید تا بعداً که کارخانه ویران وموضوع آن منتفی گردید تازه آنوقت جزای کارگران متخلف را بدهید . آیا خرد چنین چیزی را می‌پذیرد ؟

وقتی بین بشر اختلاف افتد بجای کمك بیکدیگر و برقراری نظم خلقت باعث ازبین بردن هم و اختلال درامور جامعه میشوند (منظره ای از اغتشاش شهر بوگوتا پایتخت کلمبیا در امریکای جنوبی)

بدی از شیطان

خلاصه ایرادی که مردم از پیامبران کردند این بود که میگفتند خداوند غافل از بدیها وظلمهائی که بدست موجودات میشود نیست و نمی‌توانیم بگوئیم که او از اعمال عالم جدا ودوراست ومخلوقات را بخودرها کرده . اما ضمناً نمی‌توانیم کارهای بد وظلم وبی نظمی وخلافکاریرا بخدای کامل وعادل ومهربان منسوب کنیم . این تعلیماتی است که خودشما بما داده‌اید . چاره چیست وحقیقت کدامست ؟ این ظلم و بدی و خلاف مربوط به کیست ؟

راهنمایان برای هدایت مردم وروشن کردن مطلب درذهن آنها حقیقت را تحت لفافه‌ای بیان کرده و جواب دادند که اعمال بد که شما میگوئید مربوط بشیطان است .

اما مردم باز بآنها اعتراض کرده گفتند که این همان ثنویت ودوگانگی است که شما نام آنرا عوض کرده وخدا وشیطان اسم گذارده‌اید وکارخوب را منسوب بخدا وکاربد را منسوب بشیطان میکنید . این مطلب با اهورامزدا واهریمن چه تفاوت دارد ؟

«موریس مترلینگ که قبلاً نام او ذکر شد درکتاب (جهان بزرگ وانسان) مینویسد:

درخصوص گناه وثواب ولیاقت نیل بسعادت معنوی بامن نگوئید زیرا اینهاهمهٔ تابع خلقت افراد بشراست وخداوندکه‌مرا آفریده بدستگاه بدنی‌من‌واقف‌بوده ومرا برای‌شکنجه‌کشیدن‌آفریده و اگر این‌نکته‌را نمیدانست پس‌خدانیست ـ درهمین‌کتاب‌میگوید :

چون وجودبشر ثمرهٔ عمل خداوندی‌است اگرما دارای‌صفات نامطلوب‌مثل‌غضب ، جنون ، حسد ، کینه وغیره‌هستیم پس‌خود اوهم‌که آفرینندهٔ مااست ناچار بایستی این صفات‌را داشته‌باشد زیرا اوعلت‌است ومامعلول. وقتی‌کسی‌چیزی‌راندارد نمیتواند بدیگری‌بدهد .

دانشمند و شاعر بلند پروازایرانی خیام میگوید:

من می‌خورم وهرکه چومن‌اهل‌بود — می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن‌من حق ز ازل میدانست — گر می نخورم علم خدا جهل بود

ترمیم و توضیع مطلب

خود راهنمایان نیز متوجه شدندکه وقتی‌اینطور مطلب‌را بمردم بگویند درواقع همان‌دوگانگی و شرك است منتها باسم دیگری. مردمان هم اعتراض‌کرده و میگفتندکه اینکه بما گفته‌اید دوقوهٔ متضاد و مستقل است، در حالیکه ادعا میکنید خدا یکی است و بیشریك است .

سپس رشتهٔ اعتراض خود را توسعه داده مطلب را اینطور بیان نمودند: اگـر بگوئید شیطان مستقل است و خودش بدی میکند تسلط خدارا انکارکرده اید. دو قوه، دوقدرت، دومرکز، دو فرماندهی یکی خوب و دیگری بد برای عالم فرض‌کرده‌و نام یکی‌را خدا و دیگری را شیطان قرار داده‌اید . و این همان دو خداست که خودتان بدان اعتراض داشتید در حالیکه ادعای توحید میکنید و میگوئید خدا یکی است و فرمانده عالم وجود یکی است.

جواب راهنمایان

پس راهنمایان از این موضوع که ممکن بود مردم نادان را بگمراهی بکشاند بفکر افتاده و برای چاره جوئی و فهماندن حقیقت امر بامت خود در صدد برآمدندکه با راه و روش نیکوکه قابل‌فهم باشد حقیقت را بآنها بگویند. اینست‌که در صدد تفکـر و استفاده از حواس الهـام و روشن بینی وکمك گرفتن از وحی الهی برآمده و با خدای‌خود اینطور اظهارکردند: «خدایا ماکه میدانیم تو یکی هستی و باین مطلب اطمینان داریم ولی اعتراض مردم تاحدی درست است. چطور میتوان حقیقت‌را برای آنها شرح داد و مطلب را حل‌کرد.»

بالاخره اینطور بمردم‌گفتندکه ابلیس یا شیطان موجود مستقلی نیست بلکه مخلوق خدا و زیر دست خداست، خدا او راآفریده و خدای عالمیان یك است ودو نیست.

باز مردم اعتراض‌کردندکه شما نمیتوانید منکر شویدکـه شیطان‌کار بد میکند چون خودتـان گفته‌اید . اگر میگوئید خدا برکلیهٔ عالم وجود مسلط است و هیچ چیز بدون امر و اجازهٔ او انجام پذیر نیست پس شیطان هم مجری امر اوست و هر بدی‌که از طرف شیطان صادر میشود مثل اینست‌که از طرف خود خداست. در صورتیکه میگوئید از خدا فعل بد صادر نمیگردد.

چرا خدا موجودی آفریده که‌کار بدانجام بدهد. شیطان‌آفریدن‌برای‌چیست؟علت‌ودلیلش‌کدامست؟

«الهی راست گویم فتنه از تست — ولی از ترس نتوانم جغیدن»
«اگر ریگی به کفش خود نداری — برای چیست شیطان آفریدن »

چگونه مطلب را حل کردند؟

بازراهنمایان دیدندکه اعتراض مردم تا حدی بجاست و هنوز حقیقت مطلب در مغز آنها راه نیافته است. پس راه‌حل مطلب را یافتند. برای اینکه هم بمردم بفهمانندکه ابلیس را خدا خلق فرموده وهم اینکه خدا نمیخواسته‌کسی راکه فطرتش‌کاربدکردن است خلق نماید اینطور توجیه‌کردندکـه این شیطان ازاول بدنبوده و از ملائکه مقربین بوده و خداوند او راکامل ونیکو مثل سایر فرشتگان آفریده لیکن شیطان بعداً نافرمانی‌نموده واز خداوند درخواست‌کرده‌که باواجازه بدهد دررگ وریشه مردم‌برود وآنها راگمراه‌کند تاعمل بدانجام دهند.

این بیان لفافه ومثالی بود تا مردم از آن متنبه گردیده و از شرك خلاص شـوند و نگویند که چطور خداوند شیطانی را که فطرتش بدبود آفرید و باین ترتیب غیر مستقیم مبادرت بانجام عمل بدنمود.

این فلسفه تاحدی مردم را قانع‌کرد وقبول نمودند.

عیب کار

اما وضع طوری شدکه هرکس‌کار بدی مرتکب میگردید ، قتل مینمود ، زنـامیکرد ، دروغ میگفت وسایر اعمال زشت را بجا میآورد همه را بشیطان نسبت داده و میگفت شیطان در پوستم رفته است.

هرکار زشتی بدست بشرانجام میشد میگفتند تقصیر از شیطان است‌که دررگ وپوست رفته واین کاررا بجای آورده است. تمام‌مسئولیت‌کارهای بدمتوجه شیطان میگردید زیراباخود فکرمیکردندچگونه عقل قبول میکندکه انسان‌کار بدی انجام دهد وخودش مسئول باشد در حالیکه شیطان آنرا انجام داده است . این حرف منطقی نیست .

استدلال آنها چنین بود :اگرکسی دست شما رابگیرد وبادست شما بدیگری سیلی بزندآن‌سیلی راکی زده‌است؟ مسلماً او زده نه‌شما زیرا شماآلتی بیش نبوده‌اید. اگرکسی با اسلحه شما را بجلوبراند که دزدی‌کنید یا مرتکب اعمال خلاف دیگرشوید تقصیر از اوست نه شما. هم‌قانون وهم جوامع بشری و هم شرع‌چنین‌کسی راکه بازور وجبروفشار دیگری مرتکب بدی شده تبرئه مینماید.

اگر شما روزه باشید وبزوردر حلق شما غذا بریزند روزهٔ شما مطابق شرع باطل نیست زیرا تقصیر از شمانبوده. خلاصه هرکسی مسئول عملی است‌که خودش مرتکب شده بدون اینکه دیگری دخالت درآن داشته باشد.

بمحض اینکه شخص دراتهام بارتکاب جرم شریك پیداکند جرم نفراولی‌کمتر قلمداد میشود و اگرآن شخص تمام عمل را خودش انجام داده وفقط ازشخص اولی بعنوان آلت استفاده نموده تمام‌تقصیر بگردن فاعل اصلی است.

آنها میگفتند: دراینصورت چگونه میتوان‌قبول‌کردکه ازیك طرف بگوئیدکاربدعمل شیطان‌است واوست‌که دررگ و پوست بشر رفته و بدی مرتکب میشود و از جانب دیگر خلق مسئول این اعمال‌باشند.

فرار از مسئولیت

روی همین اصل ودنبال همین تفکرات بودکه مردم مسئولیت شیطان را بطورمسلم قبول‌کرده و عقیده داشتندکه هربدی مرتکب شوند تقصیراز آنها نیست و نباید مؤاخذه شوند. مسئولیت باشیطان است که مرتکب اصلی وشریك جرم واقعی تمام اعمال بداست.

باشیطان چه کردند

به‌بینید اینکه مردم نتوانستند حقیقت امررا ازفرمایش راهنمایان‌که تحت لفافه بآنها بیان‌شده بود درك کنندکار را بکجا رسانید .

«میگویند گدائی بودکه تکه‌ی را با جملهٔ زیر سرمایه خود قرار داده بود و به هرکس میرسید چنین میگفت :

«الله ومحمد وعلی‌گفت بده شیطان رجیم‌گفت نده خواهی بده خواهی‌نده.»

این شیطان مادر مردهٔ بدبخت را ازیکطرف محروم ازالطاف الهی دانسته وبرای ابدازدرگاه پروردگار رانده وماندە ساختند وچنان اورا ازساحت مهرومحبت الهی دورکردندکه‌مجال بازگشت‌وتوبه برای اوگذاشته نشد واو را محروم ازلطف خدای غفورمهربان برای ابدمیدانستند.

از طرفی خدای بزرگ را غفور ورحیم ومهربان‌وتوبه پذیرمیدانستندکه گناه را هرچندبزرگ باشد میبخشد و در مقابل بزرگی او هیچ‌کس ، هیچ چیز وهیچ امری بزرگ نیست . و این مطالب کاملا صحیح است.

درعین حال در پیشگاه قدرت قاهره وبیهمتا وبیچون وچرای خدا ، شیطان را موجودی لجباز وتوانا میپنداشتند. خداوند بجای اینکه این گستاخی را جزادهدودست او راکوتاه وشرش را از دنیاکم کند دست او را باز گذارد و به اوتا روز قیامت مهلت دادکه « هرکار بدی‌که میخواهی بکن و هربنده‌ای که میخواهی گمراه ساز و هرطور میخواهی در رگ و ریشه و پوست مردم برو و هرخلافی که میخواهی مرتکب شو.»

این بود مفهومی‌که مردم آنزمان از سخنان راهنمایان‌که تحت لفافه بیان شده بود فهمیدند .

مسئولیت شیطان

پس شیطان بدبخت ازیکسواز لطف الهی رانده شده امید بازگشت نداشت واز سوی دیگر تمام کارهای بددنیا ، تمام قتلها ، همه زناها ، بیعدالتیها ، باومنسوب شده وپشت سرهم لعن ونفرین میشد.

مردم هم برای تبرئه خود وپیداکردن عذرانجام‌کاربد،همهٔ تقصیرات را بگردن شیطان‌انداخته وخود را بدون هیچ مسئولیتی میدانستند . هرکار میکردند از طرف شیطان بود نه آنها ، قتل میکردند میگفتند از ما سرنزده از همان شیطانی است‌که خود شما بما معرفی‌کرده‌اید .

آنگاه راهنمایان متوجه شدندکه‌کارخراب شده ، مردم‌گمراه گردیده و بدی دربین آنها شیوع یافته وهرعمل زشتی ازآنها صادر میشود آنرا منسوب بشیطان میکنند.

برای اینکه راه چاره‌ای بیندیشند ومردم را بحقیقت رهبری نمایند بازناچار بمنظور فهم‌مطلب اینطورگفتندکه‌کار بد ازناحیهٔ شیطان است ولی قاعدهٔ‌دیگری هم هست وآن اینست‌که‌هروقت شیطان‌خواست بشما نزدیك شود فوری بخدا پناه برید واز شراوبخدا ملتجی‌شده‌وبگوئید: پناه میبرم بخدا ازشرشیطان رانده شده.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

شیطان از اسم خدا میگریزد ووقتی اسم خدارا ذکرکردید نمیتواند بشما نزدیك شود و دیگر کاربد نمیکنید.

باین ترتیب‌حقیقت‌مطلب‌راتحت‌لفافه بمردم بیان فرمودندوچنانکه دیده‌اید قرآن‌مجیدنیزاینطور

بامثال حقیقت واقع را بیان ساخته زیرا روش قران آنست که برای فهم حقیقت تحت لفافه و مثال صحبت میکند : ولقدضربنا للناس فی‌هذاالقران من کل مثل (روم ۵۸) ـ همانا که مادراین قرآن برای مردم از هرنوع مثلی ذکر کرده‌ایم .

موفقیت این بیان

اینموضوع موفقیت بسیارپیداکرد ونتیجه‌بخش‌شد ، هم‌مردم آنرا پذیرفتند وهم‌نتیجهٔ عملی‌داد ، ازمیزان بدیهاکاست . اماحقیقت امرآن‌بودکه بیان مزبورکه بعنوان مثل وتحت لفافه ذکرشده‌بود تلقینی بشمارمیرفت چراکه‌وقتی‌مردم نام خدارا ذکرمیکردند بخودتلقین‌مینمودندکه شیطان‌نمیتواند بآنها نزدیك شود وکاربد ازدست‌آنها صادرنخواهدشد. این‌بودکه‌خودرا آلوده‌ببدی نمیساختند . مدتها این‌توجیه‌متشابه باقی‌بوده وهست .

بررسی اجمالی در بارهٔ ماهیت شیطان در قرآن مجید

همانطورکه‌گفته‌شد درقرآن‌مجید حقایق ودانستنیهائی‌که درخورفهم بشرخصوصاً بشر ۱۳۰۰سال قبل‌نبود بصورت حکایت وامثال بیان‌شده ودلایل‌بسیاری درقرآن‌هست‌که اینقبیل چیزهاراخداوند بصورت‌مثل یاحکایت‌فرموده ومتشابهات‌نیزکه قسمتی‌ازآیات‌راتشکیل‌میدهد یکی ازموارد مصداقشان همینها است .

واما برای‌فهمیدن‌اینکه منظورقرآن ازشیطان چه‌بوده موضوع باریك ودقیقی‌است‌که ذیلا با استفاده‌ازآیات واحادیث‌تاحدودی بیان‌میگردد :

اختلاف دراصل خلقت‌شیطان

درقرآن اصل‌خلقت شیطان‌راگاهی‌ازجن ذکرمیکندکه بنابرآنچه قرآن‌فرموده‌ازنار است وگاهی ازملائکه‌که ازنور است واین‌موضوع اختلاف بین‌مفسرین‌انداخته ونتوانسته‌اند آنرا حل‌نمایند .

دریکجا میفرماید : ابلیس‌کان من‌الجن (کهف ۴۸) شیطان ازجنس دیوبود . و در جاهای‌دیگرمکرر بیان‌میفرمایدکه: فسجدوا الملائکة الا ابلیس ـ تمام‌ملائکه سربسجده فرود آوردند جزشیطان .

اگرجزء ملائکه‌باشد طبق‌تعلیمات اسلامی‌که هست‌ملائکه همه‌اطاعت‌کننده‌اند وجنس آنها اطاعت‌است وچگونه‌این‌فرد ازآنها نافرمانی‌کرد .

نسبت‌شیطان به‌انسان ـ علاوه‌برآنچه دربالاگفته‌شدکه‌نسبت شیطان‌به‌جن‌وملائکه داده‌شده‌شیطانرابانسان‌هم نسبت‌داده‌اند وبهترین‌دلیل آیهٔ شریفه قرآن مجیداست : وکذلك جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین‌الانس والجن (انعام ۱۱۲) (وهمچنین ما هرپیغمبری‌را از اهریمنان انس‌وجن‌دشمنی درمقابل برانگیختیم.)

بنابراین‌شیطان‌هم بملائکه وهم به‌جن وهم‌بانسان نسبت‌داده‌شده وبطوریکه‌درمفردات راغب اصفهانی ذیل کلمهٔ شیطان مینویسد : قال ابوعبیده الشیطان اسم لکل‌عارم من‌الجن

والانس والحیوانات . شیطان اسم عامی است برای هرسرکش خواه ازجن وخواه انسان و خواه‌حیوانات .

مقصودازشیطان نفس بشر است ـ وچون‌درآیات واخبار باریکترشویم درمییابیم که‌منظور ازشیطان‌که درقرآن‌نامبرده‌شده بیشتر نفس‌بشر بوده‌است .

وقتی‌با نظر کلی بنگریم درمییابیم‌که مقصود ازنزول‌قرآن ذکرقصه وتاریخ برای‌بشر نبوده زیرا ازقصهٔ بدون مقصود سودی حاصل بشر نمی‌شود وکتابیکه برای هدایت تمام بشر آمده بایدمندرجات‌خودرا تماماً اختصاص بچیزی‌دهدکه مفیدبزندگانی عملی‌بشرباشد والا ازفهمیدن‌اینکه درابتدای خلقت ملائکه بودند وفردی ازآنها تمردکرد وپدربشررا ازبهشت بیرون‌راند این‌حکایت‌بنفسه چه‌سودی‌بحال بشردارد ؟ منظور اساسی‌ازآن فایدهٔ عملی است‌که درزندگی فردفرد بشرمیبخشدکه هربشری رحمانی وشیطانی دردرون‌خود دارد . الم اعهد الیکم یابنی‌آدم ان‌لاتعبدواالشیطان‌انه‌لکم عدومبین (یس۶۰) ای‌آدم‌زادگان آیا باشما عهد نبستم‌که شیطانرا نپرستید وفرمانش‌را نبرید زیرا روشن‌است‌که اودشمن بزرگ شما است . مسلم است‌که این‌خطاب‌بتمام افراد بشراست نه‌حضرت‌آدم وپسران او . در اینصورت ازچه کسی تعهدگرفته‌شده ومامیدانیم‌که ظاهراً دراین‌دنیا تعهدی نسپرده‌ایم مگراینکه مقصود از تعهد همان‌قوای‌نفسانی‌است‌که نباید بدنبال‌افراط برویم وازاین افراط‌که دشمن ماست وبه شیطان تعبیرشده اجتناب‌کنیم .

برای‌تأییدگفتارخود حدیث‌نبوی‌را ذکرمیکنم‌که‌فرمود : اعدی عدوك نفسك‌التی بین جنبك (بزرگترین دشمن تو آن‌نفس تست‌که بین‌پهلوهای‌تست) اگرمطابق قرآن شیطانرا بزرگترین دشمن بدانیم پس این حدیث چرا بزرگترین دشمن‌را دردرون انسان میداند ؟ حقیقت اینست کـه مراد هر دو یکی است و شیطان باصطلاح قرآن مجیدهـم همـان قوای درونی است .

اگربلغت شیطان‌هم دقت‌کنیم باین‌معنی نزدیکترمیشویم . قرآن‌کریم دربارهٔ شیطان میفرماید : ففسق عن‌امرربه ـ پس‌از امرالهی سرپیچی‌کرد ولفظ شیطان‌هم‌که ازشطن مشتق است بمعنای سرپیچی ومخالفت است ومنظور همهٔ اینها سرکشی‌کردن ازقوای معتدل انسانی است . شایدمناسبت‌جن‌هم درموردشیطان مخفی‌بودن قوای مزبور دربدن‌است زیرامعنی جن یعنی چیزپنهانی .

باین آیات دقت فرمائیدکه‌چگونه مطلب‌را واضح میفهماند ونشان میدهدکه مراد از شیطان پیروی‌ازافراط وباصطلاح هوای‌نفس‌است :

ولاتتبعوا خطوات‌الشیطان انه‌لکم عدومبین انما یأمرکم بالسوء والفحشاء وان تقولوا علی‌الله‌مالاتعلمون (بقره ۱۶۳ـ۱۶۴)ـ وپیروی‌نکنید وسوسه‌های شیطانرا بدرستیکه شیطان ازبرای‌شما دشمن آشکاریست . این دشمن‌است‌که بشما دستوربدکاری وزشتی میدهد وبرآن میگماردکه سخنانی ازروی‌جهل ونادانی بخدا نسبت دهید . (تشریح عمل پیروی ازافراط نفسانیرا دقت‌کنید)

ومن یتخذالشیطان ولیاً من دون‌الله فقد خسرخسراناًمبینا. یعدهم ویمنیهم وما یعدهم الشیطان الاغرورا (نساء ۲۱۸-۲۱۹) وهرکس شیطانرا دوست دارد نه‌خدای خودرا سخت زیان‌کرده زیانیکه (برهرعاقلی) کاملا آشکاراست. شیطان بسیاروعده‌دهد وآرزومندوامیدوار کند ولی‌وعده ونویدشیطان بجزغرور وفریب‌خلق‌نیست.

یاایهاالذین آمنوا انماالخمر والمیسروالانصاب والازلام رجس‌من‌عمل‌الشیطان‌فاجتنبوه لعلکم تفلحون ـ انمایریدالشیطان ان‌یوقع بینکم‌العداوة والبغضاء فی‌الخمروالمیسرویصدکم عن‌ذکرالله وعن‌الصلوة فهل‌انتم‌منتهون(سوره مائده ۹۰و۹۱) ـ ای‌اهل ایمان شراب وقمار و بت‌پرستی وتیرهای گروبندی‌همهٔ اینهاپلید وازعمل‌شیطان‌است ازآن‌البته دوری‌کنیدتارستگار شوید. شیطان‌قصدآن‌داردکه بوسیلهٔ شراب‌وقمار میان‌شماعداوت وکینه‌برانگیزد تاشمارا از ذکرخدا ونماز بازدارد. آیا ازآن‌دست‌برنمیدارید؟

مسلم است‌که وقتی انسان دنبال شراب وقمار رفت دروجود او، نفس‌او، جسم او، روح‌او حالتی پیدامیشودکه آثار مذکوره‌را دارد واینجا معنی‌شیطان واضح میشود ومراد از تعبیرآن معلوم میگردد.

ومن‌یعش عن ذکرالرحمن نقیض‌له شیطاناً فهوله قرین (زخرف۳۵) ـ هرکه ازیاد خدا وکتاب‌قرآن‌او (رخ برتابد) وازپیروی‌او اعراض‌کند شیطانرا برانگیزیم تایاروهمنشین دایم وی‌باشد.

ملاحظه میشودکه چه‌رابطه‌ای بین‌شیطان وعمل‌نفسانی برقرار فرموده‌که وقتی‌نفس‌را ازیادخدا وکارنیکو منحرف‌کرد بطرف‌افراط وبدی‌متوجه میشود.

ثم‌لآتینهم من بین‌ایدیهم ومن‌خلفهم وعن‌ایمانهم وعن‌شمائلهم ولاتجداکثرهم شاکرین (اعراف۱۷) ـ آنگاه از پیش روی و از پشت‌سر وطرف راست وچپ‌آنان درمیآیم تابیشتر آنان شکرنعمت بجا نیاورند.

این‌قدرتی‌که‌اینطور ازپیش‌وپس وراست‌وچپ برانسان احاطه‌داردآیا جزوجود خود آدمی ونفس‌او وقوای‌نفسانی است؟

ان‌المبذرین کانوا اخوان‌الشیاطین وکان‌الشیطان لربه‌کفورا (الاسری۲۹) مبذران و مسرفان برادران شیاطین‌هستند وشیطان‌است‌که سخت‌کفران‌نعمت امر پروردگارخودکرد. ملاحظه‌شودکه دراینجاصاحبان‌صفات‌بدوافراطی‌راعین‌شیطان‌خوانده وبخوبی‌میرساندکه مراد قرآن ازشیطان‌چیست‌که مقصود درحقیقت‌تعلیم وتربیت انسانی بوده‌است.

انماالنجوی من‌الشیطان (مجادله۱۱) همیشه‌نجوی ورازگفتن‌ازشیطان‌است. این‌عمل بدکه ازلحاظ اخلاقی مذموم شمرده شده کاری‌است ناشایسته وشیطانی.

هل‌انبئکم علی من‌تنزل‌الشیاطین. تتزل علی‌کل افاک‌اثیم (شعرا ۲۲۱ ـ ۲۲۲) بگو بکافران‌که میخواهید من شما راآگاه سازم‌که شیاطین برچه‌کسانی نازل‌میشوند؟ شیطانها بر هرشخص بسیار دروغگوی بدکار نازل میشوند.

در این‌آیه واضح‌کرده‌که شیطان‌کجاست و نزد چه شخصی است و چگونه‌کسیکه‌گوش بامر حقیقت ندهد و دروغگو و دروغ‌کردار باشد (یلقون‌السمع واکثرهم‌کاذبون ـ گوش فرا

میدهند و اکثر دروغ میگویند ـ سورهٔ شعرا ۲۲۳)ـ مهبط و فرودگاه و محل شیطان میشود.

آری شیطان درچنین وجودهائی فرود میآید و در نفسهای پاك که مطابق دستور خدائی واعتدال رفتار کنند راه ندارد. ان عبادی لیس لك علیهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین (حجر ۴۰) وهرگز ترا بربندگان من تسلط وغلبه نخواهد بود. اقتدار وسلطهٔ تو برمردم نادان گمراهی است که پیرو تو شوند.

شیطان همان است که در هر افراط و کجروی راهنمای انسان است یعنی همان افراط و خروج از اعتدال و راه راست از طرف هرکس باشد شیطان همانجاست:

واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب علیهم بخیلك ورجلك وشارکهم فی الاموال و الاولاد وعدهم و مایعدهم الشیطان الا غرورا (الاسری ۶۴)ـ برو باجمله لشکر سوار و پیاده ات برآنها احاطه کن ودراموال و اولاد هم باایشان شریك شو و بوعده های دروغ آنها را بفریب.

آری وعده های شیطان چیزی جز غرور و فریب نخواهد بود.

این نکته را نیز نباید از نظر دورداشت که وقتی در قرآن میفرماید: ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملئکة اسجدوا لادم، فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین (الاعراف ۱۰) و سپس فرشتکانرا بسجدهٔ آدم مأمور کردیم همه سجده کردند جز شیطان که ازجمله سجده کنندگان نبود. نکات مهم زیر درآیه شریفه جلب توجه میکند: اولا مطلب عمومی است ومختص به یك بشر یا حضرت آدم نیست. میفرماید شماها را خلق کردیم و صورت دادیم ... ثانیاً میفرماید پس از اینکه هرفرد ازشما راآفریدیم یعنی هرفردی از بشر از حالت جنینی بیرون آمده صورت انسانی کامل پذیرفت و از رحم مادر خارج شد پس ازآن به ملائکه امر بسجدهٔ اوداده شده وابلیس اباکرد نه اینکه این امر مختص بحضرت آدم باشد.

برای کسانیکه ممکن بود شك داشته باشندکه منظور قرآن ازداستان خلقت آدم وعمل ملائکه و شیطان چیست آیهٔ بالا روشن کننده است و متوجه خواهید شدکه مقصود شیطان نفس است نه آن تصوراتی که میکنند. و مقصود از ملائکه نیز در اینجا صفات نیکو و پیروی از راه راست است.

ازپیغمبر(ص) پرسیدند : قیل یا رسول الله الك شیطان قال بلی ولکن شیطانی اسلم بیدی (حدیث نبوی)

گفته شد ای پیامبر خدا آیا ترا هم شیطان است فرمود: بلی و اما شیطان من بدستم اسلام آورده. این حدیث میرساندکه اولا هرکسی شیطان دارد و حتی پیامبر خدا و مقصود از این شیطان همانست که گفته شد و قوای نفسانی است. ثانیاً قسمت دوم حدیث که میفرماید شیطان من بمن تسلیم شد مؤید همین مطلب است و نشان میدهد که وقتی انسان پیروی از دستورات الهی کرد و تن به هوی و هوس و افراط نداد شیطان او رام میشود.

حدیث دیگری حاکی است که اول ماه رمضان شیطانرا بزندان میبرند و تا آخرماه در زندان است. اینهم بخوبی میرساندکه مقصود از شیطان چیست.

در یك حدیث نبوی میفرماید: «شیطان مانند خون در رگ وریشهٔ انسان جاری است. این مجاری را باگرسنگی تنگ کنید.» برای کسانیکه اهل فکر و بصیرتند شکی باقی نمیماند

که مراد از شیطان همان نفس است.

همچنین دربارهٔ خودداری ازنظر بازی‌میفرماید: نظراول‌ازتو ونظردوم‌ازشیطان‌است

برای خاتمه این بحث شرحی راکه ذیل‌کلمه شیطان در مفردات راغب اصفهانی کـه مورد توجه‌کلیهٔ فضلای متدین والهیون است ذکر کرده‌نقل وترجمه‌میکنم. فسمی کل‌خلق‌ذمیم للانسان شیطاناً فقال علیه‌السلام‌الحسد شیطان والغضب‌شیطان ـ یعنی نامیده شده‌است هرصفت زشتی‌که در انسان است شیطان چنانکه پیامبر (ص) فرمود حسد شیطان وغضب شیطان‌است.

مقصود از شیطان چیزهای پلید است ـ علاوه بر اینکه شیطان تعبیری است از انحرافات نفسانی بشر درلسان دین شیطان را در موارد دیگرهم‌آورده‌اند ازجمله:

در یك حدیث میفرماید: شیطان پنج قسم است. قسمتی در هواست ـ قسمتی عقربها و مارهاست و قسمتی چرکها وکثافات الی‌آخر...

در حدیث دیگر مطلبی میفرماید کـه مفهوم آن اینطور است : در کوزهٔ آب را بگذارید مبادا شیطان‌آنرا لمس‌کند. واینجا میتوان فکرکردکه منظورشان ازشیطان‌میکروب بوده است. از شما میپرسم وقتی شیطان بتواند داخل خون بدن شود چطوروقتی درکوزه را بگذارند داخل‌آن نمیتواند بشود. پس مقصودآن شیطانی نیست‌که مردم تصورمیکنند.

در مجمع‌البحرین میگوید؛ لایطولن احدکم‌شعرالبطیة فان‌الشیطان‌یتخذه‌مجن ـ مراد اینکه موهای زیر بغل خود را نگذارید بلند شود زیرا شیطان (کثافات ومیکـربها) درآن جایگیر خواهد شد .

در حدیث دیگرمطلبی نظیرهمینکه دربالاگفته شد میفرماید که‌خلاصه‌آن‌اینست‌که؛زیر سبیلتان‌را بزنیدکه مرکزشیطان‌نشود یعنی‌که در موقع‌غذا خوردن و آشامیدن داخل دهان نشود ومیکربهای خود رابدهان نبرد. و ازاین قبیل‌بازهم‌هست‌که نشان‌میدهد مرادگوینده میکرب یا چیزهای پلید بوده‌است.

دراینجا نکته‌ای میگویم:وقتی انسان‌دچار بیماری یاهجوم‌میکربها وانگلهاوموجودات اضافی شود ممکنست بمغز او موقتاً اختلالی دست دهدکه در این حال اعمال بی‌رویه ازاو صادر شود چنانکه دیده‌ایم‌کسانیکه بحال سردردشدید یا بیماریهای دیگر مبتلا میشوندکنترل طبیعی و ارادی خود را از دست داده وکارهائی میکنندکه در حال عادی ازآنها بعید است. عصبانی میشوند، تغیر میکنند ، بیصبری روا میدارند، جنون‌آنی یا سادیسم بآنهادست‌میدهد و امثال این‌کارها. این عمل غیرارادی‌که در اثر هجوم میکربها و موجودات اضافی دربدن است ممکنست تعبیر بشیطان گردد . یعنی همین انگلهائی راکه چنین حالاتی در انسان تولید میکنندمیتوانیم‌شیطان‌بنامیم‌ـ دراینصورت‌تعبیرکردن‌شیطان وتسلط یافتن‌آن بانسان‌تعبیر نسبتاً صحیحی است و تصور میکنم تعبیر قرآن در مورد شیطان نیز مبنی برهمین پایه بوده است. اما اینطور نیست‌که شیطان درهرآن و هر وقت اراده‌کند قدرت تسلط‌بدن انسان‌داشته‌باشد. این خلاف نظم خلقت انسان و مشیت حق‌تعالی‌است. همچنین‌نمیتوان‌فقط مردمان‌مؤمن‌ومتقی را از هجوم شیطانی‌که تعبیر بانگل و میکرب شده مصون دانست زیـرا آنها هم در معرض بیماریهائی هستند و اگرهم تقوی و ایمان را رعایت وحفظ‌کامل بهداشت وسلامت تعبیرکنیم

بازهم تاحدودی است نه اینکه شخص مؤمن و متقی دچار امراض واگیـردار نمیشود و در امراض عمومی و واگیردار دیده شده‌که هزارها مؤمن و متقی و پرهیزکار مبتلا شده‌اند.

در هرحال تعبیر شیطان بمیکرب‌که امری اتفاقی‌است دور از ذهن‌نخواهد بود منتهی باید دانست در حالت هجوم‌میکرب ببدن نیز این امر خلاف مشیت حقتعالی نیست زیـرا میکربها هم بدون اجازه و بدون پیروی از نقشهٔ تقدیر مجال چنین‌کاری ندارند.

شیطان بموجودات دیگرهم تعبیرشده ـ علاوه بر شیطانی‌که عرف میشناسند که‌وجود آن از ملائکه و جن وانس مورد تردید واقع شده و حقیقت‌آن چنانست که گفته شد شیطان را دربارهٔ‌چیزهای دیگری هم گفته‌اند.

مثلا در موردحضرت سلیمان (ع) میفرماید: والشیاطین‌کل‌بناء وغواص (سورهٔص۳۶) یعنی ودیو و شیاطین راهم‌که بناهای عالی میساختند و ازدریا جواهرات‌گرانبهـا میآوردند نیز مسخر امر اوکردیم. شیاطینی‌که بناوغواص بودند شاید مقصود از این شیاطین مردمان زورمند و وحشی و قوی‌بنیه بوده‌که در استخدام حضرت سلیمان آمده‌اند والاشیطان مردود شده‌ای‌که قرآن میفرماید دشمن‌آدم است چطور حاضر میشود بخدمت پست بـرای حضرت سلیمان تن‌دردهد درحالیکه‌شیطان تاروزقیامت ازخدا مهلت‌گرفته‌که بندگان‌را گمراه‌کند.

شیطان یکی نیست و متعدداست ـ ازآیات چندی از قرآن شریف مفهوم میگرددکه شیطان یکی نیست و متعدد است و وقتی معلوم شد یکی نیست پس‌آن موضوع که یك ابلیس از ملائکه یا جن باخدا نافرمانی‌کرد بصورت عین نیست بلکه تأویل ومعنی‌آن‌درنظر بوده.

آیاتی‌که این معنی را اثبات میکند یکی‌آیه واستفزرمن‌استطعت‌الخ(اسری۶۶)است که در صفحه ۴۱۲ شرح داده شد بهمانجا رجوع‌کنید.

دیگرآیه ۲۶ سوره اعراف‌که میفرماید: انه‌یریکم‌هووقبیله‌من‌حیث‌لاترونهم‌اناجعلنا‌ـ الشیاطین اولیاءللذین‌لایؤمنون‌ـ همانا‌که او و بستگانش شما را می‌بینند درصورتیکـه شما آنها را نمی‌بینید. ما نوع شیاطین را دوستدارآنان‌که ایمان نمیآورند قرار داده‌ایم.

آیه۲۸ همین سوره: فریقاًهدی‌حق‌علیهم‌الضلالة‌انهم‌اتخذوا‌الشیاطین‌اولیاء من‌دون‌الله‌ـ گروهی ره نورد هدایت وگروهی ثابت درگمراهی شدند چون شیطانها را بدوستی اختیار کردند دون خدا. (ضمناً این‌آیه رابطهٔ شیطان وگمـراهی نفس را بخوبی میرساند. در آن تفکر فرمائید).

سوره‌فاطرآیه ۵: ان‌الشیطان‌لکم‌عدو فاتخذوه‌عدواً انمایدعواحزبه‌لیکونوامن‌اصحاب السعیر‌ـ شیطان سخت شمارا دشمن است. شماهم اورا دشمن دارید. او حـزب و سپاهش را برای اغوای شما مهیا ساخته تا همه‌را اهل دوزخ گرداند.

خدا امر بکار بد نمیدهدـ برای تأیید سخنانیکه در مباحث متن‌کتاب گفته شدآیه ۲۷ سورهٔ اعراف را ذکر میکنم:

واذا فعلوافاحشةقالواوجدنا علیها اباءناواللهامرنا بهاقل‌ان‌الله لایأمر بالفحشاءاتقولون علی‌الله مالاتعلمون ـ آنهاکه چون‌کار زشتی‌کنندگویند ما پدران خود را بدین‌کار یافته‌ایم و خدا مارابرآن امر نموده، بگوای پیغمبر(ص) هرگز خدا امر باعمال زشت نکند جزآنکه

آنچه را ازجهل ونادانی شما خود میکنید بخدا می‌بندید.

آیهٔ بالا دروسط آیاتی‌که راجع بوجود شیاطین و وسوسهٔ شیطانی نفس بیان فرموده قراردارد. بقران مقدس‌رجوع کنید.

شیطان خود را تبرئه میکند ـ درخاتمهٔ این مقال‌که بطول انجامید آیه۲۱ و ۲۲ سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم را نقل وترجمه میکنم‌که طی آن شیطان خود را تبرئه میکند:

وقال الشیطان لماقضی الامران الله وعدکم وعدالحق ووعدتکم فاخلفتکم وماکان‌لی علیکم‌من سلطان‌الاان وعدتکم‌فاستجبتم لی‌فلاتلوموني ولوموا انفسکم ماانا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی‌کفرت بمااشرکتمون من قبل ان‌الظالمین‌لهم عذاب‌الیم.

یعنی: وچون حکم بپایان رسید در آن حال شیطان‌گوید خدا بشما بحق و راستی وعده داد ومن بخلاف وبرشما هیچ حجت و دلیل قاطعی نیاوردم پس امروز شما ابلهان‌که سخنان بیدلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید بلکه نفس طبع خود را ملامت‌کنیدکه‌امروز نه‌شما فریادرس من توانید بود ونه من فریادرس شما،من به‌شرکی‌که شما باغوای‌من‌آوردید کافرم. آری دراین روزستمکاران را عذاب دردناکی خواهد بود.

درسورهٔ انفال آیه ۴۹: وقال انی‌بری منکم انی اری مالاترون انی اخاف الله والله شدید العقاب ـ یعنی: من ازشما بیزارم من‌قوائی می‌بینم‌که شما نمی‌بینیدومن ازخدامیترسم که عقاب خداوند خیلی سخت است.

درحقیقت برطبق آیهٔ مبارکه شیطان‌خود را تبرئه میکندومیگویدکار شما بمن‌مربوط نیست واعمالیکه مرتکب شده‌اید مربوط بخودتان است، چرا ازکار بداجتناب نکردید؟

حقیقت مطلب، همان حقیقتی‌که پیامبران الهی شیفته آن بودند و سخنان بزرگشان تحت لفافه میخواست آن حقیقت را برساند وحقیقت واقعی‌که بشرمترقی امروز باید بفهمد اینست‌که‌همگان بدانندکه مسئولیت انجام لغزشها و خطاها بردوش شیطان نیست.

مسئولیت بآنطریق‌که بغلط میپنداشتند بامرومشیت الهی از شیطان برداشته شده وگوئی پس از اینهمه دربدری ومغضوبیت ودرماندگی زنجیرمسئولیت ازگردن اوباز ومربوط به خود بشر است. یعنی هربشری در پیشگاه عدل الهی جوابگوی اعمال خود میباشد. ولاتزر وازرة وزراخری ـ هیچکس بار گناه دیگری را بردوش نمیکشد (قران مجید سورهٔانعام ۱۶۴ ـ بنی‌اسرائیل ۱۶ ـ الفاطر ۱۹ ـ الزمر ۹ ـ النجم ۳۹).

درواقع میتوان گفت‌که شیطان دیگرآزاد شدومسئول بدبختیهای بشرنیست.

نظری به ادیان

اینك مطالب دیگری در بارهٔ شیطان ازسایرکتب دینی (بغیرازقرآن مجید) ذکر میکنم:

نخست ازنهج البلاغه‌کتاب ارزنده و عزیزمسلمین (ترجمه‌ها از دانشمند محترم آقای فیض الاسلام نقل شده):

ازخطبه ۷ـ اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا واتخذهم له اشراکا فباض و فرخ فی صدورهم ودب ودرج فی حجورهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل وزین لهم الخطل فعل من قدشرکه الشیطان فی سلطانه ونطق بالباطل علی لسانه ـ ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند وشیطان هم آنانرا شریك ودام خودقرارداد پس در سینه آنان تخم کردوجوجه گذاشت وبتدریج وآهسته باآنها آمیزش نمود وباچشمهای ایشان میدید وباز بانشان سخن میگفت پس آنها را بمرکب ضلالت وگمراهی سوارو گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد وکارهای ایشان مانند کارکسی بودکه شیطان اورا درتوانائی خود شریك قرارداده وبزبان اوسخن باطل و نادرست میگوید.

از خطبه ۱۰ـ الاوان الشیطان قد جمع حزبه و استجلب خیله ورجله ـ آگاه باشیدکه شیطان، حزب وگروه خود را جمع و سواره و پیاده لشکرش را گردآورده است (تشبیه است و منظور شیاطین دنیوی است).

ازخطبه ۲۲ـ الاوان الشیطان قدذمر حزبه واستجلب جلبه لیعود الجور الی اوطانه ویرجع الباطل الی نصابه واللهما انکروا علی منکرا... ـ آگاه باشید شیطان گروه خود را برانگیخته و سپاهش را گردآورده تا باز گردد بجاهای خود جور و ستم وبرگردد باصلش باطل، سوگند بخدا خود داری نکردند از نسبت دادن بمن منکری را (این کاملا واضح است که مقصود شیاطین دنیوی است).

در انجیل متی فصل چهارم آیات ۱ تا ۱۲ که در پائین نقل میشود درباره وسوسه حضرت عیسی علیه السلام توسط شیطان مطالبی بیان شده که همین مضمون در مرقس فصل یك آیات ۱۲ و ۱۳ ولوقا فصل ۴ آیات ۱ تا ۱۳ دیده میشود).

ابلیس سعی میکند حضرت مسیح را گمراه کند (نقاشی از آ. شفر)

آنگاه عیسی بدست روح به بیابان برده شد تا ابلیس اورا تجربه نماید. وچون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید پس تجربه کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خداهستی بگوتا این سنگها نان شود. درجواب گفت مکتوب است انسان نه محض نان زیست میکند بلکه بهر کلمهٔ که از دهان خدا صادر گردد ـ آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد وبر کنگره هیکل برپاداشته بوی گفت اگر پسر خدا هستی خودرا بزیر انداز زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در بارهٔ تو فرمان دهدتا ترا بدستهای خود گیرند مبادا پایت بسنگی خورد. عیسی ویرا گفت ونیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن. پس ابلیس اورا بکوهی بسیار بلند بردو همهٔ ممالك جهان و جلال آنها را باو نشان داده بوی گفت اگر افتاده مرا سجده کنی همانا اینهمه را بتو بخشم. آنگاه عیسی ویرا گفت

دور شو ای‌شیطان زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و اورافقط عبادت نما. درساعت ابلیس او را رها کرد و اینك فرشتگان آمده اورا پرستاری مینمودند.

در مکاشفهٔ یوحنای رسول باب بیستم درباره زنجیر کردن شیطان بمدت یکهزار سال وآزادکردن او بمدت کم صحبت میکند. پس‌از هزارسال‌شیطان‌از زندان خود خارج‌وشروع بگمراه کردن مردم چهار گوشهٔ جهان میکند ویأجوج ومأجوج راکه عددشان باندازه ریگ دریاست گمـراه میکند و شروع بجنگ میکند ولی بعـداً آتش ازآسمان نازل شده آنها را میبلعد و شیطان هم در مردابی ازآتش وگوگردافکنده خواهد شد تا ابدالاباد و شب و روز عذاب خواهد دید.

انجیل متی ۱۶ـ اما او برگشته پطرس راگفت دور شو از من ای شیطان زیـراکه باعث لغزش من میباشی زیرا نه امور الهی‌را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی.

رساله‌اول یوحنای رسول باب سوم ـ کسیکه‌گناه میکند از ابلیس است زیراکه‌ابلیس‌از ابتدا گناهکار بوده است و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد. هرکه از خدا مولود شده است گناه نمیکند زیرا تخم او دروی میماند و او نمیتواند گناهکار بوده باشد زیراکه‌ازخدا تولد یافته‌است. فرزندان خداوفرزندان ابلیس ازاین‌ظاهرمیگردند.

زند اوستا ـ دعا قدرتهای‌کلیه مخلوقات اهریمن را برمیاندازد ـ دعـا بزرگترین و بهترین همهٔ خطابها است.

زنداوستا اردیبهشت یست فصل ۲۳

اهورا مزدا با علم باینکه عاقبت امور بکجا خواهد انجامید برای ملاقات اهرمن رفت و باو پیشنهاد صلح کـرد و باوی چنین گفت: «بمخلوقات من کمك کن وآنهارا بستای. بپاداش‌این‌کارتو و مخلوقاتت عمرابدی وپایان‌ناپذیر دورازگرسنگی وتشنگی‌خواهیدداشت.»

اهریمن بصدای بلند گفت، «من نخواهم رفت ـ من بمخلوقات توکمك نخواهم کرد. من‌بمردم‌تو حمدنخواهم گفت. در موردچیزهای‌خوب عقیده‌ام‌باتو موافق نیست. من‌مخلوقات ترا برای همیشه وابدالاباد از بین خواهم‌برد.»

و اهورامزدا گفت: «توقادر و توانا نیستی ای‌اهریمن باین‌لحاظ برای‌تو ممکن‌نیست مرا از بین ببری ویامخلوقات مرا تحت فشارگذاری چنانکه تحت فرمان من‌بازنگردند.»

اهورامزدا بـزرگ وعظیم و توانا و عین خیر است و ازلحاظ شکوه بی‌نظیر. منطقه روشنائی جایگاه اهورامزدا است و عظمت و نیکوئی‌آهورامزدا ظهور است.

زند اوستا بوندامیس فصل۷

هنگامیکه‌جومیبرید شیطان سوت میکشد. وقتی‌گندم ها رشدکردند قلوب‌شیطانهادچار ضعف میشود. وقتیکه‌گندم را خورد میکنند شیطانها قرقر میکنند. وقتیکه‌آرد ساخته میشود شیطان از بین میرود. دیگر نمیتوانند در خانه بمانند و ازخانه رانده میشوند درآن هنگام که گندم‌اینطورآماده میشود. وقتیکه گندم‌فراوان است‌مثل‌اینست که میله‌آهن داغ‌درگلویشان کرده اند.

زندآوستا «وندیداد»

نظراتی از فلاسفه و دانشمندان

برخی ازعلماء ودانشمندان وعرفای اسلامی تاحدودی کم وبیش متوجه این بوده‌اند که مراد ازشیطان تجسم یك حالت معنوی است. درکتاب کنزالحقائق عارف بزرگ الهی شیخ محمود شبستری رحمةالله علیه که اخیراً بکوشش دانشمند محترم آقای سید محمد علی صفیر بطرز زیبا ونفیس وهنری بچاپ رسیده مبحثی دربارهٔ شیطان داردکه اشعار زیـر را بطور پراکنده ازآن نقل میکنیم:

ملك بود اول و نامش عزازیل — کنون ابلیس نامندش بتبدیل
یکش بیچاره ملعون ازل خواند — یکی وی صاحب طول امل خواند
یکی آگاهش از اسرار حق گفت — یکش سرگشتهٔ پرگار حق گفت
یکی او را غیور عشق حق خواند — که حق بگزید از آدم رو بگرداند
اگر چه کافر است امروز شیطان — شود فردا دگر باره مسلمان
از اول گرچه آمد شر مجمل — ولی آخر شود خیر مفصل
چو بیرون از حد حکم قدر نیست — چگونه قدرتی بس معتبر نیست
تو تا در دست نفس خود زبونی — منال از دست شیطان برونی
از اول نفس خود میکن مسلمان — پس از آن لعن کش برنفس شیطان
چو میدانی بمعنی«لعن» دوری‌است — بدل زو دور شو لعن زبان چیست
تو نفس‌خویش رالعنت‌کن ایدوست — که دشمن ترترا از دشمنان اوست
چو میخواهی بدانی نفس و شیطان — تو شیطان کفرنفس خویشتن دان
اگر اماره باشد نفس : شیطان — و گر لوامه میباشد : مسلمان
چو باشد تند خو اماره نام است — بود لوامه چون آرام ورام است
نه آخر مصطفی گفت و چنین است — که با هر نفس شیطانی قرین است
مرا هم نفس سرکش بود شیطـان — ولیکن شد بدست من مسلمان
ترا هم نفس با شیطان قرین است — شب وروزت چورهزن درکمین است
اگر تو خواهش او در پذیری — بجز عصیان ره دیگر نگیری
ز تو گر دین و دانائی پذیرد — نهد عصیان ره تقوی بگیرد
اگر اینك ندانی این معانی — بدانش کوش تا روزی بدانی

***

من اینك غیر از این گفتن ندانم — از این بیش ار بگویم وابمانم
بسی گفتم ولی چیزی نگفتم — یکی گفتم هزاران را نهفتم
نگفته راز دل دم در کشیدم — چو میوه خام بود آنرا نچیدم
بوقت خویش موقوف است هر کار — بوقت خود برش گردد پدیدار
هنوز این کال میوه خام خام است — اگر واچینمش فعلی حرام است

برمزی گفتم این مقصود مفهوم — شود آنرا که علم و عقل معلوم
فزون فاش از کنم اسرار کفر است — اگر انکار ، اگر اقرار کفر است
مباد از جهل خود کس منکر افتد — فنان گر نفس شیطان کافر افتد

***

اصل ماهیت است که مؤثراست وعوارضی که آثارآن هستند فرع است. ازطرف دیگر می‌بینیم عوارض وآثارهم اصالت دارد. اگرآثار نباشد مؤثر چه خواهد بود و اگر عوارض نباشد ذات چه‌معنی دارد . چراغ اصل است اگر پرتو نباشد چراغ چه خواهد بود؟

هگل

وجود دوجنبه دارد : نامحدود مربوط بخالق و محدود مربوط بمخلوق است . بدی وشر حقیقی نیست بلکه مبارزهٔ اتحاد و عشق با خود پرستی است . **لامنه**

شدن نتیجه کشمکش اضداد است وباین لحاظ وجود جنگ‌در عالم ضروری است‌وهمیشه کشمکش‌اجزاء ، عالم را باهم سازش میدهد واضداد برای یکدیگر لازم هستند ولی باید بحال اعتدال وتناسب بمانند وبمحض اینکه از حداعتدال بیرون‌رود عدل عالم اورا بمقام‌خود برمیگرداند . زندگی یکی مرگ دیگری وعدم این باعث وجود آنست. نیك وبدومرگ و زندگی هستی ونیستی درواقع یکی است وخواص اشیاء واختلافات آنها نسبی واعتباری‌است.

هراکلیت (هرقلیطوس)

بدی در خداوند راه ندارد زیرا بدی عدم است نه وجود .

سن تماس داکن

آیا خداوند عاجز بود عالمی خلق نمایدکه در او شروبدی نباشد و این شروبدی میتواند مایه تشکیك وجود حکمت بالغه باشد؟ **دیوید هیوم**

ومارمیت اذرمیت ولکن اللهرمی- چون توتیرافکندی نه تو بلکه خدافکند.

قرآن مجید سوره ۸ ـ آیه ۱۷

وما اصابکم یوم‌التقی الجمعان فباذن الله ـ آنچه در روز احد هنگام مقابله در صف کارزار بشما رسید بقضاء خدا و مشیت نافذ اوبود.

سوره ۳ ـ آیه ۱۶۶

وما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله ـ آنچه از درختان خرما را بریدید و آنچه را برپا گذاشتید همه بامر خدا بود.

سوره ۵۹ ـ آیه ۵

کلا نمدهولاء وهولاء من عطاربك وماکان عطاء ربك محظورا ـ و ما بهر دو فرقه (از دنیا طلبان وآخرت طلبان) به لطف خود مددخواهیم دادکه از لطف اعطای پروردگار تو هیچکس (از مؤمن و کافر) محروم نخواهد بود .

سورهٔ اسراء ۱۸ تا ۲۰

یضل به‌کثیراً ویهدی‌به‌کثیراً ـخداگمراه میکند به‌آن مثل بسیاری را وهدایت میکند بسیاری‌را.

سوره ۲ آیه ۲۶

انابلوناهم کمابلونا اصحاب الجنة اذاقسموالیصـرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربك وهم نائمون- ماکافران‌رانیز بقحط وسختی مبتلا میکنیم چنانکه اهل آن بستان‌که قسم خوردندکه صبحگاه میوه‌اش را بچینند و هیچ استثناء نکردند (انشاء الله نگفتند) بدین سبب هنوز بخواب بودندکه ازجانب خدا آتش عذابی نازل شد .

سوره قلم ـ ۱۷ تا ۲۰

ولاتقولن لشیئی انی فاعل ذلك غداًالاان یشاءالله ـ ای رسول هرگزمگوکه من این کاررا خواهم‌کرد مگرآنکه بگوئی اگر خدا بخواهد . **سوره‌کهف آیه ۲۳**

هان ای‌کسانیکه میگوئید امروز وفردا بفلان شهرخواهیم رفت ودرآنجا یکسال بسر خواهیم برد وتجارت خواهیم‌کرد ونفع خواهیم برد وحال آنکه نمیدانیدکه‌فردا چه‌میشود آزآنرو که حیات شما چیست مگر بخاری نیستید که اندك زمانی ظاهر است و بعد ناپدید میشود بعوض آنکه بایدگفت‌که اگر خدا بخواهد زنده میمانم و چنین و چنان میکنم اما

الحال بعجب خود فخرمیکنید و هرچنین فخر بداست .

رسالهٔ یعقوب باب چهارم آیه ۱۳ تا ۱۶

نظری بعقاید فلاسفه ودانشمندان در بارهٔ سرنوشت

آیا امور دنیا موجب است یا اختیار- اگرگوئید موجب است رشته علت‌ومعلول بکجا میرسد (زیرا عقل تسلسل را قبول نمیکند) یعنی امری هم هست‌که معلول و موجب نیست و باختیار خود علت میشود . این امرالبته پیش از معلولش وجود داشته یعنی وقتی او بوده و معلول نبوده پس علت شده وچون مختار است‌علت شدنش علت نداشته. پس‌کدام است‌وجوب یا اختیار؟ **امانوئل کانت**

انسان مختاراست چون قادر به پیروی ازعقل است. **کانت**

امور اختیاری را عقل عملی درك میکند و نشان میدهدکه جریان امور چگونه باید باشد واین ادراك استدلالی نیست وجدانی است (وجدانی عقلی) چراچنین است نمیدانیم . بمختار بودن نفس پی‌میبریم ولی برهانش را نمیدانیم . همینکه در میبابیم مختاریم دلیل براختیار است. **امانوئل کانت**

اگرآنطورکه‌کانت‌گفته علیت مخلوق ذهنی است‌چرا بایدحوادث را معلول دانسته ودر پی علت آنها باشیم واگر حوادث معلول است ووجود ذوات و علل آن حوادث واجب است چرا علیت را مخلوق ذهن بدانیم. **شوپنهاور**

هرامری دریك مورد حادث شد درهمه مواردمتشابه نیزحادث میگردد وجریان‌امور طبیعت یکسان است. همیشه مجموعه‌ای ازاحوال وامورات‌که‌شرایط حتم برای حدوث‌امر دیگراست‌که برخی ازآن شرایط منفی وبرخی مثبت است. برخی باید باشد وبرخی نباشد تاآن‌امرحادث شود. مثلا جوش آمدن آب در سماور شرطش‌وجودکرهٔ زمین و وجود آب درکرهٔ زمین‌ووجود سماور وکسیکه آب درسماور بریزد ووجود نفت و غیره و هرکدام از شرایط مزبور شرایط دیگری دارد. **استوارت میل**

رابطه علت ومعلول چهار قاعده دارد: ۱- توافق - اختلاف ۳- قاعده بقایا ۴-فایده مقارنه تغییرات. **استوارت میل**

بنا برعقیدهٔ اهل دیانت هرچه واقع شود بنا برمشیت‌ومقدر خداوند است. پس چگونه توان‌گفت انسان دراعمال خود مختار است وچرا او را مکلف میدانند و باعمالش پاداش و کیفرمیدهند ؟ اگراختیار باانسان است پس قدرت خدا وتقدیر و متصرف بودنش در جمیع امور عالم چه معنی دارد. سازش این معنی آنست‌که اعمال انسان موجب است اما در راه اختیار سیرمیکند. **آلفرد فویه**

چون ذهن انسان مایل ومتوجه باختیاراست اختیار بیش یاکم زودیادیرصورت‌واقع پیدا میکند وبایدگفت انسان درراه اختیار سیرمینماید. **آلفرد فویه**

انکارروحانیت ونفی حکمت دانستن‌کارهای جهان واعتمادبجبرشایسته آنهائی است‌که

نظر بگذشته جهان‌دارند و آینده‌را در نظر نمیگیرند واین کار باروش پراگماتیسم یعنی اصالت عمل منافی است .

ویلیام جمز

هر امری معلول علتی است وهرچه واقع میشود ناچار مسبوق بامر دیگری است که مقدم براو وعلت او بوده ومعلول بی‌علت نمیشود وعلت بی‌معلول نخواهد بود . پس جهان مثل کارخانه است وکار در آن دور میزند . جریان آن برطبق قوانین معینی حتمی وواجب است واختیاری در کار نیست

هربرت اسپنسر

قوانین جهانی ضروری ولایتغیر پس واجبند .

اسپنسر

قوانین طبیعت ممکن است نه واجب پس صور اشیاء وقوانین ثابتی که درجریان امور می بینیم بنیاد سیر وتحول طبیعت نیست بلکه نتیجهٔ آنست چنانکه رودخانه مبداء ومنشاء جریان آب نیست ونتیجهٔ آنست وحادث شده است .

امیل بوترو

بعلت ترتب سلسله علت ومعلول تمام امور جهان جبر است .

هانری برگسن

انسان مختار است واگر برطبق اختیار عمل نمیکند برای اینست که موانع خارجی مصلحت اورا ایجاب نمیکند ور بطی بجبر ندارد . اینکه فکر میکند مختار است دلیل براختیار است .

برگسن

چون بشر ازسر نوشت خود بیخبر است متزلزل ونگران است پس فکرش متمایل بتوسل بغیب وعملیات سحر وجادو وامثال آن میشود .

برگسن

انسان مختار است وجبر وضرورتی درکار نیست .

اپیکور

جریان امور عالم ضروری وجبری است .

رواقیان

امور دنیا دوقسم است . یك قسم در اختیار ما است وقسمی دیگر دراختیار ما نیست . آنچه دراختیار ماست فکر وارادهٔ ما است وسایر چیزها از اختیار ما بیرون است . ونباید جز آنگونه که هستند توقعی داشته باشیم وتوجه باین نکته باعث راحتی خیال وآسایش وفراغت وسعادت است .

اپیکتیتوس (اپیکتت) یونانی

عالم ، عالم اختیار است واراده انسان آزاد است اما انسان خود سر نیست وپابند بنیکوئی است. ارادهٔ انسان بالضروره مایل به نیکی است اما شهوانیت مایل ببدی است واز این رو گناه صورت میگیرد . سر نوشت را نباید منکر شد اما بی‌مأخذ وبی‌قاعده نیست زیرا مشیت خداوند که حاکم بر همهٔ امور است در عین آزادی قاعده و حکمت دارد .

سن تماس داکن

چون انسان فاعل ومختار است نجات وملاك او وابسته باعمال وتقوای وی است .

دنس اسکوتی

حقایق ثابته برحسب مشیت الهی مقرر شده وتغییر نمیپذیرد . آنکس که اراده‌اش تغییر میکند ناقص وعاجز است پس ارادهٔ خدا تغییر ناپذیر است .

رنه دکارت

علت فاعلی ذاتی ومؤثر وحقیقی از خداست وچیزهای دیگر که بنظر میآید علت امورند علت عرضی یاسببی یامقارنه یاشرط است . پس قدرت همه ازخداست وازمخلوق همه عجز است و هرکس غیر ازخدا بیم وامید داشته باشد مخلوق پرست است .

مالبرانش

جریان امر برحسب نظامی صورت میگیرد که باقتضای پروردگار مقرر و ازآن منحرف نمیشود واین کیفیت ترتب علت برمعلول است. هرچه واقع شود برحسب وجوب است ومعلول بر علت وسلسله علتها بذات باری میرسد پس هیچکس اختیار ندارد . **اسپینوزا**

انسان درمیان عواطف وحالات نفسانی که اغلب معلول حوادث روزگار است مثل پرکاهی است که دچار امواج دریا باشد . **اسپینوزا**

وقتی قوه عقلی انسان ورزیده شود هر چه تأمل کند آنرا واجب میابد وجاوید بودنش را ضروری می بیند . **اسپینوزا**

امورجهان برمقارنه کارمیکنند مثل دوساعت که باهم کوک کنند واین دلیل جبر است . **لایب نیتس**

هرامری که امتناع عقلی نداشته باشد درحد خود ممکن است امامیان امور ممکن آن امری واقع میشود که باامور دیگری که مقدم براوست یا براو ممتازاست سازگار باشد . جبر واختیار درانسان بین الامرین است . **لایب نیتس**

وقتی روز چشم را بازمیکنیم دیدن وندیدن اشیاء باختیار ما نیست زیرا هرچه را بخواهیم نمی توانیم به بینیم وهرچه می بینیم بارادهٔ ما نبوده . پس ذات دیگری هست که قادر بایجاد تصورات درذهن ما است وآن ذات باری است . **برکلی**

هرچه روی میدهد علت دارد وقضا وقدرهم درست است وجریان امور باسباب است و هر عملی را نتیجهٔ حتمی است نه اینکه بگوئیم هرچیز خواست خداست. **منتسکیو**

علت ومعلول درست است، وجود دارد وارادهٔ بشرهم تابع علت است ولی اراده دراعمال آزاد است . **ولتر**

بیان نوزدهم - سرنوشت و تقدیر - جبر و تفویض

حال که سخن بدینجا رسید وروشن گردید که شیطان بآنمعنی که یك موجود قاهر قادری باشد که هروقت بخواهد ببدن افراد واردشود وبآن تسلط پیداکند (نه آن تعبیری که شیطانرا میکرب وموجودات انگلی دانسته‌است) نیست ودرانجام اعمال بدبشر دخالتی ندارد حقایقی دربارهٔ وضع زندگانی بشر ازلحاظ سرنوشت وتقدیر بیان میدارم .

هرگاه بعالمی که دراطراف ماست تاآن اندازه که قدرت دید ومشاهدات ودرك فهم ما اجازه میدهد نظر کنیم می بینیم که درآن نظم وترتیب کاملی برقرار است . چه اگر نظم نباشد این همه اجزاء گوناگون نمی توانند بگردش و فعالیت خود ادامه دهند . هرچه قدرت ودیدما بیشتر میگردد و آلات و وسایلی در اختیارمان قرار میگیرد کـه قسمتهای بیشتری از عالم را با آن بنگریم شگفتی ایـن نظم و ترتیب بیشتر نمایان خواهدشد .

این نکته مسلم است که کرهٔ زمین جزء بسیارکوچك وناچیزی ازعالم لایتناهی است زیرا کرهٔ زمین باستارگان منظومهٔ شمسی یکی ازمیلیاردها ستارگان کهکشان بشمارمیرود ودرعالم میلیاردها کهکشان وجود دارد که هریك دارای میلیونها کرات ومنظومه هستند .

بشر خود فردکوچکی ازافراد این کرهٔ زمین است وبادرنظر گرفتن خردی زمین مقام بشر درعالم لایتناهی روشن ومعلوم میشود . توجه ودقت درگردش عالم بما این حقیقت را ثابت میکند که وحدت وهم آهنگی درسراسر کرات عالم وسایر پدیده‌های خلقت حکمفرما است . درحقیقت ایندستگاه عظیم لایتناهی درحکم یك کارخانهٔ واحداست که آنچه هست اجزاء این کارخانه بشمار میروند ومنظور ازوحدت نیز اینست که همهٔ این پدیده‌ها بصورت واحد وموزونی بکارمشغولند . درحالیکه همه این دستگاه بانقشهٔ واحدی کار وفعالیت میکنند پرواضح است که اجزاء واعضاء آن هرحرکت و فعالیتی درحوزه ومحیط خود داشته باشند حرکات مزبور تابع نقشهٔ کل عالم میباشد و نمی تواند مستقل بماند . چنانکه دریك کارخانهٔ بزرگ واحدهای فرعی وکوچك هرحرکت وفعالیتی داشته باشند موزون وموافق وهم آهنگ باگردش کارخانه است .

فرضاً هم که بعضی ازاین حرکات مخالف بنظررسد این ظاهر امراست ودرباطن تمام موافق بانقشهٔ اصلی است . مثل چرخهای ساعت که برخی بطرف راست وبرخی برخلاف آن حرکت میکنند ولی مجموع این حرکات موافق ومخالف تمام بنفع گردش ساعت انجام میشود وپس از صورت گرفتن برهمه روشن وآشکار است که هیچ مخالفتی دربین نیست بلکه همهٔ حرکات دریك مقصد ویك هدف متمرکز میباشد هرچنددرظاهر جهت آن مخالف بنظر رسد .

بنابراین آنچه ازکوچك وبزرگ درعالم لایتناهی انجام میشود موزون وموافق ومطابق بانقشهٔ کل‌عالم است .

ازاینرو است‌که تقدیر وسرنوشت افراد بشر مطابق خواست الهی‌است برای اینکه نمی‌توان گفت خالق یاخدا یا آنچه باو نام میدهید بی‌نقشه وبی‌برنامه باشد . واگر بنا باشدکه اختیارکار ومسیر زندگی افرادرا بدست خودشان قرار دهند هرج ومرج درکارها پدید میآید زیراهرکسی مسیرکار را بمنافع خود تغییرمیدهد وهرکسی‌مایل‌است آنچه‌میخواهد انجام شود وبواسطه‌همین‌اختلاف عقایدتصادم ومبارزه شروع میشود ودرنتیجه هرج ومرج عظیمی درامورعالم پدیدمیآیدکه قابل‌ادامه‌نیست . فی‌المثل یکی‌ازمراتبی‌که وابسته بتقدیرمیباشد سرنوشت‌افراداست‌که بیان خواهم داشت .

مغز ودستگاه‌مغزی ومکانیسم حواس‌هرفردی ازبشرازحین انعقاد نطفه تعیین میشود وهمین مکانیسم موجب تعیین خط مشی آن فرد و اشتغال و حرفهٔاو درجامعه میگردد وباین ترتیب تقسیم کارهای جامعه بوجود میآید .

اگربنابود انتخاب‌شغل بدست‌خود افراد میبود هرکسی سعی میکرد بهترین وعالیترین وراحت ترین وپردرآمدترین ولذت‌بخش‌ترین‌شغلها وزندگی‌را داشته‌باشد در اینصورت شغلهای‌کوچك وضعیف‌که ازلوازم حتمی هرجامعه‌است بلامتصدی‌میماند وجامعه‌نمی‌توانست بزندگی‌خود ادامه‌دهد .

پس‌حالا روشن‌شد بطورمسلم بایستی‌درهرکارخانه مشی وروش اجزاء وواحدهای تابعه موزون و مطابق‌بانقشه اصلی‌کارخانه‌باشد ودردنیاهم بایستی تقدیر وسرنوشت وروش‌همهٔافراد وپدیده‌های‌عالم موزون بانقشهٔ اصل‌گردد ولازم‌است‌که این‌نقشه‌توسط نیروی‌مافوق تحمیل‌شودیعنی‌بدست‌خودافرادنیست. همین‌امر است‌که تقدیریاسرنوشت‌مینامیم .

***

اینزمان میگویمت رازی نهان — رمز جبر زندگی را بین عیان
میکنم برخلق عنوانی ظریف — کو بنزد بخرد آید بس شریف
بشنو اکنون حکمت نو را ز من — صحبت علم است و ادراك حسن
چشم کن باز و ببین سرّ وجود — آنچه پیش آمد زکردار تو بود
کار و گفتار نکو باشد سخن — میکنم اینسان بیان برمرد و زن
باش آماده برای کار نیك — بهر کردار نکو یابی شریك
درنهادت عشق خوش بگرفته‌جای — بیخبر از عشق و عشقت رهنمای
جذبهٔ عشق آنچنان شعله‌ور است — کورو کرسرگشته همچون‌اختراست
جمله مردان و زنان مایل بهم — بیقرار وصلت و شادی و غم
جبر صرف آندو بهم نزدیك کرد — ازدواج و وصلتش را نیك کرد
حس لذت هست موضوع بیان — کز دوجنس مرد وزن گردد عیان
نیروی انسان ز پیر و از جوان — از دو قوه میشود تشکیل ـ هان
مثبت و منفی که خود پیداستی — قالب و روحش بـود هر جاستی
لـذتی تولید گـردد آن زمـان — تا کـه آید نطفه ای در آن مکان

زندگی از ذره بنماید شروع
هستی انسان همی یابد خشوع

دانهٔ بسیار ریزی در نهان
از دو جزء مختلف باشد بدان

جزء اول از پدر گردد عیان
جزء دوم مادر آرد در مکان

هست قدرت بیش در نزد رجال
علم با حلم و اراده با کمال

سازمان ذره از جرثومه هاست
بلع یکدیگر برآنان پر بهاست

آکل و مأکول میآید پدید
تا کند نشو و نما فردی جدید

چون کسی یادی ندارد زان زمان
خاطراتی هم نمانده زان میان

ابتدا مجبور ماندی در شکم
پس بدنیا آمدی خوش ، ای حکم

چون باجبار آمدی در این‌زمین
اختیاری هم در اینعالم مبین

گر بتو تفویض گشتی اختیار
اندرین عالم نگشتی آشکار

با هزاران زحمت و رنج و ستم
کی شوی راضی گذاری یك قدم

چون فتادی دام اندر بچگی
پس بعنف و جبر کردی زندگی

در محیطی پا نهادی بی خبر
منزل شه یا گدا یا پیله‌ور

تربیت در آنمکان گیری فرا
یا مکمّل یا بوضعی بینوا

پس یکی را غرق نعمت شد ممر
تا نهال قامتش گیرد ثمر

دیگری عمری خورد خون جگر
تا معاشی را بیابد او مگر

گر تو را تفویض دانند و اختیار
پرده افکنده بچشمت آشکار

غصه و اندوه و غم از بهر چیست؟
بخت و اقبال و بزرگی بهرکیست؟

پس چرا درمانده و نادان شدی
ناتوان درکار خود نالان شدی ؟

از چه رو خود را تنزل داده ای
در ردیف جاهلان افتاده ای؟

از چه رو یکسان نباشد این بشر
اعظم واحقر چرا شد در نظر ؟

گر تو مختار و سریر و فاعلی
در محیط خود فکور و عاقلی

هست آن به جملگی والا شوند
با فضیلت سرور و آقا شوند

بخت و دولت هم قرین و هم جلیس
شاهی و قدرت بود او را انیس

کار نیکو را همه شامل شوند
بد رها کرده خرد کامل شوند

مهربان و نیك روی و نیك خوی
نیك رفتار و نکو گو نیك جوی

نقشه و برنامه ها صائب شود
زندگانی بر همه جالب شود

سختی و بیچارگی زائل شود
بر مراد و مقصدش نائل شود

خرم و شادان همه خلق جهان
پستی و بالا نباشد در میان

شاهد مقصود در آغوش تست
طالب و مطلوب هم پاپوش تست

نور گر خواهی براهت یار تست
بخت و دولت همره گفتار تست

نبودت از رنج یکذره اثر
کس ندارد از پریشانی خبر

هر که خیر خویش میخواهد، دمی
بر مرادش استوار است او همی

ور ترا پندار باشد اختیار
اینچنین صحبت، ندارد اعتبار

تا تو غرق فکر خویشی ای عزیز
ارزش اوهام نبود یك پشیز

بشنو و قطع نظر کن زین بیان
این خرافه بس نماند جاودان

آدمی در جبر سرگردان شده
بی تأمل گفته بس حیران شده

نی توان گفتن بدعوی و بلاف :
«جبر نبود در جهان با فکر صاف»

در رموز جبر گر دانا شوی
زانهمه غوغا رها ، برنا شوی

گر شناسی کالبد ای بی خبر
بس شگفتیهات آید در نظر

چونکه از من بشنوی آوای او
زیر میکرسکوپ دهی خوش‌جای او

در حقیقت روشنی آید بتو
آفتاب معرفت تابد بتو

هر کسی بینا شود در کار خود
باز یابد مشکل اسرار خود

رسر ذرات بدن روشن شود
معرفت در مغز او گلشن شود

واحد کوچك بنام « یاخته »
در بدن گوئی عمارت ساخته

آنچه زاید رویهم انباشته
در درون آدمی بگذاشته

سی هزار میلیون میلیون شامل است
ذره ذره رشد او را کامل است

ذره و قطره فتاده چاه عشق
جملگی دیوانه اندر راه عشق

هست دائم در ترقی و جمال
تا رسد برپایهٔ رشد و کمال

قطره و ذره بجبر آمیخته
گلبول خون بصبر آمیخته

معنی دانش بدانشگاه عشق
درس رمز خلقت است و راه عشق

سرخی خون از گلبول است و من
دانمش در جمع سلولان کهن

قطر هر یك هشتهزارم میلیمتر
این معانی را توکی یا بی بستر

گردش گلبول با سختی و جَبَر
نیك درگردش، طریقش هست صبر

یاخته اشکال گوناگون بود
در میان هرغشا موزون بود

ساختمان یاخته از ماده شد
وجه آن (پرتوپلاسم) نامیده شده

مادهٔ بیرنگ اندر یاخته
در وسط تیره تر آنرا ساخته

سیتوپلاسم است نام و یژه‌اش
نرم وسیال است در آن هسته خوش

میکند تشریح این معنی ثبات
تا بدانی بس عجب راز حیات

گر شود هسته جدا از یاخته
در ره تولید مثل او باخته

نظم و کار یاخته با هسته دان
گر جدا سازند ضایع گردد آن

هم ز تقسیم درون یاخته
رمز ذرات بدن را یافته

رشته‌هائی با ظرافت یافته
همچو ابریشم مشبك بافته

نام آن (کرموزوم) و آنرا شمار
چهل وشش باشد بتن ای مرد کار

ریزتر از کروموزوم ذره است
اسم آن گردیده «ژن» بالمره است

ژن نظارت میکند در رشد تن
رنگ چشم و موی و هم قد و بدن

یاخته از ماده و نربی گمان
در پی تولید مثل و عشق جان

بس نرو ماده بهم آمیختند
در ره عشق و بقا پی ریختند

جبر بینی باز اگر داری بصر
جاذب و مجذوب با حال دگر

عشق نر یك بود گردیده هزار
ماده آبستن بگشت و برقرار

یاخته چون یافت خود رشد وکمال
شد شگفته هستهٔ آن با جمال

مرکز و موزوم گردیده دو نیم
وانگهی دو با نود زان دیده‌ایم

جمعشان خود منقسم شد بر دوبخش
از چپ وهم راستش بگزیده نقش

پس یکی بود و بشد دو یاخته
این چنین رشد ونمورا ساخته

یاخته‌ها بر گرد یکدیگر روان
بهر رشد کامل ابدان عیان

شد نسوج تن ازآنها خود پدید
پوست یا ماهیچه یا عضو جدید

دسته‌ای اعصاب وبخشی استخوان
گشت محکم بهر اندام و روان

ارتباطی بین اعضا ساخته
بافت پیوندی بقلب انداخته

معده وروده‌که خود ازبافته است
واحد مجموعشان از یاخته است

لیکن‌این کثرت همه یك‌واحداست
این حقیقت را جوارح شاهد است

اختیاری زین همه افعال نیست
جملگی‌جبرو زخود اعمال نیست

پس بیاید جبر ووحدت در بیان
اختیار اوهام و وحدت سایه‌بان

تا از این حکمت نیابی پند تو
کی رها گردی ز قید و بند تو

حال دیدی خوش درون آدمی ؟
کرده موجودات زنده همدمی

این همه سلولها و اجزاء تن
دیده‌ای تشکیل داده یك بدن

***

آدمی چون یاخته در این زمین
میکند نشو و نما عین‌الیقین

در فضا سلولهای بیشمار
مثل سلول بدن دارد قرار

دارد او با ما روابط مستقیم
جان‌دهد مارا هوا خوش ای‌فهیم

متصل ما با هوا و با زمین
از مثامات بدن اینرا ببین

چون کند خورشید با تو عاشقی
بهر عشق او عجب تو لایقی

با تو نور خور همی پیوسته است
زندگی ما باین مو بسته است

چون مسلم میشود « ماکروکوسم »
درمقابل نقطه‌ای : «میکروکوسم»

اولی معنیش : دنیای عظیم
دومی معنیش ذره با بسیم (۱)

باکتریها غیر مرئی کار ساز
تاکه (میکرسکوپ) بیاید پیش باز

ماه وخورشید وزمین خود دام عشق
باکتریهای هوا در بام عشق

ذره و گیتی چو وصل و ذره بین
غرق نور عالم و وحدت ببین

پس همه در گردش و بی اختیار
امر وحدت شد به پیکر آشکار

طوق جبر افتاد چون در گردنت
زشت باشد اختیارش گفتنت

چون ترا حس ششم خود باز شد
بر تو اجبار جهان ابراز شد

بعد از آن دنیای عشقت درکنار
کور وکر مجذوب وهم بی‌اختیار

۱ــ خندان . شاد

نی نکوئی و بدی نی کفر و دین
کی توان رستن ز دام آتشین

گر بود این عشق تو با اختیار
پس چرا نالی ازآن باحال زار ؟

عقل و دینت پاك در بازی بعشق
جبر باشد خلط و دمسازی بعشق

اختیارت را چرا دادی بوام
خود نشستی راه عشق و فکر خام

باز گردان عقل خود را بازکن
جبر را برقدر فهم آغاز کن

صبر وعشق حق جو باشد با قدر
آدمی لا حق شود آخر بفر

عاشقان و دلبران امر حق
داستان گویند روشن زین نسق

گر نشیند بردلت این حرف پاك
فکر و عقلت زان بگردد تابناك

***

دیگر اینکه از جهیم و از نعیم
مطلبی گویند بر خلق از قدیم

آنکه اعمالش نکو جایش نعیم
هرکه کارش زشت باشد در جهیم

روح چون با جسم باشد درجهیم؟
روح در آتش نسوزد ای علیم

روح امر حق بود در هر بدن
چون بسوزد امر حق ؟ باشد عدن

گر بگوئی جسم تنها سوختن
جسم بی حس‌را چه علم آموختن؟

گر بگوئیم این مثالی بوده است
چون بسوزد امر حق،روح الست ؟

تو از این مبحث گذرای جان من
زانکه این صحبت ندارد سربتن

عقل و فکرت هر سری‌را شد نصیب
خوب بیند تابش نور حبیب

جبر آید در میان با راه عشق
از روان باشد تجلی گاه عشق

جسم بی جان و گنه باشد محال
پس گناهست ازروان ای باکمال

جلوه‌گاه مهر و عشقست و امید
دیده روشن زو بجبر وبا نوید

جذبه‌ازعشق‌است وجبروعاشقی است
چون‌عبادت میکنی طاعت‌چو نیست؟

باطن و ظاهر بوحدت تاك کن
جسم و جانت را بوصلش پاك کن

دانش و دین با خرد هم خانه شد
دین بی دانش خرف درلانه شد

از خرافات ای بشر پرهیز کن
چشم باز و حس شش را تیز کن

از عناصر چشم پوش و فرد باش
بهرعشق ومهر وحدت مرد باش

گاه گوئی گلستانت میبرند
گه بدوزخ نار سوزانت دهند

حکم تقدیر است وجبر ای بی‌خبر
امر خالق چون بسوزد ای بشر ؟

باید انسان عاقل و دانا بود
آدم نادان چو نابینا بود

آمده معبود با نور آشکار
ذات او جامع چو وحدت پیش یار

مغز خود ورزش بده با اقتدار
برگزین درخانهٔ وحدت قرار

ذوق و شوق من همه جبر خداست
مرکز و مأوای جبر امر خداست

باز گویم آنچه از امر خداست
روح وجسم وقالب‌آنهم عین ماست

مظهر ذات خداوند آدمی است
زوجدا هرگزنگردد، عالمی است

قدرتش روشن نگردد ذره است
جزء ازکل‌است وکل ازقطره است

فکر و عقلت را برو پرواز ده
پس صفیر معرفت را سازده

تو ضمیر خویش را بین ای رفیق
با بصیرت خویش بشناس ای شفیق

آدمی گردیده قائم از سه بخش
روح وجسم و «مثل قالب» نوربخش

جلوهٔ روح امر حق باشد بکار
روشنی بخشد به گیتی و دیار

روح اگر نبود بدن را چیست کار
جسم گیرد روشنی از وصل یار

از عناصر جسم میگردد بنا
قدرتی آن سان نباشد جسم را

جسم باشد از عناصر همچو خاك
او ندارد قدرتی چون روح پاك

«مثل قالب» بین جسم است و روان
ارتباط جسم و روح آنرا بدان

رنگ در قالب نباشد چون بخار
چون مه و ابر است یاگرد و غبار

کار و فعلش عکسبرداری بود
شبه فیلم سینما جاری بود

ز ابتدای خلقت نطفه بجبر
فیلم برداری کند اما بصبر

آنچه اعمال تو بد طومار کرد
روز رستاخیر حالت زار کرد

در حضور جمع و ارواح و خدا
فیلم اعمالت شود باز و رها

کار نیك و بد شود چون آشکار
بشنو آهنگ مجازات کبار

گر تو فسقی یا فجوری کرده ای
یا رفیقی با دغل آزرده ای

یا که کردی دزدی و قتل و خلاف
یا که فحشا و لواط و انحراف

در همین دنیا شدی منکر تمام
بعدآن سوگند خوردی در مقام

فیلم آن لحظه که گشتی مرتکب
عرضه دارد جمع را چون محتسب

در حضور اولیاء و انبیا
پیشگاه ذات بیچون خدا

روح اقوام و رفیق و آشنا
دوستان و دشمنان و اشقیا

صاحب دعوی و مظلوم و فقیر
ظلم دیده ، باخته مال و اسیر

صاف وعریان پوست کنده بی حجاب
پرده از کارت دریده با شتاب

پس درآنجا خوار و حیران میشوی
مات و سرگردان پشیمان میشوی

خاطرت در رنج و حیرت آیدت
ای دریغا درد و حسرت شایدت

شرمگین و شرمسار و بی پناه
در خجالت مانده و روی سیاه

گر بگوید من نیم این فیلم چیست
گر بگوید کرده ام انکار نیست

انقلاب و اضطراب و انفعال
انطباق جسم و جان عکس مثال

گشته زین سرگشتگی مبهوت ومات
زار و درمانده از آن ناخوش صفات

عجز و زاری از برایش ابتراست
وین عذاب از نار سوزان بدتراست

گویم اکنون برتو این باشد جهیم
در مقابل فعل نیکو را نعیم

پس پلیس عقل را بیدار کن
راه وجدان را باو هشدار کن

از چه رو تو غافلی از راز جبر
دائماً فکرت پراکنده چو ابر

ای برادر پس برو اندیشه کن
در معانی خود تو حجت پیشه کن

از خرافه دور باش آنرا ببین
گر تو خواهی علم یابی با یقین

راه وحدت گیر تا حق بین شوی | ورنه کی با فکر کج تلقین شوی
چون روی این ره موحد میشوی | عاشق حق ، با بدی ضد مشوی
باز **حشمت** حکمت و اندرز گفت | درّو گوهر با بیانش کرد جفت
گر منم استاد و درسی گفته ام | شادمانم در بحثی سفته ام
این سخنها جبرو ازکس ترس نیست | سر نوشت است و ازاین به درس نیست
فاش گویم آنچه میدانم تمام | واقف از کارم بود حق والسلام

رمز زندگی

(تفسیر اشعار صفحات ۴۲۵ الی ۴۳۱)

نمونه‌ای بود از اشعار تکمیلی که دربارهٔ اسرارزندگی بشروجبروسر نوشت سروده شده و قسمتی از آن درسالنامهٔ نور دانش ۱۳۴۵ نشریافته است. لازم است که شرح مختصری نیزدر این باره باطلاع برسانم:

اکنون میخواهم راز نهانی را بگویم تـا در طی آن رمز جبر زندگی انسان را بطور روشن و آشکار ببینی واین مطلب موضوع بسیارحساس ودقیقی است که روشنفکران ودانشمندان رابس گرامی خواهدبود. آنچه میگویم از حکمت نوین است و مدرك آن علم و فهم میباشد و بایستی با تعمق و تفکرادراك شود تا مورد قبول قرارگیرد. اکنون چشم‌دل بازکن واسرار زندگی‌را بنگر و این نکته رانیز دریاب که با وجود حکمفرمائی سر نوشت وتقدیر هرچه پیش آید دراثر کردارتست وعکس العمل کارهای تست که نتیجه میبخشد.

اکنون موضوع سخن من کار نیکو است که برهر مردوزن بیان میکنم . وظیفه هرفرد بشراینست که خود را برای کار نیك آماده سازد و اگر کسی درکار خوب قیام کند مطمئناً اشخاصی برای همراهی و شرکت با او اقدام خواهند نمود. طبع جامهٔ بشری چنان است که اشخاص از نمونه‌های خوب و اعمال نیکو تبعیت خواهند کرد و چون جهان دسته بندی است و برحسب مکانیسم مغزی و سر نوشت از هر دسته مردمان هستند افراد خوب بزودی دراطراف نمونه‌های شاخص نیکومنشی جمع شده وبرای انجام عمل نیکو او راکمك خواهند نمود.

در نهاد هر فرد از افراد بشر چنانکه در جای دیگر بیان داشتیم نیروی عشق وجود دارد زیرا محرك همه کارهای عالم عشق میباشد و از اتم گرفته تا ستاره وکرات وبشروحیوانات وهرچه هست نیروی حرکت و فعالیتشان عشق است و اگر عشق نبود هیچ کاری در عالم انجام نمیگرفت. بـامطالعه در وضع زندگی خویش این حقیقت را خواهی یافت.

اما در عین حال که عشق رهنما ورهبر کارهای زندگی انسان است خودآدمی از عشق خبر ندارد. نائره‌های این عشق با قدرت بسیار باکمال نیرومندی برهر سو فروزان میشود ولی این عشق مانندحرکات کرات ظاهراً کور و حیران است. برای مثال میتوان حرکت اسپرماتوزوئیدها یا نطفهٔ نررا در موقع برخورد با نطفهٔ ماده مثال زد که همچنان کورکورانه در حال عشق حمله میکنند وپیش میروند تا یکی از آنها موفق گردد.

یکی از مظاهر عشق عالم بشری و یکی از مظاهر عشق آدمی عشق جنسی است وچنانکه می بینید همهٔ مردان و زنان مثل همه جفتهای همنوعـان عالم بیکدیگر تمایل میورزند و باکمال بیقراری شوق بوصل یکدیگر دارند .

چه چیزی آندو را بهم نزدیك میکند؟چه چیزی سبب ازدواج یك‌مرد وزن‌است؟ چه‌پیش‌آمدهائی باعث زناشوئی میگردد؟ چه عواملی باعث میشود که بین یك زن و یك‌مردازدواج پدیدآید؟ اگردراین باره خوب فکرکنیم وآمار برداریم و در زندگی مردمان مطالعه نمائیم در مییابیم که‌آنچه موجب نزدیك کردن‌آنها بهم میباشد تنها جبراست وحکم تقدیراست‌که باعث فراهم شدن‌وسائل ازدواج شده‌است.

می‌بینید یکنفرکه اهل شمال است دراثر پیش‌آمدهائی بایکنفراهل مغرب‌ازدواج میکند وازآنها اطفالی بوجود میآید و خانواده تشکیل میدهند. می‌بینیدکه شخصی با یك خارجی‌که هزاران‌کیلومتر از کشور او دور است زناشوئی منیماید. تازه ازدواج نزدیك با افراد نزدیك خانواده هم در حکم سرنوشت است. چه عواملی موجب بوجودآوردن این دخترگردید و چه عواملی‌آن پسر را بدنیاآورد؟ چه‌پیش‌آمدهائی‌آنها را بهم نزدیك نمود؟

در هرحال ازدواج بسلامت انجام میگیرد اما عواملی‌که باعث انجام‌آن گردید از سرنوشت و تقدیر است لاغیر. پس از ازدواج چیزی‌که انگیزهٔ مرد و زن‌در تولید مثل میگردد حس لذت است‌که خداوند متعال در وجود انسان بودیعت نهاده و اگر وجود نداشت هیچکس بدنبال‌آن عمل‌نمیرفت واین حس در هردو وجود دارد و اگر در یکی باشد و در دیگری نباشد نتیجه‌بخش نیست.

نیروی انسانی خواه در افراد جوان یا پیر از دو قوه تشکیل میشود که مانند سایر قوای عالم مثبت و منفی و دوگانه میباشد مثل نیروی برق و یا روح و جسم. در همان زمان‌که نیروی مثبت و منفی بجریان میافتد لذتی بوجود میآید و نطفه در محل معینی وارد میگردد.

زندگانی انسان از همین ذره شروع میشود و هستی‌آدمی باین صورت‌که در دنیا هست تسلیم عالم عمل میگردد. یك ذره بسیارکوچك‌که از چشمها نهان است درخانه رحم‌جای میگیردکه از دو جزء تشکیل شده است: جزء اول از ناحیهٔ پدر و جزء دوم از ناحیه مادر است‌که باهم ترکیب میشوند.

قدرت مردان در امور جنسی بیشتر وسهم‌آنها نیز درنطفه‌قویتر است وبهمان اندازه‌که‌قویترند درکارها صبورترهستند. هرچه‌علم‌بیشترباشد بایستی حلم‌وفروتنی‌بیش‌گردد واراده نیز بایدتوأم‌باکمال‌باشد.

سازمان ذره‌ای‌که ازآن نطفه تشکیل میشود از میکربها و سلولهای ریز بوجود آمده‌که در اصطلاح علمی قسمت مرد را اسپرماتوزوئید Spermatozoide و قسمت زن‌را اوول Ovule مینامند و بمحض اینکه ایندو باهم تماس پیداکردند جزئومهٔ نر شروع بمبارزه نموده و رقبا را ازمیدان بدر میکند وبساط آکل ومأکول بوجود میآیدو نتیجه همهٔ‌این‌اعمال آنست‌که‌فرد جدیدی‌دردنیاتولیدمیگردد.

این واقعیت‌مطلب است‌اما بشر ازآن زمان هیچ خاطراتی نداردکه‌بتواند وضع‌آنرا بیادآورد. لیکن این نکته مسلم است‌که در دورانی‌که در رحم مانده است‌باجبار وبدون رضایت خودش درآن مکان تنگ اقامت‌گزیده است. پس از طی دوران معین و یافتن رشد و تکامل لازم بدنیا میآید. اما این‌آمدن هم باختیار نبود؟ بلکه همان جبر میباشد و چون اول قدم ورود بعالم بجبر بوده مسلماً اختیاری دردنیا نخواهد بود. هرگاه بمن و تو اختیار میدادند هیچگاه حاضر نبودیم باین عالم بیائیم و زحمت بکشیم و با هزاران مرارت و رنج و ستم بسر بریم. آری اگر بدست خودمامیبود یك قدم‌باین دنیا نمیگذاردیم. اما چون از همان اوان طفولیت بدام افتاده ایم بناچار و اجبار و عنف و جبر زندگی‌میکنیم و اگراین جبر نیست پس جبر چیست؟

هنگام ورود باین دنیا درمحیطی پای میگذاریم که اصلاً ازآن خبرنداریم و خود آنرا اختیار نکرده‌ایم . این ما نیستیم که‌محیط خود را انتخاب کرده‌ایم . بدست‌ما نیست که در منزل شاه یا گدا یا یك نفرمرد کاسب متوسط‌الحال تولد یافته‌ایم .

وقتی باین محیط آمدیم ناچار درهمین محیط هم تربیت ما آغاز شد واین نحوه تربیت یا بطرز کامل یا بوضعی بسیارناروا انجام میشود کـه در اختیار ما نیست و خواه نـاخواه مجبور به‌تحمل نتایج آن هستیم.

در نتیجهٔ این نحوزندگی‌ومحیطی‌که درآن هستیم وحوادث وپیش‌آمدهائی که میشود یکی غرق درنعمت است و وجودش ازنعمتهای‌گوناگون بهره‌مند میشود در حالیکه شخص دیگرآنقدر بیچاره‌است‌که ناچار نهایت رنج وعذاب را برای یافتن یك لقمه‌نان متحمل میشود .

حال میگوییم : اگر مدعی هستندکه اختیار با انسان است درحکم آنست که پرده‌ای جلو چشم پوشانده و مانع ازرؤیت نورحقیقت شده‌اند زیرا حقیقت چیزدیگری را نشان میدهد . حقیقت همین‌است که میگوییم.

اگر اختیار بشما داده‌اند پس‌اینهمه حزن واندوه برای‌چیست وترقی وتعالی وبخت واقبال‌وقتی دردسترس انسان‌باشد واختیاربه‌کسب آن داشته باشد پس چرادرکسب‌آن تردید دارد ؟آنرا برای‌چه‌وقت گذارده ؟ چرا درتصاحب‌آن شتاب نمیکند ؟ ــ اگراختیار باتست پس چرا درکارهای‌خود سرگردان و متحیر ودرمانده میشوی وازمصالح‌خودآگاه نیستی ونمیدانی چه راهی را اختیار کنی . چرا درکار خود ناتوان شده‌ای وقدرت عمل در راهی‌که مطابق میل وآرزو و آرمان وهوس تست ازتوسلب گردیده و ترا بناله انداخته است . به‌چه‌مناسبت مقام خود راآنقدر تنزل داده‌ای‌که در ردیف نادانان افتاده‌ای . وقتی اختیار بابشراست علم واطلاع هم همراه‌آنست وباید درآنچه برای ترقی خود برمیگزیند بسرعت‌پیش‌رود ودواسبه بتازد .

آخرفکرکنیدکه چرا افراد این بشریکسان نیستند وچرا عده‌ای درجات بالا راگرفته‌وعده‌ای درمقامات پست مانده‌اند . اگر اختیار بدست بشربود آیا هیچکس حاضر میشد شغلهای پست و کوچك را بگیرد ؟ اگر جواب دهید که برای خاطرنان و تأمین زندگی عائله ناچار به اینکار است میگوییم همین سرنوشت وجبراست . زیراهرعملی‌محرك وانگیزه‌ای میخواهد وانگیزهٔ اشتغال مردم‌بکارهمین‌است وهمینکه ازاختیار خارج شد جبراست .

ازشما میپرسم‌کدام جامعه را چه‌در دنیای‌امروز وچه درزمانهای‌گذشته سراغ دارید که‌زمامداران آن بنشینند ونقشه بریزند وسازمانهائی ترتیب دهند وبرای‌افراد شغل معین نمایند . مثلا یکی رابگویند دکتربشو، دیگری بقال شو، دیگری سپوری قبول‌کن ، دیگر نجار شو و خلاصه شغل ووظیفه برای همه تعیین کنند . آیا اگر چنین عملی‌کنند نتیجه بخش است ومردم زیربار این‌کارمیروند ؟ آیا اصولاً این کارعملی‌است ؟ البته خیر . نه‌سنجش و بررسی آن و نه‌اجبار و تحمیل آن ونه تهیه وسائل آن از عهدهٔ زمامداران‌یك جامعه‌برنمیآید . اما می‌بینیم‌که این عمل بطور خودکار درهمهٔ جوامع یعنی‌جوامع‌مختلف دنیای امـروز ازبدوی‌ترین آنها تـا متمدن‌ترینشان بتناسب خود انجام میگردد و در سابق هم همچنان شده است .

آیا این دلیل قوی براین مطلب نیست که سرنوشت و سرشت یعنی پیش آمدهای جبری محیط و

سازمان جبری مکانیسم مغزی افراد این تقسیم وظیفه را بوجود آورده است ؟ پس چرا در حقیقت این مطلب فکر نمیکنید؟

میپرسم اگر شما درکار خود مختار ودرعمل خود عاقل ودانا وبینا هستید و هرچه را بخواهید انجام میدهید وقدرت فکری وعقل شما درمحیطتان طوری است که هرعملی را میتوانید انجام دهید پس بایستی همهٔ افراد بشر با چنین قدرت واختیار مقامات عالیه را اشغال کنند ، همه صاحب تحصیلات و کمالات وفضیلت گردند وهمه آقائی وسروری وزبردستی را انتخاب نمایند زیرا هیچ دیوانه‌ای حاضر نیست سروری را بگذارد وزیردستی را اختیار نماید .آیا چنین نیست ؟

کسانیکه چنین اختیاراتی داشته باشند بایستی بخت ودولت قرین زندگیشان باشد وقدرت وسلطه وحکومت شیوهٔ آنها شود زیرا باداشتن اختیار درانتخاب این مزایادوراز خردمندی است که پائینتر از آن را انتخاب کنند. چنین مردمانی بایستی همگی راه ورسم نیکوکاری را اختیار نمایند وازاین راه درسراسرعالم شهره شوند وکارهای بد رارها نموده وازلحاظ خلق وخردکاملترین مدارج را حاصل نمایند . دراینصورت عمل بد درجهان بکلی متروك خواهد شد زیرا وقتی نفعی درکار بد نباشد وهرکسی بتواند کارهای نیکو را اختیارکند دیگر دلیلی نیست که دنبال بدی روند ومنفوروومهجور شوند ومجازات وطعنه وکینه وعداوت ونفرت دیگران را برخود بخرند .

هرکسی بایستی مهربان ونیکخو باشد تا همه مردم را بسوی خود جلب کند وموفقیت یا باصطلاح امروز (سوکسه) عظیم دربین خلق پیداکند . رفتارش بایستی نیك وبدون خبط وخطا باشد تا ازعواقب کردار زشت مصون بماند وهمهٔ مردم اورادوست داشته باشندوگفتارش باید شیرین،منطقی، سودمند ، عالی، پاکیزه باشد که همهٔ مردم بمصاحبتش بگرایندوزبان بتمجید و توصیفش گشایند وزبانزد نیکوئی گردد . بایدبهترین قیافه‌ها وچهره‌ها وزیباترین اندام وتناسب وحسن چهره را برای خود فراهم کند تا همه او را دوست بدارند وبرای معاشرتش بشتابند ومخصوصاً درامورجنسی که مورد توجه وعلاقهٔ اکثریت مردم است موفقیتهای شایان داشته باشد . بایستی خاصیتی دراوموجود شود که دائم دریافتن کارهای نیکو وفرصتهای مساعدتوفیق حاصل کند تا باحداقل وقت وزحمت عالیترین نتایج مطلوب طبع خود را بیابد .

(در اینجا بطور حاشیه شما را دعوت میکنم تفکر کنید که اگر این اختیار برای همه مردم باشد و همه موفق شوند تمام این مزایا را در اختیار بگیرند آنوقت چه ارزشی برای نیکروشی ، نیك خلقی ، نیك گوئی ، نیك رفتاری و سایر محاسن باقی خواهد ماند ؟ وقتی همه آنرا مجاناً و بآسانی در اختیار خود داشتند اصلاً حسن و نیکوئی مفهوم واقعی خود را از دست خواهد داد . آیا چنین نیست ؟)

بازهم دنبال همان فرض اختیارکلی را بگیریم .درصورتیکه مردم دراختیار خیر ودفع شرمختار باشند تمام نقشه‌ها و برنامه‌های زندگی صائب و درست شده و زندگانی چنان عالی میشود که برای همه جالب خواهد بود . اما درعمل می‌بینیم چنین نیست .

قرآن مجید ازقول پیامبرعظیم اسلام(ص)میفرماید : ولوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء (۷-۱۸۸)هرآینه ازآینده خبر میداشتم خوبیهای فراوان برای خود میافزودم وهیچ بدی بمن نمیرسید . و درجای دیگر میفرماید : قل ماکنت بدعاً من الرسل وما ادری ما یفعل بی ولابکم ان اتبع الا ما یوحی الی وماانا الا نذیرمبین-ای رسول امت را بگومن ازبین رسولان اولین پیغمبری نیستم که تازه درجهان

آوازهٔ رسالت بلندکرده باشم . ـ نمیدانم دربارهٔ من ودربارهٔ شماعاقبت چه میکنندمن‌جز آنچه بمن‌وحی میشودپیروی نمیکنم و جزآنکه با بیان روشن مردم راآگاه وازخدا بترسانم وظیفه‌ای ندارم.

اگر مردم اختیار در انتخاب راه خود میداشتند بساط سختیها و بیچارگیها همه برداشته‌میشد وهمگی برمراد ومقصد خود نائل میشدند و در نتیجه همه مخلوقات جهان خرم وشاد شده وبکلی پستی وبلندی ازمیان میرفت .

خوب فکرکنید . دنیائی‌که درآن همهٔ مردم دارای یك‌درجه، یك شغل، یك مقام، یك امتیاز و یك رشته مزایا باشند قابل دوام است ؟ آیاچنین دنیائی شبیه به‌یك‌کارخانه نیست که همه قطعات‌آن‌یکسان ویك وزن ویك‌شکل باشند ؟ درآنصورت‌آیا نام‌کارخانه برچنین دستگاهی میتوان نهاد ؟

هرگاه اختیار بامردم باشدشاهد مقصود درآغوش همه خواهد بود وطالب ومطلوب دیگرمسئله‌ای که دنبال آن روندوکوشش‌کنند ودر راهش فعالیت مبذول دارند نیست بلکه یك‌مسئله‌پیش‌پا افتاده وعادی خواهد بود وگردش‌وچرخ‌کارخانه عالم‌خواهد خوابید . دراینصورت فایدهٔ‌کوشش چیست ؟ مقام‌مجاهدت وسعی بکجاخواهد رفت وارزش جدیت‌چه‌خواهد شد ؟

درآن دنیای فرضی که اختیار با مردم باشد هرچه بخواهند بگیرند حتی نور که بهترین و زیباترین‌نعمتهای دنیااست یارو همراه‌انسان‌خواهد بود. بخت‌واقبال ودولت‌نیز بمحض خواستن دردسترس قرارمیگیرد وکیست‌که‌آنرا نخواهد یا ازطلب‌آن خود داری‌کند؟

دیگر درچنین دنیای خواب وخیالی جزئی اثری ازرنج وغصه نخواهد ماند واصولا پریشانی‌از مفهوم لغات و حتی خیال بشر رخت برخواهد بست و کسی معنی‌آنرا نخواهد فهمید زیرا هیچکس آنرا ندیده وآزمایش نکرده است . برای اینکه هرکس خیر ونیکوئی برای خود بخواهد فوراً ودریك لحظه دراختیار اوخواهدآمد وبرمراد خویش استوار خواهدگردید .

***

اینهاکه‌گفته شد تمام تصورات وخیالاتی است‌که در صورت وجود فرضی اختیار پیش میآید ودر عالم حقیقت اصلا اعتباری ندارد زیرا حقیقت غیر ازاین است . آیا شب و روز در اطراف خود نمی‌بینید که حقیقت چیز دیگری است ؟

اینها جزاوهام وتخیلات واهی چیزی نیست وکسیکه غرق‌آن باشد بقدر یك پشیز ازاین ادهام سود نخواهد برد . بنابراین‌خوانندهٔ عزیزاین‌نصحیت برادرانه را ازمن بشنو واز این موضوع صرفنظر کن وبدان‌که اختیاری بآن ترتیب‌که میگویند دربین نیست‌واین اقوال جزء خرافاتی است که زمان‌آن بسرآمده وبایستی ازبین برود .

علت اینست‌که‌انسان درهنگام‌تفکردربارهٔ جبردچار حیرت شده‌ونتوانسته‌آنرا حل نماید وچون موضوع براومجهول مانده وحیرت دراین باره اورا فراگرفته سخنانی بدون تأمل ومدرك بیان‌داشته‌است. چگونه میتوان بدون دلیل و فقط بهلاف وگزاف با اطمینان بچیزی که پشتیبانی از دلیل و روش علمی ندارد چنین گفت : «هرگاه با اندیشهٔ درست و صحیح تفکر کنیم درمییابیم که جبر وجود ندارد .»

این سخن چه دلیلی داردکه برای یکنفر مرد روشنفکر ودانا قانع کننده باشد ؟ اما اگر بشر درحقیقت جبر تفکرکرده و باآگاهی از این دلایل محکم‌که بیان شد دانا گردید از آن همه غوغاها و

پریشانیهائی‌که درفکر بود خلاصی خواهد یافت وچون پایه‌فکری باینترتیب اصلاح شود آنگاه گوئی یك زندگی نوین ازسر گرفته میشود .

واما اگر انسان همین جسم خود راکه کم وبیش ازآن بی‌خبراست مورد مطالعه قراردهدوآنرا بشناسد بسیاری شگفتیها درآن خواهد دیدکه فکروی را دگرگون خواهد ساخت ـ در اینصورت میگویم آنهاکه برایشان میسر است خود میتوانند اجزاء بدن را زیر میکروسکوپ جای دهند یـا از معلومات کسانیکه باین کار مبادرت میکنند استفاده نمایند تا در اثر این تحقیق کـه مطالعه درانفس است حقیقت بشکل نوری تابنده ودانش بصورت خورشید فروزان برمغزآنها بتابد ودراثر علمی که باین طریق‌کسب نموده هرکسی بتواند درامور خود بینا شود ومشکل اسرار بدن خویش را حل نماید . این عمل با چنین کلید تحقیقات وتفکر بدست خواهدآمد .

وقتی دنبالهٔ این مطالعات‌وبررسی‌راگرفت‌آنوقت اسرارذرات ظاهراً گوناگون ودرباطن‌متحدی که بدن آدمی از آن تشکیل شده درنظرش روشن میگردد ومعرفت مانند باغی فرح زا ونشاط‌انگیز در مغز او پدید میآید .

این نکته بربشر روشن خواهد شدکه واحدکوچکی دربدن که آنرا «یاخته» مینامند بـا تعداد بیشمار خود که میلیونها میلیون است سازمانی عجیب و گوناگون برپا ساخته وگوئی عمارتی بناکرده وهرگوشهٔ عمارت برای کارمعینی‌که باید انجام دهد ونقشی‌که ایفانماید بشکل خاص وصورت دگری است. این یاخته‌هاکه درابتدا کم اند تولید مثل میکنند ومرتباً ازوجود هرکدام اقران و امثال زائیده میشود و رویهم انباشته میگردد ومانندآجرهای بناکه روی هم‌میگذارند وباآن دیوار وجرز وستون میسازند اینها با تولید مثل خود اعضاء بدن را میسازند . امـا ساختمان‌آنها کورکورانه و بی‌ترتیب نیست بلکه ماهرترین بناواستادترین معمار این سازمان‌عجیب را اداره میکندوهرآجررا درست درجای‌خودوهر ملاط و مصالح را در محلیکه لازم است بمصرف میرساند . اینست خلاصهٔ تشکیلات بدن‌که تقریباً (بامختصرتفاوت در افرادمختلف) درحـدودسی میلیون میلیارد یاخته است که ذره ذره،دانه دانه، یکی‌یکی‌رویهم‌جمع‌شده‌ویك بدن‌کامل راساخته‌اند. آیا این‌خود شگفت‌انگیز نیست؟ آیااین‌عجیب‌ترین عجایب عالم‌که دردسترس ما است نمیباشد ؟

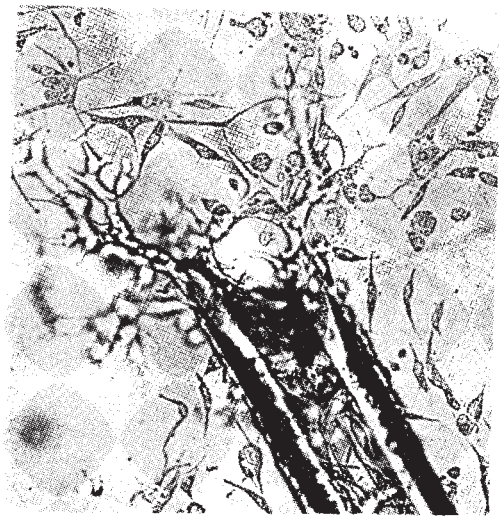

بوسیله‌کشت ، سلولهای بدن را در ظروف (پتری) پرورش داده وملاحظه‌نمودندکه‌این‌سلولها یاباخته‌ها زندگی حیوانی‌مستقلی دارند، میخورند، رشدمییابد وتولید مثل میکنند

وقتی این ذره ها و قطرها (خون و سایر مایعات) بهم آمیخته شد همگی بحکم قانون کلی عالم که‌گفتیم شامل از اتم تا ستاره است در چاه عشق میافتند وانگیزهٔ عشق ومحبت دروجود آنها اثر نموده‌آنها را بحرکت و فعالیت وادار میکند وچنان‌حرکتشان سریع وناخودآگاه است‌که‌گوئی مجنونی‌است‌که‌درراه‌عشق یاراعمال جنون‌آمیز مرتکب

میشود ودرحقیقت اگردرست فکر کنیم آیا عمل آنها وانگیزه‌شان جنون‌آمیز نیست ؟

با چنین محرك وچنین فعالیت خستگی ناپذیری دائماً درحال ترقی ودرحال زیبائی یعنی نشان دادن عالیترین وبهترین مظاهر حیاتی واستعدادذاتی خود هستند وهریك میکوشند تا منتهای قدرت وجودی خویش را بصافترین و زیباترین ومنزه‌ترین صورت بروزدهندواین عمل همچنان ادامه دارد تابرپایهٔ رشد وکمال برسد وبرساند .

این اعمال نتیجهٔ چیست : آیا جزآنست که قطره وذره از روی اجبار بیکدیگر آمیخته‌وگلبول خون باتأنی و صبربآنها پیوسته وموجب بروز اعمال حیاتی گردیده است ؟

مراحل پرورش نطفه درجنین انسان

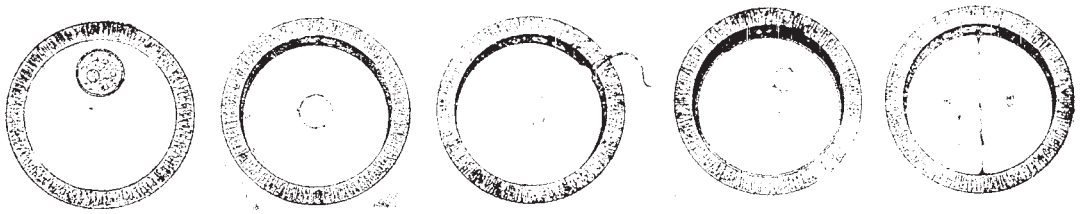

۵ - بارور شدن تخم

۴- تشکیل حلقه باروری

۳ — ورود نطفه نر

۲ -رسیدن تخم

۱ - تخم ماده

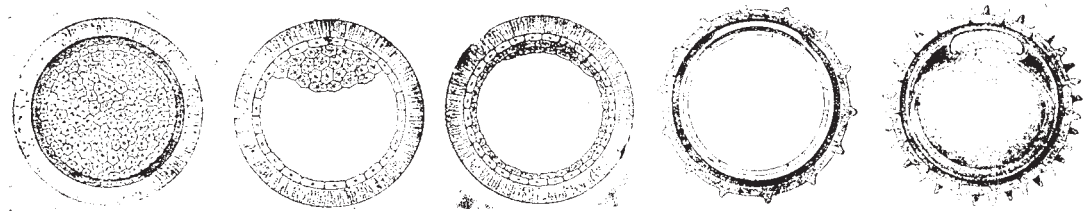

۱۰- تشکیل آمینوس

۹- تشکیل برگچه‌ها

۸-تشکیل پرده بلاستودرمیك

۷-تشکیل حفره بلاستودرمیك

۶- انتهای باروری

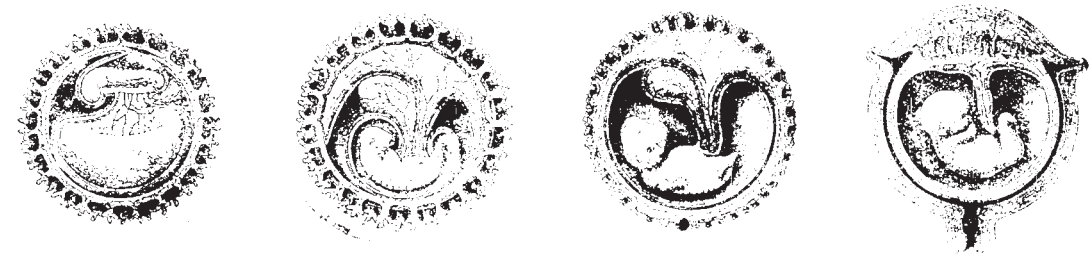

۱۴- جنین ۱۰۰ روزه

۱۳- تشکیل جفت

۱۲- توسعهٔ آلانتوئید

۱۱ - تشکیل حفره آلانتوئید

این امور درواقع حقیقت دانش است که در دانشگاه الهی عشق آموخته شده زیرا رمز خلقت است که در راه عشق بدست آمده واگر خوانندهٔ دقیق وهوشیار بدین مطالب نظر نماید درمییابد که همه جا سخن از عشق است واین عشق است که وجود آدمی را این چنین استوار ساخته وبرپای داشته است ورمز خلقتی که در تشریح آدمی بوسیله این بیان آموخته میشود همه جا صحبت ازمحبت نموده است چنانکه گفتیم وخواهیم گفت که دراثر مهر وعشق یاخته ها وگلبولها وسلولها بیکدیگر است که بدن من وشما ساخته میشود وآنچه باعث تشکیل این بنا است که نام آن انسان نامیده شده جز از راه عشق نیست. همانطور که عشق در آن واحدهای کوچك ناچیز موجود است وآنهارا وادار بانجام وظیفه وساختن کالبد ما میسازد ماهم بادرجهٔ بزرگتر وعالیتری از آن عشق برخورداریم وهمین عشق است که زندگی بشریت را پایدار می‌سازد .

اگر یك روز عشق اززندگی انسان بکنار زده شود وآنرا ازقاموس بشریت حذف کنند وناموس بدون عشق برای زندگی او معین نمایند همان روز فنا واضمحلال انسانیت خواهد بود . بهمین قیاس موجودات بزرگتر هم که کرات وافلاکند ازعشق برخوردارند وتاعشق نباشد نظام وگردش خستگی ناپذیر وبلاتعطیل وبدون وقفهٔ آنها انجام پذیر نخواهد بود .

همهٔ این عشقها بسلسله مراتب از عشق بزرگ الهی که جهان لایتناهی هستی را پر ساخته است بوجود میآید .

قرمزی رنگ خون بدن ازوجود گلبولها است واگر گلبولها نبودند خون این رنگ را نمیداشت وسفیدمایل بزردی بود که ازپلاسما وسایر مواد ترکیب یافته است . گلبول درمیان سایر سلولها نسبتاً بزرگتر وقطورتر وپهن‌تر میباشد ودر واقع فرد اعلا وشاخص سلولها است . بااینحال قطر هریك ازآنها درحدود هشت هزارم یك میلیمتر است منتها چون بمقدار خیلی زیاد هستند این انبوهی را نشان میدهند . گردش خون بهمراه این گلبولها بافشار واجبار انجام میشود . البته این فشار توأم با صبر است واگر شتاب ویافشار خارج ازاندازه باشد رگهای موئین وکوچك بدن پاره میشود ودرداخل بدن خونریزی میگردد چنانکه یکی از علل سکته همین است . درعین حال که فشار است ، تأنی لازم درآن بکار میرود وخلاصه اعتدال در گردش برقرار است چنانکه بخوبی میدانند که فشار خون انسان باید معتدل ودرحدود ۱۲ الی ۱۵ باشد (بستگی بشرایط اشخاص وسن وسایر عوامل دارد) واگر کمتر یا بیشتر ازحد لازم شود ازحال طبیعی خارج میگردد . این همان اعتدالی است که ازآن سخن گفته شد. حال میگویم که گردش این گلبولها بجبر انجام میشود واگر بآنها اختیار میدادند هرگز حاضر نمیشدند این همه زحمت رفت وآمد را آنهم ساعتی چند هزار بار که در بدن حرکت میکنند متحمل شوند وراحتی وقرار را براین فعالیت ترجیح میدادند . آیا این خود دلیل برجبر نیست وآیا متوجه نیستید که انسانهم درزمین مانند همین گلبول درخون بزندگی وفعالیت وگردش خویشتن مجبور است ؟ یاخته‌ها ازاشکال گوناگونی تشکیل شده‌اند که متناسب وموزون باغشائی است که تشکیل میدهند ودرزیر میکروسکوپهای قوی می‌توان اشکال مختلف آنهارا دید . ساختمان یاخته ازماده‌ای ترکیب شده که نام آن پروتوپلاسم (۱) است که ماده‌ای بیرنگ میباشد ووسط آن که حکم هسته است قدری تیره‌تر است ونام ویژهٔ آنرا سیتوپلاسم (۲) مینامند وهسته باوجوداینکه تیره‌تر است بازهم نرم وسیال میباشد . همانطور که یك پروتوپلاسم ازیك ماده رقیق ترکیب شده که وسط آن غلیظتر ومتراکم‌تر است (مثل سفیده وزردهٔ تخم مرغ) وآن قسمت متراکم را هسته مینامند ما افراد بشر نیز نسبت بزمین وهوائی که مارا احاطه میکند وموجودات هوائی که دراطراف ما است حکم همان

(۱) Protoplasme (۲) Cytoplasme

هسته‌راداریم وهوای‌اطراف‌مادرحکم مادهٔ‌رقیق پروتوپلاسم است‌که مثل‌هسته‌ای‌که درمیان‌پروتوپلاسم‌حرکت میکند ماهم در میان هوا درحرکتیم زیرا مواد تشکیل دهندهٔ‌ما که از عناصراست مثل‌همین موادی است‌که هوارا تشکیل‌میدهد کمااینکه هسته پروتوپلاسم مثل مواد رقیق اطراف‌آنست وعناصری‌که ماراساخته چون خیلی‌متراکم‌تر ازهواست لذاما نسبت‌بهوای اطراف‌بدنی محکم و باصلابت داریم درحالیکه هوای اطراف را فشرده‌سازندآنهم متراکم وحتی‌منجمد یعنی‌خیلی غلیظ‌ترازانسان‌میشود . هرگاه‌ناظری‌باوسائل‌مخصوص مارا ازبالابنگرد همان‌حالتی‌راکه ما درپروتوپلاسم وهستهٔ‌آن می‌بینیم خواهددید.

نکتهٔ دیگرآنست‌که پریسپری یاقالب‌مثالی‌که بعداً دراین‌تفسیراشعار توضیح داده میشود نسبت ببدن‌ما در حکم مادهٔ رقیق نسبت بهسته پروتوپلاسم‌میباشد وروح هم‌که بسی رقیقتر از پریسپری‌است نسبت بـه هرپریسپری حالت مـادهٔ رقیق را نسبت بهسته دارد و ایـن سلسله مراتب همینطور ادامه میابد تـا بوحدت برسد .

همانطورکه مانسبت به‌جواطراف حکم هستهٔ پروتوپلاسم به‌ماده رقیق آنرا داریم زمین‌هم باجو اطراف‌آن همین‌حال‌رادارد ومثل هسته‌ایست درمیان‌مادهٔ‌رقیق وبهمین قیاس‌کرات بزرگتر وعالم بزرگتر بسلسله‌مراتب الی‌غیرالنهایه ادامه‌مییابند تابعالم وحدت برسد .

نکتهٔ‌دیگرکه بسیارمهم است ودلیل‌این‌مطلب میباشدآنست‌که هوائی‌که ماااستنشاق میکنیم متناسب باعناصر بدن‌ماست ودرست‌مطابق باوضع جسمی‌مامیباشد . بهمین‌لحاظ قابل‌استنشاق‌است درحالیکه‌هواهای بالاترکه رقیق‌تراست قابل‌استنشاق‌مانیست وبدن‌انسان درآنجا دوام نمیآورد وخیلی سبك‌میشود ، خون از سوراخهای‌آن بیرون میزند واگر خیلی بالارود منفجرمیگردد . همینطوربرعکس اگرزمین‌را حفرکنند هواهای‌زیرزمینی‌سنگین‌است وبرای‌اوقابل‌استنشاق‌نیست . اینست‌که درحفاریهای‌عمیق یاناچارند بامتهای مکانیکی‌کارکنند و یاهواهای زیرزمین‌را بالابفرستند و ازهوای بالا بآنجاگسیل‌دارندتاحدی‌که مطابق‌جو معمولی قابل استنشاق شود .

آب‌هم‌که درواقع ترکیب‌عناصر وموجودات‌بصورت غلیظ است قابل‌استنشاق انسان‌نیست وبهمین ترتیب‌هوای‌ما برای‌ماهیها که‌بآن‌نوع‌هوا(آب)عادت‌کرده‌اند قابل‌استنشاق نمیباشدودرآب‌هم‌درجات مختلف هست چنانکه حیواناتی که در اعماق دریا زندگی میکنند اگر بالاتر بیایند منفجر میشوند و حیوانات

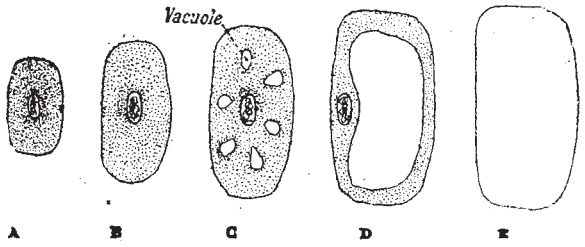

نموومرگ یك سلول ــ قسمت‌های تیره‌تر پروتوپلاسم ودروسط آن‌هسته قراردارد

طبقات بالا اگر بپائین روند در اثر فشار ازبین می‌روند لذا موجودات دریا با طبقات مختلفه در آب زندگی‌میکنند .

این‌موضوع خود دلیل اتصال عالم بیکدیگر است ومی‌بینیم‌که تفاوتی جز از لحاظ غلظت ورقت

در بین نیست وهمهٔ اجزاء عالم بنحوی بیکدیگر اتصال وارتباط دارند وممکن نیست کوچکترین ذره‌ای جدا ومنفرد باشد . همین موضوع دلیل دیگری هم برجبر میباشد زیرا ما آزاد نیستیم که بهر کجای فضا که میخواهیم برویم بهمین دلیل ژن‌ها وسلولها وسایر اجزاء بدن ما آزاد نیستند که از حیطهٔ معینی که برایشان در بدن انسانی تعیین گردیده خارج شوند وآزادانه در بالای پوست ما جولان کنند وباجبار باید درمحل اجباری خود بمانند ونشو ونما کنند . اینهم دلیل دیگری است برای جبر . تفصیل بیشتر اینمطالب بعدها ارائه خواهدشد .

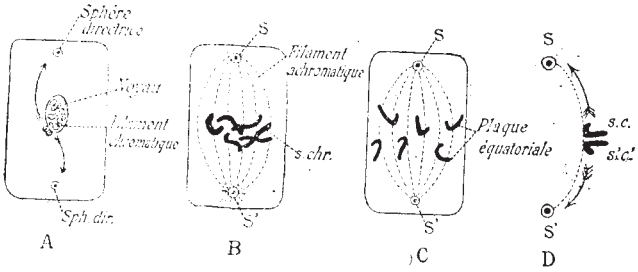

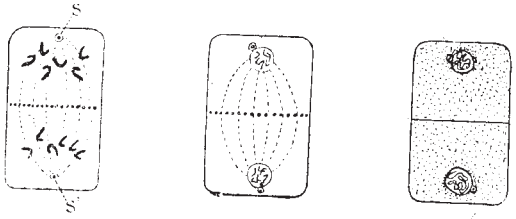

طرز تولید مثل یک سلول وتقسیم کروموزومها

علم تشریح که بکمك آلاتی چون میکروسکوپ الکترونی وتجزیه وتحلیل وارد موشکافی میشود می‌تواند ازهمین پروتوپلاسم‌ها رازشگفت انگیز حیات را بفهمد ومهمترین سر آن چنانکه قبلا بیان گردید همان عشق ومحبت و تولید مثل است چنانکه اگر هسته را از یاخته جدا کنند دیگر قدرت تولید مثل ازاوسلب میشود واز بین خواهدرفت ودرنبرد زندگی بازنده خواهدشد . در هرحال نظم وکار هر یاخته با هستهٔ آنست که هرگاه آنرا ازیاخته جداسازند از بین میرود. اگر بدقت نظر کنید خواهید دیدکه درون یاخته پس‌ازآبستنی تقسیم میشود وازهمین‌رواست که ذرات بدن زاد و ولد میکنند وزیادمیشوند . دراین هسته رشته‌هائی بسیار ظریف بشکل ابریشم بصورت مشبك بافته شده و بوجود میآیدکه نام آنرا کروموزوم (۱) میگویندکه تعدادآن درهرسلول یاياخته ۴۶ میباشد. کوچکتراز کروموزوم ژن (۲) است که از اجزاء آن بشمار میرود . این ژنها دررشد بدن ورنگ چشم ورنگ‌مو وقد انسان وسازمان بدنیش تاحدی دخالت دارند .

همچنانکه قبلاً باشاره بیان گردید یاخته‌ها ازیك جنس نیستندومانند مردوزن درانسان ویادرهمه حیوانات ویادرنباتات وبیشتر پدیده‌های حیاتی آنهاهم بدونوع نروماده تقسیم شده‌اندکه برای تولید مثل و ایجادعشق وزندگانی نروماده بهم میآمیزند وبخاطر بقای نسل که نتیجهٔ آن تشکیل بدن انسان است فعالیت مینمایند ومحرك آنها دراین فعالیت هماناعشق وعلاقه ومحبت بیکدیگراست .

پس دراینجاهم اگر بابصیرت بنگریم خواهیم دید جبر دربین است زیرا قانون جبرعشق که بطور اجبار این‌دورا بسوی‌هم میکشد وبهم متمایل می‌سازد وبهم درمیآمیزد دخالت مینماید واگراین‌قانون‌وجود نمیداشت هرگز حاضر بانجام وظیفه نبودند واگرانجام وظیفه نمیکردند بدنهای زنده‌ازوجودشان‌پدیدنمیآمد. درخودماهم اینطور است . اگرنیروی عشق نباشد هیچگاه مردان وزنان حاضر نیستند دست از راحتی و آسودگی‌و منافع شخصی کشیده بخاطر عشق آنقدر فداکاری‌نمایند ونتیجه عشق‌خودرا بصورت‌موالید تقدیم جامعه کنند .

(۱) Chromosome (۲) Gène

عشق که در نر بصورت بالقوه موجوداست درمواقع‌معین لقاح که ضروری و واجب‌است هزارها برابر میشود بطوریکه او را بجستجوی همسر میکشاند و در نتیجهٔ ایـن حذبه و کشش و آمیزش ماده‌آبستن وآماده میگردد و درست مثل خود انسان در درون جثهٔ‌آن یعنی در داخل هسته‌اش موجودی کامل و جمیل که در عالم خود بسی شگفت‌آمیز و عبرت انگیزاست بوجود میآید که آنرا کروموزوم میگویندکه پس از رسید بحد زایش بدونیم تقسیم میگردد و موالیدآن عده ایست‌که بادقت و توجه میتوان تعدادآنها را شمرد و اغلب نود و دو عدد است‌که این عده بدو بخش متساوی تقسیم شده در راست وچپ یاخته قرار میگیرند. باین ترتیب یك سلول که واحد بود باتقسیم افرادبدو یاخته تبدیل میشود و هریك‌از یاخته‌ها در طی زمان‌کوتاهی بصورت رشد وکمال میرسند وخود یاخته‌ای‌کامل میگردندو بـاز عمل لقاح انجام میدهند و ماده‌آنهاآبستن میشود و تعدادشان زیادمیگردد باین ترتیب است‌که‌تعداد یاخته‌هایاسلولها در بدن انسان افزایش میپذیرد. اینها بی‌حکمت نیستند و خلق‌شده‌اند برای‌نگاهداری بدن بزرگتردیگری که بدن انسان باشد وما خلق شده‌ایم برای نگاهداری بدن دیگری‌که خود ماازآن اطلاع نداریم‌چنانکه سلولهای ما از ما بی‌خبرند. همه بهم مربوطیم و یك وحدت‌کامل در عالم لایتناهی برقراراست.

یاخته‌ها پس‌ازآنکه‌تعدادشان فزونی گرفت برگردیکدیگرروان‌شده هرکدام دسته‌هاوگروههائی تشکیل‌میدهند و مانندمصالح در صدد رشد وساختن‌اجزاء بدن برمیآیند. هردسته ازآنها وظیفه مخصوص پیدامیکنند و نسوج‌بدن را میسازند. بـرخی ازآنها پوست، بعضی‌ماهیچه وبرخی اعصاب، دسته‌ای ازآنها استخوان را میسازند. در هرحال هرگروه از آنها با وضعی روشن و معین و ظریف و دقیق و ماهرانه و استادانه اعضاء بدن‌آدمی را بوجود میآورند.

البته بین اعضائی‌کـه باین ترتیب در قسمتهای مختلف بدن تشکیل میشود رابطه موجود است و بافتهای مخصوصی هم پیوند قلب را که مرکز حیات و زندگی است استوار میسازند.

بهرجای بدن بنگرید اعم از معده و روده و غیره همگی از بافت نسوج تشکیل شده‌که واحد بافته‌های بدن نیز سلول یا یاخته میباشد ولی با وجود تنوع جوارح‌انسان و اختلالات عجیبی‌که درآنها ظاهراً بنظر میرسد وباآنکه نمیتوان‌شباهتی بین خون ومایع قرمزرنگ‌آن‌واستخوان سخت وسفیدرنگ‌و ماهیچه لزج و محکم و پوست نازك سفید و ناخن خشك درخشان و تخم چشم‌شیشه‌ای رنگ و موی‌باریك سیاه و رودهٔ نازك سفید و محکم وکشدار و خلاصه اعضاء واجزاء مختلف پیداکرد معذلك همه‌این‌کثرتها یك واحد را تشکیل میدهد زیرا همه اینها باجبار از همان یاخته متشابه ورفیق وهمکار وهمراه‌که درابتدا یکی بود، بدون اینکه‌کوچکترین اختیاری از خود داشته باشند بوجودآمده است. آیااینها دلیل جبرو وحدت نیست. اگر دلیل نیست پس چیست؟

در عین حال این نکته بسی روشن و واضح است‌که همه‌این‌اعمال بدون اختیار انجام می‌پذیرد و با میل و رضا و رغبت خود یاخته‌ها نیست . آخر یاخته‌کوچك را چه‌کارکه بیاید استخوان یا پوست یا موی من و تو را بوجودآورد؟ چه قدرتی دارد، چه میلی باین‌کار دارد ، چگونه حوصله و همتش اجازه این زحمت طاقت فرسا را میدهد؟ اگر اورابااین‌کار مجبورنساخته واین‌وظیفه را بحکم‌آفرینش وسازمانی که باو داده‌اند براو تحمیل ننمایند چگونه حاضر است این چنین زحمت بکشد؟ بشر هم در زندگی‌همین حال را دارد و عجب اینست‌که با وجود اینهمه خود رامختار میداند وحرکاتش‌را از روی‌اختیارمیشمارد.

مرد روشن‌بین و فکور و دقیق حقیقت را بخوبی در مییابد و میداند که جز اجبار چیزی در

بین نیست و این اجبار هم مطلب ناراحت کننده‌ای نیست زیرا ازلوازم وحدت است که اینوظایف را برای اجزاء خود تعیین میکند کما اینکه وحدت عالم لایتناهی است که وظایف برای همهٔ کرات و موجودات که اجزاء او هستند تعیین نموده و معنی سرنوشت و تقدیر همین است و چیز عجیبی که دربارهٔ آن فکر خودرا خسته کنند نیست .

با تفکر مختصری در این باره معلوم خواهد شد که اختیار جز اوهامی نیست و وحدت سایه‌بانی است و با سایهٔ خود که همه جاگسترده است همه این امور راپناه میدهد و وضع آنها راآشکار و برای همگان روشن میسازد و تاآدمی ازاین حکمت بزرگ وحدت پندهائی نیاموزد وحقیقت‌را نفهمد نخواهدتوانست خود را از قید اوهام و خرافات آزاد سازد و در سایه فهم و عقل زندگی آسوده داشته باشد. ناچار یا مانند نادانان و بیفکران یك زندگی حیوانی خواهد داشت ویامانند متفکران متشتت و راه گم کرده دائماً دچار تزلزل و تحیر و ناراحتی فکری میباشد.

* * *

برادر عزیز ـ اکنون که باسرار درون بدن آدمی واقف شدی، دانستی چگونه موجودات زندهٔ این بدن خادم و فرمانبردار و نوکران با وفائی هستند و تو بدون اینکه خبر داشته باشی هم اکنون در درون کالبدت میلیاردها از این خادمان با وفا بدون غفلت و باکمال فعالیت و قدرت مشغول عمل هستند ودائماً در حال دادن تشکیلات میباشند تا پیکر ترا استوار نمایند. چه فکر میکنی؟ آیا میپنداری این بدن عجیب که صدها هزار رموز باریکتر از مو دارد بیهوده زنده است و بیهوده این چنین در دنیا تجلی میکند وکار انجام میدهد؟ آیا میدانی در حالیکه تو استراحت کرده و خودرا فارغ از دنیا ومافیها میدانی ومسئولیت خویش را نسبت بعالم وحدت فراموش میکنی همین عالم وحدت امر کرده که میلیاردها سلول و یاخته و گلبول در بدن تو مشغول کار باشند وآنی در انجام تکالیف خود سستی نکنند و حتی درآن حال که تو در خواب ناز بسر میبری اینها باکمال قدرت بکارهای خود مشغولند؟

هرگاه اجزاء سلولهای بدن ما وظایفی‌راکه برای آنها معین و مقدر گردیده خوب انجام‌دادند و درکار خود غفلت و سستی روا نداشتند و هریك در عالم خویش بهترین نحوکار خود راکردند بدن انسان سالم میباشد و هرگاه اخلالی وارد شود یادرانجام وظایف خود سستی نمودند و درست تکلیف خودرا انجام ندادند بدن انسان مریض میگردد ومختل میشود.

بهمین ترتیب ماهم که سلولی از عالم هستیم هرگاه وظیفه خود را درست انجام ندهیم وکاری را که برای ما معین شده و بتکلیفی که تقدیر برای ما تعیین نموده بنحواحسن رفتارنکرده و درآن جد و جهد وکوشش نکردیم در امور بالاتر از ما لطمه وارد خواهد شد. اینست رمزوحدت وجبر انجام وظیفه و تکلیف که باردیگر روشن گردید.

این درس عبرتی است برای همهٔ بشریت تا رابطه خویشتن را با عالم وحدت درك نمایند.

* * *

گفته شد انسان در این زمین در حکم یاخته‌ای است و همان مقامی که سلول در بدن شما دارد شما برای زمین که نسبت به بشر واحد بزرگتری از واحدهای حیاتی عالم وحدت است دارید و همانطور که سلول بترتیبی که گفته شد با زاد و ولد در بدن شما تولید مثل میکند شماهم در روی بدن زمین زیاد میشوید و بانجام وظائفی که برای شما در عالم وحدت بصورت سرنوشت مقرر گردیده میپردازید. درفضای

خارج که ما در آن مثل ماهی در آب غوطه‌وریم سلولهای بیشمار و موجودات بسیار ریز ذره‌بینی وجود دارد

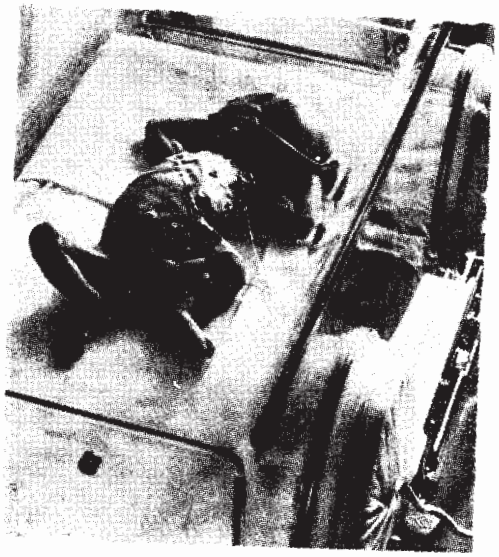

در دانشگاه تورکو **Turku** در کشور فنلاند جریان خون را در بدن نوزادان بدقت مورد معاینه قرار دادند.

که وضع آنها نیز مثل سلولهای بدن است. آنها هم با ما ارتباط مستقیم دارند زیرا مـا دائماً هوای خارج را وارد بدن خود میسازیم و بوسیلهٔ استنشاق آن موجودات وارد ریه‌های ما میشود و سپس با خون ما ترکیب شده از راه خون بسلولها میرسد و با تمام اجزاء بدن ما میآمیزد و در حقیقت همانست که بما جان میدهد. باین علت است که هـوا مایه حیات انسان میباشد و اگر چند ثانیه هوا بانسان نرسد یا بینی او را بگیرند و یا مثامات بدنش را کاملا مسدود سازند و نتواند از موجودات هوائی استفاده کند زندگی او باین صورت که هست قطع خواهد شد .

بنا براین همگی افراد بشر و همهٔ حیوانات و گیاهان و موجودات بوسیله همین هوا که دائماً استنشاق میکنند بـا هوا و زمین وصلند و بوسیله هوا و زمین با یکدیگر متصلند زیرا همین هوا راکه اکنون من استنشاق میکنم لحظه‌ای بعد کسی دیگر مورد استفاده قرار میدهد (البته پس از تحولات و تغییرات) و مرتباً ما از هواها و موجوداتی که فرو برده و بیرون داده اند ردوبدل میکنیم و بوسیلهٔ این ردو بدل کردن و خلط وآمیزش موجودات رابطهٔ ما بـا پیوندهای نامرئی ولی محکم و اساسی و خلل‌ناپذیر بیکدیگر متصل میشود. استفادهٔ از موجودات تنها از راه بینی نیست بلکه از تمام خلل و فرج بدن کـه تعداد آنها بسیار است این تنفس انجام میشود وتعادل موجودات بداخل سلولها از راه سوراخهای پوست کـه آنرا مثامات مینامند صورت میگیرد. آیا این از نکات عجیب عالم وحدت نیست.

بعلاوه انوار خورشید نیز که مادر زمین و واحد بزرگتری از عالم وحدت است دائم با ما وهمه موجودات عشقبازی میکند و حتماً تو لایق عشق او بوده‌ای که چنین مشمول لطفش قرار گرفته‌ای . هرگاه در روزهای ابتدای بهار در یك بامداد فرح بخش بدن برهنه خود را در معرض اشعه جان‌بخش آفتاب قرار دهی ولذت این نوازش گرم رادریابی معنی عشق راکه میگویم بهتر احساس خواهی کرد . بلی خورشید از راه باین دوری که باوجود سرعت نور (سیصدهزار کیلومتر در ثانیه) بیست دقیقه و اندی در راه است انوار خویش را بسوی من و تو و موجودات میفرستد تا باما متصل گردد و وصل بماشود وبافرستادن این شعاعهای نوری بما حیات بخشد. در حقیقت اشعهٔ او مانند دستهای ظریف و لطیفی است که بمیزان خیلی زیاد دراز شده ما را درآغوش میکشد و بااین نوازش بما نعمت حیات ارزانی میدارد.

راستی اگر این اتصال ولطف خورشید بامر خدای وحدت نباشد بشر ازکجا زنده است. بروید ازعلمای طبیعی بپرسید تا بدانید که اگر چند روز زمین از نورخورشید محروم گردد ودر تاریکی فرورود چگونه همهٔ نباتات وحیوانات وموجودات ازبین خواهند رفت. بپرسید چگونه نورخورشید حرارت حیاتی

زمین را تامین میکند واگر نباشد انجماد وسرما زمین را نابود خواهدکرد، بپرسیدکه چگونه با قدرت پختن مادهٔ کلروفیلی حیات نباتات را تأمین میسازد ونباتات هم حیات حیوانات وحیوانات‌هم حیات ما و ما حیات‌زمین‌را تأمین میکنیم واین رشتهٔ‌کمك‌ویاری بسلسله مراتب وزنجیروار مثل‌شبکه متقابل وپیوسته‌ای دائماً بدون‌آنی‌تعطیل درحال فعالیت‌است، بپرسیدکه‌اگرطیفهای مختلف خورشید حتی انوارماوراء بنفش و مادون قرمز آن نباشد وآثار آن درروی هوا وفضا وآب‌وخاك ظهورنکندچگونه حیات ازروی زمین‌رخت برمی‌بندد.

پس بدانید خورشید باما محبت دارد وبامرحق انوارخود رابخاطر اتصال باطریقیکه اصلافکر انجام آن ازقدرت ما خارج است بسوی ما و همهٔ‌کرات تابعهٔ خود روان میسازد . و همینطور در فضا هم وظایفی را انجام میدهد وخلاصه در اطراف‌کانون‌گرم واجاق حیاتی‌که برافروخته است هیاهوئی‌ازحیات وزندگی براه انداخته ومعرکهٔ عجیبی گرفته است.

* * *

اما خورشید هم این نیرورا از خود ندارد بلکه او نیزقدرت خویش‌را ازسلسله مراتب بزرگتر که جزءسازمانهای عالم‌وحدت است دریافت میداردوآنها هم بنوبه‌خود ازمقامات‌عالیتر ازخویش این‌فیض را میگیرند واین دست‌های بالای دست‌همچنان‌ادامه دارد تابسلسلهٔ وحدت‌که همان نیروی آفریننده‌بی‌همتا است منتهی میشود.

نام این‌سلسله مراتب‌را در علم‌امروز «ماکروکوسم» میگویندکه‌معنی‌آن عالم‌یاموجودات بینهایت بزرگ است‌که همانا تا آنجاکه امروز بشرکشف‌کرده گروههای‌کهکشانها وسحابیها است و مسلماً از آن بالاتر هم بسیار است‌که بعداًشاید مکشوف‌گردد. نقطه مقابل آن «میکروکوسم» است‌که عالم بینهایت‌ریز میباشدکه بشرواتم وذرات واجزاء آن‌واجزائی ریزتراز‌آن‌که هنوز بشر بکشف‌آنها پی‌نبرده‌است . انقدر ریزکه تابینهایت ریز میرسد.

پس معنی دسته اول دنیاهای عظیم است‌که مغز بشر قدرت تصور عظمت آنها را ندارد وچاره‌ای ندارد جزآنکه آنرا بینهایت عظیم بنامد. ودومی‌بمعنای ذره‌بسیار ریزاست‌که درعین‌ریزی‌دارای‌تشکیلات کافی است وباوجود اجبار سرنوشت‌کار خود را با رضا و تبسم انجام میدهد . این شاید عجیب ترین راز حیات‌باشدکه چگونه همهٔ موجودات باوجود اجبار رضا ورغبت حاصل میکنند وچنین میپندارندکه‌درکار خویش مختارند وغرور خود مختاری را دررفتار جبری خویش احساس مینمایند . دستهٔ بینهایت ریز از اتم و بالاتر از آن یعنی باکتریها و ویروسها هستندکه برخی از آنها با میکروسکوپ عادی و برخی با میکروسکوپ الکترونی پس از سیصد هزار بار بزرگ کردن دیده میشوند و بعضی هم هنوز دیده نشده‌اند.

باوجود این اختلاف عظیم‌که دراندازهٔ موجودات دیده میشود در امرعشق ووحدت باهم‌متفقند وتفاوت جزاز لحاظ‌کمیت یعنی اندازه ومقدار ازاین حیث درآنها دیده‌نمیشود . چنانکه ماه و خورشید و زمین در حکم دام عشق هستندکه موجودات را درتورهای نامرئی جذبه و عشق خویش حبس‌کرده و نگاه داشته‌اند وباکتریهای هوا وموجودات فضائی نیزکه درعالم جولان میزنند درواقع دانه‌هائی هستندکه در بام عشق ریخته شده وبرای تحریك موجودات بانجام وظیفه دائماً جلوآنها افشانده میگردد و آنهارا سر گرم ومشغول وزنده میدارد. اما اینها اعم ازجهانهای‌بزرگ وعظیم خارج ازاندازه وسنجش وذرات‌بسیار

ریز خارج از توان اندازه گیری که هردو را شاید تاحدودی بتوان بکمك دوربینهای عظیم یا ذره بینهای الکترونی درك نمود همگیشان غرق در نور عالم واحد و دنیای بیهمتا ولایتناهی وحدت هستند و در وجود آنها با وجودتنوع اندازه وشکل ورنگ وشیوه وحرکات وغیره وحدتی آشکار دیده میشود که این وحدت را تنها افکار روشن میتوانند درك نمایند.

پس بدان که همهٔ اینها درحال گردش وبی اختیارهستندوآنی سکون وآرامش ندارند وهیچ مقرو وماوائی برای خمودگی ومهملی وبیکاری برای آنها نیست بلکه دست توانای تقدیر همه راخوب و بطور شایسته بکاروفعالیت واداشته است.

این حقیقتی است ازوحدت که باتوجه به پیکر آدمی که نزدیکترین و صمیمی ترین آزمایشگاه دردسترس ما است وهرکسی آنرا درخود موجود دارد دانستیم لذا من نمیخواهم سخن مرا بدون دلیل قبول کنید بلکه شما را دعوت میکنم که بهمین لابراتواری که دارید یعنی بدن خودتان رجوع و تفکر کنید تا حقیقت آنچه راگفته ام دریابید.

پس ازاین تدبر خواهید دانست که چون طوق اجبار درگردن ما افتاده و همگی در این عالم بانجام وظایفی که بما داده اند مجبوریم پس اگرباز هم لجاجت ورزیده و از اختیار سخن گوئیم آیا نشانه کجی فهم وانحراف فکر نیست. ایا این امر برای یك انسان فکورزشت نمیباشد؟

هربشری که بتواند درخود فرورود وعلاوه برحواس ظاهری حواس پنهان خویش را بکاراندازد این حقیقت را درك خواهد نمود که درجهان چیزی جزاجبار بانجام وظایف آفرینش برای همهٔ موجودات وبشروجود ندارد . این حقایقی است که امیداست با روشن شدن در اینجا مورداستفاده همهٔ جهانیان واقع شود.

بازمیگویم که پیوندهای محکم عشق که در دنیا برقرار شده ونروماده را در تمام مظاهر خلقت بی اختیار بسوی هم میکشاند دراثر جذبه های نامرئی عشق است واین جذبه ازروی میل واختیار بشر نیست وخود آنرا بوجود نیاورده بلکه وسیله ایست که درراه او برای انجام وظائفش قرار داده اند. مگر نه اینست که نروماده از هرجنس مخلوق کورو کر، بلا اراده مجذوب یکدیگرند وبسوی هم میروند ومنافع شخصی خود را درراه انجام وظیفهٔ عشق ازدست میدهند. چه کسی این نشاط را بوجود آورده . آخرفکر کنید. این عشق عالمی است که دیگر نکوئی وبدی وکفرودین نمی فهمد و چنان در راه آن شیفته است که حتی (شیخ صنعان)(۱) پس ازسالها عبادت سراز پا نمیشناسد. آنطورکه مردم گفته اند رسوائی وننگ درراه عشق برای اومفهومی ندارد زیرا عنان عقل ازدست اوگرفته شده ودیوانه وار کارهائی میکندکه آنرا اخلاف وناروا میدانند . چه کند این یك دام آتشین است که از آن رهائی ممکن نیست ولی در عین حال از لوازم عالم است وهمهٔ موجودات کم وبیش باآن سروکار دارند وگرفتار آن میشوند. اگرتردید داری در خلوت در زندگی خود ومردمانی که اطرافت زندگی میکنند تفکر نمای .

حالا میپرسم ای بشراین عشق راازکجا آورده ای؟ اگر ازروی اختیار ومیل است پس چرا از

(۱) شیخ صنعان یکی ازعباد وزهاد ومدرسی بودکه مریدان بسیار داشت و پس از سالها عبادت و تقوی وزندگانی آبرومند دل درگرودختری عیسوی بست و رشتهٔ عبادت و درس را ترك کرده بدنبال او رفت ولی پس ازسالها بازعشقش معطوف بطرف حقتعالی گردید .

آن مینالی ؟ پس آنهمه شکایات ونالیدنها که بصورت میلیونها اشعار ومقالات وکتابها وخطابه‌ها در عالم بوجود آورده‌ای چیست؟ پس آن گریه‌های نیمه شب وآن شب زنده داریها و درددل‌ها باماه و پروین، با آسمان واختران کدام است؟ اینهمه مویه وشکوه چیست. حالاکه اختیارتست همه رارهاکن وبدوربریز و زندگی عاقلانهٔ خود را ازسر گیرو دیگر شکوه وناله‌هم مکن. اگراختیاراست چه لزومی داردپا برروی عقل بگذاری وازمنافع مسلم خود بگذری وحتی دین وآئین خویش را درراه عشق بدهی؟ آیا جنون نیست که انسان اختیار داشته باشد و باین اعمال خلاف خردمندی مبادرت کند ؟ آیا این ثابت نمیکندکه در آمیختن تو بعشق یعنی دخالت عشق درزندگانیت جزاجبار چیزدیگری نیست؟

اگر اختیار داری چرا دراینمورد اختیار خود را بوام داده‌ای وازآن استفاده نکرده‌ای‌وبقول عوام «خرت راکرایه داده‌ای وخود برسرراه نشسته‌ای». عقلت را بوام داده‌ای در حالیکه خود در راه عشق بجولان افتاده‌ای.

حال‌که باین‌حقیقت‌واقف‌شدی پس بیاخردمندباش وعقل‌خودرابازکن وآنرا ازچهاردیواری‌محدود بیرون بیاور واین‌دیوارهای‌محدودرابشکن وخراب‌کن وخودراآزادنمای‌وجبررابااندازهٔ‌فهم‌خود درك‌کن. بدانکه جبروعشق‌هرکدام بامقدربشر همراه است وبوسیلهٔ همین دواست‌که انسان بمقامات وارزش حیاتی خود میرسد .

کسانیکه‌عاشق وشیفتهٔ‌امرحق‌هستند دراین‌باره‌داستانها بخلق‌میگویند واگراین‌حرف‌بردل‌هرفرد بشری‌درست بنشیند عقل‌وخردادرخشان وتابناك میگردد .

* * *

اکنون وقت‌آنست‌که سخنانی ازجهنم و بهشت‌بگویم ومطالبی دراین‌خصوص بیان‌دارم . این‌همان سخنی‌است‌که ازقدیم موردتوجه‌بوده وچنین‌می‌پندارم‌که درادیان‌نیز باشاره وتمثیل بیان‌گردیده چنانکه در قرآن‌مجید درباره‌بهشت میفرماید :

مثل‌الجنةالتی‌وعدالمتقون(سورهٔ رعدآیه۳۵سوره‌محمدص آیه۵۱)یعنی‌مثال بهشت‌که‌به‌پرهیزکاران وعده‌شده چنین است . همینطوراست درمورد جهنم که‌آنچه بیان‌گردیده بعنوان تمثیل است وچاره‌ای‌هم جز این برای‌آموزش‌بشرنبوده‌است زیرابایستی ببشر چیزهائی گفت‌که درخور فهم اوباشد تابتواند درك‌کند و الامطالبی‌که‌ازحدودحواس ظاهری‌انسان خارج‌باشد قابل‌فهم‌نیست مگراینکه بصورتی‌که مطابق حواس‌باشد برگردانده شودکمااینکه به‌یك‌کور مادرزاد اگربخواهید معنی رنگ قرمز یاسبزرا بفهمانید بهیچ وسیله قادرنیستید زیراحسی‌راکه‌باآن این‌مطلب‌درك‌میشود فاقداست. زندگانی‌بعدازتحول (مرگ) بشرنیز بهمین صورت است‌وچون‌روح باپریسپری سازمانی غیرازوضع‌این‌جسم دارد ودنیای بعدازمرگ ترتیب‌دیگری‌است نمیتوان‌حالات‌آنرا بربشر تشریح نمود مگراینکه باتمثیل واشارات بیان‌شود واینطور فکرمیکنم‌که انبیاء عظام نیز بهمین لحاظ موضوع بهشت وجهنم را باتمثیل وتشبیه بیان ساخته‌اند .

آنهاهرکدام باتمثیل‌های‌خاص فرموده‌اندکه مردمانیکه‌اعمال‌نیکو داشته‌باشند جایشان دربهشت است وهرکس‌اعمال‌زشت بجای‌آورد جای‌او درجهنم خواهدبود .

حال‌میگویم اگرموضوع سوختن‌درآتش‌جهنم بصورت‌تمثیل‌نباشد وکلمات‌را عین‌آنچه‌هست مجسم کنیم دوحال‌پیش‌خواهدآمد : اگربگوئیم جسم بهمراه روح میسوزد چون‌روح امرخداست (درجای دیگر بتفصیل‌این‌راگفته‌ام وآیه‌مبارکه قرآن‌مجید «ونفخت‌فیه‌من‌روحی» شاهدآورده‌شد) لذاچگونه میتوان قبول

کرد که امر خداوند می‌سوزد وچون امر خدا از خدا جدا نیست درحقیقت توهینی است که تصور کنیم روح خدا در آتش می‌سوزد . اصولا روح قابل سوختن نیست بعلاوه عدن وجاویدان است چگونه بسوزد ؟ اگر بگوئیم جسم تنها است سوختن آنهم معقول نیست زیرا جسم تنها آنطور که همه میگویند احساس ندارد و ادراکی نمیکند همانطور که نمیتوان بجسم مرده درس آموخت یاسخن گفت . این کار عبث خواهد بود . چون تنبیه بایستی برای تنبه وتوجه باشد وبافهم وادراك همراه گردد چه سودی دارد یك جسم مرده را که چیزی نمی‌فهمد برای تنبیه بسوزانند . بایستی درد وفشاری باو وارد آید والا چنین عملی نتیجه نخواهد داشت .

هر گاه بگویند سوختن جسم وروح بعنوان مثال بیان شده بازهم میگویم چگونه می‌توان اینحرف را قبول کرد که روح خداوندی در آتش سوخته شود .

درهرحال بایستی عقل وفکر را بکار انداخت وحقیقت را ازفرمایشات انبیاء عظام بیرون آورد تا نور راستی برمغز بتابد . دراینجا نیز مسئله جبر بطور روشن وآشکار تجلی میکند . جبری که بهمراه عشق است وعالم را اداره مینماید . این امر نیز بانسان کمك میدهد ومیفهماند که تجلی عشق ازهمان روح میباشد وروحی که جایگاه چنین محبت است چگونه قابل سوختن در آتش میباشد .

حال دربارهٔ مسئله گناه نیز توجه کنیم که چگونه ممکنست یك جسم بیجان گناهی انجام دهد وآنچه را گناه مینامند باید ازجسم وروح باهم دانست زیرا جسم بیروح زنده نیست وگرداننده وفرمانده بدن روح است . این مطلبی است که روشنان ومتفکرین باید در آن باره توجه ودقت کنند تا حقیقت را بیابند . درهرصورت روح جلوه گاه محبت ومهر وامید است وبادانستن اینکه انسان محکوم نقشه سرنوشت است دیده روشن خواهد بود ومژده‌ای است که زندگی اورا نورانی میکند .

جذبه‌هائی که درعالم دیده میشود نتیجهٔ جبر است واگر انسان ازروی میل ورضا ازاوامر الهی اطاعت نکند چگونه قادر بعبادت خواهد بود . پس آدمی را سزاست که ظاهر وباطن خویش را باوحدت جفت سازد وبا اتصال بروح الهی جسم وجان خودرا ازشائبه هرگونه زشتی وبدی پاك نماید .

دراینصورت است که دین ودانش دراو تجلی خواهد کرد زیرا دانش ملازم دین است واگر دین بدون دانش باشد حکم خرافات دارد وارزش آن بسیار کوچك وناچیز ومحبوس درلانهٔ نادانی است . پس مرد روشن فکور وخداشناس را لازم است که از خرافات پرهیز کند وچشم بصیرت را بگشاید وحس ششم خودرا تیز نماید ازعناصر چشم بپوشد تادرمیان جامعه ازلحاظ اخلاق وفضیلت فرد باشد . بنابراین بایستی مردانه درراه اخلاق پیش رفت وهمانطور که حضرت علی علیه السلام میفرمود : خدایا من ترا عبادت نمیکنم بطمع بهشت یاازترس آتش جهنم تو بلکه ترا بخاطر آن عبادت میکنم که سزاوار پرستشی . آنحضرت درراه عبادت خدایتعالی مردانه رفتار کرد وتو هم به پیروی از او مرد باش وآنقدر دربند اینکه چه گلستانی را مأمن تو میسازند یا چگونه در آتش ترا خواهند سوخت مباش زیرا اینها همه حکم تقدیر خالق وسرنوشت بشراست وامر خالق هم بدون شك در آتش نخواهد سوخت . بایستی انسان عقل وعلم را شعار خویش قرار دهد ومرد نادان کوراست ونمیتواند حقیقت را ببیند .

درهرحال حکم ودستورات الهی آمده است وآورندهٔ دستورات خدائی مانند خود وحدت نزد خداوند عزیز ومحترم است . توبایستی مغز خویش را ارزش دهی وفکر وحدت را بخوبی درمغز وارد سازی ودراینراه قوی وبدون تزلزل باشی .

* * *

چیزیکه برسرور زندگانی من میافزاید همان اعتقاد باین مسئله تقدیر الهی است وپناهگاه من در زندگانی امراوست .

انسان ازسه نیرو مرکب شده : روح وجسم وقالب مثالی . روح وجسم را کم وبیش می شناسید ولی قالب مثالی نیروی سوم انسان است که درواقع عین جسم است منتها رقیق تر میباشد .

انسان مانند سایر موجودات خداوندی هرگز از خداوند جدا نبوده ونیست که بطور تمثیل در لسان اسلام گفته شده که خداوند از رگ گردن بآدمی نزدیك تر است . انسان بعالم پیوسته واز آن جدا نیست . قدرت خداوند بطور روشن وواضح حتی درذره هم هویداست وباتوجه وتدبر دراتم که جزء کوچك ولی دارای تشکیلات شگفت انگیز است این حقیقت روشن میگردد وپس ازدرك آن میتوان فهمید که جزء از کل است وکل نیز ازجزء تشکیل شده است .

برای درك حقیقت وجود آدمی لازمست که فکر وعقل را پروازداده ازنیروی معرفت وفهم استمداد کنیم تابتوانیم باطن خویش را بشناسیم وبا بصیرت ازاسرار وجود انسانی آگاه گردیم . انسان ازسه بخش تشکیل گردیده : روح وجسم وقالب مثالی نورانی .

جسم همان ماشین بدن است وروح امرحق وجلوهٔ آن ومایه حرکت کالبد میباشد که باعث روشنائی بخشیدن بعالم است . اگر روح نباشد اجسام نمیتوانند کاری کنند ومانند ماشینی هستند که سوخت ندارد یا یك آلت برقی که بمولد برق وصل نباشد . جسم وقتی روشنائی وحرکت وحیات دریافت میکند که متصل به نیروی روح گردد همانطور که آلت برقی وقتی کار میکند که متصل بمنبع برق باشد ، جسم انسان از عناصر تشکیل گردیده واینطور که مردم میگویند جسم قدرتی ندارد . البته درست است: درمقابل روح ، جسم را قدرتی نیست ولی همین جسم هم که ازعناصر است بدون نیرو نیست وتا آخرین لحظه ای که بپوسد وتبدیل بچیزهای دیگر شود آثاری از آن بظهور میرسد وهمان تحول وتبدیل شکل نیز نتیجه قدرت است .

اما نیروی زندگی انسان باینصورت که هست ازروح است وجسم که ازعناصر خاکی تشکیل شده مانند روح قدرت ندارد . قالب مثالی نیروئی است بین جسم وروح وواسطهٔ بین آندو وارتباط آنها بشمار میرود واگر نمیبود روح وجسم بعلت دوری سنخیت ونوع نمیتوانستند باهم کار کنند .

قالب مثالی ماده ای است بیرنگ که درتشبیه میتوان آنرا چون مه یا بخار یا گردوغبار دانست وازآنهم رقیق تر است ومتأسفانه بااین حواس بشری نمی توان درست آنرا تشریح وتوضیح نمود وفهماند .

یکی ازکارهای قالب مثالی عکس برداری ازتمام حالات ولحظات زندگی بامر ومشیت الهی است . مثل یك دوربین سینما که ازمناظر عکس برمیدارد واین عکس همیشه باقی است ومیتوان آنرا دوباره نشان داد قالب مثالی هم ازابتدای نطفه بجبر وبرطبق تقدیر اما باروشی منظم وبدون عجله ازتمام آنات ودقایق انسان عکس برمیدارد وهمه را ضبط میکند . درحقیقت اعمال ورفتار انسانرا بوسیلهٔ این عکس برداری بشکل طومار نگاهداری مینماید ودرعالم رستاخیز آنهارا نشان میدهد . اینمطلب ازکتب دینی مخصوصاً قرآن مجید بخوبی استنباط میشود ومن آیات مربوطه را درکتاب گلهای راهنمائی ذکر کرده ام بدانجا رجوع فرمائید .

باری پریسپری درآن عالم درحضور مجمع ارواح ودرحضور خداوند متعال فیلم اعمال را بازمیکند وهمه را نشان میدهد وکارهای نیك وبد انسان آشکار میگردد وهمین امر موجب مجازات بزرگی است. زیرا اگر فی المثل شخصی فسقی وفجوری مرتکب شده یا خیانتی انجام داده یا که قتل ودزدی نموده یا که عمل فحشاء یا لواطی ازاوسرزده ودراین دنیا منکر عمل گردیده وحتی سوگند خورده که چنین کاری ازاو سرنزده فیلم

تمام این عمل و حتی فیلم آن انکار وآن قسمهای دروغ ظاهر و آشکار میگردد و مانند عمل پلیس دقیقی همهٔ اعمال نشان داده میشود بدون اینکه چاره وراه فراری باشد.

این عمل در پیشگاه خداوند متعال و ذات مقدس او در حضور انبیا و اولیاء و اقوام و رفقا و مردم آشنا و دوستان و اشقیا و در حضور صاحب دعوی و شخصی که مورد ستم و آزار و خدعه قرارگرفته و در حضور مظلومان و فقرائی که مورد تجاوز وظلم شده‌اند وکسانیکه مالشان را خورده است ویا اسیر تعدی وی گردیده‌اند صاف و عریان و بدون پرده پوشی نمایش داده میشود وبا شتاب پرده ازکار مردمان بدکار میافتد . در این مقام است که حیرت و بیچارگی دست میدهد و مات و سرگردان دچار پشیمانی است و سخت رنجور و در تعب است و افسوس که این شکنجه بایستی باشد و جزای عملی است که انجام داده .

آنگاه شخص مزبور در حالیکه شرمگین است و هیچ پناهگاهی برای فرار از زیر بار اینهمه سیاهروئی ندارد نمیداند از خجلت چه بکند و بکجا بگریزد. اگر بگوید من کرده‌ام دیگر انکاری نیست و باید عواقب این شرمساری را متحمل شود و اگر بگوید این من نیستم فیلم روشن مزبورگفتهٔ او را تکذیب مینماید .

درآنموقع است که دچار انقلاب و اضطراب و خجلت عجیبی شده می‌بیندآنچه را با جسم و نیروی جان انجام داده این قالب مثالی عیناً آنرا برداشته و نشان داده است و اینهم جز اجبار چیزی نیست .

آنگاه که از این بیچارگی مات و مبهوت و سرگشته چاره‌ای جز تحمل و قبول این بیچارگی ندارد و راه عجز و زاری و التماس هم برای او بریده است آیا این عذاب ازآتش سوزان بدتر نیست ؟

حال که این خجلت و شرمساری را از عمل زشت متحمل گردید و حالتی از جهنم از اوگذشت هرگاه فعل نیکی در دنیا انجام داده باشدآن‌عمل‌هم نمایش‌داده میشود ودر واقع این‌نمایش‌اخیردریچه‌ای از بهشت براو میگشاید و نفسی از راحت برمیکشد و ازآنهمه شرمساری و بدبختی استراحتی میکند .

پس عاقل و خردمند را چنین سزدکه پلیس عقل خویشتن را بیدارکند و راه وجدان را بـاو گوشزد نماید تا درسایهٔ عقل‌وحکم وجدان از انجام عمل زشت خودداری‌کند وازاینهمه عذابها مصون‌ماند.

* * *

اگر عقل و خرد داری و در امور فکر میکنی بایستی بدانی که سرنوشت صحیح است و هیچ تخلفی ندارد . در این باره موشکافی‌کن و حقیقت را بفهم نه اینکه فکر خود را همیشه مثل ابر باین‌سوی وآن سوی پراکنده سازی .

برای فهم هرمطلبی لازم است انسان از نیروی خرد خویش‌کمك بگیرد و در امور استدلال کند و معانی را از اینطریق بیاموزد . همچنین باید از خرافات دور باشد و از آن صرف‌نظر کند و این تنها راهی است که میتوان بدانوسیله علم را با یقین بدست‌آورد .

برای فهم این مطلب لازم است که راه وحدت را پیش‌گیرد تا حقیقت‌بین شود زیرا وحدت است که این امور را با دلیل قوی بانسان بطور مسلم نشان میدهد و محال است که با داشتن فکرکج ومشتت و تمسك بخرافات و مطالب ناصحیح بتواند حقایق را به تلقین قبول‌کند . هرگاه شخص ازاین راه درست طی طریق نماید بتوحید و بیهمتائی یزدان بزرگ واقف خواهد شد و در زمرهٔ محبان خداوند در میآیدو طبعاً چنین‌کسی با بدی و زشتی و جنگ و جدال و تفرقه و اختلاف و دوئی و نفاق دشمن خواهد بود و طریقهٔ صلح وصفا ویگانگی ومودت وبرادری ومحبت ومهرورزی وخیرخواهی جامعه‌راپیش‌خواهدگرفت.

خوشوقتم که بدینوسیله بخواست خداوند و در راه اوکلماتی مبنی براندرز از قلم و طبعم جاری گردیده و دروسی که برای بشریت مفید است بیان داشته و درباره مطالب اساسی و مهم عالم خلقت سخن گفته‌ام.

اینست که بار دیگر میگویم حقیقت همانا تقدیر و جبر است و مرا ازکسی باك نیست ودنیا مانند کارخانهٔ منظم‌معظمی برروی‌برنامه‌دقیق یعنی‌سرنوشت میگردد وبهتر ازاین درسی‌برای بشریت نخواهدبود.

این مطلب را روشن و بی‌پرده بیان داشتم و هرچه را دانستم گفتم و میدانم که خداوند از تمام افعال و اقوالم آگاه و بینا است و همین تضمین‌برای من‌کافی خواهد بود والسلام.

نکات مهمی دربارهٔ سرنوشت و تقدیر

دربارهٔ تقدیر نکات زیر را باید دانست :

۱ ـ ازآنجاکه زمان یك امرنسبی است‌که درعالم واقع حقیقت ندارد بلکه زمان برای ما است که سیر محدودی از تحول را طی میکنیم و میزان گذشت زمان یعنی شب‌وروز وفصول نیز مربوط بگردش زمین و امری نسبی است لذا بایدگفت‌که نقشهٔ تقدیر چیزی نیست‌که قبلا تعیین شده باشد زیرا در عالم لایتناهی قبل و بعدی موجود نیست . بلکه امر و مشیت الهی تقدیر را درهمان لحظه‌که بوقوع میپیوندد مقرر میدارد و تقدیر سراسر عالم‌که در حقیقت و باطن عاری از تصرف زمان است در لحظهٔ وقوع توسط امر الهی صورت میپذیرد .

۲ ـ از اینرو تقدیر را باید تار وپود عالم دانست و امری است‌که در نظر مردم با تغییروتحول توأم است ولی در باطن تقدیر ثابت میباشد و در ظاهر چون با تحولات و تغییر مسیرها و دگرگونیها همراه است اشخاص متوجه‌آن نشده وتصور میکنند درتقدیر تغییر حاصل شده است. البته در ظاهر تغییر حاصل گردیده ولی این تغییرهم جزء تقدیر است .

۳ ـ چون سراسر عالم لایتناهی بیکدیگر مربوط و متصل است و هیچگونه جدائی از یکدیگر ندارند لذا هیچ فردی از افراد عالم عظیم نمیتواند نقشه جداگانه و دلخواه خود داشته باشد زیرا در نقشه بزرگ وسیعی‌که بهم پیوسته است اگر یکی از اجزاء بخواهد تك روی‌کند همه نقشه را بهم میزند. خصوصاً اینکه اجزاء بسیارکوچکتر ازآنندکه از نقشهٔ‌کل‌که بمقدار بینهایت ازآنها بزرگتر است اطلاع داشته باشند و چون اطلاع ندارند نمیتوانند برای خود راه و برنامه‌ای‌که موازی و مطابق با برنامه‌کلی عالم نباشد تعیین‌کنند . پس ناچار تابع برنامه عالم هستند و همان برنامه عظیمی‌که همه را راه میبرد اینها را هم راه خواهد برد .

۴ ـ انسان‌که موجودکوچکی است‌که در یکی ازکرات‌کوچك وکم ارزش عالم لایتناهی زندگی میکند نمیتواند راه وروشی‌آغازکندکه خلاف برنامه‌کلی عالم باشد وچون ازبرنامه عالم خبر نداردناچار تابع نقشهٔ‌کل است .

۵ ـ برای شاهد میگویم‌که انسان از تغییر سرنوشت مصنوع خود نیز عاجز و ناتوان است چه رسد باینکه بتواند برخلاف برنامهٔ عالم برود مثلا قلم را در ابتدا از پر پرندگان میساخت بعد تبدیل به نی‌شد و بعد چوب وبعدآهن و امروز قلم خودنویس ساخته و معلوم نیست بعد چه خواهدشد یعنی قدرت اینرا نداردکه پیش‌بینی‌کند پنجاه سال دیگر همین قلم چه‌خواهد شد و قدرت جلوگیری از تکامل وتحول

آنرا ندارد . کما اینکه آنچه تا حال تحول یافته از پیش‌بینی او خارج بوده است .

۶ ـ سرنوشت مخالف باکوشش نیست بلکه کوشش لازمه تقدیر است و بهمین دلیل است که باوجود اطلاع از تقدیر هیچکس قدرت خودداری از تلاش زندگی را ندارد. باین‌علت‌است‌که بشر از نقشه تقدیر خبر ندارد و این بی‌خبری اساس فعالیت زندگی عالم را تشکیل میدهد. اگر خبر داشت فعالیت نمیکرد و در نتیجه نقشهٔ تقدیر انجام نمیشد . پس روشن گردید که کوشش که‌علت‌آن غفلت و بیخبری‌است جزء نقشه تقدیر میباشد .

چون بشر از تقدیر بی‌خبر است‌کوشش میکند اماکوشش او همیشه بنتیجه نمیرسد . وقتی به ـ نتیجه میرسد که توارد با تقدیر پیداکند. ـ یعنی‌سرنوشت‌امری را مقرر نموده است ؛ اگرکوشش مردم با آن توارد پیداکرد به‌نتیجه میرسند و اگر نکرد نتیجه نخواهند برد . اینست‌که برخی‌اشخاص درکارخود موفق میشوند هرچندکوشش‌کمتر میکنند و عده‌ای توفیق نمییابند هرچند تلاش بیشتر مینمایند.

فی‌المثل میگوییم‌که بشر همیشه در فکر یافتن راز اتم بوده و در دو هزار سال قبل‌هم این تلاش راکرده و زحمات زیادکشیده اما حالا موفق شده چراکه با تقدیر توارد‌پیداکرده است . تمام اختراعات و اکتشافات اینطور است.

۷ ـ آلت و وسیلهٔ انجام

تقدیر وسرنوشت‌در بشردوچیزاست: سرشت وسرنوشت ـ سرشت دستگاه مغزی انسان است‌که هرفرد بشری بامکانیسم مغزی خاص بدنیا میآید که مطابق باوظیفهٔ وتکلیفی‌است که باید دردنیا انجام دهد وهمین امر ضامن ایجاد نظم درجامعه‌استواگر چنین نظمی در بین نبود یعنی مکانیسم مغزی‌اشخاص برای‌کارهای مختلف دنیائی ساخته‌نمیشدکسی‌زیر بارکارهای کوچك نمیرفت و امور جامعه مختل میماند . استعداد و فعالیت در همه‌کس هست منتهاکم و بیش دارد وتمرین‌وورزش تاحدودی استعدادهای مخصوص هرفردرا تقویت میکند وهرکسی دنبال‌کاری میرودکه ذوق واستعدادکامل آنرادارد وهمین امراست‌که تقسیم وظایف را درجامعه تأمین مینماید.

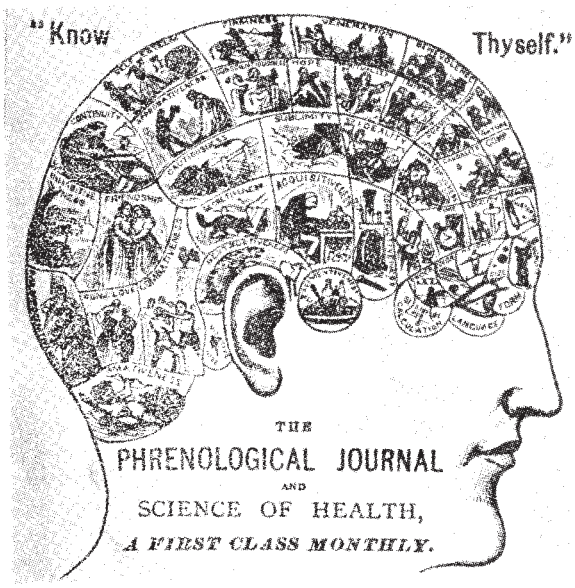

عکسی ازتقسیم بندی وظایف حفره‌های مختلف مغزی آنطورکه درحدود قرن‌نوزدهم‌میلادی تصور میکردند.

نکته دوم سرنوشت است‌که فعلا باجمال بیان میگردد: قوانین عالم لایتناهی‌که بنابامرومشیت یزدان بزرگ مقررشده لایتغیر و ثابت اندوهیچ عاملی نمیتواند در آنها تغییر دهد (قرآن مجید مکرر فرماید : لن تجدلسنةالله تحویلا ـ یاتبدیلا ـ درسنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت) و هرفرد از افراد بشردر هرمحیط وهرزمان وهرشرایطی‌که در دنیا بوجود آید چون جزئی ناچیز از یك‌کل است

طبعاً تابع قوانین کلی میباشد وهمین مسئله سرنوشت را ایجاب مینماید. قوانین طبیعی وفیزیکی وشیمیائی عالم که آثار تخلف ناپذیر دارند و هرعلتی معلولهای معینی بوجود میآورد یکی از بهترین دلایل برای وجود تقدیر است.

هرچند مسئله تقدیر را درطی مقاله مفصلی که در ۱۲ شماره مجله نوردانش (از ۵ سال ۴ تا ۴ سال ۵) بیان داشته وآنجا تقدیر را بدوقسمت سرشت وسرنوشت تقسیم کرده ودر بارهٔ این موضوع بتفصیل شرح داده‌ام لیکن موضوع سرشت دربالا باختصار بیان شد وموضوع سرنوشت را ذیلا باشاره میگویم :

علاوه برموضوع ساختمان مغز بشر که در این فصل بیان شد عوامل دیگری در زندگی انسان دخالت داردکه یکی از آنها چنانکه گفتیم نقشه و برنامه کلی جهان است که بشر وهمه موجودات ناچار به تبعیت ازآنند زیرا جزء وداخل آن میباشند. مسئله دیگر پیش آمدها و اتفاقاتی است که دائماً در دنیا جریان دارد واز اختیار بشر خارج است مانند زلزله وطوفان وسیل وسرماوگرما وعوامل جوی وسماوی و زمینی وغیره که درتغییروضع زندگی بشر وحتی تحول عده‌ای ازموجودات انسانی اثرمیکند.

موضوع دیگر محیط زندگانی انسان است که این طفل پسراست یادختر، درکجا متولد شده، آیا درخانهٔ یك سلطان با یك گدای بینوا بدنیاآمده ، شرایط او چیست ،کشوری که درآن متولد شده ، وضع جسمانی وروحی وسلامت پدر مادری که اورا بوجود میآورند، آب و هوائی کـه درآن بسر میبرد ، امکاناتی که در اختیار خواهدداشت ، وضع مربیان ونگاه‌دارندگان او، عواملی که بدون اختیاردر زندگیش اثر میکند و انواع و اقسام این قبیل امور تأثیر مستقیم و حتمی در سرنوشت او خواهد داشت.

تاثیر اعتقاد بسرنوشت

اعتقاد بتقدیر وسرنوشت وحقیقت آن درصورتیکه درفکر مستقر گردد وپایه قوی پیداکند (این کاربا توجه وتفکر درحقیقت امرامکان پذیر است) باعث راحتی خیال وایجاد نشاط وشادمانی که ازلوازم اساسی حیات وبرخورداری ازنعمتهای الهی است خواهد گردید. زیراکسیکه امور را ازمسیر منظم تقدیر بداند دلیلی ندارد ازهر پیش آمد ولودر نظرش نامطلوب جلوه کند محزون گردد وحزن ناراحت کننده به اودست دهد.

دراینکه قوانین لایتغیری برای نظام عالم موجود وهرفردی از موجودات مجبور به بتعیت از این قانون هستند تردیدی نیست واگر بناباشد رفتار وعمل را دراختیار افراد گذارند درگردش کارخانه جامعه (اعم ازکلیات وجزئیات آن) بی‌نظمی وهرج ومرج پدید میآید. هرفردی ازافرادبشر برطبق خاصیتی که دراو بودیعت نهاده شده موظف بحفظ وجود خویش است و برای اینکار درصددکسب خیر و دفع شر برمیآید وچون کسب کمال و دانش و ترقی جزء این وظیفه بشمار میرود هرکس در حدود امکانات ظروف حواس خود میتواند استعدادهای فطری مغزخویش را باورزش وتمرین وکسب دانش وقدرت توسعه دهد. وهمین رشد فکری ، اراده و تمیز بین کار شایسته وناشایسته را نیزتقویت مینماید. درهرحال بشردربین این قوانین ونقشه لایتغیر عالمی که درآن بسرمیبرد و در میان محدودهٔ استعدادهای معین مغزی خود تا اندازه‌ای که بازهم تابع تقدیر است توسعه وپرورش قوای خود را انجام میدهد. این امررامیتوان قسمتی ازتفویض دانست.

آیا واقعاً اعمال بشر ازخود اوست

برخی اشخاص تمام کارهای بشررا جبری میدانند واو را درهمهٔ امور مجبور میشمارند و بعضی تفویض واختیار برای او قائلندوبرخی هردورا درآن مؤثرمیدانند.

این دوعامل تا چه اندازه درزندگی انسان مؤثر است ؟ حدود این دوکدامست ودر حقیقت بشر تابع جبراست یااختیار یا هردو؟

برای حل مطلب باید موضوع را دوقسمت کرد: یك قسمت عمده ازاعمال بشردر سایه تقدیرانجام میشود وقسمت بسیار مختصری ببندگان محول گردیده است. زندگی بشرتابع این دوقسمت است.

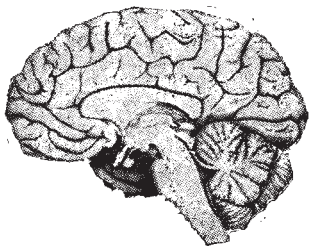

سازمان مغزی اشخاص مختلف با یکدیگر تفاوت دارد

قسمت اول که عمده است وتقدیر یزدانی نام دارد عبارت ازآفرینش وساختمان حواس مختلف بشر(که بیست ویك حس آن درکتاب مکانیسم آفرینش شرح داده شده است) وکالبد بشر وسازمان بدنی اومیباشد . زیرا ظروف حواس بشر باندازه‌های مختلفه ساخته شده واین اندازه‌ها دراختیار بشر نیست بلکه دراصل خلقت اوست که وی در آن تصرف واختیاری نداشته است . پس هریك ازظروف حواس بقدر ظرفیتی که دارند ازقدرت وعلم و نیرو وتفکر کاملة‌الهی بوسیله‌روح که امرپروردگار است استفاده میکنند واینرا تقدیرمینامیم . مرادازجبر نیز همین‌است .

مثلاظرف فکرفلان‌شخص طوری درست‌شده که بایدمقام بزرگی‌را احرازکند ، اینشخص باجزئی کوشش ودنبال کردن به‌آنمقام نائل‌میشود. چرا ؟ برای‌اینکه‌امورات‌را خوب تشخیص‌میدهد وراه حلهارا بآسانی‌پیدامیکند . اماشخص‌دیگر که ظروف‌فکرش کوچکتراست نمیتواندبآنمقام برسد .

سازمان‌بدنی‌هم دراین‌تقدیر تأثیردارد چنانکه چشم کسی بهتر ببیند یاقوهٔ‌فکری کسی قویتر باشد . اگردستگاه‌حساس بدنش‌سالم ونیرومند باشد درکاراو تأثیر دارد . فلان‌شخص حنجره‌اش طوری‌ساخته شده‌که صدای‌مطلوب‌ازآن بیرون‌میآید واین کارمسیرزندگیش‌راتعیین‌میکندو به‌همین‌ترتیب‌است‌سایر استعدادها وقوائی که‌درافراد بشر بدرجات‌مختلف اعطاشده‌است . اگرتفویض کامل‌میبود بایستی‌همه‌بتوانندمثلا آوازمطلوب یا چشم‌تیزبین وامثال‌آن داشته باشند . اصولامجموعهٔ‌استعدادهای‌مغزی وبدنی وحواس مختلفه هرکسی برای کارمعینی ساخته‌شده که بعدهاهمان شغل‌رادرجامعه انجام خواهدداد وچون این‌وضع باختیارخود بشر نیست آنرا جبرمینامند .

قسمت‌دوم امور بسیارجزئی‌است‌که به‌بندگان محول شده . ظروف حواس به‌هریك ازما بنحوهٔ خاص عطاگردیده. اگربطوراحسن ازآنها بهره‌برداری‌کنیم نتیجهٔ‌نیکومیبریم . منظوراینست‌که هرفردی هرگاه ظروف‌حواس‌را ورزش‌دهد قویترمی‌شود ومیتواند درحدود استعداد ظروفی‌که خداوند باو داده آن ظروف را تقویت‌کند .

ازاینجامعلوم می‌شودکه تقدیروسرنوشت یزدانی یاجبر درزندگی بشر دخالت‌عظیم دارد وچون یزدان‌آفرینندهٔ بشراست اصول ورؤس‌حیات‌بشر ازجانب‌اوست‌که ظروف‌را بصورتیکه صلاح وشایسته ولازم بوده‌اعطاوتفویض کرده‌است .

ازطرف‌دیگر خودبشر نیزدرحدود ظروف‌حواس‌که باوتفویض‌شده مسئول است‌که‌آنرا تقویت‌کند ومنتهای استعدادخویش‌را دراین‌باره بمنصهٔ ظهوربرساند .

مثال ــ قبل‌ازاینکه وارد درتوضیح بیشتراین‌مطلب‌شوم برای روشن‌شدن مثالی میزنم : گوسفندی

را دریك مرتع به طناب بلندی می بندند که چرا کند . گوسفند در حدودی که طناب باو اجازه میدهد میتواند ازچراگاه استفاده کند ولی بیش از آن قادر نیست . اما ما که براو تسلط داریم میتوانیم گوسفندرا بهر کجا که میخواهیم ببریم که از آنجا استفاده نماید .

امر بین الامرین چیست ؟

گفته اند لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین (نه جبر و نه تفویض بلکه امر بین دو امر است) برای روشن

گوسفندی دریك مکان محدود بطناب بسته شده است. بچه های او با آنکه طناب بگردن ندارند ولی باطناب معنوی که همان علاقهٔ بمادر باشد اراودور نمیشوند .

شدن مطلب قبلا مثالی میزنم : فرض کنید گوسفندی را در یك مکان محدود که دارای علف است رها کرده اید . گوسفند باختیارخود این محل را برنگزیده بلکه شما اورا درآن محل برده اید . بنابراین به جبر این محل دراختیارش گذارده شده است . اینعمل را که شما نسبت بگوسفند انجام داده اید میتوان تفویض نام نهاد زیرا تفویض بمعنی اعطا و بخشیدن است . شما این مزیت را باو بخشیده اید . گوسفند درآن محل میتواند ازعلف بخورد بنابراین اگر جبر این عمل را هزارواحد حساب کنیم اختیار او نسبت باستفاده ازآن محل حکم یك هم نیست زیرا درآن محل ممکنست جبرهای دیگری اضافه شود یعنی هروقت بخواهید گوسفندرا ازآن محل خارج کنید یا بیمارشود ونتواند ازعلف استفاده نماید یا علفی که مناسب او باشد پیدا نکند یا مجبور باشد فقط ازهمان نوع علفی که آنجاهست بخورد نه آنچه مطلوب و آرزوی اواست یا خود بلااراده علفها را ضایع نماید و اینقبیل امور .

اگر اختیار میبود گوسفند میل دارد همیشه درآن محل آزادانه بگردد ومیل دارد هر نوع علفی را که دوست دارد درآنجا پیدا کند وهرچه میخواهد انجام دهد . ولی چنین اختیاری ندارد . هروقت شما بخواهید باجبار اورا ازآنجا دور میکنید و نمیگذارید برطبق میل و نظر شخصی خود ازآنجا استفاده نماید .

ممکنست بگوسفند اجازه دهید هرچه میتواند بخورد ولی او نمیتواند بیش از اندازهٔ مقرر بخورد . فقط باندازه شکم خود میتواند بخورد . واین شکم را خود او برای خویش نساخته بلکه باجبار بمیزان معین دراختیارش گذارده اند که بیش ازآن نمیتواند بخورد . پس اینمطلب هم جبر ومحدود کنندهٔ تفویض است و بین الامرین همین

مختصر ناچیزی است که اومی‌تواند انجام دهد .

آوردن گوسفند بمحل علف جبراست واینکه اومی‌تواند بخورد تفویض‌مختصری است که دارد و بین‌الامرین است زیراسراورا بزوردرعلف فرونمیکنند که بجبر بخورد . هروقت که بخواهیداین اعطائی و تفویض‌رامیگیرید که گوسفند نتواندازعلف استفاده کند یامثلاشما بشرنتوانید ازچشم بهره ببرید .

درواقع جبری‌است که گاهی مختصراً بصورت‌اختیار جلوه میکند . باز توضیح میدهم : آوردن گوسفند بمحل‌چرا یك‌جبر وامکان بردن او وحدودهائی که در استفاده ازآن محل دارد جبردومی است و بین‌الامرین که گفته‌اند واقع شدن بین‌این‌دوجبر میباشد (بین‌امرین یعنی بین‌دوامر) که درحقیقت‌اختیار بسیارضعیفی بشمارمیرود.

اینکاررا امربین‌الامرین‌مینامند زیرادرمیان چندین‌جبرقوی ونیرومند اختیارمختصری‌باستفادهٔ ازچیزی‌که باوتفویض شده پیدامیکند بعلاوه اگر درمعنای جبر وتفویض دقت‌کنیم می‌بینیم هردو یکی‌است زیراتفویض‌بمعنی اعطاءاست واعطا ازطرف‌شخص دیگری می‌شود واختیارآنچه اعطاشده دردست‌معطی‌است نه‌آنکس‌که ازعطا استفاده‌میکند .

مثال‌دیگری‌میزنم : خداوندبشما چشم تفویض‌کرده‌که باآن می‌بینید . اعطا وتفویض‌چشم خود جبری‌است زیراتوخودآنرا نساخته‌ای، بتوباجبار داده‌اند امادیدن بتوتفویض‌شده‌که می‌توانی باآن‌ببینی . یعنی این‌دیدن محدوداست . مثلا تافلان مسافت میتوانی ببینی واگرمانعی مثل‌دیوار جلوچشم بیاید دیگر چشم‌کارنمیکند یااگر علتی‌درچشم پدیدآید قدرت دید سلب میگردد . پس‌اختیار کامل نیست بلکه‌اختیار مختصری است که‌آنرا بین‌الامرین میخوانند .

توضیح بیشتردربارهٔ حدودجبر وتفویض

یزدان‌مقتدردانا وتوانا دستگاه‌حواس وکالبدبشررا طبق‌حدودمعینی‌که بایدوظیفهٔ دنیائی‌راانجام

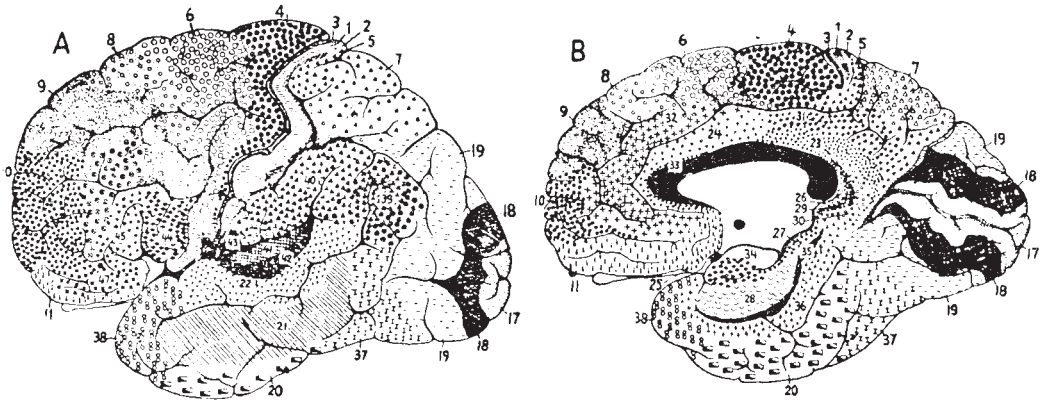

برودمن **Brodmann** آلمانی درسال۱۹۰۹ مغز انسان‌را به۴۷منطقه جداگانه بشرح بالا تقسیم کرده‌است. این‌تصویر ازصفحه۱۳۱کتاب‌او بنام تقسیمات مغزکه در شهر لایپزیك بآلمانی چاپ شده اقتباس گردیده است .

دهد آفریده‌است. درهربشری دستگاه مختلف حواس‌دارای حدودی‌است‌که باهمان‌حدود بدنیامیآید وطی مراحل‌زندگی‌که حواس باتناسب مقدر رشد میکند باید طبق‌همان حدود وظیفهٔ معینهٔ خودرا انجام دهد .

دربارهٔ دستگاه‌حواس درکتاب (مکانیسم آفرینش) مفصلا بیان‌شده ولازم است برای فهم مطلب آنجارا بدقت مطالعه‌فرمائید . مثلاشخصی‌که بایدوظیفهٔ طبابت‌را انجام دهد دستگاه‌حواس‌او طوری‌است‌که مناسب‌این‌شغل واین‌سرنوشت‌میباشد . کسیکه‌باید داروساز باشد دستگاه حواسش درهمین حدوداست وکسیکه باید مخترع باشد دستگاه‌حواسش مناسب‌این‌سرنوشت‌است .

دلیل‌اینمطلب همان‌ذوق وتمایل وتوجه افرادبشر بکارهای مختلف‌است واین‌ذوق وعشق را که در زبان فرانسه و انگلیسی Vocation وکاسیون ـ وکایشن (ذوق) مینامند بتجربه و آزمایشهای بسیار دریافته‌اند چنانکه امروز در آمریکا واروپا مؤسسات ومدارسی برای آزمایش روانشناسی ویافتن ذوق و Vocation فطری‌طفل موجوداست‌که پس‌ازآزمایش وامتحان‌لازم باواعلام میشودکه به‌فلان‌صنعت‌یافلان عمل توجه‌بدارد وبایددنبال همان‌رابگیرد تاموفقیت‌او درزندگی بیشترشود .

به‌تجربه‌دیده‌شده‌که هرگاه‌شخصی شغلی‌را اختیارکردکه ذوق‌او باآن‌سازگاراست بزودی‌درآن ترقی فوق‌العاده میکند زیرا استعداد درآن کار دارد ودستگاه حواسش باآن‌عمل مناسب است یعنی‌درواقع سرشت‌اوکه ازروزاول درکالبد ودستگاه‌حواسش آفریده‌شده همان‌کاراست وآلات مغزاو درآن‌قسمت معین بزرگ‌ومتناسب‌است وبهمین‌دلیل بزودی درآن‌عمل‌پیش‌میرود وعشق وتمایل‌فطری‌بآن‌عمل‌نشان‌میدهد، ازآن خسته‌نمی‌شود ودرصددفرار وشانه‌خالی‌کردن اززیر باروظیفه نیست .

برعکس‌اگرکسی شغلی‌اختیارنمایدکه خلاف‌دستگاه فطرت‌اوباشد ازآن‌عمل‌بیزاراست ودائماً در صددگریختن از آن بوده وسعی میکند شانه اززیر وظیفه‌خالی نماید وشغل خودرا عوض‌کند (حقیقت امر اینست‌که باطناً پیوسته دنبال‌اختیارکردن شغل‌فطری‌خویش‌است بدون‌اینکه متوجه‌موضوع باشد) همچنین چنین‌کسی استعداد انجام‌آن عمل‌خلاف‌استعدادراندارد ، درآن‌کار تنبل وبی‌قابلیت‌وناشایسته است ، همیشه درکار و درزندگی عقب‌میماند وپیشرفت وترقی‌شایانی درآن‌نخواهدکرد .

نه‌تنهاذوق ومیل‌فطری‌بوسیلهٔ آزمایشهای روانشناسی‌که‌اخیراً دراروپا وآمریکامعمول شده معلوم میشود بلکه‌بطورطبیعی‌هم بروزمیکند چنانکه بسیاردیده‌شده‌که اطفال بالطبع مایل‌باختیار شغل‌معینی هستند وهمیشه‌عاشق وخواهان‌آنند بدون‌اینکه علت‌آنرا بفهمند . طفلی‌میگویدکه وقتی‌بزرگ‌شوم سرباز‌خواهم‌شد وازتصمیم خود منصرف‌نمیشود هرچند هزارها خطر درمقابلش‌مجسم‌کنند ـ دیگری‌علاقه به‌پزشکی دارد ، دیگری‌میخواهد مهندس‌شود وبهمین‌ترتیب سایرشغلهائیکه دردنیا معین شده‌است .

مطالبی‌که‌دربارهٔ علاقه‌فطری افراد بکارمعین (ذوق‌یا Vocation) گفته‌شد برای تأیید مطالب حقه‌ای‌که‌دربارهٔ جبر وتفویض گفتم بیان‌گردید ودرواقع این‌سرنوشت افراداست‌که توسط آفریننده معین میشود ودرمکانیسم مغزهرفرد قراردارد .

نظم جامعه

فلسفهٔ اینکه آفریننده دستگاه‌حواس‌بشررا مختلف‌میافریند وهرکس‌را برای‌کارمعینی استعدادمیدهد اینست‌که جامعه‌اداره‌شود ونظم پیداکند . اگرچنین نباشد هرج‌ومرج بزرگ درآن‌حکمفرما خواهدشد. هیچکس‌راضی باختیارشغلهای پرزحمت وکوچك‌نیست ، هیچکس‌تن بانجام‌کارهای پرمشقت مثل کارگری درمعادن ذغال‌سنگ یامعادن‌فلزات درچندهزارمتری‌عمق‌زمین یامقنی‌گری‌یاسپوری یاعملگی وخلاصه‌انواع واقسام‌کارهای‌پرمشقت‌کوچك نخواهدداد . وجز بااین روش‌نیکو ونظم تخلف ناپذیری‌که آفریننده مقرر فرموده ودائماً دنیا طبق‌همان‌نظم پیش‌میرود جامعه‌ها اداره‌نخواهند شد. اینست علل‌اختلاف‌کار ووضع عمل

افراد درجامعه نه اینکه این اعمال را چنانکه برخی میپندارند منسوب به تنبلی ناشیه از اعتقاد بتقدیر و این قبیل امور دانند .

نظری بادیان

وتنزل الملئکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده ـ خدا فرشتگان وروح را بامر خود برهرکه از بندگان خویش بخواهد میفرستد **قرآن مجید ـ سوره نمل ـ ۲**

ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله و منهم من حقت علیه الضلالة فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین.

وهمانا ما در میان هرامتی پیغمبری فرستادیم تا بخلق ابلاغ کند که خدای یکتا را بپرستید واز بتان وفرعونان دوری کنید پس بعضی مردم را خدا هدایت کرد وبعضی دیگر درضلالت وگمراهی ثابت ماندند پس درزمین گردش کنید تا بنگرید عاقبت آنانکه انبیاء را تکذیب کردند چیست. **سوره نمل ـ ۳۶**

طرح آسمان وخدا برای خلقت بشراینست : آن کسانیکه اول مطلع میشوند بایستی آنهارا که دیرتر میآیند خبر کنند وآن کسان که نخست اصول را میگیرند بایستی آنهائی را که در این کار کند ترند آگاه و دانا سازند . من یکی از شاگردان آسمان هستم که نخست آموخته ام واین اصول را گرفته ومردمان را به آن آگاه میسازم . اگرمن آنها را آگاه نسازم چه کسی خواهد کرد؟ **دین کنفوسیوس ـ منسیوس ۲**

نظری به آراء بزرگان و فلاسفه

مردم دودسته اند: عامه ودلاوران ـ بایستی دلاوران پیشوا شوند وعامه تابع آنها باشند.

تماس کارلایل

حالت جنگجوئی درهیئتهای اجتماعی یا برای حفظ ودفاع از هیئت است در مقابل دشمن یا برای آنست که وسائل معاش و زندگی را ازجماعت دیگر بگیرند. در این هیئتها افراد یکسره تابع قدرت جماعتند واصالت ندارند. آلتند وباید اطاعت کنند.

هربرت اسپنسر

خاصیت جنگجوئی و برده کردن سایرین در ابتدا منحصر بافراد بوده که همان آدمخواران ووحشیانند وحالا ملتها را میخورند وبرده میکنند. **اسپنسر**

مردم باید دودسته باشند زیردستان وارباباں ـ کار باید بدست اربابان باشد . زیردستان برای زبردستانند وقانون باید بنفع نجبا باشد. **نیچه**

بهترین دولتها آنست که در آن بهترین مردم حکومت کنند . حاکم حکیم باشد یا حکیم حاکم شود وسایر شغلها براین قیاس. **افلاطون**

باید حکومت متعلق بعموم (دموکراسی) باشد و آزادی وبرابری و دادمیان اعضاء هیئت اجتماع حفظ شود واین وقتی صورت میگیرد که مردم ازلحاظ تمول وتعقل فاصله زیاد

نداشته باشند واگرفاصله زیاد باشد باید بین طبقات شریف و حقیریك طبقهٔ متوسط هم باشد که اعتدال را نگاه دارد.

ارسطو

قوانین درمیان مردم بیقاعده وبدلخواه مقررنمیشود و قواعد و اصولی دارد و مانند کارهای خداست که بیقاعده وبی‌نظام نیست.

منتسکیو

عدم مساوات بین مردم بواسطه هیئت اجتماع بین مدنیت است که انسانرا از حال طبیعی خارج نموده است. انسان طبیعی خوش وآزاد وانسان اجتماعی بنده وناخوش‌است .

ژان ژاك روسو

تمام مفاسد وبدبختیهای انسان ازتمدن وزندگانی‌اجتماعی‌است ولی بدبختانه‌بازگشت بزندگی طبیعی هم برای اومیسر نیست.

روسو

چون مسلم نیست‌که هیئت اجتماع بتواند قوانین پسندیده تنظیم‌کند باید مردی داناو خردمند قوانین را بارعایت جوانب آن آماده‌کند وبقانونگزار یعنی هیئت اجتماعیه‌عرضه بداردکه تصویب شود.

روسو

درهرهزار سال باید مصلحی برای اصلاح جهان بیاید ــ بهرالفی الف قدی برآید.

نیچه .

مردم دودسته‌اند : آنهاکه برأی خود مغرورندو آنهاکه پیرودیگرانند.

رنه‌دکارت

ممکن است اختیار وجوب متعلق بذات و جبر و امکان و وجوب ترتب معلول بعلت مربوط بعوارض باشد. دراینصورت تناقض بین جبرواختیار نیست.

امانوئل‌کانت

تکامل ازساده شروع میشود وهرچه‌روببالا میرودکاملترمیگردد ولی‌هیچوقت‌کاملا کامل نمیشود . هرچه بالاتر رود باختیارنزدیکتر میشود.

لامنه

باوجود اینکه انسان مختار است ولی وجدان انجام تکالیف رابطورقطع امرمیکند و نیزهمین حس انسان را برآن میداردکه به بعضی مسائل حکم‌کند و بآن معتقد شود مثل حکم بوجود خداوند وبقاء خلود

شارل رنوویه

درعلت ومعلول جبراست ودرددیانت اختیار.

آلفرد فویه

هرچه درمراتب وجود ازجماد به‌گیاه وگیاه وحیوان بانسان بالارویم اختیار بیشتر میشود.

هانری برگسن

ارادهٔ خدا نامحدود است وهیچ حدی ندارد زیرا ضروریات عقلی را هم خوداو خلق کرده ومیتوانست‌خلاف آن مقرردارد وارادهٔ خود رابرآنچه بنظرمامحال‌است‌نیز تعلق‌دهد.

رنه‌دکارت

دراراده خدا نمیتوان فرض‌کردکه برنفع خود بامری اراده‌کند زیرااونیازمندنیست ووجود وماهیتش یکی است و جاریه‌است . خداوند علت همهٔ موجودات و مؤثر است‌و هیچ وجودی جز بطفیل وجود اوموجود نمیشود. فاعل مختارفقط خداست. اوهم بانظام معینی‌کار

میکند نه هوس. چون نامحدود است فعلش هم نامحدود است .

اسپینوزا

اعمال انسان دوقسم است. اگر بتحریك عوامل خارجی باشد ازتأثیرعلم ناتمام استو لذا محدود ومقید است یعنی جنبه منفی وعدم وانفعال دارد و اگر برحسب طبع خود انسان باشد ازعلم تمام ناشی میشود و مثبت و فعل است . قسم‌اول ازاختیار بیرون وقسم دوم‌باختیار انسان است.

اسپینوزا

علت‌ومعلول هست. چه درزندگی وچه درعمل آنرامی‌بینیم ولی چون درمقام تحقیق فلسفی برمیآئیم می‌بینیم این اعتقاد ضروری نیست چه از روی تجربه برای ما آمده و باید دانست که علت ومعلول ازیکدیگر متمایزند وهیچگاه درآن واحد باهم نیستند.

دیوید هیوم

منشاء اختلافات ومال من ومال تو گفتن وصفات تابعه آن اجتماعی شدن و مدنی گردیدن انسان است والاانسان وحشی‌که حرکاتش از روی فطرت است حوائجش بسیارکم است ونیازی باین‌کارها ندارد .

روسو

بیان بیستم ـ علت اختلافات در خلقت

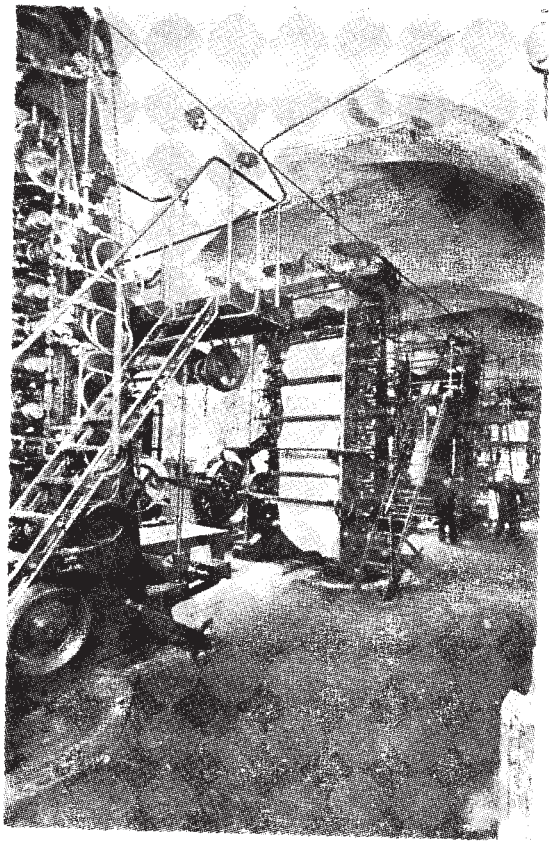

دریك کارخانه باید قطعات و اعضاء باشکال مختلف و اندازه‌های مختلف وجود داشته باشد تا کارخانه کار کند. اگر همهٔ قطعات ادعا کنند که بشکل یکدیگر باشند کار پیش نخواهد رفت.
(عکس بالا قسمت براق کردن کاغذ را در کارخانه کاغذ سازی نشان میدهد)

اختلافات در خلقت باعث پیدایش شك و تردید در افکار بسیاری از متفکرین شرق وغرب و شعرا ونویسندگان جهان گردیده و نتوانسته‌اند توجیه قانع کننده‌ای برای آن پیدا کنند و همین ابهام و تردید سبب میگردد که در فکر جوانان وکسانیکه تا حدی آشنا بعلوم و تمدن امروز شده‌اند شبهه‌واشتباه پدیدمیآید وفکرمیکنند که وقتی فکر وسیعی مانند موریس مترلینگ و امثال او بفهم این امور توفیق نیافته‌اند و منکر برخی از این‌اصول گردیده‌اندلابد حق باآنها است و مذاهب در اشتباه‌اند. بعلاوه فکر آدمی بیشتر طرفدار مطالب ساده وآسان است وچون انکار ورد راه آسانتر وسریعتری برای‌راحت کردن فکر و آسوده شدن مغز بمنظور پرداختن بکارهای دلخواه میباشد اینست‌که هر نغمهٔ مخالفی‌که بلند شود زودطرفدار پیدا میکند. باین لحاظ ازواجبات بزرگ‌دنیای امروز است‌که برای نجات فکرمردمان وآوردن آنها از بیابان سرگردانی و بهت وتحیر به گلزار منظم معرفت بایدقیام واقدام لازم بشود وکوششی‌که نشراین‌کتاب یکی ازمظاهرآنست بهمین منظورمیباشد.

همانطورکه برای یك کارخانه قطعات مختلف الشکل باندازه‌های گوناگون مورد لزوم است و نمیتوان همهٔ اجزاءکارخانه را بزعم رعایت عدالت به یك شکل ویك رنگ ویك جنس و یك وزن درست کرد بهمان ترتیب عالم نیزاحتیاج بافرادی بااستعدادها وشرایط گوناگون دارد تابتوانند و ظایف خود را درجای خود ببهترین نحوه انجام دهند . این خود عین عدالت است در حالیکه عدالت فرض یکسان بودن همه چیزوهمه‌کس نه‌تنها قابل عمل نیست بلکه اصولا قابل تصور نمیباشد .

یکی ازعلائم بزرگ عدالت الهی آنست‌که همهٔ افراد بشر باوجود اختلاف در موقع و مقام و ثروت و نژاد و غیره در حد خود ازرفاه وخوشی وبهره برداری از حیات به نسبت برخوردارند و این همان مطلبی است‌که درقرآن میفرماید:

وکل حزب بمالدیهم فرحون ـ یعنی هرگروهی بآنچه نزد خود پسندیدند دلخوش گشتند (سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۵۳) و مظهرنظم عالم در این تفکر پدید میآیدکه هرگاه بیشتر از اندازهٔ مقدر و مقرر به‌کسی دهند ازانجام وظیفه بازمیماند ووجودش معطل ومهمل میشود . وبالعکس اگر بافرادی‌که بایستی بیشتر دریافت دارندکمتر داده شود آنها هم از انجام وظیفه شانه خالی خواهندکرد . بنابراین سهمیهٔ برخورداری از مزایای جهان نیز باحکمت بسیار دقیقی‌که اندازهٔ آن را با آلت سنجش میکرن نمیتوان اندازه‌گرفت بین افراد بشرتقسیم شده است. مثال : دریك بانك اگرتمام اعضاء دارای یك نوع کار، رتبه، حقوق، مزایا وسایر مشخصات باشند درچنین بانکی مسلماً هیچ‌کاری انجام نخواهدگرفت و حسن یك اداره یابانك یا هرمؤسسه وتشکیلاتی درعالم آنست‌که همه نوع‌کارمند از جزء وکل با شرایط ومزایای متفاوت‌ووظایف مختلف درآن باشد واین همان مسالهٔ سلسله مراتب است‌که در تمام شؤون عالم حکمفرما است.

قرآن مجید این مطلب را طی آیه‌ای بطور سربسته بیان فرموده‌که اینك با توضیح بالابر همه آشکار میشود : اهم‌یقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی‌الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق‌بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا (سورهٔ زخرف آیه ۳۱) ـ آیا آنها باید فضل و رحمت‌خدای تو را تقسیم‌کنند درصورتیکه ما خود معاش وروزی آنها را درحیات دنیاتقسیم‌کرده‌ایم و بعضی‌را بربرخی‌دیگر برتری داده‌ایم تابعضی ازمردم بثروت بعضی دیگر را مسخرخدمت‌کنند.

چنین است سرنوشت وتقدیری‌که یزدان در خلقت بشرمعین فرموده ودر واقع برنامه‌ایست‌که افراد مختلف انسان طبق آن دردنیا بانجام وظایف محوله بپردازند تا امور دنیائی بنحواحسن بگذرد . اگر بنابود دستگاه حواس همهٔ مردم دریك سطح ویك شکل باشد هرگز دنیا اداره نمیشد.

اینست‌که همه نمیتوانند شاه باشند، همه نمیتوانند وزیر باشند ، همه نمیتوانند وکیل باشند ، دکتر باشند، دارو ساز باشند، همه نمیتوانند مخترع باشند ، صنعتگر باشند ، پیشه‌ور باشند ، عمله باشند الی آخر. وه‌که چه نظم عجیبی درعالم حکمفرما است. اینکه ازقدیم گفته‌اندکه سرنوشت درپیشانی بشر نوشته شده مقصود همان تشکیلات دستگاه حواس است‌که در هرفردی‌بشکل معینی بودیعت نهاده شده‌است.

چند نفرراکه دارای‌دستگاههای فکری متفاوت‌هستند درنظر بگیرید. یکی ازآنها بقدری‌مغزش کند است‌که اگرمطلبی راکاملا برای اوتشریح و توضیح دهند بازهم نمیفهمد ـ دیگری از او بهتر است وباتوضیحات وتشریح مطلب را درك میکند ویکی دیگرکه ازلحاظ مغزی خیلی قویتراست بامختصر بیانی

موضوع را میفهمد ـ ازآن بالاتر مغزهای بسیار قوی است که آنها را نوابغ ومتفکرین میگویند. آیاچه کسی این مغزها را بآنها داده . آیا باختیار خود شان است یا بجبر بآنها داده شده است ؟

همین امرسه مطلب را ثابت میکند : یکی جبرکه داشتن این نوع مغز باختیار خودشان نبوده. دیگر تقدیرکه مکانیسم مغزی آنها باینصورت ساخته شده وسوم تقسیم شغل که برطبق همان مغزی که دارند وظایف معینی در جامعه انجام میدهند . ودر هیچیك ازاین سه‌قسمت خودشان دخالت نداشته‌اند.

یك حادثه عبرت آموز

اخیراً حادثهٔ عبرت آموزی اتفاق افتاده که مثال روشن و جالبی برای بداع است . یك زن فرانسوی بنام آلبرتین سارازان روسپی بوده و ۹ بار بجرم دزدی و میخوارگی و تباهکاری و فساد اخلاق وحتی گانگستری بزندان افتاده وپست ترین مراحل زندگانی را گذرانده. این زن پدرومادر خود را نمیشناسد وتاهمین‌اواخر بجیب بری میپرداخته است . ازکودکی درنزد دوتن پیرمرد وپیرزن‌شرافتمندکه اورا بفرزندی قبول کرده واز یتیم‌خانه گرفته بمنزل برده وبمدرسه گذاردند اقامت‌نمود ولی از مدرسه هم فرارکرد و چندین بار بمدارس ودارالتربیه‌های مختلف گمارده شد ولی‌ازهمه جاگریخت وبالاخره آن زندگی ننگین و فاسد را اختیارکرد .

اما بطوریکه خودش مینویسد درآخرین مرتبه‌که بزندان افتاد ازشدت بیکاری‌و بعلت اینکه ۹ سال تمام میبایستی درزندان بماند تصمیم بتحصیل کردن گرفت‌ودرهمان زندان‌دیپلم خود راگرفت وتحصیل را ادامه داد وبازهم‌برای رفع‌بیکاری وناراحتی‌شروع بنوشتن کتابی کردکه درآن شرح حال خود او درج شده بود و نام آنها را (قوزك پا) و (مادیان) گذاشت وکتاب سومی هم نوشت. برخلاف سایر نویسندگان‌که بعد ازمدتها کتابشان مشهور میشودکتاب اول اوفقط درمدت دوماه مشهورگردید و از آن هشتاد هزارجلد بفروش رفت وهمانسال جایزه «چهارژوری» باوتعلق گرفت و سومین‌کتابش نامزد دریافت جایزه ادبی گنکورکه بزرگترین جوایز ادبی فرانسه است میباشد .

کتابها را درزندان روی ورق پاره‌ها مینوشت ونزد وکیل خودمیفرستاد. ملت‌فرانسه بقدری ازاین زن وآثار ادبی او استقبال کرده‌که این‌کتابها را درخشانترین چهره ادبیات معاصر فرانسه میدانند.

کاری باین نداریم‌که ازلحاظ اخلاقی وضع این زن چیست و نشرو اشاعه شرح حال اوکه دردنیا انجام‌گرفته چه اثری‌دارد. ماازاین‌شرح را ازمجله (زن روز) شماره صدوبیست سه‌شنبه ۲۴تیر۱۲۴۶ نقل‌کرده‌ایم ومجله مزبور شرح حال اورا از این شماره شروع و تا چند شماره بعد ادامه داده است. چیزیکه مورد استناد گفتگوی مامیباشد اینست که ممکنست تصور شود این اتفاق یانظایر آن خلاف سرنوشت است چنانکه در مجله زن روز چند جا تکرارکرده‌که او ازسرنوشت خود فرارکرده است و سرنوشت خود را قبول نکرده . در صورتیکه این امربهترین دلیل سرنوشت وهمان مطلبی است‌که دراین‌کتاب بعنوان (بداع) بیان‌گردیده . سرنوشت این زن ازابتدا همین بوده‌که‌باین راه‌بیاید وحوادث مختلفهٔ‌زندگی مانند مرغی‌که بسوی لانه رانده شود اورا بهمین راه میراندند و آنقدر تحولات پیداکرد تا براهی‌که باید برسد رسید. این خود دلیل سرنوشت است وتفکر در آن معجزه سرنوشت

را آشکار میسازد. اگر قبل ازرسیدن باین‌تحول که‌جزء تقدیراو بوده بمتفکرین و موشکافان گفته میشدکه اینشخص بایستی چنین تغییراتی کند هیچکس قبول نمیکرد و بالبخندی مسخره‌آمیز میگفتند : «چطور ممکنست یك چنین جانوری با این انحراف یکباره آنطور تغییرکند.» ظواهرامر نیزبرهمه همین را نشان میدهدکه راه وروش اومعین و روشن شده و تردید ندارد . اما سرنوشت بایدکار خود را انجام دهد و چنانکه می‌بینید انجام‌میدهد و خواهد داد.

اینست سربداع که‌اشخاص آنرا خلاف سرنوشت تصورمیکنندرصورتیکه‌جزء سرنوشت وعین سرنوشت است. بقرار اطلاع دراواخر تیره ماه ۱۳۴۶ این زن دردنباله حادثه فرار اززندان که قوزك پایش را شکسته بود دربیمارستان فوت‌کرد. اینهم دنباله سرنوشت او بود .

بیان بیست و یکم - موضوع بداع

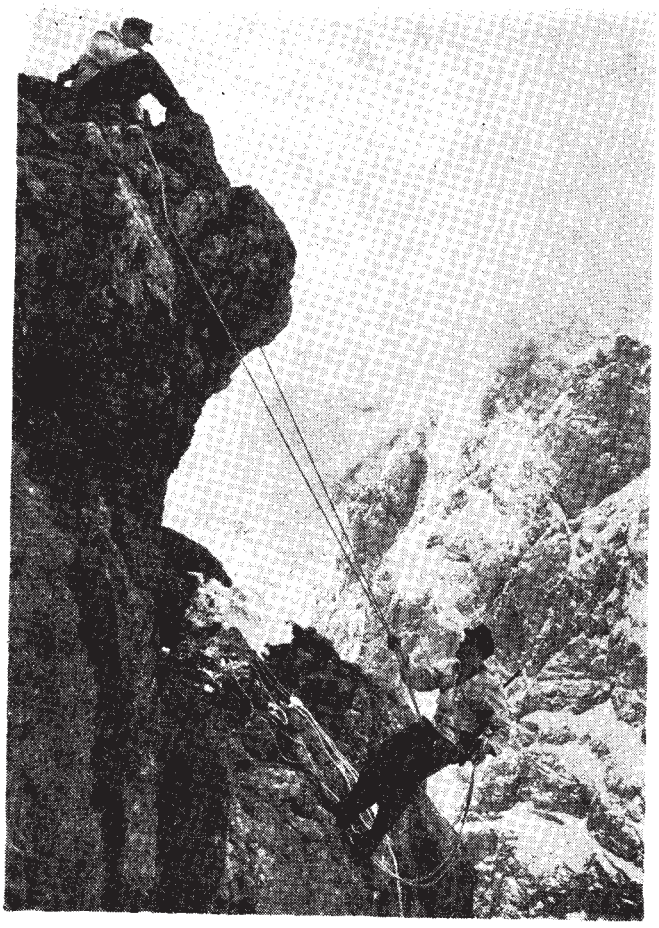

بشردراثر ورزش میتواند استعدادها وقوای خودراپرورش دهد . یکی از ورزشهای نیکو برای سلامت بدن کوه نوردی است

واما سرنوشت وتقدیر یعنی دستگاه حواس که ببشر تفویض شده در اثر تلقینات وتوجه وورزش بشر میتواند این دستگاه مکانیسم حواس خود را مختصری پرورش و ترقی دهد و در قوی نمودن آن بکوشد و این همانست که درزبان دین وفلسفه بداع نامیده شده است (یکی ازموارد آنست) .

در این حالت بداع پیدا میشود یعنی دستگاه حواس اومختصری ترقی میکند و این امر با توجه و تمرین و فشار انجام پذیر است . مثلا میگویند شخصی یك عمل خیر میکند ودر اثر آن بلائی را ازخود دفع میسازد جنانکه گفته شده (صدقه رفع بلاست). این کار چگونه انجام میشود؟ انجام عمل خیر موجب ایجاد توجه و تمرینی میگرددکه ظرف حواس اورا ترقی داده وبسوی اعمال خوب متوجه کرده است چه این عمل دستگیری بهمنوع بوده و یکی از کارهای نیکوی جهانی برای بشر است .

اینست که ترقی درآن پیدا میشود . عسی ان تکرهوا شیئاً وهوخیرلکم (بسیار اتفاق میافتد که از چیزی بدتان میآید وآن چیز برای شما نیکو است) (قرآن مجید سوره بقره آیه ۲۱۳) .

پس در سرنوشت‌هم تا حدود خیلی جزئی بطریقی که گفته شد ممکنست تغییراتی حاصل شود که بسیار ضعیف است .

ظروف حواس که بمنزلهٔ سرنوشت بشر است تقدیر است و نمیتوانیم آنرا تغییر دهیم اما حواسی که بما عطا شده میتوانیم آنها را تمرین و ورزش دهیم تاکمی قوی گردد .

این نکته را نیز باجمال اشاره میکند که نماز و عبادات برای توجه وتقویت حواس بشر بسیار مفید و استمرار و دوام عمل بآنها باعث ترقی بشر خواهد شد .

نباید فراموش کرد که آنچه در بالا گفته شد ازجهت معکوس نیز صادق است یعنی همانطور که در در اثر صدقه یا ورزش یا تمرین و توجه یا عبادت انسان موفق بترقی دادن حواس خود میگردد وتا حد مختصری بداع در سرنوشت حاصل میشود بهمان ترتیب در اثر غفلت و انجام کارهائی سرنوشت را تنزل میدهد و حواس را ضعیف میسازد بلکه حواس را از دست میدهد. اینست که گفته‌اند که عادت بشرابخواری و سایر صفات زشت ممکنست بسقوط انسان منجر و باینترتیب بداع در سرنوشت او حاصل شود .

مثال : دو نفر را میشناختم که اکنون فوت کرده‌اند و از بردن نام آنها خودداری میکنم. این اشخاص فطرتاً حواس قوی داشتند و سرنوشتشان آن بودکه در اثر استفاده از حواس مناسب و برجستهٔ خود بترقیات شایان نایل شوند و مدارج عالیه را بپیمایند . بعداً همین اشخاص بعلت غفلتهای پی درپی و و شرابخواری و قماربازی و اعتیاد بمشروبات و افیون ثروت خود را تلف کردند و سلامتشان نیز ازبین رفت‌وکاربجائی رسیدکه مزاجشان علیل و بیمار شد . از اینرو تقریباً عقلشان را از دست دادند، دستگاه حواسشان مختل گردید و دیگر قادر بتفکر نبودند . رشتهٔ زندگی از دستشان بدر شد و شیرازهٔ حیاتشان ازهم گسیخت . پس برای این اشخاص بداع حاصل شد و سرنوشت درخشان تابنده‌ای که در ابتدا داشتند بکلی واژگون گردید. بالاخره چنان سلامتشان دچار اختلال شدکه تعادل آن از دست رفت وآن کامرانی که میبایستی سالیان دراز طبق سرنوشت وظرف حواس ازآن برخوردار باشند درمدت کوتاهی همه مضمحل شد و در جوانی دنیا را بدرودگفتند . اینها را شخصاً مشاهده کرده‌ام و تصور میشود خواننده نیز نظایر آنرا دیده باشد .

تفسیر و توجیه واقعی از بداع

در جای دیگرکه دربارهٔ سرنوشت سخن میگفتم گفته شد که تقدیر با تغییر همراه است . این تغییر در نظر بشر همان بداعی است که میگویندکه در حقیقت جزء برنامه تقدیر و سرنوشت میباشد ولی بشرآنرا تغییرات تصور میکند . شما از راهی میرویـد و یکباره تغییر عقیده داده بـرمیگردید و از راه بهتری طی طریق مینمائید . این تغییر مسیر است .

یك شخص که مدتها فقیر بوده یکباره چیزی بسرش میزند و راهی را اختیار میکند و یا پیش ـ آمدهائی باو کمك مینماید که وضعش بکلی عوض شده و وارد تجارت میشود وکم کم به یك تاجر متمول وموفقی تبدیل میگردد . یك شخص که تمام مدت عمر بدکار و فاسق بوده یکباره اتفاقی درزندگیش میافتد و تصمیم میگیرد برگردد و راستی‌هم ازآن راهی که میرفت برمیگردد و از عباد و زهاد بزرگ میشود .

اینقبیل اموری که نظایر آنرا دیده و شنیده‌ایم و همهٔ مردم‌هم دیده‌اند و می‌بینند معمولا تصادفات و پیش‌آمدها و شانس و بخت و اقبال میدانند یا آنرا منسوب بکاردانی و زرنگی و مآل اندیشی شخص میکنند . عکس آنراهم بخت بد و بد شانسی و یا سستی و تنبلی و ندانستن و حماقت میخوانند .

فلاسفه و عرفا این موضوع را بداع حساب میکنند . یعنی معتقدندکه درمسیر سرنوشتی که این شخص داشته تغییری حاصل شده است . حقیقت اینست که تغییر شده ولی این تغییر جزء برنامهٔ سرنوشت و تقدیر است و خارج ازآن نیست. جزء برنامه بودکه آن شخص درزندگانی چنان تغییری بکند. اینست که بمحض رسیدن بآن حالت مانند ساعت شماتهای کـه عقربههایش برای لحظهٔ معینی میزان شده باشد خود بدنبال آن کار میرود و عوامل و لوازم و پیش‌آمدهای خارج نیز که درست با این تنظیم شده او را درانجام آن امر یاری میکنند .

فواید اعتدال

بهتر است ذهن خوانندگـان عزیز را روشن کرده از اعتدال سخن بگویم . بطورکلی طبقات جامعه را میتوان بسه دسته تقسیم نمود : دسته افراطی ـ دسته معتدل ـ دسته تفریطی .

طبقات افراطی و تفریطی بطورکلی ظروف حواسشان کامل نیست و چون روح نمیتواند استفادهٔ شایسته ازآن بکند همواره مرتکب اعمالی میشوندکه بحال خودآنها و سایر مردم مضر قـرار میگیرد . مثلا فردی که از دستهٔ تفریطی است ظرف فکرش نحوی است که نمیتواند برای خود زندگی ترتیب دهد زیراکه دستگاه تفکر و تعقلش خراب است و هرچه میخواهد حیات مرفه و معتدلی برای خویش درست کند عاجز است لذا مزاحم دیگران میشود .

طبقه افراطی بقدری ظروف حواسشان مریض وخراب‌است که‌درکارها حس‌تعادل را ازدست داده حرکات جنون‌آمیز ازآنان سر میزند ، همیشه زیاده روی میکنند ، دست باعمال شدید میزنند ، عده‌ای را از دم تیغ‌میگذرانند و دستور قبل‌عام شهری را میدهند و از این قبیل .

از جمله خرابیهائی که از اینراه بوجود میآید اینست : درهر دوره‌ای از علم پیشینیان استفاده میشود ولی مریض بودن و خرابی ظروف حواس سبب میگرددکه روح نمیتواند درست با آن‌کارکند و در نتیجه باعث میشود دنیائی را با وسائل مخرب زیر و روکنند و ناچار بشر از نو مراتب علمی را که قبلا وجود داشته وآماده شده شروع کند .

اما طبقه دوم که طبقه اشخاص معتدل و میانه‌رو است خاص پیشوایان و بزرگان وروشنفکران و دانشمندان و فلاسفه و غیره است که ظروف حواسشان کامل است و در سلامت بسر میبرند . چندان علاقهٔ زیادی بتمول و جاه و مقام مادی ندارند و مادیات را برای اداره زندگی بطوراعتدال خواستارند . در کارها فکر میکنند و تعقل پیشه‌مینمایند. هرقدمی که برمیدارند موزون و مناسب است زیرا روح بحداعلی درکالبدآنها تجلی میکند و حس تفکر و تعقل آنها بهرهٔ بسیارنیکو میبرد. اینست که بمقامات شامخ علمی میرسند و اینگونه امور را می‌پسندند و همیشه در فکر رفاه وآسایش اجتماع هستند و همه را همنوع و از خود میدانند . هرگز در صدد جنگ و نزاع وآشوب نیستند و پیوسته شعارشان صلحجوئی وخیرخواهی جامعه است .

بیان بیست و دوم ـ اهمیت مقام نصیحت ـ ارشاد پیامبران

نصیحت و تمرین انسانرا براه راست میآورد، قوه فکری را درست میکند تا از مشیت و برنامه خویش منحرف نگردد.

مثل اینست که لوله‌ای را جرم گیرد و آب در آن جریان صحیح نداشته باشد. اگر لوله‌را پاك کنیم آب بخوبی جریان پیدامیکند اما پاك کردن نمیتواند حجم لوله را بزرگتر یا آنرا قویتر سازد.

نصیحت هم جریان نفس را پاك میکند تا وظیفه خود را درست انجام دهد. یعنی ظروف مغزی اشخاص را بهمان ترتیبی که هستند پاك میسازد که آلوده و خراب نشود نه اینکه ظرف مغز را تغیر دهد. بهمین لحاظ است که گاه پند سودمند میافتد و گاهی سودمند نیست و این بسته بآنست که بشخص مستعد گفته میشود یا غیر مستعد.

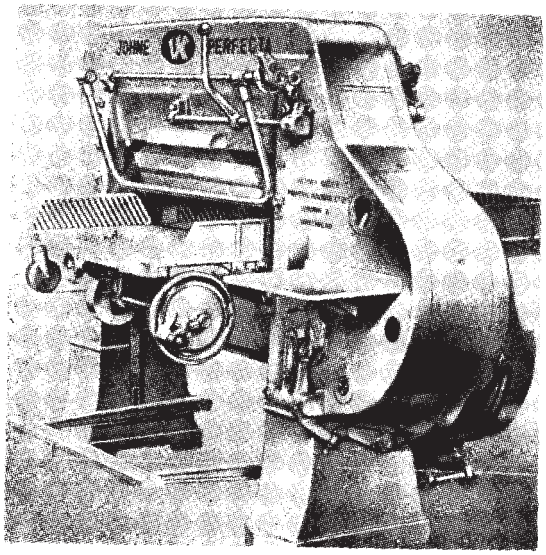

یك ماشین برقی کاغذ بری

راهنمایان وظیفه‌دارند که نصیحت و ارائهٔ طرائق را در دسترس بشر قرار دهند. راهنمائی پیامبران نیز مقدر است و حال آنرا دارد که کتابی برای آموزش در دسترس یك کلاس قرار دهید. نحوهٔ استفاده اطفال از این کتاب مطابق با استعداد فکری آنها است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

(سعدی)

آن بیچاره‌ای که دسترس به نصیحت و ارشاد ندارد یا مغزش آنرا قبول نمیکند چه باید بکند؟

وظیفهٔ راهنما آنست که مثل یك مهندس ماشینی را که مثلا برای کاغذبری ساخته شده طوری مرتب نماید که وظیفهٔ کاغذبری خود را خوب انجام دهد اما نمیتوان از این ماشین توقع داشت که چاپ هم بکند.

اگر ماشین کج ببرد و یا پیچ و مهره‌ای از آن سست شود مهندس و متخصص آنرا اصلاح مینماید و وقتی ماشین صحیح شد دیگر کاغذ را کج نمیبرد. کج بریدن دلیل غفلت صاحب ماشین است. اگر آنرا صیقلی میکردند و روغن میزدند و تمیز مینمودند و درست نگاهداری میکردند هیچگاه کاغذ کج نمیبرید و اسباب زحمت نمیشد.

نصیحت و پند راهنما نیز در اشخاص تقریباً همین حکم را دارد وکسی راکه احتمال میرود قدم از دایرهٔ خود فراتر گذارد بسر راه میآورد. دستورات انبیاء برای آنست که مردم حدود را حفظ کنند و از نظم خارج نشوند.

یك درخت گلابی جنگلی میوه میدهد ولی درخت گلابی که باغبانی تربیت کند میوه‌های درشت خواهد داد در حالیکه هردو گلابی هستند و از حدود استعداد خود خارج نشده اند. به هردو گلابی اطلاق میشود ولی یکی را پیوند زده اند، نموداده‌اند. مربی داشته، نتیجهٔ بهتر داده و دیگری نداشته ولی در عین داشتن مربی نتوانسته از حدود استعداد خود خارج شود مثلا سیب بدهد. کار باغبان وظیفهٔ اورا بهتر میکند. کار مربی هم استعدادهای سرنوشت و تقدیر اشخاص را بهتر خواهد ساخت نه اینکه سرنوشت و تقدیر آنها را تغییر بدهد.

یك درخت انجیر نمیتواند چیزی جز انجیر بدهد. این سرنوشت اوست

همانطور که هرچیز باید تعادل داشته باشد و اگر تعادل بهم خورد وضع خراب و مغشوش میشود اگر ترس از مجازات و مجازات وجدانی نباشد مردم افراط میکنند واگر نصیحت راهنمایان نباشد ازحدود واندازه‌ای که باید حفظ کنند خارج میشوند. افراط در تمام شؤون امکان دارد.

پیغمبران الهی

در هرزمان پیغمبری برای ارشاد مردم آمده‌است. زندگی آن مردم دستخوش خرابی بسیار بوده و جنایات بطور عادی جزء اعمال روزمرهٔ آنان بوده است لذا شخصی که از هر جهت سلامت و حواس کامل و درست بوده‌است برای راهنمائی انتخاب شده و حداعتدال را پیموده است. نه‌مثل حاکم جابر و نه مثل فقیر قاصر فکر میکرده بلکه حد اکثر استفاده را از تفکر و تعقل میبرده وبدیگران دستور لازم میداده است.

اغلب اشخاصی هستند که در نتیجه خرابی کالبد معتاد بتریاك یامشروبات الکلی هستند درصورتیکه فرزندان آنان که ظروف حواسشان رشد ونمو نموده و سلامتی داشته‌اند هیچگاه از اعمال پدرانشان پیروی نکرده بلکه مخالفت هم نموده‌اند.

وظیفه راهنما چیست

ممکنست ایرادکنند وبگویند حالاکه کارهای دنیا برحسب تقدیر وسرنوشت انجام میشود وکارهای خوب و باصطلاح بد را اشخاص بنا بردستگاه مکانیسم مغزی که‌دارند انجام‌میدهند بنابراین فایدهٔ نصیحت و تذکر و راهنمائی چیست و چرا باید راهنما و پیامبر باشد. نتیجه تذکرات وپند چه خواهد بود؟

جواب اینست: درست‌است که هرکس برطبق سرنوشت خود عمل میکندولی راهنما باید تذکر خود را بدهد ونصیحت کند. کسانی که این نصایح را میشنوند دو دسته‌اند. آنهائیکه تقدیرشان نشنیدن است این

نصایح بحالشان فایده ندارد و نخواهند شنید ولی آنها که تقدیرشان پیروی ازراهنمائی ونصایح استاین سخن را میشنوند و اطاعت میکنند و در اثر تذکر راهنما تقدیری که بعهدهٔ آنها بود انجام میشود واگر راهنما تذکر ندهد بعلت غفلت و علل دیگر تا حدی از انجام وظیفه محروم میمانند. بنابراین خود تذکر راهنما و نصیحت و پند او جزء اعمال تقدیر بشمار میرود.

برای مثال میگویم: در یك خیابان پیاده‌رو برای عبور پیاده‌ها است و اینقسمت از شارع برای همین کار ساخته شده معذلك مردم از این موضوع غفلت دارند لذا پاسبان راهنمائی مرتباً تذکر میدهد که مردم از پیاده‌رو عبور کنند. برخی که تقدیرشان نظم است این سخن را میشنوند ومیپذیرند وآنها که تقدیرشان نیست با وجود تذکر پاسبان نمیپذیرند ازسواره‌رو عبور کرده احیاناً ممکنست دچار خطراتی شوند. بنابراین وظیفه پاسبان تذکر است با اینکه تکلیف عابرین بخوبی روشن شده وخیابان برای عبور آنها تقسیم بندی گردیده است.

چرا اشخاص در قبول جبر تردید دارند

درست است که اعمال انسان برحسب تقدیر و سرنوشت انجام میشود لیکن اگر بنا بود بشر متوجه این نکته میشد که کارها را از روی زور و جبر بایستی بجا آورد در انجام آن اکراه میداشت. لذا برای اینکه بشر کار را بدون اکراه و از روی رغبت انجام دهد وضع طوری است که خیال میکند خودش آن کار را انجام داده و از روی اجبار نیست بلکه کاملا از روی اراده و اختیار است. پس این پندار سبب میشود که بشر آن کار را انجام دهد یعنی در واقع این گمان موجب خواهد شد که تقدیر بدست بشر انجام گردد.

همین پندار غلط است که بشر آنرا اختیار می‌پندارد و بایستی هم چنین باشد تا نظم عالم برقرار شود و بواسطه همین ضرورت است که شما هم که این سطور را میخوانید با وجود این دلایل روشن و واضح بازهم ممکنست اینطور فکر کنید که در انجام امور اختیار دارید.

نظری به ادیان

واذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا ـ و ما چون اهل دیاری را بخواهیم هلاك سازیم پیشوایان و متنعمان آن شهر را امر کردیم راه فسق و تبهکاری وظلم در آن دیار پیش گیرند وآنجا تنبیه وعقاب لزوم خواهد یافت آنگاه همه را هلاك میسازیم.

قرآن مجید ـ سورهٔ اسری ۱۶

نمد هولاء و هولاء من عطاء ربك وما کان عطاء ربك محظورا ـ و ما بهردو فرقه بلطف خود مدد خواهیم داد که از لطف وعطای پروردگار تو هیچکس (از مؤمن و کافر) محروم نخواهد بود.

اسری ۲۰

همه چیز برای همه کس مساوی است برای عادلان و شریران یك واحد است برای خوبان و طاهران و نجسان.... چنانکه نیکان همچنان گناهکارانند وآنکه قسم میخورد با آنکه از قسم خوردن میترسد مساوی‌اند.

کتاب جامعه باب نهم

مزدا پدر عدالت است..، هرعملی که من قبلا انجام داده‌ام و هرمقصدی که از راه کردار نیکو انجام داده‌ام وقتی با نورهای آسمان و خورشید و شفق مقایسه شود چیزی نیست. همه

اینها ای اهورامزد وای‌آشا برای عبادت تست.

زنداوستا ـ گاتها (سرودهای زردشت)

در ساحل دریای او شبو روز را راه نیست و پیری ومرگ وحزن‌درآن‌جای‌ندارد. عمل نیك و بد درآنجا راه ندارد. همهٔ بدکاران ازآن روی میتابند زیرا دنیای براهمان از بدی آزاد است .

هندوئیسم : خانداگا ـ اوپانیشاد ـ پراپاتهاکا ۸ ـ خانداع

آنچه در این دنیا (دنیای مرئی) وجود دارد درآن دنیا (دنیای نامرئی برهمن) نیز هست وآنچه درآنجا هست در اینجا هم هست. هرکس تفاوتی در آنها (دو دنیای برهمن و دنیای فعلی) می‌بیند مثل اینست که از مرگ بسوی مرگ میرود .

ازکتب هندو ـ کاتها اوپانیشاد آدهیایا۱ والی ۴

هرگاه شخصی به یك انسان بی‌آزار و بیگناه‌آزار رساند جزای‌آن بـر وی خواهد رسید مانند شنهای سبك که از باد افکنده‌میشود. **دین بودائی ـ دهاما پادا**

دانشها و هنرهای بزرگ و انضباط عاقلانه و لغات نرم و شیرین بهترین رحمت است

دین بودائی ـ ماهامان کالاسوتا

خوب یا بد باشتباه بربشر نازل نمیشوداما آسمان (خداوند) حزن یاشادی‌وخوشبختی یا بدبختی را برحسب رفتارآنها فرو میفرستد.

آسمـان نیست که زندگی مردمان را میبرد. آنها خودشان‌آنرا بآخر میرسانند . از طرف‌آسمان فشار بیرحمانه نیست. مردمان خودشان‌گناه خویش را تسریع‌میکنند .آسمان ایام طولانی بمردمان عادل هوشمند می‌بخشد.

آسمان بزرگ تمایلات ومحبتهای یك جانبه‌ندارد. تنهامردم نیکوکار راکمك‌میکند.

کنفوسیوس ـ شوکینك باب ۳

سخنانی از فلاسفه و دانشمندان

در عین اینکه وجود و هستی است عدم و نیستی است زیرا نه این چیزاست و نه آن چیز پس هیچ چیز نیست. چنانکه اگـر روشنائی مطلق باشد چیزی دیده نمیشود ودر حکم تاریکی مطلق است و بینائی وقتی دست میدهدکه روشنائی‌باتاریکی‌توأم گردد تاصاحب‌رنگ شود پس باید هر مفهومی با نقیض و ضد خود جمع شود تا معنی تام حاصل‌گردد و هرچیزی دو رو دارد مثل پارچه‌که دارای رویه وآستراست‌وازجمع‌آنها حقیقت پارچه‌حاصل‌میگردد.

گئورك ویلهلم فردریش هگل آلمانی

تمام مقولاتیکه بذهن میرسد جفت‌جفت است. خود است و غیر، درون وبیرون، باطن و ظاهر، کنه ورویه، ماده وصورت، مؤثر و اثر، ذات و عوارض، ماهیت ونمایشهای اووعجب در اینست که این مقولات دوگانه را چون نیك بنگریم یکی هستند. درعین‌حال‌که دوتااست یکی است. ماهیت همان نمایش‌است و نمایش همان ماهیت، ذات همان عوارض‌است وعوارض همان ذات مثل چراغ است و پرتو روشنائی‌او. **هگل**

هر چیز ظاهر و بـاطن و صورت و معنائی دارد چنانکه صورت انسان حیوان دو پا است اما معنیش حقیقت و روح است . **تماس کارلایل**

بدی و شر حقیقی وجود ندارد وآنچه دیده شوددراثرمحدودیت عالم خلقت و نتیجه کشمکش میان‌دواصل است‌که یکی اصل اتحاد وعشقی‌که او بخدا دارد ودیگر اصل اختلاف و تفاوتی‌که بسوی خود دارد پس هرفردی باید خود را تسلیم اتحادکندکه اصل‌خیر و عشق است و خودخواهی اصل شر است . **لامنه**

اصل عدم تناقض را نمیتوانیم از دست بدهیم و ناچار باید یکی از دو امر متناقض را بپذیریم پس باید فلسفه مبتنی بروحدت وجود وعدم تناهی‌آن و اعتقاد بذات‌وجوهرووجوب و موجب بودن امور یا برتعدد وجود و تناهی‌آن وحادث بودن امور واشیاء باشد و شماره و دوران‌آنها را معدود و محدود بداند . **شارل‌رنوویه**

عدد حقیقت اشیاء و واحد حقیقت عدد است ـ تضاد واحد وکثیر و زوج و فرد منشاء همهٔ اختلافات است اما واحد مطلق از زوجیت و فردیت بری است .

فیثاغورث

در نظر من یقین است که نفس و بدن دو چیز است ولی این دو باهم مرتبط هستندو نوعی یگـانگی بین‌آنها موجود است. **رنه‌دکارت**

برای‌اینکه‌خیرشر رادریابیم و نفسانیات رابدرستی‌بشناسیم وموارد ظهور و بروزآنها را دریابیم بایدبدانیم‌که چگونه بایدآنها را خنثی و بی‌اثرکرد یا ازآن استفاده نمود .

رنه‌دکارت

هرچه جسم دیدم همه نیك و بدها به‌نسبت هستند و بد مطلق نیست و هرچیزی بجای خود نیکو است. **اسپینوزا**

جسم و روح باهم متلازمند و یك وجود تشکیل میدهندکه دارای دو جنبه است .

اسپینوزا

نیك و بد امور اعتباری هستند وحقیقت ندارند وتابع عادات و اسطلاحات مردم‌است بدی امر عدمی است و برای‌آنست‌که نیکی را باآن بسنجند . **اسپینوزا**

ارادهٔ تام و تمام الهی متوجه خیر مطلق است. اراده الهی جزافیه است یعنی خودش خیر را ساخته و خودآنرا اختیار میکند . **لایب‌نیتس**

وجود شر ناگزیر است ولی روی‌هم وجود خیر بیش از شر است و بـرخلاف آنکه اشخاص شکایت میکنندکه بدی غلبه دارد چنین نیست، خیر غلبه‌دارد. ازکجاکه شر سودمند نیست و علم ما به‌حکیم و مهربان‌بودن خدا مقتضی‌آنست‌که حکم‌کنیم سودمند است وموافق مصلحت و حکمت میباشد . بعلاوه عالم خلقت را باید روی‌هم رفته نگریست و نباید موارد خاص را میزان گرفت . در اینصورت معلوم‌میشود که خیر درجهان غلبه دارد وآنچه دردنیا انجام میشود ببهترین وجه ممکن است. **لایب‌نیتس**

حقایق در نـزد همه یکسان نیست پس فطری نیست . اغلب اعتقادات در اثر تلقین کودکی است . **جان‌لاك**

اینکه اجسام در تاریکی رنگ ندارند از آنست که نور برآنها نتابیده تا رنگ بخود بگیرند . سیاهی بیرنگی است .

اسحق نیوتن

در حکمت بالغه یزدانی میتوان تشکیك کرد که آیا خداوند عاجز بود عالمی بیافریند که درآن شر و بدی نباشد اما نکتهٔ لطیف اینست که همین وجود شر و بدی که ممکن است مایه تشکیك حکمت بالغه باشد درنزدعامه موجب اعتقاد بخداست برای اینکه مردم پناهگاهی میخواهند که آنها را از شر وبدی محفوظ بدارد.

دیویدهیوم

میزان پسندیده و ناپسند بودن کارها در نزد مردم همان تصدیق و تکذیب عموم می‌باشد و اینکه میگویند نیك و بد در نزد مردم مختلف است در اصول عقاید و حقایق نیست چه راستگوئی و دلاوری و جوانمردی وآزادگی نزد همهٔ اقوام پسندیده است . آنچه نزد برخی اقوام پسندیده و برخی دیگر ناپسند است اوضاع و امور قراردادی است که حسن و قبح و صلاح و صفای وآنها بستگی به کیفیات و مقتضیات زمان و مکان دارد .

دیویدهیوم

بعضی تصورکرده‌اند که نیك و بد و داد و بیداد تابع وضع اجتماعی است و هرچه را هیئت اجتماع منع کنند زشت میشود و هرچه را جایز بدانند زیبا خواهد بود ولی چنین نیست . نیك و بد قواعد و اصولی دارد وهم کارهای خدا و هم امور مردم در تحت ضابطه و اصولی است .

منتسکیو

شر و بدی در دنیا هست وتصدیق حکمت بالغه یزدانی مستلزم انکار شر وبدی نیست و شر و بدی در دنیا بسیار است و این بخاطرآن میباشدکه جهان مادی است و حل این مشکل از عهده ما ساخته نیست ولی وجود شر و بدی مستلزم انکار خدانیست .

ولتر

خداوند بهرکس بینائی داده که حق را از باطل تمیز دهد . تمیز نیك و بد بسته بتشخیص عقل و دانش است .

رنه‌دکارت

- انسان دستخوش هواهای نفسانی خود میباشد و همین هواهای نفسانی است که مایه اختلاف و نزاع ودشمنی مردمان با یکدیگر است. عقل ودانش موجب اتحاد است برخلاف نفسانیت که موجب اختلاف است .

اسپینوزا

عقل مطلق عملی جنبه‌ای از عقل است که ارادهٔ انسان را برعمل نیك برمیانگیزد و از عمل بد باز میدارد . خیر و نیك مطلق چیست؟ حسن نیت و اراده خیر است .

امانوئل کانت

وظیفه را باید بخاطر وظیفه بجای‌آورد نه پاداش و نه بیم .

امانوئل کانت

زندگی برمحبت ببقا و هستی بناشده و هرکس میخواهدبماند. پس کوشش همه خود پرستی است و جهان کشمکش و تنازع است و همهٔ موجودات آکل و ماکول یکدیگرند . پس آنچه او را اصل و حقیقت جهان یافتیم مایه شرو و فساد است و خواهش زایندهٔ رنج و الم است .

شوپنهاور

منشاء اخلاق چیست . چرا بایدنیکوکاربود ؟ ارباب دیانت این‌کار را بررضای خدا استوار میکنند و ترس از دوزخ و امید به‌بهشت، وبسیاری از حکما و متألهین اینرا کافی نمیدانند ومجمل میشمارندکه باید تفصیل‌داده‌شود. بعضی منشاء اخلاق را قرب‌بحق ، دیگری کمال نفس ، دیگری امر باطنی و دینی و عده‌ای وجدان درونی می‌دانند . اما حس اخلاقی تجربه است وکسبی استوزندگی اجتماعی و ضرورت تماس بادیگران ومشترك بودن منافع ایجاب میکندکه خودخواهی راکنارگذارند و غیرخواهی را برگزینند .

استوارت‌میل

کمال‌مطلق اخلاقی موکول به‌کمال مطلق‌مدنیت است ولی نباید ازکمال نسبی اخلاقی صرفنظرکنیم و در اخلاق‌هم مثل همه امور جهان باید معتقد بتکامل باشیم .

اسپنسر

نیکی و درستی نسبی است و اصل و بنای آن توانائی و اغراض است . چون خواص مهمند اکثریت وسیلهٔ خوشی آنها هستند لذا هرچه خودخواه‌تر باشند بهتر است .

نیچه

اصل درافداکاری و غیرخواهی وکسب اخلاق اجتماعی است . **فویه**

انجام وظیفه بهترین وظیفه انسان است . **ارسطو**

اگر همه‌کارها از خداست آیاگناه انسان نیز از خداست ؟ نه بدکردن وگناه فعل است . فعل آنستکه از عقل سرمیزند و عقل در عالم ادراك نظام میکند و باید از آن پیروی کند . **مالبرانش**

نیك و بد چیزی استکه نفس به‌آن مایل یا از آن متنفراست.صفات بد نسبی و متغیر و تابع زمان و مکان است . **اسپینوزا**

حالاکه نیك و بد چنین نیست و جبر کامل است پس مسئولیت چه معنی دارد ؟ کیفر یعنی چه ؟ علم اخلاق یعنی چه ؟ جواب سؤال اینست که پاداش وکیفر داشتن‌اعمال مستلزم آزادی و اختیار نیست بلکه هرتخمی کاشته شود خواه از روی اختیار باشد یا نباشد میروید چنانکه سگی‌که هارمیشود تقصیرندارد اما این بی‌تقصیری مانع ازاین نیستکه‌اورا بکشند.

اسپینوزا

انسان فاعل انتخاب اعمال خیراست . خوشی و سعادت که مطلوب انسان است در اینستکه نیکوکار باشد و ستم رواندارد. همینقدر اخلاق بس است .

روسو

علمای‌اخلاقی که اعتقاد بخدا ندارند مانندکاخ بلندی هستندکه پایهٔ آن برآب‌باشد.

رنه‌دکارت

خلاصه‌نظریه روحیون (اسپریتوآلیست‌ها)جدید درباره قالب‌مثالی

روح انسان دردوره‌زندگی‌دربدن وهمچنین پس‌ازمرگ بایك‌لفافه یاحجاب جوهری پوشیده‌شده‌که درارواح بتفاوت‌کم‌وبیش رقیق‌لطیف‌تروا‌تره‌است . الان کاردك دانشمند روح

شناس فرانسوی آنرا پریسپری (حجاب جان یاشبح روح) نام گذارد . شبح رابطی‌است بین تن‌وروح‌انسان‌که احساسات‌وادراکات‌وجودرا بروح‌ودستور وفرمان‌های‌روح‌را به‌تن‌میرساند. هنگام‌مرگ ازتن‌جدامیشود چون‌علاقه‌اش‌باروح ناگسستنی‌است بهمان‌شکل وقیافه‌متوفی‌باقی میماند ولی‌بدن‌بخاك‌میرود بعداً متلاشی وتجزیه‌میگردد .

(شبح‌روح) پیکره‌سیال وفوق‌العاده‌لطیف ورقیقی‌است‌که باحواس‌ظاهری فعلی‌ما دیده نمیشود . باید دانست‌که ماده‌ها ویاخته‌ها وسلولهای‌بدن‌ماکه درجریان زندگی بطورمداوم تجدید وتعویض‌می‌شوند جزء ارکان ثابت وقائم ساختمان‌وجودی‌ما نیستند تنهاهمان حجاب روح وآن‌مایه سیال وجوهری‌است‌که موجب قوام و ثبات هیئت انسان و ریخت وقیافه‌او در تمام مراحل‌عمر اززمان‌تولدتاهنگام مرگ‌میگردد وبمنزله‌قالبی‌است‌که موادحیاتی‌فرآورده ازخاك‌درآن‌قالب وارد وفشرده ومنبسط میشود وهیئت‌انسان وشکل وقیافه او بنا برمختصات طبیعی وجود ازقالب بیرون‌میآید .

حجاب‌روح چه‌آلوده چه‌پاك‌باشد باروح ارتباط‌کامل وباتن‌پیوند وبستگی‌داردودارای بست‌وبندهای نامرئی‌است‌که‌روح‌را به‌تن‌پیوند وهنگام سکرات‌موت سعی وتقلامیکند که‌ازبند وقید ماده‌های‌جسمانی‌تن بیرون‌آید .

فلاسفه‌شرق‌نیز بوجود (شبح روح) یاپریسپری عقیده داشتند وآنراحجاب ولفاف روح میگفتند وحالت‌آنراتابناك وجوهری میدانستند . شبح روح همانست‌که بزبان‌فارسی فروهر نامیده‌میشود وحکمای ایران نیز بوجودآن معتقد بوده‌اند وبنابر اقول‌آنهاکه بتوالی نفس معتقدبوده‌اند شبح روح هنگام حلول به‌جسم ملکولهائی‌که برای‌تشکیل‌ساختمان بدن‌ضروری است جذب‌میکند وپس‌ازمرگ انسان‌آنهارا بخاك‌برمیگرداند .

صرف نظر از عقاید و نظرات فلاسفه و حکمای پیشین‌که موجودیت (شبح روح) را تصدیق کرده‌اند اسپریتیسم و علم‌الروح کیفیت حال و وضع آنرا نیز معلوم و مشخص نموده‌است .

بنابرنظریه وآزمایشهای « ویلیام‌کروکس» دانشمند روحشناس انگلیسی و دانشمندان فرانسوی‌کلیه واقعه‌های روحی ومغناطیسی و ظهور وتجسم ارواح جریانهائی است‌که بوسیله شبح روح انجام میشود .

برای‌وقوع حوادث مزبور ازناحیه‌روح مایه‌های سیال وجوهری تراوش‌میشودکه درشبح روح جمع ومتمرکزمیگردد وباراده روح بکارمیافتد . درخوابهای طبیعی ومصنوعی شبح روح ازتن جدا و بسیر و سیاحت در نقاط دور میپردازد . درظلمت شب وروشنائی‌روز چیزهائی را درك میکند که جسم و تن قادر بادراك آن نخواهد بود . احساساتی مشابه تن‌دارد ولی محسوساتش خیلی قویتر وعالیتر ازمحسوسات بدن است ودر پرتوروشنائی‌خود که بانورستاره‌ها واختران آسمان تفاوت بسیاردارد چیزهای نادیدنی را بخوبی‌میبیند .

شبح روح در دوران عمرآدمی و پس از فوت او بطور مستمر و مداوم همپا وهمراه با روح است وکلیه حادثه‌های روحی از ناحیه‌آن صادر میشود .

عکسهائیکه در موقع احضار و ظاهر شدن ارواح وقالب‌گیریهائی‌که ازعلائم دست‌و

پا وانگشتان آنها گرفته شده کاملا مشابه بامشخصات متوفی بوده ومؤید جریان بالا است.

قرنهای متمادی است که فیما بین آدمیان وارواح مردگان ارتباط برقرار است . علم احضار روح صحت این جریان را باتجربه‌وآزمایش تصدیق نموده است . شبح روح نیز که دارای همان حالت جوهریست بمنزله همکار و خدمتگزار روح محسوب میشود ودر رنج و عذاب روح وسیروگردش با اوسهیم و باروح پاك وتصفیه میشود وبمقام ترقی ورفعت میرسد.

حجاب‌روحی بدکاران کدرو ظلمانی استوپس ازمرگ دررنج وعذاب خواهند بود . آنانکه زشتکاریهایشان زیاد واعمال خوب آنها بی‌مقدار و سبك وزن است بواسطه تیرگی و ظلمانی بودن حجاب‌روحی خود که حالت تموج وارتعاش مایه سیال آن بسیار ضعیف است ادراك احساسشان خیلی‌کم ومحدود میباشد وپیوسته درمحیط ظلمت وتنهائی رنج میکشندواز زندگی فضائی چیزی درك نمیکنند.

خوبان وپرهیزکاران‌که دامان عفاف وتقوای آنها کمتر بگناه آلوده شده وکارهای نیك آنها زیاد و روحشان آزموده و پیشرفته است مایه سیال حجاب روحی آنها لطافت و رقت بیشتری دارد و تموج و اهتزاز جوهری روح زیادتر و ادراك و احساس آن بیشتر و بسیط‌تراست .

کتاب عالم پس ازمرگ تألیف دانشمند و روح شناس فرانسوی لئون‌دنی ترجمه و اقتباس آقای محمد بصیری تلخیص‌ازصفحات ۱۰۴الی ۱۰۹چاپ‌دوم

بیان بیست‌وسوم - تحیر در اختلافات آفرینش وبد و خوب

برخی‌اشخاص‌که زمام خودرا بدست اندیشه رهامیکنندگاهی درموضوع اختلافات آفرینش‌دچار شك وتردید شده فکر میکنندکه چرا خداوند برای‌کار نیك پاداش و برای بدی عذاب میدهد درحالیکه هرکس راکه نکوساخته شده نیکوئی‌کار ووظیفهٔ اواست وهرکس‌را بدساخته شده جز بدی ازاو صادرنشود وگناهی ندارد.

عدهٔ دیگر چنانکه دربارهٔ مترلینگ بیان‌شد فکرمیکنندکه اگرعیبی در مخلوق هست منشأ آن ساختمانی است‌که صانع‌ساخته وهرمصنوعی‌که بنظر دارای نقص میرسد همین نقص دلیل ازنقص‌کار صانع است و مصنوع راگناهی نخواهدبود وازمخلوق ناقص انتظارکارکامل نمیتوان داشت . تکلیف افراد مریض ودیوانه ونابالغ وناقص‌که بعلت همین نارسائی‌ها باعمال نامناسب دست میزنند چیست؟

اینها وبسیاری افکار دیگردربارهٔ اختلافات‌آفرینش واعمال ناپسندی‌که ازافراد بشر سرمیزند متفکربن جهان‌را درهرزمان وهرنقطه ازجهان بتفکر و تأمل واداشته و نتوانسته‌اند دلیل قانع‌کننده‌ای برآن پیداکنند وامید است مطالب این‌کتاب بتواند فعلاکلید محکمی برای بازکردن درهای این اسرار باشد تابعداً مطالب مفصل وجالبتری دراین‌باره باطلاع همگان برسد.

هرگاه خط دونفر خوشنویس راکه باهم تفاوت دارد مقایسه‌نمائیم یکی‌ازآنها را میگوئیم خوب ودیگری را میگوئیم بداست . حالا اگرخط خوب اولی‌را برداشتیم و خطی بدتر ازخط دوم‌بمیان‌آوریم خط‌دومی‌راکه‌بدمیدانستیم نسبت‌به‌آن‌خط سومی خوب میدانیم. همینطور اگر یك‌خط بدتری بیاوریم خط سومی‌نسبت‌بآن‌خوب جلوه میکند وهمانکه بدنام‌گذارده بودیم خوب نام خواهدگرفت. بهمین‌ترتیب‌معلوم میشود که اصولا بدوخوب نسبی‌است ومربوط به‌نامگذاری‌ها ونسبت‌هائی است‌که مابین اشیاء مختلف‌قائل میشویم ودر واقع بدی در بین نیست. چنانکه هرکدام ازاین خطها در عالم خود خوب است واگر بدبود ازآن‌استفاده نمیکردیم. ازهریك ازآنها در عالم خوداستفاده بعمل میآید.

بهمین‌ترتیب یك‌اتومبیل‌که پنج‌نفر سرنشین میگیرد وخیلی‌کامل ساخته شده وقتی درمقابل یك اتومبیل دیگرکه‌چهارنفرگنجایش دارد وناقص‌تراست‌قرارگیرد خوب خوانده میشود ودومی‌را نسبت بآن ناقص وبد میدانند وهمینطور بسلسله مراتب‌اتومبیلی‌که سه‌نفرگنجایش دارد نسبت بدومی بدنامیده میشود واتومبیلی‌که فقط دونفر میگیرد وکوچك است نسبت بآنهای دیگر بد خوانده میشود.

یك‌موتوسیکلت را درمقابل‌یك‌اتومبیل بزرگ‌ناقص وبدمیخوانند درحالیکه‌درمقابل‌یك دوچرخهٔ بدون موتور (بیسیکلت) خوب وقوی است. هیچ‌چیز اینطور است.

یك‌تانك جنگی‌که شکل‌آن بدوخشن ولی موتورآن خیلی‌قوی است درمقابل یك‌اتومبیل لوکس

جدید بدجلوه میکند ولی‌وقتی هردو بحرکت میافتند قوت وقدرت تانك معلوم میشودکه موانع‌را خراب کرده باکمال نیرومندی پیش میرود درحالیکه‌آن اتومبیل لوکس درمقابل مانع متوقف میشود. اینجااست که‌ملاك عوض‌شده میگویند: «این‌یکی خوب وقوی است» پس‌مفهوم خوبی تغییرکرد، عده‌ای‌آنرا خوب و عده‌ای دیگر اینرا خوب میشمارند.

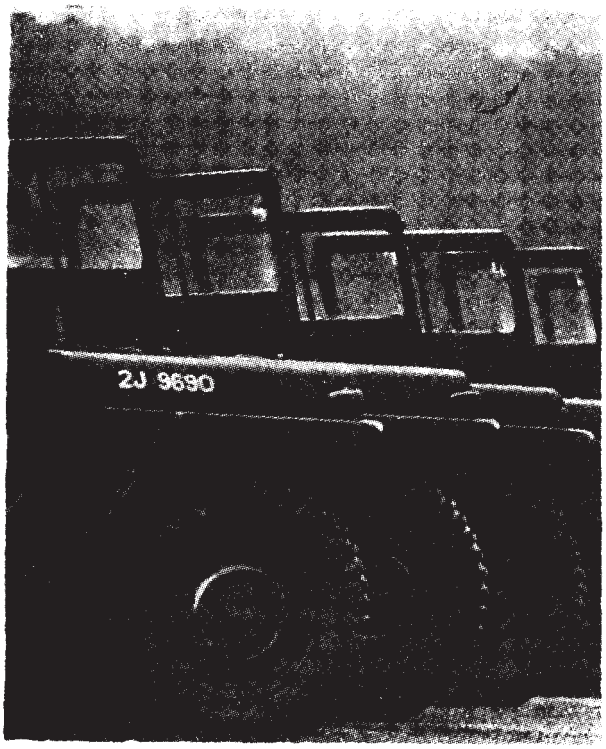

یك اتومبیل سواری ظریف را ازلحاظ زیبائی نمیتوان ایك تانك خشن مقایسه کرد ولی همان تانك چندین برابر قدرت سواری را دارد

تمام امورعالم اینطور است وبشر نیزمشمول همین‌امراست. آن‌کسیکه برای جهانگشائی وفتح کشورها ساخته شده هرچندکه درظاهررحم وشفقت ومهر ومحبت نشان‌نمیدهد اماوظیفه‌ای راکه دستگاه مغزی ومکانیسم‌حواس‌او برای‌آن آماده شده‌است‌انجام‌میدهد وآن‌کسیکه افتاده ، متواضع ومهربان است نیز ازسرنوشت خود پیروی مینماید. خداوند موجود بد نمیسازد وهرکدام وظیفه‌ای راکه برایشان معین شده انجام میدهند.

چرا اصولا صحبت‌بد دربین‌میآید. موضوع رقابت ومقایسه‌است. یك‌کارخانه اتومبیل قویترمیسازد ویکی ضعیفتر.این‌محصول پائین‌تررا که‌کوچکتر است بدمیخوانند درصورتیکه هرکدام برای جای‌خود وعمل خود خوب است.دونفر انسان فکرمیکنند.آن‌کسیکه بهتر فکر میکند وقدرت فکری بیشتری دارد اورا خوب‌میگویند وآن یکی‌که فکرش‌کمتر است‌آنرا بدمیخوانند . آن‌یکی بقدرظرف وتوانائی خودش خوب‌است وآن دیگری بقدرخودش خوب میباشد. اما درموقع نام‌گذاری باملاحظهٔ مقایسه ونسبت‌آنها را بنامگذاریهای بد وخوب، نادان ودانا، صالح وطالح مینامند درصورتیکه هیچکدام بد واقعی نیستند بلکه درجاتی نسبت بهم‌دارندکه وجود این‌درجات لازم‌است. یااینکه این‌یکی قدرت وظرف فکری‌آن دیگری

را ندارد لذا مرتکب کارهائی میشود که مستوجب مجازات میگردد . چه باید کرد حقیقت اینطور است.

علت اینکه بدوخوب نسبی است آنست که بدمطلق درجهان وجود ندارد. چیزی نیست که همهٔ مردم آنرا بدبشمارند. هربداصطلاحی عده‌ای طرفدار دارد هرچند طرفدار آن کم باشد. خوب هم چنین است. مثلا یك طفل قدرت وظرف فکریش کم است. خودرا درحوض میاندازد. این دلیل برآنست که ظرف حواس اوکوچك وناقص است. طفل چه تقصیری دارد. ما هم چون تا حدودی فهمیده‌ایم میگوئیم طفل معصوم است ونفهمیده. درواقع همین امر شامل بزرگترهائی هم که تقصیر میکنند هست. پس بد درحقیقت وجود ندارد ومربوط بقدرت وظروف بدن است. همان روح واحدوامر یزدانی دربدن همه هست. پس چرا باهم فرق میکنند؟ علت تفاوت ظرف فکری آنها است. امامردم چون نمیفهمند، این تفاوت‌ها را بد وخوب مینامند .

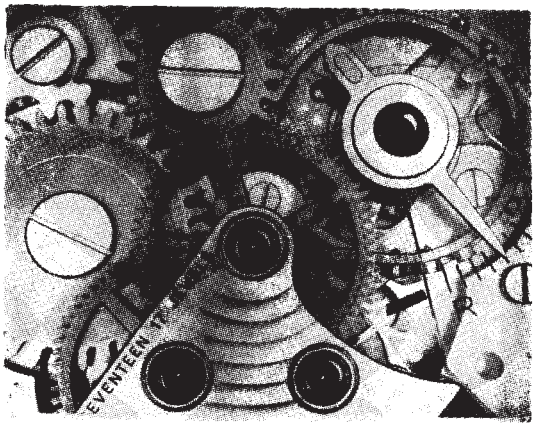

دریك ساعت چرخها برضد هم ومخالف یکدیگر گردش میکنند ولی این مخالفت برضرر نیست بلکه برای کار ساعت لازم است ودر اثر این گردش‌های ظاهراً متخالف است که ساعت کار میکند.

درجامعه نیزعمل افراد هرچند ضدیکدیگر جلوه‌میکند درباطن یك هدف ومنظور منتهی میشود که آن گردش منظم چرخ جامعه وعالم است

بد حقیقی نیست

بدحقیقی درعالم وجودندارد. بدوخوب نسبی وقراردادی است وآن مرز وفاصله ودیواری که بین خوب و بد کشیده‌اند قانونی است که برای ادارهٔ جامعه مقرر داشته‌اند و بهمین لحاظ دیده میشود که درجامعه‌ها وموقعیت‌های مختلف خوب و بدتفاوت‌میکند، بدیهای قومی نزدقوم دیگرمحاسن است وخوبیهای عده‌ای نزدعدهٔ دیگر بدی‌است .

عرب میگوید: محاسن قوم عندقوم مثالب. خوبیهای قومی نزدقومی دیگر بدی بشمارمیرود. بدمطلق درجهان وجود ندارد. چیزی نیست که همهٔ مردم باتفاق آراء آنرا بدبدانند وهربدی عده‌ای طرفدار دارد هرچند که طرفدار آن کم باشد وخوب هم همینطور است. چون ظروف فکری مردم فرق‌میکند دردرك وقضاوت خوب وبد باهم تفاوت دارند .

بد وخوب تقسیم‌بندی لفظی وقراردادی است که بشر برای ادارهٔ زندگی‌خود درست‌کرده والا هرعملی انجام‌شود ، جزءکارهای عالم‌است واز روی مصلحت میباشد.

بدمطلق وشرمطلق درعالم هستی نیست وآنچه بدوخوب نامند قراردادی ونسبی است. این‌مطلب مفصل است که مختصراً بآن اشاره شد و دررسالات دیگر تفصیل آن برای روشن‌شدن ذهن جهانیان بیان خواهدگردید .

سرنوشت و اخلاق

وظیفهٔ راهنمایان رادرجای دیگر (صفحه ۴۶۸ این کتاب) نوشتیم وگفته شد که آنها موظفند حقایق و دستورات اساسی خلقت‌را بیان‌کنند تا هرفردی ازافراد جامعه منتهای استعداد خود را بظهور رساند و هرکسی برطبق آنچه سرشتش اقتضا دارد و برطبق قدرت مغزی‌خود وظیفه خلقتی خویش را بنحو احسن

انجام دهد.

واما سرنوشت چنانکه جای دیگر گفته‌شد جزءامور اساسی وتاروپود عالم‌است وقابل تغییر نیست ولی‌اخلاق دراثر ورزش‌وتمرین یاپراتیك‌که توسعه‌دهندهٔ استعدادهای مکانیسم مردم‌است قابل‌تکامل میباشد که ظروف حواس درحدود استعدادهای آنها ترقی میبابد. وظیفه مربیان است‌که مروج اخلاق باشند.

عمل روح

افعال انسان از حواس او سرچشمه میگیرد ، هرکاری که بشر مرتکب شود مرکز و مبنای آن حواس اوست .

گفته شدکه حواس مانندآلت وماشینی هستندکه روح یعنی‌امر پروردگار باآنها کار میکند. پس در واقع روح است‌که با ماشین بشر وظیفه انجام میدهد. چطور میتوان بدی اصطلاحی را واقعی دانست درحالیکه میدانیم عمل‌روح (امر پروردگار) است.

پس اگرماشین ودستگاه حواس‌سالم ودرست‌باشد بدون‌هیچ خبط وخطا ولغزشی وظایف واعمالی راکه سرنوشت برای‌او تعیین کرده انجام میدهد ودر اینحال این بشر منظم وسالم است اما اگردستگاه حواس خراب، ناقص، فرسوده ، بهم‌خورده باشد روح‌نمیتواندباآنهاکارصحیح انجام دهد وناچار عمل‌او صحیح ومنظم نخواهدبود. دراینصورت‌کار این‌بشر خراب، ناپاك، نامنظم ومنحرف است.

کیفیت جزا و پاداش

بدانیدکه هرکس‌هرعمل‌نیکوئی انجام‌دهد وهرکس‌کار بدنسبی‌مرتکب شود ولواینکه بسیارناچیز باشدکاراوازبین‌نخواهدرفت: فمن‌یعمل‌مثقال ذرة خیراً یره ومن‌یعمل مثقال ذرة شراً یره (سورهٔ زلزله ۷ و۸) هرکس یك‌ذره عمل نیکوکند نتیجه‌آنرا می‌بیند وهرکس‌کار زشت مرتکب شودآنرا خواهد دید .

کیفیت جزا وپاداش دنیا وعالم برزخ دو مرحله دارد: نخست جزای دراین دنیا است‌که آنرا انتقام‌شخصی میخوانیم ودربندشماره۵۳مکانیسم‌آفرینش‌دربارهٔ این‌حس‌گفتگوشده واینجا مختصراً یادآوری میکندکه دروجود خود انسان حسی‌هست‌که هرعملی‌که انجام‌داد پاداش‌آنرا خود برای‌خویش تهیه‌می‌بیند وخودش وسائل جزای آنرا فراهم میکند ولو اینکه مدتهافاصله بین‌عمل و جزا افتد ولی درادای وظیفه تخلفی ندارد. متفکرین، شعرا ونویسندگان سلف دربارهٔ این‌حس بدون‌اینکه متوجه اصل‌آن باشند بلکه باتوجه بتجربیات ومشاهداتی‌که درعالم شده سخنهاگفته‌اند. مثلاآنکه میگوید :

«ای کشته کراکشتی تاکشته شدی زار — تا بازکه او را بکشد آنکه ترا کشت»

یا مولوی‌که میگوید:

«این جهان‌کوه است و فعل ماصدا — سوی مـا آرد صداهـا را ندا

گرچه دیوار افکند سایـه دراز — باز گردد سوی او آن سایه باز

باین معنی نظر داشته‌اند . در هر حال حس انتقام شخصی یکی‌از وسائل مهم مجازات است‌که دردنیاعمل میکند .

عمل دیگر مربوط بعالم بعداز مرگ است که درپائین بیان میکنم :

این‌عمل‌همانا‌عسکبرداری‌پریسپری است‌که همراه باانسان میباشد وتمام‌اعمال اورا ثبت مینماید ودرهنگام جزا وپاداش این‌اعمال را برای‌او نمایش میدهد وفیلمی راکه ازتمام افعال وحرکاتش برداشته بدون‌کم وویاد درمقابل خلق‌خدا ارائه مینماید . آیاکسی میتواند ازدست این عکس‌برداری تخلف‌ناپذیر

بگریزد ؟ این حسابی است که هر کس بر گردنش دارد . وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه (سوره الاسراء آیه ۱۳ـعمل هر بشری را بر گردن خود وعهدهٔ او میاندازیم).

کیفیت عمل پریسپری

موضوع بریسپری بطور مختصر وفشرده اینست: همانطور که درصفحات ۲۶۶ الی ۲۶۹ و ۲۷۷ این کتاب ذکر شده بدن انسان ازسه قسمت جسم وروح وقالب مثالی یا پریسپری (Périspérit) ساخته شده است. یکی از وظایف مهم قالب مثالی آنست که کلیه اعمال وحرکاتی راکه انسان در حیات خود انجام میدهد ضبط میکند وعمل اورا میتوان بعمل یك دوربین فیلم برداری تشبیه نمود. درفیلم سینماکه برداشته میشود تمام جزئیات بدون کم وزیاد ثبت میگردد. درپریسپری نیز تمام جزئیات اعمال انسان ازابتدای حیات تاانتهای آن بدون جزئی تخلف وفراموشی ضبط میشود واگرشنیده باشید برخی کسان درموقع نزع که لحظات آخر حیات است قسمتهای مهمی ازفیلم زندگی خود را می بینند. این فیلم پس ازمرگ نمایش داده میشود و چون این نمایش درمقابل عدهٔ کثیری ازمخلوقات خداست فاعل اعمال خوب یا بد (نسبی) نسبت بکارهائیکه انجام داده مفتخر یا شرمنده میشود. اگر کار خوبی کرده خوشحال است واگر کار بدی کرده نادم وشرمنده است و راه گریزهم ندارد. مثلا اگر خیانتی بدوست خود کرده وبرای او قسم خورده که کار بدی نکرده عیناً همان اعمال وهمان قسم خوردن را نمایش میدهد. چه شرمندگی بالاتر ازآن ممکنست؟ چون تمام زندگی نمایش داده میشود ولحظات خوب نسبی هم درآن هست گاهی نفسی از رضایت میکشد، اینست جـزاو پاداش عالم برزخ که بطور تشبیه ومثال بیان گردید. فیلمبرداری و نمایش قالب مثالی از وی جداشدنی نیست و قدرت ندارد که ذره‌ای ازحساب اعمال را پوشیده بدارد. اینست که قرآن میفرماید دست وپا ودل وهمه براعمال او شهادت میدهند. این عمل پریسپری است که در تمام حالات و آنات حیات از ما عکسبرداری میکند و کوچکترین حرکات را ضبط مینماید و معاد ناظر بهمین معنی است. اینمطلب درکتاب دیگر توضیح بیشتر داده خواهد شد.

پندواندرز

حالا که چنین است بیائید واز اعمال زشت اجتناب جوئیم و بدانیم که نه تنها اعمال ما از نظر خداوند پوشیده نمیماند بلکه هرعملی انجام دهیم درپرونده و فیلم وجدانی پریسپری مضبوط خواهد بود وفرداکه ازاین دنیا تحول پیداکردیم افتخار یاشرمساری اعمال برای ماهمیشه باقی خواهد ماند وهرکس کارنیك یا بدنسبی کند دراین دنیا نزد خود مخلوق نیز پوشیده نیست.

روز حساب

در روزحساب که اعمال دنیائی انسان نمایش داده میشود هرچه انسان انکارکند فایده ندارد زیرا عکسی که پریسپری نشان میدهد بهمه اعلام میداردکه من بودم که این کار را انجام دادم وهیچ راه فراری دربین نیست. تجلی عکسهای وجدانی درروز حساب اجتناب ناپذیراست .

«مترلینگ دربرخی ازکتابهای خود میگوید: مگرخدا بیکار است که باهمه گرفتاری خود دائماً مراقب نیات واعمال میلیاردها مخلوقات باشد وپروندهٔ هرکدام را نگاه دارد . جواب این اشکال در این کتاب دربیانی که راجع به پریسپری وبایگانی اعمال بشر داده شده روشن گردیده است.»

نظری بقرآن مجید

ان هی‌الافتنك تضل بهامن تشاء و تهدی مـن تشاء انت ولینا ـ این‌کار جزفتن و امتحان تو نیست‌که دراین امتحان‌هرکه را خواهی گمراه میکنی وهرکه را خواهی‌هدایت میکنی، توئی‌ولی ما **۷ ـ ۱۵۵**

وماارسلنا من رسول الابلسان قومه لیبین لهم فیضل‌الله من یشاء و یهدی مـن یشاء و هوالعزیزالحکیم ـ وما هیچ‌رسولی‌درمیان قوم نفرستادیم مگربزبان آن قوم تا برآنها بیان کند آنگاه خدا هرکه را خواهد بضلالت وهرکه را خواهد بمقام هدایت میرساند**واوخدای** مقتدردرستکاراست. **۱۴ ـ ۴**

ولقد ذرأنالجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین‌لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها ـ و محققا بسیاری ازجن وانس را برای جهنم واگذاریم‌چه آنکه آنها را دلهاهست نی ادراك ومعرفت ودیده‌هائی بی‌نور و بصیرت وگوشهائی ناشنوای حقیقت. (بسیاری ازمفسرین ذرأنا را بمعنی بیافریدیم گفته‌اند یعنی عده‌کثیری ازجن وانس را برای جهنم آفریدیم) **۷ ـ ۱۷۹**

نظر دانشمندان وبزرگان

یکی را برآری بچرخ بلند — یکی را کنی خوار و زار و نژند
یکی را ز ماه اندر آری بچاه — یکی راز چاه اندر آری بماه
یکی را برآری و شاهی دهی — یکی را بدریا بماهی دهی
نه با آنت مهرو نه با اینت کین — تو داناتری ای جهان آفرین

فردوسی

***

تصورات مادر باره جهان چون امور واقعی است تا آن اندازه‌که روشن و آشکارند ناشی ازخداوند است واز آن جهت جزحقیقت چیزی نتواند بود. اگر تیرگی و ابهام در تصورات ماهست ازآن جهت است‌که ماکامل‌نیستیم **رنه‌دکارت**

درك «من» یانفس تعاقب پی درپی تصورات است. حوادث خارجی مثل رشته‌مسلسلی ازحوادث دنبال یکدیگر میآیند مثل اینکه حرکت آتش‌گردان دوردست که توالی حالات است بنظر دایره‌ای از آتش میآید (ناقل : یا مانندتصاویر فیلمهای سینماکه چون در پی یکدیگر میآید پی‌درپی بنظر میرسد) **دیوید هیوم**

مردم جزخود پرستی تکلیفی ندارند بشرط آنکه خود پرستی آنها مطابق‌مبانی‌عقلی باشد دراینصورت خود پرستی‌آنها عین نوع پرستی وخداپرستی خواهد بود. فضیلت گذشتن ازدنیا وباطل‌کردن زندگی خویش نیست بلکه فضیلت عمل‌کردن به مقتضای طبع وسعی در حفظ وجود خویش است. **اسپینوزا**

نخستین دستور اخلاقی تسلیم ورضا در قبال خواست و مشیت الهی است و چون جهان بسیار عظیم است بایستی فروتن باشیم. **رنه دکارت**

تن انسان و وجود آدمی (نفس) در حکم باطنی نزدیك و بلا واسطه وچیزهای دیگر جهان (انفس) در حکم باطن دور و باواسطه (بواسطه تن) میباشد. **شوپنهاور**

هر فـرد از بشر جزئی است از هیئت اجتماع و بسته بآن است از این لحاظ شبیه بسلولهائی است که هرکدام در تنهائی مستقل و خاصند ولی مجموع آنها بدن انسان رامیسازد و سلولها بتنهائی قادر بزندگی نیستند. **هانری برگسن**

جهان و هرچه در او هست تعینات ذات مطلق است و حقیقت ذات انسان هم از ذات حق صادر شده است و در او زیست میکند و او را در خود تجلی میدهد.

ذات مطلق مفهوم نیست چون امر تامحدود نباشدمفهوم نمیشود . همچنین ذات مطلق شخصیت ندارد چون هرچه شخصیت دارد محدود است. هر دینی که بخدا شخصیت معینی بدهد من از آن بیزارم- خدا نظام کرداری جهان میباشد. **فیخته**

سلسله علت و معلولها سلسله طولی نیست دوری است . وجوب و ضرورت در قضایای جزئی و فردی است نه درکل وجود چون او مختار است و قدرت تام دارد. حقیقت بیرون از عالم نیست بلکه همراه عالم است . خدا در جهان نیست بله جهان در خداست . اوکلی است و حقیقت است و جهان که تجلی اوست جزء اوست. **هگل**

بنابر اصول طبیعی معلوم است که انرژی در جهان یکی است وکـم وبیش نمیشود و تغییر شکل میابد و چون اعمال روحی و عقلی هم نوعی از انرژی است پس بین انرژی عقلی و جسمی معادله‌ای هست که اگر تحقیق وآزمایش شود همانطور که معلوم میگردد چه مقدار حرارت تبدیل بکار و حرکت میشود همینطور معلوم میشود چقدر انرژی جسمانی تبدیل بانرژی عقلانی خواهد شد. **فخنر**

روح و جسم دو جنبه از یك حقیقت است. روح جنبه درونی و جسم جنبه بیرونی است مثل تحدب و تقعر دایره که از داخل مقعر و از بیرون محدب بنظر میرسد. **فخنر**

خدا همان مطلوب تصوری و غیر محسوس است یعنی خدا همان کل وکل همان خداست مشیتی است که صورت وقوع پیدا میکند و هرکس باید همانرا بخواهد که خدا میخواهد تا در مشیت او شرکت کرده باشد. **ارنست رنان**

موجودات جمعاً تراوش وفیضان مبدأ نخستین ومصدر کل است وغایت وجودهم بازگشت بسوی همان مبدأ است. مبدء نخستین موجد کـل موجودات است وصورت مطلق و فصل تام میباشد و قوهٔ فعاله ایست که پر از تعداد و شماره و تقسیم است. محیط بر کل و غیر محاط و نامحدود است. نمیتوان او را زیبا یا عاقل خواند زیرا منشأ عقل و زیبائی است و نباید او را عالم ومدرس دانست زیرا ورای علم وادراك است. کل اشیاء است اما هیچیك از اشیاء نیست. **فلوطین**

اول مخلوق ناشی از ذات باری و مظهر اوست . انسان عالم صغیر و مرکز و خلاصهٔ عالم خلقت است و درآغاز تن انسان پاك وشبیه خدا خلق شده بود بعد جدائی افتاد و از

شباهت دور شد و باید طی مراحلی کند و بخدا بازگردد. **اسکوت اریژن**

عالم موجودات و زمان لایتناهی و تمام موجودات دارای حیاتند. **انین دوله**

همه چیز از خداست و غیر از ذات خداوندی مؤثری در عالم نیست. هر فعل که در عالم واقع میشود از خداوند است و غیر از خدا چیزی علت حقیقی معلومات نیست. امـر بیکران وجود دارد و ماهم باو پیوسته‌ایم زیرا اگر وجود نداشت بعقل در نمیآمد و اگر باو متصل نبودیم او رادرك نمیکردیم. انسان هرچه می بیند در خدا می‌بیند و خدا را بلاواسطه می بیند و مخلوق را بواسطهٔ خدامی‌بیند. **مالبرانش**

ذات واجب‌الوجود برجسم نیز مثل همه چیز احاطه دارد وجسم جوهری نیست که‌از واجب‌الوجود ذاتی مستقل داشته باشد و مخلوق هم نیست که از عدم بوجودآمده باشد پس ناچار صفتی یا حالتی از واجب‌الـوجود است. خداوند علت وجود است ولی علتی است که در خود امر کرده است. خدا و طبیعت ازهم دور نیست ویکی است. **اسپینوزا**

جهان قدرت متحرکه و دینامیسمی است جاندار که‌نیرو وقوه وفعل اوازخودش‌میباشد. **لایب نیتس**

هر جزئی از وجود نماینده کل است و یکی درهمه وهمه دریکی‌است **دیدرو**

محبت برترازعقل است‌وبنیاد علم براشراق قلبی قراردارد و بوجود خداونددل گواهی میدهد نه عقل. ایمان از اینراه بدست‌میآید. دل‌دلایلی‌دارد که‌عقل‌را بآن‌دسترس‌نیست. **پاسکال**

سرنوشت و تقدیر

درهرقدم‌که برمیداریم بکلمه تقدیر و سرنوشت برمیخوریم. برخی‌آنرا تقدیرطبیعت یا تقدیر الهی مینامند. زمانی بودکه در باره تقدیر مردمان را ستیزهٔ بسیار بود و دو دسته شده بودند. برخی تقدیر را فقط بعنوان تصادف یا اتفاق و بخت میدانستند و عده دیگـر چنان بآن معتقد بودندکه میپنداشتند خداوند با دست خود بالهای پروانه را رنگ‌آمیزی کرده و موجودات را غذا میدهد. امروز طرز فکر مردمان دربارهٔ آن طور دیگری است.

یکی از بزرگترین دانشمندان جهان این لغت را برای ما روشن‌کـرده وآنرا تشبیه بخطوط آهن نموده. مثلا بین تهران و مشهد مقدار زیادی‌خط‌آهن کشیده شده‌که ساکن‌وساکت است وکوچکترین قدرت اینرا نداردکه‌کسی را یك وجب راه ببرد. اما وجوداین خطوط لازمست تالکوموتیو باواگونهایش بتواند روی آن حرکت‌کند ومسافرت سریع و سالم‌خود را انجام دهد.

هرموجودی بایکرشته قوانین مخصوص بخود بدنیا میآید. فلان پـرنده زیبا است یا صدای خوش دارد. در تمام طول حیات رنگ پرها و شکل او بهمان ترتیبی است که تقدیر برای‌او معین کرده ونمیتواندآنرا عوض کند. کسانیکه منکر تقدیرندقوانین زندگی‌موجودات را اگر بتوانند تغیر دهند.

همه موافقندکه قوانین معین و منظم برای هرچیز هست‌که در این زمین اداره شود. با اینحال در باره تقدیر منازعه میکنند و راجع بآن‌توافق‌فکری نیافته‌اند. برخی میگویند

قوانین طبیعت تغییر ناپذیر است و چه فرق دارد آنرا طبیعت یا خدا بنامیم. بشر قادر بتغییر آنها نیست. قوانین طبیعت بر روی هوس کار نمیکند. همه چیز مقررات و قوانینی دارد. آنها بمخالفین میگویند:

«فرق ما باشما اینست که غرور شما میپندارد تمام قوانین طبیعت را کشف کرده درحالیکه بسی مانده است که بشر از اسرار عالم آگاه شود. ما سعی داریم آنها راکم کم بفهمیم.»

همه چیز تحت قانون است. اینکه بشر پرواز را آموخته از قوانین عالم استفاده کرده وممکنست روزی برسد که بهتر آنرا بفهمد و بجای این ماشینهای سنگین با سبکی و راحتی بهوا پرواز کند ولی باز هم تحت قانون خواهد بود. اصلا اگر قوانین طبیعی نباشد علم معنی ندارد. اگر قوانین شیمی نباشد ما چه میتوانیم بکنیم.

هیچکس در عالم شادمان‌تر از آن کسی نیست که معتقد بسرنوشت الهی است و میداند که تحت فرمان قوانین اواست. در اینصورت مانند گوته شاعر آلمانی دائماً دست دعایش بلند است و از خداوند روشنائی بیشتر و بیشتر میخواهد. مگر نه اینست که میلتون شاعر در ابتدای کتاب «بهشت گمشده» میگوید: «ای خدا آنچه را در من تاریك است روشن فرمای و آنچه پست است برافراز و پشتیبانی فرما تا در قله این برهان عظیم بتوانم با زبان یقین در بارهٔ سرنوشت سخن گویم و بگویم که راه خدائی برای بشر چه روشن است.»

انسانیکه معتقد بسرنوشت است از دانستن این حقیقت شادمان است که زندگی او در زیر فرمان قوانین عاقلانه است و همین قوانین بازبان فصیح باو میگوید که بلاتردید یك نیروی عاقل و مسلطی این مقررات عاقلانه را وضع کرده است. مردی که معتقد بسرنوشت است هرگز فکر نمیکند که تقدیر دائماً راه زندگی را براو مسدود میکند. او میداند که اگر سم بخورد تقدیر جلو نمیآید که از مرگ نجاتش دهد یا اگر دستش را بـه آتش فـرو برد تقدیر از سوختنش مانع نخواهد شد. همین آثار خود تقدیر است. حتی نمیگوید کسیکه سم میخورد یا دست در آتش میکند همیشه و بطور لایتغیر و بدون استثناء خواهد مرد یا خواهد سوخت. شاید روزی یك قانون عالیتری از تقدیر را کشف کند که او را از سم یا آتش حفظ کند.

اعتقاد بمبداء دو فایدهٔ بزرگ دارد: یکی رضایت و شکرگزاری و نجات انسان از افکار کوچك و عامیانه زیرا اگر معتقد بتقدیر باشیم خود را مدیون نیروئی میدانیم که قوانین آنرا مقرر فرموده و ما میتوانیم این قوانین را بفهمیم ـ ما این تقدیر را دوست میداریم و قوانین حیرت‌آور طبیعت را مطالعه میکنیم و عظمت آنرا درکلیات و جـزئیات و جمال و زیبائی میستائیم و احساس مینمائیم که نیروئی مافوق که بهمهٔ عالم الهام میفرستد ما را حمایت میکند.

سرنوشت الهی یك حقیقت بزرك عالمی است

وقتی بسرنوشت معتقد باشیم سعی درفهم آن میکنیم. هرچه عاقلتر، دانشمندتر وهوشمندتر باشیم بهتر میفهمیم که رهبر اساسی زندگانی ما همین تقدیر است. این تقدیر سـرگذشت بزرگ زندگانی ما میشود. موقعیتی است که میتوانیم عمل خالق را بفهمیم و با خالق عالم در راه زندگی هم آهنگی و همکاری کنیم.

فکر تقدیر میتواند ما را از برخی اشتباهات که برخی متفکرین قرن هیجدهم داشتند

نجات بخشد. آنها وجود خدایرامنکر نبودند اما خدا را چنان دوراز عالم معرفی‌میکردند که‌گوئی حقیقت و واقعیتی برای زندگی انسان ندارد .

این فلسفه را Deism یا خدا پرستی مینامیدند و برای دنیا زیان بسیار داشت . این فلسفه بشررا متکبر، دوستی‌ناپذیر، مغرور. مادی وابله بارآورد . اما چیزی نگذشت که جای خود را بفلسفه دیگری دادکه آنرا[Téism یایزدان شناسی] نامیدنددادکه طبق آن خداوند تنها خالق نیست بلکه اداره‌کننده وفیض بخش دائمی عالم است .

یك مفهوم صحیح ازلغت تقدیر آنست‌که بفکرما توازن میبخشد ومانع از آنست‌که براه افراط یاتفریط رود. خدا را بعنوان خالق وسرچشمه‌کلیه قوانین زندگانی کرات و آفتابها وموجودات زنده معرفی میکند. اونیروئی است‌که قوانین جسمانی شما را ایجاد کرده تاسالم ومنظم‌باشید. اومؤلف‌کلیه قوانین شگفت انگیزی است‌که در آسمان ودرفصول سال می‌بینیم. درباره او ودرباره معلولهائیکه مسلماً بدنبال علت میآیند فکرکنید . هرگز دربارهٔ خدا بعنوان‌مجازات‌کننده فکرنکنید. اینطور فکرنکنیدکه او یك انسان را برای عذاب ودیگری را برای رحمت برمیگزیند. فکرکنیدکه او مؤلف وموجدقوانینی است‌که پیروی ازآن موجب رحمت وشکستن آن موجب رنج وعذاب است .

تقدیر الهی قدرت ارتقاء وتحول است‌که سبب میگرددیك بشرموجودی روحانی‌شود وزندگی ابدی یابد.

ترجمه وتلخیص ازجلد سوم صفحات ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ دایرةالمعارف‌کودکان چاپ مؤسسه‌کتب تربیتی ـ لندن The Children's Encyclopaedia-The Educational Book Co.

افزایش جمعیت جهان

شرح زیر ازشماره‌های مختلف مجله یونسکو بنام «چاپار یونسکو»که‌هرماهه بالسنه فرانسه ـ انگلیسی ـ اسپانیولی ـ روسی‌ـآلمانی‌ـ هندی‌ـتامول‌ـعربی ـژاپونی‌وایتالیائی هرکدام علیحده‌در مراکز مختلفه چاپ میشود استخراج و ترجمه شده است :

شماره فوریه ۱۹۶۵ ـ جمعیت زمین‌که در سال ۱۹۶۰ قریب ۳۰۰۰ میلیون یا سه میلیارد بود درسال ۲۰۰۰ میلادی به ۶۸۰۰ میلیون خواهد رسیدواین رقم‌راتحقیقات سازمان ملل معین نموده است. البته اگرتعداد موالید بیشتر ومتوفیات‌کمتر از آنچه هست برسد این رقم به ۷۴۱۰ میلیون خواهد رسید .

در این باره یونسکوکتابی چاپ‌کرده است‌که دارای ۳۱۶ صفحه میباشد .

افزایش جمعیت هرساله ۱الی۳/۵ درصد بالامیرود . در آخر قرن جمعیت آمریکای جنوبی ۳/۶ برابر ۱۹۶۰ وجمعیت آفریقا وآسیای جنوب شرقی۳ برابر وآسیای‌شرقی ۲/۳ برابرخواهد گردید. جمعیت‌اقیانوسیه تقریباً دوبرابرمیشود وجمعیت اروپایك‌ثلث‌اضافه میگردد.

در کشورهای پیشرفته تعداد افراد مسن زیادتر خواهد شد و در نتیجه پیشرفت اجتماعی و کار به نسبت جمعیت در آنها تقلیل خواهد یافت. بطور مثال درباره جمعیت چین مرکزی چنین حساب کرده‌اند : ۱۹۶۰ : ۶۴۸ میلیون ـ ۱۹۸۰ : ۹۱۶ میلیون سال ۲۰۰۰ : ۱۲۱۰ میلیون.

با وجود این احوال تعداد متوفیات اطفال به نسبت کشورهای مختلفه بسیار تفاوت دارد چنانکه در سوئد برای هر هزار تولد ۱۵ نفر است و کشورهائی ۱۸۰ نفر و در ترکیه ۱۶۵ نفر و در برمه قریب ۱۴۰ نفر میباشد .

مظره‌ای خیالی ازازدیاد جمعیت درنیم قرن دیگر.
(نقل‌ازمجله یونسکو)

از شماره فوریه ۱۹۶۶ ـ نکاتی متفرق ازچندین مقاله مفصل :

در کشور ژاپن در هر کیلومتر مربع بطور متوسط ۲۵۹ نفر زندگی میکنند. جمعیت شهر توکیو بقدری زیاد است که مأمورین راه آهن و اتوبوس ناچارند مردم را بمیان واگونها بفشارند .

این شرح درمجله یونسکو چاپ‌شده و نشان میدهدکه اگرجمعیت بهمین سرعت تصاعدی فعلی اضافه شود در سال ۳۰۰۰ میلادی ۱۵ نفر ناچارند در فضای یك دسیمتر مربع (همین مربع سیاه بالا) زندگی کنند !

جمعیت کشورژاپن درهرکیلومتر مربع۲۵۹ نفراست ودولت‌سعی‌دارد جمعیت خودرا کمتراز ۱۰۰ میلیون نگاه دارد. اکنون وضع درژاپن طوری است‌که در اتوبوسها و ترنها مأمورین مردم را سخت میفشارند تا تعدادبیشتری بتوانندسوارشوند.

در این سالهای اخیر جمعیت دنیا ۴۸۰ میلیون یعنی مطابق مجموع جمعیت هندیا اروپای (بدون روسیه) اضافه شده است . در مدت سه سال ۶۳ ـ ۱۹۶۰ جمعیت ۱۷۰ میلیون یعنی مطابق مجموع جمعیت ژاپن وبرزیل افزوده شده است.

درده سال آینده ۶۰۰ میلیون بجمعیت زمین اضافه خواهد شد . این اضافه مطابق دوبرابر جمعیت جهان درسال اول میلادی‌است.اکنون درهندوستان جمعیت سالی ۱۰میلیون نفراضافه میشود .

درسال ۲۰۰۰ که جمعیت جهان ۷ میلیارد نفر پیش‌بینی میشود دنیا لااقل به امور زیراحتیاج خواهد داشت : ۶۰ میلیون معلم برای اطفال ۵ تا ۱۴ سال ازقرار ۳۵شاگرد در هرکلاس جمعاً ۲ میلیارد طفل . درسال ۱۹۶۳ دردنیا ۱۰ میلیون معلم وجود داشت . ۷ میلیون طبیب . اکنون ۱۵۰۰،۰۰۰ طبیب در دنیا وجود دارد . بر طبق آمارهای

سازمان جهانی بهداشت حداقل مورد آرزو یك طبیب برای هزار نفر است. سه برابر شیرو گوشت وماهی بیشتراز امروز، اگربخواهندوضع تغذیه را بطوری مناسب نگهدارند.

فوریه ۱۹۶۷

تمام شماره مزبور اختصاص بافزایش جمعیت دارد وهمه مقالات و عکسهای آن در اینموضوع است. نکاتی متفرقه ازآن نقل میشود :

هرگاه نخستین زوج بشرقبل ازابتدای‌میلادمتولد میشد وافزایش‌جمعیت مطابق‌سرعت فعلی میبود(یعنی‌تقریباً هرچهل‌سال یکباردوبرابرمیشد) تعداد جمعیت‌کرهٔ زمین۲۵۰،۰۰۰ برابر آنچه اکنون هست میبود . دراینصورت شهری مانند پاریس ۱۵۰۰ میلیارد جمعیت و کشوری مثل ژاپن ۲۵۰۰۰ میلیارد جمعیت (۶۵نفر درهرمترمربع) میداشت.

درسال ۳۰۰۰ میلادی برای هر۱۵ نفرجمعیت فقط یك دسیمتر مربع (یکدهم متر) جاوجود خواهد داشت. البته این امردر صورتی است‌که افزایش جمعیت برطبق سرعت‌فعلی انجام‌گردد.

برای این افزایش جمعیت دیگرمعماری فعلی حتی آسمان خراش‌کافی نخواهد بود. برای این‌کارطرحهائی از قبیل ایجاد شهرهائی درفضا، یاشهرهای معلق برروی‌شهرهای فعلی اجازه خواهد داد فضای مسکونی وفضای زراعت اضافه شود . مهندس فرانسوی (یونا فریدمن) فکرساختمانهائی‌کرده‌که دراطراف یك استخوان بندی فلزی قرار دارد و بطرز کشوئی وسیع ومحدود میشود(برحسب احتیاج) همچنین با ساختمانهائی برروی شبکه‌های فلزی روی رودخانه‌ها وشهرهای فعلی میتوان بعقیدهٔ مهندس مزبور در۱۰۰ الی ۱۲۰شهر فضائی تمام جمعیت اروپا را جای داد.

بیان بیست وچهارم ـ خودشناسی خدا شناسی است

پس از فـراغت از بیان مختصر جبر وتفویض اینك سخنی در بارهٔ مسئله مهم خداشناسی ورابطهٔ آن باعالم بیان میدارم.

انسان وعالم

درجای دیگر کتاب گفته شد که حدیث مشهوری منسوب بحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بزرگ پیشوای اسلام بیان میداردکه «اتزعم انك جرم صغیر و فیك انـطوی العالم الاکبر» آیا پنداری کـه تو جرم کوچکی هستی در حالیکه عالم بزرگ در تونهان است. وباز حدیث مشهوری است که میفرماید: «هر کس خود را شناخت خدایـرا شناخته است» من عرف نفسه فقدعرف ربه.

توجه باین دو حدیث حقیقتی را در نظر انسان یادآوری میکندکه خودشناسی است.

موجودات دریائی بوسیلهٔ آب بیکدیگر مربوطند ونمیتوان آنهارا از هم جدا دانست.

رابطهٔ عالم

با دقت در مطالبی که طی این کتاب بیان شده برخوانندهٔ روشنفکر معلوم وثابت گردیدکه اجزاء عالم رابطه و پیوند و اتصال ناگسستنی با یکدیگر دارند کـه میتوان روابط آنها را مانند روابط موجودات دریائی دانست که در عین حال که جدا بنظر میرسند لیکن این نکته مسلم است که از آب بوجود آمده وپس از تحول بآب بازمیگردند، آکل و مأکول یکدیگر میشوند، پس از تحول بیکدیگر مبدل میشوند وخمیرهٔ وجود آنها که اصلش ازآب استدرهرزمان تحولاتی نومیپذیرد. رابط ومتصل کنندهٔ آنها نیز آب است.

هرگاه کسی را یارای آن باشدکه دریا را یکجا نگاه کند مثلا آنرا بشکل یك کاسه منفرد بنگرد

وموجودات درون آنرا یکجا تحت نظر گیرد باین حقیقت بهترواقف خواهد شد .

بدن انسان

دربدن ما نیزهمین جریان برقرار است. انواع موجودات بنام گلبولهای سفید وقرمز، سلولها ، میکربها ،کرمها و موجودات درداخل بدن انسان هست که باوجود اختلاف شکل ورنگ از هم جدابنظر میرسند وظاهراً استقلال دارند، جزء بدن یك انسان بشمارمیروند ونمیتوان آنها را ازهم جدا دانست بلکه در یك وجود منفرد که ما باشیم بهم متصل وپیوسته‌اند. گلبولها بااینکه در میان خون ما بتعداد میلیاردها شناورند وراههای طولانی میپیمایند(۱) وظاهراً ازهم جدا هستند وزندگی مستقلی دارند لیکن وقتی خون یك انسان را یکجا بنگریم خواهیم دید که اجزاء آن بهم پیوسته‌اند و نمیتوان آنها راجدادانست.

ما وعالم

وضع ما افراد بشرنسبت بکرهٔ زمین نیزهمینطور است . همانطورکه گلبول اجزاء بدن انسان است، ماهم اجزاء بدن زمین بشمار میرویم و از همین بدن بوجود آمده بهمین بدن بازمیگردیم (مثل گلبول که دربدن ما متولد میشود ودرهمان میمیرد) . با اینکه ظاهراً از یکدیگر جدا بنظر میرسیم یکی هستیم ورابط ماهمین هوائی است که اطراف ماقرار دارد وما آنرا استنشاق میکنیم وپس میدهیم. ولی همین هوائی که اکنون من استنشاق میکنم مورد استفاده دیگران هم واقع میشود و چون قسمتی ازنیروی زندگانی وروحی ما ازهوا است پس دراستفاده ازاین نیرو باافراد دیگر انسان وحتی حیوانات و نباتات و سایر موجودات شریکیم وهیچ فردموجودی نیست که بتواند برای خود فضای حیاتی مستقلی که فقط مورد استفادهٔ او باشد بوجود آورد (بجمعیت کثیری که دریك فضای سربسته مشغول تنفس هستند توجه کنید تا حقیقت را بهتردریابید. فضای سرباز هم همینطور است و هواونیروی روحی آن مختص کسی نیست)

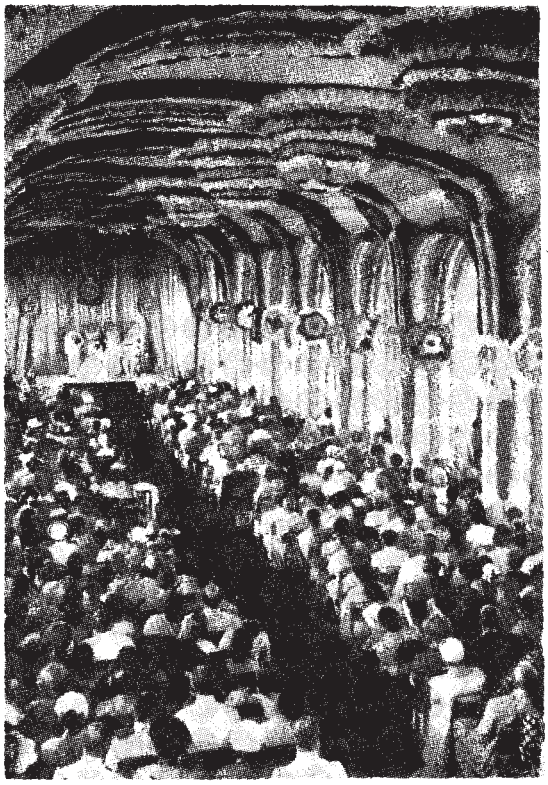

وجود یك جمعیت زیاد در فضای سربسته که سقف آن کوتاه باشد از لحاظ سلامت خوب نیست.

اشتراك در همه چیز

روح ما هم چنانکه گفته شد یك نیروی واحد بهم پیوسته وغیر قابل تفکیك است وقابل جدائی وانفکاك نیست ویك انرژی عالی است اما جسم انسان نیز مستقل نیست بلکه این جسم از خاك و نباتات و حیواناتی که میخورد بوجود آمده و دائماً بوسیلهٔ خوردن موادزمینی، نباتات وحیوانات رشدمییابد وتقویت پیدا میکند و از راه همین مواد است که بدل مایتحلل خود را تأمین کرده و میتواند بزندگی ادامه دهد . گفتیم بدل مایتحلل ـ یعنی

(۱) مجموع طول شرائین وورید‌های یك انسان را ۱۶۰۹۳۱ کیلومتر حساب کرده‌اند. **مؤلف**

عوض آنچه تحلیل رفته. این دلیل است براینکه از او تحلیل هم میرود و تحلیل او برمواد زمینی اضافه شده وموجب زندگی موجودات دیگرمیشود.

وقتی هم تحول اساسی پیداکرد (یعنی مرد) جسم او باعث ایجاد حشرات و حیوانات دیگر و نباتات میگردد وزندگی‌های دیگررا سبب میشود. چنانکه یك قطعه خاك شاید درطول صدهزار سال جزء بدن هزاران افرادشده باشد.

زمین وعالم

این وضع ما است نسبت بزمین وباید دانست که زمین هم‌نسبت بعالم همین مقام‌را دارد. موجودی است‌که از مواد عالم بوجود آمده ودوران زندگانی راطی میکند و باردیگر پیرمیشود و میمیرد و مواد آن داخل مواد عالم میشود وهمان مواد عالم درطول سالیان بیشمار وبی‌انتها بارهازمینها وکرات مختلفه میسازد. پس بدانکه سراسر عالم بیکدیگر متصل‌است، بیگدیگر تبدیل‌میشودوهیچگونه‌جدائی‌وانفصالی‌ازهم ندارندوآنچه‌جدائی‌بین‌خودودیگران‌می‌بینیم‌مانندجدائی است‌که بین سلولهای بدن ما بایکدیگر وماهیان دریا باآب دریاوجود دارد.

تشکیلات یك انسان سالم

اکنون مطلب فوق راطوردیگرموردموشکافی قرار دهیم: من سرودست وپا وقلب و مغزوقوه و روح وپریسپری وکالری ولوازم‌دیگر دارم‌که‌مجموع همه اینها «من»راتشکیل داده است. اگرمن زبان‌نداشته باشم‌آیا میتوانم صحبت‌کنم؟ البته خیر. اگر زبان داشته باشم ولی اعصاب آن خراب باشد بازهم سخن نتوانم‌گفت. هر گاه قوه‌ای دربدن نداشته باشم بازهم زبان قادر بتکلم نیست. اکنون باعضاء اصلی بدن توجه‌کنیم. اگرقلب نداشته باشم قادربتکلم نیستم همچنین اگرمغز نداشته باشم قادر بتکلم نخواهم بود. پس لازمهٔصحبت کردن داشتن قلب،مغز، زبان، اعصاب وغیره وغیره است. دراین صورت میتوان‌گفت‌که وجود من از کلیه اعضاء تشکیل شده وهمهٔ اعضاء رویهم رفته «من» را بوجود آورده‌است.

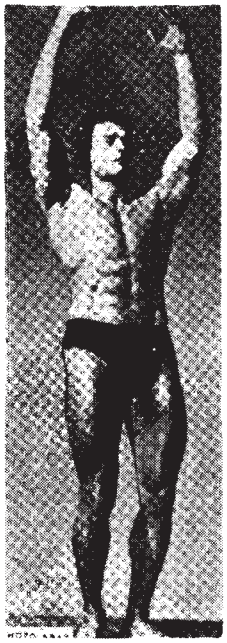

یك انسان سالم

یك بشر سالم به‌کسی میگویندکه مثلا دارای تمام عناصر، فلانقدر سدیم، فلانقدرآهن، فلان‌مقدارپتاسیم، فلانقدرگوگرد.... وهمچنین‌دست، پا، رگ، پی، اعضاء، جوارح، سلول، گلبول، قوه، روح، پریسپری، اتم وغیره باشد.

فرماندهی بدن و فرماندهی عالم

فرماندهی اعضاء بشرونیروئی‌که یکایك اعضاء وی را بکارمیاندازد عبارتست ازمجموعه وجود خودوی. این منم‌که به‌چشم خود، گوش خود، وسایر اعضاء وجوارح خویش نظارت وفرماندهی دارم. خوب توجه‌کنید. اعضاء وجوارح یك بشر ظاهراً از هم منفك هستند ولی برای اینکه هرکدام ازآنهاکارکند لازمه‌اش اینست‌که تمام اعضاء وجوارح بایکدیگر همکاری نمایند و هرکدام که بیمار وخراب باشد بکاردیگران لطمه میخورد.

فرماندهی بدن‌که مرکزآن مغز وقلب‌ولی درحقیقت مجموعه‌تمام وجود اوست برای انجام‌وظیفه به‌تمام این اعضاء فرمان میدهد وبرآنها سلطهٔکامل دارد.

فرماندهی عالم

همانطور که یك فرد بشر چنین است عالم نیز چنان است و فرماندهی آن و پروردگار عالم همین حکم را دارد . اولا تمام افراد عالم یك واحد یا وحدت را تشکیل میدهند و با همکاری تمام اجزاء عالم است که کار عالم انجام میشود (با تحول افراد تغییری در وضع همکاری پیدا نمیشود کما اینکه در بدن انسان سلولها میمیرند و افراد دیگری بوجود میآیند ولی همکاری مواد تشکیل دهندهٔ بدن آدمی که زنده است برقرار است)

دیگر اینکه با وجود جدا بودن و انفکاك ظاهری آنها همگی بهم پیوسته اند و فرماندهی کل عالم که مجموع عالم است ، بر همه تسلط دارد و نقشه و برنامه و کار آنها را که همانا تقدیر و سرنوشت عالم است او معین میکند و او انجام میدهد .

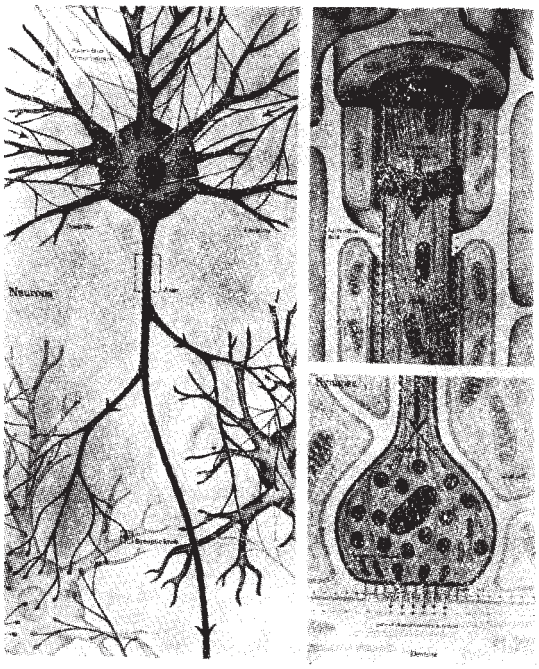

سازمان فرماندهی مغز بوسیله سلولهای عصبی — در عکس بالا سمت راست عبور فرمان از نخاع داخل سلولهای عصبی و د سمت چپ شاخه بندی سلولهای عصبی را نشان میدهد .

فرماندهی مغز

برای روشن شدن و تجزیه و تحلیل مطلب مثالهائی ذکر میکنم : شما میخواهید گرمی یا سردی یا خشونت و لطافت چیزی را درك کنید . این کار با کدام حس انجام میشود ؟ بالامسه . فرماندهی مغز بعد از اینکه تصمیم گرفت اراده میکند و بوسیلهٔ رشتهٔ اعصاب بدست فرمان میدهد . . دست اطاعت میکند و جلو میرود و آن شیئی را لمس مینماید .

حال اگر این شیئی خیلی سرد یا خیلی داغ باشد بطوریکه دست را متأذی نماید فوراً مراتب بوسیلهٔ اعصاب بمرکز مغز مخابره میشود و مغز هم دستور میدهد که دست بعقب کشیده شود و این عمل اخیر که علمای طبیعی آنرا (رفلکس) یا (عکس العمل) مینامند در مدت بسیار کوتاهی انجام میشود .

شما کتابی را در نظر میگیرید و تصمیم بخواندن آن پیدا میکنید . برای تهیه کتاب فرماندهی مغز از حافظه کمك میخواهد که محل پیدا شدن این کتاب را بخاطر آورد . وقتی دانست ، برای تهیه وسیلهٔ آن مثلا بپا فرمان میدهد که بمحل آن کتاب برود و اگر تهیه اش محتاج عمل دیگر مثل نوشتن نامه یا تلفن کردن است کلیه این دستورات را صادر مینماید و بعد که کتاب را بدست آورد بدست فرمان میدهد آنرا باز کند و جلو خود گذارد و بعداً بچشم فرمان میدهد آنرا بخواند و ممکنست در این میان فرمانهای فرعی دیگری هم صادر شود یعنی دست کتاب را بطرف روشنائی بیشتر برد یا عینك را بچشم زند و امثال آن .

البته کلیهٔ این امور بطور خودکار و عادی انجام میشود بطوریکه ما اصلا متوجه جزئیات آن نیستیم و حق هم همین است زیرا اگر متوجه میشدیم زندگی خیلی مصنوعی و زحمت بار میشد اما وقتی صحبت تجزیه و تحلیل پیش آید میتوانیم بفهمیم چگونه مغز که فرمانده بدن است برای هر عملی که باید انجام دهد مانند رئیس اداره ای که کارمندان زیاد در اختیار دارد و هر کارمند وظیفه جداگانه و معین و مشخص دارا است بهر کدام

وظیفه‌ای‌راکه بعهدهٔاوست فرمان میدهد وازاوکار میخواهد وآنهاهم اطاعت میکنند وبا کمال انقیاد انجام میدهند . (چنانکه بعداً میگوئیم این‌مغز نیست بلکه‌واحد بدنست که فرمان میدهد).

فرماندهی قلب

قلب‌نیز چنین‌فرماندهی بامشارکت‌مغزدارد . شمافردی‌را می‌بینیدکه ازاوخوشتان‌میآید وعلاقه‌ای ناگهانی باوپیدامیکنید. این‌کشش وعلاقه فوراً درقلب پیدامیشود وعکس‌العمل‌آن نیز بوسیلهٔ فرمان‌قلب در اعضاء مختلف ظاهر میگردد . مثلابه‌چشم فرمان میدهدکه بدوبنگرد وبگوش فرمان‌میدهدکه دقیق‌شود تا صدایش‌را بشنود وبحافظه فرمان میدهد مشخصات قیافهٔ اورا ضبط نماید وبزبان فرمان‌میدهدکه بااوسخن گوید و به‌پا فرمان میدهدکه بسوی او رود وبدست فرمان میدهدکه بااو دست‌دهد وازقبیل آن . خودتان میتوانید نظیراین‌حالات وعلائق‌قلبی‌را پیداکرده تجزیه وتحلیل کنید (دراینموردهم‌واحد بدنست نه‌قلب‌که فرمان میدهد)

نیروی وحدت

وقتی‌دقت‌کنیم می‌بینیم درست‌است‌که درموارد اول مغز فرمانده وتصمیم گیرنده‌بود ودرمورد دوم که با علائق وعشق سروکاردارد قلب ابتکار عمل را بدست داشت اما چنانکه قبلاگفته‌شد این‌اعضاء درعالم خود مستقل‌نیستند بلکه‌آنچیزی‌که فرمان‌میدهد وتصمیم میگیرد مجموعهٔ بدن‌انسان است اعم ازروح وجسم وتمام اعضاء وجوارح‌آن ودرحقیقت‌واحدی‌است‌که مجموعهٔ انسانی‌را تشکیل‌میدهد .

مثل‌اینست‌که‌کشوری باکشور دیگر تصمیم بعقدپیمان دوستی یاجنگ‌گیرد . اگر درست موشکافی وتجزیه وتحلیل‌کنیم این‌تصمیم توسط افرادی‌که دررأس‌کشورندمثلاشاه یارئیس جمهور یامجلسین ویاهیئت وزرا وسایرمقامات گرفته‌میشود وتوسط‌افرادمعدودی‌که مسئول‌این‌کارند اجرامیگردد اما ازخارج‌که‌توجه کنیم می‌بینیم در واقع مجموع کشور یعنی واحدی که شامل تمام افراد و جزئیات آن است چنین تصمیمی گرفته چنانکه معمولا میگویند کشور فلان‌باافلان‌کشور پیمان دوستی‌بست‌یاجنگ‌کرد ونمیگویند فلان‌قسمت کشور چنین تصمیمی گرفت .

دربدن‌هم‌همینطور است. تصمیم بااینکه مرکزش مغزاست ولی مغزجزآلتی برای تصمیم‌گرفتن نیست و آلتی است مانند سایر آلت‌ها و چنانکه چشم وظیفه‌اش دیدن و گوش وظیفه‌اش شنیدن و دست وپا وظیفه‌شان اجراکردن‌است مغزهم آلتی است که وظیفهٔاو تصمیم‌گرفتن‌است والا آن‌چیزی‌که امرمیدهد واجرارامیخواهد واحدی‌است‌بنام انسان‌که ازتمام اجزاء تشکیل شده‌است .

واحدعالم

عالم نیزهمین‌وضع‌را دارد وبااینکه هربخش‌ازنظام‌آن بعهدهٔ یك‌قسمت‌معین‌گذارده‌شده وظایف در آن‌تقسیم‌گردیده‌است‌ولی‌هرعملی‌که درعالم‌انجام‌شودتصمیم ودستورآن ازمرکزفرماندهی عالم صورت‌میگیرد وهمانطورکه درمورد بدن‌انسان صدق‌میکند درعالم نیز مرکزفرماندهی‌آن واحدی‌است‌که ازمجموعهٔ تمام عالم لایتناهی تشکیل شده‌است یعنی‌این‌کل‌عالم است‌که دستورمیدهدکه اعمال‌کلی وجزئی‌آن انجام‌میگردد همانطورکه‌کل وجودشمااست‌که فرمان‌میدهدوتمام اعمال‌حیاتی‌شماازکوچك‌وبزرگ‌ازخاراندن‌سرتاحرکات مختلف وکلیهٔ فعالیتهای زندگانی‌رابشما امرمیدهد

وحدت‌عالم واحد

پس‌نباید عالم‌رابعنوان پراکنده‌هائی‌بیشمار ازنیروهانگریست هرچندکه ظاهر اینطورحکم‌میکند

کمااینکه بدن‌شما درظاهرصدها وهزاران‌نیروی پراکنده دارد وهمگی تحت فرمان واحدی است‌که نام‌آن وجود شخص شما است. عالم هم باوجود پراکندگی ظاهری مجموعاً یك واحدکلی ویك وحدت است‌وکلیه اعمالی‌که در اینعالم انجام میشود یعنی همه‌کارهائی‌که ازتمام اجزاءآن اعم ازکرات وموجودات وگیاهان و جمادات و هوا و غیره (یعنی‌هرچه هست‌و وجود دارد- بمعنی دیگرکلیهٔ عالم‌وجود) صادرمیگردد همگی بفرمان واحد عالم است و اینکه میگویندکلیه امور عالم بر حسب سرنوشت است و هر چه میشود بفرمان کل است و باختیار خودسرانهٔ افراد نیست این است و یك موضوع عجیب نیست. خوب توجه فرمودید.

سرنوشت

حقیقت سرنوشت نیز همین است همانطور کـه فرماندهی بدن شما نسبت ببدنتان تسلط دارد و سرنوشت‌آنهارا معین میکند و همان‌ارادهٔ اوآفرینندهٔ عمل‌است اراده سرفرماندهی عالم نیز که‌نه‌زمان‌دارد ونه‌مکان‌معین، ایجادکنندهٔ سرنوشت‌اجزاء موجودات میباشد. ملاحظه‌کردیدکه درسایهٔ تعلیمات‌خودشناسی و خداشناسی موضوع سرنوشت نیز روشن‌گردید و معین شدکه سرنوشت‌نقشه قبلی وامر عجیبی نیست‌بلکه برنامه‌ایست‌که در عالم در حال اجراست.

تخلف از سرنوشت

همانطورکـه اجزاء بدن شما نمیتوانند و نبایستی از اراده شما تخلف نمایند اجزاء عالم نیز نمیتوانند از سرنوشت شانه خالی‌کنند و برنامهٔ عظیم‌عالم برای تمام‌اجزاءآن لازم‌الاجراست والااغتشاش و بی‌نظمی تولید میگردد.

فرمان وحدت

ارادهٔ پروردگار عالم باین نحواست واسرارکن‌فیکون (بشوپس‌میشود) بایترتیب‌روشن‌میگردد. درصورتیکه ظاهراً تمام اعضاء و قوای بدن بشر از هم جدا هستند و هرکدام منفك بنظر میرسند ولی‌تمام آنها را چه‌کسی اداره میکند؟ همان بشر سالم. خودش خودش‌را اداره میکند ومحل‌فرماندهی خوداوست. پروردگار عالم نیز عالم خودرا اداره میکند وکسی‌را یارای مخالفت با سرنوشت مقررهٔ اونیست.

مرمت خرابیها

هرگاه عده‌ای ازگلبولها بمیرند (یعنی تحول پیداکنند) چه‌اثری دربشردارد؟ اثری‌جزئی‌حس میکند، هرچندکه ممکنست در اصطلاح بلائی بزرگ به‌آن‌گلبولها وارد شود. از طرف دیگروقتی عضوی صدمه بیند یا از اجزاء بدن‌کم وکسرشود نظم و ترتیب بدن بهم میخورد و فوراً بشر را متوجه میکند، حالت ضعف دست میدهد، تب میآید، درد احساس میشود و با نزاع و اقسام وسایل دیگر به‌بشر میفهماند. در اینحال‌آدمی بفکر مرمت برمیآید، دوا میخورد، ویتامین میخورد و به هر وسیله شده سعی میکندکه کمبود و خرابی جسم را برطرف سازد یعنی روزی‌آنها را برساند. پس رازق اجزاء بدن خود بشراست و رازق حقیقی بشر خداست.

حال میگویم برای انسان مقدر است‌که چشم، دست، پا و اعضاء داشته باشد،گلبول داشته باشد و مرتباً در حول و تحویل باشد. شما بخوبی میدانیدکه اگراجزاء بدن انسان عوض شود وگلبولها و سلولها بمیرند و از بین روند قالب و اسکلت‌کلی او عوض نمیشود حتی اگر خود انسان تحول پیداکند نیز اجزائش از بین نمیرود و تبدیل بچیزهای دیگر خواهد شد. بهمین دلیل معلوم است‌که اگر اجزاء عالم نیز عوض شوند و تحول یابند عالم از بین نخواهد رفت و خداوند همیشه بوده و هست وخواهد بود.

موضوع ثروت ـ دولت ـ مکنت

انسان غذا میخورد، از ویتامین ومـواد مقوی استفاده میکند تا قوی شده وگلبولهای او زیاد گردد . در این بشر قوی گلبولها باشکال مختلف کوچك و بزرگ وجود دارند و از خون بتفاوت استفاده میبرند، حتی دو گلبول به یك میزان از خون نمیخورند زیرا اگر همه به یك میزان استفاده کنند بحدی قوی میشوند که تناسب خودرا ازدست میدهند. عده‌ای زیادقوی وبزرگ میشوند وتعدادآنها افزون‌میگردد و در نتیجه خون غلیظ میشود و سکته پیش میآید. باید بتفاوت یعنی هرکدام بمقدار معینهٔ‌خود بخورندتا خون ازگردش باز نماند.

وضع کرهٔ زمین

کرهٔ زمین هم اینطور است. اگر موجوداتش افزون گـردد و بیشتر از احتیاج شود مثل آدمی است که گلبولهای خونش اضافه شده و ناچار باستعمال دواهائی است که آنهارا کم و متعادل سازد. زمین‌هم باایجادسوانح وبلایامثل زلزله‌وطوفان، ناخوشی وانواع چیزهای دیگر تعدادموجودات رامتعادل نگاه‌میدارد.

عالم هم همینطور است. ورزشهای خودکاری داردکه تعادل خود را حفظ نماید.

حکمت حوادث

اینکه میگویند فلان حادثه و اتفاق که واقع شدما نمیدانیم، حکمتی‌داردکه خدا میداند. اینست مثلا یك بشر تب میکند و برای رفع آن کنین(گنه گنه) میخورد. ازتلخی و اثرآن بسیاری گلبولهای خوب از بین میروند یا ضعیف و بیچاره میشوند. سختی و درد و الم بآنها رو میکند، داد و بیـدادشان ازاین تلخی روزگار بلند است‌اما نمیتوانند تشخیص بدهندکه این تلخی برای چیست؟

امروزه‌درکشور هندوستان سالی ۱۰ میلیون نفر بر مقدار نفوس اضافه میشود. در ده‌سال‌آینده احتمالا ۶۰۰ میلیون نفر برجمعیت کرهٔ زمین‌افزوده‌خواهد شد. عکس بالا جمعیتی ازکشورهندرا نشان میدهد.

اما فرمانده‌کالبد بشرکه خود بشراست حکمت اورا میداندکـه اگرتب ادامه‌پیداکندتمام گلبولها بلکه خود بشر را ازبین میبرد ولی این تلخی‌دارو بـرای شفااست که‌هم‌کالبد خراب‌نشود و هم سایرگلبولها نجات بیابند. اینکه میگویند بعداز هرسختی راحتی‌است (ان‌مع‌العسریسری) این‌است و بعدازتلخی دارو راحتی است که میکربهاومواد مضرکشته‌شده و سایرگلبولها نجات یافته‌اند.

پس‌حکمت بالغهٔ فرماندهی بدن‌که‌تقریباً خداوندگاربدن‌خودش‌است خوب‌میداندولی‌گلبول نمیداند. ماهم‌درمقابل یزدان‌مقتدرهمینطور هستیم و حال همان‌گلبولهارا داریم.

اختلاف طبقات

وضع‌اختلاف طبقاتی درجامعه‌نیزاینطور است. بایستی درکلیهٔ امور طبقات مختلفه موجود باشد تا نظم جامعه انجام پذیرد . اگر همه مردم دانشمند باشند، منشی‌باشند، دکتر باشندکاردرست‌نمیشود. در اینصورت تکلیف سایر احتیاجات‌بشرچیست؟

راه ایجاد این طبقات راکه وابسته بآفرینش مکانیسم مغزی است نیز درصفحه ۴۵۱ روشن کردیم . اینست بطور خلاصه حکمت اینکه چرا اشخاص مکانیسم بدنی مختلف دارند و بتفاوت ارتزاق میکنند و ثروت آنها باهم اختلاف دارد .

خودشناسی، خداشناسی

آنچه در اینجا بیان شد نشان داد که خودشناسی کلید خداشناسی است: من عرف نفسه فقد عرف ربه (حدیث نبوی) هر که خودرا شناخت خدای خود راشناخته است. هرچه بیشتر دروجود خویش بررسی وموشکافی می کنیم بیشتر خدای را خواهیم شناخت. با این کلید بزرگ وحدت عالم را درك میکنیم وهمانطور که اجزاء مختلف بدن ما باوجود اختلاف شکل واندازه و رنگ و خاصیت و غیره همگی جزء وحدت بدنند اجزاء مختلف عالم نیز جزء وحدت عالم بشمار میروند.

نظر دانشمندان وفلاسفه

هرموجودی نمایندهٔ تمام موجودات دیگر است حتی جزء هرموجود نسبت بکل آن چنین است مثل شاخه بدرخت. **هگل**

موجودات عالم وآثار طبیعت شخصیت دارند ورب النوعها وخداوندان هستند که برخی شایان پرستیدن و بعضی درخور پرهیز کردنند .

حکمای یونان قبل از سقراط

اختلافهائی که درجهان دیده میشود اغلب صوری است وتکثر ظاهری واقعیت ندارد. شمارهٔ اشیاء حقیقی خیلی کمتر از آنست که تصور میشود وشاید حقیقت واحدی هست که اشیاء دنیا تبدلات وتجلیات اوهستند . **حکمای یونان**

حقیقت واحد است وعالم از عناصر خشك وگرم ناشی شده اند و بازبهمان عنصر بر میگردد وراه نشیب وفراز میرود. درراه نشیب آتش مبدل بخاك وآب میشود ودرراه فراز به آب و آتش منتهی میگردد . ظاهر کثرت است باطن وحدت. **هرقلیطوس**

عالم صغیر وکبیر یك حقیقت واقع است ـ انسان عالم صغیر است وجهان عالم کبیر .

رواقیان

هرواحد فوقانی نگهدارندهٔ واحد تحتانی است واجزاء آنرا بهم نگاه میدارد چنانکه مایه اتحاد اجزای بدن روح است وبمحض دورشدن روح اجزاء بدن ازهم مفارقت میکند ومایه وجود. احدیت مطلق است. **فلوطین**

همه موجودات باهم متفاوتند ولیکن بسی چیزها متشابه بنظرمیرسند زیرا تفاوتشان نامحسوس است. **لایب نیتس**

بایستی هم کثرت وهم وحدت را درنظر داشت ـ حقیقت واحد بصورت اجزاء بسیار در آمده و سراسر جهان راساخته است ، اینها اجزائی هستند که ابعاد ندارند .

لایب نیتس

هرجوهری درعالم خاصیت وقوه همه جوهرها را دربردارد ولی آن اندازه که ازآن

خواص بالفعل دارد ادراك اوهمان است. **لایب نیتس**

دانش همواره ازکثرت بوحدت میگراید **فونتنل**

چنین بنظرمیرسدکه کرات جاذب ومجذوب یکدیگرند. البته مثل اینست که اینطور است وحقیقت را نمیدانم چیست. **نیوتن**

اطلاعاتی در باره جوزمین و کرات منظومهٔ شمسی

جوزمین- جویا پوشش گازی شکل اطراف زمین جزء خود زمین بشمار میرود. یکی از فوائد آن تبدیل روشنائی وتاریکی خورشید وتبدیل آن بنورملایم وآسمان آبی رنگی است که می بینیم. وسعت وترکیب وخواص وتغییرات جوهمگی جزء عوامل فیزیکی زندگی زمین است. بعلاوه در همین غلاف بسیاری پدیده‌های جهانی مختلف که نتایج علل خارجی مسکن زمینی ما است وتأثیرکم و بیش درزندگی زمین دارد انجام میگردد.

وجود جو برای زندگی همه موجودات زنده یعنی انسانها حیوانات ونباتات واجب است. درهمه ستارگان جونقش بزرگ بازی میکند. بواسطه وجود یا اختلاف ترکیب جو سایر کرات ومقایسه آن باکرهٔ خودمان نتایج زیادمیتوانیم بگیریم.

شناسائی کم و بیش عمق طبقه گازی که زمین را احاطه کرده موجب آشنائی بظواهری که همسایه‌های فضائی ماسبب آن میشوند میگردد. بوسیله مطالعه جوزمین ومقایسه آن باسایر کرات اطلاعات جالبی بدست میآید. بمنظور استفاده حیاتی زمین مطالعه جو بسیار لازم است ولی البته وارد شدن بجزئیات اعمال شیمیائی و مکانیکی آن میسر نیست و در اینجا مطالب مهمه آنرا بیان میکنیم.

ارتفاع آتمسفر یا جو - ترکیب گاز شکلی زمین را احاطه کرده که هوا نام داردودورکره راگرفته است و هرچند تعیین اینموضوع اشکال دارد ولی چنین تصور میشود که بطور یکنواخت دور همهٔ زمین راگرفته است. جو تا حدود یکهزار کیلومتر اطراف زمین دیده شده است والبته گردش زمین حدودی برای جوتعیین میکند ولی ملکولهای هوا تا مقدار خیلی بیشتری درفضا پخش وازقدرت جاذبه فرار میکنند. محاسبات نشان داده که آثار جوتا حدود ۳۵۷۰۰ کیلومتری بالای زمین دیده شده است.

مطالعات مقدماتی وابتدائی نشان میدهدکه هرچه ازسطح زمین دورشویم ترکیب هوا سبکتر وکم مایه‌تر میشود واشکالی که کوهنوردان یا سرنشینان طیارات در ارتفاعات زیاد دارند بهمین علت است. کوهنوردانی که بارتفاعات زیاد رفته‌اند دیده‌اند که رنگ آبی آسمان درآنجا تیره تر و سیاه‌تر میشود و علت اینست که ملکولهای هوا که تنك تر و فاصله‌دارتر شده است نمیتواند نور را پخش کند.

مسلماً هرچه بالا روند وزن مخصوص هوا کمتر میشود چون فشار و تراکم آن کمتر است. البته این کاهش منظم نیست زیرا هرچه بالارویم ترکیبات و حرارت جو تفاوت دارد

و تحقیقات نشان داده که پوشش جو اطراف زمین طبقاتی کم و بیش معین و دارای خواص مخصوص تشکیل میدهد . تاچندی پیش وسیله تحقیقاتی بشر بیش ارتفاع سی کیلومتر نبود و از آن بالاتر بوسیله مشاهدات و برخی آثار فیزیکی حدس میزدند اما بعداً براثر ارسال بالنهای جو شناسی وموشکها و تحقیقات بوسیله اقمار مصنوعی این اطلاعات تکمیل شده است . مشاهدهٔ شفق صبح و شفقهای قطبی وورود تیرهای شهاب بجو اطلاعات ابتدائی خوبی برای شناسائی جو بیشر داده اند بطوریکه تحقیق شده ارتفاع جو نزدیک زمین تا ۱۵۰ کیلومتر است و پس از آن طبقه تروپوپوز می باشد. بعداز آن طبقه استراتوسفر است که در بالای آن طبقه‌ای ازازن قرار دارد . ارتفاع جو نزدیک یا آتمسفر که تقریباً مطابق با ارتفاع بلندترین کوههای زمین است در حدود ۱۰ کیلومتر و ارتفاع استراتوسفر در حدود ۴۰ کیلومتر وازن از ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر می باشد که بلافاصله بالای آن بارتفاع سه‌چهار کیلومتر طبقه یونیزه قرار دارد . پس از آن از ۵۰ تا ۸۰ کیلومتر طبقه گردهای آتشفشانی است و دراین ارتفاع حدود شفق صبح قراردارد. از ۸۰ تا ۱۰۰ کیلومتری را میتوان طبقه‌ای که تیرهای شهاب در آن ظاهر می‌شوند دانست . در ارتفاع ۹۰ الی ۱۱۰ کیلومتری طبقه هویساید قراردارد . پس از آن شفق قطبی است که بین ۱۵۰ و ۲۰۰ کیلومتر ارتفاع می باشد و آثار آن تا ۹۰۰ کیلومتر هم دیده شده است .

ترکیب هوا ـ اولین بار درسال ۱۷۷۴ لاوازیه شیمیست فرانسوی ترکیب هوارا معین کرد و بعداً دراثر تحقیقات ممتد تکمیل گردید وفعلا هوائی که درسطح زمین تنفس میکنیم چنین ترکیبی دارد :

ازت	۰/۷۸۰۳	هیدرژن	۰/۰۰۰۱
اکسیژن	۰/۲۰۹۹	نئون	۰/۰۰۰۰۱۵
ارگون	۰/۰۰۹۴	هلیوم	۰/۰۰۰۰۰۱۵
گاز کربنیك	۰/۰۰۰۳	کریپتون و کزفون	مختصر آثاری هست.

دراین ترکیب بخار آب که همیشه درهوا هست حساب نشده است . مقدار آن متغیر است و نقش آن درزندگی مهم میباشد . ترکیب هوا درارتفاعات مختلف فرق میکند و تحقیقاتیکه توسط بالن‌ها وموشکها واقمار هواشناسی بعمل آمده این مطلبرا روشن نموده است .

نکته مهمی که از آن نباید غافل بود فشار هوا است که بوسیله هواسنج روشن میشود . وزن یك لیتر هوا بافشار معمولی درسطح دریا ۱/۳ گرم است . هرگاه فرض کنیم هوای اطراف زمین مایع میبود سراسر سطح زمینرا بارتفاع ده متر مثل یك اقیانوس میپوشاند . جرم کلی آتمسفر یك میلیونیم جرم خود کره زمین است. لابد فکر میکنید کم است . بااینحال بدانید که وزن هوائی که زمین را درفشار خود گرفته پنج میلیون میلیارد تن گاز میباشد .

هرچه از سطح زمین بالا برویم فشار کم میشود و فشار هوا که درسطح دریا ۷۶ میلیمتر است در ارتفاع ۲۰ کیلومتری فقط ۴۱ میلیمتر میباشد . درارتفاع ۵۰ کیلومتری حساب کرده اند فشار ۱/۵ میلیمتر ودرارتفاع ۱۰۰ کیلومتری ۰۰۳/ میلیمتر میباشد . پس هرچه بالا رویم هوا خیلی سبك و کم مایه میشود . درارتفاع ۱۵۰ کیلومتری کمی هوا طوری است که مطابق با کاملترین خلاء مصنوعی آزمایشگاه است (میدانید که بشر قادر بایجاد خلاء کامل نخواهد بود) درارتفاعات وضع هوا فرق دارد وملکولهای آن پیوسته نیست بلکه طوری است که باید گفت در آنجا گاز بمعنی

گاز نیست بلکه مادهٔ است که همان ملکولهای ازهم دورافتاده میباشد . چیزی که مسلم شده سبك شدن هوا در ارتفاعات بطرز یکنواخت انجام میشود و درارتفاعات مختلف ترکیبات و مواد بطرز خاصی درمیآید. ترکیب ازت تا ۵۰ کیلومتری تقریباً لایتغیر است ودراین ارتفاع مقدار اکسیژن ثلث مقدار زمین ولی هیدرژن درحدود ۱۳ درصد بیشتر اززمین است ، درحدود یکصد کیلومتری آثار ازت هست ولی اکسیژن دیگر نیست و قریب ۹۹/۵ درصد هیدرژن و ۰/۴۵ هلیوم است . اما در جائی که شفق قطبی نیست تجزیهٔ نور نشان داده که ازت و اکسیژن وجود دارد و هیدرژن نیست . بعلاوه اتمهای اکسیژن است که اجازه داده متوجه شوند که تا ۱۰۰۰ کیلومتری اطراف زمین آثار جو وجود دارد .

جو عطاردـ ظاهراً جو گازی مهمی را دراطراف آن نیست شاید بعلت کوچکی خود نتوانسته حجم قابل توجهی گاز دراطراف خود نگاهدارد . گاهی هنگام مشاهده آن موانع سفید رنگی می بینند که فکر میکنند اختلالات جوی معلق درفضای آنست که نقاطی از آن کره را از نظر میپوشاند . تصور نمیشود این آثار ابرهای مرکب از بخار آب باشد بلکه ممکنست ذرات گرد و خاك بسیار لطیف آنرا تشکیل دهد . باوجوداینکه جو آن خیلی رقیق است ولی این قطعات ابر مانند بعلت بادهای شدید سطح کره مریخ درحرکت و نوسان است. عطارد با خواص فیزیکی، جو بسیار رقیق و شرایط خاص سطح آن دنیائی است که با دنیائی که مادر آن زندگی میکنیم خیلی فرق دارد .

جو زهره ـ دراطراف این کره یك غلاف گازی وجود دارد که وقتی زهره بین زمین وخورشید قرارمیگیرد بصورت یك حلقه درخشان دراطراف کره دیده میشود . منظره آن خیلی زیبا ولطیف است . این غلاف اغلب درحال تغییر است وآنرا دراثر اختلافات وتغییرات وضع جوی زهره میدانند ـ وجود این طبقه را برخی منجمین شبیه شرایط تشکیل ابر ومه درجو زمین دانسته اند . تحقیقات جدید نظر دیگری ابراز کرده وجو زهره را رقیق وغیر قابل توجه وبکلی مختلف بازمین میداند وحلقه اطراف زهره را وجود طبقه نسبتاً نازکی ازجو میانگارد .

سابق تصور میکردند جو زهره شبیه جو زمین وفقط فاقد بخار آب است اما تحقیقات جدید مخصوصاً مطالعات جان و نیکولسون در امریکا نشان داده که نه تنها بخار آب بلکه اکسیژن هم در جو زهره نیست و تحقیقات آدامس و لانهام نشان میدهد که قسمت عمده این جو از گاز کربنیك درست شده است که ضخامت آنرا در حدود ۴۰۰ متر گاز کربنیك متراکم میدانند .

اخیراً معتقد شده اند که زیر طبقه گاز کربنیك طبقه ای از بخار آب بصورت قطرات کوچك وبلورهای ریز وجود دارد ودراین باره تحقیقات مفصلی بعمل آمده است .

جو مریخ

وجود یك طبقه جو دراطراف مریخ تقریباً مسلم شده وعکسبرداری ازاین سیاره آنرا بخوبی نشان میدهد . قطعات ابر مانندی کم وبیش موقتاً سطح کره را ازنظر مخفی میدارد . پس دروجود جو شکی نیست بلکه درترکیب آن صحبت است . نخستین دلایل وجود جو دراین کره شب کلاههای قطبی است که درزمستان ایجاد ودرتابستان کم کم محو میگردد وآنرا منطقاً دراثر

وجودیخ و برف میدانستند که ایجاد این پدیده مستلزم وجود جو و تغییرات آن میباشد . بنابراین وضع این کره درفصول مختلف با نظم مخصوصی درحال تغییر است. درفصول سرد در قطبین آن شب کلاه سفید تولید میشود ودرفصول گرم از بین میرود و بجای آن لکه‌های ابر مانند دیده میشود . فصول آن بترتیب از بهار تا زمستان ۱۴۶ روز ـ ۱۶۰ روز ـ ۱۹۹ روز و ۱۸۲ روز طول می کشد .

وجود این تغییرات و پیدایش باندهای تیره‌ای در تابستان که فکر میکنند دراثر ذوب شدن یخهای قطبی است لزوم جورا ثابت میکند ـ ازآنها بیشتر لکه‌های سفید ابر مانندی مرتباً درسطح آن ایجاد میشود که قسمتهائی ازکره را از نظر مخفی میدارد که شبیه با برهای نوع سیروس زمین است .

سابقاً تصور میشد مریخ جوی مانند زمین دارد وتجزیهٔ طیفی وجود بخار آب را درآن نشان میداد . تحقیقات جدید وجود فشار شدید جویرا ثابت کرده و نشان میدهد که این فشار قادر است آبرا بصورت مایع درسطح کره نگاه دارد .

تحقیقات اخیر دررصدخانه‌های کوه ویلسون نشان میدهد که نه اکسیژن و نه بخار آب درجو مریخ نیست واگر اکسیژن باشد کمتر ازیك صدم مقدار زمین است واگر بخار آب باشد کمتر ازیك پانصدم مقدار موجود درزمین است .

آخرین اطلاعات نشان میدهد که جو مریخ نسبت بزمین خیلی فقیر وحرارت آن در نواحی استوائی آن تا ۲۰+ و ۳۰+ هم می‌رسد . در مدت روز بعلت رقت هوا حرارت بسیار پائین می‌آید .

درهرحال هوای آن طوری نیست که افراد کرهٔ زمین بدون وسائل وتجهیزات مخصوص بتوانند درآن زندگی کنند .

جو مشتریـ وضعی که ازکرهٔ مشتری بنظر منجمین می‌رسد نشان میدهد که یك جو ضخیم آنرا احاطه می‌کند . تجزیه طیفی نشان میدهد که این جو مخصوصاً دارای متان وآمونیاك بمقدار زیاد است . امادربارهٔ طبقات گازی وماهیت پدیده‌هائی که درآنجا اتفاق می‌افتد اطلاعی دردست نیست وآثار جویرا که مشاهده میشود در اثر مقدار آمونیاك مایع بعلت حرارت خیلی کم کره میدانند .

برخلاف سابق که خیال می‌کردند مشتری کره‌ای داغ ودرحال تشکیل است سایه‌هائی که اقمار مشتری برسطح آن بطور واضح و سیاه ترسیم می‌کنند نشان میدهد که سطح کره جامد است . این امر نشان میدهد که روشنی مشتری از خودش نیست بلکه در اثر تابش خورشید است .

جو زحل ـ وجود لکه‌هائی درجو زحل و گردش منظم آنها نشان داده که تشابهی بین زحل ومشتری وجود دارد . وجود یك طبقه جو دراطراف زحل دیده شده که دراثر تجزیه طیفی حرارت آنرا کمتر ازمنهای ۱۵۰ درجه تشخیص داده‌اند. وجود آمونیاك ومخصوصاً متان درآن معلوم گردیده است. بعلت سرمای آنجا فکر میکنند که آمونیاك بصورت جامد است و برخی لکه‌های

بزرگ که درمنطقه استوائی است ممکن است برف آمونیاکی باشد . درهرحال نبایستی جوزحل را باجو زمین مقایسه نمود .

جو اورانوس ـ در اثـر تجزیه طیفی معلوم شده که طبقه جو آن بیشتر از متان تشکیل شده وآمونیاکـی که در آنست بعلت برودت منهای ۱۷۰ درجه تقریباً بصورت جامد است .

جو نپتون ـ تحقیقات و تجزیه طیفی نشان میدهد که وضع جو نپتون شبیه بسایر سیارات بزرگ است ودرجو مخصوصاً متان وجوددارد . تصور می‌شود که برودت آن منهای ۷۰ درجه است ومقدار زیادی ازگاز مزبور بصورت مایع است .

ترجمه وتلخیص ازکتاب **نجوم وستارگان وعالم**

Astronomie , Les Astres, L'Univers.

تالیف لوسین رود ووژرار دو وکولور **چاپ کتابخانه لاروس**

بیان بیست و پنجم
تشابه شگفت انگیز عناصر عالمها دلیل کاملی بر وحدت است

عناصر عالم

آنچه از عناصر مختلفه در تمام عالم یافت میشود بمقدار و میزان معین درکرهٔزمین هم‌هست. عناصر موجودهٔ در زمین‌که تعدادآنها را امروزه دانشمندان در حدود صد میدانند (یعنی یکصدتا از آن کشف‌کرده اند) ولی خیلی بیش از اینهاست و میتوان شاید فعلاآنها را ۲۳۶ عدد دانست نه تنها درکرهٔ زمین بلکه در همهٔکـرات و عالمهای بیشمار عین همین عناصر یافته میشود و در بدن انسان‌کـه یکی از مخلوقات زمین است، همین عناصر بمقدار معین وجود دارد.

نظر علمای امروز

اینمطلب را تا حدودی دانشمندان امروز نیز درك‌کرده‌اند. یعنی نوری‌که از ستارگان مختلف بزمین میرسد بوسیله دستگاه طیف سنج یا اسپکتروسکوپ تجزیه شده و خطوس سیاه یا Raie که بین رنگها قرار دارد نشان دهندهٔ موادی است‌که نور از روی‌آنهاآمده است. بوسیله این‌خطوط سیاه تاحدی بمواد موجوده درکرات پی برده و دانسته‌اندکه برخی از ترکیبات موجود درکرات مطابق همان است که درکره زمین هم وجود دارد. از روی طیف اینطور دریافته‌اندکه بیشتر ترکیبات ستارگان ازهیدرژن و هلیوم میباشد (۱)

اختلاف در مقدار است

در اینکه عناصر موجود درکرات عالم مانند یکدیگر است تردید نیست و در همه‌کرات ازهمه عناصر وجود دارد فقط اختلاف در مقدار این عناصر است. ترکیب و مقدار این عناصر درهرکره‌بطرز خاصی است‌که متناسب باوضع ومقدرهمان‌کره میباشد. مثلا درکرهٔزمین‌خاك فراوان‌است ولی طلا بسیارکم میباشد ولی ممکنست‌کره‌ای درعالم باشدکه مقدار طلای‌آن‌ازخاك زمین ما بیشتر باشد درحالیکه خاك‌در آنجاحکم اکسیردارد. همینطورکره دیگری ممکنست‌کربنش زیادترباشد و الماس مانند قطعات‌سنگ در آنجا فراوان ریخته باشد. اگر روزی بشر بتواندآنجا برود این حقیقت را مشاهده خواهد نمود. در یك کره مثلا سدیوم یا هلیوم بسیار زیاد است در حالیکه در زمین مقدارآن‌کمتر میباشد .

---

(۱) به‌کتاب Astronomie ,les astres, L'univers کتابخانهٔلاروس چاپ ۱۹۴۸ صفحهٔ ۳۴۹رجوع شود.
مؤلف

کم یا زیاد

فرض کنید دریك کرهٔ تعداد ۵۰ میلیارد تن باریوم وجود دارد درحالیکه از همین ماده درکرهٔ دیگر ازیك کیلوگرم هم کمتر است.

در یك کرهٔ هیدرژن بسیار فراوان است واکسیژن خیلی کم ودر کرهٔ دیگر هردو اینها کم است، در مقابل ازت زیاد میباشد . درکره‌ای جیوه بسیار فراوان است و درکرهٔ دیگر آهن از همه بیشتر میباشد وقس علیهذا.

اختلاف درجو

چون جوهم از عناصر ترکیب گردیده کما اینکه جوکرهٔ زمین ازاکسیژن وازت وهلیوم وازن بمقدارمتفاوت میباشد جوسایر کرات نیز ترکیباتشان ازعناصراست. منتها این نکته بایددانسته شودکه جودرهر کره‌ای میزان عناصرش تقریباً مطابق بامیزان ترکیب وکم وزیادی عناصر همان کره میباشد زیرا جو با جسم کره روابط نزدیك دارد چنانکه درکرهٔ زمین که اکسیژن وکربن بسیار است نباتات و حیوانات دائماً بااستنشاق ودفع وتعرق خود ازاین عناصر از جومیگیرند وپس میدهند.

خلاصه اینکه جودر فعل وانفعال موادکرهٔ خود تاثیر میکند. بهمان لحاظ ترکیبات جودرهر کره نزدیك بترکیبات مواد خود آن کره میباشد.

اختلاف در ترکیب

بواسطهٔ اختلاف در مقدار عناصرمختلف، ترکیبات مختلفه درهرکره بوجود میآیدکه خاص آن کره است وهمین ترکیب صفت مشخصهٔ آن کره را تشکیل میدهد . بهمین لحاظ است که هرستاره دارای کیفیت وحالت خاصی است.

مثلا بعقیدهٔ دانشمندان امروزدرکرهٔ خورشید هیدرژن زیاد است و نسبت آن ۸۲ درصد، هلیوم نسبتش ۱۹ درصد واکسیژن ۱درصد ومنیزیوم ۲۰ هزارم درصد وسیلیسیوم ۶ هزارم درصد وازت ۱۰ هزارم درصد وگوگرد وکربن هرکدام سه هزارم درصدو آهن ۸ ده هزارم درصد است. این کرهٔ مستقل میباشد وفعالیت اتمی خیلی زیاد دارد.

کرهٔ دیگرهست که هیدرژن وهلیوم آن کم ومثلا منیزیوم وسیلیسیوم آن زیاد است و این کرهٔ برودتش افزون است. کرهٔ دیگرهست که مقدار ازت آن خیلی زیاد میباشد وکرهٔ دیگر اکسیژن وهیدرژنش بقدری است که ترکیب بخار آب برسایرترکیبات آن افزایش دارد.

خلاصه بواسطهٔ اختلاف میزان عناصر موجود درکرات صفات خاصه هرکرهٔ بوجود میآید.

اختلاف در انرژی

انرژی و فعالیت حیاتی وحرکت در تمام کرات وجود دارد و اگر نباشد کره نمیتواند بحرکت خود درمدار ومسیر خویش ادامه دهد. منتها اختلاف وجودعناصر شدت وضعف وکیفیت انرژی راکم وبیش میکند. مثلا کره‌ای در اثر ترکیب مواد بقدری انرژیش شدید است که آنرا دائماً بحال مشتعل نگاهداشته وکرهٔ دیگر انرژیش طوری است که ظاهراً خاموش بنظر میرسد در حالیکه آنهم زنده است منتها بترتیب دیگر.

ترکیبات متشابه

برخی کرات هستند که ترکیباتشان بهم نزدیك است مثلا کراتی درعالم وجود دارد که میزان

ترکیب عناصر آنها تقریباً مطابق باترکیبی است که درزمین وجود دارد. عین این نیست ولی نزدیك بآن است. بدین لحاظ آتمسفر آنها هم بهم نزدیك میباشد.

موجوداتی که در این کرات زندگی میکنند بعلت تشابه محیط وآتمسفر میتوانند تا حدی در کرات دیگر که نزدیك بآنست زندگی کنند. این کرات درمثل مانند دو داروی مسکن هستند که ما در زمین داریم، هرچند خاصیت هردو تقریباً یکی ومسکن میباشد اما ترکیبشان جزئی تفاوت بایکدیگر دارد(باید دانست که ترکیب کلیه ادویه نیزاز عناصر مختلف است)،

مخلوقات کرات

مخلوقات هر کرهٔ متناسب باموادترکیبی ومیزان عناصر همان کره هستند باین لحاظ نمیتوانند درکرات و در جوکراتی غیر از کرات خودشان زندگی نمایند مگر اینکه ترکیب آن نزدیك بکرهٔ خودشان باشد.

مخلوقات هر کره طوری ساخته شده‌اندکه با ترکیبات جسمی آن‌کره و ترکیبات آتمسفر آنجا میتوانند زندگانی نمایند واصولا جسمشان بهمان تناسب ساخته شده است.

گان آمریکائی باالباس فضائی مخصوص خود عازم سوار شدن بموشك است.

مثلا در خورشید که اختلاف عناصر آنرا مشتعل نموده شاید مخلوقاتی هست مطابق با فضا وزمین همان کره که بخوبی میتوانند آنجا بسربرند. اما درکرات دیگر مثلا زمین امکان زندگی آنها نیست. برعکس مخلوقات کرهٔ زمین بعلت انرژی که درخورشید دراثر ترکیب عناصر وجود دارد نمیتوانند بآن نزدیك شوند وخواهند سوخت.

بشر چون احتیاج به آب دارد ومقدار آب مثلا درماه بسیار ناچیز است و جو آنجا نیز مناسب تنفس انسان نمیباشد نمیتواند آنجا زندگی کند مگر باوسائل. پس بطور کلی مخلوق هر کره‌ای امکان زندگی درکرات دیگر ندارند مگر خود را باوسائل مخصوص مجهز نمایند.

مثلا بدن شما احتیاج بصدگرم ازت دارد ولی ترکیب یك کرهٔ دیگر طوری است که ازت آن بنسبت ۵۰ گرم است. البته نمیتوانید درآنجا زندگی نمائید. مخلوقی آنجا میتوانند زندگی کنند که متناسب باهمین مقدار ازت باشند.

برای روشن شدن ذهن خوبست مخلوقاتی راکه درهمین کرهٔ زمین ما درآب زندگی میکنند در

نظر گیریدکه بعلت اختلاف عناصر ومحیط، زندگی آنها درجو میسر نیست وبهمین ترتیب مخلوقات زمینی در آب نمیتوانند زندگی کنند .

اشکال اساسی بشرومسئله مهم مسافرت بکرات همین قضیه است .

اختلاف ترکیب جو

گفته شدکه جو کرات مطابق با عناصر آنها است . اما این نکته را نیز باید درنظرداشت که جو هرچه بسطح هرکره نزدیك باشد بیشتر متناسب با مواد جسم کره میباشد و هرچه دورترشود نسبت آن فرق میکند . باین لحاظ است که در همین کرهٔ زمین بشر نمیتواند زیاد ازجو نزدیك زمین بالا رودوالا تنفس برایش مشکل خواهد شد وخواهد مرد .

حدود آتمسفر

آتمسفر هرکره درنزدیکی سطح آن کره ازگازهای غلیظتری که بیشترمتناسب با ترکیبات خود کره است تشکیل میگردد وکم کم رقیق و رقیقترشده بجائی میرسدکه دیگر ترکیبات آن کره را ندارد . لذا جوی که اطراف کرات را احاطه میکند بجائی محدود میشود وروی این اصل میگوئیم که هرکدام از کرات هوائی دارد بمقدارمعین وفضائی بمقدارمعین که حدود و محیط آنها است . فضای بین دوکره را بزبان امروزخلاء میگویند وهوای کرات دراین قسمت تا حدودی بهم مخلوط میشود ومثل اینست که مرز دوهمسایه بهم نزدیك میگردد .

سخن پیشینیان

دانشمندان ونوابغ پیشین که زحمات آنها قابل تقدیر ویادآوری است این آتمسفررا دلیل محدودیت دانسته‌اند وچون جو کرهٔ زمین محدود بود امرمزبوررا دلیل محدودیت شمرده‌اند درحالیکه حقیقت اینست که این کره بوسیله همین اتمسفرها بکرهٔ دیگرمحدود است وآن یکی بدیگری وآن بدیگری وآنقدردامنهٔ این کار وسعت میگیردکه ازعقل بشرخارج است .

نکتهٔ دیگری که مورد توجه آنها قرارگرفته بود اینست که فلك را مدورمیدانستند وبهمین علت آنرا محدود میشمردند .

سخن دانشمندان امروز

دانشمندان علم هیئت امروز نظیرهمین سخن را منتها بصورت دیگرمیگویند . آخرین نظرعلمی اینست که میگویند عالم بشکل کره است وچون کره شکل است محدود است . البته ما بدانشمندان وزحمات آنها بنظراحترام مینگریم ولی میپرسیم فرضاً عالم راکره بدانید. این کره درچه ظرفی واقع است واطراف آن چیست ومحیط آن کدامست ودروراء آن چه چیزقراردارد ؟

دلیل وحدت

تشابه عناصردرکرات دلیل وحدت است . اگر چنین امری نباشد وحدتی نمیتوان قائل بود و این خود یکی ازعجایب عالم است . آیا این امور بدون برنامه و بی‌صانع وبدون آفریننده است ؟ آیا فکر نمیکنید ؟

ذات فروزنده

الواح پرازحکمت و فضل است مصفا — یك ذات درآن هست فروزنده و دانا
آن ذات درخشنده و تابنده بعالم — با مهر ومحبت نظری مطلق و زیبا
آنگاه برافکند حجابی که برخ بود — کثرت‌همه وحدت شد وواحدچه هویدا
با پرتو انوار برآمد به تطور — پس عامر خلقت شد و جان در براشیا
با جذبه وبا جلوه برآمد به تعشق — گه حکم به باطن شد وگه جسم هیولا
پس‌قدرت محض‌است، عدم نیست بعقبی — فرداست ومحیط است برافلاك وبراسما
حشمت لغت‌کفر نداندکه‌چه باشد — از روی بصیرت همه موزون و مدارا

مطالب وتعلیماتی که‌ازعلم لدنی انبیاءعظام تراوش‌کرده والواح قدسی یزدان همگی پرازحکمت وعلم است وچنان واضح وروشن است‌که‌درآن هیچ اشکال وابهامی نمیتواند وجود داشته باشد و در همهٔ آنها نشانهٔ روشنی ازنیروی علم بزرگ عالمی دیده میشودکه باکمال فروزندگی برافکارروشن متجلی و تابان است .

این قدرت بزرگ‌که تجلی آن ظاهر ودرخشندگی آن چنانست‌که پرتوش برتمام عالم لایتناهی تابیده‌سازندگی و اداره عالم را با محبت ونظری مقرون به عدل،مساوات وتمامیت وزیبائی انجام‌میدهد.

اما مشیت وی برآن بودکه تا دیرگاهی مخلوقات این‌کره خاکی چنان پندارند و این جهان وپدیده‌های آن وموجودات واشیاءآنرا با نظردیگری بنگرند وتنوع واختلافی‌که درظاهردیده میشوددر نظرمردمان واقعی جلوه‌گرشود ونتوانندوحدت روحی و باطنی راکه حقیقت عالم است به‌بینند . اما وقتی مشیت‌بزرگ وی براین امرتعلق گرفت درواقع مانند آنست‌که حجابی راکه بررخ داشت بکناری‌انداخت و آنچه‌کثرت دیده میشد بصورت وحدت یعنی صورت واقعی خود جلوه نمود و این حقیقت بشکلی‌کاملاً روشن وواضح وآشکارهویداگردید .

آنگاه معلوم شدکه این نیرو ونوری‌که اشیاء را درهمهٔ عالم لایتناهی بکار انداخته چیزی جز پرتوازنورونیروی اونیست وهمان نوراصلی است‌که تطورپیداکرده یعنی صورتها ورنگها ونقوش‌گوناگون یافته است وباید آنراعالم‌آرا نامید . پس بخوبی روشن شدکه مسئلهٔ خلقت آمر نیست بلکه عامراست‌یعنی عمارت‌ساخته شدهٔ خلقت که دائم درحال تحول وتطوراست از جلوه‌ها و پرتوهای‌گوناگون همان نیروی وحدت است وآنچه اشیاء وموجودات درعالم دیده میشود با نیروی روح الهی در حرکت است واوجان‌و روان وروح همه چیزاست .

همین روح ونیروی باطن شروع بجلوه‌گری‌کرد ونیروی حرکت او دو چیز بود : یکی قوه جذب‌که همان جاذبه وکشش است ودیگری نیروی عشق‌که درواقع هردویکی است وشیوه‌های مختلف یك انگیزه است . اگرعشق نبود این حرکت وفعالیت پدید نمیآمد . هرتحول وتطوری‌که پدید آمد سبب آن عشق ومهربود ، عشقی‌که بپهنای عالم لایتناهی برقراراست و در هررشته وقسمت آن سهم متناسبی از این عشق هست وهرقسمت ازعالم به نسبت ازاین عشق برخورداراست .

همین‌عشق‌وحرکت‌است‌که‌همه‌تطورات‌وموجودات‌گوناگون‌عالم وجودرا بوجودآورده‌وگاهی‌رنگ

روح و باطن راميبابدوگاه صورت جسم وهيولا ميگيرد.

ازآنچه دراين باره بيان شد خوب روشن است که هرچه هست قدرت است، قدرت محض است و عدمی در بين نيست وعالم را پايانی نيست نه اينکه تصورکنيد اين حرکت را عاقبتی است و درآن عاقبت عدم است . عدم چيست ؟ جزيك لفت بيهوده چه معنی دارد ؟ چطورميشود هستی عدم شود . اين‌هستی‌است که هست و قابل نيست شدن نيست ، چگونه نيست شود ،کجا برود ؟ چه بشودکه بصورت عدم درآيد ؟ آخرفکرکنيد .

پس مشخصات اين نيرورا باردیگردرنظرمرورکنيم : اولا فرد است يعنی نيروی‌وحدت است و شريك‌ندارد،هرچه هست اوست وجزاوچيزی نيست . ديگرآنکه محيط است يعنی برتمام‌کرات وآسمانها وکهکشان‌ها وآنچه هست محيط ميباشد وذره‌ای خارج‌ازقدرت اونيست .

مرا عقيده‌ای‌که ازروی علم وبصيرت استواراست براينست‌که چون آنچه درعالم هست همه‌بجای خود ميباشد وهمهٔ عالم هم‌آهنگ‌وموزون است وآنچه پيش ميآيد برای چاره‌سازی ورفع مشکلات‌ومسائل عالم است بنابراين لفت کفر را نميتوان درچنين عالم نورانی برزبان جاری نمود .

نظری به ادیان

الذين يتبعون الرسول‌النبی‌الامی‌الذی يجدونه مکتوبا عندهم فی‌التورية والانجيل يأمرهم‌بالمعروف‌وينهيهم‌عن‌المنکرويحل‌لهم‌الطيبات ويحرم عليهم‌الخبائث ويضع عنهم‌اصرهم والاغلال التی‌کانت عليهم ـ آنانکه پيروی‌کنند ازرسول وپيغمبرامی‌که درتورات وانجيل‌که نزد آنهاست نگاشته ميابند ـ آنها را امربه نيکوئی‌ونهی اززشتی خواهدکردوبرآنان هر طعام پاکيزه‌ومطبوع‌راحلال وهرپليد منفور راحرام ميگرداند واحکام پررنج ومشقت راکه چون زنجيربگردن خود نهاده‌اندهمه را برميدارد. **قران مجيد ـ سوره‌اعراف آيه۱۵۷**

اليوم احل لکم‌الطيبات‌وطعام‌الذين اوتوالکتاب حل‌لکم‌وطعامکم حل لهم ـ امروز هرچه پاکيزه‌است شمارا حلال شدوطعام اهل‌کتاب برای شما وطعام شما برای‌آنهاحلال‌است.

سوره مائده آيه ۵

يسئلونك ماذا احل قل احل لکم‌الطيبات ـ ای پيغمبرازتوسؤال‌کنندکه آنها را چه چيزحلال‌گرديد . بگو شما را هرچه پاکيزه است حلال شده .

سوره مائده آيه ۴

کلوامن طيبات ما رزقناکم ـ بخوريد ازروزيهای پاك وپاکيزه‌که بشما داديم .

سوره بقره آيه ۵۷

يا ايهاالذين آمنواکلوا من طيبات ما رزقناکم ـ ای اهل ايمان روزی حلال و پاکيزه‌که ما نصيب شماکرديم بخوريد . **سوره بقره آيه ۱۷۲**

يا بنی‌آدم‌خذوازينتکم عندکل مسجدوکلوا واشربواولاتسرفوا انه لايحب‌المسرفين قل من حرم زينةالتی اخرج‌لعباده والطيبات من‌الرزق قل هی‌للذين آمنوا فی‌الحيوةالدنيا

خالصة یوم القیمة کذلك نفصل الایات لقوم یعلمون. قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله مالم ینزل به سلطاناً و ان تقولوا علی الله مالا تعلمون ـ ای فرزندان آدم زیورهای خود در مقام عبادت برگیرید وهم از نعمتهای خدا بخورید و بیاشامید واسراف مکنید که خدا مسرفان را دوست نمیدارد . بگوای پیغمبر چه کسی زینتهای خدا راکه برای بندگان خود آفریده حرام کرده وازصرف رزق حلال و طیب و پاکیزه منع کرده بگواین نعمتها دردنیا برای اهل ایمان است وخالص آن درآخرت. ما آیات خود را چنین واضح وروشن بیان کنیم برای مردمی که اهل فکر ودانش هستند . بگو ای پیغمبر که خدای من اعمال زشت را حرام کرده چه درپنهان وچه درآشکار وگناهکاری وستمگری بناحق را وشرك بخدا آوردن راکه برآن شرك هیچ دلیلی ندارید واین افترا را که از جهل و نادانی هرچه میکنید بخدا می بندید .

الاعراف ۳۱ تا ۳۳

یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم ولاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیباً واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون ـ ای اهل ایمان حرام مکنید پاکیزه چیزهایی را که خدا برای شما حلال نموده وستم مکنید که خدا ستمکارن را دوست نمیدارد وهرچیز حلال وپاکیزه ای که خدا روزی شما کرده از آن بخورید وبپرهیزید ازخدائی که براو گرویده اید .

مائده ۸۷ و ۸۸

رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس ـ باب چهارم آیه ۱ تا ۸ ـ ولیکن روح صریحاً میگوید که درزمان آخر بعضی ازایمان برگشته به ارواح مضل وتعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود . بریاکاری دروغ گویان که ضمایر خود را داغ کرده اند که از مزاوجت منع میکنند وحکم مینمایند به احتراز ازخوراکهائیکه خدا آفرید برای مؤمنین وعارفین حق تا آنها را بشکرگزاری بخورند زیراکه هرمخلوق خدا نیکوست وهیچ چیز را رد نباید کرد اگر بشکرگزاری پذیرند ... لیکن ازافسانه های حرام عجوزها احتراز نما ودردین داری ریاضت بکش که ریاضت بدنی اندك فایده دارد لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعدهٔ زندگی حال وآینده را دارد .

نظری بگفتهٔ بزرگان

ورزش و ریاضت برای صحت بدن لازم است اما نه باندازهٔ افراط و نه چندان که همه بخواهند پهلوان شوند ولی متفکرین هر چه بیشتر باشند بهتر است . باید تن را برای جان پرورش داد و نفس را تابع عقل ساخت که غایت مطلوب انسان اینست .

ارسطو

اراده حقیقت وذات مطلق است وامورجهان همه نمایشهای او بدرجات مختلف است وحقیقت که امرواحد است درمراتب مختلف جلوه میکند ونمایشهای جهان راکه متغیر ومتکثر است میسازد . درواقع هرکدام رب النوع است مثل همان نمونه هائی که افلاطون صور نامیده ودانشمندان ما مثل ترجمه کرده اند .

شوپنهاور

هرعلم وتصوری متضمن نفی واثبات است چنانکه‌هرقصد واراده‌ای نیز نفی‌یااثبات است پس علم واراده یك چیزاست .

اسپینوزا

علاوه برسیروادراك بیرونی توسط حواس ظاهروسیروادراك درونی توسط حواس باطنی‌وعقل، یك سیر وادراك ثالثی‌هم ممکن است برای برخی‌کسان دست دهدکه درونی‌تر است وآن سیروادراك دینی‌است . درآن حال شخص خود را با خدا متصل میبابد واین‌امر منشاء عقیده‌دینی‌میشود . دراین حال «من» ازدایرهٔ‌محدود خود پا فراگذارده‌باعالم‌دیگری آشنامیشود وبسی‌چیزهاکه درحال عادی درش برروی اوبسته است براومکشوف میگردد .

ویلیام جمس

اول باید تحصیل‌کرد بعد درون بین شد . درون یعنی همان عقل بریده‌ازآلایشها است . هرچه فیلسوف بی قیدتر باشد بهتردرون‌بین است . عقل متوجه زندگی است بایداو را متوجه درون‌کرد .کاری است بس دشواروپرمشقت .

هانری برگسن

اگرکسی باشدکه بتواند بعلم احاطه‌کننده دسترسی یابد ازحالت‌فعلی هرفردی‌پی بگذشته وآیندهٔ اومیبرد وباحوال نهانی اوآگاه میشود و سرگذشت او را تمام میخواند بلکه ازسرگذشت اوبسرگذشت سایرجوهرها هم پی میبرد .

لایب‌نیتس

سخنی درباره ورزش وسلامت

دوستان اجازه دهیدکمی درباره (حرکت خوب) با شما سخن‌گویم . این‌کلمات اخیر را بدو معنی مادی و معنوی یا اخلاقی‌گـرفته‌ام. یك‌عبارت لاتینی میگوید **Mens sena incorpore sano** ترجمهٔ آن اینست: عقل سالم‌دربدن سالم است . شما بدن خود را سالم وقوی‌کنید تا پدرومادرشما ، معلمین شما ، مربیان شما بتوانند مغزشما ،قلب شما وروح شما را بهترمجهز نمایند . اگرانسان قوت نداشته باشد سلامت هم‌ندارد وبرعکس. این حقیقتی روشن است‌که باید درمعنی آن تفکرنمود .

اگردراثرورزش بتوانید اعصاب واراده خود راباختیارگیرید درهمهٔ امورزندگی توفیق خواهید یافت .

☆☆☆

درزمینهٔ سلامت، نیروی‌ما مثل دانه‌ای‌که میروید رشد میکند . همان موضوعی‌که درمزارع وکشت‌گیاهان صدق میکند دربدن ما هم صدق مینماید . دهقانان زمین را شخم میزنند ، میشکافند تا درآن هوا وباران ونورخورشید وارد نمایند . بعداً علفهای هرزه و طفیلی‌ها را ازبین میبرند . بالاخره زمین را باکود قوی میسازند . همین امورکه‌درنباتات صدق میکند درنبات‌انسانی یعنی‌بدن انسان هم صادق است .

این حقیقت روشن را درنظر بگیرید . بهداشت وعادات صحیح درهای فعالیت را برشما میگشاید . بدون بهداشت ممکنست بیمارشوید . قوانین بهداشت چندان محتاج کتاب نیست وهمه میدانند . یك حیوان تا گرسنه نباشد نمیخورد اما انسان چه بگویم .

ترجمه وتلخیص از مقاله سروان روایه Capitane Royet در دائرةالمعارف جوانان بزبان فرانسه چاپ لاروس جلد اول صفحه ۳۳ ببعد.

Encyclopédic de la Jeunesse

بیان بیست و ششم ـ موشکافی دربارهٔ سلامت

اینك از سلامت جسم سخن میگویم : حقیقت اینست‌که تا جسم سالم نباشد از روح استفادهٔ‌کافی نمیتوان برد ومنظوراصلی‌که ترقی وتکامل است انجام نمیشود . مثلا وقتی‌کبد خوب‌کار نکـرد ناچاراز غذاهای معینی باید بپرهیزید تا پس ازمدتی رژیم دوباره‌کبد سلامت خود را بیابد وبکارادامه دهد یعنی ازروح بهتراستفاده نماید . باید بدانیم‌که عبادات ازقبیل نمازروزه وغیره برای چیست وچه نفعی دارد؟

برای اجرای نمازدستورداده شده است هرروزصبح درطلوع آفتاب از خواب برخیزیم ، بیش ازحد نخوابیم ، کثافات را ازبدن بزدائیم و توجه بدرگاه خداکنیم . این اعمال برای سلامت بدن است که بهتربتواند ازروح بهره‌برداری‌کند ودرنتیجه زودتربحقایق آشنا شود وتکمیل‌گردد .

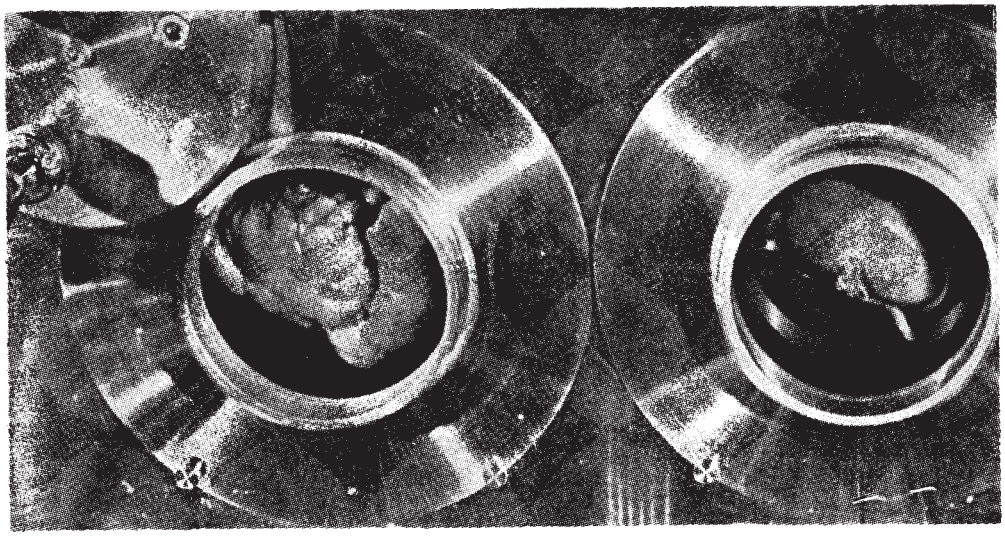

حفظ سلامت ومرمت بدن ازجملهٔ واجبات است . امروزه دربرخی‌کشورها بانك برای نگاهداری‌اعضاءبدن‌درست‌کرده‌اند. درعکس بالا یك‌کبد ویك‌کلیه‌راکه‌دربانك‌مخصوص آن نگاهداری‌کرده‌اند ملاحظه میکنید .

خواب اثرمهمی درسلامت دارد .کمتریا بیشترازحد اعتدال خوابیدن علامت کسالت است .روح میخواهد درجسم سالم حلول و عمل نماید ولی متأسفانه جسم مریض وخوابیده است ونمیتواند از مزایای حلول روح بهره برد . درست مثل همان‌کبد مریض است‌که باید مدتی باگذراندن رژیم دوبـاره بحال اولیه برگردد .

روزه چرا بگیریم و چه خاصیتی دارد ؟ بدن آدمی بمثابهٔ ماشینی است‌که بـاید تحت مراقبت باشد ، سرویس بشود ، پیچهای شل آنرامحکم‌نمایند ،روغن مالی‌کنندکه ابزارآن‌سخت نشود ونشکند، لاستیکها را بادکنند وازهرگونه خرابی اورا حفظ نمایند .

انسان هم باید روزه (که امروز آنرا رژیم غذائی مینامند) بگیرد تابامساك ازغذهای زیادی موجب دفع رسوب مواد غذائی شودکه رسوب مزبور موجب مرض نگردد و پس از رفع آنها بدن مجدداً آمادهٔ بهره‌برداری ازروح گردد .(مگردرصورت‌تجویزطبیب حاذق .)

اینکه مشروب الکلی نباید خورد ، قمار نبایدکرد، تریاك و سایر مخدرات نباید مصرف‌نمود باین دلیل است کـه الکل سرعت خون را زیـاد میکند و ضربان قلب تند میشود ، نظم‌گوارش را بهم میزند و روح نمیتواند از اعضاء بدن بمیزان عضو سالم‌کار بگیرد و ظرف فکر و عقل‌که باید باعتدال‌کار کند از حد خود تجاوز کرده نامنظم‌میشوند. اینست کـه روح نمیتواند در این‌کالبد خراب بطور صحیح جلوه‌گری نماید و از آن شخص خلاف عقلانی سرمیزند .

قمار موجب بیخوابی است . وقتی بقدرکافی بدن استراحت نداشت فرسوده و مریض میشود و درنتیجه از روح استفادهٔ‌کافی نمیبرد .

مخدرات و تریاك اعصاب و اعضاء بدن را سست‌کرده ازکارعادی باز میدارد ، ریه را صدمه میزند و تولید امراض ریوی و شاید سرطان میکند .

تا بحال میدیدندکه در جسم اینگونه خرابیها بروز میکند و میگفتند خطا از شخص است ولی نمیدانستندکه چگونه جسم مرتکب خطا میشود و حقیقت مطلب چگونه است . وقتیکه ظروف حواس‌در اثر بیماری خراب شدبه‌بیمبالاتی وکارهای خارج از رویه و اعتیادات مضر مشغول میشود و اعمال ناشایسته از آدمی سرمیزند و همواره برخلاف میرود زیراکه روح نمیتواند بخوبی درآن تجلی نماید .

عقل سالم در بدن سالم

مگر نشنیده‌اید : عقل سالم در بدن سالم است . روح درجسم سالم خوب عمل میکند وجسم‌سالم از روح خوب بهره میبرد ، درست فکر میکند و خوب تعقل مینماید . اینست‌که دستور عبادت داده شده است تا با ترتیب و نظم مخصوص و حفظ مراتب آن بدن سالم بماند و برای ترقی و تکمیل‌آماده شود .

اینرا نیز باید بگوییم‌که مفهوم شعر «بنی‌آدم اعضاء یکدیگرندکه درآفرینش‌زیك‌گوهرند» ناظر بروح و جسم‌است. بطوریکه قبلاً گفته شده روح یك واحد است که درعالم لایتناهی ساری و جاری است وهرجسمی بقدر ظرف خود از آن استفاده میبرد . از امر خداست و امرخداهم یکی است . یعنی‌ازنظر مادی‌درهمه همان‌مواد موجودوازلحاظ روح‌نیزهمه بهم اتصال دارند و تفاوتی ندارند . پس عالم همه‌اش ازاتم‌گرفته تا بزرگترین چیزی‌که بنظر میرسد همه یك پیکروعالم خودش در خودش است و اصل وحدت درعالم برقرار است .

الزام حفظ سلامت

از آنچه دربالا بیان‌گردید معلوم شدکه حفظ سلامت مسئله‌ای مهم و یکی از مهمترین وظایف بشری است و بایـد آنـرا واجبترین اعمال دانست زیـرا اساس زندگی مادی و معنوی بشر مربوط به همانست .

بشر برای حفظ سلامت خود نه تنها باید ازارتکاب باعمال زننده‌که تندرستی را آسیب میرساند

خودداری نماید بلکه براو واجب است کارهائی کند که سلامتش را حفظ و تقویت کند . مثلاً انتخاب نوع غذا و خوردن غذاهائیکه برای سلامت مفید است تا حد توانائی واجب است . همچنین استفاده از عواملی مثل ورزش روحی و جسمی‌وآب و هوا و غیره بایدبنحو حسن انجام گردد . استفاده از برخی دستورات دینی و رژیم و امساك برای سلامت‌بدن بسیار مفید است .

دستور سلامت در مراحل مختلف

تکلیف بشررا نسبت بحفظ سلامت میتوان بچهارمرحله تجزیه‌کردکه‌هریك‌باختصاربیان‌میگردد:

نخست‌ـ دقت‌پدر قبل از انعقاد نطفه است . در صورتیکه سلامت خود را حفظ نکند و اعمالی انجام دهدکه بوضع عمومی بدن او صدمه زند درضعیف یا قوی بودن نطفهٔ آینده مؤثر است . برخی اعمال لطمات فوق‌العاده بنطفه وارد میآورند. اینها امراضی هستندکه در نطفه تأثیرکرده وبوراثت منتقل میشوند مثل اعتیاد بالکل ، تریاك ، آلوده شدن بسیفلیس و سوزاك شدید و غیره‌که اگر معالجهٔ کامل نشود نطفه را خراب میکند و حتی تا چند نسل اثر دارد . عدم مراعات قواعد و حدود مجامعت نیزموجبات لطمه بنطفه را فراهم میسازد. اطفالی‌که ناقص بدنیا میآیند یا ضعیف، و ناتوان و مریض‌هستند ارث نامیمونی را بهمراه دارند .

دوم ـ دقت مادر درموقع حمل ـ درصورتیکه مادر قواعد بهداشت زمان حمل را رعایت نکند ، در اثر غفلت و بی‌احتیاطی و انجام اعمال خلاف جنین لطمه می‌بیند . مثلاً اعمالی در راه سقط جنین بجای آورد و موفق بسقط نشود یا در اثر این اعمال صدماتی بطفل واردگردد .

سوم ـ تربیت طفل ـ وقتیکه طفل عقلش بدرجهٔ رشد رسیده و بد وخوب اصطلاحی‌وصلاح و ناصواب را تشخیص نمیدهد تکلیف تربیت متوجه ولی و مربی و افرادی است‌که موظف بنگاهداری‌او هستند که باید تا سرحد امکان دراین راه‌کوشش‌کنند . این تکلیف شعباتی دارد و هم ازحیث مادی و هم معنوی صادق است. والدین یا اولیاء یا مربیان باید درتربیت طفل اهتمام‌کنند و سعی نمایندکه دروغگو و دزد و مردم‌آزار بار نیاید .

چهارم ـ پس از رشد ـ یعنی هرکس‌که برشد و عقل رسیده باشد و اعمال زشتی انجام‌دهد نتیجهٔ اعمال ناشایستهٔ خود را خواهد دید و مجازات او هم در دنیا بوسیلهٔ انتقام شخصی و هم بعد از مرگ (تحول) بوسیله نمایش پریسپری انجام خواهد شد .

امثال و موارد

برای روشن کردن رکن چهارم تکلیف که مربوط به هر انسان بالغ عاقل آزادی است‌بعنوان مثال توضیح میدهم:

گفته شدکه بشر بایدکاری‌کند بسلامت او لطمه وارد نیاید . میپرسید چه‌کارهائی بسلامت لطمه میزند ؟گویم هر عملی‌که‌انبیاء و بزرگان و عقلا و دانشمندان و فلاسفه و دانایان و اکثریت و اجماع امم گفته‌اندکه عقل نیز بصحت آن اعتراف میکند. هرکاری‌که کارشناسان فن میگویند ، هرچیزی که نفس سلیم خودت مضر تشخیص میدهد . اینهاست که بسلامت لطمه میزند و اینهاست‌که نهی شده . هرچیزی که سلامت را حفظ و تقویت‌کندیابرای سلامت مضر نباشد واجب شده است.اگر گفته‌اند شراب ومخدرات وقماربداست بعلت‌زیانهای‌آنست‌که قبلاگفته‌شد. اگرگفته‌اند زنابداست‌یعنی‌کارهائی‌که‌مثلاً بسیفلیس‌یاسوزاك منجرمیشود نبایدکرد زیرا ببدن و حواس لطمه میزند (این عیب علاوه بر عیوب اجتماعی فحشاء است).

بهمین طریق هرکاری خواه جزئی و خواه‌کلی‌که لطمه بسلامت انسان و حواس بشر زند باید ازآن اجتناب‌کرد. اگرغذازیاده از حدخوردچنانکه مریض شودناپسند است چون سلامت را بهم زده و حواس را مختل نموده است . اگر اعمال بدنی خارج از اندازه نمود بطوری که مریض شد عمل خلاف قاعده بجا آورده زیرا تعادل حواس بهم میخورد و دیگر درست قدرت تشخیص ندارد . خلاصه هرعملی مرتکب شدکه بسلامت حواس آسیب رساند تمام اینها نهی‌گردیده و انجام آن زشت است .

هرگاه انسان از خود محافظت نکند و سرما بخورد یا مبتلا بامراض غذائی یا میکربی یاهوائی شود بقدری‌که غفلت کرده عواقب غفلت خود را خواهد دید . همچنین‌کارهائیکه سلامت را حفظ مینماید و آنرا تقویت میکند برای او واجب است مانند ورزشهای‌گوناگون و مناسب .

هرگاه شخص عصبانی شود چون لطمه بسلامت او وارد مینماید مضراست . قمار و قاچاق سلامت را خراب میکند باین مناسبت ازلحاظ شخصی‌نیز تولید مسئولیت مینماید (علاوه بر جهات اجتماعی که مسئولیت‌آن علیحده است) .

هرکس به هرنحوه بخود لطمه وارد آورد و حتی یك سوزن بخود زند یا با سیلی و ضربه‌خود را بیازارد یا انتحارکند زشت است و نام این عمل خودآزاری وخودکشی است .

بهمین نحوه اگر بدیگران‌لطمه‌وارد آورد و سلامت‌دیگری‌را مختل ساخته وبدستگاه حواسش خلل واردکند مجازات دارد . پس هرگاه دکتری درکار خود دقت روا ندارد یا عمداً برخلاف کارکند مسئول خواهد بود . یك مشت که ببدن کسی زده شود مسلماً زننده مسئول است زیرا بدون لطمه نخواهد بود .

اگر خدای نکرده مأمورین دولت با غفلت در انجام وظیفه یا عمل خلاف خود موجب زیان و آسیب و آزار شده و رعایت حدود را نکرده و تولید لطمات و دردسر در اشخاص نمایند مسئولند. در نظر خود دولت هم مسئولیت دارند . زیرا فشار و اصرار و عدم رعایت عدالت در انجام مأموریت تولید ترس ، وحشت ، ناراحتی ، عصبیت وبسیاری ناراحتیها میکندکه نتیجتاً بحواس شخص لطمه وارد میآورد و مسئول مستقیم آن تولیدکنندهٔ آنها است . ای بسا در اثر عصبانیتی که بعلت فشار ظالمانهٔ کسی دیگر تولید میشود شخص دچار سکته‌گردد یا مرتکب خودکشی یا قتل شود . اگرهم نمیرد مسلماً بحواس او صدمهٔ فراوان وارد میشود و عمری را دستخوش نقص قوای عقلانی بسر میبرد و هزاران خطا مرتکب میگردد. آیا جز اینست‌که مسئولیت اینگونه اعمال بعهدهٔ مسبب آنست ؟

اینرا نیز نباید فراموش‌کردکه خود شخص‌ستم‌شده‌هم‌اغلب‌بی‌مسئولیت نیست زیرا در اثر اعمال اوست که ایجاد زمینه برای این قبیل نتایج است .

اینقبیل لطمات‌که بسلامت آسیب میرساند بسیار است و شرح آن تفصیل داردکه در موقع‌مقتضی بیان خواهد شد . ولی خلاصهٔ مطلب اینست که هر چیزی‌که بسلامت ماآسیب میرساند و حواس راخراب میکند ناپسند است و هر چیزی‌که بسلامت خلل وارد نیاورد بلکه‌آنرا تقویت نماید و موجب رفاه زندگی بشر شود نیکو است .

یاددارم روزی نزد طبیبی از دوستانم بودم . مریضی با حال زار نزد او آمد و شکایت میکرد که حالش بدتراز دیروزاست. دکتر از او پرسید : دواهائی‌که تجویزکردم خوردی ؟گفت راستش اینست که نه . زیرا خیلی تلخ و بدمزه بود. دکتر پرسید خوب. از غذاکه‌گفته بودم رژیم بگیری واز فلان و

فلان غذانخوری رعایت‌کردی؟ جوابداد آنها را نخوردم ولی خیلی دلم خواست مقداری سالاد خیار و سر که خوردم . دکتر سری تکان داد وگفت به‌به . خوب‌لااقل آن‌سوپ‌جوجه‌را که‌گفته‌بودم میل‌کردی؟ گفت بله ابتدا مقداری نـان در آب جوجه ترید کرده همه را خوردم و سپس تمام جوجه را با نان صرف کـردم . دکتر خندید وگفت : چرا زحمت کشیدی پیش من آمدی. تو کـه خـود طبیب‌خویش هستی احتیاجی بمن نداری برو و هرکار میخواهی بکن .

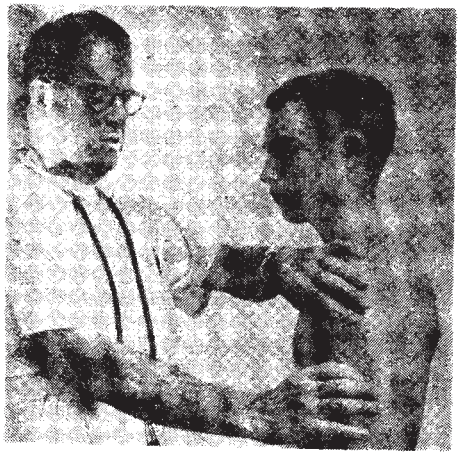

طبیب و بیمار

این‌حکایت‌اشاره‌ایست‌که‌بایدگوش‌بتعلیمات طبیبان واستادان و ناصحان و راهنمایان داد زیرا این دستورات ورزشی است‌که آنچه را در وجودما هست قویتر میسازد تا بهتر شفا یابید و بمقصد برسید و بتوانیدوظایف خود را انجام دهید .

سرشت و سرنوشت خود چه‌دانی — سرشك حسرت از دیده چکانی
چو باشد شاخهٔ تقدیر بی بر — نهال فکر خود باطل نشانی

تذکر و اندرز

افرادی که با تقویت نیروهای معنوی و تفکر در نعمتهای پروردگار و مـوزونی عالم و صحیح بودن نقشهٔ سرنوشت فکر خود را صیقل داده و از عذاب نگرانی‌ها وکسالتها و نارضائیهـا میرهـانند مردمانی شاکربوده در مقابل نعمتهائی‌که خداوند در اختیار آنها قرار داده مراتب سپاس خود را باعمل نشان داده و از کبر نسبت بطبقات پائینتر از خود و از بخل و حسد نسبت باشخاص بـالاتر خودداری نموده وجود خویش را با زینت فروتنی و صبر و مدارا و سپاسگزاری و رضایت میآرایند و درعین‌حال که برای‌ترقی و تعالی وپیشرفت دائم در تلاش‌اند از قسمت وسهمیه‌ای‌که سرنوشت در اختیارآنهاقرارداده ناسپاس‌نیستند وازاین‌لحاظ‌آرامش وتعادل فکری خود را حفظ میکنند . این اشخاص صبر وشکیبائی را دائماً شعار خود قرار داده در انجام‌کارها از آن استمداد میجویند و مشکلات را با داروی قوی‌وبزرگ صبر حل میسازند و در مقابل مصائب و سختی‌ها با همین سدهٔ آهنین مقاومت مینمایند، درعین‌حال دائماً راضی و سپاسگزار از خدای خویش‌اند .

این حالت چه نکوتر است از حال آن مردمانی که از لحاظ دارائی و ثروت غنی هستند اما بمحض اینکه به یك عمل ناموافق با هوس و میل خود برمیخورند راه ناسپاسی و کفران پیش میگیرند و بزمین و زمان بدبین هستند .

مردمان پاك و دارای نفس آرام و صاحب طمأنینه و سکینه (آرامش) وآنهائیکه خود را بـا فضائل صبر و رضا و شکـر وکوشش آراسته و از رذایل بخل و حسد وکبر و شتاب رهانیده‌اند در اثر

عدم توجه بخواهشها وهوسهای ناروا و نا مناسب‌که باصطلاح منکوب ساختن نفس اماره نامیده میشود و در اثر تقویت اراده‌که بخاطر مداومت در این قبیل امور حاصل میگردد کم کم پا را از امور عـادی فراترنهاده وارد مراحل معنوی و روحانی پاکتری میشوند و اینهاکسانی هستندکه عشق ومحبت عالمی را درخود توسعه داده و فکر وحدت را در سراسر وجود خویش حکمفرما ساخته و همهٔ مخلوقات‌را مانند برادران خود دوست میدارند و وجود خویش را وقف خدمت بنوع و انجام وظیفه میسازند .

این همان مراتب عشق معنوی و عشق الهی است‌که دراثرمداومت در این اعمال نیك وپیروی‌از این صفات برجسته روز بروزتوسعه میگیرد و در اثر عبادت و اطاعت‌از دستور الهی مرتباً بر وسعت‌این عشق افزوده میشود تا آنجا میرسدکه یك فرد عادی را چنان غرق درعشق میسازدکه او را دراین دنیای گذران باید فرشته‌ای واقعی بشمارآورد.

از نتایج این تمرینات روحی و معنوی و مراتبی‌که از همان ابتداء جزء ملکات نفسانی میشود همانا تقویت اراده است‌که یك فرد انسان را به یك وجود مؤثر و یك شخصیت باقدرت تبدیل میکندکه همه بتوانند روی او حساب‌کنند و باو اتکا نمایند.

تقویت اراده نیز در اثرمداومت در اعمال خیر و پیروی از صفات نیکو انجام میشود و در اثر تمرکز وآرامش روحی و احتراز از تشتت فکری و نگرانی و حیرت بوجود میآید.

البته این کارها چندان ساده نیست و مثل موضوع تمرکز فکرعمل بسیار مشکلی است ولی در اثرتمرین ومداومت و توجه در عبادت و تفکر در حقایق امورکم کم‌ملکهٔ انسان میشود و وقتی‌شخص باین راه افتاددرآن ترقی‌میکندکمااینکه درهرراهی‌که‌انسان توجه وعمل‌کند درآن‌راه‌ترقی خواهدنمود. بدیهی است‌که مداومت و تکرار وتمرین و ادامهٔ این روش برای تثبیت وتقویت‌آنها لازم است والا اگر کسی چند روز یا چند ماه راهی را اختیارکند و ازآن نتیجه مطلوب بگیرد و بعدآنـرا رها سازد مسلماً فایده‌ای نخواهد بخشید وبایستی‌برطریق ونظر وفکر خود ثابت واستوارباشد تا نتایج درخشان‌حاصل‌کند.

هروقت انسان در اثرمداومت و استوار ماندن براین صراط مستقیم توانست در مدارج تقویت اراده و تمرکز فکری و دوری از خودخواهی و دوست داشتن دیگران و حس وحدت خود باعالم وایثار و فداکاری و چشم‌پوشی از منافع فردی بنفع اجتماع بمقامات بزرگ نائل‌گـردد آنوقت است‌که خود را خواهد شناخت و روح اوکـه باکمك تقویت مغز قدرت بیشتری در اداره زندگانی وی بکار میبرد آنقدر توانائی داردکه خویشتن را بشناسد و بضعفها و نیروها و میزان قوهٔ خود پی برد وازاین شناسائی‌بسود خودو دیگران بهره‌برداری نماید .

در اینصورت نه تنها قوه و قدرت وآرامش شخص درانجام وظایف‌خود بالامیرود بلکه‌برخلاف مردمی‌که غرق در مادیات هستند نسبت بامور مادی بی‌اعتنا شده و از مادیات جزآنچه موجب‌گذراندن زندگی و بهـره برداری از یك حیات متعادل است چشم داشتی ندارند و نسبت بمرگ هم بانظر ترس و وحشت نمینگرند بلکه‌آنرا تحولی از تحولات عالم و مرحله‌ای از مراحل خدمت و وظیفه نگریسته و در عین حال‌که‌کوشش وتلاش‌آنها دردنیاهمچنان ادامه دارد مرگ را باآغوش‌بازاستقبال میکنند وهرمرحله‌ای راکه سرنوشت و نقشهٔ عالم و مقدرالهی در سر راهشان قرار میدهد بهر صورت و هرنحو باشد باخوشوقتی و باروی خوش قبول میکنند.

نظری به عقاید دانشمندان

گذشته از روح مسدود یا محدود یك روح باز نامحدود وجود داردکه انسانرا بعشق وذوق برمیانگیزد وبنوع دوستی و احسان وفداکاری وامیدارد و این روح از برکت نفوس زکیه تولید میشود و راهی بسوی خدا باز میکند و در حقیقت از خدا بخلق میرسد . این روح خود بخودباز است وبکلیه موجودات عشق میورزد هر چند معشوق خاصی نداشته باشد.

هانری برگسن

چون انسان فاعل مختار است هلاك و نجات او باعمال و تقوای او بیشترمنوط است یا بفضل و رحمت الهی .

دنس اسکوتس

چون ببزرگی جهانی پی میبریم وآنرا بی‌پایان میبابیم حقارت کرهٔزمین راکه‌مسکن ما استدرمیابیم و میفهمیم ممکن نیست کلیه عالم وجود برای زمین خلق شده باشد. اگر امید سعادت اخروی باشد حیات دنیا هرچه‌بد بگذرد خرسند خواهیم بود و بواسطه فکر عظمت عالم فروتن خواهیم شد.

رنه دکارت

وصول بکمال یعنی خیرکل و سازگار شدن قانون اخلاق باجریان امور عالم ازعهده نفس انسان ساخته نیست وباید وجودی که خود دارای کمال مطلق باشدآنرا مشیت کند . همه بر حسب مشیت ذات باریتعالی است

امانوئل کانت

مرگ فنای شخصی ودوام نوع است. شخص خودرا مثل سمندر میسوزاندتا ازخاکسترش دوباره بزاید. دوام و بقاء از روح است و جریان جهان رهائی روح ازقید و بند جسم است وآزادی روح بهوش آمدن اوست که خود را بشناسد.

هگل

اراده همان میل و محبت بهستی و زندگی است ولذا مردم از مرگ گریزان وترسان هستند ولی مرگ فقط عارض اموری است که متعلق بجهان عوارض و حوادث است .

شوپنهاور

سبب مرگ فساد و تباهی تن است مثل اینکه برماشینی عیب راه یابد وازکاربازماند.

رنه دکارت

کسانیکه از ترس دوزخ یا امید بهشت خود را مقید به تقوا و عبادت میکنند وازدنیا میگذرند فضیلتشان مانند درستکاری کسانیست که‌ازترس مجازات قانونی وحفظ آبروکار بد نمیکنند.

اسپینوزا

قوت دادن تعقل و تفکر عوارض و خواهشهای نفسانی‌را بعلت حقیقتی که‌ذات باری است تعقل میکند و شخص مایل به یاری ابناء نوع میشود . برای این مقصود لازم نیست تن را خوار شمارند بلکه تندرستی وقوت بدن باین مقصود یاری میکند.

اسپینوزا

هریك از موجودات مرکب یك هسته و تخمهٔ اصلی دارندکه ممکن است بسیار خرد باشد و باآنکه همهٔاعضاء بدن پراکنده شود او بحال خود باقی‌است وروح آن بدن‌را دربر دارد. مرگ معدوم شدن نیست بلکه ریختن شاخ وبرگ زیادی و درهم رفتن است.

لایب نیتس

دانش برای حفظ تندرستی که بزرگترین نعمت روی زمین است میباشد. سلامت روح بسته بسلامت بدن است. افزون ساختن خردمندی را باید از علم طب خواست.

رنه دکارت

مصریان فکر میکردند وقتی انسان میمیرد شبحی ازاوزنده میماندکه آنرا اغلب بشکل قـرقی یا مرغ کاکلی نشان میدادند و اورا دارای خصوصیات شخص زنده میانگاشتند . مقام مردگان در مصر با مقام خدایان برابر و هردو مجترم بودند. مصریان ببقای روح وپاداش دنیای دیگر معتقد بودند. برای روز جزا فکر کردند محکوم در برابر محکمه ازیریس میایستد و میمونی در پشت ترازوئی قرار داردکه دل محکوم در یك کفه ترازو و یك پر درکفه دیگر گذارده میشود. اگر آن دو باهم مساوی بودند محکـوم تبرئه میشد و ببهشت میرفت ولی اگر دل سنگین‌تر بود محکوم بجهنم میرفت.

تلخیص ازکتاب فلسفهٔ شرق ـ مهرداد مهرین صفحات ۱۶ و ۱۷

بیان بیست و ششم

فایدهٔ اخلاقی شناسائی بخدا و عالم بی انتها [1]

نتیجه‌ای که از این مطالب ازلحاظ اخلاق واجتماع میگیریم اینست که بشر بایستی خدای رابشناسد و چون خداشناسی باید در هر زمان متناسب با افکار و پیشرفت علم باشد امروز بایستی طوری حقیقت آن ارائه گردد که شکی در اذهان دانایان و آشنایان بعلوم باقی نماند و مسلم است که وقتی آنهامتقاعد شدند و قبول کردند دیگران نیز از آنها تبعیت خواهند نمود .

اصل دیگر اینست که بشر بایستی با دلایل متقن این نکته را دریابدکه زندگی منحصر بهمین چند صباح کوتاه نیست و زندگی جهان تحولی ازتحولات است که همیشه ادامه داشته و خواهد داشت ونبایستی فکر کنیم که آنچه دراین دوران کوتاه حیات می‌بینیم تنها بهره‌ای است که از زندگی میبریم .

وقتی اصل اول و دوم در مغز مستقر گردید بدیهی است که خودخواهی و خودپرستی از افکار دور شده و بجای آن حس محبت و برادری، و وحدت جایگزین خواهد شد و وقتی شخص بخوبی دریافت که با همه همنوعان خود حلقه‌ها و پیوندهای محبت وبرادری ناگسستنی دارد خدمت بخلق را شعار خود قرارخواهد داد واین امر همان ایده‌آل بزرگی است که همهٔ پیامبران و رهبران جامعه انسانیست ومربیان اخلاق داشته‌اند .

نظر وحدت نوین جهانی نیز استقرار این اصول محکم اساسی درعالم و اثبات آن بطرزی روشن و بارزوقابل قبول تمام جهانیان میباشد .

بعلاوه همانطورکه درکتب ومقالات دیگر وحدت بتفصیل نوشته شده علم یکی از پایه‌های اساسی سعادت جامعه دنیوی بشمار میرود و امروزکه دنیا در علوم باین ترقیات نائل گردیده زمینه خوبی برای پیشرفت فراهم است . اما نباید این نکته را فراموش کردکه علم و دین بایستی دوش بدوش یکدیگر و توأم با هم باشد و هریك بدون دیگری فایده ندارد و ناقص است .

دیانت بدون علم چون انسان را بطرف تعبد و خرافات میبرد و از واقعیات زمان دور میسازد قابل دوام نیست . دینداری که از علوم دور باشد نمیتواند در جامعه زندگی شایسته داشته باشد زیرا تفکر او مطابق با عهد دیگری است که با عهد خود او سازگار نیست .

۱ــ توجه خوانندگان رابه‌بیان ششم که تحت عنوان « فایده خداشناسی » در صفحه ۱۹۲ چاپ شده است جلب میکنم ــ مؤلف

بهره‌برداری ازعلم بدون درنظرگرفتن دین ووجدان و اصول عالیهٔ اخلاقی ممکن است به‌اضمحلال و آزار نوع بشر منجر شود و بکمك همین علم نیات ناپسند بهتر بعمل نزدیك گردد و علم وقتی در دست کسی افتدکه فاقد وجدان صحیح و دیانت باشد آلت تخریب خواهد بودکما اینکه بمب اتمی و اسلحهٔ مخرب امروزی‌که محصول پیشرفت علم است نتیجه‌ای جز تخریب وآزار و از بین بردن زندگی بشرو سایر موجودات ندارد .

اما در آنجاکه علم و دیانت باهم توأم شود مانند دوبال موزون‌که پرنده را در اوج آسمانها پرواز میدهد بشریت را بافلاك ترقی و تعالی ارتقا خواهد داد و این هدف و آرمان بزرگ (وحدت نوین جهانی)است .

***

قبلا در نکات اخلاقی‌کتاب بیان شدکه وقتی‌کسی با ایمان بخدا و بقای روح پرورده شد و فضائل تقوی و انسانیت و صبر و مهر و محبت را در وجود خویش پرورش داد و حس رضایت و شکرگزاری را شعار خود ساخت روز بروز درعالم ترقی و تعالی معنوی سیرخواهدکرد و چنین‌کسی دربهشت فضیلت‌که منظور نظر همه صلحاو بزرگان عالم است زندگی خواهد نمود .

دوچیزاست‌که میتواند بشر را برای‌کسب فضائل و دوری از رذائل دائماً متذکر شود . یکی اینکه انسان همیشه خدای را ناظر و حاضر ببیند و بداندکه هرعملی‌کند از مقام عظمت خداوندی پوشیده‌نیست و دربایگانی پریسپری خود او نیز ضبط و پس از مرگ نمایش داده میشود و باعث شرمساری یا افتخار او خواهد بود .

دیگری توجه بمرگ است . درعین حال‌که مرگ را موضوعی خیلی مهم نشمرده و آنرا تحولی میداند اما وقتی مرگ را نزدیك خود احساس نمود و چنین اندیشه نکردکه بطور جاودان در دنیاخواهد ماند زندگی و رفتار وی منظم خواهد شد .

وجدان‌که یك عامل باطنی و درونی و از تجلیات روح در بدن انسان است همیشه عامل بخیروباز دارنده‌از لغزش‌است ووظیفه خود را قبل از ارتکاب عمل‌بصورت هشدار واندرزو درحین ارتکاب بصورت نهی وآگاهی و پس‌ازارتکاب‌بصورت پشیمانی ابرازمیدارد.وجدان مانندسایرصفات وقوای بدن‌احتیاج به تمرین و ورزش دارد .کسانیکه در زندگانی خود همیشه ازوجدان پیروی‌کرده وباعمال خیر میپردازند وجدانشان‌تقویت شده وچون باروئی‌آهنین‌آنهارا مرد قوی و بااراده ونیکوکار وبا شخصیت ومورداحترام همگان یعنی در زمرهٔ‌آن مردان خدائی و آرمانی‌که درکتابها بعنوان پرهیزکار مجسم میکنندرمیآورد .

اینگونه اشخاص‌که پیوسته از پرتو نور درخشان الهی برخوردارند وظیفهٔ خود را نوربخشی خواهند دانست . زیرا هرکس که چیزی دریافت کند ناچار از سوئی ردخواهد نمود . ناودان‌که باران رحمت را میگیرد آنرا در خود نگاه نمیدارد بلکه از سوی دیگرخارج میسازد.اینها هم نوروپاکیزگی لایزال راکه با دستگاه‌گیرندهٔ پاك خود دریافت میدارند دربین خلق پخش میکنند و وجودشان منبع‌فیض و پاکیزگی خواهد شد . در این حالت است‌که چنان حس محبت و لطف نسبت بهمنوعان در آنها تجلی میکندکه از شادی همنوع شاد و از پریشانی او نگران و محزون میشوند وکمك‌کردن بمردمان و تسکین آلام و انجام خدمات را درخورتوانائی و قدرت خویش از وظایف مسلمهٔ خود میشمارند .

دراین حالت است‌که درموردکمك و ابراز محبت و پخش مراتب لطف و برادری و همدردی تعصب

وفرقه‌بندی‌را کنار گذارده هر کجا یکنفر محتاج و نیازمند به کمك یا پریشان و مستحق را دیدند تنها از جنبهٔ بشریت بطور عام بدو مینگرند و بدون اینکه ملیت، نژاد، ، رنگ، عقیده ، مذهب ، طبقه وسایر خصوصیات او را درنظر گیرند از لطف و محبت نسبت به او خودداری ندارند .

اینها بندگان خدایند ومانند لطف الهی که شامل عموم مردم بدون هیچگونه امتیاز واختلاف میگردد محبتشان شامل عموم خواهد شد . خوشا بحال چنین مردمان و خوشا بحال روشندلانی که این سخنان را شنیده و از رویهٔ پسندیده و مرضیهٔ این پاکدلان پیروی میکنند .

لااکراه فی‌الدین قدتبین‌الرشد من‌الغی ـ کار دین باجبار نیست راه هدایت وضلالت برهمه آشکار گردیده . **قرآن مجید بقره ـ ۲۵۵**

قل‌اتحاجوننا فی‌الله وهوربنا وربکم ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم و نحن‌له مخلصون ـ بگوای پیغمبر با اهل‌کتاب‌که شما را با ما درموضوع خدا چه جای بحث و جدال است در صورتیکه اوپروردگارما وشما است وما مسئول‌کارخود وشما مسئول‌کردارخویش هستید وماو را ازروی خلوص پرستش میکنیم . **بقرهٔ ۱۳۹**

وقالت‌الیهود لیست‌النصاری علی شیئی وقالت‌النصاری‌لیست‌الیهود علی شیئی وهم یتلون الکتاب کذلك قال‌الذین لایعلمون مثل‌قولهم فالله یحکم بینهم یوم‌القیمة فیماکانوافیه‌یختلفون‌ـ یهود براین دعویندکه نصارارا ازحق چیزی دردست نیست ونصارا براین دعوی‌که‌یهودرا ـ درصورتیکه هردوگروه درخواندن‌کتاب آسمانی یکسانند (هردواهل‌کتابند) اینگونه‌دعویها نظیرگفتارومجادلات‌مردمی است‌که نمیدانند وخداوند دراین اختلافات‌روزقیامت‌حکم‌خواهد کرد . **بقره ۱۱۳**

ومن اهل‌الکتاب من‌ان تأمنه بقنطاریؤده الیك ومنهم من ان تأمنه بدینارلایوده‌الیك‌ـ بعضی اهل‌کتاب تا به آن‌حدود درستکارند که اگرمال بسیاری بآنها باامانت‌بسپاری‌ردامانت کنند وبرخی دیگرتا آن اندازه‌نادرست هستندکه‌یك دیناراامانت‌داری را نکنند .

آل عمران ۷۴

الیوم احل‌لکم‌الطیبات وطعام‌الذین اوتوالکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم ـ امروز هرچه پاکیزه است شما را حلال شد وطعام اهل‌کتاب برای شما وطعام‌شما برای‌آنها حلال است . **مائده ۵**

ایا ایهاالذین آمنوالاتحرموالطیبات ما احل‌الله لکم ولاتعتدواان‌الله لایحب‌المعتدین‌ـ ای اهل ایمان‌حرام نکنید پاکیزه‌چیزهائی‌که خدا برای شما حلال‌کرده وستم مکنیدکه‌خدا ستمکارانرا دوست نمیدارد . **مائده ۸۷**

اناانزلناالتوریةفیها هدی ونوریحکم بهاالنبیون‌الذین اسلموالذین‌هادوا والربانیون

والاحبار بما استحفظوا من کتاب‌الله وکانوا علیه شهدا ولاتخشوا الناس و اخشون و لاتشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا و من لم یحکم بما انزل‌الله فاولئك هم‌الکافرون ـ ما تورات راکه در آن هدایت وروشنی است فرستادیم تا پیغمبرانی‌که تسلیم امرحق هستند بدان حکم‌کنندبریهودان وخداشناسان وعلمائی‌که‌حافظ ونگهبان‌کتاب خدا هستند وبرآن‌گواه میباشند. پس‌ازهیچکس نترسید وازمن بترسید وآیات مرا ببهای اندك نفروشید وهرکس بخلاف آنچه‌خدا فرستاده حکم‌کند چنین‌کس ازکافران خواهد بود . **مائده ۴۴**

ولوان اهل‌الکتاب آمنوا واتقوالکفرناعنهم سیئاتهم و لادخلناهم جنات‌النعیم ولوانهم اقاموالتورية والانجیل وما انزل‌الیهم من ربهم لاکلوا من‌فوقهم ومن تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وکثیرمنهم ساء مایعلمون ـ واگراهل‌کتاب ایمان آرند و تقوی پیشه کنند ما البته گناهانشان را مستورمیسازیم وآنانرا دربهشت پرنعمت محققاً داخل میگردانیم واگرمحققاً آنها بدستورتورات وانجیل خودشان وآنچه بسوی آنها ازطرف پروردگارشان نازل‌میشد قیام میکردندهرآینه بهرگونه نعمت ازبالا وزیر(نعمتهای آسمان وزمین) برخوردارمیشدند چون برخی ازآنان مردمی معتدل ومیانه‌رو وبسیاری ازآنها بدعملند .

مائده ۶۵ و۶۶

قل یا اهل‌الکتاب لستم علی شیئی حتی‌تقیموا‌التورية والانجیل و ما انزل الیکم من ربکم ـ بگوباهل‌کتاب‌که‌شما ارزشی ندارید مگرآنکه بدستورتورات وانجیل وآنچه‌ازخدا بسوی شما فرستاده شده عمل‌کنید . **مائده ۶۸**

ان‌الذین آمنوا والذین هادوا والصائبون والنصاری من آمن بالله والیوم‌الاخر وعمل صالحا فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون ـ البته هرکس ازگروندگان بـاسلام و یهود و ستاره پرستان ونصاری‌که‌بخدا وروزقیامت ایمان آورد ونیکوکارشود هرگزدردوجهان اورا ترسی نیست واندوهناك نخواهند بود . **مائده ۶۹**

ولتجدن اقربهم مودةللذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین و رهباناًوانهم‌لایستکبرون ـ واذاسمعواما انزل الی‌الرسول‌تری‌اعینهم تفیض من‌الدمع‌مماعرفوا من‌الحق. یقولون ربنا آمنا فاکتبنا من‌الشاهدین ـ وهرآینه میبابی نزدیکترین مـردم را بدوستی با مؤمنین آن‌کسانیکه‌گفتند ما نصاری هستیم . این بخاطرآنست‌که بعضی از آنها دانشمند وپارسا هستند وتکبروگردنکشی نمیکنند و چون آیاتی راکه برسول فرستاده شده استماع‌کنند اشك ازدیدهٔ آنها جاری میشود زیرا حقانیت اورا شناخته وگویند بار الها ما ایمان آوردیم نام ما را درزمرهٔ گواهان صدق او بنویس . **مائده ۸۳**

قولوا آمنا بالله وما انزل‌الیناوماانزل الی‌ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباطو ما اوتی موسی وعیسی وما اوتی‌النبیون من ربهم لانفرق بین احدمنهم ونحن‌له مسلمون ـ بگوئیدکه ماایمان بخدا آورده‌ایم وبکتابی‌که برپیغمبرما فرستاده شده وبآنچه برپیغمبران

گذشته چون ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان اوموسی و عیسی فرستاده شده و بهمهٔ آنچه پیغمبران ازجانب خدا آوردند ومیان هیچیك ازپیغمبران فرق نگذاریم و بهرچه ازجانب خداست گرویده وتسلیم فرمان اوهستیم . **بقره ۱۳۶**

و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل‌الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آبائنا اولوکان آباؤهم لایعقلون شیئاً ولایهتدون ـ وچون برآنها گویند پیروی ازشریعت وکتابی که خدافرستاده کنید پاسخ دهندکه ما پیروکیش پدران خود خواهیم بود هرچند پدران آنها بیعقل و نادان بوده وهرگز بحق وراستی راه نیافته‌اند . **بقره ۱۷۱**

واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولاتفرقوا واذکروا نعمت‌الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً ـ وهمیشه برشته الهی چنگ زده وازهم پراکنده نشوید وبیادآورید این نعمت بزرگ خدا راکه با هم دشمن بودید خدا دردلهای شما الفت ومهربانی انداخت بلطف خدا برادران یکدیگرشدید . **آل عمران ۱۰۳**

یا ایهاالذین آمنوااذا ضربتم فی‌سبیل‌الله فتبینوا ولاتقولوا لمن‌القی‌الیکم‌السلام لست‌مؤمنا ـ ای اهل ایمان چون درراه خدا بیرون روید تحقیق وجستجوکنید و بآنکسی که بشما سلام کرد (یا تسلیم شد) نسبت کفرمدهید . **سوره نسا ۹۴**

وان احد من‌المشرکین استجارك فاجره‌حتی یسمع‌کلام‌الله ثم‌ابلغه و مأمنه ذلك بانهم قوم‌لایعلمون ـ وهرگاه یکی ازمشرکان بتوپناه آورد پس باوپناه ده تاکلام خدا را بشنود و پس ازشنیدن‌سخن خدا اورا بی‌هیچ‌خوف‌بامن ومنزلش برسان زیرااین‌مشرکان‌مردم‌نادانند.

توبه ۶

وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم‌فاتقون ـ فتقطعوا امرهم زبراً کل حزب بمالدیهم فرحون ـ فذرهم فی غمرتهم حتی حین ـ واین مردم همه یك دین ومتفق‌الکلمه یك امتندشما پیغمبران آنهاومن یگانه‌خدای شما هستم پس ازمن بترسید و مرا پرستش‌کنید . آنگاه مردم امردین خود را پاره پاره‌کرده ودرآئین فرقه فرقه شده و هرگـروهی بآنچه نزد خـود پسندیدند دلخوش‌گشتند . پس آنها را بحال خود و درگمراهی خود بگذارتا موقع (آن فرا رسد) . **مؤمنون ۵۳ الی ۵۴**

من‌الذین فرقوا دینهم وکانواشیعاً کل حزب بمالد یهم‌فرحون ـ از آن‌فرقه که دین خودراپراکنده‌ساختندوفرقه فرقه‌شدندمباشیدوهرگروهی‌بآنچه‌نزدخودپسندیدنددلخوش‌هستند.

روم ۳۲

سنریهم‌آیاتنا فی‌الافاق وفی‌انفسهم حتی یتبین لهم انه‌الحق ـ بزودی آیات قدرت و حکمت خود را درآنان و نفوس بندگان هویدا وروشن بآنها نشان میدهیم تا برآنها ثابت شودکه خدا برحق است . **فصلت ۵۳**

شرع لکم من‌الدین ما وصی‌به نوحاً والذی‌اوحینا الیك و ماوصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان‌اقیموا الدین ولاتتفرقوا فیه . فلذلك فادع‌واستقم‌کما امرت ولاتبتع اهوائهم‌وقل‌آمنت

بما انزل‌الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم‌الله ربناوربکم لنااعمالنا ولکم‌اعمالکم‌لاحجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا والیه‌المصیر- خدا شرع وآئینی‌که برای‌شما مسلمین قرارداد حقایق و احکامی است‌که نوح را هم بآن سفارش‌کرد وبرتو نیز همان وحی‌کردیم وبابراهیم وموسی‌و عیسی هم آنرا سفارش نمودیم‌که دین خدا را برپا دارند و هرگز تفرقه و اختلافات دردین نکنید- بدین سبب ای رسول توهمه را (بکلمهٔ توحید) دعوت‌کن‌وچنانکه مأموری‌پایداری کن و بهوای نفس مردم مباش وبامت بگوکه من بکتابیکه خدا فرستاده ایمان آورده‌ام و مأمورم‌که میان شما بعدالت حکم‌کنم. خدای‌یگانه پروردگارهمهٔ ما وشما است وپاداش عمل ما برما وعمل شما برشما است دیگرهیچ صحبت وگفتگوئی بین ما وشما باقی نیست‌خدامیان ما جمع میکند وبسوی اوبازمیگردیم .

شوری ۱۳ و۱۵

لکل امة جعلنا منسکالیذکروا اسم‌الله علی ما رزقهم من بهیمةالانعام فالهکم‌الهواحد فله‌اسلموا وبشر المجنتین الذین‌اذا ذکرالله‌وجلت‌قلوبهم‌والصابرین علی ماصابهم‌والقیمی‌الصلوة ومما رزقناهم ینفقون - وما برای هرامتی شریعت ومعبدی مقررفرمودیم تا بذکـر نام خدا بپردازندکه آنها را ازحیوانات بهائم روزی دادیم پس خدای شما خدائیست یکتا همه‌تسلیم فرمان اوباشید وای رسول ماتو متواضعان و خاشعان‌را بشارت ده-آنهائی‌که چون یادخدا کنند دلهاشان هراسان شود وهرچهٔ مصیبت بینند صبورباشندونمازبپا دارند وازآنچه‌روزیشان کردیم انفاق میکنند .

حج ۳۳ و۳۴

لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلاینازعنك فی‌الامر وادع الی ربك انك لعلی هدی مستقیم وان جادلوك فقل‌الله اعلم بما تعملون - و ما برای هرامتی پرستشگاهی مقررکردیم تا بخدا توجه‌کنند (وآنجا جهت‌وحدت‌والفت‌آن‌امت‌شود) پس (ای رسول) نباید مـردم با توبمنازعت برخیزید وتوخلق رابسوی خدا دعوت‌کن‌که خود براه راست وهدایت‌کامل‌هستی واگرکافران با توجدل وخصومت‌کنند آنها را بازگوی‌که خدا بآنچه میکنید بهتر آگاهست.

حج ۶۷ و۶۸

آیا اوخدای یهود است فقط مگرخدای امتها هم نیست . البته خدای امتها نیز هست زیرا واحد است خدائیکه اهل‌ختنه را ازایمان و نامختونانرا بایمان عادل خواهد شمرد .

رسالهٔ پولس رسول برومیان باب۳

اوبفکرخود اجازه میدهدکه به یکربع ازجهان‌با اندیشه‌های‌ترحم، محبت ،مساوات حرکت‌کند وهمینطوربدومین وسومین وچهارمین وباین ترتیب بسراسرجهان وسیع دربالا و پائین و اطراف و همه جا نفوذکند . با چنین روحیه‌ای و با دلی مملو ازترحم ومحبت و مساوات به وسعت‌های خارج از حد اندازه وارد میشود .

بودائیسم: تویگاسوتا

براهما ناکسی‌راگویندکه‌بامردمان‌نابردبار بردبارو‌صاحب‌تسامح‌وباعیب‌جویان‌نرم‌باشد .

بودائیسم - دهماپادا

با اصرار در فکرخود متعصب نباشید.سعی نکنید یکنواخت بمانید . درصدد تحقیق‌با مهربانی باشید. مانند فضافکرتان وسیع باشد چراکه چهارگوشهٔ‌آن بی‌پایان است وسرحدی

ندارد . همه‌چیز را در حیطهٔ محبت خود قرار دهید .

مردبزرگ احساسات مشترك بشریت را بوسیلهٔ اتحاد خود با همهٔ افراد بشر نشان میدهد معذلك وقتی از خارج فکری باو میرسد با اینکه خود عقیده و تصمیمی راسخ دارد آنرا با تعصب جاهلانه طرفداری نمیکند .

مرد عاقل افکار خود را ارائه میدهد ولی دربارهٔ آنها طرفداری نمیکند . مردعاقل افکار خویش را در سینهٔ خود عزیز میدارد درحالیکه دیگران میخواهند افکاربااستدلال بمردم بقبولانند . پس او میگوید : «جدال دلیل برعدم روشن‌بینی است .»

مـرد عاقل روش جدال درپیش نمیگیرد بلکه امـور را در نور طبیعت خدائی خود می‌بیند و باین‌ترتیب قضاوت خود را برپایهٔ آنچه حق است میگذارد .

تنها مردکامل است‌که قادر به بهره‌برداری ازجهان است وبا اینکه از راست منحرف نمیگردد خود را با دیگران سازگار میکند بدون اینکه شخصیت خود راگم نماید. ازآنها درس‌نمیآموزد بلکه افکارشان را در نظرمیگیردو آن افکار رابعنوان اینکه مخالف با اوست ازخویش‌دور نمیسازد .مردمان‌علاقه دارندکه تنها افکاری راکه با فکر خودشان‌مطابق است بپذیرند و با آنچه با فکرشان مطابق نیست درستیزند . آنچه رابا فکرشان مطابق است درست و آنچه را نیست نادرست میشمارند .

تاتوئیسم ـ کوانگ‌تسو ۴۹ـ۵۰

وماکان‌الناس الاامةواحدةفاختلفواولولاکلمه سبقت من ربك لقضی بینهم‌فیمافیه‌یختلفون مردم یك طایفه بیش نبودندپس از آن‌فرقه‌فرقه شدند واگرکلمه‌ایکه در ازل سبقت یافته‌کـه برای‌آزمایش‌مهلت‌یابندنبودالبته‌اختلافشان‌خاتمه‌یافته‌بود. **قرآن‌مجید ـ سورهٔ یونس ۱۹**

ولوشاء ربك‌لجعل‌الناس امة واحدة ولایزالون مختلفین ـ اگر خدا میخواست همهٔ ملل را یك امت میگرداند ولیکن همیشه همه اقوام و ملل با هم دراختلاف خواهند بود .

سوره هود ۱۱۸

ان‌هذه‌امتکم امةواحدة و انا ربکم ناعبدون ـ اینك طریقه واحد و دین‌یگانه‌شمااست و من یکتا پروردگار و آفرینندهٔ شما هستم پس تنها مرا پرستش‌کنید .

انبیاء ۹۲ ومؤمنون ۵۲ ـ(با اختلاف فاتقون درآخر)

یاایهاالناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوبا و قبائل‌لتعارفوا ـ ای مردم ما همه شمارا ازمرد وزنی‌آفریدیم وشعبه‌وهافرق مختلف‌گردانیدیم تا یکدیگر رابشناسید.

حجرات ۱۳

هنگامیکه دو ملت بهم نزدیك میشوند آرزوهای یکدیگر را انجام میدهند .

دین‌هندو ـ خاندوگا اوپانیشاد ـ پراپاتهاکاآخواندا II

باین ترتیب همه‌اشیائی‌که ازلحاظ نوع یکی هستند مانند یکدیگرند . چرا در مورد انسان شك‌کنیم و خود را از این قاعده مستثنی بدانیم . ما و عاقل یکی هستیم ... کفش‌ها مانند یکدیگر است برای اینکه پاهای مردمان مثل هم است .

کتفوسیوس ـ منسیوس

نظراتی از فلاسفه

دیانت جهت جامعهٔ‌کل بشریت است بلکـه در واقع رابطـه بشر بکل جهان و مبداء حقیقت است پس دین باید یکی باشد. آنچه مایه اختلاف مردم در دیانت‌شده افسانه‌هاوآداب

ومناسکی است که با آن همراه‌کرده و بآن لباس حقیقت داده‌اند .

ژان ماری گویو

مردها مزیت و تسلط تام نخواهند داشت و زنها هم حق حیات پیدا خواهندکرد، ادیان خرافاتی مبدل بعقایدی میشود که متوجه بهبود و شرافت زندگانی و شیوه و روش انسانیت است .

اسپنسر

دیانت امری‌است مربوط بوجدان مردم ورابطهٔ میان خدا وخلق وحکومت نباید برای مردم دین معین‌کند و عقیده باید آزاد باشد و کسی از جهت عقیده متعرض دیگری نشود. مسیحیان باید ساز وبرگ‌هائی راکه بدین افزوده‌اند ترک‌کنند و بسادگی‌وپیراستگی آن بپردازند .

جان‌لاک

وحدت ادیان‌آسمانی

بقلم استاد محمدعلی‌الصابونی‌ــ استاد دانشکدهٔ الهیات و دروس اسلامی

ترجمه ازمجلهٔ الحج ــ مکه مکرمه ــ ۲۰ شوال ۱۳۸۶

کلیه ادیان وقوانین‌آسمانی یکی ازپی دیگری توسط پیامبرانی از جنس بشرنازل شده و پرچم نیکوکاری و درستی و پاکی و وحدت الهی و وحدت دین و وخدت ملت رابر طبق اوامرخداوند بزرگ تبلیغ میکنند . «در حقیقت دین شما یك دین است و من خدای شما هستم پس مرا بپرستید» (الانبیاء ۹۲) رسالت پیامبران الهی وکوشش آن بزرگواران بدعوت دائمی بشر براین پایه استوار است . هدف و مقصد آن یکی است هرچندکه طرق و راهها مختلف باشد . اینست رسالت وحدت و ایمان در اسلام‌که معنی آن وسیع و شامل است . این امر برتمام افراد بشرصدق میکند . خداوند راست میفرماید : ما قبل از تو پیامبری نفرستادیم مگر اینکه باو وحی‌کردیم‌که خدائی جز من نیست پس مرا بپرستید .

(الانبیاء)

دین خدا یکی است

دینی‌که خداوند برای بندگان خود پسندیده و پیامبران خود را برای‌آن فرستاد یکی است و متعدد نیست . این آبی است‌که در جوهرهٔ خود از سرچشمهٔ واحدی برمیآید . دعوت آن یگانه است یعنی دعوت بسوی وحدت.سرچشمه آن یکی و خداست‌که نگاهدارندهٔ جهان وشارع قانون و خالق مخلوقات و فرستنده پیامبران با رهبری حق است . درحقیقت دین یکی است وبا اختلاف پیامبران دین تفاوت نمیکند و با بودن اقوام متعدد دین متعدد نخواهد شد . دین همان دعوتی است یگانه که از طرف تمام پیامبران از زمان حضرت آدم (ع) تا حضرت محمد (ص) جریان داشته و همان رسالت لایزالی است که خداوند در

قرآن بیان فرموده « ان‌الدین عندالله الاسلام ـ همانا که دین در نزد خدا اسلام است » و هرکس غیر از اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نیست و او در روز بازپسین اززیانکاران خواهد بود .

(آل عمران ۸۵)

از اینرو وحدت دین در نزد ما مسلم است . فهم دین ،جهانی‌و قابـل قبول است زیرا همهٔ ادیان بهم پیوسته‌اند وکلیه رسالات برحول یك‌محورمیچرخند . پس همان‌رسالت الاسلام است‌که همیشه میماند .

معنی الاسلام

معنی واقعـی الاسلام وسیع و شامل است . معنی آن تسلیم و اطاعت بارادهٔ الهی است و فرمانبرداری از قوانین او و سرنهـادن بدستوراتش و راضی بـودن بفرمانش ـ هر کسی‌که بفرمان خداوند تسلیم نمیشود مسلمان نیست . میفرماید : هرگاه با تو مباحثه و جدل‌کردند بگو من روی خود را بجانب خدا تسلیم‌کردم‌و همچنین آنها که از من پیروی کنند و بآنها کـه کتاب دارند و بیسوادان بگو آیا تسلیم بخدا هستید ؟ اگر تسلیم هستند هدایت شده‌اند و اگرپشت‌کردند پس همانا تبلیغ برتست و خداوند به بندگان دانا است .

(سوره آل عمران)

و خداوند تبارك و تعالی در باره حضرت ابراهیم خلیل میفرمایدکـه تسلیم بامر خدا و خشنود بسرنوشت او بود و جـز اطاعت و خضوع بخالق خـود چیزی نمیشناخت و اولادان خود را براین روش تربیت فرمود و اطاعت امر خدا و فروتنی و تسلیم‌کامل بخدا را بآنها آموخت . «هنگامیکه خدا بابراهیم‌گفت تسلیم شو پس‌گفت بپروردگار عالم تسلیم هستم و ابراهیم این امر را به پسرانش و یعقوب توصیه کرد که ای فرزندان خداوند برای شما دین را برگزید پس نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید و آیا شما گواه بودید هنگامیکه مرگ بر یعقوب فرا رسید بفرزندان خودگفت که بعد از من چه میپرستیدگفتند ما خدای تو و خدای‌پدرانت‌ابراهیم واسحق را میپرستیم‌که خدای واحدی است و به‌آن‌تسلیم هستیم .»

(سوره بقره)

اینست معنی حقیقی اسلام‌که انسان قلب و دل و عقلش و همه اعضاء بدنش تسلیم حق تعالی‌گردد . برای بشر در هیچ چیز حتی روحی‌که بین پهلوهای اوست چاره‌ای‌نیست جز آنکه همه را بخداوند تسلیم نماید و بنده‌ای مطیع برای امر مولایش باشد و چیزی از آنها را مالك نیست جزآنکه همه از آن خداست . اینست‌که مسلمان بدین نغمه درعبادات خود مترنم است : «بگو نماز و عبادات و زندگی و مرگ من در راه خدای عالمیان است که او را شریکی نیست و من باینکار مأمور شدم و اول مسلمان‌هستم » .

(الانعام)

اسلام دین تمام پیامبران است

همانطورکه‌گفتیم اسلام دین همه پیامبران و مرسلین یعنی دین نـوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و غیرآنها از انبیاءعلیهم‌السلام میباشد .

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر بدین اسلام و هیچ رسولی را مأمور

نکرده مگر بدعوت اسلام چراکه اسلام دینی است که ادیان آسمانی در حول آن میچرخندو عقیده‌ایست که تمام ملت‌هاوطوایف درطول او واردند وازمنه درحول این اندیشهٔ واحد میگردد و هدفی است واحد و مبدأ انسانی جلیل که بنای آن بر ایمان بخدا و اعتقاد بیکتائی او و کوشش درکسب رضای اوست .

اسلام رسالت نوح علیه‌السلام

نوح علیه‌السلام قوم خود را بایمان بخدا و قبول اسلام که ازطرف خدا بود فرا خواند ولی از دخول در دین اواباکردند و تحت پرچم او درنیامدند و او را تکذیب نمودند تا اینکه مأیوس شد وآنها را نفرین نمود .

در سوره یونس آیه۷۲است که از قول نوح میفرماید: «اگر شما روی برگردانید من از شما اجری نخواسته‌ام زیرا اجرمن با خداست وبمن امرکرده که از مسلمین باشم .»

اسلام دین حضرت ابراهیم علیه‌السلام

حضرت ابراهیم که پدر پیامبران است و رشته پیامبری اغلب از او منتزع شده قوم خودرا بسوی اسلام میخواند و بفرزندان خود میآموخت چگونه بر محور اسلام زندگی کنند و بمیرند و از خدای خود میخواست که در فرزندان اوکسانی باشندکه اسلام راگرفته و باهل زمین تبلیغ کنند پس خداوند دعایش را اجابت فرمود: «خداوندامارامسلمین بخودت و از فرزندان امت مسلم بسوی خودت قرارده» **(سوره بقره)**

«ابراهیم یهودی و نصرانی نبود بلکه مسلمانی پاکیزه بود واز مشرکین نبود .»
(آل عمران)

اسلام دین موسی علیه‌السلام

دین حضرت موسی علیه‌السلام نیز اسلام بودکه مخالف با ادیان سابق نبودوهمان دعوتی را میکردکه نوح و ابراهیم و یعقوب و اسماعیل وسایر پیامبران عظام میکردند لذا خداوند تعالی خبردادکه او هم مسلمان است و قوم خود را باسلام خوانده است .

وگفت موسی‌ای قوم اگرشما بخدا ایمان آورده‌اید پس باو توکل کنیداگرمسلمان هستید پس گفتند ما بخدا توکل کردیم خدایا ما را آزمایشی برای قوم ظالمین قرار مده و ما را برحمت خود ازکافران نجات بخش . **(یونس۸۳ـ۸۴)**

اسلام دین عیسی علیه‌السلام

همینطور حضرت عیسی بن مریم قوم خود را بسوی اسلام میخواند. در قرآن کریم تصریح شده که دعوت عیسی علیه‌السلام نیز اسلام بوده است : «پس وقتی عیسی از آنها شائبهٔ کفر احساس نمـود گفت یاران من در راه خداکیانند . حواریون گفتند مائیم یاران خدا بخدا ایمان آوردیم وگواه باش کـه ما مسلمان هستیم . خدایا بآنچه فرو فرستادی ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم پس ما را جزءگواهان ثبت فرما .»

(آل عمران ۵۲ـ۵۳)

همینطور است یوسف علیه‌السلام : «خداوندا تو بمن ملك دادی و تأویل احادیث (خوابها) بمن آموختی ای پدیدآورندهٔ آسمانها و زمین تو یاور منی در دنیا وآخرت پس

مرا مسلمان بمیران و به پاك مردان ملحق ساز . »

خلاصه

ازاین نصوص آیات کریمه برما وحدت رسالات آسمانی بمعنای وسیع و شامل مفهوم انسانی جلیل روشن میشود و این همانست که همهٔ انبیاء بدان بشر را فراخوانده و پیامبران بزرگوار برادران حقیقی یکدیگرند که با کمك هم این بنای عظیم را که بنای ایمان است ساختند . دین آنها واحد و مسلك و شریعت آنها مختلف است (برای هرکدام از امتها شریعت و راهها قرار دادیم (لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا) اما دین تغییرپذیر نیست زیرا دین واحد همهٔ انبیاءآنست (ان الدین عندالله الاسلام) .

بنای رسالات آسمانی با مبعوث شدن حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله تکمیل گردید.

بیان بیست و هفتم ـ اتحاد خدا پرستان و ادیان عالم

اینك که سخن از اتحاد همگانی عالم بعمل آمد بدنیست توجه خوانندگان گرامی را باین نکته جلب نماید که برای تحکیم مبانی وحدت اولین وظیفهٔ بشر آنست که پیوندهای خود را با سایر همنوعان خویش محکمتر سازد و روابط برادری و مهرومحبت را هرچه بیشترگسترش دهد و موانعی را که در راه برادری و اتحاد واتفاق و همفکری است از سرراه بردارد .

چون خوب توجه کنیم میبابیم که بزرگترین چیزیکه همیشه باعث اختلاف و نفاق ابناء بشر گردیده و آنها را بدشمنی بایگدیگر وادارنموده و از هم بریده و جدائی و عدوات بین آنها ایجادکرده وشکاف در بین آنها انداخته و بر آتش نفاق دامن زده و شکافها را بیشتر نموده و سبب شده که دست بخون یگدیگر بیالایند وبکشتار هم پردازند و قتل‌عامها انجام دهند اختلافات مذهبی وعقیده‌ای ومرامی است که از زمانهای قبل همچنان وجود داشته و اکنون نیز برقرار است و هرگاه بتاریخ بشر مرورکنیم وقایعی دردناك از اختلاف بین فرقه‌های گوناگون یك مذهب مانند کاتولیك‌ها و پروتستانها و وقایع سن بارتلمی و نظایر آن و اختلاف بین شیعه و سنی در اسلام و فرق یهود در بین خود آن ملت و اختلافات بین مذاهب مختلفه در هندوستان و سایر نقاط و حتی در این اواخر کشتار فجیع پیروان اسلام و مسیحرا در قبرس وخاورمیانه خواهیم دید .

باوجودترقی‌علم‌وصنعت‌اعتقادات سابق مذهبی‌دربین مردم هنوزحکمفرما و این‌کینه‌و عدوات با شدت در قلوب پیروان مذاهب وجود دارد و تعصب نسبت بمذهبی‌که خود پیرو آنست سبب مگیردد که پیروان مذاهب دیگر را مانند موجودی جداگانه وکاملا دور از حریم قدس افکار خود بنگرد و بهیچ‌نحو بآنها نزدیك نشود . اخیراً نیز مرامها و ایده‌اولوژیهای گوناگون بر مذاهب اضافه شده و باعث تشدید اختلاف بشریت گردیده است .

عکس العملی‌که در قبال این وضع میتوان گرفت اینست‌که نخست با صدای رسا بپرسم:

چرا ؟آخرچرا ؟

مگرآنها بشرنیستند . مگر مثل ما دارای همین اندام و همین روح نمیباشند و صدها وهزاران مشترکات انسانی و نوعی با ما ندارند ؟ مگر آنها هم مثل ما حق زندگی و بر خوداری از مزایای حیات و این زمین و سازمانی که خداوند با عدالت و مساوات‌کامل در اختیار همهٔ افراد بشر قرارداده ندارند ؟ مگر عالم وحدت نیست و همهٔ افراد با هم دارای پیوند و اتصال نیستند ؟

پس چرا باید این دشمنی‌و نفاق همچنان حکمفرما باشد و چرا نباید در فکر چاره و جبران مافات برآئیم ؟

این نکته بس‌واضح و روشن‌است‌که در اصول‌کلیه ادیان‌دنیا اختلافی نیست و دعوت همه آنها بخداپرستی‌و سوق بشر به‌کسب اخلاق نیکو و اجتناب از منهیات و توجه به خدا بوسیله تمرین و عبادت و ایمان‌است‌به اینکه زندگی فعلی‌تحولی از تحولات عالم است و زندگی در عالم لایتناهی همچنان ادامه دارد و وظیفه مهم هر بشری‌خدمت بخلق وکمك بهمنوعان میباشد .

اکنون دنیا در آستانه یك نهضت و دگرگونی فکری بزرگی است که او را باین حقیقت سوق میدهدو در نظر روشنفکران ثابت میشودکه اختلاف در ادیان نمیتواند موجب جدائی بشر گردد زیرا اصول کلی ایده‌آل و آرمان و دستور اساسی زندگی بشرکه در تعلیمات ادیان در دورانهای مختلف‌تجلی نموده چندان اختلافی با یکدیگر ندارد و لذا برعهدهٔ روشنفکران و مجاهدین واقعی فرض است که با تمام قدرت خود در راه رفع اختلاف وتحکیم مبانی وحدت اقدام نمایند .

برای عملی نمودن این هدف بزرگ لازم است که رهبران و رؤسا و فرمانداران ملل مختلف نخست با اعتقادمحکم‌باین‌اصل‌اساسی‌و امروزی در راه این هدف هم‌آهنك شوند و مخصوصاً در تربیت جوانان و آشنا ساختن آنها باین آرمان بزرك بکوشند و با کمك کسانیکه در این راه‌پیشقدم شده و مطالعاتی اساسی و مهم بعمل آورده‌اند برنامه‌های عملی و وسیع برقرار دارند .

البته نمیتوان منکر شد که در برخی از مذاهب نسبت بپاره‌ای از اصول افراط و تفریطهائی وجود دارد چنانکه بعضی از آنها هنوز نتوانسته‌اند اعتقاد و اطمینان‌ببقای حیات پس‌از مرگ (تحول) داشته باشند ودر نظر برخی دیگر این اصول از روی‌تعبدوآمیخته بخرافات جلوه‌کرده وبااینکه بخاطر پیروی از دستورات دینی‌ناچار قبول میکنندولی‌دلشان‌آرام نمیگیرد و اعتقاد واطمینان کافی ندارندزیرا دلائل عقلی‌وعلمی‌بآنها عرضه نشده است .همچنین عدهٔ دیگر هستندکه‌معتقدندافراد بشر برای خطاهائی‌که در دنیامرتکب‌میشونددرعذاب ابد گرفتارمیشوند وتعبیراتی‌راکه‌درمذاهب‌نسبت بخلود درشکنجه بعمل‌آمده وقابل‌تأویل و تفهیم‌و تفسیراست‌قطعی‌تلقی‌کرده ومخصوصاً اعتقاددارندکه‌تمام‌افراد بشرکه‌غیر ازعقیدهٔ آنهارا قبول دارنددر قعر جهنم برای ابد مخلد در عذاب خواهند بود و فکر نمیکنند که در اینصورت حکمت اینکه خداوند رؤف و حکیم و دانا و علیم و مهربان اینهمه بنده را برای عذاب دادن تا ابد خلق‌کرده است چیست و چرا باید تنها افراد معدودی که بعلت واقع شدن در یك محیط مناسب تعلیمات معینی فرا گرفته‌اند اهل نجات باشند و عدهٔ کثیری بی خبرکه بنا برمشیت الهی افکار دیگری دارند تا ابدالاباد بسوزند .

آیا اینها فکرنمیکنند که اگر در بین آن عده که بجهنم ابدی محکوم میکنند افراد بشر دوستی وجود داشته باشد که در نتیجهٔ زحمات و مجاهدات و فداکاریهای پردامنه‌شان هزاران بلکه میلیونها نفر ازبیماری ـ سختی ـ فقر ـ تنگی ـ عذاب رهاشده‌اند چرابایستی دچارآن عذاب بیرحمانهٔ ابدی بشوند و افراد خودشان بدون داشتن هیچ مزیتی جز انتساب بعقیدهٔ آنها رستگار و مرفه و در بهشت جاودان مستقر گردند ؟

حال اگر این مطالب را از نقطه نظر دید وسیعتری بنگریم‌یعنی‌مانندیك‌پرنده‌که‌از بالای یك‌شهر همهٔ شهر را یکجا و باهم می‌بیندماهم‌با نظر بی طرف‌کلی‌بین‌بمجموع بشرو اعتقادات‌آن نظرافکنیم‌خواهیم دیدکه هریك ازادیان ومذاهب‌که برحسب‌موقعیت جغرافیائی وحوادث وپیش‌آمدها واتفاقات‌که همهٔ آنها دراثر تقدیر وسرنوشت‌الهی‌بوده‌است‌درگوشه‌ای‌ازجهان‌مستقرشده وپیروان‌همهٔ‌آنها نسبت‌بمذهب‌خودتعصب‌روا داشته وبسایرمذاهب باهمان‌نظری مینگرندکه سایرمذاهب بآنها نظردارند ،هرکدام ازاینهادلایل‌وبراهینی برای‌تأیید مذهب‌خود وردسایرمذاهب اقامه‌مینمایند .

حال میپرسم یك فرد بشر که متوجه این نکته شود که انتساب او نسبت بمذهب خودش در اثر این بوده که از پدر و مادری دارای این مذهب متولد شده و در محیطی که اکثر افراد آن باین مذهب معتقدند بوجود آمده و روی همین اصول خود بخود و بطور اتوماتیك این مذهب را اختیار کرده آنوقت چنین شخصی قدم از تعصب بآن مذهب خود که با آن شرایط باو رسیده فراتر گذارد و درصدد جستجوی حقیقت برآید نخست وظیفهٔ وی این خواهد بود که با یك نظر بیطرف و بدون تعصب بهمهٔ مذاهب بنگرد و همه را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد .

اولین چیزی که عاید این شخص خواهد شد همان اصول مشترکاتی است که در همهٔ مذاهب وجود دارد و میفهمد که بالاترین و بهترین اصول اعتقادی جهان همان اصول مشترکی است که در همه مذاهب هست منتها هر کدام بر حسب موقعیت زمان و مکان آنرا بصورتی تدوین و مرتب کرده اند .

آیا چنین شخصی معتقد نخواهد شد که محبوب ترین روش نزد خدا همین مشترکاتی است که تمام بندگانش در روی زمین آنرا قبول دارند و به آن معتقدند ؟

طبیعی است که ایجاد چنین حالت فکری در همهٔ افراد جهان بآسانی انجام نمیگیرد زیرا پیروان هر دینی قرنهای متمادی در افکار تعصب خود چنان غوطه ور شده اند که بیرون کشیدن آنها از آن حالت برای آشنا کردنشان بحقایق و توجه آنها بمشترکات سایر ادیان که دین خودشان نیز از آن برخوردار است کاری بس مشکل بنظر میرسد اما چون این امر با عقل و منطق سازگار است و بشر روشنفکر بآسانی میتواند باین حقیقت مهم معتقد گردد و از آنجا که انسان امروز با پیشرفتهائی که در دانش و توسعهٔ فکر نموده و سر راه این ایدهٔ عظیم و منطقی قرار گرفته امکان آن موجود و کاملا عملی است.

در جامعهٔ امروز عدهٔ زیادی هستند که در عین اعتقاد داشتن بخدا و پاره‌ای اصول مشترك مذاهب از انجام تکالیف عملی دین غفلت و کوتاهی دارند . رها کردن این قبیل اشخاص در بیابان گمراهی یا محکوم کردن آنها بجهنم و عذاب ابدی دور از انصاف و دور از رحمت عام خداوندی است و مسلماً خداوند نمیخواهد که این قبیل بندگان که تعداد آنها در جهان کم نیست بخود رها شوند و یا در عذاب الیم ابدی دچار گردند . وظیفهٔ روشنفکران و رهبران مذاهب است که این عده را با تعلیمات صحیح و غیر خرافی و اصول مشترك آشنا کرده و آنها را تشویق نمایند تا کم کم در اثر تمایل و توجه و آمدن باین راه علاقهٔ آنها بکسب معتقدات مذهبی تشدید شده و بکلیه آداب رفتار نمایند .

این نکته را که در (کتاب پیشنهادات سودمند بعالم بشریت) متذکر شده‌ام (۱) در اینجا تکرار میکنم که پس از تبلیغ اصول مشترك ادیان بمقدار کافی و نزدیك شدن پیروان ادیان بیکدیگر و ایجاد محیط صلح و حسن تفاهم و همفکری و هم آهنگی بین آنها میتوانند جلساتی با یکدیگر تشکیل داده با بیطرفی و بی نظری و بکمك علم و دانش و عقل بهترین دستورات دینی را برگزینند و بهمهٔ افراد بشر ابلاغ کنند تا اختلافات بیش از پیش رفع شده و بشر بوحدت نزدیك تر گردد .

آیا بشریت که در حکم اعضاء یك پیکره بزرگ هستند و در منافع و آلام یکدیگر شریکند و مانند اجزاء یك کالبد بایستی شادی یك عضو همه را شاد و الم یك عضو همه را پریشان سازد وظیفه ندارند که در این راه مقدس هر چه زودتر و هر چه بهتر بکوشند ؟

(۱)ــ این کتاب در سال ۱۳۳۳ بزبان فارسی و انگلیسی از طرف «وحدت نوین جهانی» چاپ و در سراسر عالم پخش گردیده و نظرات زیادی دربارهٔ آن از طرف بزرگان و دانشمندان و روشنفکران واصل گردیده است . عین آن در ابتدای همین کتاب چاپ شده است .

آیا وقت آن نرسیده‌است که همهٔ افراد بشر این نکته اساسی ومهم را نصب‌العین قرارداده دست از دشمنی ونزاع وجنگ وخونریزی بشویند واز اختراعات واکتشافات و وسایلی که علم بنا برمشیت الهی در اختیارشان قرارداده درراه رفاه بشریت وبرکندن ریشهٔ جهل و بیسوادی از اکثریت نادان وجاهل و تعمیم مبانی دانش درسراسرجهان ورفع عقب‌ماندگی و مشکلاتی که بیشتر مردم جهان شبانه روز با آن دست بگریبانند کوشش نمایند ورفاه وسعادت همگان را نصب‌العین خویش قرار دهند و آن مزایا وحق زندگی که برای خود میجویند برای همهٔ برادران وخواهران خوددر سراسرجهان طالب باشند ؟

آیا وقت آن نرسیده‌است که همه افراد بشر از هرجنس و نژاد وطبقه ودین گرد پرچم وحدت جمع شوند ؟

این مطلب بسی روشن است که وقتی این نظرات اجرا گردید و بشر ازلحاظ فکری واقتصادی بهم نزدیك شدند اختلافات بین‌المللی موجود که اکنون با کوششهای ممتد سازمانهای بین‌المللی حل نمیگردد خودبخود رفع ومانند خانه‌ای که‌درآن اختلاف بوده وبعدآشتی ومحبت پیدا شده یك‌محیط وکانون سعادت عظیم درسراسرجهان بوجود خواهد آمد .

عده‌ای از دوستان افریقائی ما در کشورغنا برياست آقای سیوانانداکوتی که نظرایشان در صفحه ۵۵ کتاب چاپ شده‌است .

بحرانهائیکه اکنون در هرقسمت ازجهان هرروزه بصورتی بروز وظهور میکند وازخودخواهی وعدم توجه بوحدت آب‌میخورد در اثر نزدیك شدن فکرمردم جهان و بوجودآمدن یك‌سازمان نیرومندکه موردپشتیبانی ومهر اکثریت جهان باشد خودبخود رفع‌شده وبرای‌حل اختلافات جزئی که بعداً ممکن‌است بروزکند (واجتناب ناپذیر است) دیگر نیازی بجنگ‌واضمحلال یکدیگر نخواهدبود وهمین‌سازمان برای‌حل آنها کافی‌است .

اکنون که دنیا بهم نزدیك‌شده ودراثر ترقی وسائل ارتباطی ومسافرت ومخابرات وپخش اطلاعات بقدری وحدت حاصل‌شده‌که دیگر نمیتوان عالم را جز یك‌خانوادهٔ بزرگ بشری بشمار آورد و اکنون‌که وسائل ترقی وتمدن دردسترس همهٔ افراد بشرمیتواند قرارگیرد شایسته‌است که روشنفکران وپیشوایان‌مذاهب

مختلفه دراین‌مطالب بررسی‌نموده وتصمیمات‌شایسته‌بگیرند ودرهمین‌راهی‌که (وحدت‌نوین‌جهانی) ازسالیان دراز مشغول‌اقدام وکوشش‌است‌همکاری وهمراهی بنمایند .

تردیدنیست‌که درسایهٔ این‌اقدامات نه‌تنها اختلافات‌مذهبی‌که باعث‌شکست‌معنوی بشرامروز است رفع میشود بلکه سایراختلافات مانندا‌ختلافات مرامی ونژادی وطبقاتی نیز رفع‌گردیده یك‌محیط سعادت در جهان حکمفرما خواهدشد . انجام اینعمل از عهدهٔ سازمانها واجتماعات بین‌المللی امروز وپیمانها و موافقت‌نامه‌ها وکلیهٔ‌قوانین ومقرراتی‌که درراه رفع اختلافات وبهبود محیط دنیا انجام شده باوجود تمام حسن‌نیتی‌که بانیان ورهبران‌آن‌دارند ساخته‌نیست زیرابرای چنین‌قدم بزرگ ومهمی‌لازم‌است‌که‌اکثریت افرادجهان‌باروح‌مسالمت‌وعقیده پاك وحسن‌نیت‌اقدام‌کنندوقدم‌بردارندوتاچنین‌روح‌توافق‌وایمان‌عمومی پیدا نشود صورت‌عمل بخودنخواهد گرفت‌واین‌ایمان‌هم درسایه‌اعتقادکامل بخداشناسی ومشترکات‌مذاهب صورت میگیرد وبایستی خداشناسی‌هم آنچنانکه وحدت‌بارها تأکیدکرده است ازراه‌عقل وعلم قابل‌فهم برای بشر باشد نه‌اینکه هردسته به‌معتقدات تعبدی‌خود تمسك نمایند .

درزمانهای گذشته وحتی دراین‌اواخر برای چارهٔ اینگونه‌دردها آنجاکه دیگرپیمانها وتوافقها تأثیرنداشته وازآن دیگرکاری ساخته‌نمیشود متوسل بجنگ ونزاع وسرکوبی واضمحلال یکدیگر شده‌اند ولی‌درنظر هرعقل‌سلیمی روشن‌است‌که جنگ نیزدوای دردنیست ونمیتواند اختلاف بشریت را برطرف‌کند ودرسایهٔ اتحادمعنوی،جنگ نیزتقریباً امری‌بیهوده تلقی‌خواهدشد . این‌امرنه‌تنها شامل‌اموردینی‌وعقیده‌ای ومرامی‌است بلکه‌دراصول اقتصادی نیزکه ازمسائل‌مهم‌مابه‌النزاع جهان‌امروزی‌میباشد تأثیر آرامش‌بخش وسودمند خودرا خواهد نمود وفکر علمای اقتصادی‌راکه ازچاره‌جوئیهای بی‌نتیجه خسته شده‌اند ، آسوده خواهد ساخت .

***

اینك‌بااجازه مطالعه‌اجمالی دروضع مذاهب ومشترکات‌آنها بعمل‌آوریم شایدازاین‌گلستان بتوانم گلهای‌ارزنده‌ای نصیب خوانندگان‌گرام بنمایم .

مهمترین اصول هرمذهبی ایمان بخداوند است که بنا باعتقاد همهٔ ادیان آفرینندهٔ جهان و برپا دارندهٔ دستگاه‌هستی میباشد . همهٔ مذاهب بزرگ‌عالم‌مثل دین‌اسلام ویهود ونصارا وزردشت درباره‌یکتائی خدا بابرخی‌اختلاف تعبیرات وتوجیهات‌که دراین‌کتاب مورد بررسی‌قرارگرفته اتفاق‌دارند ومعتقدندکه زمین وآسمانها وموجودات وبشرهمه ازنیروی این‌منبع بزرگ‌عالم بوجودآمده وهمان قدرت‌است‌که جهان لایتناهی‌را اداره مینماید .

توصیف خلاقیت‌الهی درمذاهب مختلف هرکدام بنحوی انجام‌گرفته چنانکه مذاهب قدیم‌کلده و آشور آغازجهان‌را آب‌میدانستند واول موجود جهانی‌را ماهی‌میپنداشتندکه سایرموجودات ازآن بوجود آمده‌اند واین‌همان عقیده‌است‌که بعداً بعضی‌متفکرین مثل‌لامارك وداروین اتخاذکردند(۱)

پیروان مذاهب ودو Vodou یاودا در هندوستان ماده و روح را یکی میدانند وروح‌را مظهری ازماده‌میشمارند . آنهاسراسرعالم‌را مملو ازماده مخصوص اثیری میدانندکه دائم درحرکت است ومعتقدند که خداوند در وجود مقدساتی مانند کریشنا وحتی افراد عادی تجلی مینماید وباید انسان اورا در وجود

(۱) درحاشیه‌میگویم‌که نظر اینهارا نباید دربست قبول‌کرد دراین‌باره ممکنست‌بعدها درکتابهای خود بحث‌کنیم . **مؤلف**

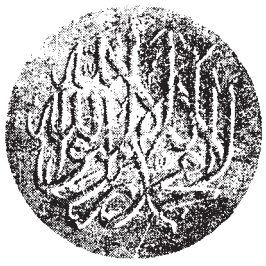

شعار اسلامیت و توحید

خویش بشناسد .

اگر بخواهیم تمام عقاید مذاهب را راجع بخداشناسی بگوئیم سخن بدرازمیکشد وراجع باین مطلب سخنانی در جای دیگر کتاب بیان شده که خواننده گرام توجه یافته است (۱)

نکته‌ای که نباید از نظر پوشیده بماند اینست که همه مذاهب دریکدیگر تأثیر کرده‌اند واین تأثیر یا ازمنبع اصلی دین و رهبران وپیامبران سرچشمه گرفته زیرا آنها موظف بابلاغ همان اصول لایتغیری بوده‌اند که همیشه دردنیا بوده وخواهد بود ویا بعدازآنها پیروانشان این تأثیر متقابل را انجام داده‌اند . بااندك توجهی

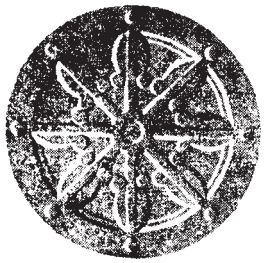

چرخ قانون شعار دین بودا

ام مقدس شعار دین هندو

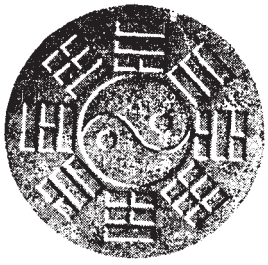

نیروی جهانی ـ شعار دین کنفوسیوس

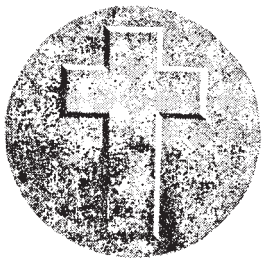

صلیب علامت عیسویت

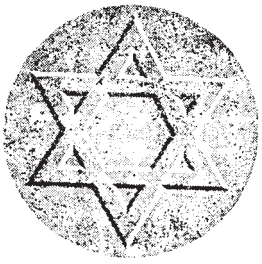

ستاره حضرت داود شعار دین یهود

دروضع ادیان اسلام ومسیحیت ویهود این نکته کاملا روشن و بارزمیگردد .

اصرار وحدت باینکه همهٔ پیروان دراصول مشترك بایکدیگرهمفکر وهمکارشوند نبایستی این سوء تفاهم را ایجادنماید که پیروان ادیان دراعتقادات دین خود ضعیف شوند بلکه لازم است همگی در پایه‌های ایمانی خودمحکم واستوارباشند وپیشوایان ادیان نیزبایستی دراین باره جدبلیغ مبذول دارند . چه‌هرفردی اگردراموردین خود بخداوند نزدیك شده وعمل صالح انجام دهد امری پسندیده انجام داده‌است وبه ترقی و تعالی روحی موفق میشود . ولی درعین حال باید باصول مشترك ادیان نیز معتقدومتوجه بوده وپایه زندگی خودرا برآن قراردهند . چنانکه دین مقدس اسلام ایندو مطلب را ازهم تفکیك کرده اصولی وفروعی معین نموده که اصول دین را باید همه ازروی عقیده وعقل وعلم بپذیرند وفروع دین اعمال وافعالی است که برای تحکیم اصول بایستی عملی گردد ومقام این اصول وفروع از لحاظ اهمیت وازلحاظ تقدم وتأخرازهمین اسمشان روشن وپیداست .

۱ـ بصفحات ۱۷۲ تا ۱۸۲ وبیا های شانزدهم هفدهم و هیجدهم رجوع فرمائید .

اصول دین‌را میتوان بریشه وتنهٔ درخت وفروع‌را بشاخه‌های کوچك وبرگها وگلها ومیوه‌های آن تشبیه نمودکه درهرحال اصل باقی است وشاخه‌های کوچك وبرگها وسایرقسمتهای درخت درعین‌حال که برای درخت مهم است اما باهمیت ریشه وتنه‌نیست زیرا حیات درخت بسته بآن اصل است . در عمل می‌بینیم هستند برخی‌کسانیکه درهردین وفرقه درمساجد وکلیساها حاضرمیشوند واعمال مستحب مربوط بمقدسین وزیارتها وتشریفات را انجام میدهندودراصل دین‌که خداپرستی است‌مشکوك ولرزانندودستورات اخلاقی وخدمت بخلق را انجام نمیدهند.

***

نکته‌ای‌که دراثرتفکربمغز خطور میکندووجوب‌این وحدت‌دینی رابیشتر درنظرانسان جلوه میدهد آنست‌که ادیان باوجود اینکه هرکدام‌آنها قرنهای‌متمادی‌ازمدتشان میگذرد وباوجود تبلیغات وکوشش وزدوخوردوجنگ وکشمکش دامنه‌دار پیروان وپیشوایان آنها نتوانسته‌اندبریکدیگر غلبه‌کنند ووضع‌آنها بهمین‌نسبتی‌که می‌بینیم ازمدتهاپیش بحالت توقف دیده میشود. آیااینموضوع درفکرهااین حقیقت را جلوه نمیدهدکه وجود ادیان برطبق مشیت وخواست خداوندی است وهمین مشیت است‌که وحدت را برای‌اتصال واتحاد وپیوستن ونزدیك‌کردن آنها ایجاب نموده است؟

آیا همین مشیت الهی ووضعی‌که افراد بشردر موردعدم دسترسی بحقایق سایر مذاهب وآشنائی بتعلیمات یکدیگر دارند وسبب‌گردیده‌که تعلیمات دینی ومعتقدات آنها منحصر بهمان باشدکه ازپدرومادر ودر محیط اخذکرده‌اند انسان را بفکرنمیاندازدکه تنها راه چاره همان مشیت الهی است‌که وحدت‌ادیان را دراین زمان مقررمیدارد؟

***

بنا برعقیدهٔ پیروان اسلام و معتقدین بکتاب بزرگ قـرآن مجید این اختلافات برحسب مشیت الهی است چنانکه‌میفرماید: لکل‌امة جعلنامنسکاًهم ناسکوه فلاینازعنك فی‌الامرو ادع ربك انك لعلی هدی مستقیم. وان جـادلوك فقل‌الله اعلم بماتعملون. الله‌یحکم‌بینکم یوم‌القیمة فیماکنتم‌فیه تختلفون(حج۶۷تا۶۹) برای هرامت و گروهی (درکرهٔ زمین) راه وروشی معین‌کردیم‌که‌بر همین راه وروش استوارند و از آن پیروی میکنند پس آنها باتو درامر دین ستیزنکنند وکارتوهم این‌باشد که براه خداوندت بخوانی چراکه برروش رستگاری وراه راست‌هستی و اگر با تـو مجادله‌کردند بگو خداوند برآنچه عمل میکنند آگاه است وبین شماها روزقیامت درآنچه

پرچم‌های‌ملل‌مختلف‌جهان که‌عضویت‌سازمان‌ملل رادارند.اگربانظر تیزبین بنگریم تمام‌جهان یك‌خانه‌وافرادجهان‌یك خانواده‌هستند.

موجب اختلافتان است حکم خواهد داد.

***

اینك بمنظور استفادهٔ برادران اسلامی نظری راکه دین مقدس اسلام در بارهٔ اتحاد ادیان در بزرگ کتاب دین اسلام بیان داشته بمنظور تیمن وتبرك باطلاع میرسانم :

قل یااهل الکتاب تعالوالی کلمة سواء بیننا وبینکم الانعبد الاالله ولانشرك به شیئاً ولایتخذ بعضنا بعضاً اربابا من دون الله فان تولوافقولوا اشهدوا بانامسلمون(ال عمران ۶۴) بگوای کتاب بیائید ازاینکلمه حق که میان ماوشما یکسان است پیروی کنیم که بجز خدای یکتا را نپرستیم وچیزی را با او شریك قرار ندهیم وبعضی ازما برخی دیگر را بجای خدا بربوبیت تعظیم نکنیم پس اگراز حق روی گردانند بگوئید شما گواه باشیدکه ما تسلیم فرمان خداوندیم .

ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصائبین من آمن بالله والیوم الاخروعمل صالحاً فلهم اجرهم عندربهم ولاخوف علیهم لاهم یحزنون (بقره ۶۲) محققاً هرمسلمان و یهود ونصارا وستاره پرست که ازروی حقیقت ایمان بخدا وروزقیامت آورد وعمل خوب کرد آنها از جانب پروردگار مأجوروثواب رسند هیچگاه بیمناك واندوهگین نخواهند بود . ان الذیـن آمنوا والذین هادوا والصائبون والنصاری من آمن بالله والیوم الاخروعمل صالحافلاخوف علیهم ولاهم یحزنون (مائدهٔ ۶۹) البته هرکس ازگروندگان باسلام ویهود وستاره پرستان ونصاری که بخدا وروز قیامت ایمان آورد و نیکوکار شود هرگـز در دو جهان اورا ترسی نیست (ازآنچه براوپیش آید) واندوهناك نخواهدبود (برهرچه ازاوفوت شود.) فراموش نشودکه پیروان سایرادیان نیزدرقرآن مجید مسلمان خوانده شده اندکمااینکه پیروان دین عیسی(ع) در آیهٔ ۵۲ آل عمران وپیروان دین موسی درآیهٔ ۸۴ سوره یونس و پیروان سایر ادیان درآیات دیگر بنام مسلمین نامیده شده اند .

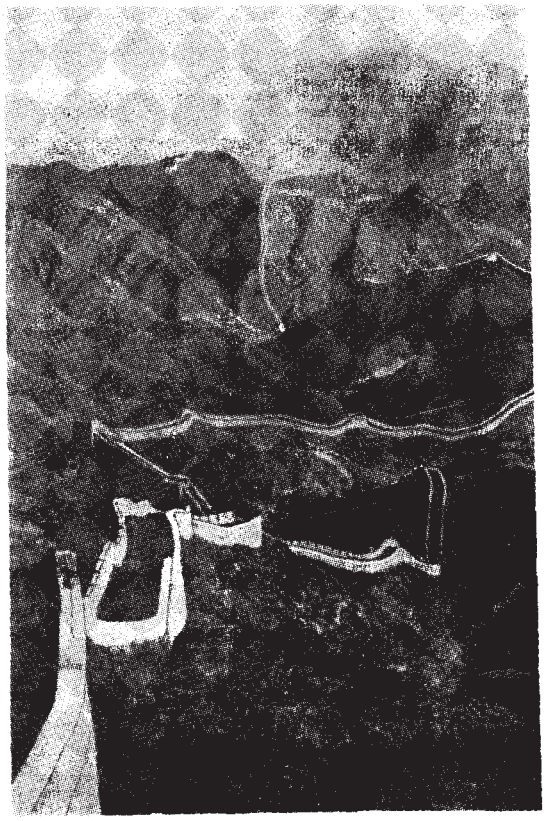

منظره‌ای ازدیوار چین که درطول صدها کیلومتر ازکوه ودره عبور میکند و سراسر مرز را فراگرفته است.

ندای واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا (سوره آل عمران آیه ۱۰۳) دعوتی است از همه گروندگان بخداوندهمگی ودستجمعی وتأکیدی است باتحاد آنها ونهی است از پراکندگی آنان و نباید معنی این آیهٔ شـریفه را محدود ساخت . همچنین نـدای : انما المؤمنون اخوه (آیه ۱۰ حجرات) باتوجه داشتن به آیه ۶۲ بقره و ۶۹ مائده بهمه خداپرستان شامل میشود و همه کسانیکه خدایرا میپرستند و ایمان به آن دارندوعمل صالح میکنند برادر خوانده شده اند.

ندای قولوا لااله الاالله تفلحوا که همهٔ مسلمین میگویند و شاید بمعنی آن درست توجه ندارند فریادی است برای توحید و دعوت

اهل توحید بجمع شدن تحت لوای واحد وهمکاری واتحاد فکری بایکدیگر.

***

انتشار کتابها ومجلات وجزوات واوراق ومطبوعات بالسنهٔ مختلفه و پخش آن در دنیا و تماس با بزرگان وزعماو ورؤسای دانشگاهها واساتید ودانشمندان ورؤسای مذاهب مختلف وایجاد شبکه برادری جهانی درهمهٔ عالم یکی ازاقدامات این سازمان بوده است که همچنان ادامه دارد وامید است با خواست خداوند قادر متعال که همواره درتمام کارها وهمهٔ قدمها وکلیه اقدامات یارویاور وپشتیبان ما بوده است شاهد توفیق را درآغوش گیریم.

خوشا بحال کسانیکه دراین دنیای پرتلاطم فعلی درصدد نجات و یافتن راه رستگاری برمیآیند وبحبل متین توحید وخدا شناسی ووحدت میگرایند وهمه دردهای خود را بااین معجون بزرگ شفابخش علاج میکنند.

خوشا بحال دنیائی که همهٔ افراد روشنفکر و دانشمند آن باین حقایق عقلانی و علمی توجه کرده وپشتیبان آن شوند و درراه بثمررساندن آن تلاش کنند. چه خوبست سازمانهای جهانی ودنیائی که هدف وبرنامه شان رفاه بشریت وایجاد صلح وسلامت وصفاو خوشبختی جهان است این اصول را درمدنظر گرفته وباتبلیغ واشاعهٔ آن خدمت بزرگی بعالم بشریت انجام دهند. (در ابتدای کتاب نظر بزرگان جهان را درباره اقدامات وحدت نوین جهانی ملاحظه کرده اید)

***

امروز دردهائی دچار جامعه بشریت شده که اکثر مردم از آن آگاهی دارند یعنی درد را میشناسند ولی درمان مؤثر وواقعی بفکرشان نمیرسد وهرگاه درمانی واقعی و درست عرضه شود بهترین ارمغانی است که بعالم انسانیت تقدیم شده است.

امروز جوانان ما وجوانان تحصیلکرده وروشنفکر دنیادراثر اینکه تبلیغات دینی وحقایق معنوی را بافکر خود نارسا یافته اند وقلبشان بادلائل محکم وقانع کننده تسکین نیافته ناچار از امورمعنوی گریزان شده اند واین مسئله منحصر بایران نیست بلکه درهمهٔ دنیا حکمفرما است که طبقه جوانان که زمامداران فردای دنیا هستند ازحضور درمعابد ومساجد وکلیساها گریزانند. چه بایدکرد وچه باید اندیشید؟

البته ملامت کردن بلاشرط جوانان نیزدور ازانصاف وعقل سلیم است زیرا باید دید آیا حقایق بادلائل روشن وعقلانی وخردپسند وآنطورکه باموازین دانش امروزوعقل وفق دهد بآنها عرضه شده است وآنها نپذیرفته اند یا اینکه توقع داریم بدون چون وچرا هرچه را بآنها میگوئیم قبول کنند و اگر دلیل خواستند یا ازپذیرش برخی مطالب خود داری نمودند بالفاظ خشن وامتناع آنها را ازخود برانیم؟ آیا وظیفهٔ هدایت که باید توأم بارافت ومداراو دلیل روشن ونیکوترین بیان باشد (و جادلهم بالتی هی احسن دستور قرآنی است: یعنی ببهترین نحوه باآنها استدلال کن) قبول میکندکه انسان ضعف وناتوانی خود را دررساندن وتبلیغ که بایدمقرون بعقل ودانش باشد بعلت نارسائی خود باتوپ وتشرو دادوفریاد جبران نماید؟ احتیاج بدلیل نیست که طرزاستدلال وتلقین مطالب نسبت بجوامع مختلف تفاوت داردونمیتوان یك نحوه برهان ومنطق وبیان رادرهمه جابکاربرد وبازورو تهدیدوارعاب وترساندن ازعذاب آخرت نیزممکن است مدتی یك ملت معتقدشوند اما این کار دوامی ندارد ودیریازوداین روش ازتأثیر میافتد. چنانکه می بینیدامروز دیگر این حربه برای قبولانیدن حقایق دینی مؤثر نیست و همانطورکه قرآن دستور فرموده نیکوترین راه برای

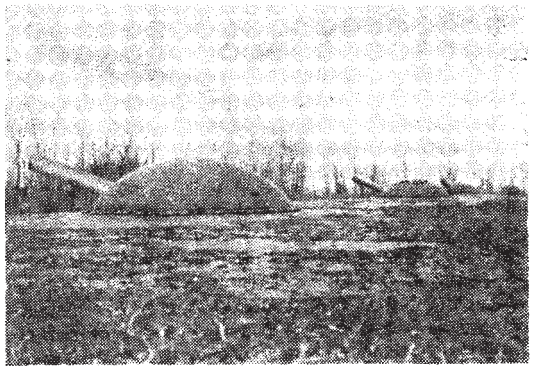

ردیف بالا سمت راست تله‌های ضد تانك خط زیگفرید وسمت چپ دروروی یکی از پناهگاه‌های زیگفرید دست چپ پائین تیرهای ضد تانك خط ماژینو ـ سمت راست محفظهٔ توپهای خط ماژینو که در صورت لزوم لوله توپ از آن خارج میشد

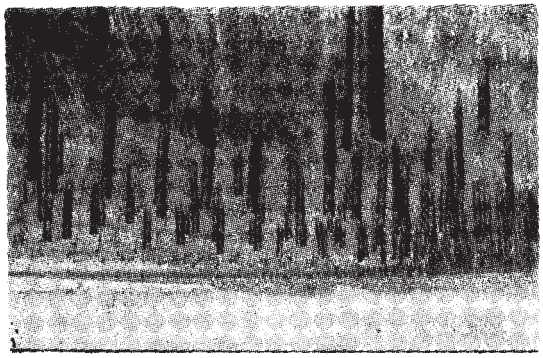

درمان لازم است (وجادلهم بالتی هی احسن). مگر نه آنست که طبیب وقتی می‌بیند نحوهٔ درمان قدیم تأثیر ندارد ناچار است روشهای بهتر وجدیدتری برای مداوا اتخاذ نماید. طبیب معنوی نیز همین حال را دارد.

جلو پیشرفت زمان را باهیچ نیروئی نمیتوان گرفت. نه دیوار بزرگ چین ونه سد آهنین قوم یأجوج ومأجوج ونه خط ماژینو وزیگفرید اخیر ونه هیچ قدرتی درعالم نمیتواند پیشرفت سیل آسای زمان رامتوقف سازد وزمانه همچون رودخانهٔ عظیم خروشانی با تمام قدرت و قوت درحال پیشروی است.

پیشروی زمانه توأم باپیشرفت علم است زیرا چنانکه در آخر کتاب میآید علم دینامیسم عالم محسوب میشود واین دینامیسم یا قوه محرکه محال است آنی توقف داشته باشد. پیشرفت برق آسای علم درقرن اخیر چنان غوغائی درعالم ایجاد نموده که درافکار اکثر مردمان مخصوصاً طبقات تحصیل کرده و

دانشمند وجوان امروزکه بیشتربامظاهرعلمی سروکار دارند ایجاد بهت و خیرگی نموده وبطوری مفتون شده‌اندکه مجالی برای پذیرش سخنان دینی گذشته در مغز آنها باقی نیست وبرای اینکه حقایق معنوی و دینی مورد قبول افکار آنان واقع شود بایددلایلی هم‌ترازوهم شأن ومتناسب وهمدوش‌وموازی باعلوم‌امروز بلکه پیشروتر وارزنده تراز این علوم بآنها عرضه گردد وچنان برهان قوی دانش در مقابل فکر آنها ارائه شودکه مجال انکار وردرا ازآنها سلب‌کند وباکمال همراهی وهم آهنگی‌حقایق معنوی راهم‌همدوش باعلوم مادی‌که برای زندگی لازم است فراگیرند.

دراینصورت‌تنها تبلیغی‌که امروزاثرداردومیتواند دردبیدینی وبی ایمانی راکه درد بزرگ دنیای امروز است ریشه‌کن سازد تبلیغی است‌که توأم بادلائل محکم ورساو غیرقابل‌رد علمی وعقلی باشد وتنها افرادی‌که مجهز با این سلاح قوی امروزی هستند خواهند توانست دراین میدان علمی گوئی پیش برند ومؤثر باشند.

دومنظره ازاجتماعات (وحدت نوین جهانی) درتهران. شعار این جمعیت وحدت سراسر بشریت است

اصلاحاتی‌که سابقاً برای چارهٔ این دردها درنظرگرفته‌میشد امروز دیگر بنظرکافی نمیرسدزیرا سابقاً در تشکیلات هردین تبلیغات داخلی‌اعم‌از وعظ وخطابه‌وتشریفات وتظاهرات و مطبوعات برقرار بود که هنوز ادامه دارد. ولی با رابطهٔ وسیعی‌که دنیاپیداکرده واتصالی‌که افراد جهان باهم یافته و آشنائی‌که به آداب ورسوم‌یکدیگر بهم زده‌اند وهمچنین دراثرتوسعهٔ فوق‌العاده علوم مادی دیگر این رویه بکار نمیرود. یك روش وحدت آنطورکه ما پیشنهاد میکنیم تنهاچاره برای استقرار اصول دیانت درجهان ونجات گمراهان ورهبری طبقهٔ جوان وآشنا بعلوم امروزی است.

خوشبختانه دیانت اسلام بانظر وسیع وروشن بینانه‌ای‌که دارد راه را برای هرگونه اصلاحات بازگذارده وکافی است باین فرمایش‌گهربار حضرت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام توجه‌کنیم‌که میفرماید: اولاد خود را برطبق آداب ورسوم زمان خود بارآورید زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده‌اند. این دستور بقدری روشنفکرانه است‌که مقررمیدارد پدران ومادران حتی نحوهٔ تربیت خودشان راکه فقط بیست سی سال عقب تراست باولادانشان ندهند بلکه ازآخرین روش تربیتی استفاده کنند. حالا

خودتان حدس میزنید که وضع کسانیکه میخواهند باروش دویست سیصد سال قبل یا بیشتر اولاد خود را بار آورند چگونه میباشد.

همانطورکه گفتیم پیشرفت علمی امروز ایجاب میکند که تبلیغ حقایق دیانت و معنویت توأم با دلائل و براهین علمی جدید باشد. ازهمین اصل لازم میآید که رهبران وپیشوایان دینی ومعنوی جامعهٔ امروز بشریت نه تنها ازحربهٔ دانش جدید درتبلیغ حقیقت استفاده کنند بلکه تعلیمات واقعی وحدت باید چنان قوی باشد که خود مبلغ ومبتکر علم جدید شود ، نه تنها علم راکمك ویاور تبلیغات دینی قرار دهند بلکه خود ناشر و مروج علوم جدید وارائه‌دهندهٔ مترقی ترین وپیشرفته ترین معلومات علمی گردند. بطوریکه حتی دانشمندان وآشنایان بعلوم ودکترها وپرفسورها واینقبیل بزرگان علم ودانش را مبهوت سازد و در سایهٔ این قدرت که دراثر اشاعه وانتساب بعلم بدست آورده بتواند اصول واقعی معنویت راکه تبلیغ میکند بکرسی بنشاند ودانشمندان را بقبول آن تشویق وملزم سازد .

این نکته را نیز نبایستی ناگفته گذاردکه دانش ودین همانطورکه بارهاگفته‌ایم بایستی مانند دوبال دوشادوش حرکت کنند تابتوانند باموزونیت و هم آهنگی کاملی جامعهٔ بشریت را در فرازآسمانهای ترقی وتعالی بپرواز درآورند. وجود هرکدام بدون دیگری ناقص بلکه مضراست.

اینهم ازنظر دور نماندکه چون تبلیغات جدید بایستی توأم باعلم ودلایل عقلی باشدتنهاروشنفکران وباسوادان وکسانی که مجهز بمعلومات واطلاعات عمومی نسبی باشند میتوانند ازاین نعمت بهره برداری کنند.

تبلیغات مذهبی ودینی که در سابق بصورتهای عادی و باحربه ایمان تعبدی و قبول کورکورانه انجام میشد برای مردم آنروز مؤثر بود وهنوزهم برای تودهٔ عوام و جاهل تاثیر دارد و اگر نمیبود گمراهیها بیشتروفسادها دامنه‌دارتر میگردید . ولی آیا میتوان گفت که این روش برای دنیای امروز و آشنایان بعلوم جدید آنطورکه بیان گردید مؤثر ونتیجه بخش باشد؟

پس همانطورکه مکرر بعرض خوانندگان گرام رسید بایستی روشنفکران قوم ورؤسای مذاهب و مخصوصاً زمامداران، به‌اصل وحدت ادیان توجه‌نموده ودراین راه بکوشند و همه افرادی که بافکر بازو بی‌نظروخالی ازتعصب خود این حقیقت را درمییابند لازم است که با(وحدت نوین جهانی) در اشاعهٔ این اصول نیکو هم‌آهنگی وهمکاری نموده دراستقرار اصول خدا پرستی وخدمت بخلق واخلاق نیکو قدمهای بزرگ بردارند. دراینصوت است که کوششهای ما بخواست خدا بثمرخواهد رسید .

نظراتی از فلاسفه و دانشمندان

خواهش‌مایه رنج‌است‌و اگر آنچه میل داری‌بآن نرسی‌دلتنگی واگر برسی خرسندی ولی‌خرسندی توبیدوام‌است وبزودی‌ملالت‌وکسالت‌دست‌میدهد و دامنهٔ خواهش‌هم‌دراز است و هرخواهشی که‌صورت‌پذیرفت‌خواهش دیگرمیآید. تاوقتی‌خواهش‌باقی‌است‌خوشی‌حقیقی‌نیست.

شوپنهاور

شفقت و محبت نسبت‌بهمه معنای خوشی انسان است.

ارسطو

تفکر بالاترین عمل انسان و لذت‌آن بالاترین چیزها است.

اپیکور

تکلیف‌انسان تنهادرك لذت‌است‌اما با دورکردن حرص وطمع‌وتسلط‌برنفس ونترسیدن ازمرگ.

اسپینوزا

مهر را باید برامور پایدار بست تا حرمان نیابد.

حالتی‌که‌بنفس روی‌میدهداگرسبب نزدیکی‌او بکمال‌قوای‌خودش‌باشد مایه‌شادی خاطر و اگر باعث دور شدن‌ازکمال‌باشد مایه‌اندوه است واگر شادی واندوه‌به‌بدن نیزمربوط‌باشد لذت‌یا الم خواهد بود .

درلذایذی‌که‌موضع‌خاص دربدن‌دارد افراط‌نکنیدو بیشتربه تحققاتی بپردازید که‌کلیهٔ طبع‌را خوش‌میکند و فرح ایجاد مینماید.درك حقایق‌بهترین شادی انسان‌است. **اسپینوزا**

خوش‌آیندی وناخوش‌آیندی نفس‌در اثـر اینست‌که حرکات نفس انسان با زندگانی ملایم ومساعد ویا منافی و مزاحم‌باشدکه در صورت اول خوشی ودر صورت دوم حزن نام دارد و مبدأ رنج وخوشی‌والم و لذت همین است.

هابز

لذت و الم استنباط و تکراراست. آرزو هم همین است.

کندیاك

تضاد واحد وکثیر و زوج و فرد منشأ همهٔ اختلافات‌است لیکن‌واحد مطلق‌از زوجیت و فردیت‌و وحدت وکثرت بری‌است.

فیثاغورث

ورزش برای صحت بدن بسیار مفید است اما نه‌بحدافراط ونه‌آن‌اندازه‌که بخواهند پهلوان‌شوند. بایستی تن‌را برای‌جان‌پرورش داد ونفسانیات را تابع‌ارادهٔ عقلی‌ساخت تانفس حاضر وشایسته‌تفکروتعقل‌شود. سلامت روح بسته بسلامت‌بدن است؛ فزون‌ساختن‌خردمندی‌را باید ازعلم طب‌خواست.

رنه‌دکارت

نظری بآراء مختلفه دربارهٔ علم‌الروح - مانیتیسم
هیپنوتیسم - تلپاتی - انتقال فکر - تمرکز قوا

روحی که از بدن مادی و بدن اتری یعنی احساسات و افکار خود را رها نموده از یك دوران روحی میگذرد که در آن لذتها و دردهائی را که درضمن زندگی روحی خود ایجاد نموده میچشد. این یك دورانی است که در آن میتوانیم با ارواح مردگان بوسیله شدت احساسات و محبتی که مارا بآنها پیوند میدهد رابطه یابیم. میتوانیم بوسیله احساسات محبت آمیز خود و دعاهای خود آنهارا کمك کنیم.

بقاو زندگی ابدی روح Survivance et immortalité de l'ame **بقلم دئودا روشه** Deodat Roché **چاپ پاریس ۱۹۵۵ صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴**

کسانیکه شرح خلاصهٔ مارا در مورد امور روحی میخوانند ممکنست تصور کنند که یك رمان عجیب را مطالعه مینمایند. خیر، هیچیك ازوقایعی که در اینجا نقل شده نیست مگر اینکه از گزارش بسیار دقیق و روشن مردمانی که با مور ارواح میپردازند گرفته شده است. وحقیقت مطلق مجموع این وقایع پر از گواه است. در دومین کنگره روحی که در سال ۱۸۸۹ در سالن بزرگ فراموشخانه شرق در پاریس تشکیل شد ۵۰۰ نفر بنمایندگی ۴۰/۰۰۰ نفر عضو انجمنهای مختلف روحی دنیا شرکت نمودند. دراین کنگره آماری تقدیم شد که از آن بایقین کامل میتوان نتیجه گرفت که تا آن تاریخ تعداد گواهان امو روحی وگفتگوی با ارواح ۶ میلیون نفر است واعضاء کنگره آنرا به ۱۵ میلیون هم رساند (مجله ایتالیائی II Vessillo Spiritista ژوئیه ۱۸۹۱) بایستی باین رقم تعداد کلیه کسانی را که بحقیقت امور روحی درقرن ۱۹ شهادت داده‌اند وکلیه کسانیکه بعد از آن تاریخ تا امروز شاهد و ناظر آن بوده‌اند افزود.

موضوع اسپریتیسم چنان دلائل و گواهانی عالی دارد که اگر آنها را از نظر دور بداریم کمال سبکی عقل است. عدهٔ زیادی از این اشخاص کسانی بودند که ابتدا بدان باور نداشتند وپس ازدیدن و حضور متقاعد شده‌اند.

در بین تجسم‌های کامل وقابل لمسی که اتفاق افتاده است یك مورد که ازطرف دانشمند و فیزیکدان بزرگ انگلیسی کروکس بیان شده ذکر میگردد. کروکس درمدت دو الی سه سال متوالی باکمك یك واسطهٔ توانا بنام خانم کوك همواره شاهد تجسم یك دختر زیبا ولطیف بود که خود را هندی مینامید و همیشه لباس سفید برتن و یك دستمال سفید برسر داشت. از میان یك ابر کوچك بیرون میآمد ودر وسط اطاقی که برای آزمایش ساخته بودند ظاهر میشد. در میان این ابر کم کم خطوط متشکل او ظاهر ومتراکم میشد و بحرکت میافتاد ورنگ میگرفت. بزودی چهره متبسم وبرق چشمان وتنفس سینه وضربان قلبش دیده میشد. کروکس چندین بار از او عکس برداشت، اورامعاینه کرد. تنفس اووضربان قلبش را اندازه گرفت و حرارت بدنش را بادرجه معین کرد. با موافقت این شبح او را در میان دستهای خود میگرفت که مسلم شود کاملا زنده است. در ضمن روز این شبح باخانم کروکس و نوکران صحبت میکرد و با بچه‌ها حرکت میکرد، اظهار میداشت که کلیه احتیاجات وامیال یك شخص زنده را دارد. اما وقتی

شب‌میشد و گاهی هم‌درضمن‌روز یکباره بطرزاسرارآمیزی محومیشدبدون اینکه‌بدانندچطور. بالاخره روزی به‌کروکس وخانواده‌اش‌گفت‌که‌مأموریت وی درنزد ایشان تمام شده وواسطهٔ روحی‌که این خبر را شنید ازشدت تأثر ضعف‌کرد ولی دختر جوان هندی برای‌آخرین‌بار محوشد و دیگرظاهر نگردید.

کتاب هیپنوتیسم و اسپریتیسم- بقلم دکتر ژوزف لاپونی‌طبیب پاپ‌لئون سیزدهم و پاپ پی‌دهم چاپ پاریس صفحات ۱۳۲ - ۱۳۳ و۱۵۲ و ۱۵۳

پس ازاینکه‌وجود شخصی‌شخصیت‌روحی ماثابت‌شد اکنون‌باهمان‌روش تجربی‌که‌قبلا بکار بردیم پدیده‌های مربوط بخود مرگ وتظاهرات محتضرین ، ظهوو زنده‌ها ومرده‌هاوایجاد شخصیت‌روانی، خانه‌های‌مسکن ارواح، رابطه‌روحی مردگان، دلایل باقی‌ماندن‌اتم‌روانی وقالب مثالی را بیان خواهیم نمود.

قبل ازمرگ - بقلم کامیل فلاماریون پاریس۱۹۴۷صفحه ۳۹۹

در نهاد بشر خاصیتی بودیعت‌گذارده شده‌که‌برای جلب‌اعتماد و نفع ودوستی دیگران واعتمادبنفس بکار میرود و این خاصیت‌بمغناطیس شخصی یا مانیتیسم پرسنل موسوم‌است.

تصور میکنم بزرگترین میل‌عموم مـردان و زنـان اینست‌که دیگران رابجانب خود جلب‌نمایند. این‌خاصیت بمرد توانائی ونفوذوثروت وموفقیت می‌بخشد و بزن قدرواهمیت و شهرت‌وملاحت‌در زندگی زناشوئی میدهد.

اشخاص نابغه دردنیا همچون‌دیده‌بانی هستندکه‌باید پیوسته بعنوان‌راهنما در مسافرت زندگی ما بکار روند. تجزیه‌ای از طبیعت اشخاص معروف زنده‌یامرده بماسراین‌فلسفهٔ حیات راکه زندگی‌آنانرا قوی وعالی ساخته‌آشکار مینماید. بگذارید تمامی‌سرموفقیت‌آنها را بشما بگویم.

مغناطیس‌شخصی بقلم‌تورنبول‌ویکتور- مجله‌نوردانش‌مهرماه۱۳۲۷

مسئله هیپنوتیسم و اسپریتیسم دارای‌اهمیت‌چنان مهمی‌است‌که میتوان‌گفت امروزکسی یافته‌نمیشودکه از روی‌احتیاج یا میل‌قصد اطلاع ازآنرا نداشته باشد.

...چندین نفر رامفتخرکرده ودرسهای مربوط بانسان شناسی‌عملی راکه‌دردانشگاه رم داده‌ام و بسیاری‌کسان متشخص دیگرکه بعلوم اخلاق و اجتماع میپردازند بارها ازمن خواهش‌کرده‌اندکه این مسئلهٔ مشکل را با تعمق حل‌کنیم.

آنچه دربارهٔ‌هیپنوتیسم‌بگویم ازاین‌ببعد در زمرهٔ‌علوم مثبته‌ومخصوصاً‌علوم فیزیکوپاتولوژیك‌نامبرده خواهد شد. آنچهٔ درباره اسپریتیسم‌خواهم‌گفت‌خواننده‌خودش‌قضاوت خواهد کردکه‌آنچه‌میگویم‌باید راست پنداشته شود نه‌دروغ. برای اینکـه مسئله بطورکافی در تمام قسمتها روشن شود بنظرم‌رسیدکه‌با یك مشاهده مختصر تاریخی درباره هیپنوتیسم واسپریتیسم آغازنمایم. پس ازآن نتایج عملی هیپنوتیسم واسپریتیسم‌رابیان‌کرده وضمناً‌شخصیات مهمی‌که وجودحقیقی این حالات را برای ماثابت‌کرده‌اند ذکرمیکنم .

دکتر ژوزف‌لاپونی طبیب پاپ لئون ۱۳ و پاپ‌پی ۱۰ درکتاب هیپنوتیسم و اسپریتیسم - مجله نـور دانش مهرماه ۱۳۲۷

صدای طبیب(هیپنوتیزر یاخواب کننده) درناحیه مغزی هیپنوتیزه یك پست نگهبانی بـوجودمیآورد وآنشخص صدای دیگران رانمیشنود معهـذا صدایعامل‌را بخوبی میشنود و دستورات اوراکه‌بصورت‌تلقین گفته میشود اجرا میکند. در صورتیکه تلقین در میان نباشد هیپنوتیزه‌بخواب‌آرامی فرومیرودوهمین خواب‌آرام است‌که‌میتواند در معالجات‌مؤثر واقع شود. من‌که دربیمارستانی‌کار میکردم یکی ازبیمارانم را بخواب‌هیپنوتیزمی فروبردم تا از خواب بیدار شد و بسیارسرحال وبشاش مینمود . هیپنوتیسم‌یاخواب تلقینی امروزه در طب مورداستعمال فراوان دارد. همچنین‌وسیله‌ای درتجسسات‌علمی‌که‌بمنظورمطالعات بیشتری در پدیده های دماغی‌صورت‌میگیرد بشمار میرود. سکه‌ای‌را از جیب بیرون میآورندآنرابروی بازوی‌هیپنوتیزه قرارمیدهند و باومیگویند: دقت‌کنیدسکه بآن‌اندازه‌داغ‌شده‌که برنگ‌قرمز درآمده است. شما الان دستتان‌میسوزد. پس‌ازلحظه‌ای یك‌سوختگی دردست شخص‌هیپنوتیزم شده ظاهر میگردد . حال میتوان فهمیدکه چرا بطور ناگهانی موهای سرریخته میشود یا در حین دردو رنج طاقت‌فرساتمام موهاسفید میشودویا بایك‌کلمهٔ نابجامرگ کسی اتفاق‌میافتد همچنین‌بایك‌کلمه میتوان بیماری رادرمان‌کرد.

صفحات۳۱تا ۳۳ ترجمه فارسی۳۴ و ۳۵

انگلیسی(کتابی‌که درصفحه‌بعدمعرفی شده است)

دوتن ازآکادمیسین‌های شوروی بخترف روانکاو و لازارف بیوفیزیسین اظهارکرده‌اند که درشرایط بخصوصی‌که هنوز ازنقطه نظر علمی مشخص نشده است انرژی الکتریکی‌که ازمغزی ساطع میشود برروی مغزدیگری در فاصلهٔ دور تاثیر میگذارد. این‌مغزدرآنصورت قادر خواهد بود تا افکار وتصاویری را بوسیله بیوالکتریك‌انعکاسی درخود منعکس نماید .

آمریکائیها در سال ۱۹۵۹ آزمایشی دراین باره بعمل آوردندکه هنوز درکشورهای مختلف ازآن بحث‌میشود زیرا چنین بنظرمیرسدکه آنها موفق شده‌اندافکارخود را بمردیکه دریك زیر دریائی و در اعماق دریا قرارداشت‌منتقل‌سازند. جالب اینجا بودکه هیچ وسیله ارتباطی بین آنان وسرنشین زیردریائی وجودنداشت و از طرفی ماحیرانیم‌که حتی یك‌قشر مختصر آب مانع رساندن امواج رادیوئی خواهدگشت.

نحوهٔ این تجربه‌که بمدت ۱۶ روز طول کشید باین قرار بود که یك مرد فرستنده در ساحل مستقر میشد . آنگاه در سر ساعت معینی بکنار جعبه‌ای که محتوی ۱۰۰۰ کارت بودمیرفت وبرروی هرکارتی‌یکی ازاین اشکال‌یاسه‌خط‌کج ومعوج، یك دایرهٔ یك صلیب ، یك مربع و یك ستاره ترسیم شده بود . یك دستگاه مخصوص‌برزدن ورق‌کارتها را خوب بهم مخلوط میکرد. سپس هردقیقه یکبار یك‌کارت بیرون میانداخت. درلحظه‌ایکه مردفرستنده بکارتها مینگریست مردگیرنده درزیر دریائی تصویر آن‌کارت‌ها را برروی‌کاغذی میکشید. بموجب حساب احتمالات اوبایستی ۲۵ درصد تصویر صحیح ترسیم‌کند درحالیکه تصاویر او تاحدود هفتاد درصد باافکار مرد فرستنده مطابقت داشت.

درکتاب رادیوی ذهنی آپتون سینگر باهمسرش آزمایشات مشابهی در همین زمینه

انجام داد.

درسال ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ فیزیولوژیست مشهور شوروی واسیلیف طی آزمایشات عدیده اثبات کرد که بیداری وخواب هیپنوتیزمی از طریق دستور ذهنی قابل اجرا خواهد بود حتی وقتیکه آزمایش کننده وسوژه بوسیله صفحه غیرقابل نفوذ در برابر امواج رادیوئی نیز از هم جدا شده باشند.

درانستیتوی فیزیولوژی دانشگاه لنینگراد درسال ۱۹۵۰ آزمایشگاهی تحت نظر واسیلیف بوجود آمدتادرآن تحقیقات راجع به پدیده‌های تلپاتی (انتقال فکر) ادامه پیدا کند. دوسال بعداز آن کتاب واسیلیف تحت عنوان مطالعات تجربی تلقین دماغی توسط دانشگاه لنینگراد طبع ونشر گردید. خلاصه اینکه این مسأله اکنون ازجهات علمی مورد تحقیق قرار گرفته است . اما بسیاری از دانشمندان باین آزمایشها بنظر شك و تردید مینگرند حتی آنهائی که چون من دراین آزمایشات حضور داشته‌اند اظهار میکنند که انتقال فکر بمسافات دور بندرت صورت میگیرد ومغز دیگر بایدگیرندگی بخصوصی داشته باشد اما روانشناسی علمی فعلا نمیتواند چگونگی احساسی راکه بیك مادر از مرگ فرزندش درفاصلهٔ دور پیدا میکند توجیه نماید درضمن قادر تبائید یاتکذیب آن نیز نمیباشد.

صفحات ۴۰ تا ۴۲ ترجمهٔ فارسی ۴۱و۴۲ انگلیسی نقل ازکتاب **روانشناسی تألیف ك . پلاتونف ترجمه رزم آزما**ـ انتشارات گوتمبرگ امرداد ۱۳۴۵ واصل آن بزبان انگلیسی تحت عنوان **Psychology as you may like it** نشریه مؤسسه **Progress** مسکو ۱۹۶۵ ترجمه از روسی بقلم داویدمیشین

اطباء مانیتیزوروحتی مانیتیزورهای حرفه‌ای که مانیتیسم را بعنوان مهمترین عامل بر ضد بیماریهای عصبی و بیماریهای عضوی میدانند عموماً فکر میکنند که در مورد بیماریهای حاداثری ندارد. این امراشتباه است ودراثر کمی آزمایشهای آنها است . علت اینست که مردم جزپس از آزمایشهای همه نوع اطباء ودارو بسراغ مانیتیزور نمیروند . در بیماریهای حاد مرض بسرعت پیش میرود ودرظرف چند هفته بیمار دردست اولین یا دومین طبیب میمیرد یا خوب میشود بدون اینکه بفکرمانیتیزور افتاده باشند.

اززمانیکه علوم رسمی برخی ازاثرات مانیتیسم راتحت عنوان هیپنوتیسم مطالعه میکنند اینطور فکرمیکنند که بایستی حتماً بیمار را خوابانده تاتلقین براواثر نماید. این اشتباهی است که من باآن مبارزه کرده‌ام. مانیتیسم روی همه مردم بدون تفاوت خلق وسن وجنس اثرمیگذارد در حالیکه خواب هیپنوتیسمی که ازآثار آنست کمتر اتفاق میافتد خصوصاً اگرانسان درصدد ایجاد آن نباشد . در بیشترموارد برای گرفتن نتیجه انجام آن لازم نیست.

ترجمه از صفحه ۱۱ و۱۲ کتاب **چگونه باید بوسیله مانیتیسم بر بیماریهاغلبه کرد** بقلم هکتور دوروویل **Hector Durville** چاپ کتابخانه هانری دوروویل پاریس

اینکه تلپاتی (انتقال فکر) و سایر امور متشابه حقیقی هستند دلیل روشنی بروجود یك خاصیت اساسی فکر بشراست نه اینکه نشانی برخی خواص فرعی آن باشد. بعقیدهٔ من

همین امر بایستی بشر را تشویق بکشف «مراتبی ازحقیقت» نمایدکه برای فهم جهان‌معنوی همانقدر مهم است‌که الکتریسیته برای جهان مـادی مهم میباشد . برای اینکه موضوع را متوجه شویم‌کافی است باین نکته بپردازیم‌که درمورد برق چه ترقی عظیمی در معلومات ما ودرکنترل این نیرو دراثر مطالعات وتحقیقات پیدا شده بطوریکه اگر بتوان همین روش را معمول داشت ویا امکان آن باشدکه تاریخ تجدید گردد لازمست بفوریت وباکمال قـوا تحقیق درباره پدیده‌های تلپاتی آغاز گردد.

نقل ازمقدمه‌کتاب **تلپاتی** Télépathte بقلم‌و. کارینگتون عضوشورای‌جمعیت تحقیقات‌روانی‌ـ ترجمه ازانگلیسی‌بقلم موریس پلانیول‌استاد سابق دانشگاه‌تهران چاپ پاریوپاریس ۱۹۴۸ صفحه ۱۴ . (در این کتاب‌که متجاوز از دویست صفحه است‌دلائل علمی روش‌ومشاهدات وتجربیات وآزمایشها وبحث‌های علمی‌واستدلالی فراوان درباره تلپاتی وسایر امورمغناطیسی وروانی بعمل آمده است).

در محیط شهریاقریه یامحله نیروی جاذبه قادر است‌کـه معمول را از مسافتی دور خوابانده وتحت نفوذ عامل قرار دهد ولی مستلزم آنست که معمول لااقل چندین بارتحت اثر نیروی عامل قرارداشته باشد.

کلید اسرار ـ دکتر غلامحسین جوانمرد چاپ تهران صفحه ۴۰

تحصیل هیپنوتیسم طبیعت بشری است. تاآنجاکه دنیا مافوق ومادون وزبردست وزیر دست وقوی وضعیف ومستقل وغیرمستقل بوجود آورد هیپنوتیسم‌عامل خوشبختی بشرخواهد بود. این علم‌که ازقرن گذشته رواجش روبافزونی گذاشته امروز طوری شده است‌که عامهٔ مردم بآن توجه بسیار دارند وبهمین جهت من میل دارم‌که فوائد استعمال و سودی‌که در این قوه نهان است وخیری راکه میتوان ازآن حاصل کرد بدانند ودرآن قضاوت‌بهتری کنند تامعلوم شود چه اندازه میتواند بنژاد بشر خدمت نماید .

ترجمه‌ازکتاب دستورکامل‌برای تعلیم‌هیپنوتیزم ـ مسمرسیم ـ پیشگوئی ـ معالجه با تلقین وخواب‌مصنوعی **تألیف ژاکسون هیما** Jackson Hima چاپ‌شرکت تحقیقات روانی Tne Psychic Research Co شیکاگو آمریکا ۱۹۰۰

هرگاه من بتوانم یك لحظه چشمان برادرانم راکه هنوزاز ثروت معنوی وجودخود بی‌اطلاعند بوسیله یك‌کلمه سحرآمیز ببندم وبآنها بفهمانم‌که ارزش میراث درونی وجودآنها چیست وچه امکاناتی در روحشان وجود دارد آرمان زندگی خویش را بدست آورده‌ام . آنچه دراینجا میتوانم‌کرداینست‌که‌نتایج تجربیات خود را بتمام‌کسانیکه میخواهندبهترین وشرافتمندانه‌ترین نتایج را اززندگی خود حاصل نمایند تقدیم‌کرده وتاحدی‌که ممکنست بدرستی ودقت‌بآنها بفهمانم‌که خداوند چه خواصی بآنها داده ودر مقابل اعطای این‌خواص چه انتظاراتی ازآنها دارد. بلی درتمام افراد بشرعطیهٔ عظیم مغناطیس شخصی‌بحالت بالقوه موجود است. درحقیقت مقصد زندگانی وخود زندگانی دراین عطیه نهفته است.

قصد من درنوشتن این رسالهٔ موجز دربارهٔ مغناطیس‌شخصی آن نیست‌که افکارمختلف

و اعتقادات جهانی را بررسی کنم بلکه‌مخواهم بسادگی سرچشمهٔ بـزرگ حیات و منشاء نیروئی‌که آنرا نگاه میدارد انشان دهم .

اگر این کتاب بدست‌کسی افتدکه ازدروس‌من‌برای تقویت نیروی خود استفاده نماید بطوریکه بتواند در قبال جهان بگوید : «من منتهای سعی خود را مبذول داشته‌ام.» آنوقت من خواهم گفت‌که‌کارمن بیهوده نبوده واین امر کوششهای زندگس مراجبران‌خواهدنمود.

رساله **مغناطیس شخصی وطرز تقویت و توسعهٔ آن بقلم خانم بئاتریس نولز** A.Beatrice Knowles چاپ‌مؤسسه روانشناسی Psychology Foundation بروکسل بلژیك ۱۹۲۶

بیان بیست وششم ـ علم‌الروح تجربی ـ هیپنوتیسم ـ مانیتیسم ـ تلپاتی

موضوع علم‌الروح که اخیراً دردنیا ومخصوصاً درمحافل غرب نضج ورواج زیاد پیداکرده متکی براعتقاد ببقای روح‌است وهرچند احضارارواح بآن کیفیتی‌که تصورمیکنند نیست وبکمك‌پریسپری یاقالب مثالی‌است که‌رابطه باارواح حاصل میگردد اماآنچه فعلا درمحافل روحی جهان مورد آزمایش و مشاهدهٔ عدهٔ کثیری ازدانشمندان حتی دانشمندان علوم مادی قرارگرفته وتصدیق‌شده آنستکه دراین‌جلسات عده‌ای مشتاق حاضرشده بوسیله میزیابوسیله مدیوم (یعنی‌شخصی‌که واسطهٔ احضار ارواح قرارمیگیرد) باارواح گذشتگان تماس میگیرند . دراین جلسات میز یامدیوم فقط رابطی است ودرحکم آلتی میباشدکه روح از آن استفاده‌کرده وباحاضرین گفتگومیکند . دراین جلسات پس‌از انجام اعمال یا تشریفات معین واسطه بحالتی‌شبیه‌بخواب یاخلسه‌فرومیرود ودراین‌حال‌ارواح بوسیله‌آلت‌بدن‌او باحضارشروع بصحبت‌یا بوسیله‌قلم وکاغذی‌که‌دردست‌اواست شروع بنوشتن میکنند . بعضی‌از واسطه‌ها بسیارمستعدند وحتی‌بخواب‌هم نمیروند و حالت‌خلسه وغیرارادیکه درآنها پیدامیشود برای‌استفادهٔ روح کافی‌است .

جلسات‌روحی دراروپا وآمریکا وسایرنقاط دنیا طرفداران زیاد دارد وانجمنهای‌بسیار برای‌این کار تشکیل شده وکتابهای‌زیاد دراین باره نوشته‌اند ومجلاتی‌هم درنقاط مختلف‌جهان دراین‌زمینه منتشر می‌شود وروحیون سعی‌کرده‌اند بادلائل‌مثبت وتجربیات‌علمی وحتی آزمایشهای شیمیائی وفیزیکی وانواع واقسام امتحانها مطلب‌را درنظرمنکرین خاصه‌علمای‌مادی روشن‌نمایند وکتابهائی‌هم دربارهٔ این‌آزمایشها ونتایج‌آنها نوشته‌شده‌که‌ازآنجمله‌کتاب‌هیپنوتیسم‌وعلم‌الروح L'Hypnotisme et le Spiritisme بقلم دکترژوزف‌لاپونی Dr. Joseph Lapponi طبیب‌مخصوص پاپ‌لئون۱۳وپاپ‌پی‌دهم است‌که‌خود ابتدابااین‌کار اعتقادنداشته ودراثرتجربه وعمل‌بدان‌معتقدشده وکتابی‌نوشته‌است(۱)

بااین‌حال هنوزاین‌علم جزء علوم مثبت جهان درنیامده است ولی‌چیزی‌که مسلم است اکثرافراد بشر بسیارخواهان ومشتاق‌داشتن چنین‌رابطه‌ای میباشند .

خوشابحال معتقدین ببقای روح‌که خیالشان از هرجهت راحت است وچون زندگی درهرحال میگذرد وبرای آنشخص مادی و روحی هردو مرگ (تحول) هست بواسطهٔ اعتقاد ببقا خیال معتقد بروح خیلی‌راحت‌تراست وزندگی درنظراو بسی‌شیرین‌ترمیباشد .

برای‌آزمایش‌استحکام ایمان واعتقادکافی‌است‌که‌انسان‌مرگ نزدیك‌خودراتصورکند وحالت‌فکری

(۱) این‌کتاب بزبان فرانسه‌ونشریهٔ‌امیل‌کلن وشرکاء طبع مطبعهٔ لانیی Emile Colin et Cie–Lagny است .

مؤلف

خودرا نسبت به آن بسنجد: ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین (سوره جمعه آیه ۶) اگر فکر میکنید که در حقیقت دوستداران خدا هستید نه مردم، پس تمنای مرگ کنید اگر راست میگوئید (که علامت دوستان خدا آرزوی مرگ وشوق لقای خداست)

کسانیکه معتقد ببقای روحند ازمرگ ترسی ندارند ومیدانند که مرگ هم یکی از تحولات عالم است وهمه چیز در دنیا باقی ودرحال تحول وتکامل است وبالاخره همین بشر پس ازطی مدارج بسیار بمنشاء ونیروی اصلی خود خواهد رسید : (انالله وانا الیه راجعون)

برعکس این عده کسانی هستند که بحیات پس ازاین تحول ایمان ندارند . این قبیل مردمان نه تنها خود دراثر بی اطمینانی به آینده دائم درحال تزلزل وترس وناراحتی بسر میبرند بلکه چون حیات را محدود میدانند سعی دارند همه چیز را برای خود بخواهند وتا آنجا که میتوانند ازامکانات خود استفاده نمایند ولواینکه بضرر دیگران باشد .

***

علم مغناطیس چون بگرفت یاد — دانش و فهمش فزاید در نهاد
این عوامل فیزیولوژی بدان — یا که از اعمال سلولی است هان
این ودیعه در وجود آدم است — تقویت گر کرد اورا خادم است
لذت و اندوه هردو صائب است — بعد سختی حظ و لذت واجب است
مکانیسم مغز مخفی در نظر — عنصر مثبت بود فکر بشر
کسب نیروی حیاتی از دماغ — هست واجب بهر افعال بلاغ
ورزش ابدان چو باشد احتیاج — لازم آید بهر مرد وزن رواج
ارتعاشات سلولی در بدن — جمله ازاعصاب ومغز آرد سخن
جملهٔ اعضاء و اعصاب بدن — مرتبط با مغز و با آن مقترن
مرکز همکاری و فرماندهی — مغز وفکر تست ، تا قدرت دهی
با تمرکز فکر خود را باز کن — چشم را بر نقطه‌ای دمساز کن
این عمل چون روشن و موجود شد — از برای عاملش پر سود شد
حکمت اکنون در عمل شد مقتضی — قبضه کن ، معمول گردد مبتنی
این محرك لذت است وکسب کن — عامل و معمول را بر چسب کن

هنگامیکه انسان آشنا بعلوم مغناطیسی وهیپنوتیکی گردید دانش وفهم او روبافزایش خواهد گرائید واین یکی از بهترین سرنوشتهای جهان امروزی است که در دنیای غرب علوم مغناطیسی را بصورت مدرن در آورده بازبان ساده درکتابها مینویسند ودردسترس عموم قرارمیدهند ودستورات عملی برای آن تعیین کرده اند. زیرا آشنائی باین علم نه تنها باعث بازکردن افکار انسان و ازدیاد فهم اوست بلکه وی را بعالم روح ومعنی نزدیکتر میسازد ویکی ازبهترین قدمهائی که درجهان امروز برداشته شده همین است وراهی روشن برای نزدیك کردن افکار بحقایق معنوی بشمار میرود .

واما چه عاملی باعث اعمال مغناطیسی وهیپنوتیکی است . مسلماً این عمل مربوط بفیزیولوژی بدن وازاعمال سلولی میباشد . هنگامی که شخص برای اجرای هیپنوتیسم درصدد خواب کردن یك معمول برمیآید

یك رابطهٔ مستقیم مبادلهٔ کالری بین آنها برقرار میشود و بواسطه نیروئی که از بدن عامل برخاسته و بطرف معمول سرازیر میشود یك خلاء اتمی در بین آنها بوجود میآید . سپس اجزاء وسلولهای بدن عامل ومعمول بایکدیگر رابطه یافته سلولهای ظروف حواس معین درمعمول تحت تأثیر قدرت عامل واقع میشود .

درمورد خواب هیپنوتیکی مانند خواب طبیعی ظروف حواس معمول در تحت تأثیر عمل عامل بحالت رخوت وسستی درمیآید ودراین حالت است که عامل میتواند برروی معمول اثر کند وبراو فرمان دهد واو اجرا نماید زیرا دراثر رابطهٔ سلولی ، مغز عامل حکم مغز معمول را پیدا میکند و هر فرمانی که ازناحیه عامل صادرشود تقریباً درحکم فرمانی است که مغز معمول معمولا بخوداو صادر میکند و بدون چون وچرا قابل اجراست .

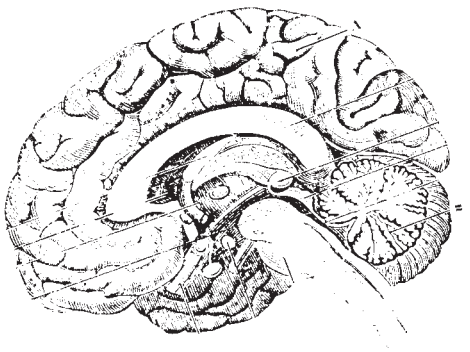

دستگاه مغز انسان

حس مغناطیسی یکی ازودیعه های الهی در وجود انسانی است که درهمهٔ افراد انسان وجود دارد واگر آنرا بوسیلهٔ ورزش وتمرین تقویت کند ودستورات علمی تقویت آنرا پیروی کرده دراین راه بعمل پردازد دراختیارانسان قرارمیگیرد .

نکتهٔ مهمی که بایستی بشر بیاموزد اینست که لذت واندوه هردو برای فکر آدمی لازم وواجب است زیرا اگر دائماً لذت باشد نیروی طبیعی وجودانسانی اختلال میپابد ولازم است که بعدازلذت موجباتی برای اندوه فراهم شود واگراین موجبات بطورطبیعی درزندگی فراهم نیامدخودانسان بطورناخودآگاه برای ایجادتعادل درزندگانی وسیلهٔ غم وناراحتی خودرادر زندگی فراهم مینماید. لذت زیاد دلرا میمیراند وبایستی با اندوه تعادل پیدا کند اما اندوه نیز باعث پژمردگی و از بین رفتن نیروی حرکت و فعالیت میباشد ولازم است که بعداز اندوه لذت فراهم شود . اگر اندوهی نباشد اصولا کسی معنای لذت را درك نمینماید. اگر اندوه نباشد لذت چه معنی دارد زیرا وجود هرچیزی را ازاضداد آن میتوان شناخت ووقتی سراسر زندگی انسان توأم با لذت گردد چنان مبتذل وپرملال میگردد که دیگر قابل دوام نیست و چیزی دیگر نیست که درآن تغییر وتحول و نشاط وجنبش وانگیزهٔ تجدید فعالیت ایجاد نماید .

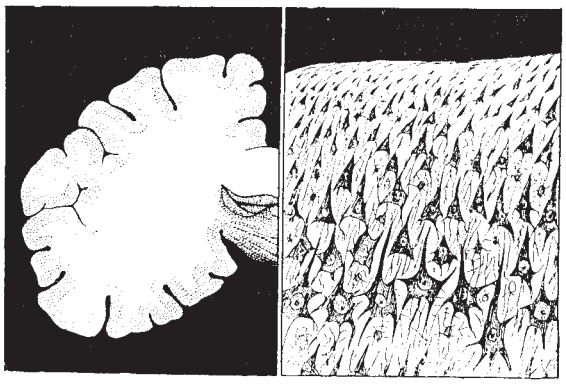

سمت راست مقطع قسمتی ازمغز انسان را نشان میدهد ودرسمت چپ قسمت کوچکی ازماده بسیار مهم سفید مغز که بوسیله میکرسکوپ بزرگ شده دیده میشود.

ازاینروست که تفریح یکی ازواجبات زندگی انسان است وپس ازمدتی کار وخستگی وملال واجب است انسان با تفریح آثار خستگی را رفع نماید. اما ادامهٔ تفریح بیش ازحد وافراط دراین زمینه نیز انسان را

بطرف جنبهٔ ابتذال وغلو درلذت میکشاند وعیب آن ازسوی دیگر ظاهرمیشود . پس دراین کارهم مانندهر کار دیگری رعایت اعتدال ومیانه‌روی لازم‌است .

اینك دربارهٔ مکانیسم مغزی تفکر که اینهمه علمای روانشناسی وعلمای فیزیولوژی وطبیعی ومادی درپی آنند سخنی بگویم . ازآنجاکه بیشتر فعل و انفعالات عالم الکتریکی ویاشبیه بفعل و انفعالات برقی‌است مکانیسم مغزی نیز همین حال‌را دارد و چون‌هرفعل‌وانفعال‌برقی دارای‌دوجنبهٔ مثبت‌ومنفی است (همهٔ‌کارهای‌عالم برروی‌فعل وانفعال زوجین بناشده وازهرچیزی یك‌جفت‌است‌که امتزاج آنها اثری واحد بظهورمی‌رساند) عمل‌فکرنیز این‌حال را دارد . دراین‌مورد مثبت ومنفی چیست؟مکانیسم وتشکیلات‌مغزی وحواس‌بشرمنفی‌است وعنصرمثبت فکراست‌که ازنیروی‌روح سرچشمه‌میگیرد. نیروی روح (۱) وفکر و عقل که‌همه یك‌منشاء است مثبت وسازمان‌مغزی منفی وتأثیرآنها بایکدیگر جرقهٔ فکروتصمیم‌را ایجاد مینماید .

بنابراین‌روشن‌است‌که کلیهٔ‌نیروی‌حیاتی بدن‌انسان ازمکانیسم مغزی وحفره‌ها ودستگاههای مربوط بحواس سرچشمه میگیرد (۲) واعضاء بدن ازاین‌نیرواستفاده‌میکنند وچنانکه گفتیم‌عمل‌آن هم بادوفعل وانفعال‌روحی وجسمی‌است . هرعملی‌که ازانسان صادرمیشود وبدانوسیله رابطه‌ای باسایر همنوعان پیدامیکند ومقاصدخودرا بآنها میرساند یاعملی‌که نسبت بموجودات جهان انجام میدهد و میتوان آنرا بلاغ نامید ازاین سازمان سرچشمه میگیرد . منظور از بلاغ هر فکر یا فعلی است‌که ازشخص صادرمیشود وازاو تجاوزمی‌کند یعنی در واقع ابراز عملیات‌حیاتی هرفرد درعالم است .

چون بدن در زندگی تأثیر فوق‌العاده دارد و حواس ودستگاهها وظروف آن مهمترین

بدن‌انسان‌نظم بسیاردقیق معینی‌داردکه‌باید درحفظ آن‌کوشید واعتدال‌آنرا نگاه داشت .

(۱) برای کسانیکه بروح معتقد نیستندمیگویم منظور پیروی ازلفظ نیست بلکه مقصودما ازروح همان‌قوه‌محرکه یاانرژی یاسیاله یاکالری یانیرو میباشد .

(۲) بکتاب‌مکانیسم‌آفرینش رجوع شود .

منبع انجام آثارحیاتی دراین زندگی جسمانی است همانطورکه یك ظرف یاآلت یاماشین‌را برای اینکه خوب‌کارکند باید نگاهداری کرد انسان نیز بایستی بوسیلهٔرعایت‌بهداشت ودستورات‌نظافت اعتدال بدن‌را نگاهداری‌کند. و اما فرقی‌که باماشین دارد اینست(۱)که دستگاه حواس انسان تا حدودی بوسیلهٔ تمرین و ورزش قابل رشد است و همهٔ استعدادهای بدنی و عضلات و اعصاب وحتی‌فکر و اراده نیز دراثر ورزش قابل توسعه میباشد. بنابراین ورزشهای مناسب مخصوصاً ورزش بدنی برای مرد و زن واجب و لازم‌است و بخاطر سلامت و حسن عمل بدن به‌آن احتیاج دارد .

اعمال بدنی در اثر فرمان مغز انجام میگیرد و فرماندهی مغز بوسیلهٔ اعصاب و سلولهای عصبی انجام می‌پذیرد باین ترتیب‌که اعصاب از سلولهای مخصوصی (که بنام سلولهای‌عصبی نامیده اند) تشکیل شده، از مرکز مغز فرمانی دریافت میکنند و بوسیله ارتعاشی‌که درآنها پیدامیشود مانند حرکتی‌که دریك زنجیر بوجود میآید این احساسات را منتقل میسازند تا بمحل لازم برسانند. اگر چند قرقره یازنجیر را ردیف هم قرار دهند و درآنها ارتعاش پدیدآورند این ارتعاش یکی پس از دیگری منتقل میشود . یا اینکه مانند ارتعاشاتی است‌که در امواج‌آب پیدا میشود و از یك مرکز شروع شده‌وانتقال پیدامیکند.

وقتی امر از طرف مغز صادر و بوسیله سلولهای اعصاب‌باسرعت فوق‌العاده زیاد بمرکزاجرائی مخابره گردید در واقع مثل اینست‌که اثر را مغز دریافت‌کرده است . عمل رفلکس بهمین ترتیب است . شمادستتان ببخاری‌داغ میخوردفوراً احساس‌گرما بوسیله سیم‌اعصاب بمغزمیرسد وآناً از مرکز مغزدستور میرسدکه دست را از منبع حرارت دورکنید. اما همه این اعمال باسرعت فوق‌العاده انجام‌میشود بطوری که بین دست زدن شما به بخاری وکشیدن دست هیچ فاصله‌ای بنظر نمیرسد. بنابراین همهٔ اعضاء بوسیله اعصاب و همه اعصاب با شبکه مفصل خود مستقیماً با مغز ارتباط دارند و ارتباط‌آنها بقدری نزدیك‌است‌که گوئی یك پارچه میباشد.

مرکز فرماندهی انسان مغز است و همانجا نیز مرکز همکاری است زیـرا میلیاردها سلول و یـاختهٔ بدن انسان و صدها اعضاء و افراد مختلف داخلی و خارجی‌هـرکدام وظیفه جـداگانه‌ای دارند ولی وظیفهٔ‌آنها در ظاهر جداست و در باطن هدف یکی یعنی خدمت بواحدی است‌که انسان نام دارد . ازآنجاکه هرسازمان و تشکیلات و اداره‌ای‌که از نیروها و افراد مختلف و وظایف مختلفه مرکب شده باشد لازم است مرکزی برای اداره وهمکاری داشته باشد واگر فاقدباشد وظایف مختلفه‌آنها باهم‌آهنگی و موزونی انجام نمیشود. در بدن انسان نیز مغز مرکز فرماندهی و جمع‌آوری دستورات وصدورقوانین وانجام وظایف و تعیین شرایط همکاری است .

چون قبلاً گفتیم‌که فکر عامل مثبت مغز است و عامل مهمی در این امر میباشد وظیفهٔ بشراست که با تمرین فکر و ورزش‌های مناسب فکری این فرماندهی و همکاری بدنی‌راتوسعه دهد یعنی درراه‌آن چیزی‌که او را یك انسان عالی منزه و پاکیزه و با تقوی میسازد بکوشد.

انسان میتواند با چنین ورزش و تمرین زندگی خود را منظم سازد، تعادل در تمام شئون مادی

---

(۱) اگر درست دقت‌کنیم ماشین هم همینطور است. وقتی مدتی‌کارکرد روانتر و صیقلی تر وبهتر عمل میکند زیرا براده‌های‌کارخانه‌که در دستگاهها مانده و خشونت‌های نسبی‌که درآنجاهست‌کم‌کم رفع شده و ماشین را روانتر وسلیس‌تر میسازدبهمین لحاظ است‌که توصیه میکنندیك اتومبیل‌نویا اتومبیلی‌که‌موتورش تعمیر شده مدتی نسبتاً آهسته‌حرکت‌کند. **مؤلف**

و معنوی خود پدیدآورد، از افراطها و اعمال بیهوده بپرهیزد وبکارهائی‌که درآن قصور دارد توجه‌بیشتر مبذول نماید و در هرحال قدرت فکری خویش را افزایش دهد.

یکی از راههای تقویت نیروی مغزی تمرکز فکر است چنانکه علمای روانشناس و بزرگان‌فن نیز هرکدام در این باره داد سخن داده‌اند و مخصوصاً در یکصد سال اخیر درکتب روانشناسی عمومی و روانشناسی عملی ومغناطیسی راجع به تمرکز فکرسخن بسیارگفته شده است . شخصی‌که در این باره مطالعه نکرده تصورمیکند تمرکز فکرعمل آسانی است اما جزئی توجه و تمرین اشکال بدوی اینموضوع را روشن میکند.

شما تصمیم‌بگیریدفقط بقدر پنجدقیقه دربارهٔیك فکرمعین‌مثلاهمین‌کتاب‌یاکاغذ یا دیوار یاهرفکر بسیطدیگرفکر کنید ونگذاریدکه‌هیچ‌فکردیگری جزاین فکرمعین درمغزشماخطورکند . ابتداخیال‌میکنید این‌کار آسانست اما بعداز چند ثانیه می‌بینیدکه نمیتوانیدفکرخود را مهارکنید وافکار دیگر جلوآمده‌و آن فکر اولی را ازبین میبرد ولحظه‌ای نمیگذردکه آن فکرهم ازبین رفته وفکردیگر میآید و باز فکر دیگر بجلومیآید وهمینطور مثل سیل خروشان جریان افکار در آمد ورفت است بطوریکه پس از یکدقیقه شماکه تصمیم‌گرفته بودید دریك فکربسیط مثل‌کتاب یاکاغذ فکرکنید می‌بینید باندازهٔ هزارها فرسنگ‌از آن دورهستید وافکاری درسرشما هست‌که هیچ مشابهتی باکاغذ ندارد. این خاصیت فکرانسانی است وهمهٔ مردم اینطورند مگرآنهائیکه باتمرین وتوجه در تمرکز فکری پیشرفت نمایند.

علت تشتت چیست وچراکسی نمیتواند افکار خود را درموضوعی تمرکز دهد. علت اینست‌که‌در حین توجه بموضوعی افکار دیگری بمغز هجوم میکند . درامور عادی نیز چنین است . مثلاهرگاه کسی توجه خود را برروی نوشتن چیزی متمرکزکند یکباره به یادش میآیدکه فلان وعدهٔ ضروری‌که بایدانجام دهد موعدش نزدیك است. یاباید خوراك روزرا تهیه‌کند یاطفل خود را بمدرسه ببردیا فلان‌کار دیگر را انجام دهد ودرنتیجه فکرروی یك عمل معین تمرکز پیدانمیکند. درحال تمرین نیز چنین است وکسیکه تازه به این تمرین میپردازدانواع واقسام افکار مختلف وکارها واعمال ضروری یکی پشت سردیگری در مغزش خطور مینماید. درحقیقت این عمل مغزاست‌که بایستی بهمهٔکارها وضروریات انسان بپردازد. فکر همه چیزهست ووقتی‌کسی توجه خود رابه‌کاری تمرکز داد سایرکارها را هم متناوباً بیاد اومیآورد .

لذا برای‌کسی‌که هنوز تمرین نکرده انجام تمرکز بسیار مشکل است و پس از انجام تمرین است‌که توفیق باین عمل حاصل میشود. درواقع میتوان‌گفت‌که اشخاص عادی بجای اینکه روی تمرکز تمرین‌کنند دائماً روی تشتت تمرین میکنند. دائماً درمغزآنها افکارگوناگون رژه میرود و همین امر از کودکی درمغز آنها تکرار شده وهمچنان ادامه دارد لذا انجام تمرکز برای آنها بسی مشکل میباشد .

مشورت هم ازاینجا سرچشمه میگیرد. یکنفر می‌بیند درکاری نمیتواند تمرکزدماغی و فکری لازم را پیداکند لذا متوسل بمشورت میشود. وقتی دونفرشدند ممکنست تمرکز بهتری پیداکنند و درنفر دوم شاید تمرکزی باشد. همینطور اگر سه نفر شدند ممکنست تمرکز بهترشود . به این خاطر مشورت راهی است برای پیداکردن‌بهترین‌راه حل مطلوب. واین فایدهٔ مشورت است. امااگرکسی خودش‌بتواند تمرکز پیداکند خیلی بهتر و نتیجهٔ آن عالیتر است چون در اینصورت شخصیت پیداکرده و باین لحاظ قدرت‌وقوهٔاو خیلی بهتر ازسه نفر، پنج نفر، صدنفر وحتی هزار نفراست‌که تشتت داشته باشند و با آنها

مشورت نماید. زیرا دراین صورت تمام قوای اینشخص با شخصیتی که پیداکرده متمرکز درحل مشکل یا انجام کاری که باومحول گردیده میشود ونتیجه میگیرد.

اینکه شخصی میتواند بواسطه هیپنوتیسم اشخاص را بخواباند در اثر همین خاصیت است زیرا تمرکز فکری که درحین عمل برای عامل حاصل میگردد باوشخصیت میدهد و همین شخصیت باعث ارادهٔ کاملتر وتأثیر درمعمول گردیده واورا میخواباند. هرگاه درحین انجام خواب تشتتی درمغز پیدا شود و فکردیگر بیاید مانند پارازیتی که درفرستنده وگیرنده رادیو پیدا شودکار را خراب کرده مانعی در راه **ایجاد** خواب مصنوعی میشود.

تمام کارهای عالم اینطور است ودر هرکاری مخصوصاً کارهای فکری وقتی انسان نتواند تمرکز پیداکند درست نمیتواند بفهمد یاکاررا انجام دهد. مردم تاحدودی متوجه هستندکه این توجه چه اثری دارد بهمین لحاظ میگویند: «حواستدرا جمع کن، فکرت را بجای دیگرمبر» اینها مؤید این نکتهاست که تمرکز باعث ایجاد شخصیت وتشتت مانع انجام عمل کامل ونیکومیشود.

تمرین باید بتدریج انجام شود. روز اول چند ثانیه بعدکم کم اضافه شود تابه دقیقه برسد و بعد دقیقه بهپنجدقیقه وربع ویکساعت ارتقاء یابد. اگرتمرین بادقت وتدریج ومراقبت انجام شودکاملا مؤثر خواهد بود وخواهید دیدکه همان شخص که یك ثانیه قادر بمهارکردن افکارخود نبود خواهدتوانست مدت نیمساعت تمام فکرخود را روی یك موضوع بخصوص تمرکز دهد. این نکته را نیز باید در نظر داشتکه ساعت مخصوص برای اینکار باید درنظرگرفت که مرتباً هرروزهمان ساعت باینعمل بپردازد و بایستی این ساعت را طوری انتخاب کردکه تشتت وگرفتاریهای دیگری نداشته باشد وحتی المقدور فکرش مشغول به جاهای دیگرنشودکه مانع تمرین گردد. پس ازمدتی ورزش وتمرین کارعادت میشود و دیگر احتیاجی به این ساعت خاص نخواهد بود (البته مدت تمرین نسبت باشخاص متفاوت است. ممکنست دربرخی یکماه، در بعضی یکسال ودرکسان دیگر چندین سال تمرین مداوم لازم باشد تا بتوانند تمرکز قوای دماغی پیداکنند. بسته باستعداد مغزی اشخاص میباشد.)

عمل تمرکز فوائد بسیار دارد وسود آن درتمام اعمال حیاتی وتصمیمات و افکار و اعمال انسان ظاهر میشود برخی دستورات مذهبی مثل نمازخواندن دراسلام برای تمرین این خاصیت استکه متأسفانه درعمل رعایت نمیشود.

درمقدر اسلام این دستور عالی را برای تمرکز قوای فکر وروحی وتوجه بحقتعالی داده بودند باین معنی که وقتی شخصی ازسن بلوغ تا آخر عمرهرروزه درساعاتمعینی نمازباتوجهخواند وتوجهخود را در یك نقطه متمرکز نمود واز تشتت افکار وپراکندگی فکردر آن دقایق نمازمصون ماند، این خود بهترین وعالیترین تمرینی استکه همه روزه چندین بار درساعات معین تکرار میگردد و بدینوسیله فکر این آمادگی را برای تمرکز قوای دماغی وفکری درهمهٔ امور زندگی پیدا میکند و از این عالیتر و منظم تروبالاتر تمرینی نبوده است. متأسفانه مسلمانان باینقسمت توجه نکرده وهمین نماز مفید رابعنوان رفع تکلیف وبازکردن آن ازگردن خود بصورت خشك وبدون متوجه بودن آن خاصیت اصلی تمرکزدماغی ومغناطیسی انجام میدهند لذا ازآن نتیجهٔ مطلوبی که باید حاصل شود بدست نمیآید.

طرز تمرین تمرکز خیلی ساده استکه شاید برخی اشخاص درتأثیرآن تردیدکنند ولی حقیقت

اینست که بهترین راه تمرین همین است . بهتر است درساعات معینی در یك اطاق خلوت کـه سـروصدا و موجبات تشتت فکری فراهم نباشد درمحلی بنشینید و نقطه‌ای سیاه روی کاغذی گـذارده به آن نقطه خیره شوید وفکر خود را دریك موضوع متمرکز سازید وهمان طورکه گفته شد سعی کنید بفکر دیگری توجه پیدا نکنید. هرروز مدت تمرین رااضافه کنید. بعد ازاینکه پیشرفت کردید خواهید دیدکه در یك اطاق شلوغ نیزقادر بادامهٔ تمرین هستید وفکرشما تشتت نخواهد یافت بطوریکه اگرجمعی دراطاق باشند گوش انسان متوجه سخنان آنان نگردیده وبقدری توجه وتمرکز پیدا کرده که بغیر از آن فکری کـه در مغز دارد بچیزی دیگر متوجه نیست .

میتوانید تمرین تمرکز فکررا درمقابل یك آینه بوسیله شیئی کوچك دایره مانندی که دردست میگیرید انجام دهید.

اشخاصیکه درزمان قدیم ویا امروز بوسیلهٔ انجام برخی دستورات مانند اوراد و اذکار و اعمالی کـه توسط فرقه‌های گوناگون اعم از ادیـان مختلفه‌وفرق‌صوفیه‌وهندیها وجوکیها وغیرآن صورت میپذیرد و ریاضاتی که توسط افراد انجام شده ومیشود همهٔ اینها برای تمرین وتوجه‌وتمرکز است که درتمام کارهای زندگی نتیجه بخش بوده است.

اگر بدون اوراد واذکار هم بتواند فکر خود را باتمرین و توجه تمرکز بدهد همان حـال را خواهد داشت.

کسانیکه تمرکز فکر پیدا کنند میتوانند در یك محیط پر غوغا نیزوحدت فکری وآرامش‌مغزی خود را حفظ نمایند، تصمیم مقتضی بگیرند ، هرچه میخواهند بنویسند ، بگویند، عصبی نشوند . ناراحتی رااز خوددورکنند ، مشکلات راحل نمایند، گرفتاریها را ازسر راه بردارند ودر عین پیچیدگیها بموفقیت‌و راه‌حل نائل گردند.

لذا میگویم پس از اینکه این تمرین بقدری پیشرفت کردکه جزء صفات اصلی هـرفرد گردید و در واقع از خواص طبیعی شما شد خواهید دیدکه چقدردرزندگی شما تأثیر نیکودارد.

بنابراین خوانندگان محترم ملاحظه کردندکه حکمت نظری و علم تئوری درعمل تجلی کرد و چون توأم گردید نتایج مهم درزندگی از آن بروز و ظهور نمود . این تمرین روحی وسایرتمریناتی که حواس مغناطیسی وروشن بینی وسایر حواس معنوی را توسعه میدهد بایستی در دنیای فرداکاملا معمول و شایع گردد. حتی درطفولیت‌ضمن سایر تعلیمات عملی‌وعلمی‌درمدارس باطفال بیاموزند. وقتی بشر توانست این

خواص را کسب‌کرده و بدست آورد میتواند در زندگی موفق شود و همان خاصیتی‌که علمای روانشناسی عملی مغناطیسی شخصی مینامند دراو بوجود میآید و در زندگی موفقیت او طوری خواهد بود کـه گوئی عاملی است که برمعمول حکومت میکند.

حصول این نتیجهٔ بزرگ بقدری مهم است که لذت راحتی را درزندگی افراد بوجود میآورد و دنیائی تشکیل میدهد که ازعامل ومعمول بوجود آمده وعامل آن‌کسی است‌که با نوردانش مجهز است و معمول آنها هستند که دیرتر باین حقایق مهم آفرینشی اعتراف نمایند.

نظری بادیان

الله نورالسموات والارض ـ خداوند نور آسمانها وزمین است .

قرآن مجید سورهٔ نور آیه ۳۴

و اینست پیغامی که از او شنیده‌ایم و بشما اعلام مینمائیم که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. **رساله اول یوحنای رسول ـ باب اول**

خدا بـاهمهٔ اشیاء هست ولی درآنها نیست. هیچ بیدینی دلش از خدا خالی نیست و خدا بالاتر از شك بیدینان است. **نهج البلاغه خطبه ۵۳**

مارأیت شیئاً الارأیت الله قبله و بعده ومعه ـ هیچ چیزی ندیدیم مگر اینکه خدا را قبل و بعد و همراه آن دیدم . **از خصال صدوق**

آراء و نظرات دانشمندان و فلاسفه

فیثاغورثیان مذهب تناسخ داشتند و خوردن جانوران را جایز نمیدانستند. مذهب هندو نیز که به تناسخ معتقد است خوردن برخی جانوران را جایز نمیداند و گیاهخواری تجویز میکند.

هرکدام از نیروهای مختلف طبیعت خواه جماد یا نبات یا حیوان مرتبهٔ مخصوصی از تجسم اراده مطلق حق است که بعالم نمایش وجلوه وتصور درآمده و تابع زمان ومکان و علیت و قابل فهم گردیده در حالیکه اراده از هر قیدی مبراست. **شوپنهاور**

روح واحد و ساده است پس از پوسیدگی و پخش عناصر بدن کـه از عوامل مختلف ترکیب شده باقی میماند. همانطور که سقراط و افلاطون میگویند موسیقی‌دان پس از شکستن چنگ باقی میماند. دلیل روانشناسی: بشر درخود خواصی دارد که دراین زندگی بکار نمیرود. قلب محتاج خوشبختی بی‌پایان است که در زندگی محدود قانع نمیشود. اراده مایل به اشتغال و تکاملی است که در این دنیا بآن نمیرسد. عقل درصدد یك حقیقت کلی است که نمیتواند در این دنیا بدان دست یابد. آیا همگی حس نمیکنیم که مردگان محبوب ما همچنان در نزد یك ما زندگی میکنند ؟

دلیل اخلاقی: بایستی که خوبی پاداش و بدی جزا یابد . هیچ مجازات زمینی رضایت ـ بخش نیست. باید معتقد بزندگی بعد برای نتیجهٔ اعمال بود.

کتاب روانشناسی و ماوراءالطبیعه فلیسین شاله ـ چاپ پاریس صفحه ۷۴۴

از آنجاکه زندگی روانشناسی ازاعضاء تجاوز میکند و ازآنجاکه کار مغز فقط تجسم قسمتی ازآنچه در وجدان انسان میگذرد بصورت عمل است بقای روح ممکن و حتی احتمالی است. کسانیکه مخالفند باید دلیل عدم آنرا بیاورند نه آنهاکـه موافقند زیرا امری بدیهی

است زیرا تنها دلیلی که اشخاص دارند براینکه وجود خاموش میشود اینست بعد از مرگ بدن تجزیه میگردد و این عمل ارزش ندارد زیر استقلال حالت وجدان وشعور نسبت ببدن مطلبی است که بتجربه ثابت شده است.

هانری برگسن ـ کتاب: انرژی روحی صفحات ۶۲ ـ ۶۳

مالبرانش

خطای انسان از جسم است نه روح.

وطن حقیقی ما وحدت است و آرزوی ما بازگشت بـه آن میهن است و سیر بسوی آن مبدأ با قدم سرمیسر نیست بلکه باید دید ودل را گشود. آنچه میخواهیم ازما دور نیست بلکه درخودما است واین وصال بحق حالتی است که برای انسان دست میدهد و آن همانا بیخودی است.

فلوطین

بعد مبدأ جسم و علم مبدأ روحانی است ولین دودر واقع یکی ومبدأ موجودات هستند.

اسپینوزا

یجب فی الوجود وجود بالذات وفی القدرة قدرة بالذات وفی العلم علم بالذات ـ خلاصه یعنی قدرت قدرتمندان وصنعت هنرمندان راهنمای جمال وجهان است در همان ذات واجب الوجود.

فارابی

ای کان بقا درچه بقائی که نئی — درجای نئی کدام جائی که نئی
ای ذات تو ازجا وصفت مستغنی — آخر تو کجائی وکجائی که نئی

غزالی

هرجوهر فرد عالم صغیری است که هرچه را در عالم کبیر هست در بردارد ، بعضی را بالقوه و بطور مبهم و بعضی را بالفعل و صریح و روشن ولی هر چه هست در خود اوست نه از بیرون چیزی باو داخل میشود و نه از او چیزی بیرون میرود.

لایب نیتس

وحدت وجود

پان تهایسم Panthéism یا وحدت وجود عقیده دارد که خدا برابر با مجموعه حقایق است. این همان نظرات رواقیون و یا افلاطونیان جدید قرن سوم یا فلوطین ویا در قرن هفدهم اسپینوزا است که در کتاب خود بنام Ethique یا اصول اخلاقی با بیانی زیبا آنرا شرح داده و بالاخره نظریه هگل است که هرکدام از آنها این نظر را با تفاوتهائی ابراز داشته‌اند. هگل وحدت وجود را گاهی وحدت وجود دینامیك میخواند زیرا برطبق رأی او خداوند کم کم خود را در دنیا نشان میدهد. میگوید «خدا هست وخواهد بود.»

در نظر این فرقه خدا یك شخص نیست بلکه بی‌شخصی است زیرا وجود یك تعین و یك تحدید حدود و مستلزم وجود عدم اوست . اسپینوزا برخلاف کسانیکه خود را بصورت بشر مجسم میکنند میگوید: بین شعور خدا و شعور انسان هیچ شباهتی نیست همانطور که بین دب اکبر یا مجموعه خرس صور آسمانی و یك خرس زمین تفاوت وجود دارد.

خداوند یك موجود عالمی است و بر تمام مجموعه موجودات و اشیاء احاطه دارد .

هرچه‌وجود دارد دراو وتوسطاووجوددارد. همه چیز لزوماً ازجوهرهٔ الهی‌سرچشمه گرفته‌است.

خدا را میتوان تحت دو خاصیت مختلف در نظر گـرفت : یکی در خاصیت وحدت بعنوان Nature naturante طبیعت طبیعت‌زا. دیگری‌در کثرت بعنوان nature naturé طبیعت طبیعت شده. اما این دو تنهااختلاف در درك مطلب است ودر باطن اختلافی ندارند. وحدت مادهٔ لایتناهی بصورت مقداری‌لایتناهی عوارض وصورجلوه‌گرمیشودکه درآنهاتعدادی بی‌پایان اشکال محدود صورت می‌پذیرد . ما فقط در تا از اینصفات را می‌شناسیم‌که یکی بعد و دیگری فکر است. اشکال بعد بدنها هستند و اشکال فکر افکار میباشند. خداوند در تمام صفات خود موجود است. همانطورکـه یك اثر ادبی در تمام ترجمه‌های‌آن موجود است . (از این رو بین روح و جسم هم رابطه و یگانگی فکر کرده ومیگویند ارتباط مطلق‌بین‌آنها هست. تمام روح فکر بدن و تمام بدن بیان مادی روح است . بین این صورت‌ها و بعد و حرکات بدن و اشکال فکر و تصورات رابطهٔ مطلق وجود دارد.)

مخالفین وحدت وجود: طرفداران این نظر اشتباه ماوراءالطبیعه‌ای مرتکب شده‌اند که عبارت است از عدم تمیز نسبی و مطلق و محدود و نا محدود و غیرکامل وکامل. وحدت وجودکه میخواهد از اشکالات مسئله «خلق از نیستی»رها شود توضیح نمیدهدکه چراوحدت لایتناهی بصورت‌کثرت اشکال متناهی جلوه‌گر میشود. مخالفین‌آن از نظر اخلاقی میگویند وحدت وجود بهمه چیز جنبهٔ خدائی میدهد وآیا با این‌کار اعمال نامناسبی راکـه در دنیا اتفاق میافتد جنبه حق نمیدهد؟

بالاخره طرفداران اختیار بوحدت وجود اسپینوزا این نسبت را میدهندکه هرگونه اختیار را منکر است.

ترجمه از کتاب روانشناسی و مـاوراءالطبیعـه
فلیسین‌شاله‌چاپ‌پاریس۱۹۲۶صفحات ۷۵۴الی۷۵۶

تقریباً همه قسمتهای بدن ما باستثنای استخوانها و مینای دندانها فرسوده شده و دائماً از بین میرود اما در واقع از بین نمیرود زیراهمیشه درحال تجدید و تبدیل است. درتمام سالهای جوانی‌داخل استخوان‌مشغول ساختن‌سازمانهای جدیداست. درتمام بدن سازمانهائی وجود داردکه وقتی‌استخوان سالم است‌کاری ندارندامابمحض اینکه‌استخوان بشکند شروع بساختن‌آن میکنند .

ترجمه از دایرةالمعارف کودکان جلدهشتم
صفحه ۵۲۴۹ چاپ‌مؤسسه‌کتب تربیتی‌لندن

مصرف دیگری‌کـه بدن از غذاها تأمین‌میکند مرمت و بدل مایتحلل است. در تمام سلولهای بدن دائماً تغییرات و تحولات پدید میآید برای اینکه زنده‌اند و ما دائماً احتیاج ببسیاری ابزار و وسائل تعمیر داریم‌کـه در بدنمان موجود است بعلاوه بدن در حین رشد و سازندگی احتیاج بمواد جدید دارد. یك طفل در حال رشد دائماًاستخوانهای جدید وعضلات جدید و خون بیشتر و نسوج عصبی بیشتر میخواهد. برای تأمین این امور همان عملی‌که در سلول نباتی انجام میشود یعنی جذب‌صورت میگیرد.

ترجمه‌ازکتاب‌علوم عمومی General Science **تألیف کالدول‌وایکسنبری**
چاپ جین‌اندکمپانی آمریکاصفحه ۳۴۴ Caldwell and Eikenberry

وحدت شگفت انگیز درهمهٔ مخلوقات از یك قورباغه تا انسان

یکی ازعجیب‌ترین امور دنیا اینست که وحدت شگفت انگیز نقشه خلقت درموجودات هست که ازعهود دیرین سرچشمه میگیرد. فرق نمیکند این مخلوق سوسماری باشد که روی زمین میخزد یا نهنگی باشد که در آب شنا میکند یا پرنده‌ای که درهوا میپرد یا گربه‌ای که روی زمین راه میرود یا بشری که فکرمیکند. همه اینها اسکلتشان ازاستخوانهائی ریز تشکیل شده که بهم پیوسته ومهرهٔ فقراتی دارند که سوراخ است و بمغزشان ختم میشود . همهٔ اینها دوجفت عضودر جلووعقب بدن دارند که دست وپا نام دارد.

چیز دیگری که در اسکلت آنها مشترك است وبرزیبائی وتناسب آنها میافزاید آنست که اسکلتشان ازدوقسمت متشابه ومتقارن شبیه بهم ساخته شده است. این خاصیت را درهرچه باشد قرینه یا تقارن دوجانبه مینامند.

این تقارن نه تنها دراسکلت موجودات بلکه درتمام اعضاء آنهاوجود دارد و در همهٔ امور عالم صادق است. البته کاملا دقیق نیست زیرا دوسوی چهره یك انسان یاحیوان عین‌هم نیست ودودست آنها کاملا بیك‌طول نمیباشد. اماتقارن درهرحال موجوداست ومطلبی عمومی‌است.

دائرة المعارف کودکان جلد سوم صفحه ۱۵۶۶

تناسخ وتوالی نفس

روح افرادی که دردوران عمر گرفتار هوای نفس بوده در منجلاب فساد وزشتیهای زندگی مادی غوطه ورند برای جبران معاصی و خطاهای گذشته خود بکرهٔ زمین که بمثابه جهنم سوزانی است ویا بکرات دیگرکه زندگی در آنها سخت تراست بازگشت مینمایند و گرفتار سختی ومشقت میگردند ودر قبال تحمل شدائد رفته رفته پلیدی وناپاکی‌های روح زدوده میشود واین جریان نصیب اکثریت افراد معصیت‌کاران خواهد بود.

حلول روح درتن مانند سایر تحولات و تغییرات‌هستی وحیات تابع نظم وقاعدهٔ‌معینی است. بطوریکه سابقاً ذکر شد ارواح درزندگی فضائی از حیث درجات خلوص و پاکی یا پلیدی وآلودگی، تناسب وتوافق ذرات وملکول روح درجه بندی میشوند. روحهائی که‌دارای تمایلات متشابه هستند وهمطراز و همردیفند بنابر قانون جاذبه و عمل متجانس بسوی هم‌جلب میشوند و در تناسخ‌وتوالی حیات نیز بدور یکدیگر گردمیآیند ویك فامیل یاگروه‌متجانس ومتشابهی تشکیل میدهند.

هنگامیکه ساعت حلول فرامیرسد روح احساس میکند یك نیروی پنهانی اورا بطرف محیطی که مناسب وموافق حال اوست میکشاند. درآنموقع حالت تشویش واضطرابی درروح پدید میآیدکه دشواری وناراحتی آن ازسکرات موت سخت تروهولناکتر است زیرامرگ عبارت از تسلیم جان ورهائی آن از زندان تن و صعود بفضای آزاد است! برعکس حلول روح ببدن بمنزله گرفتاری آن واز دست دادن آزادی درزندگی فضائی و تنزل مقام روح

است که از مهد آسمانها مطرود و بدخمهٔ ننگ و تاریك بطن مادر بازگشت مینماید و بهمین علت است که حالت روح درموقع ولادت طفل خیلی ناراحت ودشوارتر ازموقع مردن‌است و میتوان گفت گریهٔ نوزاد نمونه‌ای از ناراحتی وشکوه وشکایت روح است که درورودبه‌آستانه زندگی شنیده میشود.

درعمل تناسخ پلیدیهای روح بواسطه تحمل شدائد زندگی و تجدید حیات و تکرار مرگ متدرجاً زدوده میشود. روحهای نسبتاً آگاه وپیشرفته پس از آنکه اوضاع و احوال زندگی آتیه را سنجش نمودند ... درجسم مخلوقی‌که شایستگی مقام روح را داشته باشد حلول یافته وپس ازرشد وبلوغ اوروش اخلاق‌خود را بهترمیسازندکه زودتر بدرجه تصفیه‌و پاکی برسند و بهمین مناسبت ترجیح میدهندکه در زندگی فردی فعال و زحمتکش و فداکار باشند چون میدانند تناسخ وتجدید حیات یك نوع پالایشگاهی است‌که پلیدیهای روح درآن زدوده وزائل خواهد شد.

نقل ازعالم پس ازمرگ تألیف لئون دنی روح شناس فرانسوی‌ترجمه واقتباس آقای محمد بصیری صفحات ۱۶۹ ـ ۱۷۰

بیان بیست و نهم - آیاموضوع عود ارواح حقیقت‌دارد ؟

عود هست یانیست ؟

موضوع عودارواح یکی‌ازمسائل مشکل‌است‌که همیشه فکر بشررا بخودمشغول‌داشته وعده‌ای‌به‌آن قائل و دستهٔ دیگر مخالف و منکر آن بودند . این مسئله که تا کنون لاینحل بنظر میرسید اینك حل و روشن میشود .

قائلین‌بعود ارواح عقیده‌دارندکه یك‌روح معین‌مشخص یعنی‌الگوی‌معینی‌که برای‌جسمی بریده‌شده وبهمراه‌جسم‌است ، پس‌ازجداشدن‌روح‌ازجسم باردیگرروح بجهان‌بازمیگردد برای‌اینکه زندگانی‌دیگری طی‌نموده وتصفیه‌شودوبازهم برمیگردد وهمینطور این‌عمل بازگشت‌را متوالیاً انجام‌میدهد تاآنجاکه بکلی تصفیه‌شده وقابل‌زندگیهای عالیترشود .

علمای روحی برای اثبات فرضیهٔ خود اینطور استدلال میکنندکه اگر همین زندگی دنیائی را ابتدا وپایان هستی انسان تصور نمائیم چطور میشودکه یك‌ظالم درکار خود موفق و فردی مظلوم میماند و عده‌ای دارای همه گونه وسائل رفاه و عدهٔ دیگر هم آغوش با تنگدستی هستند و آیا این اختلافات هیچ چاره‌ای‌ندارد؟

آنها فکر میکنندکه روح معینی پس‌از مرگ جسم خود بجسمهای انسانهای دیگرمیرود تامراتب دیگری‌راطی‌نماید وتصفیه وپاك‌شودواشتباهات‌گذشتهٔ‌او جبران گردد وعیوب‌او زایل‌شود واگرمحرومیتهائی داشته درزندگیهای بعد تلافی‌آن بعمل‌آید . برخی‌دیگر نیزعقیده‌دارندکه‌روح شخص‌ممکنست‌بجسم‌حیوانی وارد شود وبدین‌ترتیب تصفیه گردد .

این‌موضوع‌را «حلول» ودرزبانهای‌اروپائی رانکارناسیون - رانکارنایشن Reincarnation میگویند . اگرعودرا باینمعنی بگیریم غلط است‌وچنین عودی دربین‌نیست . اماعود ارواح درواقع هست ، چطور ؟ بمعنی دیگری است .

قبلاگفته‌ام‌که‌همهٔ‌عالم لایتناهی‌مملو ازروح است . روح یاامرپروردگار عالم وجودرا فراگرفته بطوریکه‌ذره‌ای درجهان‌نیست‌که ازروح خالی‌باشد وهیچ‌محلی ، هیچ چیزی ، هیچ‌مخلوقی وجود نداردکه روح بهمراه‌آن‌نباشد (یعنی‌امرپروردگار درآن‌ساری وجاری‌نباشد.)

آنچه‌جسم‌درعالم وجود هست اعم از انسان ، حیوان ، نبات ، جماد ، سنگ ، خاك ، ذرات ، اتمها ، خلاصه هرچه وجود دارد بقدر ظرفیت و استعداد خود از این روح که آنرا امرپروردگارمینامیم استفاده میکند .

اما این‌اجسام واشیاء دائمی وهمیشگی نیستند وتحول پیدا میکنند وبصورتهای دیگر درمیآیند .

همین انسان امروز صدسال دیگر بصورت دیگری است . همین گیاه پنج روز بعد بشکل دیگر درمیآید . خلاصه هیچ جسمی بحال خود باقی نخواهد ماند ودستخوش تحول میگردد . هرگاه صدسال دیگر بهمین زمین بنگری خواهی دید که اکثر اجسام آن تحول یافته است .

ازطرفی گفتیم که روح درعالم لایتناهی موجود غیرقابل تغییر است وکم وزیاد یا کوچك وبزرگ نمیشود. تعبیری که قائلین بعود ارواح میکنند از هرحیث اشتباه است ومنشاء اشتباه نیز درآنست که روح را انفرادی میدانند در حالیکه میدانیم که روح یك امر کلی الهی است که با اجسام مختلف کار میکند همانطور که برق آلات مختلف برقی را بکار میاندازد. بعلاوه روح یك عامل پاکیزه وکلی از امر پروردگار است وناقص نیست که تکامل پیدا کند وکثیف نیست که پاك وصیقلی وتصفیه شود . قرآن مجید باصدای رسا بجهانیان میفرماید که (قل الروح من امر ربی) وسراسر این کتاب وکتاب مکانیسم آفرینش این مطلب را باثبات رسانده . بنابراین اذعان داریم وقتی روح ازامر پروردگار است وامر پروردگار ازخود پروردگار جدا نیست نمیتوانیم بپروردگار استغفرالله ناقص اطلاق کنیم . باین لحاظ گوئیم امر پروردگار کامل است وناقص نیست . پس روح کامل است وناقص نیست. روح کامل است ونیازمند تکامل نیست . همیشه کامل بوده وهمیشه کامل خواهد بود . ازاینجا روشن میشود اینکه گویند روح بارها بدنیا میآید تا تصفیه شود حرف غلطی است .

پس اجسامی که جدیداً تحول پیدا میکنند از روح استفاده مینمایند . کدام روح ؟ همان روحی که قبلا دیگران از آن استفاده کرده اند زیرا در عالم لایتناهی روح کم و زیاد ندارد . اینست حقیقت عود حقیقی .

توضیح مطلب

بلی ، اینست عود حقیقی ارواح و باین ترتیب که گفته شد روح عالم یعنی امر پروردگار در طی عمر ابدیت و لایتناهی بتعداد لایتناهی مورد استفادهٔ اجسام و تحولات گوناگون لایتناهی آنها قرار میگیرد .

پس عود ارواح هست امانه بآنمعنی که تصور میکردند . یعنی اگر بخواهند نشان دهند که همین روح

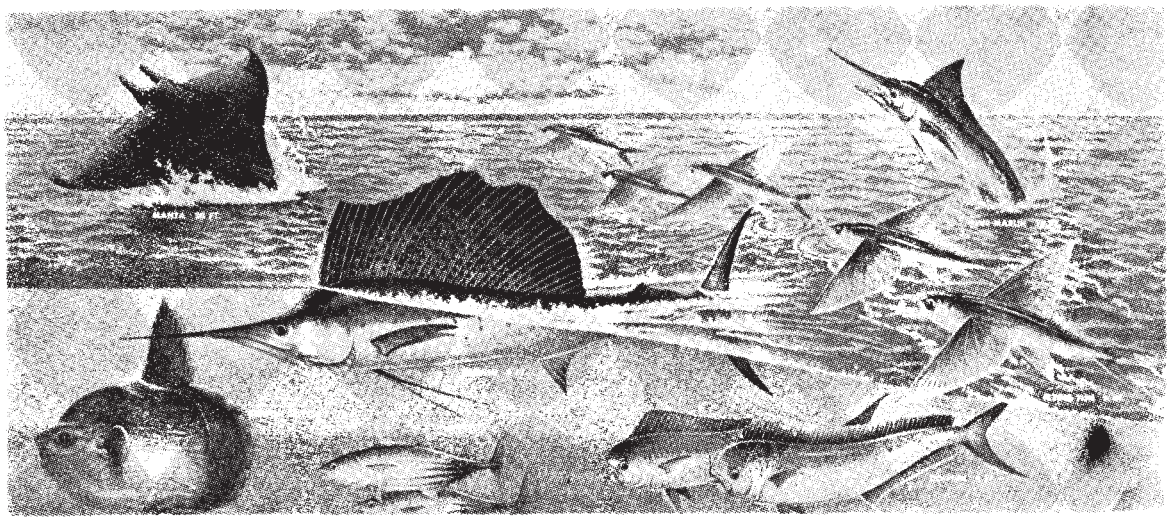

ماهیان وحیوانات دریائی از آب دریا بوجود میآیند ودوباره جزء آب دریا میشوند.

معین وهمان الگوی معینی که دیروز درجسم فلان شخص بود امروز برگشت واین همانست که دیروز بود چنین نیست . اما اگر حقیقت را بفهمند که این دریای بیکران امر پروردگار همیشه در جریان اجسام بیشمار بوده خواهند دانست که همان روحی که نه کم میشود و نه زیاد در هر زمانی مورد استفاده عده‌ای اجسام بوده وپس از آن عدهٔ دیگر آمده‌اند واز آن استفاده نموده‌اند وبهمین ترتیب الی غیرالنهایه . . . اینست عود حقیقی

درزمانهای سابق اشخاص تاحدی توجه پیدا کرده بودند که عودی در بین هست ولی چگونگی آنرا نمیدانستند ناچار توجیهات غلط ازکار درآمد . اینك حقیقت امر واضح گردید .

مثال

بازهم برای روشن شدن فکرتان ذهن شمارا بنورخورشید معطوف میکنم . این نوری که درخورشید میدرخشد وامروز من وشمارا روشن میکند آیا کسی میتواند مانع نوردادن آن گردد ؟ هرگاه جلو قسمتی را بگیرند باز نورجای دیگررا روشن مینماید. فردا همان نورخورشید اشخاص دیگر واجسام دیگررا روشن میکند. آیا توان گفت که این نوردیگری است که فرداجهانرا روشن مینماید ؟ خیر همان نور خورشید است که هرروزی برعده‌ای میتابد .

اما اینراهم نمیتوان ادعا کرد که همان نوری که امروز دست شمارا روشن کرد عین همان نوری است که دیروز بود زیرا همهٔ آن نور بهم ممزوج ومخلوط ودرجریان است وعین آن نتواند بودن ولی اینرا میتوان گفت که نور خورشیداست وخارج ازآن نیست .

اگر کاغذی را جلو نور بگیرید بعدآن کاغذرا زیرفرش پنهان سازید وکاغذدیگری جلو آورید اولی درنوبت خود ازنور استفاده برده بود واینك کاغذدومی ازنور استفاده میکند . آیا ازهمان نور استفاده میبرد ؟ عین آن نیست ولی خارج ازنورخورشیدهم نیست . آیا این نور ازدیروز تاامروز تکمیل شده ؟ خیر همانست که بود ومرتباً درجریان بوده. روح هم تقریباً بهمین منوال است .

مثال دیگر

ماهیانی دردریاهستند وازمقداری ازآب آن دریا استفاده میکنند وبعداً که آن ماهیها تحول پیدا کردند جسم آنها تبدیل میشود وهمان آب مورداستفاده اجسام دیگرواقع میگردد وبهمین طریق پیوسته دربدن تعدادی بیشمار اجسام تغییر میکند ولی نمیتوان نشان داد که همان آب معینی که دربدن فلان ماهی بود اکنون بتمامه درماهی دیگر تجلی کرده است .

هوانیزچنین است . هرموجودی در این هوا بوجودآید ازآن استفاده میبرد بدون اینکه بتوان گفت که کلیه این هوائی که امروزمورداستفادهٔ یك موجود بود بعدازاو بطورکامل ودربست مورداستفاده شخص دیگرخواهدشد . روح هم همینطوراست وبارها درطی عمرابدیت مورداستفاده اجسام گوناگون خواهدشدولی نه اشخاص معین بلکه هرقسمت ازآن سهم جسمی خواهد گردید وهمه درهم مخلوط هستند وبالاخره همگی یکی میباشند . مگر **وحدت** غیرازاینست ؟

اینست حقیقت عود ارواح وکیفیت بازگشت روح بابدان مختلف .

درقرآن مجید کتاب دینی ما مسلمانان فرموده‌است : اناالله وانا الیه راجعون ــ یعنی روح که از امر پروردگاراست بقدرظرفیت هر بشر باهرجسمی داخل شد . بعدازتحول جسم بخودش مراجعت وعود کرد وبار دیگر که ضمن تحول ظرفی درست شد وبرقرار گردید ازامرلایتناهی پروردگار بقدرظرفیت براوخواهدتابید

و باز بسوی یزدان برگشت خواهد نمود و این ترتیب همچنان ادامه دارد مانند جریان خورشید و ماهی که در بالا بعنوان مثال ذکر گردید .

درمورد تناسخ آنچه تاکنون گفته شد نسبت بروح بود . وضع جسمی نیز همین حال را دارد. پس از مرگ یا تحول هر جسم سلولها و یاخته‌ها و میکربها و ذرات و اتمهای آن تجزیه شده و مورد استفاده اجسام دیگر واقع میشود . اما وضع چنین نیست که تمام سلولهای یك بدنی که مرد دربست ، و کامل در جسم یك فـرد دیگر برود بلکه ذرات آن پراکنده شده و بطور پراکنده مورد استفادهٔ اجسام بیشماری واقع خواهد گردید .

انسان از نبات و نبات از انسان استفاده میکنند و همهٔ موجودات از یکدیگر بهره‌میبرند

مثلا قسمتی از آن بصورت کود یا مواد شیمیائی ضمیمهٔ نبات میشود و این نبات را حیوانی میخورد و این حیوان را انسانی خواهد خورد و قسمت ناچیزی از بدن آن شخص ضمیمه این فرد گردید . همینطور بدن خود این شخص بعدها در بدنهای دیگر خواهد رفت و بطور خلاصه میگویم که مواد بدن هر کسی مورد استفاده هزاران و میلیونها اجسام دیگر اعم از انسان، نبات ، حیوان ، جماد قرار میگیرد. باین ترتیب همه داخل یکدیگر میشوند همه بیکدیگر مبدل میگردند هر کسی انرژی دیگران میشود و دیگران انرژی او میگردند . همه مورد استفادهٔ هم میشود و آکل و مأکول درواقع بهمین معنی است و وحدت هم همین را ایجاب میکند و عالم وحدت چنین است. پس عود اجسام هم بآن ترتیب که قائلین به تناسخ میگویند نیست بلکه باینصورت است که گفته شد .

حال نکتهٔ دیگر هم بگویم ـ حتی انسان در دوران عمر خود سلولها و ترکیباتش ثابت نمیماند و چنین نیست که از ابتدای طفولیت تا هنگام مرگ اجزاء بدن یك انسان ثابت بماند . بلکه دائماً سلولها و یاخته‌ها در تغییر و تحولند و عوض میشوند . اجزاء قدیمی که کار خود را تمام کرده و وظیفه‌شان را انجام داده‌اند و باصطلاح پیر و غیرقابل استفاده شده‌اند میروند و اجزاء جدید میآیند . این عمل که در اصطلاح بیولوژی بدل مایتحلل یعنی جبران آنچه از دست رفته نامیده میشود بوسیله غذاها ، سبزیجات ، میوه‌ها و گوشتها و مایعات و تنفس هوا صورت میگیرد که بدینوسیله دائماً اتمها و ذرات جدیدی وارد بدن انسان میشود و بوسیله مدفوعات ، عرق

تنفس ، چرك وكثافات ازبدن خارج ميگردد .

باتمام اين احوال قالب واسكلت انسان تقريباً بهيك حال ميماند ولي خميره‌اى كه درقالب كارميكند يعنى ياخته وسلولهاى بدن درحال ترقى وحول وتحويل است . اين مطلب بسيار ساده وعادى است ومنحصر ببدن نيست . دريك اتومبيل هم همينطوراست . ذرات واتمهاى فرسودهٔ بنزين دفع ميشود واتمها وذرات بنزين وروغن تازه بكارميافتد ولى اسكلت اتومبيل همانست هرچند درطى سالیان متمادى رنگ آن عوض شود يا ضايعاتى دربدنه‌اش پديد آيد .

چگونگى اتحاد عالم

گفته شد كه عالم ازروح مملواست وامر پروردگار كه روح باشد همه‌جاى عالم را فراگرفته است . چون اين روح واحد وازامر پروردگار بيهمتا است قابل تجزيه نتواند بودن پس بجاى ارواح ميتوان آنرا «روح» خواند .

روح عالم لايتناهى را فراگرفته وهيچ جاى خالى باقى نگذارده . شما كه بشريد ازاين روح استفاده ميكنيد . منهم كه بشرم ازآن دارم . فضائى كه بين من وشما واقع شده نيزازآن مملو وپراست ودراين فضا اجسام واشياء ديگرى نيزهست كه آنها هم بهره‌مند ازاين روح هستند ودراين درياى رحمت الهى غرقه‌اند . پس درواقع جدائى بين ما نيست وهمه بهم متصليم بلكه يك پارچه‌ايم واگرازهم دورميشويم درواقع دورنشده‌ايم زيرا دراين درياى بى‌پايان شنا ميكنيم واتصال ما هرگز بهيچ نحو ازهم بريده نميشود . پس درحقيقت يكى هستيم واز هم جدا نيستيم .

براى روشن شدن درنظر گيريد كه چگونه امواج الكتريسيته ورادیو درسراسر كرهٔ زمين گردش ميكند بدون اينكه محلى باشد كه ازورود امواج جلوگيرى نمايد ودرواقع ميتوان گفت كه تمام فضا براى امواج برق حكم يك ظرف واحدرا دارد .

اتحادهمگانى باخداچيست ؟

ازاينجا بدست ميآيد كه همهٔ اجسام واشياء عالم يكى هستند وهر بشرى با بشرهاى ديگر وباحيوانات ونباتات وكرات وفضا وغيره وهرچه هست متصل ويكيست . مگرهمگى ازامر پروردگار باخود ندارند؟ امر پروردگار ازخوداوجدا نيست . پس همگى متصل به‌اويند ويزدان باهمه‌هست وازهيچكس جدا نميباشد .

اما نتوان گفت كه روح يك بشر يا يك موجود به‌تنهائى يزدان است . اگرروح يك فرد خود يزدان باشد تكليف ساير مخلوقات عالم لايتناهى چه ميشود . روى اين اصل است كه فرموده : روح ازامر پروردگار است : قل الروح من امر ربى .

اما عالم لايتناهى كه ازارادهٔ پروردگار آفريده شده امر خوداوست وامر او ازاوجدا نيست .

اينست سراين مطلب كه گفته شده خدا همه‌چيز هست وهيچ‌چيز نيست يعنى هرچيزى را درنظر بگيرى وباواشاره كنى خدا او نيست اما همه‌چيز هست وهمه‌چيز ازخدا جدا نيست . همچنين گفته شده خدا همه‌جا هست وهيچ‌جا نيست . يعنى همه‌جا ازاو مملواست وازامر اد پراست اما هيچ‌جا نيست يعنى هرجارا كه محدود كنى بوسيله اشاره يعنى به آنجا اشاره كنى ونشان دهى خدا اينجاست چنين نيست . اگرخداى درجاى معينى باشد ، درآسمان باشد ، درعرش باشد ، دردرخت باشد ، دربشر باشد ، پس تكليف ساير چيزها وساير جاها چطور مى‌شود وچگونه خدا ميتواند ازعالم جداشود ؟

درس اخلاقى

درس اخلاقى كه ازاين موضوع ميگيريم اينست كه درمواقع سختى ومشكلات وگرفتاريها نبايد اميد

خودرا ازدست فروهشته و بااتکاء بنفس و بقدرت‌هائی که‌در وجود ما بودیعت نهاده شده است دست ازکوشش نکشیم ودرعین‌حال ناامیدنباشیم واز خدانیز بخواهیم و بدانیم اگراین کوششها واین‌دعاها باتقدیر تواردکند مسلماً نتیجه‌خواهیم گرفت . وچون همگان ازسرنوشت خود بی‌خبرند ناچارند که برای زندگی کوشش وتلاش وتمنا وتوکل‌را ازدست‌فرونهند و بشر بایدبداند درعالم جدا وتنها ومنفرد نیست وجزء بسیارناچیزی ازاین‌عالم عظیم لایتناهی وکاملامربوط وپیوسته‌باآنست . پس‌نومیدی وخودراتنها حس‌کردن وپریشان‌شدن چه‌معنی‌دارد . بایدبداند هرچه ظاهراً ازدست میدهد ازدست نرفته بلکه‌درعالم لایتناهی موجوداست منتها موقتاً تصورمیکند ازاوجداشده وهرچه‌بدست‌می‌آورد بازمتعلق باونیست بلکه همه‌متعلق بعالم بی‌پایان‌است. اینست‌درس‌اخلاقی‌وحدت: لکیلاتأسوا علی‌مافاتکم ولاتفرحوا بما آتیکم-(سوره‌حدید آیه۲۳) تاهرگز برآنچه ازدست‌شمارود دلتنگ‌نشوید و بآنچه‌شمارارسد دلشادنگردید وخدا دوستدارهیچ‌متکبر خودستائی‌نیست .

معاد

حقایقی‌که دربارهٔ عوداروا ح بیان‌شد ممکنست تولید این‌شبهه‌را کندکه دراینصورت معادی در بین‌نیست زیرا ازیکطرف هیکل وشخصیت‌جسم ازبین‌میرود وازجانب‌دیگر روح شخصیت مستقل‌خودراحفظ نمینماید بنابراین‌پس‌ازمرگ‌جسمانی شخصیت بشرازبین خواهدرفت . چیزیکه‌مسلم است خداوند متعال‌که مظهر رحم وعدالت‌است برای‌گناه وقصوری‌که بطور محدود سرمیزند عذاب ابد مقرر نمیدارد واگر این مفهوم ازکلمات‌دینی فهمیده‌شده قابل‌تأویل وتفسیراست .

حقیقت‌اینست: چیزیکه‌پس‌ازجسم باقی‌میماند پریسپری یاقالب‌مثالی اوست‌که یادگاری‌اززندگی دنیا وتمام اعمال‌کوچك وبزرك‌اورا بدون استثناء بهمراه‌دارد وباروح‌که امرپروردگار است بازهم همراه خواهدبود وایندوباهم زندگانی‌دیگری‌که مرحلهٔ بعدی زندگی دنیااست ادامه میدهند(۱) وباز هم باهمین طریق‌تحولهای جدیدی‌پیدامیشود ولی‌شخصیت‌ازدست‌نمیرود چنانکه‌تفصیل اینموضوع درکتاب دیگری‌گفته خواهد شد .

---

(۱) برای آشنائی به پریسپری بصفحه۲۶۶تا۲۶۸و۲۷۵وبرای آشنائی بپاداش ومجازات پس از مرگ بصفحه۴۴۶ رجوع فرمائید **مؤلف**

سؤالات جناب آقای محمودی معاون دادستانی استان خراسان و پاسخ آنها

توضیح ـ پس از انتشار چاپ اول کتاب مکانیسم آفـرینش نامه‌های بسیاری ازطرف خوانندگان گرامی واصل گردید که اکثر آنها مبنی بر تشویق وتقدیر ازنگارنده وبرخی ازآنها شامل سؤالات ودر خواست توضیحات بود. نامه جناب آقای محمودی که درحدود ۱۲ سال قبل رسیده از آن زمره است که اینك بجواب آن مبادرت میشود.

کتاب حکمت نوین آنجناب(جلد اول حکمت نوین ـ مکانیسم آفرینش) که باب نوینی بروی حکمت گشوده واثر بسیار نفیسی است که این که مبارکه‌را دربارهٔ شما بیاد میآورد : یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً ـ زیارت و بادقت قرائت گردید. از اینکه باخواندن این کتاب بسیاری از مشکلات فکریم حل گردیده بسیار خوشحالم وامیدوارم بزودی بخش دوم آنرا که تحت عنوان «دینامیسم آفرینش» منتشر میفرمائید دریافت نمایم .

باری مطالبی که ذیلا از نظرمبارك میگذرد اظهار نظراینجانب درباره کتاب آنجناب نیست زیرا بنده هنوز لایق آن نیستم که دربارهٔ مطالب علمی صاحب نظر باشم لذا گفتار زیـر بعنوان سؤال است و پرسش هم دلیل نادانی است زیرا اگر میدانستم سؤال نمیکردم . انتظار دارم باین پرسشها نیز در موقع مقتضی جواب مرقوم فرمائید.

سؤال

در صفحه ۱۴ کتاب حکمت نوین(بخش نخست) نوشته شده «روح دراینعالم بدون آلت قادر بکار کردن نیست» ودر صفحهٔ ۱۷ مرقوم است «آلت زیاد ارزش ندارد. هرآلتی تکمیل کنید روح باآن کارمیکند»

اکنون : اگرروح بتنهائی قادر بکارکردن نباشد لابد نمیتواند بتنهائی متاثرشود و نه‌میتواند شادمان باشد زیرا دستگاه بدن دراختیار اونیست. بنابراین اولا روح پس از مرگ منتظر آلت تکمیل شده‌ای خواهد بود زیرا هرآلتی تکمیل شود روح باآن کارمیکند (در اینجا ممکنست اشکال مذهب تناسخ پیش آید)

ثانیاً چون روح بتنهائی نمیتواند دارای سروصدا ، غم وشادی، درد وراحت، عزت وذلت و... باشد زیرا این آثار ازرادیوی بدن بوسیله الکتریسیته روح میتواند حاصل شود لاغیر پس تکلیف روح پس ازمرگ درمقابل پاداش الهی چه‌میشود؟

جواب

برادرمکرم بسیار ارجمندم ـ پرسش جنابعالی را قرائت کردم و از محبتهای سرشاری که نسبت باینجانب ابراز فرموده‌اید بسی متشکرم واز یزدان بیهمتا توفیق وسعادتمندی بیشتر برای شما میخواهم و اما جواب سؤالات شما بشرح زیراست:

برقرار گردانید یزدان ماشین جسم را برای روح تا بوسیلهٔآن امورات مادی و معنوی دراین دنیا انجام شود. وقتیکه روح در دنیا است جسم و پریسپری بهمراه اوست. پس ازترك دنیاکه باصطلاح «مرگ» نامیده میشود روح جسم را زمین میگذارد ولی همچنان با پریسپری همراه است وآلت تکمیل شده‌ای‌که شما بدان اشاره میفرمائید همان پریسپری است . این مطلب در صفحه ۲۶۷ با تفصیل بیشتری بیان‌گردیده بدانجا رجوع فرمائید.

اشکال مذهب تناسخ نیز وارد نیست چنانکه بامطالعه‌فصل (عودارواح) در صفحه ۵۶۴ این‌کتاب موضوع کاملاروشن شده است. و اما پاسخ پرسش دوم‌شما اینست:

ناراحتیها وگرفتاریها و فشارغم و شادی و غیره بیشتر مربوط بجسم و امور دنیوی است‌که‌با او سروکار دارد. هنگامیکه انسان باصطلاح میمیرد چون جسم ثقیل یعنی‌بارسنگین خود را زمین‌گذارده از بسیاری غم و ناراحتی و فشارهاکه مربوط بجسم و امور دنیوی است راحت میشود ولی بطور صد در صد از غم و شادیها و گرفتاریها معاف نیست زیرا هنوز پریسپری همراه‌اوست وبواسطه توأم‌بودن با آن همان غم و شادی و غیره را دارد منتها خیلی ضعیفتر؛ خیلی‌آزادتر و خیلی راحت‌تر است ومیتوان گفت‌که‌نسبت باین‌دنیا هفتادوپنج درصد از ناراحتیها و غم و شادیها را جاگذارده‌است.

و اما پاداش الهی درعالم پریسپری‌ترتیبی داردکه‌باشاره درمبحث معاد صفحه۵۶۹ بیان‌شده‌است.

سؤال

در صفحه ۴۵ است بیحسی یعنی چه؟ روح او از او (شخص مدهوش)کناره‌گرفته تا وقتیکه دو باره جسم‌بحال خود برگردد وآن‌محل ومنبع باردیگر قدرت‌خودرا بدست‌آورد وروح‌ازآن‌استفاده‌کند.

شخص بیهوش‌که در اثر دارو حواسش مختل شده وقتی بهوش میآید چرا هیچ ازاعمالی‌که‌بسر اوآورده‌اند (مثلا عملیات جراحی) آگاهی ندارد؟ لابد برای اینکه روح ازآلت‌مغز نتوانسته استفاده‌کند و در حالی‌هم‌که از مغز کنار بوده نتوانسته استقلالش را به شخص مدهوش بفهماند پس‌چه اشکالی دارداگر بگوئیم‌وقتی‌روح‌ازبدن جدا شد هما طورکه عذاب تن مرده بی تـأثیر است روح هم از جهنم درعذاب و از نعمت بهشت برخوردار نخواهد بود ؟ تا روزیکه مردگان زنده شوند و روح بدن جسمانی را مجدداً بکار اندازد (أئذامتنا وکنا تراباً وعظاماً أئنالمبعوثون اوآباؤناالاولون قل‌نعم‌وانتم داخرون) و در سورهٔ مطففین نیزفرماید : الایظن‌اولئك‌انهم مبعوثون‌ليوم عظيم يوم يقوم‌الناس لرب‌العالمين؟

جواب

نخست برای روشن شدن مطلب فرق خواب و بیهوشی و مرگ را بیان‌میدارم: در موقع‌خواب بدن سالم است فقط عکس‌العمل خستگی بیداری و فعالیت بااستراحت روح وجسم وآسایش اعصاب‌جبران میشود ولی چون حس حافظه سالم است‌و معیوب نیست خوابهائی‌که میبینند بادرنظر گرفتن میزان سلامت و استعداد وظرفیت حواس وبدن، تاحدی بوسیله پریسپری و حس حافظه، رؤیاها را ضبط‌و در بیداری بخاطر میآورد.درخواب بدن مشغول استراحت و اعصاب سست است ولی‌حواس‌کارمیکند. دلیل‌آن اینست‌که اگر نوك سوزنی به جسم تماس یابد فوراً بیدار میشود.

در بیهوشی قسمتی از بدن موقتاً ازکار افتاده وروح‌باآن‌قسمت‌کار نمیکند وپس از بهوش‌آمدن دومرتبه فعالیت را از سر میگیرد و علت به یاد نماندن اتفاقات همان ظرف و سلول فکر و عقل و حواس است‌که موقتاً ازکار افتاده و حس حافظه در موقع بیهوشی قدرت ضبط‌آنرا ندارد. در اینحالت اگربدن

را ببرند حس نمیکند.

پس فرق خواب و بیهوشی این شدکه اگر بشخص خفته سوزنی بزنند فوراً بیدار میشود ولی هرگاه از شخص مدهوش عضوی قطع کنند هوشیار نمیگردد.

و اما حال مرگ برخلاف این دو است زیرارابطهٔ جسم باروح و پریسپری هردو بکلی قطع میشود در حالیکه در خواب و بیهوشی این رابطه برقرار است. پس در حال مرگ بدن که ظرف روح است بکلی خراب و فاسدگردیده و روح قادر بکارکردن باآن نیست . هر عملی با جسم شود جسم احساس نمیکند ولی روح و پریسپری تا حدی توجه دارند.

این مطلب که راجع به بی‌حسی نوشته‌اید برای این دنیا است و در حال بیهوشی آلت حواس از کار افتاده و روح نمیتواند باآن عمل نماید چنانکه درکتاب اول نیز بتفصیل گفته شد و اما کیفیت روح پس از مرگ آنطور نیست که روح تنها باشد بلکه همراه پریسپری است و دارای حس است. همین پریسپری خواص کامل جسم را دارد وآلت حواس را داراست منتها بطرزدیگری، اصل این آلتها متعلق باوست. اگر چنانکه پریسپری در انسان نباشد هر اندازه روح بتابد انسان زنده نیست . پریسپری پروندهٔ هرانسان و هر موجودی در عالم است و از بین رفتنی نیست. بنابراین پس از مرگ نیز روح خالی ازحس نیست زیرا همراه پریسپری است و هرظرفی که دربدن انسان است در پریسپری هم میباشد.

مگر نگفتیم پریسپری یعنی قالب مثالی. این پریسپری مثال و شبیه خود جسم یعنی قالب آنست و تنها تفاوت قالب پریسپری وکالبد جسمانی آنست که او عادتاً مرئی نیست و این مرئی است وآن رقیق است و این غلیظ، آن سبك است و این سنگین وآن باوزن است وجسم تقریباً بیوزن. البته پریسپری برای اشخاصی که دارای نبوغ و شایستگی فطری هستندیاکسانیکه بتمرینات مخصوص عمل میکنند وآمادگی دارند قابل رؤیت است (اگرهم فرضاً قرار باشد روزی ببدن برگردد همان حال دنیا را دارد.)

بامطالبی که در این باره گفته شد معلوم گردیدکه حیات وممات یا زندگی و مرگ آنطورکه تصور میکنند نیست بلکه اینها حالاتی از تحول موجودات در روی زمین و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند و تحولات پی درپی که باصطلاح بشر از مرگ بحیات و حیات بمرگ پدید میآید دائماً درحال انجام میباشد.

سؤال

« در صفحه ۶۱ مرقوم فرموده‌اید: شما نظر بسراسر اشیائیکه درعالم خلقت وجود دارد بیندازید... همیشه بوده‌اند و همیشه خواهند بود منتها تغییر شکل میدهند. »

عمر کوتاه بشر در مقابل عمر دراز خلقت انسان را ناچار میکندکه بگوید اشیاء همیشه بوده‌اند و همیشه خواهند بود زیرا هرچه بعقب برگردد و اعداد را شماره کند تا ابتدای عالم را بجوید برایش میسر نیست لذا اقرارمیکندکه این موجودات را ابتدائی نیست و هرچه ابتدا نداشت انتها هم نخواهد داشت ولی از نظر کلی شاید اینطور نباشد . زیرا اگر موجودات عالم همیشه میبودند لازم میشد وجودشان با وجود خدا همراه باشد و همانطورکه خدا بوده و خواهد بود عالم هم بوده باشد با این تفاوت که اجزای عالم (مثل کرات یا موجودات روی آنها) همیشه در تغییرند و خدالایتغیراست . در اینصورت قول مترلینك درست خواهد بودکه «خدا یعنی جهان و جهان یعنی خدا» آیا این صحیح است ؟ اگر چنین باشد پس معنی خالق و مخلوق چیست؟ اگر عالم مخلوق است پس باید ابتدائی داشته باشد. درقرآن مجیداست : « خداوندآسمانها و زمین را در شش روزآفرید و سپس برعرش استیلا یافت.» حالا بحث ما دراین نیست

که این شش روز به چه اعتبار وکیفت زمانی بوده ولی محققاً با مهلتی کـه این عالم موجود شده است و زمانیکه عالم ایجاد شده ابتدایش شروع گردیده است. و اگر گفته شود خدا خلقت آسمانها و زمین را از ماده‌ای که قبلا خود بخود موجود بوده نموده بی‌اعتباریش محتاج باثبات نیست زیرا لازم میآیدکه همان مادهٔ موجود هم (واجب‌الوجود) باشد و از طرفی اگر معنی کن‌فیکون «تغییرات و حادثاتی‌است که دائماً در داخله عالم بامر یزدان بوقوع‌می‌پیوندد» (صفحه ۷۳ مکانیسم‌آفرینش) خلقت خودعالم وایجاد حضرت عیسی (ع) استثنائی براین اصل خواهد بود و باید گفت این جهان و هرچه در او هست هیچ نبوده وفقط اراده و مشیت الهی‌آنرا خلق و ایجادکرده و سپس تغییرات و حادثات داخله عالم را از نـوامیس حتمی آن قرار داده است.

پس اینجهان را ابتدائی‌است که هیچکس غیز ازخدابرآن آگاه نیست.

جواب ـ

گفتهٔ موریس‌مترلینك با این وصفی که شما نوشته‌اید یا اگر اوچنین گفته باشد صحت‌آن تصدیق نمیشود ولی حقیقت مطلب همانست که در این کتاب مبحث چگونگی اتحاد عالم واتحاد همگانی با خدا (صفحه ۵۶۸) گفته‌شد .

نسبت به‌بی‌ابتدابودن عالم آنچه درکتاب مکانیسم آفرینش ودینامیسم آفرینش گفته شده رجوع فرمائید مخصوصاً استدلال‌های صفحات ۱۶۰، ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۳۵۹ بعداین کتاب مطلب‌راکاملاً واضح و روشن ومسلم‌کرده . درباره کن‌فیکون‌همانطورکه دربند ۲۱۰ مکانیسم‌آفرینش و صفحات ۱۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۳۵۹ دینامیسم‌آفرینش گفته‌شده مراد خلقت‌کرهٔ زمین وقسمت‌کوچکی‌ازعالم یعنی منظومه شمسی است‌که با بشر تماس‌دارد ومیدانیم‌که مخلوقات‌عالم همیشه درحول‌وتحویلندواشارهٔ کن‌فیکون مربوط به‌یکی ازاین حول و تحویلهاست مثلاً طفلی‌که بدنیا بیاید طبعاً شروع و ختمی قرار دادی و نسبی دارد ولـی مطلب مربوط بعالم بی‌انتها نتواند بودن . این موضوع بخوبی در این‌کتاب بیان‌شده وپس‌ازخواندن‌کتاب بدقت هیچ شك وشبهه‌ای باقی نخواهد ماند وتکرارمجدد مفصل‌آنرا جایز نمیدانم .

این‌نکته‌امروز برهمه مسلم شده‌که نه‌تنها بشر وحیوانات ونباتات بلکه‌کرات‌نیز دارای دوران زندگانی معینی‌هستند ، بوجودمیآیند ، مراحلی‌را میگذرانند، پیرمیشوند ومیمیرند وتحول میابند (در بارهٔ‌زندگی ومرگ‌کرات بعداً مطالب‌جالبی ازطرف وحدت منتشرخواهدشد)

واما درباره‌خلقت حضرت‌عیسی علیه‌السلام اینهم خارج ازقاعده حول وتحویل ومسبوق نبودن بعدم نخواهدبود چنانکه قرآن‌هم فرمایدکه آبستنی مریم علیها سلام بطرز خاصی بوده‌که درنظراو ملکی زیبا بصورت‌بشر متمثل‌شده وروح الهی دراو نفخ گردیده : (آیهٔ : فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشراً سویاً ... قال‌انما‌انارسول‌ربك‌لاهب‌لك‌غلاماً زکیا (سورهٔ‌مریم ۱۷ و ۱۹) پس‌فرستادیم‌بسوی‌او روح خودرا که درنظراو چون‌بشری نیکواندام مجسم‌شد . پس گفت‌که من فرستادهٔ پروردگار توهستم تاپسری پاکیزه بتو بدهم پس‌طبق فرمایش قرآن مجید امر بدون اسباب نبوده وبوسیله‌ای انجام گردیده منتها اینوسیله خارج از طرز عادی کـه عمل لقاح باشد صورت وقـوع یافته است . کجای این مطلب منافی بـا قانون پیش گفته است .

درست‌است‌که طرزلقاح بشربهمان‌شکل عادی‌است اماوقتی‌خدابخواهد قادراست‌که بطرزدیگری مخلوق‌بیافریند . برای‌روشنی‌ذهن مثالی‌میزنم : یك‌قطعه‌شکلات‌که قبلاً حرارت زیاد دیده (که‌طبق قاعدهٔ علمی‌امروز آثارهرگونه‌حیات‌را درآن ازبین برده‌اند) میگیریم ودرمیان چندین طبقه‌کاغذ غیر قابل نفوذ

مخصوص پیچیده‌وروی کاغذ را بالفافی‌ازکاغذ سربی‌بسته و آنهارادرکاغذدیگری گذارده‌و باکاغذچسب‌دارمحکم چسبانیده‌سپس‌همه‌رادرجعبهٔمقوائی‌یاحلبی‌نهاده درجعبه رانیزمحکم ببندیم‌معذلك مشاهده‌میشود پس‌ازمدتی در درون‌همان‌شکلات‌کرمهائی بوجودمیآید . این‌کرمها ازکجا آمده‌اند ومنشاءآنها چیست . این‌حشرات در اثرجفت‌گیری‌بوجود نیامده‌اند . پیدایش‌آنها ازکجا بوده‌است ؟

اگر بگویند این‌تولید ازهوا نفوذکرده میگویم چه مانعی دارد که در آن موردهم که بحث‌ما درآنست هوادخالت‌داشته‌باشدخصوصاً اینکه درمورد شکلات‌آن‌همه لفافها ازورودهواتاحدی ممانعت‌میکرد درصورتیکه درموردگفتگوی‌شما هیچ‌مانعی برای جریان هوا وجود نداشته است .

اگر بگوئید ازجانب‌فرشته‌است بازهم موضوع لقاح منتفی‌است واگر بگوئید امر خداست ماهم مخالف‌نیستیم وحقیقت‌اینست‌که امرخدا درهمه‌چیزساری وجاری است .

خلاصهٔ مطلب اینست‌که میشود بدون‌لقاح وجفت‌گیری بطور طبیعی یابامر ومشیت الهی بترتیبی غیراز ترتیب عادی تولید موجودشود چنانکه نظیرآن دردنیا وجود دارد ودربالا بیان‌شد وهرکسی‌میتواند آزمایش نماید .

پس‌اینها دلیل‌مسبوق بودن بعدم نتواندبودن .

دنبالهٔ سؤال ـ وبرای‌اینکه‌خودرا اززیربارفکری‌که بجائی‌منتهی‌نمیشود راحت‌کنیم میگوئیم عالم همیشه‌بوده وهمیشه خواهدبود . آیاصحیح نیست ؟ ارادتمند ـ عباسعلی‌محمودی

جواب

واما نسبت بدوسطرآخرنامه جنابعالی خیلی‌متشکریم‌که دراین‌قسمت باماموافقیدکه بشرچاره‌ای ندارد جزآنکه‌جهان‌را بی‌ابتدا وبی‌انتها بداند وحقیقت امرهم غیرازاین نیست نه‌اینکه‌فقط چارهٔ ناچاری باشد ودلائل‌مثبت وقانع‌کنندهٔ آن درکتاب‌اول ودوم حکمت‌نوین بیان‌گردیده‌است . برای‌مزیداطلاع آنرا مکرراً مطالعه فرمائید .

ازیزدان مقتدردانا وتوانا برای‌شما مزیدآگاهی وروشنی‌خواهانم وبرای‌همیشه شمارا بخداوند متعال میسپارم .

نظری به کتب دینی

ومن‌یضلل‌الله فماله من‌هاد ومن یهدالله فماله من‌مضل ـ وهرکه‌راخدا گمراه‌کند دیگر اورا هیچ راهنمائی نخواهدبود وهرکس را خدا هدایت‌کند دیگراحدی اوراگمراه نتواند کرد .

قرآن‌مجید ـ الزمر ـ ۳۶ و ۳۷

ومن‌کان فی‌هذه اعمی فهو فی‌الاخرة اعمی واضل سبیلا ـ هرکس دراین جهان نابینا است (نابینایان‌کفروجهل‌وضلالت) درعالم آخرت‌نیزنابینا وگمراه خواهدبود.

الاسری ۷۲

وفی‌الارض‌آیات للموقنین وفی‌انفسکم افلا تعقلون ـ درروی‌زمین برای اهل یقین‌ادلهٔ قدرت‌الهی پدیداراست وهم‌درنفوس‌خودشمامردم آیادرخودبچشم بصیرت نمینگرید .

الذاریات ۲۰ـ۲۱

زیراخداوند حکمت‌رامی‌بخشد ... بجهت مستقیمان حکمت‌کامل‌را ذخیره‌میکند ...

زیرا که حکمت بدل تو داخل میشد ومعرفت نزد جان تو عزیز میگشت .

کتاب امثال سلیمان نبی باب دوم

سخنان حکیمان که بآرامی گفته شود از فریاد حاکمی که در میان احمقان باشد زیاده مسموع میگردد . حکمت از اسلحهٔ جنگ بهتر است .

کتاب جامعه باب نهم

حکمت از همه چیز افضل است پس حکمت را تحصیل نما و بهر آنچه تحصیل نموده باشی فهم را تحصیل کن که آنرا محترم دار و ترا بلند خواهد ساخت و اگر اورا در آغوش بکشی ترا معظم خواهد گردانید و بر سر تو تاج زیبائی خواهد نهاد و افسر جلال بتو عطا خواهد نمود .

کتاب امثال سلیمان نبی باب چهارم

وروح خداوند براو قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت وفهم وروح مشورت وقوت وروح معرفت وترس خداوند وخوشی او در ترس خداوند خواهد بود .

اشعیای نبی باب یازدهم

و بهمین جهت کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمائید ودر فضیلت علم ودر علم عفت ودر عفت صبر و در صبر دینداری ودر دینداری محبت برادران ودر محبت برادران محبت را .

رساله دوم پطرس رسول باب اول

مرد برتر در طریق دانش با نهایت اشتیاق واز راه صحیح پیش میرود وسعی میکند که به آن وارد شود همچنانکه بخود وارد میگردد ووقتی آنرا در خود وارد کرد با آرامش واستواری در آن خواهد ماند .

کنفوسیوس ـ منسیوس ۲

هنگامیکه دانش ما زائیدهٔ پاکی ما است این یك امر طبیعی است وهنگامیکه پاکی ما زادهٔ دانش است این یك امر اکتسابی است . اما هر کس را پاکی داده شد دانش هم داده میشود وهر کس را دانش اعطا شد پاکی هم داده خواهد شد .

کنفوسیوس ـ دستور میانه

آن مردمیکه باملك دانش متولد شده اند بالاترین طبقات مردما نند . کسانیکه میآموزند وبا آمادگی ملکیت دانش را بدست میآورند بعد از آنها یند . آنهائیکه ابله وکم هوشند ولی باز بدنبال دانشند طبقه بعدی هستند و آنها که ابله وکم هوشند ودنبال آموزش نمیروند پائین ترین طبقا نند .

برخی کسان هستند که ما میتوانیم دوش بدوش آنها درس بخوانیم ولی در میابیم که آنها قادر نیستند برای رسیدن باصول پا بپای ما بیایند . شاید بتوانیم تا رسیدن باصول با آنها برویم ولی آنهارا قادر به برقراری این اصول با خود نخواهیم دید . اگر هم آنهارا چنین ببینیم آنهارا خواهیم یافت که نمیتوانند حوادث را دوش بدوش ما ارزشیابی کنند .

کنفوسیوس ـ آنالکت

نظری بآراء دانشمندان

بعد مبداء جسم وعلم مبداء روحانیت واین دو درواقع یکی ومبداء موجودات هستند .

اسپینوزا

خدا همه بینش وهمه دانش ساکن است و بی نیاز از حرکت وتنها جهانرا بقوه دانش خود

میگرداند و آنچه‌شما دربارهٔ خدا تصور میکنید قیاس برنفس است .

کزنوفان یاکسینوفانوس

سیر تعقل معقولات هما ،سیر تحقق موجودات است وهرچه معقول است واقع است .

هگل

علم جز تحدید امور چیزی نیست وحال آنکه ذات مطلق نامحدوداست . علم قیاس کردن ونسبت‌دادن چیزی است به‌چیزدیگر درصورتیکه بیرون ازذات،طلق چیزی نیست که باوقیاس ونسبت‌دهند وآنچه‌علم برآنهاممکنست تحقق‌یابد عوارض وامور نسبی است .

اسپنسر

وقتی‌میتوانیم فلسفه‌را کامل بدانیم که همهٔامورجهان‌را بتوانیم ازیك‌اصل کلی بیرون‌آوریم.

اسپنسر

فلسفه بمعنی‌درك‌حقایق‌اشیاء وامور است وآنهم نه‌باتصورذهنی که فاقدحقیقت‌است بلکه بایدبوسیله‌الهام، ادراك شونده وادراك‌کننده یکی‌شوند .

هانری‌برگسن

برای‌کاروان بشر علم مانند کاروانسراست که چندی درآن رفع حوائج موقتی خودرا بکند . سپس‌آنرا ترك گفته به‌کاروانسرای‌دیگری‌بروند وکاروانسرا توقفگاه دائمی نیست و فایده‌اش‌اینست که‌کاروانرا برپیمودن مراحل قادرمیسازد تا به‌بینیم‌کاروان‌علم کی‌بمنزل اصلی میرسد .

محمدعلی‌فروغی درجلداول سیرحکمت‌دراروپا

مردم متوجه‌نیستند که زمانهای‌باستان‌دورهٔ کودکی وجوانی‌نوع بشر بوده وممکن‌نیست که‌آنچه مردمان آنزمان گفته‌اند درست وتمام باشد وبرای آیندگان تحقیق وتفحصی باقی نگذاشته‌باشند .

فرانسیس‌بیکن‌درکتاب «احیاء وتجدید بزرگ‌علم»

کسب‌علم برای‌تحصیل قدرت‌است که بوسیله‌آن‌بتوان برطبیعت‌تصرف‌نمود یعنی‌اجسام‌را تغییر وتبدیل‌داد . علمی‌که‌مارا دارای چنین قدرتی میکندآنست‌که صورت‌یاطبایع اشیاء را برما روشن‌میکند .

فرنسیس بیکن

علم دوقسم است تمام وناتمام . علم تمام آنستکه معلوم ذهن‌را بطورکامل درك نماید یعنی هم خود اورا دریابد هم علل آنرا یعنی درك آن برای انسان محتاج به‌استمداد ازعلم دیگر نباشد.علم ناتمام آنستکه‌درك آن‌محتاج‌بچیزدیگر باشد. زندگانی سعادتمندانه زندگی توأم باحکمت‌است .

اسپینوزا

هرچه‌پیش‌رویم دانش‌ازکثرت وتعددبوحدت ویگانگی نزدیك‌میشود .

فونتنل

معقولات باوجودکثرت واحدند وهریك همه‌اند وهمه یکی‌هستند وعقل‌آنهارا بلاواسطه وباشراق وشهودمییابد . نخستین‌آئینهٔ احدیت‌عقل ومعقولات نخستین مظهرآنست . نفس‌کل دراجسام وابدان حلول‌نموده هریك بقدر استعدادخوداز‌آن بهره‌یافته‌اند. نفوس‌جزئی‌باین طریق صورت‌پذیرفته‌اند .

فلوطین

ادراکات‌پنهان بیشماراست چون‌هرنفس همهٔجهان‌را دربردارد . ادراکات‌آشکار نتیجه مجموع ادراکات‌بنهان‌میباشد .

لایب‌نیتس

مذهب اصالت‌عقل یاراسیونالیسم : علم انسان مبتنی برمفهومات مجردی است که عقل بالفطره برآنها حکم میکند وازحس مستقل‌است .

دکارت

عالم ومعلوم همه ازیك‌ماده‌اند وحقیقت‌ندارند . حقیقت چیزدیگراست .

شوپنهاور

طبیعت همان عقل‌است که صورت‌تظاهر وجلوه وبرون ذاتی گرفته‌است .

هگل

جهان چیزی نیست جزمعلومی (یاعلمی) در نزد عالمی واگر عالمی نباشد معلومی‌هم نخواهد بود .

شوپنهاور

بیان سی و یکم- مختصر تاریخچه‌ای از زندگانی پیامبران

از دل وجانم خبر داری خدا
شکر الطافت همی آرم بجا

جلوهٔ خلقت بود ار جود تو
هستی آفاق هست از بود تو

خبط باشد ابتدا و انتها
پس جهان هرگز زتو نبود جدا

کی بگوید خلقت آمد از عدم
جلوهٔ عالم تو هستی از قدم

کرده جلوه نور هستی از جهان
بهرابقای بشر در این مکان

میرسد هردم صدائی پر خروش
از فروغ دانش و بینش بگوش

دینامیسم عالمی از دانش است
پس خرد عاجز زوصف بینش است

دین و دانش پرتوی از علم تواست
بینش و حکمت شعاع حلم تو است

عشق و جذبه گردش افلاك هست
آدمی را در جهان ادراك هست

انبیا را فهم و صبری داده شد
بهر ارشاد جهان نامیده شد

دوستان حق همه صابر بود
آنکه سوء ظن کند عابر بود

چون تعالیم پیمبر حلم اوست
دین و دانش پرتوی از علم اوست

پس صفات نیك شد اخلاق او
امر پاکی میکند خلاق او

باشدش سر مشق بر خلق جهان
وحدت ادیان نمایان این‌زمان

راه و رسمی در جهان پیداستی
عاشقان را واله و شیداستی

نیر اعظم درخشد سوی تو
برکمال و بر جمال و خوی تو

تا رهاندخوی زشت آدمی
بردل و جان تو باشد همدمی

تا نجوید غیر عشق و مهر تو
دانش و فهم و خصال و چهر تو

رهنمائی کن مرا با انقلاب
راه لطف درگهت با انجذاب

چون سرور و شاد باشد کوی تو
بهر فیض و رحمت آیم سوی تو

طالبان و عاشقان را هوش کو
داد مشتاقان برآمد، گوش کـو

بس گلستان بقا در این فضا
چون بقا آید همی گیرد لقا

***

یادبود دفتر عشقست دل
موسی و عیسی بعشقی بست دل

رهسپار دشت و کوی یار شد
سبزه و صحرا سراسر نار شد

چون فروزان شد بگیتی برق عشق
عالمی در بهت و موسی غرق عشق

پیکر موسی همی لرزان شدی
وز تجلی مغز او حیران شدی

خواست بگریزد ز عشق تابناك
وز جمال و از جلال نور پاك

پس ندا آمد کجا خواهی رمید
وصلت عاشق بود بیم و امید

هر چه دیدی آن نشانی من است
روح تو از ما نشانی در تن است

روی خود بر جانب آتش نما
راه یابی در حریم کبریا

بردبار و صابر و قلب قوی
بر مراد و مطلبت فائق شوی

لایق پیغمبران نبود فرار
با رشادت جای خود گیرد قرار

سر نوشتت فجر رخشنده رسد
صبحگاه معرفت بر تو دمد

این جهان را صالحی و رهنما
در زمان خود شوی فرمانروا

پس بشد مجری فرمان خدا
تا نماید عهد پنهان را وفا

***

بعد آن عیسی بعالم جلوه کرد
با صفات تابناك آن نیکمرد

دلربا و مهربان و نیك رو
با محبت، خوش قریحه نیك خو

موطلائی ، نقره‌فام و خنده رو
سروقد و راست قامت راستگو

خوش بیان شیرین زبان و باوفا
با شکوه و با جلال و با صفا

با ظرافت با وجاهت با حیا
با متانت با وقار و خوش لقا

روشنی از چهره‌اش ساطع شده
نور ایمان بردلش قاطع شده

چهرهٔ جذاب و معصوم و فقیر
مرد و زن برخوی نیکویش اسیر

بر مراد و برخر خود استوار
موعظه بر خلق گوید راهوار

بهر آئین جماعت مرد و زن
با کمال وجه فرمود این‌سخن :

گوش کن از من بیانی هوشمند
شمع دانش روشن است ای ارجمند

امتثال آمد مرا امر خدا
ارتضا آید همی این رتبه را

یاد گیرید این عملهای نکو
رتبه را عالی کند آنرا بجو

روح او با امر حق تطبیق کرد
پس بمردم حکمتش تزریق کرد

در بیان منطق و حکمت قوی
شافی و جان‌بخش ، هم نهضت قوی

مبتکر بر علم روح و مرتبط
مشتهر در گفتگوی مختلط

آتش عشقش چنان بالا گرفت
راه خودرا در یم و صحرا گرفت

مکتب پیغمبری را باز کرد
موعظه بر مردمان آغاز کرد

***

یك شب عیسی بود اندر کوی راز
با خدا گردیده در سوز و گداز:

«گویم اکنون اینسخن آید مرا
میشود آیا بیان کردن تو را ؟

این اتمها و عناصر چیست حال
حیرت و سر گشتگی فکر و خیال

آشنایم کن باسرار اتم
کان شعور و عقل من کرده است گم

پس ندا آمد باو مرد متین — نیستی کاشف بر اسرار زمین
در زمان دیگری صاحب نظر — هست کاشف این معانی را خبر
عرضه گردد بر شهاب و طالعش — روشن و آگاه سازم قالبش
قدرتی از امر من باشد درون — از میان اجتماع آید برون
چشم و بینائی او ذرات بین — عقل و فکر مغز او باشد وزین
گیتی و افلاك را وحدت دهد — آدمی را در جهان و صلت دهد

***

کار تو باشد شفای عاجزان — معجز خود را در این عالم بدان
روز سبت عیسی و شاگردان وی — راه معبد را همی کردند طی
تا شدند اندر کنار حوض آب — (بیت خسرا) بود نامش در خطاب
یکنفر مفلوج عازم با شتاب — بهر استشفا رود در حوض آب
چون مسیح آنمرد را نالان بدید — با تبسم روی خوش دادش نوید
آب کی باشد شفای عاجزان — از خدا آید شفا از آسمان
شرط ایمان باشد ای مرد فقیر — رحمتش بر بندگان آید ظهیر(۱)
پس دلت برنور ایمان شاد کن — بسترت بردار و او را یاد کن
اینسخن را چون زعیسی او شنید — نزد خود مفلوج حالی نوبدید
صحتی در پای خود احساس کرد — قدرت و نیرو بخود اجلاس کرد
ره سپر شد آنمریض از آن مکان — چون جوان نزدکسانش شد روان
پس هیاهو درگرفت: اعجاز شد — نیم عمر افلیج مرد اعزاز شد
آن نشانی از خدای قادر است — راستگو عیسی و امری صادر است
شأن او پیغمبری و رحمت است — رشتهٔ تقدیر و خیر و عزت است
بابساطت(۲) امر حق ایفا نمود — جان شیرین در رهش القا نمود
آخرین فرمان او بر پیروان — بود مهرو مهر ورزیدن ـ بدان

***

ششصدو بیست و دواز میلاد شد — نور حق تا بید و دلها شاد شد
زین درخشش دین حق بنیاد شد — این زمین از لطف حق آباد شد
گشت طالع منجی از لطف خدا — ازهر و اشرف بشد فرمانروا
نام او باشد ستوده . نیکخواه — شد محمدص احمد آنمحمود راه
گسترش پیدا نمود آن دین حق — سوره صد با چارده آئین حق
روزی او تنها نشسته بی گمان — غوطه‌ور در فکر آئین جهان
ناگهان در پیش چشم او نشست — با ظرافت یك فرشته لوحه دست
لوح زرینی به پیش او نهاد — وز محبت گفت برخوان با وداد
پس محمدص گفت ای یار شفیق — بیسوادم بگذر از ما ای رفیق

(۱) یاری‌کننده (۲) خوش روئی ـ خوش صحبتی

باز بر او گفت جبریل این بخوان
« اقرأ باسم ربك » اینرا بدان

پس محمدص خواند لوح یار را
مطلع گردید وضع کار را

با جماعت گو تو تکبیر خدا
نیکبختی شد میسر مر ترا

تو بعبرت باش با مردم نشین
تا بدست آری همی محصول دین

باش در امر الهی بس صبور
در عبادت روز و شب چست و جسور

چون بجا آری تو اعمال مدام
آنکه خیزد با تو، باشد درقیام

چون محمدص این سخنها را شنید
لوحه و جبریل را هم او بدید

شد روان نزد خدیجه باشتاب
باز گفت او را از آن وضع عجاب

پس خدیجه کرد ایقان (۱) و قبول
گشت مؤمن بر سخنهای رسول

گفت برگرد و برو درکوی یار
منتظر باش و تراضی پیش آر

چون محمد باز شد در آن دیار
با پیام آمد فرشته سوی یار

خواند بر او آیتی محکم رزین :
«نیت تبلیغ کن گشتی مبین

حکم حق را در جهان تعظیم کن
خلق را با مهر از آن تعلیم کن»

بایقین دانست پیغمبر شده
بر سر آن مردمان افسر شده

پس بارشاد خلایق برشتافت
مظهر اندیشه برد اما بتافت (۲)

سوی بیت کعبه شد آنگه وزین
در میان مردمان لرزان چنین

خاست برپا و بگفتا با یقین
دیده بگشا حق ز گفتارم ببین

برتری دین حق عالم گرفت
با حقیقت در زمین خاتم گرفت

پس بگفتا : « لااله الاالله »
من رسولم از سوی آن نیك جاه

قلبها بگرفت با گفتار خویش
دیده‌ها را خیره کرد از کارخویش

گشت با اصحاب در گفت و شنید
کایه‌ها آمد ز قرآن مجید

دانش و تعلیم گردید آشکار
معنی دین میکند جان را شکار

عاقلان گوبا رجا بامن شوید
در پی این دین همه ایمن شوید

گفت از فرمان نیابید انحراف
چونکه سر پیچی ازآن باشد خلاف

همچنان با وعظ و اندرز سترگ
سالها کوشید و دینش شد بزرگ

جمع کوچك را هوا خواهی نمود
مسلم و اسلام نامید آنچه بود

معنی مسلم چو تسلیم خداست
قطره از دریاو زانجایش صداست

گرددت هادی خرد در راه راست
دره حق محرم اسرار خواست

در میان مردمان آن مکان
دعوت و حکمت بفرمود آن زمان

خالق اکبر پرستید این چنین
کرد غرا نطقهای آتشین

دائماً او بود اندر قیل و قال
ریشخند از جانب اهل ضلال (۳)

چون سخن میگفت او باکافران
نغمه میخواندند آنجا جاهلان

(۱) یقین کردن (۲) افروخت (۳) گمراهی

رنج میبرد از زبان و حرفشان
از پلیدیها و مکر و صرفشان(۱)

متقدا وقعی بر آنها می‌نکرد
همچنان میگفت پند آن راد مرد

مقتدائی مطلع و محبوب هست
رهبر مضمر دلیل خوب هست

جملگی را بود قصد جان وی
دشمن سرسخت با ایمان وی

سد خدیجه در همان هنگام فوت
این مصیبت در محمدکرد صوت (۲)

بعد اندك مدتی هجرت نمود
مکه را با آهل آن فرقت نمود

شهر طائف را مقر کار کرد
با نصیحت گمرهان بیدار کرد

گفت هردین جو بیاید نزد ما
غیر دین هـرگز نشاید دوست را

هرکه دارد حب ایمان و یقین
حبش ایمان باشد و راهش بدین

گر تو بر دین خدا پی‌برده‌ای
سوی پیغمبر تو رو آورده‌ای

بعد چندی باز شد سوی دیار
ترك طائف کرد و در مکه قرار

پس دو وده تن زیثرب از رجال
نـزد پیغمبر نمودند این سؤال

چیست این اسلام ای روشن ضمیر
برگـو آئین حقیقت ای خبیر

گفت در پاسخ که خیلی ساده است
در نهاد هربشر آماده است

سهل و آسان است آئین خدا
در دل خلق است و نبود زو جـدا

اول این‌دان : یك خداو یك رسول
بت پرستی لغو گردید و افول

دوم از لفظ دروغین احتراز
تهمت و دزدی تو کار خود مساز

اجتناب از خمرو از مسکر نمای
هم زمیسر دوری ، این مشعر نمای

سوم آنکه در عبادت روز و شب
جانب آئین حق‌رو بـا ادب

این سخنها گفتهٔ پیغمبر است
شرح آمال و نـوای رهبر است

لحظه‌ای از کار دین غفلت نکرد
کامیاب و کامران آن نیك مـرد

شصت وسه ازعمروی چون‌طی بگشت
کرد با مردم و داع آنکه گذشت

***

وقت آن امدکه باشد اتحاد
وحـدت ادیان بگردد انعقاد

هست یزدان مرئی اندر هرزمان
تو محیطش دان و قادر بی‌گمان

از نوای بزم و وصل دلبری
عیش روح آید وجود انوری

هست یاری با محبت با وفا
من حدیث عشق گویم با صفا

یار من آمد که نـردد آشنا
از بیان و وصف من گیرد بقا

او سخن گوید مقام راستی
کز زبان عشق و دل بر خاستی

نور عشق آمد که وحدت آورد
بزم‌عشق‌است این‌سخن‌کت(۳)آورد

اتحاد و وصل ادیان این امید
میدهم تا برهمه باشد نـوید

تا بگردی راحت از هر گفتگو
دست امید آوری پیشش نکو

بین ادیان هست وجه مشترك
آن خدای واحد و فرد است یك

(۱) افزون (۲) بصدا آوردن (۳) که ترا

مقصد هر دین و ایمانی خداست معنی وحدت بدان جانا خداست
مقصد از هر راه و رسمی کار نیك مقصد وحدت بود کردار نیك
مهرو صلح آرد نجات این جهان کار نیکو هم صفای جسم و جان
آدمی خود با جهان یك پیکر است با سماوی اختران اکبر است
چون بپوئی راه وحدت با صفا راه صلح معنوی گردد عطا
دین و دانش هست بهرجان پاك پس بشر بی دانش و دین است خاك
آنچه باشد سودمند اجتماع از برای فرد دارد انتفاع
بر جماعت هرچه خود شایسته نیست از برای فرد هم بایسته نیست
گر تو راه معرفت راطی کنی خانهٔ تاریك دل را حی کنی
تا بیابی وحدت اشراق او جای عشق و مرکز احراق او
جان بیعشق ای عزیز افسردگی است روح باعشق این بنای زندگی است
با تفکر سوی حق یابی تو راه با مباهی وحدت ادیان بخواه
زندگی در واحدیت زندگی است غیر وحدت مایه شرمندگی است
هر بلا آید زدوری و نفاق مهر ورزیدن بیارد اتفاق
تا توانی نیك باش و نیك رو وز نفاق و از تلون دور شو

* * *

ای تو دور افتاده از اقوام خویش قتل عامی کرده از اعمام خویش
این نباشد راه و رسم عاقلان کار حیوان است و مغز جاهلان
چون توان دادن بتو نام بشر آدمی باید شدن نی کره خر
آدمی را مهرو وحدت لازم است جای آن بر بمب وموشك برده دست
جهد در صلح جهانی ثاقب است گویم اکنون این رسالت واجب است
گر ثبات وصلح باشد در زمین میشوند آسوده خاطر اهل دین
زاختلاف دین ووحدت چشم پوش راه وحدت برگزین حرفم نیوش
گر خرد باشد بمغزت رهنما راه واحد پیش گیری با صفا
احتیاج مبرم است امروز این در جهان وحدت شود حق الیقین

تفسیر مختصری از اشعار بالا

ای یزدان مقتدر مهربان دربارهٔ خویشتن چه گویم و مرا چه نیازی است که از خود با تو حکایت آغاز کنم چرا که تواز ضمیرو روحم خوب خبرداری. پس سخنی نتوانم گفت جز آنکه شکر محبت‌ها والطافت را بجای آورم وبقدر بزرگی وعظمت وقدرتت ترا سپاس گویم.

این همه تجلی که درسازمان وجود پیداست واین همه مخلوقات واشیاء ومظاهر که دراین زمین و در آسمان دیده میشود همه جلوهٔ خلقت است که از وجود تو پدید آمده وهستی عالم لایتناهی جز از بود تو نیست.

آنهائیکه برای عالم ابتدا وانتهائی قائلند دراشتباهند وآنهائیکه جهان را از تو جدا و منفك میدانند وترا از عالم دوروسوا میشمارند نیز برفکر صحیح استوار نیستند چرا که عالم آفرینشت هرگز از توجدا

را امر بپاکی و پاکیزگی میدهد و قبل از آنکه رسالت خویش را انجام دهند با حسنات و فضائل وجود مقدسشان‌را میآراید. بعلاوه زندگانی آنها نمونه و سرمشقی برای جهانیان است و این‌امر امروزکه لزوم وحدت ادیان بیش از هرزمان دیگر احساس میگردد روشن و آشکار است و ازهرسو نغمه و مژده ونوید این حقیقت در جهان بلند و برپا است و راه و رسم نیکوی این حقیقت درگیتی ظاهر شده و چون دلها و نفوس در باطن عاشق وشیدای‌این درخشندگی‌الهی هستند همگی‌واله و حیران‌انتظاراین تحول‌رامیبرند.

اینست‌که میگویم بامر خداوند متعال یك خورشید درخشان و عالی‌که شکوه و جـلوه و عظمت آنرا بوصف نتوان گفتن بسوی جهان خواهد درخشید وآدمیان‌را فیضهائی خواهد بخشیدکه قابل وصف و ادراك نیست و این لطف نخست در خوی و جمال‌آن رهبر جلوه‌گر شده واوراباتمام مظاهرکمال‌وجمال و خصال‌آراسته است تا بتواند با این تجهیزات بـزرگ معنوی در جهان اثربخش باشد وآدمیان را از خوی زشت و ناروا برهاند و دل و جانشان را از این دیوها و سیاهی ها پاك‌کرده همدم‌فرشتگان سازد.

کسیکه با چنین الطافی مجهزگردیده مسلماً بزرگترین‌کار خود را در زنـدگانی بدنبال عشق و محبت و لطف خدای رفتن میداند و سعادت خویشتن را دراین میشمارد‌که درپی‌دانش و فهم‌وجلوه‌های الهی برآید و خود را باآنها مزین‌گرداند.

* * *

اینست‌که از تو خواهانم‌که مرا باانقلابی‌که در درونم پدید میآوری رهنمائی فرمائی و باعشق و جذبه وکشش مرا بسوی درگاه خود بخوانی و مراسم لطف و محبت را بمن ارزانی داری . ازآنجاکه کوی تو جایگاه سرور و شادمانی و پاکیزگی است منکه سخت نیازمند فیض و رحمت تو هستم بدریوزگی بدان روی میآورم و در اینراه از خود صبر و طاقت و هوش ندارم و عشق چنانم واله و شیدا ساخته‌کـه عقل را مسخرکرده و فریاد مشتاقی را از همهٔ سلولهای وجودم برانگیخته است چنانکه‌دیگر حاضرنیست بناصحان دنیوی‌که او را بهوشیاری در مادیات زندگی و سامان دادن باوضاع روزمـرهٔ خود میخوانند گوش فرا دهد و سرگشته و مجنون‌وار برای دریافت فیوضات لطف بسوی تو میدواند.

آه‌که در این دنیای پرجلوه رنگارنگ‌که سر منزل بقااست چه‌گلستانهائی وجود دارد. اگردر عالم بقائی نباشد چگونه اینهمه‌گلها و مظاهر جلوه و لقای خود را نشان میدهند.اگر بقائی دربین نباشد جلوه‌ای هم نخواهد بود. اگر فنا حکمفرماباشد دیگر چه انتظاری ازجهان داریم وچه چیزی‌ازتجلیات آن میتوانیم دید؟ پس این بقا است‌که مایه دیدن لقا و تجلی‌آفرینش است . این سخن‌را بخاطربسپارید وآنقدر دم از فنا نزنید .

* * *

اینك بدفتر دل‌که یادبود و یادگاری است‌که درآن مظاهرعشق با خط جلی ومنظم‌نگاشته شده مراجعه‌کرده و اوراق‌آنرا یکی یکی ورق میزنیم و از لابلای‌آن حقایقی از جریانات عشق عالمی بیرون میآوریم. زندگانی‌کسانیکه خداوندآنها را بعنوان مظهر عشق برانگیخت و رهبر عشقشان ساخت؛ حیات آنهائیکه دل و دنیا و همه چیز خود را در راه عشق حق باختند وازوجود خویش‌آماجی برای هرگونه بلا ساختند و بسوی راه حقیقت دو اسبه تاختند و همه چیز را جز حق و دستور حق از یاد بردند و جز عشق خدا هرچه بود از دل خویش بیرون راندند . اینها برگزیدگان و پیامبران الهی بودندکـه معلمین عشق بشرند،عشق‌پاك، عشق‌عالمی، عشق بخدا. اینست‌که دراین فرصت‌کوتاه سخنانی‌دربارهٔ‌این بزرگواران

برشما میگویم . نخست ای خواننده‌عزیز افتتاح کلام را از حضرت موسی و حضرت‌عیسی که دل خویشتن یکسره بعشق‌حق‌بستند برتومیخوانم: اینحکایات را میگویم که همگی ازآن عبرت‌گیرید و بدانیدکه بزرگ مردان برگزیده چگونه راه راست عشق و خداپرستی را بعالم نشان دادند و چه زحمت‌ها متحمل شدند.

* * *

حضرت موسی پس ازآنکه فرمان الهی را دریافت از شدت شیدائی و بیخودی دل ازدست بداد چنانکه به دشت و صحرا که مانند همه جا مظهری باشکوه‌ازتجلی‌یاراست‌برفت ولی‌عشق دردلش‌چنان آتشی افروخته بودکه‌همه‌سبزه‌ها و چمنهای صحرا در نظرش چون‌آتشی جلوه‌کرد، همان‌آتشی‌که طور نامیده شد.

مجسمهٔ حضرت موسی علیه‌السلام کارمجسمه سازمشهور میکل‌آنژ که در داخل کلیسای سن‌پیر رم میباشد .

این عشق بزرگ و عظیم چنان قدرتی داشت‌که پرتوآن سراسر عالم راگرفت و جهانی را روشن‌کرد و ازتجلیات‌آن دنیا در بهت‌وحیرت فرورفت و دچار شگفتی‌گردید در حالیکه موسی همچنان در دنیای عشق بحق غرق بود وسر از پای نمیشناخت .

این نزول امواج علم و عشق چنان‌قوی و نیرومند و پرقدرت بودکه پیکر موسی راکه‌از لحاظ جسم، بشری‌بیش‌نبودبلرزه درافکند همانسان که وقتی نیروی برق زیادی وارد یك‌آلت محدود میشودآنرا به تشنج میافکند. مغز اوکه مهبط و فرودگاه تجلی‌های‌الهی شده‌بود سخت دچارحیرت گردید و از شدت این تماس وصف‌ناپذیر چنان حالتی باو دست داد که دچار رنج شد و سلولهای بدنش بلرزش افتاد چندانکه خواست در مقابل این‌عشق تابناك وخیره‌کننده‌بگریزد. فکرکرد نمیتواند بارعظیم امانت را تحمل‌کند وهروقت‌که عقل خودرا برای فهم و قبول‌آن بکار میانداخت عظمت‌آن در نظرش‌جلوه میکرد و ناتوانی وکمی وسائل وقدرت خویش‌را میدید وبهترین‌راه راگریز ازاین‌امر خطیرمی‌پنداشت. وقتی از عقل خود استمداد میکرد خود راکوچکتر ازآن میدیدکه‌آئینهٔ جمال و جلال نور پاك یزدانی باآن عظمت باشد و چنین میاندیشیدکه با این جسم تنها وبدون‌کمك و وسائل وبدون تجهیزات وتوانائی لازم چگونه خواهد توانست بار را بمنزل برساند و امر رسالت حق را انجام دهد. پس بهتر آنست‌که‌از همان ابتدا این‌کار را نپذیرد و بار عظیم امانت را از شانه‌های خود بردارد زیراتاب رساندن‌آنرا بسر-منزل نخواهد داشت .

در اینحال باو ندا رسید که ای موسی بکجا میخواهی فرارکنی ؟ مگر غیر از ملك من جای دیگری هست‌که میخواهی بآنجا پناه بری؟ هرکجا بگریزی درحیطهٔ اقتدارمنی وبدانکه‌اینوظیفهٔ رسالت برای تو معین شده و در نهاد و سرنوشت و تقدیر تست. مگر میتوانی‌اززیربار تقدیر فرار نمائی. تقدیر

انجام خواهد شد. دلقوی دار و نگرانی بخودراه مده که آنکس که تقدیر ترا چنین خواسته خواهدتوانست آنرا بانجام رساند وترا بسرمنزل مقصود ببرد. پس چه نگرانی داری و چرا میترسی. نترس (لاتخف) شجاع و بردبار و صبور و با استقامت باش. بدان که در راه وصل عاشقان نشیب وفراز بسیاراست وسراسر آن از بیم و امید انباشته. راه رفتن بمقصود تنها از یك سلسله موفقیتهای پی در پی ساخته نشده بلکه موفقیت با شکست و امید با نومیدی و فراز با نشیب بهم آمیخته و همهٔ اینها بایستی باشد و مرد خدا و کسیکه سرنوشت او رسیدن بمقصداست بایستی از همهٔاین مراحل بگذرد، استقامت بورزد، ازبیمها ناراحت نگردد و امیدها او را فریب ندهد و از رفتن مغرور و باز نسازد، شکستها او را از پای نیندازد، اگر صدبار بزمین افتد باز برخیزد، چنان نیفتدکه دیگر قدرت برخاستن نداشته باشد همیشه با نیروی عظیم صبر و بردباری مشکلات را حل نماید و ازآنها بگذرد و راه خود را بسوی مقصود ادامه دهدتا بالاخره بهدف خود نایل آید.

ای موسی هرچه در راه خویش دیدی بدان نشانی ازمن است زیراجزامرمن چیزی در عالم وجود ندارد و هرچه پیش آید نمیتوانی آنرا بکسی غیر از من منتسب کنی. بدان که من در همه چیزعالم هستم و با همه همراهم و هرچه پیش آیدآنرا میدانم و باآن همراه وتوأمم. پس ترا چه ترسی و چه واهمه ایست. من در همه کارها باتو هستم و با تو همراهم و بتو این نشانی را میدهم که هرکجا روی و هرجا باشی منهم باتو خواهم بود. علامت و نشانی آن همین روحی است که تو در تن داری که موجب زندگانی تست. این روح از من است که تن ترا بحرکت و حیات واداشته وآنچه آثار زندگی در تو است از روح است و میدانی که روح هم از من است. پس دیگر ترا چه بیمی است چون من باتو هستم و دراین راه باتو همسازم.

اکنون روی بجانب آتش (طور) بگردان و بسوی من بیا تا در حریم کبریائی من راه بیابی و دستورات هدایت خلق را از من دریافت داری. پس در اینراه بردبار و صابرباش وقلبترا قوی دار تا بر مراد و مطلب خود توفیق یابی. بدان که فرار وشانه خالی کردن اززیربار امانت و مأموریت الهی شایستهٔ پیامبران نیست. باجرأت و رشادت در کار خویش ثبات و استقامت داشته باش تا بمراد ومطلب خود برسی و این را بدان که سرنوشت تو اینست که باین پیروزی نائل شوی واین سرنوشت که اکنون فجردرخشنده وسحرگاه آن درنظرت پدیداراست برتو نازل میگرددو کم کم تکمیل میشودو تو آنرا بهمهٔ جهان ابلاغ خواهی کرد.

تو برای این جهان راهنمای صالحی خواهی بود واوضاع آشفته ونابسامان آنرا اصلاح خواهی کرد و پس از موفقیت در هدایت که بتدریج و صبر ظاهر میشود زمامداری ومسؤلیت فرمانروائی دنیا را بعهده خواهی داشت.

موسی چون این خطابها را مکرر شنید همه را قبول کرد و پیمان و عهد پیامبری را درپنهانی با خدای بیست و تمام عمر خویش بکوشید تا این پیمان را وفا کند و بجای آورد.

***

بعدازحضرت موسی (ع) حضرت عیسی (ع) درعالم ظهور وجلوه کرددرحالیکه آن رادمرد صاحب صفاتی درخشنده بودکه درمردمان دیگر کمتر به آن صورت یافته میشد. اومردی بوددلربا وباجذبه وصاحب محبت و مهربانی ودرعین حال نیك روی وخوش سیما. درسراسر وجودش محبت وخلق خوش میدرخشید و بخصائل وفضائل اخلاقی آراسته بود. صاحب قریحه وذوقی خوش بودکه مردمانرا بسوی او میکشید. چهره‌ای زیبا وسفید با موهای طلائی داشت وکمتر اتفاق میافتادکه تبسم ازلبهای وی دورشود. قدی بلند وقامتی کشیده

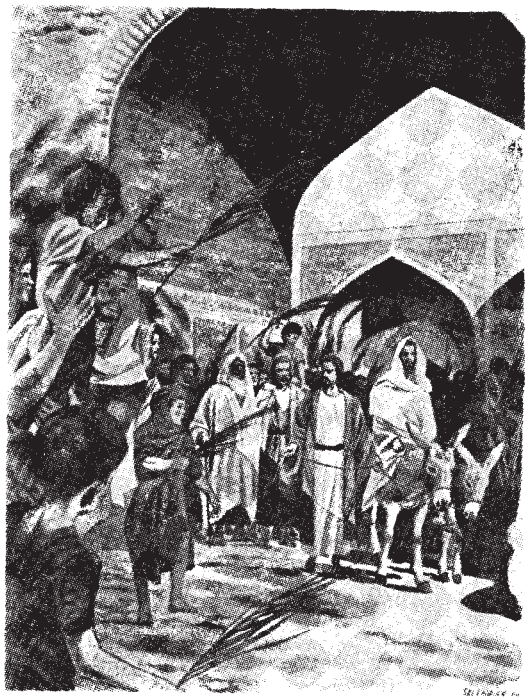

حضرت مسیح سوار برالاغ وارد اورشلیم میشود .

وبا ابهت داشت . در کلام بسیار خوش بیان وشیرین زبان بود وجز سخن راست ازدهانش بیرون نمیآمد . خصلت بزرگ وفاداری وجود باعظمتش را میآراست وشکوه وجلال وصفا ازاو میبارید. رفتار وحرکاتش ظریف ووجیه بود ودرعمل حیا وشرم ازسرورویش آشکار ومتانت ووقار ازهمهٔ رفتار وحرکات وسکناتش هویدامیشد .

چهره‌اش نوری ازوجاهت وپاکی وفضل وفیض خدائی نشان میداد ودلش ازفروغ ایمان ویقین مملو وازآن محکم واستوارشده بود بطوریکه شائبه شك وتردید درآن راه نداشت .

چهرهٔ وی جذاب وحالت معصومیت خاص وفروتنی وافتادگی فوق العاده دراو نمایان ودرعمل وکردار چنان متواضع ومهربان وخوش خلق بود که مردوزن اسیر وشیفته رفتار وعمل وی میشدند . باچنین حالتی برمراد خود که همان تکلیف وامانت پیامبری است استوار بود ودر همان حالیکه برخر سوار و در منطقهٔ اورشلیم ، بیت المقدس ونواحی اردن تبلیغ میکرد میدانست چه میکند وچه میگوید . آنی ازپند وموعظه غفلت نداشت وهمانطورکه راه میرفت مردم را نصیحت میکرد وسخنان هدایت اززبانش جاری بود وبرای همهٔ افراد جماعت اعم ازمردوزن که درسرراه اوبودند بانهایت خلوص وشیرین بیانی نظیر این سخنان را میفرمود : «ای مردم هوشمند این سخن را ازمن بشنوید که چراغ دانش روشن است ودرخشان واحتیاج نداردکه نورآنرا بکمك چیزدیگری ببینید بلکه شمع وچراغ ازخود نورمیدهد وروشن است . همه اشیاء وامور دیگررا باید به نور و تجلی چراغ وآتش شناخت وخرافات را باید با نوردانش ازحقایق تمیزداد نه اینکه دانش را با خرافات بشناسید. دانش خودبخود تجلی میکند . امرخداوند است که اینوظیفه را بانجام رسانم ومن این رتبه ومقام را با رضایت قبول کرده‌ام . دستوراتی که ازطرف حقتعالی بشما میگویم باعث بالا بردن مقام ومنزلت وقدرت شما است و بایستی آنرا فرا بگیرید و ایـن اعمال نیکو را بیاموزید و در زندگی خویش مورد استفاده قرار دهید . »

روح حضرت مسیح که پرتو وتراوش ازامر خداوند بود با سرنوشت و مقدر عالمی که برای وی معین‌شده بود تطبیق نموده وزمینهٔ کار برای‌اوفراهم وقدرت‌انجام عمل برایش‌میسرشده بود لذاتوانست‌حکمت خودرا بمردم تزریق والقانماید . اودر بیان واستدلال ومنطق وذکرسخنان حکمت‌آمیز بسیارتوانا ونیرومند بود وسخنانش شفامی‌بخشید وشنوندگان‌را زنده میکرد ونهضتی که بامرحق برپای ساخته‌بود توانست نضج وقدرت‌فوق‌العاده حاصل کندوهمین‌است که می بینیم امروزه‌صدها میلیون‌نفردرمتمدن‌ترین نقاط جهان‌بنامش افتخار میکنند .

حضرت عیسی علیه‌السلام مبتکر علم‌الروح بود وبطرزی خاص با ابدان واستخوانهای مردگان سخن میگفت‌وعلم‌الروحی که‌امروز مرسوم است مبتکرش آنحضرت است که درگفتگوهای متفرقه‌اش باارواح مشهود بود .

پس‌ازاینکه آتش‌عشق درنهادحضرت‌مسیح سخت‌بالاگرفت چنان‌شعله‌های شوق‌را درخود فروزان میدید که بدشت و هامون و دریا پناه میبرد و بهرجا میرسید و بهریك از افراد بشر برخورد میکرد بر آنها موعظه و نصیحت مینمود و از تبلیغ و اندرز هیچگاه غفلت نداشت و باین‌ترتیب مکتب پیامبری را گشود .

گویندشبی حضرت‌مسیح درحال‌راز ونیاز بدرگاه الهی‌بود وباسوزوگداز سخنهامیگفت‌ودرضمن نزدخود چنین‌زمزمه‌میکرد : «ای‌خدای‌بزرك فکری‌درمغزمن تجلی‌کرده‌که اکنون‌بیان‌میسازم ومیخواهم که پاسخ‌آنرا بدست‌آورم ، آیامیتوانم بدانم این‌اتمها وعناصری‌که جهان‌ازآن تشکیل‌شده ودائماًدرحالت حیرت وسرگشتگی بگردش‌مشغولند وهمه‌اشیاء وموجودات‌عالم‌راساخته‌اندچیست وکدامست ؟ آیاممکنست باسرارآنها آگاه‌شوم ؟ دراین‌باره سخت‌درحیرتم وعقل وشعور خویش‌را ازدست داده‌ام .» چنین ندارسید که ای‌پیامبرمتین‌هنوزبرای‌کرهٔ زمین‌موقع‌آن فرانرسیده‌است‌که‌افرادبشرواقف‌ازاسرارموجودات وتشکیل اشیاء شوند وراز اتم‌را بفهمند . زمان دیگری فرا خواهد رسید که پرده ازروی این‌اسرار توسط صاحب نظری برداشته‌خواهدشد وبراین‌حقیقت‌که چون‌طالع شهاب ثاقب ونافذاست ازآن‌طریق‌آگاه خواهندشد. آنکه‌باید این‌رازهارا مکشوف کند باتعلیمات‌الهی،روشن وآگاه‌خواهدگردیدوقدرتی ازامرمن در درون‌او خواهدبود واین‌شخص‌ازمیان‌اجتماع بشری بیرون خواهدآمد . دانشمندی‌است تیزبین ودقیق وموشکاف‌که عقل‌وفکراو وزین وپرارزش‌است ودراثرفعالیت‌الهی‌خویش جهان وافلاك‌را وحدت خواهدبخشید وانسانرا متوجه ومتنبه خواهدساخت‌که باجهان‌هستی متصل وپیوسته‌است .

☆☆☆

واما ای‌عیسی کارتو عبارتست از شفای مردمان عاجز و معجزه‌ای‌که دراین عالم ازدست‌تو صادر خواهدشد همین‌است . پس‌حضرت عیسی دریك‌روزشنبه باشاگردان خویش جانب‌معبدی ازمعابدیهود روان شدند وبکنارحوض‌آبی رسیدندکه نام آن حوض (بیت‌خسرا) بود . در بین‌آنقوم این خرافه شایع بودکه هرکس‌بیماری‌دارد ودرحوض‌رودازآن‌شفا خواهدیافت . لذایکتن‌بیچارهٔ افلیج نیزبامید بهبودی خودرا در حوض‌آب انداخت . چون‌حضرت‌مسیح آنمردرانالان وپریشان‌احوال‌بدید بارأفت وعطوفت ذاتی‌که داشت دلش‌بحال‌او بسوخت وباروی‌خوش تبسم‌کنان اورامطمئن‌ساخت وگفت : «ای‌عزیزآب‌چگونه معجزه‌کند و شفای‌عاجزان‌باشد . بایدشفارا ازخداوندبخواهی . اماشرط این‌کار درآنست‌که‌ایمان داشته‌باشی تارحمت خداوند پشتیبان ویاری‌کنندهٔ توگردد . پس‌دل‌خودرا بانورایمان شادگردان وایمان‌خویش‌را محکم‌وقوی

دار وخدارا یادکن وبسترخودرا بردار وبرو.» مردمفلوج چون این‌سخنان ازمسیح بشنید حالت خودرا دگرگون‌یافت ودرپای‌خویش‌صحتی احساس‌نمود وبخویش‌قدرت‌ونیروئی‌دیگرداد وآثارنیروی‌فوق‌العاده‌ای تلقین‌نمود . پس‌برخاست ومانندیك‌جوان‌سالم براه‌رفتن‌پرداخت ونزداطفال وعیال‌روان‌شد . آنگاه‌دربین مردم هیاهودرگرفت‌که معجزه‌ای‌بوقوع پیوسته ومردی‌درسنین نیمه‌عمرشفایافته ونیروی‌ازدست‌رفته‌وسلامت گذشته‌را حاصل‌کرده‌است . این‌جز نشانی ازخداوند متعال نیست وباید بدانیدکه حضرت مسیح پیامبری بزرگوار وصاحب‌رحمت بوده‌است‌که جزء سلسله ورشتهٔ انبیاء عظام است وشأن‌اوخیر وعزت وبزرگواری است . آنحضرت با خوشروئی ومحبت امر خداوندرا بجای‌آورد وبالاخره تاپای باختن جان دراین راه پیش‌رفت .

آخرین‌فرمان‌او خطاب به‌پیروانش همانا مهرورزیدن ومحبت‌داشتن بوده‌است .

☆☆☆

هنگامیکه سال۶۲۲میلادی فرارسید باردیگر بمردم جهان نورحق تابیدن‌گرفت ودلهای‌جهانیان باز وروشن شد . بنیاد این حقیقت در این‌سال باتولد پیامبربزرك‌اسلام بنا گردید وآبادی زمین‌ازلطف حقتعالی‌آغازشد . باطلوع یك‌تن‌منجی‌که مظهرالطاف خداوندی وفردی روشن و والاگهر وباشرافت بود دین‌اسلام آغاز وبزودی رونق گرفت ورهبردنیای تازه‌ای‌گردید . نام این‌بزرك مردپاکیزه احمد ومحمود ومحمد ص‌است‌که بمعنی ستوده ونیکخواه میباشد .

دین‌بزرك‌او بوسیله ۱۱۴سوره‌که قرآن‌نامیده‌شد بنیان‌گرفت .

روزی‌که حضرت محمد (ص) تنها در محلی نشسته ودرفکر جهان وآئین مردمان‌که بخرابی و وخرافات‌گرائیده‌بودند دربحرفکر فرورفته‌بود ناگهان بترتیبی‌خاص فرشته‌ای درنزداو مجسم‌شدکه بایك لوحه‌که دردست‌داشت پیش‌وی‌نشست وآن‌لوح‌طلائی‌را درنزداونهاد وبانهایت‌محبت ودوستی ومهر باوگفت «اینرا بخوان» محمد (ص) قدری بآن‌لوح نگریست وگفت : «ای دوست عزیز مهربان من‌سواد ندارم و نمیتوانم بخوانم . ازمن‌بگذر واین‌توقع ازمن‌نداشته‌باش» جبرئیل‌که همان فرشته‌بودگفت: «بخوان باسم پروردگارت‌بخوان واین‌دانش‌را فراگیر.» ناگاه محمد بدیدکه خواندن‌آن‌لوح‌را میتواندوبراین کارکه قبلا قادرنبود توانا است . آنگاه الواح‌رابخواند واز وضع‌آن مطلع گردید . پس‌فرشته باو روی کرده گفت : « مقام عظمت ووحدانیت الهی را بامردمان برگوی وبدان‌که دراینراه باوجود زحمت ورنجی‌که خواهی‌داشت نیکبختی انتظارترادارد . پس‌بامردم معاشرت‌کن وباچشم عبرت وتوجه بافعال واعمال آنان بنگر وبکوش تاخداوند دستورات صحیح دین‌را بوحی‌برتو بیاموزد . بایستی بخاطرخدای وخدمت درراه او صبر واستقامت وثبات بحداعلا پیشهٔ‌خویش‌سازی وروز وشب درعبادت پروردگار یکتا بکوشی ودر راه این‌کوشش وفعالیت‌مداوم هرآنکس‌که ازتوپیروی‌کند وبتوبگرود وراهی‌راکه تومیپیمائی طی‌نماید اززمرهٔ دین تو خواهدبود ونامش باتو ثبت خواهدگردید .»

آنگاه که‌حضرت‌محمد (ص) این‌سخنان ازجبرئیل‌بشنید ومعرفت وحکمت‌را ازلوحه‌ای که‌جبرئیل فرودآورده‌بود بدید باشتاب نزد زوجه‌اش خدیجه روان‌گردید وماجرارا بآن ترتیب‌که گذشته‌بود براو بیان‌نمود .

خدیجه‌که بسخنانش اطمینان داشت و اورا مردی امین و راستگو و درست‌کردار میدانست‌آنچه راگفته بود با یقین قبول‌کرد و برسالت‌آنحضرت برای انجام تحولاتی‌که مأمورآن شده‌بود ایمان‌آورد.

پس باو گفت که: «بهمان جای که آمده‌ای برگرد و منتظر باش چرا که آنجا کوی یار است و در همانجا برای قبول این مأموریت راضی شو و باکمال رغبت و رضا آمادگی خود را برای این امر خطیر اعلام کن.» محمدص چنین کرد و بهمان محل رفت و منتظر فرشته شد و چیزی نگذشت که فرشته با پیامی نزد یار بیامد و برای او آیت محکم و استوار که بنیان آن در راه معنویت از کوه قویتر بود برخواند و گفت: «اکنون بطور آشکار تو برای رسالت در نظر گرفته شده‌ای پس عزم جزم کن که به تبلیغ این مأموریت و پیامبری بپردازی و دراین راه با نیتی راسخ قیام کنی. بایستی حکم الهی و قدرت خداوندی را در جهان بزرگ و عظیم بدانی و آنرا در نظر خلق چنانکه هست بعظمت معرفی کنی: برای تبلیغ راه مهربانی پیش گیر و و حقایق دین خدا را بالسانی نرم و بدون اکراه و باکمال مدارا و گذشت و بردباری بهمهٔ افراد بشر تبلیغ کن.»

محمدص چون این سخنان بشنید بحقیقت دانست که بپیغمبری منصوب گردیده و در میان افراد بشر تاج شرافت و پیشوائی را ازجانب خالق کل دریافت نموده است. پس تصمیم گرفت بارشاد خلایق بپردازد و مظاهر اندیشه پاك او که از تعلیمات یزدانی سرچشمه میگرفت وقتی بردلها می‌نشست آنها را از آتش شوق وایمان میافروخت. آنگاه نقشه‌ها وطرحهائی برای هدایت مردمان بریخت و بامتانت واستواری و یقین قدم بخانه کعبه نهاد و درهمین احوال چون جهالت وشقاوت مردمان را میدید و خویشتن را در مقابل آنان ناتوان مییافت با وجود قدرت و نیروئی که از وحی الهی دریافته بود که یکتن در مقابل مردم وحشی آنروزکه درنظر آنها قتل وغارت بخاطر لقمه نانی مباح بنظرمیرسید وجزبت پرستی واعمال خلاف کاری نداشتند چطور میتواند این حقایق را تبلیغ کند وچگونه برای کسانیکه ۴۵۰ رب النوع وخدا قائلند بگوید خدای یکتا را بپرستید. اما باقدرتی که از نیروی الهی دروجودش القاشده بود و بخاطر آمادگی سرنوشت که خداوند اورا برای همین کار خطیر ساخته ومجهز کرده بود وقعی باین افکار تردید آمیز نداده مردانه پیش رفت و برپای خاست و بایقین قاطع برآنها چنین گفت: «ای مردمان چشم دل بگشائید وسخنان مرا بشنوید آنچه را میگویم بطور قطع ویقین باور کنید وبدانید که دین حق طلوع کرده و باکمال حقیقت مهرسرافرازی وعظمت را درعالم از خداوند دریافت نموده است وتردیدی دراین باره نباید داشته باشید.

پس بدانید که خدائی جز خداوند بزرگ ویکتا نیست ومحمد رسول خداوند وبرگزیده اوست و نوردانش را از وحی الهی دریافت نموده تا شما رابراه راست آورده و طریق زندگی درست را بشما بیاموزد.»

آنگاه راه خود را بمردم نمود وخود بآنچه میفرمود عمل کرد و رفتاروکردارش چنان پاکیزه ودرست بود که دلها را تسخیر ساخت ومردمان را بسوی خدا متوجه کرد.

احباب ودوستانی که کم کم بگرد شمع وجود اوجمع میآمدند باوی از درگفت و شنید در آمده برای راه هدایت خلق نقشه‌ها بآنها ارائه میفرمود وطرح‌ها میریخت ومشورت میکرد ودر این میان وحی الهی بصورت قرآن مجید کم کم صورت وقوع میگرفت وآیات قرآنی یکی پشت دیگری نازل میشد.

آنحضرت به پیروان خویش چنین میفرمود: «بدانید که دانش تعلیمات الهی چنان با انسجام و قدرت ونیکوئی برشما آشکار خواهد شدکه روح وجسم شما را تسخیر خواهدکرد ووقتی اهمیت آن برشما روشن گردید آنرا بالاترین نعمت خداوندی خواهید دانست. پس بایستی مردمان عاقل وخردمند باکمال توانائی، یأس ونومیدی وبدبینی را بکلی ازخود دورکرده بدانندکه درپناه دین حق ایمن خواهند بود بشرط اینکه ازدستور وفرمان الهی منحرف نشوند وسرپیچی نکنند وعقلا وروشنفکران که حقیقت را زود

میفهمند باید بلادرنگ تابع دستوراتی که از طرف خداوند بوسیلهٔ الواح نازل میشود باشند.»

باین ترتیب حضرت محمد «ص» سالها بکوشش و فعالیت پرداخت و دائماً بصورتهای مختلفه مردم را پند و نصیحت میگفت و بهرترتیب که میتوانست در راه تبلیغ میکوشید. در این طریق رنجهای بسیار برد و سختیها دید و فشارهای فوقالعاده وطاقت فرسا براو واردآمد وبسی گرفتاریهای وصف ناپذیر در سر راهش ظاهر شد اما از هیچیك نهراسید و از شکست ها و ناراحتی‌ها مأیوس نگردید و سالها فعالیت و جد و جهد نمود تا اینکه دین او قدرت گرفت و مرام او توسعه یافت و عده‌ایکه هنوز کم بودند دور او را گرفتند و این افراد صاحب ایمانی استوار شدند و با فداکاری از مسلك او پشتیبانی نمودند. حضرت این افراد را مسلم و دین خود را اسلام نامید و معنی اسلام‌را تسلیم شدن به امرخدا توجیه‌فرمود. میگفت که «بشریت و همهٔ موجودات قطره‌ای از دریای بی‌پایان الهی‌هستند و هرکدام جزء این سازمان عجیب عالم و در نتیجه تابع و مقهور نقشه و روش آنند و برای آنها امکان نداردکه بتوانند ازامرخالق و ناظم جهان آفرینش سرپیچی کنند. پس‌چه‌بهترکه مسلمان باشند واوامرخدای خود راگردن نهند وباکمال رضا و انقیاد و فروتنی براین حقیقت معترف شوند و بدانندکه اگر صدائی از حلقوم آنها بیرون میآید یا عملی ازآنها صادر میشود منشأ و مبنای‌آن از حول و قوهٔ الهی است‌که‌بآنها داده شده است.

پس‌آنکسان‌که خرد را راهنمای خود قرار میدهند واز خرافات و افکارپیشین‌آباء و اجـدادی چشم میپوشند وآنچه راکه عقلشان بپذیرد از این تعلیمات الهی پذیرفته و روش خویش قرار میدهند زود باشدکه در راه حقیقت محرم اسرار شوند و حکمت راکه بهترین نعمت و خیرالهی‌است دریافت دارند.»

آن‌حضرت‌این سخنان حکمت‌آموز و حقایق دین را بمردمان میگفت و بدون هیچگونه تبعیض ونظری همگان را براه راست‌دعوت میفرمود. ازسوی دیگرخود بشخصه‌وقت خویش‌را بعبادت میگذرانید، باکمال خلوص خالق بزرگ را پرستش میکرد . در خلوت باخدای راز و نیاز مینمود و روزها و شبها هرکجاکـه میتوانست بایراد نطقهای‌آتشین و دروس هدایت‌آمیز میپرداخت وآنی از خدمت در این راه غافل نبود. او همیشه در حال نطق و هدایت و تبلیغ و بیان حقایق میبود و زندگیش به قیل وقال دراین راه میگذشت‌اما جهال درمقابل‌آن عکس‌العملی جزریشخندوتمسخر وخنده‌های‌نیشدار وتوهین‌نشان‌نمیدادند.

محمددرهرکجاجمعی‌ازمردمان‌رامییافت‌بهدایت وارشادآنهامیپرداخت‌وباآنهاسخنان‌حکمت‌آمیز میگفت‌امامردم نادان عامی‌که مغزشان‌ازخرافات قبلی پرشده‌بود بجای‌اینکه‌باو توجه‌کنندیاسخنش‌راگوش بدهند شروع بخواندن آوازها و تصنیفها میکردندکه صدای او را بپوشانند. اماآنحضرت توجهی بـاین مزاحمین نمیکرد و بسخن خود ادامه میداد وآنقدر پایداری و پافشاری میکردکه آنها را از عمل زشت خویش منصرف میساخت. بکارهای‌آنها وقعی نمی نهاد و به پند و اندرز خویش ادامه میداد. البته ازاینکه این افراد جاهل وقت خود را بجای انجام‌کارهای نیکو دراین راه زشت مصرف میکردند ودراین‌پلیدیها و مکرها سماجت میورزیدند و زبان خود را بجای بکار بردن در امور نیکو در این اعمال لغو و بیهوده و خلاف مصرف مینمودند رنج میبرد ولی چاره نداشت و بایستی منتظر شود تـاآنها هم روزی براه عقل آمده و حقایقی راکه بجهانیان اعلام میکرد بدانند و بفهمند.

بلی–پیشوائی سررشته امور نیکو است و مطلوب هرفردی میباشد ولی خداوند است‌که بایداین رتبه‌راتعیین‌نماید خداوند متعال‌زعامت و رهبری‌معنوی‌را برطبق‌سازمان ومکانیسم‌مغزی‌که بافرادخاص اعطا فرموده‌بآنهامحول‌میکندوراه رابرآنهاآسان میسازد. برای قبول و شناخت پیامبران و سخنان‌آنها وراستی

ادعای کلام پاکشان بهترین دلیل نفس خودآدمی است زیرا مطالبی کـه خداوند برای هدایت‌بشر بوسیله پیامبران اعلام و ابلاغ میدارد در ضمیر خود بشر موجود است و این حقایق‌آفرینشی‌در باطن‌انسان‌هست منتها پرده‌های اوهام جلو این نور را گرفته و وقتی این حقایق توسط پیامبران بیان میگردد در حکـم تذکر و یادآوری است (فذکر- ان انت‌الامذکر). پیامبران حقایق را به‌بشر یادآوری مینمایند بهمین‌لحاظ است‌که این دانستنیها در دلها می‌نشیند و همین نشستن بردل دلیل برآنست‌که در دل‌سابقه‌ای ازآن‌هست. اگر چنین چیزی نمیبود بشر حاضر نبود حقایق را از چون خودی بپذیرد. همین‌امر دلیل درستی گفتار پیامبر و حقانیت الهی اوست و دلیلی بهتر از این نمیتوان یافتن.

در هر حال جهال و نادانان‌که سخنان پیامبر هنوز بقلب‌آنها نفوذ نکرده و اوهام و خرافات مانع تجلی‌آن حقایق بر ضمیرشان میگردید بعلت تعصب به اعتقادات پیشین قصد جان اوکـردند و دشمن سرسخت وی شدند و بآزارش پرداختند.

در همان اوان حضرت خدیجه همسر باوفایش فوت‌کرد وچون‌علاقه زیادی بآن بانوی‌بزرگوار داشت از این مصیبت سخت ناراحت شد و خود را تنها احساس نمود. پس ازاندك مدتی از مکـه هجرت و این شهر و اهل آنرا ترك‌کرد و بسوی طائف (مدینه) رفت ولی قصد آنحضرت ازاین مهاجرت همانا ادامه خدمات و وظایف پیامبری خویشتن بود و میخواست بهـرصورتیکه امکان دارد این خدمت را ادامه دهد و چون امکان ادامهٔ تبلیغ در مکه درآن تاریخ میسر نبود شهر طائف را برای‌این‌کار برگزید. این شهر از پیامبر استقبال بهتری‌کرد و حضرت نیز باکمال فعالیت و شتاب به بیدارکردن مردم پرداخت و اعلام فرمودکه هرکسی‌که طالب است نزدآنحضرت برود تا بدینوسیله شایستگی قرب خداوندی را پیدا کند. هرکسیکه صاحب ایمان و یقین باشد مسلماً دین برای او ارزش بسیارخواهد داشت وراه حقیقی‌خود را درآن وادی جستجو خواهد نمود. همچنان هرکس‌که با رجوع بضمیر پاك خود حقیقت دین خدایرا بفهمد و بدان پی‌برد بسوی پیامبر او توجه خواهد نمود و دستور هدایت را از او دریافت خواهدکرد. پیامبر اکرم چندی درآن شهرستان باقی ماند و پس از موفقیتهائی‌که یافت و عده‌ای‌را بدین خدائی در آورد چون زمینه را مساعد دید از شهر طائف مهاجرت فرمود و در مکه مستقرشد و درآنجا نیز بانجام خدمات بزرگ الهی خود مشغول گردید.

گویند در این زمان دوازده تن از مردمان یثرب نزد پیامبرآمده از اوچنین پرسیدند: «ای مرد بزرگ و روشن ضمیر بنیاد دین اسلام را بما معرفی بفرمای و بگوکه‌آئین چیست‌وکدامست؟» حضرت در پاسخ فرمود: «دین خیلی ساده و روشن است و هربشری‌آنرا در نهاد خودآماده دارد واگر به‌باطن خویشتن رجوع نمایدآنرا خواهد یافت. دین وآئین الهی بسیار سهل است و همراه ضمائر مردمان‌میباشد و ازآن جدا نیست. چیز مصنوعی نیست‌که از خارج برآن اضافه‌کنند بلکه مطلبی‌است فطری‌که در درون هرفرد وجود دارد منتها باید او را بیدار و متوجه‌کرد تا حقایق درونی خود را بیابد. نخستین رشتهٔ این حقایق‌آنست‌که خداوند یکی است و پیامبر خداکه ابلاغ‌کنندهٔ امر اوست یکی‌است و مردم بایداین حقیقت را بایقین دانسته و توجه خود را به یك نقطه متمرکزکنند تا از تشتت نجات یابند. بایدبدانندکه بت‌پرستی عملی لغو است و بایستی ازبین برود وافول‌کند زیراعالم واحداست ونیروئی‌که عالم‌رامیگرداند واحد میباشد و اعتقاد بخدایان یا ارباب انواع مختلفه جز زیان برای بشر ندارد زیرا راستی‌آنست‌کـه بدانیم مؤثری در عالم وجود جز خداوند نیست.

دوم آنکه بشر باید ازدروغ گفتن بپرهیزد وجز کلام راست ودرست ازدهان اوخارج نگردد، بکسی تهمت وارد نسازد ومال خودرا امال خود ومال مردم رامال مردم بداندودست تجاوز ودزدی وحرام بمال دیگران درازننماید. ازشراب وهرگونه مسکر وقمار پرهیزدارد واین مطلب راخوب بفهمد واستنباط کند.

سوم آنکه شب وروز درانجام عبادت پروردگارکوشا باشد وادب ونزاکت و خوشروئی را پیشه نماید وباکمال تواضع درراه دین خدا پیش رود.

اینها بود رفتاروسخنان وتعلیمات حضرت محمدص رهبر دین اسلام که در سراسر عمر ازکار دین غافل نبود وبالاخره وظیفهٔ مبارك خود را باکامیابی وکامرانی انجام داد وهنگامیکه عمر پربرکتش به۶۳ رسیدبامسلمانان وداع گفت ومرگ قریب الوقوع خویش را خبرداد وبعداً هم لبیك حـق را اجابت فرموده ورحلت کرد وجهانی را داغدار نمود.

* * *

اکنون موقع آن فرارسیده که بین خدا پرستان جهان وپیروان ادیان بزرگ الهی که شمه‌ای درباره پیامبران آنها بیان شد وسایر ادیان اتحاد ووحدتی پدیدآید وهمگی باین نکته بزرگ واقف شوند که خداوند آنطورکه می‌پندارند ازچشم‌ها نهان نیست بلکه مظاهر وقدرت آن درهرزمان ودرهرمحیط و مکان باشکال وانواع مختلف ظاهروآشکار و هویداست وفقط چشم بینا ومعرفت لازم است که بتواند او را ببیند و درك نماید. او محیط برعالم است وبدون شك توانا میباشد وقدرت اوبرسراسر عالم وجود گسترده وهیچ ذره واتمی نیست که بتواند ازفرمان او سرپیچی نماید یابرخلاف رأی اوعملی کند وآنچه در عالم حکمفرماست برطبق نظروصلاح اوست لاغیر. بایستی بشربراین نکته واقف گردد که وجود اوبعالم لایتناهی پیوسته است ومتصل ودرنتیجهٔ فهم ودرك این موضوع وهمبستگی باعالم لایتناهی و آفرینندهٔ بزرگ روح انسان که قطره‌ای ازدریای عظیم الهی است غرق درعیش و سرورلایزال معنوی خواهد گردید ووجود آدمی ازصفا وپاکیزگی نورانی خواهد شد.

این حقیقت رامیتوانم بجهانیان مژده دهم که ازنوای بزم دلبری، محیط سعادت درخشنده برقرار و جهان با اهتزازات معنوی و روحانی و الهی و صلح و صفا و دانش و پاکیزگی روشن و پرشکوه و آبادان خواهد شد زیرا محبت و وحدت و وفا وعشق عالمی است کـه چنین قدرتی را از خـود ابراز میدارد. این نتایج جزاز مقام راستی وکلام عشق برنخواهد خاست. همین قدرت توأم باعشق الهی است که وحدت رادرجهان بارمغان میآورد وبزم عشق جاودانی دردلهای مردم عالم برقرار میسازد. بـزرگترین امیدی که دراین باره دارم اینست که ادیان بهم متصل شوند وهمهٔ بشریت یك خدا را بشناسند و در راه خـدا شناسی همه باهم برادرگردند. این نویدی است که همهٔ افراد بشراعم ازمردوزن ازآن شادوخرسندخواهند شد. پس ازآنکه این فکرمقدس درهمهٔ جهان پخش گردید وهمه بآن مؤمن شدند اختلافات بشرازبین خواهد رفت ومحیط صلح وبرادری ایجاد خواهد شد، همهٔ خداپرستان دست اتحاد ومحبت بیکدیگر داده ازروی صلح وصفا وبرادری دروجه مشترك خدا پرستی خواهند کوشید.

این نکته مبرهن است که ادیان بایکدیگر وجوه مشترك بسیار دارند زیرا همه ازجانب خدای واحد آمده‌اند وهرکس چنین فکرکند که خدایان متعددی ادیان مختلفه را فرستاده و رهبری نموده‌اند فکرشان درگمراهی آشکاروباشرك آلوده است. حقیقت اینست که خدا یکی است و دیـن یکی است وبنا بمصلحت زمان ومکان دستورات متشابه وواحد الهی که متناسب بامردم هرزمان بوده‌است باجزئی اختلافاتی

درفروع دستورات که متناسب باقوم وملت وزمان بوده‌است بوسیلهٔرهبران متعددی که برای بشر تعیین شده نازل گردیده‌است. حال که خدا یکی است چه دلیلی در دست است که ادیان باهم اختلاف داشته باشند. مقصود ومقصد همهٔادیان همانا ایمان بخدا ر ندیکتا است ومقصود **وحدت** هم اینست که یکی بودن سراسر عالم آفرینش و خدای آفریننده‌را اثبات کند وبرای این کار بسیاری نشانه‌ها وعلامات ازپدیده‌های گوناگون خلقت ببشر ارائه‌دهد و نقشه‌های تشکیل دهندهٔ عالم را تاحدی که باعقول سازگاراست معرفی کند وباثبات رساند که نقشه‌های واحدی در عالم وجود بکار رفته است . بااین نشانیها که روشن وآشکار و متشابه راه برنده بسوی مقصود است بشرمتوجه وحدت عالم ویکتائی وبیهمتائی آفریننده خواهدشد .

نکته دیگری که باثبات خواهدرسید اینست که منظور ومقصود هریك ازادیان سوق بشر بسوی کار خوب ، رفع اختلافات وصلح وصفا ومحبت واعمال پاکیزه واعمال درست وگفتار راست وافکار صحیح است ومنظوراز پرستش خدای همانا کسب فضائل نیکوورفتار اخلاقی میباشد. بنابراین ازاین لحاظ هم اختلافی بین ادیان دیده نمیشود. کار نیکو باعث صفادادن جسم وجان است واعمال خیر درحکم صافی و پالایش کننده‌ایست که با آن آدمی تصفیه وپاکیزه میگردد ویگانه راه نجات این جهان از تشتتی که سخت گریبانگیر آنست واز اینهمه جنگ وخونریزی وترس و واهمه ودشمنی وصف کشیدن در مقابل هم ومسابقات تسلیحاتی وجمع آوری وسائل خوفناك برای انهدام افراد بشر وخراب کردن تمدنها وآبادیها همانا تعمیم وقبول عمومی صلح ومهر ومحبت است وتنها کسانی درراه راست صحیح خدائی قدم میزنند که بشریت‌را باین سوی فرا خوانند و او را باینطریق پاکیزه هدایت نمایند .

همهٔ موجودات عالم بایکدیگر متصلند ونمیتوان آنهارا جدا دانست .

این نکته بسی روشن وواضح ومبرهن است که انسانیت درسراسر عالم ازیك پیکر ترکیب شده زیرا از لحاظ روح همه‌ازروح متصل وپیوسته وغیر قابل انفکاك وتجزیه‌ای که امر الهی است برخوردارند واز لحاظ جسم نیز همه‌ازهمین عناصر معینه تشکیل شده‌اندواینکه‌ازهم جدا بنظرمیرسند بخاطر انجام مأموریت است کما اینکه سلولهای بدن انسان هم ازهم جداهستندولی درحقیقت همه خادم یك پیکر وجزء یك پیکرند .

انسان نه تنها این پیوستگی انفکاك ناپذیررا باسایرانسانها داردبلکه با همهٔ موجودات واشیاء این جهان وابسته است وجزء زمین است همچنان که سلولها جزء انسانند و زمین نیز با سایر اختران و کوکبهای آسمانی نزدیك ومتصل استهمانطور که سلولهای یك بدن بهم متصلند و بهمین ترتیب عده‌ای از آنها تشکیل کهکشانها و کهکشانها تشکیل واحدهای بزرگتر میدهند و بهمین قیاس دامنهٔ سلسله مراتب بالامیرود ولی همه یك وحدت است وجزیکی چیزی نیست واگر عالم غیر ازیك میبود واختلافی درماهیت واصل ومنشاء عوامل وعناصروافراد خلقت وجود میداشت مسلماً قابل اداره و موزونی وهم آهنگی نبود ونمیشد باآن عالم لایتناهی واحد ساخته شود .

باین ترتیب بشرهنگامیکه راه وحدت یعنی ارمغان آسمانی را باصفا طی نماید ، طریق صلح معنوی همانا عطای او خواهدبود، عطائی که ازجانب خداوند است ومصلحت وفرمان اوست .

دین ودانش که بایکدیگر توأم شود زینت جانهای پاك ونشان دهندهٔ راه برای بشرعاقل است و انسانی که عاری ازحلیهٔ دین ودانش باشد جزیك مشت عناصر بهم پیوسته نمیتوان نام دیگری به او داد .

درسایه فهم دانش وحدت، انسان این حقیقت را بخوبی خواهددانست که آنچه برای اجتماع سودمند باشد برای فرد نیز مفید خواهدبود وهرچه برای فرد زیبنده نیست برای جماعت نیز شایسته نخواهدبود زیرا فردواجتماع باهم پیوند ناگسستنی دارند ونمیتوان آنهارا ازهم جدادانست . اگر کسی خلاف آنرا تصور کند اشتباه است واشتباه او دراثروجوب مصالحی است که گذران زندگانی فردی او ایجاب مینماید که درراه تأمین زندگی خود بکوشد وخاموش نشود وکوشش خودرا دراین راه بکاربرد والادرحقیقت مصالح اجتماع وفردازهم جدائی ندارند. این سخنان وقتی خوب واردمغزودل خواهدشد که شخص بخواهد ومایل باشد ازراه معرفت وکسب حکمت طی طریق نماید والااکتفا بزندگی خوروخواب ودنبال هوسهارفتن وزندگانی راتنها بخاطر لذتها وغرقه شدن درگرفتاریها خواستن چارهٔ کاررانخواهد نمود . بشر باکوشش دراین راه مقدس وپیروی ازتعلیمات الهی که باوعرضه میگردد وحدت اشراق الهی راخواهدیافت وبراومسلم میشود که دل خانه عشق ومرکز فروزان

آیا بهتراست بشرراه مسالمت ودوستی وصلح وصفارا پیش بگیرد یاکینه توزی وجنگ واز بین بردن یکدیگر؟ فکرکنید وپاسخ دهید

شدن نورالهی‌است ونبایدآنرا منزل افکارپلید یااندیشه‌های‌کوتاه وبی‌پایه‌ساخت . اوخواهد دانست‌که روح هرگاه باعشق‌همراه‌باشد پایه ومبنای‌صحیحی برای‌زندگانی‌خواهدبود وجائی‌که‌عاری ازعشق‌باشد جزمایهٔ افسردگی چیزی نیست .

حال‌که درراه‌رسیدن به‌سخنان‌درست قدم میزنیم وبدان نزدیك‌هستیم تنها راه تفکر وتدبر است تابدینوسیله بسوی‌دوست راه‌یابیم وباکمال‌افتخار ومباهات‌طالب وحدت‌جهانی‌باشیم وبدانیم‌که این‌خواست خداست . همچنین‌بدانیم‌که زندگانی‌وقتی ارزش‌داردکه انسان وحدت ویگانگی‌را شعارخویشتن قراردهد واگرغیرازاین‌باشد ناچاراست همین‌اعمال نفاق ودشمنی وضدیت وجنگ‌وجدال وکینه‌توزی وخدعه‌وفریب ومال‌همدیگرراخوردن وبهم خیانت‌کردن‌را پیش بگیردکه همهٔاینها مایهٔ شرمندگی است درحالیکه وقتی فکروحدت درمغز بیاید وانسان ازروی‌جان بپذیردکه بافرد دیگر بشر اتصال دارد وازاو جدانیست ونفع وی منافع دیگران ومنافع دیگران منفعت‌وی‌است هرگزافکار پلید نیرنگ‌آمیزرا مبنی‌برفریفتن دیگران وبردن‌مال‌آنها وزیان رساندن بایشان بسود خویشتن درپیش نخواهدگرفت . هربلائی‌که بسر بشرآید از دوری ونفاق‌است ومهرورزیدن ومحبت‌داشتن موجبات‌اتفاق واتحادبشررافراهم خواهدساخت. پس‌برتست ای‌خواهر وای‌برادر عزیزکه این‌سطوررابخوانی تابتوانی نیکی‌راشعار خویش‌سازی ودر زندگی راست و درست‌کردارباشی‌وازنفاق ودشمنی‌وکینه‌ونفرت‌تاآنجاکه‌میتوانی دوری‌گزینی‌ومهرومحبت‌پیشهٔ‌خودبنمائی.

* * *

دراینجا روی‌سخن‌را بکسانی میکنم‌که یاخود بمیل ورغبت درصدد جنگ ونزاع افتاده‌اند ویا درائرحالت‌نفاق ودوئی‌که درجهان‌موجوداست ازخانه وزندگی وخاندان وخویشان بدورافتاده جلای‌وطن کرده درنهایت شدت وسختی‌بجنگ مشغولند ، میکشند وکشته میشوند ، بقتل‌عام میپردازند ، بابمب‌ها و موشك‌ها هزاران فرد ازابناء نوع وبرادران انسانی‌راکه درحقیقت ازاعمام خودآنها هستند درمیان‌ناله و شکنجه وضجه ازبین‌میبرند وباین‌کار خود نام افتخارمیدهند .

من‌وجدان وعقل‌خودآنهارا قاضی‌قرارمیدهم ومیخواهم فکرکنند تابدانند این‌کار عاقلان نیست بلکه‌عملی حیوانیست‌که‌تراوش‌مغزی‌برافکار جاهلان‌است وتصورنمیکنم‌که حیوان‌هم آنقدرشقی‌باشدکه باین کشتار دست‌جمعی ونبردهای بیرحمانه وخانمان‌برانداز بپردازد .

بشر امروز با برادران و خواهران نوعی خود چنان راه سفاکی وبیرحمی‌را درپیش‌گرفته‌که نه‌تنها روی‌وحشیان عهدحجررا سفیدکرده بلکه‌یادحیوانات‌راهم‌که درنده وسبع وبی‌عقل وسفاك مینامد از خاطر برده‌است .

آخربه‌تو انسان‌میگویند ، تورا بشرمینامند وبرای‌یك‌انسان‌آدمیت لازم‌است . اینگونه اعمال با این‌شدت ازهیچ حیوانی سرنزده ونخواهدزد . آیا اینست راه‌انسانیت ؟ آدمی‌باید صاحب‌فهم وشفقت‌باشد و همین صفات است که شرافت و برتری واشرف بودن اورا ثابت میکند . دینامیت وموشك و بمب اتمی هرچندزائیدهٔ فکر و درایت است لیکن چون نتیجه‌حاصله‌ازآنها خلاف و موجب حیوانیت و توحش است شایستهٔ انسان نمیباشد .

جدوجهد درصلح جهان اکنون واجب‌ترین وظیفه‌ایست‌که بردوش همهٔافراد فهمیده ودانا افتاده وتنها راه مؤثر ازبین بردن بدبختی است‌که اکنون عالم دچار آن‌است ودرحقیقت رسالتی است‌که واجب وضروری‌میباشد زیرا اگرثبات وصلح درروی‌زمین مستقرگردد اهل‌دیانت آسوده خاطر خواهندشد وبشر

درسایهٔ آسودگی فکر وتمدن خواهد توانست بترقیات بزرگ علمی وفکری وریشه‌کن‌کردن ناراحتیها و بدبختیهای‌خود توفیق‌یابد . درخاتمهٔ این مقال میگویم‌که ای‌برادرعزیز ازاختلاف‌دین ومذهب‌چشم بپوش وراه وحدت‌را اختیارکن وسخن‌مرا گوش‌بده زیرا سعادت‌تو در این راه است . اگرعقل وخرد راهنمای توباشد ورهبرافکارت‌را بینش‌ودرایت قراردهی راه‌وحدت‌را خواهی‌گزید وسخنان‌حقه‌را خواهی‌شنید ودر این‌راه صفا وپاکیزگی ووفا ودرستی‌را شعارخویش خواهی‌ساخت .

خلاصه‌میگویم : این‌امراحتیاج مبرم امروزیست وبطورقطع ومسلم وحدت‌درجهان‌روشن‌وآشکار خواهدشد .

بیان سی‌ودوم - دینامیسم عالم چیست ؟

خوانندهٔ گرامی - اینک که مطالب کتاب تقریباً بپایان رسیده یك سؤال اساسی میکنم و تمنا دارم پس از تفکر بمن پاسخ دهید. آیا ازمطالعهٔ مندرجات این کتاب وسخنانیکه دربارهٔ یزدان، عالم و بشر گفتم متوجه شدید که دینامیسم این عالم کجاست ؟ اگر متوجه نشدید بسخنان زیر که ماحصل تمام گفته‌های ما درکتاب است توجه کنید.

دینامیسم بمعنی قوهٔ محرکه و نیرووانرژی حرکت وزندگی یك موجود یا یك شیئی است. دراین کتاب از دینامیسم عالم صحبت کردیم وخواستیم برشما ثابت نمائیم که دینامیسم عالم چیست .

اینك میگویم: دینامیسم عالم دانش است و این سخن خود را توضیح میدهم . پرواضح است که وجود الهی چون وجود وحدت ویکتای بسیط است بنا براعتقاد ادیان همه صفات الهی جزء ذات اوست و قابل تفکیك از او نیست یعنی وقتی گفتیم خدای عالم ، خدای عادل ، خدای بصیر ، خدای رحیم ، خدای صابر وغیره همهٔ این صفات عین ذات اوهستند وجزئی تفکیك که حتی درفکر ما پیدا شود در حکم شرك بخداست.

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بیشریك است ومعانی توغنی دان خالق

معنی این حرف آنست که خدا را نمیتوان گفت تنها عالم است بلکه عین علم است. نمیتوان گفت رحیم است بلکه عین رحم است، عین عدل است ، عین بصیرت است وعین سایرصفات است.

حالا که یزدان خود عین ومنبع واصل صفات میباشد بیائیم بررسی کنیم که کدام یك ازاین صفات اصل است وکدام تابع دیگری است. مثلا میدانیم خدا عین نور وعین انرژی و عین قدرت و عین توانائی است . آیا اینها صفات اصلی خداست که عالم را میگرداند. درگردش عالم کدام یك از این صفات مؤثر تراست.

برای فهم این مطلب ناچاریم تجلی همین صفات الهی را در بشر که بفهم ما نزدیکتراست بنگریم وبه‌بینیم که دریك بشر کدام یك ازاین صفات الهی اصل وکدام فرع آنها است.

وقتی خوب بررسی کنیم درمییابیم که علم بالاتراز تمام صفات واصل ومنبع ومنشاء و مادر سایر قدرتها قرارمیگیرد. مثلا یکی ازبزرگترین نیروها خود نیرو و قدرت وانرژی است . اما در عمل می‌بینیم که قدرت وانرژی هم فرع علم است زیرا هرگونه قدرت وانرژی در اثر علم پدید میآید . مگر نه اینست که درمثل بین مردم میگویند: توانا بود هرکه دانا بود. پس توانائی را فرع دانائی دانسته است.

نورکه یك قدرت بزرگ دراختیار بشراست دراثر علم بوجود میآید وهمهٔ منابع نورکه بشردر

در هرماشینی توربین ودینام قوه محرکه و تولیدکنندهٔ نیرو بشمار میرود. در عکس تالار توربین‌های کارخانه (هانری پوانکاره) در (مونته‌لیمار) فرانسه دیده‌میشود که ۳۰۰،۰۰۰ کیلوات برق تولید مینماید

اختیار دارد محصول علم‌اوست، حرارت در اثر علم دراختیار انسان قرار گرفته، الکتریسیته بواسطهٔ دانش بربشر مکشوف شده ، بخارو همه انرژیها بواسطهٔ اکتشافات وتحقیقات علمی دردست انسان است . هرچه تاکنون درست شده ودر اختیار آمده وهرچه بعداً بشود تمام فرع دانش است حتی خود دینام ماشین هم که قوهٔ محرکه میباشد محصول دانش است. پس همانطورکه برروشنفکران پوشیده نیست مدار گردش عالم زمینی ما بردانش است وبهمین ترتیب تمام عالم نیز باتکاء دانش گردش میکند و قوهٔ محرکه و نیروی اصلی حرکت عالم دانش میباشدکه سایر نیروها یعنی نور، برق، حرارت، حرکت وغیره همه فرع دانش است وهمانطورکه دربالا بیان گردید دانش عین ذات الهی است. بهمین لحاظ است که درکتب مذهبی یکی از بزرگترین اوصاف خدا را دانش قرار داده ودر قرآن مجید بـه علیم و حکیم توصیف گردیده است . انرژی، توانائی ، قدرت، نیرو ، نور ، برق ، اتم و هریك از صفات الهی که عین ذات است همگی فرع دانش است.

این نکته راهم بگویم که اگرعلم نبود عالم درست نمیشد ومسلم بدانیدکه بین الفاظ علم وعالم تشابه وقرابتی موجود است هرچندکه اعراب کلمه طوردیگر نشان دهد. زیرا اصولا عالم بی‌علم وجهان بی دانش وجود خارجی ندارد.

حالاکه دانستیم دینامیسم عالم دانش است وتمام قدرت وانرژی وحرکت و فعالیت عالم از آن ناشی میگردد این نکته را نیز بشنوید: دانش جزء ذات یزدان وجزء عالم و قابل انفکاك از آن نیست و نمیتوانیم عالم بدون دانش تصورکنیم . این نکته کاملا روشن است. عالم را درهرحال وهروضع وهردرجه ازتکامل که تصورکنیم بدون دانش نبوده ونیست ونخواهد بود. هیچکس نمیتواند مبنائی و ابتدائی برای دانش فرض کند. از هردانشمندی بپرسیدکه آیا دانش را ابتدائی‌هست مسلماً نمیتواند جزاین‌جوابی‌دهد که ابتدائی‌برای دانش نمیتوان یافت . همینطور است پایان دانش، هیچکس نمیتواند برای دانش پایانی تصورکند وبگویدکه روزی دانش بپایان خواهدرسید و جریان پیشروی آن متوقف خواهد شد .

حالا که چنین است چون دانش وعالم‌را نمیتوان ازهم تفکیك نمود و نمیتوان برای آن پایانـی فرض کرد این دلیل دیگری است براین مطلب‌که عالم را نیز ابتدائی وانتهائی نیست.

اگر دانش ابتدا نداشته باشد ولی‌عالم‌راابتدا باشد این‌دانش درکجا بوده و به‌چه‌کار میخورده ؟ اگر دانش را پایان نباشد ولی‌عالم را پایان باشد دانش درکجا قـرار داده خواهد شد ومصرف آن چه خواهد بود؟

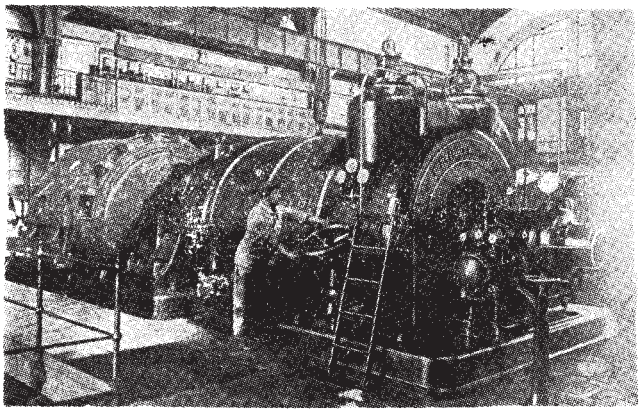

این توربین‌های بخاری جدید یك دینامورا بکار میاندازند و دینام نیروی برق وجود میآورد.

پس‌مسلم گردید که‌عالم‌را ابتدائی نیست وآنچه‌ماابتدافرض میکنیم تحولاتی است‌که درمواد عالم داده میشود. اگرفرض‌کنیم‌کن فیکون (باش پس شد) امری است مبنی براینکه ازهیچ هست بشود خلاف است بلکه‌کن فیکون امربه تحول مادهٔ موجود است. لفظ ویا امر ازعلم سرچشمه میگیرد وعلم هم‌مسبوق بسابقه است . علم الهی دربین بوده که‌کن فیکون ازآن صادرشده نه اینکه ابتدا بساکن باشد.

بعلاوه وجود دانشی‌که سراسر عالم لایتناهی را پرکرده وهیچ نقطه‌ای نیست‌که ازآن خالی‌باشد ومانند رودخانهٔ جاری عظیمی برسراسر عالم پهناور جاری است و همهٔ موجودات را شامل میشود خود وسیله‌ایست برای‌اتصال موجودات بیکدیگرکه همه موجودات را درهمه مکانها و زمانهای نسبی بهم اتصال میدهد. از زمان بی‌ابتدا همچنان این رودخانه جاری بوده وپیش رفته وتا زمان بـی‌پایان ادامه خواهد یافت. بوسیله تجلیات آن همه بیکدیگر متصل‌اند. انواری‌که درمغز بزرگان ونوابغ ساطع شده پرتوی است که از این سیل دانش برآنها تافته وبصورت یك‌کتاب یایك‌نوشته یا شعر یاسخن تجلی‌کرده وهمانست که در قرون و ازمنهٔ بعید و یا در اماکن دیگر برمغز افراد دیگر تجلی‌های دیگر پیداکرده وازآنها نیزسخنان ونوشته‌هائی‌تراوش نموده است. علت شباهت و نزدیکی‌که در معلومات مختلف بشری درهرزمان و مکان نسبی می‌بینیم همین است‌که منبع علم یکجااست. شما وقتی‌کتاب گلستان سعدی را میخوانـد مثل اینست‌که‌سعدی‌زنده‌است‌وباشماصحبت میکند و در واقع با او اتصال پیدا

دین زردشت در ابتدا آتش‌را بعنوان علامت دانش اختیار کرد وتشابه لفظ آتشکده ودانشکده بهمین مناسبت است. در بالاعکس آتشگاه نزدیك شهر اصفهان دیده میشود.

میکنید. همینطور است سایر قسمتها . مثلا جریان سیل دانش روزی آتش را بیشر شناساند و برام گرم کردن خود از آن استفاده کرد و همینطور این دانش پیش رفت تا وقتیکه بعداً برای پختن غذاهای خود از آن استفاده نمود ، بعد با آن آهن وفلزات را ذوب کرد واسلحه ساخت و لوازم دیگر زندگی را تکمیل کرد و بعد همینطور به پیش آمد تا نیروی بخار را فهمید و ماشینهای عظیم و لکوموتیو با آن بحرکت انداخت وپس از آن قوهٔ انفجار بنزین را درماشینهای احتراقی ودیزلی یافت و سوخت کارخانه‌های بزرگ خود را بدست آورد وبعد، نیروی نفت، گاز، الکتریسیته وسپس انفجار اتم راپیدا کرد. واین همان دانش است که همچنان میرود واز برق بموشك میرسد وبازهم درحال پیشرفت است . چیزی که مسلم است حرکت آن هرگز متوقف نخواهد شد. هیچ قدرتی نمیتواند جلوآنرا بگیرد وهیچ نیروئی قادر بجلوگیری از پیشرفت دانش نیست.

پیشینیان درزمان زردشت تاحدی باین مطلب پی برده تصور کردند که آتش نمایندهٔ دانش است واز همین نیرو قدرت تولید میشود. لذا بفکر نگاهداری آن افتادند وآتشکده‌ها ساختند که درآن آتش را محفوظ دارند و مانع از خاموش شدن آن شوند تاشعله‌های آن برای همیشه جاویدان بماندوفروزان شدن مشعل هم همین است وبهمین علت است که مشعل روشن را نماینده دانش دانسته‌اند . بعداً براین آتش مؤبدان ومغان دانشمندگماردند وآتشکده را مرکز دانش پنداشتند ولفظ دانشکده هم بهمین علت هم وزن آن بوجود آمد.

اما آنها نمیدانستند که تنها آتش نمایندهٔ جاودانی دانش نیست بلکه این اصل دانش است که که بطور جاودان ومداوم پیش میرود وآتش ونیروی حرارت یکی ازمظاهر آنست.

بنابراین همین دانش ، همین قلمی که کتابت میکندودهانی که سخن میگوید وسیلهٔ ارتباط واتصال وجریان دانش است ومنبع دانش در عالم پراست وبهم متصل واصولا ازجریان نمیافتدومانند آب روان قطع شدنی نیست وزنجیر دانش گسستنی نمیباشد . از هرزمان که تصور شود جلو آمده و بما رسیده وبعد از ما هم پیش میرود وهیچ فاصله‌ای بین آن وجود ندارد. بشرهرکارکند از این اتصال که درواقع وحدت است خلاصی ندارد وازهرطرف بگریزد به آن خواهد رسید زیرا عالم وحدت است و سراسر این جهان از تاروپود وحدت ترکیب شده .

مشعل روشن که علامت دانش است مشابهست فکری دانش وآتش را دلیل نیکوئی است.

حال نکتهٔ دیگر بگویم . این دانش از خداست ومتعلق باوست زیرا منبعی دیگر غیر از نیروی الهی در جهان وجود ندارد و چنین قدرت عظیمی همه مطلقاً از آن منبع بوجود میآید و چنانکه گفتم دانش که صفت اوست عین ذات او هم

هست. بهمین دلیل است که دامنهٔ دانش پایان ندارد وهرچه بالاتر بروند بازمی‌بینند هست و منبع آن تمام ناشدنی است زیرا عظمت پروردگار پایان ندارد. رحمت و فیض الهی هم مشمول همین قاعده است. همه‌چیز وحدت است. دراین باره خوب تفکر کنید.

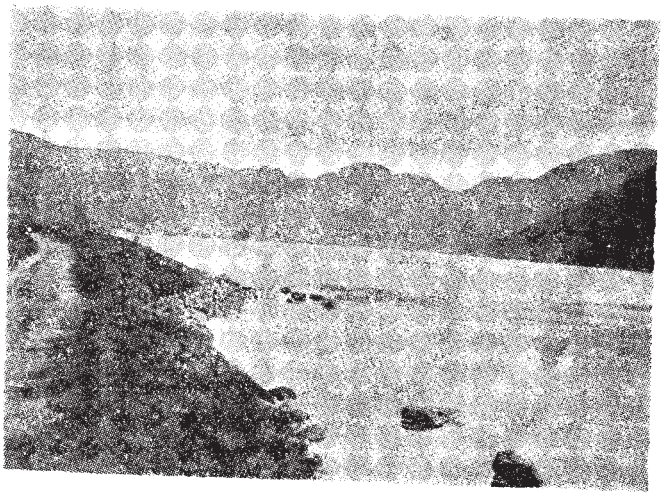

دانش مانند رودخانه بزرگی دائماً در حال جریان است.

نکتهٔ دیگر بشنوید: شما دانش را نمیتوانیدلمس کنید واصولا دانش قابل لمس نیست اما آثارش و تجلیاتش قابل‌لمس است. اختراعاتی که دراثردانش پدید میآیدیااعمالی که دراثر دانش روی مواد انجام میشود قابل لمس است. همینطوراست الکتریسیته. خودبرق قابل لمس نیست واگر قابل لمس بود ازاول بشرآنرا میدید وخیلی زودتر از این آنرا کشف‌میکرد وحالاهم که کشف گردید مرئی نیست ولی‌آثارآن قابل رؤیت ولمس است، چراغ‌راروشن میکند ودیده میشود، رادیو را بصدا میآورد وشنیده میشود، اطوراگرم میکند ولمس میشود اما خود برق چیست وچه شکل است‌کسی نمیداند.

همین نوشته‌ها واشعاری که گفته میشود قابل لمس نیست ولی اثر دارد. شعری که میگویند در روح انسان مؤثر واقع میشود ودرآن انقلاب وفعل و انفعال ایجاد میکند ولی شعر قابلیت لمس ندارد. همینطور است ریاضیات‌وسایرعلوم. همهٔ اینها قابل لمس نیست. بااینحال همهٔدانشمندان عالم اعم ازمادی وغیرمادی‌بوجوددانش، بوجودبرق، بوجودشعر، ریاضیات‌وغیره‌اعتراف دارندوهیچ‌کس نیست‌آنرامنکرشود.

حال میخواهم‌بگویم‌خداوروح هم همینطورند. بادست قابل لمس نیستند و آن دانشمند مادی‌که میخواهد آنها را دززیر چاقوی تشریح خود بیاورد توقع بیجائی دارد. اگر راست میگوید دانش و الکتریسیته را زیرچاقو بیاورد.

اما همانطورکه دانش وبرق وادبیات را لمس نمیکند ولی ازآثار میشناسد روح را هم ازآثاری که دربدن انسان می‌بخشد ودر سراسر عالم جلوه میکند وهمهٔ موجودات و اشیاء را بحرکت و فعالیت و تجلی واداشته باید بشناسد وخدا راهم ازتأثیر عظیم دائمی‌وقطع ناشدنی‌که درعالم بخشیده و نیروی دانش او درتمام شئون حیات مشغول عمل است باید بشناسد. آیا این حرف درست ومنطقی نیست وعقل سلیم‌آنرا قبول نمیکند؟

یکی ازقواعد عالم لایتناهی اینست‌که هرکاری درعالم انجام‌گردد بوسیله اسباب خواهد بود و هیچ‌کاری بدون اسباب صورت نمیگیرد. مثلا تاکرهٔ خورشید نباشد زمین بوجود نمیآید و تا زمین نباشد بشربوجود نخواهد آمد، تا موشك‌درست‌نشودکسی نمیتواند بکرات سفرکند. تمام امورعالم بوسیلهٔاسباب انجام میشود چنانکه‌گفته‌اند: ابی‌الله‌ان یجری الامور الاباسبابها ـ خداوند ابا داردکه امور را جز با اسباب ووسائل انجام دهد.

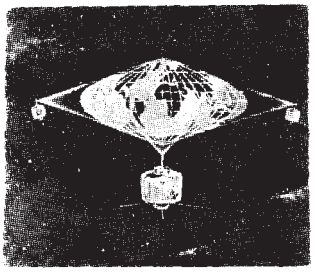

هیچ چیزی بدون اسباب انجام نمیشود باارسال موشك به فضاهای مختلف اطراف زمین پیش‌بینی‌های جوی بعمل میآورند.

پس آنهاکه درمورد آفرینش ولایتناهی بودن عالم اینطور فکر میکنندکه عالم از هیچ بـوجود آمده ودوباره هیچ خواهد شد باید بدانندکه این فکرخلاف منطق صحیح است.

پیوستگی ووابستگی وجودکرات ومخلوقات بیکدیگردرنظر مردفکور وعاقل دلیل قوی برای وحدت واتصال کلی عالم بیکدیگر است . این زنجیر ازهرطرف بیکدیگرمتصل‌است وممکن نیست گوشه‌ای ازآن جدا باشد.

پس مطلب کاملا روشن وحل گردید ومادی ومعنوی درمطالب خلقت انشاءالله متفق ومتحدشدند. عالم وحدت همین است.

خلاصه ونتیجه

از آنچه دراین کتاب تحت عنوان دینامیسم آفرینش بیان گردید . اینطور نتیجه گرفته شدکـه عالم لایتناهی مجموعهٔ بی‌پایانی ازقدرت لایزال یزدانی است که گردانندهٔ آن روح یعنی امرخداست واین روح قابل تقسیم نیست بلکه مانند آب‌اقیانوس‌که موجب‌ادامهٔ همه نوع حیات دریائی است، همه‌ماشینهای عالم آفرینش یعنی موجودات واشیاء مختلف را بکار میاندازد وباهریك باندازهٔ استعداد آنهاکار میکند. فرماندهی عالی روح بوسیلهٔ قوهٔ عالمگیر دائمی اتم عمل مینماید واین اتمهاکه در همه جای عالم‌وجود پراکنده است ازلحاظ جسم وروح واسطهٔ‌گردانیدن چرخ آفرینش میشوند وضمناً برای اداره و تشکیلات عالم‌قدرتهای گوناگونی‌ازجانب‌فرماندهی‌کل مأمورهستندکه هرکدام در حدود خود چرخی ازاین عالم بی‌پایان را بگردانند. همانطورکه تمام اجسام مانند حیوانات وبشروخورشید ومنظومهٔ شمسی دارای‌قلبی هستندکه مرکز قدرت وفرماندهی است واتمهای حیات بخش ازآنجا دربدنها پخش و بآنجا بازمیگردد عالم وجود نیزدارای مرکز فرماندهی نسبی است‌که باوجود نداشتن جای معین، این مرکزهمیشه مشغول فعالیت لاینقطع باعشق وقدرت بی‌پایان بوده وهست‌وخواهد بودکه نیروها پس ازاینکه ارسال شدباردیگر بمرکز نسبی خود بازمیگردد.

ضمناً دراین‌کتاب ذکری از خداشناسی بشر در ادوارگذشته و اشتباهاتی‌که در نتیجهٔ سوء تعبیر برخی مشاهدات حقیقی درافرادبشرضمن تاریخ انسانیت پیداشده بیان گردید وبالاخره جریان‌خداشناسی را از وجود ارباب انواع به دوگانگی (اهورامزدا واهریمن) وسپس یگانگی رسانده بحثی در باره علت وجود بدی‌که آنرا بشیطان نسبت دادند بعمل آورد وبالاخره حقیقت مطلب را روشن‌کرده نشان دادکه اعمال بشردر حدود سازمان جسمی خود اوانجام میشود. ضمناً مسئلهٔ جبروتفویض رابه‌بیانی روشن‌آشکار نمودکه هرفردی از بشر برای‌کارمعینی آفریده شده است.

همچنین روشن شدکه چون روح قدرت کل وغیر قابل تجزیهٔ عالم لایتناهی و باعث گـرداندن ماشینهای عالم خلقت است عوداروا حی که اشخاص تصور میکنند صحیح نیست ولی روح کلی در طی عمر بی‌پایان عالم بارها درگردش موجودات مختلف وحیات بخشیدن بآنها دخالت کرده وخواهد کرد.

این بود مختصری از جریان دینامیسم خلقت یا مایه حیات و ماشین دستگاه آفرینش و طرز کار آن . همهٔ خوانندگان گرامی را بخداوند متعال میسپارم وتوفیق هدایت وسعادت برای همگان خواستارم.

پایان

تذکر

در این کتاب و نوشته‌های دیگر (حکمت نوین) هرجا الفاظ (اول ـ آخر ـ ابتدا ـ انتها ـ بدو ـ ختم ـ بالا ـ پائین ـ کوچك ـ بزرگ ـ امروز ـ فردا ـ سال ـ قرن و این قبیل کلمات) ذکر شده مقصود لغات قراردادی و نسبی است که بشر بمنظور رفع نیازمندی خود درست کرده و الا در اصل عالم لایتناهی هیچگونه زبر و زیر و اول و آخر وکوچك و بزرگ و میزان و عدد و امثال اینها در بین نیست .

پوزش

خوانندگان گرامی هرگاه ضمن قرائت این کتاب بلطائفی برخورد نمودید امید است حمل بر بی‌ادبی نفرمائید زیرا همهٔ برادران ارجمند مهربان و سروران عظام باید بدانند اصل مبنای گفتارما براصول اخلاق وتربیت جاودانی است . پس هیچگاه بامیدیزدان بخشایندهٔ مهربان ازحیطه ادب وانسانیت خارج نخواهیم شد بلکه همه را برادران وخواهران خود دانسته وبادیده احترام و بزرگی وسروری مینگریم.

ضمیمه شماره ۱

شرح مختصری از ادیان بزرگ جهان

که رأی آنها درباره موضوعات طرح شده در این کتاب بیان شده است

دین اسلام

برای درک صحیحتری در بارهٔ دیانت مقدس اسلام لازم است نظری بقوم عرب که این دین در میان آنها پیدا شد قبل از ظهور اسلام بیندازیم.

عربستان شبه‌جزیرهٔ بزرگی درجنوب‌غربی آسیاست که باستثنای نواحی ساحلی آن بیشتر آن خشك‌ولم یزرع است و زندگی در آن بسیار مشکل میباشد. بجزعده قلیلی که درشهر هائی کوچك مانند مکه و یثرب و طائف زندگی میکردند بقیه اهالی عربستان به بیابانگردی و چادرنشینی بسر برده پیوسته برای بدست‌آوردن چراگاه وآب درحال حرکت بودند و برای تأمین‌این‌کار از هیچ‌اقدامی ولو جنایت و خونریزی و برادرکشی ابا نداشتند و در نظر آنها قتل و غارت و تجاوز برای رفع گرسنگی وتأمین حیات ساده ومباح شمرده میشد.

اعراب که اجداد دوردستشان روزی تحت تعلیمات حضرت ابراهیم علیه‌السلام موحدبودند اینك پس از قرنها دوری از سرچشمهٔ آن دین به بت پرستی گرائیده‌ووضع‌طوری بودکه‌هرقبیله بلکه‌هرخانواده برای‌خود بتی‌داشتندوشهر مکه وخانهٔ کعبه بتخانه عمومی اعراب بودکه هرسال در ماه ذیحجه قبایل مختلف برای زیارت و ملاقات یکدیگر بمکه میرفتند و درآنجا بازارهای مکاره وعمومی‌تشکیل میدادند و جلسه‌ها داشتند وحتی درآن‌ایام بازار شعر و ادبیات و فصاحت هم رونق میگرفت . هنر اعراب جنگجوئی و اسب سواری وشمشیرزنی بود اما جهالت ونادانی عمومیت داشت وافراد باسواد بسیارکم بودند وگاهی شعرائی فصیح بین‌آنها پیدا میشدکه نسخه‌ای از اشعار خود را در خانه کعبه یا بازارهای عمومی در معرض استفادهٔ عموم قرار میدادند . جهالت اعراب تا حدی بودکه دختر داشتن‌را برای‌خود ننگ دانسته و دختران نوزاد را زنده بزیر خاك میکردند.

یکی از قبایل معروف عرب قریش بودکه خودرا‌ازاولاداسمعیل پسرحضرت‌ابراهیم‌میدانستند و شغل پرده‌داری‌خانه‌کعبه‌که ازشریفترین مشاغل آنزمان بود در این قبیله مستقر بود.

درسال ۵۷۰میلادی‌درزمانیکه‌حکومت‌سلسله ساسانی درایران برقراربود فرزندی دراین قبیله متولد شدکه پدرش عبدالله‌و مادرش‌آمنه‌نام داشت و اورامحمد(ص) نام گذاردند. عبدالله‌ازنجبای‌قریش بود و فرزند او در مکه متولد شد. پدرمحمد(ص) چند ماه قبل از تولد او و مادرش شش سال پس ازاو وفات‌یافتند وسرپرستی‌این‌طفل باعبدالمطلب جد محمد قرارگرفت که او هم در هشت سالگی محمد درگذشت و تحت‌کفالت ابوطالب عمویش که از بازرگانان قریش بود واقع شد . حضرت

محمد(ص) ازسیزده سالگی همراه عموی خود برای تجارت بشام میرفت و خود در مدت کوتاهی برموز تجارت وارد شد و برخی کارهای تجارتی انجام داد و چون امانت زیاد بخرج میداد بنام «محمدامین» معروف گردید. حسن شهرت وی سبب شد که یکی از زنان ثروتمند قریش بنام خدیجه امور بازرگانی خودرا باوسپرد و بعداً بعقدازدواج آن حضرت درآمد.

حضرت محمد از ابتدای جوانی ازجهالت قوم عرب و بت‌پرستی آنها بیزاری میجست ودراثر تفکر و توجه بوحدانیت خدای متعال واقف شد و در طول سفرها و در حضر ومخصوصاً درساعات بسیاری که در بیابانها و غارها میگذرانید در بارهٔ وضع عالم وطبیعت وآفریننده تفکرمینمود ودرصدد بود برای نجات قوم عرب طرحی بریزد.

بطوریکه در تاریخ زندگی آنحضرت مینویسند در چهل سالگی از طرف خداوند متعال بپیامبری برگزیده شد ودریکی ازایامی که دربیابان مشغول تفکر وعبادت بود بشرحی که در صفحه ۵۹۱ این کتاب بیان شده فرشته‌ای امر و ابلاغ پیامبری را از طرف خداوند باورسانید. حضرت پیامبراز آن ببعد شروع بپخش و نشراسلام نمود وآنطورکه در صفحات ۵۹۲ الی ۵۹۵ کتاب بیان گردیده دراین راه کوشش واستقامت وصبرعجیب ازخودنشان داد.

چنانکه در تاریخ مینویسد خدیجه اولین زن و علی علیه‌السلام اولین مرد عرب بودند که اسلام را قبول کردند بعداً ابوبکر و برخی رؤسای عرب و عده‌ای ازمردم متفرقه باین دین گرویدند. مدت سه سال حضرت در پنهانی بتبلیغ میپرداخت ولی بزرگان قریش و مردم مکه و سایر نقاط عربستان بمخالفت وآزار آنحضرت وجدیدالاسلامها پرداختند. اما حضرت دست ازفعالیت خود نمیکشید و در موارد و مواقع مختلف وهروقت موقعی دست میداد خصوصاً درایام زیارت خانه کعبه که ازقبایل مختلف بمکه میآمدند تبلیغ میکرد وعده‌ای را بدین اسلام باین ترتیب داخل نمود.

وقتی آزار دشمنان اسلام فزونی گرفت و عدهٔ قلیل جدیدالاسلام تحت فشارقرارگرفتند حضرت عده‌ای از آنها را بسرپرستی جعفر پسر ابوطالب بحبشه فرستاد. پادشاه آنجاکه نجاشی نام داشت عیسوی و خداپرست بود و مقدم آن عده‌را بگرمی پذیرفت و بعداً که رؤسای قریش متوجه موضوع شده برای انصراف وی از این پذیرائی کسی رااعزام داشتند. نجاشی نپذیرفت و بمسلمانان احترام زیادکرد.

اما پس از سه سال فعالیت در مکه مبارزه وفشار دشمنان چنان برپیامبر فزونی گرفت که ناچار شد با ترتیبی که در تواریخ ضبط شده و نشان دهندهٔ ایمان حضرت علی(ع) بپیامبر و فداکاری اودر راه خداست شهر مکه را بهمراه ابوبکر ترک کند ودر ضمن راه خداوند آن دو را از جستجوی دشمنان که قصد جانشان را داشتند نجات داده و بسلامت وارد یثرب شدکه بعدها بمدینة‌النبی یامدینه موسوم گردید. اهالی مدینه از حضرت پذیرائی کردند و بعدها مسلمین مهاجر از مکه بمدینه «مهاجر» و مسلمین مدینه که از حضرت پذیرائی کرده بودند به «انصار» یعنی یاران خوانده شدند و بدستور حضرت مهاجرین بحبشه هم بمدینه آمدند و اسلام در این شهر شروع بقدرت و توسعه ورونق گرفت. این سال را ابتدای تاریخ اسلام قرارداده‌اند.

کاراسلام درمدینه بتدریج قوت گرفت وآیات قرآن که نازل میشد برمردم تلاوت میگردید. بین مسلمین مدینه وکفار جنگهای چندی اتفاق افتاده که دربرخی ازآنها خود پیامبر شرکت فرموده و اینها را غزوات میخوانند.

غزوه بدر در سال دوم هجرت اتفاق افتاد که تعداد دشمنان سه برابر بود ولی مسلمین پیروز شدند ولی یکسال بعد در جنگ احد بعلت خطا و اشتباه یکی ازمأمورین مسلمین درجنگی بنام احد شکست خوردند و حضرت درآن جنگ زخمی شد ولی در جنگ بعدی بنام خندق پیروز شدند. در این جنگ برحسب رأی سلمان پارسی اولین ایرانی

که باسلام مشرف شده‌بود دور مدینه را خندقی کندند وسپاه دشمن‌راکه دوهزار نفر بودند شکست دادند و حضرت علی‌علیه‌السلام سردار بزرگ آنها را شکست داد واهالی مکه بناچار با پیغمبر صلح کرده اسلام را برسمیت شناختند.

سپس‌جنگهائی بایهود درگرفت وقلعه محکم آنها بنام خیبر بدست حضرت علی(ع)گشوده شد.

حضرت در سال هشتم با پیروان خود عزم فتح مکه نمود وآنجارا فتح‌کرده و بت‌های خانه کعبه‌را برانداخت ورؤسای‌قریش منجمله‌ابوسفیان بدین اسلام در آمدند و حضرت عفو عمومی اعلام کرد و با مردم بانهایت رأفت رفتار نمود . این ابتدای تاریخ پیشرفت درخشان اسلام است.

پس ازآن حضرت نامه‌هائی برؤسای دول مهم‌آنروز منجمله خسرو پرویز پادشاه ایران و امپراطور رم مقوقس و برخی زمامداران دیگر نوشت‌که‌این‌نامه‌ها درزمان خودتأثیرمهمی‌نبخشید و دعوت را نپذیرفتند. حضرت محمد(ص) درسال یازدهم هجرت پس ازآخرین سفر بمکه (حجة‌الوداع) هنگام ورود بمدینه درشصت و سه سالگی درگذشت .

پس‌ازآنحضرت چهارنفر ازپیروان‌حضرت بترتیبی‌که بیان میشود ابوبکر- عمر- عثمان و علی(ع) زمام امور مسلمین را در دست‌گرفتند . این چهار نفر را خلفای راشدین میخوانند.

خلافت ابوبکر دو سال طول‌کشید ودراین زمان فتنه‌های داخلی خاموش شد. خلافت عمر دوازده سال طول‌کشید ودرزمان او اسلام گسترش فراوان یافت وایران و مصر و شام را فتح‌کرد و وقتی ایرانیان وارد اسلام شدند راه و رسم‌حفظ امورکشوری و لشکری را بمسلمانان‌آموختند.

عثمان چون زمام امور را بدست خویشان خود سپرده بود ورفتاری غیراز دونفر پیشین‌داشت سبب شدکه مسلمین بر او شوریده واو راکشتند و درسال‌سی‌وپنج‌هجری‌حضرت‌علی(ع) بخلافت‌رسید. آنحضرت یك سازمان مقرون‌بتقوی تأسیس‌فرمود ودست‌ناپاکان‌را ازکارکوتاه نمود. معاویه‌حکمران شام باکمك‌حاکم مصر وعده‌ای دیگر باآن‌حضرت از در جنگ درآمد وجنگهای صفین و جمل‌اتفاق افتاد. حضرت علی در شب ۱۹ رمضان سال چهلم هجری بدست عبدالرحمن‌ابن ملجم زخمی‌شد ودو روز بعد دنیارا بدرود گفت.

پس ازحضرت علی(ع) معاویه‌بخلافت رسید و سلسله بنی‌امیه را بنا نهادکه پس از وی پسرش یزید خلیفه شدکه درزمان او حضرت امام حسین علیه‌السلام فرزند حضرت علی‌بن‌ابیطالب برضد او قیام‌کرد و درکربلا شهید شد و در اثر این‌قیام معنویت اسلام تجدید گردید . حکومت یزیدکوتاه بود و پس از او پسرش فقط سه ماه حکومت‌کرد و بعد مروان بخلافت رسیدکه درزمان اوقیامهائی بخونخواهی شهیدان کربلادرگرفت وازآن‌پس‌نیز تاآخرحکومت بنی‌امیه شورش درکشورهای‌اسلامی فرو ننشست .

درزمان مروان دوم درخراسان‌آتش انقلاب فروزان‌گردید و در اثر قیام ابومسلم خراسانی پایه‌حکومت‌بنی امیه‌متزلزل‌شد وبنی‌عباس‌بحکومت رسیدند وپس ازخاتمهٔ سلسله عباسی‌حکومت‌اسلامی تجزیه گردید وکشورهائی‌که‌تحت سلطهٔ‌خلفا بودند منجمله‌ایران استقلال خودرا بازیافتند ولی‌دیانت اسلام همچنین بعداز۱۴۰۰سال باقی‌است‌وبااینکه شکاف بزرگی بنام تسنن و تشیع درآن افتاده و ازجمع‌پانصد میلیون‌پیروان درحدود یکصدمیلیون شیعه طرفدار امامت ائمه دوازده‌گانه و فرزندان رسول اکرم هستند و با اینکه در هریك ازاین دو مذهب فرقه‌های‌فرعی زیاد بوجودآمده معذلك اسم اصلی اسلام این پیروان را تحت یك دین واحد قلمداد میکند.

فرقه تشیع که ایرانیان افتخار پیروی از آنرا دارند معتقد است‌که بعد ازپیامبر خلافت‌حقهٔ الهی بحضرت علی علیه‌السلام و بعد از او بترتیب بیازده فرزندش یکی پس از دیگری میرسد.

دین یهود

دین یهود دیانت قوم اسرائیل یایهودیان دنیاست ودرحدود چهارهزارسال بموجودیت‌خود ادامه داده‌است هرچندتعدادپیروان‌آن نسبت‌بسایر ادیان خیلی‌کم ودراقلیت است (درحدود ۲۳ الی ۲۶ میلیون بطورکلی) . درعین‌حال‌که دین یهود مخاطب بهمهٔ‌نژادها وملتهاست‌وپیامبرآن اولوالعزم میباشد ولی‌درعمل منحصر بقوم اسرائیل گردیده است . دین‌یهود تبلیغی نیست وپیروان آن درنظر ندارند سایر مردم‌را بدین خود درآورند ولی در عین‌حال دین‌خودرا جهانی‌میدانند . آنهامعتقدند که‌روزی خواهدرسید که شناسائی‌خدا برحسب‌این دین مانندهجوم آب‌اقیانوس بزمین‌جهانرامیگیرد. میگویند نمیخواهیم دیگران را یهودی کنیم ولی میخواهیم یهودیان بدین خود پای بند باشند وما سرمشق‌حفظ میراث‌اجدادی‌خود باشیم .

بدیهی‌است‌که منبع یهودیت درتورات باید جستجوشود . امافعالیت این‌دین منحصر ومحدود به‌کتاب دینی «توراة» بالاخص ، کتاب پیامبران و نوشته‌های دینی نبود . بعداً میشنه وگمارا با تلمودهای اورشایمی وبابلی ونوشته‌ها وآثارفلاسفه و شعرا ومفسرین قرون وسطی ومعاصر برادبیات این‌دین افزوده است .

دین‌یهود یك‌دین‌افکار وآرمان‌است. بعلاوه تشریفات خاص دینی‌که درکنیسه‌ها و سیناگوگها عمل‌می‌شود دارد هرچندبرخی ازفلاسفه‌آن وجود این تشریفات ولزوم آنرا منکر شده‌اند (ازقبیل موسی مندلسون وموسی میمونی) اما مسلم است‌که برخی‌آداب‌هست‌که صدهاسال‌است درنظریهودیان سینه‌بسینه محترم ومطاع بوده‌است ومیتوان آنرا ادامه‌ای اززمان‌خود حضرت‌موسی (ع) دانست .

دردین‌یهودوحدانیت‌خدامسلم‌است.میگوید: «ای‌اسرائیل بشنوید که‌خدای‌ارباب وآقای‌ما یکی است.» درباره‌این‌توحیدمفسرین‌زیادی‌ازسلیمان‌بن جبیرول‌که افلاطونی بود و میمونی‌که ارسطوئی بود تااسپینوزا فیلسوف‌معاصر واینشتین‌عالم بزرگ که‌همه یهودی‌بودند وجوددارد. بعقیده‌هرمان‌کهن واروین ادمان دوفیلسوف جدید یهودی «دین‌یهود کاری بنشوء و ارتقاء وتکامل عالم که مخالف با تعلیماتش باشد ندارد و دنیارا بوضعی که هست دارای یك خدا ، یك‌قانون اخلاقی ویك بشریت میداند . »

دربارهٔ بشر بآفرینش‌آن جز درچارچوب بیان تورات کاری ندارد و برفتار و اخلاق او میپردازد و میگوید بشر باید دراخلاق شبیه خدا باشد . بشر را ماشین نمیداند بلکه آنرا آزاد می‌شمارد .

درباره بقای‌روح موافقست ومزامیرداودکه سرودهای لطیف شاعرانه است باین حقیقت بعداز مرك زیاد اشاره‌میکند .

دیگران برقوم اسرائیل خرده میگیرندکه خودرا مردم برگزیده‌میدانند ولی خودشان‌اینرا چنین می‌گویندکه «خدا مارا برگزید برای‌اینکه ماخدارا برگزیدیم ودر اثرتوجه بخدا خدا بما توجه‌کرد . ما سربرتری خودرا درعلاقه بانجام تکالیف ووظایف خود میدانیم . بشر ازلحاظ روح باید تفوق یابد نه‌جسم .»

یهودیان منتظرظهور فرد بزرگی هستندکه اورا «مسیا» می‌نامندکه معنی‌آن‌درعبری «تدهین شده» میباشد ولی‌دریونانی وادبیات‌مسیحی‌مسیارا مسیح ترجمه‌کرده‌اند در حالی‌که یهودیان عقیده دارند هنوز مسیا نیامده است . در طول تاریخ اسرائیل بسیاری‌کسان ادعای مسیابودن کرده‌اند ولی پذیرفته نشده است . یهودیان روشن فکر ظهورمسیارا بنام مخصوص قائل‌نیستند بلکه‌منتظر ظهور دورانی مسیائی هستندکه درآن آرمانها و آرزوهای‌مژده داده‌شده عملی‌شود وصلح‌وبرادری

وآرامش درزمین مستقر گردد . یهودیان بی‌تعصب مسیح را بعنوان یکی از پیامبران اسرائیل قبول دارند . قوم یهود نسبت بسایر ادیان نظر عناد شدید ندارند وهر دینی‌را برای هدایت قوم خود خوب میدانند و دین یهودراهم برای‌قوم اسرائیل مناسب میشمارند . آنها دین‌را ازحکومت ودولت کاملا جدا میشمارند .

یهودیت تنها دین‌نیست بلکه نوعی‌تمدن و آداب هم‌هست . یهودیان خانواده را مقدس و مالکیت فردی‌را محترم میدانند . باهرگونه زور وفشار مخالفند . درخانواده شنبه‌را مقدس‌میدانند ومادرخانواده موظف بحفظ احترام چراغ و نور است . پدر بر روی نان و شراب دعا میخواند و خاخام یاکشیش خانوادگی دعا و شکر را انجام میدهد . بچه‌هاسرود سبات یا شنبه رامیخوانند. در اعیادی نظیر فصح ـ فطر ـ هانوکا پوریم ـ پاسوور ـ مراسم وآداب‌خاصی در خانواده اجرا می‌شود که از قرنها پیش نسل بنسل حفظ شده و امروزهم برقرار است .

اعیاد زیر در کنیسه‌ها وسیناگوگها انجام میشود ـ عید ابتدای سال ـ عیدکفاره ـ عید سه زیارت ـ عیدمیوه بندان یاسایه‌بان ـ عید پنجاهه (پنجاه‌روز قبل‌ازفصح) تعطیلات‌ماکابی وپوریم‌که یادگارآزادی یهودیان بدست‌کورش‌است . مسأله حفظ حرمت شنبه‌بادقت رعایت می‌شود وچنانکه روحانی بزرگ‌یهود(احدحاآم) گفته‌است: «درست است‌که اسرائیل‌سبات‌راساخت ولی‌سبات اسرائیل را حفظ‌کرده . » که نشان دهنده علاقه‌آنها بحفظ آداب دین‌است . امروز طبقه متجدد یهودیان با اغلب‌این‌تشریفات مخالفند ومانندسایرادیان‌شکافی بین‌طبقه‌جدید وقدیمی افتاده‌است.

زبان قدیم عبری (نه‌زبان یدی‌که مخلوط آلمانی باحروف عبری بود) یعنی زبان تورات امروز با اینکه عملا در بین یهودیان پراکنده درکشورها متروک‌گردیده ولی‌سعی بزنده ساختن آن می‌کنند .

عیسویت

مسلم است‌که آورندهٔ دین عیسویت حضرت عیسی ناصری علیه‌السلام بوده است‌که درمدت‌عمر کوتاه خود بـا فعالیت و عشق و نیروی محبت و علاقهٔ فوق‌العاده بخداوند درمنطقه اورشلیم بتبلیغ پرداخت و توانست درمدت زندگانی خویش چند نفری از افراد فقیرراکه اکثراًماهیگیران اردنی بودند بتعلیمات خویش واردکند و این چند نفر که تعدادآنرا انجیل دوازده نفر نوشته و برخی از آنهادرست ایمان نیاورده بودند و حتی یکنفر ازآنها بنام یهودا بحضرت خیانت‌کرد هستهٔ اصلی دین‌مسیح‌را تشکیل میدهندونام‌آنها را حواریون میگویندکـه قرآن هم بآنها اشاره فرموده است . بعداً همین حواریون منجمله یوحنا و مرقس ولوقا ومتی برای تبلیغ این دین اقدام و فعالیت‌کردند وکوشش‌آنها سبب گسترش دین‌مسیح شد. دراینجا قصدما بیان تاریخچهٔ‌این‌دین‌نیست وبعدها بخواست خدا تاریخ صحیح و واقعی دیانت مسیح از طرف وحدت منتشر خواهدگردید .

اناجیلی‌که بنام‌کتاب عیسویت معروف است فعلا چهارانجیل یوحنا ومتی ومرقس ولوقا باضافه کتابهائی بنام اعمال رسولان است که بیانیه‌ها و مقالات مبلغین‌اولیهٔ‌دین درنواحی مختلف میباشد. اناجیل سابقاً زیاد بوده است و همه حواریون و شاگردان حضرت مسیح (ع) و حتی افرادی کـه بعداً بـاین دین گرویدند شرح حال و سخنان و کلمات‌آنحضرت‌را نوشته‌اند وچون حجم‌آنهازیاد بود واختلافاتی‌داشت‌وبعلل دیگری که‌فعلا از بحث ما خارج است‌بعدها پاپها این‌کتابهارا تصفیه‌کرده و فقط چهار انجیل نامبردهٔ بالا و کتابهای اعمال رسولان راکه امروزهٔ بنام « عهد جدید » شناخته

میشود کانونیزه کردند یعنی صورت رسمی شرعی دادند و باقی را متروك نمودند. البته بنا بفرمایش حضرت مسیح که فرمود « من نیامده‌ام تا نقطه‌ای از تورات راکم و زیادکنم» تورات نیز در نظر عیسویان محترم و متبع است وآنرا « عهد قدیم » میگویند وکتاب‌دینی آنها مرکب ازانجیل وتورات است ولی توراتی که آنها دردست دارند با تورات قوم یهود مختصر تفاوتهائی دارد .

در خود انجیل احکام وتکالیف مذهبی وراه و رسم زندگی آنطورکه باید شرح داده نشده و کتابهای مزبور تماماً نقل قول از اعمال و رفتار و زندگی وسخنان حضرت مسیح است که حواریون گفته‌اند وکتابی که خود آنحضرت انشاء کرده باشند نیست . باین لحاظ برای احکام‌دینی، عیسویان همان مقررات تورات را دارند .

درباره مرگ حضرت مسیح اقوال مختلف است. دراینکه آنحضرت توسط حکام رومی فلسطین بفشار مردم وروحانیون زمان‌تحت محاکمه قرار گرفته ومحکوم بمرگ شد و او را تا پای صلیب بردند اختلافی نیست منتها عیسویان معتقدندکه خود آنحضرت صلیب شد و بعداز مرگ جسمش بآسمان رفت ومسلمانان برطبق قرآن عقیده‌دارند که امر بردشمنان مشتبه شد وکسی دیگررا بجای آنحضرت بدار زدند و عیسی زنده و در آسمان است. دربین مسلمانان‌نیز اقلیت قلیلی باستناد آیه مبارکه‌قرآن « یا عیسی انی متوفیك ورافعك الی‌ـ ای عیسی من تو را میمیرانم و بسوی خود بالا میبرم»معتقدندکه عیسی‌فوت کرده وروحش‌بآسمان عروج نموده است .

نکته بارز تعلیمات حضرت مسیح محبت و گذشت و فداکاری است تاآن اندازه‌که اگرکسی بانسان تجاوزکرد از او درگذرد و اگرکسی سیلی باوزد طرف دیگررا پیش‌ببرد تا سیلی زند . حالا تاچه حد این‌دستورات برای دنیاعملی است و یا اینکه پیروان آن عمل‌کرده‌اند یا نه وارد بحث نمیشویم وتوجه خوانندگان‌را بصفحه۲۴این کتاب‌جلب‌میکنیم اما نباید ناگفته‌گذاردکه ازلحاظ محبت وتعلیمات اخلاق و انسانیت دین مزبور موفقیت‌هائی بدست آورده و علت پیشرفت این دین وگرویدن صدها میلیون نفوس بآن همین خاصیت بوده‌است. بدیهی است علت دیگرگسترش دین فعالیت و فـداکاری فوق‌العاده مبلغین مسیحی درطی قرون‌ونشرانجیل ببیش‌ازیکهزارزبان زنده عالم‌بوده است . مبلغین این دین بافداکاری چشم اززندگی متمدن ورفاه و تسهیلات‌آن شسته بنقاط وحشی سفر نموده ودر میان قومی جاهل و سبع بـا حربه محبت شروع بتبلیغ میکنند وگاهی‌خودآنها برای اقوام‌وحشی خط وکتابت اختراع کـرده و حروف چاپ تهیه نموده‌انجیل‌را بزبان‌آنها ترجمه وطبع کرده‌اند. گاهی نیز بمیان جزامیها و محرومترین و بدآب وهوا ترین‌نقاط رفته وظیفه خودرا انجام میدهند. وجودتشکیلات منظم تبلیغی وسازمان قوی و منظم روحانی باین خدمت دامن داده و موجب‌گسترش و ترقی و توسعه‌آن شده است .

یکی از علل پیشرفت دین‌مسیح در ابتدای امررفتار وکردار وگفتار محبت‌آمیز مبلغین آن دین بوده وهمین امر بهترین تبلیغ بشمارمیرفته چنانکه درابتدای دین مقدس اسلام پیشرفت دین مزبور ازهمین راه عملی شده است. همین امربود که‌مردم بت‌پرست‌آنروزرا شیفته میساخت وایمان آنها بطوری قوی میشدکه حتی پاره شدن بوسیله شیران و ببرها را درآمفی تآترهای رم با جان و دل قبول میکردند و دست از آئین جدید خود نمیکشیدند. مطالعه دراین باره اسراری از قدرت ایمان الهی بانسان نشان میدهد .

همین فشارهای اولیه و تضییقات و شکنجه‌هائیکه توسط برخی‌ازامپراطوران رم درابتدای مسیحیت‌انجام شد خودکمکی بپیشرفت دین‌گردید زیرا جنبه مظلومیت و حقانیت آنها را در نفوس مستقر کـرد و ذره ذره بنای عظیمی از محبت و

طرفداری در قلوب مردم بوجودآورد .

پیروان اولیه دین کارشان منحصر بتسلیم در مقابل جباران نبود بلکه جلسات وسازمانهائی در زیر زمین‌ها و غارهای زیرخاکی (کاتاکومبها) منعقد میکردند و تعلیمات را میآموختند و تبلیغ مینمودند و سرمشق در عمل ونفوذ گفتار آنها تأثیر زیاد میبخشید و ضمناً از منتها درجهٔ فداکاری هم دریغ نداشتند .

در سال ۳۲۵ میلادی قسطنطین امپراطور روم خود مسیحی گردید و دین مسیح را رسماً بعنوان دین امپراطوری مقرر نمود و این نخستین قدیم وسیع و رسمی پیشرفت آئین بشمار میرود .

خود عیسویان معتقدند این تغییرمسیر تاریخ عیسویت از یك حالت اختفا وترس بیك شکفتگی رسمی و علاقه وتوجه بزرگان، آن شکوه وزیبائی وعظمت وقدرت معنوی را ازدین برداشت و باصطلاح مغز آنرا کم کرد و برپوست افزود یعنی معنویت را کاست و برتشریفات و شکوه ظاهر اضافه کرد .

دکتر ل . پ جاکس رئیس دانشگاه منچستر در اکسفرد در سال ۱۹۲۱ درتالار سخنرانی اسکس در لندن بیانی داردکه عنوان آن تشعشع از دست رفته دین مسیح میباشد . او میگویدکه « بدترین عوامل» انحطاطهای متعدد عیسویت «را در امور تکالیف دینی ویا تعلیمات معنوی آن نباید جستجو کرد بلکه در «تغییر آتمسفر و محیط آن و ازدست فروهشتن درخشندگی وانرژی ساطعه وتمایل بتغییر روحیه وسوق بسوی تعلیماتی که خدا وبشر وعالم را بطرزی خیلی سردتر معرفی و بیان میکند . » میباشد. بنابراین بعقیده او وروشنفکران دیگر با از دست دادن انرژی تشعشع خود از خاصیت اصلی میافتد . الیوت وایت درکتاب « انجیل بشریت » میگوید «تاریخ نشان داده که تفتیش عقاید و فشار و زور و شکنجه برای پیشرفت دین اثری نداشته درحالیکه همان عمل محبت کوچك ولو از طرف یك فرد عادی این دین همیشه اثر بخشیده‌است.»

فیلسوف امریکائی رالف والـد و امرسون میگویند: «ای عیسویان آنچه شما اکنون هستید انقدر بلندسخن میگویدکه مانع ازشنیدن تبلیغ شماست.» منظورش اینستکه دیانت باید در عمل باشد وگفته و تبلیغ تنها کافی نیست .

دین زردشت

دربـارهٔ دین زردشت درآثار نویسندگان یونان مانند هرودوت که اورا پدر تاریخ میخوانند آثار جالبی باقی مانده وهمچنین در انجیل جائیکه درباره تولد حضرت مسیح صحبت کرده و میگویند ماژها یاماجیس Mage-Magus دنبال ستاره بیت اللحم راگرفتند منظور ازآنها مجوس وپیروان زردشت بوده ودرقرآن مجید هم بآنها اشاره شده است .

زردشت پیامبر ایرانی احتمالا در قرن هفتم قبل از میلاد ظهورکرده است و محل ظهور ایشان کشور ایران بوده‌است. شاید درزمان اسارت یهود در بابل و مقارن این احـوال در سواحل دریای خزر این فرزند ایرانی متولدگردید. بهمین لحاظ دراوستا کوه البرز را بعنوان کوه مقدس نامیده‌است.

میتوان او را درلباس سفیدی مجسم نمودکه بـزبان سانسکریت یا نزدیك باین زبان مردم را نصیحت و بسوی آهورامزدا میخوانند.

بطوریکه ازکتب دینی زردشت معلوم میشود وضع مردم آنزمان آشفته ودچار بیرحمیها وخرافات وآلودگیها بود و زردشت خود را مأمور میدانست آنها را هدایت کند.

شرح زندگانی که دربارهٔ او نوشته‌اند پاکی و صداقت و سادگی را نشان میدهد و میرساندکـه خـود را مـأمور رساندن یك پیام بسیار سنگین میدانست. عده زیادی از روحانیون زمان که اورا

مخالف میدیدند قصدآزار و شکنجه‌اش کـردند و زحمات و رنجهای بسیار از آنها دید . هنگامیکه سنش بیشتر شد مدت ده سال درجنگلها و غارها عزلت گزید . بالاخره بکوه اسنوادکـه در اوستا بعنوان کوه دورا بطهٔ مقدس خوانده شده اقامت کرد و همانطورکه حضرت موسی ازطور هدایت میکرد او قوم خویشرا ازآنجا هدایت نمود.

محور سخن زردشت این بود « آشم و وهو واهیشتم آستی» (درستی بهترین چیزهاست) . برای ابلاغ پندخود به‌سراسرایران‌سفر کردولی‌زمامداران گوش خود را بر سخن اومیگرفتند و مردم اورا از خویش‌طرد مینمودند. امازردشت مأیوس نشده و مدت ده سال باین سفر تبلیغی ادامه داد. البته در این مدت موفقیتهای کم وبیشی حاصل نمود.

کتاب دینی زردشت از شش قسمت ترکیب یافته است ۱ـ یسنا یا سرودهای مقدسی‌که مغها و روحانیون میخوانند . ۲ـ گاتهاکـه قدیمترین و مقدسترین قسمت‌کتب دینی است وآنهارا گفته‌خود زردشت یا وحی‌آهورامزدا میدانند . ۳ـ ویسپرد مجموعه دعاها ومناجاتها . ـ۴ـ یشت‌ها یاسرودها ۵ـ وندیداد ـ تعلیمات اخلاقی ودستورات زندگی ۶ـ خورده اوستا ـ دعاها.

گاتها در اصل بـزبان قدیم پارسی معاصر زردشت نوشته‌شده‌است. این کتاب‌امروزمفدسترین و اصلی‌ترین‌کتب زردشتیان بشمارمیرود ولی باید دانست که‌گاتهای اصلی خیلی بیشتر و قطورتر از آنچه امروز باین نامست بوده‌است. گاتهای فعلی مجموعه هفده سرود یاخطا به‌است‌که ظاهراً زردشت در مقابل مردمی‌که‌از دور و نزدیك اطرافش گرد میآمدند ایراد مینمود. بدیهی‌است‌که وصف‌خداوند و توحید ومشخصاتی‌که از باریتعالی دردین‌زردشت شده بود نسبت بوضع زمان و ادیان سابق تـرقی بسیار داشت. مسأله بقای روح باوضعی روشن در آن تعلیم داده شده بود و بموضوع اخلاق اهمیت خاص میداد . تعلیمات زردشت افراد را بانزوا و عزلت و صومعه نشینی دعوت نمیکرد بلکه میگفت باید پاکی و درستی در سایهٔ کوشش و رنج در دنیا بدست‌آید .

فرد بایستی جامعه را بسازد و اهورامزدا بشر را بعنوان اشرف‌مخلوقات‌آفریده است فرار از دنیا و غارنشینی خوب نیست وعلامت ضعف‌است ولی فداکاری در راه اجتماع خوبست.

زردشت بعمل اهمیت زیاد داده و نجات را در خدمت بجامعه دانسته است وکسیراکه فقط در فکر نجات خویش است مشمول مراحم اهورامزدا نمیداند . نبایستی از لذات جهـان چشم پوشید و بهره بـرادری از نوشها و نیشهای دنیـا مؤمن را باجنبه‌های مختلف زندگی‌آشنا میکند . نباید تنها بشر را بدنیای دیگر متوجه کرد بلکه باید او را بمکارم‌این دنیاعادت داد . کشاورزی‌بهترین کارهای زمین‌شناخته شده‌که باعث خشنودی اهورا مزدا و خشم شیطانست.

چهارمحل درزمین درنظرآهورامزدا بسیار عزیزاست ۱ـ محل سوختن‌آتش ۲ـ یك‌خانواده با اطفال بااجاق‌گرم وپررونق خانوادگی ۳ـ جائیکه غله و میوه فراوان بوجود میآید . ۴ ـ زمینی‌که خوب‌آبیاری می‌شود .

زردشت پیروان‌خودرا بکار وفرار از تنبلی فرامیخواند .

نکتهٔ بارز دین زردشت ثنویت است‌که در کتاب‌ما بیان‌گردیده . اماباید دانست وجودآنرا زردشت ابدی ومطلق عنوان‌نکرده بلکه مرحله‌ای از زندگی اهورمزدا میداند وبالاخره خداراکه توانا و قوی ومتعال است فائق بر اهریمن ویگانه قدرت‌عالم وجود قلمدادمیکند . (این‌امررا برای آینده پیش‌بینی‌میکرده‌است)

مبارزه یزدان واهریمن‌را نه‌بوسیله شمشیر بلکه بوسیله گفتار وکردارنیك میداند . درقسمت نبرد هرفردی موظف بدفاع ازمیهن ومبارزه با دروغ (یعنی ملك مظهر گفتار ناراست) میباشد.

بنا بر پیش‌بینی زردشت یك‌مرد خدائی در دوران آخر جهان متولد می‌شود که آخرین ضربه خودرا به‌شیطان‌میزند و بالاترین پیروزی خوبی‌را بر بدی خواهدداشت . دیگر دنیای اهریمن تاریك نخواهد بود ودرسراسرجهان‌نور درخشنده‌خواهد تابید .

خودکشی‌گناه بزرگیست زیراهیچ‌کس‌نباید بگذارد شعله‌شوق‌برای‌پیروزی‌نیکی درقلبش بمیرد ونباید سربازان‌اهورامزدا ازبین‌بروند .

درنظر زردشت خداوند متعال شش‌خاصیت الهی‌دارد که‌آنهارا مجموعاً (آمشاسپنتا) میخواند واینها عبارتنداز :

۱ ـ وهومانو ـ روح عقل نیکو که منشاء تمام نیکوئیهاست وسرچشمه‌آن اهورمزدا میباشد. دانش وعقل دودختر توأم وهومانو هستند .

۲ـ آشایاروح راستی‌ـجزء خواص‌اهورا‌ـ مزداست . پندار وگفتار وکردارنیك مظاهر این حقیقت‌است . هم‌آهنگی‌قانون‌علمی ونظم‌آن منوط باینهاست .

۳ـ کاشترا یعنی‌کشور وجامعه‌فاضله ومورد آرزو . منظورحکومت اهورامزدا درآسمان ودر زمین‌است . بشرمیتواند باموهاب‌وهومانو وآشاکه دراختیار داردکاشترارا برقرارکند یعنی‌حکومت آسمانرا درزمین‌بسازد واین‌کار دراثرکوشش‌میسر است .

۴ـ سپنتا آرمائیتی یاروح عبادت باخضوع ومحبت‌که متعلق بیك‌فردفعال وعاقل‌است . کسیکه بهمنوع خدمت میکند خود را مفتخر بالهام این روح میداند . عمل نیکو توصیه می‌شود نه تنها بخاطر اثرآن بلکه بعلت اینکه جزء صفات پاك خدائی است .

۵ـ حورواتات ـ یکنفرپیرو زردشت نباید نظافت وپاکی بدنشرا فراموش‌کند ـ سلامت‌درراه خدمت باهورامزدا برای او واجب است . برای رسیدن‌بکمال قوت‌وصحت‌لازم واساسی‌است .

۶ـ آمراتات ـ یاروح‌بقا . این‌هدیه اهورا‌ـ مزداوپاداشیست‌که برای‌مبارزه‌بااهریمن‌بمردمان داده‌است . این‌بقا مشتمل یك‌زندگی کامل پاك در زمین وسپس بقای درملك (گورودمن ـ سرزمین سرودها) یاکشور اهورامزدا خواهدبود.

زردشت بپیروان‌خود دستورمیدادکه نه‌تنها درعمل‌پاك‌باشند بلکه چهارعنصر زمین‌را پاك نگاه دارند باین شرح :

۱ـ خاك یازمین ـ مخلوق اهورامزداست. بایدآنرا شایسته زراعت‌کرد وعلفهای هرز آنرا کند .

۲ـ آب‌ـ مخلوق اهورامزداست وبایدآنرا تمیزنگاه‌داشت وچیزهای‌مرده درآن‌نیفکند .

۳ـ هوامخلوق اهورامزداست. آنراملوث وناپاك‌نکنید وبگذارید پاکی حیات‌بخش‌آن حفظ شود .

۴ ـ آتش مخلوق اهورا مزداست . آنرا خوراك‌دهید وبگذاریدخانه‌ها ومعابد شمارا گرم بدارد .

اهورا مزدا سه توصیه بپیروان‌خود میکند: راست‌بگوئید‌ـ بقول‌ووعده‌خود وفاکنید ـ ازقرض کردن بپرهیزید .

انگرامینیو یااهریمن‌پدر دروغ ونادرستی وبی‌اعتمادی وقرض‌کردن‌است . این‌سه‌گناه باعث مسرت اهریمن وبقای او درزمین‌است . برعکس راستی واعتماد وامانت وآزادی‌ازوام موجب‌کوتاه کردن‌عمر بقای‌او درزمین‌میگردد .

درتمام عمر زردشت اهمیت پندار وگفتار و کردارنیك‌راگوشزد نمود .

مدت یکهزار و چهارصدسال دین زردشت نفوذ خودرا برمیلیونها افراد مستقر نمود وسپس در قرن هفتم میلادی با ظهور دین مقدس اسلام این‌دین ازقدرت‌افتاد واقلیتی‌که باین‌دین ماندند بهندوستان وسایرنواحی‌رفتند وامروزدرقسمت‌های

مرکزی وجنوب شرقی ایران وهندوستان وآسیای جنوبی تعدادی ازپیروان زردشت باقی است . تعداد آنها درهندوستان شاید بیشتراز یکصد هزار نفر است ومردمانی درست کار وراستگو وبانفوذهستند. تعلیمات زردشت قرنها موجب ایجاد تمدنی درخشان گردید که آثار آن درتاریخ باقی است .

دین هندو

دین هندو یا هندوئیسم Hinduism مجموعهٔ عقاید وافکار وآداب دینی است که هندوان پیروی میکنند وخودشان دین خویش را «سانتاها- دهارما Sanatana Dharma یعنی دین ابدی» مینامند. دهارما یعنی چیزی که بهم پیوسته و متحد است و دارای تمامیت فردی و متصل با جامعه و عالم است. در نظر آنها هرگونه تکاپو در زمینهٔ علم و ادبیات و هر نوع خدمات اجتماعی و فعالیت‌های هنری و ادبی و غیره خواه درخلوت فرد و یا در اجتماع جزء تکالیف و وظایف دینی بشمار میرود .

دین هندو در هندوستان بوجود نیامد بلکه مربوط بقوم آریائی است که سابقاً درآسیای مرکزی و هندوستان پخش بوده‌اند. تاریخ این دین بطور صحیح مضبوط نیست وآنرا بین ۲۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد میدانند . بین برخی از ادبیات یونانی مانند آثار هومر و برخی کتب هندو مانند رامایانا و ماهابهاراتا شباهتی دیده میشود .

کشف ادبیات وسیع مذهب هندو توسط اروپائیان درقرن گذشته بوسیله دانشمندانی مانند پرفسور ماکس مولر بعمل آمد . شخص اخیر با کمك عده‌ای ازدوستان خودکتابهای مقدس ادیان مشرق زمین را بانگلیسی ترجمه و چاپ کردند.

کتب مقدس هندوان را میتوان بپنج طبقه تقسیم نمود ۱ ـ شروتی یا سروتی یعنی تعلیماتی که از منابع الهی شنیده شده و عبارت از چهار کتاب ودا میباشد (ودا بمعنی دانستنی است) ـ۲- اسمریتیس یعنی تعلیمات تذکرداده شده که اصل آن عبارتست از چهار اسمریتیس و مانو اسمریتیس یا قانون مانو . ۳ ـ شادوارشانا یعنی شش طریق مشاهدهٔ عالم یا شش روش فلسفی . مهمترین آنها فلسفه ودانتا است . ـ ۴ـ اشعارحماسی راماپانا و ماهابهاراتا که قسمت اخیرمهمترین فلسفه هندوان راشامل است ومهمترین آنها بهاگاوادیا بهگوت گیتا است که بمعنی سرودآسمانی میباشد وآنرا انجیل هندوان میخوانند . ـ ۵ ـ ایتی‌هاسایاتاریخ شامل پورانا سرگذشت وقایع قدیم درطی قرون روحانیون تفاسیری بدان افزوده‌اند .

پدیدآورندگان دین هندومعلوم نیستند. پیشرفت‌های آن بدون کمك سلاطین ویاشمشیر بوده است . دین هندو جنبه مدارا و سازش و تسامح دارد و چندان مخالفتی باسایر ادیان نمیکند. باین لحاظ ادیان زردشت و اسلام و یهود و عیسویت توانسته‌اند در کشور هند پیروان زیادی پیدا کنند مخصوصاً دین اسلام که دومین اکثریت دینی هند بشمار میرود . علت اختلافات و مبارزات بین هندوان و مسلمین در قرن اخیر بیشتر از طبقهٔ جهال هندوان بوده وآنهم بخاطر کشتار گاووحیوانات مقدس که هندوان از بین بردن آنها را بمنظور تغذیه جایز نمیدانند صورت گرفته است .

در داخل دین هندو تغییرات و تجددهای زیادصورت گرفته کما اینکه درقرن چهاردهم میلادی سه نفر بنام راماناندا وکبیر و ناناك دین سیك یا سیخ را تأسیس نمودند که منظورشان وفق دادن تعالیم اسلامی باتعالیم هندو بود. کوشش امپراطور بزرگ اکبرشاه (۱۵۵۶ ـ ۱۶۰۵) برای تأسیس یك دین جهانی واستقرارآن در سراسر هند خود نشانی ازآمادگی این شبه قاره برای قبول تعلیمات

جدید است . همین وضع امروزهم ادامه دارد .
بعقیدهٔهندوان دین منحصر بتشریفات وعقاید نیست بلکه راه زندگی با توازن با عقل وحقیقت است. آنها معتقدندکه حقیقت نمیتواند یکباره وبطورقطع معین شود بلکه یك ظهور تدریجی وتکمیلی است .

بعقیده هندوان تعلیمات هندو ازوحی الهی یا (ودا) ناشی است و بعقیده سوامی ویوکانانندا (۱۸۶۲ ـ ۱۹۰۲)که از روحانیون بزرگ آنها است وداها بدون آغاز و انجامند و منظور از ودا کتاب معینی نیست بلکه گنجهای روحی ومعنوی است که در طی قرون متمادی توسط افراد روشن کشف و نوشته شده است. همانطورکه گفته شد ودا بمعنی دانستنی است .

خلاصهٔ عقاید دین هندو ازاین قرار است :

۱) ـ براهمان یـا خدا بینهایت است و نمیتوان اورا درالفاظ محدودکرد. اگر میگوئید خدا محبت است ـ خدا ترحم است ـ خدا شفقت است ـ خدا علم است هندومیگویدنه خدا بیش ازمحبت است بیش از علم است و بیش از هرچیزی است کـه بگوئید . باین لحاظ است که در مباحثات عقلای این دین باشاگردان کلمه «نتی ـ نتی» زیاد دیده میشودکه معنی آن «نه چنین است» میباشدیعنی بهیچ بیان و تفسیری قانع نمیشود .

با این احوال که خدا را نتوان وصف کرد سه صفت عمده بدان میتوان داد : اول «سات» یعنی وجود عالی حقیقت. دوم « چیت » یعنی عقل عالی وبرتر. سوم ـ «آناندا» یعنی رحمت عالیه وبرتر.

۲) ـ با در نظر گرفتن آن سه وصف الهی سه راه برای رسیدن بخدا هست. الف ـ کارمامارگا یعنی راه عمل وخدمات اجتماعی . دوم ـ جنانامارگا یا راه علم وعقل ـ سوم بهاکتی مارگا یا راه عبادت و بندگی، هرکسی میتواند یکی ازاین سه راه را بعنوان مهمترین سرمشق و رهبر خود برگزیند .

۳) برای موفقیت درسه راه بالا بشر دو راه داردکه از لحاظ جبر و اختیار فرق میکند. یکی ایکه در اثر تناسخ وزندگی های گذشتهٔ روح با بدن فعلی که در اختیار دارد مجبوراست یکی ازراهها راکه برای تصفیه اش مناسب است عمل کند ودیگر لطف الهی است که روح را ازمحیط و وضع ومرتبهٔ فعلی خود ارتقاء داده واو را باختیار مراتب عالیه ترقی توفیق میدهد. نظریه تناسخ مبنی براصل «کارما» karma میباشدکه معنی آن اینست «هر چه بکاری میدروی» .

۴) ـ آزادشدن ازدورانهای متوالی بدنیا آمدن مجدد روح یا تناسخ که آنرا « موکشا » یا «رهائی ازقید» میگویندکه بزرگترین هدف زندگانی بشراست . چگونه باین هدف نایل میتوان شد ؟ بوسیله انجام (دهارما) یعنی تکالیفی که از جهات مختلف زندگی بشری بردوش افراد قرار دارد . همهٔ افراد بشر مکلفند در راه اعمال تولید ثروت (آرتا) و در انجام خواهشهای نفس (کاما) اقدام کنند مگرطایفه (سانیازیس) یعنی کسانیکه قید دنیا و شهوت و شیطان را زده اند.

۵) فعالیت وتکالیف (دهارما) درزندگی بشر نسبت بمراحل مختلف آن فـرق میکند . زندگی هرفرد بچهارقسمت میشود: الف ـ زندگی مجرد و تحصیلی. دوم ـ زندگی زناشوئی و خانوادگی ـ سوم ـ زندگی نیمه اعتکاف وکناره گیری ـ چهارم زنـدگی اعتکاف و کناره گیری . این مراحل را که «آشرام» مینامندازهم جداکرده برای هرکدام وظایفی تعیین نموده اند.

۶) وظیفهٔ فرد در جامعه تحت چهاروارنا یاجمعیت انجام میشود که معمولا آنرا بعنوان اختلاف و تعیین طبقات یاکاست caste تعبیرکرده اند . در جامعه چهارگروه از این قبیل یافته میشود : الف ـ براهمانها یامعلمین دین وروحانیون ـ ب ـ کشاتریا یعنی جنگجویان و زمامداران و اداریان ج ـ وایشیا یا تجار وکشاورزان ـ د ـ شودرا یا سودرا یعنی خدمه . دربادی امر عضویت هرطبقه بستگی باستعداد انجام عمل آن طبقه را داشت ولی در طی قرون از وضع خـود منحرف شده صورت وراثت بخود گرفت.

دین بودائی

دین بودائی را یکنفر معلم هندو که اورا «بودا» میخوانند بوجود آورد . این لغت یك عنوان روحانی است که معنی آن «شخص روشن» میباشد . نام وی « سیدهارتا آئوتاما » بود . پدرش یکنفر مالك ثروتمند زمین در شهر « کاپیلا واستو » در شمال هندوستان بود . بودا درحدود ۵۶۳ قبل از میلاد متولد ودرحدود ۴۸۳ قبل ازمیلاد درسن هشتاد در گذشت . دارای زن ویك پسر بود ودرسن بیست ونه زندگانی مرفه ولوکسی را که داشت رها نموده شروع بمطالعه وعبادت وتفکر نمود . پس از شش سال جستجو و تحقیق شروع بتبلیغ اصول عقاید خود که آنرا «دهاما» نامید کرد ویك فرقه جدید بوجود آورد . یك فرقه از روحانیون مجرد تحت عنوان (بهیك هوس) ویك طبقه اززنان راهبه برای تبلیغ مذهب تازهٔ خود بوجود آورد .

بودا قربانی حیوانات را که درپرستش طبیعت در دین قدیمی ودا مرسوم بود و همچنین پرستش آتش را لغو نمود . بالاخره برخی از تعلیمات دین هندورا باتغییراتیکه در آن داد میاموخت مانند ابدیت عالم ووجود نداشتن یك واحد معنوی تغییر ناپذیر روحی ، تولد روح بصورتهای مکرر یا تناسخ وآخرین سرنوشت تکامل نسبت بهمهٔ موجودات زنده . در باره رنج (دوکها) سخن گفت وچاره رفع این گرفتاری را ازبین بردن خواهش وآرزو (تانها) وکینه (دوزو) دانست . اصل بزرگ تساوی کلیه نژادها وملل وطبقات را اعلام نمود . اورا بعنوان یك مرد بزرگ ویا بندهٔ راهی بزرگ میدانستند نه یك مرد که جنبه الوهیت دارد . باسحر وامور غیر عادی مبارزه کرد . کیش او مرکب از مقدار زیادی اصول اخلاقی بهمراه مقدار خیلی کمی خداشناسی و ماوراءالطبیعه بود . مسأله قناعت وزهد بودا مهمترین خاصیتی است که ازاو نقل شده است .

پس ازاینکه درقرن سوم قبل ازمیلاد امپراطور آسوکا این کیش را قبول کرد دین بودا بسرعت فوق العاده در هند پخش شد .

دربین علل پخش سریع این دین باید انحطاط دین سابق یا پرستش طبیعت وهمچنین تنفر عمومی از کشتن حیوانات ، جنبه دموکراتیك دین جدید واعلام تساوی طبقات ازطرف آن ومطالب اخلاقی جالبی که از طرف مبلغینش تعلیم میشد دانست . درسراسر کشور معابد وصومعه‌ها واستوپاها (ابنیه یادبود) بتعداد خیلی زیاد بنا گردید . بعداً سال ۵۰۰ میلادی دین بودا شروع بانحطاط وعقب روی کرد بعلت فساد ونادانی طبقه روحانیون آن وتجدید حیات ملی دین سابق . درحدود سال ۱۰۰۰ میلادی دین بودا بعنوان یك دیانت متشکل در سرزمین زادگاه خود تقریباً خاموش گردید . مطالعهٔ تاریخ این دین یکی از آموزنده‌ترین مطالب درانقلابات ادیان است . اما دراین مدت دین هندو که دین ملی هندوان بود دراثر نفوذ تعلیمات بودا دستخوش تغییرات زیادی شده بود وازآن پس هندوها بودارا مانند یکنفر ازمقدسین خودشان تلقی میکردند که محبت نسبت بحیوانات وخودداری ازخوردن گوشت ومشروبات الکلی واصل غیرمادی بودن دنیای خارجی را تعلیم میداد . باین ترتیب باید گفت که که قسمت مهمی ازدین بودا اکنون دردین جدید هندوئی بزندگی خود ادامه میدهد .

درقرن سوم قبل ازمیلاد دین بودا واردسیلان گردید و اکنون باروی معنوی تعلیمات دینی (هینایانا) درآن کشور بشمار میرود . درقرن اول میلادی عده کمی ازمبلغین بودائی و دانشمندان و مترجمین از هندوستان و آسیای مرکزی تامدت هشت قرن بچین رفتند . زائرین مشتاق چین نیز بهندوستان سفر کرده اصول بودائی را درمرکز و اصل آن آموختند . معروفترین آنها «فاهسیان ـ ای تسینگ ـ چوسیهینگ ـ یوان چوانگ» بوده‌اند

این‌دین درقرن‌چهارم ازچین بکره‌رفت ودرقرن ششم میلادی ژاپن آنرا ازکره دریافت‌داشت . هم در چین وهم در ژاپون متفکرین‌مهم ومؤثری در این‌دین پیداشد مانند چی‌ای‌ـ هونن‌ـ شین‌ران‌ـ نیچیرن وغیره . درقرن‌نهم وقرون‌بعدی تبت‌دین بودارا اخذ ودرآن تغییر رنگهائی داد وبالاخره آنرابقوم مغول واردکرد . بودائیسم تبتی‌درمدت هیجده‌قرن فعالیت خلاقهٔ مهمی ازخود بروزداد و وامروزهم در اغلب‌کشورهای غربی مشغول تبلیغ عقاید خود میباشند .

دین‌بودا بعلت‌تبلیغ مساوات‌دروضع هندکه طبقاتی‌بود تأثیرزیادکرد ودرتعدیل‌تکبر وتبختر روحانیون‌که خودرا طبقه‌ممتاز اجتماع میشمردند اثربخشید . ژاپونیهای پیرو (شین‌ران) راوادار نمود که طبقه پست یا (اتا) را مانند انسان تلقی نمایند . وضع زنان‌را تعدیل کردو بالابرد . در عین حفظ جنبه مساوات طبقه روحانیون باسایر طبقات، نظام وتشکیلات آنهارا حفظ‌نمود. درمعابد بودائی‌درشرق وغرب خصوصاً درسیلان و برمه و ژاپون‌پیروان همهٔ‌ادیان‌بایك‌روح‌برادری پذیرائی میشوند زیرا تعصب شدید آنطورکه درسایرادیان هست دراین دین نمیباشد . روحانیون بودائی از ابتدا پیشروان‌تعلیم سواد باطفال بوده‌اند. بعلاوه هنرها وعلوم هندوستان‌را بملل‌آسیائی آموختند . رویهمرفته تأثیر ونفوذ بودائی در پخش دانش و معلومات درآسیای جنوبی وجنوب شرقی و شرقی خیلی‌زیاد بوده است .

همانطورکه گفته‌شد روح تسامح ومدارا و عدم‌تعصب‌درتعلیمات این‌دین‌وجوددارد وامپراطور آزوکاکه قبلا نام بردیم فرمان‌عمومی‌آزادی‌دین‌را درقرن سوم قبل‌ازمیلاد اعلام نمود . دراین دین مسأله اخلاق‌را ازآداب بیشتراهمیت‌میدادند باین لحاظ چون سایرادیان‌هم دراین‌قسمت باآن‌متفقند بنظردشمنی بادیان‌دیگر نمینگرند .

دین‌بوداهم‌مانندسایر نهضتهای‌دینی‌دستخوش تغییرات وتحولات بسیار شده‌است . کتاب ساده بودارا هنوز معلمین و روحانیون (هینایانا) در سیلان و برمه و سیام تدریس میکنند . اما بعداً در هندوستان وچین و ژاپون بصورت مکتب وسیع و متنوع (ماهایانا)درآمدکه دارای‌آدابی پرشکوه و رب‌الانواع عجیب ومتافیزیك قائل به نیستی و محبت‌همگانی نسبت‌بهمه موجودات میباشد .

رقابت‌سایرادیان‌مانند جاینیزم‌وکنفوسیوسی و تائوئیسم و سایرین سبب گـردیدکه بودائی‌هـا تعلیمات خودرا بتناسب ملتی‌که درآن هستندتعدیل کنند . بوداکه سابقاً یك معلم اخلاق بود در طی قرون رفته رفته بزرگتر شد و دربـارهٔ آن غلو کردند تا آنجاکه او را بصورت نیمه خدائی در آوردند و معجزات و امور خارق‌العاده بسیار باو نسبت دادند(مانند سایر ادیان). تعلیمات یوگا یا جوکی‌را داخل ومخلوط باتعلیمات بودائی‌نمودند. موجودات خیالی مانند مظهرعلم یا مظهر خیر و شفقت‌را صورت جسمانی داده درمعابد قرار دادند و پرستیدند مـانند گوان‌یین یاربةالنوع ترحم و منجوکری وبودهیساتوا و غیره . درطی تحولات قرون دین بودائی صاحب معابد وتشریفات وعقاید متنوع‌رنگارنگ شدومیلیونها افراد عامی‌را بخود کشیدودرقرون‌اخیره بملت پیشرفت‌دانش‌آن روش سابق راکم‌کم تعدیل‌کرده و رنگ امـروزی‌تری بخود میدهد .

موضوع ماوراءالطبیعه و علوم الهی‌کـه در ابتدای تعلیمات بـودا بصورت جوانه‌های مختصر بود درطی قرون متمادی بدست عقلای‌هند بصورت درختها و شاخ و بـرگها و فـروع بسیار در آمد بطوریکه امروز ادبیات وسیعی را تشکیل میدهد. معروفترین ایـن معلمین فلسفه و حکمت بودائی «ناگارجونا ـ آشواغوزا ـ واسوباندهو» بوده‌اند و فلسفه بودائی راکـه بزرگترین مشخصات آن نیهیلیسم (قائل بـودن به نیستی) و فنـومنالیسم (قائل‌بودن بحوادث و پدیده‌ها وتحولات) میباشد

بصورت کتاب درآوردند.

بودائیسم بادبیات دنیائی هم خدمت کرده‌و مکالمات بودا وافسانه‌های ژاتاکا و اشعار بیوگرافی آشواغوزا و داستانهای حیوانات پانجاتانترا (اصل کلیله‌ودمنه)وکتاب بودهیشاریاواتارا معروف و مشهورند . پیروان این دین در قسمت هنر نیز شاهکارهائی‌ازخود باقی‌گذاردند مانند مجسمه‌های بودا درگراندهارا و فرسکها وحجاریهای‌آژانتا ونقاشیهای چینی‌سلسله‌تانگ وسونگ وحجاریهای بودائی ژاپنی و ابنیهٔ شگفت‌انگیز جاوه وکامبوج که همه‌آنها ازکتب بودائی سرچشمه گرفته است.

برای درك نحوه تعلیمات بودا از اقوالیکه در این کتاب ذکر شده میتوانید تا حدودی باصل آن واقف شوید.

دین کنفوسیوس

غربیانیکه سخنان و توضیحاتی در بارهٔ کنفوسیانیسم یا دین کنفوسیوس‌میشنوند آنرا مشتی فلسفه تاریك و مشکل‌که از دهان عده‌ای روحانی چینی بیکارکه باناخن‌های بلند نشسته و بانوشیدن چای وچشمان خمارنیمه بسته بمشاهده و مراقبه و سیر و سلوك درطبیعت میپردازند تصورمیکنند . علت این فکر یکی عدم سنخیت درك مطلبی است‌که بایستی با زمان و محیط و مقتضیات تطبیق شود و دیگر ترجمه از زبانی بزبان دیگرکه‌لطف مطلب را از بین میبرد.

دوفرد برجسته دردین‌مزبور یکی‌کنفوسیوس بود و دیگری منسیوس‌که هردو زندگانی فعال و باحرارتی داشتند و هردو در جالب‌ترین دوران تاریخ چین میزیستند. در اینجا مختصری در بارهٔ خودکنفوسیوس و زمان اوگفته میشود.

کنفوسیوس در زمانی متولد شدکه مقدربود کشورچین‌دوران‌طلائی‌تاریخ‌فلسفهٔ‌خودرا بگذراند. در زمان سلسله چو در حدود شش قرن قبل از میلاد بوده است . وضع چین درآن دوره تقریباً مطابق با انحطاط امپراطوری رم بود. امپراطور فقطیك‌اسم وظاهری بود و قدرت نداشت. بسیاری سلاطین و حکام قیام‌کرده بنحوهٔ ملوك‌الطوایفی حکومت مینمودند. برای‌کسب قدرت دائماً مبارزهٔ آشکار و پنهان و بهم خوردن تعادل‌اوضاع پیش میآمد. دائماًدرفکرتهیهٔ اسلحه وساختن‌دیوارهای حفاظت از دشمن و اجرای قوانین ضد مهاجرت بودند. در اثرفشار نظامی واقتصادی مردم خسته شده بودند و دائماً در بی‌ثباتی بسر میبردند.

علاوه برآن وضع‌اجتماعی بهم خورده بود. بازدواج دیگر با نظر تقدس نمینگریستند وطلاق امری عادی وآسان شده بود . وضع مالکیت نیز متزلزل شده‌ازهم پاشیده‌بود. چون قدرت دردست حکام بودکنفوسیوس وسایرفلاسفه بهتر میتوانستند با منقاعدکردن‌آنها فلسفه‌های خویش راکم و بیش بکرسی بنشانند.

دراین زمان‌بودکه فلسفه چینی بوجودآمد و مطالبی دربارهٔ اداره حکومت و امور اجتماعی و قانون بین‌المللی تدوین‌کردند. اما بیش‌ازهمه قانون‌کنفوسیوس‌که درآن راه ورسم یك‌انسان‌برتر یاسوپرمن‌ویاشخص‌شریف‌را معین‌میکردموردتوجه شد . کنفوسیوس در فلسفهٔ خود یك خانواده مورد آرزو و سرمشق و یك‌کشور سرمشق و یك روابط اخلاقی بین‌المللی نمونه راکه حتی درآن اعمال و رفتار فرد معین شده بود تدوین‌کرد.

کنفوسیوس(۵۵۱ – ۴۷۹قبل از میلاد) نام تحریف شده درلاتین شخصی است‌که نام اصلی آن کونگ تسه‌کونگ‌است‌که معنی‌آن دانشمندبزرگ میباشد. نام‌اصلیش‌چیو بود ولی‌چینی‌ها بنابرعادت نام اصلی‌اشخاص بزرگ‌را نمیبرند وآنها رابلقب صدا میکنند مبادا احترامشان‌کم شود.

بعدها کنفوسیوس رئیس اموردینی قسمتی از کشور پهناور چین گردید. درطی قرون سعی زیادکرده‌اند که باو جنبه‌الوهیت بدهند. درهرحال او را بعنوان یك رهبر بزرگ دینی محترم داشته‌اند وزندگی و تولد او تماماً ثبت شده و روشن است.

نوشته شده که نامبرده پسرافسر جزئی از ایالت لو (امروز جزء ایالت شانتونگ است) بود که قد بلند داشت. پس‌ازتولد پسر پدر درگذشت ومادرش این حقیقت را ازفرزند پنهان نمود . کنفوسیوس درکودکی ناچار شد رنج و خواری فقر ومعلوم نبودن خانواده را متحمل شود . منسیوس که یکی از بزرگترین روشن کنندگان تعلیمات اوست میگوید که همین سختی ایام طفولیت در پرورش استعداد این شخص اثر بسزا بخشید. نامبرده چنین میگوید: «وقتی آسمان در نظر دارد مسئولیت بزرگی بیك فرد واگذارد نخست قلب وفکرش را بکارمیاندازد و جسمش را بکار عادت میدهد وبدنش را درمعرض سختیها و گرسنگی وسرماقرار میدهد ومزهٔ شکست و نـامرادی در اقدامات زندگی را باو میچشاند تا باین وسیله فکرش را قدرت دهد وبتواندکاری راکه در غیر این وضع برای او غیر ممکن میبود بانجام رساند .»

بطوریکه میگویند پسری ساعی وجدی بود ودرهفده‌سالگی شهرت یك فیلسوف یافت . خوداو میگوید درپانزده‌سالگی عشق بدانش یافت . درسن بلوغ وازدواج بعنوان انبارداراغله ونگاهدارا بواب جمعی گله معین شد ونظم زیادی دراین امور داد و بزودی وزیر فوائد عامه گردید . چون علاقه‌اش بتحصیل وکسب علم بود زندگی سیاسی را رهاکرده باعده‌ای جوانان بکار ومسافرت وجستجوی دانش پرداخت . میگویندشاگردان اودرتمام عمرسه‌هزار نفربوده‌اند وهفتاد ودونفر ازآنها بدرجات عالیه رسیدند . روابطاو باشاگردانش بالاتراز یك معلم عادی بود بلکه‌وی قیم ورهبر وسرچشمهٔ الهاماتشان بشمار میرفت . او با شاگردانش یك مکتب یایك «انجمن فکری» تشکیل دادند.

هنگام آغاز تعلیم هنوزسی سال تمام نداشت. دربرخی نقاط کشور ازاوخوب پذیرائی نمیکردند وحتی تهدید بخطر وآزارش‌هم مینمودند . پس‌از چندسال دوران اول مأموریت خودرا خاتمه داده بایالت خود «لو» بازگشت وحاکم آنجااوراخوش آمد گفت . کنفوسیوس‌از اوخواست اجازه‌دهد بپایتخت رودتادرکتابخانه‌سلطنتی بمطالعه‌ادبیات وهنرپردازد ونامبرده وسایل کافی مسافرت دراختیارش قرارداد. میگویند در آن کتابخانه با « لائوتسه » رهبر دین تائوئی ملاقات نمود وگفتگوهائی بینشان رد وبدل شد .

دوازده‌سال بعدازاین تاریخ مهمترین دوران شکوفائی علمی معلم وشاگردان اوبود وعدهٔ زیادی ازاطراف بسوی وی هجوم کردند ونامبرده انواع فنون زمان حتی موسیقی واسب سواری وتیراندازی وادبیات وریاضیات را بآنها میآموخت وشاید در این دوره بودکه کتابهای چند منجمله کتاب (بهار وپائیز)را نگاشت .

از این زمان شهرت او ازآن حدت سابق افتاد . حاکم لو اداره یك شهرکوچك را درپنجاه و دوسالگی باو سپرد و شاید، کنفوسیوس مایل بود فرضیه‌های خودرا درعمل بیازماید . درآن شهر آرامش ورضا حکمفرما شد واخلاق ورفتار سکنه بخوبی گرائید . بزودی اورا بعنوان امور عامه و جنایات وسپس رئیس دفتروزراء ارتقادادند . در حکومت او ترقی زیادی در این ایالت پیداشدکه توانست درمقابل باسایرایالات که‌ازآن بزرگتر بودند ازخوددفاع نماید . پیشرفت چنان زیادبودکه‌حاکم ایالت‌چی که از استانهای بزرگ مجاور بود فکر کرد ادامه‌حکومت کنفوسیوس درآنجا متضمن خطر برای دیگران‌است .

در واقع سالیان اخیر برای‌او وشاگردانش یك‌دوران برای آزمایش علمی نظرات وتئوریهای فلسفی بوده‌است .

بااین احوال نمیتوان اورا ازطبقه‌سیاسیون واهل حکومت طبقه‌بندی کرد . اغلب باو شغلها و مقاماتی پیشنهادمیشد که بعلت تطبیق نکردن باافکارش آنهارا قبول نمیکرد. بعلاوه‌هجوم فلاسفه‌وشاگردان وعدم سازش سلیقه حکام‌را با افکار کنفوسیوس باید ازعلل ترقی نکردن بیشتر اودانست زیرا آنها بیشتر طالب اخذ نتایج فوری بودند ودرعمل ازهر گونه خدعه وخلاف‌مردانگی ابانداشتند درحالیکه‌فلسفهٔ کنفوسیوس در نظرشان خیالبافی جلوه میکرد . دربارهٔ امور جنگی نامبرده اظهار عقیده نمیکرد و میخواست پیشرفت از راه صلح و دموکراسی باشد .

پس‌ازچهل‌سال مسافرت کنفوسیوس درشصت ونه‌سالگی بایالت خود درلو بازگشت . پنج سال اخیر زندگی خـود را بنوشتن و پخش و تعلیم گذراند .

درهفتاد وسه‌سالگی هنگامیکه احساس‌نمود آخر عمرش نزدیك است شاگردان‌خودرا احضار کرده وباصدائی ضعیف گفت: «کوه بزرگ خراب میشود وتیر ضخیم میشکند ومرد عاقل چون علف پژمرده میشود .» هفت‌روزبعد وفات کرد.

محور تعلیمات کنفوسیوس تشکیل اخلاق فرد است‌که با اخلاق جامعه یکی میباشد (امروز بین آنها تفاوت قائلند) و منظور نهائی‌آن یك دموکراسی توأم باخرد ویك‌نظم اجتماعی عاقلانه میباشد .

ملت‌چین درطول‌تاریخ طولانی‌خودکه جنبه ملی‌شدید داشته مراحل پرستش امپراطور واعتقاد ببرتری قوم خودرا گذرانده وکنفوسیوس با این خودخواهی‌وخودبینی‌مبارزه‌نموده. امروزه بخوبی معلوم شده‌که یك ملت خودخواه و علاقه‌مند بحفظ حدود تنهائی‌خود ودوری از دیگران چقدر ضرر دردنیا می‌بیند .

بنابراین بایستی تصدیق کردکه تعلیمات اخلاقی و اجتماعی مانند تعلیمات کنفوسیوس در تعدیل‌اخلاق‌چنین‌ملتی‌تأثیرفراوان داشته‌است .

باتوجه باین قبیل تعلیمات ودرنظرگرفتن اخلاق مللی که ضد آنرا در طول تاریخ اتخاذ نموده‌اند بایستی‌اعتراف‌کنیم‌که هیچ‌ملتی نمیتواند بضرردیگران یادربدبختی دیگران‌سعادت خودرا تأمین نماید ـ که‌افراد بشر ازلحاظ استعداد باهم تفاوت دارند وهرکسی بایدکاریراکه‌میتواندبکند ـ که‌کار فردازاجتماع‌تفکیك‌ناپذیراست‌وهردوباید برطبق اصول اخلاق و شرافت و انسانیت باشد و برای اجتماع علاوه بر اصول متافیزیك و ماوراءالطبیعه دردین باید دستورات اجتماعی و اقتصادی صحیح موجود باشد . در واقع یك فرد ایده‌آل وآرمانی‌کسی نیست‌که یك‌دیکتاتور کامل یاحتی‌دموکرات‌کامل‌باشد بلکه‌کسی‌است‌که انسان کامل باشد.

دین تائوئیسم

هرگاه دین را ایمان بخدای غیب واعتقاد ببقای روح بدانیم پس دین تائوئیسم دین بشمار نمیرود . زیراتعلیمات‌آن منحصراً واکثراً مربوط بفلسفهٔ طبیعی حیات‌است .

تائوئیسم وجود یك قدرت ماوراءالطبیعه و خارج از طبیعت و یك شخصیت مافوق را که خدا مینامند منکر است . لغت تائورا اغلب مترجمین خدا ترجمه میکنند . معنی‌آن‌طریق وراه آفرینش عالم و پرورش وانهدام آنست و معنی دیگرآن وجود شعور طبیعت‌است.(خوانندگانیکه‌کتاب‌مارا بدقت‌خوانده‌اند میدانندکه این تفاوت درنام‌گزاری است والادراصل موضوع‌که وجودقدرت‌ذیشعور اداره‌کنندهٔ طبیعت باشدآنهاهم موافقند .)

شخصیت‌عالیه‌تائو غیرقابل درك‌است وبنابر

قول لائوتسه مؤسس دین تائوئیسم وصف آن چنین است: «ما به تائو مینگریم ولی نمیتوانیم اورا ببینیم. نام آن بیرنگ است. بتائو گوش میدهیم ولی صدایش را نمی‌شنویم. نام او بیصداست. دست برای چنگ‌زدن باو دراز می‌کنیم ولی اورا نمیگیریم. نام او بیماده‌است. تائو واقعیت عالی دنیای خودی است یعنی عالمی که خود در خودش هست و این اصطلاح کانت فیلسوف است که بشر نمیتواند آنرا درك کند.

باوجود اشکال فهم، لائوتسه سعی دارد تائورا تفسیر کند. میگوید: «او تصویر بی تصویر و شکل بی‌شکل است. چیزی است که وجود دارد ولی وصفش نتوان کردن.»

این تائو که بر دنیا حکومت میکند از احساسات بشری خالی است و پدر مهربان بشر و مقصد نهائی جهان نیست. لائوتسه میگوید: «آسمان و زمین با ده ها هزار مردم مانند سگهای پوشالی عمل می‌کنند بنابراین خالی از عواطف و احساسات تحریك کننده‌اند.»

نظر لائوتسه نسبت بحیات بشرهم همینطور است و آنرا یك اتفاقی در عالم میداند. بشر بدنیا می‌آید، پرورش میابد بزرگ و پیر میشود و بالاخره میرود و همه اینها برطبق قوانین طبیعت است. لزومی ندارد در تولد شادمان و در مرگ عزادار باشیم.

اگر دین را ارزشهای ساخته‌شدهٔ اجتماعی بدانیم ازاین لحاظ نیز تائوئیسم دین نیست زیرا درعمل کلیه ارزشهای موجود در جامعه‌را نفی میکند.

اصولا همهٔ ادیان ومعابد آنها برای حفظ و دفاع از کشور و خانواده و مدرسه و مؤسسه‌های اجتماعی قیام کرده‌اند وازاین لحاظ میتوان دین را نگاهدارندهٔ ارزشهای اجتماعی دانست. تائوئیسم نوعی فلسفه است که مخالف با بیشتر مؤسساتیست که در آن ارزشها مطرحند. نخست مخالف بادولت است وموافق با یك جامعه خودکار بدون دولت میباشد. لائوتسه میگوید: «هرچه محدودیت ومنع در کشور بیشتر باشد ملت فقیرتر خواهد بود. هرچه هنر و واستعداد بیشتر باشد اتفاقات غیرعادی بیشتر میافتد. هرچه بیشتر حکم وقانون باشد بیشتر دزد وغارتگر پیدا می‌شود.»

تائوئیسم باصفات نیکو مانند محبت خانوادگی وپدری ـ درستی ـ پرهیزکاری ـ احتیاط ـ نیکوکاری وعدالت نیز مخالف است و آنهارا وسیله‌ای برای ادارهٔ جامعه میداند که حکومت بوسیله عقلا بمردم تحمیل مینماید. میگوید باوجود مقدسین و مبلغین هیچگاه دزدی و بداخلاقی از بین نمیرود.

پس تائوئیسم نه‌تنها ارزشهای اجتماعی‌را حفظ نمیکند بلکه باآنها مبارزه مینماید.

تااینجا درباره جنبه منفی تائوئیسم سخن گفتیم والبته خیال نکنید سرتاپای آن چنین است بلکه جنبه مثبت هم دارد. تائوئیسم یك دین انقلابیست ونظرش اینست که قبل از آنکه اصلاحات بصورت خیالبافی درآید باید آنچه‌را بنظر او موجب بدی جامعه است از بین برد.

تائوئیسم معتقد بآزادی مطلق است لذا با اختلافات ثروت وقوی وضعیف وحاکم ورعیت مخالف میباشد.

تائوئیسم معتقد بصلح مطلق است. لذا مخالف باقدرت وجنگست. جنگ‌را «مسرت از قتل عام بشر» میخواند.

مدینهٔ فاضله یا نقطه آرزوی تائوئیسم عبارتست ازسرزمینی که در آن مردمان بطور طبیعی ـ آرام وقرین صلح ـ با مساوات وآزادی و هم‌آهنگی زندگی کنند. نامبرده این سرزمین خیالی‌را چنین توصیف مینماید:

«در یك کشور کوچك ایده‌آلی بگذار ده یا صد یا بیشتر افسر باشد اما قدرت کاری نداشته باشند. بگذار مردم ازمرگ نترسند و آرزوی مسافرت

نداشته باشند . اگرهم کشتی و ارابه باشد مصرف برای آنها نباشد . اگراسلحه ولباس جنگی باشد کسی آنهارا نپوشد واستعمال نکند . مردم برای حفظ محاسبات خود بایستی بطناب گره زده برگردند (یعنی بعهود توحش رجعت کنند) میتوانند از غذاهای خود ومسکن خود وعادات وآداب خویش لذت برند .

کشورهای همسایه با هم مسالمت وهمکاری کنند . انقدر میتوانند بهم نزدیك باشند که صدای سگها و خروسهاشان در کشورهم شنیده شود ولی افراد آن ممکنست به پیری برسند بدون اینکه قدم بکشورهم گذاشته باشند.»

چوانگ تسو شاعر تائوئی این علاقه دینی را بتنهائی وخودداری ازمسافرات درشعر مفصلی بیان کرده وبطور خلاصه میگوید که «در زمان سابق که نه جاده ونه وسیله نقلیه ونه پل روی رود خانه ها بود موجودات هر کدام درمحل طبیعی خود نشو ونما میکردند وبشرهمه مساوی ودر نادانی مشترك بودند وصفات نیکوی طبیعی آنها ازدست نمیرفت وحالت تمامیت طبیعی خودرا داشتند . اماوقتی عقلا ظهور کرده وظیفهٔ بشر را نسبت بهمسایه معین کردند شك در عالم ایجادشد و با ایجاد علاقه بموسیقی و تشریفات کشور برعلیه یکدیگر تقسیم و تجهیز گردید .»

درادیان افرادگاهی برای راضی کردن خدا همنوع را رنجاندند وهنگام جستجوی دنیای دیگر این دنیارا ازدست هشتند .

این فلسفه بشری تنها خاص لائوتسه نیست بلکه معاصر او کنفوسیوس نیز تاحدودی همین عقیده را دارد. برای روشن شدن مطلب چند کلمه از کنفوسیوس می آوریم. تسه لوشا گرد وی پرسید: «چگونه ارواح آسمانی را پرستش کنیم . » کنفوسیوس پاسخ داد: « هنوز نمیدانید چگونه ببشر خدمت کنید چطور میتوانید خدمت بملائکه را بفهمید.» سؤال بعدی او این بود: «مرگ چیست» کنفوسیوس گفت: «هنوز در باره زندگی چیزی نمیدانیم توازمرگ میپرسی.»

اصل نبوغ این فلاسفه چین در آنست که خدا وآفریننده را برخلاف سایر ادیان صورت بشری نمیدهند .

اینکه تائوئیسم مخالف باارزشهای اجتماعی است آنرا براین دلیل استوار میکند که ارزشهای اجتماعی زمان او براصول زور ـ سلطه ـ فشار ـ عدم مساوات وغلامی بناشده بود . لائوتسه میخواست آن ارزشهارا ازبین برده جامعه ای مبنی براصول مساوات وآرامش وصلح بسازد . در واقع خراب کردن ارزشها نبود بلکه ایجاد ارزشهای جدید بوده است. حال تاچه اندازه توفیق یافته تاریخ ووضع معاصر آنرا برای ما روشن میکند .

معرفی فلاسفه، دانشمندان، نویسندگان وشعرا

که آراء آنها در ضمن این کتاب ذکر شده است

(بترتیب الفبای فارسی)

اپیکتتوس ـ Epictète از فلاسفه رواقی قرن اول میلاد متولد در شهر هیراپولیس (فیرجیا) . غلامی بود . میگویندروزی که اربابش پای اورادرمیان چرخ شکنجه پیچ میداد باخونسردی باو گفت: «آنرا خواهی شکست . » وهمینطورهم شد بمحض شکستن غلام گفت: « مگرمن بتو نگفتم . » مکالمات او توسط «آرین» جمع آوری گردید و بعنوان رساله اپیکتتوس که مظهرعقایدرواقیونست انتشار یافت .

اپیکور یا ابیغور ـ Epicure (۳۴۱ـ۲۷۰ ق.م. احتمالا) ـ فیلسوف یونانی . عقیدهٔ او این بود که بایستی هدف آدمی طلب لذت باشد اما نه لذتهای خشن جسمانی بلکه لذت علم وهنر ومعنویت و اخلاق . اغلب عمق فلسفه اورا درك نکرده وابیغوریان را مترادف با اشخاصی که دائماً دنبال لذات وعیش ونوشند دانسته‌اند .

ادینگتون (سرآرتورسیدنی) ـ Sir Arthur Sydney Eddington (۱۸۸۲ ـ۱۹۴۴) منجم وفیزیکدان انگلیسی متولددرشهر کندال . بوسیله مشاهده ومحاسبه و قیاس جرم و حرارت وتشکیلات بسیاری ازکواکب را پیدا کرد ونظرات روشنی نیز دربارهٔ سازمان اتم داردکه بعدها مورداستفاده دانشمندان اهل فن قرارگرفت .

ارسطو Aristote ـ فیلسوف مشهوریونانی متولد در استاگیر مقدونیه ومتوفی درشالسیس در کشور «اوبه» (۳۸۴ـ۳۲۲ ق.م.) ـ نامبرده مربی ودوست اسکندرکبیر بود . فلسفه او بطورکلی نشان میدهدکه طبیعت عظیم مجموعه مادی خام است که با کوششی بزرگ بطرف عقل و فکر ارتقا مییابد . فکرش بسیار وسیع بود بطوریکه او را معلم اول میدانستند وهنوز بعداز ۲۴ قرن افکارش ارزش دارد. کتابهای بسیاری باو منسوب است مانند تاریخ حیوانات

ارسطو

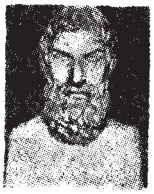

اپیکور

اپیکتتوس

ـ منطق ـ سیاست ـ جوشناسی وغیره. درتمام مدت قرون وسطی رهبرفلاسفه بشمارمیرفت .

اریژن (ژان اسکوت) Scot Erigène Jean (حدود ۸۳۰ ـ حدود ۸۸۰) فیلسوف و عالم الهی انگلیسی متولد دراسکاتلند یا ایرلند . نظرات فلسفی بسیارجسورانه‌ای ابرازداشت وشارل بیمو پادشاه انگلستان اورا بدربارخودفراخواند .

اسپنسر (هربرت) Herbert Speneer (۱۸۲۰ـ۱۹۰۳) فیلسوف انگلیسی متولد درشهر دربی . او را بزرگترین فیلسوف قرن نوزدهم انگلستان میدانند . پدر وجدش معلم مکتب بودند وخوداو درتحصیل چندان مرتب نبود ولی معلومات خودرا بیشتر ازراه مشاهدات ومباحثات ومطالعات

کسب کرد . مهمترین تألیفات او کتبی است که بنام «فلسفه ترکیبی» معروفست .

اسپینوزا (باروخ) Barokh Spinoza (۱۶۳۲-۱۶۷۷) فیلسوف هلندی متولد در آمستردام. در « رساله الهی وسیاسی » خود یك فلسفهٔ عقلانی مذهبی را بیان میدارد ودر کتاب «اخلاق» همان متد دکارت را بحد اعلا رسانده وبدان یك صورت هندسی داده است . بعقیدهٔ او درعالم وحدت وجود هست و مظهر خدا از فکر ووسعت شناخته میشود . بشر ترکیبی ازاین دو خاصیت است . درحقیقت بین خدا وبشر اختلافی جز از نقطهٔ نظر نیست .

اسکوت (ژان دانس) Duns Scot Jean عالم الهی وفیلسوف انگلیسی (حدود ۱۲۷۰-۱۳۰۸) . درمقابل نظرات مسیحی سن تماس داکن

اسپنسر　　دانس اسکوت　　اسپینوزا

نظرات مخالفی عرضه داشت . یکی از نمایندگان دقیق فلسفهٔ اسکولاستیك و مدافع رئالیسم بشمار میرود .

اسکولاستیك Scolastique از کلمه Ecole یا مدرسه مشتق میشود ومنظور تعلیمات کسانی بود که بحث علمی وحکمتی آنها منحصر بآنچه در مدارس ودیر وکلیسا واقع میشد بوده است ودر واقع سر بسته تابع تعلیماتی دینی مسیحی بودند . تحقیقات وبحث اینها هم برای محکم کردن عقاید دینی بود نه کشف حقایق، بطوریکه ایمان را بر عقل مقدم میدانستند .

افلاطون Platon (۴۲۹-۳۴۷ ق.م.) فیلسوف یونانی شاگرد سقراط و معلم ارسطو . کتابهای مباحثات وگفتگوها از اوست که برخی از آنها عبارتند از « فدون ـ فدر ـ مهمانی ـ جمهوریت ـ قوانین و غیره) . فلسفه او که برپایه منطق استوارشده تابع نظریهٔ افکار است . بعقیده او حقیقت که موضوع علم است درپدیده‌های موقت وگذران وجود ندارد بلکه درمثل وافکار است که نمونه خالص هر گونه از موجودات میباشد .

آنکساغورس Anaxagore (حدود ۵۰۰ ـ ۴۲۸ ق . م .) فیلسوف یونانی ازمکتب یونی‌ها . نامبرده در فلسفه نظریه یك اصل منظم کننده را که آنرا فکر نامید داخل نمود . بعداً پریکلس و سقراط ازاو پیروی کردند ودر فلسفه از وی تقلید نمودند ، او معتقد است که هرچیزی تخمه‌ای دارد وتخمهٔ همه اشیاء درهمه اشیاء موجود است .

اینشتین (آلبرت) Albert Einstein (۱۸۷۹-۱۹۵۵) فیلسوف آلمانی که بعداً تحت تابعیت آمریکا درآمد (۱۹۴۰). بسیاری کتب در باره فیزیك نظری نوشت . نظریه کانتارا در مورد انرژی نور بکاربرده واصل «فوتون» را یافت .

بیشتر از لحاظ فرضیه نسبی که درعلوم جدیده تأثیر بسیار عمیق نهاده مشهوراست . نامبرده مخالف هر نوع بیعدالتی وعاشق صلح بود .

برکلی (جرج) George Berkeley (۱۶۸۰-۱۷۰۳) روحانی وفیلسوف ایرلندی متولد

اینشتین　　برکلی　　برگسن

درشهر تماستاون . نامبرده درفلسفهٔ خود مبارزات سختی بافلسفه مادی نموده است .اواز بیست وچهار

سالگی شروع بنگارش فلسفه کرد ودرسایر علوم نیز تبحر یافت . کتاب‌های معروف‌او « چگونگی ابصار» و«مبادی‌دانشهای‌انسانی» میباشد .

برگسن (هانری) Henri Bergson (۱۸۰۹-۱۹۴۱) ـ فیلسوف فرانسوی متولد در پاریس . فلسفه‌او مبنی‌بر الهام اصول وجدان‌که از نظریه‌فضا وزمان بوجود میآید بنا شده است . از کتابهای مشهوراو «ماده وحافظه ـ نشوء خلاقه - دوسرچشمه اخلاق‌ودین»را میتوان‌نام‌برد. نامبرده نفوذ زیادی درافکار زمان خود بخشید .

برمانیدس Bermanidas شاگرد کسینوفان وازحکمای‌یونان‌بود وبرخلاف‌هراکلیت بوجود معتقداست وتغییر وتبدیل حرکت را خطا وخلاف واقع میداند ومعتقد بسکون ودوام وثبات است . نامبرده معتقد است‌که وجود نه‌ابتدا دارد ونه‌انتها وبرای‌آن‌حرکت‌هم قائل‌نیست .

برونو (جیوردانو) Giordano Bruno (۱۵۵۰-۱۶۰۰) فیلسوف‌ایتالیائی متولد درشهر نول . تعلیمات‌او بیشتردرشهرپاریس انجام‌گرفت ودرآنجا مدرسهٔ اسکولاستیك ارسطوئی را افتتاح نمود . نامبرده از شهدای راه فکر وعقیده بشمار میرود زیرا بعنوان‌کفر ویرا زنده‌سوزانیدند .

بطلمیوس (کلود) ـ Ptolémée Claude (متولددرمصر ـ مرگ‌در۱۶۸میلادی) منجم یونانی صاحب اثر مشهوری بنام « ترکیب ریاضی» و «علم بصری» و کتابی در بارهٔ نجوم و جغرافیاکه درتمام قرون وسطی‌کاملامعتبر ومطاع ومورد‌قبول عامه‌بود . نامبرده عقیده‌داشت‌که‌زمین ساکن ودرمرکز عالم قراردارد وافلاك بدور آن میگردند و افلاك طبقه طبقه مانند پره های یك پیازهستند .

بوترو (امیل) Emile Boutroux فیلسوف وپروفسور فرانسوی متولد در منروژ از سواحل رودسن (۱۸۴۵-۱۹۲۱) سراسر عمر

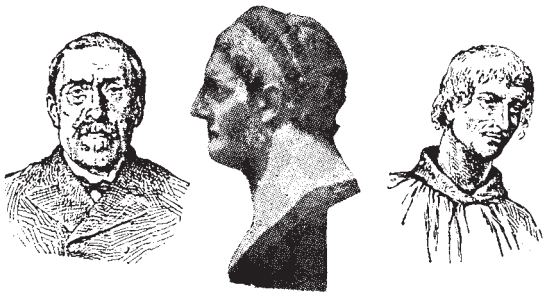

برونو　　بطلمیوس　　بوترو

خودرا بتعلیم فلسفه وعلوم گذرانده وکتاب‌مشهور وی « مکان‌قوانین‌طبیعت» نام دارد . عقیده دارد فلسفه‌زندگی مبنی‌برقوانین وجوب‌علیت ومعلولیت است . ما اموررا برحسب‌خواهشها ونیازمندی‌خود سیر میدهیم ومعلوم نیست مطابق با حقیقت باشد .

بیکن‌دوورولام (فرانسیس) Francis Bacon de Verulam (۱۵۶۱-۱۶۲۶) خازن‌مهرسلطنت‌انگلستان.وفیلسوف‌بزرك‌انگلیسی درسلطنت جاك‌اول متولد درلندن. بانوشتن کتاب «انستوراسیوماگنا »که‌میتوان‌آنرا « احیاءالعلوم الکبیر »نام‌نهاد موجدروش تجربی درفلسفه‌است . نامبرده تحقیق‌علمی‌راازتعلیمات اسکولاستیك جدا میکند . علوم را طبقه‌بندی نموده ونظریه درباره القاء نوشت .

پاسکال (بلز) Blaise Pascal (۱۶۲۳-۱۶۶۲) نویسنده ریاضی‌دان فیلسوف و فیزیکدان‌فرانسوی‌متولددرکلرمون‌فران.میگویند دردوازده‌سالگی بدون‌کمك دیگران اصول اولیهٔ هندسه اقلیدس‌را کشف کرد . در شانزده سالگی رساله‌ای درباره‌مقطع مخروط‌نوشت‌که باعث‌تعجب دکارت‌شد . نامبرده اختراعات ریاضی وفیزیکی چندی دارد ودرفلسفه ودفاع ازدیانت ومعنویت و مبارزه باکسانیکه قصد تخریب دین‌کردند مشهور است . افکار توحیدی‌او لطیف وجالب‌میباشد .

پیرهون Pyrrhon متولد در الیس نزدیك ۳۶۰ ق. م. نامبرده یکی از بزرگترین فلاسفه‌شکاك بودوعقیده‌داشت‌که بشر بحقیقت‌نخواهد

رسید . تمام موجودات طبیعت که دارای سازمان هستند درمعرض تجدید دائمی میباشند . انسان فقط ظواهر رامیتواند بفهمد . بشرهمیشه دستخوش خطا وتناقضست واستدلالها برهیچ پایه محکمی استوار نیست زیرا قابل نقض است . تنها چیزی که بشر میتواند دنبال آن رود فرار ازنگرانی است .

بیکن

پیرهون

تن

تن (هیپولیت) Hippolyte Taine (۱۸۲۸-۱۸۹۳) فیلسوف مورخ ومنقد فرانسوی متولد در ووزیه . نامبرده سعی کرده ثابت کند که آثار هنری وادبی و وقایع تاریخی تابع سه عامل نژاد وزمان ومحیط است . آثار مشهوراو عبارتند از «هوش - تاریخ ادبیات انگلیس- فلسفه هنر- مبانی فرانسه امروز» .

جانسون (ساموئل) Samuel Johnson منقد ومحقق انگلیسی (۱۷۰۹-۱۷۸۴) متولد در لیچفیلد. ساحب کتاب «شرح حال شعرای انگلستان» و «فرهنگ زبان انگلیسی» عقایدفلسفی واجتماعی خاصی دارد ودرزمان خود تأثیرعمیقی درمحیط و اجتماع خویش بخشید .

جمس (ویلیام) Willlam James فیلسوف آمریکائی متولد در شهر نیویورك آمریکا (۱۸۴۲-۱۹۱۰) او یکی از مؤسسین فلسفه پراگماتیسم یااصالت عمل بود. مدتها دراروپازیست وتحصیل نمودوسپس بامریکا برگشت وتحصیلات طب را فراگرفت ودکترشد وبسمت استادی علوم طبیعی و فلسفه منصوب گردید . کتابهای متعددی دارد از جمله «انواع سیر باطنی بشر» و «پراگماتیسم» .

حافظ (خواجه شمس الدین محمد) - از معروفترین شعرای ایران وجهانست . زندگی او بسختی گذشت . درشیراز متولد شد (اوایل قرن هشتم) ودرهمان شهر درگذشت ودرعمر خود جز سفری بنواحی جنوب که ازراه دریا قصدرفتن بهند داشت نکرد و ازسفرهند منصرف گردید. آثارحافظ بسیار لطیف وشیرین وسلیس وعرفانی وباحال است و نرمی و آزادی بیان او در مبارزه با خشکی و خرافات زمان وفشارسیاسی دوران مغول تأثیر بسیار داشته است .

حکمای هفت گانهٔ یونان - Les Sept Sages بعقیده یونانیها این اشخاص در زمان خود خردمندترین مردمان شمرده میشدند و جالبترین عقیده آنها اینست که برخلاف عامه معتقد بارباب انواع نبوده ورب النوعها را نوعی عناصر واسطقسات میدانستند . دربارهٔ شخصیت آنها نظرها مختلف است ومشهورترین اقوال آنهارا باین شرح میدانند طالس ملطی Thalès de Millet پیتاکوس Pittacus بیاس Bias کلئوبول

جانسون

تماس داکن

داروین

Cléobule میزون Myson شیلون Chilon و سولون Solon .

داروین (چارلز رابرت) Charles Robert Darwin (۱۸۰۹-۱۸۸۲) - طبیعی دان و فیزیك دان انگلیسی متولد در شهر شروسبری . درکتاب «اصل انواع ازراه انتخاب طبیعی» خود که در ۱۸۵۹ انتشاریافت نظرات بدیعی دربارهٔ پیدایش موجودات ابراز داشت . بعداً با مشاهدات ومطالعات زیادی که کرد کتابهای دیگری

نوشت که مجموعهٔ نظراو تحت‌عنوان «داروینیسم» مشهور است .

داکن (سن‌توماس) Saint Thomas d'Aquin (۱۲۲۵-۱۲۷۴) روحانی کاتولیك متولد در قصر روکاسکا . مؤلف کتاب « مبلغ بر علیه جنتیلها »و«مبلغ الهی» و غیره. نامبرده یکی‌از بزرگترین فلاسفه‌دینی عیسوی‌است وکتابهایش از طرف کلیسا قانوناً برسمیت شناخته‌شده وپایه‌فلسفه عیسوی را تشکیل‌داده‌است . نظریه‌اوکه ازارسطو سرچشمه گرفته بنام خاص«تومیسم»نامیده‌میشود .

دوله (اتین) - Etienne Dolet (۱۵۰۹-۱۵۴۶) عالم فقه‌اللغه و چاپخانه‌دار فرانسوی‌که در شهراورلئان متولدگردید. نامبرده عقایدفلسفی خاصی داشت‌که آنهارا بدون ترس و علنی‌میگفت وباین‌لحاظ متعصبین وخرافیون اورا درپاریس گرفته بدارکشیدند وسوزانیدند .

دیدرو (دنیس) Denis Diderot

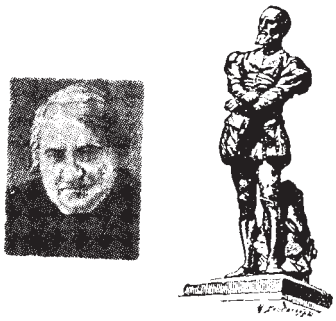

دیدرو — دوله — رنان

(۱۷۱۳-۱۷۸۴)فیلسوف‌فرانسوی‌متولددرلانگر. دائرةالمعارف فرانسه‌راتأسیس وباوجود سختیها و مشقات تاآخربرآن نظارت‌کرد . رمانهای‌تند و صریح نوشت . بهنرتاترتوجه کردودرآن‌ابتکاراتی نمودودراغلب‌رشته‌های‌علوم‌واردشد. نامبرده مادی بودویکی‌ازپایه‌گزاران‌فلسفه‌قرن۱۸ بشمارمیرود .

رنان (ارنست) Ernest Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲) نویسنده فرانسوی متولد در ترکیه نامبرده نویسنده‌ای لطیف وماهر ومورخی دقیق‌بودکه درابرازعقایدخویش شجاعت مخصوص نشان‌میداد وعاشق‌آرمان‌علمی وعقلی بود. صاحب کتب چندی است‌ازآنجمله«تاریخ مبانی‌عیسویت- آینده علوم - تاریخ‌اسرائیل» و غیره .

رنوویه - (شارل) Renouvier Charles فیلسوف فرانسوی متولد در منپلیه (۱۸۱۰-۱۹۰۳) نامبرده یکی‌از مؤسسین روش انتقادی نوین(نئوکریتیسیسم) درفرانسه میباشد . میتوان فلسفه اورا تجدید فلسفه نقادی نام نهاد . نامبرده برخلاف‌کانت تنها تعقل‌را مبنای نقادی نمیداند بلکه ذوق وایمان واحساسات‌راهم درآن دخالت میدهد .

رواقیان Stoïciens عده‌ای‌ازحکمای یونان‌که بعلت اقامت درزواق آنهارا باین نام نامیدند . اینها حکمت‌را فقط برای‌تعیین تکالیف اخلاقی‌میخواستند وبجنبهٔ‌علمی‌آن توجه‌نداشتند . جنبه‌مذهبیشان بیشترازفلسفی‌بود وبحث‌دربارهٔ‌علت و معلول را تا سرحد کمك باخلاق طالب بودند . ازمشاهیرآنها زینون قبرسی‌معاصر اپیکور وخوی سیپ بوده‌است .

روسو (ژان‌ژاك) Jean Jacques Rousseau نویسنده ومتفکر فرانسوی متولد در ژنو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) فلسفهٔ‌او درتمام آثارش مبنی‌براینست‌که بشربالفطره‌نیکواست ولی‌اجتماع او را خراب میکند وبرای خوب ماندن بایداز اجتماع تاحد امکان دورباشد . باین لحاظ عشق وعلاقهٔ مفرط بطبیعت داشت ودرایام پیری چنین میپنداشت‌که‌همه‌مردم اورا طردکرده‌اند. کتابهای مهمش عبارتند از « قرار داد اجتماعی - امیل - هلوئیز نو- اعترافات - تفکرات یك گردش‌کنندهٔ تنها» .

سعدی (شیخ مشرف‌الدین) پسر مصلح- الدین . در اوایل قرن هفتم درشیراز متولدشد . بزرگترین استاد نظم ونثر فارسی بشمارمیرود و آثارجاویدان‌او خصوصاً گلستان وبوستان ازلحاظ سادگی و روانی اشعار و عبارات ومعانی بدیع و

نکته‌های باریك وعمیق فلسفی واخلاقی در دنیا بینظیراست . سفرهای‌طولانی درعراق‌عرب‌وحجاز وآسیای صغیر وآذربایجان نمود و بخدمت عده‌ای از بزرگان زمان رسید . وفاتش در حدود ۶۹۱ هجری‌بود .

سقراط Socrate (۴۷۰-۳۹۹ق.م.)
فیلسوف مشهور یونانی . نامبرده هیچ کتابی نمینوشت وروش‌او تنهاسخن ومنطق وسؤال‌وجواب بودکه بااستادی‌انجام میداد . درهرکجا میرسید میان‌کوچه و بازار واماکن عمومی بسخن وتبلیغ میپرداخت وزندگی او سرمشقی از جدیت درراه

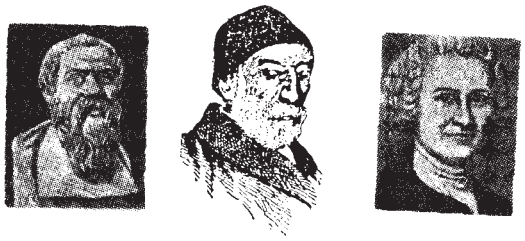

روسو — رنوویه — سقراط

عقیده است . فلسفهٔ اورا افلاطون و کسنوفان نقل کرده‌اند . اورا باخلال‌افکار متهم‌ومحکوم بنوشیدن سم شوکران نمودند ووی این کاررا باخونسردی وایمان عجیبی انجام داد . نامبرده موجد علوم اخلاقی است .

سنت‌آنسلم یا آنسلم مقدس Saint Ansèlme (۱۶۲۵ - ۱۶۹۴) اسقف بزرگ کانتوربری. متولد دراوست . عالم‌الهی‌و روحانی مشهوریست که‌مدتها در صومعه بك Bec تدریس میکرد . نامبرده یکی‌از مؤسسین فلسفه مسیحیت شناخته‌شده‌است . اوراجزء قدیسین این‌دین بشمار میآورند .

شاو(جرج‌برنارد) Bernard Shaw George (۱۸۵۶-۱۹۵۰) نویسنده ایرلندی متولددرشهردوبلین . نویسنده ورمان‌نویس‌صاحب کتابهای « پیگمالیون - سنت جهان - قیصر و کلئوپاتر - آندرومد و شیر » و غیره . نویسنده ومنقدی‌سخت وگاهی بیرحم بود ودرآثار خودکه اغلب بصورت پیس تآتر است انتقادات مهمی از اوضاع زمانه خویش بعمل‌آورده‌است . اورا یکی ازبزرگترین نویسندگان معاصردنیا میدانند .

شبستری(شیخ‌نجم‌الدین محمودبن‌یحیی)
متولددرشهرشبستر آذربایجان. درعصرکیخاتوخان خان مغول متولد ودرعصر سلطان محمد خدابنده شهرتی‌یافت. مسافرت‌های‌چندی‌بکشورهای‌اسلامی عراق‌وسوریه ویمن وحجاز ومصر واندلس وقفقاز کرد ودر شبستر وفات یافت . ازآثاراو « کنز- الحقایق- حق‌الیقین- گلشن‌راز - مراة‌المحققین» وچندکتاب دیگر است .

شلینگ (فردریش ویلهلم ژوزف فون) Fredrich Wilhelm Joseph von Schelling (۱۷۷۵-۱۸۵۴)
فیلسوف آلمانی متولد در شهر لئونبرگ . عمر خودرا بتحصیل وتصنیف وتدریس گذرانده است . در۲۳سالگی درشهرینا مدرس دانشگاه شدوگوته و شیللر شعرای بزرگ آلمان با او محبت وکمك کردند . کتابهای‌مشهورش عبارتست‌از«اندیشه‌ها درفلسفه‌طبیعت - بیان فلسفه من - روح جهان - فلسفه ودین» وغیره .

شوپنهاور (آرتور) Arthur Schopenhauer (۱۷۸۸-۱۸۶۰)فیلسوف بزرگ‌آلمانی متولد دردانتزیگ . درکتاب‌خود

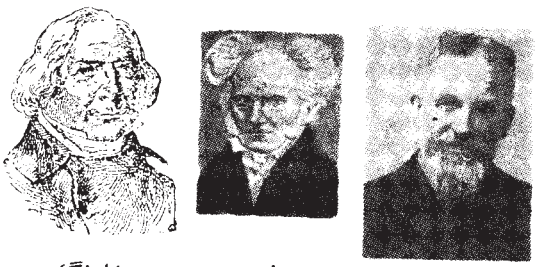

شلینگ — شوپنهاور — شاو

بعنوان «دنیامظهراراده وتجلی» نوشت‌که عالم‌مبنی برقدرت‌اراده‌درایجادپدیده‌هاوتظاهرجهان بصورت هوش‌میباشد. دوست‌گوته بودو بعلت‌آشنائی‌بایکی‌از

مستشرقین بدین بودا علاقه‌مندشد . اشتهاراو مانند اغلب بزرگان دیگر پس‌ازمرگ صورت گرفت .

غزالی (امام محمد) ازعرفا ونویسندگان ودانشمندان دینی بزرگ ایران در سال ۴۵۶ در طوس متولد ودرسال ۵۰۵ همانجا وفات یافت . در آثارخود بافلاسفه مبارزه کرده‌است. بالغ برهفتاد کتاب بزبانهای فارسی وعربی در مسائل دینی و عرفانی نگاشته‌که مشهورترین آنها احیاءالعلوم- کیمیای سعادت - مقاصدالفلاسفه میباشد . انشای غزالی درفارسی وعربی سلیس وروان ودلچسب است.

فارابی (ابونصر محمدبن‌محمد) ازفلاسفه اسلامی بزرگ قرون وسطی است‌که درسال ۳۳۶ هجری درگذشت . در فاراب ترکستان متولد گردیده است . درحکمت پیرو ارسطو بود واورا معلم ثانی میگویند . ازآثاراو «احصاءالعلوم» در بارهٔ دانشهای مختلفه و«آراء اهل‌مدینة‌الفاضلة» و «العقل والمعقول» است . فارابی یکی‌ازافتخارات ادب‌ایران بشمارمیرود .

فخنر (گوستاتئودور) Fechner Gusta Theodor (۱۸۰۱-۱۸۸۷)فیلسوف آلمانی متولددر«گروس‌سرخن». نامبرده یکی‌از مؤسسین فیزیك روانی است ، پزشك واستاد علوم طبیعی بودولی ضعف چشم داشت . یکی از آثار خود را که بسیار لطیف است « زند و اوستا » نامیده است . فخنر معتقد است‌که همه موجودات دارای‌روح هستند وارواح جزئی همه اجزاء یك روح کلی میباشند . ازآنجاکه بعلت ضعف چشم نمیتوانست درست بمطالعه پردازد بتفکر عمیق میپرداخت واغلب عقاید فلسفی وی محصول تفکر اوست . او معتقدبودکه روح وجسم دوجنبه ازیك حقیقت است .

فلوطین Plotin(۲۰۴-۲۷۰)فیلسوف ازیك خانواده رومی متوطن در مصر جزء دسته فلاسفه افلاطونی‌جدیدمیباشد . نامبرده پیرومکتب اسکندریه‌بود ودررم یك‌دکترین بوجود آوردکه درآن اصول مذهب مسیحرا با اصول قدیمی فلسفه یونانی بهم آمیخته بود . مریدان بسیار داشت‌که ازآنجمله‌میتوان‌گالین‌امپراطور روم وزوجه‌اش‌را نام برد .

فونتنل (برنارلوبوویه‌دو) Fontenelle Bernard Le Bovier de (۱۶۵۷ - ۱۷۵۷) نویسنده فرانسوی متولد درروئن-برادر زاده‌کرنی شاعر مشهور بود ودر تمام‌عمر سمت منشیگری فرهنگستان علوم راداشت وهنگام فوت اعضاء مدیحه های‌جالبی‌درباره‌آنها تهیه‌میکرد . کتاب‌اودرباره«گفتگودرتعدد دنیاها» بسیارجالب وشایع گردید .

فونتنل

فیثاغورث

فیخته

فویه (آلفرد) Alfred Fouillée (۱۸۳۸-۱۹۱۲) فیلسوف‌فرانسوی متولد درشهر لاپوئز (من‌ولوار) نامبرده فلسفه مبنی بر«نیروی ایکار» را بنانهاد . درفلسفه بترتیب پیروافلاطون وکانت ومندوبیران بوده است . درباب مسأله جبر واختیار وعلت ومعلول‌مطالعات دقیقی نموده‌است .

فیثاغورث Pythagore (حدود ۵۷۰ - حدود ۴۹۶ ق . م .) فیلسوف و ریاضی‌دان‌یونانی متولددرجزیره‌ساموس. نامبرده معتقدبتناسخ بود وپیروان خودرا باخلاق وریاضت دعوت مینمود . بین عدد وحوادث واشیاء رابطه قائل‌بود . برخی ازاصول بدوی هندسی وریاضی مانند جدول‌ضرب وسیستم عشرات وغیره‌رامنسوب باو یامکتب فیثاغورثی که احتمالا بنای اوست میدانند .

فیخته (یوهان گوتلیب) Johann

Gottlieb Fichte (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴) فیلسوف آلمانی متولد دررمناو ، شاگرد کانت و معلم شلینگ‌است . سیستم‌اوکه ابتدا ازکانت‌اقتباس شده به‌یك‌ایدهٔ آلیسم مطلق منجرمیگردد . برطبق نظروی‌حقیقتی جز«من» وجودندارد . ازکتابهای مهم‌او«بنیادتحقیق‌درعلم»و«حقوق‌طبیعی» و«حالات ضروری‌یك‌دانشمند»را نام بایدبرد .

کارلایل (توماس) **Thomas Carlyle** (۱۷۹۵-۱۸۸۱)مورخ ومنقد انگلیسی متولد در اکلفشان (اسکاتلند) مؤلف کتاب « قهرمانان و پرستش قهرمانان »و «سارتور رسارتوس» شرح احوال عده‌ای ازبزرگترین قهرمانان بشریت از آنجمله حضرت‌محمد (ص) وحضرت علی (ع) را باقلمی‌شیوا وتکان‌دهنده نوشته‌است . فلسفه‌او مبنی بر اینست که قهرمانان انسانی نمونه‌هائی برای پیروی بشر بوده‌اند .

کامپانلا (تومـاسو) **Tommaso Campanella** (۱۵۶۸ - ۱۶۳۹)فیلسوف ایتالیائی متولد در استیلو درناحیه‌کالابر. باروش اسکولاستیك مبارزه نموده وطرفداراروش تجربی

کارلایل

کانت

کامپانلا

گردید . علمای زمان با او مخالفت شدیدکردند و مدت بیست وهفت سال در زندان باقی‌ماند. در کتابهای‌سیاسی‌خودمخصوصاً درکتاب «شهرآفتاب» اصولی راکه نزدیك باشتراکی‌است بیان میدارد.

کانت(امانوئل) **Emmanuel Kant** (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) فیلسوف آلمـانی متولد در کونیگسبرگ. صاحب‌کتابهای« نقادی عقل‌مطلق» و« نقادی‌عقل‌عملی»« نقادی‌قضاوتها»و« بنای‌ماوراءالطبیعه اخلاق». کانت عقیده داردکه اموراز‌حیث زمان و مکان بنظر ما پدیده(فنمن)جلوه گرمیشود و از نظر ماهیت‌خودشان بصورت نومن و دراین شکل اخیرقابل شناسائی‌هستند.اما قانون اخلاق آزادی و بقای پس‌از مرگ و وجود خداوند را تصدیق دارد .

کسنوفان یاکسینوفانوس **Xnophane** (حدود۴۲۷-۳۵۵ق.م.) مورخ‌وفیلسوف وسردار یونانی از شاگردان سقراط. سرداری شجاع بود و بازگشت ده‌هزار نفرسربازان‌یونانی راکه ازجنگ ایران عقب مینشستند هدایت کـرد . همشهریانش او را متهم وبعداز بیست سال تبرئه کردند. صاحب آثار آناباز (بازگشت ده‌هزار نفر) ـ سیروپدی‌ـ سخنان مهم‌سقراط و غیره‌است. نویسنده‌ایست‌لطیف و باذوق و دقیق وکنجکاو ولی در فلسفه چنـدان قوی نیست .

کسنوفان

کنت

کندیاك

کنت (اگوست) **Auguste Comte** (۱۷۹۸-۱۸۵۷) ریاضی‌دان وفیلسوف فرانسوی متولد در شهر منپلیه و مؤسسی فلسفه تحقیقی یـا پزیتیویسم. کتاب او بنام « دروس فلسفه تحقیقی » یکی از مهمترین‌آثار فلسفی دوران جدید بشمار میرود و از مهمترین‌آثارفلـسفه قرن نوزدهم‌است. کنت پس از تکمیل سیستم فلسفی خود یك « دین انسانیت» درست کرد.

کندیاك (اتین بـونودو) **Etienne Bunnot de Condillac** (۱۷۱۴-۱۷۸۰) فیلسوف فرانسوی متولددرگرنوبل. نامبرده‌استاد مکتب احساسات است که‌آنـرا مکتب اصحاب حس

سنجش‌های حرارترا بعمل‌آورد، عضو کمیته تعیین سیستم متری بود. درانقلاب‌جزء مالکین کشته شد.

لایب‌نیتس (گوتفریدویلهلم) Gottfried Wilhelm Leibniz (۱۷۱۶-۱۶۴۶)
فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی. با بوسوئه فرانسوی امکان اتحادکلیسای کاتولیك و پرتستان را مطالعه نمود و همزمان با نیوتن حساب دیفرانسیل‌راکشف کرد و یك ماشین حساب ساخت. درکتابهای «رسالت جدید در باره عقل بشر - تئودیسه - مونادولوژی» مبنای یك‌فلسفه‌ایده‌آلیست‌را بنانهاده است. نامبرده بافکار لدنی معتقد است. میگوید همهٔ موجودات از «مونـاد» تشکیل شده‌اندکه قبلا بین آنها هم‌آهنگی برقرار گردیده. نامبرده یکی از خوشبینترین فلاسفه دنیاست و میگویدآنچه در دنیا هست بهترین صورتیستکه ممکن‌میشد باشد.

لتسه (رودلف هرمان) - Rudolf Hermann Lotze (۱۸۸۱-۱۸۱۷)فیلسوف وفیزیولوژیست (زیست شناس) آلمانی متولد درشهر باوتزن نامبرده یکی از مؤسسین روانشناسی در زیست شناسی است. نامبرده حد میانه را گرفته برعلمای رمانتیك اعتراض میکردکه طبیعت‌را از

لایب‌نیتس

لتسه

لامنه

نظر دور داشته‌اند و بر علمای مادی معترض بود که فقط قشر را گرفته اند.

مارکوس اورلیوس - Marc Aurèle (۱۸۰ - ۱۲۱) امپراطور رومی متولد در شهر رم. از ۱۶۱ تا ۱۸۰ سلطنت کرد و جنگهای زیادی بنفع کشورش نمود. دارای مشربی رواقی بود و باوجود سلطنت زندگی بسیار

مارك‌اورل

مالبرانش

لاوازیه

ساده و پر قناعتی را میگذرانید و درقسمت فلسفه و ادبیات علاقهٔ وافر از خود نشان میداد وبرخی عقاید فلسفی‌که مطابق مشرب رواقیون است از او باقی مانده است.

مالبرانش (نیکلادو) Nicolas de Malebranche خطیب وعالم‌الهی فرانسوی متولد د پاریس (۱۷۱۵-۱۶۳۸) فلسفه الهی ایده‌آلیست اوکه‌ازفلسفه دکارت استخراج گردیده مسأله رابطه روح و جسم را در ابصار و رؤیت الهی و علل اتفاقی میداند. خوشبین است واخلاق را براصول نظم منظم میکند. کتاب معروف وی «جستجوی حقیقت» نام دارد.

مترلینك (موریس) Maurice Maeterlinck (۱۸۶۲ - ۱۹۴۹) نویسنده بلژیکی متولد در شهر گاند. درآثار خود مکتب سمبولیسم (کنایه)را بمذهب میستیسیسم(اهل‌باطن) پیوند میکند. کتابهای بسیاری نوشته مانند«گنج فروتنان» و «عقل‌وسرنوشت» و «زندگی موریانه» و «زندگی‌زنبوران» وغیره. جایزه‌نوبل رادریافت نمود. درکتابهای خود مسائل مشکلی را مطرح میکندو جواب‌آنرا هم نداده خواننده را درعالم تحیر میگذارد.

منتسکیو (شارل‌دوسکوندابارون‌دو) Charles de Secondat Baron de Montesqieu (۱۷۵۵-۱۶۸۹) نویسنده‌فرانسوی متولد درقصر برد(ژیروند). مؤلف کتابهای روح قوانین - علل عظمت وانحطاط رومیها - نامه‌های ایرانی. کتاب روح‌القوانین وی شهرت فوق‌العاده برای‌او حاصل

کرد و نظرات وی درباره تفکیك قواکه دراین کتاب بتفصیل شرح داده بود مبنای رفرم مجلس مؤسسان فرانسه در سال ۱۷۸۹ گردید.

مندوبیران(ماری‌فرانسواپیر) Marie François Pierre Maine de Biran (۱۷۶۶-۱۸۲۴) فیلسوف فرانسوی‌که در مشرب اسپریتوآلیست یا از طبقه روحیون بود. در شهر برژاك متولد گردید. ازرجال دولتی بود ولی‌اکثر اوقات را بخلوت و تفکر میگذرانید. در ابتدا بدین‌توجه نداشت (بااینکه زیردست‌کشیشان تربیت شد) ولی بعداً بعلت جستجوی نقطه اتکاء وآرامش نفس بدین توجه‌کرد

مترلینك　　استوارت میل　　منتسکیو

میل(جان استوارت) John Stuart Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳) فیلسوف‌انگلیسی متولد در لندن. از مکتب تجربیون بود وکتابی بسیار ارزنده در بارهٔ روش واستقراء و تجربه واستنتاج برشته تحریرآوردکه بعدها مورد استفادهٔ فلاسفه گردید. پدرش جمز میل‌که از فلاسفه بود او را شخصاً تربیت‌کرد و در سنین جوانی اصول مهمهٔ فلسفی راآموخت و بسیار متبحر شد و بعداً خود ادب و فنون ظریفه را نیز برآنها افزود. فطرتی سلیم داشت و بسیار خوش قلب و مهربان بود.

نیچه (فردریش) - Fredrich Nietzsche (۱۸۴۴-۱۹۰۰) فیلسوف‌آلمانی متولد در روکن. اصول اخلاقی‌وی مبنی برنیروی حیاتی(انرژی ویتال) واراده توانائی بامیل‌قدرت است‌که میتواند مقام‌بشررا تابشرمافوق(سوراوم)

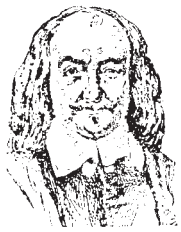

نیچه　　هابز　　ولتر

یا (سوپرمن) بالا برد. یکی از مشهورترین کتابهایش باین نام‌است: « زردشت چنین سخن میگفت». اصول‌اخلاقی‌مخصوص‌وتوجه‌فوق‌العادهٔ‌او بفرد و خودخواهی و امتیاز طبقاتی‌درفلسفه‌امتیاز نژادی‌آلمان تأثیر زیاد بخشیده است.

وایت‌هد (سرجمس) Sir James Whitehead نویسنده و بشردوست انگلیسی متولد درسال۱۸۳۴ دراپلبای(ایالت وستمورلند). نامبرده سمت‌های سیاسی چندی مانند مشاور شهر لندن و شریف و شهردار وعضومجلس‌ازشهرلیستر اشغال‌نمود. بناهای خیریه‌ای برجای نهادوسازمان کمك خیریه و جمع‌آوری اعانه برای‌بیمارستانها و برای‌کارمندان پست‌را از او میدانند.

ولتر(فرانسواماری‌آروئه) François Marie Arouet Voltaire (۱۶۹۴-۱۷۷۸) نویسندهٔ فرانسوی متولد در پاریس. نویسنده‌ای دقیق ـ کنجکاو ـ جسور و حقیقت‌جوی بود و طبعی نیکوکار داشت. در اثر جسارت نوشته‌هایش زندگی وی دستخوش با حوادث بود و مجبور گردید مدتی در انگلستان نزدخانم‌شاتله و مدتی در پروس‌آلمان در دربار فردریك زندگی کند. بالاخره بفرانسه بملك وسیع‌خود در فرنی بازگشت. کتابهایش عبارتند از «محمد» ـ «صادق» «زایر» ـ «تاریخ‌شارل‌دوازدهم» ـ «قرن‌لوئی‌چهاردهم» «رساله‌ای درباره‌آداب و رسوم» و غیره.

هابز (تماس) Thomas Hobbes (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹) فیلسوف انگلیسی متولد در

مالمسبری. کتاب او بنام «لویتام» اثری عجیب است و در عین حال توانا و قوی است. هابز در این کتاب از لحاظ فلسفه مـادیت و از لحاظ اخلاق اوتیلیتاریزم یاسودبخشی و ازلحاظ سیاست استبداد را اختیارکرده است.

هـارتمان (شـارل دو) Charles de Hartmann (۱۸۴۲-۱۹۰۶) فیلسوف ودانشمند آلمانی نویسنده کتاب «فلسفه ضمیر بیخود». درفلسفه پیروشوپنهاور بود ولی بر خلاف نامبرده علم را فـرع اراده قرار نداد بلکه آنرا در عرض و همطراز یکدیگر دانست. عقیدهٔ او براینست که اکثر اعمال و افعال موجودات در حال بیخودی صادر میشود. کارهائی که ازطبع و فطرت بیخودی صادرمیشود از کارهای عقل نیز مهمتر و باارزش تر است.

هـاملتـون (ویلیام) William – Hamilton (۱۷۸۸-۱۸۵۶) فیلسوف دانشمند اسکاتلندی متولد در شهر گلاسکو. فلسفه او دنباله و پیرو فلسفه کانت وريد Reid میباشد. عقل را از درك امر مطلق عاجز و فقط قادر بدرك امور نسبی میداند لذا ادراکات انسان را محـدود و مشروط میشمارد و راه فهم را تطبیق با خودشخص یا باچیز دیگری که معلوم باشد میپندارد.

هرقلیطوس Héraclite فیلسوف یونانی ازمدرسه یونی متولد درافز (۵۷۶-۴۸۰ق م) بعقیده وی اولین عنصر عالم و مادر سایر عناصر آتش بوده است. با دارا پادشاه هخامنشی دوستی داشته و مدتی همدم او بوده است. عالم را مانند رودخانه‌ای گذران میداند که دائماً درتبدیل است وهیچ دمی چون دم دیگر نیست. هرچیزی باعتباری هست و باعتبار دیگر نیست. اضداد وجودشان برای عالم ضروری است و هستی و نیستی در واقع یکی است. فلسفه او بعلت تصوریکه از ناپایداری جهان داشت بیشتر جنبه بدبینی را اختیارکرد.

هگل (گئورگ ویلهلم فردریش) Georg Wilhelm Fredrich Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱) فیلسوف آلمانی متولد درشهر اشتوتگارت. فلسفه او که به هگلیانیسم معروفست مبنی بـراین اصل است که وجود وفکر یك اصل واحدند وحقیقت و خود هستی جز عقل یا علم چیز دیگری نیست. اصول جهان را میتوان از سه قاعده تزـ آنتی تز و سنتز که «میتوان آنرا» برنهاده و برابر نهاده وهم نهاده» ترجمه کرد بیرون آورد.

هارتمان هگل هیوم

هیوم (دیوید) David Hume (۱۷۱۱ – ۱۷۷۶) فیلسوف و مورخ انگلیسی متولد در شهر ادیمبورگ. بنیان گذار فلسفه فنمنیست یا پدیده‌ای و مؤلف کتاب مشهوری در باره «عقل و فهم بشر». سفری بفرانسه نمود و درآنجا بمطالعه پرداخته کتاب دیگـرش را بنام «رساله ای درباره طبیعت بشری» نوشت وبااینکه مؤلف ۲۸ سال داشت امروز کتاب او جزءکتابهای مشهور فلسفه است. تألیفی درباره تاریخ انگلستان داردکـه مشهور است. با ژان‌ژاك روسو فرانسوی روابطی داشته است.

فهرست مطالب ملحقات و عقاید و آراء ادیان مختلفه

و دانشمندان و فلاسفه که به متن کتاب اضافه شده است

صفحه

محبت در نظر ادیان وفلاسفه ۸۰–۸۱
دانش‌وخلقت در نظر ادیان وفلاسفه ۸۶
اصل انرژی‌وتبدیل نیروها بیکدیگر وبقای موجودات (نظر فلاسفه) ۹۱
خلقت در نظر ادیان وفلاسفه ۹۲تا۹۴
خداوند در نظر ادیان وفلاسفه ۹۷تا۹۹
خداشناسی در نظر ادیان ۹۹تا۱۰۱
دلایل وجود باریتعالی درفلسفه ۱۰۱تا۱۰۲
بزرگی‌ووحدانیت وعظمت خداوند در نظر ادیان ۱۰۷تا۱۰۹
خداوند وروح الهی ومعرفت خدا وعالم و مخلوقات ووضع روح وفرد واجتماع ودیانت در نظر فلاسفه ۱۰۹و۱۱۰
وصف قدرت خدا وخدا شناسی درادیان ۱۱۶
علم خدا وخلقت واداره عالم و رابطه خدا و مخلوقات ورابطه خدا و انسان در نظر فلاسفه ۱۱۸
قدرت وعظمت الهی درادیان ۱۲۴
رابطه خدا ومخلوقات در نظر فلاسفه ۱۲۴
خدا وخلقت مخلوقات وآفرینش درادیان ۱۲۶–۱۲۷
حقیقت وجود و رابطه خدا وجهان و بشر در نظر فلاسفه ۱۲۷
خلقت عالم ورابطه خدا وجهان ووسعت نامحدود عالم درادیان ۱۵۵
خلقت عالم لایتناهی ومسأله حدود در آفرینش ودرجهان وفکر وعقل از نظر فلاسفه ۱۵۶–۱۵۷
بعد ومساحت عالم ونظر درباره آفریننده عالم درادیان ۱۵۷–۱۵۸
مسأله بعد ومساحت عالم وابتدا و انتهای آن در نظر فلاسفه ۱۵۹
هستی‌ونیستی وپاداش وقدرت مافوق الهی ورابطه آن باجهان از نظر فلاسفه ۱۶۲

صفحه

خدا وخلقت ومسأله هستی‌ونیستی ورابطه مخلوقات وروح باخدا وعالم و بشر در نظر فلاسفه ۱۶۲تا۱۶۴
توصیف خداوند در ادیان ۱۷۲تا۱۷۴
توصیف خدا وصفات خدا ووضع روح وجسم ورابطه خدا و عالم و انسان در نظر فلاسفه ۱۷۴–۱۷۵
مذاهب بدوی وصفات مشترك آنها ۱۷۶
خداشناسی وزندگی‌ومرك در نظر ادیان ۱۸۹–۱۹۰
فایده خداشناسی و اخلاق ورابطه خدا و موجودات در نظر فلاسفه واهمیت دانش در خداشناسی ومراحل ترقی بشر درادیان ۱۹۶
معمای جهان وحدود عالم ووضع خلقت و تکامل وفایده دانش در نظر فلاسفه ۱۹۷
حدود عالم از کتاب اطلس عالم ۱۹۷
خلقت وتکامل وزندگی ومرك در نظر ادیان ۲۱۰
خلقت وزندگانی واداره جهان آفرینش در نظر فلاسفه ۲۱۰–۲۱۱
رابطه خدا وآفرینش در نظر ادیان ۲۱۹–۲۲۰
وضع آفرینش وخدا و موجودات در نظر فلاسفه ۲۲۰–۲۲۱
تکامل آفرینش در نظر ادیان ۲۳۳
تکامل خلقت در نظر فلاسفه ۲۳۳–۲۳۴
موضوع قصد وشعور وعلت ومعلول وجبرو اختیار وحرکت وحرارت در خلقت– روش کسب علم برای فهم اسرار آفرینش در نظر فلاسفه ۲۳۹تا۲۴۳
مسأله روح کلی عالم وروح خدائی وروح بشروزندگی ومرگ در ادیان ۲۶۲–۲۶۳
روح بشر وروح جهان ومسأله عشق درعالم از نظر فلاسفه ۲۶۴–۲۶۵
عقیده‌های مختلف دربارهٔ پریسپری ۲۶۸

صفحه

روح عالمی درنظر ادیان ۲۷۱-۲۷۲
تکامل موجودات ومسأله کثرت ووحدت
وروح وجسم موجودات وموادعالم وطبع
بشر در نظر فلاسفه ۲۷۲تا۲۷۴
کیفیت خلقت عالم ورابطه دانش باخلقت
واخلاق ومحبت درادیان ۲۹۱-۲۹۲
سیرعلم ومسأله اراده مطلق وروابط مخلوقات
وبینهایت بزرك وبینهایت کوچك وموضوع
اتم درنظرفلاسفه ۲۹۲-۲۹۳
وصف اتم وذرات ازدانشمندان شوروی و
آلمان ۲۹۴تا۲۹۶
چگونه ابر ایجاد میشود ۳۰۲
نظر دانشمندان در باره ایجاد ابر ورعد
وبرق ۳۰۳تا۳۰۵
زلزله چیست ـ نظر دانشمندان در باره
زلزله ازکتب علمی مختلف امریکا ـ انگلیس
ـ شوروی ـ آلمان ۳۱۳تا۳۱۷
آخرین اطلاعات علم امروز در باره
آتشفشان ازکتب مختلف مخصوصاً امریکا
۳۱۹-۳۲۰
عذابهای الهی که درکتب مذهبی ذکرشده
است ۳۲۴-۳۲۵
بینهایت بزرك وبینهایت کوچك و اتم از
کتب علمی فرانسه ـ هلند ـ انگلستان ۳۲۸-۳۲۹
خلاصه‌ای ازمساحتهای عالم از بینهایت ریز
تا بینهایت عظیم ۳۳۰-۳۳۱
فهرست بزرگترین تلسکوپهای دنیا ۳۳۷
رابطه قلب بشر ووجوداو ورابطه خداوقلب
عالم در ادیان ۳۳۸
مسأله عقل وعشق وقلب ورابطه عالم صغیر
(انسان) باعالم کبیرومسأله روح بشروروح
جهان و بیکرانی و نامحدودیت عالم در
نظر فلاسفه ۳۳۹-۳۴۰

صفحه

حدودجهان نتیجه آخرین تحقیقات علمی
نجومی از مطبوعات علمی آلمان ۳۴۰تا۳۴۴
تعلیمات کعبال هند درباره خلقت موجودات ۳۵۳
خلقت وکیفیت آن درنظر ادیان ۳۵۵تا۳۵۷
خلقت عالم ووضع جهان وظواهر وبواطن
ودیانت وحدودجهان وزمان ومکان وهستی
ونیستی وخیر وشر درنظر فلاسفه ۳۵۷-۳۵۸
دلائل قرآنی درباره کیفیت خلقت و
نامحدود بودن وبی ابتدا وبی انتها بودن
موجودات ۳۶۴تا۳۷۲
خلقت و رابطه خدا وموجودات ومسأله
وحدت الهی واهمیت دانش درعالم ازنظر
ادیان ۳۷۲-۳۷۳
تأثیرخداوند درجهان ووظیفه بشر وعشق
و عرفان وسازمان ماشین خلقت و سیر
موجودات در آفرینش و مسأله تکامل و
وحدت و مقام خدا در عالم در نظر
فلاسفه ۳۷۳تا۳۷۵
درآستانه‌های لایتناهی قطعه‌ای از فلاماریون ۳۷۶
توحید و رابطهٔ نور و خورشید وخداوند
در ادیان ۳۸۲
جهان وکرات ومنظومه شمسی و رابطه
آنها باخدا وبابشر ووضع اجسام ومسأله
کثرت ووحدت وکمال موجودات وذات
وصفات درنظر فلاسفه ۳۸۲تا۳۸۴
قوائی که در اداره عالم مؤثراست درنظر
زردشتیها ۳۸۵
پرستش زمین وآسمان درنظر چینی‌ها ۳۸۵
نظرادیان درباره مرکزیت زمین وخورشید
وپرستش خورشیدوسایرمظاهر ونظراشعیاء
نبی درباره خداوند ۳۸۶
وضع بشر وخیروشراعمال وگناه وثواب
درنظر ادیان ۳۹۴-۳۹۵
نیروهای دوگانه خیر وشر در نظر ادیان

صفحه

مختلف ۳۹۵-۳۹۶
سخنی درباره ثنویت یادوگانگی یادوآلیزم در ادیان ۳۹۶تا۴۰۰
مسأله خلقت ورابطه آن باخیروشر درنظر فلاسفه ۴۰۰
بررسی اجمالی درباره ماهیت شیطان در قرآن مجید ۴۰۹تا۴۱۵
شیطان درنظرادیان دیگر ۴۱۵تا۴۱۷
شیطان وخیروشر ودوجنبه داشتن اموردر نظرفلاسفه وعرفا ۴۱۸-۴۱۹
سرنوشت درنظرادیان ۴۲۰
سرنوشت وتقدیروجبر واختیار وحکمت اموروعلت ومعلول درنظر دانشمندان ۴۲۱تا۴۲۳
اعزام پیامبران وارشاد بشردرنظرادیان ۴۵۷
طبقات مردم وتمدن وتوحش بشر وزندگی اجتماعی وجبرواختیار واهمیت اراده ـ علت و معلول ـ اصلاح اجتماع توسط مصلحین درنظرفلاسفه ۴۵۷تا۴۵۹
یك حادثه عبرت آموز ۴۶۲
عمل خیروشر ودنیا وآخرت وثواب وگناه وخوب وبددرادیان ۴۶۹-۴۷۰
هستی ونیستی وخیروشر وظاهر و باطن و ثواب وگناه ومجازات و پاداش وکمال و تکامل درنظرفلاسفه ۴۷۰تا۴۷۲
نظر روحیون درباره قالب مثالی ۴۷۳تا۴۷۵
سرنوشت وتقدیر وخیروشر درنظر ادیان ۴۸۱
تقدیروسرنوشت وتسلیم ورضا وخیروشر و روح وجسم ورابطه خدا وآفرینش وتقدیر بشرازنظرفلاسفه ۴۸۱تا۴۸۳
سرنوشت وتقدیر (مقاله‌ای ازدایرة المعارف کودکان) ۴۸۳تا۴۸۵
افزایش جمعیت جهان ۴۸۵تا۴۸۸
رابطه موجودات با یکدیگر و وحدت و کثرت ووحدت درآفرینش ودانش ۴۹۶-۴۹۷
اطلاعات درباره جوزمین وکرات منظومه شمسی ۴۹۷-۵۰۱
مسأله حلال وحرام درادیان ۵۰۷-۵۰۸
فایده ورزش ـ سیروادراکات عالم توسط بشر ـ فهم اسرارعالم وعلم درنظرفلاسفه ۵۰۸-۵۰۹
سخنی درباره ورزش وسلامت ۵۰۹-۵۱۰
عظمت روح ومسأله جبرو اختیار ـ سیر بسوی کمال وزندگی ومرك وپاداش اخروی و وضع موجودات نسبت بعالم ـ مسأله تندرستی ومرك درنظرفلاسفه ۵۱۷-۵۱۸
نظرادیان دربارهٔ وحدت دینی ۵۲۲تا۵۲۶
وحدت دینی ومقام دین درنظرفلاسفه ۵۲۶-۵۲۷
وحدت ادیان آسمانی بقلم استاد محمدعلی الصابونی ۵۲۷تا۵۳۰
خوشی وناخوشی و لذائذ و اختلافات و وحدت وکثرت واهمیت ورزش درنظرفلاسفه ۵۴۳
نظری باراء مختلفه درباره علم الروح ـ مانیتیسم ـ هیپنوتیسم ـ تلپاتی ـ انتقال فکر ـ تمرکز قوا ازمطبوعات وکتب فرانسه ایتالیا ـ امریکا ـ شوروی ـ ایران ـ بلژیك ۵۴۴تا۵۴۹
رابطهٔ نوربا خدا و ادیان وخدا درعالم از نظراسلام ۵۵۹
مسأله روح وتناسخ وعود ارواح و پاداش اخروی و رابطه خدا و خلقت در نظر فلاسفه ودانشمندان ۵۵۹-۵۶۰
وحدت وجود (ازروانشناسی فلیسین شاله) ۵۶۰
سازمان جسمی و روحی بشردر زندگی از کتب علمی انگلستان ـ امریکا ۵۶۱
وحدت شگفت انگیز در همهٔ مخلوقات از یك قورباغه تا انسان (از دایرة المعارف کودکان) ۵۶۲
تناسخ وتوالی نفس (از کتاب لئون دنی) ۵۶۲
هدایت وراهنمائی واعطای حکمت واخلاق وفضیلت وکمال ودانش درنظرادیان ۵۷۴-۵۷۵
فلسفه ودانش واهمیت علم درعالم ووضع مخلوقات ازنظرفلاسفه ۵۷۵-۵۷۷

فهرست اشخاصی که دربارهٔ آثار نویسندهٔ این کتاب اظهار نظر کرده‌اند

(برحسب قاره و کشور)

آسیا

پاکستان

صفحه

محمد مصدرحق ۴۱
خواجه صلاح‌الدین احمد ۵۳
ا. ج. ممون ۵۴
خلیفه محمد سعید ۷۲

هندوستان

ماهندرا چودهری ۴۵
آمرانا تاجها ۴۸
عالیجناب اسری مهاراج ۴۹
عالیجناب سوامی سیوانا ندا ۶۲

عربستان سعودی

عبدالرحمن محمدالمدنی ۴۵

ترکیه

عباس افعالی ۷۲

اندونزی

تیوت م . حسین ۴۶

ژاپن

چیزما نیشیمورا ۴۷
ماساهارو تانیگوشی ۵۴

سیلان

تون‌هلا اونگ ۶۴

سنگاپور

صفحه

اسقف دکتر ماك کارتی هیزر ۶۹

فیلیپین

تیبورسیو رامیرز ۴۲

کامبوج

دفتر اعلیحضرت پادشاه کامبوج ۴۱

اروپا

ایتالیا

ویولت روانسلی ۴۲
پروفسور اورلیو پترلن ۴۴

انگلستان

اسقف پیت کتلی و پروفسور شلیو ۴۴
احمد ج . رابینسون ۴۶
عالیجناب بلتوود ۵۲
خانم او . بالفور ۵۲
ویلیام بشیر پیکارد ۵۷
آیدا تنیس‌وود ۶۲
لزلی. رالف ۶۳
سرلشکر ریپلی‌وب ۶۷
آلفردهای‌هافندن ۶۸

صفحه

دیوید بدبروك ۷۰
داگلاس آ.ویور ۷۰
جوزف بوزبی ۷۳

آلمان

مارتین شولتز ۵۶
دکتر اسکار پفهوس ۵۷
ویلهلم ج. استوبر ۶۳
آ. فرانکه ۷۰
گرترود ف . شلیپه ۷۱
مجله لیشتهورت ۷۲

فرانسه

ج . لور ۴۶
هیئت اجتماعی برادران روحانی ۶۹
ل. م. دوگسنه ۷۰

دانمارك

ادیت سورنسن ۴۱
سرهنگ ۲ ف.پ. گولدنی ۵۸

سوئد

نیکلا شایرمان ۴۸

هلند

آ. ژ . دو زوارت ۵۱

صفحه

جاك هومان ۵۸

لهستان

اسمعیل ویسلاوجزیرسکی ۷۳

جزیره قبرس

صبری کنور ۴۵

افریقا

غنا

ج. س. اکوتی ۵۵

نیجریه

انی ا. اکپو ۵۶

اسقف ن. ا. جوجاه ۵۹

سنگال

عبدالقادر دیانی ۵۹

امریکای شمالی

کشورهای متحدهٔ امریکا

کالیفرنیا

و.ب. کارلوك ۴۳

دکتر ك. نیمو ۴۹

آندریوس. هاستینگز ۵۴

م. ر. هیل ۵۵

جی کورای ۵۹

اسقف اسکاربوش ۶۸

فرن آ. میکر ۶۹

واشینگتون

ادوارد جمس‌اسمیت ۶۶

صفحه

نیویورك

رابرت‌ارنست‌دیخوف ۵۰

کارل د. اورتس ۵۳

دیترویت

دکتر سلیمان شاهبن ۴۹

ایلینویز

خانم آرتورکلپ ۴۷

ایندیانا

فلورانس لافونتن راندال ۵۲

هانس گنگ ۷۳

کانزاس

را ل‌فونك ۴۹

نیوجرسی

بیرسالو ۵۶

میشیگان

س. ویلیام آلوارد ۶۰

ماساچوستز

آدلائید بردویك ۶۵

تنسی

جومایر ۶۷

پنسیلوانیا

خانم مری کاری ۶۸

کانادا

موریس‌سیلبرشتین ۶۴

ویلیام فورد ۷۱

دکتر ویلیام فرانکلن‌وولسی ۴۳

ارل انجلین جمس ۵۰

صفحه

لئوناردبول ۵۴

مکزیك

دکتر لئونید آندرو

آلمازان ۶۴-۷۲

امریکای مرکزی

سان‌سالوادر

پروفسور مهندس پیروگاتی ۵۶

کوبا

پرفسورام شرنزریك لیند ۷۱

ه. شیناخا ۷۱

امریکای جنوبی

گویان‌انگلیس

ج. ك. بانرجی ۶۰

آ. عزیز ۶۵

پاراگوئه

کورت فردرمایر ۶۱

اوروگی

هکتور استرازارینو ۶۶

اقیانوسیه

استرالیا

کولین انوبن ۴۱

د. واربنتون ۴۸

ر. ا. برادفیلد ۵۶

شیخ علیمحمد ۵۸

نیوزلند

د. ا. میسن ۶۹

فهرست شرح مختصر ادیان

دین اسلام صفحه ۶۰۷

دین یهود ۶۱۰

دین‌عیسویت ۶۱۱

دین‌زردشت ۶۱۳

دین هندو صفحه ۶۱۶

دین بودائی ۶۱۸

دین‌کنفوسیوس ۶۲۰

دین تائوئی ۶۲۲

فهرست کلی مطالب کتاب

صفحه

راهنمای کتاب (فهرست تفصیلی و تحلیلی مطالب متن) ۶

نکته مهمی که در تدوین این کتاب بکار رفته است ۱۷

استقبال جهانی بیسابقه ۱۸

تبریك نوروز ۱۳۳۳ بعالمیان و چند پیشنهاد سودمند بنوع بشر ۱۹

در پیرامون اتحاد نوع بشر ۳۱

دانش چیست و دانشمند کیست ۳۸

ترجمه خلاصه‌ای از برخی نامه‌های واصله از جهان در باره آثار مؤلف کتاب ۳۱

استقبال جراید و مجلات جهان از خدمات وحدت نوین جهانی ۷۴

دیپلمهائی که بعنوان مؤلف صادر و ارسال شده است ۷۷

دیباچه **۷۹**

نتیجه و خلاصه آنچه در کتاب گفته شده ۹۵

بیان اول ـ دلائلی چند از خداشناسی **۱۰۳**

الف ـ دلیل اکثریت ۱۰۳

ب ـ جزء و کل ۱۱۰

ج ـ پی بردن از صفات ۱۱۸

د ـ راهنمائی حس قدرت ۱۲۴

ه ـ یك حساب ریاضی ۱۲۷

بیان دوم ـ نظری اجمالی بمطالب این کتاب **۱۳۲**

بیان سوم ـ خلاصه‌ای از کتاب مکانیسم آفرینش **۱۵۲**

اول ـ عالم لایتناهی است ۱۵۲

دوم ـ عالم بی‌ابتدا و بی‌انتهاست ۱۶۰

سوم ـ عالم خودش در خودش واقع است ۱۶۵

بیان چهارم ـ خدا را چگونه میتوان شناخت **۱۷۸**

بیان پنجم ـ علت شك در قبول یزدان **۱۸۴**

بیان ششم ـ فایده خداشناسی **۱۹۲**

صفحه

۲۰۰ **بیان‌هفتم ـ محدود است یانامحدود**
۲۱۲ **بیان‌هشتم ـ منظور ومقصود ازآفرینش‌چیست**
۲۱۲ ۱ـ آفرینش عالم عبث‌است .
۲۲۱ ۲ـ آفرینش‌عالم عبث نیست . کامل ودرست ومنظم است .
۲۲۳ داستان قدرت اسرار آمیز
۲۳۵ **بیان نهم ـ تکامل یعنی‌چه**
۲۴۴ **بیان‌دهم ـ اتم**
۲۴۴ تاریخچه وبیان‌علمی اتم باختصار برطبق‌علم امروز
۲۴۸ یك‌بحث‌جالب درحاشیه این‌موضوع
۲۶۶ **بیان یازدهم روح وجسم وقالب مثالی (پریسپرِ)**
۲۶۶ روح وجسم‌وقالب مثالی در انسان
۲۷۵ روح وجسم وپریسپری‌درهمهٔ عالم
۲۷۶ روح درعالم‌لایتناهی
۲۹۷ **بیان‌دوازدهم ـ محرك ودینام عالم چیست**
۲۹۹ روح و جسم وپریسپری دراتم
۳۰۱ بررسی سه‌قسمت‌دراتم
۳۰۶ **بیان‌سیزدهم ـ اعمال‌اتم دراین جهان**
۳۱۴ انواع اتم
۳۲۶ **بیان‌چهاردهم ـ عمومیت اتمها**
۳۳۱ سلسله مراتب بی‌انتها
۳۴۵ **بیان پانزدهم ـ دینامیسم عالم**
۳۵۹ **بیان‌شانزدهم ـ سیرخداشناسی درعالم**
۳۶۲ جوابهای دیگری نسبت بایرادات درباره نامحدود بودن عالم
۳۶۳ آفرینش وتحولات درقرآن‌مجید وکتب‌مذهبی
۳۷۷ **بیان هفدهم ـ قدرت بالغه یزدان**
۳۸۱ خلاصه مطالبی‌که گفته‌شد
۳۸۸ اشتباه پیشینیان درموضوع خداشناسی
۳۹۱ **بیان‌هیجدهم ـ علت‌قائل‌شدن بخدایان متعدد**
۴۰۰ پیدایش دوگانگی یاثنویت
۴۰۴ قبل‌ازاسلام
۴۲۴ **بیان‌نوزدهم ـ سرنوشت وتقدیر ـ جبر وتفویض**
۴۳۱ رمز زندگی
۴۵۰ نکات‌عمومی درباره‌سرنوشت وتقدیر

صفحه

امر بین‌الامرین چیست ۴۵۴

بیان بیستم ـ علت اختلافات در خلقت ۴۶۰

بیان بیست‌ویکم ـ موضوع بداع ۴۶۴

بیان بیست‌ودوم ـ اهمیت مقام نصیحت ـ ارشاد پیامبران ۴۶۷

بیان بیست‌وسوم ـ تحیر در اختلافات آفرینش و بدوخوب ۴۷۶

بیان بیست وچهارم ـ خودشناسی خداشناسی است ۴۸۹

فرماندهی بدن وفرماندهی عالم ۴۹۱

بیان بیست‌وپنجم ـ تشابه شگفت‌انگیز عناصر عالمها دلیل کامل بر وحدت است ۵۰۲

بیان بیست‌وششم ـ موشکافی درباره سلامت ۵۱۱

تذکر واندرز ۵۱۵

بیان بیست وهفتم ـ فایده اخلاقی شناسائی بخدا وعالم بی‌انتها ۵۱۹

بیان بیست‌وهشتم ـ اتحادخداپرستان وادیان عالم ۵۳۱

بیان بیست‌ونهم ـ علم‌الروح تجربی ـ هیپنوتیسم ـ مانیتیسم ـ تلپاتی ۵۵۰

بیان‌سی‌ام ـ آیاموضوع عوداروح حقیقت‌دارد؟ ۵۶۴

بیان سی‌ویکم ـ سؤالات جناب آقای محمودی و پاسخ آنها ۵۷۰

بیان سی‌ودوم ـ مختصر تاریخچه‌ای اززندگانی پیامبران ۵۷۸

تفسیرمختصری ازاشعار ۵۸۳

بیان سی‌وسوم ـ دینامیسم عالم هستی ۶۰۰

خلاصه و نتیجه ۶۰۵

تاریخچه مختصری‌ازادیان ۶۰۷

معرفی دانشمندان وفلاسفه‌باشرح مختصراحوال وعکس آنها ۶۲۵

توضیح ـ در شماره‌گزاری بیانها در متن اشتباهی رخ داده لطفاً برطبق فهرست بالا تصحیح فرمائید .

در صفحه ۳۶۸ قطعه عکس تمام صفحهٔ سحابیها وارونه چاپ شده . شرح زیر عکس را با تطبیق شماره لاتین پهلوی عکسها مطالعه فرمائید .

تشکر و تقدیر

از زحمات طاقت‌فرسای برادران گرامی جنابان آقایان دکتر عطاءالله شهاب‌پور و علی اشرف کشاورز که در تنظیم و پاکنویس و ترجمهٔ قسمتی از مطالب کمك فرموده‌اند بسی سپاسگزارم. مخصوصاً از جنـاب آقای دکتر شهاب‌پور و یاری‌های ارزندهٔ ایشان متشکرم واز بزرگترین نیروی قدرت و عظمت خواستارم که در شخصیت رهبری و هدایت وحدت نوین جهانی بموفقیت سریع نائل آید.

حشمت‌الله دولتشاهی (حشمت‌السلطان)